

1952

Siraj al-Tavarikh

Fayz Muhammad Katib

Follow this and additional works at: <https://digitalcommons.unomaha.edu/daripashtobooks>

 Part of the [History Commons](#), and the [International and Area Studies Commons](#)

Recommended Citation

Katib, Fayz Muhammad, "Siraj al-Tavarikh" (1952). *Books in Dari and Pashto*. 1.
<https://digitalcommons.unomaha.edu/daripashtobooks/1>

This Book is brought to you for free and open access by the Arthur Paul Afghanistan Collection Digitized Books at DigitalCommons@UNO. It has been accepted for inclusion in Books in Dari and Pashto by an authorized administrator of DigitalCommons@UNO. For more information, please contact unodigitalcommons@unomaha.edu.









در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵

در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵

در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵

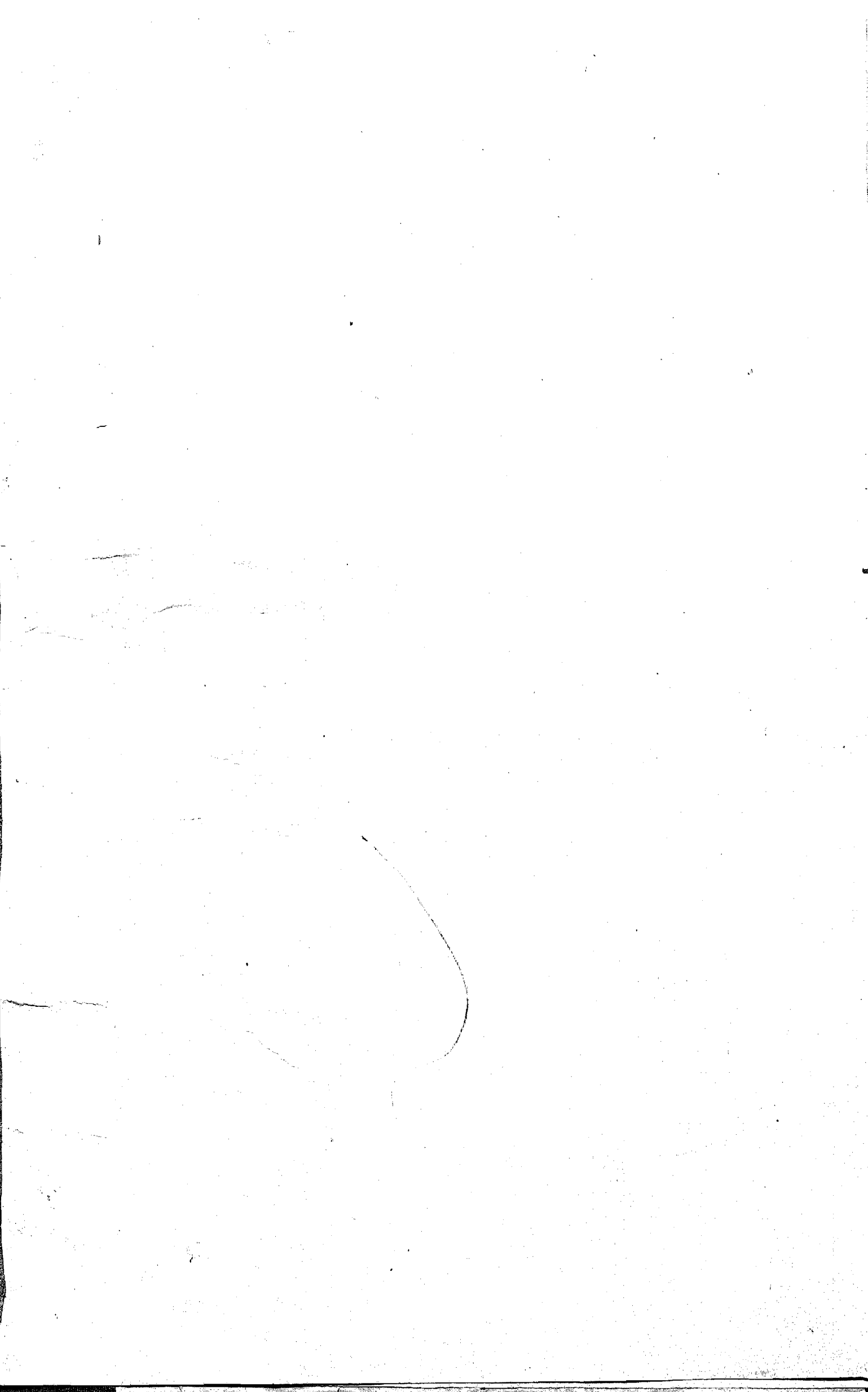
در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵

در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵

در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵

در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵

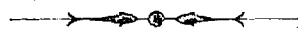
در روز دوشنبه ۱۲۱۵
 در روز دوشنبه ۱۲۱۵



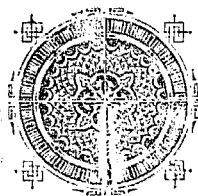
— (حسب الامر جليل القدر) —

{ اعلي حضرت سراج المسلة والدين }

— (بادشاه با عدل و دين) —



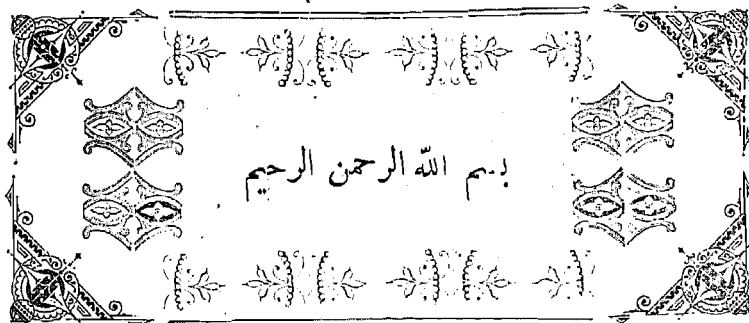
کتاب مستطاب سراج التواريخ
که بتوجه ذات اقدس همايونی شان
تسويد وقایع گردیده بود



در مطبعه حروفی دار السلطنه کابل طبع گردید

« سنه ۱۳۳۱ »





الحمد لله الذي جعل اخبار سابقى الاخيار والاشرار عبرة للملاحقين من اولى الابصار والصلوة والسلام الاتمان
 الا كمالان على سيدنا محمدن المختار وعلى آله الاطهار وراحبه الابرار ما توالى النهار والليل والليل والنهار فى جميع
 الدهور والاعصار . (اما بعد) بنده حضرت افريننده مهر وماه وشكر كونيده خداوند بخشنده تاج وكاه وحامى
 جسمى ازسكنه ومتوطنه مملكت ملت خواننده كلاء طيبة لاله الا الله محمد رسول الله اعلي حضرت سراج الملة والدين امير
 حبيب الله پادشاه خود مختار افغانستان و تركستان متعلقه آن بر انظار خوانندگان سرگذشت پيشينيان واضح
 ميدارد كه از ديرگاه مكنون خاطر داشتم و اين امر را لازم مى بينداشتم كه وقايع وسوانح پادشاهان افاغنه را از بدو
 سلطنت اعلي حضرت احمد شاه درانى الى زمانهاندانكارش دهم چنانچه درين اوان كه زمام اختيار امارت خطه افغانستان
 از لطف و مرحمت حضرت يزدان در قبضه اقتدار اين فرمانبر دار خالق سبحان آمد تصميم عزم بر تسويد وقايع
 نموده و خود را از سبب گرفتارى در امور مهمه سلطنت و تربيت سپاه ورعيت معذور ديده فيض محمد كاتب بن
 سعيد محمد دغول معروف بهزاره محمد خواجه را مامور فرمودم كه تحرير پرداخته سرگذشت پادشاهان افغانرا
 كتابى مرتب سازد تا در روز كار ياد كار بماند با وجود گرفتارى زياد كه در امورات دولت عليه خدا داد افغانستان
 دارم باز هم جزو جزو كه از تحرير مى برايد خود من شخصاً ملاحظه كرده حك و اصلاح نموده اجازه چهارپ را
 ميدهم هرگاه سهوى ملاحظه شود آنرا از باعث گرفتارى زياد كه دارم تصور دارند فقط چه
 زنده جاويد گشت هر كه نكو نام زيبست كره عقبش ذكر خير زنده كند نام را

بر طبق سطور فيض دستور فوق احقر مذهب را كه يكي از پست ترين جاكران درگاه و كهترين
 خدام بارگاه است اعلي حضرت والا كه همواره نظر خورشيد ضيايش بسوى تربيت سپاه ورعيت
 مصروف وراى كيتى آرايش جانب ترميم و تعمير ملت و مملكت معطوف است روزى پيش خواننده پيش

بنواخت زیرا که این جزء ضعیف را از ارشاد میمنت بنیاد چنین امر جلیل القدر از خاک مذلت باوج عزت
 برافراخته سرافراز ساخت و فرمود کتابی مشتمل بر ملک گیری و کشور کشائی فرماندهان افغانه مؤلف
 و مرتب نموده حدود سابقه مملکت متصرفه افغانستان را اگر چه خلاف واقع درج کتب تواریخ است
 از همان کتب با درجات کرما و سرمای هوای آن و درجات و دقایق محل وقوع هر ولایت این مملکت ثبت کتاب
 کرده آید و وجه صحیح و مطابق واقعش بواسطه آله پیاپیش و غیرها با حدود منفصله حالیه و نسب نامه طوائف
 افغانه و تعداد نفوس ایشان علیحده ترتیب داده ضمیمه اخیر کتاب نماید و بد کر سلاطینیکه قبل از اعلیحضرت احمد
 شاه فرمانفرما بوده اند نگراید زیرا که کتب مؤرخین شامل آن و ذکرش مورث تکرار و باعث طول گفتار است
 پس احکام سعادت فرجام اشرف اعلی را سمعاً و طاعه گفته بترقیم پرداخت و نخست جهت رفع اشتباه ابنای زمان
 کتب تواریخیکه در کار بودند و بسوی بیان واقعات افغانستان راه می نمودند چون (۱) جهانکشای نادری
 (۲) و تاریخ سر جان مالکم (۳) و تاریخ احمدی (۴) و خزانه عامره (۵) و جلد قاجاریه ناسخ التواریخ (۶) و رساله عربیه
 سید جمال الدین الافغانستانی (۷) و تاریخ سلطانی (۸) و رساله علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه ایرانی (۹) و رساله محاربه کابل
 و قندهار (۱۰) و کتاب منظومه حمید کشمیری (۱۱) و روزنامه اعلیحضرت شاه شجاع الملک (۱۲) و کتاب حیات افغانی
 مؤلفه دبی حیات خان (۱۳) و روضه الصفاى ناصری (۱۴) و مرآت الوضیة عربیه مؤلفه کرنیل یوسفانندیک امریکانی
 (۱۵) و پندنامه دنیا و دین پادشاه جنت مکی اعلیحضرت ضیاء الملة والدين مرحوم (۱۶) و جام جم فرهاد میرزا را
 فراهم آورده همه وقایع را تطبیق داده اقوال مختلفه آنها را حواله بخود صاحب کتاب نموده و واقعات مسموعه
 مشهوره را از حکایات ثقات معمرین چون جناب سردار محمد یوسف خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان
 مبرور و سردار نور علیخان بن سردار شیر علیخان مغفور قندهاری و قاضی القضاة سعد الدیخان بن المرحوم قاضی
 القضاة عبد الرحمن خان خالعلوم و غیره که از آبا و اجداد خود ها بالواسطه شنیده و هم وقایع زمان خود شائرا
 بچشم سردیده و این وقت از طرف قرین الشرف پادشاهی مامور بیان واقعات را بزبانی گردیده بودند ضم و رقم
 کرده مجموعه همه را از جهت مطابقت اسم با مسمی موسوم بسراج التواریخ گردانید و بالله التوفیق و منه الاستعانه

§ ذکر حدود سابقه مملکت افغانستان §

{ ووجه تسمیه وولایات معروفه ودرجات کرما و سرمای هوای آن }

این مملکت بقرار بیان حیات خان در زمان سلطنت کیان و پیشدادیان مشهور به کابلستان و زابلستان بوده تا که
 اعلیحضرت سکندر اعظم فتح نموده بزبان یونانی معروف بیکتریه یعنی باختر کشته و پس از آنکه بتصرف اسلام در آمده
 منقسم بدو قسمت مغربی و مشرقی شده مغربش از کابل و قندهار تا حد ایران بخراسان که شهر مشهورش هراست
 و مشرقش بملک روه یعنی کوهستان واقع شرقی نهر سند تا حسن ابدال نامزد گردیده و در عهد اعلیحضرت محمد اکبر پادشاه
 داخل صوبجات هند شده صرف صوبه کابل مرقوم میکشته و در زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه که بعد از انقراض
 سلطنت اعلیحضرت نادر شاه در سال هزار و هفتصد و چهل و هفت ۱۷۴۷ میلادی مطابق هزار و یکصد و شصت ۱۱۶۰
 هجری براریکه سلطنت جلوس نمود زیاده تر موسوم بافغانستان شد و ظاهر اینکه باعتبار کثرت و ابنوهی مردم افغان که
 ساکن و متوطنند بزبادت لفظستان (۱) در آخر لفظ افغان بافغانستان نامزد گردیده است چون عربستان
 و گلستان و غیره که بواسطه ابنوهی قبایل عرب و کل باین نامها موسوم شده اند فقط

و بقرار بیان صاحب جام جم و سعت این مملکت از فرانسه بیشتر و طولش از مشرق تا مغرب هزار ۱۰۰۰ میل و عرضش
 از شمال بجنوب هفتصد و هشتاد ۷۸۰ میل است و هشتاد و سه قسم مشرقی ایران و قسمت شمال مغربی هندوستان میباشد
 و محدود با رودخانه (۲) ایندس است و امتداد این مملکت وسیع از مشرقی سرحد کشمیر که در طول

ذکر حد و
 سابقه افغانستان
 ووجه تسمیه
 آن

(۱) استان
 جای ابنوهی
 چترها

(۲) ایندس
 نهر سند که آنگ
 نیز میگویند

هفتاد و هفت ۷۷ درجه مشرقیست تا مغرب هرائست که در طول شصت و یک درجه مشرقی گری پنج است و از شمال تا جنوب امتدادش از ولایت بلخ تا بلوچستان است و این محدوده را سلطنت کابل بجهت پاتخت او گویند چنانچه بعض وقت سلطنت قندهار گویند که پاتخت دیگر آنست و سابقاً سلطنت غزنه یا غزنین بجهت پاتخت دیگرش میگفتند و این سلطنت خصوصاً مشتمل بر افغانستان و عموماً بر قسمتی از خراسان و بلخ و سیستان و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور و قسمت کثیری از ملتانست و جمعیت همه این ولایات از ملل غریبه (۱۵۰۰۰۰۰) پانزده ملیان است افغان (۴۵۰۰۰۰۰) چهار ملیان و پانصد هزار و هندی (۵۵۰۰۰۰۰) پنج ملیان و پانصد هزار و تاتار (۱۵۰۰۰۰۰) یک ملیان و پانصد هزار و ایرانیان (۱۵۰۰۰۰۰) یک ملیان و پانصد هزار و قبایل دیگر (۲۰۰۰۰۰۰) دو ملیانند بخلاف ذکر صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او مساحت سطحه این مملکت را سه لک ۳۰۰۰۰۰ میل مربع و در هر میل (۲۸) بیست و هشت نفر آدم ذکر کرده جمعیتش را (۸۴۰۰۰۰۰) هشت ملیان و چهار صد هزار نوشته است و همچنین صاحب تاریخ سلطانی از روی نوشته گولد سمت انگلیس مساحت مربع این مملکت را دو لک و نود و چهار هزار میل انگلیسی و جمعیتش را (۱۴۰۰۰۰۰۰) چهارده ملیان و بقرار ذکر صاحب مرآة الوضیه مساحتش را یک لک و پنجاه هزار میل مربع و جمعیتش را (۴۰۰۰۰۰۰) چهار ملیان ذکر کرده است

(ذکر بلدان معروفه و ولایات مشهوره افغانستان)

{ کابل }

بقرار بیان حیات خان در عرض شمالی ۳۳ سی و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۷) شصت و هفت درجه (۱۵) و پانزده دقیقه و از سطح دریای شورشش هزار و دو صد و پنجاه (۶۲۵۰) فوت بلند واقع است و مقدار (۳) سه میل و سعت عمارات شهر و (۷۰۰۰۰) هفتاد هزار باشندگان این بلده است بخلاف بیان صاحب جام جم زیرا که او کابل را در عرض شمالی (۳۴) سی چهار درجه ۲۷ و بیست و هفت دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و جمعیتش را (۵۰۰۰۰۰) پنجاه هزار نفر نوشته است -

(قندهار)

بقرار ذکر صاحب کتاب حیات افغانی تخمیناً بمسافت (۲۰۰) دو صد میل جانب گوشه مغرب و جنوب کابل واقع (۳۵۰۰) سه هزار و پانصد فیت از سطح دریای شور بلند و جمعیتش تخمیناً (۶۰۰۰۰) شصت هزار نفر است بخلاف ذکر صاحب جام جم زیرا که او جمعیتش را (۸۰۰۰۰۰) هشتاد هزار نفر و وقوعش را در عرض شمالی سی و دو درجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول شرقی (۶۶) شصت و شش درجه (۲۰) و بیست دقیقه رقم کرده است

{ هرات }

بقرار بیان صاحب جام جم از شهر های قدیم مشرق زمین است و قلعه سخت مربعی دارد و هر ضلع دیوار آن هزار و هشتصد کام است و پنج در وازه دارد و دیوارش مشتمل بر یک خندق و سه خاکریز و دو شیرخا چیست (۱) و جمعیتش زیاده بر (۴۰۰۰۰) چهل هزار نفر نیست بخلاف ذکر حیات خان چنانچه مینویسد که هرات چیزی کم بمسافت پانصد میل جانب مغرب کابل واقع و تعداد نفوسش پنجاه هزار است و هم بقرار نوشته صاحب جام جم در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه و در طول شرقی (۶۱) شصت و یک درجه واقعست بخلاف تاریخ سلطانی زیرا که او در عرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه و طول شرقی را مطابق نوشته است

(۱) معلوم که مخفف شهر حاجب باشد

(غزنین)

مطابق مندرجه کتاب حیات افغانی این شهر بمسافت (۷۰) هفتاد میل جانب جنوب کابل واقع و تعداد نفوسش (۱۵۰۰۰) پانزده هزار نفر است و موافق کتاب جام جم شهر مشهور افغانستان و وقتی پانخت شاهنشاهی قوی و غنی بوده و از کثرت اعداد علماء و فضلاء که در آنجا مدفون شده اند آنرا مدینه ثانیه می گفتند و در عرض شمالی (۳۳) سی و سه درجه و (۳۷) سی و هفت دقیقه و در طول مشرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۴۸) چهل و هشت دقیقه واقعست

{ بلخ }

بقرار بیان صاحب جام جم که ازین بلده تا آخر بلدان همه از کتاب او نقل میشود شهر بلخ که بکثریه قدیم و سابقاً جزو مملکت خراسان بوده و جمعیت آن از افغان و اوزبک و تاجک است (۱) که بعضی در قصبه و قری و برخی در چادر و خرگاه سکنی دارند و این شهر در قدیم از شهرهای مشرق زمین بوده حالا خراب است و آن در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۴۰) چهل دقیقه و در طول مشرقی (۶۷) شصت و هفت درجه و (۲۳) بیست و سه دقیقه واقعست

(میمنه)

که بعضی آنرا جزو غرستان و برخی از جوزجان دانسته است و جوزجان ولایتیست که جانب شرقی بلخ واقع و پانخت آن شبرغان است که در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول مشرقی (۶۶) شصت و شش درجه و (۲۱) بیست و یک دقیقه اتفاق افتاده و آنرا اشبورقان نیز گویند و قصبه دیگر آن اندخود است که در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه و در طول مشرقی شصت و شش درجه واقعست و ازین قصبه تا بلخ (۶۶) شصت و شش میل مسافتست بهر حال بلده میمنه بقرار نوشته اروسیت در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۳۰) سی دقیقه و در طول مشرقی (۶۵) شصت و پنج درجه و (۱۸) هجده دقیقه و بقرار نقشه بلاک در عرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه و (۴۷) چهل و هفت دقیقه و در طول مشرقی (۶۰) شصت درجه و (۳۲) سی و دو دقیقه واقعست

(طخارستان حال معروف بقطغن)

که بعضی آنرا قزغن و برخی قدغن نیز نوشته اند و این ولایت منقسم بدو قسمت علیا و سفلی است و علیای آن جانب شرقی بلخ و غربی نهر جیحون واقع و از آنجا تا بلخ سی فرسنگ مسافتست و سفلی آن در شرقی علیا و ایضاً در غربی جیحون واقعست و پانخت حکومتش طالقانست که در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۴۲) چهل و دو دقیقه و در طول مشرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۳۸) سی و هشت دقیقه واقعست و دیگر بلده آن اندرابست که در عرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه و (۴۱) چهل و یک دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۳۰) سی دقیقه اتفاق افتاده است و دیگر قصبه آن سمنکان که معریش سمنجانست بوده و آن در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۵۲) پنجاه و دو دقیقه و در طول مشرقی (۷۰) هفتاد درجه و (۶) شش دقیقه واقعست و طخارستان سفلی وسیعتر از علیاست و ولایت طخارستان را اکنون در اطلسها کندوز و زبان اهل مملکت کندوز می نویسند و احتمال که بکهندز یعنی کهنه قلعه موسوم بوده منقلب باجم حالیه شده است و آن در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه و در طول مشرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۱۰) ده دقیقه واقعست دیگر بلده طخارستان خلم یعنی تا شقرغانست و آن در مابین بلخ و قندوز در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۳۹) سی و نه دقیقه و در طول مشرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۸) هشت دقیقه واقعست

(بدخشان که اسم پاتخت آن جوزون بوده و حال بفیض آباد نامزد است)

اینولایت در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۲۸) بیست و هشت دقیقه و در طول مشرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۲۲) بیست و دو دقیقه واقعست و سابق جزو ولایات تآار مطلق العنان بوده

(جلال آباد)

این بلده جانب شمال غربی پشاور طرف شرقی کابل در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۸) هشت دقیقه و در طول مشرقی (۶۷) شصت و هفت درجه تخمیناً واقعست

(فراه)

در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه و در طول مشرقی (۶۲) شصت و دو درجه واقعست

{ کشمیر که از ولایات متصرفه پادشاهان سابقه افغانستان بوده است }

اینولایت کوهستان واز ولایات پاکیزه دنیاست چنانچه بهشت هندوستانش میخوانند و آن در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۳۰) سی دقیقه و در طول شرقی (۷۴) هفتاد و چهار درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه واقعست و سابقاً در تصرف سلاطین مغولیه بوده واز هندوستان حساب میشده و بعد از ان اعلیحضرت احمد شاه درانی متصرف گردیده تا وفات سردار محمد عظیم خان مرحوم برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مبرور که در سال (۱۲۳۸) هزار و دو صد و سی و هشت بوقوع پیوسته در تحت تصرف پادشاهان و رؤسای افغانستان میبود پس از وی بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه در آمد و در اواخر سلطنت مهاراجه ولیپ سنگه بن مهاراجه رنجیت سنگه مذکور بتصرف مهاراجه کلاب سنگه قوم دوگره در آمده اکنون ریاست آن زیر نگرانی دولت بهیه انکلیس تعلق بمهاراجه بر تاب سنگه نواده مهاراجه کلاب سنگه موصوف است و جمعیت اینولایت يك لك و هشتاد هزار نفس تخمیناً است

{ لاهور } -

اینولایت در عرض شمالی (۳۱) سی و یک درجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول مشرقی (۷۴) هفتاد و چهار درجه و (۱۰) ده دقیقه واقعست و همچنین پشاور که در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۸) هشت دقیقه و در طول مشرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۳۰) سی دقیقه واقعست - با ملتان که در عرض شمالی (۳۰) سی درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۱۲) دوازده دقیقه واقعست و شکار پور که در عرض شمالی (۲۷) بیست و هفت درجه و (۵۶) پنجاه و شش دقیقه و در طول مشرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه اتفاق افتاده است بادیرجات و سندوشالکوت و فوشنج همه در تصرف دولت بهیه برطانیه میباشد

{ سیستان }

که حد شمالی آن هرات و قسمتی از خراسان و حد مغربش بیابان زرد و طرف جنوبش بلوچستان و جانب مشرقی آن افغانستان و هم جزء این مملکت است و حد فاصله حالیه رود هیر مند است

(نقل از کتاب مرآة الوضیه)

چون مملکت افغانستان و حدود سابقه آنرا (کرنیل یوس فاندیک) امریکائی اصح و اوضح از دیگران در کتاب (مرآة الوضیه) نوشته بود لا جرم در ذیل مذکورات مؤلفین دیر افزوده نظر بصیرت بیان او بتکرار حمل نموده سراپا از کتاب او نقل نمود

ذکر بلاد فارس شرقی حال موسوم بافغانستان

این بلاد و ولایات محدود است از جانب شمال بلخ که جزء مملکت تاتار مستقله است و از طرف شرق بمملکت چین و کشور هند و از سوی جنوب ببحر هند و از جانب غرب بگرمان و خراسان از مملکت ایران و این محدوده منقسم بچهار قسمت است و (۱) آن هرات است که جانب شمال غربی این مملکت میباشد دیگر (۲) کابلست که در وسط و شمال واقعست دیگر (۳) سیستان است که در غرب اتفاق افتاده است دیگر (۴) بلوچستانست که جانب جنوب این مملکت است و مساحت سطحی این محدوده (۴۰۰۰۰۰) چهار لک میل مربع است و تا صد هم میلادی تمام آن تابع خلفای بغداد بوده و در سال نهصد و نود و هفت میلادی اعلیحضرت سلطان محمود بر تخت سلطنت نشستند ممالک خراسان و ترکستان را که در تحت حکم دولت سامانیه بودند کشیده بر وسعت این مملکت بیفزود و همچنین حصه بزرگی را از هند متصرف گردیده باین مملکت ضم نمود و پس از انقراض دولت او در صد دوازده هم میلادی دولت سلجوقیه استیلا یافته غزنین و توابع آن را متصرف گشت و پس از آن دولت خوارزمیه از تغلب و تاراج چنگیز خان منقرض گردیده بلاد این مملکت منقسم بچند قسمت شده بتصرف ملوک الطوائف در آمد و همه ملوک چنگ با آلات جنگ زده یک بر دیگری غلبه میجست تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی بر اریکه جهانبانی متمکن شده ایجاد و انشای دولت و مملکت مستقله افغانستان فرمود و اقسام چهارگانه مذکور را بران افزود و پس از وی نیز بسبب اختلاف احوالش بغیر از هرات دیگر بلدی باقی برای اولادش نماند

{ هرات }

این ولایت از بلاد فارس شرقی و جانب شمال غربی آن و بعضی از آن متصل بصحرای خوارزم است و جانب جنوب این صحراء سلسله جبال از طرف غرب ممتد است و این سلسله از شرق شهر هرات بمحیطی پهن افتاده که عرض آن مقدار (۲۰۰) دو صد میل و طولش (۳۰۰) سه صد میل است و این جبال از جانب شرق پیوسته اند بمجبال و کوهستان نواحی کابل و مشتمل اند بر چشمه سارها و جویها و درهها و وادیهای این جبال کندم و جو و غیره زراعت میشود و از نهرهای این مملکت نهر هرات است که مخرجش بنزدیک شهر هرات واقع و مجرایش از جانب شرقی نهر قیصار و نهر مرغاب و نهر تین بسوی شمال مایل بغرب است و رفته یاز در بحر خزر و نهر جیحون میریزد یا در ریگستان صحرا هافر و میرود و هوای این شهرها جید است و از جهت آنکه معدل ارتفاع آن به پنجهزار قدم از سطح بحر میرسد در زمستان سرما و در تابستان گرما شدت میکنند و شهرهای مشهوره قدیمه این ولایت که اکثر خراب اند چون شهرستان و مرو شاه جهان و مرورود و بادغیس و غیرها که ذکر همه آنها بطول می انجامد میباشد و اما شهر هرات در بقعه نیکوئی واقعست و اطراف آن را کوهها احاطه کرده است و طول اراضی و کشت زار قری و دیهاتی که درین احاطه واقعدند (۳۰۰) سه صد میل و عرضش (۱۵) پانزده میل مسافت است که با آبهای نهر آبیاری میشود

مرو شاه جهان

این شهر بر نهر مرغاب واقع بوده و اگر چه مقام مأمون خلیفه در وقت اقامه اش بخراسان می بوده است الا آن خراب و ساقط از اعتبار است و گویند یزدجرد درین شهر بقتل رسیده است

« سیستان »

جانب غربی آن بیابان گرمان و طرف شمالش هرات و خراسان و بسوی مشرق آن افغانستان و جهت جنوبش بلوچستان واقعست و در جنوب غربی آن بیابان وسیعست که حصه ازان در بین بلوچستان و کرمان واقعست و آنرا کوهستان میگویند و سیستان اکثر ریگستان و جانب غرب آن دریاچه زره که محیطش (۱۵۰) یکصد و پنجاه

میل میباشد واقعت و چند نهر از نواحی افغانستان که بزرگتر آنها نهر هیرمند است دران میریزند و آب آن شورا است و در وسط آن جزیره کوچکی و دران جزیره قلعه خرابه است و مساحت سطحیه سیستان (۲۵۰۰۰) بیست و پنج هزار میل و دار الحکومتش بلده جلال آباد که در کنار زره واقعت بوده و اعلیحضرت امیر تیمور آنرا خراب و قتل عام کرده است

(بلدان و ولایات مسکونه طوایف افغان که معروف بافغانستانند)

و این مملکت محدوده است از جانب جنوب به بلوچستان و از طرف شرق بهر هند و از جهت غرب بسیستان و هرات و از سوی شمال ایضاً بهرات و هندوکش که سلسله اش فاصل است در بین افغانستان و بلخ و بدخشان و طغارستان و مساحت این مملکت (۱۵۰۰۰۰) یک لک و پنجاه هزار میل مربع و جمعیت آن چهل لک نفس است که عبارت از چهار ملیان باشد

{ بلدان مملکت افغانستان }

یکی قندهار است که در عرض شمالی (۳۲) سی و دو درجه و (۲۰) بیست دقیقه و در طول شرقی (۶۶) شصت و شش درجه و (۳۰) سی دقیقه واقعت و این شهر در وقت سلطنت اعلیحضرت احمد شاه با تحت افغانستان بوده پس از وی اعلیحضرت تیمور شاه پسرش کابل را با تحت قرار داد و بازارهای این شهر که عرض هر یک پنجاه ذرع است و در وسط شهر با هم در ساحتیکه پنجاه ذرعست ملتی میشوند دیگر شهر کابل است که در عرض (۳۴) سی و چهار درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۱۵) و پانزده دقیقه واقع و عمارتش از سبب زلزله اکثر از چوب و جمعیت نفوسش شصت هزار نفر است دیگر پشاور است که اعلیحضرت شاه شجاع آنرا در انسانی سال هزار و هشتصد و ده میلادی مقرر سلطنت قرار داد و این شهر در زمین هموار غیر مستویه واقع و محیط عمارات شهرش پنج میل و عدد نفوس آن صد هزار است و در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۶) شش دقیقه و در طول شرقی (۷۱) هفتاد یک درجه و (۱۳) سیزده دقیقه اتفاق افتاده است و از انجا تا کابل دو صد و ده میل مسافتست دیگر جلال آباد است و آن جانب غربی پشاور و بر کنار جنوبی نهر کابل واقعت دیگر غزنین است و آن در عرض شمالی (۳۳) سی و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۵۷) پنجاه و هفت دقیقه بر کنار نهریکه چهار یا پنج آسیاب آب دارد واقعت و از انجا تا کابل هشتاد میل مسافتست دیگر فراه است و آن بمسافت یازده مرحله جانب جنوب هرات بکنار فراه رود واقع و جمعیتش (۴۰۰۰) چهار هزار نفر است

(بلوچستان)

این ولایت محدود است از جانب جنوب به بحر هند و از طرف مشرق بسند و از سوی شمال بافغانستان و از جهت مغرب بکرمان و لارستان و از کنار دریای هند مقدارش شصت میل متعلق بدین ولایت است و عرض تمام ولایت بلوچستان (۳۵۰) سه صد و پنجاه میل و مساحت سطحیه آن (۱۴۶۰۰) یک لک و چهل و شش هزار میل مربع است و این ولایت منقسم بچند قسمت است بعضی از آنها کوهستان و جانب شمال غربی این ولایت است و جانب جنوب آن مکران و در بین این دو حصه بلوچستان واقعت و تمام این ولایت در زیر حکومت سرکردگان قبایل مختلفه اند چنانچه با هم اتفاق ندارند و بزرگتر از همه رؤساخان قلاتست و طول بیابان کوهستان آن (۳۰۰) سه صد میل و عرضش هشتاد میل است و مردم سکنة این ولایت فارسی و هندو و تاتار و افغان و کرد است و بلغات مختلفه مشابه هندی و فارسی تکلم میکنند و اکثر مسلمانند و عدد جمعیت همه طوایف مسکونه این ولایت (۲۰۰۰۰۰) بیست لک نفر است

- (ترکستان جنوبی متعلق بافغانستان) -

و آن بدخشان و طخارستانست که جانب جنوب نهر جیحون واقعند دیگر بلخ است که ذکرش از دیگر کتب
مقدماً گذشته از جهت مطابقت با ذکر کرنیل یوس فاندیک نقل نشد

(هوای مملکت افغانستان)

هوای این مملکت با اتفاق همه مؤلفین کتب مذکور از سبب اختلاف در بلندی و پستی امکانه مختلفه است
چنانچه جانب شمال و مغربش از شدت سرما در زمستان بفریزنک یعنی یخ بندی میرسد و اغلب درجه مقیاس هوا
در زمستان به بیست رسیده گاهی بر سیل ندرت بدوازه درجه نیز میرسد که از اعتبار ساقطست و حرارت
سمت مشرقی و جنوبی آن در تابستان از (۱۰۵) یکصد و پنج درجه نگذشته برودنش از (۵۰) پنجاه تا (۳۵)
سی و پنج درجه رسیده فرودتر نشده و همچنین گرمای سمت شمالی و مغربی در تابستان اغلب از (۶۰) شصت
تا (۷۰) هفتاد درجه رسیده فراتر نمیگردد مگر نادراً در بعضی از سنوات تا به (۹۹) نود و نه درجه میرسد
لیکن قابل اعتماد و اعتبار نیست بلکه از واقعات غریبه این مملکت شمرده در هر زمان که وقوع یابد در تضاعیف
سوانح آزمان انشاء الله تعالی مرقوم شده می آید و همچنین مسافت بین بلدان مملکت افغانستان بتفاوت و اختلاف
در کتب تواریخ مسطور است چنانچه ذکر هر یک بطریق اختصار و اجمال مرقوم گشته آمد تا اینجا آنچه از
وسعت سابقه مملکت افغانستان و طول و عرض و درجات و وقوع و مسافت بین بلدان و تعداد نفوس و هوای آن مرقوم
گردیده همه از کتب مؤلفه متقدمین است که تخمین ذکر کرده اند و تحقیقات و تدقیقاتی که اعلیحضرت سراج
الملة والدین در باب جمیع امور مذکور فرموده اند با حدود معینه و وسعت حالیه آن نقشه تعیین حدود علیحده
چهارپ و ضمیمه اخیر این کتاب میشود تا بر مطالعه کنندگان وجه صحیح و مطابق واقع با نوشته آنان معلوم
و مفهوم گردد.

- (ذکر جمعی از احوالات اعلیحضرت) -

احمد شاه که قبل از سلطنتش رو داده است (۱)

و آن اینست که نیاکان احمد خان متوطن و متمکن ملتان بوده و ولادت وی در انجراو نموده و از سبب بعضی
حوادث در کودکی با پدرش محمد زمانیان در قندهار و از انجا وارد هرات گردیده مسکن گزیده و بعد از چندی
بازو الفقار خان برادر خود گرفتار قید غلجائیان شده در قندهار زندانی بوده تا که اعلیحضرت نادرشاه افشار
قندهار را مسخر کرده ایشان را از محبس برآورده مورد الطاف و وجه مؤنت شان را باندازه کفاف معین
فرموده مأمور اقامه مازندران نمود و احمد خان بملازمت رکاب نادری اختصاص یافته خدمات شایسته بتقدیم همی
رسانید و همواره بحضور اعلیحضرت نادر شاه می بود و او از وی بسی رضامندی و خورسندی می نمود چنانچه
در اکثر مجالس بارام بامراء و ندمای خود میکفت که در ایران و توران و هندوستان مردی چون احمد خان
حمیده خصال و پسندیده افعال ندیدم و او را باسه چهارهزار سوار از طایفه ابدالی که حال معروف بدر اینست از
خیمه و سرا پرده خویش کنار نمیفرمود و از انجا که آثار بزرگی از چهره اش ظاهر بود روزی اعلیحضرت نادر
شاهش پیش خوانده بوی گفت که نشان سروری از جبهات هویداست و پس از من بر سریر حکمرانی خواهی
نشست اینرا گفته گوش او را بیاد داشت قول خویش بدست خود مالش داد و کفت که پس از من رعایت حقوق
مرا نموده با اولادم برفق و مدارا سلوک نمائی و آخر الامر بسیاق (ارباب الدول ملهمون) چنان شد که اعلیحضرت
نادر شاه گفته بود

(۱) بقرار
بیان صاحب
کتاب تاریخ

احمدی

(ذکر سلطنت اعلیحضرت احمد شاه)

(سدوزائی شعبه درانی)

ذکر سلطنت
اعلیحضرت
احمد شاه(۱) از قرار
نوشته تاریخ
جهانگشای
نادری

(۱) آنکاه که بر اعلیحضرت نادر شاه از سبب مکحول نمودن فرزندش رضاقلی میرزا خوف و غضب مستولی گشته هر روز احاد و افراد قزلباشیه و افشاریه را بقتل میرسانید مردم ازین کردار اورنجیده خاطر شده اقوام خود او با علی قلی خان بن ابراهیم خان برادرش که حکومت هرات داشت سازش کرده مستعد و آماده قتل او شدند و در هنگامیکه موضع فتح آباد واقع دوفرسنگی خوبوشان از مضافات مشهد مقدس اردوگاه اعلیحضرت نادری بود در شب یکشنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجری محمدخان قاجار ایروانی و موسی بیگ ایرلوی افشار ارومی بصلاح صالح خان قرقلوی ایوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشکچی باشی و غیره جمعی از کشکچیان دائمی که پاسبان سرا پرده اعلیحضرت نادری بودند بوقت نیم شب داخل خوابگاه او شده سرش را بریده در اردو انداختند و درین حالت یکی از خدام حرم اعلیحضرت نادر شاه احمد خان را ازین قضیه آگاه نموده او با سه هزار سوار از دسته ابدالی و سوار اوزبکیه تن بصلاح آراسته تابا مداد پاسداری حرم شاهی را کرده و صباح هنگام با گروهی از او باش قزلباش و اشرااف افشار که دست تباراج اموال پادشاهی کشوده بودند در آویخته ایشان راهزیمت داد و مال و منال همه را بتصرف آورد و بانوی حرم اعلیحضرت نادر شاه بجایزه این خدمت از دو قطعه الماس که بکوه نور و دریای نور معروف و مشهور و از محمد شاه کورکانی به اعلیحضرت نادر شاه رسیده در باز و بند حرمش میبودند کوه نور را با یکدانه فخر اج بی نظیر با احمد خان عطا نمود و احمد خان با سواره اناغنه ابدالی راه قندهار بر گرفته و متعرض حاکم و شهر هرات نشده وارد نادر آباد قندهار کشت (۲) و باستصواب آرای بزرگان طوایف ابدالی خصوصاً حاجی جمال خان باریک زائی که بقوت و مکنّت از همه برتری داشت کلاه سروری بر سر نهاد و درینحال صابر شاه نام فقیری گیاه سبزی را بعمامه اش نصب کرده کیمت این جیفه تست و توبادشاه دورانی و ازینجا اعلیحضرت احمد شاه اقوامش را که معروف بابدالی بودند بدرانی موسوم ساخت و بر تخت سلطنت نشسته بامور جهانبانی پرداخته بگی خان با میزائی را بلیق شاه ولیخان اشرف الوزراء و منصب وزارت سر افراز نموده سردار جهان خان فوفل زائی را بخطاب خان خانان و میرزن و منصب سپهسالاری و شاه پسند خان را با میرلشکر نامور فرمود و همچنین هر یک از اعیان طوایف درانی را فراخور حال بمنصب و خدمتی سر بلند گردانید و از اتفاقات حسنه در چنین وقت که اعلیحضرت احمد شاه اعلان سلطنت نمود تقی خان اخته بیکی از سرداران اعلیحضرت نادری با نواب ناصر خان حاکم کابل و پشاور مالیات چندساله هر دو مملکت را که (۳) بیست و شش کرور روپیه بود حمل داده برای اعلیحضرت نادر شاه میبردند و وارد قندهار شدند و اعلیحضرت احمد شاه این کنج را بیکان را از عطایای حضرت یزدان دانسته ضبط کرد و ناصر خان چند روز نظر بند گردیده آخر الامر باریاب حضور اعلیحضرت احمد شاه شد و پس از چندی بحکم او و بقولی از قندهار کریمخه در پشاور رفت و افواج مقیمه اطراف و نواحی آنجا را فراهم آورده مصدر شورش گردیده تاخت و تاز آغاز نهاد و طبل خود سری با آواز در آورد

(۲) بقرار
نوشته صاحب
کتاب تاریخ
سلطانی(۳) بقرار
مندرجه
آتشکده آذر

(ذکر سکه و مهر اعلیحضرت احمد شاه)

(و توجه او بجانب کابل و پشاور (۴))

چون اعلیحضرت احمد شاه آن نقدینه باد آورد را مالک شد همه را کداخته بنام خویش مزین و بدین بیت مسجع و مروج گردانید حکم شد از قادر بیچون به احمد پادشاه سکه زن برسم و زرا زبشت ماهی تا بام

بیان سکه و مهر
اعلیحضرت
احمد شاه

و تخب پشاور

(۴)

بقرار نوشته
صاحب کتاب
تاریخ سلطانی

و در خاتم خود این عبارت را نقش فرمود (الحکم لله یا فتاح) احمد شاه در درانی و صورت مهرش را طاووسی شکل مدور و مطول کردن صراحی نما ساخته فرامین و احکام بدان شرفیاب گردید و پس از انتظام مهمان قندهار و نظم و نسق امور آن دیار بعزم کشور کشائی و تنبیه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسخیر بسوی کابل و پشاور آورده وارد غزنین شد و حاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادر شاه مأمور حکومت بود بمحاربه بر خواسته مغلوب گشت و اعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را بیکی از معتمدین خویش مفوض داشته خود راه کابل پیش گرفت و حاکم کابل که دست نشانیده ناصر خان بود تاب مقاومت در خود ندیده جانب پشاور فرار نمود و اعلیحضرت احمد شاه داخل ارگ کابل شده پس از تنظیم و تنسیق امور نزدیک و دور این ولایت جیش بجانب پشاور بجنبش در آورد و هنوز لشکرش در راه و جاده پیاپود که ناصر خان مستعد جنگ شده نخواست آنهنگ قتال عبد الصمد خان محمد زائی که از عمده زمین داران پشاور و رئیس ملک دوآبه و اشغری یا هشت نگر واقع شانزده کوهی جانب شمال پشاور بود کرده بر سر و تاخته محاربه خفینی روداده عبد الصمد خان که از توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب پشاور آگاه گردیده بود از دوآبه کریمته روی امید بسوی اردوی او آورد و ناصر خان اکثر از بازماندگان او را بقتل رسانیده جانب پشاور مراجعت کرد و عبد الصمد خان بقرب جلال آباد بالشکر سردار جهانخان خان خانان و سپهسالار که مقدمه الحیش بود ملحق گشته همراه او روانه پشاور شد و آنگاه که بنزدیک پشاور رسیدند ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشاور کریمته و از معبرانک گذشته در ملک هزاره چچ پناه برد و اعلیحضرت احمد شاه که عزم تسخیر پشاور داشت بدون رزم متصرف شده آن قدر درنگ فرمود که سران ملک و سرداران اقوام اغاذه نواحی و اطراف پشاور با ریاب حضور روی گشتند و سر بر خط فرمان نهاده مطیع و منقاد گردیدند و در خلال رتق و فتق امور مهمه محال پشاور سردار جهانخان سپهسالار را بالشکر کافی بتعاقب ناصر خان نامزد فرمود چنانچه مشارالیه درحینیکه اعلیحضرت احمد شاه در انتظام مهمان پشاور و اطراف آن اشتغال داشت راه هزاره چچ بر گرفته از نهرانک عبور کرد و ناصر خان را بی ثبات اغزیده از آنجا نیز فرار کرده در لاهور قرار گرفت و مال و منالش بتصرف لشکر پادشاهی در آمده سردار جهانخان همین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افراشت و بعسا کر شاهی ملحق گردیده فیضیاب رکاب ظفر انتساب شد و اعلیحضرت احمد شاه درین یورش بضبط و ربط ولایاتیکه اعلیحضرت نادر شاه از مملکت هند جدا و ضمیمه ممالک مقبوضه خویش کرده بود اکتفا نموده همه ولایات را منظم و در هر جا شخصی معتمدی را مأمور فرموده با قدری از لشکر استحکام داد و خود با بقیه اردو جهت انجام بعض مهمان از پشاور روی مراجعت بسوی قندهار نهاد و پس از ترتیب امور و تنظیم نزدیک و دور باز عزم تسخیر لاهور را تصمیم داده رو براه نهاد

ذکر یورش
اعلیحضرت
احمد شاه دفعه
دوم بجانب
لاهور و هند

(ذکر یورش دوم اعلیحضرت)

(احمد شاه بجانب لاهور و هند بتائید آله)

۱ بقرار بیان
خزانه عامه
و تاریخ احمدی
و تاریخ سلطانی

(۱) این دفعه در سال هزار و یکصد و شصت و یک بقصد تسخیر لاهور و هند از قندهار با سی هزار سوار جرار و پیاده کار زار براه کابل و پشاور رهسپار آندبار گشت و آنگاه که از رودانک و جیم در گذشته بنواحی لاهور رسید میرپهلوی مخاطب بشهنواز خان بن زکریا خان ناظم لاهور که قبل از نزدیک شدن اعلیحضرت احمد شاه در آنجا از عزم و حرکتش آگاه گشته از اعلیحضرت محمد شاه کورکانی کمک خواسته بود و تا این وقت که اردوی اعلیحضرت احمد شاه در نواحی لاهور رسید اختر اقبال ناظم لاهور از حنیض ویاک برنیامده پرتوی بر کوهه احوالش نینداخت لاجرم از عدم نیروی مقاتلت تاب مقاومت در خود ندیده از لاهور بجانب شاهجهان آباد گریخت

واعلیحضرت احمد شاه باسپاه داخل شهر لاهور شد و اصح اقوال اینستکه میرپهلوی حیات الله خان ملقب بشهنواز خان بواسطه وزیر الممالک قمر الدین خان خالوی خود از دار الخلافه امداد طلبیده خود بالشکر لاهور بعزم مدافعه بیرون شده کنار نهر چناب را عسکر گاه ساخت و اعلیحضرت احمد شاه باده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ایلغار کرده از گذرگاهیکه چند فرسنگ از هر دو لشکر گاه دور و منحرف بود گذشته روی تسخیر بسوی لاهور آورد و شهنواز خان ازین رشادت و جلالت اعلیحضرت احمد شاه ابحیرت بدندان کزیده تمام ساز و برگ خویش را گذاشته با چندتن از خاصانش راه فرار بجناب شاهجهان آباد دهلی پیش گرفت و بامدادان لشکریانش از کریمتن وی آگاه گشته خواستند که راه کریمز برگیرند که اعلیحضرت احمد شاه در رسیده همه احوال و احوال اردویش را با توپخانه و قورخانه متصرف شده افواج او جریده جان و کسسته عنان افتان و خیزان رهسپار وادی حرمان شدند و اعلیحضرت احمد شاه روز دیگر باقیه لشکر که نیز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد و از متصرف شدن لاهور و بدست آمدن اسباب و ادوات تا محصور بسی بر مکتب و حشمتش افزود و همه را جکان ولایات پنجاب حاضر آمده فیض رکاب بسوی حاصل کردند و از آنسوی اعلیحضرت محمد شاه کورکانی که اعلیحضرت احمد شاه پسر خود را با وزیر الممالک قمر الدین خان اعتماد الدوله و نواب ابوالمنصور صفدر جنگ و غیره امراء و راجکان صوبه اجمیر که تعداد همه سران سپاه بدو صد و پنجاه تن منتهی میشد و لشکر آراسته چنانچه از پیش رقم شده آمد بالتامس میرپهلوی حیات الله خان مخاطب بشهنواز خان بعزم مدافعه و مقابله اعلیحضرت احمد شاه درانی از شاهجهان آباد کسبل فرموده بود و بعد از راه افتادن لشکر مذکور کسری سنکه راجه جیپور و زمینداران سهرند (۱) چون جمال الدینخان تالپوری و رای کله زمیندار چکر و انواله و سنک حیت زمیندار پتاله و غیره بفرمان اعلیحضرت محمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند و هم عبد الله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان روئیله حاکم سهرند که بطریق یرغمال در شاهجهان آباد بودند بهمراگی وزیر الممالک قمر الدینخان اعتماد الدوله مأمور گردیده راه دفع اعلیحضرت احمد شاه بر گرفتند و شهزاده با افواج ملازمه رکاب خویش راه همی پیمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار باردوی شهزاده ملحق گردیده مغایبت خویشان و وصولت و شجاعت دلیران لشکر شکن اغاغنه را از راهیکه اورا بجهن و بددلی و بیعقلی منسوب نسازند چنان شرح داد که از مبالغه وی سران لشکر دولت کورکانیه بهراس و تزلزل افتادند و از جانب دیگر علی محمد خان روئیله حاکم سهرند نیز از هیبت و سطوت اعلیحضرت احمد شاه سهرند را ترک کرده راه کریمز بر گرفت و از دریای جون عبور کرده براه (۲) سهارنپور و اناه انواله و بسولی کروطن خویشان شد و از وقوع این سانحه رعب امرای کورکانیه افزون تر شده وزیر الممالک قمر الدینخان اعتماد الدوله عیال و احوال و احوالی که باخود داشت از یم لشکر افغان بسهرند فرستاده هر دو تن پسران علی محمد خان مزبور را که در شاهجهان آباد بسبیل یرغمال بودند و چنانچه رقم کشت باخود آورده بود نیز بجای پدرشان بخواست سهرند و حمایت عیال و اموال خویش کشت و خود با شهزاده و افواج سواره و پیاده با آهنگ جنگ از سهرند گذشته در کنار نهر ستلیج بگذرگاه باحی واره فرود آمده عسکرگاه ساختند و اعلیحضرت احمد شاه اردوگاه اورا معاینه کرده باسی هزار سوار جرار که باخود داشت براه لودیانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرده روز سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۶۱ هزار و یکصد و شصت و یک هجری داخل سهرند شده شهر را غارت کرده هر که را دست بشمشیر برد بدست و پسران علی محمد خان روئیله را با عیال و اموال وزیر الممالک قمر الدینخان که در آنجا فرستاده بود و دیگر غنایم و افره بدست آورد و شهزاده ازین قضیه واقف گشته از کنار نهر ستلیج روی بسوی سهرند آورده فوج شرقی غریبی و فوج غربی شرقی شد و از روز پانزدهم ربیع الاول تا روز بیست و هشتم ماه مدت چهارده روز در موضع مالوپور آتش قتال در اشتعال و رایات حرب استوار بود و در روز جمعه بیست و دوم ماه که روز هشتم مقاتله بود کلوه توب بخیمه که قمر الدینخان وزیر الممالک نماز جمعه را در آن گذرانیده

(۱) حال مشهور پسر هند

(۲) سارنپور

سرگرم وظیفه بود رسیده هلاکش ساخت وازین قضیه راجه کسری سنگه پسر حیسنکه سوائی را با دیگر راجکان اجیر که دوازده هزار سپاه در تحت رایت داشتند کمرهت بر شکسته پشت بچنگ دادند وهر یک از راه هزیمت رو بسوی مقام خویشان نهادند و باوجود این دورخنه بزرگی که کشته کشتن وزیر الممالک و پراکنده شدن دوازده هزار مرد پیکار از معرکه کار زار بودند و محصار استواری شهزاده رخ نمودند بای استقامت شهزاده نلفزیده باتفاق معین الملک و دیگر پسران صفدر جنک وزیر مردانه در محاربه بکوشید تا که از عوارض غریبه حادثه بلشکر اعلیحضرت احمد شاه درانی رخ داد و آن چنین بود که چند عراده (۱) بان از لاهور بدست آورده درین حربگاه با خود داشتند در عین کیرودار آنها را بروی کار آوردند لیکن از بی وقوفی وعدم مهارت رو بسوی خود آتش دادند و همراهان خویش راه قتل و جرح کشادند و از صدور اینواقعه با اینکه آثار فتح ازدم شمشیر افغانه آشکار بود انکساری ببازوی اقتدار شاه درانی رخنموده دانست که کاری از پیش نمیتواند برد لاجرم از راه دور بینی صلح اختیار کرده دست از کار زار کشید و نهر سند را حد فاصله دولتین قرار داده از راه پشاور و کابل بقندهار مراجعت کرد و شهزاده نیز راه شاه جهان آباد بر گرفته معاودت کرد و اعلیحضرت محمد شاه کورکانی نظر بجان فشانی قرالیدیخان وزیر الممالک و استواری و پایداری میر منو معین الملک و دیگر اختلاف او که درین جنک کرده بودند صوبه داری لاهور و ملتان را بذریعه منشور بمیر منو معین الملک مفوض فرموده خودش یکماه پس از انعقاد رشته مصالحه و فیصله دعوی پدر و دجهان فانی کرده بدار البقا شتافت و شهزاده در عرض راه از فوت پدرش آگاه گشته بادل سوکار داخل شاه جهان آباد شد و پس از طی بساط تعزیت بر تحت سلطنت جلوس فرموده صفدر جنک را وزیر خویش قرار داد

— (ذکر حمله سوم اعلیحضرت احمد شاه) —

(بر لاهور و پیش کش گذاشتن بر ذمه میر منو)

(۲) در سال هزار و شصت و دو هجری اعلیحضرت احمد شاه را دیگر باره عزم کشور کشائی دامنکیر ضمیر شده از کابل رایات عالیات را جانب لاهور شقه کشا فرموده با میر منو معین الملک جنک خفیفی کرده بصلح انجام یافت و اعلیحضرت احمد شاه باراضی متصرفه اعلیحضرت نادر شاه اکتفا کرده مالیات سیالکوت و کجرات و اورنگ آباد و بر سریا امرت سر هر چهار محال را برسم و اسم پیش کش بر عهده میر منو گذاشت که بسبیل استمرار بکار پردازان دیوان اعلائی شاهی سپار دو خود جانب کابل و قندهار رایت مراجعت افراشته بعد از رسیدن بقندهار بعضی از امراء که دا من ضمیر شان بلوٹ حسد آلوده گشته بر قتل اعلیحضرت احمد شاه همدستان شده بودند و او از کید ایشان خبر یافته ازان جمله نور محمد خان علیزائی میر افغان و گدو خان و محبت خان فوفل زائی و عثمان خان توپچی باشی و چندی دیگر که بواقعی منشا آن فتنه بودند همه را در حینیکه تیئه مقصود شاه واقع سمت شمال شرقی شهر قندهار مقرر موبک شاهی بود در موقف مواخذه حاضر فرموده حکم قتل نمود و همه را بیاسا رسانیده بجز از عثمانخان که دست تقدیرش بخرطوم پیل پیچیده در پیش تخت انداخت و از مهلهک اشرها ساخت دیگران بقتل رسیده خاطر اعلیحضرت احمد شاه از خار خار فتنه ایشان پرداخت

— (ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب خراسان) —

(۳) آنکاه که اعلیحضرت نادر شاه بقتل رسید شاهرخ میرزا نواده او را که دخترزاده سلطان حسین و جوان نیکواندامی بود و با خواص و عوام حسن معاشرت و رحم جبل داشت مردم جانب او بنظر سلطنت میدیدند لیکن بنا بر فتور ایام سید محمد نامی بخیال خام در طمع پادشاهی افتاده از آنجا که پدرش سید داؤد نام شخص پارسا و شوهر خواهر سلطان حسین میرزا بود بزرگی را مایه سروری خود دانسته داعی امر سترک شد و زیست و سر جان مالککم

بقتل رسیدن
وزیر الممالک
و منتشر شدن
لشکر راجکان
(۱) بان بلفظ
هندی
چیز نیست که
بباروت بر
کرده بمدد
آتش بر فوج
مخالف اندازند
و آن بشکل
هوائی باشد
که آتش بازی
معروف است
۱۲ از غیث
الغاث چنانچه
در لفظ اهالی
فرنگ راکت
میگویند

ذکر حمله
سوم اعلیحضرت
احمد شاه بر
لاهور و پیش
کش گذاشتن
بر ذمه میر منو
۲ برار بریان
خزانه عامه
و صاحب تاریخ
احمدی و تاریخ
سلطانی

ذکر توجه
اعلیحضرت
احمد شاه
جانب خراسان
۳ برار نوشته
تاریخ احمدی
و تاریخ سلطانی
و علی قلی
میرزای اعتماد
السلطنه ایرانی
و سر جان مالککم

بنابر حصول مدعای خویش در افواه انداخت که شاهرخ بمانند جدش اعلیحضرت نادر شاه از مذهب شیعه
تبراً دارد و او چون در واقع با مردم بیکانه از مذهب شیعه خاصه عیسویان بطرز مواسا سلوک میکرد سید محمد
این روش او را حجت اظهار خویشتن ساخته پراگنده نمودن قلوب و تفریق آراء پرداخت و بسبب نام رسوخی
در مزاج شیعیان پیدا کرد چنانچه همه باوی متفق شده جمع کثیری بدورا و فراهم آمده شورش آغاز کردند
و پیش از آنکه شاهرخ لشکر خود را آورد بر بیروی تاخته گرفتارش نموده فوراً کور نموده محبوس
ساختند و سید محمد را سلیمان لقب نهاده پادشاه خواندند و قبل از آنکه بامر سلطنت پردازد یوسف علیخان که
یکی از سرداران معتمد افواج شاهرخ بود کمر انتقام بر بسته با سید محمد در آویخته مغلوبش ساخت و بدست
آورده بقتل رسانید و شاهرخ را از زندان بر آورده بر تخت سلطنت نشاند زمام مهام امور را بدست خویش
گرفت و دو تن دیگر از امراء چون جعفر خان سر کرده اکراد و میر عالم خان امیر اعراب بمخالفت یوسف
علیخان اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند و شاهرخ را دوباره بزندان فرستادند و پس از چند روز این هردو نیز
بمخالفت هم بر خواسته در بیرون شهر باهم مصاف داده امیر عالم خان غالب آمد و اعلیحضرت احمد شاه از
شورش امرای خراسان و زندانی شدن شاهرخ با خبر گشته بعزم اینک هرات را ضمیمه ممالک متصرفه خویش
سازد و هم امرای خراسان را تنبیه و تهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر مسند حکومت نشاند زایت
توجه بجانب هرات و مشهد بر افراشت و در حین ورودش بهرات امیر عالم خان عرب که پس از حبس شاهرخ
بهرات آمده بمحکومت پرداخته بود بقلمداری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت
و آخر الامر مردم سکنه شهر از شدت قحط و غلا بستوه آمده از اعلیحضرت احمد شاه طالب امان شدند و برج
خاکستر را بدست لشکریان اعلیحضرت احمد شاه داده جمعی از دلاوران افغان بر فراز آن بر آمدند و امیر عالم
با وجودیکه از مکائد شهریان و پیوستن ایشان بلشکر افغان مستحضر گشت باز هم خود را از دست نداده تن بمرک
داده پای ثبات بیفشرد تا که کشته شد و شهر هرات بتمصرف اعلیحضرت احمد شاه در آمده بعد از فتح هرات
پنج هزار سوار را باستانیاری سردار جهان خان فوفل زائی بعزم شبخون بر لشکریکه از خراسان راه مدافعه
اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته بود روانه کرد و خراسانیان که بترت شیخ جام رسیده بودند از کشته شدن
امیر عالم خان و از دست رفتن هرات وایلغار نمودن سردار جهان خان بجانب ایشان آگاه شده راه مراجعت
بجانب خراسان پیش گرفتند و سردار جهان خان بساقه لشکر خراسان دچار گشته همه را غارت کرده بهرات
معاودت کرد و اعلیحضرت احمد شاه حکومت هرات را بدرویش علیخان هزاره مفوض داشته خود با لشکر
جانب مشهد راه بر گرفت و بمجرد وصول شهر را محاصره کرده شهزاده نصر الله میرزا و نادر میرزا با قلیلی از
سواره خراسان و معدودی از غلامان از شهر بیرون شده بیک جانب اردوی اعلیحضرت احمد شاه حمله مینمودند
و تا که افغانه مدافعه میپرداختند از آنسو عنان باز کشیده طرف دیگر میتاختند و اعلیحضرت احمد شاه هر تدبیریکه
اندیشید بران دو شهزاده دست نیافت و پس از آنکه مدت محاصره چهار ماه طول کشید جانین بصلاح راضی
شده اعلیحضرت احمد شاه عیال و پسر خود شهزاده تیمور را که از زمان اعلیحضرت نادر شاه تا اینوقت در
مشهد بودند با مبلغ بسیاری باسم نعل بها گرفته و شاهرخ را از زندان بدر آورده بمحکومت منصوب کرد و خود
باسپاه خویش راه نشابور پیش گرفت و عباس قلیخان بیات که بمحکومت آنجا قیام داشت از راه مدافعه ابواب
شهر را بر بسته بروج و باره حصار را استحکام داده بقلمداری پرداخت و از آنجا که خود را مقابل اعلیحضرت
احمد شاه مغلوب مشاهده کرد با حاجی سیف الدین عم خویش مشورت نموده به تعلیم و تدبیر او ظاهراً طرح
مصالحه انداخته باطناً بایست و لعل اعلیحضرت احمد شاه را تا آنوقت معطل ساخت که زمان زمستان در رسیده
فراز و نشیب کوه و صحرا را تمام برف گرفت و لشکر اعلیحضرت احمد شاه را از کثرت برف و شدت سرما دست

از کار باز مانده اعلیحضرت احمد شاه دانست که این مصالحه جوئی عباسقلی خان از در مکایده و بنا بر تدبیر هلاکت او و لشکریانش بوده پس ناچار با سپاه خویش از دور نشابور بر خواسته راه مراجعت بجانب هرات پیش گرفت و هر چند در حمل و نقل بنه و آغروق و طوبخانه سعی و کوشش نمود از شدت سرما نتوانست باخود بر دارد چنانچه بنه را همچنان که بود گذاشته اتواب را در قنوات انداخته رو براه نهاد و در هر منزل جمعی از سرما تلف گشته طریق آخرت می پیمود تا که در منزل کافر قلعه رسید از قضا در آنجا سختی سرما مضاعف شده هشت هزار نفر هلاک گشت و جمعی بهوای آنکه خود را با بادانی کوسویه یا کهسان واقع دوفر سنگی آن مکان رسانند در وقت عبور از رود هرات بتمای آتش خاک هستی بیاد فنادادند و ما بقی از نیمه شب تا سحر شکم اشتران بارور را دریده جای میکزیدند و بعد از سرد شدن همچنان در شکم اشتر دیگر قرار میکزیدند تا که از دست مرگ بدان واسطه امان یافته وارد هرات شدند و درویش علیخان هزاره که از ناصیه حالش آثار خیانت و طغیان نمایان بود بامر اعلیحضرت احمد شاه از حکومت هرات معزول گردیده دیگری از چاکران معتمد امور حکومت شده خود اعلیحضرت احمد شاه با لشکر یک همراه داشت وارد قندهار شد و به تکمیل و ترتیب لشکر پرداخته بتیمه آلات و اسباب کوشمالی عباسقلی خان نشابوری وجه همت مصروف فرمود.

ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه

(بار دوم بجانب خراسان در سال هزار و یکصد و شصت و چهار)

(۱) الغرض پس از انتظام لشکر و انجام ساز و برگ سفر ایات عالیات را سال دیگر از قندهار بطرف نشابور در اهتزاز آورده هر یک از سواران سپاه را امر نمود که یکمن چودن همراه بر دارد و در نشابور تحویل کارداران پادشاهی کند تا توب قلعه کوبی ساخته بعد بخرابی بنیاد حصار خصم پرداخته شود چنانچه پس از ورود درالکای نشابور بصنعت استادان کاردان هندوستانی توب بزرگ چودنی ریخته و دیوار شهر را بضراب کلولهای قلعه شکاف آن کوبیده رخنه و لوله در شهر انداخت و عباسقلیخان نظر به پریشانی و مخالفت رعیت چاره بجز اطاعت ندیده روی التیجا بدرکاه اعلیحضرت احمد شاه آورده اظهار خجالت و انفعال کرد و اعلیحضرت احمد شاه عذر او را پذیرفته از شیوه مردی طایفه بیات خورسند گردیده حکومت نشابور را بدستور سابق بعباسقلیخان تفویض نموده سردار جهانخان را با نصیر خان حاکم بلوچستان به تنبیه و سرزنش علیمردان خان زنگویی حاکم طون و طبس مأمور فرموده خود از نشابور حرکت کرده وارد مشهد شد و آن دو تن سردار دران ولایت رفته قتل و غارت و خرابی زیاد بعمل آورده عاقبت الامر در ما بین علیمردان خان و سردار جهانخان و نصیر خان در موضع کاخک و کیناباد محاربه شدید رو داده جانبین از اسبان فرود آمده بکارد و خنجر و مشت و کربان بهم در آویختند و بسیار خون یکدیگر بریختند تا که علی مردان خان بقتل رسیده پای ثبات همراهانش بشکست چنانچه هزیمت یافته رو از جنگ برافتند و سردار جهانخان و نصیر خان چندی در آنجا درنگ کرده بعد از ضبط و ربط نزدیک و دور و نظم و نسق سرحد و ثغور روی مراجعت بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه آوردند و همچنین اعلیحضرت احمد شاه چون وارد ارض اقدس شد شهریان او را از دخول مانع آمده وی شهر را بمحاصره انداخته پنجهزار سوار بسرکردگی شاه پسندخان بتاخت و تاز شاهرود بسطام و سبزوار فرستاد و مشار الیه محال آمد و بلد را تاخته خود را از حمل اموال و ائصال گرانبار ساخته روی معاودت بسوی مشهد آورده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه شد و از بسوی اعلیحضرت احمد شاه که شهر مشهد را بمحاصره انداخته بود چون مدت محاصره ششماه طول کشیده مشهیدیان را حال به تباهی رسید لا جرم شاهرخ پسران خود را با گروهی از سادات و علما از در استیان نزد اعلیحضرت احمد شاه روانه نموده از حتموق نعمت نادری بدویاد آوری کرده محرمت روضه رضوی بمصالحه اش راضی کرد مشروط باینکه سکه و خطبه بنام اعلیحضرت احمد

توجه اعلیحضرت
احمد شاه بار
دوم بجانب
خراسان
بقرار نوشته
خزانه عامره
و تاریخ احمدی

شاه زده و خوانده شود و مهر فرامین و ارقام و احکام بنام شاهرخ باشد چنانچه پس از انعقاد و قرار داد مصالحه شاهرخ مهر خود را بدین بیت مسجع و محک ساخت * یافت از الطاف احمد پادشاه * شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه * و محالات جام و با خرز و تربت حیدریه و خواف و ترشیز که در بین هرات و مشهد واقعند از ولایات شاهرخ جدا و ضمیمه مملکت افغانستان شدند و این وقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتواندست همت بر تسخیر تمام ایران کرد ولیکن از عدم اقتضای وقت که خرابی و پریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته و مردم آن مملکت افاغنه را منشأ و مصدر تمام صدماتیکه بدیشان وارد آمده بود میدانستند و سعییکه باعث تغییر مذهب ایشان شد دوباره کینههای دیرینه را در سینها بالنسبه با اینطایفه تازه کرده بود و علاوه بر همه چون خود اعلیحضرت نادر شاه تغلباً بر بلاد استیلا یافته و پادشاهی را غصب کرده بود بعد از فوتش هر کس در بازوی خود نیروئی دید در خیالی افتاده هر جا حاکم قصبه یا امیر طایفه بود سودای سروری و سلطنت می پخت بنابراین اعلیحضرت احمد شاه بخود اندیشیده بدل قرار داد که بهتر اینست که بیادشاهی افغانستان قناعت کرده عبث خود را بکش و وا کش نیندازد و وجه همت مصروف استیکام سلطنت در مملکت خود نماید چنانچه کار خراسان را بمصالحه انجام داد و الحاق که این اندیشه و تدبیر او شایسته تحسین است که بدین سبب نه تنها پادشاهی را در خانه واده خود نهاد بلکه افغانستان را سلطنت مستقل با اقتداری گردانیده افاغنه را عظمتی در انظار ووقعی در اقطار داد که قبل ازان نداشتند خلاصه اعلیحضرت احمد شاه نظر باینکه هر که پادشاه ایران شود مملکت خراسان سدی ما بین افغانستان و ممالک ایران خواهد بود اگفالت استقلال خراسان را بر عهده گرفته مراجعت فرمود و شاه رخ با عدم بنیائی نامی از امارت بر خود گذاشته بر خراسان و اطراف آن که متعلق بدولت افغان شده بود حکم روا گشت و بعضی از امراء که رعایت وی را داشتند هدایای سالیانه برای او میفرستادند و اعلیحضرت احمد شاه وارد هرات شده وزیر شاه ولیخان را به تسخیر ترکستان مأمور کرد

ذکر لشکر فرستادن اعلیحضرت احمد شاه

(جانب ترکستان بسالاری وزیر شاه ولیخان)

(۱) وزیر موصوف از پیشگاه حضور اعلیحضرت احمد شاه بالشکرشایان بتسخیر و تصرف این طرف رود چیچون مأمور گردیده از هرات بدان سوره بر گرفت و خود اعلیحضرت احمد شاه وارد قندهار شد و شاه ولی خان از مرو عبور کرده میمنه و اند خود و شبرغان و بلخ و بامیان را تا بدخشان مسخر نمود و در هر یک از ولایات مذکور حاکمی از افغان و اوزبک گذاشته خود لوای مراجعت بجانب قندهار افراشت و جیبه سائی سده سنیه علیا گشت و اعلیحضرت احمد شاه بجایزه این فتح بزرگ او را مورد اشفاق و الطاف ملوکانه نموده بمنصب وزارت دیوان اعلی مفتخر فرمود

(ذکر توجه چهارم اعلیحضرت احمد شاه)

(در سال هزار و صد و شصت و پنچ هجری بجانب لاهور)

(۲) درین سال باز اعلیحضرت احمد شاه را شوق لاهور گریبان گیر ضمیر گردیده از قندهار رهسپار آندیار شد و میر منو معین الملک از راه مدافعه پیش آمده تا چهار ماه بالشکر شاه مقابله و محاربه کرد و آخر الامر از کید و نفاق انکیزی آدینه بیک و کورامل که هر دوی شان معتمد و مدار علیه او بودند پای ثباتش بر شکسته از راه معذرت عفو تقصیر خواسته ملتمس امان شد و اعلیحضرت احمد شاه از جرایم او در گذشته و کردارش را نا کرده انکاشته از جانب خود بنائب الحکومتی لاهور مأمورش فرمود و خود از راه کابل بقندهار مراجعت کرد

۱ بقرار نوشته
علی قلی میرزا

توجه چارم
اعلیحضرت
احمد شاه
بجانب لاهور

۲ بقرار نوشته
خزانه عامره
و تاریخ احدی

§ ذکر واقعاتیکه بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه §-

(در لاهور روداده باعث توجه وی بجانب لاهور و کشور هند شد)

(۱) چون میرمنو معین الملک از الطافی بیکرانه اعلیحضرت احمد شاه نائب الحکومه لاهور شد از راه صداقت و هوا خواهی طریق خدمت می سپرد و تا اوایل سال هزار و صد و شصت و هفت هجری روز بسر برده بعد از آنکه از فرط ننگ حراحی احمد شاه کور کانی را با مادرش کور کرد در محرم سنه ۱۱۶۷ یکم هزار و یکصد و شصت و هفت از اسب افتاده و با عرض هیضه پدرو د جهان کرد و اعلیحضرت احمد شاه بعد از فوت او فرمان حکومت لاهور را بنام میرمنو معین پسر وی از قندهار اصدار فرمود و بسببیکه میرمنو معین طفل خورد سالی بود مغلانی بیگم مادرش بطفیل آن طفل خود زمام مهام ملک را متصرف شده با اتفاق طره باز خان که اختیار دار کار شوهرش میرمنو معین بود بر ربط و ضبط حکومت پرداخت همه امراء از سلوک طریقه مذمومه او متنفر شده خصوصاً بکاری خان رستم جنک که مختار کلی امور بود دل تنگ گشت و بعد از آنکه زمان که میرمنو معین پسر خورد سال مذکور مغلانی بیگم باجل موعود در گذشت خواجه موسای احراری داماد میرمنو معین الملک بجای خسر زاده اش بحکومت قیام ورزید و رستم جنک که از دست مادر میرمنو معین دل تنگ شده بود بهوای آنکه صوبه داری لاهور را بتصرف خود آورد طره باز خان را بزهر دادن میرمنو معین الملک متهم ساخته زندانش انداخت تا که بفسانه و فسون بقتلش رسانیده خود مستقل بکار صوبه داری پرداخت و مغلانی بیگم از کید رستم جنک خسر یافته او را نزد خویش طلبید و کنیزان را امر کرد که بزیرچوب کشیده قالبش را از روح تهی ساختند و بعد از چندی خواجه عبد الله خان بن نواب عبد الصمد خان سیف الدوله دست تسلط یافته مغلانی بیگم را در قید و محبس انداخت و صوبه داری را بذریعه عریضه از حضور اعلیحضرت احمد شاه درانی برای خود التماس نمود و او بخلاف التماس وی امان خان برادر سردار جهان خان را از حضور به لاهور مأمور فرمود و وی پس از رسیدن در لاهور دست تعدی با آزار و ایذای مردم نزدیک و دور کشوده ازان جمله مبلغی بالای خواجه عبد الله حواله کرد و او از ادای آن و جواب محبوس کردن مغلانی بیگم عاجز آمده فرار کرد و حکومت لاهور کما فی السابق بمغلانی بیگم قرار گرفت و پس ازان خواجه میرزا جان نامی از جماعه داران عمده معین الملک نیز مغلانی بیگم را قید کرده آخر الامر بصالح انجامید و در خلال این احوالیکه در بین اعیان لاهور و عیال معین الملک روداد اعلیحضرت احمد شاه درانی ایشک اقسای عبد الله خان را از حضور با لشکر بتسخیر کشمیر مأمور فرمود و او کشمیر را از تصرف کار گذران عالمگیر ثانی کشیده عبد الله خان معروف بخواجه کوچک را با جمعی از سپاه برسم نیابت در کشمیر گذاشته لاهور دیوانی را بسکجیون نامی از قوم کتری اهل هندو مقیم کابل که پیشتر ازین با شاه و لیخان وزیر ملازمت داشت و اعلیحضرت احمد شاه او را از حضور جهت وصول مال دیوانی نزد معین الملک صوبه دار لاهور فرستاده انجام خدمت کرده بود تفویض نمود و زین خان مهمند را بحکومت سهند مأمور فرموده خود لوی مراجعت افراشته شرفیاب حضور شاهی شد و پس از معاودت او میر شهاب الدین عماد الملک که بن امیرالاشرفی فیروز جنک بن نواب آصف جاه و دختر زاده وزیر الممالک قرالدین خان که در یورش سنه ۱۱۶۱ یکم هزار و یکصد و شصت و یک بروز ۲۲ ربیع الاول چنانچه مذکور شده آمد از ضرب کلوله توب اعلیحضرت احمد شاهی کشته شده بود هنگامه آرا گردیده در لاهور عمل دیوانی را برهم زده مغلانی بیگم را از صوبه داری لاهور خلع کرده آدینه بیک خان را نصب نمود و همچنین سکجیون عامل مال دیوانی کشمیر نیز لاهور را از تصرف کار پردازان دولت افغانی بیرون دیدم سر از جیب تمرد کشید و فتنه آغاز کرده سردار فوج افغانه را مقتول نمود و خواجه کوچک حاکم کشمیر را اول در زندان مقید کرده در ثانی اخراج البلدش نمود و پس ازان چیزی نذر فرستاده بواسطه میر شهاب الدین عماد الملک از عالمگیر ثانی منشور صوبه داری کشمیر را بنام خویش حاصل کرد و سکه و خطبه را

ذکر واقعاتیکه
باعث توجه
اعلیحضرت
احمد شاه
بجانب لاهور
و هند شد ۱۲
(۱) بقرار
بیان خزانه
عسره و صاحب
تاریخ احمدی
و تاریخ سلطانی

(نجلد اول) - (ذکر سلطنت اعلیحضرت احمد شاه) (سراج التواریخ)

بنام او رواج داد واعلیحضرت احمد شاه از فتنه جوئی عماد الملک و مفسدیه خوئی سکجیون وغیره واقعات مذکورہ از درد بخود پیچیدہ سامان سفر لاهور و هندساز کردہ تصمیم عزم کوشمالی باغیان فرمود

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه

(از قندهار بجانب لاهور و هند در سنہ ۱۱۷۰)

(۱) اعلیحضرت احمدشاه در سال هزار و یکصد و هفتاد و هجری باز از قندهار بزاد کابل مرحلہ پیمای صوب لاهور کشت و مطابق اینحال آدینہ بیک از یکی از ولایات میان دوآبہار و بجانب لاهور رهنورد و مغلانی بیکم خایہانہ از سردار جہانخان بادل پردرد التماس مدد نمودہ بود کہ اعلیحضرت احمد شاه راہ ورود بلاهور نزدیک کردہ آدینہ بیک از عدم نیروی مقاومت از راہ قرار داخل صحرائی ہانسی حصار شد واعلیحضرت احمد شاه داخل لاهور کردیدہ نظم و نسقی نہادہ نظر بضعف دولت مغولیہ زایت تسخیر دہلی بر افراخت و اکثر امرای مغولیہ را از عرض راہ بارسال رسایل مستمال ساخت چنانچہ از ان جملہ نواب نجیب الدولہ خان در اراضی قریبہ کرنال از راہ پذیرہ پیش آمدہ شرف بار حاصل کرد و همچنین وقتیکہ زمین بسو نیت واقع بیست کروہی دہلی فرودگاہ اردوی شاہی کشت عماد الملک غازی الدیخان از راہ التماس عفو تقصیر حاضر اردو شدہ فیض رکاب بوسی در یافتہ عذرش پذیرفتہ آمد و پس از درک سعادت پای بوسی رخصت معاودت حاصل کردہ وارد دہلی کردید و در قصبہ تربیہ واقع دہ کروہی دہلی دوبارہ با عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی بن اعلیحضرت جہاننادرشاہ بن اعلیحضرت بہادر شاہ بن اعلیحضرت اورنگ زیب بسلام فایزہ شدہ مورد اشفاق ملوکانہ آمدند و بہمرکاب شاہ والا جاہ بروز جمعہ ہفتم ماہ جمادی الاول سنہ ۱۱۷۰ هزار و یکصد و ہفتاد داخل دہلی شدہ شاہ با عالمگیر ثانی ملاقات کرد

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور و هند مطابق بیان صاحب خزائن عامرہ و تاریخ سلطانی

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه

(در دہلی و مصالحت و مواصلت نمودن با خاندان سلطنت معلی مغولی)

(۲) چون اعلیحضرت احمدشاه بشہر در آمد لشکرش را قدغن بلیغ فرمود کہ دست تباراج مال و اندای اہل و عیال اہالی سکنہ شہر نکشاید و بیروت و حمایت رفتار کنند و مدت یکماہ در آنجا درنگ کردہ در خلال زمان توقف بصلاح و صوابدید اعلیحضرت عالمگیر ثانی و واسطہ سردار جہانخان نجاہ لک روپیہ برسم و اسم پیشکش از نظام الدولہ پسر وزیر الممالک قر الدیخان مطالبہ فرمودہ بازای آن منصب وزارت کشور ہند را بوی مزودہ رسانید و او از دون ہمتی و خست طمع قبول نکردہ محرم خان خواجہ سرا مأمور تجسس وجوہ نقدینہ وی کشت و پس از ابراز اندوختہ او جگرش را با آتش حسرت سوختہ دو کروہ روپیہ گرفتہ تحویل خزائنہ اعلیحضرت احمد شاه شد و ازین معنی غازی الدیخان عماد الملک خوفناک کشتہ فرار کرد واعلیحضرت احمد شاه سردار جہانخان را بعقب او فرستادہ چون داخل فرخ آباد شدہ بود سردار بر مرام ماموزہ فایز نکشت و طایفہ ہنود مہرا را بفرمان اعلیحضرت احمد شاه قتل عام کردہ پس از نهب و غارت قوم مذکور جہتہ امری خریدہ طلب حضور شدہ بموض او شاہ ولیخان وزیر مأمور تحریب مہرا کردیدہ او نیز بعد از حصول مدعا معاودت کردہ شرف وصول حضور دریافت و اینوقت اعلیحضرت احمدشاه دختر عزیز الدین برادر عینی اعلیحضرت عالمگیر ثانی را برسم و رواج خسروانی بحبالہ از دواج شہزادہ تیمور کہ شرف اندوز حضور بود در آوردہ پس از طی بساط سوز و سرور دہلی را بعزیز الدین محمد بن اعلیحضرت محمد شاہ بن اعلیحضرت محمد عالمگیر سپردہ نظام الدولہ پسر قر الدین خان وزیر الممالک را بقرار مزودہ کہ دادہ وجوہ گرفتہ بود منصب وزارت و نجیب الدولہ را لقبہ امارت مرحمت نمود

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه در دہلی بموجب نوشته خزائنہ عامرہ و صاحب تاریخ سلطانی

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(جهت سرزانش سورج مل جات بجانب اکر آباد)

(۱) و خود بعزم تنبیه سورج مل جات که از دیر باز صوبه اکر آباد را تفلماً متصرف شده بود ریایات عالیات ظفر آیات را در اوایل ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۰ هزار و یکصد و هفتاد از دهلی بدانصوب شقه کشا فرموده یلم گده را که بفاصله پانزده کروی دهلی واقع و از اراضی مقبوضه سورج مل جات بود محاصره انداخته در ظرف سه روز بضر ب توب عدو کوب دیوار حصار را پست ساخت و کلید فتح بدست آورده همه مردم قلعه را از دم تیغ گذرانیده مال و منال شانرا بتاخت و پس از انجام کار انجا بعزم تخریب مهرا که معبد قدیم اهل هند است حرکت کرده در قتل عام و شکستن اصنام و تاراج مال و متاع سکنه آن حدود صرف نظر نکرد و از هیچ چیز فرو گذاشت نفر مود حتی مردم نواحی قریبه و بعیده آقمقام که از دم تیغ غازیان کنان بودند از هول و بیم جان کر سخته بمواضع مستعده پناه بردند و اعلیحضرت احمد شاه مظفر و منصور و اردا اکر آباد گردیده میرزا سیف الله خان قلعه دار سابقه پادشاهی سر اطاعت فرود نیاورده بدفاعه و انداختن کلوله توب پرداخت واحدی را نکذاشت که پیرامون وی راه یابد و اعلیحضرت احمد شاه که سردار جهان خان را در حین توجه بجانب اکر آباد به تسخیر قلاع سورج مل جات تعیین فرموده و وی سر کرم خصم کوبی و قلعه کشائی بود که از قضای مبرمه الهی در افواج اعلیحضرت احمد شاه که بنزدیک آکره نزول داشت چنان و بای عام در افتاد که مجال اقامت مجال کشت بنا بران اعلیحضرت احمد شاه دست از تصرف ملک سورج مل جات باز کشیده بعزم مراجعت افغانستان از آنکی که داشت عطف عنان کرده روی بسوی دهلی آورد و آنگاه که به نزدیک دهلی رسید اعلیحضرت عالمگیر ثانی با نجیب الدوله از راه پذیره بسر تالاب مقصود آباد برآمده باهم ملاقات کردند و چندیکه اعلیحضرت احمد شاه در دهلی درنگ نمود دختر فر دوس آرامگاه اعلیحضرت محمد شاه را بحیاله نکاح خویش در آورده طریق مراجعت افغانستان بر گرفت و چون وارد سهرند شد عبد الصمد خان اشغری محمد زائی را بحکومت آنجا سر افزای داده وارد لاهور شد و شهزاده تیمور را بنائب الحکومتی لاهور و ملتان و تته و کشمیر و جو و غیره ولایات پنجاب نصب فرموده سردار جهانخان سپهسالار را پیشکار او تعیین نموده حکم قتل سکهان سکنه امرت سر را که در اکثر اوقات مصدر قتنه و فساد شده گرد کینه و عناد می انکیختند داد چنانچه مردم امرت سر را قتل و مال و منال همه را تاراج کرده تالاب آنجا را از سنک و خاک انباشته بعد از راه کابل وارد قندهار شده بر مسند استراحت تقرر جست

(ذکر شورش و فتنه مردم هند)

(و پنجاب بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه)

(۲) بعد از آنکه اعلیحضرت احمد شاه از هند مراجعت کرده وارد قندهار کشت در سنه ۱۱۷۱ هزار و یکصد و هفتاد و یک سردار جهانخان آدینه بیگ را که در لکی جنگل خزیده بود بنا بران که از عمل و دخل ملک علم کامل حاصل داشت استمالت نموده بار سال رقم و خلعت حکومت میان دو آبه اکر امش فرمود و او که چنین روز را از خداوند میخواست فوز بزرگ دانسته بنظم و نسق و حکومت دو آبه پرداخت و بعد از چندی بفرمان طلب حضور شهزاده شد نظر بگردار عایقه خود که در واقعات سال هزار و یکصد و هفتاد رقم شده آمد اطمینان خاطر نداشت بنا بران بحضور شهزاده نیامده از راه فراز داخل کوهستان گردید و شهزاده تیمور بصواب دیدن سردار جهانخان مراد خان نامی را بحکومت دو آبه پنجای او مأمور فرموده بلند جان و سر فراز خان را معاوتش تعیین نمود و آدینه بیگ در کوهستان مصدر شورش کشته کرده سکه را اغوا و بقوفا القا نموده

ذکر توجه
اعلیحضرت
احمد شاه
بجانب اکر
آباد
(۱) بقرار
نوشته صاحب
تاریخ سلطانی

ذکر فتنه
و شورش
هند و پنجاب

(۲) بقرار
نوشته خزانه
عاصره و تاریخ
احمدی و تاریخ
سلطانی

با فوجی از خود بسر مراد خان حاکم دوآبه فرستاد جنک دست داده بلند خان بقتل رسید و مراد خان با سرفراز خان تاب نیاورده از راه کریز نزد سردار جهانخان و شهزاده شدند و سکههان تمام پرکنات دوآبه خصوصاً جالندر را با عا و اشاره آدینه بیک تاراج کردند و در خلال اینحال کنانه را و و شمشیر بهادر نامان برادران بالاجی را و با هولکر و غیره سرداران اهل هنود با سپاه نامعدود آتش فتنه برافروخته از دکن روی تسخیر وستیز جانب هند آوردند و چون بمحوالی شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیک را غنچه مراد بر شکفته با رسال رسایل و مکاتیب پس از پس ایشان را دعوت بختاب کرد و آنان که خواهان این شور و فغان بودند از آنجا که رسیده بودند روی فساد بسوی لاهور آوردند و چون بنزدیک سهرند رسیدند عبدالصمدخان حاکم آنجا بدافعه برخوایسته بکار زار پرداخت و در جنک کاه دستگیر خصم شده سردار جهانخان نظر باز دحام اهل هنود و قلت جمعیت خود اقامه لاهور را از صواب دور دانسته با شهزاده تیمور لاهور را گذاشته در چهار محل وزین آباد رفته بدور خویش سنکری افراشته کوش با وازنشستند و از انسوی اردوی اهل هنود لاهور را بی شبیه کلفت مشرف شده از عقب شهزاده رو بجانب چهار محل نهادند و شهزاده تیمور با سردار جهانخان اگر چه در کوشش و کوشش صرف همت نمودند ولیکن در آخر کار نظر بکثرت لشکر هند و قلت افغانه سردار جهانخان را خوف مستولی گشته بخود اندیشید که مبادا از حاده تقدر شهزاده باوی اسیر و دستگیر شوند پس مردان و دلبران را به بهانه شبخون بسلاح آراسته خودش در هنگام عشا شهزاده را برداشته راه فرار برگرفت و تا قلعه اتک درجائی عنان باز نکشید و از گذرگاه اتک عبور کرده وارد پشاور شده از آنجا عرض پرداز حضور اعلیحضرت احمد شاه گشتند و از ماجرا برای او نوشته آکمی دادند و آدینه بیک با مرهتیان از کریزین شهزاده و سردار جهانخان مستحضر گردیده از تعاقبشان اسب جلادت تاخند و بسنکر ریخته بقیه اردوی شهزاده را قتل و غارت کردند و قراول ایشان تا آب حیل از عقب شهزاده تاخته و او را نیافته برکشتند و اسیران را بفضیحت و رسوائی و خواری در امرت سر برده تالاب آنجا را که اعلیحضرت احمد شاه اکنده بود خاک و خاشاکش را بالای اسرا پاک کردند و تا پتل نامی را با چند هزار سوار مأمور باقائه کنار نهر سندن نمودند که معابر و سواحل را محافظت نماید تا لشکر اعلیحضرت احمد شاه بیخبرانه با نهاد اینطرف آب نیاید خلاصه از دیره غازیخان تا ملتان و آب چنا و همه از قبضه کار گذاران اعلیحضرت احمد شاه بر آمده در تصرف غالبانه آدینه بیک و سکههان در آمده در هنگام پشکال سرداران اهل هنود لاهور را با آدینه بیک سپرده سالیانه هفتاد و پنج لک روپیه باسم پیشکش بر عهده او گذاشته خود مرهتیان مراجعت کرده بشاهجهان آباد رفتند و بعد از توقف چند روز جنگونام که بتسخیر ملک را جکان اجیر مأمور بود باقائه دهلی معین گشته دیگران عازم دکن شدند و شورش بزرگ در هند برپا کرده راه خویش گرفتند چنانچه داتا نام سندیه با اتفاق عمادالملک و غیره نجیب الدوله را در موضع سکر تال محاصره کردند و وزیر الممالک شجاع الدوله بن جلال الدین حیدر ابوالمنصور را بذریعه مکتوب بمعاونت طلبید و همچنین عمادالملک غازی الدین خان نیز از وی استمداد جست و شجاع الدوله نخست در امداد هر یک از طرفین متردد شده آخر الامر بمعاونت نجیب الدوله را اقرب بصواب دانسته از راه یاری او عازم سکر تال شد و در عین اشتعال نایره قتال داخل سکر تال گردیده موجب هزیمت مرهتیان نکوهیده خصال گشت سپس شجاع الدوله و نجیب الدوله با اتفاق دیگر را جکان هند و افغانانیکه از تسلط و استیلای مرهتیان رنجیده خاطر شده بودند برعایت حمایت اسلام و حفاظت جان و مملکت خودها عریاض بحضور اعلیحضرت احمد شاه فرستاده التماس نهضت موکب وی را بجانب هند نمودند و در خلال اختلال مذکور آدینه بیک را که مینا و منشأ همه مفسده و مصدر تمام فتنه بود اجل موعود در رسیده در ماه محرم هزار و یکصد و هفتاد و دو سنه ۱۱۷۲ راه آخرت پیش گرفت و جنگو را و پس از فوت او فوج داری سهرند را بصدیق بیک داده دوآبه را بزوج آدینه بیک سپرد و سالیانام مرهته را بضویه داری لاهور کاشت و او پس از رسیدن در لاهور تا نزدیک اتک لشکر جهت حفاظت سرحد و حراست ثغور مأمور نموده خود بحکومت پرداخت

ذکر نهضت موکب اعلیحضرت احمد شاه —

(دفعه ششم جانب هند جهت اطفای نائره غوغا)

(۱) اعلیحضرت احمد شاه از هزیمت شهزاده تیمور و عریض را جکان هند فتنه جوئی و مفسده خوبی مرهتیان را کما هو حقه مستحضر کشته با سامان هرچه تمامتر در سال سنه ۱۱۷۳ هزار و صد و هفتاد و سه باز روی بسوی کشور هند و در ساحل نهر آنک با خود سبنا صوبه دار لاهور و یا تاپتل کاشته او جنگ خفیی رخ داده گروه هنود رو بهزیمت نهادند و منهنز ما داخل لاهور شده نیروی مقاومت در بازوی خود ندیده از راه قزار جانب دهلی رفت و زوجه آدینه بیک و صدیق بیک که صوبه داری دو آبه و فوجداری سهرند داشت نیز از هیبت و سطوت کوکبه شاهی فرار کردند و اعلیحضرت احمد شاه در ماه صفر سنه ۱۱۷۳ هزار و یکصد و هفتاد و سه وارد جومن مضافات لاهور شده از راجه انجا پیشکش مرسوم گرفته بدون ترمیم محال مخروبه و منهبو به دست سکهان راه دهلی پیش گرفته شهزاده تیمور را با سردار جهانخان بقراولی نامزد فرمود و از آنسو عماد الملک غازی الدیخان که سری بفساد جنبانیده شجاع الدوله او را از سکر تال هزیمت داده بود از توجه اعلیحضرت احمد شاه آگاه کشته بلا مساهله فوراً داخل دهلی شده عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی را با نظام الدوله پسر قر الدیخان با تمام اینکه با اعلیحضرت احمد شاه ارسال و مرسول مکتوب دارند بقتل رسانیده آهنگ جنگ اعلیحضرت احمد شاه نمود و جنگورا و مرهته را با جمعی از سپاه مأمور پیش رفتن نموده خود بال لشکر ابنوه از عقب او راه مدافعه برگرفت و از جانب دیگر دتا (۲) که بعد از هزیمت افواج هنود از سکر تال با شجاع الدوله گفتگوی مصالحه داشت و هنوز سخن صلح باقی و باشتی نیا انجامیده بود که دتا از مهور اعلیحضرت احمد شاه و لشکرش از لاهور آگاه گردیده از صلح با شجاع الدوله در گذشته با هشتاد هزار سوار روی مدافعه براه اعلیحضرت احمد شاه نهاد و اعلیحضرت احمد شاه نظر بکثرت آمد و رفت لشکر مرهته دانست که راهیکه بجهت رفتن در پیش است علوفه و آذوقه اندک خواهد داشت پس از دریای جن (۳) عبور نموده وارد انترپید شد و انترپید در بین آب گنک و جن واقع و ابتدای خاک آن دامن کوه کایون و انتهایش اله آباد است و آب هردو نهر مذکور از جبل مزبور بر خواسته در بلده اله آباد بهم ملحق میشوند و اعلیحضرت احمد شاه از انجا حرکت کرده چون بسهرند رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان بککن و رحمت خان و دوندی خان که موطن ایشان در ابتدای خاک انترپید بود از راه اطاعت پیش آمده شرف اندوز ملازمت رکاب شاهی شدند و از آنسو دتابهشتاد هزار سواریکه همراه داشت بخواستی سهرندت باقراول اعلیحضرت احمد شاه که از موضع انترپید مأمور قراولی فرموده بود ملاقی کشته جنگ در پیوست و دتار اشکست رو داده بچنگ و کر ز خود را تا میدان موسوم بدنی واقع قریب شاهجهان آباد رسانید و در انجا افواج اعلیحضرت احمد شاه اطراف دتا و لشکرش را فرا گرفته وی جنگورا و برادر زاده خود را با قلیلی از سوار کر زانیده خود با دیگر فوجیکه همراه داشت از اسب فرود آمده بمحاربه و مقاتله پرداخت و در انیان پای شجاعت فشرده بضر ب شمشیر و تفتنگ از خون اهل هنود آنسر زمین را کل رنگ نموده دتار با همه تبعه اش بقتل رسانیدند و از هشتاد هزار سواریکه با او بودند همان قلیلیکه با جنگورا و قبل از اشتعال نائره قتال گریخته ازین حربگاه جان سلامت بردند دیگران همه کشته شدند و این فتح میمون در ماه جمادی الاخر سال ۱۱۷۳ هزار و یکصد و هفتاد و سه رخ داده این دو بیت در ماده تاریخ آن از کتاب خزانه عامره که واقعات پادشاه مذکور از ان نقل میشود مرقوم کشتی که ثبت تاریخ باشد .

کرد سلطان عصر درانی قتل دتا بتینغ دشمن کاه

گفت تاریخ این ظفر آزاد نصرت پادشاه عالیجاه

سنه ۱۱۷۳

ذکر نهضت ششم
اعلیحضرت
احمد شاه
جانب هند

(۱) بنا بر قول
صاحب خزانه
عامره و تاریخ
احمدی و تاریخ
سلطانی

(۲) دتا نام
سرداری از
اهل هنود

(۳) جینا

الغرض لشکر اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام کار دنا و همراهانش در هم‌روز بتعاقب جنگورا و اسپ جلادت تاخته پازده گروه مسافت را قطع کرده متصل سرای الله و یردی فروکش کرد و جنگورا و بدست نیامده روز دیگر موضع نارنول را فرودگاه ساخت درین میان هولکر نام مقیم مکندره از کشته شدن دنا و تپاه گردیدن سپاه او آگاه گشته بسرعت خود را نزد سورج مل جات رسانید و خواستار آن شد که از راه اتفاق بدفع اعلیحضرت احمد شاه پردازند و جواب داد که اکنون قوت مقابله با اعلیحضرت احمد شاه ندارم اگر پانهاد ملک من شود آنوقت البته دست و پائی خواهم زد مقارن اینحال مردم افغانه متوطنه ابتدای خاک انتریبید که خزانه شاهی را با غلوفه حمل و نقل داده از عقب اردوی اعلیحضرت احمد شاه می بردند و بمکندره فاصله بیست گروهی جانب شرقی دهلی رسیده هولکر بر سر ایشان تاخته چون افغانه از رفتن او نزد سورج مل جات آگاه شده اکثر خزانه و غلوفه را از آب گنگ بدینسوی کشیده بودند حسب المرام برمدت فایق نیامده قدری از خزانه و غلوفه را که بدانسوی آب مذکور مانده بود غارت کرد و اعلیحضرت احمد شاه ازین دست درازی او آگاه گردیده شاه پسند خان را با قلندر خان و پازده هزار سوار مأمور سرزنش هولکر فرمود چنانچه ایشان شباهت خود را بدلی رسانیده روز را بسر برده نصف شب از آب جن (۱) عبور و ایلغار نمودند و بامدادان بسکندره (۲) رسیده بخبرانه بسر هولکر ریختند و هولکر با سه صد تن سراسیمه سان بر اسپان برهنه سوار و فرار شده دیگر سران و سپاه او را از ضرب تیغ افغانه روز زندگی سپاه و تپاه کشت و احوال و احوال شان با بقیه السیف غارت و اسیر شدند بعد اعلیحضرت احمد شاه از نارنول حرکت کرده در شاهجهان آباد نزول فرموده ایام بشکال را در مکندره واقع اینطرف نهر جن (۳) بمحاذی شاهجهان آباد بیلاق نمود تا که خبر قتل دنا و تپاه شدن سپاه او و هولکر سمر کشته بدکهن رسید سدهل سوراو معروف بباد و عم زاده بالاجی را و باسران نامور و لشکر انبوه و توپخانه آتش اثر از دکن راه مدافعه اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته چون بحوالی اکبر آباد رسید سورج مل جات بواسطه هولکر و جنگورا و بملاقات باد و رفته وی از راه اعزاز و اکرام ایشان مسافت یک گروه برسم استقبال پیش آمده نیک بنواخت و همچنین عماد الملک بواسطه سورج مل جات در حوالی متهرا بیاد و پیوست و غرور باد و از کثرت سپاه و ملحق شدن راجکان بوی مضاعف شد

(۱) جننا

(۲) بمکندره

(۳) جننا

ذکر محاربات باد و با افواج اعلیحضرت احمد شاه

(و متقبول و مستاصل شدن بادو)

بادورا پس از ملحق شدن را جکان هند و همعنان گردیدن بعض امراء باوی دل قوی کشته رزم آرا گردید و بخود اندیشیده از سبب طغیان آب جن (۴) گذشتن و با اعلیحضرت احمد شاه مقابل کشتن را دور از حزم و احتیاط دانسته بدل قرار داد که اول شاهجهان آباد را متصرف شده بعد باستظهار حصار آن بکارزار پردازد تا شاید کاری از پیش برد چنانچه روز سه شنبه نهم ماه ذی الحجه سنه ۱۱۷۳ هزار و یکصد و هفتاد سه از کرد راه داخل شهر شده متصل سرای سعد الله خان رسیده بایستاد و فوج را امر یورش برارک کرد و لشکرش حمله براسد برج و دروازه خضری برده چندی بدلی دروازه مشغول زد و خورد شدند و بیست تن مغل از زیر قلعه ضرب کلوله تفنگ مدافعه میکردند تا که فوج جنگورا و وزیر دیوان خاص متصل فصول قلعه رسیده هولکر و جنگورا و بدروازه خضری قیام ورزیده در شکستن دروازه کوشش بلیغ نمودند ولیکن از جهت استحکام دروازه که بخته‌های برنجی و سخیهای آهنین مستحکم بود تا چهار ساعت کاری از پیش نه بردند و در آشنای این ماجرا بخصدتن از مردم بتل و از عقب ایشان تپه هولکر و جنگورا و از جانب اسد برج بر فراز فصول قلعه برآمده تا عمارات پادشاهی دست بردی کردند و هرچه از مال و منال قلعه کیان بدست شان انتاد از فراز باره برانداختند و از سبب غارت اموال باستحکام و حفاظت قلعه نپرداختند تا که بیست تن مغل از تپه یعقوب علیجان برادر وزیر شاه ولیخان که قلعه دار بود

(۴) جننا

از قلعه سلیم گده روی بسوی خصم نهاده ده دوازده تن را از اهل هند بضر بشمیر و تفنگ از پادر آوردند و از صدور این جرأت دست تبه بادو و جنکو و هولگر ازکار مانده بازی برده را باختند و از فراز قلعه خودها را بزیر انداخته حصار مسخر شده رامفت و رایگان از دست دادند و بعد ازان لاجار کشته در سرای سعد الله خان واقع قرب قلعه فراهم کشته فروکش کردند و بکار مورچال و نقب مشغول شدند و عماد الملک با سورج مل جات که ابن الوقت بودند و اینوقت راه موافقت با بادومی پیمودند در کار زار مداخلت نکرده از دور مشاهده مینمودند و لشکریان بادو قلعه را بمحاصره انداخته از آنجمله ابراهیم کاردی سه ضرب توپ قلعه کوب آورده در ریک زار زیر قلعه استوار کرده بقلعه کوبی پرداخت و از صدمه کلوله توپ عمارات دیوان خاص و موتی محل و شاه برج را شکست عظیم روداد اما بمحصانات قلعه آسیبی نرسید تا که ذخیره قلعه کیان تمام شده از طرف اعلیحضرت احمد شاه نیز بنابر طغیان آب یاری و مددکاری بدیشان نشد لاجرم یعقوب علیخان پیام داده التماس امان جان و مال و ناموس کرد که پس از قبولی یافتن ملتمسش قلعه را ببادو سپار دو بادو مسئول او را قبول نموده بعد از توثیق عهد یعقوب علیخان با عیال و مال و منال خویش از قلعه بیرون شده در سرای علیمردان خان منزل کزید و از آنجا بذریعه کشتی از آب جن (۱) عبور کرده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه کشت و روز نوزدهم ماه ذی حجه سنه ۱۱۷۳ یکهزار و یکصد و هفتاد و سه قلعه بتصرف بادو در آمده عمارات پادشاهی با همه کارگاه سلطنت ازان وی شد و او قلعه داری را بنا روشکر برهن مفوض نموده جمعی را جهت حراست قلعه با وی تعیین فرموده بعد ازان بواسطه برهنی ابواب مرآمده با شجاع الدوله که در اردوی اعلیحضرت احمد شاه بود کشود و شجاع الدوله بجواب بادو اظهار نفس الامر و بیان مطابق واقع نموده پیام داد که از دیرگاه است که مرهته و برامه دکن بر مملکت هند استیلا یافته و امراء و راجگان کشور هند از بد عهدی و طماعی و کج روشی اعیان و جور و تعدی متصدیان ایشان در رنج افتاده ناچار اعلیحضرت احمدشاه را بذریعه عراض طلبیدند که حفظ سر و مال و ناموس ایل و الوس خود را بمعاضدت او نمایند چنانچه اینک از راه حمایت در رسیده مترصد فرصت بدانسوی آب جن (۲) بیلاق کزیده است و اگر چه چند دفعه برهن مذکور از طرف بادو نزد شجاع الدوله رفت و آمد در اردوی اعلیحضرت احمد شاه کرده تمهیدات صلاح در میان آورد اما از کج فهمی و خود بسندی سرداران مرهته رشته مصالحه صورت انعقاد نگرفت و سورج مل جات نیز عاقبت کار را از گفتار و کردار مرهتیان و خیم (۳) دانسته برخست بادو از لشکر او جدا شده در پل کده رفت و بادو که سلطنت دکن داشت از خست طبع نقره سقف دیوان خاص پادشاهی را کنده بکذاخت و سبکه زده را بچش ساخت و همچنین طلا و نقره آلات موقوفه قدمگاه (۴) حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم و مزار سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره و مرقد اعلیحضرت محمدشاه فردوس آرامگاه را از قبیل حجر و شمعدان و قنادیل و غیره همه را متصرف شد و بعد از چندیکه از قلت بل عدم علوفه کار بر سپاه بادو صعب و دشوار کشت ناچار شده در آخر ایام بشکال از شاهجهان آباد بعزم تاراج معمورات قصد بیرون خرامیدن کرد و روز بیست و نهم صفر سنه ۱۱۷۴ یکهزار و یکصد و هفتاد و چهارم هجری در وقت برآمدن از شهر بسرجی السنه را عزل کرده میرزا جوان بخت بن شاه عالم عالی کوه را در شاهجهان آباد بر مسند حکومت نشاند و هم بتصور اینکه اعلیحضرت احمد شاه از شجاع الدوله بدگمان شده او را از پیش برهاند امر وزارت را غایبانه بنام وی شهرت داد و ناروشکر برهن را بمأمور باقامه شاهجهان آباد کرده خود با تمام سپاه بجانب شیخ پوره راه بر گرفت و عید الصمد خان درانی که ذکر گرفتار شدنش در سهرند بدست اهل هند از پیش گذشت و آخر الامر رها کشته اینوقت با قطب الدینخان روهیله و نجابت خان که از زمینداران آنولایت بودند و آذوقه و علوفه بادوی اعلیحضرت احمد شاه میسرانیدند از خوف بادو در قلعه کنجپوره در آمده در روی بادو بستند و او در روز هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۷۴ یکهزار و یکصد و هفتاد و چهارم مذکوره ایشانرا در قلعه محصور ساخته و بضر توپ رخنه در حصار انداخته مسخر کرد و عید الصمد

(۱) جتا

(۲) جتا

(۳)

و خیم دشوار
و بدگوار

(۴)

وجه تسمیه
آن قدمگاه
آنست که
شخصی از
صالحین حضرت
رسالت صلی
الله علیه و آله
وسلم را در
آن موضع
در خواب
دیدند بقدمگاه
موسوم ساخت

(۱) جنأ

خان و قطب الدیخان را بدرجه شهادت رسانیده قصبه کنجپوره را غارت نموده در هیچ گونه ستم دریغ نکرد و اعلیحضرت احمدشاه از شنیدن اینخبر در غضب شده با آنکه نهر جن (۱) با یاب نشده بود بتائید حضرت وحید لشکر را امر در آب زدن فرموده در روز هجدهم ربیع الاول سنه مزبوره دلیران افغانه از معبر با کیت واقع قرب شاهجهان آباد اسپ با آب زده بعضی پایاب و برخی بشنا عبور کردند و باره را که زمان اجل رسیده بود غرق و هلاک شد و خود اعلیحضرت احمدشاه نیز اسپ بدریا زده بگذشت و بادور را ازین عبور شاه و لشکر درائی چشم عقل خیره گشت و با چهل هزار سواریکه همراه و از کنجپوره عزم سرهند داشت راه سرهند را از سبب لشکر اسلام مسدود دیده جانب بانی پت رو آورد و دو منزل قطع کرده وارد آنجا شده دانست که در میدان نمیتوان هم آورد در ایان گشت پس با چهل هزار سوار و توپخانه آتشباریکه با خود داشت ناچار گردیده در میدان جانب شمالی بانی پت سنگری از توپخانه بدور خود استوار کرده مستعد و آماده پیکار نشست و اعلیحضرت احمدشاه در روز بیست و یکم ماه ربیع الاول در مقابل سنگر او فرو گشت کرده جانبین بمحاربه گراییدند و یومیه یکدیگر را بضرب توپ و تفنگ زدن و خستن آغاز کردند تا که لشکر افغانه راه آمد شد عوفه را از چار جانب تنگ ساختند الا راه عقب سرشان که الاجات نامی که از مشاهیر زمینداران و مرزبانان سرهند بود و از سمت لاهور بدان راه آزوقه برای شان ارسال می نمود و آنرا نیز لشکر افغانه آگاه گردیده غارت میکردند و هفت روز بدین وتیره بیکاه کرده اعلیحضرت احمدشاه دانست که مرهتیا با وجود تنگی هنگامه از حصاریکه بزنجیره توپخانه بدور خود استوار داشته اند بر نمی آیند پس روز بیست و هشتم ماه مذکور حکم یورش داده خود نیز با در رکاب نهاده سردار جهان خان و شاه پسند خن و نجیب الدوله را پیش روی همه افواج تعیین کرد و از عقب آنان شجاع الدوله را با لشکر و تبعه خودش و احمد خان بنکش و حافظ رحمت خان و دوندی خان و فیض الله خان بن علی محمد خان رو هیله امر رفتن فرمود و خود با اشرف الوزراء شاه ولیخان بساا عسکر جای کزید و چون صغوف سپاه شاه درائی آراسته گشت بادو نیز قدری راه از سنگر بیرون شتافته چون سد آهنین استوار ایستاده در اول ظهر روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول آتش حرب شعله ور گشته اسباب قتال بکار افتاد و تا وقت عصر همچنان در بین جانبین زدو خورد پایه دار بود که ده هزار تن پیاده رو هیله که در زیر رایت نجیب الدوله قرار داشتند بسنگریخته بلونت را و خسر زاده بادو که مختار کارش بود بضرب کلوله تفنگ از پادر آمده راه قرارگاه اصلی خویش پیش گرفت و دلیران رو هیله چیره دستی ها نموده آخر الامر که تاریکی شب حایل گردیده امتیاز از خود و بیکانه از میان برداشته شد بجای خود مراجعت نمودند اگر نه در هاتروز کار مرهته تمام میشد و در خلال احوال مذکور کوبند پندت نام که از قلعه آتا و با ده هزار سوار و خزان و علوه بسیار از جانب دیگر نهر جن حمل و نقل داده بشاه دره (۲) واقع محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که بزسر مرهته متعلقه نجیب الدوله تاخته غارت نماید و بعد از آن برای انتر بید رو ببالا رفته از گذرگاه واقع کنجپوره گذشته بقوج بادو ملحق شود چنانچه مطابق خواهش خویش از شاه دره حرکت کرده وارد پرکنه جلال آباد واقع دوازده گروهی شاهجهان آباد گردیده فرود آمد و قبل از فرود شدن او در آنجا اعلیحضرت احمدشاه از عزم او آگاه گشته عطا کی خان را با پسر عبد الصمد خان درائی و پنجهزار سوار بسر کوبی او معین و مأمور فرمود و ایشان از معبر رام ره و با کیت گذشته بعددو روز بشاهد ره رسیدند و نایب مناب نازوشنکر را که در آنجا اقامه داشت با همراهایش از دم تیغ گذرانیده بعد از آن از عقب کوبند پندت راه برداشتند چون وارد غازی الدین نکر واقع شش گروهی شاهجهان آباد گردیدند و مرهته که در آنجا بود قتل نموده رو بجانب جلال آباد نهادند و بمنزل گاه کوبند پندت که در هاتروز رسیده و فرود آمده بود ریخته او را با همراهایش چنانچه بایست بقتل رسانیدند و غنیمت بسیار از نقد و جنس و دواب بدست آورده سر کوبند پندت را بریده با غنایم بحضور اعلیحضرت احمدشاه آورده بخاک پایش انداختند

(۲) این شاه دره غیر شاه دره لاهور است

وازیں سوی نیز مدت منحصر شدن بادو درسنگر ممتد گشته از وفور فضله آدمی ودواب وعدم پاکیزگی اردوگاه و قحطی علوفه کارش ابر شد چنانچه هر روزه جمعی از آدم ودواب از تعفن وجوع بمرض هلاک گرفتار میگرددند تا که از ظهور نتیجه (لا یستطیعون حيلة ولا یهتدون سبیلا) عرصه بر محصورین نهایت تنگ گشت تا چار بخود اندیشیده قرار دادند که هر اینه بدون مقاتله از کرسنگی در اندرون سنکر خود بخود متلاشی خواهند شد پس بهتر آنست که دفعه هجوم آورده بر لشکر اعلیحضرت احمد شاه حمله ور شوند تا شاید داغ کلفت از چهره شاهد مقصود زدوده آید چون رأی ایشان بدین امر قرار گرفت در روز چهار شنبه ششم جمادی الاخر سنه ۱۱۷۴ هزارو یکصد و هفتاد و چهار افواج خویش را بسلاح حرب آراسته باتوبخانه از سنکر برآمده رو بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه نهادند ومبارزان افغان که چون شیر زیان کهن کرده انتظار صید میکشیدند آن قدر حوصله و درنگ کردند که اهل هنود نخبجیر آسا پیش آمده بمقدار دو تیر پر تاب از سنکر خویش دور شدند انگاه تکبیر کویان بر ایشان حمله کرده بطرفه العینی صفوف اعلا را از هم دریده از سرداران اول وسواس را ورا بخون کشیده بسپار تن از آحاد افراد اهل هنود را بر از تن بریدند و پس از وی بادورا بمصداق آیه کریمه (بما ونا بفضب من الله) مفقودالعین والاثرگردانیده همچین جنکوراو و دیگر سرداران را مقتول نمودند واز انجمله ابراهیم خان کاردی دستگیر ودر قفس بزنجیر شده آخر الامر از دم شنشیر گذشت وچنگ گاه از خون کشتگان سیاه مرهته کلرنک گشت وپست و دو هزار نفر برده وکنیزدکنی نژاد بدست شیر مردان افغان افتاد وغنائم از حد حصر وعهد بیرون از نفود واجناس وجواهر وتوبخانه ونجابه هزار سر اسب و دو لک فردکاو وچندین هزار اشتر ونخبجید زنجیر پیل بتصرف غازیان شجاعت منشان افغان در آمد وبقیه السیفی که از لشکر هنود راه گمنامی می پیمودند مردم ذهات بقتل وغارت آنها برخواسته اکثر از کریان را قتل واسیر نمودند وقلبی هزار کونه تعب جان سلامت بردند واز سرداران شمشیر بهادر برادر علاقی (۱) بالاججراو در عرض راه کشته شده احدی زنده نجست مکرد و سه تن که یکی از ایشان هولگر بود که هزار کونه زحمت راه فرار جانب مالوه پیموده از انجا در بونه رفت وبالاججراو نیز در نوزدهم ماه ذی قعدة سنه ۱۱۷۴ هزارو یکصد و هفتاد و چهار غصه مرک شد واعلیحضرت احمد شاه بعد حصول این فتح بزرگ از حربگاه که میدان بانی پت بود خرامیده در سواد دهلی رایت ظفر آیت نصب کرد و حکومت دهلی را بشهزاده عالی کوه بن عزیز الدین الملقب بشاه عالم تفویض فرموده چون او در نیکانه بود میرزا جوان بخت پسرش را به نیابت پدرش سربلند ساخت ووزارت را بشجاع الدوله وامارت لشکر را به نجیب الدوله سپرد و قبل از آنکه امر وزارت را بشجاع الدوله محول فرماید میخواست که او را با خود در قندهار بیاورد ولکن باتماس مردم آنجا یا خود بر نداشته بوزارتش کاشت و خود رایت مراجعت افراشته پس از ورود در لاهور زین خان مهنبد را بحکومت انجا گذاشته از راه کابل با شوکت و تجمل وارد قندهار شد

{ بنیاد نهادن اعلیحضرت احمد شاه شهر قندهار را }

پس از نزول اجلال از انجا که اعلیحضرت احمد شاه را این امر دامن گیر خیال بود که هوای شهر نادر آباد از سبب تقربش بچمن ونی زار ردی و مخمل صحت است خراب فرموده در جای بافضای خوش آب وهوائی بنام خویش شهری احداث نماید لهذا اولاً نهر عربض وعمیق در ساخل غربی رودار غنداب حفر نموده جانب دشت کشیدن فرمود که تعمیر شهر نماید وازین معنی طائفه الکوژائی که مالک آن اراضی بودند مانع آمدند و این امر باعث فسخ عزیمت وی گردیده فعلاً دست از کار کشید تا که بعد از چندی والدهما جده اش بجوار رحمت حق پیوسته در انجا دفنش فرموده موسوم بروضه اش نمود و همچنین تصمیم عزم کرد که در حدود غربی قریبه مرقعه احداث شهر نماید طایفه بار کرائی مانع آمدند واعلیحضرت احمد شاه از خلمیکه داشت هر دو طایفه را ردوبدی فرمود تا که طایفه فو فلزائی را

(۱) علاقی
برادریکه از
یک پدر و دو
مادر باشند

ذکر بنیاد
نمودن شهر
قندهار

غیرت قرب قومیت دامنگیر ضمیر شده بغرض رسانیدند که در هر موضع از املاک ایشان خاطر نشان شاهی گردد بنیادشهر فرمایند مضایقه نخواهد بود و اعلیحضرت احمدشاه ازین استدعای آنهاشگفته خاطر گردیده در جائیکه حالشهر موجود است موازی دوازده قله وار زمین که از روی تخمین معادل ششصد جریب باشد مهندسی فرموده اساس شهر نهاد و در شهر سال ۱۱۷۴ هزار و یکصد و هفتاد و چهار دست بکار برده برعهده همت تمام طوایف درانی چنان نهاد قرارداد که بقرار تقسیم برادرانه هر قبیله سکه و کوچۀ بنام خود عمارت نماید و باره و بروجش را بصنعت استادان کار که از ایران و هند دران دیار فراهم آورده بود بمتانت و حصانت شایان برافراشت و در وسط شهر که محل و مرکز اسواق است کنبدی بزرگ و بقعه سترک بنیاد کرد و پس از اتمام باره و بروج و کندن خندق همه علماء و مشایخ و سادات و فقراء و ایتام را صلاهی عام در داده دعوت طعام فرمود و بعد از بذل انعام و صرف طعام همکنان بدعای اختتام پرداخته از قادر لاینام بذریعۀ تلاوت اینکلام التماس خیر برای سکنه این شهر نمودند (رب اجعل هذا بلداً آمناً و ارزق الله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الآخر) و شهر اعلیحضرت احمدشاهش نام نهادند و همد رسالی که شهر اعلیحضرت احمدشاهی بنیاد شد شهزاده تیمور از حضور پدرش اعلیحضرت احمدشاه بحکومت هرات مأمور گشته در اینجا رفت و تا که والد ماجدش تقدحیات سپرد بایالت هرات قیام داشت و حالات بعد از انش در موقع آن مرقوم شده می آید انشاء الله:

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(دفعۀ هفتم بجانب پنجاب و هند)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور شده آمد از هند مراجعت کرد بر طبق ذکر صاحب خزانه عامرہ قوم سکه باشندۀ پنجاب از راه فتنه جوئی و مفسده جوئی علم بغاوت افراشته همت بازار و اذیت مردمیکه از کیش ایشان نبودند کاشتند و نائب الحکومه را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه بود بتیغ ستم از مسند حکومت بر داشتند و جیسا سنگ نامی را از قوم خود پادشاه خوانده لاهور و اطرافش را متصرف شده سکه را بنام وی رایج گردانیدند و دست جور بایزای انام خصوصاً اهل اسلام کشوده ستمیکه در قوه داشتند بفعل آوردند و اینخبر سمر کشته بکوش داد نبوش اعلیحضرت احمد شاه رسید وی از غیرت و حمیت بخود پیچیده با سپاه کینه خواه رو بدانسوی آورد و چون وارد لاهور شد شنید که دولت سواره و پیاده از گروه سیکه در موضع روئی که محل دشوار گذر و در نواحی سرهند و علاقۀ متعلقۀ الاجات نام مر زبان آن مقام واقعت کرد آمده کرد نبرد بر سر میا فشاندند و اعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تکیه بر تأیید حی داور کرده مهمیز ستیز بر تکاور عزم زده بدو روز مسافت نود گروه در نور دیده نزدیک آن خون گرفتگان اجل رسید کان رسید و روز یازدهم ماه رجب سال ۱۱۷۵ هزار و صد و هفتاد و پنج هجری محاربه روی داده دلیران افغان پای همت فشرده تقریباً ۲۰۰۰ بیست هزار تن از قوم سیکه را بجاک هلاک انداختند و غنیمت بسیاری بدست آورده رایت نصرت آیت فتح بر افراختند و پس از حصول این فتح در روز هفتم ماه شعبان ۱۱۷۵ سال مذکور اعلیحضرت احمد شاه مراجعت کرده داخل لاهور شد و نورالدین خان پسر عم شاه ولیخان را با فوجی از طوایف درانی و مردم قزلباش و خراسانی مأمور کشمیر فرمود تا سکیون متمرّد را که احسان اعلیحضرت احمد شاه نسبت باواز پیش مرقوم شده آمد جزای کار بکنار نهند و خود بنظم و نسق لاهور پرداخت و از انسوی سیکجیون از توجه لشکر شاهی بجانب کشمیر آگاه گردیده شعب جبال و قتل تلال را بردان کار دیده گرم و سرد چشیده استحکام داد و ازین سوی درانیان و غیره دلیران افغان از راه ستیز بانها نزدیک شده آلات حرب از هر دو طرف بکار افتاد تا که اکثر کشمیریان طعمۀ شمشیر دلیران افغان گشته بقیت السیف رو بهزیمت نهادند و درانیان عنان تعاقب ایشان را از دست نداده داد مردانکی دادند و در خلال قتال وجدال سکیون نیز با جمعیکه همراه داشت

ذکر توجه
هفتم
اعلیحضرت
احمد شاه
جانب هند

هست بر مدافعت کاشته رایت مقاتلت افراشت و هر نیز و تیکه در بازویش بود صرف نموده آخر الامر میدان جنگ را خالی گذاشت و راه کریز اختیار کرده عاقبت الامر با اهل و عیالش اسیر و دستگیر شده کشمیر را افاغنه متصرف کشتند و اعلیحضرت احمد شاه بذریعۀ منشور حکومت آن را بنور الدین خان که فتوح کرده بود مفوض فرمود و اعلیحضرت احمد شاه بعد از تنظیم و تنسیق لاهور و کشمیر و مضافات آنها رایت مراجعت بجانب قندهار افراشته بفرغ بال رحل استراحت گسترد تا که پس از انقضای چهار سال از عرایض ضباط و عمال و ولایات پنجاب بسمعش رسید که سکههای امرتسر سرازجیب تمرد بدر آورده آغاز و بنیاد غارت و تاراج نهاده اند و زین خان را که در قریه مشهور بکوب از جانب پادشاهی اقامه دارد از زد و کوب آنان عرصه روزگار تنگ گردیده است اعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تمهیه و سامان لشکر کرده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در سال ۱۱۷۹ هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری راه سفر هند و پنجاب بر گرفت و بعد از وصول در لاهور و سرزانش سکههای مزبور تا آنجا رفته شجاع الدوله صوبه دار لکنهو خود را مریض و انموده حاضر رکاب بوس نشده پیشکش و افر و شایان ارسال خدمت کرد و نجیب الدوله شرف اندوز حضور اعلیحضرت احمد شاه گردیده از فیض تقبیل رکاب نصرت انتساب بحکومت سرهند سرافرازی یافت و حکومت لاهور از التماس وزیر شاه ولیخان و هم بواسطه اینکه مردم سکه مصدر فتنه و فساد شده همواره طریق کینه و عناد می پیایند بامر سکه نامی از ان قوم مفوض گشت چنانچه وی راه اخلاص شعاری و خدمت گذاری پیوده خود را نظر با حساسیکه وزیر شاه ولیخان در باب حکومت لاهور بدو کرده بود امر سنگه بامی زائی (۱) میکفت الغرض اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام مهم آنجا بقندهار مراجعت کرده بار سفر بمقر سلطنتش کشود

(ذکر تعیین سرحد ترکستان متعلقه افغانستان)

(بابادشاد بخارا و آوردن خرقة مبارکه)

در سال ۱۱۸۲ هزار یکصد و هشتاد و دو هجری اعلیحضرت احمد شاه وزیر شاه ولیخان را باشه هزار سوار از قندهار جانب بلخ و بدخشان که مردم آندو ولایت عصیان ورزیده بودند نامزد فرمود و شاه مراد بی حکمران بخارا ازین ماجرا آگاه گشته لوای معاونت بلخیان و بدخشیان افراشت و شاه ولی خان وزیر ازین معنی بذریعۀ عریضه اعلیحضرت احمد شاه آگاه ساخت و او بالشکر آراسته از قندهار براه هرات عازم بخارا شد و از رود مرو عبور کرده میمنه و بلخ و آند خود و شبرغان را لشکر کوب سم ستوران نمود و وزیر شاه ولی خان را مأمور قندوز و بدخشان کرده خود روی بسوی بخارا آورد و شاه مراد بی با سپاه آراسته بمدافعه برخواسته موضع قریشی را لشکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمد شاه از حجت اسلامی بچنگ پرداخته طرح مصالحه انداخت و رشته صلح انعقاد پذیرفته حدفاصله مملکتین نهر جیحون معین گردید و بقرار رقمزد کلاک بیان صاحب تاریخ سلطانی قراز داد شد برینکه خرقة لازم التعظیم حضرت رسول کریم صلی الله علیه و اله وسلم که بمحضرت او پس قرنی رحمه الله رسیده و از وی بمرو و دهور و تحویل سنین و شهور فیض وصول در بخارا موصول نموده در آنجا می بود نیز از سیل تجیل نزد اعلیحضرت احمد شاه کسبیل دارد تادرك سعادت زیارتش نماید چنانچه شاه مراد بی خرقة مبارکه را باعزاز هر چه تمامتر نزد اعلیحضرت احمد شاه فرستاد و او آنرا منتج فتوحات غیبی و عطوفات لاریبی دانسته بعد از صرف نذورات و بذل صدقات از زیارت بابرکاتش درك سعادت کرد و با خود برداشته در قندهارش آورد و واضح روایات و اوضح حکایات در باب این خرقة سید و سرور کائنات که خالی از خلل و عاری از زلل است اینکه روزی بمحضور فیض دستور اعلیحضرت سراج الملة والدین که بانی این کتاب و حاکی این قصه باصوابند ذکر می در میان و داستانی به بیان آمده ذات میمنت سمات اعلیحضرت زبان در فشان را بتکلم کشوده فرمودند که آنچه از قصه خرقة انبیه بمسمع راستی مجمع ماریسیده اینست که آن جامه سعادت ختامه را امیر تیمور با آنانیکه فیض حفاظت آن کنجینه

(۱) بامی زائی
نام طایفه از
درانی که
وزیر شاه
ولیخان منسوب
بدوست ۱۲

کرامت را داشتند از عراق عرب با وراء النهر آورده در سمرقند عمارتی برای نهادن آن بر افراشته چندی از سادات صحیح النسب را بتولیت آن مقرر و قریه ده بیدرا وقف و دخلش را جایگزین متولیان آن لباس جلالت اساس معین کرد و آن قبه منوره اکنون بخواجه خضر زبان زد روزگار و آباد و استوار است چنانچه در سنال ۱۲۹۷ هزار و دویست و هفت هجری آن بقعه شریفه را بچشم خویش مشاهده و آباد ملاحظه کردم و بحتمل که پس از فوت امیر تیمور بتوسط والیان آنولایت که اولاد و احفاد امیر مذکور بودند بامتولیا نش بداز الشرف بخارا نقل و تحویل یافته و همچنین پس از چندی از آنجا نیز بواسطه یکی از بنیان آن امیر منتقل بلده جوزون شده شاه بیک خان ولی متولی باشی آن بوده و بامر امیرزاده که در آنجا آورده شده خارج از حصار شهر قبه برای آن بنیاد و آباد گردیده بلده جوزون از فیض آن خرقة میمون موسوم بفضیض آباد گشت و تا آنوقت که اعلیحضرت احمدشاهش در قندهار آورد در آنجایی بود و وی چنان باعزاز و اکرام حمل و نقل داد که در هر منزل که خرقة را فرود میکردند خرقة با سم صدقه مرقوم نموده بکردن اشتریکه حامل آن در همان منزل بود آویخته رها میدادند تا که هر که بکیرد اشتر از آن وی باشد و انگاه که بکوهستان شمالی کابل واصل گشت بنابر ازدحام زاین خرقة در هر مرحله دوسه روزی درنگ کرده بعد آنک منزل دیگر میکردند تا که در کابل رسیده بموضعیکه بفاصله دو کره جانب شمال غربی شهر و طرف شرقی علی آباد پدامنه کوه واقعست نهادند و از هفت الی نهمه در موضع مذکور بوده در زمان توقف متولی خرقة شریفه از کثرت و هجوم زیارت کنندگان گاهگاهی آنرا از صندوق بر آورده بر زر سنک سیاهی واقع سمت شمالی فرود گاه میداشت زاین از اطراف آن سنک زیارت نایل میشدند و این منزلگاه با هر منزلیکه خرقة فرود آورده شده اکنون بقدم گاه شاه مردان موسوم است و در خلال توقف خرقة بکابل قبه با سم و رسم عاریت در قندهار برای خرقة مبارکه بامر اعلیحضرت احمدشاه تعمیر یافته و خرقة را از کابل برده در آنجا امانت نهادند و کار پردازان پایه سریر سلطنت مأمور بتعمیر قبه بزرگی مخصوص خرقة و مدفن اعلیحضرت احمد شاه شده کنبد رفیعی مشتمل بر دو طبقه احداث و آباد کردند که طبقه اسفل بمنایه سردابه جای دفن شاه باشد و طبقه اعلی محل گذاشتن خرقة محبوب حضرت آله چنانچه اعلیحضرت احمد شاه را پس از فوتش در زاویه طبقه زیرین سردابه تا که خودش معین کرده بود دفن نموده خرقة را بجای مخصوصه اش نیاروردند مظهره اینکه بقنوا ای علما خرقة را از موضع عاریتیش بر نداشتند تا باز بجای دست سلاطین نکرده و از جائی بجائی منتقل نشود اگر نه چنین باشد در سال ۱۳۲۵ هزار و سه صد و بیست و پنج که اعلیحضرت سراج المله والدين بعزم سیر و سیاحت اطراف مملکت افغانستان از دار السلطنه کابل حرکت فرموده وارد قندهار شدند قبر اعلیحضرت احمد شاه را بنظر فیض منظر بیک جانب طبقه زیرین کنبد مذکور مشاهده نمودند معلوم و مفهوم گشت که کنبد مذکور بر طبق مستطور فوق برای خرقة و مدفن اعلیحضرت احمد شاه هر دو ساخته شده است اگر نه میبایست که قبر او در مرکز دایره کنبد واقع میبود و حال آنکه در هر دو طبقه سفلی و علیا قبر و صورت قبر در یکطرف واقعند و ایندلیل واضح میکرداند که کنبد مزبور برای خرقة تعمیر یافته است فقط و پس از حکایت مسطور کینه چاکر بقدر مؤلف این نامه یادکار مأمور تحقیق شده مکتوب هفتاد و چهارم از مکتوبات میان فقیر الله شکار پوری نقشبندی رحمه الله را مطابق بیان اعلیحضرت ممدوح بلکه مثبت آن و مثبت اینکه خرقة مذکوره از حضرت پیغمبر است یافته درج کتاب نمود و آن اینست که سائلی از وی سوال مکتوبی کرده و او جواب نوشته است (ماحصل سؤال) در باب خرقة که حضرت پیغمبر و هم اهل بیت آنرا بدست خود دوخته اند و حضرت علی رض بعد از رحلت آنسرور بامر سید جن و بشر باو بس قرنی رخ اش تسلیم کرده و او آنرا پوشیده پس از انتقال او از دنیا در مکه معظمه برده در غار حرا نهادند و سالها در آنجا بوده بعد جناب شیخ دوست محمد بژده اینکه خرقة پیغمبر است از آنجا با خود در بغداد آورده پس از وی اولادش آنرا با خودها در بخارا نقل دادند و ۸۰ هشتاد سال در آنجا بوده سپس شیخ آقا محمد و نظر محمد از بخارا با خود در بلخ آورده ۳۵ سی و پنج سال در آنجا مانده از آنجا شیخ محمد ضیاء و شیخ نیاز در روز یکشنبه ۲۴ بیست و چهارم محرم ۱۱۰۹

(جلد اول) (ذکر حقایق خرقه مبارکه و وفات اعلیحضرت احمد شاه) (سراج التواریخ)

هزار و یکصد و نه باخودها در خانقاه جوزگون آوردند
خرقه پاک سید عربی که دهد از ریاض جنت یاد در ۱۱۰۹ هزار و صد و نه از هجرت
محل او بجوزگون افتاد جوزگون شد چو قابل این فیض زانجهت نام کشته فیض آباد
و از انجا در نهم شهر ربیع الاول سال ۱۱۸۲ هزار و یکصد و هشتاد و دو وزیر شاه ولیخان پامی زائی در قندهار آورد چه میفرمایند

بجمل و ملخص جواب

ذهب بعض المحدثین من الحفاظ والمشایخ الصوفیه الی اثباتها قال الحافظ السیوطی رحمه الله فی مؤلف سماه
اتحاف الفرقة برفع الخرقه ان جماعاً من الحفاظ علی اثباتها و ذکر الشیخ شهاب الدین احمد بن محمد بن الخطیب
القسطلانی فی المواهب اللدنیه بعد نقل خدش الحادشین فی اتصال لبس الخرقه من طریق الحسن البصری رحمه الله
انهم لبسها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد النخعی رحمه الله وهو صحب علی بن ابی طالب من غیر خلف
فی صحبته بین أئمة الجرح والتعدیل و فی بعض الطرق ای للخرقه اتصالها باویس بن عامر القرنی خیر التابعین وهو
اجتمع بعمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما وهذه صحبة لا مطعن فیها
ملخص معنی اینکه بعض محدثین از حافظان و شیخان صوفیه جانب اثبات خرقه اند حافظ سیوطی رحمه الله
در تألیفیکه آرا اتحاف الفرقة برفع الخرقه نام نهاده است گفته که جمعی از حفاظ بر اثبات آنند و شیخ شهاب
الدین احمد بن محمد خطیب قسطلانی در مواهب اللدنیه بعد نقل خدشه اعتراض کنندگان در پیوند دادن پوشیدن خرقه
از روایت حسن بصری رحمه الله ذکر می کند که آری ایشان پوشیدن خرقه را بواسطه صحبت متصلا منسوب بکمیل بن
زیاد نخعی که بدون اختلاف علمای جرح و تعدیل درک صحبت حضرت علی رضی الله تعالی عنه را کرده است
میکنند و در بعض روایات که در باب خرقه است پیوند پوشیدن آن باویس بن عامر قرنی رحمه الله که بهتر و نیکوتر
تابعین است و او درک صحبت حضرت عمر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه هر دو کرده است که در اینجا
صحبت جای طعن نیست انتهى

(ذکر وفات اعلیحضرت احمد شاه)

(واندکی از افعال آن خلد آرامگاه)

در سال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری مرض آکل که از دیر سال عارض حال اعلیحضرت
احمد شاه شده و بینی او را بقرار بیان علی قلی میرزا باد خورده و بینی مصنوعی مکل بالماس ساخته در برابر آن
میگذاشت عود کرده دماغش را تمام ضایع نمود و از دماغ بسینه و خلتش ریخته اعضایش را بتاب و تب انداخت
و از علاج اطباء یهودی ندیده لاجرم بامید شفاء روی علاج بسوی ارواح صلحاء آورده نخست زیارت مرقد
ملا نصر و صاحب دردها واقع سمت شمالی شهر اعلیحضرت احمدشاهی رفته پس از ادای مراسم زیارت و صرف
صدقات و خیرات بشهر معاودت کرده از التماس اطباء جهت تغیر آب و هوا در کوه توبه که باعتدال هوا و آب
کوآرا معروفست تشریف برده چون اجلاس رسیده بود تبدیل هوا سوددی و آب کوآرا یهودی بخشوده مرضش
شدت یافته در شوق شهزاده تیمور فرزندش که ایالت هرات داشت بعزم عیادت راه قندهار برگرفت و شاه ولیخان
وزیر بتصور اینکه شهزاده سلیمان پسر دیگر اعلیحضرت احمد شاه را که دامادش بود بساطنت بردارد حیل
انگیزه اعلیحضرت احمد شاه را بطایف الحیل بدان سر آورد که نسقچیان مأمور فرموده شهزاده را از
چهار گروهی شهر قندهار بجانب هرات معاودت دادند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی منشور بممانعت از
حضور شاه بنام شهزاده تیمور شرف صدور یافته در منزل واشیر واقع هشتاد گروهی قندهار بشهزاده رسیده
از انجا جانب هرات مراجعت کرد پس از آن بمفاد آیه کریمه (کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون)
آثار مرآة از ناصیه حال اعلیحضرت احمد شاه درک شده در شب جمعه ۲۰ بیستم ماه رجب سال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و

هشتاد و شش هجری طایر و وحش از قفس تن پرواز کرده با بهشتیان دمساز کشت و یاقوت خان خواجه سرا که محرم خاص شاه بود فوت او را اخفا کرده تا بوش را با خزانة رکاب و بانوان حرم عفت و احتجاب بقسمی بشهر در آورد که کسبی بدان آگاه نگردید و وزیر شاه ولیخان با شهزاده سلیمان بتغسیل و تکفین پرداخته بعد از ادای نماز جنازه جسد شاه را در باغ میان شهر واقع ضلع غربی ارک در موضعی که وصیت فرموده بود چنانچه رقم شده آمد دفن کردند

§ ذکر اوصاف حمیده و افعال پسندیده او §

آن پادشاه خلد آرامگاه با حشمت و مدنیت سلطنت ضعفا را هرگز تحقیر نمیفرمود و اقویای پار سارا توقیر نموده زبر دستان زیر دست آزار را توبیخ مینمود و آحاد و افراد سپاه را با افسران صاحب جاه مساوی میدید و فعل که بشریعت غرام مذموم بود بخود واحدی نمی پسندید و در طریقت همسالك فقراء بود و علماء و سادات را نیک پرورش داده اوامر و نواهی الهی را در محل اجرامی نهاد و ستم رسیدگان را بوجه پسندیده داد میداد و همواره در احیای حق و امانت باطل مطابق شریعت غرام خود اقدام مینمود و علماء و سادات را با فقراء در مجلس خویش بدست راست جای نشستن تعیین کرده اعیان و اشراف را بدست چپ مقرر داشته برای علماء و سادات بقدر کفایت مؤنت و معیشت و وظیفه معین گردانید دیگر اینکه در تمام عمرش چه در ملازمت و چه در سلطنت مرتکب ملاهی و مناهی نشده پاکی طینت او ضرب المثل افاغنه میباشد و جمعی از مردان و زنان متدین را از راه صواب بچاسوسی کاشته از کردار نیک و بد مردم خود را آگاه کرده در وقت انکار فاعل کار و قابل گفتار خودش مطابق واقع بیان فرموده منبکر را الزام می نمود و علاوه بر همه علمائی ملت کستاخانه فتوای احکام شریعت را در حضورش داده معاتب نمیشده اند چنانچه روزی از راه امتحان پار سائی و حقیقت سرائی علمای باز آله از آلات ساز خواسته بنواختن در آورد و ملا ارادت معروف بشاهوویکی دیگر که حاضر بودند از آواز ساز دل کداز کشته از مجلس برخواستند و ملاشاهو زبان حقیقت بیان کشوده بجزأت و جسارت گفت ای احمد ایچہ کار است که مرتکب شده اعلیحضرت احمد شاه در جواب گفت چه میشود و ضرر اینکار چیست وی بیاسیخ گفت که بهمین کله که کفتی کویا حرام را حلال شمردی و نتیجه حرام را حلال شمردن کافر شدن است این را کفته قدم به بیرون شدن نهاد و اعلیحضرت احمد شاه گفت که مباشر این امر شدن و آن گفتنم برای امتیاز یا کدامنی علماء بودند نه اینکه حرام را حلال دانستن پس ملا ارادت گفت حالا که کار امتحان در میان آمد دیگر حاضر محفل حضور پادشاهی نخواهم شد چنانچه در کوه سرخ رفته منزوی کشت و در انجام نبود تا که از جهان درگذشت آری از کردار نیکو و کفتار دل جوی اوست که نسبت بصغار و کبار سکنه مملکت داشت و پیران را بمنزله برادر و جوانان را بمنزله پسر می پنداشت که دیگر مردم مملکت عموماً و طوایف درانی خصوصاً باسم اعلیحضرت احمدشاه بابا یاد و روحش را بالتباس مغفرت از حضرت عزت شاد میکنند و از آثار خیر آن پادشاه مجاهد متشرع هر روضه که وقف مرقد والده ماجده اش نموده و مسجد جامع شهر و آوردن خرقة معلّمه در قندهار و ازابنه میمونونه اش حصار شهر و ارک و قبه چارسوق قندهارند که از آن پادشاه مینو آرامگاه بیادکار بازمانده است که زبان زد صغار و کبارند

{ ذکر ولایات میان دوآبه های انهار پنجاب }

(۲) از مناسبات آنیکه در ضمن سلطنت و مملکت کشاهی اعلیحضرت احمد شاه ذکر پنجاب بکرات و مراتب رقم کشته آمد لازم گردید که اراضی هر یک از میان دوآب پنجاب را باقرای آن مفصلاً درج کتاب نماید تا صاحبان دانش از زحمات اعلیحضرت احمد شاه که در تسخیر آن ولایات چند مرتبه کشیده از ولایات مملکت افغانستان گردیدند و رایگان تصرف غیر در آمده اند بدانند

(۱) ذکر اوصاف و افعال اعلیحضرت احمد شاه

(۲) بقرار بیان صاحب تاریخ احمدی

{ ذکر اراضی میان دوآبه اول از طرف مملکت افغانستان }

در میان ایندو آب که نهراتک و نهر جیلیم اند یکی قصبه حسن ابدال است که از انجاراه بجانب کشمیر محدود است و از انجا در انوقت ابتدای دخل و عمل ولایات متصرفه طایفه سکهه بوده دیگر قصبه راولپنڈیست دیگر قلعه رهااس است و این دو قصبه از انبیه شیر شاه افغانه سوریست و بیرون از هر سه ولایت مذکوره دیگر محال معموره زیاد نیز هستند که اکثر در جبال و جنگلستان واقعند و راه دیگر از نهر سند معبر قلعه اتک است که حال دولت انگلیس پل مستحکم در انجا مشتمل دو طبقه تعمیر نموده اند که طبقه زیرین گذرگاه قوافل و طبقه فوقانی عبورگاه ریل دولتی میباشد که تا پشاور و سرحد حالی افغانستان آمدورفت میکند و راه دیگر از موضع دهنی کبب بدریای جیلیم می پیوندد و انرا در ریای اتک را از معبر نیلاب واقع سی و پنج گروهی پشاور عبره کرده پس از طی مسافت بیست گروه واصل دهنی کبب میگردد و مردم مسکونه ایندوآبه قاطبه اسلام اند و از شجاعت مداخل و مزارع ایندوآبه را صرف خودها کرده بطایفه سکهه نمیداده اند و اسپان مقبول خوش اندام که شایسته زین و لجام اعزده نام باشند از انجا بهم میرسند و مردم انجا تنومند و قوی هیکل اند و محدوده این میان دوآبه بقراتاریخ احمدی که همه این تفصیلات از ان نوشته میشود مشتمل بر جبال شامخه مرتفعه و کربوهای مستصعبه هست و جبال نمکسار درین محدوده بقرب بند داورخان و نهر جیلیم واقعند و هر کدام از مردم آتقما که درین میان مسکن داشته اند بر شعبه و قله کوهی تعمیر عمارتی کرده بر افراشته اند و بواسطه هانیک عمارت و دشوار گذار بودن محل استقامت خود را راجه خوانده بحکم دیگری کردن اطاعت نمی نهاده مگر مطیع و منقاد سلاطین در انیه بودند و پندد اورخان شهر و حصار بزرگی دارد و دریای جیلیم از زیر آن میگردد و محصول این شهر و مضافاتش با پنجاه هزار روپیه عائد معدن نمک تعلق بر اچکان طایفه سکهه داشته و این میان دوآبه در زمان سلطنت اعلیحضرت شاه زمان نواده اعلیحضرت احمد شاه بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه در آمده پس از ان تمام مملکت پنجاب و ملتان و کشمیر و غیره را مهاراجه رنجیت سنگه مذکور تغاباً متصرف گشته در سال ۱۲۵۰ هزار و دو بیست پنجاه هجری بقرارگاه اصلی خود شتافت که انشاالله در موقع آن ذکر شده میاید و گذرگاه سوم نهراتک بقرب کالی باغ و دیره اسمعیل خان واقعست که از انجا گذشته ملتان می رود

{ میان دوآبه دوم }

که درین نهر مذکور جیلیم و دریای پنجاب واقع و عرضین سی و یک گروه مسافتست و مواضع معموره این میان دوآبه قصبه و نیکان و هر سه قری شادی و الندی که مردم سکنه آنها مسلمانند و شهر کجرات میان دوآبه و غیره قصبات و دهات نیز درین میان دوآبه واقعند و نهر پنجاب بزرگترین انهار پنجاب و برابر دریای گنگولی آبش عذب (۱) از انست

{ میان دوآبه سوم }

و آن درین نهر پنجاب مذکور و نهر راوی واقع و عرضش بخط مستقیم ۳۲ سی و دو گروه مسافتست و شهر وزیر آباد درین سرزمین بکنار نهر پنجاب اشاق انتاده و دیگر قصبات چون (۱) نسودره و (۲) بکران و الو (۳) تنودی موسی خان و (۴) سیالکوت و (۵) میردوال و غیره دهات و قریه جات و چهار محال این آباد همه درین میان دوآبه واقعند و از انجاراه پنجاب لاهور می رود و گذرگاه نهر راوی در زیر قلعه لاهور است که مردم میگذرنند و از گذرگاه میردوال سالکان طریق شهر امرت سرعبور کرده بدان شهر می رود

{ معهورات میان دوآبه چهارم }

این اراضی و بلدان درین آب راوی مزبور و نهرییا واقع مسافت عرض سرزمین آن بخط مستقیم ۳۴ سی و چهار گروه است و (۱) شهر لاهور و (۲) امرت سیر و (۳) چندال و (۴) خواص پورو و (۵) بیرون وال که مسکن و موطن افغانه است همه درین

میان دوآبه واقعند وامرت سرنجیه وعمده آنهاست وخروج سکهان در ابتدا از ملک مانجهه که امرت سردران واقعت بوده ودرین شهر از کثرت سران و سرداران همسری سالاری وهردری درباری بوده وهرکدام محصول دکانین بازار تعمیر کرده خویشان را میکرفته اند واز همه سرداران ان شهر کلاب سکه بهنکی ولد چند اسکه برتری داشته چنانچه مرجع اکثر از مردم سکنه شهر واهل بازار او بوده وامرت سرنام تالایست که اما کن پخته از آجر وحجر در اطراف آن بر افراخته اند ودر میان این تالاب کنیدیست که معبد سکهان ومقام گروی ایشانست وزن ومرد گروه سکه در هر گاه وبیکاه بدانجا رفته سماع خواندن کتاب کرت می نمایند وآن کتاب را نانک از فهم خویش در توحید واختیار نیک سلوکی واجتناب از بد رفتاری تصنیف کرده است وپس از خواندن وشنیدن آن کتاب همه روزه باواز جهر هتک حرمت واهانت ملت اسلام میکرده اند تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی چنانچه از پیش ذکر شده آمد آن تالاب را از خاک و خاشاک واستخوان آکنده ساخته مردم شهر وبازار را از ایذا و آزار آنها بمن کردانید وشهر لاهور بقاصله هجده گروه مابین جنوب ومشرق امرت سر واقعت ومردم سکنه این میان دوآبه از هندو ومسلمان مخلوطند

(میان دوآبه پنجم)

این میان دو آبه در بین آب بیای موصوف ونهر ستلیج واقع وسی وسه گروه ۳۳ مسافت عرض آنست واین دوآبه را مردم پنجاب تنها دوآبه میکویند قطع نظر از دیگران وقصبات ودهیات بسیار درین میان دوآبه واقعند ودوازده هزار سواره وپیاده از اسلام وسکه در از منته سابقه اقامه کرین اینجا بوده اند واز نهر ستلیج جانب مشرق گذشته منتهای مملکت پنجاب است چنانچه از اینجا ابتدای خاک هریانه وبادی سر هند میباشد الغرض از دریای اتک تا کنار دریای (۱) جن هزاران سردار از مردم سکه مسکن داشته ویک مردیکر را سر باطاعت فرو نمیکذاشته اند وسبب کثرت سرداران آن دیار اینکه هر که دو سه سر اسپه بدست آورده لحام بکام می نهادندای سرداری میداد در روز نبرد با هزار مرد برابری میکرد چه دیگر مردم سکه باوی در پیکار یار میکشت و با وجود کثرت سواران آن نواحی تاب افواج اعلیحضرت احمد شاهی را نمیاوردند چنانچه در محاربات آن بادشاه کشور کشا مسطور شده آمد

(۱) جنا

(تمه مناسبه در بیان استیلائی سکهه وعقیده ایشان)

سکهه بمعنی مرید وپیر واست وایشایفه بواسطه پیروی نانک موسوم به سکهه شده است وبقرار بیان صاحب سیر المتأخرین پدر نانک بقال واز قوم کهتری وصاحب ثروت بوده ونانک از فیض خدمت سید حسن نام درویش که صاحب حال بود ونظر تربیت جانب او داشت فی الجمله دانشی بهم رسانیده برحقایق ومعارف کتب صوفیه اسلام اطیلاعی حاصل نمود ومضامین اقوال عرفای ملت اسلام را بزبان پنجابی در سلك نظم درآورده کتابی فراهم ساخته کرت نام نهاد و کثرت اتباع ومکنت در زمان سلطنت اعلیحضرت بابر شاه مغول بوی میسر گشته مطاع خلقی شد و تا حال آن کتاب در دست پیروانش موجود وبغایت معروف است ودر خواندن آن مواظبت داشه تعظیمش مینمایند وچون کلامش مأخذ صحیحه دارد خالی از کیفیت ومتاتی نیست وفقراء اینطایفه بمنابه فقراء اسلام وضع ورفتار میکنند ودر بلدان وقرائیکه اهل این کیش سکنی دارند خانه موسوم بسکنت که باصطلاح مردم افغانستان در مسال کویند تعمیر کرده یکتن مرشد و دیگر فقراء که مریدان وی باشند دران خانه مقرر کرده زیست مینمایند الغرض از نانک دوسر ماند یکی سری چند ودیکری لکم می چند نام وپسر دویی زر اندوخته عمر بسیر وصید گذرانید واعقاب و اخلافتش نیز پیروی وی کرده تا حال بوتیره او روز میکذرانند وسریچند طریقه درویشی اختیار کرده زن نخواست و بجای نانک پدرش بمعبد نشست چنانچه آنکد نام که یکی از خدام نانک بود بجای وی نشست وسیزده سال بعبادت گاه او بسر برده از عدم فرزند

امر داس نام مرید خود را خلیفه قرار داد و او بیست و دو سال بعد از آن که مرشدش نشسته است از خود داشت لیکن رامداس نام داماد خویش را بجای خود نصب کرده بقرارگاه اصلی خود شتافت و او هفت سال زندگانی کرده از جن نام پسرش معبد نشین پدر خویش گردیده بیست و پنجسال بطریقه پدر بسر برده بمقر جاوید شد و پس از او هر گویند نام پسرش سی و هشت سال سالک مسلک پدر بوده از عقب او گرو هر رای نواده اش بمسند جد خویش جایگزین و هفتاد سال رهروان این کیش را مقتدائی کرده بجهان جاودان رفت و بعد از او هر کاشن نام در کودکی بزوجه پدر متکی گشته پس از زندگانی سه سال در گذشت و بجای او تیغ بهادر پسر کوچک او هر گویند نشسته گرو را و برادرها کاشن مذکور راه مخالفت باوی پیش گرفت و در عداوتش همیکوشید تا که پس از یازده سال تیغ بهادر اسیر و دستگیر امراء اعلیحضرت عالمگیر شده در سال ۱۰۸۰ هزار و هشتاد و هجری بامراء اعلیحضرت عالمگیر گشته شد مفصل این مجمل اینکه تیغ بهادر مذکور که معبدترین هشتم نانک بود اتباع وافر فراهم آورده صاحب مکنات و اقتدار شد و جمعیتی بدورش گردانیده طریق خیف و میل مال و منال مردم پیش گرفت و هم از اهل هند از راه پیری و مریدی زر اخذ می نمود و ازین امر واقعه نکاران باعلیحضرت عالمگیر اکبری دادند که زود است که تیغ بهادر از تاراج کردن و گرفتن مال مردم اقتداری بهم رسانیده بر پادشاه خروج نماید و اعلیحضرت عالمگیر از عرض واقعه نکاران بنام ضوبه دار لاهور منشور قید و بند و را صادر فرموده در غل و زنجیرش انداخت و بعد از چند روز بموجب حکم دیگر او را بقتل رسانیده جسدش را پاره پاره کرده در کدر کاهها و بازارها او یخت و پس از او پیروان و مریدانش از هیبت و سطوت پادشاهی بدون سلاح بطور فقراء گودش میکردند و گرو را و که معاند تیغ بهادر بود (۱) در سال ۱۰۹۵ هزار و نود و پنج هجری پانزده سال بعد از وی پدر و جهان کرد و در میان دیره دون واقع دامن کوه منصوره بقرار کیش هند سوخته شد و قبرش بزر و زیور تمام انجام یافته تا حال استوار است و چون در آن موضع دیره از مستحدثات رام را و است که مسلمانان از آن قبر و هند و سواد گویند و دون میان دو کوه را گویند بدیره دون موسوم گردیده است و گویند که گرو را و سمات خود را العیاذ بالله من التشبیه بمثابه کعبه ساخته و در میان برج و وسط آن خاکستر گرو را و واقعست و چهار پایه را که در زندگیش بدان میخواستند متصل قبرش نهادند و بفریقه شی و شش کز ارتفاع آنست بدرب مقبره او نصب کرده پارچه سرخی بر آن پوشانیده اند و همه مردان و زنان طایفه سکمه آن بقر را نیایش و ستایش میکنند و روز شادمانی ایشان که روز اول ماه و بساک است مطابق ۱۱ ماه اپریل انکلیسی و موافق ۲۲ بیست دوم ماه حمل از سال شمسی است و لوح تاریخ فوت گرو را و و از سنک و جانب شرقی مقبره وی منصوبست الغرض پس از ارتحال اعلیحضرت عالمگیر در عهد سلطنت اعلیحضرت بهادر شاه و بقولی در آواخر زمان اعلیحضرت عالمگیر گرو گویند بن تیغ بهادر مسند نشین مستقر پدرش گشته پزاسندکان فرقه سکمه را بتدریج جمع کرده اندک اندک مسلح ساخت و اسب و آله حرب بهم رسانیده آغاز ترک تاز کرد و کار گذاران پادشاهی اسباب قلع و قمع وی بیاراستند و گرو گویند از خوف جان کریخته بآمنی خزیده دو پسرش از دست کارداران پادشاهی بقتل رسید و خودش پس از خواموش شدن آتش فتنه که آفر و خسته و از جائیکه مأمن گردیده بود جانب منزلگاه اهل و عیال خود راه مراجعت برگرفت و چون عبورش بواسطه حکام و متصدیان سرهند متعسر بود بوعده و مزده دادن زربعضی از افغانان آن سرزمین را بدرقه خود ساخت که او را بعیالش رسانند و آنها بطرز افغانه آنجا لباس نیلگون درپروی کرده موی سروریشش را بلند گذاشته باخود برداشتند و در عرض راه هر که از حال او جو یا میشد در جواب میگفتند که پیرزاده او چه است و آنگاه که بمسکن خویش رسید همان هیئت را که باعث نجاشش شده بود تغییر نداده پیروان خود را نیز راه نمود که وضع مذکور را اختیار کرده هرگز تغییر ندهند الحاصل پس از زیوستن بکسان و نزدیکان خویش آشفته حواس گشته مانند مدهوشان و دیوانگان گردش میکرد و باوجود آنحالت در پی انتقام خون فرزندانش میدود تا که بمرد و این آرزو باخود برد و طایفه سکمه که سالک طریقه اویند موی سروریشش نمی تراشند و شارب نیز نهند و اکثر لباس نیلگون میپوشند و با اسلحه و راق گردش مینمایند و هر چند از فرق مختلفه و بعد

(جلد اول) (ذکر عقیده سک و استیلای ایشان و افعال اهل هند با اهل اسلام) (سراج التواریخ)

طریقه باشند از جهت اختیار کردن این نخبه بر طبق قاعده دیرینه اهل هند از همدیگر اجتناب و احتراز نمیکند و این طریقه در اواخر عهد پادشاه ذبحاجه مرحوم اعلیحضرت اورنگ زیب بظهور پیوسته مختصرش کرد و کوبند مذکور است و پس از و بنده نام بجایش نشسته مکننت و اقتدار کلی بهم رسانید و چون کینه دیرینه کشته شدن تیغ بهادر و هر دو پسر گرو گویند را در خاطر داشت در هر قریه و دهی از اهل اسلام که دست ستمش میرسید تاخته از سکنه آن هر کرا مییافت میکشت حتی از اطفال خورد سال در نمیکذشت و با آن هم اکتفا نکرده بطون زنان جامله را دریده اطفال شان را بیرون کشیده هلاک میکرد تا که اعلیحضرت بهادر شاه از جور و ستم او آگاه گردیده رایت کوشمال وی برافراخت و منعم خان خانخانیان را باسی هزار سوار مأمور کرده بنده را در کوه کره محصور نمود و بخیله از انجا بدر رفت و بعد از آن محمد امین خان و آغرخان و رستم دل خان و غیره باز او را محصور نموده کاری از پیش نبردند و همچنین اندک اندک مقابل افواج شاهی میکشت و اکثر اوقات بقطاع الطریق و سرقت بسر برده شب بجائی و روز در مأوائی گذرانیده مقیم مسکن معینی نمیبود و در قتل و غارت مسلمین و تخریب مساجد و بنش قبور ایشان مضایقه نمی نمود و این روش امتداد یافته انقراض نیافته بود که اعلیحضرت بهادر شاه از دنیا انتقال نمود و در لاهور طرح نفاق و قدح آئین وفاق درین شهر زاده کان اتفاق افتاده کسی بکوشمالی و سرزنش سکمان پرداخت و رفته رفته بازوی بنده نیروئی یافت تا که اریکه سلطنت از فرج لوس فرخ سیرزیب و زینت پذیرفته اسلم خان صوبه دار لاهور به تنبیه بنده مأمور کشت و باوی در آویخته مغلوب گردیده ب لاهور درآمد و ازین فتح بند از یاده ترمغور شده پیش از پیش دست کینه و آزار جان و تاراج مال مسلمانان دراز کرد و بایزید خان صوبه دار سرهند بدفع او برخوایسته بالشکر آراسته مهمیز براسپ ستیز زد و در لشکرگاه خویش با مدودی در خیمه علیحده مشغول نماز مغرب شد و در حالت گذاردن نماز یکتنی از اتباع بنده بمنابۀ فدائیان حسن صباح غفله داخل نماز گاه شده بایزید خان را در حالت تضرع و نیاز از زندگانی بی نیاز ساخته سالمآ بدر رفت و بهمراهان خود پیوست و این خبر سمر کشته بفرخ سیر رسید و او عبدالصمد خان بهادر دلیر جنک تورانی صوبه دار کشمیر را با چند هزار سوار مغولیه بدفع بنده کاشت و زکریا خان پسر عبدالصمد خان را بجای بایزید خان مقتول بصوبه داری لاهور مأمور کرد و قردالدین خان بن محمد امین خان اعتماد الدوله را با آغرخان با فوجی دیگر از مغولیه و سواره نظام و توپخانه بمعاضدت و معاونت عبدالصمد خان گسیل گردانیده عبدالصمد خان حسب الامر پادشاهی غزم لاهور شده عارف خان را بنیابت پسرش مقرر لاهور کرد و خود رایت ستیز بقلع بنده برافراخته بر سر وی بتاخت و محاربه سخت روداده آخر الامر بنده مغلوب کشته منزهماً در قلعه گورداس پور شتافت و در انجا محصور شده از امتداد مدت محاصره حقط و غلادر لشکرش افتاده کاو و اسب و دیگر اشیائی که بخله شان ممنوع و حرام بود همی خوردند تا که بسیاری از ایشان از کرسنکی هلاک شده مابقی خواستار امان گردیدند و عبدالصمد خان ملتئم شازرا پذیرفته علمی در میدان استوار نموده قرار داد که اسلحه و آلات حرب خود هارا در زیر علم گذاشته داخل اردوی اسلام شوند و چون کار برین قرار گرفت پس از فراهم شدن ایشان در لشکر اسلام همه را گرفته بقواد سپاه سپرده در کنار رودیکه ازین گورداس پور میکزرد سر بریدند و سرکردگان شان را بر اشتران عربیان و خران بی بالان غل بگردن و بایزنجیر سوار کرده کلاههای کاغذی بر سرهای شان نهاده از پیش روی لشکر براه انداخته داخل لاهور کردند و بعد از چند روز عبدالصمد خان همه را بدستور مذکور در تحت حفاظت قردالدین خان مزبور و زکریا خان پسر خویش روانه دهلی کرد و آنکاه که بقرب دهلی رسیدند محمد امین خان اعتماد الدوله از حضور فرخ سیر مأمور کشت که خود بنده را روی سیاه کرده بر پشت پیل و دیگرانرا بر خر و اشتر سوار نموده سرهای کشتگان ایشان را بر تونک سنان افراشته بشهر در آورد و چون بکمال فضیحت بحضور فرخ سیر رسیدند بنده و پسرش بادوسه تن معتبر دیگر در زندان ارک محبوس کشته دیگرانرا حکم شد که در روز صدفقر بمواجهه محکمه کوتوالی در راسته بازار بقتل رسانند و پس از قتل همه اسراء پسر بنده را سر برانوی پدر نهاده از دست خود بندم بیا سا رسانیدند

وازیس پسر پدر را زنبوره های آهنین پاره پاره کرده حکم پادشاهی اصدار یافت که همچنین در هر جا هر کرا ازین فرقه بیابند بلاد رنگ آهنک قتلش کرده زنده نکذارند و از صدور این حکم همه مردم سکه به شعب جبال شاخه و تنکنای مغارات ضیقه خزیده پناه گردیدند و زیست مخفیانه اختیار کرده همچنان در مضایق (۱) و مزالیق (۲) روز کار میدرانیدند تا که از حمله اعلیحضرت نادر شاه افشار بنیاد سلطنت کورکانیه روی بانهام وانکسار نهاد باز آن گروه را نیروئی در باز و حاصل کشته از کوه فرود آمدند و هنگامه آرای قتال وجدال شده درهند و پنجاب استیلا یافتند و اکثر مساکن و موطن را خراب و بیاب کرده ابواب تاخت و تاراج بکشادند تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی را دست حمایت مسلمانی کریمان گیر گردیده چند مرتبه بقراریکه مذکور شده آمد روی انتقام بدانسوی آورده جزای کار بکنار آنها نهاد و تغلبات و تصرفات مابعد اینطایفه که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه و اعلیحضرت شاه زمان و اعلیحضرت شاه شجاع و پسران سردار پاینده خان بوقوع پیوسته مرقوم شده میآید .

— ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه —

(ابن اعلیحضرت احمد شاه درانی)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور گشت از جهان در گذشتش پسر چون شهزاده تیمور (۱) و شهزاده داراب (۲) و شهزاده سلیمان (۳) و شهزاده شهاب (۴) و شهزاده سکندر (۵) و شهزاده پرویز (۶) از وی باز ماندند و از جمله شهزاده تیمور و شهزاده سلیمان پادشاهی کرده دیگران بی نام گذشتند و خاندان این سلطنت را سدوزائی میگویند بدین معنی که اعلیحضرت احمد شاه (۱) مرحوم بن محمد زماخان (۲) بن سرمست خان (۳) بن شیر خان (۴) بن خواجه خضر خان (۵) بن سدواست (۶) و این سدو بقرار ذکر صاحب کتاب حیات افغانی در ماه ذی الحجه سال ۹۶۵ هجری و پنج هجرت و پنج هجری تولد یافته بموجب امر شیخ اکوی زاهد موسوم باسدالله شده ۹۸ نود و هشت سال زندگی کرد و نامش بتلفظ عوام معروف بسدو گردیده است و وی بن عمر (۷) بن معروف (۸) بن بهلول (۹) بن کنی (۱۰) بن بامی (۱۱) بن حبیب (۱۲) بن فوفل (۱۳) بن زیرک است (۱۴) و از نیچا بارک و الکو و فوفل منشعب شده اند زیرا که همه اینان پسران زیرکند و او بن عیسی (۱۵) بن رجر (۱۶) بن افعل (۱۷) بن ترین (۱۸) بن شرف الدین (۱۹) معروف بشرخبون بن سره بن (۲۰) بن عبد الرشید (۲۱) ملقب به پتان است الغرض وزیر شاه و ایخان که سلطنت شهزاده سلیمان داماد خود را مدنظر داشت بعد از طی بساط سوك اعلیحضرت احمد شاه او را بر تخت جلوس داد و شهزاده تیمور که متمکن ایلت هرات بود با لشکر آراسته راه قندهار برداشت و مقارن اینحال مدد خان (اسحق زائی) و غیره چند تن امراء که از تسلط و استعلائی وزیر شاه و لیخان آزرده خاطر شده بودند از قندهار رو بجانب هرات آورده بشهزاده تیمور پیوستند و وزیر شاه و لیخان از توجه شهزاده تیمور بطرف قندهار آند و هنگامیکه بقرار گردیده بمشورت و صوابدید شاه سلیمان با ۱۵۰ یکصد و پنجاه سوار از راه حیل طریق استقبال شهزاده پیش گرفت که شاید او را بفسانه و فسون فریفته بخود مهربان سازد و در فراه بعسکرگاه شهزاده تیمور راه نزدیک کرده یخبر داخل اردو شده فرود آمد و شهزاده و سران سپاه از ورود او آگاه گشته همکنان باتفاق قاضی فیض الله خان شهزاده را بدانسر آوردند که او را قبل از درک ملاقات بمرک رساند تا از فصیح بیانی و شیوازی بانی کار را دیگر کون نسازد و شهزاده چون از تخت نشینی برادر کوچک خود سلیمان که بواسطه وزیر شاه و لیخان شده از او آزرده خاطر بود در منزل سیاه آب واقع غربی بکوا انکو خان بامیزائی را مأمور بقتل شاه و لیخان کرده او باتفاق و همدستی اسلاخان ویرا بادو فرزند و دو تن خواهر زادگان از جندش بقتل رسانید درین واقعه بیانی که محقق و مطابق واقعست اینکه اعلیحضرت سراج المنله والدین فرمودند و درج کتاب شد که وزیر شاه و لیخان نظر باینکه مبادا از سبب حاضر نبودن شهزاده تیمور که در هرات بود مردم فتنه جوئی نکوهیده خوی دست بتاراج خزاین و کارخانه جات پادشاهی کشوده ناموس دولت ببادرود پس شهزاده سلیمان را برای

(۱) جاهای تنک
(۲) جاهای لغزیدن

ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه

دفع فتنه بر تخت سلطنت جلوس داده خودش چنانچه مذکور است طریق استقبال بر گرفت نه راه غدر و احتیال اما امرای رکاب شهزاده تیمو راز حسد و رشکی که نسبت بوزیر مکنون ضمیر داشتند خیال شهزاده را بر طبق مسطور از وی منحرف کردند تا او را بقتل رساند چه اگر زنده بماند زیاده ترسب اعتبارش عروج کرده مکنک و اقتدار دیگر خواهد یافت خلاصه او را بواسطه و وسیله و حیله بمعرض قتل در آوردند که در صدور این سانحه نه شهزاده تیمور ملوم است و نه وزیر مشئوم زیرا که وزیر بیاس حفاظت ناموس سلطنت تدبیری اندیشید و از تقدیر خلاف اندیشه اش دید و شهزاده که در چنین وقت بدون از هان امرای لشکر رکاب که قتل وزیر را صواب پنداشته بودند دیگر نیروئی در باز و نداشت میبایست در شریعت سلطنت بیرون از پسندیده خاطر آنها کاری نمیکرد و پس از کشتن آنها شهزاده از آنجا کوچیده و منزل بمنزل بساط راه پچیده وارد قندهار شد و شاه سلیمان که دست نشانیده وزیر شاه ولیخان بود از راه معذرت باستقبال بر آمده تخت سلطنت را بشهزاده تیمور گذاشته رایت متابعت افراشت و مورد الطاف بیکرانه گردیده رعب و هراسش از تسلیات برادرانه او زایل گشت

— (ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه بر تخت سلطنت) —

ذکر جلوس
اعلیحضرت
تیمور شاه

در سال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری مطابق ۱۷۷۳ هزار و هفتصد و هفتاد و سه میلادی بر اورنگ فرمان روائی جلوس نموده فص خاتمش را بدین بیت مسجع و مبعش ساخت

علم شد از عنایات الهی * بعالم دولت تیمور شاهی

و سجع سکه زر و سیم را بدین بیت زینت آرا گردانیده مروج ساخت

چرخ میآرد طلا و نقره از خورشید و ماه * تا زیند بر چهره نقش سکه تیمور شاه

و پس از انجام مراسم جلوس امراء را از عطای خلاع فاخره بچود مأیوس کرده احدیرا مأیوس نکردانید و ارباب مناصب را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه پدرش هر یک بمنصبی افتخار داشت بهمان طور گذاشت و پس از اقامه چندیکه کار سلطنتش رونق گرفته امور مهمه قندهار منتظم گشت بعزم بیسلاق کابل و ترتیب و تنظیم امور جزء و کل راه بر گرفت و بعد از وصول در کابل اکثر امرای در این راه که از سبب قتل وزیر شاه ولیخان نسبت به اعلیحضرت تیمور شاه رنجیده خاطر و دلگیر شده در خلا و ملامت سخن از معاندت وی میراندند و شاه از خیانت و مخالفت ایشان واقف گردیده بود همه را با دیوان بیکی که سر خیل فتنه جویان بود بموقف سیاست احضار فرموده بیاسار ساند و از وقوع این واقعه در اینایک از سبب قتل وزیر شاه ولیخان سر کران بودند زیاده ترخایف و هراسان شدند و بخود اندیشیده سر از جیب تمرد کشیدند و عبد الخالق خان سدوزائی را که خود را عم اعلیحضرت احمد شاه می پنداشت اغوا کرده بسالاری برداشتند و او بخیمال خام از اجتماع و ازدحام در انیان نیروئی در بازوی خود دیده داعی امر سلطنت شد و باندک فرصتی قریب شصت هزار سوار جمع و بروی کار آورده بعزم تسخیر کابل و خرابی سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه از قندهار راه بر گرفت و این وقت اعلیحضرت تیمور شاه زیاده از شش هزار سوار که انهم بعضی را پسر در قندهار و پدر در کابل و برخی را پسر در کابل و پدر در قندهار بود همراه نداشت لوای مدافعه افراشته از کابل راه قندهار برداشت مقارن این حال چون توفیق حضرت باری رفیق او بود پاینده خان بارکزائی و محراب خان شیرزائی و دلاور خان اسحق زائی با جمعیت خودها از عبد الخالق خان روی برنافته بسوی اعلیحضرت تیمور شاه شتافتند و انگاه که جانین بهم در رسیدند جنگ سخت روی داده قندهاریان مغلوب شده هزیمت یافتند و عبد الخالق خان باجمعی از سران طوایف درانی دستگیر گشته وی باسر اعلیحضرت تیمور شاه از حلیه بصرعاری گردیده دیدران را امرای هم رکاب شاه بزر خریده جانب مساکن شان روان نمودند و پس از حصول این فتح سردار پاینده خان بارکزائی و دلاور خان اسحق زائی که هر دو تن از عبد الخالق خان رو کردان و باشاه همعنان شده بودند بلقب سرفرازخانی و مدد خانی مخاطب و ممتاز گردیدند و اعلیحضرت تیمور شاه از فتح کاه رهسپار قندهار گردیده بعد از ورود در آنجا کسانیرا که بانی

فساد ومصدر گینه و عناد بودند تجسس وتفحص دستیاب کرده بیاسا رسانید وازانوقت مردم قزلباشیه ومغولیه معروف بهزاره که بدسته غلامان نامزد بودند معتمد علیهمای اعلیحضرت تیمور شاه شدند ومردم درانی که باشاه دعوی همسری وهمچشمی داشتند از نظر مرحمت پادشاهی بیفتادند خلاصه اعلیحضرت تیمور شاه پس از سر زنی مفسده جویان آنولا بکابل مراجعت فرموده رحل اقامت انداخت و بنا بقول مؤلف تاریخ سلطانی از روزیکه پابنده خان بلقب سرفراز خانی مخاطب شد پایه سلم اعتبارش ارتقا یافته رحیمداد خان برادر بزرگش از مدارج علو رتبه خویش فرود آمد ودلیلی دیگر نیز مینویسد که بعضی دیگر برانند که چون رحیمداد خان ازعهد اعلیحضرت احمدشاه رتبه سرداری طایفه بارک زائی سرفرازی داشت وتعهدامور اعلیحضرت تیمور شاه در سفر وحضر بدمه وی بود جسورانه پا از جاده ادب منحرف نهاده کستاخانه کفتارورقتار می نمود واگر چه کلمات وحركات اودر طبیعت اعلیحضرت تیمور شاه نا کوار می بود لیکن ازحلم طبیعی وحوصله پادشاهی سکوت کرده چیزی نمیفرمود وازاندیشه صواب پیشه بصلاح وقت حواله مینمود تا که اکثر از سرخیلان طایفه جلیله بارکزائی چون محراب خان وکدو خان وغیرها از زشت خوئی ودرشت کوئی او بستوه (۱) آمده ازراه استغاثه شکوه بنزد قاضی فیض الله خان دولت شاهی بردند و او عرض ایشانرا به پیشگاه حضور شاهی رسانیده چون شاه از اوضاع او منقبض خاطر بود این عرضه طایفه بارکزائی را برآی صواب نمای ثابت یافته عارضین را مرده داد که درروز بارعام حاضر آمده بمحضر خواص وعوام عرض پردازشوند چنانچه همکنان برطبق امر شاهی شرف یار حاصل کرده از رحیمداد خان بنالیند وهم بمعرض عرض رسانیدند که اگر ما را از روی ذره پروری بدنباله روی مملو کی مأمور فرمایند اقرب بشیوه جا کر نوازی وابعاد از روش زهره کدازی فرومایگان خواهد بود وشاه که از قید واقعه آگاه بود از روی تسلی ودل جوئی فرمود که خدا نکند که زمام مهمام قوم خود را بکف غلامی بسپارم اما اگر رحیمداد خان را پسرو یا بزادری که شایان امر سروری باشد حاضر بدارید که هم حقوق خدمت اوضاع نشود وهم رعایت وحایت رعیت میسراید نیکو تراست وچون پابنده خان حاضر بود یکدل ویکزبان بمنصه اظهار و بیان آوردند که اینک پابنده خان برادر کهتر او که از ناصیه جالش آثار بزرگی هویدا ودامن خیالش از آرایش بد سلوکی پاک ومبراست باماست پس اعلیحضرت تیمور شاه پیکر خجسته اختر اورا بخلعت فاخره سرداری قوم بارک زائی بیاراست ورحیمدادخان که انوقت از باعث استغاثه رعایا طلب دارالسلطنه شده بودازین ماجرا آگاه گشته لاوعمی نکفت وهمچون سردار پابنده خان ودلاورخان که بتقریب مذکور کشت شیخ عبداللطیف که از نیایر شیخ احمد زنده پیل بود بمنصب وکالت واخذ مالیات دیوانی منسوب ومأمور کردید والتغات خان خواجه سرا بخزانهداری معین کشت ونور محمد خان باری بصاحب کاری بممالک محروسه افتخار حاصل کرد وبخطاب امین الملکی مخاطب شده دخترش را اعلیحضرت تیمور شاه برای خود خطبه نکاح فرموده در سلك بانوان حرم محترم شاهی انعقاد داد وفتح الله خان سدوزائی که بتازگی از ملتان آمده شرف دست بوسی حاصل کرده بود بندیمی خاص اختصاص یافت ومیر هزار خان الکو زائی بمنصب سرداری قوم خویش سرفراز شد وقاضی فیض الله خان دولت شاهی مدار المهم سلطنت ومشیر ومدیر مملکت قرار داده شد وامور دیوان ودفتر را بدست قزلباشیه سپرد وملا عبد الغفار خان جدید الاسلام که از اهل هنود وبملت اسلام درآمده باعلیحضرت احمد شاه درین مملکت آمده کسب وتحصیل علوم دینی کرده بود بمنصب استیفای دیوان مملکت ممتاز کشت واعلیحضرت تیمور شاه پس از برکزیدن اعیان مذکوره را بر مناصب مزبوره بعزم قشلاف ایام زمستان در پشاور رفت

(ذکر فتنه فیض الله خان خلیل در پشاور و کشته شدن وی)

این شخص رئیس زمینداران ومرجع ومآب روستائیان نواحی پشاور بود وازخیال خام بطمع سلطنت در پی جمعیت انام افتاده یاقوت خان خواجه سرا را که معتمد علیه شاه بود با چندی دیگر از سرداران با خود متفق ساخته در قتل شاه همدستان شدند وباتفاق اسد الله خان که نیز از نخبه زمینداران علاقه پشاور بود وهمزبانی

(۱) ملول
وسنگین بارو
عاجز وخسته
ودل تنگ
وبستوه آمدن
دلتنگ شدن

ذکر فتنه
فیض الله خان
خلیل
خلیل یک قوم
کلان افغان
مقیم اطراف
پشاور میباشند
چنانچه سلسله
ونسب قوم
مذکور بدرستی
می پیوندد

سرداران از راه حلیه بعرض پادشاهی رسانیدند که مردم سگه انجمن کشته آهنگ ایذا و اضرار مسلمانان پنجاب را دارند اگر اجازت باشد باجمعی از قبائل خلیل و مهمند (۱) و غیره بتدمیر (۲) آنها برخواسته ولایات پنجاب را از وجود آن گروه پاک ساخته مملکت پنجاب را که متصرف شده اند باز بتصرف کارکنان سلطنت آریم و اعلیحضرت تیمور شاه که از کید ایشان آگاه نبود ملتس شان را منظور فرمود و فیض الله خان خلیل بهانه یافته بروفق ذکر صاحب تاریخ سلطانی بیست هزار و برطبق بیان مؤلف تاریخ احمدی بیست و پنج هزار پیاده و سوار از مردم اسلامیة پشاور و نواحی کشمیر فراهم آورده مترصد فرصت روز بسر میرد تا که روزی اعلیحضرت تیمور شاه پس از صرف نهاری بعزم خواب در بالا حصار تشریف برده بر بستر استراحت بفرمود اینوقت را فیض الله خان خلیل و همرا هانش غنیمت شمرده بهانه عرض دادن پیاده و سوار داخل بالا حصار شدند و کسکچیان و محرمان سرا پرده مانع آمده هر چند گفتند که شاه بخوابست نشنفته پاسخ میدادند که ما را شاه جهت عرض دیدن این سپاه طلب حضور فرموده است و هنوز در محل مقصود نرسیده از سبب دستوری ندادن و ممانعت نمودن حاجبان تیغ جفا کاری کشیده بقتل دربانان پرداختند و چندتن افغانرا که در مطبخ شاهی برای تناول غذا در آمده بودند نیز با ناظر کارخانه طبخی مجروح نمودند و درینحال پرستاران مغولیه و وحشیدیه و قلماقیه که در کسکخانه قریب حرم محترم شاهی بیا ایستاده بودند حشر و از دحام افغانان تبعه فیض الله خان خلیل را دیده شاه را از خواب بیدار نمودند و شاه از هجوم شرارت لزوم گروه ظلوم هراسیده بر زیر عمارتیکه طرف فصیل ضلع جنوبی بالا حصار واقعت صعود داده نردبان بالا کشید و بدسته غلامان که گروه قزلباشیه بودند و غیره مستحفظین اطراف بالا حصار امر نمود که بقتل گروه بغات پردازند چنانچه ایشان بقتل پرداخته بعضی از مردم شهری را نیز از سبب شهامت جامه و بشیره با گروه شرارت دثار (۳) بکذاک هلاک انداختند و مسافت هفت گروه ایشانرا زده و کشته از پیش راندند و آنقدر کشتند که سخن قلعه و حوالی حرم سرای شاهی از اجساد کشتگان جای پنهان خالی نبود و تعداد مقتولان ۶۰۰۰ ششمینزار تن بحساب آمد و خود فیض الله خان خلیل باپسرش گرفتار گردیده بیاسا رسیدند و هم معلوم و مفهوم گردید که پیرزاده میان محمد بن شیخ عمر نیز با مخالفان انباز و دمساز بود حکم تاراج قریه چکنی از مضافات پشاور که مسکن او بود صادر شده پس از اندک غارتی بشفاعت سرداران از نهب و غارت باز ماند و یاقوت خان خواجه سرای که درین فتنه شریک فیض الله مذکور و باوی قرار داده بود که از دروازه قلعه تا خوابگاه شاه او برنج پاشیده ایشان از اثر آن رفته کار خویش که در پیش دارند بانجام رسانند بمکافات کردار گرفتار و از زیست کاه زندگانی نکوناسار کشت و صاحب تاریخ سلطانی اینرا زیاده از تاریخ احمدی مینویسد که اکثر از اشرار مخالفت آثار را امیر اصلا نجان جوان شیر که بجهت اتلاف (۴) مال دیوانی مقید بود بکشت چنانچه از زندان خود سرانه برآمده دست کشتار از آستین پیکار برآورد و شاهش در بین غلطانیدن و بخون کشیدن او مشاهده کرده آخر الامر که از بالا حصار فرود آمد او را در بغل گرفته نوازش فرمود و تمام مال دیوانی را که تلف کرده بود بخشود و هم بعطای خلعت فاخره سزافرازش نمود و اسد الله خان مهمند جانب لعل پوره و کوهستان باچور کریخته جان بسلامت برد و اعلیحضرت تیمور شاه پس از اطفای این نایره جانکاه از پشاور در کابل مراجعت کرده بنا بر آنکه اکثر امور سلطنت خود را مردم قزلباشیه تفویض فرموده ایشانرا پرورش میداد و هم از جهت اینکه کابل در وسط ممالک واقعت و بهر ولایت که کاری رو دهد زود تر بمقام مقصود می تواند رسید ترك اقامه قندهار کرده کابل را دارالسلطنه قرار داد .

(۱) مهمند
مثل خلیل که
ذکر گشت
(۲) بدور
کردن

(۳) دثار هر
جامه که به
بدن ملصق
نباشد و از اثر
جامه دیگر
پوشند

(۴) نیست
کردن و هلاک
کردن

ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه

[جانب ملتان و تنبیه و تأدیب سکهان]

بعد از فوت اعلیحضرت احمد شاه طایفه سگه هنگامه ارشده شهر ملتان و مضافاتش را متصرف شدند

ذکر توجه
اعلیحضرت
تیمور شاه
جانب ملتان

و اعلیحضرت تیمور شاه اگرچه ازین قضیه آگاه شد ولی بنا بر اختلال داخله مملکت تغافل نموده سرزنش و کوشالی آنها را موقوف بفرصت گذاشت تا که بعزم قشلاق از کابل در پشاور نهضت فرما گشته رحل اقامت انداخت و شنید که مردم سکه تقریباً شصت هزار تن فراهم گردیده از نهر چناب و دریای راوی گذشته قصد تصرف دیره اسمعیل خان و دیره غازیخان و غیره را دارند و هم غرم نموده اند که پس از تسخیر دیرجات ولایت سندرا نیز متصرف گشته از دست کار گذاران دولت درانیه بیرون کشند پس اعلیحضرت تیمور شاه نخست سردار حاجی علیخان نامی را بر طبق شریعت سلطنت برسم رسالت نزد سکمان فرستاد که ایشانرا بلطف زبان و عذوبت بیان مسماال سازد اما ایشان از وفور جمعیت و غرور و نخوتیکه داشتند فرستاده شاه را بدرختی بسته هدف کلونه تفنگ ساختند و با خود همی گفتند که اعلیحضرت تیمور شاه بما خوف و بیم نشان میدهد و حال آنکه خودش از ما خایف و هراسناک است و چون این خبر را همراهان حاجی علیخان که گریخته جان سلامت آوردند بشاه رسانیدند و شاه غضب ناک گشته تن بلباس سرخ که علامه خون ریز است بیاراست و قواد سپاه را مسلح بحضور خواسته ترتیب صفوف عسکر و صنوف لشکر فرمود و آنگاه که فوج آراسته کشت و دو صف پیراسته شده بپا ایستادند و اعلیحضرت تیمور شاه بر پشت پیل نشسته بعرض دیدن لشکر پرداخت و در انبای ملاحظه و مشاهده سپاه نگاهش بسردار مددخان و وکیل الرعایا که صاحب پانزده هزار سوار بود افتاده هر دو تن را در سایه اسپان شان نشسته مشاهده کرد و نسیه چنانچه امر نموده هر یک را ده ضرب چوب ادب فرمود و همچنین هر یک که بسایه جاگزیده بود از ضرب چوب و تازیانه تنبیه شد و ازین تادیب و تهدید فاضلی از علمای رکاب که رتبه همدمی شاه داشت قدم جسارت پیش گذاشته بعرض رسانید که تنبیه و تهدید اینگونه سرداران بچوب البته مرغوب حکمتی و مشوب موعظتی خواهد بود شاه فرمود که آری تمام سپاه درین حرارت آفتاب بپا ایستاده ایشان که از صنادیدند اگر استراحت جویند افراد لشکر البته طریق خدمت نیویند خصوصاً درینوقت که عزم غزای در پیش و اراده جهاد پیش از پیش است استراحت نباید طلبید بلکه زحمت باید کشید لهذا بضرع ادب فرمودم و تسلی ایشانرا فردا بعطای خلعت خواهم نمود الغرض هزده هزار سوار جرار از افغان و مغول و قزلباش برگزیده در تحت رایت زنگیخان جاری باشی قرار داده فرمود که بطریق ابلغار راه جهاد کفار بگیرند و هم ایشانرا اندرز نمود که در عرض راه باهم تکلم نکنند و دشنام بزبان نرانند که منافی ثواب غزاست پس زنگیخان سه دفعه بدور پیلیکه شاه بر پشت آن نشسته بود طواف کرده هنگام عصر براه افتاد و از عقب او خود اعلیحضرت تیمور شاه نیز رو براه نهاد و زنگیخان اسب رانده از نهر نیلاب عبور کرده تمام شب را تا عصر روز دیگر راه نوردیده بفاصله مسافت هشت کروه از لشکر گاه مخالف رسیده از اسب فرود آمد و اسپانرا آب و علف و جو داده بعد بمسافت و فاصله هردو کروه سواران محافظت تعیین کرد که کسی را از رهسپاران جانب سکمان نکذارند و نزد خود نکهدارند تا لشکر خصم از رسیدن سپاه اسلام آگاه نشوند و ثالث اخیر شب درنگ کرده پس از حصول رفع خسته گی مراد و مرکب سوار مغولیه و قزلباشیه را جانب دست راست و سواران درانیه را طرف دست چپ قرار داده خود با پنجهزار سوار از مردم یوسف زائی و بقیه درانیه قند هار در میان جا گرفته حرکت کردند و بامدادان بفاصله دو کروه از کروه سکمان رسیده نماز صبح را گذاریده حمله کردند و هنوز مردم سکه نظر بعد پشاور و دشوار بودن عبور از رود آنک که در تصور داشتند بجز از نزول لشکر و غافل از حکم قضا و قدر بودند که اسلامیان چون بلای ناگهان در رسیدند و سکمان بقدر صد کام از لشکر گاهشان پیش آمده خود را بدم تیغ غازیان دادند چنانچه دلبران اسلام به نیروی بازوی دین داری و عون و یاری حضرت باری دست بسیف و سنان برده بککش و کوشش قتال وجدال پرداختند و بیک حمله بسیار تن از پیروان برهن را بچاک هلاک انداختند و در خلال اشتعال نایر دقتال زنگیخان سر برهنه کرده پیشانی خویش بقربوس (۱) زین نهاده از ناصر حقیقی مدد طلبیده بعد دلبران و جوانان قشونرا بحاربه و مضاربه تحریض و ترغیب همی کرد تا که هزیمت بجمعیت خصم روی داده پشت بچنگ نهادند

واسلامیان تعاقب نموده انقدر بکشتند و بگشتند که شمار کشتگان درینمهر که سی هزار تن بحساب آمد و بعضی از سوار ایشان که فرار کرده اسپ بدریازده بود از ضرب کلوه متعاقبین غرق لجه فنا شده طریق آخرت پیود و از تمام جمعیت و جنس لشکر سکه دوهزار سوار جان سلامت برده دیگران همه کشته گشتند و سرهای کشتگان را بریده بر اشتران بار کرده در روز چهارم از حرکت کردن ایشان از پشاور مراجعت کرده بفیض رکاب بوس شاهی واصل شدند و سی هزار سربخاک پای وی ریخته مورد تحسین و آفرین گردیدند و زنی خان و شاه و لیخان بن فتح خان کال زائی و بهادر خان بن فیض طلب خان محمد زائی و سران قوم یوسف زائی و اعیان مغولیه و قزلباشیه که شرکاء فتح بودند همه از عطای خلایغ فاخره سربلندی یافتند و اعلیحضرت تیمور شاه همچنانکه برافاده بود وارد ملتان شده شهر را بمحاصره انداخت و سکه بان تاب مقاومت و توان مدافعت در خود ندیده طالب امان شدند و کلید قلعه را بکارکنان پادشاهی سپرده سلامتی جان و مال یافتند و اعلیحضرت تیمور شاه پس از انجام مهمانجا حکومت ملتان را بشجاع خان سدوزائی تفویض نموده خود لوای مراجعت بجانب پشاور افراشت و پس از چندی سردار مددخان اسحق زائی را بالتاس حاکم شکار پوره تنبیه و تهدید سندیان که تیردورزیده بودند کاشت و او وارد محال سند شده پس از استیصال متمردان و استمال دیگران ایشان همه را بحاکم شکار پور مرجوع داشته خود عطف عنان کرده برکاب فیض انتساب شاهی پیوست بعد اعلیحضرت تیمور شاه رایت مراجعت از پشاور بطرف کابل افراشته بانجمل شایان وارد شد

توجه
اعلیحضرت
تیمور شاه
جانب ملتان
و تسخیر بهاول
پور و غیره

§ ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه §

(دفعه دوم بجانب ملتان و تسخیر ولایت بهاول پور و غیره)

مفصل اینجمل اینکه رکن الدین محمد بهاول خان بهادر عباسی و نصرت جنک حافظ الملک سردار قوم داؤد پوره بسیاری از مضافات سند و ملتان را متصرف کشته بدون مزاحمت یک دیگر هر یک بحکمرانی برگنه (۱) پرداختند و بیاج دهی و خراج گذاری را از سپردن بکارکنان پادشاهی باز داشته هر دو تن خود را حاکم مستقل ساختند و اعلیحضرت تیمور شاه از کردار آنها خاطر کران گردیده تصمیم عزم کرد که ایشان را کوشمالی داده ولایات متصرفه شان را در قید اطاعت سلطنت آرد پس باعسا کر منصوره حرکت کرده داخل ملتان شد و بهاول خان از ورود شاه در آنجا آگاه گشته از بلده بهاول پور که تقریباً بقاصه ۳۵ سی و پنج کروزه جانب شرق جنوبی ملتان واقع است برآمده باعیال و اطفال و احمال و اطفالش راه قلعه که در ریکستان بی آب برای چنین روز خود بنیاد و آباد کرده بود بر گرفته پناه کزید و ازین سو قراول لشکر اعلیحضرت تیمور شاه که جانب بهاول پوره نورد بود داخل آن بلده شده دست تاراج کشودند و بسیار عمارات را آتش زده سوزانیدند و خود اعلیحضرت تیمور شاه نیز از عقب بالشکر در رسیده بقیه مال و منال بهاول خان را ضبط دیوان خاص فرمود و سردار مددخان اسحق زائی را ۲۰۰۰۰ با بیست هزار سوار امر نمود که سه روزه آب و علوفه برداشته روی بسوی قلعه که بهاول خان پناه گاه خود ساخته بود آورده و ناسه روز او را بمحاصره بدارد بعد لشکر دیدر رفته او مراجعت نماید اما مددخان قبل از بسر آمدن مدت و معاودت چاهاب کننده اردورا از احتیاج آبرهانده قلعه را هدف کلوه توب ساخت و از کثرت کلوه اندازی اتواب صاعقه بار آتش بقورخانه اندرون قلعه افتاده از صدمه باروت رخنه در دیوارش روداد و لشکر شاهی یورش برده کلید فتح بدست آوردند و مال و منال بهاول خان بتاراج رفته خود و پسرش جبین ضراعت بخاک انابت مالیده معفو کشت و خراج آن محال را بدمه گرفته تعهد نمود که همه ساله بکارکنان پادشاهی رسانند و نیز قرارداد که در اوقاتی که شاه رایت تنبیه و سرزنش سکمان شقه کشا نماید و متوجه لاهور شود باایل والوس خود راه معاونت پیامد و بعد از موثق داشتن میثاق از حضور شاه بخلفت و حکومت آنجا سرافراز شده خود اعلیحضرت تیمور شاه راه معاودت دار السلطنه کابل بر گرفته باحشمت و شوکت هر چه تمام تر وارد کابل گردید

(۱) برگنه
زمینی که
از آن مال
و خراج گیرند

(ذکر تنبیه و سرزنش شاه مراد بی حکمران بخارا)

در خلال احوالیکه مرقوم شده آمد شاه مراد بی از گرفتاری شاه بامور پنجاب و سند فرصت یافته اراضی خراسان و ترکستان متعلقه افغانستان را جولانگاه تاخت و تاز ساخت و مال و منال رعایا را غارت کرده شور و آشوب در انداخت و اعلیحضرت تیمور شاه بر عایت مواحدت در ملت از کردار او تغافل نموده کار دیگر ممالک محروسه راست می فرمود تا که در هنگام توجه موکب شاهی بجانب بهاول پور شاه مراد بی بعزم نهب و غارت خراسان لشکر کشیده مرورا متصرف شد و سکنانش را تاراج کرده سی هزار تن را از آنجا کوچ داده در نواحی بخارا برده مسکن داد و بعوض آنها از رؤسای شهر سبز و بخارا جمعی را با قامه مرو کاشته بنیاد تعمیر و ترمیم آنرا برای مردم رعایای خود نهاد و این خبر پس از مراجعت سفر ملتان سمرگشته با اعلیحضرت تیمور شاه رسید و او نخست باستصواب آرای اراکین سلطنت خویش مکتوب هدایت اسلوبی مرقوم فرموده نزد شاه مراد بی قرستاد تاز جاده جهالت عنان باز کشد و کار بجنبش دادن چیش نداشت اما او نامه شاه را نپذیرفته بل جواب هم نگفته رد کرد و اعلیحضرت تیمور شاه عزم سفر ترکستان را شهرت داده بتأنی بنیاد حرکت بجانب آن بلاد نهاد که شاید شاه مراد بی از آوازه لشکر کشی وی آگاه شده بدون خون ریزی راه پیمای خجالت شود و طریق سعادت پویدا تا که آهسته آهسته اسپ رانده در ماه ذی حجه وارد آقچه شد و از انسوی شاه مراد بی با نجاه هزار سوار روی بمقابله نهاده در برابر اردوی شاهی صف آرا گشت و یومیه جنگ قراول (۱) باهراول (۲) روی همید تا که روزی شاه مراد بی برادر خود در اباسی هزار سوار بعزم شبخون از نهر جیحون عبور داد که در عقب لشکر اعلیحضرت تیمور شاه خویشان را رسانیده شبانگاه (۳) بر سپاه او بتازند و اعلیحضرت تیمور شاه آگاه گشته دلبران را با راستن سلاح امر کرده هنگام عصر سر راه بر گرفته جنگ در پیوست و جانبین بکشش و کوشش پرداخته خون همدیگر را ریخته آخر الامر افغانه چیره دست گشته بخارائیان شکست یافتند و شش هزار تن از اوزبکان و جمعی از افغانان کشته شده شاه مراد بی ازین هزیمت خوفناک گردیده یکی از اجاه علمای عصر را از بخارا خواسته بعذر خواهی نزد اعلیحضرت تیمور شاه فرستاده پیام داد که پس ازین مصدر امریکه موجب ختاب شاه باشد نخواهد شد و بیرون از اطاعت و انقیاد را نمی نخواهد پیمود و شاه عذر او را پذیرفته موقوف بدین شرط گذاشت که تادم واپسین برین گفته خوراسخ دم وثابت قدم بوده عدول و نکول نماید و الاجزای کارش بکنارش نهاده آید پس شاه مراد بی انکشت اطاعت بر دیده قبول گذاشته عدول از سخن خویش را ناقض عهد انکاشته عهد نامه با تخمه و تنسوق بسیار برسم پیش کشی فرستاد و شاه از عطای خلایغ فاخره خسروانه اورا سرفراز فرموده نقاط ناصله بین مملکتین را معین نموده مراجعت کرد و در وقت عبور از کتل هندوکش اکثر دیوب و ایسری از سپاهیان رکاب ظفر انساب قتل دست برد گشت

﴿ذکر فتنه آزاد خان بن حاجی کریم داد خان صوبه دار کشمیر﴾

توضیح این مقال اینکه حاجی کریم داد خان عرض بیکی از حضور اعلیحضرت احمد شاه بحکومت کشمیر مأمور شده پس از فوت او آزاد خان پسر کهرش از طرف پادشاهی مسند نشین حکومت پدر خویش شده دیگر برادران خود را از کشمیر بیرون کرده و ایشان راه درگاه شاه پیش گرفته از حضور پادشاهی نوازش یافتند و خود آزاد خان بحکومت پرداخته مالیات آنولایت رادر کیسه و کتیبه آمل خود نهاده اعیان سپاه را از عطای زرو دادن خلعت بهره ور گرداننده سه هزار نفر از مردم سکه و غیره نوکر گرفته داخل لشکر کرد بعد از آن از رسانیدن مالیات کشمیر سر باز زده کردن بی برافراخت و اعلیحضرت تیمور شاه ازین کار او بر آشفته نخست میر محمد علی خان مخاطب بکفایت خان موسوی را بدلال و هدایت او از کابل مأمور نمود که او را بزبان استمال نماید تا کار بشمشیر و سنان نکراید و او وارد کشمیر شده با وجود سفاکی و مبیحی آزاد خان دلبرانه زبان باند زرا و کشوده مخوف و تحذیرش نموده

ذکر تنبیه
و سرزنش
شاه مراد بی

(۱) قراول
پیش رو لشکر
و هم فوجی
که برای تعیین
موضع جنگ
معین میشود
(۲) هراول
فوجی که از
همه پیش باشد
(۳) معنی
شب هنگام

ذکر فتنه
آزاد خان
صوبه دار
کشمیر

سه لك روپيه نقد و جنس عوض مالیات کشمیر که نداده و خود تصرف کرده بود گرفته ظاهراً با راستن اسباب مراجعت کابل پرداخته باطناً بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی از شرارت او که از ناصیه حالش هویدا بود عرض پرداز حضور شاه شد و شاه مرتضی خان و زمان خان برادران بزرگ آزاد خان را که از وی بسبب بیرون کردن از کشمیر رنجیده بودند باسی هزار مرد پیکار کسب آن دیار فرمود و هنوز میر محمد علی خان در کشمیر بود که ایشان بقصبه بکلی واقع قرب کشمیر رسیده فرود آمدند و این وقت آزاد خان نیز در قصبه مذکور بخانه خسر خود بود چنانچه از ورود لشکر خبر شده بکنار دریائیکه فاصل بین او و جنود شاهی بود آمده بایستاد و چشم تماشا کشوده نگاه کرد درین حال رجال اردوی شاهی بانگ زده از وی پرسیدند که کیستی و ایستاده برای چیستی آزاد خان پاسخ داد که پدر شمایم و نام خویش گفته، سه ضرب تفنگ زده راه مراجعت پیش گرفت و روز دیگر محاربه صعب رخ داده ملا اعظم خان امیر لشکر آزاد خان کشته گشت و افواج پادشاهی غالب گردیده تبعه آزاد خان مغلوب و دوهزار تن بآب مظفر آباد غرق و منکوب شدند و خود آزاد خان خواست که در کشتی نشسته فرار نماید اما پهلوان خان عموزاده او مانع آمده بوی گفت که در حین اختیار کردن بغاوت سختم را نشنیده شیوه خلاف صداقت برگزیدی اکنون اقامه نمای و به ثبات گرای تا من مردانه کوشیده شاید رنجی بروی کار آرم چنانچه او را از گریختن باز داشته لشکری فراهم کرده سامان جنگ ساز کرد و بالشکر شاهی در آویخته هزیمت داد و برهان خان فونل زائی را دستگیر ساخته لوای فتح و ظفر افراخت و با آزاد خان مشعوفانه داخل کشمیر شد و عسا کر شاهی بازن بسلاح آراسته ساز جنگ با واز در آوردند و یورش برده کشتش و کوشش بسیار بروی کار آورده شکست یافتند و روی از پیکار بر تافته سه تن از سرداران با بسیاری از افراد سپاه اسیر و دستگیر گشته جانب زوایه کمنامی شتافتند در خلال این حال سیدی از سادات متوطنه قوم یوسف زائی تن تنها پایداری کرده در مدافعه استواری نموده پسندیده نظر آزاد خان آمد و امر کرد که او را زنده بر گرفته بنزدش آرند و هر چند مأمورین آزاد خان او را مژده خواستن داده اساس ترک مقاتله اش نهادند دست از جنگ برنگرفته تا که هندوئی شمشیر حواله دست شجاعت پیوستش نموده مجروحش ساخت باز هم تیغ بدست گرفته روش مردی را را یکان یانداخت و بمأمورین آزاد خان نغمه زده گفت که هرگز تن بشما درندهم مکرانیکه مرا واکدارید که همچنین صمصام خون آشام بدست نزد آزاد خان شوم ناچار ایشان او را راه دادند که همچنان سواره و شمشیر برهنه بر کف نزد آزاد خان شده سلامی گفته پیش روی صف بایستاد و در جواب پژوهش نام و مقام خود با آزاد خان گفت که سیدم و عاقل شاه نام دارم و در قریه اتمان خیل یوسف زائی مسکن و مقام و سیادتش بواسطه روشناسی نجیب الله خان به قین پوسته صدروپیه ماهانه و جراح جهت التیام زخمش مقرر گردید و پس از صحت یافتن پنج صدروپیه دیگر انعام با و فرموده نوید داد که بواسطه او هر که از مردم یوسف زائی هوای ملازمت در سر داشته باشد حاضر آمده مواجب مقرر در یابد و ۱۵۰۰ و هزار و پانصد نفر اسیرانی را که دست گیر شده بودند نیز تکلیف ملازمت کرده ایشان نپذیرفته از نزد آزاد خان ظاهراً رخصت انصراف یافتند و باطناً کشتی بانان دریای مظفر آباد را امر کرد که در وقت عبور همه را غریق لجه فنا نموده از کسوت حیات عاری ساختند

﴿ توجه نمودن خود اعلیحضرت تیمور شاه ﴾

بالشکر جانب کشمیر و دفع نمودن فتنه آزاد خان و انجام کار آن

چون شاه از هزیمت سپاهش آگاه گشت خود بالشکر منتظم راه پشاور بر گرفت و وارد آنجا شده سردار مدد خان اسحق زائی را با چندی دیگر از سرداران و فوج شایان بقلع ریشه فتنه و فساد آزاد خان جانب کشمیر روان کرد و ایشان از گذرگاه آن عبور کرده چون بقرب کشمیر رسیده فرود آمدند آزاد خان بمدافعه بر خواسته بجنک قراولی پرداخت و چندی بمحاربه قراولی روز جانبین بسر رفته اخرا الامر مدد خان چند تن از کسان آزاد خان را چون احمد خان وغیره بنوید عطای زرویم دادن از خشم شاه والا کهر با خود متجدد

لشکر
فرستادن
اعلیحضرت
تیمور شاه
بمعاونت سپاه
خویش

ساخت مقارن ایحال آزاد خان شادبخانرا بشبخون نامزد کرده سردارمدد خان کاه کشته بخود داری وپاداری پرداخت چنانچه در زمان حمله شب تازان محاربه سخت رو داده خود ازاد خان نیز ازعقب لشکرش در رسیده جد وجهد بسیار نمود اما کاری از پیش نبرده بی نیل مرام بمقام خود معاودت کرد وهمیشه کار زدو خورد بهمین وتیره پیشه شان بود وهیچیک فتح حاصل نمی نمود تا که ازاد خان از پیوستن ومتفق شدن سران لشکر خویش باسردار مدد خان خبر یافته روی ازحرب برتافته جانب بندیش شتافت وجنک کنان باچند تن ازهمراهانش در کوهستان آنجا که بسی دشوار گذر بود درآمده بخانه راجه رستم خان خسر خود پناه گزید ووی باعزاز و آکرام او کراشیده در هیچ چیز از اسباب عزت داری مضایقه نکرد ودر اخیر که پیام خایفانه سردار مددخان بدو رسید که باو در یک کلیم خواهد پیچید ونیز ازو هراس داشت که علاقه مملوکه او را متصرف خواهد کردید پس بحیله وتدیر اسلحه همراهانش را باصلاح خودش تمام گرفته الا تفکجه که در کمر داشت وا گذاشت وروزیکه آزاد خان در حجره بخواب بود درب خوابگاهش را بر بسته قفل زد و کس نزد سردار مدد خان فرستاده ازکار خویش آگاهش کرد و او اسلام خانرا بادو هزار سوار کاشت کهرفته آزاد خانرا گرفته باخود دراورد و آورد و آنکه گوی بیدار شده در را بالای خود بسته یافت خود کسی اختیار کرده بضرب تفکجه که باخود داشت جانش را از زحمت سیاست برهانید وقبل از آنکه قالبش از روح تمی شود اسلام خان رسیده در بکشود وچشمش را ازین بر آورد ودر چنین حالت اسلام خانرا دشنام داده گفت که اگر سلاح و حربیه داشتی ترا زنده نکذاشتمی واسلام خان دیگر فرصت سخن گفتنش نداده سرش برید و بحضور اعلیحضرت تیمور شاه فرستاد وشاه باوجودیکه از شورش وی متالم ومتوهم بود نظر بهمت وشجاعتش متاسف کشته امر دفنش فرمود ومادر او را بفرمان طاب از قندهار خواسته واوز اندوخته پسرش دو لک رویه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شد وهم تکلیف شوهر گرفتنش نموده از حقیقت مذموم بودن شوی نحواستن تپه بل عموم زنان بر طبق شریعت سید انس وجان نصیحت واندرزش کرد اما نپدیرفته باندازه کفایت مؤنت ومیشتش از حضور شاه تخواه برایش معین گردیده بافتح جنک نام پسر خورد سال آزاد خان رخصت انصراف قندهار حاصل کرد و آخر الامر در سلک بانوان حرم محترم شاهی منسلک شده از هم بستر گردیدن باشاه سرافراز گشت

(ذکر فتنه ارسلا خان مهمند و کشته شدن او)

این ارسلا خان بقول صاحب تاریخ سلطانی اسدالله خان نامیست که در عهد اعلیحضرت احمد شاه بصوبه داری سرهند مامور شده بود واینوقت شیوه نمک حرامی اختیار کرده رهسپار وادی خلالت گشت ودر قلعه خود که در موضع دکه واقع دهن خیر بود نشسته از اقوام افریدی ومهمند جمعی را باخود متفق وهمدستان ساخته در مانعت عبور ومرور افواج شاهی وقوافل ازدره خیر وغیره طرق پرداخت چنانچه هر که بر طبق خواهش او چیزی باسم باج وخراج میداد از تاراج مال این گردیده ببدرقه گی یکی از همراهان او ازدره مذکور ودیکر راهی که پیش داشت سالم میکذشت ودیکر کسی را راه عبور نمیداد وچند بار لشکر پادشاهی بسرزنش او مأمور کشته از صعوبت راه که درین جبال شامخه واقع بود بروی ظفر نیافته مراجعت نمود و آخر الامر اعلیحضرت تیمور شاه از سبب عدم استیلا با آن قطاع الطریق رنجیده خاطر گردیده کار گذاران پایه سر بر سلطنت را عتاب و انتباه نمود که بدست نیاوردن دزدی با اسباب سلطنت چه معنی دارد وقاضی فیض الله خان از راه تسکین نایره غضب شاه که ملتهب گردیده بود زانورده بعرض رسانید و آوردن ارسلا را بعهد گرفته او را بجزده امان جان وتا کید امان تسلی داده نزد خود آورده بند برپایش نهاد بعد بحضور شاه حاضرش کرده بنا بر امان دادن قاضی فیض الله خان شاه بالفعل ازخونش در گذشته آخر الامر از کثرت عرایض ستم دیدگان دست او امر قتلش صادر گردیده پس از کشتنش بنیای پیل بسته جسدش را شهر کرد کردند وهچنین فتح خان یوسف زائی که جاده پیمای طریق گمراهی شده ریاست مظفر آباد را متصرف گردیده طرق کشمیر را بر روی کار گذاران شاهی بسته بود ولشکر پادشاهی بتنبیه

و تهدید او مأمور گردیده بروی ظفر نیافت تا که بواسطه فیض طلب خان محمد زائی حاضر دربار شاهی آمده بکشیدن طناب و یافشردن گلو هلاک کشت و ظفرخان پسرش پس از مرگ پدر بجایش مقرر گردید تا سال ۱۲۱۳ هزار و دویست و سیزده هجری طریق اطاعت پیوده ایذا بکسی نرسانید و از مظنر آباد تا حسن ابدال در تصرفش بوده مال دیوانی را بمثابه جایگیر خود صرف نموده بعمال دیوان سلطنت تمیداد و از خوف یا سارسیدن پدرش حاضر پایه سریر سلطنت نیز نشد.

ذکر فوت اعلیحضرت تیمور شاه

بن اعلیحضرت احمد شاه

ذکر فوت
اعلیحضرت
تیمور شاه

چون عجزه دهر همواره چهره حیات هرنیک و بدرا بناخن مصیبت میخراشد و هرنیک از شاه و گدارا امید زندگی جاوید هرگز نبوده و نباشد در هنگام قشلاق کزیدن اعلیحضرت تیمور شاه در پشاور که اکثر شهزادگان کوچک حاضر رکاب و شهزاده هایون حکمران قندهار و شهزاده محمود بحکومت هرات مأمور بودند و شهزاده زمان ولیعهد بدار السلطنه کابل اقامه داشت مزاج شاه از سبب انهماک در ماکولات تغییر یافته بمرض مراق گرفتار کشت و از علاج اطبای حاضره رکاب صحت پذیر نشده از عرض والتاس ایشان که نا کواری بودن هوای پشاور را در معالجه خود عذر نهاندن باتن تب دار راه کابل بر گرفت و چون در منزل چهار باغ جلال آباد نزول فرمود شهزاده زمان که از ناخوشی شاه آگاه شده راه عیادت پیش گرفته بود درین نزول شرف دست بوس حاصل کرد و شاه چینش را بوسه داده بعوض دورأس اسپ سواری او که از شدت راه پیوند سقط شده بودند دو راس از اسپان خاصه یزک بازین و یراق طلا بشهزاده عطا فرمود و از انجا باهم روانه شده شی در منزلی شاه خوابی دیده بشهزاده زمان و قاضی فیض الله خان که هر دو حاضر بالین وی بودند بیان نمود که در عالم رویا چندتن پیش آمده تاج شاهی را از تارک برداشته بفرق این فرزندان که حاضر است نهادند و تعبیرش را نیز خود گفت که آفتاب عمرم را وقت غروب است و پریدن طایر ورم از قفس تن مطلوب و از بیان این خواب و تعبیر با اضطراب شهزاده و حاضرین همه بگریه در آمده از گریه و ناله آنها در اشک بچهره شاه نیز غلطان کشت و نصیحت و اندرز چند بفرزند ار چندش فرموده از انجا کوچیده چون داخل کابل شد در روز یکشنبه هفتم ماه شوال سال ۱۲۰۷ هزار و دویست و هفت هجری ایام عمرش سپری کشته روحش بفر دوس برین در شد و بعد از سلطنت بیست و دو سال پدرود تاج و تخت نموده ماده تاریخ فوت او و جلوس شاهزمان را میرزا محمد نام فروغی تخلص اصنمائی بر سنیل تعمیه برشته نظم در آورده و آن اینست.

دو نقش چه دلخواه و چه جانگناه نشست خور شید برآمد از افق ماه نشست

از گردش مهر و ماه تیمور ز تخت بر خواسته نواب زمان شاه نشست

بکم کردن عدجمل تیمور از عدد تخت و افزودن عدد نواب زمان بران مطابق سال فوت اوست الغرض بیست و چهار فرزند چون هایون (۱) و محمود (۲) و احمد (۳) و زمان (۴) و سلطان (۵) و نور ده (۶) و ملک گوهر (۷) و اکبر (۸) و حسین (۹) و حسن (۱۰) و عباس (۱۱) و بلند اختر (۱۲) و شاه رخ (۱۳) و شاه پور (۱۴) و جهان والا (۱۵) و فیروز الدین (۱۶) و ابراهیم (۱۷) و فرخ (۱۸) و شجاع الملک (۱۹) و خاور (۲۰) و ایوب (۲۱) و میرزا میران (۲۲) و میرزا کهندل (۲۳) و نادر (۲۴) از او ماندند و اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم وضع سلطنت خویش را بر طبق سلاطین بزرگ نهاده حیغه مکمل از الماس بمر میزد و حمایل مکمل بدوش می آویخت و بالا پوش خود را بجواهر ثمین می آراست و کوه نور را بساعد راست و فخر جاج را بازوی چپ می بست و هر دو قطعه چنانچه رقم شده آمد از زوجه اعلیحضرت نادر شاه با اعلیحضرت احمد شاه رسیده بودند و دیگر حیغه مکمل بجواهر بفرق اسپس نصب میکرد و از سبب پست قامتی گرمی مکمل جهت سوار شدن ساخته بوقت سواری

پایان نهاده براسپ می نشست و بسیار استراحت طلب و عیش گزین بود و باوجود آن از احوال رعیت و سپاه آگاه بوده مردم را بار عرض میداد و در رنگ و توقیف در کار دولت و رعیت لازم نشمرده فوراً اجرا میفرمود و کار گذا ران سلطنتش بر طبق دستور العملیکه عظامی شدند مطلق العنان می بودند

(ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان)

چون امراء از فوت اعلیحضرت تیمور شاه آگاه شدند هر يك قاضی فیض الله خان دولت شاهی و سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان باریک زائی و نور محمد خان امین الملک باری و ملا عبدالغفار خان جدید الا سلام و فتح الله خان سدو زائی ملتانی و اختر محمد خان نور زائی و امیر اصلان خان جوان شیر و جعفر خان قزلباش و غیره حاضر شده باستصواب رأی یکدیگر نخست فوت شاه را اخفا نموده تمام اعیان و سران بار و سپاه را از جانب پادشاهی اعلام حاضر شدن حضور دادند و انگاه که همکنان بموجب طلب حاضر آمدند انتقال شاه را ازین سرای برعنا ابراز داده افشاء کردند و در ازهای بالا حصار را بر بسته عهد اتحاد و اتفاق انعقاد داده جسد شاه را در چهار باغ وسط شهر دفن کرده بشهزادگان امر فاتح و تعزیه را بدیوان خاص انجام نمودند بعدمتفق الکلمه بر طبق عهدیکه منعقد داشته بودند همه شهزادگان بجن سلطنت در میان آورده یک زبان در معرض بیان رسانیدند که امر سلطنت منوط بوجود شخص واحد و مشروط بپذیرفتن جمعی از اما جد است که شما و امراء باشید پس هر که را از شهزاده کان منتخب نموده اختیار کنید البته امر خطیر جهانبانی را سزاوار خواهد بود و شهزادگان یخبر از میل خاطر امراء بجانب شهزاده زمان بودند هر يك که نیروی در بازوی خود داشت بطمع خام خیال سلطنت پختن آغاز کرد و از همه شهزاده عباس که در اواخر عهد پدر بایالت پشاور مقرر گردیده بود بیشتر هوای سروری در سر داشت خلاصه هر کدام بمقامی کلام رانده امراء را از نزاع ایشان دانانده پس از قیل و قال بسیار داخل کشکخانه شدند و شهزاده زمان بسرای خویشان رفته رأی دیگران بر امارت شهزاده عباس قرار گرفته از کشکخانه برآمدند و در جای وی دو آمدند که بسلطنتش برارند و امراء فرصت را غنیمت شمرده در بر سرای شهزاده عباس که همه شهزادگان در آنجا بود بستند و مردم جوان شیر تبعه امیر اصلانخان را بحفاظت کاشتند که ایشانرا راه بیرون شدن ندهند و خود شان نزد شهزاده زمان رفته او را که قدم بمرحله بیست ساله کی گذاشته بود بسلطنت برداشتند و هر کدام از امراء فراخور حال خویش تعارفی پیش کشیده خدمت و منصبی یافت و وجوه درهم و دینار بدین بیت درجه اعتبار و رواج گرفت

طراز یافت بحکم خدای هر دو جهان رواج سکه دولت بنام شاه زمان

و مهر فرامین و احکام بدین سجع زینت بخش صحایف و ارقام کشت

قرار داد زلطاف خویشان یزدان ننگین حکم جهان را بنام شاه زمان

و مساعی جنبه که سردار پاینده خان در باب سلطنت او بکار برده بر تخت سلطنتش قرارداد انشاء الله تعالی در جلد دوم این خجسته کتاب مرقوم شده می آید که وی از روی صداقت و اخلاص چه خدمت بتقدیم رسانید و چگونه پادشاه کردارش را دید .

○ ذکر منتخب کردن و لقب دادن اعلیحضرت شاه زمان صر امراء را ○

چون اعلیحضرت شاه زمان جالس اریکه سلطنت شد کسانی را که بیاد شاهی او رضا نبودند و جانب دار دیگری از شهزادگان بودند همه را بشهزاده ها در بالا حصار بالا برده راه بیرون شدن بروی شان بر بست و از انجمله شهزاده شجاع الملک برادر اعیانی خود را امر کرد که اگر چه بسن رشد نرسیده و مراحق است در سفر و حضر بقرب یار کاه جای زیست داشته مقرر دیگر نیکزیند و امراء طرف دار خویش را پیش خوانده

ذکر سلطنت
اعلیحضرت
شاه زمان

ذکر قید
شاهزادهها
و جانب داران
ایشان
و منصب دادن
امراء

نیک بنواخت و هریک را بخطابی سر بلند ساخت چنانچه رحمت الله خان کامران خیل سدوزائی را بخطاب معتمدالدوله و لقب وفا دار بهادر و حافظ شیر محمد خان بن شاه ولیخان وزیر که بعد از کشته شدن پدرش گوشه نشین و زاویه گزین بود بخطاب اشرف الوزراء مفتخر شده نور محمد خان امین الملک با بری بهمان منصب و کار خود پسندیده آمد و آخر الامر دخترش پرده نشین مشکوی عفت و احترام شاهی کشته شرف صهریت شاه نیز حاصل کرد و قاضی فیض الله خان بسبب امری مقید و زندانی گردیده مال و متاعش همه بقید ضبط در آمد و مقارن اینحال محمد حسین خان قرا کوزلوی همدانی بانامه تبریک سلطنت از طرف آقا محمد خان قاجار حکمران ایران بیایه سریر سلطنت رسیده هدایای شاهانه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شده گدوخان از راه رسالت در ایران رفته با تحف و تنسوقات مراجعت کرد

§ ذکر بغاوت شهزاده هایون والی قندهار §

ولشکر کشیدن اعلیحضرت شاهزمان

ذکر بغاوت
شهزاده
هایون

چون اعلیحضرت شاهزمان از انتظام مهمام دار السلطنه کابل فراغت یافت منشوری بنام شهزاده هایون والی قندهار صادر فرمود که او را بیادشاهی شناخته کمر اطاعت بر میان متابعت بر بندد و او در جواب شاه نوشت که ولایت قندهار از جانب پدر تاج دارش مفوض بوی است و هم در سن از شایره ترس برسیل ارت میباید که صاحب تاج و افسر بوده بمطاوعت کردن انقیاد نخواهد نهاد و اعلیحضرت شاهزمان ازین مکتوب او برآشفته با لشکر بسیار آهنگ قندهار کرد و از انسوی شهزاده هایون بمدافعه بر خواسته جانین در منزل باغ بیرو واقع دو گروهی قلات بهم رسیده صف بیاراستند و نخست سردار پاینده خان ملقب بسر فرازخان بامیر آخور مهر علیخان که هر دو تن از هر دو جانب مأمور قراولی بودند با هم دوچار کشته مهر علیخان بدلالیت و هدایت سردار پاینده خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفت و بأردوی شاهی ملحق شده ازین معنی پای ثبات شهزاده هایون لغزیده فرار بر قرار اختیار کرد و بادلدار خان خسروش راه قندهار برداشت و در انجا نیز درنگ نکرده آهنگ بلوچستان نموده بنصیر خان بلوچ پناه برد و اعلیحضرت شاهزمان آلات و ادوات و سپاه او را متصرف کشته داخل قندهار شد و مخالفان سلطنت خویش را از راه سیاست پیش خوانده باخذ جرایم تهدید و توبیخ فرمود و پس از نظم و نسق قندهار شهزاده قیصر پسر خورد سال خود را بایالت آن دیار مأمور فرموده عید الله خان نور زائی را بنیابتش کاشت و خود خواست که لوای ظفر التوا از عقب شهزاده هایون جانب بلوچستان شقه کشانماید لیکن قبل از آنکه حرکت کند عرضه نصیرخان از راه معذرت و ضراعت مشتمل بر شفاعت شهزاده هایون بیایه سریر سلطنت رسیده معروض داشته بود که اگر چه شهزاده باغوای مصاحبان خویش عزت و احترامش را بر باد داده روی پناه بخانه جا کر شاه نهاده است و در فرستادن او بعتبه علیا ابا و امتناعی نیست اما از شئون مردمی بعید می نماید لهذا بعرض پرداخته التماس عفو تقصیر وی نمود و اعلیحضرت شاهزمان نظر بر خدمت سابقه نصیر خان فسخ عزم بلوچستان کرده قصد رفتن دارالنصرت هرات کرد

§ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان §

(از قندهار بجانب هرات)

بقرار بیان صاحب روضة الصغای ناصری چون شهزاده محمود والی هرات از آهنگ اعلیحضرت شاهزمان بدان سو آگاه گشت کمر مدافعه تنک بر بسته حفاظت قلعه هرات را بقلیچ خان تیموری سپرده خود راه جنک جانب اعلیحضرت شاهزمان بر گرفت و در عرض راه آگاه شد که قلیچ خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفته با وی طرح مرادده انداخته است بنابراین معاودت کرده چون بنزدیک هرات رسید قلیچ خان ابواب

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاه زمان
جانب هرات

شهر را برویش بر بسته بمداغه شهزاده در پس دیوار ممانعت نشست تا که شهزاده بمحاصره پرداخته رخنه در حصار ثبات وی انداخت چنانچه خود را مغلوب مشاهده کرده از راه فرار داخل نازین حصار شد و شهزاده هرات را متصرف گردیده عرضه محتوی بر عجز وانکسار نزد اعلیحضرت شاهزمان ارسال داشت و در منزل کسک نخود بمطالعه کارکنان رکاب شاهی پیوسته از منزل مذکور عطف عنان کرده بعزم سفرهند جانبکابل مراجعت نمود و هرات را بترحم برادری و طریقه ذوی الارحامی همچنان بشهزاده محمود گذاشت

— (ذکر مأمور شدن شیر محمد خان اشرف الوزراء) —

(در بلوچستان برای تهدید شهزاده هایون)

چون اعلیحضرت شاهزمان درکابل رسیده رحل اقامت انداخت از عرایض واقعه نکاران بلوچستان بمسمع فیض جمعش رسید که نصیر خان بلوچ وفات یافته و برادر زاده اش هوای آن در سر دارد که محمود خان پسر صغیر او را که دیگر فرزندی بجز او ندارد از بلوچستان بیرون کرده خود بریاست پردازد و هم شهزاده هایون را اغوا نموده تحریض و ترغیب میکند که تحت سلطنت تراشاید که طوایف درانیه را فراهم آورده قصد تسخیر قندهار نمائی و اعلیحضرت شاهزمان بعد از شنیدن این خبر فوراً حافظ شیر محمد خان اشرف الوزراء را باسید خداداد خان فوشنجی و لشکر آراسته جانب بلوچستان نامزد فرموده امر کرد که بهراسم و رسم و حیل و تدبیریکه بتوانند شهزاده هایون را اطمینان خاطر داده با خود بیاورند و خودش از کابل بعزم قشلاق راه پشاور برگرفته درانجا رحل اقامت کشود و اشرف الوزراء داخل بلوچستان شده شهزاده را تسلی و دلجوئی داده از جانب شاه نیز تسکین در خاطرش نهاده او را همراه گرفته مراجعت کرد و در عرض راه سید خداداد خان با شهزاده هایون در ساخته طرح مخالفت شاه بینداخت و او را بتزده اینک تاج شاهی بر سرش گذارد و بجایزه آن پس از تقرر بر تحت سلطنت وی وزیر و مشیرش باشد اغوا کرده همدستان شدند و اشرف الوزراء از مکایده و معاهده ایشان خبر کشته زجر و توبیخ هر دو تن را برایت شهزاده کی و سیادت شان دور از صواب دانسته ظاهراً خود را بتغافل زده معروض پایه سریر سلطنت نمود که سید خداداد شهزاده را بتأنی و آهسته کی با خود شرف اندوز حضور می نماید اگر اجازت باشد چا کر درگاه بایلغاز و شبگیر خود را بنیایه سریر رساند زیرا که امری در عرض راه نیست که انجام نموده آید و اعلیحضرت شاهزمان ملتمس او را باحابت مقرون فرموده وی سندیرون شدن خود را از منسده حاصل نموده بر طبق حکم شاه راه تقبیل عتبه علیا برگرفت و انکاه که شرف چهپسائی سده سنیه عظمی در یافت اعلیحضرت شاهزمان را بر کینه معامله و مکایده شهزاده هایون و سید خداداد زبانی آگاهی داد

§ ذکر رسیدن شهزاده هایون §

(در قندهار و فتنه انکیزی او)

چون اشرف الوزراء ازان دوتن جدا شده رهسپار حضور شاه کشت ایشان باده مرام خویش را در جام بل در کام دیده مردم اطراف را خواسته لشکری بیار آستند و روی ستیز بجانب قندهار نهادند و ازین سو سردار پاینده خان بارک زائی با کدو خان که در قندهار بودند از عزم مشار الیها خبر گردیده حراست شهر را بیار محمد خان سدوزائی سپرده خود ایشان شهزاده قیصر والی قندهار را که قدم بمرحله هفت سالکی نهاده بود برداشته لوای مدافعه افراشتند و بقول صاحب تاریخ احمدی در حین تلافی فریقین یار محمد خان مذکور که بقول صاحب تاریخ سلطانی بمحفاظت شهر مأمور بود با ۵۰۰ نخصد سوار جهت حمایت تحت رایت شهزاده قرار گرفت و دیگران با خصم در آویخته لشکر شهزاده هایون را هزیمت دادند و دست بتاراج بنه و آغروق اردوی او کشوده بتعاقب هزیمتین افتادند و دران میان خود شهزاده هایون که در مقابل شهزاده قیصر ایستاده بود

مأمور شدن
اشرف الوزراء
در بلوچستان

رسیدن
شهزاده
هایون در
قندهار و فتنه
انکیزی او

با وجود شکست یافتن لشکرش دل از دست نداده جنگ کنان خود را نزدیک شهزاده قیصر رسانید و کسانی که بدور او قیام داشتند شهزاده هایون را شناخته نظر بشهزاده کی از قتل و منعش دست باز داشته عنان هزیمت افراشته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند و آن سنکدل رحم کسل بشهزاده قیصر رسیده شمشیر حواله تارکش نموده سرش را با انکشتان دستش جراحی رسانید درینوقت شهزاده احمد فرزند شهزاده هایون را کریمه رخ داده با چشم اشکبار بپدرش عرض و اظهار کرد که زخم زدن باین طفل کوچک که برادر زاده و بمثابه فرزند شما است دور از طریقه مروت و حیا است شهزاده هایون استیلای غضب خویش را عذر نهاده از اسب فرود آمده او را در بغل گرفت و رویش را بوسیده جراح را امر کرد که بمرهم گذاری و التیام زخم او پردازد و از مجروح و دستگیر شدن شهزاده قیصر سردارانیکه سر کرم غارت مال و اسباب و تعاقب نمودن شکستیان بودند شنیده عنان فتح از دست داده رو بفرار نهادند و از جمله سران لشکر سردار پاینده خان باریک زائی و فتح خان پسر او و عبد الله خان نور زائی و یحیی خان نسقچی باشی و کدو خان باریک زائی راه پشاور پیش گرفتند و شرفیاب حضور شاه شدند دیگر سرداران و افواج شاهی همه رشته اطاعت شهزاده هایون را بگردن نهاده همراکب او داخل شهر قندهار گردیدند و شهزاده هایون پس از ورود در قندهار خود را پادشاه خوانده سکه زر و خطبه زر منبر را بنامش جاری ساخت مقارن اینحال سردار احمد خان نور زائی که احرام بنسب طواف بارگاه شاهی و مرحله پیمای پشاور گردیده در وسط راه هرات و قندهار رسیده بود از فتنه انکیختن شهزاده هایون و دستگیر شدن شهزاده قیصر خیر کشته با آهنگ جنگ شهزاده هایون راه قندهار برگرفت و شهزاده نیز از راه مدافعه با لشکر از شهر بیرون شده احمد خان طریق تدبیر پیش گرفته از راه دیگر وارد قندهار شد که شهر را تصرف نماید ولیکن عبد الکریم خان بن رحیمداد خان باریک زائی که از طرف شهزاده بمحافظت شهر و حراست ابواب آن قیام و اقدام داشت مانع گردیده ننگداشت که داخل شهر شود و شهزاده هایون از کجای حال آگاهی یافته از موضعی که رسیده بود بجانب قندهار مراجعت کرد و در موضع کوه کران با احمد خان و لشکرش که روی امیداز دخول شهر بر گردانیده بودند ملاقی کشته آتش حرب شعله ور شد و جنگ سخت روی داده کار بکار دو خنجر رسید و سید خداداد فوشنجی با ملا خداداد از همراهان شهزاده و یوسف خان مهماندار باشی از پیروان احمد خان زخم برداشته یوسف خان دستگیر شد چنانچه شهزاده هایون قصد هلاک او کرده باستشفاع سرداران جانب دار شهزاده امان جان یافت و خود سردار احمد خان ایضاً دو زخم از ضرب تفنگچه و تفنگ برداشته از حربه گاه فرار کرد و این گریختن او از سبب آن بود که اکثر از همراهان از نجبائی طوایف درانی و با متابعان شهزاده هم قبیله بودند بخوف اینکه مبدا او را بدست شهزاده دهند طریق فرار اختیار کرد و مسافت شش کروزه اسب رانده از کثرت خون که از جراحتش ریخته بود مدهوش شده از زمین سرنگون گشت و ملا حسن نام درویش او را برداشته بخانه خویش برد و شهزاده هایون مسافت دو کروزه از عقب او اسب تاخته بی نیل مرام مراجعت کرده داخل قندهار شده رحل اقامت و طرح حکومت انداخت و روز دیگر از بودن سردار احمد خان در خانه ملای مذکور واقف گردیده طلب حضورش کرده نخست حکم قتلش نموده بعد بشفاعت سادات و علماء و فقراء قندهار امان جان داد و او ظاهراً بیاداش این احسان و باطناً از بیم جان رشته اطاعت شهزاده را بگردن نهاده پیمان مؤکد بایمان در بین قرار داد که بدون از یاری و اخلاص شعاری او راه دیگر نپوید و بجز در راستی سخنی از باب خلاف در حق شهزاده نکوید

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان

از پشاور بجانب قندهار برای دفع فتنه شهزاده هایون

اعلیحضرت شاه زمان از کردار برادرش آشفته خاطر شده بعزم تنبیه و سرزنش او از پشاور برخاسته وارد کابل شد و در خلال این احوال بعضی از مردم قندهار از راه خفاء بشرف حضور اعلیحضرت شاه زمان می پیوستند

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاه زمان
جانب قندهار

شاه پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته روی بسوی قندهار آورده بمسافت و فاصلهٔ چهل کروه از قندهار رسیده سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان بارک زائی را پیشرو سپاه خویش قرارداد و از آنسو شهزاده هایون نیز بمدافعه برخواسته سردار احمدخان را که هنوز جراحتش التیام نیافته بود بهمان عهدیکه از وی گرفته و پذیرفته بود اطمینان نموده بقراولی کاشت و دیگر اعیان معتمد خویش را پیش خود نگاهداشت و بدنیال لشکر جای کرد و چون هر دو سالار جانبین که مأمور هر اولی بودند باهم ملاقی شدند سردار احمدخان که باشهزاده هایون عهدتوریه (۱) نموده بود از شهزاده رو بر تافته با سردار پاینده خان نزد اعلیحضرت شاهزمان آمد و شهزاده را ازین قضیه پای ثبات لغزیده شب هنگام بامعتمدین خویش راه فرار بجانب هرات پیش گرفته نزد شهزاده محمود والی آنجا رفت و خبر کریچین او بقندهار رسیده زوجهٔ سردار پاینده خان که بادلیران وقت و مردان زمان توامان بود شمشیری حمایل انداخته و برقع بروکشیده سوار اسب شده شهزاده قیصر را از زندان بر آورده برمسند حکومتش بنشاندا الحق که آن عقیقهٔ جلیله زاینده شجعمان میدان جنگ و آورندهٔ مردان ناموس و ننگ بوده (فرد)

زنی از بسی مرد چالا کتر بگوهر زد دریا بسی پاکتر

و پس از آنکه شهزاده را بمسند حکومت قندهار استقرار داد منادی را امر کرد که ندای سلطنت اعلیحضرت شاهزمان را بکوش هوش مردم شهر و بازار برساند و در خلال این حال مرثی خان داماد سردار پاینده خان خواست که در قندهار باز کند و دست تاراج بدکاکین شهر دراز آن بانوی مشکوی عصمت و عفاف تیغ انصاف از غلاف بر آورده زخم دارش نموده پای اعتساف (۲) را بزنجیر بر بست تا که بالتماس عبدالستار شاه نام فقیر او را از قید و زنجیرها داد و فردای آن اعلیحضرت شاهزمان با اردویش داخل قندهار شده فتح خان میر آخور بن سردار پاینده خان مذکور را بقول صاحب تاریخ احمدی بتعاقب شهزاده کاشته و چون او از دست رفته بود مسافتی قطع کرده بی نیل مقصود مراجعت نمود و اعلیحضرت شاه زمان منشوری بنام شهزاده محمود والی هرات اصدار فرمود که او را روانه حضور نماید و شهزاده محمود عرضداشت نمود که ویرا از فرستادن شهزاده هایون بیایه سر بر سلطنت معاف دارد و بقول صاحب تاریخ سلطانی شهزاده هایون از فراموشی عنان جانب ربکستان کرده داخل بلوچستان و از آنجا روانه ملتان شد و اعلیحضرت شاهزمان بفرارغمال قندهار و محالش را نظم و نسق تازه داده شهزاده قیصر پسر خود را بخطاب و لیمهدی و ایالت قندهار چنانچه بود مفتخر ساخت و حافظ شیر محمد خان مختار الدوله را از عرایض محمودخان پسر نصیرخان بلوچ که عمزاده اش دست او را از حکومت بلوچستان باز داشته خود متصرف شده و وی عرض برد از حضور شاه کرده چند عریضه بیایه سر بر سلطنت فرستاده بود بالشکر مأمور بلوچستان نمود که آنولایت را از تصرف برادر زاده نصیرخان کشیده سپرد محمودخان نماید و خود اعلیحضرت شاهزمان از قندهار حرکت کرده وارد دار السلطنه کابل گشت و شیر محمد خان مختار الدوله داخل بلوچستان شده پس از محاربات شدید و قتل و جرح متعدده داخل قلات نصیر گردید و محمودخان را بمسند ایالت پدرش نصب کرده سرکشان بلوچیه را مطیع و منقاد وی ساخت و بلوچستان را نظم و نسق داده بعد محمودخان را از راه تقبیل عتبه علیای سلطنت با خود نداشتند بحضور اعلیحضرت شاهزمان آورد و وی مورد الطاف شاهانه گشته رخصت انصراف یافته در بلوچستان رفت و بمحکومت موروثی خویش پرداخته شش هزار سوار از مردم بلوچیه برای ملازمت رکاب شاهی مرتب ساخته داخل سپاه دولت کرد و تا که زنده بود از شاهراه سلطنت و اطاعت پادشاهان در انبیه عدول نمود

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب پنجاب و انجام کار هایون از دست محمد خان بلوچ)

از گرفتاری اعلیحضرت شاهزمان بامور شهزاده هایون و غیره که مرقوم گشت کروه سکه در لاهور آتش فتنه بر افروخته خود سری آغاز کردند و وی در سال ۱۲۱۰ هزار و دوویست و ده هجری لوای تنبیه و سرزنش آن کروه بر افراشته از کابل حرکت کرد و از گذرگاه اٹک عبور کرده وارد سر زمین حسن ابدال

(۱) توریه پنهان کردن چیزی و برخلاف آن کردن

(۲) اعتساف بمعنی کجراهی

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب پنجاب

و نواحی رهتاس شده چند روز را بسیر و شکار بسر برد و احمد خان شاهنچی باشی باریک زائی را با بهادر خان محمد زائی و غیره و هفت هزار سوار مقرر فرمود که ولایت میان دو آب حیلیم و چناب را بتصرف آرند مقارن اینحال شهزاده هایون از جاشیکه سکنا داشت بنا بر خوفیکه بواسطه کردارش در ضمیرش بود با صد سوار از همراهان و سلطان احمد خان پسر خویش راه فرار پیش گرفته داخل ریکستان لیه که بفاصله بیست و پنج کروه از ملتان جانب دیره اسمعیل خان و در بین آب حیلیم و سند واقعت کردید و باراده اینیکه بهر وسیله و واسطه که باشد خود را به کشمیر برساند و برای رفع خستگی با پسر و همراهان در سایه درختی راحت کزید و درینوقت محمد خان حاکم لیه با دیگر هواخواهان اعلیحضرت شاهزمان که بذریعه فرامین دستگیر نمودن شهزاده هایون آگاهی داده شده بودند و از انجمله محمد خان از ورود شهزاده در موضع مذکور آگاه گشته با ۵۰۰ نخصد سوار قصد گرفتن وی کرد و چون بوی رسیده تکلیف کرد که با او در شهر شده استراحت حاصل کند و شهزاده از ناصیه حال محمد خان خلاف آنچه میکفت مشاهده نموده باسپ تیز بر نشست و باتفاق همراهان کمر جنگ بر بسته دست باسلاحه محاربه برده باهم در آویختند و اکثر از همراهان مقتول و مجروح گردیده پسرش نیز زخم کلوله تفنگ برداشت و از زین بر زمین غلطیده هلاک گشت و خودش نعلش پسر را آغشته بخون دیده دستش از کار رفته دستگیر شد و محمد خان او را باخود در قصبه لیه آورده به اعلیحضرت شاهزمان آگاهی داد و او حسن خان قزلباش پیشخدمت باشی حضور خود را امر نموده که رفته اول او را از حلیه بصر عاری ساخته بعد در پالکی انداخته روانه کابل نماید و او حسب الامر چشمش را میل کشیده با خود نزد اعلیحضرت شاهزمان آورده شاهش بکابل فرستاده حکم کرد که با دیگر شهزادگان محبوس زندان باشد و سر داران و سوارانیکه مأمور میان دو آب شده بودند در خلال احوال مذکوره از آب حیلیم عبور کرده با سکهان بمحاربه کراییدند و چند دفعه جمعیت سکها را پراکنده ساخته باز فراهم گشته باهم می آویختند تا که بقرب نیرات میان دوله جنکک شدید روی داده ازان میان احمد خان کشش و کوشش مردانه بتقدیم رسانیده آخر الامر از سستی لشکر درانیه و عدم اتفاق سرداران متیقن گشت که کاری از پیش نتوان برد پس جنککنان خود را از میدان بیرون کشیده با آلات و اسبابیکه باخود داشت باردوی شاهی پیوست و درینحال مکتوبی مشتمل بر التماس ورود اعلیحضرت شاهزمان در دهلی از اعلیحضرت شاه عالم عالی کوه مر بن اعلیحضرت عزیزالدین عالمگیر ثانی بملاحظه شاهی رسیده چون درینوقت از عرایض واقعه نیکاران بمسمع فیض مجمع رسیده بود که شهزاده محمود باجنود وافر در راه انتقام چشم شهزاده هایون برادر اعیانی خود را که بتقریب مذکور شد پیش گرفته زایت فساد افراشته است شدت کرمای هند را در جواب نامه شاه دهلی عذر نهاده از حسن ابدال لواء مراجعت را اعتلا داده وارد دار السلطنه کابل شد

(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)

(جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود)

از فتنه انگیزی شهزاده محمود که اعلیحضرت شاهزمان خاطر گراز شده بود پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته راه قندهار برگرفت و از انجا بدون درنگ آهنگ هرات نموده چون وارد میوند یا میمند شد از انسوی شهزاده محمود از رود هیرمند باسپاه کینه خواه عبور کرده محمدعظیم خان بن میر هزار خان الکو زائی را با جمعی پیش رو لشکرش قرار داده از جانب اعلیحضرت شاهزمان میر آخور مهر علیخان مأمور قراولی گشت و جانین در موضع خاکریز باهم دوچار گردیده بازار کارزار رواج گرفت و افواج شهزاده محمود هجوم آورده فوج قراول شاهی را هزیمت دارند و توپهای شانرا متصرف شدند و اعلیحضرت شاهزمان از عقب در رسیده حال را بدانحوال مشاهده کرده تاج مکمل و مرصع از زمرد و الماس را که مرتب بچهار جیغه و بر سرش بود برداشته کلاه ساده بر سر نهاد و دست تضرع بدرگاه حضرت اله بر افراشته التماس فتح و نصرت نمود و حاضرین رکاب از دیدن اینحالت در کمان و اضطراب افتادند که شاه راه فرار اختیار خواهد کرد پس ناچار زانورده استفسار تغییر لباس از شاه

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاهزمان
جانب قندهار
بعزم رزم
شهزاده محمود

نموده مجاب شدند که تبدیل لباس از بهر آنست که درحین پیکار از شناختن خصم برکنار باشم و شهادت از دست نداده مردانه بکار زار بکوشید چون سخن بدینجا رسید سپاه شهزاده یورش آورده لشکر بادشاهی را از پیش برداشتند و اعلیحضرت شاهزمان زبان هل من ناصر ینصرنی (۱) کشوده نواب خان ایشیک آقایی قوم الکوژائی و توکل خان و کشن خان سرداران قلماق از دسته غلامان که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه مسلمان شده بودند از شنیدن آواز شاه از راه یاری پیش آمده از میان توکل خان لبجسارت کشاده گفت که این مغلوب شدن نتیجه همان کلاه برداشتن شاهست و شاه جواب اول را پاسخ داده ایشان دعای فتح و ظفر گرفته اسب همت بتاختند و همراهان محمدعظیم خان را باخودش چنان هزیمت داده در آشوبش انداختن که متلاشی کشته راه هرات را فراموش کرده جانب قندهار طریق فرار اختیار کردند و در قریه ذاکرد واقع پنج گروهی شهر قندهار رسیده در خانه میان عبدالحمید درویش پناه گزید چنانچه او پس از فیصله دعوی از راه شفاعت ملاجان محمد پسر خود را باوی نزد اعلیحضرت شاهزمان فرستاد و آنگاه که شرف وصول حضور یافت باشمیری که در دست و کتیکه بگردن آویخته داشت عرض کرد که سزاوار آنم که بدین تیغ سرم بریده و بدین کفن تم پیچیده آید و شاه عفو تقصیر فرموده بعطای خلعت و اسب و شمشیر بنواخت القصه شهزاده محمود پس از کریختن محمدعظیم خان شکست یازنه متوهانه با محمدخان هزاره که سردار باقتداری بود بمشاوره پرداخته صلاح کار از وی جست و او تسلی داده باهم روانه هرات شدند و دیگر سران و سردارانیکه راهسازش با کار گذاران شاهی داشتند بیای خدمت ایستاده عنان از رفتن با شهزاده بازداشتند و یلنک توش خان جمشیدی که از قرار داد ایشان آگاه نبود استفسار نمود که چرا از عقب شهزاده راه نه پیوندند درینحال که هنوز جواب نگفته بودند نورمحمد خان امین الملک باشاره اعلیحضرت شاهزمان اسب جانب شان ناخته از حرکت دادن شال بدیشان فهمانید که آهنگ جنک ندارد و خود را نزد ایشان رسانیده زمانخان و دیگر سرداران را باخود برداشته نزد شاه آورد و شاه همه را عفو فرموده عهد نامه مواکد بسو کند از ایشان گرفت که پس ازین مصدر خطا و خیاتی نسبت بسلطنت نشوند و از انجمله یلنک توشخان سو کند بر توثیق عهد یاد نکرده بعرض رسانید که بدون سوگند بعهده که کرده ام راسخ دم و ثابت قدمم و دیگران که عهد خویش را بسو کند مبرم ساخته اند البته از در کذب خواهد بود و ایشان بجواب این سخن او معروض داشتند که ما بعهد خویش استواریم و این برادر ما نیز خلاف پیمان ما را هی نخواهد پیود پس اعلیحضرت شاهزمان همه را بعطای خلعت و رخصت مراجعت بمساکن شان خورسند فرموده قرار داد که پس از بازید خویشان و رفع خستگی و حصول استراحت بفرمان طلب حاضر خدمت آیند و ایشان دعای بقای سلطنت شاه را نموده نخست باهم احرام طواف مزار فیض آثار خواجگان چشت علیهم الرحمه و الرضوان بر بسته وارد آن مقام سعادت ارتسام شدند و در شب وصول آن مضعع مغفرت موصول عرضة برد و تقض عهد اعلیحضرت شاهزمان و قبول اطاعت شهزاده محمود در هرات نزد شهزاده فرستادند که عهدیکه باشاه منعقد نموده اند از راه فریب است نه از طریق صدق و شکیب زیرا که چاکران شهزاده اند و از قید عهد ازاده و شهزاده از این رقیه ایشان شادمان گشته بتسلی نامه همکنان را طلب نموده تجدید عهد سابق فرمود و درین جائیز یلنک توش خان سوگند بر زبان تراند بعد هر کدام بمقامی که داشت رفت و شهزاده محمود و الله ماجده اش را با عریضه مشتمل بر عجز و انکسار و التماس عفو کردار ناهنجار خویش کسبیل درگاه شاه ذیحجه نموده معفو گردید و هم باستدغای ان عقیه عالیه یگانه کوه درج شاهی را به پسر شهزاده محمود و دختر او را باختر برج سپهر سلطنت ترویج فرموده امر والا شرف نفاذ یافت و بآن مخدره سفارش رفت که نخست پسر عالی کهر شهزاده محمود حاضر پیشگاه شاه شده امر سور و سرور عروسی او بیای برده شود و والده عفت و سادۀ او انگشت قبول بر دیده منت نهاده بعد با منشور بعطای هرات بشهزاده محمود رخصت انصراف حاصل کرده مراجعت کرد و شهزاده محمود را اندر ز نموده گفت که بهمین احسانیکه از شاه نسبت بتوشده است قناعت ورزیده اکتفائاتی و راه دیگر جز رضای خدا و اطاعت شاه نه پیمائی و او نصیحت مادرش را پذیرفته کار حکومت خویش پیش گرفت و اعلیحضرت شاه زمان که حرکات مخالفانه شهزاده محمود را از تحریض و ترغیب آقا محمد خان

(۱) ایاری
دهنده هست
که یاری
دهد مرا

قاجار فرمان فرمای ایران میدانست تنبیه و تهدید او را که مکنون خاطر داشت ابراز داده در افواه انداخت که لوی کوشمالی آقا محمد خان را برافراخته حیث جانب مملکت ایران در جنبش آرد و اینخبر سمرگشته بکوش هوش آقا محمد خان رسید و او محمد حسین خان قراکوزلوی همدانی را رسم سفارت فرستاد بخلاف بیان صاحب روضه الصفای ناصری که اینواقعه را چنانچه رقم گردیده است از پیش بجانب داری دولت متبوعه خویش ذکر نموده و حال آنکه در نیوقت مشارالیه بامکتوب مواحدت اسلوب و انواع تحف و هدایا مأمور افغانستان شده شرف اندوز پایه سریر سلطنت کشت و اعلیحضرت شاه زمان قبل از ورود فرستاده مذکور افواج خویش را با اسلحه و توپخانه ترتیب داده بمواجهه او عرض (۱) دید تاوی عساکر پادشاهی را مشاهده کرده آقا محمد خان را از مکتب و حشمت افاغنه بیاکاهاندوهم کدو خان باریک زائی را مأمور سفارت ایران فرموده با سفیر شاه ایران روانه ساخت که پاسخ بگذارد چنانچه وی رقم اطمینان خاطر و تحفه و خلعت شاهانه را با آقا محمد خان رسانیده از توجه شاهی بجانب ایران آسوده ساخته مراجعت کرد و اعلیحضرت شاه زمان پس از فرستادن رسول مذکور از قندهار حرکت فرموده وارد کابل شد بعد آهنگ تسخیر هند کرده امنای دولتش بنا بر فتنه جوئی شهزاده محمود امر فتن هندوستان را پسندیده بعرض رسانیدند که شاه را ازین سفر باز دارند و اعلیحضرت شاه زمان نظر بفرستادن او مادر خود را بحضور که بتقریب مسطور کشته آمد عرض امرا را نپذیرفته فسخ عزم سفر هند فرمود و گفت که شهزاده محمود هرگز طریق خلاف نخواهد پیود

(۱) عرض
سان دیدن
لشکر را
کویند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب پنجاب و هندوستان)

چون مردم سکه سر از جیب تمرد بر آورده مصدر فتنه و فساد شده طریق کینه و عناد می پیوندند ناچار شاه والا جاه سفر پنجاب و هند اختیار کرده از کابل بالشکر شایان راه بر گرفته وارد پشاور کشت و از انج در ماه جمادی الاخر سال ۱۲۱۱ هزار و دو بیست یازده هجری شیر محمد خان مختار الدوله را با بیست هزار سوار پیش رو لشکر قرار داده امر کرد که مسافت دوازده گروه پیشتر از سپاه ملتزمه رکاب شاهی رهسپار بوده دست اتلاف بمزارع و مساقات (۱) اطراف راه نکشاید و او از گذرگاه اتک گذشته از راه حسن ابدال و راول پندی و رهتاس قطع مراحل نموده بساحل دریای جیلم فرود آمد و از عقبش شاه با سپاه کینه خواه بر طبق قرار داد مذکور طی طریق میفرمود تا که شیر محمد خان مختار الدوله از آب جیلم و چناب عبور کرده از جاده کجران واله و ایمن آباد حرکت کرده از قرب لاهور گذشته در شاه دره واقع فاصله سه گروهی جانب غربی شهر که نهر راوی در بین آن و بلده لاهور خایل است فرود آمد و مردم سکه از ورود عساکر شاهی حال خود را در تباهی دیده سرای کالی و الکالی میان دو آبه جیلم و چناب و راوی را از وجود خودها خالی گذاشته از هیبت افواج شاهی راه فرار برداشتند و داخل علاقه بانچه واقع جنب شهر امرت سر و بین میان دو آبه بیه و ستاج شده در لکی جنکل پناه کشیدند و غیال و اطنال و اجمال و ائقال خود را بمضایق جبال کشیدند و حافظ شیر محمد خان انگاه که از نهر راوی گذشته در جنب لاهور فروکش کرد لهنه سنگمه حاکم لاهور کلید قلعه را بجانب میان شاه چراغ صاحب سلطان پوری که سلسله نسبش بمحضرت وحید عارفین ربانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره میرسد سپرده خود راه فرار اختیار کرد و حافظ شیر محمد خان مختار الدوله بامر شاه والا جاه پس از در آمدن بشهر آئین بندی نموده سه شب شهر و بازار را چراغان فرمود و ذات محاسن صفات شاه در روز غره ماه رجب سال مذکور داخل لاهور شده یازده هزار سوار از عساکر فیروزی مآثر مقرر فرمود که بفاصله ده گروه از شهر دور در شب و روز گردش و مرور داشته باشند تا اگر خصم عزم شهر لاهور نمایند ایشان بمدافعه گزینند و در روز دوم یا سوم از ورود کوبه شاهی در لاهور از عراض کار پردازان حضور بمسمع فیض

توجه موکب
شاهی جانب
پنجاب و هند

(۱) مساقات
کشت هائیکه
آب داده
میشود

جمع رسید که مردم سکنه شهر از هندو و مسلمان سد دکا کین نموده بما تمکده در آمده اند و شاه از شنیدن این ما جرا برآشفته امر کرد که هر چند مردم این شهر بمکافات چنین کار ناسزا و ارشایان قتل عامند ولی صدور اینگونه امور از دستور مملکت داری دور است پس میباید جزیه از ایشان گرفته شود و کار گذاران حضور محصلان شدید الوصول تحصیل وجه جزیه کاشته از هندو و مسلمان نقدینه همیگرفتند تا که بکوش دادنیوش شاه رسیده مسلمانان از دادن جزیه امان یافتند و از هندو که جزیه ده بودند چندتن از سخت گیری محصل خود را در چاه آب انداخته هلاک ساختند و مقارن اینحال مردم محال پنجاب که از ورود شاه آگاه شده بودند اعیان فرقه اسلام چون جلال بهتی و نظام الدین خان رئیس قصور و غیره زمینداران علاقه جات و اضلاع ولایات حاضر بارشده عنز رکاب بوسی در یافتند و مورد الطاف شاهانه کشته طریقی خدمت پیش گرفتند و با ایل والوس خودها در تحت رایت مختار الدوله جا کزیده در قتال وجدال معاضد اردوی او کریدند و از افواج شاهی که با مختار الدوله بودند هر روز جمعی بتاخت و تاز پرداخته چهل تن از گروه سکهه را بخاک هلاک انداخته سرهای شانرا بریده از راه استمرار بحضور شاه میفرستادند تا که خبر شرارت و بغاوت شهزاده محمود گوش خراش شاه شده دست از غارت سکهان و نهب شهر امرت سر که در خاطرش بود باز داشت و کوش انتظار برسیدن خبر دوم از جانب شهزاده محمود گذاشت و درین فرصت مردم سکهه بتصور اینکه شاه از عدم استطاعت دست از قتل و غارت شان کشیده است دوسه هزار نفر در قلعه شیخپوره واقع بازرده گروهی جانب غربی شهر لاهور فراهم کشته لوای فساد افراشتند و مختار الدوله با چند ضرب توب از حضور تخریب قلعه مذکور مأمور کریده محاصره اش کرد و آخر الامر سکهان که در اندرون قلعه بودند بتنگ آمده طالب امان شدند و بواسطه ملا عبد الغفار جدید الاسلام ملتمس شان پذیرفته آمده باج و خراج بعهده گرفته فرمان پذیر کریدند انگاه اعلیحضرت شاهزمان که مکنون خاطرش پس از تنبیه و تهدید سکهان چنان بود که عازم شاهجهان آباد شده کردن کشان مرهته و قوم جات را سرزنش فرموده بافغانستان مراجعت نماید اما تقدیر با تدبیر او موافقت ننکرده از سبب بغی شهزاده محمود که آنفاً (۱) مذکور کشت از لاهور رایت مراجعت جانب کابل افراشت

﴿ ذکر مراجعت اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(از سبب فتنه شهزاده محمود)

مفضل اینجمل اینکه در هنگام توجه شاه جانب پنجاب عطا محمد خان علیزائی فرصت یافته پنجهزار خانه وار را از قندهار و نواحی آن کوچ داده با خود در هرات نزد شهزاده محمود برد و او را اغوا کرده بسنجان چرب و شیرین مایل بدعوی سلطنت ساخت و بعهده گرفت که مردم درانی و عساکر شاهی را بهرحیث که باشد با شهزاده همدستان و از اعلیحضرت شاهزمان رو گردان نماید چنانچه باندک زمان بیست هزار مرد برای نبرد جمع آورده آهننگ تسخیر قندهار کرد و از التهاب آتش این فتنه زمان خان بن حاجی کریمداد خان و غیره هواخواهان با اعلیحضرت شاهزمان بذریعه عریضه آگهی دادند و شاه در غره ماه شعبان سال ۱۲۱۱ هزار و دو بیست یازده هجری لوای مراجعت افراشته از نهر راوی بحسر و از آب پنجاب بگذرگاه سودره واقع دو گروهی وزیر آباد اسپ زده بگذشت و در منزل بکرات چهار نفر از درانیان را بواسطه غارت کردن قریه سادات شکم بدرید بعد از آب جیل نیز عبور کرده فرود آمد و درین فرودگاه سه روز درنگ کرده احمد خان بارکزائی را بحکومت میان دو آبه جیم و سنده سرافرازی بخشوده محمدخان محمدزائی را با پنجصد سوار و بوستان خان را با هزار سوار و نورالله خان ختک را با پانصد سوار قوم خودش و سه صد سوار قوم بشکش کوهاتی و دو بیست سوار از قوم یوسف زائی و دو هزار سواره کشاده خودش که مجموع هفت هزار سوار میشدند با صد زنبورک و چهار عراده توب و یک لک روپیه وجه نقد با مالیات لاهور معین و مقرر کرد که با حاکم مزبور بوده بمراسم سرحد و ثغور پردازد و حسن خان قزلباش را که چهار هزار سوار غلام خانه در تحت رایتش بود مأمور فرمود

(۱)

آنفاً بمعنی
فی الحالذکر مراجعت
شاه از پنجاب

که میان دو آبهٔ راوی و جناب را منظم ساخته و قلعهٔ بند داور خان واقع کنار نهر حیلیم را نیز مسخر کرده بعد شرفیاب حضور شود و خود علم سعادت پرچم راشقه کشا فرموده روز بیست و هفتم شعبان وارد پشاور گشت و از اینجا حرکت کرده روز هجدهم ماه رمضان داخل کابل شد و بترتیب لشکر و سامان سفر قندهار پرداخته ساز و برگ خویش ساز میبرد که بازکار گذاران قندهار عرض پرداز شده از توجه عطا محمد خان بجانب قندهار خبر دادند و اعلیحضرت شاهزمان محمد زمان خانرا امر کرد که کسی را از راه خفا فرستاده که بفر (۱) کار عطا محمد خانرا در کنارش نهاده هلاکش سازد و اولدک نام افغان را مأمور امر مذکور کرده از عقبش شاه باسپاه زوبسوی قندهار آورده وارد آندیار شد و اولدک با چند تن از افغانان خود را در اردوی عطا محمد خان رسانیده مسافر آساروز را شب بده شب هنگام در مقامیکه عطا محمد خان خفته بود خویش را نزدیک کرده بضرب تیغ دمار از روز کارش بر آورد و از سنوح این سانحه شهزاده محمود بالشکرش که قلعه داری هرات را بقلیچ خان تیموری سپرده خودش راه قندهار پیش گرفته بود همراهیده عریضهٔ مبنی بر محجز و انکسازنکار داده ضمناً خواستار آن شد که در سالی مبلغ دولک روپیه از زمان اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم برای کفایت مؤنت وی مقرر بود و پس از آن وظیفهٔ مستمرهٔ مذکور قطع گردیده است میباید در صورت اقیاد و ترک راه فتنه و فساد مبلغ مذکور از روز معطلی عنایت ابدی شود و شاه مسئول او را از روز وصول عریضه اش قبول نموده قبل از آن را عطا فرمود و شهزاده محمود باسنعطیه قناعت نوزبیده طریق خلاف شریعت سلطنت کرد و بامید آنکه اکثر از مردم درانی باوی مودت و مواحدت نهانی داشتند او را بفته انگیزی ترغیب و تحریص مینمودند رأیت مجادله افراشت و اعلیحضرت شاهزمان ناچار مرحلهٔ پیمای جادهٔ پیکار شده شهزاده قیصر پسر خود را با سردار احمد خان میر آخور و چند تن دیگر از اعیان و فوج گران پیش روی لشکر خویش قرار داده فرمود که در فراه رفته اقامه نمایند و از آن سو شهزاده محمود نیز فوجی را بمقدمهٔ الحیش مأمور کرده تلافی جانین در عرض راه اتفاق افتاده محاربه رخ داد و تا زمان ورود کوهٔ شاهی در فراه غالب و مغلوب هیچیک از طرفین معلوم نشد مگر از قنات علوفه و نرسیدن تنخواه باسپاه شاه روز اردوی شاهی بعسرت و ذلت بسر میرفت

(۱) کیفر
یعنی مکافات

(ذکر هزیمت شهزاده و پناه بردنش بکوهستان)

انگاه که منزل فراه فرودگاه سپاه شاه شد و والدهٔ ماجدهٔ شهزاده محمود از راه عذرخواهی حاضر محفل حضور شاهی گشته خواست که باز التماس عفو تقصیر پسرش را نموده آبی بروی کارش آرد اما از سبب مخالفت قلیچ خان تیموری که نسبت با شهزاده داشت و هم از جانب او بقلعه داری هرات مأمور بود و پادشاه طریقهٔ عهد پیشین می نمود بی نیل مرام مراجعت کرد و شهزاده که بعد از فرستادن مادرش بنزد شاه راه معاودت بجانب شهر هرات برگرفته بود قلعه دارش نخست از دخول شهر مانع آمده در برویش بر بست و بعد با اتفاق صادق خان سپهسالار لشکر شهزاده و میرزا ابراهیم خان مختار شهزاده را بفریب در شهر در آورده محبوس کرد و سپاه وی که بیرون شهر هرات بودند از حقیقت حال شهزاده آگاه گشته هر کدام راه مسکن و مقام خویشین برگرفت و شهزاده بواسطهٔ ووسایل از زندان بر آمده با شهزاده فیروز الدین برادر اعیانی و اهل و عیال خویش و دو بیست سوار راه فرار پیش گرفته بجهال باذخه (۲) پناه گزید و اعلیحضرت شاهزمان از فراه کوچیده چون داخل شهر هرات شد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله را بتعاقب شهزاده کاشت که دستگیرش نماید و آورفته شهزاده را نیافته معاودت نمود و شهزاده قیصر که ولیعهد پدرش بود بایالت هرات مأمور گردیده مشکی خان خواجه سرابسر کردگی کارخانه جات او سر افزا گشت و سردار احمد خان نورزائی و زمان خان بالشکر شایان باقامت و حراست هرات مقرر شده کلید قلعه داری آن بقلیچ خان مفوض آمد و دیگر اعیان و اشراف از عطای خلاع فاخره امشیا ز یافته کسوت مباحث بدوش انداختند و مقارن اینحال کدو خان که بسفارت نزد آقا محمد خان حکمران ایران رفته بود مراجعت کرده

ذکر هزیمت
یافتن شهزاده
محمود

(۲) جهال
باذخه کوههای
بلند

شرف دست بوس حاصل کرد و داستانی از استراحت جوئی وضعف و کمال خوئی آقا محمدخان بعرض رسانیده خواستار آن شد که دوازده هزار سوار بسالاری او مأمور تسخیر مملکت ایران شود تا آن مرزوبوم را فتح نموده ضمیمه مملکت افغانستان نماید و هنوز این سخن ورد زبان و در میان بود که خبر رسید که آقا محمد خان بشاره برادرزاده اش بابا علیخان از دست غلامی در روز چهاردهم محرم سال ۱۲۱۲ هزار و دو بیست دوازده هجری بقراب قلعه شیشه واقع سرحد مملکت دولت روس مقبول شد و اعلیحضرت شاهزمان پس از شنیدن این خبر حافظ شیر محمد خان را امر نمود که شهزاده عباس میرزا و نادر میرزا پسران شاهرخ میرزا نواده اعلیحضرت نادرشاه را که ایشان از جور آقا محمدخان از مشهد کریخته پناه بدرگاه شاه آورده بودند با خود برداشته و در مشهد مقدس رده بزمسند ایالت شان متمکن بدارد و او هر دو تن شهزاده را در مشهد برده بر سریر حکومت آنجا نصب کرده بر کشت سپس اعلیحضرت شاهزمان از مردم اویماق و هزاره و تایینی و شیقه نامه مشتمل بر سکه اگر شهزاده محمود پناه خاك هرات شود منعش نمایند و اگر در ممانعت وی غفلت و کمال و رزند سزاوار سیاست آید گرفته و ده هزار خانه وار از هواخواهان شهزاده محمود را از هرات و نواحی آن با خود گرفته روی بسوی کابل آورده در ماه رجب سال ۱۲۱۲ هزار و دو بیست و دوازده هجری وارد کابل شد و مقارن اینحال نواب غلام محمدخان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روهیله رامپوری که شرح حال این علی محمدخان در تضاعیف (۱) توجیبات اعلیحضرت احمد شاه خلد آرامگاه بجانب هند رقم کشته آمد از جنگ مردم فرنگ خود را بجهله و بهانه رها داده بطواف کعبه شریفه مشرف کشته و از آنجا معاودت نموده براه دکن و حبی نگر و ملتان و مکهد و کوهات و پشاور بادو بیست سوار و پیاده و پنجاه نفر اشتر حامل اثقال خویشتن بواسطه وفادارخان بهادر وارد کابل گردیده شرف یار حاصل کرد و مورد الطاف شاهانه شده بعطای خلعت سر افزای یافته در خانه وکیل الرعایا جای داده آمد و پس از حصول استراحت عرض پرداز پایه سریر سلطنت شده در باب استرداد ولایت و حکومتش از حضور شاه التماس کمک و معاونت کرد و عرضش پذیرفته خاطر شاهی کشته امر اقدس اصدار یافت که عساکر منصوره از راه پشاور بدانسوی روی آید اما فعلا از جهت خستگی سپاه که براه هرات دیده و نو بکابل رسیده بودند از التماس امنای دولت معطل گشت تا رفع ذلت نموده بعد حرکت نمایند و عمال و ضباط برای وصول مالیات ولایات کشمیر و سند از حضور مأمور شده بدیشان تا کید رفت که آلات و ادوات حرب را نیز نیکو مرتب سازند که در وقت حرکت بجانب هند بکار پردازند و از دیگر افواج قاهره باز نمایند

(ذکر کار پردازان عهد سلطنت اعلیحضرت شاهزمان)

اول رحمت الله خان سدوزائی کامران خیلی که نخبه مشیران پایه سریر سلطنت و بلقب وفادار خان معتمدالدوله ممتاز بوده پدرش فتح الله خان نیز در عهد اعلیحضرت احمدشاه مبرور خطاب و فادار خانی داشته و تا واسط سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مغفور بعزت زیسته بعد وفات یافت و دختر این رحمت الله خان هم خوابه شهزاده شجاع الملک بود دیگر حافظ شیر محمد خان بن اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزائی که پس از قتل پدرش بحکم اعلیحضرت تیمورشاه که از پیش مرقوم گشت زاویه گزین شده و در عهد اعلیحضرت شاهزمان نوازش یافته بخطاب مختارالدوله و رتبه وزارت و منصب سرداری کل طوایف درانی سرافراز گشت دیگر نور محمد خان امین الملک باری که از زمان سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مهتم همه دفاتر و دیوان مملکت بود و سر کرده گئی چهار هزار نفر از غلامان نیز داشت و دخترش بانوی مشکوی حرم محترم اعلیحضرت شاهزمان بود دیگر میرزا علی رضا خان قوم قزلباش که از عهد اعلیحضرت احمدشاه تا اینوقت منصب استیفای دیوان اعلی داشت دیگر میرزا میرابراهیم خان موسوی مشرف که بخطاب مشرف خان سربلند بود دیگر میر محمد علیخان موسوی بن میرزا هادیخان که از لقب کفایت خانی برونمید بود و پدرش نیز از منشیان با کفایت و درایت عهد اعلیحضرت احمد شاه و اعلیحضرت تیمورشاه بوده

(۱) تضاعیف
تویها و قاتها

ذکر کار
پردازان عهد
اعلیحضرت
شاه زمان

خودش در زمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان پس از فوت پدرش بلقب مذکور و منصب منشی باشی حضور افتخار حاصل کرده و هم وقتی مأمور مملکت پشاور و کشمیر شده رعایا را از حسن سلوک رضامند و خورسند نمود و در زیست روزگار عیاش و شیوازیان (۱) و سخی و بدر بار پادشاه در فن خود لائانی بود چنانچه از جسارت و پیش زبانی و گستاخی که باوفا دارخان کرد پایه اقتدارش کاسته باز در سال هزار و دو بیست و دو از ده هجری بشفاغت مریم درانی مادر اعلیحضرت شاهزمان بسلام اعتبار اول بار ارتقایافت و بخانه زادخان مخاطب گردید دیگر میرزا میراحد خان برادر میر محمدعلی مذکور دیگر میرزا شریف خان قزلباش منشی باشی بوده است دیگر میر هوتک خان بن زمانخان برادرزاده سردار جهانمخان خانخانان که منصب داروغگی دفتر و اخبار و هرکاره باشی گری کل ممالک بوی مفوض بود دیگر التفات خان سرکرده خواجه سرایان که یوسف علیخان خواجه سرا از دست گرفتگان او و از خاندان نواب شجاع الدوله هندی بود و باین واسطه و دیگر خدمات لقب التفات خانی یافت

(ذکر تعداد افواج اعلیحضرت شاهزمان)

(و مبلغ و مقدار تنخواه ایشان)

عمده و زیده افواج پادشاهی دوازده هزار سوار دستهای غلامان بود که اکثرش از مردم مغول و قزلباش و اقل از دیگر طوایف بودند و مردم قزلباش را اعلیحضرت احمدشاه از ایران در افغانستان آورده موسوم بغلام خانه ساخت و تا زمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان اندک شده اولاد و اعقاب بسیار از ایشان بازمانده در سلک خدام دولت منسلک بودند و سواره هر دو طایفه قزلباشیه و مغولیه در تحت ریاست نور محمد خان امین الملک و حسن خان و صادق خان و التفات خان خزانه دار و مشکی خان قرار داشتند و اکثر ایشان از دفتر نظام مواجب نقدینه می گرفتند و ادنی مراتب تنخواه هر یک ایشان از ده الی پانزده تومان مشخص سالیانه بود و دوازده هزار سوار دیگر نیز از هر دو طایفه و غیره تحت الویه دیگر سرداران قیام داشتند که همیشه ملازم رکاب شاهی و محافظ خلوتگاه و سرپرده ظل الهی بوده بفاصله سیصد ذرع از سرپرده شاهی فرود می آمدند و این دوازده هزار سوار اکثر نقد و اقل نصف نقد و نیم جایگزین داشته اند و منصب داران ایشان از قبیل دهباشی و منگباشی و قرا قاسی بوده و با فزونی تیول و سیورغال افتخار داشته اند و دیگر سی هزار سوار از درانیه قندهار و دیگر طوایف سکنه آندیار در زیر برقی سردار قوم خود طریق خدمت می پیوندند و دیگر سواران قبایل ترین و بلوچ و هوتک و توخی و ترکی و اندری و علی خیل بودند که مدام بملازمت رکاب شاهی روز بمرمی بودند و مجموع سپاه منصوره غیر از اشتر سواران و سی هزار و نهصد پیاده هشتاد و شش هزار سوار رهسپار میدان کارزار بوده اند و علاوه بران پانزده هزار سواره و پیاده در سندان و دیره جات از مردم خود آنولایات بوده که در اسفار هند حاضر رکاب شاهان افغان میشدند چنانچه عدد صفوف صنوف لشکر در سفرهای هندوستان بیرون از پیاده بیک لک سوار جرار کار گذار سلاح دار میرسید

- (ذکر حکام و والیان و مالیات عهد اعلیحضرت شاهزمان) -

عبد الله خان مخلص الدوله بحکومت کشمیر سر افزای داشته و بیست و چهار لک روپیه از اجاره آنولایت عاید دیوان سلطنت میشد اما اکثر بمواجب عمال و ضباط مجری کشته شش هفت لک روپیه بخزانه پادشاهی میرسید و مظفر خان بهادر صفدر جنک سدوزائی بایالت ملتان مأمور بوده و اکثر از مضافات آن در عهد سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه بتصرف بهاول خان چنانچه مذکور شده آمد و حصه بدست سکمان در آمد و دخل ولایت جهنک سیان نیز که حاصلش چند لک روپیه و از توابع حکومت ملتان بود در کیسه سکمان میرفت و بقیه اضلاع ملتان جایگزینات مردم سدوزائی بوده در سالی سه لک روپیه عاید خزانه شاهی میگشت و دیره غازی خان بامواجب

۱ شیوازیان
فصیح زبان را
گویند

ذکر تعداد
لشکر
اعلیحضرت
شاه زمان

ذکر حکام
عهد
اعلیحضرت
شاه زمان

مردم خدمتکار آن که از محصول آنجا مجری می بردند بهمت صد هزار روپیه اجاره بود و دیره اسمعیل خان بدویست هزار روپیه در اجاره عبد الرحیم خان هوتکی بود و دختر این عبد الرحیم خان در سلاک زوجات اعلیحضرت شاهزمان انسلاک داشت و میر فتحعلی خان سندی حکمران تپه و بهکر که شهر حیدر آباد دار الحکومتش بود خراج میفرستاد و حکام بلوچستان نیز سکه و خطبه بنام سلاطین در انیه اجرا داده و میخواندند و بعوض خراج آن مملکت حکمرانش با شهمزار سوار همیشه حاضر رکاب فیض انتساب شاهی می بود و پشاور با مضافاتش تا سال ۱۲۱۲ هزار و دویست و دوازده بهمت لک روپیه اجاره بوده در سال مذکور زرداد خان فوفل زائی از حضور بحکومت آن مأمور گشت و عبد الله خان مخاطب بجان نثار خان بحکومت کابل اقدام داشت و محمدخان امین الدوله سدوزائی بحکومت لیه مفتخر بوده بسیاری از سرداران درانی را که با شهزاده همایون طریق موافقت پیوده بودند از دست محمد خان مزبور بیستار سیدند و ازین معنی اکثر از مردم درانی در صدد قتل او بودند و شاهش بنا بقدر خواطر در انیان از مشرف شدن حضور منع فرموده باریاب نمیشد و حکومت هرات بشهزاده قیصر و از قندهار بشهزاده حیدر مفوض و مضافات قندهار جایگیر اعیان درانی بودند و بلخ و توابج آن اگر چه داخل مملکت محروسه بود اما از خرابی چیزی و پیشیزی از ان عاید خزانه سلطنت نمیشد و بصرف میران ولایات آن میرسید بلکه چیزی از خزانه دوات برای کفایت مهمات آن میرفت و خود اعلیحضرت شاهزمان با وجودیکه در سال هزار و دویست و دوازده هجری صلی الله علیه و سلم قدم بمرحله سی سالگی نهاده بود در عنفوان شباب داد هر يك از ستمدیدگان را بوجه صواب داده بعدالت حکمرانی و سیاست میفرمود و ظالمانرا شکم میدرید و پنی می برید گویا موافق طبیعت مردم رفتار میکرد

— (ذکر سرگذشت اعلیحضرت شاهزمان) —

(بعد از سنه مذکور تا انجام کارش)

چون شهزاده محمود بقراریکه مذکور شد از هرات گریخته در جبال پناه گزید و در مامن خویش روزی بهمی ندیده بمشهد رفت و اعلیحضرت شاهزمان بنا بوعده که بنواب غلام محمدخان درباب استرداد ولایت واستقرار حکومتش داده بود در روز چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۲۱۲ هزار و دو صد و دوازده از کابل لوای سرزنش مهبات سنیکه و غیره سکمان برافراشته براه پشاور آهنگ لاهور کرد و از هبوط کوبکه شاهی در لاهور مهبات سنیکه مذکور واقف گشته از عدم نیروی مدافعه بلا توقف جای درنگ خود را فرو گذاشته راه فرار بجانب جبال سوالک برداشت و اعلیحضرت شاهزمان میدان کار زار را خالی از اغیار دیده عبد الله خان مخلص الدوله الکوژائی را بحکومت کشمیر مأمور فرمود و ایالت لاهور را بدستوریکه بود با احمدخان وا گذاشته قوت استخلاص ولایت محکومه نواب غلام محمد خان را از چنگ فرننگ در بازوی خود ندیده بکابل مراجعت نمود و پس از رسیدن در کابل از عرایض شهزاده قیصر و زمانخان بگوش داد نیوشش رسید که شهزاده محمود بامداد و کتب اعلیحضرت فتحعلی شاه روی تسخیر بسوی هرات نهاده و ایشان با فواج مقیمه هرات بعزم مدافعه از شهر بیرون شده اند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب هرات بعزم دفع شهزاده محمود)

مفصل این محل اینست که چون شهزاده محمود بقراریکه منقوم گشت وارد مشهد مقدس شد عرض پرداز پایه سرب بر سلطنت شاه ایران گشته بر وفق بیان صاحب روضة الصفا ناصری الهماس شرفیابی بارگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود و عرضش منظور گردیده اسمعیل آقای مکری بساؤل دربار خاص وی مأمور و حکام اصمهان و کاشان

ذکر سرگذشت
اعلیحضرت
شاهزمان از
سنه ۱۲۱۳ تا
آخر سلطنتش

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاهزمان
جانب هرات

را منشور شد که شهزاده را باعزاز و کرام بدار السلطنه طهران رسانند چنانچه بر طبق امر پادشاهی او را در روز بیست و هشتم ماه رمضان سنه ۱۲۱۲ هزار و دو صد و دوازده باحترام تام وارد شهر طهران کردند و از جانب شاه ایران چراغ علیخان باستقبال شهزاده محمود و فیروز الدین و کامران برادر و پسرش بیرون شده مراسم پذیره (۱) بتقدیم رسانید و همچنین حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله و وزیر اعظم باجماعتی از اعیان و اشراف بقرپ شهر طهران ایشانرا استقبال کردند و در عمارتی از عمارات شاهی فرود آورده منزل دادند و همه امرای بار ملاقات ایشان رسیده شرایط ادب بجای آوردند و پس از چند روز شرفیاب ملاقات شاه شده مورد تفقدات خسروانه گشتند و بعد از توقف یکماه در طهران بسکونت کاشان مأمور گردیدند و اسد الله خان بن حاجی ابراهیم خان صدراعظم حاکم کاشان با امر پادشاهی شروط مهمانداری را نسبت بایشان بجا آورد و شهزاده محمود که هوای سلطنت در سرداشت پس از حصول استراحت عریضه مشتمل بر استمداد و متضمن بر ترخیص وی جانب هرات نزد شاه ایران فرستاد و مستدعایش باجابت مقرون گردیده رخصت انصراف بجانب هرات حاصل آمد و آقا بابا خان یساول لک مهمانداری او مقرر شده میر حسن خان طبسی و امیر علیخان هرب (۲) خزیمه و مصطفی خان واسحق خان ترشیز را فرمان شد که هر یک با هزار سوار کزیده ملازم رکاب شهزاده محمود بوده از حکمش تجاوز نکنند چنانچه شهزاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی با خوانین مذکور و سواره ایشان از نزد راه فرای روی بسوی هرات آورده فرای را متصرف شد و از اینجا عازم اسفزار گشت و شهزاده قیصر که با زمانخان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند پیش آمده در منزل عمارت واقع سمت جنوبی قلعه اسفزار باهم مقابل گشته جنگ در پیوست و شهزاده قیصر شکست یافته بشهر هرات در شده محصور گشت و شهزاده محمود یکفرسنگی هرات را لشکرگاه قرار داده بمحاصره پرداخت و ازین سبب اعلیحضرت شاهزمان چنانچه اشارت رفت از مضمون عرض شهزاده قیصر راه هرات بر گرفته بقرب هرات رسید و محمد زمانخان همه مردم قزلباشیه هرات را نظر بجانب داری فتحعلی شاه قاجار هواخواه شهزاده محمود پنداشته تدبیری اندیشید و آن این بود که مکتوبی بامیر علیخان قایمی و میر حسن خان طبسی که با امر شاه قاجار درین مرحله شهزاده محمود را مددکار بودند نوشت و فرستاد که عهد نامه که در باب دستگیر کردن شهزاده محمود خواسته بودید اینک در حاشیه کتاب مجید بخط و مهر شهزاده نوشته و مهر نهاده روانه شد تا که ایشان مطابق التماس خویش شهزاده محمود را گرفته با دست بسته پیش ما فرستند هر آینه بمنون احسان شان شده بجایزه این خدمت حکومت خراسان خواهند یافت و حامل این قرآن شریف را تعلیم کرد که شب هنگام راه پیوده وضعی کند که خود را گرفتار کشکچیان سراپرده خود شهزاده محمود نماید تا بر همدی تمناست افتد چنانچه فرستاده اودر کنار پل ملان گرفتار با سبانیان شهزاده مذکور گشته نزد شهزاده اش بردند و او رقیبه مزبوره را مطالعه کرده هراسناک شد و با سردار محمد کرم خان گفته از وی صلاح کار جست و هر دو تن این سخن را حمل بر صدق کرده رأی زدند که خود را ازان ورطه بیرون کشند و امیر علیخان و حسن خان که از جانب شاه ایران مأمور باعانت شهزاده بودند ازین کید آگاه شده هر چند سوگند یاد کردند که این سخن از حیل و شید (۳) است شهزاده را باور نیامده بسیاق «اذاجاء القدر عمی البصر» در همان تاریکی شب با شهزاده فیروز الدین و شهزاده کامران برادر و پسر خویش ره سپردادی رنج و تعب گردید و راه فرار جانب پوزه کبوترخان پیش گرفت و از اینجا برادر و پسرش را کسبیل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه کرده خود روی امید بسوی بخارا نهاد و شهزاده قیصر با زمان خان از کریمخان ایشان خبر یافته باجمعی از شهر هرات بیرون گشته با امیر علیخان و حسن خان و جمعیت ایشان در او میختند و خون اکثر از تبعه همدون سردار را بر میخند و بقیه السیف با سرداران خویش ره نورد بادیه هزیمت شده جانب قاین رفتند و اعلیحضرت شاهزمان که برای رفع این غائله از کابل راه بر گرفته بود وارد هرات شده زمانخانرا از تدبیری که اندیشیده و شهزاده محمود را از مملکت بیرون کشیده بود مورد الطاف شاهانه فرمود و از انسوی شهزاده محمود وارد بخارا شده باشاه مراد بن حکمران بخارا ملاقات کرد و اعزاز و کرام یافت و ازین

(۱) پذیره یعنی استقبال و پیش باز

(۲) خزیمه قبیله است از عرب

(۳) شید مکر و حیل

کردار شاه مرادبی اعلیحضرت شاهزمان آگاه گشته ملا عبدالحق نامی را بامنشوری نزدشاه بخارا فرستاد که شهزاده محمود را همدست وی کسب درگاه عالم پناه نماید و یا اگر فرستادنش رانک ایلت خویش میدانداخراج البلدش فرماید و او پس از وصول این نامه و رسول نخست قصد حبس وی کرده بعد بشفاعت بعضی از علماء و اینکه اظهار عنم سفر بیت الله نمود رخصت یافت و از بخارا بیرون شده نزد محمد رحیم خان حکمران اورکنج رفته از وی نیز حمایت و عنایتی ندیده راه طهران برگرفت و فرستاده شاهزمان بانیل مقصود از نزدشاه مرادبی مراجعت نمود و آنگاه که شهزاده محمود وارد طهران شد از اعلیحضرت فتحعلی شاه عنایت و احترام دیده در سرای میرزا محمد شفیع خان صدراعظم منزل برایش معین گشت که انشاءالله تعالی در موقعش مذکور میشود.

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور برای دفع فتنه سکهمان ﴾

تفصیل ایتمال اینکه در خلال احوال مذکوره گروه سکهمان باغواهی مهابت سنکمه راه فتنه و فساد پیش گرفته با احمد خان بارکرائی حاکم لاهور بجنک کرائیدند و احمدخان را بقتل رسانیده لاهور را متصرف شدند و این ماجرا از عریض واقعہ نگاران و کارپرد ازان پنجاب بگوش شاه زمان رسیده ازهرات بکابل مراجعت کرد و بنه و آغروق را از راه قندهار فرستاده شهزاده قیصر را بدستور سابق بحکومت هرات گذاشته میرافضل خان بن مدد خان اسحق زائی را بنیابتش کاشت و زمان خان را باخود برادشته از راه هزاره جات وارد کابل شد و از انجا با ساز و برگ آراسته راه لاهور برگرفت و گروه سکمه از توجه کوکبه شاهی آگاهی یافته از طریق خوف و حذر سه سر شده منتشر گشتند و شاه پس از ورود مسعود در لاهور بنا بر آنکه قوم سکمه همواره مصدر فتنه و فساد شده ولایات پنجاب را خراب میکردند لاجرم باخود اندیشیده این امر را صواب دید که یکی ازان گروه را بحکومت لاهور بگزیند که دیگر ناخن فساد سکهمان چهره عروس مملکت را نخراند پس مهاراجه رنجیت سنکمه را که با مهابت سنکمه عناد داشت پیش خوانده بحکومت لاهور کاشت و خود ولایات پنجاب را نظم و نسق داده لوی مراجعت بجانب کابل افراشت و در وقت عبور از آب نهر حیل اکثر توپخانه و بنه و قورخانه اش غرق شده بکمال بی نظامی و ناسانجامی بکابل رسید و حکومت پشاور را بشاهزاده شجاع الملک برادر خویش مفوض نموده روانه قندهار شد و در انجا از سبب قتل سردارن درانی عموماً و از کشتن سردار پاینده خان خصوصاً اساس سلطنتش را ازین براندخت چنانچه رقم شده می آید.

﴿ ذکر قتل سرداران باعتبار درانیه و غیره ﴾

این قضیه ناسرضیه از سبب غرور و پندار رحمت الله خان بن فتح الله خان سدوزائی بصدور پیوست زیرا که مشارالیه پس از فوت پدرش بواسطه سردار پاینده خان قرب بارگاه و رفت و آمد درگاه شاهی یافت و در ابتدای کار که سردار مذکور برای او شرف بار حاصل میکرد دیگر بزرگانش از تحصیل علور تبه او مانع آمده همی گفتند که او را راه باز ندهد که باعث ادبار دیگران خواهد شد و سردار پاینده خان که مهربی حال و کفیل احوال او بود تبسم کرده جواب میگفت که از نیروی بازوی او چه بظهور خواهد آمد و در اخیر چنان شد که دیگران گفته بودند چنانچه رفته رفته کار رحمت الله خان بزرگی گرفته بر تبه و زرات و مختاریت کل امور سلطنت رسید و اکثر امراء خصوص سردار پاینده خان را بچشم حقارت میدید و هیچ يك را وقعی ننکذاشته سخنش را نمی شنید و در اجرای کار امراهی کبسانمی پرداخت تا که همکنان یکدل و یک زبان گشته بعرض شاه رسانیدند و از شاه جوابیکه مطابق تمنای شان بود نشنیدند پس ازان در پی چاره افتاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در عبادت گاه میان غلام محمد هندوستانی که در قندهار آمده اقامه گزیده بود و اکثر امراء روی ارادت بسوی او داشتند رفته باهم قراردادند که رحمت الله خان را مقتول و شاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده شجاع الملک را بیادشاهی بردارند و همه آنایکه حاضر این مجلس بودند چون سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان امیر الامراء و اسلام خان ضبط بیکی و حکمت خان سرکانی و محمد عظیم خان بن میر هزار

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاهزمان
جانب لاهور

ذکر قتل
سرداران
درانی و غیره

خان الكوزائی و امیراصلان خان و جعفر علیخان جوائشیر و یوسفعلیخان خواجه سرا و میرزا شریف خان منشی و نورمحمد خان باری و غیره بقرآن مجید سوگند خودها را مؤکد نموده مواضع نمودند و روز هنگامه را بفردا معین کرده گفتند که سرفراز خان مردم بارکرائی را ازدهات بشهر خواسته درروز پنجشنبه که رحمتالله خان جانب کاریزخویشتن واقع دوکرومی جانب شرقی شهر احمد شاهی خال معروف بتور (۱) وزیر راه صید و شکار پیودن گیرد محمد عظیم خان الكوزائی از عقبش رفته صید تیغ اجلش سازد و امیراصلان خال جوائشیر بادیگران که سرکشک پادشاه اند او را گرفتار نمایند بعد هر یک روی بسوی اجرای امر عهده خویش آورده سردار پاینده خان قوم بارکرائی را بشهر طلبد و امیراصلان خان با مهران خود تن بسلاح کین آراسته در کین کار نشست امامیرزا شریف منشی این را زرا قبل از آنکه باراز انجامد باتفاق احمد خان بارکرائی نزد رحمتالله خان برده بازداشت و او هر دو تن را فوراً نزد شاه برده صورت واقعه را بگذاشت و ترک رفتن شکارگاه خویش کرده شب را بتشویش بسر آورد و بامدادان حاضر درگاه شاه شده وی تحریک و او یکیک از امرارابه بهانه مصلحت بارک خواسته بعد از آنکه حاضر آمدند دروازه ازگی را بر بسته همه را از دم تیغ گذرانید و گویند که درین وقت سردار پاینده خان بنابنقار خاطر بکه بواسطه رحمتالله خان از اعلیحضرت شاه زمان نسبت بخود داشت ترک محفل حضور شاهی کرده شیوه مرضیه صائم الدهری را اختیار نموده فتح خان فرزندار شد از جندش را بموض خود بدر بار شاهی کاشته بود چنانچه درین روز بخانه خویش بهمان اوراد و وظایفی که داشت مشغول بود که حسنخان پیشخدمت بامر شاه در محفه نشسته رسید و اعلام حاضر شدنش را بدر بار نمود چون قریب غروب آفتاب بود آنقدر درنگ کرد که وقت شام شد و سردار دوست محمد خان پسرش که عمر هفت سال داشت بامر والدما جیدش آب برای افطار حاضر کرد و از خورد سالی جام آب بادستش میلرزد و آب میریخت و چون آب را بگرفت و آشامید در حق وی دعا کرد و گفت که خدایت خوار دنیا و عقبی نکند و برتبه علیا رسانیده محسود اهل زمانت سازد و پس از افطار و ادای نماز مغرب با فرستاده شاه حاضر درگاه شده چنانچه رقم گردید بقتل رسید و جسدش در موضع ذاکرد مدفون گردید و رحمتالله خان پس از قتل و دفن سرداران به منصب وفادارخانی کردن برافراخت و این سانحه در سال هزار و دوویست و چهارده هجری بوقوع رسید چنانچه شاعری ماده تاریخ قتل ایشانرا برشته نظم کشیده و در لوح مزار سردار پاینده خان نقش کرده اند و از جمله ابیاتش این دو بیت ثبت کتاب شد

(۱) تور
درینجا بمعنی
پشته سیاه
است که نزدیک
مقصود شاه
است

زیافتاد چو برخاک سرفراز جهان بلند ناله و افغان شدا ز هم افغان

زعقل سال و فاتش چو باز پرسیدم جواب داد که قتل هم شهاده الرحمن (۱۲۱۴)

فتحه اشباعی
میم رحمن
بحساب در
نیاید که ماده
تاریخ ۱۲۱۵
شود

و فتح خان با برادران و سایر متعلقان خود بعضی از دیوار حصار خود را زیر انداخته و برخی از دروازه شهر برآمده روی فرار بسوی قلعه موسوم بناد علی نهادند و پس از وصول در اینجا اقامت را موجب صدگونه زحمت دیده از راهیم و سیستان در ایران نزد شهزاده محمود رفتند و میان غلام محمد درویش که بقول بعضی داخل مجلس سرداران مقتول و در نزد برخی خالی از غرض بود با چندی از مریدان خود از قندهار هجرت اختیار کرده راه هند برگرفت و در بین راه با یما رحمتالله خان بقتل رسیده بقرب دروازه هرات بلده قندهار مدفون گشت و مقارن اینحال از غرض شهزاده قیصر والی هرات و میر افضل خان نائب او بگوش هوش اعلیحضرت شاه زمان رسید که اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار بعزم تسخیر خراسان جیش در جنبش آورده و نساپور را بمحاصره انداخته است پس بصوابدید رحمتالله خان طره بازخازرا برسم رسالت نزد شاه ایران فرستاد و مشار الیه در وقت انحصار حصار نساپور و در بارگاه شاه منور شد نامه و هدیه اعلیحضرت شاه زمان را بگذرانید و چون تمسیت این رسالت استدعای فسخ عزم اعلیحضرت فتحعلی شاه از تسخیر خراسان و هم مشتمل این بود که اعلیحضرت شاه زمان که از تعهد سابقه تخلف نکرده قدم تسخیر مملکت ایران پیش نگذارد لاجرم شاه ایران که فتح نساپور را از نیروی بازویش دور میدید این نامه و رسول را بهانه ساخته جانب طهران مراجعت کرد و هم طره بازخان با تحف و هدایای شایان

رخصت انصراف یافته وارد قندهار شده شرف دست بوس حاصل کرد و درین وقت از عریضه شهزاده شجاع الملک حاکم پشاور خاطر نشان اعلیحضرت شاه زمان گردید که مردم سکه سازفته سازودر فساد باز کرده اند پس شاه از شنیدن خبر بزم سز زنی سکهان رایت سفر پشاور بر افراخت و مهر علیخان ملقب بشاه پسند خان معروف میراخور اسحق زائی را بحکومت قندهار کاشته خود وارد کابل شد که در پنجاب مهابت سکه را بشکنجه عتاب گرفتار سازد ولیکن تقدیر بخلاف تدبیرش زهر بکام مرام ریخت

— ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان از ایران جانب افغانستان —

آنکاه که فتح خان از قتل پدرش هراسان گشته در ایران نزد شهزاده محمود رفت شهزاده را به تسخیر قندهار دلالت وراه نمونی کرده درین وقت که شاه زمان عازم پنجاب کشته وارد کابل شدوی از ماجرا آگاه گردیده توقف خود را در ایران بعید از طرفه خون خواهی پدرش شمرده باشهزاده محمود از راه سیستان عازم قندهار شدند چون راه بقندهار نزدیک کردند مهر علیخان حاکم قندهار با پنجهزار سوار از در مدافعه بیرون برآمده موضع باغ میرزا فرودگاه ساخت و عاقبت الامرا شهزاده و فتح خان شکست یافته داخل شهر قندهار شد و از حصول این فتح مردم دریانی ظفر را هرکاب شهزاده و فتح خان دیده بدور ایشان فراهم گشته از رود هیرمند گذشتند و قندهار را بمحاصره انداخته پس از چهل و دو روز ایام محاصره یورش برده بجانب داری و یازی قزلباشیه اندرون شهر فتح حاصل کرده شهر را متصرف شدند و مهر علی خان حاکم امام بخش خان و حسن خان را که باعث تسخیر حصار قندهار میدانست بقتل رسانیده از شهر بیرون شد و نزد شهزمان شتافته سرگذشت خویش قصه کرد و او که هوای سفر پنجاب و سر زنی سکهان در سر داشت از رویداد این واقعه ترک رفتن آنجا را کرده لوی مدافعه شهزاده بجانب قندهار افراشت و بعد از ورود در غزنین سردار احمد خان نور زائی را باده هزار سوار مقدمه الحیش قرار داده خود دو روز پس از حرکت وی راه برگرفت و شهزاده محمود نیز مبلنی از تجار قرض گرفته سامان حرب ساز کرده روی مقابله بسوی اردوی شاهی نهاد و درین مقروقات غلجائی با احمد خان مقابل گشته وی که از کردار ناسزاوار رحمت الله خان سرگران بود از اعلیحضرت شاه زمان روی برآخته به لشکر شهزاده محمود پیوست و از معنی اعلیحضرت شاه زمان اذل از جای رفته از منزل مقر روی هزیمت بسوی کابل آورد و از کابل نیز بنا بر عدم استعداد و صواب دید رحمت الله خان که در پشاور رفته بمعاونت شهزاده شجاع الملک حاکم و سپاه و مردم آنجا آبی بروی کار خویش آرد طریق جلال آباد پیش گرفت و بار رحمت الله خان و زمان خان بامیزائی و پانزده سوار از دسته غلامان روی امید بسوی پشاور آورد و از خسته کی جاده پیمائی برای حصول استراحت در قلعه عاشق نام شنواری فرود آمد و او نخست از در اعزاز و احترام بقلعه در آورده بمراسم خدمت اقدام کرد و پس از آنکه آسوده خاطرش ساخت در نصف شب دو بست بن از مردم شنوار را خواسته دروازه قلعه بر بسته راه بیرون شدن نگذاشت و بروج و بار قلعه را بتفنگچیان شنواری مستحکم ساخته پسر خود را شبشب نزد شهزاده محمود که آنوقت در کابل رسیده بود فرستاد که مرده این امر را بدو رسانیده جایزه خدمت حاصل نماید و اعلیحضرت شاهزمان از غدر و پیام او خبر یافته هر چند کلید تدبیر بکار برد قفل سنکدلی و تزویر او را نتوانست کشود تا که شهزاده شجاع الملک اطلاع یافته سردار عبدالکریم خان اسحق زائی را با صد سوار از پشاور روانه کرد که شاهرا از قید عاشق دل سیاه برهاند ولیکن قبل از آنکه فرستادگان او برسند شهزاده محمود که وارد کابل گشته و از مردم قزلباشیه که بسبب قتل امیر اصلاخان و جمع فرخان جوانشیر نسبت باعلیحضرت شاهزمان رنجیده خاطر بودند و بدو پیوستند قوی دل شده بود بمجرد وصول پسر عاشق شنواری نواب اسدخان بن سردار باینده خان مرحوم را با سوار بسیار از کابل روانه شنوار نمود و او که در قتل پدر در دل داشت رفته شاهرا با خود برداشته نزد شهزاده محمود حاضرش کرد این وقت مأمورین شهزاده شجاع الملک از دره خیر گذشته از کنه ماجرا آگاه گشتند و بشهزاده در پشاور خبر داده اجازت یکی از پیش رفتن و باسراجعت کردن خواستند و چون کار از دست و تیر از شست رفته بود باسر شهزاده مراجعت کردند و اعلیحضرت شاهزمان

ذکر توجه
شهزاده محمود
و فتح خان از
ایران جانب
افغانستان

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در حسین گرفتار شدنش بقلعه عاشق مذکور دونکین نمین که یکی فخرجای و دیگری کوه نور بود و باخود داشت کوه نور رادرشقی دیواری نهفته فخرجای را بهر آب انداخت خلاصه چون بنزد شهزاده محمود رسید چشمش را بمکافات شهزاده همایون میل کشیده در بالا حصار حبسش فرمود و رحمت الله خان وزیر را که در وقت کشتن سرداران چنانچه گذشت لقب وفادار خانی یافته بود با برادرش محمد خان وزمان خان با میزائی بقصاص خون سردار پاینده خان و حاضر خان برادر محمد اکرم خان که یکی در قندهار و دیگری در هرات بایام حکومت زمانخان کشته شده بود بکشت و این واقعه بقولی در سال ۱۲۱۶ هـ زار و دو بیست و شانزده و بقولی ۱۲۱۷ هـ زار و دو بیست و هفده بوقوع رسیده بایام سلطنت اعلیحضرت شاه زمان منقضی گشت و شهزاده محمود براریکه سلطنت نشست

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود

(ابن اعلیحضرت تیمور شاه)

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی شهزاده محمود در روز پنجشنبه ۱۳ سیزدهم ماه ربیع الاول سال ۱۲۱۶ هـ زار و دو بیست و شانزده هجری و بر وفق ذکر صاحب ناسخ التواریخ در سنه ۱۲۱۷ بر تخت سلطنت جلوس فرموده مهر فرامین و احکام را بدین بیت مشجع و مزین گردانید

علم شد از عنایات الهی بعالم دولت محمود شاهی

و هر یک از خدام اخلاص کیش خویش را پیش خوانده بنواخت و بمنصبی از مناصب سرافراز ساخت و از جمله فتحخان را که علت فاعلی سلطنتش بود بختاب وزارت و لقب شاه دوست ممتاز ساخته بر فسخ خاتمش این بیت منقر (۱) کرد

دولت محمود را نازم که زوست سرفراز ملک و دولت شاه دوست

واصح اقوال در باب وزارت او آنست که در جلوس دفعه دوم اعلیحضرت شاه محمود که باورنگ جهانبانی نمود منصب مذکور یافت چنانچه در موقعش بیاید الغرض شیر محمد خان بن وزیر شاه و لیخان بامیزائی بلقب مختار الدوله امتیاز یافت و عبد الله خان الکوژائی که اعلیحضرت شاه زمانش از حکومت کشمیر معزول و در بالا حصار محبوس کرده بود بتشریفات شاهانه اش برومند فرموده بحکومت کشمیر مأمور نمود و ملا محمد سعید خان باریک زائی بمنصب قاضی القضاتی مفتخر گردیده مهر قضاوتش بدین بیت محکک گشت محمد سعید از فضل حق مشهود شد قاضی القضاة شاه محمود شد

و شهزاده قیصر والی از قضیه مکفوف البصر (۲) شدن پدرش واقف گشته هرات را بعمش شهزاده فیروز الدین گذاشته روی آرزو بدرگاه اعلیحضرت فتح علی شاه نهاد و در شهر سمنان برکاب او که از سفر خراسان مراجعت کرده بدانجا خیمه زده بود پیوست و یک زنجیر پیل با بعضی اشیاء دیگر پیش کشیده مورد تفقذات ملوکانه گشت و بخلعت گران بها و شمشیر مرصع که شاهش عنایت کرد دلش بجای آمد و بزرگان خراسان مأمور شدند که دست اعانت از وباز ندارند و ازینجا شهزاده محمدولی میرزا بحکومت خراسان سرفرازی یافته در باب شهزاده قیصر بوی نیز سفارش رفت

(ذکر هنگامه آرائی شهزاده شجاع الملک بتمنای سلطنت)

چون شهزاده شجاع الملک از کور کردن اعلیحضرت شاه زمان برادرش آکهی یافت با غم و الم همدم شده کمر انتقام بر بست و بخیال سلطنت بترتیب لشکر پرداخته سرگرم تهیه کار بود که زرداد خان فوفلزائی که از عهد اعلیحضرت شاه زمان فراری و درین مردم یوسف زائی متواری بود از استماع خبر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود خورسند و خوشنود کشته با فاغنه یوسف زائی بقلعه اتک در آمده از انجا با چهار صد سواره و پیاده از مردم ختک راه هواخواهی اعلیحضرت شاه محمود بر گرفته وارد قریه بده بیر واقع پنج کوهی شهر پشاور گردیده آماده جنگ شهزاده شجاع الملک شده

ذکر سلطنت
اعلیحضرت
شاه محمود

(۱) منقر
معنی کافه
وکنده شده

(۲) مکفوف
البصر یعنی
ممنوع البصر
یعنی اعمی

ذکر هنگامه
آرائی شجاع
الملک

دست تطاول کشود که بدین واسطه حسن خدمت باعلیحضرت شاه محمود آشکار سازد اما شهزاده شجاع الملک بدفع فتنه وی برخواسته کل محمد خان و فیض طلب خان بامیزائی و یار محمد خان نساچی باشی را باجمی مامور فرمود و ایشان بادویست سوار و چند صد پیاده راه کارزار پیش گرفتند و انگاه که وارد انسرزمین شدند زرداد خان در بازوی خود نیروی مقابله و مقابله ندیده فرار اختیار کرد بعد شهزاده شجاع الملک عنزم رزم اعلیحضرت شاه محمود جزم نموده نخست مردم درانی قندهار و قزلباش کابل را که پادشاه رهسپار بودند بعطایای سیم و زر و خلاج او فرسرهون احسان خود ساخت چنانچه مهر علیخان میر آخور باشی که از رکاب اعلیحضرت شاه زمان کریمت در جلال آباد توقف داشت باصت سوار وارد پشاور شد بشهزاده پیوست و همچنین محمد اکرم خان بامیزائی امین الملک که در نزد اعلیحضرت شاه محمود طریق خدمت می نمود باصت سوار و محمد خان نساچی باشی فرار کرده ملازمت شهزاده شجاع الملک اختیار کردند و برهین قیاس مردم درانی یومیه باسواره و پیاده نزد شهزاده میشدند تا که کارش رونق گرفته اسباب حرب آماده گشت بعد حرم محترم خود دختر رحمت الله خان وزیر مقتول را با برادرش محمد صدیق خان از راه ملک یوسف زائی بر اول بندی فرستاد که از معرکه کارزار برکنار باشد و والده ماجده خود را با حرم محترم اعلیحضرت شاه زمان در پشاور گذاشته بالشکر روی جانب کابل آورد و مهر علیخان میر آخور باشی را با چند سوار پیش رو سپاه قرار داده خود از عقب برهنوردی در آمده وارد منزل باساول شد و اعلیحضرت شاه محمود نیز عبدالواحد خان بار کزائی و عطا و الله خان عزیزائی و بلوچ خان اچکزائی را باجمی مامور قراولی نموده ایشان وارد جلال آباد گردیدند و قراول جانبین باهم ملاقی گشته نایره حرب شعله ور شد و قراول اعلیحضرت شاه محمود هزیمت یافته بعضی راه فرار جانب کابل برگرفته برخی برکاب شهزاد ملحق شد و مزده این فتح را مهر علیخان معروض داشته ضمناً اجازه تعاقب و یا توقف التماس کرد و جواب درنگ کردن صدور یافته در همانجا مکث نمود و خود شهزاده نیز در رسیده داخل جلال آباد و از انجا وارد موضع اشپان شد و در اینجا هنوز اردویش نیاسوده بعضی باستوار نمودن خیمه و بنبدی تحصیل علوفه و آذوقه مشغول بودند که ناگهان لشکر اعلیحضرت شاه محمود و شهزاده کامران و فتح خان از گرد راه رسید و سپاه شهزاده با وجود پراگنده گی و اشغال بکمال چستی و جلاکی صف آر شده عنزم کارزار کردند و از دوسوی آوای توپ و تفنگ و نوای مخالف شاهین جنک باند گشت و در بسین التهاب آتش قتال خوانین غلام خانه و درانی که از عطای خلعت و زر چنانچه از پیش سرقوم شد دل بعاونت شهزاده شجاع الملک بسته بودند روی از اعلیحضرت شاه محمود برتافته نزد شهزاده شتافتند و همچنین صالح محمد خان اسحق زائی میر آخور باشی از جنگ گاه بر آمده از آب سرخ رود گذشته منزهماً داخل کابل شد و دران میان شهزاده کامران و وزیر فتح خان و خواجه محمد خان بر پیادگان قوم خلیل و مهمند از لشکر شهزاده شجاع الملک حمله ور گشتند و شهزاده از جهت آنکه باغ اشپان سایل و سد راه امدادش بود نتوانست که معاونت پیادگان مذکوره خویشان نماید چنانچه محمد خان هشت نگری (۱) و الله یار خان باجوری رئیسان پیادگان قوم خلیل و مهمند از دست بردیور شیان بقتل رسیده مابقی هزیمت یافتند و ازین انهمام اساس تمام صفوف لشکر شجاع الملک رو بانهام نهاد و پشت بچنگ دادند و سپاه اعلیحضرت شاه محمود هجوم آورده شهزاده را دایره سان چون مراکز در میان گرفتند و از انجا که اجل موعود شهزاده بسر رسیده بوده کسان اعلیحضرت شاه محمود بتاراج جواهر خانه و خزانه که هرکاب شهزاده بود مشغول گردیده شهزاده امان جان یافت و با پنجاه سوار طریق فرار جانب سفید کوه برگرفت و از جبال شاخه و احجار باذخه (۲) هبوط و صعود داده روز سوم داخل علاقه کرم شد و مردم آنجا بیاس شهزاده کی احترامش نموده در علاقه تیرا رسانیدند و بیست سراز اسپان شهزاده و همراهانش از صعوبت راه و نیافتن جو و کاه سقط شده بزحمت و عسرت در خانه سید محمد رضا نامی از سادات تیرا رسیده فرود آمد و او مراسم مهمانداری و شیوه خدمت گذاری را کاین بنی بتقدیم رسانیده شهزاده نیز یکدست زین طلاء باساز و برک مرصع بجایزه خدمتش بدو مرحمت فرمود و با وجود این عطیه پس از چند روز باغوا و القای بعضی از نکوهیده خویان فتنه جویان سید مزبور قصد مخالفت وی کرده عنزم گرفتارش نمود که خدمتی باعلیحضرت شاه محمود اجرا داده مجرائی حاصل نماید

(۱) یا لشکر

(۲)

باذخه بلند

وشهزاده از آهنگ او بفرست دانست بتدبیر دفعش باخود می اندیشید که محمد امیر خان خیبری و یار محمد خان نساجی باشی باجماع خودها بشهزاده رسیده از عنزم مخالفان سید محمدرضا بیارمید و از انجا باطمینان خاطر رهسپار شده در دره خیر بقلعه محمد امیر خان مذکور فرود گشته رحل اقامت انداخت و باعانت مردم خیر که سرکردگان ایشان در حر بکاه اشپان حاضر رکاب شهزاده بودند و بدین معنی امید احسان از اعلیحضرت شاه محمود نداشتند مدتی در انجا بسر برد و در هنگام اقامه آنجا ملا جعفر نامی با ابوالحسن خان نزد شهزاده حاضر آمده مستخدم رکاب وی شدند و شهزاده کامران بعد از حصول فتح در موضع اشپان و قبل از ورود شهزاده شجاع الملک در دره خیر در اوقاتی که بکرم و تیرا روز بسر میبرد وارد پشاور شده چندی در انجا درنگ کرد بعد عبدالواحد خان بارکزائی را بحکومت پشاور و خواجه محمد خان فوفل زائی را بسالاری لشکر آنجا مأمور فرموده خود بکابل مراجعت کرد و بشرف دست بوس پدر والا کهرش مشرف گشته پس از حصول استراحت و رفع خستگی راه پشاور بحکومت قندهار مأمور شد.

(ذکر محاربه شهزاده شجاع الملک در موضع سنگوخیل)

(باعبد الواحد خان و خواجه محمد خان)

تبعین ایفقال اینکه عبدالواحد خان حاکم و خواجه محمد خان سردار عسکر پشاور از انجا شهزاده شجاع الملک بدره خیر و قوف یافته باسوار بسیار عنزم رزم و پیکار شهزاده کردند و پس از قتال و جدال بسیار همراهان شهزاده که در موضع سنگوخیل سرکرم کارزار بودند از جنگ روز نرفته پس بدره خیر در آمدند و اکثر ایشان از شدت حرارت و کثرت عطش هلاک شدند و پس ازین هزیمت نظر بمرور و حمایت مردم خیر مدت یکسال در انجا روز گذرانید و در خلال این مدت عرایض خوانین درانی و قزلباش متوالیاً بشهزاده رسیده دعوت میکردند و بکابلش خواسته از یاری و معاونت خودها دلش را با آمدن در دار السلطنه قوی میکردانیدند و شهزاده که از کمکت تهی دست گشته بود جرات نمی توانست که جانب کابل حرکت نماید تا که بخود اندیشیده در دل قرار داد که هر چند مردم درانی و قزلباش بواسطه اعیان ایشان که عرایض هواخواهی میفرستند یکدل و یکجهت در معاونتش خواهند کوشید باز هم میباید در قندهار رفته سامان کار ساز کرده بعد روی پیکار بسوی کابل آورد چنانچه بادویست سوار و چند تن پیاده از دره خیر با رکاب عنزم نهاده داخل علاقه و زری شد و مردم وزیری که درین خود عداوت و دشمنی داشته و دارند هر کدام خصم خود پنداشته از راه قتال پیش آمدند و چون نزدیک شهزاده رسیدند او را شناخته از جسارتیکه کرده بودند عذر و عنفو تقصیر خواستند و خود را بسلاح خدمت بیاراستند و از انجا شیر محمد خان سرخیل وزیران را با چندی دیگر از ملکان برای راه نمائی باخود گرفته تا علاقه مردم کا کر برد و از حال کا کر ایشان را خلعت و رخصت مراجعت داده خود دو ماه درین مردم کا کر درنگ نموده هر طرف جاسوسی فرستاد و طرق و شوارع را علم آورده از راه غویسری راه محال طوایف غلجائی برگرفت و پس از رسیدنش در حدود غلجائی شکر الله خان نواده اخلاص قلیخان هوتک و فتح خان بابکر زائی و شهاب الدین خان توخی نزد او حاضر آمده التماس نمودند که از سبب محاربات عیدیه که به اعلیحضرت شاه محمود کرده چشم امید از وی پوشیده ایم آرزو داریم که دوشیزه عمیفه فتح خان بخدمت از دواج شهزاده پذیرفته آید تا از انعقاد رشته وصلت خود را رهین عاطفت دانسته طریق صداقت پوئیم و شهزاده مسؤل ایشان را بکوش قبول شنیده دختر مشارالیه را بحباله نکاح خویش در آورده بادویست سواریکه همراه داشت عنزم رفتن شالکوت کرد و پس از ورود زمستان را در انجا بسر برده مبلغی از تجاریکه از شکار پور بار قندهار بسته و از شالکوت عبور مینمودند قرض گرفته وعده ادای آنرا بکمکت و حصول سلطنت قرار داد و چنانچه خودش در روزنامه خود رقم کرده است در اواخر که اقتدار یافت دینش را با زیادت احسان ادا نمود.

ذکر محاربه
سنگوخیل

﴿ ذکر محاربه شهزاده شجاع الملک در منزل کوژک با صالح محمدخان غلجائی ﴾

چون شهزاده ازوجه قرض اسبابی را که در شریعت عمل برای سفر فرض بود آماده ساخت از شال کوت لوای
 عنزم جانب کوژک افراخت و ازین سوی اعلیحضرت شاه محمود صالح محمد خان را با هزار سوار برفع او کاشته تلاقی
 جانین در کوژک اتفاق افتاده جنگ در پیوست و شهزاده با همراهایش که دو بیست سوار بودند پای شجاعت فشرده
 درین کیرودار شهزاده از ضرب شمشیر دست سواری را قطع کرده دیگران از حمله شهزاده مضطرب شده با وجود
 کثرت سوار روازکار زار بر تافتند و عنان هزیمت باز نکشیده در قندهار نزد شهزاده کامران که حکمران آن دیار
 بود شتافتند و شهزاده شجاع الملک فتحیاب گردیده وارد ارغستان که محل سکناى قبایل فوفل زائست شد
 و شهزاده کامران والی قندهار که قبل از هزیمت یافتن صالح محمد خان غلجائی بذریعه مکتوب از حاجی فیروزالدین
 حاکم هرات طلب معاونت کرده بود و او شهزاده ملک قاسم پسرش را با دوهزار سوار از هرات در قندهار کسب
 داشته این وقت که هزیمتیان داخل قندهار شدند ایشان نیز در رسیده بار منزل کشودند بعد شهزاده کامران
 با شهزاده ملک قاسم و سوار هرات و قندهار که مجموع پنجهزار مریدیکار بودند عنزم رزم نموده بفاصله دو فرسخی
 ارغستان رسیده فرود آمد و درین حال با وجودیکه روز مره از مردم ایلات متوالیاً دو دو وده ده برکاب شهزاده
 شجاع الملک می پیوستند زیاده بر پنجهصد سوار همراه نداشت بنابراین بعضی از هوا خواهانش که ظاهراً با شهزاده
 از مقابل لشکر شهزاده کامران که در حدت و عدت یک برده افزونند کنار ساخته روی بدیکر روی آورد چنانچه
 از پیام آنان ارغستان را فرو گذاشته راه علاقه مرید غلجائی برداشت و با یوار (۱) و شبگیر اسپ رانده بمحدود طوایف
 غلجائی رسیده از حمله دشمن ببعیدگشت و البسه خودهارا که از باران تر شده بود خشک کرده بعد داخل علاقه
 عبدالرحیم خان هوتک گردیده سه روزه بامحتاج سفر از آنجا برداشته وارد مینه از علاقه کا کر شد و چند روز
 در آنجا درنگ کرده شهزاده قیصر بن اعلیحضرت شاه زمان و مدد خان که بمحل بیرون شدنش از هرات در وقت
 مکحول شدن پدرش اشارت رفت برکاب شهزاده شجاع الملک پیوست و مفصلش بقرار بیان شهزاده شجاع
 الملک که در روز نامه اش رقم کرده است اینکه میرافضل خان اسحق زائی نایب شهزاده قیصر چشم از حق نمک
 اعلیحضرت شاه زمان پوشیده بطمع مجرائی خدمت اعلیحضرت شاه محمود شهزاده فیروزالدین برادر اعیانی او را که
 در نزد بود بهرات طلبیده شهزاده قیصر را بحالت ابتر از هرات بیرون کرد و فیروزالدین را بمسند ایالت نصب کرده
 خود بنیابش پرداخت و شهزاده رو بطریق غربت نهاد در مملکت ایران رفت و از آنجا آوازه هنگامه آرائی شهزاده
 شجاع الملک را شنیده روی امید بسوی افغانستان آورده چنانچه آنفاً ذکر شد برکاب شجاع الملک ملحق شد
 بعد با هم از موضع مینه حرکت کرده بصوابدید یکدیگر شهزاده قیصر و مدد خان میرآخور باشی و شادخان اچکرائی
 و غیره خوانین جانب قندهار رهسپر شد و شهزاده شجاع الملک طرف کابل راه برگرفت که از دو جانب بکار پردازند
 و شجاع الملک جواهر نمیده که با خود داشت مصحوب معتمدانش بدیره غازیخان فرستاد که در آنجا فروخته وجه
 آنرا برای تجهیز اسباب سفر حاضر آورند و هم چنددانه را بملکان کا کر عنایت نمود که بفروش رسانیده سامان
 سفر ساز کنند و هم مکتوبی بهریک از خوانین درانی و غلاخان و قزلباش و کوهستان و کابل فرستاده باغواى
 سلطنت اعلیحضرت شاه محمود القا کرد و خود بعد از رسیدن زروتهیه اسباب سفر جانب منزل مقصود رهسپر شد
 و مقارن آنحال طوایف غلجائی از دولت محمودی رو بر تافته لوای بغاوت افراشتند و اعلیحضرت شاه محمود وزیر
 فتح خان و سردار احمد خان نور زائی را باده هزار کس در سالک ۱۲۱۸ سنه هزار دو بیست هجده هجری مأمور
 سرزنش بغاه غلجائی نمود و ایشان بسر وقت باغیان رسیده چندبار با هم جنگ و پیکار نمودند و در هر مرتبه جمعی
 از غلجائیان راه آخرت می پیودند تا که اخیر کار رزم در موضع شیبان جانب غربی رود ترنگ پایدار کشته شش هزار

ذکر محاربه
 شهزاده در
 منزل کوژک

(۱)

ایوار وقت
 عصر قریب
 بغروب سفر
 و حرکت کردن
 و شب گیر صبح
 و سحر راه
 پیودن را
 گویند ۱۲

تن از مردم غلجائی بقتل رسید و سرهای کشتگان را بریده روانه کابل نموده مناری برای عبرت روزگار استوار کردند و خود ایشان نیز پس از حصول فتح و نظم و نسق موطن و مساکن متمردين غلجائی بکابل معاودت کردند و متصل قلع این فتنه سانحه عجیب و غریب دیگر بوقوع پیوست که باعث زوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود شد چنانچه رقم کشته می آید.

﴿ ذکر بلوای عام مردم کابل و نواحی آن ﴾

ذکر بلوای
عام کابل

در سال ۱۲۱۹ هزار و دو بیست و نوزده هجری شخصی از اوپاش فرقه قزلباش پسر امردی از مردم سکنه کابل را که مذهب حقه حنفیه داشت فریفته بخانه خویش در آورد و چندی دیگر از الواط را نیز صلاهی فاحشه کاری در داده عملهای زشت ناشایست نسبت بآن بیچاره کرده بعد از چند روزش مسکر مایع از قبیل بنگ و شراب بوی چشاندند و بسکر آورده از خانه بیرون کشیدند و وی بحالت مستی در خانه خویش رفته ما جرا بیدر گفت و پدرش نزد اعلیحضرت شاه محمود فریاد زده داد طلبید و اعلیحضرت شاه که جانب مردم قزلباش بچشم نیک نگاه میکرد رجوع امرش را بشرع شریف فرمود و ملا محمد سعید خان بار کزائی قاضی القضاة از انکار مدعی علیهم طلب بینه نمود و مدعی که از اقامه گواه عاجز بود ناچار در روز جمعه کسان پسر مزبور با سروپای برهنه و حیوب دریده در مسجد جامع پل خشتی جمع آمده پسر را بزیر منبر رسانیده از میر واعظ داد طلبیدند و وی حکم قتل عام و غارت مال تمام قزلباشیه داده و مردم شهر و بازار حکم او را از فرایض دین و مذهب دانسته باز دحام تام روی هجوم بسوی چند اول نهادند و دست بقتل و تاراج کشوده هر که را دیدند کشتند و بهر چه رسیدند بردند و خانه های که از مردم قزلباش و بیرون چند اول بودند آتش زده تمام بسوختند و مردم قزلباشیه چند اول نیز دست از جان شسته بمدافعه و مقاتله پرداختند و ابواب قلعه چند اول را از خاک و سنگ بر بسته خود را مستحکم نمودند و چندی بمحصوریت روز بسر بردند تا که این خبر سمر کشته بمردم اطراف شهر رسیده همگنان راه ستیز برگرفتند و بیست هزار تن از مردم کوهستان و لاهور گرد و غیره بدور چند اول فراهم گردیده بر جبل شیر دروازه که مشرف بخانه های قزلباشیه است صعود نمودند و کار را بدیشان صعب و دشوار کردند و اعلیحضرت شاه محمود هر چند پای سعی در اطفای آن نایره فشرده آب جبین تدبیر ریخت سودی نبخشود تا که ناچار گشته شیر محمد خان مختار الدوله را با سردار احمد خان نور زائی بدفع آن فتنه کاشت و ایشان نیز بسبب اتحاد مذهب و ملت ترك خیر دولت کرده زیاده تر بحریک و ترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند و از تخریض آندوتن کار بجائی رسید که روز مره نفری زیاد از طرفین کشته میشدند و آخر الامر که حال قزلباشیه قرین اضمحلال گردید وزیر فتح خان با برادرانش بیاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معرکه اختلال نپذیرد مگر برفع غایله فساد چست بسته تیغ ممانعت بروی مردم هر دو جماعت گشیدند و طوعاً و کرهاً آتش فتنه را فرو نشانیده مردم قزلباش را از مهلکه رهانیدند و شهزاده شجاع الملک در خلال احوال مذکور خود را بزرت رسانیده مترصد مال کار اقامت و رزیده کوش باواز نشسته بود تا که اعیان و بزرگان اهل سنت و جماعت ازین حمایت وزیر فتح خان آزرده خاطر شدند

﴿ ذکر اتفاق بزرگان اهل سنت و جماعت ﴾

ذکر شورش
مردم کابل

(زوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود)

چون مردم اهل سنت و جماعت از حمایت فتح خان برعایت دولت اعلیحضرت شاه محمود رنجیده شدند بزرگان ایشان چون میر واعظ و شیر محمد خان مختار الدوله و سردار احمد خان و غیره انجمن گردیده از در مشاورت باهم قرار دادند که اعلیحضرت شاه محمود و وزیر فتح خان را از میان بردارند و درین عنتم خود هارا سخی دم و ثابت قدم شده کار را معطل بوقت گذاشتند تا که اعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان را که رکن رکن

سلطنتش بود جهت وصول مالیات دیوانی مأمور هزاره وبامیان نمود و چون او در انجا رفت مردم کابل که منتظر فرصت بودند لوای باوا بر افراشته اعلیحضرت شاه محمود را از تخت سلطنت برداشته در بالا حصار محصور ساختند و شهزاده شجاع الملک که در زرمتم رسیده مترصدانه عنان کشیده بود ازین واقعه خبر گشته راه کابل بر گرفت و در موضع التور وارد شده حاجی رحمت الله خان فوفل زائی و از عقب آن کل محمد خان و عطا محمد خان بامیزائی که از اعلیحضرت شاه محمود رخ بر تافته بودند بر کاب شهزاده شجاع الملک پیوستند و همچنین شیر محمد خان مختار الدوله پدر عطا محمد خان مذکور و غیره خوانین که از اعلیحضرت شاه محمود خاطر حزین گردیده بودند متعاقباً نزد شهزاده شدند بعد از التور حرکت کرده بنواحی قریبه لهو کرد فرود آمد و در انجا سه هزار سوار باوی همراه شده بودند و اعلیحضرت شاه محمود که در بالا حصار حصارى بود از ورود شهزاده بقرب جلگای لهو گرد واقف گشته زیاده تر منزلزل شد و چون هنوز مکنت سلطنت داشت خود را از دست نداده بدستیاری طایفه عرب بالا حصار از بروج و باره حصار شهر کابل را هدف کلوله اتواب آتشیار ساخته شهریان را در ششدر حیرت و تنگ نای عسرت انداخت چنانچه ایشان عرض پرداز حضور شهزاده شجاع الملک شده باستعجال طلب کابلش نمودند و شهزاده وارد لهو گرد شده شب را در انجا بسر برده بامدادان راه برگرفته در منار اعلیحضرت بار شاه فروکش کرد و در انجا ۱۵۰۰۰۰ یکصد و پنجاه هزار پیاده و سوار در تحت رایتش فراهم آمده قرار داشتند چنانچه از انبوهی لشکر که در انجا نینگنجید هم روزه حرکت فرموده در باغ سردار مدد خان فرود آمد و مردم کوهستان کابل را امر کرد که در اطراف بالا حصار جای گزیده نگذارند که کسی از عسرتگاه انحصار بیرون شده فرار شوند و خود هر روز سوار گشته بدور بالا حصار گردش نموده کاشتگان خویش را تا کید بر حفاظت اطراف حصار کرده بعسکرگاه معاودت میفرمود تا که ثقوب (۱) ثقوب (۲) در بنگاه شاه برج برسید آننگاه قصد آتش زدن و رخنه انداختن کرد و هنوز بکار نپرداخته بود که خبر ورود وزیر فتح خان بالشکر بسیار از مردم هزاره وبامیان در منزل میدان بگوش شهزاده رسیده هضم مدافعه وی کرد و از باغ سردار مدد خان با بر کاب نهاده در قلعه قاضی فرود آمد و از آنسوی لشکر وزیر فتح خان پیش آمده جنگ در پیوست و تا عصر هنگامه کارزار استوار مانده جمعی از طرفین مقتول و مجروح گشت و آخر الامر وزیر فتح خان شکست یافته روی فرار جانب قندهار آورده نزد شهزاده کامران والی آندیار رفت و شهزاده شجاع الملک مظفر و منصور بکابل مراجعت نمود و از حصول این فتح اعلیحضرت شاه محمود که حصارى و چشم بر اه یاری و مدکاری وزیر فتح خان بود آفتاب اقبالش را رو بزوال دیده بکلام بادشاه علام توسل حسته از در معذرت با عریضه مشتمل بر عفو جرایم خویش نزد شهزاده شجاع الملک فرستاد و او بیاس احترام قرآن مجید عفوش فرموده از خویش در گذشت و کار پردازان رکاب ظفر انتساب خویش را امر کرد که دروازه های بالا حصار را کسوده اعلیحضرت شاه محمود را بدون اخفاف و تحقیر در بالا حصار بالا برده محبوس و یا بنجیرش نمایند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی بقصاص چشم اعلیحضرت شاه زمان امر کور کردنش نیز کرد ولیکن بشفاعت شیر محمد خان مختار الدوله میل کشیده نشده مقید گشت و روز دیگر شهزاده با خاطر از غم آزاده داخل بالا حصار شد

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع الملک

چون شهزاده داخل بالا حصار شد براریکه سلطنت جلوس فرموده بعد از ادای مراسم جلوس ابوالحسن خان را که در دره خیر بخدمتش رسیده بود بخزانه داری جواهر و نقد و جنس سر افزای داد و شهزاده حیدر پسر والا کهر خود را بحکومت قندهار که هنوز شهزاده کامران با یالت آن قایم و استوار بود نامزد فرمود و سردار احمد خان نور زائی را با عطا محمد خان بن شیر محمد خان مختار الدوله و سیدال خان بخلعت پیش کاری شهزاده مفتخر ساخته از جهت بودن شهزاده قیصر در قندهار پنجهزار سوار نزاز مردم درائی و غلامخانه با شهزاده همراه کرده مبلغی از خزانه برای انعام اعیان نام (۳) آتقیام بایشان سپرده روانه قندهار نمود و چون وارد منزل

(۱)

ثقوب جمع

ثقبه بمعنی

سوراج

(۲) ثقوب

جمع ثقب

ذکر سلطنت

اعلیحضرت

شاه شجاع

(۳) انام

معنی مخلوقات

جکان واقع دو منزلی قندهار شدند شهزاده کامران بن اعلیحضرت شاه محمود که حکمران آنجا بود تاب مقاومت در خود ندیده با وزیر فتح خان که از راه هزیمت بدو پیوسته بود طریق فرار جانب فراه اختیار کرد و در آنجا بار اقامت کشوده وزیر فتح خان نیز از وی کناره گزیده بمحال معروف خزید و بقول صاحب تاریخ سلطانی در منزل جکان با شهزاده حیدر و همراهایش جنگیده و مغلوباً از راه فراه در هرات نزد حاجی فیروزالدین رفتند و او بالتاس مادر خویش و پرا بحکومت فراه مأمور کرد و فتح خان نخست حاجی فیروزالدین را بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع ترغیب کرده چون سخنش را نشنید بعد با برادرانش که همراه بود در فراه نزد شهزاده کامران آمده از وی نیز التفتانی ندیده بعلاقه معروف رفته جای کزید و ازین سوی شهزاده حیدر پس از حصول فتح از منزل جکان رهسپار شده بقندهار در آمد و بمسند حکومت نشست و شهزاده قیصر که از موضع مینه چنانچه از پیش رقم گشت جانب قندهار رو آورده و کاری از پیش نبرده بود و اینوقت خانه بدوش در نواحی قندهار میگشت از ورود شهزاده حیدر در قندهار آگاه گشته عرض پرداز پاره سر سلطنت شده التماس حکومت قندهار نمود و اعلیحضرت شاه مسئول او را بکوش قبول شنیده شهزاده حیدر را بکابل طلبیده منشور حکومت قندهار را بنام شهزاده قیصر صادر فرمود و هم چندین دیگر از خوانین عظام را برای اہتمام مهام آنجا از حضور کاشت و مقارن آنحال شیر محمد خان مختار الدوله و غیره خوانینیکه شرف رخصت بارود نزد اعلیحضرت شاه رسیده اعتبار داشتند بعرض رسانیده ملتئم عنو خطایای وزیر فتح خان شدند و مطابق عرض آنان عریضه از خود وزیر فتح خان نیز بملاحظه اقدس شاهی رسیده کل محمد خان نظام الملک از حضور بتسلی دادن و آوردن او مأمور گشت پس به اشارت اعلیحضرت شاه فرستاده اعلیحضرت شاه بکابل برگزیده بمسند سردار ایالت کابل نشست و خود سرفراز گشت و بعد از عنو تقصیر وزیر مذکور دسته از سواران حضور مأمور شنواری شد که کفر کار عاشق شنواری را با اقوامش که نسبت به اعلیحضرت شاه زمانه رقم شده آمد کرده بودند بکنار ایشان بنهند چنانچه سواران مأمور در آنجا رفته مال و منال او واقف با و تاباعانش را که در گرفتار ساختن اعلیحضرت شاه زمان شریک و همداستان بودند تاراج کرده خود ایشان را با عیال و اطفال حاضر در کاه اعلیحضرت شاه نمودند و شاه عاشق را از ضرب چنبار پاره پاره فرموده باقی را بزندان انداخت و قید سخت نمود

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع)

[جانب پشاور و گریختن وزیر فتح خان]

چون اعلیحضرت شاه شجاع از امور مهمه کابل و قندهار فراغت یافت بعزم نظم و نسق کشمیر و دیره جات از کابل آهنگ پشاور کرد و در منزل بکرامی وزیر فتح خان بهانه ساز نمودن سامان سفر رخصت معاودت شهر و توقف چند روز حاصل کرده مراجعت کرد و در روز تهیه اسباب سفر نموده راه فرار جانب قندهار پیش گرفت و اعلیحضرت شاه در منزل جکدک از گریختن او آگاه گشته بدستخط خویش حکام و حفاظ و عمال عرض زاه را منشور فرمود که او را در هر جا بیابند باندست بسته بحضور آرند و خود اسب رانده وارد پشاور شد و از آنجا یکی از خدام بارکاه را نزد عبدالله خان حاکم کشمیر که از طرف اعلیحضرت شاه محمود حکومت آنجا داشت فرستاد که مالیات آنجا را امتحاناً و اختباراً (۱) از وی بطلبد تا اگر ادا نماید کار بروفق صرام آید و الا بتنبیه و تهدیدش لشکر گسیل دارد اما او از حکم پادشاهی ابا نکرده مالیات آن ولایت را بالمخف و هدایای شایان با عریضه محزون و انکسار فرستاد و اعلیحضرت شاه بطای خلعت و منشور حکومت کشمیر و خطاب سردازی ممتازش فرموده بدستور سابق بحکومت آنجا مأمور گردید و همچنین حکام و بزرگ زادگان دیرجات از دادن مالیات هر یک بحلعت حکومت و سردازی قوم خویش سرفرازی یافته مسمول عواطف خسروی شده بخدمات مرجوعه مأمور آمد

﴿ذکر فتنه وزیر فتح خان﴾

(واغوا کردن او شهزاده قیصر را)

چون وزیر فتح خان بقراری که آنفاً ذکر یافت از کابل گریخته در قندهار شتافت شهزاده قیصر حکمران آنجا را

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاه شجاع
جانب پشاور

(۱) اختباراً
ازمایش

ذکر فتنه فتح
خان و اغوای
شهزاده قیصر

اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برانگیخت و تهیه لشکر نموده هردوین باهم روی تسخیر بسوی کابل نهادند و انخبیر سمرکشته بگوش اعلیحضرت شاه رسیده در آغاز بهار عزم مدافعه و پیکار نمود و نخست مناشیرا تمالت انکیز بدرا نیانیکه هوا خواه او و در تحت لوای شهزاده بودند صدور فرموده بعد از پشاور راه کابل بر گرفت و چون اردوی شهزاده و وزیر فتح خان راه نزدیک کرده بود اعلیحضرت شاه همچنان از کرد راه ترك فرود آمدن شهر کرده درده مزنگ نزول فرمود و از انجا حرکت نموده قلعه قاضی را عسکرگاه ساخت و از انسوی شهزاده با وزیر فتح خان در میدان رسیده فروکش کرد و شب هنگام فیض الله خان فوفل زائی با همراهانش و غیره کسانیکه اعلیحضرت شاه از پشاور بذریعه منشور ملاطفت دستور ایشان را بخود مایل و راغب نموده و ایشان وعده بفرصت گذاشته بودند از اردوی شهزاده جدا گشته برکاب اعلیحضرت شاه پیوستند و شهزاده با وزیر فتح خان از مشاهده این حال اختر اقبال خود را در حنیض وبال دیده راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند و شاه بهمین قدر اکتفا کرده از قلعه قاضی بشهر مراجعت فرموده بار استراحت و رحل اقامت کشود.

﴿ ذکر وصول نامه و رسول اعلیحضرت امیر حیدر پادشاه بخارا ﴾

(وقلیج خان حکمران خلم بیایه سریر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع)

در سال ۱۲۲۰ هزار و دو بیست و بیست هجری نامه و فرستاده اعلیحضرت حیدر شاه امیر بخارا و قلیج خان حکمران تاشقرغان بیایه سریر سلطنت رسیده شرف بار حاصل کردند و هفت قطار از اشتران بزرگ کوهه سرخ مو و بیست سراسب بازین و یراق طلا و نقره و چند دست باز سفید و غیره افشیه چینی و روسی و تاناری و اسپان خوش رفتار یار کندی و پوستهای سمور و نامه موادت و مواصلت دستور پیش کشیدند و هدایای مذکوره مقبول و مطبوع طبع شاهانه شده نامه اش که مشعر بر التماس ازدواج صبییه دو شیژه اعلیحضرت حیدر شاه بود نیز درجه قبول پذیرفت و فرستادگان ایشان بانواع انعام و مواهب رخصت انصرافی یافته چند تن از معتمدان حضور جهت انجام امر عروسی با آنان مأمور بخارا شدند و در انجا رفته آن بانوی حرم محترم را برسم ملوکانه آورده از وصل اعلیحضرت شاه کامیاب شد

﴿ ذکر تنبیه و تهدید شهزاده قیصر و وزیر فتح خان ﴾

پس از انجام امر مذکور اعلیحضرت شاه راداعیه سرزنش شهزاده قیصر و وزیر فتح خان که از منزل میدان گریخته در قندهار سلسله جنبان کینه و عناد شده بودند در سرا افتاده از کابل باحشمت و مکنت شاهانه رو بقندهار نهاد و انگاه که در منزل توپ (۱) نزول اجلال فرمود شهزاده قیصر خبر گشته از راه بی ثباتی قندهار را گذاشته فرار وادی ادبار شد و کسانیکه تا اینوقت با اودم معاضدت زده طریق معاونت می پیوندند از راه اطاعت پیش آمده سراقیاد در خط فرمان اعلیحضرت شاه نهادند بعد کوبه شاهی در شهر قندهار پرتو و ضول افگنده بنظم و نسق شهر و ولایاتش پرداخت و پس از چندی که امور مهمه انجا مرتب و منظم گشت اعلیحضرت شاه زمان مکفوف البصر که در این سفر هم رکاب اعلیحضرت شاه رهسپر بود و شاهش کرامی میداشت بشفاعت شهزاده قیصر پسر خود بر خواسته از اعلیحضرت شاه عفو تقصیرش خواسته معفو گشت چنانچه شیر محمد خان مختار الدوله از حضور ما اعلیحضرت شاه مامور شده آن بادیه پیمای صحرای حیرانی را بنوید عفو جرایم حاضر پیشگاه خسروانی نموده میندول عواطف خاقانی کردید و دستور سابق از بغاوتش بحکومت قندهار مامور گردیده اعلیحضرت شاه زمان پدرش با چشم نابینا با قامیه قندهار اختصاص یافت تا پسرش را از اغوا و القای غرض جویمان باز داشته مؤدبش باشد که با از جاده اطاعت بیرون ننگذارد

ذکر وصول
رسول
اعلیحضرت
پادشاه بخارا

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاه جانب
قندهار برای
دفع شهزاده
قیصر
(۱)
توپ شازده
کروهی از
کابل منزل
است طرف
غزنین

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب سند ﴾

(ودیرجات برای وصول مالیات)

چون مالیات چند ساله محال سند از سبب اغتشاشیکه مذکور شده آمد بکار کنان دیوان سلطنت نرسیده بود بدون اینکه حاکمی مأمور شود خود اعلیحضرت شاه الویه ظفر همراه را از قندهار جانب سند شقه کشف فرمود و مصطفی خان بن نصیر خان بلوچ از داعیه اعلیحضرت شاه آگاه گشته با ملا فتح محمد نامی راه تقبیل عتبه علیا برگرفته قبل از آنکه لوای نصرت التوا در اهتراز آید وارد قندهار گردیده شرف رکاب بوس حاصل کرده بعرض رسانید که بشیوه مستمره با شش هزار سوار مقرر و شش هزار دیگر از مواجب خواران خود که مجموع دوازده هزار سوار شود در تحت رایت سعادت آیت قرار یافته هرکاب شاهی طریق خدمت پماید وهم التماس نمود که دختر محمود خان برادر مهترش از ازدواج شهزاده محمد تیمور درک افتخار کرده شرف قبول حاصل نماید و اعلیحضرت شاه متمسکات او را منظور نظر عاطفت کسرت فرموده بعد از وقوع ایجاب و قبول توکیلی ایشان را از عطای خلعت و زرنیک بناخته رخصت مراجعت داده امر کرد که با سوارانش در عرض راه حاضر رکاب آیند و خود راه سند برگرفته در منزل واقع شیر سرخ فرستادگان میران سند فیضیاب رکاب شاهی شده عرض و التماس نمودند که اعلیحضرت شاه فسخ عزم فرموده زمین سند را لکدکوب سپاه نمایند و مبلغ ۸۰۰۰۰۰ هشت صد هزار روپیه بدون زحمت سفر عاید خزانه شمارند و اعلیحضرت شاه شجاع نظر بکثرت مالیات سند که باقی مانده بود عرض ایشان را نشنوده رخصت معاودت داد و همچنین در شالکوت نیز و کلای میران سند بشرف رکاب بوس رسیده ۱۲۰۰۰۰ دوازده لک روپیه بدمه گرفتند که بشرط معاودت اعلیحضرت شاه ادا نمایند ایضا سخن ایشان پذیرفته نیامد و اعلیحضرت شاه اسب رانده چون وارد موضع کند آبه شد محمود خان پسر نصیر خان بلوچ با دوازده هزار سوار و پیاده بسیار ملحق اردوی شاهی شده هدایای شایان از قبیل اسپان با ساز و برك سیم و زروا شتران مهار و رو هودج زرنکار و اجناس زرینه و پشمینه بسیار بروش آبا و اجداد خویش پیش کشید و سه چهار روز رخصت درنگ حاصل کرده بخلاص فاخره و یک زنجیر پیل باعماری سر بلند گردید که ساز سفر ساز کرده بعد حاضر رکاب آید چنانچه در منزل قریب بدشت بست که ایندشت تخمیناً بست و پنج کروه آبادانی ندارد با سواره و پیاده اش بشرف رکاب بوس و اصل کشت و اعلیحضرت شاه کوچا کوچ اسب رانده وارد شکار پور شد و در اینجا و کلا میران سند و خوانین تالپور با سادات کرام و علمای عظام و پیرزادگان ذی احترام کلام حضرت ملک علام را بدست شفاعت گرفته پیای ضراعت در بارگاه سلطنت حاضر آمدند و زمین ادب بوسیده التماس تخفیف بقایای وجوه دیوان که بر ذمه ایشان مانده بود نمودند و اعلیحضرت شاه رعایت قرآن حمید و سادات و علماء و پیرزادگان صاحب تمجید که بشفاعت آورده بودند ده لک روپیه را بخشوده بست لک را وصول فرمود و علاوه بر مبلغ مذکور تحف و هدایای مرغوبه دیگر نیز از قبیل اسپان زین و یراق طلا و نقره و تفتنگهای بست طلا و شمشیرهای قبضه مرصع و غیره قماشهای نفیسه برسم پیشکش واصل و داخل دیوان اعلی گشت و باندازه شش لک روپیه دیگر تعارف منشیان و کار پردازان حضور که سندیان دادند بحساب آمد و سندیان نیز بخلاص فاخره سرافراز گردیدند و مقارن اینحال فرستادگان را چکان مرهته باعراض عجز و انکسار و هدیه بسیار و سه زنجیر پیل و اسپان عربی زین و اسباب زرین و سیمین و عقدهای مروارید و توبه های کخواب و بادله و یکتاره زری و دوپته های (۱) دکهنی و غیره اسباب و اجناس ابریشمینه شرفیاب حضور شاهی شده مورد الطاف پادشاهانه گردیده رخصت مراجعت یافتند بعد از شکار پور راه دیرجات پیش گرفته وارد کوت و ملتهن شد و در اینجا بهاول خان عباسی یک زنجیر پیل و چند راس اسب با ساز و برك طلا و نقره و مبلغی از زرو سیم و چند دست باز شکاری و شتران مهار و غیره اجناس زری و ابریشمی از راه هدایای مستمره مقررده فرستاده شرف منظوری یافت و فرستادگانش خلعت و رخصت مراجعت یافته بخرمی و شادکامی معاودت کردند و در خلال اینحال خبر سرقت دزدان و قطاع الطریقان حدود میان دو آبه بهاول خان و کیچی ولیه در افواه افتاده بکوش اعلیحضرت شاه

ذکر توجه
شاه جانب
سند

(۱)

دوپته قطیقه
را گویند

رسید و سردار احمد خان نور زائی با عبدالغفور خان فوول زائی و نه هزار سوار بقلع مواد فتنه آن گروه اشرا را از حضور مأمور شده ایما و اشارت رفت که پس از استیصال آن جمعیت ضانه از همان راه وارد قلعه اتک شوند و خودش از انجا کوچیده چون وارد دیره غازیخان شد از عرض بهاول خان خاطر نشان گشت که الکای میان دو آبه متعلقه وی از ورود سپاه پادشاهی روی در خرابی و تباهی نهاده و سارقین از خوف و اندیشه جان فرار بادیه کنامی گردیده اند و هم در عرضیه اش مرقوم داشته و التماس کرده دفع گروه کمراهان وادی حرمان را مشروط به مراجعت لشکر بر عهده خود گرفته بود مسئولین بمحل قبول افتاده سردار احمد خان و عبدالغفور خان را منشور معاودت صدور یافت که بجز رکاب بوس واصل آیند و پس از صدور این حکم هشت روز در دیره غازیخان درنگ فرموده و نماز واضحه عید قربان سال ۱۲۲۱ هزار دوویست و بیست و یک هجری را بجای آورده از انجا حرکت کرد و هر دو تن سردار مذکوران در عرض راه برکاب سعادت نصاب شاهی پیوسته همغان وارد دیره اسمعیل خان شدند و در آنجا فرستادگان محمد خان سدوزائی حاکم و سردار کیچی ولیه با مالیات آن دو ولایت و دیگر تحفه و هدیه بشف بسات بوس مشرف گشته هدایا و وجه مالیات را پیش کشیده با خلعت رخصت مراجعت حاصل کردند و کوبه شاهی از انجا حرکت کرده کوچ بر کوچ وارد کرک و لاجی شده سید عطای قاضی کابل که ملازم رکاب بود رخصت دیدن معدن نمک حاصل نمود و در نمکسار از دست دزدان بقتل رسید و اعلیحضرت شاه در هاروز آگاه گشته محمد شریف خان ضبط بیکی را با هزار سوار بکرفتار نمودن دزدان مأمور فرمود و وی راه انتقام بآن دسته لثام (۱) نزدیک کرده از دیدار کرد و سیاهی سوار مردم و زیری به ننگ افغانی دزدان را مددکار شدند و با آنک جنک پیش آمدند و محمد شریف خان با ایشان در آویخته خون اکثر دزدان و وزیران را بخاک هلاک ریخت و سرهای کشتگان را بریده با خود نزد اعلیحضرت شاه آورد و در آن میان سر شیر محمد خان و زیری که اعلیحضرت شاه را چنانچه از پیش رقم گشت خدمت راه بلدی بجای آورده بود بنظر اعلیحضرت شاه افتاده تا سف دست داد و آن سر را در شال پیچیده بامبانی از طلا بخانه اش فرستاد و پدش را طلب حضور فرموده بخلعت و جا بیکر ستاره سرافرازی داد بهد از انجا راه بر گرفته داخل پشاور شد و از عرض دادخواهی مردم شهر و اطراف کشمیر احوال جور و ستم عبدالله خان حاکم آنجا را که مالیات دوسه ساله نیز برده اش باقی مانده بود شنیده محصل مأمور فرمود که او را از ظلم و ستم منع کرده و مالیات دیوانی را از نزدش گرفته بجزانه حمل و نقل نماید و او از حکم اعلیحضرت شاه ابا کرده سر از حیب تهر بدر آورد و از رسیدن این خبر شیر محمد خان مختار الدوله عرض پرداز شده التماس تنبیه و تهدید وی نمود که بالشکر آراسته بتد میر او مأمور کشمیر کرد و اعلیحضرت شاه عرض او را بگوش قبول شنیده چون یکماه از نوروز گذشته و هوای پشاور گرم شده بود و عده بفضل خریف گذاشته لوای مراجعت جانب کابل افراشت و پس از وصول در کابل افواجیکه ملازم رکاب و از ایلات و طوایف درانی و غلجائی و هزاره و قزلباش و از عرصه یکسال طریق خدمت پیوده بودند سه ماهه رخصت مساکن و مواطن خودها شدند که بعد از میعاد مذکور حاضر حضور آیند و خود با عمله و فعله خاص از جهت آنکه اندک تغییری بمزاجش روی داده بود در شکر دره تشریف برده بیلاق کزید و پس از حصول صحت و گذشتن تابستان بشهر مراجعت فرمود و سپاهیکه رخصت خانهای خود شده بود نیز حاضر آمده فراهم گردیدند و مردم پشاور و ترکلانی و ختک و باجوری را نیز حکم صادر شد که سامان سفر کشمیر ساز کرده تا رسیدن افواج قاهره تن بسلاح بیارایند

﴿ ذکر مأمور شدن شیر محمد خان مختار الدوله ﴾

(بکشمیر جهت کو شمالی عبدالله خان)

در سال ۱۲۲۲ هزار و دوویست و بیست و دو هجری بقرار وعده که در پشاور داده بود شیر محمد خان مختار الدوله را پیش خوانده بخلعت و حکومت کشمیر سر بلندش ساخت و باهشت هزار سوار روانه کشمیر نمود و خود نیز از راه دور بینی و احتیاط اینکه اگر فتوری بشیر محمد خان روی دهد نزدیکش بوده معاونت فرماید پس از وی راه پشاور برگرفته در آنجا طرح قشلاق انداخت و ازین امر عبدالله خان خبر شده بمداغه پرداخت و در کنار

(۱) لثام جمع لثیم

تدمیر هلاک کردن

ذکر مأمور شدن مختار الدوله جانب کشمیر

دریای مظفر آباد لنگر استقامت انداخته باعداد پیاده تفنگ دست راه عبور لشکر پادشاهی را محکم بست تا که مختار الدوله ازین سوی در رسیده از موج آب و فوج خصم اضطراب ننکرده کشتی آسا با آب در شد و بعضی از لشکریانش از صدمه آب و برخی از ضرب کلوله تفنگ هلاک شده از آب عبور کرد و دست بشمشیر زده بر سنگر مخالف حمله نمود و کشمیریان سنگر را فرو گذاشته روی فرار بکوهسار نهاده اکثر از ضرب تیغ آبدار دلیران پیکارجان سپار شدند و مختار الدوله پس از حصول فتح مزده آنرا معروض پیشگاه حضور شاه نموده خود با وجود کثرت برف و شدت سرما از انجا کوچیده داخل پرکنه سوپوره شد و دو روز درنگ نموده در حین توقمش عبدالله خان بالشکر آراسته در رسیده جنک در پیوست و بعد از کشتن و کوشش بسیار عبدالله خان هزیمت یافته در قلعه معقلی (۱) که در پرکنه دیگر برای چنین روز خویش ساخته بود در آمد و شیر محمد خان تعاقبش نموده بمحاصره اش انداخت و کار را بقلعه کیان سخت و دشوار ساخته آخر الامر عبدالله خان از درد کلویدرود جهان کرده فتح قلعه میسر شد و اعلیحضرت شاه رقم حکومت کشمیر را بنام عطا محمد خان بن شیر محمد خان مذکور که از کابل بمحکومت کشمیرش مأمور فرموده بود اصدار نموده خودش را بازای خدمتی که بیای برداز راه نوازش بحضور طلبید و او از سبب شورش شهزاده کامران که درینوقت بقندهار کرده بود از آمدن بحضور ابا نمود

(۱) معقلی
یعنی محکم

ذکر فتنه شهزاده کامران

(ابن شاه محمود مجبوس)

ذکر فتنه
شهزاده
کامران

توضیح این مقال اینکه شهزاده کامران که بحمایت و عنایت حاجی فیروزالدین حکمران هرات چنانچه از پیش مذکور شد بمحکومت فراه مأمور گردیده در آنجا اقامه داشت درین اوقات که اعلیحضرت شاه شجاع در پشاور بود مصدر فتنه شده قصد تسخیر قندهار کرد و با وزیر فتح خان و مردم باریک زائی و دیگر طوایف درانی راه برگرفته باشهزاده قیصر که بمدافع از شهر بیرون شده بود در آویخته مغلوبش ساخت و قندهار را متصرف گشته رحل اقامت انداخت و اینخبر سمر (۱) گردیده در پشاور با اعلیحضرت شاه شجاع رسید و از انجا بغزم دفع فتنه شهزاده راه کابل برگرفته از منزل اول موسوم بتوت که چند روز در آنجا درنگ نمود فرامین عسیده بمختار الدوله صادر فرموده از کشمیرش بحضور طلبید وی همچنانکه سرکشی اختیار کرده و چشم براه استیلای شهزاده کامران بود نیامد و اعلیحضرت شاه او را بمحالش گذاشته از منزل توت حرکت کرد و آنگاه که بکابل رسید بشهر فرود نیامده ده منزل را اردوگاه ساخت و چند روز درنگ کرده سامان حرب ساز نمود و لشکر فراهم کرده سردار احمد خان نور زائی را بخلعت کران بهانواخته با سوار بسیار امر پیش رفتن نمود و با وی قرار داد که دو منزل پیش از موکب شاهی راه پیمایا بوده پیشتر بزود و خود دو روز پس از مشار الیه رایات عالیات راشقه کشا فرموده چون بغزنین نزول نمود ده روز جهت زیارت مزارات اولیای مدفونه آنجا مکث کرده محمد اکرم خان امین الملک و سردار عبد الغفور خان فوفل زائی را بانجهزار سوار بمعاونت و معاضدت سردار احمد خان که متوقف منزل فرا باغ بود فرستاد که با او همعنان باشند و شهزاده از خبر آمد آمد عسا کر شاهی دل از دست داده از قندهار فرار کرد و مزده این امر از عمایض سردار احمد خان و محمد اکرم خان و عبد الغفور خان بمسمع فیض مجمع شاهی رسیده بعد از صرف خیرات و ادای فاتحه و طواف مزارات از غزنین حرکت نمود و در منزل شهر صفا از عرض شهزاده قیصر که مغلوب شهزاده کامران شده در مزار میان نور محمد پناهیده بود از حال او واقف گشته سردار احمد خان را نزدوی فرستاد که بحضورش آرد چنانچه موعی الیه رفته او را با عنزاز و اکرام حاضر آورده مورد اشفاق شاهانه کشت و به همیشه بودن حضور مأمور گردیده هر چند نواب عالیه والده ماجده اعلیحضرت شاه زمان بزبان غدر و الحاح التماس نمود که او را بدستوریکه بود بمحکومت قندهار بر قرار دارد و اعلیحضرت شاه نظر بمخاطر و ملاحظات اینکه مردم صاحب غرض او را اغوا کرده مصدر خطا

(۱) سمر
افسانه

وخیاتی خواهند کرد مسئول آن عقیقه صالحه را قبول فرموده از دایم بودن حضورش عفو نموده بحکومت کابل سرافرازش فرمود وهم درین حال محمد اکرم خان فوفل زائی وغیره خوانینیکه شرف بار داشتند موقع یافته التماس عفو وزیر فتح خان را نمودند وهم عریضه او را که مشتمل بر عفو خواستن تقصیر بحضور رسیده بود از شرف مطالعه شاه گذرانیده پذیرفته آمد ومحمد اکرم خان مأمور با آوردنش شده از گرشک او را آورده شرفیاب حضور کرد وشاه دوباره نوازش فرموده بمنصب پدرش کرامی ساخت وشهزاده محمدیونس بایالت قندهار افتخار حاصل کرده میر علم خان بنیابت شهزاده سرافراز گشت وخود شاه عنم آن جزم کرد که جانب شکار پور وسندره نورد شود وهنوز پادر رکاب نهاده بود که از عریض خوانین کابل بکوش دادینوش شاه رسید که شاه محمود ودیگر شاهزادگان که در بالاحصار بالا زندانی بودند جانفشانخان حارس بالاحصار را بتعلیم میر واعظ بهانه امری نزد خودها خواسته بقتلش رسانیدند بعد دروازه بالاحصار را کشوده هر یک از راه فرار بجانبی خزیدند واز جمله شاه محمود سه شبانروز در کابل مخفیانه بسر برده بعد از راه هزاره جات جانب فرار شتافت ودیگر شهزادگان دستگیر کشته دوباره زندانی شدند وبقول صاحب تاریخ سلطانی شاه محمود وشهزاده کان بواسطه علی محمد نام خیاط که در نزد شاه محمود رفت وآمد داشت شبی شاه وشهزاده کان را از محبس کشیده هر یک رهسپار دیاری شده دیگران بدست افتاده وشاه محمود با آن خیاط راه فرار جانب فرار در پیود پهر حال اعلیحضرت شاه شجاع از شنیدن این خبر محمد اعظم خان پیشخدمت را از حضور بخواست بالاحصار وحفاظت شهزادگان مأمور کابل نموده خود جانب شکار پور وسند پابل کوچ بکوفت ودر حین ورود بیلوچستان محمودخان ومصطفی خان پسران نصیر خان باما در خودها ولشکر مستمره مقرر بشرف تقبیل رکاب فیض انتساب شاهی مشرف شده تحایف وهدایای شایان پیشکشیدند واز الطاف شاهانه افتخار حاصل نموده بعد کوبه شاهی از بلوچستان مرحله پیماشده وارد شکار پور گشت وبوصول مال دیوانی وپذیرفتن هدایا ونعارفات مستمره پرداخت ودر نظم ونسق امورات مهمه آنجا صرف توجه نمود

﴿ ذکر شورش شهزاده قیصر وشیر محمد خان مختار الدوله ﴾

چنانچه ابورزیدن مختار الدوله از شرفیابی حضور و مأموریت شهزاده قیصر بحکومت کابل هر یک در محاش مذکور شده آمد در بنوقت که شاه در شکار پور بارگاه نظم ونسق آراسته بود مختار الدوله فرصت دیده عطا محمد خان پسر خود را بایالت کشمیر گماشته راه کابل در نوردید واز هوای که در سر وحسدیکه بسبب تقرب باریافتن محمد اکرم خان امین الملک در دل داشت شهزاده قیصر را اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برداشت وخواجه محمد خان فوفل زائی را با بعضی از دیگر خوانین وعساکر پادشاهی که مقیم کابل بودند باتفاق شهزاده بتسخیر پشاور مأمور نمودند وکلستان خان حاکم پشاور از توجه لشکر شهزاده ومختار الدوله خبر یافته بانوان حرم محترم شاهی را که در پشاور اقامه داشتند بکوهستان خیبر فرستاد که از شعله آتش قتال برکنار وآسوده حال باشند وهم صورت واقعه را بادیکر هوا خواهان معروض پیشگاه حضور شاه نموده وی درحینیکه از امور مهمه سند وشکار پور فارغ شده جاده پیمای دیره غازیخان بود از وصول عرض کلستان خان وغیره بمخالفت شهزاده ومختار الدوله آگاه گردید واز افواہ شدن این خبر وزیر فتح خان که همراه شاه ودرین سفر سه لک روپیه از خزانه پادشاه و اجسامان شده بود روی اخلاص بر تافته فرار کرد وباسواره طایفه بارکرائی که باردوی شاهی راه می پیوندند در قندهار رفت ومیر علم خان نائب شهزاده محمدیونس والی قندهار او را بتسلی مطمئن خاطر ساخت نزد خویش نگاه داشت وشاه از کرمختن او هیچ آگراه در دل راه نداده دومنزل یکی کوچ داده وارد کوهت واز انجا در قریه تینی واقع فاصله ده کوهی شهر پشاور رسیده فرود آمد وخواجه محمدخان ویحی خان بامیزائی وفیض محمدخان که از طریق خدمت شهزاده داخل محال پشاور شده بودند از ورود کوبه شاهی در موضع مذکور واقف گردیده روی فرار بسوی اردوی شهزاده

نهادند و در منزل شب قدر واقع دو آبه که شهزاده آهنگ عبور از انجا داشت برکابش پیوستند و احوال مکنت و جلال شاه را نزد شهزاده و مختار الدوله بیان نمودند و در شب این منزلگاه صحبت خان فوفلزائی با غلامخانه پشاور و رؤسای قوم خلیل و مهمند و غیره از لشکر شهزاده جدا شده داخل اردوی شاهی گردیدند و شرح حال شهزاده را نزد شاه گذاریدند و همگنان از الطاف بیکران ملوکانه بعطای خلعت سربلند کشته بعد موکب هایونی از قریه تینی در حرکت آمده وارد نواحی قریه پشاور شد و از شهر گذشته در گذرگاه عالم واقع چهار گروهی شهر فرود آمد و از سبب وفور آب عبور را دور از صواب دانسته درنگ فرمود و شیر محمد خان مختار الدوله را بذریعہ منشور دعوت اطاعت نمود و او از ناسازگاری طالع و ازون یا بشاهراه انقیاد نهاده در روز جمعه سوم ورود کوبه شاهی از آب گذشته در حدود قوم خلیل منزل گزید و شاه نیز از کنار آب و گذرگاه شاه عالم کوچ داده بقرب کوت جعفر خان نزول اجلال نمود و روز دیگر هر دو لشکر بهم در آویخته خونها ریخته کشت و از دست برد خواجه محمد خان و حمله های مردانه دیگر همراهان شهزاده عسا کر بادشاهی که از طوایف خایل و مهمند و غلامخانه پشاور بودند پشت بچنگ داده رو بهزیمت نهادند و در چنین حالت سرداران درانی چون مدد خان اسحق زائی و محمد اعظم خان نساقی باشی و محمد اکرم خان امین الملک و عبد الغفور خان فوفلزائی که با طویل و علم در اطراف شاه استوار ایستاده بودند و خود شاه با چندی از پیشخدمتان پای ثبات نمرده از انجمله شاه شمشیر حواله خواجه محمد خان کرده چون زره در برداشت کار بگریخته اما از ضرب کلوله تفنگ پیشخدمتان راه آخرت پیود و نیکو خان خواجه سرای قلار آقامی اسپ و سلاح (۱) و سلب (۲) او را سلب (۳) نموده سرش را بریده بپای ستور شاه انداخت و همچنین شیر محمد خان مختار الدوله که با برادران و اقوامش بسردار مدد خان و محمد اعظم خان دوچار و سر کرم بیکار بودند کشته کشند و حاجی میر احمد خان برادر مختار الدوله اول دستگیر و در ثانی طعمه شمشیر شده شهزاده قیصر از دیدار این گیرودار رهسپار دزیت گردیده کشته تنان داخل کابل شد و شاه با فتح و فیروزی در پشاور نزول فرموده با آنکه عنم نظم و نسق کشمیر در ضمیرش بود از سبب شهزاده قیصر که شکست یافته بکابل در آمد فسخ عنم کرده راه کابل بر گرفت و قبل از ورودش شهزاده قیصر یک شب در کابل درنگ کرده بصلاح و صوابدید میر واعظ آهنگ کوهستان نموده در آنجا پناه جست و شاه پس از از وصول بدار السلطنه کابل بعضی از خوانین را عقب او فرستاده بتسلی و دلجوئی بحضورش آوردند چنانچه قلم عفو بر ناصیه حال شهزاده کشیده حکم مبرم کرد که دیگر از اقامت حضور و ملازمت رکاب دور نبوده بحکومت مأمور نشود

(۱) سلاح آله
 حرب و ساز
 جنگ
 (۲) سلب زره
 و جوشن
 و خنجران
 جنگ و جامه
 (۳) سلب
 ربن بودن
 نیست کردن

﴿ ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا ﴾

والی خراسان جانب هرات

ذکر لشکر
 کشیدن محمد
 ولی میرزا
 جانب هرات

باعث لشکر کشیدن مشارالیه اینک قبل ازین بنا بر انقلابیکه در خاندان سلطنت چنانچه ذکر شده آمد روی داده نزاع افتاد قلعه غوریان را که در هشت فرسنگی هرات واقعست حسین خان قاجار بامروالی مشهد متصرف شد و محمد ولی میرزا آنرا باسحق خان قرائی سپرده او یوسف علی خان برادر زاده خود را بحکومت آن نکاشت و وی در خفا با حاجی فیروز الدین سازش کرده بتسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تا که در خلال احوال مذکور سال ۱۲۲۲ هزار و دو بیست و بیست و دوی هجری حضرت صوفی اسلام که سه سال پیشتر ازین از خوف بیکجان اوزبک گریخته در کرخ اقامه آزیده بود و خواص و عوام آن مقام و نواحی هرات دست ارادت بدامن اطاعتش زده طریق انقیادش می نمودند درینوقت حاجی فیروز الدین که از مریدان سعادت قرین او بود پنجاه هزار کس از مردم ایلات و اوسات هرات و مضائق آن بنام جهاد جمع آورده حضرت صوفی را در هودج زرین برنشانیده قائم (۴)

نسخه
 بیکی جان
 (۴) قائم
 پایه لشکر

لشکر قرار داد و بعدد ايام سال سه صد و شصت و شش نفر از دلیران رزم جوی بدور هود جش محافظت کاشت و از هرات باعبدالواحد خان بارکرائی و ابدال خان مستوفی فوفلزائی و جبار خان نور زائی و ملا احمد خان واعیان هزاره و تائمی و جشیدی و ملا حکیم کاکری روی بسوی مشهد نهاد و در قریه شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد و از آنسوی محمدخان قاجار باسر اعلیحضرت فتحعلی شاه و اجازه محمدولی میرزا بالشکر آراسته بقلمه شادده رسیده منزل گزید و در روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی سنه ۱۲۲۲ هزار و دویست و بیست و دوی هجری قمری فتنین باهم مقابل گشته جنگ در پیوست و بسیاری از طرفین بقتل رسیده آخر الامر ایرانیان هجوم آورده هودج حضرت صوفی را در میان گرفتند و تائیکتن از محافظین هودجش زنده بود دست نیانند تا که همه حارسین سربالین شهادت نهادند آنگاه حضرت صوفی صافی را بدرجه رفیعہ شهادت رسانیده جسدش را پاره پاره ساختند و بآن نیز اکتفا نکرده آتش زده بسوختند و ششمزارتن از افراد اهل جهاد راه مینو (۱) بر کرنته یک صد و پنجاه تن از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفلزائی و گدا خان و محمود خان و برادر یانگک توشخان و غیره بسوی بهشت جاودان روی نهادند و سه هزارتن از اجداد و دویستتن از سران سپاه و ایالات زنده بدست ایرانیان افتادند که از انجمله عبد الغیث خان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و برادر دیگر یانگتو شخان جشیدی بودند خلاصه هزیمت بغزاة افتاده تمام احوال و ائقال و اتواب ایشان بتصرف ایرانیان در آمد و محمد خان قاجار چیره دست شده در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته شهر را محاصره انداخت و حاجی فیروز الدین از دفاع و جهاد بصلاح رضا داده دوساله خراج هرات را نزد محمدخان فرستاده اسیران را نیز بزر نقد از قیدرها داد و بقول صاحب تاریخ سلطانی مدت محاصره پچهل روز کشیده بزرگان هرات چون برادر اسحق خان قائبی و محمدخان بیگار بیگی هزاره و قلیچ خان تیموری و میر علم خان قائبی و میر حسن خان طبری رأی زده باهم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را از هرات بهر واسطه که باشد بازدارند چنانچه باستصواب رأی همدیگر حاجی فیروز الدین را بدان راضی ساختند که یک زنجیر پیل و صدطاقه شال کشمیر و صد هزار روپیه نقد داده و شهزاده ملک حسین پسر خود را برسم کرو کان فرستاده از تنکنای محاصره خلاصی یافت بهر حال محمدخان جانب مشهد مراجعت کرده در ماه جمادی الاول وارد ارض اقدس شد و پنجصد نیزه سرو خراج هرات را با تمارف و تحایفیکه حاجی فیروز الدین ادا کرده و فرستاده بود باشهزاده ملک حسین گسیل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود و در چین سلطانیه بار دوی او رسیده شرف گذارش یافته شهزاده را اعزاز و اکرام شاهانه فرموده رخصت مراجعت داد .

هـ (ذکر شورش شاه محمود و هزیمت یافتنش) -

واقعات گریختن شاه محمود از زندان بالا حصار و اقامه جستنش بفراه و فرار کردن فتح خان از دیره غازیخان و قرار گرفتنش در قندهار بنزد میر علم خان نائب شهزاده محمد یونس که سابقاً ذکر شد موجب فتنه گشت زیرا که چون وزیر فتح خان چنانچه گذشت در قندهار اقامه گزید شهزاده محمد یونس را بخود راغب گردانیده از میر علم خان روگردان ساخت و چنان در طبیعت شهزاده جای گرفت که او را در خانه خود برده شاه محمود را از فراه بقندهار دعوت کرد و میر علم خان ازین راز نهان آگاه گشته از راه عدم چاره با پیاده و سواره خویش روی بسوی کابل آورد و شرف بساط بوس حاصل نمود و فتح خان قندهار را از وجود اغیار خالی دیده شاه محمود را که از مدت یکسال مقیم فراه بود بشهر در آورد و از مردم تجار سکنه قندهار طوعاً و کرهاً وجه نقد بنام قرض گرفته سامان حرب ساز کرد و از قندهار رو بسکابل نهاد و ازینطرف اعلیحضرت شاه شجاع با سپاه کینه خواه از کابل بمزم مدافعه بیرون شده کنار ده منک را منزلگاه اول قرارداد و از آنجا روز سوم براه افتاده یک روز در غزنین جهت زیارت مزارات اولیای کرام درنگ کرده راه بر گرفت و آنکاه که پل سنگی فرودگاه سپاه شاه شد شاه محمود وارد باغ بیرو گردیده بفاصله یک کوه از اردوی شاه لشکرگاه ساخت و شاه از پیام خوانین هواخواه خویش که باشاه محمود همراه بودند

مینو بهشت

ذکر شورش
شاه محمود

استوارانه قیام ورزیده مقارن این حال نور محمد خان بادوزائی با علم و پیروانش از شاه محمود رو برناخته برکاب شاه پیوست و ازین معنی نیروی بازوی شاه محمود و وزیر فتح خان ضعف پذیر گشته راه فرار بر گرفته در فراه عنان باز کشیده اقامه جستند و اعلیحضرت شاه شجاع داخل قندهار شده پس از رفع خستگی راه پیمای عزم آن کرد که چون همیشه از جانب فراه و هرات آتش فتنه شعله ور میگردد لازم و متحتم است که سد این رخنه شده آید پس بدانسوی روی نهاده حاجی فیروزالدین از توجه کو کبه شاهی بجانب فراه و هرات آگاهی یافته قرآن مجید را شفیع ساخته با تحایف طرایف (۱) و عریضه مشتمل بر عجز و انکسار بحضور شاه فرستاد مضمون اینکه اگر اعلیحضرت والا تصرف نمودن هرات و در بدر نمودن او را مدنظر فیض منظر داشته باشند بدون آنکه زحمت سفر کشند هرات سپرد کار گذاران دولت شده خود نیز از راه انقیاد بعض بساط بوس نائل گردد و اگر نظر بگردار شاه محمود که برادر اعیانی او است از مرحمت محروم دارد خود آواره دشت ادبار گشته روز خواهد گذرانید و هم اگر هرات بتصرف اولیای دولت باشد یکی از خدام مأمور بحکومتش خواهد شد پس او را از خدمه حضور شمرده بدستور برقرار دارد و هر قدر که از خوان احسان پادشاهی بر طبق الطاف پدران تیسور شاهی جهت مؤنت و معیشتش در دیوان سلنت معین و مشخص گردد از طریق ذره نوازی و صلح ارحام بعید نخواهد بود و بیاس این عطایا شاه محمود برادرش را نیز ضامن و کفیل خواهد بود که مصدر فتنه و فساد نشود و شاه مسئول او را قبول فرموده حکومت هرات را با یک لک روپیه از مالیات آن بوی تفویض فرموده بقندهار مراجعت کرد و شهزاده محمد یوسف را بایالت انجاسرافراز نموده چون انتزاع کشمیر از تصرف عطا محمدخان مکنون خاطر و پیشنهاد ضمیرش بود محمد اعظم خان نساقچی باشی و میر علم خانرا به پیشکاری شهزاده محمد یوسف سر افراز فرموده بکابل مراجعت نمود و چند روز درنگ کرده عزم پشاور کرد

(ذکر توجه کو کبه شاهی جانب پشاور بعزم انتزاع کشمیر)

چون شاه قصد رفتن پشاور کرد بذریعه مناشیر (۲) رؤساء طوایف مهمند و خلیل و باجور و ختک و غیره را اعلام و ارشاد فرمود که باسواره و پیاده خودها در جلال آباد حاضر رکاب شاهی آیند تا در آنجا عرض سپاه را دیده بعد از راه پشاور طریق کشمیر پیمایند چنانچه مو کب شاهی از کابل حرکت کرده در چهار باغ جلال آباد چند روز توقف فرموده بعد از فراهم شدن خوانین و سوار و پیاده طوایف مذکوره و از ملاحظه حضور گذشتن ایشان وارد پشاور شد مقارن ورود مسعود شاهی که مطابق بود بایم محاصره هرات و مقاتله ایرانیان از عرائض عباس خان بهاول پوری و مظفر خان ملتانی و غیره مفهوم خاطر اقدس شد که انفسین و استرجی و غیره چند تن فرستادگان دولت انگلیس بحدود ولایات مذکوره رسیده و رسم سفارت هوای شرفیابی حضور و الارا در سر دارند اگر منظور وصول ایشان بحضور باشد و منع صادر نکرد البته بر طبق اغراض اعلی معمول خواهد شد والا اگر آمدن ایشان را از سبب محاصره هرات ملتوی برکید و حیلله دانسته ممنوع فرمایند نخواهند گذاشت که قدم پیش گذارند و شاه که از کینه مکنون خاطر انگلیسان آگاه نبود اجازت آمدن ایشانرا به پیشگاه حضور داده امر کرد که هر کدام از مقام خویش آنها را باعزاز و اکرام راه عبور و مرور داده در پشاور برسانند که آسیب نیندند

(ذکر رسیدن فرستادگان دولت انگلیس)

(و مأمور شدن شهزاده منصور بکشمیر)

چون شاه وارد پشاور شده سامان سپاه ساز گشت در قریه چکنی لشکر را امر فراهم شدن نموده خود نیز تشریف برد و افواج قاهره را در آنجا از ملاحظه گذرانیده شهزاده منصور را با محمد اکرم خان امین الملک و سردار مدد خان اسحق زائی و غیره خوانین درانی و قزلباش و دوازده هزار سوار مأمور کشمیر فرموده در شهر پشاور مراجعت کرد و داخل دولت خانه بالا حصار شده احوال وصول فرستادگان دولت انگلیس در علاقه کوهات بکوش داد نبوشش رسیده چندی از خدام سلیقه فهم را باستقبال فرستاد و هم محمد اکرم خان

(۱) طرائف چیزهای لطیف و خوش و مالهای نو و تازه

ذکر توجه کو کبه شاهی جانب پشاور

(۲) مناشیر جمع منشور یعنی فرمان

ذکر رسیدن رسولان انگلیس

امین‌الملک را فرمان کرد که نخست رسولان دولت بهیة انکلیس را پذیره کرده بعد باشکر مأموره کشمیر ملحق شود چنانچه مشار الیه از اردو جدا گشته بامستقبلین مراسم پذیره انکلیسان را بجای آورده تا بحضور شاه با ایشان همراه مشرف شده بعد از عقب لشکر راه کشمیر برگرفت و فرستادگان دولت مزبوره شرف باز حاصل کرده انواع تحف و هدایا از قبیل تفتنگها و تفتنگچه های دولوله و شش لوله و ساعات و دوربین ها و آینه های قد نما و ظروف بلورو صندوقهای ساز خود نواز که تا اینوقت کسی درین مملکت ندیده بود بادوزنجیر پیل عماری از زرسرخ و سیم سفید و بالا پوش زردوزی که از طرف پادشاه انکلیستان آورده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع جهان آرا شدند و فرنگیان نیز بخلاصه فاخره نوازش یافته خدام یا کیزه روز کار نیک کردار بمهمانداری ایشان معین گشته تا کید رفت که بوجه اتم و اتم بخدمت پرداخته خلاف طبیعت ایشان رفتار نکنند که رنجیده خاطر نشوند

﴿ ذکر معاهده دولتین و تمل عهده نامه ایشان ﴾

آنگاه که فرستادگان دولت بهیة انکلیس را خستکی جاده بیانی رفع کردیده راحت حاصل شد سخن از اتحاد دولتین درین ایشان و شاه و الاجاه بنیاد گردیده رشته دوستی و اتحاد دولتین بواسطه مسترانفستین و مسترحی و کیلین دولت انکلیس چنین انعقاد پذیرفته وثیقه عهده مرقوم گشت از آنجا که بسبب ظهور تمهیدات عنوان موافقت و مرافقت از طرف قوم پرسیس با پادشاه ایران باراده یورش آوردن بر ممالک سرکار عظمت مدار پادشاه در دران و بعد از آن در ممالک سرکار دولت انکلیس متعلقه کشور هند جناب شهامت و بسالت مرتبت نبالت و ایالت منزلت امیرالامراء العظام فراست و کیاست ارتسام مسترانفستین بهادر بجهت ایمنی مأمور آمده که باتفاق و استصواب کار گذاران حضور باهراالنور اعلیحضرت فلک رفعت قمر طلعب ناهید بجهت عطار د فطنت خورشید مرتبت بهرام صولت برجیس سعادت کیوان منزلت سکندر حشم جمشید خدم قا آن دربان قیصر بسبان ظل ظلیل کردگار جلیل حامی مراسم معدلت و ماحی آثار بدعت المؤید بتائیدات الله پادشاه سپهر بارگاه کابل طرح انداز سر رشته حفظ و حراست ممالک هر دو سرکار عالم مدار از آسیب یورش متخیه قوم فراسیس و قاچار شوند چنانچه از طرف جناب عظمت و جلالت و اقبال مآب حشمت و فیضات و اجلال نصاب آریکه آرای قوت و اقتدار و وساده پیرای تندرست و اعتبار محرم حقایق ملت مسیحیه مشیر خاص دولت انکلیسیه رموزدان احکام سلطانی مقرب بارگاه جهانبانی اشرف الامراء لارد منتو کورتر جنرال بهادر مالک و مختار جمیع امور مالی و ملکی و عسکری متعلقه ممالک نسیح المساکت سرکار انکلیس بهادر و ائمه دیار هند بدر بار فیض آثار پادشاه ممدوح متین و مامور و بسعادت تائیم (۲) ختیه علیه قاض و مستامد شده و مقصود دوستانه افادت اتمامی تعینات خود را معرض عرض و اظهار حضور باهراالنور پادشاه ممدوح در آوردند و پادشاه ممدوح نیز فوائد و منافع سر رشته موافقت و مرافقت هر دو دولت دوران عدت را درین باب بنظر حق بین دیده بوج احسن و روش مستحسن فهمیده بکار پردازان سرکار خود حکم فرمودند که با سفیر موصوف سوال و جواب نمایند و لحاظ سود و بهبود هر دو سرکار جهان مدار را داشته عهدنامه دوستی شمامه یکجتهی ختامه نمایین دولتین قوی شوکتین علیتین موثق گردانند و درین صورت بفضل و عنایت لم یزلی قطعه عهدنامه مشتمل بر چند شرط در میان کار گذاران موصوف و سفیر دولت انکلیس بهادر حسن انصاف و بمهر خاص میمنت اختصاص پادشاه ممدوح درجه منظوری یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامه مزبور را بعالیخدمت فیض موهبت کورتر جنرال بهادر معزی الیه جهت مهر و دستخط ارسال داشته بودند و شرایط مندرجه آن پیش نواب صاحب معزی الیه بالاتفیر و تبدیل مقصد و معنی منظور شده بالفعل نقل دفعات عهدنامه مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر و دستخط نواب معزی الیه و نیز دستخط امرایش که در انتظام امور این ریاست شم یکند مرسل گشت و مستلزم آنیکه ایشان آن چه در حال وجه در مال اید الدهر بر ذمت همت اولیای هر دو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود محض از روی مضامین و نحوای کلام موافقت آ کین دفعات مزبوره که در ذیل تخریفات مشخص و مستنبط خواهد

پذیره
معنی پیش
باز رفتن

ذکر معاهده
دولتین

نقل عهدنامه
شاه شجاع
دولت انکلیس

(۳) تاسم
بوسیدن

کردید (۱) اولاً آنکه چون طایفه فراسیسیه و قاجاریه باهم در مخالفت دولت در آنیه متفق شده اند هرگاه خواسته باشند که در ممالک سلطانی عبور نمایند چنانکه درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سدره آنها شده حتی المقدور در مجادله و مانع آنها کوشیده نگذارند که عابرو قاصدهند متعلقه انگلیس شوند (۲) ثانیاً آنکه اگر فراسیسیان و قاجاریه بمعاهده خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکر کشی نمایند کار کتان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزیده از اخراجات جهت مهم مزبور خود را معاف ندارند و هرگاه قرار داد معاهده فراسیس و قاجار برقرار هم نباشد این دو مطلب که مرفوم خامه مشکین شامه کردید برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد (۳) ثالثاً آنکه فیما بین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بوده حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد و بملک یکدیگر هیچ گونه مداخلت نمایند و پادشاه ممدوح از فراسیسیان احدی را در ملک خود راه نهد فقط و چون خیر خواهان دولتین عهدنامه را باینوجه نیکار نمودند و از طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد مراقبه هذا بمر و دستخط نواب صاحب ممدوح و دستخط دیگر امرای شریک امور انتظام این ریاست در تاریخ هفدهم ماه جون سنه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۲ هجری سمت تحریفات و درین اثنا شهزاده منصور و محمد اکرم خان امین الملک و غیره که بالشکر مامور کشمیر شده بودند از آب مظفر آباد عبور کرده حبال کشمیر را تا حدود کتائی و بلباسه متصرف شدند و گروه مخالف بزکوهی را که محل عبور افواج پادشاهی بود سنگر بسته استوار نشسته بودند که اردوی شهزاده رو بجنبش نهاده ایشانرا هزیمت دادند و بسیار ایراجناک هلاک افگنده سنگر را متصرف شدند و در چنین حال که نسیم فتح بر رجم علم ابطال رجال سپاه شهزاده بوزید از سبب امری تقار خاطر در بین محمد اکرم خان و سردار مدد خان واقع گردیده سردار مدد خان در نصف شب از لشکرگاه بیرون شده در نزد شاه آمد و از عقب او محمد اکرم خان نیز با آنانی که حاضر در کاب شهزاده بودند با مباد شب مذکور روی جانب پشاور نهاد و بزحمت شاقه از مظفر آباد گذشته بحالت شکسته نایسته که اسلحه و سامان و اسبان همراهانی همه تلف گشت وارد پشاور شد و شهزاده که لشکر را پراکنده دید ناچار از اتفاق هر دو سردار کار از پیش برده راپس پشت نهاده داخل پشاور شد .

(ذکر مغایرت میر علم خان و محمد اعظم خان و بقندهار)

(در آمدن شاه محمود از اتفاق ایشان)

در خلال احوال مذکوره میر علم خان را با محمد اعظم خان مخالفت رویداده میر علم خان با هوای خواهان شاه محمود راه سازش پیش گرفته او را با وزیر فتح خان در قندهار در آورده شهزاده محمد یوسف والی قندهار و محمد اعظم خان از ظهور این حادثه فرار اختیار کرده از راه دیرجات وارد پشاور شدند و وقوع واقعه را مفصل بعرض شاه رسانیدند که روزی محمد اعظم خان جهت اجرای امری در خانه خویش خلوت گرفته درب خلوتگاه را بسته قابوچی برنشانیده تا کید کرد که کسی را نزدش نکند تا از کاریکه پیش دارد باز نماند و درینحال میر علم خان جهت امری بنزدوی رفته قابوچی از دخولش مانع آمده وی بر آشفته مشتی بدهن قابوچی زده ثنابای او را بر انداخت و سر زده داخل خلوتگاه شده ظاهراً محمد اعظم خان چیزی نکفته باطناً رنجیده خاطر گشت چنانچه پس از وی یابارانش زبان شکوه باز کرده بدکوئی آغاز نهاد و میر علم خان از غیبت کردن او آگاه گشته در کین اضمحلالش افتاد و ملا محمد سعید را که با وزیر فتح خان قرابت قومی و اخلاص صمیمی داشت از راه خفا نزد خود خواسته از رازیکه در دل داشت او را آگاه ساخته نزد وزیر فتح خان فرستاده پیام داد که شاه محمود را از فرام برداشته در قندهار آیند و شاه محمود و وزیر فتح خان که چنین امر را همیشه خواهان بودند از شنیدن پیام میر علم خان شادمان شده بلاد رنگ بامر دم بار کزائی آهنگ قندهار کردند و میر علم خان که با ایشان راز در میان داشت بهانه مدافعه باشهزار سوار از شهر قندهار بیرون گردیده در موضع سنجری فرود آمد و شاه محمود بتصور آنکه مبادا میر علم خانش بفریب دعوت کرده باشد ملا محمد سعید پیام گذار او را نزدش فرستاده تنها بنزد خود طلبید تا صدق و کذب او را از آمدن و نیامدنش بخود معلوم نماید و چون سخن میر علم خان از در صدق بود بمجرد رسیدن ملا

ذکر مغایرت
میر علم خان
و محمد اعظم
خان

ثنایا دو
دندان پیش

محمد سعید تنها راه اطاعت بر گرفته نزد شاه محمود شد و او را مطمئن خاطر ساخته اردوی خود را از عقب طلبیده طریق خدمت شاه محمود گزید و شهزاده محمد یوسف با محمد اعظم خان از یعنی آگاه کشته راه فرار جانب پشاور بر گرفته اینک شرفیاب حضور شاه شدند و ماجرا باز داشتند و شاه از شنیدن قصه مذکوره بخود پیچیده به تجمیز و ترتیب لشکر پرداخت و از انسوی شاه محمود پس از ملحق شدن میر علم خان باز دویس و کریمخان شهزاده محمد یوسف قندهار را متصرف شد و بقرار سابق فتح خانرا وزیر و ملا محمد سعید را قاضی القضاة خواند و وزیر فتح خان خواهر علاقی خود را که با سردار شیردل خان اخوت اعیانی داشت بمیر علم خان داده رشته مواصلت و عقد مناکحت بر بست و با وجود قرابت و صلت از راه حب ریاست که میر علم خان از سبب آوردن شاه محمود در قندهار خواهان امر وزارت بود و شاه محمود بخلاف پندار او منصب و زارت را بفتح خان عنایت فرمود نفاق در بین هر دو تن واقع گشت و شاه محمود که وزیر فتح خانرا نظر بمحمداتش دوست میداشت میر علم خانرا محبوس کرد و شهزاده ایوب را بحکومت قندهار گذاشته اسد خان برادر فتح خانرا بنیابتش بداشت و خود با وزیر فتح خان میر علم خان را محبوساً برداشته راه تسخیر کابل بر گرفت و کابل را متصرف شده آهنگ پشاور کرد و شاه شجاع نیز بالشکر آراسته بعزم مدافعه از پشاور خیمه بیرون زد و در باغ علیمردان فرود آمده سفیران انگلیس را رخصت مراجعت داد و حرم محترمش را با خزائن پادشاهی و ابوالحسن خان خزینه دار حمل و نقل فرموده امر باقامه قلعه اتک نمود و ازینطرف شاه محمود در منزل جگدک فروکش کرده شاه شجاع از باغ علیمردان براه افتاده با سپاه کینه خواد لوای مدافعه و مقابله بر اثر است .

ذکر محاربه منزل نمله و هزیمت یافتن شاه شجاع

شاه محمود از منزل جگدک کوچیده در عرض راه منزل سرخ پل میر علم خانرا که در اردو محبوس بود با اشاره و صوابدید وزیر فتح خان که مردم قزلباشیه کابل کمر بسته احسان و درین لشکر همعنان او بودند در موضعی که حال بمیر علم کشته معروفست بقتل رسانید و وزیر فتح خان از تدبیریکه در ضمیر داشت راه مراوده با امرای رکاب شاه شجاع کشوده اکثر را بعطای زر از راه خدمت منحرف گردانید و از انجمله پیشخانه چی را از کثرت عطا اغوا کرده تعلیم داد که یخبر از شاه شجاع و لشکرش سه منزل یکی کرده پیشخانه را فرود آرد تا سپاهش خسته گشته بی نظام شود چنانچه شاه شجاع که بتدبیر وزیر فتح خان آگاه نبود از منزل جرود سردار مدد خان و محمد اعظم خانرا با چهار هزار سوار مأمور قراولی نموده امر کرد که تا چهار روز وارد منزل نمله بشوند و ایشان راه بر گرفته چون بمنزل علی بغان فرود آمدند از عرض محمد اعظم خان نساجی باشی شاه شجاع آگاهی یافت که مدد خان از خیانتی که در کشمیر کرده از رکاب شهزاده منصور کریمخته بود خائف و هراسناک است زیرا که میکوید که شاه پس از فیصله امر شاه محمود او را عقوبت خواهد نمود و بنا بران با مخالفان متحد و همداستان شده که اینمغنی از زبان نوکرانش به بیان رسیده است که پی در پی بشاه محمود و هوا خواهانش می نویسد که بکمال استعجال با معدودی از رجال راه نزدیک کنند تا بواسطه او بر مرام فائق آیند پس شاه شجاع محمد اعظم خانرا از کید مدد خان آگاهی داده مرقوم فرمود که از جائیکه رسیده اند پیش ترفقه توقف و رزند تا بعد از وصول کوکبه شاهی هم رکاب راه بر گیرند و مدد خان از زود رسیدن موکب شاهی آگاهی یافته قبل از آنکه حکم مذکور بوصول پیوندد در هاروز از منزل علی بغان اردو را کوچ داده از سبب خوفیکه در دل داشت و یا از جهتیکه با وزیر فتح خان یکدل کشته بود از جلال آباد در گذشته مسافت بیست و چهار کروزه راه طی کرده در منزل نمله فرود آورد و کس نزد شاه محمود و وزیر فتح خان فرستاده پیام داد که بایلتار وارد نمله بشوند و خوف در دل راه ندهند زیرا که شاه شجاع با لشکریکه همراه دارد روز سوم وارد نمله خواهد شد و شاه محمود بعد از قتل میر علم خان که منزل سرخ پل فرود کاهش بود از شنیدن اینخبر ظنرا با خود رهسپر دیده در منزل کندمک فرود آمد و مدد خان

ذکر محاربه
نمله و هزیمت
یافتن شاه
شجاع

بهانه مدافعه از نمله بر خواسته باشاه محمود عهد خدمت بر بسته بقسم جنک و کریز تفنگ جانب اردوی شاه محمود کشاد داده و راه کریز نیز پیوده وارد نمله شد و بشاه شجاع پیام داد که در منزل کندمک محاربه قراولی رخ داده بجنک و کریز در نمله عقب نشسته مترصد ورود کو کبه شاهبست و شاه شجاع انخبر را در عرض زاه علی بغان و چهار باغ استماع نموده با آنکه از کید مدد خان آگاه بود از تنگی هنگامه فوراً محمد اکرم خان امین الملک و عبدالغفور خان را با سواران تحت رایت ایشان بمعاونت مدد خان فرستاد و گفت که خود نیز بالشکر از عقب در رسد اما مدد خان قبل از رسیدن ایشان با چهار هزار سوار فرار کرده در تحت رایت شاه محمود قرار گرفت و محمد اکرم خان و عبدالغفور خان که راه معاونت می پیوندند در رسیده محمد اکرم خان با پنجصد سوار بیکه همراه داشت از عقب مدد خان تاخته بمقاتله پرداخت و بافتح خان دو چار کشته کلوله تفنگ بوی حواله کرد و از وزیر رد شده بیکی از ملازمانش رسیده هلاک ساخت و وزیر فتح خان از مشاهده ملازمش بر آشفته بضر بشمشیر سر محمد اکرم خان را بر زمین انداخته بنوک سنان بهوا برافراخت و همچنین عبدالغفور خان نیز دستگیر و کشته شد و پس از قتل هر دو سردار شکست در همراهان ایشان افتاده راه هزیمت می پیوندند که شاه شجاع نیز در رسیده بختش را واژون و کار را در کون دیده راه فرار جانب دامنه سفید کوه برداشت و بکمال بدحالی داخل پشاور شد و شاه محمود اتواب و اسلحه آلات اردوی او را تمام متصرف کشته بفتح و فیروزی وارد جلال آباد کردید و شهزاده کامران پسرش را با جمعی از سپاه مأمور پشاور ساخت و از سر کشتن انخبر ابوالحسن خان خزانه دار و ملا جعفر که با حرم محترم شاهی مقیم قلعه اتک بودند و جوه نقد و جواهر ثمینه نفیسه را از راه خیانت برداشته و بانوان حرم عفت توام شاهی را گذاشته در لاهور نزد رنجیت سنگه که دست نشانیده اعلیحضرت شاه زمان بود رفتند و طریق ملازمت وی بر گرفتند و شاه شجاع که در پشاور در آمده بود از توجه شهزاده کامران بدانسوی اقامت را در نیروی خود ندیده در روز جمعه بعد از ادای نماز جمعه بر اسب کریز بر نشست و جانب قوم ختک راه بر رفته از کثرت باران سیل بسیار جریان یافته در نهر بیکه مابین بدیه و تینی واقع است از و ففور و طغیان آب که عبور از ان ناصواب مینمود اسب با آب زده در حالتیکه آب از قریبوس (۱) زین میگدشت تنها عبور کرده پیروان و همراهانش را از عبور منع فرموده تن تنها شب را در تینی بروز آورد و روز دیگر بقیه تبعه اش از آب گذشته چند تن غرق شدند بعد از انجا برای افتاده داخل علاقه کوهات کشت و از انجا براه بنگش و هزار درخت اسب ناکامی رانده در علاقه مقرر رسیده از انجا روی ادبار بسوی قندهار آورد و در عرض راه منزل مو سوم تباری نور محمد خان که با محمد اعظم خان عداوت باطنی داشت بتاریکی شب بقسم سر بکوشی خود را بوی نزدیک کرده خنجر در بین هر دو کتف او فرو برده هلاکش ساخت و خود فرار کرده بکهمسار واقع آنسر زمین بر آمد و با مسداد آن شب شاه شجاع نعلش او را روانه غزنین نموده چهار هزار روپیه جهت تجهیز کفن و دفنش از خزانه رکاب عنایت فرمود و خود راه قندهار بر گرفت و شهزاده کامران که مأمور پشاور شده بود در بلده مذ کوره رسیده سردار عطا محمد خان بن سردار پاینده خان را بحکومت انجا کاشته راه مراجعت برداشت و بشرف دست بوس شاه محمود پدرش نائل گردیده بعد شاه محمود بکابل معاونت فرمود و نواب محمد زمان خان را بحکومت جلال آباد نامزد کرد

ذکر تصرف نمودن شاه قندهار را و باز از دست رفتن آن

چون شاه شجاع راه قندهار نزدیک کرد شهزاده ایوب ابن اعلیحضرت تیمور شاه که از طرف شاه محمود حکومت آن دیار داشت بانواب اسدخان نانبش و شهزاده محمد یونس بن شاه زمان بالشکر از شهر بیرون شده باشاه شجاع در آویخته در عین گیرو دار و اشتغال نایره قتال شهزاده محمد یونس از شهزاده ایوب رو بر تافته برکاب شاه شجاع پیوست و همچنین شاه پسند خان اسحق زائی و گلستان خان و بوستان خان اچکزائی از امرا کبار که بواسطه قید و قتل میر علم خان از شاه محمود سر کران بودند داخل اردوی

(۱) قریبوس
قاش زین

ذکر
تصرف نمودن
شاه شجاع
قندهار را

شاه شجاع شدند و از رویداد این معامله شهزاده ایوب و اسد خان را نیروی اقامت بر شکسته راه هزیمت جانب کابل پیش گرفتند و شاه شجاع بقندهار درآمده بتمهیه لشکر پرداخت و نقد و جنس از تاجران مسلمان و هندو قندهار با سم قرض گرفته تجویز سامان سه هزار سوار نموده مشغول فراهم آوردن سپاه بسیار بود که شاه محمود باشمزه کامران پسرش با سردار پردل خان و وزیر فتح خان و ششمزار سوار راه قندهار بر گرفته وارد منزل چکان شدند و شاه شجاع بمدافعه برخواسته باهم بمجاریه کرائیده دودفعه لشکر شاه محمود را بر شکست و چند تن از سران سپاهش را بکشت و گلستان خان اچکزائی از جانب داران شاه شجاع نیز بقتل رسید و در آنای کارزار صالح خان اسحق زائی که از سبب قتل میر علم خان از شاه محمود رو برنافته نزد شاه شجاع رفته بمنصب هفتصد سواری و طبل و علم سرافراز گشته بود باز سواره اش داخل سپاه شاه محمود شد و از مشاهده ایحال شاه شجاع اختراقاتش را در حوض و بال دیده راه هزیمت جانب ارغستان پیش گرفت و قندهار بتصرف شاه محمود در آمده شهزاده کامران مأمور حکومت آندیار شده خود شاه محمود بکابل مراجعت فرمود و شاه شجاع شب را در ارغستان بسر برده از راه غویب ی و وزیر ی وارد دیر جات شد و از آب آتک عبور کرده بکجی شمالی ولیه از علاقه متعلقه محمد خان سدوزائی رسید و از عزت و احترام بسیار دید چنانچه یک زنجیر پیل سواری و خیمه ها و ظروف و فروش بسیار و زر و سیم سفید مسکوک و اجناس زری و ابریشمی و غیره برسم پیشکش حاصل نمود و هم از شاه التماس نمود که بانوان سراق حرم محترم را که از آنک در راولپندی رفته اقامه کرده بودند از آنجا بدیره غازیخان نقل داده اقامت فرمایند و شاه شجاع این خواهش او را موقوف بوقت گذاشته روی بسوی راولپندی آورد و بانزده روز در آنجا درنگ کرده بعد آهنگ آن فرمود که با حرم عصمت توام در ملتان رفته منزل گیرند و هنوز برای نیفتاده بود که مکتوب رنجیت سنکبه از علاقه سائی وال بمطالعه اش رسید بدینحوال که در حین مرور از حدود علاقه مذکور از ملاقات خویش مسرورش سازد و شاه شجاع بناچار خواهش او را راولپندی جانب علاقه سائی وال راه برگرفت و رنجیت سنکبه مقدمش را کرامی داشته تعارف شایان پیش کشید و شاه بازای آن چند قطعه جواهر کران بهابوی عطا فرمود و از آنجا که غم ملتانرا در خاطر داشت رنجیت سنکبه عرض والتماس نمود که بملازمت رکاب تا آنجا رفته اکر حاکم آن از دخول و وصول شاه اباورزدوی به تمهیه و تهدیدش پرداخته ولایت را برای شاه مسخر سازد و شاه از اندیشه اینکه مبادا بواسطه و بهانه اوداخل ملتان شده ملک را بتصرف خود آرد پس عذر خواسته ترك رفتن ملتان کرد و بار رنجیت سنکبه وداع نموده راولپندی مراجعت فرموده اقامه کرد

{ ذکر سلطنت ثانویه اعلی حضرت شاه محمود }

(و بحکومت ولایات کاشتن وزیر فتح خان برادران خود را)

چون شاه محمود باز بر اریکه سلطنت جاوس نموده با عروس مملکت داری دمساز گشت و وزیر فتح خان که از فرط سخاوتش حاکم طی را دفتر نیکنامی طی شده بود مردم درانی و قزلباش را از کثرت جود و عطا رهین احسان و ثناخوان خویش ساخت و ازینجا بامور بزرگ پرداخته طرح نیکونامی انداخت و هم شاه محمودش کافل هر کار و قابل نظم و نسق هر دیار دیده زمام بست و کشود مهیام مملکت را بکف کفایتش گذاشت و مختار کل امورش نمود و او کار وزارت را از فهم و کیاست خویش واستراحت جوئی و بی خبری شاه محمود بیایه امارت رسانید چنانچه هر یک از برادران خود را بحکومت شهر و دیاری مأمور نمود چنانچه سردار محمد عظیم خارا از تغییر سردار عطا محمد خان در پشاور و عبدالجبار خارا بخطاب نوای و ایالت دیرجات و همچنین در غزنین و قندهار و جلال آباد و لغمان و کوهستان کابل یک یک را بحکومت کاشت و بعضی خوانین که از شاه محمود و وزیر فتح خان خاطر کران بودند چون بلوچ خان اچکزائی و یحیی خان با میزائی و دلاسا خان اسحق زائی و غیره که جمعیت ایشان هزار سوار میرسید از راه فرار راولپندی نزد شاه شجاع رفتند و شاه شجاع از پیوستن آنها نیروئی در بازوی خود دیده عنم دیرجات کرد که آن محال را بتصرف آرد اما مقارن ایحال غلام احمد خان

ذکر

سلطنت ثانویه

اعلی حضرت

شاه محمود

بن شیر محمد خان مختار الدوله که باز عطا محمد خان حاکم کشمیر برادر خود رنجیده خاطر شده در میان مردم یوسف زائی روز بدر میبرد نزد شاه شجاع حاضر آمده جبین ضراعت بارض ادب سود واز سبب بغاوت عطا محمد خان حکمران کشمیر برادر خود که از حکم شاه شجاع چنانچه از پیش رقم شد التماس عفو تقصیر خویش نمود و شاه کنه برادرش را بروی نهاده تسلی داده نوازش فرمود واز وصول او بمجنور فسخ عزم دیرجات کرده قصد تسخیر پشاور نمود و غلام احمد خان بیاس برادری اکر چه از عطا محمد خان آزرده و گرفتار در بدری بود مکتوب کرده هزار سوار از وی خواست که باین واسطه شاه شجاع را از وی خورسند سازد کدورتیکه از بغات او در آینده ضمه پشاور جایگزین بود بزاید و او هزار سوار از کشمیر فرستاده با غلام احمد خان ملتزم رکاب شاهی شدند آنگاه شاه جانب پشاور راه برگرفت

عزم محاربه شاه شجاع

(با سردار محمد عظیم خان و هزیمت یافتن سردار)

شاه شجاع که لوی تسخیر پشاور برافراشته قصد عبور از معبرانک داشت از گذر بانان گذرگاه بازارک سهولت عبور را ازین معبر شنیده و چنددانه طلا با آنها داده از گذرگاه بازارک گذشت و در علاقه قوم ختک فرود آمده لشکر گاه ساخت و سردار محمد عظیم خان حاکم پشاور با پدرل خان برادر خویش و لشکر بسیار راه مدافعه پیش گرفته در حدود چکنی فرو کش کرد و شاه شجاع روز دیگر وارد نو شهره شده سردار محمد عظیم خان حرکت کرده در قریه پیربانی فرود گشت و هر دو لشکر بفاصله سه کروه از هم دور و چند روز از جنگ قصور ورزیدند و در هنگام توقف بعضی از دونان بامید یک نان از سردار محمد عظیم خان روگردان شده روز مره بشاه شجاع می پیوستند و چون هر کدام از زر و خلعت انعام می یافتند اکثر بل تمام لشکر او جانب شاه رو آور شدند و ازین معنی نیروی ثبات در بازوی سردار محمد عظیم خان نمانده راه فرار جانب کابل اختیار کرد و شاه شجاع داخل پشاور شده شهر را متصرف گشت و باهتام سامان لشکر و انتظام مهم آن بوم و برپا داشته طرح حکومت و رحل اقامت انداخت تا که چهار ماه از اقامه او در پشاور سپری شده زمان تابستان و گرمای آن بگذشت شاه محمود سردار محمد عظیم خان را با وجود هزیمت یافتن و گریختنش که رقم گشت پیش خوانده بنواخت و بسالاری جمعی از خوانین و غلام خانه کابل و سپاه رزم خواه کاشته مأمور پشاور ساخت

ذکر محاربه سردار محمد عظیم خان

با شاه شجاع در پشاور و غالب شدنش

چون سردار محمد عظیم خان راه برگرفته وارد منزل جرود گشت شاه شجاع بعزم دفاع از شهر پشاور بیرون شده موضع ته کال را اردوگاه قرار داد و روز دیگر آتش حرب شعله ور گشته پیاده کان شاه شجاع که با مر او کمین کریں بودند در حین حمله نمودن لشکر سردار محمد عظیم خان از کمین گاه برخاسته بشاک تفنگ کار را برایشان تنک ساختند و قریب سه صد سوار از ایشان بچاک هلاک اندختند و با حدوث ایحاده دلیران محمد عظیم خانی پای ثبات فشرده بهادر خان هشت نفر را از هوا خواهان شاه شجاع بضر ب شمشیر از پادر آورده مردم او را از پیش برداشتند و شاه شجاع از دیدن این حالت جانگاہ و هزیمت نهاده با شکستیان سپاهش راه فرار جانب قلمه اتک اختیار کرد و در آنجا نیز درنگ نتوانسته بر او پسندی رفت و سردار محمد عظیم خان با فتح و فیروزی داخل پشاور شده رحل اقامت کشوده بحکومت پرداخت

عظیم شجاع
سردار محمد
عظیم خان
و شاه شجاع

ذکر محاربه
سردار محمد
عظیم خان با
شاه شجاع

﴿ ذکر آهنگ حاجی فیروز لدین ﴾

(باسترداد غوریان و بر مرام فایق نشدن وی)

در خلال قتال و جدال مذکور حاجی فیروز لدین بر سلطنت شاه محمود برادرش قوی پشت کشته عزم استرداد غوریان جزم کرد و هم از دادن خراج هرات بدولت ایران که در زمان قتل صوفی چنانچه گذشت بعهده گرفته بود سرباز زد و شهزاده محمدولی میرزا حکمران مشهد بالشکر جانب هرات راه برگرفت چنانچه اسپ رانده در کنار پل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده لشکرگاه ساخت و حاجی فیروز لدین را در تنگنای عسرت انداخت تا که ناچار گردیده خراج هرات را با شهزاده ملک حسین پسر خویش که در مرحله اول نیز او را نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاده و از انجا مراجعت کرده بود نزد شهزاده محمدولی میرزا فرستاد و شهزاده بهمین قدر اکتفا کرده صورت حال را معروض پیشگاه شاه ایران داشته لوی مراجعت جانب مشهد مقدس افراشت .

﴿ ذکر هنگامه آراشدن شاه شجاع ﴾

(و تصرف نمودن پشاور را)

چون شاه شجاع بقراریکه آنفاً ذکر شد در راو پندی رفته اقامه گردید از بابان و غلام خانه پشاور با مردم سکنه شهر و اطراف مانند مسکن قوم خلیل و مهسند و غیره از تعدی و جور برادران و زیر فتح خان و بداد رسیدن عرض چیان بجهان رسیده ناچار عرایض نکار حضور شاه شجاع شده او را دعوت تسخیر پشاور کردند و مقارن اینحال جهانداد خان برادر عطا محمد خان والی کشمیر و سمندر خان بامیزائی و نور محمد خان فوفلزائی و موسی خان الکو زائی با جمعیتی از راه یاری و مددکاری بوی پیوستند و شاه شجاع از رسیدن عرایض مردم مذکور و وصول سرداران مزبور قوی دل شده رایت تسخیر پشاور افراشته وارد حسن ابدال شد و خواست که نخست بفرام نمودن سپاه پرداخته بعد بآئین درست راه رزمگاه برگردد لیکن جهانداد خان عرض پرداز گشته التماس نمود که اینک سه هزار سوار حاضر رکاب و آماده بیکارند مبادا از درنگ کردن کارد کر کون شود صواب آنست که بتعجیل و شتاب راه مقصود پیش گرفته آید و شاه شجاع سخنان او را پسندیده کوچ بر کوچ وارد بده بیر کشت و سردار محمد عظیم خان با عطا محمد خان برادرش و سپاه آراسته از شهر پشاور راه مدافعه برگرفته بمقابل عسکرگاه شاه فرود آمد و با آنکه وادی عمیق در بین جانبین حایل بود آتش حرب ملتهب گشته جنگ صعب در پیوست و در عین گیر و دار گاه (۱) تفنگ بردهن سردار عطا محمد خان رسیده جراحت یافت و از اردوی شاه شجاع موسی خانرا کلوله تفنگ بسینه رسیده هلاک گردید و از طواع آفتاب تا عصر هنگامه کارزار استوار مانده از طرفین بسیار تن مجروح و مقتول شدند سردار محمد عظیم خان باعث مجروح شدن سردار عطا محمد خان برادرش جانب پشاور مراجعت کرد و شاه شجاع نیز اجساد کشتگان و افراد زخم یافتگانرا برداشته معاودت نمود و نصف شب در مزار فیض آثار شیخ رحماکاه رحمه الله واصل شده درنگ فرمود و بامداد از انجا حرکت کرده بقاعه آنک در آمد و بعد از چند روز از انجا نیز حرکت کرده در راو پندی بار اقامت کشود و عرصه یکسال در انجا توقف ورزیده در ایام درنگس بعضی از خوانین دورنگ که از شاه محمود دانتک بودند از راه نفاق با شاه شجاع پیوسته هزار سوار فراهم شد و هم عطا محمد خان حاکم کشمیر لشکری بسالاری بندرام مشیرش از طریق معاونت زدوی فرستاد تا که دوهزار و پنجصد تن سواره و پیاده در رکاب شاه انجمن شده باز چشم تصرف بتسخیر پشاور باز کرد و با غلام احمد خان برادر عطا محمد خان راه برگرفته میدان نچه را لشکرگاه ساخت و سردار محمد عظیم خان نیز بمدافعه بر خواسته مصطفی خان خادم خود را با چهار صد سوار مقرر قراولی نموده خود از عقب راه برگرفت و همراهان شاه با مصطفی خان دوچار گشته همگنان را بقتل

ذکر آهنگ
حاجی فیروز
لدین باسترداد
غوریان

ذکر متصرف
شدن شاه
شجاع پشاور
را

(۱) مخفف
کلوله

رسانیده اندکی جان سلامت بردند و پیروان شاه رؤس کشتگان را بریده مظفر و منصور برگشتند و سرهارا بیای شاه برینتند و از وقوع این واقعه سردار محمد عظیم خان را پای ثبات بر شکسته از راه کوهات جانب کابل کریمت و شاه شجاع شهر پشاور را متصرف شده بتهیه سامان خویشین پرداخت

﴿ ذکر مأمور شدن شهزده حیدر ﴾

(از حضور شاه شجاع بقلع نواب عبد الجبار خان)

چون شاه داخل پشاور شد پس از یکماه که فی الجمله کاری رونق یافت شهزاده حیدر را با عطا محمد خان و هزار سوار روانه دیرجات نمود که نواب عبد الجبار خان را از دیره غازی خان قهر آبرون کشیده ولایت را متصرف شوند چون راه بدیره غازیخان نزدیک کردند نواب عبد الجبار خان بالشکر سواره و پیاده و توپخانه بمداغه برخاسته میدان جنگ بسیار است و باهم در آویخته نواب پس نشست و دوباره بجنک گرائیده در انشای کارزار چند صد سوار از شهزاده رو بر تافته در تحت رایت عبد الجبار خان قرار گرفتند و ازین معنی شهزاده راهزیمت دست داده صورت حال را بشاه مکتوب کرد و شاهش طلب حضور فرموده خائب و خاسر مراجعت نمود و بشرف دست بوس مشرف گشت

— (ذکر آهنگ شاه شجاع جانب کابل) —

(و مقید شدنش قبل از حرکت کردن)

از آنجا که شاه شجاع را سفر کابل دامنگیر ضمیر بود از هزیمت و مراجعت شهزاده هیچ در خاطر راه نداده سپان سپاه را که لاغی و زبون بودند در محال طوایف خلیل و مهمند و میان دو آبه قسمت فرمود که بعد از فریه و توانا شدن حاضر آورده راه کابل برگیرد و هم اکثر از خوانین را که شرفیاب حضور بودند جهت ساز کردن سامان سفر رخصت رفتن بمنازل ایشان داد و مقارن این حال که بلده پشاور خالی از ابطال رجال گشت عطا محمد خان ناظم کشمیر مدار روزکار را بر مراد خویش استوار دیده بواسطه جهانداد برادرش و نندرام هندو و سمندر خان بامیزائی و نور محمد خان و غیره هنگامه جویان نکوهیده خویان بسیاری از سپاه و رعیت را بوعده و نوبه عطای زر بفریفت و با ایشان قرارداد که هر حیل و وسیله که بتوانند شاه شجاع را دستگیر کرده در قلعه اتک برسانند چنانچه ایشان در کمین این امر افتاده بشکارش عرایض مناقضانه پرداختند و بی هم عریضه فرستاده التماس کردند که شاه عرض سوار آنها را دیده برای سفر کابل بگزیند و شاه که از کید ایشان آگاه نبود مسؤل ایشان را بکوش قبول شنیده همه روزه بتوسط جهانداد خان و سمندر خان سواران یک یک از خوانین را مشاهده و ملاحظه کرده بانجام رسانید در آخر کار خواستار گردیدند که تمام سپاه را در حالتیکه صفوف صفوف لشکر آراسته و پیراسته باشد از ملاحظه حضور گذارش یافته هر یک از افسران بر طبق آراستگی اسب و سلاح نوازش تحسین و آفرین یابند نیکو است و هنوز جواب لا و نم این التماس ایشان صادر نشده بود که بهانه سان دادن تماماً بدولت سرای بالاحصار در آمده شاه را در میان گرفته دستگیرش ساختند و بدست جهانداد خانش سپرده در قلعه اتک فرستادند و از آنجا نقل داده در کشمیر بعطا محمد خان سپردند و او در قلعه که واقع کوه مارانست محبوسش کرد و با وجودیکه شاه را در قیدگاه بداشت گاهی بنزدش رفته عذر خیانت خویش میخواست و تسلیات کاذبانه داده التماس کوه نور را که بعد از میل کشیده شدن شاه زمان از نهر آب یاشق دیوار بتصرف شاه شجاع در آمده بود مطالبه مینمود و ازین حال شاه محمود آگاه گشته از راه ترحم برادری هزار سوار از کابل مأمور دهله که مسکن و موطن اصلی عطا محمد خان بود نموده فرمود که اقوام و اقارب او را قتل عام و غارت نمایند چنانچه ایشان از راه ایباغ وارد آن دیار شده از قتل صغیر و کبیر دست باز نداشتند و بقیه السیف را با بقایای مال و منالیکه از میل و حیف باز مانده بود بحضور شاه محمود آوردند و شاه محمود پس از استیصال اقوام عطا محمد خان وزیر فتح خان را باسی هزار سوار بعزم رهائی دادن شاه شجاع مأمور کشمیر نمود که او را از قید عطا محمد خان رها نماید

ذکر مأمور
شدن شهزاده
حیدر
ب دیرجات

ذکر مقید
شدن شاه
شجاع

(ذکر توجه وزیر فتح خان جانب کشمیر)

(وواقعاتیکه بصدور پیوست)

چون وزیر بی نظیر بامر شاه محمود راه کشمیر بر گرفته بنا بلغیان و وفور آب دریای مظفر آباد از جاده پنجاب وارد بکرات شد رنجیت سنگه را ملاقات کرده باوی قرار داد که شاه شجاع را بعد از خلاص کردن از قید عطا محمد خان در لاهور آورده باعیال و تعلقانش که در آنجا اقامه دارند دمسازو اورا نیز در آدای این خدمت و حصول نام نیک انباز نماید چنانچه رنجیت سنگه کمر خدمت و اتفاق بر بسته در تسخیر کشمیر با وزیر همدست و همدستان گشت و وزیر فتح خان بر عهده گرفت که بعد از فتح کشمیر ورها دادن شاه شجاع ثبات مالیات آنجا را جایزه خدمت بهاراجه رنجیت سنگه دهد و او محکم چند نام سالار لشکر خود را با سپاه کینه خواه برکاب وزیر فتح خان کماشته هر دو تن با هم روی بسوی کشمیر نهادند و چون وارد موضع شیدان واقع سرحد کشمیر شدند لشکر عطا محمد خان از راه مدافعه پیش آمده بچنگ کراییدند و تاب دست دلیران فتح خان را نیاورده عقب نشستند و عطا محمد خان دیگر نیروی مقابله در خود ندیده بآدمان (۱) هول پیچید و پس از آن هر روزه دوصدسه صدسوار ازوروی برتافته از راه اطاعت بسوی اردوی وزیر فتح خان می آمدند اعزاز و اکرام می یافتند و ازین معنی زیاده تر عطا محمد خان را خوف و رعب مستولی شده از آنجا مراجعت کرده در زیر قلعه شیرکر میدان تبه مانوسنگر آراسته خوفناک نشست و آخر الامر نیروی جنگ درباروی خود ندیده بصوابدید خوانین طائفه بامیزائی قرآن مجید را شمع ساخته و تیغ و کفن بکردن خویش انداخته در کوه ماران پیش شاه شجاع رفت و او بیاس کلام حمید از جرم وی در گذشته دل بجای آورد و وزیر فتح خان کشمیر را متصرف گشته بنظم و نسق آن پرداخت و عطا محمد خان بایما و اشاره شاه شجاع بقعه شیرکر در آمده متحصن شد و بعد از چندی باز قوت قلعه داری را از خود دور ملاحظه کرده پناهی ضراعت (۲) نزد وزیر فتح خان شد و التماس غنم تقصیر کرده خواستار امان آمد که کشمیر را بوزیر گذاشته با مال و عیالش هر جا که خواهد برود و این مسؤل او بمعرض قبول افتاده صندوقی پراز جواهر در خفا بوزیر داد و بازای این هدیه وزیرش مطلق العنان ساخته باعیال و احمال و ثقال از کشمیر بیرون رفت و جانب تنگنای کننای راه بر گرفت و بعد از آن بوزیر فتح خان مکشوف گشت که صندوق مذکور پراز نکیه های آبیگنه بوده نه جواهر قیمتی چون عطا محمد خان از دست رفته بود بجز تأسف دیگر حاصلی نکرد و وزیر با محکم چند کاشته رنجیت سنگه بملاقات شاه شجاع رفته از قرار دادیکه در باب تمکن او در لاهور با رنجیت سنگه کرده بود محکم چند از جانب ولینعمش التماس رفتن لاهور نمود و وزیر فتح خان تکلیف آن کرد که در ملتان اقامه جسته دیرجات را از مملکت خویش شمارد و از شاه محمود هیچ در خاطر نیارد اما شاه شجاع از سببیکه عیال و تعلقانش در لاهور بودند آنجا را برگزیده از کوه ماران با حکم چند راه لاهور بر گرفت و وزیر فتح خان نظم و نسبی در کار کشمیر نهاد حکومتش را بسردار محمد عظیم خان برادر خود داده از راه بار موله جانب کابل مراجعت کرد و شاه شجاع که با حکم چند رهسپار لاهور شده بودند در منزل بارموله راجه غلام علیخان بمه و راجه زبردست خان و راجه سر بلند خان و غیره راجکان ککه و متمعدان روح الله خان راجه پنوج و دیوان نندرام صاحب کار عطا محمد خان حاکم سابقه کشمیر نزد شاه شجاع حاضر آمده التماس نمودند که در موضع کچه هامه ایشان دوباره حاضر آمده در کسعادت دست بوس بوجه اتم حاصل نمایند و شاه عرض ایشان را بکوش قبول اصفا فرموده روز سوم از بارموله حرکت کرده در موضع موعود فرود آمد و راجکان مزبور تحف و هدایا پیش کشیده مراسم خدمت و صداقت بتقدیم رسانیده التماس آن نمودند که عنزم تسخیر کشمیر فرمایند تا ایشان بقدم خدمت راه معاونت پیمانند و شاه شجاع که خود را اخلاص کرده شاه محمود و وزیر فتح خان از قید عطا محمد خان میدانست این خواهش آنان را نپذیرفته لیکن در ظاهر با ایشان قرار داده گفت که پس از ملاقات سردقات حرم محترم و تعلقات مکرم معظم بحسب وقت راه کشمیر پیش خواهد گرفت و چون از آنجا

ذکر توجه
وزیر فتح خان
جانب کشمیر

(۱) هول
و خوف

(۲) ضراعت
زاری کردن

کوچ کرده درعلاقه پنوج نزول فرمود راجه روح الله خان حاکم آنجا مراسم اعزاز و اکرام بجای آورده بمقدمش را کرامی داشت و تحفه و تعارف شایان پیش کشید و از آنجا منزل بمنزل طی طریق کرده وارد شاه دره لاهور شد رنجیت سنگه حاکم آنجا که دست نشانی شده شاه زمان و نعمت یافته این خاندان بود کربک سنگه پسرار شد و رام سنگه رکن اشد خود را با غیره اعیان لاهور باستقبال شاه فرستاده با اعزاز و احترام تام از شاه دره بشهر لاهور در آورده خودش را در سرای ساده سنگه و اهالی حرم محترمش را در سرای علیجده جای نشستن داد.

(ذکر جور و ستم رنجیت سنگه که)

(با شاه شجاع مهمان خود نمود)

چون شاه شجاع با عیالش در مقام جدا گانه جای کریدند رنجیت سنگه رعایت مهمان بودن او را نکرده راه آمد شد از حرمش را ربسته از رفتن یکی در نزد دیگری بازداشت و روز دیگر رام سنگه را نزد شاه شجاع پرستاده کوه (۱) نور را خواستگار شد و شاه از دادن آن دانه کوران بها باور زیده گفت آنوقت داده خواهد شد که رشته مودت و موالات درین انعقاد یافته عهد موثق قرار گیرد و رنجیت سنگه دست از طلب باز نداشته متوالیاً خواعی کوه نور می نمود و شاه همان جواب اول را میفرمود تا که خدمتکاران وی را از تردد و بی کاری رفتن منع کرده گاهی برای امر ضروری میکداشت و گاهی بدان هم نکذاشته از رفتن و آمدن باز میداشت و کار را تا یکماه بهمین قرار بشاه و تعلقاتش دشوار کرده مطلبش حاصل نکشت و آخر الامر راه تزویر پیش گرفته چندتن از اعیان دربار خویش را نزد شاه بیدستگاه روانه داشته پیام داد که هر قدر وجه نقد و محال بطریق انعام و سیورغال بکار داشته باشد از طلب مضایقه روا ندارد تا تسلیم خدام شاهی شود و شاه بجز از همان سخن اول دیگر لا و نوعی زبان نراند بعد ازان که اسون و نسانه رنجیت سنگه کار کرسیفتاد طرح دیگر انداخته بار سال زر پرداخت و بدفعات چهل هزار روپیه نزد شاه فرستاده بعد از وصول وجه نقد با اعیان محفل بارش را روانه کرده المناس مذکور را التماس نمود و همان جوابیکه شنیده بود شنود و دو روز پس از جواب آخرینه ناچار خود رنجیت سنگه از راه طاب قدم نزد شاه شجاع نهاده بر طبق خواهش او که در جواب گفته و دادن کوه نور را مشروط بعهد نامه داشته بود وثیقه مشتمل بر قیود دوستی و اتحاد ابدی مرقوم نموده با خود برده از ملاحظه شاه گذرانید و پنجه خود را بزعفران آلوده بجای مهر در خانه وثیقه نامه نهاده بسوکندهای غلاظ و شدادیکه در کیش خودش بود از قبیل نانک و گرت عهد را مؤکد نموده دست بشمشیر خود برد اعتراف کرد و اقرار نمود که علاقه جات کوت کالیه و جنگ سیال و کلانور ازان که از مضافات سنداند مالا و منالا ازان شاه باشد تا باج و خراج آنها را صرف مثنوتش نماید و هم قرار داد که در وقت عزم و توجه شاه جانب افغانستان هر قدر لشکر معاونت طلبد با بخارج سز برکاب شاهی مقرر دارد و هم نوشته از شاه شجاع بگرفت که بعد از تصرف نمودن مملکت ازنی از راه دوستی منحرف نکردد و طمع در حکومت رنجیت سنگه ننماید آنگاه که سخن بدینجا رسید دستار خود را بسر شاه بست و کلاه او را گرفته بر سر خود نهاد و شاه کوه نور را بدستور همه بدوسپرد و چون مدعایش حاصل کشت حارس و نگهبانیکه بدور شاه و حرم و خدمش گذاشته بود برداشت و شاه را راه سیر و تفریح بکشاد چنانچه هر روزه بمزارات و مقابر اولیاء چون حضرت شیخ علی بن عثمان هجویری ثم الغزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب و غیره رفته استمداد میجست و کردشی کرده بمنزل باز میکشت تا که روزی رنجیت سنگش از راه مهمانی در باغ شعله ماه دعوت کرده مراسم مهمان نوازی بتقدیم رسانید روز دیگر کس نزد شاه فرستاده از باغ مزبور در شهر لاهور بضيافت طلبید و هم پیام داد که در خصوص امر باوی مشورت کرده صواب میجوید و شاه روز دیگر بر طبق دعوت او بشهر در آمده ملاقات کرد و در حین ملاقات آثار نقیض عهد از جبین وی مشاهده کرده دانست که او را در شهر لاهور مقید گردانید چنانچه پس از مجامع ملاقات که شاه قصد کردش

ذکر جور
و ستم رنجیت
سنگه بشاه
(۱) کوه نور
قطعه الماسیکه
که از نادر شاه
بایشان رسیده
بود

وسیر میکرد ملا زمان شادینخان مأمور بحفاظت و نگرانی شاه بودند که دوردور دوروی را داشته پاسداری می نمودند که مبادا بجای رود و مقارن این احوال از عرایض کاشته کاشیکه برابط و ضبط مداخل علاقه جاتی که رنجیت سنگه در وقت انعقاد معاهده بشاه سپرده بود خاطر نشان شاه شد که حکام و عمال رنجیت سنگه مواضع موعوده معهوده را بدیشان نسپردند و شاه این عطای او را بقتایش واداشته استستار عدم اجرای حکم آرا کرد و جواب شنید که حاصلات امسال آنها را کار بردا زان شاه واگذار شده بعد ازین را مستمرا متصرف شوند و علاوه بر همه چون نقض عهد پیشهاد خاطر رنجیت سنگه بود و بهانه می طلبید قاضی ملا شیر محمد را که امام نماز شاه بود مهم بدان ساخت که چند مکتوب بسردار محمد عظیم خان حکمران کشمیر نگاشته او را در لاهور طلبداشته است و برطبق اظهار خویش چند قطعه خط نزد شاه ابراز کرد و چون ملای مذکور تاری ازین غداری بود هر چند سو کند یاد کرد رنجیت سنگه نپذیرفته به غل و زنجیرش انداخت و در واقع نفس الامر خطوط مذکوره را خود رنجیت سنگه بواسطه سه نفر از مردم اناغنه لاهور به تعلیم ملا جعفر نامیکه خزانه شاهی را قبل ازین چنانچه مذکور گشت از آنک با خود برده زدر رنجیت سنگه نوکر شده بود ساخته و متصاحب آنسه تن روانه کشمیر نموده از عرض راه محبوباً رجعت داده ملا شیر محمد را بقرار مذکور محبوس ساخت و وزیر چوب انداخته بشکجه کونه کونه غداش گرفتار و تعلیم همی کرد که بگوید شاه شجاع آن خطاها را از طرف ملا شیر محمد مرقوم و مرسول داشته است و آن بیکناه که هیچ آگاه نبود هر قدر زهر عذاب چشید و لطمه چوب عتاب دید اعتراف نکرد تا که شاه شجاع بیست هزار روپیه کفاره خطای نا کرده او داده از زندان بیرونش کشید و شاه مدتی بدینغوال بسر برده آخر الامر از رنجیت سنگه رخصت رفتن بمملکت دیگر خواست و او التماس را نپذیرفته مگر برفتن تا باغ شعله ماه اجازت داده محافظین از ملا زمین شادینخان باطراف باغ گشت که راه بیرون شدن بدیگر جانب ندهند

ذکر در آویختن رنجیت سنگه

باسردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر و مغلوب شدنش

ذکر محاربه
رنجیت
سنگه
باسردار محمد
عظیم خان
وهزیمت او

چون وزیر نتیح محمد خان بقراریکه ذکر شد ناک مالیات کشمیر را بر رنجیت سنگه وعده داده بود و تا این وقت ایفای وعده ازادای سه يك مالیه آنجا پدید نگشت رنجیت سنگه بر آشته جانب کشمیر لشکر کشید و با سردار محمد عظیم خان محاربه کرائید و شش هزار تن از سپاه رنجیت عرصه شمشیر شته هزیمت یافته خائب و خاسر مراجعت کرد و آلات و ادواتش بتصرف سردار محمد عظیم خان درآمد و چون رنجیت سنگه هزیمت یافته خسارت دید از دردیکه بواسطه این هزیمت در ضمیرش جایگزین گشت سامان تسخیر پشاور ساز کردن گرفت و اینخبر سمرگشته بشاه محمود رسید او و وزیر فتح خانرا بالشکر شایان از کابل گسیل پشاور نمود و آنکاه که مشارالیه وارد پشاور شد رنجیت سنگه از لاهور بعزم پشاور کوچ کرده راه راولپندی برگرفت و از منزل رهتاس بواهمه اینک مبادا شاه شجاع در غیاب وی فتنه برانگیزد کس نزاد او فرستاده پیام داد که درین سفر همعنان وی رهسپر باشد و شاه شجاع با آنکه بدر دکنو گرفتار بود پرده نشینان حرم الم توام خویش را در باغ شعله ماه گذاشته در منزل مذکور زدر رنجیت سنگه رفت و از آنجا هرکاب او براه افتاده وارد راولپندی شد و ازین سوی وزیر فتح خان از پشاور حرکت کرده در کنار نهر آنک فرود آمد و جانبین باهم در آویخته خونها ریختند و ذرعین گیر و دار از حرارت آفتاب و کشا کش پیکار لشکر اسلام از عطش در اضطراب افتاده یخودانه رو با آب نهادند و ازینمغنی سپاه رنجیت سنگه چیره دست گشته افواج وزیر فتح خان را شکست دادند و ازان میان خود وزیر فتح خان که فرار را نسبت بخود ننگ و عار میدانست باسه هزار سوار ثبات و رزیه در مقابل چهل هزار سوار خصم استوار ایستاده رزم همی داد تا که از عطش غشی کرده ازین بر زمین افتاد و یکی از خدامش از خاک برداشته در پیش روی خود بر زمین گذاشته

از حربگاه بیرون کشید و بقیه لشکر نیز پشت بچنگ داده اکثر از عطش تلف و اقل کلوله توب و تشنگ راهدف شدند و از راه شکست وارد پشاور شده از انجا مرکاب وزیر فتح خان بکابل مراجعت کردند و رنجیت سنگه فنجیاب گردید. بر او پندی معاودت نمود و شاه شجاع و رام سنگه را بالشکر در راولپندی گذاشته امر کرد که جانب پشاور راه برگیرند و خود بلاهور مراجعت کرده بخاطر آسوده بکار خویش پرداخت (۱)

(ذکر لشکر کشیدن اسمعیل خان دامغانی جانب هرات)

در خلال احوال مذکوره اعیان خراسان با محمدولی میرزا والی مشهد در منازعه افتاده ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان بشهزاده مذکور شاد خاطر گشته در قریه - ابدال آباد جام اقامه کرد و با حاجی فیروزالدین حکمران هرات طرح موافقت و موالات انداخته بتسخیر غوریانش ترغیب کرد چنانچه او شهزاده ملک قاسم پسر خود را با حاجی آفاخان هراتی و لشکر آراسته جانب غوریان کسب کرد و شهزاده رفته محمد خان قلعه دار غوریان بن اسحق خان قرائی را بمحاصره انداخت و قلعه دار مذکور نیز از راه مخالفت دولت ایران با اسحق خان پدر خویش عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده برای صدق کفتار خود مهر بقرآن مجید نهاده فرستادند که با سپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه برگیرد تا در چنین وقت که مردم خراسان با دولت ایران در نزاعند آنولایت را بدون زحمت متصرف آید و شهزاده دعوت آن فرزند و پدر را پذیرفته بالشکر راه برگرفته ازین معامله حاجی فیروزالدین حکمران هرات خبر گرفته عبور شهزاده کامران را از هرات جانب خراسان ناگوار دانسته شهزاده ملک قاسم را بالشکر بیک همراه داشت از غوریان پس بهرات طلبید و هم سردار اسمعیل خان دامغانی را بذریعه مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را از ورود هرات و رفتنش جانب خراسان بازدارد و بازای آن دولت و نجاه هزار زرمسکوک از مالیات هرات گرفته بخزانة دولت ایران نقل و تحویل نماید و نیز مرقوم داشته بود که بقرار قرارداد سابق مالیات هرات را بدولت منور رسانیده نام پادشاه ایران را رونق افزای سکه زد و خطبه سمرنبر نماید و سردار اسمعیل خان بر طبق دعوت او ذوالفقار خان و مطلب خان برادران خود را بالشکر بیک حاضر داشت در سال ۱۲۲۹ هزار و دویست و بیست و نه جانب هرات کاشت و ایشان وارد پل نقره شده بنه و کران بار خود را در انجا گذاشته بالشکر وارد پل مالان شدند و آنجا را لشکرگاه قرار داده بامید وعده حاجی فیروزالدین آسوده حال نشستند و شهزاده کامران که اینوقت در موضع روضه باغ واقع سه منزلی هرات فروکش کرده بود از وصول اسمعیل خان در جنگلی هرات مخاصمه دولت ایران را بتصویب رأی رزین جائز نشمرده نامه معذرت همدست نصیرخان هزاره نزد اسمعیل خان فرستاده از انجا جانب قندهار مراجعت کرد و حاجی فیروزالدین از بازگشتن شهزاده کامران شاد کام گشته سردار اسمعیل خان را با برادرانش بهرات در آورده آنچه را که وعده داده بود ادا و اجرا نموده ایشان در نیمه ماه رجب سنه ۱۲۲۹ هزار و دو صد و بیست و نه جانب مشهد مراجعت کردند.

(۱) توضیح مقال از نکارش قلم اعلیحضرت سبب اصل فتح مهاراجه رنجیت سنگه و شکست وزیر فتح خان آن بود که مهاراجه رنجیت سنگه سپاه خود را بقرار قاعده نظام منظم تا غیر نظام چند فرقی دارد مهاراجه مذکور سواره و غیر نظام بودند لهذا معلوم است که جنگ سپاه نظام منظم تا غیر نظام چند فرقی دارد مهاراجه مذکور سپاه خود را بصاحب منصبی دونفر از مردم فرانس داخل قاعده نظام کرده بود که اسامی صاحب منصبهای مذکور (ون توره) و (کرد) بودند کیفیت آن دونفر صاحب منصب آن بود که بعد از خلع و حبس اعلیحضرت ناپلیون بوناپارت سه نفر از نوکران او که دونفر فوق الذکر و (آبوتیه) بودند از فرانس فرار کرده وارد هندستان گردیده ملازم حضور مهاراجه رنجیت سنگه شدند (آبوتیه) بکار و خدمت ملکی که مهارت داشت مقرر گردید و دونفر دیگر بکار نظام و غیره مقرر شدند چنانچه رونق خوبی از فوج نظام مهاراجه رنجیت سنگه از سعی او شان حاصل گردید و چون وزیر فتح خان کار دیده و جنگ آزموده را شکست دادند این همه از برکت سر رشته فوج نظام بود.

لشکر کشیدن
اسمعیل خان
جانب هرات

ذکر نامه ورسول فرستادن حاجی فیروزالدین

نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه

چون حاجی فیروزالدین از حسن کرداری که نسبت بکار گذاران دولت ایران بجای آورد از راه انجمن مقاصد حاجی آقاخان وزیر و مشیر خود را در اواخر سال ۱۲۲۹ هزار و دویست و بیست و نه نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاد و موی ایه در روز بیست و ششم محرم سنه ۱۲۳۰ هزار و دصدوسی وارد طهران کشته بازیاب حضور پادشاه شد و از تعدی شاه محمود حکایت و شکایتی بیسای برده خواهش دفع و رفع وی کرد و شاه ایران خلعتی بانامه بصحابت میرزا محمد صادق وقایع نکار برسم رسالت برای حاجی فیروزالدین فرستاده رسول خودش را نیز با اورخصت بازگشت داد و حاجی فیروزالدین از وصول خلعت و نامه ورسول اعلیحضرت شاه ایران قوی دل و شگفته خاطر کشته قلع وقع شاه محمود را نظر بنامه او که مشتمل بر مضامین نصرت و امداد بود سهل شمرد و فرستاده شاه ایران را جهت اسعاف (۱) حاجات خویش در هرات نگاهداشته از کثرت خورمی عبدالرشید خان درانی را با تحف و هدایای شایان باز نزد شاه ایران فرستاده وی در ماه ذیحجه سنه ۱۲۳۰ هزار و دصدوسی بطهران رسیده سرای میرزا محمد شفیع صدر اعظم برای مسکنش معین گشت و مقارن انحال شهزاده محمد ولی میرزا حکم ران مشهد که اسحق خان قرائی را با حسین علیخان پسرش از سبب فتنه جوئی ایشان کشته بود پیمانک شد که مبادا کسان اسحق خان مذکور حاجی فیروزالدین را بقتل برانگیزانند میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را از مشهد نزد حاجی فیروزالدین بسفارت فرستاد و او فرستاده محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده در تسخیر غوریان مصمم گشت و فتحعلی خان مروزی ساکن قریه شکیان هرات را با سه صد سوار بتسخیر غوریان مأمور کرد و او رفته قلعه غوریان را متصرف شد و ازین قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده اسکندر خان حاکم ویدلریکی هزاره را مأمور تاخت و تاز غوریان فرمود و او غوریان را غارت کرده بعد از دولت ایران رو بر تافته بنیاد خان هزاره راه اتفاق بر گرفت و بنیاد خان که خواهان اینگونه قضایا بود از قبائل هزاره جمشیدی و مرید فیروز کوهی لشکری فراهم آورده نصیرخان برادر خود را از قند هار خواسته با حاجی فیروزالدین نیز طرح معاهده و مراد و انداخت و او را با وجود ارسال و مرسول نامه ورسول که عنقریب مذکور گشت از شاه ایران روی کردان ساخت و در غوریان آماده پیکار شده استوار نشست و محمدخان نائب خراسان ازین ساجرا آگاه شده با وجودیکه در دولت اباد گرفتار کار زار بود روی بسوی غوریان نهاد و حاجی فیروزالدین حیلت اندیشیده بمیرزا محمد صادق وقایع نکار سفیر شاه ایران که در هرات بود اظهار کرد که لشکری از هرات بشبخون عسکر گاه محمدخان نائب خراسان میکهارم تادمار از روز کارش بر اردو و این حیل او را از در صدق دانسته بهانه ملاقات محمدخان رخصت حاصل کرد که رفته او را دیدار کرده کار را از پیکار باصلاح پیوند دهد چنانچه داخل اردوی او شده از شبخون زدن هرویان او را خبر داده بشهر مراجعت کرد و محمدخان که اعتماد قوی بحاجی فیروزالدین داشت از شنیدن این خبر هراسناک گشته بمشهد مراجعت کرد و حاجی فیروزالدین بخاطر آسوده شهزاده ملک قاسم پسر خود را بیجانی بغور یان فرستاد و بنیاد خان هزاره از ورود شهزاده در غور یان قوی دل و مستظهر گشته دست بغارت مال و منال مردم محال خوف برکشود و شهزاده محمد ولی میرزا دوباره محمدخان نائب خراسان را با دو هزار پیاده و سوار افشار از راه مدافعه ارسال نمود و او در اطراف غور یان تاخت و تاز آغاز کرده دقیقه از غارت و تاراج فرو گذاشت نکرد و غنائم بسیار باخود برداشته در حین مراجعت بترت شیخ احمد جام اموال منسوبه (۲) را قسمت کرد و هر کدام از پیاده و سوار علی التفریق راه مشهد و مسکن خویش پیش گرفت درینحال محمدخان قرائی و اسکندر خان حاکم هزاره و بنیاد خان و نصیر خان از کاهی حال آگاهی یافتند که با محمدخان نائب از همرا هانش جز اندکی نیست از عقب او راه بر گرفته بدورش صف کشیدند و محمدخان یاره بمحاربه کوشیده آخر الامر هزیمت یافته جانب مشهد کریخت و از همرا هانش مصطفی خان استرآبادی دستگیر

نامه ورسول
فرستادن
حاجی فیروز
الدین در
ایران

(۱) اسعاف
روا کردن
حاجت

(۲) منسوبه
غارت کرده
شده

گشت و ازین فتح قرائیان را قوت و مکتبی حاصل گشته کس نزد حاجی فیروز الدین فرستاده بتسخیر مشهد دعوتش کردند و او باستدعای آنها مدد خان نائب هرات را با حاجی آقاخان وزیر خود و دوست محمد خان درانی بالشکری فرستاد و باندک زمانی مضافات غوریان و جام و باخرز را بتصرف آورد و اعیان و بزرگان آن محال را کوچ داده در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی فرستاده شهزاده محمد ولی میر زارا بی نیل مقصود رخصت مراجعت مشهد فرمود و میرزا صادق وقایع نکار فرستاده شاه قاجار را بزندان مقید ساخته مرسلش را باضطراب انداخت چنانچه شهزاده محمدولی میرزا را از حکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن علی میرزارا مأمور حکومت آنجا نمود و او در روز هفدهم محرم سنه ۱۲۳۲ هزار و دو بیست و سی و دوی هجری وارد مشهد شده کار خراسان را نظم و نسق داده راست کرد و حاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش گرفته شهزاده ملک قاسم پسر خود را از غور یان هرات خواسته عبدالرشید خان را که قبل ازین چنانچه مذکور شد نزد شاه ایران فرستاده بود از راه تنهت در مشهد فرستاد و میرزا محمد صادق وقایع نکار را بعد از حبس نهم ماه رها داده و خلعت نیز عطا کرده بافرستاده مذکور خویش همراه روانه ساخت .

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه محمود با وزیر فتح خان جانب لاهور)

بعزم تمبیه رنجیت سنگهه

چون وزیر فتح خان بقراریکه مذکور گشت از لشکر رنجیت سنگهه هزیمت یافته وارد کابل شد شاه محمود ترتیب عسکر و تمبیه اسباب سفر کرده در سال ۱۲۳۲ هزار و دو صد و سی و دوی هجری با وزیر فتح خان از کابل جانب لاهور رهسپر گشت و رنجیت سنگهه نیز افواج خویش را آراسته با رام سنگهه و شاه شجاع که هر دو تن با مرا و باراده تسخیر پشاور دزد اولپندی چنانچه رقم گشت اقامه داشتند از راه مدافعه اسب رانده بکنار نهر اتک لشکرگاه ساخت و سنکر سیدی (۱) پرداخت و شاه محمود با وزیر فتح خان چندی در مقابل او اقامه زیده آخر الامر بسبب ناتوانی عبور از نهر اتک فسخ عزم نکرد و از راه خیال روی بسوی درجیات نهاده مالیات سند و ملتان را از حکام آنجا وصول نمود و در هر یکی از ولایات یکی از برادران وزیر فتح خان مأمور حکومت شده بعد شاه وزیر بکابل مراجعت کردند و رنجیت سنگهه نیز جانب لاهور معاودت کرده رام سنگهه را با شاه شجاع بقرار سابق در راولپندی گذاشت و شبی رام سنگهه دزدان را بقتل شاه شجاع کشته سی یا چهل تن دزد با مشعلهای افروخته داخل خوابگاه او شدند و شاه سر اسیمه از خواب برجسته دزدی را که چراغ بکف داشت سبک برداشته بزمن زد و آواز داد که ایشانرا بگیرند چنانچه اللهداد خان پیشخدمت از دیگر پاسبانان سبقت کرده بکنفر دیگر از دزدان را چست بزمن زد و دیگر دزدان بروی حمله کرده هر قدر به پشت و پهلوئی او زخم زدند دزدی را که گرفته بود از چنگ رها نداد تا که دیگر خدمه در رسیده آن دزد کرتار شده را دست در عقب بسته نزد شاه آوردند و پس از برش حال مکشوف افتاد که دزدان را رام سنگهه بقتل شاه و غارت کردن مالش برانگیخته است بنابراین شاه آن دزد را باللهداد خان پیشخدمت نزد رام سنگهه فرستاده صورت واقعه باز داشت و او در بامداد آن شب چیزی وجه نقد باسم انعام باللهداد خان داده و اضافه تر از وجه انعام او رسم خیرات نزد شاه شجاع روانه کرد و هم خودش حاضر شده عنبر خواست و انکار نمود که ازین معامله آگاهی ندارم و سوگندهای غلیظ و شدید یاد کرد و شاه بجز از سکوت چیزی نفرمود و بعد از نجات شاه با هنگ آنکه حرم محترم را روانه لاهور نماید چون بارکش و راحله نداشت چیزی از اسباب فرازشخانه را در راولپندی گذاشته خیمه هارا جهت ملاحظه امیر برپا کردن نمود که بقدر ضرورت و اندازه باز گیریکه موجود بود کزیده بردارد درینوقت کرک سنگهه از راه ملاقات نزد شاه آمده خیمه التماس کرد و شاه از سخاوتیکه داشت خیمه موسوم بکلاباتونی دو تبه مرضع کار را با اسباب و فروش ایرانی و کار چوبی و ظروف و غیره مایه تعلق بهابوی بخشود و پس از آنکه سر اذقات حرم محترم را روانه لاهور شدند روزی رام سنگهه و کرک سنگهه با هم نزد شاه شده تکلیف بر رفتن لاهورش کرده گفتند که ما با سر رنجیت سنگهه عازم لاهوریم شاه نیز باید

ذکر توجه
شاه محمود
جانب لاهور

(۱) سدید
معنی راست
و محکم
و استوار

با مامرخله پیاشود چنانچه از اول پندی براه افتاده هنوز در منزل پشندور نرسیده بود که هزار سوار بایانگار در رسیده محافظ آسا اطراف همراهان شاه را گرفته چپ و راست جولان دادن آغاز کردند تا که شاه وارد منزل گاه مذکور شد و سواران مزبور احوال و اسباب و احوال را در بین راه تاراج کردند و در وقت شام که بقیه خدام از عقب در رسیده حال باز داشتند شاه شجاع و الله و حیران کشته همه را با بن عربان که البته ایشانرا برده بودند نزد رام سنکبه و کرک سنکبه فرستاد و ایشان انکار کرده پس از دیری صندوقها و مفرشهای خالی را که همه پراز مروراید و تفنگهای رومی و سندی بند و بارطلا و خنجرها و شمشیرهای مرصع ایرانی و یراقهای مرصع و اجناس زری و پشمی و ابریشمی بودند همه را غارت کرده بودند نزد شاه آورده گفتند که اینک مال و متاع شما را از دست دزدان کشیده آوردیم ملاحظه و مشاهده شود که چیزی تلف کشته یا همه بر جاست و شاه از منزل مذکور براه افتاده در منزل دیگر رام سنکبه نزدش آمده منت گذاشت که رنجیت سنکبه ما را بایذاء و آزار شماسفارشها کرده است ولی ما بواسا و مروت رفتار کرده مطابق اصرار ابواضرار نپرداختیم و اکنون نیز از در خیر خراهی پیش آمده آنچه در اندیشه اوست بازدارم که هرچه از نقد و جنس داشته باشی پس از ورود در لاهور نیمه اش را بر رنجیت سنکبه سپرده نیمه دیگرش را صرف مؤنه خویش نمائی و اگر جبهه و دیناری را اخفا کنی در محل خطر خواهی بود و شاه از سبب آنکه حرمش در لاهور بود و مجبور کشته برای اهالی زوجاتش مکتوب کرده مهر بر نهاد که آنچه داشته باشند نصف آنرا بکارکنان رنجیت سنکبه بپردازند و این نوشته را بزام سنکبه سپرده از آنجا راه بز گرفت و او ایستدر یاس ناموس او را کرد که قبل از رسیدن شاه در لاهور مکتوب مذکور را فرستاده نزد خود نگاه داشت و دور و زپس از رسیدنش بلاهور رام سنکبه مکتوب موصوف را حاضر کرده بانوان حرم شاهی را بایک مقنعه و معجزه دست کشیده بخانه دیگر جای داد آنکه تمام مال و اسباب حرم شاهی را با آنچه خاصه شاه بود بمرادها انداخته نزد رنجیت سنکبه برد و او با سردار انش آنچه را که قیمتی داشت تمام برداشت و ما بقی که بکاری نمی آمد پس در عرادها انداخته نزد شاه فرستاد و شاه ازین و آن رفتارهای ناسزا و ارش که ذکر یافت بسی دلتنک شده کس نزد رنجیت سنکبه فرستاده اجازت خواست که یا مطلق العنانش سازد و یادر شهر لاهورش مسکن معین دارد و او مبارک حویلی را در اندرون شهر منزل شاه قرار داده بعد با عیال و اطفالش از باغ شعله ماه در آنجا رفته جای کرید و تامدت پنجمه قرین هم و غم در آنجا بسر برده ازلا و نعم رنجیت سنکبه اظهار نکرده .

﴿ ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه جانب هرات ﴾

از مداخلت حاجی فیروزالدین در محال غوریان و جام که مذکور گشت شهزاده حسنعلی میرزای ولی مشهد را غیرت ایالت کریمان کیر شده در روز سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخر سال ۱۲۳۲ هزار و دو بیست و سی و دوی غمیری بالشکر آراسته از مشهد روی بسوی هرات نهاد و سرکشان قرائی و هزاره را که در تحت حکومت کردن اطاعت نمی نهادند تنبیه کرده آنکه که وارد تربت شیخ جام شد عطا محمد خان فرستاده حاجی فیروزالدین نزد شهزاده رفته پیام بگذارد که حاجی فیروزالدین دست از تصرف غوریان باز میدارد بشرط آنکه شهزاده از منزل جام پیشتر کام نکند و دو طمع در هرات نکنند و او شروط مذکور را پذیرفته فرستاده حاجی فیروزالدین را رخصت مراجعت داد بعد از آنجا حرکت کرده بکوهسان فرود آمد و در آنجا امیر حسن خان حاکم طون و طپس با جمعیت خویش بدو پیوست و از آنجا کوچ داده در کنار پل نقره فرود کشته عسکر گاه ساخت و ازین سوی حاجی فیروزالدین جمعی از دلیران را از در مدافعه در مصلی و تل بنکیان کاشته خود قلعه داری پرداخت و روز دیگر افواج قاجاریه تا کنار آب انجیل رسیده تل بنکیان را نیز از تصرف هرویان کشیدند و اکثر از اقامه گزینیان تل مذکور بقتل رسیده اندکی بشهر خزیند روز دیگر شهر را بمحاصره انداخته شهزادگان در تنگنای عسرت گرفتار کردند و پس از مدتی حاجی فیروزالدین از راه دور بینی صلاح اختیار کرده رقیمه و اکنذازی غوریان را بادولک و پنجاه هزار رویه نزد

ذکر لشکر
کشیدن
شهزاده حسن
علی میرزا

شهبزاده حسنعلی میرزا فرستاد و او که فتح شهر هرات را دشوار میدانست بهمین قدر اکتفا کرده و سکه و خطبه را نیز بنام شاه ایران اجرا داشته از راه قلعه نو و بادغیس مراجعت کرد و از طرق صعب المسالك عبور کرده چنان کار بر شهبزاده دشوار افتاد که خودش با امراء و اعیان لشکر طناب توپ را بگردن و دوش گرفته میکشید و ده روز بزحمت شاقه و تکلیفات فوق الطاقه راه سپرده روز یازدهم بقلعه نو رسید و از دست بنیاد خان هزاره و نصیر خان برادر او درین راه بسیاری از لشکرش تلف گشت و تا که وارد منزل شکیمان شد شب و روز از مقابل و مجاربه نیار امید و درین منزل مدد خان درانی که از حاجی فیروزالدین رنجیده خاطر شده بود بشهبزاده حسنعلی میرزا پیوسته او در قریه پشنگ جای نشستنش فرموده بخلعت ثمین و خنجر مرصع دلش بجای آورده با خود نگاهداشت و در منزل چن برنی عطا محمد خان که حاجی فیروزالدینش پس از معاودت شهبزاده از دور هرات با محفه فرستاده بود رسیده خلعت و انعام از شهبزاده یافته، مراجعت کرد و شهبزاده روز شنبه دهم رمضان سنه ۱۲۳۲ هزار دو صد و سی و دو وارد مشهد شد

﴿ ذکر توجه وزیر فتح خان از کابل جانب کشمیر ﴾

چون سردار محمد عظیم خان بقراریکه از پیش رقم گشت بر رنجیت سنگه، غالب آمده هزیمتش داد بخود مغرور شده مالیات کشمیر را از وصول بجزانه پادشاهی بازداشت و وزیر فتح خان بهزم هدایت و رهنمونی او که برادرش بود پالشکر از کابل راه کشمیر بر گرفت و سردار محمد عظیم خان نیز بطریق مدافعه پیش گرفته سدره شد و معابر و شوارع را استحکام داده وزیر فتح خان را از در آمدن بکشمیر مانع گشت و مدتی هر دو برادر بمقابل هم روز بسر برده آخر الامر که لشکر وزیر فتح خان از میسر نشدن علوفه بعسرت افتاد ناچار تنها در محفه (۱) نشسته بیخبر راه سنگر برادر بر گرفت و چون بقریب سنگر رسید سردار محمد عظیم خان شنیده سرا سیمه سان جانب محفه دوید و زمین ادب بوسیده پیاده در جاو محفه راه پیچود تا که با هم داخل سنگر شدند و پس از ادای مراسم ملاقات برادرانه وزیر فتح خان لشکر خود را نیز طلبیده هر دو برادر با هر دو لشکر داخل کشمیر شدند و حکومت آنجا را چنانچه در سابق بود بسردار محمد عظیم خان بر قرار گذاشته وزیر با وجوه مالیات کشمیر مراجعت کرد

﴿ ذکر لشکر کشیدن شاه محمود ﴾

(بسالاری وزیر فتح خان جانب هرات)

چون شهبزاده حسنعلی میرزا از دور هرات باز گشت حاجی فیروزالدین شهبزاده ملک حسین پسر خود را باناضر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که بسیاری او نیروی در باز وی خود حاصل آورده غوریان را از تصرف کارکنان دولت ایران باز کشد و هم قوت و مکتبی بدست آورده مالیات هرات را دیگر بشاه ایران نهد و شاه محمود که همیشه تسخیر هرات مرکوز خاطرش بود این امر را از طلوع اختر اقبال خویش دانسته در اواخر سال ۱۲۳۲ هزار و دو بیست و سی و دو هجری وزیر فتح خان را با چندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند و سی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود و درین سفر وزیر فتح خان چنان دست بخود و احسان کشود که در مدت ششماه وجوه عظیمی بدست آورد و شش لک روپیه بحساب آمد الغرض چون وزیر فتح خان بفراه رسید حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین ورود اوراد شهر هرات صواب ندانسته از راه استقبال بیرون شده در نواحی هرات با او ملاقات کرد و تسخیر غوریان را از ورود در هرات مقدم داشته در خارج شهر فرودش آورد و وزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را بدادن زر از خود کرد حاجی فیروزالدین را بهانه مشورت در بیرون شهر نزد خود طلبید با هم قدری ملاقات کرد بعد از مجلس بیرون شده امر کرد تا او را با بزرگانیکه همراهش بودند گرفته محبوس کردند و سردار دوست محمد خان و سردار کهندل خان

ذکر توجه
وزیر فتح خان
جانب کشمیر

(۱) محفه
یعنی هودجیکه
کهاران
بدوش برادرند

ذکر لشکر
بردن وزیر
جانب هرات

برادران خود را بشهر فرستاد که خزائن و اندوخته حاجی فیروزالدین را بدست آرند چنانچه ایشان غفله بعضی از نوکران خود را در ارك روانه کرده امر کردند که در منزل شهزاده ملك قاسم ریخته از خون بیکنهانان خاك ولیل باهم آمیختند و از انجمه میرزبیل خان و حسن خان که از امرای بانام و نشان بودند کشته شدند و شهزاده دل از مال کنده بگریخت و پس از آنکه همه اندوخته حاجی فیروزالدین و پدرش ضبط گشت شهزاده که بیرون گریخته بود بچنگ پیش آمده چند جراحت یافته دست گیر شد و حاجی آقاخان و عبد الرشید خان قتل رسیده بعد وزیر فتح خان بشهر در آمده حاجی فیروزالدین را با زنان و فرزندانش روانه قندهار کرد و خود در هرات اقامه کنیزده سردار کهندل خان را بتسخیر غوریان گذاشت و محمدخان قرائی را با ابراهیم خان و بنیادخان هزاره و غیره رؤسای جمشیدی و خراسانی بذریعه مکاتیب با خود متحد و متفق ساخت و با محمد رحیم خان حکمران خوارزم نیز همدستان شده آوازه تسخیر ایران را در افواه انداخت و ازین سوی شاه محمود و شهزاده کامران خبر فتح هرات را شنیده از کابل راه هرات برگرفتند و سردار دوست محمد خان از سبب افراط تسلط و اتتدار وزیر فتح خان برادرش که در سلطنت شاه محمود یافته بود بخوداند یشیده در آئینه ضمیر جایداد که از این ارتفاع بایه اعتبار او شهزاده کامران حسد برده پدرش را بدان سر خواهد آورد که رتبه وزیر را کاسته بل درغل و زنجیرش خواهد کشید پس صواب آنست که در کشمیر نزد سردار محمدعظیم خان برادر خود رفته بار استراحت در ظل حمایت او کشایم و یا از سبب اینکه در وقت داخل شدن در حرم سرای حاجی فیروزالدین و شهزاده ملك قاسم جهت ضبط مال و منال ایشان زیورات و اداقت حرم ایشانرا غارت کرده بود از خوف وزیر فتح خان که مباد او را عتاب و عقاب نماید و یا شاه محمود و شهزاده کامرانش بیاس هتك حرمت بانوان حرم برادر و دامادش در شکنجه عذاب اندازد از هرات راه کشمیر برگرفته در عرض راه شاه محمود و شهزاده کامران را ملاقات کرد و قصه فتح هرات را نزد ایشان بیان نموده در کشمیر رفت و سردار محمد عظیم خان از جهت نامه و پیام وزیر با خود نداشتن او بفراسات دانست که مصدر امری شده خود سرروی بسوی کشمیر آورده است پس در کوه مازان محبوس ساخت

(ذکر کشیدن شاه شجاع)

(زوجات خود را از لاهور جانب لودھیانه و زحمت شاقه دیدن و گریختن)

در خلال وقایع مذکور و مطابق آوان سوانح منبره شاه شجاع که منزل گزیدنش در مبارک حویلی لاهور از پیش رقم گشت مدت پنجمه در آنجا برنج و تعب جانکاه برده تا که خیر خویش را در فرار اندیشیده چند عراده سوارى بتوسط چندتن از زنان اهل هنود که از راه آشنائی و بردن و آوردن جنس فروشی که داب خانهای بزرگانست در حرم شاه شجاع رفته و آمد داشتند در خفا خریده خواست که بانوان حرمش را از لاهور در لودھیانه که از دیگر بلاد نزدیکتر است و هم در آنجا خیلی از هوا خواهان نیز میباشند روانه دارد و ازین اندیشه شاه رنجیت سنگه بواسطه ملا جعفر آگاه گشته منعش نمود و همچنین چند دفعه ملای مذکور سدره فرار شاه بیدستگاه شد تا که آن ملارا نزد خود خواسته بمزده دادن زربانش به بست که دیگر رنجیت سنگه خبر نهد و هم میر ابو الحسن خان را که از سادہ لوحی نظر به تمامه وردای او مسلم موحد و با خود متحدش میدانست از راز شاه در مظان (۱) خلوت از او خفا نکرده ابراز میداد نزد خود خواسته از انکشاف راز باملای مذکور منعش فرمود بعد خدام خویش را پیش خوانده امر کرد که چهار بار دهنه تن از اهل حرم را بتغییر لباس که از البسه انائیة اهل هنود در برداشته باشند دفعه بهانه آب بازی در دریا که شیوه زنان آن طائفه است و دفعه بنام سیردشت و صحرا از شهر بیرون کرده جانب لودھیانه رهسپر کنند و ایشان بر طبق امر شاه در چهار بار اهالی حرم را بلودھیانه رسانیده نوبت پنجم شهزاده محمد تیمور را با چندتن از کنیزان بیرون کشیده خواستند که راه لودھیانه برگیرند رنجیت سنگه خبر یافته شهزاده را نزد خود طلبیده او با وجود کوچکی حقیقت را از در صدق بوی باز داشته گفت بجز از سه چهار تن جاریه که باز مانده دیگران همه رفته اند

ذکر گریختن
شاه شجاع از
لاهور

(۱) معنی
جایهای گمان
نمودن

ورنجیت سنگه را نظر بتاکید خودش که در حفاظت ایشان کرده بود سخن شهزاده باور نیامده چند تن زرا در مبارک حویلی فرستاده سخن شهزاده بصندوق انجماید آنکاه رنجیت سنگه برآشفته در تشدید محافظه شاه برداشت و چهار هزار تن را با بواب شهر و اطراف بلد و جوانب نشیمن گاه او بجز است کاشت حتی خوابگاهش را بدون پاسبان نکداشت چنانچه بیست و هشت تن از عوانان (۱) بخانه خواب وی بداشت که ساعت بساعت خبر بگیریند و بدانهم اکتفا نکرده چهار تن مشعل دار با چهار بن نیاده مسلح از نظام در بالای سر وزیر پای جامه خوابش بامشعلهای افروخته تعیین کرد که تا بامداد حفاظت و نگهداریش کنند و چند ماه شب را بدینوال روز رسانیده روزانه برسبیل استمرار روغن را در پیش رویش با آتش داغ کرده میکفتند که خواهر قیسه که داری بده ورنه باینروغن نافته پشت و پهلو و سر و روی تمام خواهم سوخت و هم قسمی از آهن ترتیب داد که شاهزا دران انداخته بسفر و حضر با خود حمل دهد و شاه تن بمرک داده چاره کارش را حواله لطف پرورد کار نموده بحکم (رب نجی من القوم الظالمین) پرداخت و درعین ناامیدی خدایش لطف فرموده از آنورطه مهلکه اش خلاص ساخت چنانچه سقف زیر بستر خوابش را خادمش شکافته و از خانه زیرین هفت دیوار تو برتوی دیگر را جانب بیرون بتدریج سوراخ کرد بعد شبی شاه حاجی رجب کاری پیشخدمت خود را در جای خویش خوابانیده دوفریشخدمت دیگر را امر کرد که بروش مستمره معتاده آب نزد حاجی حاضر ساخته و خوان و طعام را برسم معمول شاه نزد او بکستارند تا محافظین امتیاز شاه و غیر او را نتوانند نمایند آخر الامر بدنش را که از پرک کل رنج کلفت کشیدی بخاکستر آورده تغییر لباس کرد و در سن موئی بسربسته تسبیحی از مهرهای سفید و سیاه درویشانه بگردن آویخته و عصائی بدست گرفته بمیر ابو الحسن خان و میر ابو طالب خان مشرف راه فرار برداشت و از سوراخ آب رو قلعه بیرون شده در کنار آب راوی که رسید بکشتی که مأمور کرده بود از دریا عبور کرده براه سیالکوت وارد جوشد و تابش آفتاب جاشت را که در غایت حرارت بود در انجا بخانه رنگ ریزی گذرانیده در وقت توقف طبییکه بلاهور ملازم شاه بود از راه اتفاق واقعه زدا و وارد گردیده از درنگش در آنجا بترسانید و گفت که اینجا از ولایات مقبوضه رنجیت سنگه است مبادا آسیبی بشاه برسد و شاه بعد از ادای نماز ظهر از آنجا رو براه نهاده در کنار آب بیا رسیده تا ساعت سه بعد از زوال مکث نمود و در وقت توقف ناخدا یان آنجا زر عطا کرده جاله ترتیب داد و هنگام عصر از آب عبور کرده بفاصله فرسنگی قلعه دید که رنجیت سنگه از تصرف راجه بنیر کشیده مالک شده بود و اینوقت مردم مسلمان تابع راجه مذکور آنقلعه را در محاصره داشتند خلاصه بگذر گاه چکه رسیده از آب عبور کرده وارد کشتوار شد و راجه تیغ سنگه حاکم آنجا مقدم شاه را کرامی داشته نیک اعزاز کرد و تعارف شاهانه از هر چیز پیش کشید و مدت سه ماه نزد راجه مذکور اقامه کردید انواع ملاحظت و شفقت دید و در انسای توقف آنجا باراجه مزبور در باب تسخیر کشمیر رأی زده تدبیر ایشان موافق گشت و شاه کس در لاهور فرستاده مبلغ يك لک و پنجاه هزار روپیه کل نزد ساهو کاران شهر بعاریت نهاده بود طلب نمود و رنجیت سنگه بعد از حمل و نقل وجه مذکور خبر یافته از بین راه بر گردانیده تحویل خزانه خویش کرد و شاه با وجود از دست رفتن وجه مزبور باراجه مذکور قصد تسخیر کشمیر کرد و سردار محمد عظیم خان آگاه شده سنگرهای محکم در مواضع مستعد (۲) برافراشته بادلیران جنگ مستحکم کرد و شاه شجاع بالشکر راجه تیغ سنگه که معاوتنش برخواست بود و همراهان خویش راه بسنگر افواج سردار محمد عظیم خان نزدیک کرده بسنگر اول یورش آورده بیک حمله متصرف شد و همچنین سنگر دوم را مسخر کرده اکثر از سنگریان را عرضه تیغ ساخت و بقیه سنگرهای حالت سنگر اول و دوم را مشاهده کرده فرار کردند و سردار محمد عظیم خان از وقوع این امر هراسناک شده با سپاه کینه خواه از شهر کشمیر خود راه مدافعه بر گرفت و در موضع سا کام بفاصله شش گروه از لشکر گاه شاه شجاع فرود آمده قرارگاه ساخت و شاه بفر از کوه بر شده دوشبانه روز را از کثرت باریدن برف و شدت سرما بتوقف صرف کرد

(۱) سخت
گیرنده و ستم
کار و سرهنک
دیوان

(۲) ساختگی
و آمده کی
چیزی

و روز سوم نیروی مقاله در بازوی خود ندیده بکشتوار مراجعت نمود و سه ماه در آنجا بسر برده بعد از راه تبت ها عازم لوده یانه گردیده در آنجا اقامه کنیزد

(ذکر مراجعت شاه شجاع)

(از کشتوار بلودهیانه و اقامه گزیدنش در آنجا)

چون شاه شجاع از غنیمت که در دله داشت مایوس گشت ناچار از راه تبتها روی بسوی لوده یانه نهاد و بیکتن از خدام بزرگ راجه تیغ سنگه را با صد سوار همراه گرفته براه افتاد و بعد از قطع شش منزل خادم مذکور را خلعت عطا کرده رخصت معاودت داد و از خیال دشوار مسالمت عبور نموده وارد تبتها گشت و در موضع بالادله چون سواران و همراهان شاه همه سرخ پوش بودند مردم آنجا قیاس (۱) فوج گورکه کرده بچنگ پیش آمدند و ازین سبب شاه چند روز از بیرون راه باز مانده تا که اسلحه آلات همراهانش را سپرده عوض آذوقه و علوفه خریدن گرفت رئیس آن مردم زده شاه حاضر آمده بشناخت و مردمش را مورد عتاب کرده بجزمانه کردار ایشان بزرگ آذوقه انداخت که رایگان بدوش خودها برداشته موضع کلور رسانند و پس از وصول شاه در آنجا راجه کلونچ رأس اسپ و پنجهزار روپیه نقد و صد دانه طلائی اشرافی و چند عدد نافع مشک و چند جلد چرم بلغاری بادیگر اقبشه نفیسه آنجائی برسم هدیه پیش کشید و مراسم اعزاز و اکرام بجای آورده خودش مخاطب را جکی و پسرش بعطای دو طاقه شال کشمیری و یک قبضه شمشر ایرانی سرافراز کشته رقی بختام خاص مزین و بدیشان مفوض شد بعد از آنجا اسپ رانده وارد لوده یانه گردیده باهل و عیال خویش دمساز گشت و مقارن انحال خیرال لونی اختر انگلیس از طریق ملاقات بحضور شاه رسیده رسوم ملاقات بلوگانه بتقدیم رسیده معاودت کرد و همچنین پس از چندی سری نام انگلیس راه ملاقات پیوده پس از درک صحبتی بر گشت و شاه دو سال دیگر در آنجا مکث کرد

(ذکر لشکر کشیدن وزیر فتح خان)

(جناب مشهد اعظم تسخیر ایران)

تصمیم اعظم وزیر فتح خان در باب تسخیر ایران و فرستادن سردار کهنندل خان را در غوریان از پیش اشارت رفت و این خبر سمرگشته باعلیحضرت فتحعلی شاه رسید و او تمهید لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان را امر حفاظت و جراست سرحد صادر فرمود و او محمد امین خان پازوکی کرد و قلیچ خان تیموری را بیشتر از همه بنگاهداری قلعه غوریان و محمود آباد مأمور نموده فوجی بتاخت و تازمخال باخروزو تربت نامزد کرد و ازین سوی وزیر فتح خان بالشکر بزرگی از مردم افغان و قزلباش کابل و قندهار و مردم هرات و بلوچستان و سیستان و قبائل جمشیدی و هزاره و فیروز کوهی ترتیب دادند گرفت تا که شهزاده حسنعلی میرزا در روز هشتم ماه رجب سنه ۱۲۳۳ هزار و دو صد و سی و سه هجری از مشهد جناب هرات روی نهاده در منزل کال یاقوتی میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله باذوالفقار خان و مطلب خان برکاش پیوستند و از دیگر طرف محمد رحیم خان حکمران خوارزم بهوخواهی وزیر فتح خان برخواستند از طریق موافقت وی اسپ رانده تا محال سرخس بتاخت و محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره در هرات آمده بالشکر وزیر فتح خان پیوستند و ازین شور و آشوب رضا قلیخان زعفران لوی و نجف علیخان شاد لوی بیکر خان جاپشلو و سعادت قلیخان بغاوت در قلاع خویش در آمده رهین خوف و رجا نشستند تا که شهزاده اطراف و جوانب را نظم و نسق داده وارد منزل کافر قلعه شد لشکر وزیر فتح خان آراسته گشته در روز بیست و هشتم ذی حجه سال ۱۲۳۳ هزار و دو صد و سی و سه هجری باسی هزار مرد پیکار از هرات بیرون شده در کپهان رسیده هنگامه آرا شد و شهزاده ایران نیز باده هزار پیاده و سوار آهنگ کارزار کرده بقرب کپهان فرود آمد و وزیر فتح خان کس زد او فرستاده پیام داد که غوریانرا بشاه محمود واکذار شده محال تربت و با خزر را بمحمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره سپارد

ذکر مراجعت شاه شجاع از کشتوار بلودهیانه (۱) برابر کردن در فکر یک را با دیگری

ذکر لشکر کشیدن وزیر جناب مشهد

تا کار به تیغ و سنان نکشد را از زمین ایرانا با مال دلیران افغان بداند و شهزاده فرستاده وزیر را رخصت معاودت داده پیام فرستاد که اگر ایمنی خواهی چندتن قرائی و هزاره را که از دولت ایران رو برتافته جانب شما شتافته اند بدست بسته روانه دارورنه ساخته جنگ باش و از رسیدن این پیام کار از مکالمه بمقابله کشید چنانچه وزیر فتح خان صفوف صفوف سپاه خویش را بسیار است و سردار شیردلخان برادر خود را با سواره و پیاده سیستانی و دلیران فیروز کوهی و جمشیدی بمیمنه قرار داد و کهندل خان برادر دیدرش را بالشکر هراتی و تایمنی و درزی بمیسره کاشت و بنیاد خان هزاره را با سوارانش در جناح میسره جای ایستادن فرمود و محمد خان قرائی را با مردهش و مردم اسفزاری در پیش روی میمنه بداشت و خود با خیل افغانان قندهار و ابراهیم خان هزاره و توپخانه بقلبکاه جای کزید و از دیگر جانب شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله و فضلعلی خان قوانلوی قاجار را با سواران خواجه و ندو عبدالملکی مقرر میمنه فرمود و پیاده استرا بادی را بایک ضرب توپ مقدم میمنه کاشت و حسین قلیخان بیات نشاپوری را با پیادگان خراسانی بجناح میمنه تعیین کرد و ذوالفقار خان حاکم سمنان را با فوج پیاده سمنانی و سواره قراچور لوجانب میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و علی اصغر خان اعجم بسطام و پیاده کان دامغانی را پیش روی میسره مقرر کرد و خود با سواران مانی (۱) و غلامان رکابی بقلبکاه اقامه نمود آنگاه نائز حرب شعله ور کشته جانین بهم در آویختند در آن میان سردار شیردلخان با جمعی از دلیران افغان اسب جلادت برانگیخته خونها ریخت و خود را بشجاع السلطنه که در قلبکاه سپاه جای داشت رسانیده سوارانیکه بدور شهزاده بوده اند از حربه گاه روی برتافتند و شجاع السلطنه بواسطه که سردار ذوالفقار خان پایداری کرد در آن گیر و دار استوار ایستاده پای پس نکشید تا که سواران سردار شیردلخان پلنگ آساده داخل پیادگان او شده سلطان محمد خان کاگری بشهزاده رسیده تیغ حواله تارکش نمود و شهزاده سردار دیده دم شمشیر بدهن اسپش رسید و یکی از خدمه اش تیز دستی نموده کار سلطان محمد خان را تمام ساخته روی خاکش انداخت و خود سردار شیردلخان بتوپ ایرانیان رسیده از زبان تیغ نشان نیک نامی بدهن توپ گذاشت و چهار زخم بتکاورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت بیای برده پنج نفر را از ضرب شمشیر هلاک ساخت و بقیه لشکر ایران از مشاهده حملهای دلیرانه و دست بردهای مردانه سپاه وزیر فتح خان پشت بچنگ داده هزیمت یافت و از همکنان ذوالفقار خان راه فرار جانب کنار رودهرات اختیار کرد و در چنین وقت از قضای مبرم الهی کوله تفنگ بر لب و دهان وزیر فتح خان رسیده مجروحش ساخت و بزرگان افغانرا نیز از صدور این حادثه مرغ دل از صندوق تن و روح از بدن رمیده با وجود فتح طریق هزیمت پیش گرفتند و از اعیان اردوی شهزاده میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله شتاب زده روی فرار جانب کهسان آورده دست گیر بنیاد خان هزاره که عنان از کریز باز کشیده در اینجا قرار گرفته بودند و شهزاده شب را در کافر قلعه بسر برد و محمد خان قرائی که با بنیاد خان همعنا بود او را ترغیب و تحریض (۲) بسیار نمود که میرزا عبدالوهاب خان را درهرات بفرستد اما او از عاقبت کار اندیشیده بواسطه اسیر مذکور رویدل بسوی شهزاده حسنعلی میرزا آورده باستشفاع (۳) وی از تقصیراتیکه نسبت بدولت ایران کرده بود معفو گشت و حکومت غوریان و باخرز و کهسان یافت و بنیاد خان بازای این ملاطفت میرزا عبدالوهاب خان را با دیگر اسرانی که در دستش بودند رها داد و بواسطه رها دادن او خود را خادم دولت ایران ظاهر داشته همه آنانرا که با وزیر فتح خان همداستان شده بودند چون محمد خان قرائی و قلیچ خان تیموری و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنکتوش خان برادر سعید محمد خان جمشیدی و غیره بکواهی و تصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده اعزاز و اکرام یافتند و او علاوه بر الطاف خویش رجوع باقی امر ایشان را موقوف و معطل بحضور شاه ایران داشت و محمد رحیم خان حکمران خوارزم که از راه یاری و مددکاری وزیر فتح خان تاسر خس اسب معاودت تاخته آن محال را متصرف شده بود از ورود اعلیحضرت فتحعلی شاه در مشهد خبر کشته جانب خوارزم مراجعت کرد و هم وزیر فتح خان بادهن خسته واردهرات شده دوباره بترتیب سامان سفر و فراهم کردن لشکر پرداخت که بوجه آتم واکل راه تسخیر ایران بر گرفته آن مملکت را بتصرف آرد ولی از کج بازی و نیرنگ فلک حقه ساز کارش دگر کون شد .

(۱) بروزن
دانی بمعنی
نادر باشد که
از ندرت است
که بهمست
و بی مثل و یکه
و تنها باشد
و نام نقاشی
بوده مشهور
در زمان
اردشیر برهان
قاطع

(۲) بضاد
معجمه تیز
کردن و بر
انگیزانیدن

(۳) استشفاع
طلب شفاعت
کردن

(ذکر مکفوف^(۱) البصر ساختن شهزاده کامران وزیر فتح خان را)

از پیش اشارت رفت که شاه محمود پسرش شهزاده کامران خیرفتح هرات را شنیده از کابل جانب انولایت راه بر گرفتند و آنکاه که از قندهار بیرون شدند شهزاده کامران با مر پدرش مأمور پیش رفتن شده خود شاه محمود از سبب نظم و نسق سیستان و قان چندی در فرام درنگ کرده بعد وارد هرات گشت و شهزاده قبل از ورود پدرش منصور خان را از راه معذرت نزد شاه زاده حسنعلی میرزا فرستاده پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان باسر دولت نبوده خود سرچش بدانسو در جنبش آورده است و فرستاده مذکور باخوانین مزبور که اجرای امور استقبالیه ایشان چنانچه آنفا ذکر شد شرفیاب حضور فتحعلی شاه که بنزدیکی وارد مشهد شده بود گشتند و همکنان بحلاج فاخره نوازش یافته از جمله منصور خان فرستاده شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده مصحوب او بشهزاده کامران مکتوب کرد که اگر سخن از در صدق گفته و پیام داده وزیر فتح خان را روانه مشهد کن و یا از حلیه بصرش عاری ساز و چون وزیر موصوف بقرار ذکر شاه شجاع میخواست که بحمله شاه محمود را پسرش شهزاده کامران بدگان ساخته در زندانش اندازد و او از مکشون ضمیر وزیر آگاه گشته پیام شاه ایرانرا تمسک کنیه دیرینه اش که از حسد با وزیر داشت ساخته در کین کار و اضرار وزیر فتح خان افتاد و وزیر بی نظیر از روز ورود شهزاده در هرات ناسه ماه از راه صداقت مؤدی خدمت بوده کاه و سبکاه بسلام شهزاده حاضر میشد و درین حال هر چند دوستان ستوده امان وزیر سنجیده مال را از بدینی و کج خیالی شهزاده تحویف و تحذیر مینمودند او احتیاط و احتراز را از رهگذر خدمت گذاری و صداقت شعاری لازم نشمرده اظهار و اصرار اخلاص مندان خویش را در ضمیر جای نمیداد و حواله تقدیر مینمود تا که روزی در محفل سلام شهزاده باسنجیده فرجام (۲) باغوا و القای امرای عرض جوی بکوهیده خوی وزیر بی نظیر را گرفته فوراً از حلیه بصر عاریش ساخت و بغل و زنجیرش انداخته زندان فرستاد و ازین معنی سردار شیردلخان و سردار کهندل خان برادران وزیر که این وقت در حرام بودند خیر گشته شتاب زده از کرمان به بیرون شده طریق فرار بر گرفتند و در اسب از مرتد دین شهر و بازار بدست آورده روی بسوی قندهار نهادند و در قلعه نادعلی زدیبادر خجسته سیر وزیر مکحول رسیدیم در پی قصاص چشم برادر افتادند و پس از صدور این واقعه شاه محمود و شهزاده کامران نیز نظم و نسق در امور هرات نهاده و یکی از خدماش را بحکومت انجا کاشته از راه قندهار مراجعت کردند و هنوز در راه بودند که آتش فتنه افروخته گشت .

ذکر کور کردن شهزاده کامران وزیر فتح خان را

(۲) آخر کار و انجام آن

ذکر کور کردن و انتقام بستن سردار محمد عظیم خان

(ذکر کور بستن سردار محمد عظیم خان)

و برادرانش بانقسام چشم وزیر

و آنکاه که خبر کور کردن وزیر بر سردار محمد عظیم خان در کشمیر رسید از درد بخود بیخنده گمراشتقام بر بست و مکتوبی مشتمل بر اطاعت و انقیاد و موکد بسو کنند های غلاظ و شداد در لودهیانه نزد شاه شجاع که در انجا مسکن کنای کزیده بود فرستاده پیام داد که بعد ازین از صمیم دل راه اخلاص بر گرفته با همه برادران و طائفه بارک زائی سردر کنند اطاعت شاهی نهاده کمز خدمت می بندم بشرط آنکه شاه کردار سابقه ام را که از روی دولتخواهی شاه محمود نهاده ام عفو کرده چیزی بدل راه ندهد و روی تسخیر جانب پشاور و کشمیر آرد البته طریق خدمت و صداقت خواهم پوشید و شاه شجاع پیام او را از سبب کور کردیدن وزیر راست دانسته در ضمیر جای داد که پسران سردار پاینده خان بجان بازی و ملازمت رکاب شاهی از صدق دل خواهند کوشید و چشم از حقوق نمک نخواهند پوشید پس مکتوب سردار محمد عظیم خان را نزد مری نام و دیگر افسران انگلیسیه که در دهلی بودند فرستاده صلاح کار جست و از انجمله مری نزد شاه شجاع حاضر آمده گفت که گفتار این مردم سراسر دروغ و چراغ عهد ایشان بی فروغ است از در صداقت خدمت نخواهند کرد و اگر شاه اعتماد بسخن او کرده روی بجانب مملکت موروثی آرند مختارند و شاه رأی خود را صائب ندیده

بتهیه ساز و برك سفر پرداخت و بخط خویشان برای سردار محمدعظیم خان نوشت که رایات عالیات از راه بهاول
 پروردیره جات جانب پشاور پرچم کشا میشود شما نیز از کشمیر راه پشاور برگیرید و بعد از فرستادن این نامه
 مبلغ چند هزار روپیه از ساھوکاران لودھیانہ قرض گرفته روبراه نهاد و چون بانهاد حدود بهاول پور شد محمد
 صادق خان عباسی مقدم شاه را کرامی داشته مراسم پذیره (۱) بجای آورد و دوازده کیسه سیم سفید مسکوک
 و یکصد و یکدانه اشرفی بایک زنجیر پیل و چهار سراسپ زین و یراق طلا و نقره و پنجاه نفر اشتر مہاری و چند بہلہ
 باز شکاری و چند توب کہ خواب بکراتی و غیر اقمشہ نفیسہ پیش کشیدہ شاھش نیز خلعت و بیکر اس
 اسب بازین و یراق طلا عطا کردہ دو ہزار سوار از وی خواست او دو ہزار سوار مسلح بسالاری
 محمد یعقوب خان بملازمت رکاب شاھ کشت و درین اثنا حکم مجدد از حضور شاه محمود بنام سمندر خان
 بامیزائی کہ پس از عزل نواب محمد زمان خان بحکومت دیرجات مأمور شدہ بود صدور یافته بوی رسید کہ نواب
 مذکور را محبوس نماید او امر شاھ را معمول داشتہ سر کرم بحکومت خویش بود کہ شاھ شجاع
 از دریا عبور کردہ قدم بسر زمین دیرجات نهاد و سمندر خان راہ مدافعہ پیش گرفته هنوز ہمراہان شاھ بنصب
 خیم خویش اقدام داشتند کہ در رسیدہ آتش حرب شعلہ ور کشت و شاھ با رکاب نہادہ بسرعت و شتاب آنہک
 جنگ کرد و ہمراہانش پای شجاعت فشرده چند نیزہ سر از مردم سمندر خان بریدہ بیسای شاھ انداختند و بر
 توجانہ پورش بردہ توجیانرا نیز از دم تیغ گذرانیدہ اتواب را متصرف شدند و پای ثبات سمندر خان از مشاہدہ
 ایحالت لغزیدہ از راه ہزیمت در نزد حافظ محمد خان حاکم لہیہ رفتہ پناہ گزید و شاھ شجاع داخل
 دیرہ شدہ بعد از درنگ چند یوم ہمہ سواران محمد صادق خان بہاول پوری را کہ ہمراہش آمدہ بودند خلعت
 مرحمت کردہ خلعت کرانہائی مصحوب آنہا کہ رخصت مراجعت یافتند برای محمد صادق خان فرستاد و مدت
 چہل روز کہ شاھ در دیرہ مکث داشت چہار عرادہ توب مہیا کردہ بود کہ باز سمندر خان از راه محاربہ پیش آمدہ
 بفاصلہ یکمتری دیرہ تلاقی فتنین رخ دادہ اکثر از ہمراہان سمندر خان مقتول و خودش مغلوب گشتہ از طریق
 ہزیمت روی بسوی واجل آورد و شاھ تعاقب او را از دست ندادہ داخل واجل شدہ سمندر خان در انجا نیز
 ثبات نورزیدہ بامعدودی جانب قندہار کریمت و سوارہ و پیادہ لشکر بیصاحبش از راه معذرت برکاب شاھ
 پیوستہ جبہ سای زمین ادب کردیدہ شرف ملازمت یافتند و اینوقت کہ آوازہ مکنت و اقتدار شاھ شجاع
 سمرگشتہ در افواہ مردم اطراف و اکناف افتاد اکثر ہوا خواہانش کہ در گوشہ های ناامیدی منزوی بودند
 از قندہار و غیرہ ولایات جانب شاھ را ہسر شدند و از انجملہ سردار مدد خان و سردار پردل خان و سردار سر بلند خان
 بن وزیر فتح خان بیشتر از دیگران بانہصد سوار از قندہار در رسیدہ سعادت الحاق رکاب شاھی یافتند و از
 جانب دیگر شہزادہ محمد ہاشم و شہزادہ سلطان اسد روی دل از شاھ محمود برآفتہ بسر دار شیر دلخان
 و کہندل خان کہ در نادعلی بودند پیوستند و ہر دو تن سردار در انجا حشر و ازدحامی از عالم وعامی کرد آوردہ
 روی تسخیر بسوی قندہار نهادند و شاھ شجاع نواب محمد زمان خان را بحکومت دیرجات کماشتہ
 خود راہ پشاور برگرفت و شہزادہ محمد تیمور را از التماس میران سند بانہصد سوار بحکومت سند سر افزائی
 دادہ از حضور روانہ شکار پور نمودہ وی در انجا رفتہ بکار ایالت پرداخت

(۱) استقبال
 کردن و پیش
 کسی رفتن
 و قبول کردن

ذکر لشکر
 فرستادن
 سردار محمد
 عظیم خان
 جانب پشاور

(ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان)

(از کشمیر جانب پشاور و حرکت خودش)

و از کشمیر سردار محمد عظیم خان کہ بذریعہ مکتوب شاھ را از لودھیانہ دعوت بر تسخیر پشاور کردہ بود
 در ہنگام ساز سفر نمودن شاھ در لودھیانہ چنانچہ آمدہ کور کشت سردار دوست محمد خان را کہ تا اینوقت در
 کویہ مازان محبوس بود رہا دادہ بسردار یاز محمد خان و لشکر شایان کہ بچہار ہزار مرد پیکار می رسید جانب
 پشاور و کابل و کابل و کابل فرمود و ایشان پشاور راہ متصرف شدہ چون از شاھ شجاع تا کنون اثری

معلوم نبود شهزاده ایوب را بیادشاهی برداشته در پشاور باریکه سلطنت بر نشاندند و خود جانب کابل راه بر گرفتند و سردار محمد عظیم خان که از عقب ایشان راه پشاور بر گرفته و اسب رانده وارد چیچ و پکلی گریده بود که شاه شجاع وارد دیره اسمعیل خان شد و در اینجا فرستاده حافظ احمد خان سدو زائی حاکم لهیه با تحف بسیار و هدایای شاه و از قبیل اسپان ترکی و اشتران مهارای بلوچی و غیره اجناس پشمین و ابریشمین شرفیاب حضورش شده همه را پیش کشیده مطبوع طبع شاهی گشت و شاه فرستاده موصوف را بخلعت فاخره تن بسیار است و رخصت انصراف داد و هم خلعتی برای حاکم لهیه فرستاد بعد از دیره اسمعیل خان رو بجانب پشاور نهاد و شاه ایوب که نیروی مدافعه در بازو نداشت شهر را گذاشته لوای فرار جانب الکنای مردم یوسف زائی افراشت و شاه شجاع بهانی داخل پشاور شده رحل اقامت انداخت و شاه ایوب از آنجا در چیچ و پکلی نزد سردار محمد عظیم خان رفته اظهار حال و التماس امر مکنوئه بال (۱) خویش کرد که بواسطه برادران نام پادشاهی بر خود نهادم و اکنون که شاه شجاع در پشاور طرح اقامت انداخته و لوای حکومت برافروخته است امید آن دارم که به نیروی بازوی شما از همان نام نمانده همین قدر اکتفا کرده قناعت ورزم و سردار محمد عظیم خان او را تسلی و دلجویی داده با خود برداشته آهنک پشاور کرد و چون در منزل شاه آباد واقع پنج کروهی پشاور فرود آمد سه تن از معتمدین خویش را پیش شاه شجاع فرستاده پیام داد که ملازمان خاص را از حضور دور نموده محفلش را خلوت کنند تا ملاقات آمده شرف دیدار حاصل نمایم زیرا که از بودن آنها بجان این نمیداشتم و شاه شجاع را ازین پیام او خطرات چند در خاطر خطور کرده در همان شب لشکر از شهر پشاور بیرون فرستاده موضع تهاک را عسکر گاه قرار داد که نقد وجود سردار محمد عظیم خان را بمحک امتحان رساند تا اگر صادق العهد و الوعد باشد راه اطاعت خواهد گرفت و الا پیش نیامده بمخالفت خواهد گراشد آنوقت کار به پیکار قرار خواهد یافت و بدستخط خویش بسردار محمد عظیم خان نوشت که مادر هیچ هنگام اغراض نفسانی را ملحوظ نداشته همیشه اصلاح امور را بر وفق خیر و مرام خواص و عوام انجام میدهم هرگاه از صمیم قلب قصد ملاقات دارید بدون واهمه و هراس راه ملاقات بر گیرید زیرا که خود میدانید که ما را خلاف عادت موجب ملالت است که خدام را از حضور برانم و در خلوت باشما سخن رانم و سردار محمد عظیم خان جواب نگفته میر آخوری را با چند بیرق پیاده ساخت و سوار پیش فرستاد و شاه شجاع خود نیز بعد از فرستادن نامه مذکور از پشاور رهسپر تهاک شده در باغ علی مردان با کاشتگان سردار محمد عظیم خان دوچار گشته بدون آنکه چیزی گفته و شفته شود بجنب در پیوست و میر آخور ولی از ضرب کلوله توب هلاک گشت و در عین اشتعال ناره قتل و جدال آتش بقورخانه (۲) شاه شجاع افتاده دو صد تن از پیاده کانتین را بجان ساخت و از وقوع این حادثه تابان سردار محمد عظیم خان قوی دل کشته لشکر شاه شجاع هزیمت یافت چنانچه سوران محمد عظیم خانی یورش آورده اسباب و آلات اردوی شاهی را متصرف شدند و شاه بجنب و کرب خود را تا دامنه کوه خیر رسانیده از دست عقب تازان جان سلامت برده داخل دره خیر شد و سردار محمد عظیم خان بشهر پشاور در آمده متصرف گشت و تا دو ماه که شاه شجاع در دره مذکور اقامه داشت هر چند رسل و رسائل فرستاده شاه را دعوت پشاور و رفتن جانب دیرجات کرد بگفتار او اعتماد نکرده آخر الامر باستصواب رأی خویش از راه کوهات و بنو بدیره اسمعیل خان رفت و در اینجا تحف و افزیه از حافظ احمد خان حاکم لهیه بحضورش رسیده بعد حرکت کرده وارد و اجل شد و در اینجا از سبب عدم توشه چند دست زین و یراق طلا که همراه داشت فروخته و به قیمت آنها را صرف مخارج راه کرده در شکار پور رفته طرح اقامت انداخت

(۱) یعنی دل

(۲) سلاح و ادوات حرب که مراد کلوله و بارود باشد ۱۲

(ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را)

ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را

چنانچه از پیش مذکور گشت که سردار دوست محمد خان بایار محمد خان برادرش بعد از برداشتن شهزاده ایوب را بیادشاهی از پشاور عزم تسخیر کابل کرده تا اینوقت در جلا آباد توقف و زبید زیرا که در خلال وقایع مذکور به شاه محمود و شهزاده کامران که از مرآت برافندها را جانب کابل رهسپر شده بودند و بعد از رسیدن بقندها را نظر

با انقلابات مذکوره پشاور و براه انتقام افتادن برادران وزیر فتح خان شهزاده جهانگیر را با عطا محمد خان سابقه
 حاکم کشمیر که صدوقیه مملو از آبکینه را که از پیش بشرح رفت بوزیر فتح خان داده راه قندهار برگرفته نزد
 شاه محمود بواسطه شهزاده کامران علی الرغم وزیر مذکور اعتبار یافته بود روانه کابل نمود که باستحکام شهر کابل
 پرداخته دست تسلط پسران سردار پائنده خان مہجوم را از کابل بازدارند چنانچه سردار دوست محمد خان
 یار محمد خان و پیر محمد خان برادرانش چون وارد جلال آباد شد از ورود شهزاده مذکور و عطا محمد خان در کابل
 خبر گردیده درنگ کرد تا که عطا محمدخان که بسبب عزلش از حکومت کشمیر از شاه محمود رنجیده خاطر و دلگیر
 بود این هنگام را مقام انتقام دانسته از راه خفا کس نزد سردار دوست محمد خان فرستاده پیام داد که با سرعت
 بادوشتاب سحاب جانب کابل رهسپر شود تا شهزاده جهانگیر را غل و زنجیر کرده بدست او سپارد و باطمینان خاطر
 کابل را متصرف آید و بجهت استوار داشتن پیامش قرآن شریف را مهر نهاده نزد او روانه ساخت بعد سردار
 دوست محمدخان از جلال آباد جانب کابل راه برگرفت و عطا محمدخان که باطناً روی دل جانب سردار دوست محمد
 خان داشت ظاهراً الوای مدافعه افزاییده خدیواد را عسکر کام ساخت تا که سردار دوست محمد خان بقریب کابل رسید
 او بدون مقابله و محاربه بشهر معاودت نمود و شهزاده جهانگیر هر اسنانک شده باقرخان کرد معروف بقرت و جیبی از
 قزلباشیه در بالا حصار جای گردیده متحصن گشت و صورت حال را بشاه محمود و شهزاده کامران نوشته در قندهار
 فرستاد و سردار دوست محمدخان بیانی داخلی داخل کابل شده بالا حصار را بمحاصره انداخت و در انای ایام محاصره
 عطا محمد خان را بمهمانی در جای خویش دعوت کرده پس از آمدنش چون او را محرك کور کردن وزیر فتح
 خان میدانست سردار پیر محمد خان را امر کرد که با انتقام چشم او کورش ساخت و غل و زنجیرش نموده در زندان
 انداخت بعد کار را مردم بالا حصار سخت گرفته بشو بیط بلند نام نقب زن کوهستانی زیر شاه برج ضلع شرقی
 حصار رانقب زده از صدمه آتش باروت رخنه در برج کشود و چون تمام پست نشده بود در یورش آنروز
 فتح روی نمود تا که شهزاده جهانگیر خود را اسیر و دستگیر قیاس کرده شب هنگام با باقرخان قرت از بالا حصار
 مخفیاً بیرون شده در قریه هندکی رفته از انجا روی بسوی قندهار آورده بشاه محمود و شهزاده کامران ملحق شد
 و بعد از مدت چهل روز محاصره بالا حصار مفتوح شده بتصرف سردار دوست محمد خان درآمد

(ذکر لشکر کشیدن شاه محمود و شهزاده کامران)

(از قندهار جانب کابل و مغلوب شدن ایشان)

چون شهزاده جهانگیر نزد شاه محمود شده ماجرا باز داشت او باپسرش شهزاده کامران آهنگ دفع سردار
 دوست محمد خان کرده نایب کل محمد خان فوفل زائی را بحکومت قندهار کاشته بلقی هزار مرد بیکار در سال ۱۲۳۴ هزار و
 دوصد و سی و چهار هجری وزیر فتح خان نایبنا را که در سرای مدد خان اسحق زائی ماوی داده بود با خود
 برداشته راه کابل پیش گرفتند و در بلده غزنین وزیر فتح خان بساحت (۱) قاضی ملا محمد سعید خان در حمامیکه
 از خیمه مرتب ساخت غبار سر و تن شسته تبدیل لباس کرده از حال قتلش در عرض راه یکیک را بملائی مذکور
 باز داشت که گویا از ملهم غیبی شنیده بود بر زبان راند چنانچه در اخیر مطابق پیشین گویش بصدور پیوست
 الغرض شاه محمود و شهزاده کامران از غزنین براه افتاده در منزل لوره سیدی از سادات دره پیچ کز از شهزاده
 کامران رهائی وزیر فتح خان مکحول البصر را التماس کرده بمعرض قبول نیفتاده بلکه مورد عتاب و دشنام شد
 و در منزل سید آباد شهزاده کامران تمام سران و سرهنگان طوائف درانی را نزد خود خواسته امر بقتل وزیر
 فتح خان کرد تا دامن و دست همه مردم درانی بخون آلوده شده با پسران سردار پائنده خان متحد وهم داستان
 نشوند و همه سرداران اگر چه اکثر رضا نبودند لیکن با مر شهزاده در قتلش اقدام کرده هر یک ضربتی زده
 هلاکش ساختند و این واقعه در سال ۱۲۳۴ هزار و دو و بیست و سی و چهار هجری بوقوع پیوسته در مزار
 علی لالارضی الدین علیه الرحمه مدفون گشت چنانچه شاعری تاریخ قتل او را بکاشتن عدیم مهر که چهل است از عدد
 مصرع اخیر این دو بیت نشان داده است

ذکر لشکر کشیدن شاه محمود و مغلوب شدنش

(۱) جوان مردی

بی تخریر تاریخ شهادت ز قول هاتقم این گشت مشتق
 سر از مهر خوشی گیر و میگو بسید آباد شد کشته بناحق
 وهم مطابق این تاریخ در لوح مزارش در جنب مضجع علی لالا رضی الدین واقع غزنین منقر است
 ساک فوتش هاتقی غیبی بمده آه گفت شد بسان اب شهید اکبر آن والا مقام
 آن امیر نادرو این نادره تاریخ او کس ندیدو کس نگوید در جهان از خاص و عام

(ذکر مقابل شدن سردار دوست محمدخان)

(بالشکر شاه محمود و کریختن شاه محمود)

پس از قتل وزیر کشور کشای ملک کیر سردار دوست محمدخان برادرش بادو هزار مرد تنخواه خوار و سه هزار پیاده و سوار الوسی و چهار ضرب توپ از کابل بعزم مدافعه بیرون شده در قلعه قاضی سر راه بر گرفته استوار نشست و سنکری در گذرگاه بندر ارغنده بر افراخته بدلیران جنگ مستحکم ساخت و شاه محمود باشهزاده کامران و سی هزار سواریکه همراه داشت در منزل میدان فرود آمده عبور را از گذرگاه مذکور دشوار دانسته روی بر تافت و از راه آب بازگ جانب قریه چهار آسیاب شتافته در آنجا عسکر گاه ساخته قرار یافت و سردار دوست محمدخان از مشاهده اینحال با ابطال رجال بعزم راه کیری از قلعه قاضی و سنکر ارغنده روی استعجال جانب قریه هندکی آورده سدره شد و روز دیگر در تلال واقعه بن هندکی و چهار آسیاب جانبین صف آرا کشته آئین جنگ بیاراستند و در آئینای نکاپوی دلیران همدوسپاه و جای محاربه کزیدن مردان رزم خواه ایشیک آقامی دلاور خان انکوزائی بواسطه تقار خاطریکه از سو سلوک شهزاده کامران داشت روی اخلاص بسوی اردوی سردار دوست محمدخان نهاده برکاب وی ملحق شد و همدولشکر بدون محاربه روز را بسر برده شبانگاه مریک بعسکر گاه خویش مقرر جست و درین شب سردار دوست محمدخان تدبیر اندیشیده عطا محمدخان را که شاه محمود از قندهار باشهزاده جهانگیر مأمور کابل نموده و سردار دوست محمد خان کور کرده بود و اینوقت با خود داشت نزد خویش خواسته گفت که یا بقتل خویش تن راضی شود و یا هر چه من میگویم بکوش دل بشنو و از متاع کران بهای زندگی نکند شسته اعتراف کرد که هر امریکه خداوند کار بفرماید صواب است پس علائم و اموری که در بین او و شاه محمود بود بیک را از وی پرسیده بلفظ غلام احمدخان برادر خودش نکار فرمود که باین رازهاییکه در میان است از در راستی خبر داده میشود که قواد (۱) سپاه که باشاه همراه اند با سردار دوست محمدخان یکدل و یکجهت کشته بارسال رسائل و واسطه و واسائل باهم قرار داده اند که شاه و شهزاده را در وقت اشتعال نازه قتل گرفته بادت و پای بسته بسردار دوست محمدخان سپارند و نامه را بمر عطا محمدخان مخوم و برای شهزاده کامران مرسول داشت و قاصد در تاریکی شب راه بر گرفته وقتی در نزد شهزاده رسید که بر خوان نشسته و دست برای صرف طعام شسته بود نامه را بشهزاده داد و او کشوده سر اسر مطالعه کرده از خوف دست از طعام باز کشید و پدرش را نیز خبر داده سر اسیمه سان بیرون از اینک کسی را آگاه کنند راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند و اردوی ایشان بامدادان آگاه کشته بکمال بی نظامی از عقب ایشان عزیمت هزیمت کرده در منزل شش کاو راه بدیشان زدیک کردند و شهزاده با پدرش خیال سواره تعاقب سردار دوست محمدخان کرده بکریخت و تا قلات توخی عنان از رفتن باز نکشیده در آنجا فرود آمدند و شنیدند که سردار شیردلخان و پردلخان برادران سردار دوست محمدخان پس از توجه شاه و شهزاده جانب کابل قندهار را متصرف کشته اند پس ناچار از قلات راه دهر او د برگرفته در آنجا اقامد کردند تا که سردار کهندل خان باشهزاده ملک قاسم که با حاجی فیروزالدین پدرش چنانچه از پیش ذکر شد و عیال و اطفال از هرات با امر شاه محمود در کابل فرستاده شده و از آنجا در قندهار جا داده شده بود بعزم استیصال ایشان از قندهار روی بسوی دهر او نهادند و شاه محمود باشهزاده کامران از توجه ایشان دهر او را نیز وا گذاشته از راه فرار داخل هرات شده اقامه کردند و پای تردد بدامن حکومت آنجا پیچیدند و حاجی فیروزالدین که در قید شاه محمود فرصت یافته با پدر و عیال و تملقاتش

ذکر مقابل
 سردار دوست
 محمد خان
 و کریختن شاه
 محمود

(۱) مجازا
 افسران

از قندهار بیرون گشته روی التجا جانب ایران نهاد و در مشهد مقدس رسیده از شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه والی آنجا کمال اعزاز و کرام و احترام یافت

{ ذکر متصرف شدن سردار شیردل خان }

(و کهندل خان و پردلخان قندهار را)

مفصل این مجمل اینکه سرداران مذکور که بعد از کور و ناپینا شدن وزیر در قلعه نادعلی اقامت ورزیده بودند و انتقام چشم برادر نامور را پیش نهاد خاطر داشتند و مترصدانه روز بصری بردند تا که شاه محمود نائب کل محمد خان فوفل زایی را بحکومت و حراست قندهار گماشته خود باشهزاده کامران چنانچه آنقا ذکر شد راه کابل برگرفت از عفت اوس سردار شیردلخان و سردار کهندل خان و سردار پردلخان بامردم طائفه بارک زایی و غیره روی تسخیر بسوی قندهار نهادند و نائب کل محمد خان نخست متحصن شده بقلعه داری پرداخت و آخر الامر ثبات در پای اقامه خود ندیده از در ضراعت بممانعت پرداخته پیام داد که تا معاوم شدن فتح و شکست سردار دوست محمد خان دست از تصرف شهر قندهار باز دارید تا اگر شاه محمود مغلوب گردد همانا شهر را بشما خواهیم سپرد والا در مقابل پادشاهی تاب مقاومت نخواهید آورد و شهر را که بخون ریختن بسیار متصرف شوید هم انتزاع خواهد فرمود پس صواب آنست که درنگ را بر جنک ترجیح داده آهنگ ستیز ننمائید و ایشان ظاهراً پیام اور از راه قبول جواب فرستاده باطناً بمضمون الحرب خدعة در پی کار قلعه کشائی افتاده اورا بهمان پیام خودش غافل ساخته زردبانهاترتیب دادند و شبی غفلة یورش برده زردبانهانرا بر باره و بروج حصار نهاده دلیرانرا امر فرماز شدن کردند و اول کسیکه بزبر حصار صعود کرده پای تصرف در اندرون شهر گذاشت میردادخان بن ملا بازار بارک زائی بود بز شاه برج نورزائی عروج کرده در میان شهر فرود شد و دیگران از قفای او داخل شهر شده دست بتاراج مال و تلف جان کسانی که هوا خواه شاه محمود بودند ککشوند و نائب کل محمد خان گریخته در عرض راه بمنزل خورزانه به شاه محمود و شهزاده کامران رسیده ما چرا باز داشت و ایشان چنانچه گذشت از راه دره بوری و دهله و تیرین و دهرآود و کتل کهندلان و غورات داخل هرات شدند و سردار شیردلخان پس از نهب و غارت قندهار و تصرف آن دیار هر که را بتسخیر قلعه جلادتی کرده بود بعطای خلعت و زر نقد ممتاز گردانیده میردادخان را بمنصب ایشیک آقاسی گری سرافرازی داد و پشاور و دیرجات و کابل و قندهار بدون از هرات همه در تصرف برادران و وزیر فتح خان در آمده هر یک حاکم بلدی شد

(ذکر معاهده شاه شجاع با میران سند)

و شاه شجاع که از پشاور هزیمت یافته چنانچه مذکور شد در شکار پور رفت در احیان وقایع متربوره طرح معاهده بامیران سند انداخته بخت با بخت از نوکران خاص خویش از آب سند عبور کرده در خیر پور میر سهراب خان را بدید و او مقدمش را کرامی داشته مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و تحفه و هدیه شایان از نقد و جنس پیش کشید و شاه شجاع اورا تکلیف اطاعت و معاونت نموده وی اعتراف کرده قرارداد که هر امری را که میران حیدر آباد بپذیرند و بعهده گیرند او نیز بر طبق آنها طریق اخلاص سپارد و شاه اورا با پسران و منسوبانش بعطای خلعت شاهانه و اسبها و تفنگها و شمشیرهای ایرانی نوازش فرموده بمزم حیدر آباد دریا گذشته فرود آمد و میران حیدر آباد که پیش از ورود شاه از قصدش آگاه نبودند متحیر گشته از راه مهمانی علوفه و آذوقه همدست بسر میر غلام علی خان فرستاده پیام دادند که میر کر معلی خان و میر مراد علیخان الهاس شرفیابی حضور را دارند و مترصد اجازتند و شاه فرستاده ایشانرا نیک نواخته فردای آنروز را وعده ملاقات گذاشت چنانچه ایشان بر طبق واجازه شاه سعادت اندوز

ذکر تسخیر نمودن سردار دوست محمد خان قندهار را

ذکر معاهده شاه شجاع بامیران سند

حضورشاهی شده مبلغ نچصد دانه اشرفی و بیست هزار روپیه نقد از حضور گذارانیده خلعت عزت یافتند و ارازمطلب
 و بیان راز را بملاقات دوم وعده گذاشته، مرخص گردیدند و انگاه که فیضیاب ملاقات دوم شدند التماس انکشاف امر
 مکنونه خاطر شاهی نموده شاه نظر بکفتار صداقت آثار ایشان نوازش و رخصت فرموده و عده فر داداد و روز دیگر
 همه امیران سند شرف باز یافته مخاطب شدند که موکب های بونی باوجود طغیان آب و شدت تابش آفتاب وارد اینمملکت
 گردیده محض آنست که شما در اطاعت و انقیاد امر پادشاهی متحد شده با اتفاق از راه وفاق عهد نامه نکار داده بکار
 کنان ماسپارید که طریق خدمت و راستی بر گرفته از شاه محمود و سردار محمد عظیم خان و غیره پسران سردار
 پاینده خان مرحوم استبعاد جوئید و ایشان جواب شاه را معطل بصلاح و صوابدید خوانین بلوچیه گذاشته معاودت
 کردند و آنان را دیده متفق الکلم شده حاضر باز آمدند و بعرض رسانیدند که از دل و جان عهد در میان نهاده
 طریق خدمت و اطاعت می پوئیم و جز از امر و نهی پادشاهی چیزی نمیجوئیم و مطابق این اظهار عهد نامه بحاشیه قرآن
 مجید نوشته مؤکد بحضورات انبیا و اولیا و علی مرتضی و غیره ائمه اثنا عشر و حضرت عباس داشته خاتم بر نهاده
 بشاه دادند که اگر شاه محمود و سردار محمد عظیم خان و برادرانش عزم تسخیر سند و شکار پور کنند ایشان
 و مردم بلوچ بمدافع برخواسته از مال و جان مضائقه نکنند و هم اگر شاه بعزم تسخیر و استرداد قندهار راه برگیرد
 از دادن زر و فرستادن لشکر دریغ نمایند و سه دیگر دیره غازی خانرا بدست آورده سپردکار کنان پادشاهی کنند
 و هم در وقت تشریف فرما شدن سر اوقات حرم محترم شاهی بقدر استعداد تحفه و هدیه پیش کشند و در ازای
 شروط مذکوره التماس کردند که هر وقت از یک سلطنت موروثی بتصرف بندگان شاهی در آید مالیات محالات
 سند و شکار پور از ان ایشان بوده از جانب کارکنان دولت مرفوع القلم باشند و شاه این مسؤل ایشانرا بسمع قبول اصفا
 فرموده رفقی عنایت نمود و پس از انقطاع مکالمه و انعقاد معاهده طلا و نقره مسکوک بسیار واقشه نفیسه ابریشمین و بشمین
 وزین و دوربین و ساعت و ظروف بلورین و امتعه چین و اسلحه آلات مرصع و مصاحف و وظائف مذهب و دوز بخیر پیل
 و خیمه ها و فروش و دوز ضرب توب جلوی یعنی اسپ و غیره اشیاء پیش کشیده مورد تققد (۱) شاهانه شدند بعد صاحب
 کاران ایشان را بامیر اسمعیل خان بملازمت رکاب شاهی تعیین کرده رخصت مساکن خویش شدند که تاشکا پور
 رهسپر خدمت شاه باشند و شاه بعد از معاودت میران بامیر اسمعیل خان مرحله پیمای شکار پور گردیده در عرض راه
 میرسهر راب خان نیز بقیض رکاب بوس رسیده بر عهد نامه دیگران مهر اعتراف نهاده متعهد گشت و شاه وارد شکار پور شده
 رحل اقامت انداخت

(۱) تققد
 مجازاً بمعنی
 دلجوئی
 و مهر بانی
 و غم خواری

﴿ ذکر توجه سردار محمد عظیم خان ﴾

(جانب سند بالتماس میران عهد نشناس آنجا)

چون تمام مملکت افغانستان بدون از هرات در تصرف برادران وزیر فتح خان درآمد سردار محمد عظیم خان
 که پس از وزیر رکن اشد دیگران بود حکومت کشمیر و پشاور را بدو تن از برادرانش مفوض داشته شهزاده
 ایوب را که بیاد شاهی برداشته بود با خود در کابل آورده محبوس کرده شهزاده محمد اسمعیل پسرش را بقتل
 رسانید و سردار دوست محمد خان را پیاداشیکه شاه محمود را هزیمت داده کابل را متصرف شده بود
 بحکومت غزنین و عطای توب زب زنگ امتیاز داد و مقارن انحال مکتوبات میران سند بر سردار محمد عظیم خان
 رسیده دعوت سندش نمودند بباعث اینکه شاه شجاع بعد از معاهده کردن با میران آنجا سال ۱۲۳۵ هزار و
 دو بیست و سی و پنج هجری را تمام در شکار پور بسر برده در هنگام توقفش پنجهزار سوار و اندکی از پیاده در تحت
 رایت خود قرار داده با دو ضرب توب اراده استرداد افغانستان نمود و هنوز براه نیفتاده مشغول سامان سفر بود
 که انقلاب و اضطرابی از دزدان در مجال سند رخ نمود و مترافستین انگلیس از جایکه اقامه داشت بنام دفع شورش
 دزدان بالشکر داخل ولایت سند شد و درینوقت میران سند نیز جمع از مردم بلوچ را بدفع دزدان لجوج کاشته بودند
 که لشکر انگلیس بانهاد ملاب ایشان گردیده از انجمنی در اضطراب افتادند و میر اسمعیل خان را بسبیل و کالت نزد مستر

ذکر توجه
 سردار محمد
 عظیم خان
 جانب سند

افستین فرستاده پیام دادند که مراجعت نموده بیهانه دفع دزدمدخات در ولایت ننکند و نیز ورود انکلیس از سو مظنه نسبت به شاه شجاع کرده داستاها را راندند و آخر الامر رأی ایشان بدان قرار گرفته گفتند که شاه سالیانه یک لک و سی هزار روپیه از مالیات سند گرفته صرف مؤنه خود میناید و بدان قناعت نورزیده محتمل که بادولت انکلیس در ساخته قرارداد باشد که متفقانه مملکت سند را متملك و متصرف شوند و ما را ذلیل و زبون سازند پس باین اندیشه نفض عهد کرده قاصد و نامه جناحیه اشارت رفت نزد سردار محمد عظیم خان فرستاده بسندش دعوت کردند که اگر سرعت باد و شتاب سحاب مرحله پیمای دیار سند نشوید هر آینه بواسطه شاه شجاع همه مملکت بتصرف دولت انکلیس خواهد رفت و او با سردار دوست محمد خان و لشکر شایان از کابل براه قندهار عزم رفتن سند کرد و سردار امیر محمد خان برادر اعیانی سردار دوست محمد خان را بجای او قائم مقام حکومت غزنین ساخته وارد قندهار شد و سه ماه در آنجا درنگ کرده بعد در سال ۱۲۳۶ هزار و دوصد و سی و شش هجری با سردار شیردل خان برادر دیگر خویش از طریق دره بولان راهمند پیش گرفت و ازین راه سردار شیردل خان را براه دره مستنک جهت استمالت مردم بلوچیه که سر از جیب تمبر کشیده بودند کسبل کرد و مردم بلوچ دره مذکوره را از چوب و خاک و سنگ مسدود نموده یا جوج صفت در عقب آن سد سدید جای گزیده بودند که سردار شیردل خان از کرد راه در رسیده لشکر را از دو طرف دره امر بالا شدن کرد و خود بادسته از نوکران خاصش بر قله جبل فراز و جنگ را آغاز کرد و به یک حمله مردم بلوچ منهزم گشته سنگر را از دست دادند و سردار شیردل خان بسیاری از ایشان را کشته و کوشمالی بسزا داده راه شکار پور بر گرفته بزکاب سردار محمد عظیم خان پیوست و میران سند از وصول لشکر سردار محمد عظیم خان خبر یافته در بلوچستان با فوج خودها از حیدر آباد بعزم استقبال بیرون شدند و از نهر سند عبور کرده در قصبه لارکانه درنگ کردند و میر سهراب خان نیز با جمعیتش بدیشان ملحق گشت و همگنان در ظاهر با شاه شجاع همعنان و در باطن با سردار محمد عظیم خان همداستان بوده قاصد و نامه یک بدیگر میفرستادند تا که سردار محمد عظیم خان داخل محال کچی شد شاه شجاع نیز از شکار پور بقصد مدافعه خیمه بیرون زد و از حرکت موکب شاهی مردم اطراف و نواحی آگاهی یافته همه روزه دهنده و بیست نفر از سپاه سردار محمد عظیم خان رو بر تافته جانب شاه می شتافتند و ازین معنی سردار محمد عظیم خان راه شکار پور را فرو گذاشته روی بسوی لارکانه که محل اجتماع سندیان بود نهاد که مبادا لشکرش از هم بپاشد و یا جانب شاه شجاع شتابد و شاه نیز از توجه سردار محمد عظیم خان بجانب لارکانه خبر یافته بدان سو حرکت کرده بفاصله بیست گروه از لارکانه فرود آمد و درینجا نیز دسته دسته از سواران سردار محمد عظیم خان باردوی شاهی ملحق میشدند و هم میران سند از استغنا و عدم اعتنای سردار که جانب ایشان نگاه نمیکرد از وی سرکران و دل گزان شده مهرهای خود را هم دست شخص امینی نزد شاه شجاع فرستاده پیام دادند که راه آمدن ما بسوی شاد مسدود است و بدین معنی شاهد مدعا از چشم تمنا مفقود بنابران میباید که که فردا خود را بلشکر گاه سردار محمد عظیم خان رسانیده ما جا کران را در خدمت خویش همعنان دانند و شاه این پیام سندیان را مفتاح فتح غیبی دانسته با یوار و شب کیر راه نور دیده بامداد بلشکر گاه مردم بلوچیه رسید و سردار محمد عظیم خان از خلاف کاری سندیان هر اسناک شده عجله حبیب الله خان پسر و نواب عبدالجبار خان برادر خود را از راه معذرت نزد میران سند فرستاده پیام داد که هر امریکه پسند خاطر شماست مرا نیز همان مدعا است چه بالتماس شما زربسیار صرف کرده وار دایند یا رشدم ورنه از خود چیزی در خاطر نداشتم بدون اینکه ثواب راه خدا حاصل نمایم و دست تصرف انکلیس را از ملک مسلمانان کوتاه سازم دیگر امری پیشنهاد ضمیر نداشته و ندارم حالا که دو دل و دوزبان شده اید اختیار دارید که رعایت عهد خود هارا نموده حمایت مینمائید و یادست بسته بشاهم می سپارید و سندیان ازین پیام سردار محمد عظیم خان ولی محمد نامی را نزد شاه شجاع فرستاده آگهی دادند که اکنون که پسر و برادر سردار محمد عظیم خان زود ما آمده و چنین پیام آورده اند جوابش را باستصواب رأی والا گذاشته استشاره میجوئیم که بجه طریق با او مواضعه نیم و شاه که از مناقضت عهد و منافقت

سندیان آگاه بود فرستاده ایشان را بدون جواب رخصت مراجعت داد و روز دیگر باز فرستاده مذکور حاضر حضور شاه شده از زبان سندیان بعرض رسانید که از ننگ بلوچی که بگردن ما افتاده است ماتمس آنیم که شاه چندی در موضع درازه واقع کنار دریای سند توقف فرماشوند تا سردار محمد عظیم خان را عذر خواسته جانب افغانستان مراجعت دهیم بشریعت عقل پسندیده خواهد بود که بعد از آن شاه وارد شکار پور شده استراحت کریز کردند و با اجرای امور مکنونه ضمیر بوجه خاطر خواه پردازند و شاه به پیام ایشان التفات نکرده نظر بحیاه وری آن مردم راه نجات خویش پیش گرفته روی بسوی لود هیانه آورد و آنکاه که از آب سند عبور کرد میران سند از مراجعتش آگاه شده چند هزار رویه همدست شخصی نزد شاه فرستاده پیام دادند که کوت بزل را که محصولش يك لک رویه میشود برسم پیش بشاه سپردیم که در اینجا فرود آمده اقامه کریزند و در وقت فرصت سخن از تصرف کردن شکار پور رانده حسب المرام آن مقام را از ما بخوانند و شاه پیام ایشان را از راه کذب و تدلیس دانسته بکوش قبول جای نداد و از اینجا بعزم لود هیانه راه بر گرفته چون وارد جیشلیمر شد راجه آنجا مقدم شاهی را کرامی داشته در اعزاز و اکرام و پیشکش مضائقه رو انداشته مورد عطای خلعت و انعام يك زنجیر پیل کشت و از اینجا حرکت کرده آنکاه که وارد پوکران شد دوازده روز برای وصول عقب ماندگان درنگ فرمود و راجه آنجا اعتنا بشاه نکرده بلکه در شب دزد کاشته دوسر اسب از اسبان شاهی بدزدید و بعد از چندی از راه عاقبت پس فرستاد و در منزل جود پور راجه آنجا شیوه آدمیت بتقدیم رسانیده از اینجا راه مزار فیض آثار خواجه معین الدین چشتی رح بر گرفته وارد اجیر شریف کشت و فیضیات زیارت آن مضجع سعادت مآب گردیده هزار رویه برسم خیرات بخادمان آن عقبه علیا عنایت کرد و از اینجا براه جاینکر اسب رانده از راجه آنجا اعزاز و اکرام دیده چون بفاصله شش گروهی شاه جهان آباد رسید چندی مکث کرده ابر پادشاه قهلی ورودش را کرامی داشته يك اعزاز و احترام کرد و از اینجا يك عنان طی طریق نموده بلود هیانه رسید رحل اقامت چند ساله انداخت و سردار محمد عظیم خان مملکت سند را متصرف شده سردار رحمدل خان برادرش را بحکومت آنجا کاشته رایت مراجعت بر افراخت و سردار شیردل خارا همچنان که بود بایات قندهار گذاشته با سردار دوست محمد خان راه کابل برداشت و داخل کابل شده بحکومت مستقل پرداخت و لشکر انگلیس که به بهانه دفع دزدان داخل سند شده بود باز کشت و همدین او ان شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که از مشهد مقدس بعزم کوشمالی خوانین خراسان که از راه تهر سردار داشته بودند بیرون شد و همه جا کار را راست کرده چون وارد تربت حیدریه شد میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله بالتأمین خودش از نزد شجاع السلطنه مأمور کشت که بنیاد خان هزاره را که محاصره قلعہ نواشتغال داشت از راه اطاعت نزاد آورد و بنیاد خان از رسیدن معتمد الدوله بنزدش دست از محاصره قلعہ نو برداشت اما نزد شهزاده رفته بقلعه کاریز باخزر در آمد و شهزاده با سه هزار مرد نبرد بعزم استیصال او جانب کاریز راه بر گرفته روز جمعه بیست و چهارم ماه رمضان سال ۱۲۳۶ هزار و دو صد و سی و شش بانبیاد خان هزاره که با سواره و پیاده جمشیدی و هزاره و فیروز کوهی از راه محاربه پیش رفت از بامداد تا نصف روز با هم نبرد کرده بنیاد خان هزیمت یافت و شهزاده از عقب او تا کوهسان تاخته وی در اینجا نیز درنگ نتوانسته در میان مردم جمشیدی در آمد و شهزاده مال و منال او را متصرف شده اسیران مردم این را که بدست او در کوهسان بودند رهانیده ابراهیم خان هزاره راه بحکومت قلعہ نو و باخزر تعیین کرده راه هرات پیش گرفت و چون در منزل برنی فرود آمد شاه محمود کس فرستاده از مداخلت هراتش بمائعت کرد و شهزاده میرزا موسی کیلانی را برسالت نزد شاه محمود فرستاده حجت پنجاه هزار رویه از درک مالیات هرات که حاجی فیروزالدین بر ذمه گرفته بود با صد طاقه شال کشمیری برسم هدیه از شاه محمود که هنوز نام سلطنت داشت بر گرفته نزد شهزاده برد و شهزاده بهمین قدر اکتفا کرده از منزل برنی جانب مشهد مراجعت کرد

ذکر توجه
شهزاده حسن
علی میرزا
جانب هرات
و مراجعتش
بی نیل مراد

ذکر فوت سردار محمد عظیم خان

ووقایعیکه بعد از وی بصدر پیوست

ذکر فوت
سردار محمد
عظیم خان

در سال ۱۲۳۸ هزار و دو بیست و سی و هشت هجری بعد از آنکه سردار شیردل خان لشکر جانب هرات کشیده شاه محمود را بمحاصره انداخته آخر الامر از سبب واقعه هایله که ذکر می شود بی نیلی سرام مراجعت کرد سردار محمد عظیم خان را در عمر سی و هشت سالگی ایام حکومت و ملک گیری سپری شده در جنب غربی مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون گردیده در زیر پرده تیره تراب متواری گشت و این بیت تاریخ وفات او در لوح مزارش منقراست

چو پرسند از سال فوتش بگو بخلد برین ایزدش جادهاد ۱۲۳۸

و پس از وی سردار حبیب الله خان پسرش بجای پدر برمسند حکومت کابل قرار یافت و سردار دوست محمد خان که بعد از مراجعت قندهار با سردار محمد عظیم خان چنانچه از پیش رقم گشت از نزد سردار مرحوم مذکور بحکومت کوهستان کابل مامور شده در آنجا بود که تب مریک عائد حال سردار محمد عظیم خان گردیده او از کوهستان بعزم عیادت راه کابل برگرفت و در مزار سید مهدی رسیده از فوت برادرش آگاه گشته از راه افشار نانک چی بغزنین نزد سردار امیر محمد خان که بعوض وی حکومت آنجا داشت رفت و از آنجا ترتیب لشکر کرده بقصد تصرف کابل راه برداشت و سردار حبیب الله خان بمدافعه برخوایسته در موضع سید آباد با هم دوچار شده غالب آمد و سردار دوست محمد خان هزیمت یافت. بغزنین باز گشت و دو بار سامان تسخیر کابل ساز کرده روی بسوی منزل مقصود نهاد و در موضع قریه آغه معروف بقرغه تلافی فتنین رخ داده سردار حبیب الله خان مغلوب گشت و بشهر کابل بتصرف سردار دوست محمد خان در آمد و مقارن انحال سردار شیردل خان که هرات را در محاصره داشت از شنیدن حوادث مذکور دست از تسخیر و محاصره هرات بازداشت و باندیشه آنیکه نه صد هزار روپیه نقد در خزانه کابل موجود بود و هم سردار حبیب الله خان خبط دماغ داشت از هرات راه کابل برداشت که مبادا مبالغ مذکور بهر رود و سردار مهر دل خان را از راه سرعت و شتاب بیشتر از خود روانه کابل کرد که تاز سیدن وی مواظب و محافظ احوال سردار حبیب الله خان بوده ننگدارد که وجوه خزانه را رایگان تلف کند و خود از راه قندهار در حرکت شد و وارد آن دیار گشته پس از سامان اسباب سفر و تهیه لشکر راه منزل مقصود برگرفت و دیگر برادرانش از توجه او بجانب کابل خبر یافته بروی رشک رده با هم گفتند که این عزم او برای آنست که سردار حبیب الله خان را عزل کرده خودش مستقر مسند ایالت شود و چون کابل را بقرار یک مرتبه بشد سردار دوست محمد خان متصرف گردیده بود دیگرانی که در اطراف مشغول حکومت بودند روی بکابل نهادند و از جمله بهر دار عطا محمد خان از پشاور سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان را بالشکر روانه کابل کرد و همگنان ظامراً بمعاونت سردار حبیب الله خان و باطناً بطمع زرا و دوخته سردار محمد عظیم خان مرحوم در کابل انجمن شدند و با سردار دوست محمد خان که قبل از همه کابل را متصرف شده بود هم دست و همداستان گشته در باب توجه سردار شیردل خان سخنها رانده دلایها می آوردند تا که سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان با سردار حبیب الله خان معاضد و همعنان گردیده نیز امر را موکول برای صواب نمایی سردار دوست محمد خان کردند آنکه قرار دادند که با سردار شیردل خان از در ممانعت بستیزند چنانچه سردار دوست محمد خان همه برادرانش که در کابل بودند بامردم قزلباشیه و کابلی از شهر بیرون شده در حدود چهاردهی سر راه پرسردار شیردل خان تنگ گرفتند و سردار شیردل خان که از قندهار روی بسوی کابل نهاده بود و وارد قلعه قاضی شده راه عبور را مسدود دیده جانب قلعه فاضل بیگ محض غمان کرد که از راه قریه افشار نانک چی داخل کابل شود و سردار دوست محمد خان نیز بعزم راه گیری روی بدانسوی نهاده در دشت مابین قلعه قاضی و قلعه فاضل بیگ با هم ملاقی گشته جنگ در پیوست و پس از کشت و کوشش بسیار سردار دوست محمد خان و دیگر برادرانش که با او همراه بودند مغلوب گشته بکابل در آمدند و سردار شیردل خان مظفر و منصور بقلعه فاضل بیگ فرود آمده روز دیگر از راه قریه افشار کوچ داده در حدود قریه نانک چی باز ناره حرب شعله ور شده سردار شیردل خان غالب آمد و اسیرانده در قریه پوستین دوزها لشکرگاه ساخت و سردار دوست محمد خان جانب شرقی شهر کابل را که طرف عسکرگاه خصم بود از مراد خانی تادروازه لاهوری

از مردم قزلباش و کابلی پشت بهمارات شهر استحکام داد و سردار شیردل خان از استواری اعداد دلیران جنگ تصرف شهر را دشوار دیده از موضع پوستین دوزها بر خواسته رو بجانب بالا حصار نهاد و لشکر خویش را از زیر دیوار بالا حصار و کنار چمن قلعه هوشمند خان دورداده از دروازه خونی داخل بالا حصار شد و بتوسط مردم بالا حصاری که در را بر روی او کشودند سردار حبیب الله خان را گرفته محبوس کرد و سردار دوست محمد خان با تفاق دیگر برادران کوی و برزن شهر و کوه شیر دروازه را با برج عقابین معروف ببرج يك لاغو استحکام داده مدتی شب و روز را بچنگ خانگی بسر بردند تا که کار مقاتله بطول انجامیده عاوفه و انباشته جانین که یکی از دست دیگری متحصن و در محاصره بودند تمام گشت انکاه تپه مرتجان را حربگاه قرار داده طرفین از هر دو بالا حصار با هتک جنگ برز برتل مذکور بر شدند تا هر که غالب آید دیگران اطاعت او نماید چنانچه با هم در آویخته خونها ریخته گشت و لعل محمد خان میر آخور از نوکران معتمد سردار شیردل خان بضر ب شمشیر سردار سلطان محمد خان از یادر آمد و اسب سواری سردار مهر دل خان زخم دار گشته را کبش بز زمین پیاده مانده دستگیر شد و روز را هر دو جانب بقتال و جدال بسر رسانیده شب هنگام هریک بمقام خویش در آمدند و سحرگاه این شب سردار شیردل خان بایکسوار از راه دور بینی و عاقبت اندیشی بعزم صلاح در خانه نواب عبدالجبار خان که بسن و سال بزرگ از دیگر برادران بود در آمد و او را واسطه مصالحه ساخته دیگر برادران را نیز در خانه او فراهم کرد و انجمن صلاح آراسته شده هنوز شکوه از یکدیگر در میان و سخن کله بر زبان بود که سردار شیردل خان ایندو بیت را بر خوانده اظهار برتری کرد،

ماینج برادران که از یک پشتیم در دست زمانه همچو پنج انگشتم
چون فرد شویم در نظر ها علمیم چون جمع شویم بر دهانها مشتیم

و این دو بیت را بنا بران بر خواند که اوبا کهن دل خان و پردل خان و رحمدل خان و مهر دل خان پسران سردار باشند خان مرحوم از یادمادر بودند اقتدارش را بدیگر برادران باز داشت خلاصه از اقبالیکه هر کاب همه ایشان بود کار مقاتله را بمصالحه انجام و قرار دادند که سردار شیردل خان را بزرگ خودها دانسته بمشاوره و صوابدید همدیگر همه اموز را فیصله نمایند و از در تفاق با هم نکرانند و متفق بوده خلاف رای هریک که اصوب باشد طریق نه پیایند و بنا بر آنکه سردار دوست محمد خان چنانچه رقم گشت با سردار حبیب الله خان دوسه مرتبه محاربه کرده کابل را بغلبه متصرف شده بود خواهر او را بسردار محمد اکبر خان بن سردار دوست محمد خان و خواهر محمد اکبر خان را بسردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم برای رفع کدورت برسم زناشویی عقد مناکحت بستند و رشته عهد را انعقاد داده از در اتفاق بامور مهمه پرداختند.

ذکر جور و ستم خدای نظر خان

(و غیبات الدین خان بر مردم کابل)

پس از توثیق رشته مصالحه و تطایه نازده مقاتله سردار شیردل خان خدای نظر خان قوم سبهاک غلجائی خاوی خود را با غیبات الدین خان آخوند زاده الکوژائی با سم نیابت خویش بدریفت و تحصیل نقد و جنس تلف شدیم سردار محمد عظیم خان مغفور مأمور نموده تا کید فرمود که بدون سند و ثبوت چیزی و پیشیزی از کسی نستانند اما آن دوتن که ثمره شجره جور و ستم بودند ابواب بحسابی را بروی مردم کابل باز دوست تعدی بگرفتن مال و منال ایشان دراز کردند و متاع هر که را فی الجمله هتک داشت بمصادره اخذ و قبض کردند و از یمنی مردم کابل از سردار شیردل خان آزرده دل ورنجیده خاطر شده در مجالس و محافل از حریف و میل او با هم سخنان رانده ستم کارش میخواندند تا که رفته رفته آهنگ شورش و بلوادر افواها انداختند و سردار شیردل خان از ماجرا آگاه گشته خود را بتغافل زده ناشنیده انکاشت زیرا که با پرس نکرد و علاوه بر آنکه نمی بایست مرهم بگذار جراحات قلوب ستم دیدگان شود عزم زجر و توبیخ نمود اما سردار یار محمد خان او را مانع آمده

ذکر جور
وستم خدای
نظر خان و
غیبات الدین
خان بر مردم
کابل

از قصدی که داشت بازداشت و نظر باز دجام مردم کابل وقت ادوات حرب معطل بوقت فرصت و حصول قوت و قدرت گذاشت و با تصواب آری همه برادران سردار دوست محمدخان در کوهستان کابل و سردار امیر محمد خان یغزین و نواب عبدالجبار خان در لغمان و نواب محمد زمان در جلال آباد و سردار عطا محمدخان و نواب اسد خان و سردار رحمدل خان همچنان که بودند در پشاور و دیرجات و سندماً مورایالت و حکومت کشند و هر که امراهم مقام حکومت خویش برگرفته رفتند

(ذکر مراجعت سردار شیردل خان)

(جانب قندهار و فوت سردار عطا محمدخان)

پس از مأمور شدن سردار از مذکور بحکومت ولایات منبوره سردار شیردل خان خبر مراجعت خود را جانب قندهار سمر ساخته مردم کابل ازین سخن شاد خاطر گشتند و خود را پس از معاودت او مأمون تصور کرده از غم میکه داشتند بازمانند و سردار شیردل خان در اوئل سال ۱۲۳۹ هزار و دوصد و سی و نه هجری سردار یار محمدخان را که از دیگر برادران نسبت بوی میل خاطر داشت بحکومت کابل گذاشت و لوای بازگشت جانب قندهار افزاشته از کابل رفت و پس از وی سردار یار محمدخان از مکتوب سردار عطا محمد خان که از پشاور فرستاده و نوشته بود که از غود جراحی که در بخار به موضع بده بیراز لشکریان شاه شجاع یافته بود موادش باعضای پسته ریخته احوال او ذکر کونست راه پشاور برگرفته سردار سلطان محمد خان را بجای خویش بحکومت کابل گذاشت و آنکاه که وارد پشاور شده هر چند بمالجه و مدوا و کوشش نمود چون اجل موعود او بسر رسیده بود بهتری در ناصیه حال وی مشاهده نکرد تا که در عمر سی و نه سالگی سال ۱۲۳۹ هزار و دویست و سی و نه هجری بدرود جهان فانی کرده در مزار حضرت شیخ حبیب واقع جنب شهر پشاور مدفون شده سردار یار محمد خان بمسند حکومت پشاور نشست

(ذکر شورش مردم سند و فوت سردار شیردل خان)

در اواخر سال ۱۲۴۱ هزار و دویست و چهل و یک هجری میران سند سر از حبیب تهر کشیده رایت خلاف برافراشتند و لشکر انبوهی از هر گروه فراهم آمده بسردار رحمدل خان حاکم آنجا بشوریدند و سردار شیردل خان خبر یافته باعناک تنبیه و تهدید آنها از قندهار بالشکر بسیار روی بدان دیار نهاد و سردار رحمدل خان از اردحام سندیان هر سناک گردیده نایب سلطان خان بن الهداد خان انکی زائی (۱) را بنیابت خویش بگاشته راه قندهار پیش گرفت که از سردار شیردل خان لشکری بمعاونت برگیرد و در عرض راه منزل ذاکر در شرف ملاقات او که رهسپر مملکت سند شده بود رسیده مورد عتاب گشت که چرا ولایت را گذاشته اقامت و ثبات نورزیدی او معذرت نموده چون کار از دست و تیر از شست رفته بود سردار شیردل خان خشم خود را فرو خورده باهم وارد منزل مذکور شدند و از قضای مبرم آلهی درین منزل تبشیدیدی بسردار شیردل خان عارض گشته اورا بان تب دار در قندهار مراجعت داده در روز جمعه بیست و پنجم محرم سنه هزار و دوصد و چهل و دوی هجری بسن چهل و یک سالگی ایام عمرش سپری شده در مزار حضرت حبی صاحب واقع قرب شاه برج دروازه بردرانی شهر احمد شاهی مدفون گردید و از فوت او کشتی مراد سندیان بساحل نجات رسیده نایب سلطان خان را نیز از مملک سند بیرون کشیدند

(ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را)

پس از فوت سردار محمد عظیم خان و رفتن سردار یار محمد خان در پشاور چنانچه رقم گشت سردار دوست محمد خان که بحکومت کوهستان کابل اقامه داشت و از ستم خدای نظر خان ورنجیدگی خاطر مردم کابل آگاه بود باندیشه آنکه مردم مذکور بمبادا از شنیدن خبر فوت سردار شیردل خان فتنه برانگیزند و از درد بیکه بدل دارند باسردار سلطان محمدخان بستیزند از کوهستان روی بسوی کابل نهاد و سردار سلطان محمد خان از آمدن او جانب کابل رشک برده بالشکر مدافعه و ممانعت وی برخواست و سردار دوست محمد خان ازین راه خلاف پیودن او برآشفته اول مردم

ذکر مراجعت سردار شیردل خان و فوت سردار عطا محمد خان

ذکر شورش سندیان و فوت سردار شیردل خان

انکی زائی یک شعبه از شعب بارکرائی میباشند

ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را

قزلباشیه کابل را باخود یار ساخته بعد بمعاونت آنان و مردم کوهستانی که همراه داشت بمقاتله پرداخت و بهر
و غلبه داخل کابل شد و باوجود مخالفت سردارسلطان محمد خان بعد از متصرف شدن کابل از راه برداری اورا
پیش خوانده نوازش نمود و گفت باهم کار حکومت کابل را نظم و نسق داده بوضع برادرانه زیست میکنیم و او چون
خود را گرفتار میدید اینوقت سخن سردار دوست محمد خان را بگوش قبول شنیده و تئیکه فرصت یافت فرار
در پشاور نزد سردار یار محمد خان شتافت چنانچه بنیاید.

ذکر فتنه سید احمد و مولوی اسمعیل هندی

مقارن انحال سید احمد نامی که در کشور هند بسلب سواره نظام دولت انگلیس ملازمت داشت
و چندی پیشتر ازین هنگام مولوی اسمعیل نامی باچند تن دیگر از علمای دهلی اورا مهدی موعود
خوانده حشر و ازدحام نامی فراهم کردند و کار گذاران دولت انگلیس ازیم آنکه جم غفیری جمع شده
میادا شورشی در ممالکت کشته تشویشی بدولت روی دهند هر دو تن را اخراج الممالکت نمودند
و ایشان از راه بحر جانب مکه معظمه رهسپر گردیدند و بعد از ادای مناسک حج از راه مسقط (۱)
و بلوچستان وارد قند هار شدند و از انجا درین اوقات که اشارت رفت بکابل آمده در باغ سردارسلطان احمد خان
بن سردار محمدعظیم خان از جانب ایالت مسکن برای ایشان معین گشت و سردار دوست محمدخان باسردار سلطان
محمدخان بواسطه نام سیادت و فضیلت علم مقدم هر دو تن را کرامی داشته بغایت احترام کردند و ایشان در ایام توقف هر دو
سردار را بمجاهد سکهان که پنجاب و کشمیر را متصرف شده بودند تحریض و ترغیب زیاد نموده بر مرام فائز نکشند باعث
آن بود که هر دو سرداران قوت مقابله سپاه سکهان را نداشتند چرا که نودولت بودند هر گاه این خیال را میکردند
البته ضرورتاً غیر از شکست و بکشتن دادن مسلمانها دیگری ثمره حاصل نمی کردند پس ناچار از کابل بی نیل مقصود
در پشاور رفته سردار یار محمد خان را ترغیب جهاد کرده و مردم صوات و قبائل یوسف زائی و خنک و هم مند و متوطنین
گوهات و دیرجات را با مر سردار مذکور بنام غزوات جهاد سکهان کرد آوردند و باهری سنکبه سپهسالار رحمت
سنکبه طرح مقاله انداخته در وقت تسویه صفوف سید احمد پرشت پیل نشسته هر چهار پای آنرا بزنجیر محکم بست
و هر که از پای بستن پشاش سوال میکرد میگفت که چون پشت بمجاهد دادن حرام است پاهای پیل را می بندم تا اگر آنکساری
بلشکر اسلام روی دهد از هوا جس نفسانی و وسوس شیطانی که تادم مرگ دامن گیر ضمیر انسانی اندرو بگریز
نهم و ازین گمنهار او زیاد تر دل بچنگ دادند تا که بازار قتال رواج گرفته متاع جدال بکار افتاد و هنوز غالب از مغلوب امتیاز
نیافته بود که سید مذکور خود را از زبر پیل بر زمین انداخته بر مادیانی که از یکی از هم راهانش بود سوار و رو بفرار شده
در گوهات رفت و ازین کار او هزیمت بلشکر اسلام روی داده بسیار تن از ضرب تیغ مخالف بچاک هلاک افتادند
و پس از مشاهده اینحال هر که شعور داشت قدم به پیرامون او ننگداشت و سردار یار محمد خان نیز روی دل از وی
بر تافته آخر الامر از دست وی کشته شد چنانچه بنیاید و همدین هنگام سردار سلطان محمد خان که از طرف نمودن
سردار دوست محمد خان کابل را خاطر کران کشته بود از کابل فرار کرده در پشاور نزد سردار یار محمد خان رفت

ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان

(بکین خواهی سردار سلطان محمد خان)

چون سردار پردل خان از تصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل را و فرار کردن سردار سلطان محمد خان
آگاه گشت بنا بر معاهده که سردار شیردل خان در بین همه برادران انعقاد داده بود از قند هار با آهنگ جنگ سردار
دوست محمد خان حبش جانب کابل در جنبش آورد و سردار دوست محمد خان نیز از توجه او خیر یافته از کابل
بالشکر راه مدافعه بر گرفت و مقارن کوچ کردن او مرض و بادر کابل حادث شده اندک اندک تا منزل سر چشمه مقر
همعنائی و رکاب داری اردوی اورا کرده در انجا ایتداد یافت و سردار پردل خان نیز در منزل مذکور رسیده
مقابل هم فرود آمدند و بعوض آنکه بایکدیگر در آویزند و خونها بریزند سموم مهلکه و باچنان وزیدن گرفت

ذکر
فتنه سید
احمد و مولو
اسماعیل

(۱) مسکت
بکاف و قاف
هر دو صحیح
و دار الملك
عمان و از بلاد
بزرگ آن
مکان است

ذکر
لشکر کشیدن
سردار پردل
خان

که هر دو لشکر بدفن مردگان خویشان نمرسیدند و پنج پنج وده ده میت را در یک حفره انداخته خاک بر اجساد ایشان میریختند تا که شدت مرض و باوحایت اخوت کار محاربه را بمصلحه و مدار انجام داده هر دو برادر از در صلح سخن رانده و وثیقه عهد برنکاشتند و شروط و طوقیود ذیل را درج عهدنامه ساختند که سردار پردل خان بایلت قندهار قناعت کرده چشم طمع بغزنین و کابل باز نماند و همچنین سردار دوست محمدخان بکوکو مت کابل و غزنین اکتفا نموده از قلات توخی فراتر دست تصرف دراز نکند و هم صدمه میدان کابل را جایگیر سیدال خان بیار و خیل و بیک سمندرا باخورد کابل جایداد موجب خدای نظر خان و مولاداد خان مانا و کوده را عوض تنخواه ملام مؤمن و تره خیل را سیورغال ایشیک آقاسی خانکلی خان و قریه نانی غزنین را عوض مستمری حاجی زلا خان شناسد که مالیات قرای مذکوره را اساسی مزبوره که هر کدام از همان مقام و نوکران سردار پردل خانند صرف مؤنت و معیشت نمایند و همچنین چند قریه از مضافات قندهار را جایگیر نوکران سردار دوست محمدخان که ازان دیار بودند قرار و نیکار دادند و جانبین خاتم بر نهاده یک بدیکری سپردند که قلات توخی نقطه فاصله بین جانبین بوده هر یک ازان تجاوز نکند بعد هر کدام بمقام خویش مراجعت کرده کار ایالت پیش گرفتند

(ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود)

(پدرش و لشکر کشیدن والی مشهد بمعاونت شهزاده)

در خلال واقعات مذکوره شاه محمود از ناصیه حال شهزاده کامران پسرش انار مخالفت و مخاصمت مشاهده کرده از خوف اینکه مبدا محبوسش کند از شهر هرات بیرون شد و از مردم محال و نواحی فراه و اسفزار جمعیتی فراهم آورده آهنگ قلع پسر کرد و شهزاده کامران که از پدر روی فرزندی بر تافته بود از شجاع السلطنه حسن علی میرزا والی مشهد جهت دفع پدر کمک خواست و او محمد امین خان بازوکی را با پنجه سوار از مشهد بمعاونت شهزاده روانه هرات کرد و کامران از ورود او کامرا و کشته شاه محمود با حشر بیکه همراه داشت روی بسوی ولایات میمنه و مرغاب و باد غیس و غر جستان نهاد و از متوطنین محالات مذکوره چهار هزار سوار بدست آورده عازم هرات شد و شهزاده کامران شهزاده جیم تکبیر پسر خود را بمدافعه گماشت و محمد امین خان بازوکی را که از مشهد بمدش راه بر گرفته بود در باغ شاه اقامتگاه داد و شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس راه برداشته از دامنه معروف بکمر کلاغ رو بنشیب اسپرانده بکنار هرات رسید و از کرد راه جمعی را بدفع محمد امین خان امر تاختن کرد و او با پنجه سوار خراسانی که همراه داشت لوای محاربه افرشته با هم در آویختند و هنوز منصور از مغلوب معلوم نگشته بود که شاه محمود بر شهزاده جهانگیر فرزندان خود حمله کرده او را ز پیش برداشت این وقت محمد امین خان بازوکی نیز پشت بچنگ داده بمعنای شهزاده داخل هرات شد و شاه محمود ایشانرا تعاقب کرده هرات را بمحاصره انداخت و شهزاده کامران از بیم اینکه مبدا شهریان بروی شوریده پدرش را بشهر در آزند صورت کار را بذریعه مکتوب بشجاع السلطنه حسن علی میرزا آگهی داده او را بمعاونت خویش دعوت کرد و او که درین وقت بنشاپور بود در اوائل ماه ذی الحجه سنه ۱۰۴۱ هزار و دو صد و چهل و یک مطابق ایام شورش سنده یان و آهنگ سردار شیر دل خان بتدمیر ایشان چنانچه گذشت از نشاپور رو به هرات نهاده بکنار غوریان فرود آمد و شهزاده کامران از ورود او در انجا قوی دل گشته از هرات بیرون شده از راه قتال با پدرش مقابل گردید و پس از کشتش و کوشش بسیار شاه محمود هزیم یافته راه فرار برگرفت و شجاع السلطنه در چن سنک بست فرود گشته لشکرگاه ساخت و شهزاده کامران با اعیان و اشراف شهر و ارکان دربار خویش در چن مذکور حاضر محفل شجاع السلطنه گردیده نیک نوازش یافت و او را با یاری و نوازش از راه مهمانی بشهر در آورده کلیه های شهر و خزینها را بنزدش گذاشت و او از همه انکشت عقیق را برداشته ارغون میرزا فرزند خورا با پنجهزار سوار در هرات گذاشته در داول محرم سال ۱۰۴۲ هزار و دو بیست و چهل و دوی هجری که درده اخیر اینها چنانچه بشرح رفت سردار شیردل خان فوت شد از هرات جانب مشهد مقدس مراجعت نمود

ذکر مخالفت
شهزاده کامران
باشاه محمود
پدرش

(ذکر رسول و نامه فرستادن قزلباشیه کابل)

(نزد فتحعلی شاه و شورش سید احمد)

ذکر نامه
و رسول
فرستادن
قزلباشیه
کابل در ایران

از روداد اغتشاشات و انقلابات داخله مملکت افغانستان که مذکور شده آمد که اینفتور از سال هزار و دو بیست و سی و چهار هجری از سبب مکحول و مقتول شدن وزیر فتح خان اجرا یافته تا اینوقت و بعد ازین نیز برقرار بود چنانچه مرقوم شده میآید انشاء الله مردم قزلباشیه کابل نیز پسران سردار بابینا خان را در حکومت هر بلدی جدا گانه با هم متحد و در امر سلطنت استبداد محتاف دیده و اقامه شهزاده ارغون میرزا در هرات شنیده عرضه مرقوم و در سال هزار و دو صد و چهل و سه هجری همدست حسین قلیخان جوان شیر نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار از سال داشتند که هرگاه بکنان از شهزادگان را بالشکر مأمور افغانستان نماید هر آینه تا که راه بدین مقام نزدیک کند ایشان دامن خدمت بر میان زده پسران سردار بابینا خان را دستگیر کرده سپرد او مینابند و شاه موصوف از جهت آنکه با دولت انگلیس بیشتر طریق موالات بر گرفته بنابشورش هندوستان از لشکر کشیدنش جانب افغانستان ممنوع گشته بود در اسعاف حاجت قزلباشیه کابل تقاعد ورزیده بالتماس حسینقلی خان مذکور نامه به میران سند مسطور نموده رخصت مراجعت از راه سند داد که شرح ورود او در انجا و معاودتش بکابل رقم شده میآید انشاء الله تعالی و هم در انژی واقعات مذکور رنجیت سنگه لوی استیلارا اعتلاداده ولایات پنجاب و کشمیر را بانک متصرف شد و سید احمد که ریختنش از پیش رقم گشت بعد از هزیمت یافتن داخل علاقه بنیر شده مردم آنجا را برانگیخت که بقوت بازوی ایشان قلعه آنک را از تصرف رنجیت سنگه باز کشد و شادبخان مهمند که درینوقت از طرف رنجیت سنگه قلعه دار آنجا بود بدفع سید احمد برخواست و او باتفاق میربابو و غیره بشادبخان در آویخته کاری از پیش نبرد تا که شادبخان را بواسطه ملا عبد الغفور نام بهانه صالح خواسته هلاکت ساخت بعد از بنیر راه خیال خد و خیل پیش گرفته بصواب بدین فتح خان پختار بحکومت قوم یوسف زائی قرار یافت ولیکن مردم آنجا از صمیم قلب بحکومت او رضا نبودند زیرا که دختران مردم یوسف زائی را زجر آ و کرها بجدید الاسلامان اهل هنود و مردم مسلمان هندی که باوی همراه بود زنا شوئی همیداد و ازین کردار سید احمد سردار یار محمد خان بر آشفته باسه هزار تن مرد پیکار و شش عمده توپهای آنشبار بعزم رزم سید احمد از پشاور جانب علاقه یوسف زائی راهی شد و از انسو مولوی اسمعیل که مشیر و مرید سید احمد بود باشخصد تن از مردم هند وستانی آنک مدافعه کرده چون اعداد لشکرش کمتر از سپاه سردار یار محمد خان بود توان مقاله را در خود ندیده حیلت انگیکه شب هنگام عزم مقابل دلیران خون آشام سپاه سردار یار محمد خان فرمود در ریمان درازی را قطعه قطعه کرده باندک اندک فاصله قرار داده امر نمود که سر آن رشتها را آتش زده جانب لشکرگاه سردار رهسپار شوند و همراهان او همچنانکه مأمور شدند فتنیه های آتش زده بدست گرفته روی بسوی اردوی سردار یار محمد خان نهادند و افواج او از مشاهده شعله فتنیه ها را سناک گشته سرانیمه سان دست بالآت جنگ بردند و در آن ظلمت شب که راه از چاه مفهوم نمیشد بکشاد دادن توپ و تفنگ پرداخته از خود و بیگانه را بریز زدن گرفتند و در عین کیرو دار سردار یار محمد خان بکلوله جانستان مرگس دوچار شده ترک زندگی کرد و لشکریانش از دیدن او هزیمت یافته جسدش را برداشته بکمال بی نظامی راه فرار جانب پشاور برگرفتند و اکثر کشته کشته اندکی جان سلامت بردند و این واقعه در اوائل سال ۱۲۴۴ هزار و دو صد و چهل و چهار هجری بوقوع پیوسته سردار موصوف بعمر سی و نه سالگی دست از جان شسته در منار شیخ حبیب بجنب مضجع سردار عطا محمد خان برادرش مدفون گردید

ذکر حکومت
سردار سلطان
محمد خان
در پشاور

(ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان)

(در پشاور و نامه فرستادن سید احمد زداو)

و پس از کشته شدن سردار یار محمد خان مرحوم سردار سلطان محمد خان برادرش که از کابل چنانچه مذکور شد در پشاور رفته بود بمسند حکومت آنجا نشسته حکم روا گشت و کمر کین بخون خواهی برادرش بر بسته باسید احمد طریق مقانله پیش گرفت و عبدالرسول خان بن عبدالواحد خان بن سردار رحیم داد خان شوهر همشیره سردار

دوست محمد خان را بالشکر بمداغه اوفرستاد او و نیز بقتل رسیده سپاهش از راه هزیمت و فرار داخل پشاور شد و از حصول این فتوح مکنت سید احمد قوی کشته جمعیتش انبوه گردید و مظفر انه در علاقه تنول در آمد و سردار سلطان محمد خان دوباره با سپاه کینه خواه و سردار حبیب الله خان بن سردار محمد عظیم خان مغفور آهنگ جنگ او کرده شکست یافتند و سید احمد منصور انه از انجا حرکت کرده داخل علاقه هشت نکر شده نامه ذیل را بانشاء و املاء و خط مولوی اسمعیل در روز بیست و چهارم ماه شوال سال ۱۲۴۴ هزار و دو صد و چهل و چهار هجری برای سردار سلطان محمد خان مرهقوم و مر سول داشت که نقل آن اینست بخدمت سرا با عظمت سردار سلطان محمد خان بعد از سلام مسنون و واضح آنکه چون پاسداری خاطر سردار یار محمد خان باعث تکدر خاطر عاطر گردیده بناء علی، راه رسل و رسائل مسدود شده بمجرد دعای غالبانه اکتفا کرده میشود اما الحال که بمنصب سرداری پشاور رسیده بر مسند ریاست نشست لابد بحکم آیه کریمه (کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر) و کریمه (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر) تجدید دعوت دیرینه لازم آمد که ای برادر عزیز این نصیحت بکوش هوش بشنو و بغور تمام دریاب که دنیا و کار دنیا همه کد شتی و کذاشت نیست و این جاه و جلال و عز و اقبال همه بر باد شدنی هوشیار تجربه کار همان ست که خیال خود پرستی با اجتماع قلیل الانتفاع در دلش نشست و جان خود را باین زند کانی فانی نبست مجبورستی عهد از جهان سست نهاد که این مجوزه عروس هزار داماد است

نقل نامه سید
احمد اخباری

دیدید که سردار یار محمد خان را چه قدر غرور و نخوت بر سر و خیال عزت و عظمت در دل نشسته هوای خود پرستی کاخ دماغ شانرا گرفت که با چندین شورش بکمال جدو تعب بمخالفت رب العالمین محض پاسداری خاطر کافر لعین گرفتند و فساد و عداوت و عناد بر بسته بسر چند روز فقرائی مهاجرین و غربائی مجاهدین که تارک دنیا و طالب دین و تابع حکم رب العالمین و سنت سید المرسلین اند چالشگر کشیدند و راه عداوت و بدخواهی پیوند ایشان بشمشیر و تیغخانه و شاهین خود مغرور بودند و ما بتأید مالک خود مسرور تا که قهر سبحانی بجوش آمد و تأیید یزدانی در خروش بچشم انصاف بین که چه سان در لحظه شعبده تقدیر آسمانی بظهور رسید و روز اقبال او در طرفه العینی بسب ادبار بدل گردیده آخر الامر تنها بحضور مالک علی الاطلاق راه در نور دید و آنجا نه آن کافر لعین یار بود و نه کسی از منسوبان خودش غمخوار پس شمارا لازم کافی الحال هوشیار شوید و از خواب غفلت بیدار که آخر روزی بیک اجل بشاهم خواهد رسید و در محکمه حساب بحضور رب الارباب حاضر خواهید کردید در انجا دوستی کافر لعین و خوشامد منافقین بیدین و سخن سازی اشرا برادر و توجهات ملایان کمره منفعتی بشما نخواهد بخشید و هر چند اکثر عمر خود را در مخالفت رب العالمین و تباقی منافقین بیدین و دوستی کافر لعین صرف نمودید و عهد و میثاقیکه بر بار کاه اطاعت مالک علی الاطلاق بر بستید اکنون بیاس خاطر برادر خود بشکستید اما منکه نائب حضرت رسول و بدعوت بندکان الهی بسوی راه راست شب و روز مشغول زبان حال و قال این آیه کریمه میخوانم

(قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و اتبعوا الحسن ما نزل الیکم من ربکم من قبل ان یتیکم العذاب بغتة و انتم لا تشعرون) باید بخلاف برادر خویش در بندگی خداوند با من همدست و همدستان شده راه جهاد پیش گیرید و بسلام من فائز شوید که گناه شمارا خداعفو کند زیرا که درگاه او تعالی درگاه ناامیدی نیست (صدبار اگر توبه شکستی باز آ) انتهی و پس از ارسال این نامه از محال هشت نکر کوچیده داخل تلاقه میبچنی شد و از ورود او در انجا و وصول نامه اش سردار سلطان محمد خان را دل از دست رفته از کثرت خوف و رعب پشاور رافر و کذاشت و سید احمد داخل پشاور گردیده شهر و اطرافش را متصرف شد و دو آبه و هشت نکر را با اسم جایگیر بسردار سلطان محمد خان سپرده بنظم و نسق شهر و مضافات پشاور پرداخت و رحل اقامت و طرح خدمت انداخت و بعد از اندک زمانی ملامظفر علی

نامی را در پشاور بنیابت خویش کاشته خود در جبال مهابن رفته اقامه کرد و مالیات کوهات را نیز وصول نموده در موضع تنول همی برد تا که مردم پشاور و هند که در آنجا بودند از جور و ستم او بجان رسیده بشوریدند و بسر کرد کی سردار سلطان محمد خان که در علاقه دو آبه اقامه داشت بقهر و غلبه شهر پشاور را متصرف گردیده ملا مظفر علی را بادیگر منسوبان سید احمد بقتل رسانیده سردار سلطان محمد خان را بحکومت برداشتند و از شنیدن این خبر سید احمد را دوباره هوای شور و شر بسر افتاده لوی محاربه برافراشت و مدتی در موضع بالا کوت هزاره چیچ در قتل و قتل روز بسر برد تا که در سال ۱۸۴۹ هزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی لشکر بسیار فراهم آورده در موضع آستانه واقع دامن کوه مهابن اقامه کرد و کنار غربی دریای سندرا محل کارزار قرار داده با عسا کر رنجیت سنگه و سردار سلطان محمد خان جنگها کرده آخر الامر در موضع بالا کوت ضلع هزاره چیچ از دست گروه سنگه بقتل رسید و پس از کشته شدن او حصه مشرقی افغانستان بغیر از پشاور همه در تصرف غاصبانه سنگه درآمد و آخر الامر با سردار سلطان محمد خان نیز راه مخالفت پیش گرفته موضع هشت نکر و دو آبه را از مضافات پشاور اخذ و قبض کرده کوهات را بمصلحه عوض آن دو موضع بسر دار مذکور واکذار شدند و همه جالشکر اقامه دادند و سردار سلطان محمد خان سردار دوست محمد خان را از کابل دعوت جهاد کرد که انشاء الله در موقعش ذکر میشود

(ذکر فوت شاه محمود و سردار پردل خان)

(ومرا جمع فرستاده قزلباشیه کابل از ایران)

در اثناء وقایع مذکوره شاه پسندخان که از مشاهیر بزرگان افغان و دولت شاه محمود رانیک خواه و پاسبان بود از هرات در مشهد رفت که با حاکم ایران خراسان قرار دادی کرده شهزاده کامران را بمعاونت او از ایالت هرات جلع و شاه محمود را نصب نماید و پس از رفتن او در مشهد شاه محمود که از جور و ستمش شهزاده کامران ایام عمرش را در زاویه خول میکاست و مرگ را باور داد و وظائف خویش از خدامیخواست در سال ۱۲۴۴ هزار و دوست و چهل و چهار هجری بمرض هیضه پدرو جهان کرد و در هرات مدفون شد و هم چنین عطا محمد خان الکو، زانی بمرض مذکور فوت شده شهزاده کامران یار محمد خان پسر عبدالله خان سابقه حاکم کشمیر برادر عطا محمد خان را عوض عمش وزیر خویش قرار داده مطمئن خاطر بحکومت هرات پرداخت و سردار پردل خان را نیز از مرض ربو و ضیق النفس اجل موعود در رسیده روز شنبه سلخ ذی قعد الحرام سال ۱۲۴۵ هزار و دو صد و چهل و پنج هجری از جهان در گذشته در مزار حضرت جی واقع قندهار مدفون گردید و پس از وی حکومت قندهار بسر دار کهن دل خان و سردار رحمدل خان و سردار مهر دل خان قرار گرفت و هم درین هنگام عبدالصمد خان تبریزی که از نوکران خاص محمد علی میرزا ان اعیان حضرت فتحعلی شاه قاجار بود بعد از فوت شهزاده مذکور از ایران انتقال کرده در هندوستان و از آنجا در لاهور نزد رنجیت سنگه شده خدمت و ملازمت بائسته نیافت و از آنجا در کابل نزد سردار دوست محمد خان آمده مرحمت و ملازمت شایسته یافت و فوج نظام را او در افغانستان بنا نهاده رواج داد زیرا که یک فوج پیاده هزاره ای ترتیب داده بقواعد نظام تعلیم حرب نمود و تا اینوقت سپاه فرمان فرمایان و حکمروایان افغانستان سواره کشاده و پیاده ساخو بوده گویا که عسا کر نظامیه را سردار دوست محمد خان آغاز نهاد و محمد مراد علیخان سندی جوان شیر چنانچه از پیش رقم گشت که بانامه فتحعلی شاه قاجار راه سند بر گرفت و در نزد میر مراد علیخان سندی خود را سفیر دولت ایران قرار داده اظهار کرد که کار پردازان پایه سریر سلطنت ایران تصمیم عزم تسخیر افغانستان کرده زود است که جانب مملکت افغانستان یورش آرند و ازین حمله مملکت سندنیز مصون و مأمون نخواهد ماند و میر مراد علیخان از بیان او خوفناک گشته میرزا میر محمد علی نام شیرازی را با چند تن دیگر از اعیان بسفارت ایران کاشت و ایشان نزد شاه ایران رفته مکشوف داشتند که حسین قلی خان بکذب سخن رانده است و خود حسین قلی خان از راه بندر بمبی دوباره وارد طهران شده بی نیل مراد در سال ۱۲۴۶ هزار و دو صد و چهل و شش هجری کابل برگشت و بخانه اش رسید

ذکر فوت شاه محمود

نیایاد فوج نظام در افغانستان

مراجعت فرستاده قزلباشیه کابل از ایران

﴿ ذکر شورش یانک توش خان جمشیدی ﴾

﴿ و قتل حاجی فیروز الدین ﴾

و همدین اوقات یانک توش خان جمشیدی و محمد خان قرائی که گاهی جانب دار ایالت هرات میشدند چنانچه حاجی ارقم گردیده است و هنگامی که حکومت خراسان را کردن اطاعت می نهادند در خفاء بالله قلی توره حکمران خوارزم طرح اتفاق انداخته یانک توشخان نزد وی شد و سردار سرحد ترکستان کشت بعدتر کابان ساروق را بغارت و تاراج مضافات مشهد مقدس برانگیخت و احمدعلی میرزای والی مشهد بالشکر راه مدافعه بر گرفته در پل خاتون واقع قرب سرخس باهم ملاقی گشته گروه ترکمنیه هزیمت یافت و جمعی از ایشان قتل و دستگیر شده از جمله اسیران یکتن فرستاده خان خوارزم بود که از جانب او بسوی محمد خان قرائی طریق رسالت می پیود و شهزاده احمدعلی میرزا او را رخصت خوارزم داده الله قلی توره از غنمی شرمسار کشته باشهزاده راه موافقت اختیار نمود و بزیرکان ترکان تکه و ساروق را برسم سلام نزد شهزاده فرستاده ایشان وارد اردوی شهزاده گردیده اظهار اطاعت کردند و شهزاده اسرای شانراها داده یانک توش خان و محمدخان قرائی نیز چنین اطاعت بزمن ضراعت سوده فرمان پذیر شدند و در خلال این احوال حاجی فیروز الدین که از دیر باز در تربت حیدریه اقامه داشت درین وقت که شاه پسندخان چنانچه آنفاً اشارت رفت روانه مشهد شده بود در آنجا که رسید خبر فوت شاه محمود را شنیده بدون آنکه باوالی خراسان اظهاری کند بعد از چندی راه تربت حیدریه بر گرفته نزد حاجی فیروز الدین شد و او را از آنجا با خود برداشته در ترشیز برد تا از نائب السلطنه عباس میرزا که باهنک تسخیر ممالک ترکستان و افغانستان وارد مشهد شده بود معاونت جسته شهزاده کامران را از هرات بیرون کنند بعدر هسپار خدمت نائب السلطنه گشته حکومت هرات را از نزد او برای حاجی فیروز الدین حاصل نماید و درین ایام خسرو میرزانیز بامر نائب السلطنه بالشکر راه ترشیز بر گرفته بود که محمدتقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز را که از رفتن در نزد نائب السلطنه تقاعد ورزیده بود کوشالی بسزا دهد قضا را در شبیکه خسرو میرزا داخل قلعه سلطان آباد شد بتاریکی شب یکتن از نوکران حاجی فیروزالدین بطلب آب از منزل برآمده چون بیوقت بود گرفتار قراولان سپاه خسرو میرزا شد و حاجی فیروزالدین خبر یافته از شجاعت افغانی باشمشیر آخته بر قراولان تاخته ایشان نشناخته مقتولش ساختند و این واقعه در ماه رمضان سنه ۱۲۴۶ هزار و دو صد و چهل و شش بوقوع پیوست .

﴿ وقایع سال هزار و دو بیست و چهل و هفت هجری ﴾

درین سال شاه شجاع را که از دیر کاه در لود هیانه اقامه داشت داعیه تسخیر افغانستان در سر افتاده مکتوبی بمیر مرادعلی خان والی سند فرستاد و از وی معاونت خواسته او بمعاضدتش برخواسته پیام قبولیت یاری کردن داد و شاه شجاع در روز ششم رمضان سنه ۱۲۴۷ هزار و دو صد و چهل و هفت هجری از لود هیانه بیرون شده موضع موسوم بجودی را اقامت گاه ساخته باوجود تهی دستی بفراهم نمودن سپاه پرداخت و ازین عزم اورنجیت سنگه والی پنجاب آگاه گشته از راه تلافی ماغات قاضی ملا محمد حسن خان خانلوم را نزد شاه شجاع فرستاده پیام داد که در سبوقت که تسخیر ممالک موردی پیشنهاد خاطر شاهبست اگر از طریق الفت کردار گذشته او را قلم نسیان در کشند و وثیقه دوستی مرقوم فرمایند هر آینه يك لك و بیست هزار روپیه نقد برسم مدد نثار قدم شاهی خواهد کرد و شاه پیام او را پذیرفته بعد میان عبدالصمد جوی کشمیری و محمد شریف خان ضبط بیکی که از جانب شاه شجاع در لاهور و امرت سرجهت انجام دادن بعض امور مأمور بودند از طرف رنجیت سنگه راه درگاه شاه شجاع بر گرفته و پس از آنکه تجدید عهد در میان آمده رشته میثاق اعتماد یافت هر دو تن رخصت شده از جانب شاه عبدالشکور خان اسحق زانی با ایشان همعنان و همراه گشته نزد رنجیت سنگه رفت و همچنین دیگر رایان و راجکان نیز باشاه شجاع طریق موالات پیش گرفته رایت معاونت بر افراختند از گاه شاه از آنجا راه بر گرفته وارد مالیر کوله شد و مردم آنسر زمین که همه افغانند از طریق ایلی و قومی ملازمت رکاب شاهی اختیار کردند و چون وارد

ذکر شورش
یانک توش
خان

قتل حاجی
فیروز الدین

ذکر توجه
شاه شجاع
جانب افغانستان

فیروزپور شد میان عبدالصمد خان فرستاده رنجیت سنگه، که آنفاً اشارت رفت برای کشتن چند وغبدالشکور خان فرستاده شاه شجاع حاضر آمده درباب مبلغ موعوده رنجیت سنگه، بعرض رسانیدند که بعد از عبور از نهن سند واصل خزانه رکاب شاهی خواهد شد و هر دو تن فرستادگان رنجیت سنگه رخصت مراجعت یافته شاه جاده پیمای صحرای ممرات کشت و دران سرزمین نواب جمال الدین خان قصوری بایر ابراهیم خان حاضر رکاب آمده موردالطاف شاهانه شدند و درینجا کبطان کلادمارتین دید پلٹیکل اجنت لودھیانه و کبطان میکشن انگلیس نیز شرفیاب موکب شاهی گردیده شاه را تسلی بسیار دادند و درموضع را تاد تو ملا عبدالشکور شرف اندوز حضور گردیده جهت اهتمام بعض امور رخصت انصراف لودھیانه یافت و در منزل بهاول پور بهاول خان از سبب خورد سالی خائف گردیده التماس ملاقات منفرده کرد و شاه التماس او را پذیرفته بفاصله دوسه گروہ از اردوگا، دوررفته باوی و همراهانش ملاقات فرمود و او تحفه و هدیه بسیار از قبیل اسپ و اشتر و سیم و زرمسکوک و غیره اقمشه نفیسه و یکضرب توب پیش کشیده مخاج کشت و ناکه موکب شاهی رهسپار مضافات بهاول پور بود درعوفه و آزوقه قصور نمود و انکاه که موضع کوت که محل مشترک میران سند و خیز پور است فرودگاه لشکر شاه کشت میران سند از راه اطاعت پیش آمده مراسم پذیره بتقدیم رسانیده عرض پرداز شده التماس کردند که از پرتو وصول کوکبه شاهی در شکار پور و درنگ و رزیدن در انجا مبدا مردم باوچیه و غیره نزدیک و دور خائف کشته شر و شوروی در مملکت اندازند پس احوط آنست که شاه اقامه دائمی شکار پور را مقرون بصواب و صلاح ندانسته در دیگر جا اقامت که قرار داده هرچه از نقد و جنس که برعهده ما میکذارند در همانجا رسیده انکارند.

(ذکر اطاعت نمودن میران سند و سر باز زدن ایشان)

حیاتی از قبول اطاعت به تحریک انگلیسیان

و شاه که درین وقت مکنت و اقتداری نداشت ناچار ماتمس سندیان را پذیرفته قبول اقامه پانزده روز را در شکار پور نمود و ایشان چهل و هشت هزار روپیه برده گرفته قرار دادند که بدو قسط واصل خزانه رکاب شاهی نمایند و مقارن انحال دیک نام انگلیس بانو کران و اردوی کیشنی که همراه داشت بر طبق تسلی که کبطان کلاد مارتین دید و کبطان میکشن نامان انگلیس در صحرای ممرات چنانچه آنفاً مرقوم کشت بشاه داده و نیز گفته بودند که اردوی اندکی از دولت انگلیس ظاهراً باسم کیشن اصلاح و باطناً بمعاونت شاه میرسد وارد شده انکاه شاه با او و سپاه خویش از آب عبور کرده در باغ شاه واقع شکار پور نزول فرمود و از انجا نیز بر خواسته در باغ شهزاده سلیمان فرو کش کرد و مدتی از موعده قسط قرار داد اول سندیان گذشته پشیزی بخزانه خالی از همه چیز شاهی نرسید تا که شاه و کیلان ایشان را در لشکرگاه طلبیده مطالبه وجه موعوده را فرموده در جواب سخنان درشت ناصواب شنید و این درشت کوئی و سر باز زدن سندیان از اغوا و القای فرنگیان بود که میران سند را بفریفتند چنانچه از مخالفت ظاهری دیک و کبل نامان انگلیسی که یکی افسر فوج و نیک خواه شاه و دیگری بامیران سند معاون و همراه کشتند و مذکور شده میآید بوضوح می پیوندد خلاصه میر مراد علی خان که مرد عاقبت اندیش و هنوز کرفتار دام حیله کسی نشده مستقل رأی خویش بود از راه اصلاح بزبان عجز و الحاح پیش آمده بتوسط قاضی ملا محمد حسن خان عرض و التماس کرد که من طریق خدمت میسپارم و منحرف از راه اطاعت قدم نمیگذارم اما شاه را درین حرارت تابش آفتاب جانب افغانستان بسرعت و شتاب رفتن جائز نمیشمارم و هم این را صواب می پندارم که شاه از زشت خوئی و درشت کوئی و کلام مخاطر چیزی را ندانده ناشنیده انکارند و در علاقه متعلقه نیازمند فروکش کرده طرح اقامت انداخته ترک توقف زمین متعلقه میر خیز پور که رو از گفته خود بر تافته است فرمایند و شاه عرض او را بکوش قبول شنیده دیگر چیزی نکفت تا اینکه موعده قسط دوم نیز بسر رسیده پشیزی واصل نکشت و بر علاوه آن عمال و ضباط میر خیز پور طریق (۱) اعتساف بر گرفته راه انصاف را بروی شاه ببستند چنانچه بار کیر بکرایه بوی نمیدادند و بهزار زحمت و مشقت و وسائط و وسائل وجه هر دو قسط را بوصول رسانیده هرچه می شنید

ذکر اطاعت
کردن و سر
باز زدن میران
سند

(۱) اعتساف
بیراه رفتن
و پیداد کردن

و میدید تغافل کرده هیچ نمیکفت و هم شمار سپاه شاه افزونی گرفته بجدی رسید که تخواه ماهواره لشکرش بصد هزار روپیه انجامید و از عدم وجه ایفای تخواه دلتنگ کشته ناچار بتوسط سردار سمندر خان و محمد شریفخان ضبط بیکی نود هزار روپیه از ساهو کاران شکار پور قرض گرفت و نود هزار روپیه دیگر از وجه موعده رنجیت سنکبه نیز رسیده فی الجمله مطمئن خاطر کشت و این وجه را به تخواه سپاه داده بعد بحریض و ترغیب میران سند و خیر پور نفاق در لشکر شاه افتاده باد یک نام انگلیس عهد بستند که شاه را از میان بردارند و او خواست که کبک نام انگلیس افسر حصه دیگر افواج شاهی را که هنوز راه خلاف پیش نکرده بودند با خود یار کنند و او نظر بیکیدل بودن افواج ماتحت خویش که جانب دار شاه بودند رأی او را نه پسندیده بلکه ضرر دولت خود دانست زیرا که هنوز چنانچه میبایست حکومت دولت ایشان دران ولایات نفوذ نیافته و امور پلیتکل ایشان سرایت نکرده بود و جوته نام انگلیس شریک اندیشه دیک شده رأی کبک را استوار نداشت و در انشای این ماجرا میرمرد علیخان که خیر خواه شاه بود پدرود جهان کرد و انگاه که بعضی فرنگیان که افسران افواج شاه بودند باخیر پوریان یکجهت و همراه گردیدند جرأت و جسارت خیر پوریان مزیت گرفته طبل مغاثرت بکوتند و هر که را که از راه ملازمت و طریق معاونت روی بسوی اردوی شاه می نهاد عربان و بیجان میکردند و ازین جسارت خیر پوریان شاه بر آشفته حکم کرد که مردم سندی زاهر که باشد از عرض راه شکار پور و نواحی آن گرفته درسیاست کاه حاضر سازند و مامورین شاه که اکثر با ایشان چنانچه اشارت رفت متفق و در خفیه متعهد شده بودند ایشان را بحضور نیاورده بلکه نظر بخشم شاه از مواقع هلاک و مساکن خوفناک ایشان را دور کردند که این باشند تا که الهداد خان پیشخدمت بادو صد سوار مامور حفاظت کورمی گردیده از التماس او حاجی هدایت الله خان لاهو کردی پیشخدمت نیز بانحصد سوار و کل محمد خان رساله دار با هزار تن پیاده جرار همراه او مقرر کشتند و در روز رسیدن ایشان فوج اول و دوم سندیان بمداغه و مقابله پرداخته اکثر ایشان کشته کشتند و بقیه السیف هزیمت یافته حاجی هدایت الله خان از لشکر شاهی بقتل رسید و شاه پس از شنیدن این ماجرا سردار سمندر خان بامیزائی را با هزار سوار کشاده خودش و چند فوج پیاده بکوشمالی سندیان تعین کرد و سندیان حشر و ازدحام تمام فراهم کشته بقرب بکهر سنکر سدید استوار کردند و سردار مذکور کاری از پیش نه برده همچنان مدتی بیکار بیکار روز بسر برد تا که سید کاظم شاه بالشکر حیدر آباد از راه امداد سندیان بکمک ایشان رسیده شاه بالشکر خویش امر پورش فرمود چنانچه حمله کرده جنگ سخت در پیوست و بسیار کس را بجا هلاک انداخته آخر الامر سید کاظم شاه مقتول و سندیان مغلوب گشته عدد کشتگان سندیان زیاده بر هزار تن بشمار آمده از لشکر شاه قلبی قلیل شد و چهار ضرب توب از آتواب سابقه پادشاهی که در سندان و بتصرف آنها بود و کار میفرمودند باتمام احوال و انقال سندیان بتصرف افواج شاهی در آمده مظفر و منصور بعسکرگاه مراجعت کردند و هر یک از میران و دلبران سپاه که خدمتی بسزا کرده بود از عطای خامت و انعام زرمفتخر گشت و از جمله سندیان پسران میرمرد علیخان مرحوم که اخلاص پدرایشان بشاه معلوم بود مورد الطاف شاهانه گردیده اما ایشان خیانت ورزیدند چنانچه بیاید

(ذکر آهنگ کردن عباس میرزای نایب السلطنه)

(تسخیر هرات و افغانستان را)

در خلال وقایع مذکور و احوال منبوره سند چنانچه از پیش بشرح رفت که عباس میرزا نایب السلطنه ایران بعزم تسخیر افغانستان و ترکستان وارد خراسان شده سرخس را غارتیده اسیران ایران را از دست ترکمانان استخلاص نمود و در سرزمین ترکمانیه شور و غوغا انداخت و شهزاده کامران حکمران هرات خواست که نایب السلطنه را بخود دوست گرداند مکتوبات محمد خان قرانی را که برایش فرستاده و نوشته بود که این شورش نایب السلطنه در ولایت ترکمانیه محض دفع فتنه ترکمانان و خوانین

فوت میرمرد
علیخان

ذکر عزیمت نایب
السلطنه به
تسخیر هرات
و افغانستان

خراسان یافتن قلاع قرائیان نیست بلکه غایت مافی الباب آن فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر بتوانی لشکری ترتیب داده روانه تربت داری تا محافظت قلاع قرائی نمایند و من نیز جمعی را که با خود موافق و متفق نمیدانم از خود رانده بحفظ و حراست هرات فرستم و حامل این مکتوبات وزیر یارمحمد خان بود که چون نزد نائب السلطنه رسید و از مطالعه او گذرانید در حال محمد خان را که آگاه گشته عزم فرار کرده بود با برادرانش محبوس کرد و حکومت تربت حیدریه را بسهراب خان نامی از پیشخدمتان خود تفویض کرد و ابراهیم خان هزاره را بنیابت او گماشت و محمد خان را با خود برداشته در مشهد برد و محبوسش نگاه داشت و وزیر یارمحمدخان فرستاده شهزاده کامران را نیز در تحت حفاظت پنجاه تن از پیاده نظام گذاشت که تا یکسره شدن کار هرات مراجعت نکنند و همدرینوقت شاه پسند خان که بعد از قتل حاجی فیروزالدین از راه معاندت شهزاده کامران درنشا بور بعزم ملاقات نائب السلطنه رفته بود از آنجا نزد نائب السلطنه حاضر آمده در حبس وزیر یار محمد خان جهت فتح هرات مبالغت نمود و مقارن اینحال شهزاده کامران برای استخلاص وزیر یارمحمدخان از راه حیلہ کس بنزد نائب السلطنه فرستاده مکتوب کرد که مردم هرات نسبت بوزیر یارمحمدخان اعتماد و اعتبار کلی دارند چنانچه باستظهار او مرا از عمل و دخل حکومت باز داشته اند هرگاه او را محبوس دارند بمنون احسان خواهیم شد و همچنین وزیر یار محمد خان نیز از درکید و شید که از راه خفا از نوشته شهزاده کامران برای نائب السلطنه آگاه بود عرضداشت نمود که شهزاده کامران بامن معاندت دارد اگر رخصتم دهید در هرات رفته شهر و حصار آن را بدون پیکار بکار گذاران دولت ایران سپارم و نائب السلطنه بفرست از مکاتبه هردو تن دریافته وزیر یارمحمدخان را زیاده تر بحفاظت بداشت و فرستاده شهزاده کامران را رخصت مراجعت داد بعد وزیر یارمحمدخان را بنزد خود طلبیده بوی گفت که مملکت افغانستان در زمان سابق ضمیمه ممالک ایران بوده و پس از قتل نادرشاه احمد شاه سدوزائی دران مملکت اساس سلطنت مستقل نهاده تا کنون هرات بتصرف شهزاده کامرانست و باقی مملکت بحیطه ربط و ضبط پسران سردار پاینده خان درآمده است پس میباید که شهزاده کامران هرات را تخلیه کرده خود نزد شاه ایران آید و یا اینکه خطبه و سکه را بنام شاه ایران اجرا دهد و مالیات را بعهده گیرد که برساند و پسرش را برسم کروکان روانه داشته آسوده حال شود و الا بقهر و غلبه هرات را بتصرف خواهیم آورد و یار محمد خان بواسطه یکتن از ملازمانش شهزاده کامران را ازین کفتار نائب السلطنه آگاه کرد و او در اواخر سال هزار و دوصد و چهل و هفت هجری باز نامه و رسول نزد نائب السلطنه فرستاد که باوی چنان مدارا کنند که با اعمامش در ایران موا ساهمی کرده و میکنند تا در آینده هفتاد و پنجاه هزار روپیه که معادل یازده هزار تومان ایران باشد باسم پیشکش روانه مشهد مقدس نمایم بشرط آنکه دست از تسخیر هرات باز دارد و الا ساخته رزم شود و نائب السلطنه ایران ازین پیام شهزاده کامران برآشفته تسخیر هرات را تصمیم عزم کرده حکم داد که افواج آذربایجان و مازندران و استرآباد حاضر مشهد مقدس شوند تا راه هرات بگیرند اما درینوقت نائب السلطنه بفرمان طلب در طهران رفته شهزاده محمد میرزا با یازده هزار پیاده و سوار مأمور باقامه مشهد و تهیه اسباب سفر هرات شده میرزا موسی خان رشتی بوزارت و نیابتش معین گشت و نائب السلطنه خوانین فتنه جوی خراسان را بامر شاه در طهران برده از جمله محمد خان قرائی بادو تن فرزندان خورد سالش باقامه آذر بایجان مأمور گردیده دیگران در طهران مقیم و هر یک باندازه خطای خویش گرفتار عتاب الیم آمد و بعضی معفو شده نائب السلطنه بعد از درک سعادت ملاقات شاه رخصت انصراف حاصل کرده روز نوزدهم ربیع الاول سال ۱۲۴۸ هزار و دویست و چهل و هشت هجری از طهران راه مشهد برگرفت .

﴿ ذکر وقایع سال هزار و دوصد و چهل و هشت هجری ﴾

(و مأمور شدن لشکر ایران جانب هرات)

و نائب السلطنه از عرض راه خوبشان شهزاده محمد میرزا را فرمان کرد که رایت تسخیر هرات برافرازد چنانچه شهزاده محمد میرزا باشهزاده خسرو میرزا و لشکر آذر بایجان و نجف علیخان شادلو و امیر علی تقی خان عرب

ذکر لشکر
کشیدن محمد
میرزا جانب
هرات

وامیراسدالله خان وغیره بامر نائب السلطنه که هنوز خودش در راه بود از مشهد روی بسوی هرات نهادند وشهزاده ملک قاسم بن حاجی فیروزالدین مرحوم وشاه پسند خان که باشهزاده کامران طریق مغایرت می پیوندند باین اردو همراه شدند و پس از حرکت شهزاده محمد میرزا نائب السلطنه وارد مشهد شده میرزا ابوالقاسم خان را باسواره و پیاده رکاب خویش از عقب شهزاده محمد میرزا روانه داشت و شهزاده اول وارد کهمسان گردیده باآنکه وزیر یارمحمد خان در مشهد محبوس بودکسانش بمخاطب قلعه کهمسان پرداخته شهزاده را بممانعت نمودند وشهزاده بقتل و غنیمت قلعه را متصرف شده جمعی از پیاده خراسانی را بخراسان آن کاشته راه هرات برگرفت وفتح قلعه غوریان را متحمل نشده دریل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده فروکش کرد وشهزاده کامران باپنج هزار سوار از دلبران کارزار افغان از راه مدافعه روی بخاربه بسوی اردوی شهزاده نهاد وجانبین درکنار پیل مذکور باهم در آویخته فراوان خون بکدیگر ریختند وروزرا بحرب و ضرب بسر برده شب هنگام هرکدام بمقام خود شدند وروز دیگر شهزاده محمد میرزا از پیل نقره کوچیده در سیم فرسنگی شهر هرات لشکر گاه ساخت ومیرزا ابوالقاسم خان که از قنای شهزاده راه برگرفته بود دو هزار پیاده وسوار بقلعه غوریان بازداشته خود باقیه لشکر یکه همراه داشت بمسکر شهزاده محمد میرزا پیوست وشهزاده کامران چون شیرزیان باوجود فتنه قلبه حمله ور کشته ترددات مردهانه نموده چون خصم قوی وبسیار بودکاری از پیش نبرده پس داخل هرات شد ومتحصن کشته قلعه داری برداخت ودرین اثنا عباس میرزای نائب السلطنه را در مشهد ایام عمر سپری شده از جهان درگذشت وسران سپاه ایران آگاه کشته باشهزاده کامران راه صلح پیش گرفته میرزا موسی خان ونجف علیخان را در شهر نزد اوفرستادند وایشان رفته کار بخاربه را بمصلحه انجام داده میرزا موسی بلشکر گاه مراجعت کرد ونجف علیخان جهت (۱) اهتمام قیود مصلحه و معاهده در شهر هرات توقف کرد بعد شهزاده محمد میرزا ازدور هرات برخواسته راه معاودت جانب مشهد برگرفت وامیراسدالله خان را امر کرد که دوصد خانه وار متوطن کهمسان را کوچ داده باخود ببرد وخودش در اواخر ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۴۸ هزارو دو صد و چهل وهشت هجری وارد مشهد مقدس شد وپس از وی نجف علیخان که در هرات درنگ کرده بود باینکه از طرف شهزاده کامران مأمور سفارت کشت داخل مشهد گردیده پیام شهزاده کامران بگذرانیدند که از هر قرار یکه وزیر یارمحمد خان شروط مصلحه و قیود معاهده را منعقد گرداند مقبول است وشهزاده محمد میرزا بر طبق پیام او وزیر یار محمد خان از زندان نزد خود طلبیده اولاً از حبسیکه شده بود عذر خواسته بعد با او چنین قرار داد که شهزاده کامران خطبه وسکه را بنام شاه ایران کرده هفتاد و پنجهزار روپیه با پنجاه شال نسج کشمیر برسم پیشکش بفرستد و او قبول کرده کس نزد شهزاده فرستاده از قرار داد وقبولیت خویش آگهی داد و او بدون مساهلت نقد وجنس مذکور را از هرات در مشهد فرستاد و کار مجادله و منازعه فیصل یافته جانبین مطمئن خاطر شدند

(ذکر بغی پسران میر مراد علیخان مرحوم)

(وشو رش لشکر شاه شجاع درسند)

در سال ۱۲۴۹ هزارو دوصد و چهل ونه هجری چنانچه تمرد نمودن پسران میر مراد علی از پیش اشارت رفت باوجود مراحم ملوکانه شاه شجاع بانظام حیدر آباد وغیره میران که سلسله جنبان فتنه وفساد بودند متفق وهمداستان شده بالشکر بسیار آهنگ پیکار شاه شجاع کرده چون وارد منزل لارکانه شدند شاه از عزم ایشان آگاه کشته در روز چهاردهم ماه رمضان سنه ۱۲۴۹ هزارو دوصد و چهل ونه بعزم مدامه از جائیکه بود با اردو و بجانب لارکانه نهاد بیک منزلی شکارپور فرود آمد ونور محمد خان ومحمد نصیر خان ولدان میر مراد علیخان که از راه ایلیت بامیر خیر پور وغیره معاون شده بودند از راه عاقبت اندیشی صاحبزادگان سهندی را که مرجع ومآب وضع و شریف بودند نزد شاه فرستاده عنوقتصیر وعذرکنانه خواستند و اتماس شان بمعرض قبول نیفتاده باریک استماع نمودند که محمد شریف خان ضبط بیگی را از حضور نزد ایشان کسبیل دارد تا بروفق مرام کار را انجام دهد ودرین امر سردار

اهتمام
غمخسوار
کردن وهمت
درکاری که باشد
و توجه دلی
کردن

ذکر بغی پسران
میر مراد علی
خان وشورش
لشکر شاه
شجاع

سمندر خان را نیز واسطهٔ بین و مصلح طرفین قرار دادند چنانچه او مرئی حالشان کشته شاه را بفرستادن محمد شریف خان در نزد آهاراضی ساخت و مشارالیه بامر شاه جانب لشکرگاه او شان راه برگرفته صاحبزادگان سرهنندی را با خود همراه برد و امر مکنون خاطر آنان را معلوم کرده بانواب بهادر خان که معتمد میران حیدر آباد و مردم بلوچیه بود مراجعت کرد و او پس از شرفیابی حضور شاه تمهیدات نیک بکار برده آتش غضب شاه را فرو نشاند چنانچه عذر پسران میرمراد علیخان را پذیرفته چهار صد هزار روپیه بعهده آنها و غیره میران سید گذاشته امر کرد که بخزانة شاهی برسانند تا سرزمین سند لکدکوب سپاه و دست خوش تاراج نشده رایات عالیات جانب قندهار در اهتزاز آید و ازین امر شاه لشکر یانش که بطمع غنیمت مال و متاع سنندیان کمر معاونت بسته بودند آزرده دل ورنجیده خاطر شده افواج رو هیله و هندی شورش آغاز کردند و نزدیک بود که لشکر از هم بیاشد ولیکن شاه بتدبیر حسنه و مسامحی حیله اطفای آن نائزہ نموده بعد تا یکد کرد که احدی از مردم رو هیله و هندی را در فوج نگذارند

ذکر توجه شاه شجاع از سنندجانب قندهار

چون از لشکر فرستادن عباس میرزای نائب السلطنه در هرات چنانچه مذکور شد دولت انگلیس را در خاطر ناگوار آمد که مبادا از مسخر نمودن شاه ایران افغانستان را خللی در هند روی دهد پس مستر مکینیل ایلیچی دیوات شان که در طهران بود جان مکینیل نائب اول خود را روانه مشهد نمود که نائب السلطنه را از قصدش باز دارد اما او را حجتی که مطابق عهد نامه دولت ایران و انگلیس باشد در دست نبود لاجرم بی نیل مقصود مراجعت کرد و کار هرات از سبب فوت نائب السلطنه بقراریکه رقم گشت فیصله شد و کار گذاران انگلیس از جواب نائب السلطنه مرحوم اندیشه دیگر ورزیده شاه شجاع را که بعزم استرداد مملکت موروثی خود آهنگ قندهار کرده از لودھیانہ تاسند آمده بود زیاده تر ترغیب و تحریض (۱) جانب قندهارش کردند و او باسی هزار مرد پیکار در اوائل ماه ذی قعدة سنه ۱۲۴۹ هزار و دوصد و چهل و نه هجری از سنند رو بجانب قندهار نهاد و در علاقه متعلقه محراب خان بلوچ رسیده وی بپذیره برخواسته خواسته (۲) وافر پیش کشیده در علوفه و آذوقه لشکر تقاعد نورزید و از سمر شدن خیران سفر شاه هوا خواهانش شاد خاطر گشته فوج فوج و دسته دسته برکاب او حاضر میشدند چنانچه کثرت سپاهش بجائی رسید که خودش می نویسد که از انبوهی لشکر بخاطر میگذشت که آیا کدام صاحب تخت و تاج چنین بحر مواج در تحت رایت خود خواهد داشت و اگر داشته باشد چگونه دیگری در مقابلهاش علم مقابله خواهد افراشت و باین چون همه آن لشکر (۳) ایبا جاری و از قواعد نظام عاری بودند افسوس دست میداد الغرض محراب خان بلوچ کسان و خویشان خود را از راهیکه پدراناش رفته بودند کسبل درگاه شاه نموده التماس کرد که بزکان بلوچیه از لجوجیت دست باز نکشیده سردر قید اطاعت من در نیماورند اگر درینوقت نخست تنبیه و تهدید آنها فرموده شود نیکو خواهد بود که بعد باطمینان خاطر بملازمت رکاب حاضر آیم و شاه امر کرد که خود شما حاضر حضور شده رهسپر خدمت شوید تا مردم بلوچیه قرابت ملازمت شما را برکاب شاهی دیده از سطوت قهرمانه خسروانه مطیع و منقاد ریاست شوند والا هر چه در دل داری بجزای آن گرفتار خواهی آمد و محراب خان بفریب داد محمدخان غلجائی مختار کار خود که با سرداران قندهار قرابت داشت از آمدن سر باز زد و شاه در موضع شالو مستنک جهت استمال محراب خان چند روز در ننگ فرموده شهزاده محمد تیمور را بالشکر امر حرکت فرمود و اینکه که محراب خان راه اطاعت نپذیرد از قفای شهزاده راه برگرفته سرزنش او را معطل بوقت فرصت گذاشت و در عین راه نوردی از رسیدن عرصة شهزاده محمد تیمور مفهوم خاطر شاهی شد که مردم رو هیله و هندوستانی که با زور رهسپارند باز طریق خلاف اختیار کرده نزدیک است که تیغ فتنه از غلاف برکشند و شاه بمرعت باد و شتاب سیحاب با یوار و شنگیر راه در نور دیده باردوی شهزاده رسید و آتش فساد آن دو جماعه از زبانہ زدن بازماند و مکشوف گشت که برانگیزنده این نائزہ خلاف جهانداد خان بامیزائی بود که از تقرب سردار سمندر خان بامیزائی بدربار شاهی حسد برده کج روی اختیار کرده خواست که فتنه استوار نماید اما از سطوت و هیبت پادشاهی چیزی نترانست و همچنین دیگران که سلسله جنبان شور و فغان بودند جرأت نمی توانستند و شاه اگر چه از حال همکشان آگاه بود بحوصله عظیمه

ذکر توجه شاه شجاع جانب قندهار

(۱) تحریض بضاد معجمه یعنی برانگیزا سیده (۲) خواسته متاع و اسباب

[۳] ایبا جاری باصطلاح مردم افغانستان فوج ملکی یعنی لشکر غیر نظام و بی تنخواه را گویند ۱۲

سلطنت و تقاضای وقت مدارا فرموده هیچ نمیگفت و اگر کسی علناً یا سراً لحاظ حکم پادشاهی را نکرده جسارت و جنایتی می نمود بضرر چوب ادب میشد و از آن جمله پابنده خان بن سردار مددخان اسحق زائی روزی بقرب بارگاه شاهی بایکی از خوانین گفتگو کرده بلا تخاصی دست بقائمه شمشیر برد و شاه آگاه شده نخست حکم قتلش داد بعد بشفاعت خوانین درانی از خون او در گذشته مجبوسش فرمود و پس از چندی اخراج البلدش نمود خلاصه شاه شجاع از آنجا که این ماجرا بوقوع پیوست اسب عزم رانده در آذر دی الحجه سال ۱۲۴۹ هزار و دویست و چهل و نه هجری در بندن ذاکر دو واقعه دو گروهی قندهار فرود آمد

(ذکر محاربه شاه شجاع)

باسر داران قندهار و محاصره حصار آن

در ظهر روز فرود آمدن شاه شجاع در موضع مذکور جمعی از پیش تازان سرداران قندهار تا کنار لشکرگاه شاه اسب رشادت رانده و سیاهی نشان داده افواج شاهی بعزم پیکار و دفاع ایشان برخوایسته ایشان از جنبش سپاه شاه بدون ستیز و آویز راه مراجعت جانب شهر بر گرفتند و روز دیگر که غره محرم سال ۱۲۵۰ هزار و دویست و پنجاه هجری بود شاه شجاع از بندن ذاکر کوچیده متصل حصار نادر آباد فرود آمد تا آنکه سرداران قندهار عزم کارزار کنند لشکر شاهی باستظهار دیوار قلعه مذکور استوار و پایدار باشد ولی قندهاریان عزم رزم نکردند و شاه بعد از زوال آفتاب پیرکاب نهاده تا فاصله کوله رس توپ زدیک شهر شده باصفوف آراسته بایستاد و قدری درنگ کرده لشکر یانش آهنگ یورش کردند و شاه نظر باینکه خصم پشت بر حصارند مبادا (۱) وهنی بروی کار آید سپاهش را از یورش بازداشت و با وجود آنهم اینطرف آنطرف دست بردی کرده اکثر اسب و آدم قندهار یا زاتلف نمودند تا که سرداران قندهار را غیرت کریبان گیر شده عزم پیکار کردند و هنگام عصر نائره کارزار شعله ور گشته سردار سمندر خان بمیسره و خانزادگان درانیه در میمنه سپاه جای گرفته بمحاربه گراییدند و بسیاری از یکدیگر را بچاک هلاک انداخته در هر حمله قندهار یا زاپس میساختند و باز هجوم آورده بچنگ می پرداختند تا که روز بیکاه کشت و تاریکی شب حائل گردیده هر کدام بمقامش بر کشته سرداران قندهار پس از در آمدن بشهر دیگر بر نیامده متحصن شدند و افواج شاه اطراف شهر را گرفته بمحاصره پرداخته خودش همه روزه بر اسب نشسته تا چمن نزدیک شهر کردش و سپاه را تا کیدی فرموده بمسکرگاه معاودت می نمود و لشکر یانش سلامت کوچها آراسته خود را بنزدیک شهر رسانیده سنکرها بر افراختند و چنان بقرب قلعه جای گرفتند که جانی سخن همدیگر را شنیده با هم مبارزت و مناظرت مینمودند تا که راه آمدورفت قلعه کمان مسدود شده دواب و مواشی شان از عدم علوفه گاه دیوارها را خوردن گرفتند و از عسرت ساکنین بلد و حرفه و ران را از شهر بیرون کشیدند و مال و منال صاحب ثروتان را صرف نمودن آغاز کردند و با اینهمه مضایقت و معاسرت گاه گاهی از شهر بیرون شده و حمله کرده باز میکشند چنانچه روزی بعد از زوال آفتاب از باب هرات خارج گشته چون تیر شهاب بسنکر محمد شریف خان مهنند که خالی از ذهن و آسوده نشسته بودند باشمشیرهای آخته بتاختند و شریف خان بدون آنکه سر اسیمه شود و دست از پا کم کنند بمدافعه پرداخته چند تن از ایشان را بچاک هلاک انداختند و شهر یان از باره و بروج سنکریا را بزیر توب و تفنگ گرفته نکذاشتند که از سنکر سر بر آورند و ازین آوای توب و تفنگ و هیاهوی مردان جنگ شاه نیز بر بارکی رزم نشسته تمامت سپاه را امر بتیاری و خود داری کرده چند دسته از سواره نظام را بمدد و یاری محمد شریف خان فرستاد و خود تا چمن قرب سنکرها اسب رانده دلیران سپاه را تا کید خود داری و ترغیب استواری همی نمود که چشم شهریان برایت هیبت آیت شاهی افتاده کسانیکه از شهر بیرون شده سرگرم مقاتله بودند دست از جنگ باز داشته لوای هزیمت جانب شهر افراشتند و بعضی از ایشان در عین کریختن قتل و برخی جریح کشته نبندی بشهر در آمدند و جمعی از سواران ایشان طبل اطاعت نواخته علم انقیاد جانب شاه افراختند و شاد ایشان را باد لیران سپاه خویش که پای شجاعت فشرده کار رشادت پیش برده بودند همرا از عطای خلعت سرفراز و ممتاز ساخت و کشتگان رزم گاه را امر دفن فرموده زخم یافتگان را بر اهم مراحم ملوکانه التیام دادن آغاز نمود و بعد از آن از سبب مقتولین و مجروحین سپاه که لشکریان شان خشم ناک و اندوه کین

ذکر محاربه
شاه شجاع
باسر داران
قندهار

(۱)
ستی کردن
و سست شدن

کر دیده بودند همه را حکم یورش داد که روضه حضرت جی و باغ سردار رحمدخان را که باز شهریان هجوم آورده متصرف شده بودند بتصرف آرند و تمام سپاه بامر شاه بر هر دو جا حمله کرده با آنکه کلوله توب و تفنگ از بروج و باره حصار چون تکرک مرگ بر سر ایشان میبارید رو برنرفته هر دو موضع را متصرف گشتند و سواره و پیاده که در هر دو مقام اقامه داشتند بعضی بادیگر اینکه از شهر برای مدافعه برآمده بودند از دره زیمت بشهر در آمدند و برخی سلام کرده باره دستگیر شدند و سلامیان نوازش یافته رهسپر خدمت شدند و پس از حصول این فتح سرداران قندهار را دست از کار زار بازمانده براه فرستادن رسل و رسائل نهادند و باب ارسال مکتوب را باملا محمد حسن خان خانعلوم که رابطه سابقیت با او داشتند گشادند و درین اثنا همه لشکر شاه شجاع از درانی و غلجائی و روهیه و هندوستانی که خود را چیره دست پنداشته بودند بعرض رسانیده التماس کردند که شب هنگام یورش برده شهر را مسخر نمایند و شاه از فهم معانی حال و استقبال مسئول ایشانرا بگوش قبول جان داد چه با خود اندیشید که ضرب کلوله لشکرش بدیوار و از خصم بجان و تن مردان کار زار نشسته کاری از پیش نخواهد رفت اما دلیران سپاه از عنزم خود باز نگشته استوار شدند و اصرار همی کردند تا که اجازت یورش حاصل نموده شبی با هنگ یورش پیش خزیده اطراف قلعه را فرا گرفتند و بعد از توب اول و دوم مقررده مستمره که هر کدام بمقامی مترقب و کوش با آواز هم بودند وصمت و سکوت بروی کار آمد و خاموشی رواج گرفت تمام سپاه خود را بکنار حصار رسانیده پای همت بنزد بانها گذاشتند و شهریان که بواسطه بعضی از غمازان عساکر شاهی ازین یورش آگاهی یافته خود را بکمین کین آرام گرفته بودند بمجرد صعود دادن و بر فراز حصار بر آمدن پیش تازان لشکر شاه شجاع بزدن توب و تفنگ پرداخته بضرر شمشیر امتناع همه را زیر دیوار انداختند و بسیار کس را از مراتب نزد بانها که بمثابة مور از پی هم رو بیالا بودند بضرر کلوخ و سنک و ریختن آب جوش داده نگوئسار ساختند و با وجود آن که سپاه شاه هرگز راه پیش بردن نداشتند از غیرت آنکه خود خواستار یورش شده بودند تاروشنی صبح دست از هجوم آوردن و باز پس نشستن نکشیده بامدادان خائب و خاسر بسنکرهای خویش مراجعت کردند و از جمله کشتگان بسیار و دلیران نامدار یکی محمد رضا خان برادر زاده سردار سمندر خان بود که همه باعث آه و افسوس شاه شدند و چون زمان محاصره و محاربه طول کشیده بجهل و نه روز کشید خوانین غلجائی بگوش هوش شاه رسانیدند که سردار دوست محمد خان از مکتوب برادرانش که باو رسیده کلام مجید را ذریعه مدد خویش ساخته باسران مردم قزلباش و کابلی سو کند در میان نهاده که بمال و جان معاون وی باشند چنانچه بالشکر آراسته از هر دو گروه از کابل راه قندهار بر گرفته و زود است که وارد قندهار شود بنابراین لازم و متحتم است که شاه یکی از شهزادگان را با چیزی از سپاه بانداد راه او بکارد تا از آمدنش بقندهار باز دارد که باطمینان خاطر بقیه فوج همت بر تسخیر قندهار مصرف نماید و شاه که کیسه آرزویش از زر نقدتهی بود قوت لشکر فرستادن را با وجودیکه پنجاه هزار تن سواره و پیاده در رکابش حاضر بود در خود ندیده رضا بتقدیر داد

رسیدن سردار دوست محمد خان در قندهار

(وهزیمت یافتن شاه شجاع)

ذکر ورود
سردار دوست
محمدخان در
قندهار

چون خبر آمد آمد سردار دوست محمد خان سمر کشته در افواه لشکریان شاه افتاد شاه از راه حزم (۱) احتیاط لشکرش را از جن شیر سرخ واقع کنار نادر آباد کوچ داده نخست موضع قوشخانه و چشمه بدو زائی را عسکر گاه قرار داد و از انجا نیز باندیشه اینکه مبدا افواج سردار دوست محمد خان که رهسپار دیار قندها رند در رسیده از قفا و قند هاریان از پیش رو حمله ور کشته از دو جانب کار را بروی دشوار سازند و رخنه در استواری حصار روز کارش اندازند برخواسته خود در باغ عباس آباد و سپاهش از سر پوزه ده مؤسس تا چهل دختران فرود کشته از وسط بیکسو شدند و باز نزد بانها ترتیب داده عنزم یورش کرد و در سحر شب پنجاهم محاصره دوباره بر شهر حمله فرموده لشکریانش نزد بانها پیروج و باره دیوار نهاده بالا شدن آغاز کردند و از همه پیشتر شخصی بر فراز شاه برج نور زائی بر شده از جمله پاسبانانیکه در انجا و بنحواب بود یکی

(۱) استواری
وهوشیاری

(۱) خائب
تا امید و بی
بهره

از قبیلۀ بارک زائی از خواب بیدار گردیده دست بکوزه پرآبی که نزدیکش بود برده سبک بر سر او زده از زبرد یوار
نکون سارش ساخت او در حین غلطیدن بدیکریکه بفرار شدن بود خورده با خود سرازیر کرد و همچنین یک
بدیکری خورده همه آنایکه در یک زردبان پی هم یا گذاشته بودند فرو ریختند بعد صدای شور و غوغا بالا شده
جانین بکلوه اندازی پرداختند و دران میان کلوه از جانب لشکر یان شاه بایشیک آقاسی حاضر خان فوفزائی
که در اندرون شهر و روی دلش بسوی شاه بود رسیده از یاد آمد و سرداران قندهار از نکون سارکشتن او
شاد خاطر شده بزبان راندند که تیر قضا دوست را از دشمن جدا نمیسازد خلاصه اکثر از یورشیان مقتول و مجروح
کشته خائبانه (۱) مراجعت کردند و در روز این شب سردار مهر دلخان بامهر برادرش که نندل خان باند کی از دلیران
یا از تنگنای محاصره بیرون گذاشته سنکرهائی افواج شاه را که در حدود باغ سرداران افراشته بودند بر شکست
و تابیکاه روز مذکور حمله های مردهانه و دست بردهای دلیرانه کرده شب هنگام بشهر در شد و چون سرداران
از سبب محاصره علم بنزدیک رسیدن سردار دوست محمد خان نداشتند بمشورت پرداخته قرار دادند که همکنان
از شهر برآمده بر خصم حمله و رشوند تا هر که را خدا یار کردد اختر طالع مدد کار آید پس در روز پنجاه و یکم
محاصره برای نیرو آزمائی جمعی از سواران را بیرون فرستاد در حینیکه سواری شاه از کنار شهر جانب باغ عباس آباد
میکشست حمله کرده جنگ در پیوست و زود خوردی واقع کشته قندهاریان از صدمه کلوه توب بی ثبات کشته پس
نشستند و با آن سپاه شاه را زبون پنداشته روز سه شنبه بیست و دوم صفر سال ۱۲۵۰ هزار و دوصد و پنجاه هجری که
روز پنجاه و دوم محاصره بود سردار رحمدل خان با سواره و پیاده متعلقه خویش از شهر بیرون شده راه کتل بابا ولی (رح)
پیش گرفت و از کتل گذشته از راه جلیران بمرغان و گند کان در عقب اردوی خصم رسیده بکمین کین نشست
و همچنین سردار مهر دل خان بامتابعانش از دروازه شکار یور برآمده برج علی و باغ بالا جانب شرقی لشکر غنیم را
گرفته استوار بایستاد و سردار میر افضل خان باملازمان خویش اسب رانده جانب تل سرخ و پوزۀ پیریای مال را
که طرف شمالی عسا کر شاهی بود اقامتگاه قرار داد و سردار محمد صدیق خان بن سردار که نندل خان با دسته دوم
از فوج رکابی پدرش از اثر سردار میر افضل خان راه برگرفت و سیدال خان پیارو خیل با خانجی خان و دیگر
پیارو خیلان که اکثر افسر توپ خانه بودند با توپها کوه سرخ را محمل ایستادن قرار دادند
و خدای نظر خان ماما بادو ضرب توپ بکوه نکار بر شده مقام کزید و همدر ینحال سردار دوست محمد خان
بقرار نوشته شاه شجاع که درج روزنامه خویش نموده بالشکر شایان در رسیده باغ سردار رحمدل خان را فرودگاه
ساخت و قبل از آنکه فرود شود با سردار که نندل خان که همراه تمامت سران قبائل درانی و احشام سیستانی و دوازده
عمراده توپ از راه زیارت کاه کابل شاه طریق ساقه روی سردار میر افضل خان را بر گرفته بود در بن کاه برج دروازه
توپخانه ملاقات و با هم مصافحه و معانقه کردند و چون وقت تنگ بود درنگ نکرده بمجرد وصول و فرود آمدن
سردار دوست محمد خان در باغ مذکور از همه مامورین مواضع مستعدۀ مذکورۀ بالمره ناثرۀ جنگ شعله ور گشت
و سردار دوست محمد خان لشکر خویش را ترغیب جنگ کرده بزدن توپ و تفنگ کرائیدند و در عین کیرودار با آنکه
توپی از اتواب شاه شجاع بصدمه باروت ترقید افواج سردار دوست محمد خان عقب نشستند و شاه درسرا پرده
خویش شده اعیان سپاه از درانی و غلجائی و بلوچی و سیستانی انجمن کشته شاه ایشان را خطاب نموده فرمود که
در اینجا که اعداد سپاه باندازه یک فرسنگ پراکنده و منتشر اقامه گزیده اند با خصم جنگیدن از راه حزم دور است
و ایشان سکوت کرده چیزی بزبان نراندند پس شاه باندیشه خویش شیخون اختیار کرده امر نمود که تمامت سپاه
شبانگاه بر خصم بتازند و سردار سمندر خان با اکثر از سران سپاه یکجهت شده لب پیاسخ کشوده بعرض رسانیدند
که از شیخون زدن بروز حمله نمودن نیکوتر است چه لشکر از خستگی و کشا کش روز در شب استراحت حاصل می نمایند
و برای رفع خستگی شب فرصت نمیباید پس شاه عرض ایشانرا پذیرفته عزم رزم روز کرد و در روز مذکور با وجودیکه
نحشش می پنداشت و هم لشکرش از شهر کهنه شاه حسین و چهل زینه تا کتل مورچه منتشر اقامه داشت لوای محاربه
بر افراشته همت بر مقاتله کماشت و از سبب پراکندهی سپاه خود در وسط اقامتگاه کرید تا هر جانب فتوری روی دهد از راه

معاونت و معاضدت بدانسوی شود و جانین بهم در آویخته فراوان خون بکدیگر بریختند و چند دفعه يك بديگر حمله ور گشته در هر مرتبه سپاه سرداران را سستی روی داده پای پس می نهادند و باز هجوم آورده بچنگ می کرایدند تا که در اخیر چنان هزیمت یافتند که مغلوباً از شهر و منزل باغ در گذشته سردار دوست محمد خان لشکریان را هر قدر ترغیب بایستادن کرد کسی کوش بستن او نداده پای فرار میدویدند و افواج شاهی از راه غلبه بقرب حصار قندهار رسیده چهار ضرب توپ را متصرف شدند و چند مہاراشتر شہینک را باشہینک چیان زنده و سر بریده بدست آورده با چند سر دیگر که از اعیان سپاہ سرداران بریده بودند از حضور شاه گذرانیدند و بنظر همه حاضران فتح شاه را حاصل و کار بر مراد دل شد چنانچہ خودش می نویسد کہ سردار دوست محمد خان رشتہ آمالش را بار يك و قندهاریان روز اقبال شان را تاریک دیده اواز کنار قلعه دور شد و ایشان عیال خود را سوار اسب فرار کرده عزم کریز کردند و در چنین حالت سرداران و اعیانیکہ مواضع مستعدہ و اتمہ اطراف سپاہ شاه را چنانچہ گذشت گرفته بودند دست بشمشیر بر لشکر شاه حمله کردند و از آن میان سردار میر افضل خان بر سر خود شاه شجاع کہ اینوقت از حربگاہ بر کشتہ در باغ عباس آباد بار کاهش نشسته بود تاخته او را مغلوباً از باغ بیرون ساخت و شاه از و اہمہ اینکہ مبدا دست گیر شود از راه ادبار رودر باد یہ فرار نهاد و لشکرش چون او را روی بگریز مشاهده کردند لاجرم دست از ستیز کشیده با بجادہ هزیمت نهادند و ہر کدام جانب موطن و مسکن خود راہ بر گرفتند و از جملہ افسران نامی افواج نظامی شاه جنرال کبیل نام انکلیس کہ خود را حامی شاه میشمرد دست گیر و اسیر سردار محمد افضل خان بن سردار دوست محمد خان کشت و تمام اسباب و مواشی و دواب و خیمہ و اتواب شاهی بتصرف سرداران قندهار و سردار دوست محمد خان در آمدہ شاه بیدستگاہ با صد سوار بشبگیر و ایوار روی بسوی ہرات نهاد کہ شاید از انجا مکتبی حاصل کردہ دوبارہ آہنگ تسخیر قندهار کند و بدین امید از رود ہیرمند عبور کردہ بکاریز اسحق زائیان عطف عنان نمودہ در سایہ درختان فرود آمد و استراحتی حاصل کردہ روز دیگر وارد منزل دوسنگ شد و در قلعہ مددخان اسحق زائی روز را بسر بردہ هنگام شام راہ بر گرفته جائی در ننگ نکرد تا کہ بقلعہ و اشیر رسید و از انجا علوفہ و آذوقہ ضروریہ برداشتہ داخل علاقہ متعلقہ علیخان بلوچ واقع سرحد سیستان شدہ از انجا بدستیاری کد خدایان بلوچیہ ناقلعہ لاش رسیده بجز روز در ننگ کرد بعد از انجا حرکت کردہ در عرض راہ منزل اول علیخان بلوچ والی سیستان و غلام رسول خان بن صالح (۱) خان اسحق زائی حاکم لاش و جوین نزد شاه حاضر آمدہ تا موضع کدہ بملازمت رکابش راہ در نور دیدند و در انجا خود علیخان حاضر گشتہ در ننگ ملاقات کرد و پس از سہ چہار روز صالح خان نیز حاضر شدہ شاه را تکلیف رفتن بلاش و جوین کرد و شاه علیخان را بخلعت کران بہانواختہ رخصت مراجعت سیستان دادہ خودش بالتماس و تکلیفیکہ صالح خان کرد وارد لاش و جوین شد و از انجا اللہداد خان پیشخدمت را با مکتوب مشتمل بر رویداد واقعہ قندهار نزد شہزادہ کامران در ہرات فرستاد و او از ماجرای گذشتہ اندوہگین گشتہ حاجی فیروز خواجہ سرارا کہ از دیگر اعیان نظر بمحرمت در نزدش فوقیت داشت بالتخف و ہدایا ہمراہ فرستادہ شاه گسیل کردہ مکتوب نمودہ پیام داد کہ چون خط جدائی در بین متصور نیست و ہمہ رعایا فرمان بر اطاعتند میباید در دارالرفاہ فراہ شدہ اقامہ کریند و اگر حاضر آمدن خود را مدنظر داشته باشند نیز مضائقہ نخواہم کرد و شاه دوماہ در لاش و جوین روز بیکاہ کردہ در ایام توقفش اکثر از بزرگ زادگان درانی چون علیم خان بن میر علم خان نور زائی باعم و برادر زا دکانش و محمد تنظیم خان بن زر محمد خان فوفل زائی و سیف الدین خان بن یحیی خان بامیزائی و آقا جانخان بن میر آخور مہر علیخان اسحق زائی و غلام بی خان بن علم خان علیزائی و غیرہ بزرگ و کوچک از زاد اطاعت حاضر در گاہ شاه شدند و پس از انکہ مکتوبات متوالیہ و متابعت شہزادہ کامران در باب اقامہ کریدن شاه بفراہ بمطالعہ اش پیوست از اصرار اولاش و جوین را ترک کردہ وارد فراہ شد و در انجا تصمیم عزم کرد کہ جمعیتی فراہم آوردہ بخلاف آنانیکہ در نزاع ہراتش از تصرف شہزادہ کامران ترغیب و تحریض میکردند قصد قندہار نماید و مقارن اینحال مکتوب خسرو میرزا والی خراسان نیز از مشہد متابعتاً بصالح خان ہم رسید کہ شاه را با خود

(۱) صالح
بلفظ افغانی
صالحو تصغیر
صالح است

در مشهد آرد تا کار بر مراد کند و او شاه را ترغیب بسیار برفتن مشهد کرده پذیرفته نگشت زیرا که مکاتب خوانین در آنجا او بواقیه نیز از راه خفا بشاه رسیده و میرسید که عزم هرات کند و آنولایت را متصرف شود و شاه بخود اندیشید که مبادا بغرض جوئی خوانین درانی و هراتی بساط دیگر گسترده شود که باعث خرابی کار شاهزاده کامران باشد و هم بدل جایداد که جهانیان خواهند گفت که شاه شجاع از ستیزیدن با خصم عاجز آمده بخرابی خانه خویش پرداخت باری باین اندیشها ترك رفتن مشهد و هرات کرده از راه ریگستان طریق کیچ و بلوچستان بر گرفت که در آنجا مکننت و اقتداری بدست آورده بعد قصد قندهار و عزم کارزار کند و از جاده بکوا قطع بیابان و منازل کرده بعد از چهارده روز وارد موضع مذکور چرواق قرب کلات نصیر تعلق محراب خان بلوچ شد و از آنجا حرکت کرده تا بش آفتاب چاشت را در منتهای موضع مذکور گذرانیده تمام شب منزل زده چاشتگاه روز دیگر در نخلستان واقع فاصله یکمیل بکلات فرود آمد و محراب خان بلوچ خبر یافته حاضر حضورش شد و در منزل خویش دعوتش کرد و شاه بالتماس او در جائیکه تمنا کرد نزول فرمود و سرداران قندهار از راه نوردی او بجناب بلوچستان آگاهی یافته سردار رحمدل خان را با ائصد سوار بتعاقب کاشتند چنانچه مقارن وصول و نزول شاه شجاع در نزد محراب خان بلوچ وی در موضع گرگ واقع شش گروهی کلات رسیده باعث اضطراب خاطر شاه و محراب خان شد و شاه سواران همراهش را امر مهیاشدن بدفاع کرده بدل گفت که محراب خان چیزی دانسته که از آنجا مرابخانه اش دعوت کرده است و محراب خان سواران شاه را از مقاتله باز داشته گفت که از آنجا همچنان که آمده است اگر مراجعت کرد فیهوالمطلوب والا اورا به نیروی بازو معاودت خواهم داد اینرا گفته راه شفاعت بر گرفته نزد سردار رحمدل خان شد و از در ضراعت سخن رانده اورا از دست گیر کردن شاه شجاع باز داشت مشروط باینکه اورا در خانه خویش دیگر درنگ نداده بگذارد که آهنگ دیگر ولایت کند و سردار رحمدل خان شش روز در آنجا توقف ورزیده کمال آدمیت و مهمان نوازی از محراب خان دیده تحفه و هدیه شایان گرفته مراجعت کرد و محراب خان شاد خاطر بمنزلش معاودت نموده بازای این خدمت از شاه التماس کرد که شهنواز خان و فتح خان در نزد محبوس بودند و هر دو تن از زندان کریمخانه داخل ایل والوس علاقه کیچ شده باتفاق و اعانت سردار سمندر خان لوای شورش افراخته اند امید آنکه بتوجه شاهانه اطفای این ناثره فتنه شود و شاه عذر بی دستگامی پیش آورده بتسلیمات زبانی مطمئن خواطرش ساخت و بعد از چند روز براه دره موله رایت حرکت افراخته پس از نه روز در موضع کوترو فرود آمد و سردار سمندر خان را که باشهنواز خان و فتح خان در شورش همدستان شده و محراب خان دفع آرا التماس کرده بود بذریعه مکتوب نزد خود خواسته آن دو تن دیگر را که در بهاک سرگرم مقاتله و مجادله بودند پیام داد که تا ورود مو کب شاهی دست از محرابه بازدارند و سردار سمندر خان حسب الخواش شاه حاضر آمده آن دو تن دست از جنگ باز نکشیده پیام شاه را وقعی نکذاشتند تا که شاه وارد بهاک گشته بیاس خاطر محراب خان که اورا زبانی تسلی داده بود آن دو تن را با دیگر بلوچان که داخل غمار (۱) فتنه بودند بتدایر شاهانه مستمال ساخته خود بفرام کردن لشکر پرداخت و سمندر خان تقیض عزم شاه شده گفت که در چنین حالت بی استعدادی جمع آوردن لشکر نزد خرد متعسر است زیرا که قبائل واحشام (۲) این مقام را داب آنست که امروز انبوهی پیش آمده فردا گروهی پس میروند و مبالغ کثیر بمصرف شان رسیده معاون و غم شریک کس نشوند و خصم آگاه گشته در پی ما افتند و ما کوه نشین و بادیه کرین شویم و هم وقت آنقدر وفا نکنند که افواج نظام شکست یافته قندهار خبر یافته فرام آیند پس بامردم الوسی در مقابل خصم چیره دست ایستادن جز از شکست یافتن چیزی دیگر حاصل نخواهد گشت و شاه از دلایل اوفسخ عزم کرده سردار سمندر خان را که در حالت این گفتارش تب عارض شده بود رخصت فرموده در سیوی نزد اهل و عیالش رفته قالب از روح تهی کرد و شاه ملازمین رکابش را امر بدفن او کرده تاسف و حسرت بسیار نمود و عیالش را باقاعه بهاک امر کرده خود بادل پر آرزو از آنجا جانب لودهیانه رو نهاده وارد لار کانه شد و چند روز جهت رفع خستگی و حصول استراحت در آنجا درنگ کرده در ایام توقفش میران خیبر پور و بزرگان حیدر آباد حاضر حضور شاه شده هر یکش دعوت منزل و خانه خویش کرد و شاه بنا بر زیارت

(۱)

غمار بضم اول
یعنی انبوهی
و بسیاری
آب و بسیاری
مردم

(۲)

احشام خادمان
و لشکریان

فوت سردار
سمندر خان

مزار لعل شهباز حیدر آباد را بر کزیده روی بدانسوی آورد و در روز بیست و نهم ماه رمضان سال ۱۲۵۰ هزار و دوصد و پنجاه هجری درباغ میرزین العابدین بکنار نهری فرود آمد و پس از حصول استراحت و ادای وظائف زیارت و اخذ تحفه و هدیه از میران آنولایت از جاده جلپیر و بیکنیر رهسپار لودعیانه کشت و در روز هفدهم ماه ذی القعدة سنه ۱۲۵۰ هزار و دویست و پنجاه وارد آنجا شده بفرکر فراهم نمودن سپاه پرداخت .

ذکر متصرف شدن رنجیت سنگه

شهر پشاور و مضافات آنرا

و همدرین سال بخلال احوال مذکوره رنجیت سنگه که باشاه شجاع معاهد و در تسخیر ملک موروثی اورا معاضد کشته و باسردار سلطان محمد خان چنانچه از پیش رقم کشت معاند بود لشکر جانب پشاور کاشته باسردار موصوف طرح مقاتله انداخت و جنگها کرده پشاور را بشهر و غلبه متصرف شد و سردار سلطان محمد خان از راه هزیمت در علاقه باجور رفته اقامه کردید و هری سنگه سپهسالار رنجیت سنگه باایالت پشاور پرداخته بقیه ولایات مشرق افغانستان را که تا اینوقت بدست غاصبان سکهان در نیامده بودند همه را در تحت تصرف آورد و سردار دوست محمد خان پس از انزام شاه شجاع دومه در قندهار توقف کرده نائب عبدالصمد خان تبریز را که ذکر اساس نهادنش لشکر نظام را در کابل از پیش بشرح رفت بسبب آنکه یکنفر از سپاهیان نظام در محاربه شاه شجاع از پیش روی او فرار کرده و او خود سربتویش پراکنده بود اخراج البلدش فرموده بعد برادرانش را وداع نموده بکابل مراجعت فرمود و از ماجرای پشاور بسی متألم کشته عزم استرداد کرد و بتبیه سامان جهاد پرداخته آوازه لشکر کشیدنش را جانب پشاور در افواه انداخت و درینحال سردار امیر محمد خان برادر نیکوسیرش را اجل موعود در رسیده بممرچهل و یکسالگی پدرود جهان فانی کرد و در کنار غربی مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون کشت و این یک بیت که تاریخ انتقال اوست در ذیل ابیات چند بلوح مرقدش منقوش و محکم کردید بیت

۱۲۷۰

گفتا که دل ز حکم بگیر آنکھی بگو رفت از جهان امیر محمد سوی جنان

وفوت او باعث سوگواری سردار دوست محمد خان شده از عزمیکه پیشهاد خاطرش بود بازمانده بماتم داری مشغول گردید و تا سال هزار و دوصد و پنجاه و سه پادمان اصطبلان پیچیده لشکر کشی اختیار نکرد تا که بادغورور بکاخ دماغ هری سنگه سپهسالار رنجیت سنگه که بر علاوه منصب سپهسالاری حکومت پشاور نیز داشت وزیده آهنک تسخیر کابل کرد و بسردار دوست محمد خان نامه و پیام فرستاد که در کتاب اهل هنود مرقوم و مندرجست که درین تاریخ لشکر سکه بکابل حمله کرده آن ملک را مسخر مینمایند و هر که سر از ربه اطاعت ایشان باز زده ربه انقیاد فرو نیارد با آتش قهر کونه احوالش نافته کزدد پس سزاوارت آنست که روز کارت را بمثابه سردار سلطان محمد خان برادر خویش تبا و سیاه نساخته از راه متابعت پیش آئی و کابل را بماسپاری والا پرده اعتبار خود را دریده و پشت دستت را بدنجان حسرت کزیده مشاهده خواهی کرد و آنوقت نزد ماوقاری نخواهی داشت و از مطالعه این و مسامعه این سردار دوست محمد خان بسی بر آشفت .

ذکر لشکر فرستادن سردار دوست محمد خان

بسالاری برادر و پسرانش جانب پشاور

در سال ۱۲۵۳ هزار و دوصد و پنجاه و سه سردار دوست محمد خان در جواب نامه و پیام هری سنگه اعلام فرموده اعلان جنگ داد و سردار محمد افضل خان و محمد اکبر خان پسران و نواب عبدالجبار خان برادر خود را بالشکر شایان از کابل جانب پشاور کسبل نمود و از انسوی هری سنگه اعلام سردار دوست محمد خان را خوانده بعزم رزم از پشاور جانب کابل راه برگزفت و آنکاه که بالشکرش در موضع جرود واقع یکمنزلی پشاور فرود آمد ازینطرف سردار محمد افضل خان برادر و عم و سپاهش بمنزل لوارک واقع اندرون دره خیر رسیده فروکش

ذکر از دست شدن پشاور

مجموع عدد مصرع اخیر (۱۲۷۰) عدد کاف که بیست است از آن کاسته شد باقی (۱۲۵۰) ماند

ذکر لشکر کشیدن سردار دوست محمد خان جانب پشاور

کرد و مقارن انحال حاجی خان کا کری روی دل بسوی هری سنکبه کرده بواسطه یکی از افغانان خیری از راه خفا پیام داد که در وقت استوار شدن هنگامه پیکار بهر جانب از معرکه کارزار که باشد رو از لشکر اسلام بر تافته بسوی هری سنکبه شتابد تا رخنه در دیوار ثبات سرداران افتاده روز جنگ بر تابد و روز دیگر سردار محمد افضل خان با محمد اکبر خان و جمعی از دلیران طرف دست راست جای گرفته سردار شمس الدین خان با گروهی بسافه لشکر قرار گرفت و نواب عبدالجبار خان بانبوهی در قلیبکاه ایستاده میسره را با بسیاری از مردان کار بجای حاجی خان کا کری گذاشته قرار دادند که چون هری سنکبه و لشکرش حمله ور شوند حاجی خان از جانب چپ و سرداران از طرف راست باشمشیر آخته بر قلیبکاه لشکر هری سنکبه تاخته تا کشته نشوند و یا خصم را از پیش بردارند روی بر تانند انگاه جانبین بچنگ پرداخته تا رخنه شمال و در کشت و در نجات حاجی خان کس نزد هری سنکبه فرستاده از بودنش در میسره او را آگاهی داده از جانب خود مطمئنش ساخت که دلیرانه حمله کند و بدل هراسناک نکردد و هری سنکبه این پیام او را بروقی مراسم دیده بیاباگانه یورش آورد و سردار محمد افضل خان و محمد اکبر خان و سردار شمس الدین خان و نواب عبدالجبار خان که هر کدام در مقامی بعزم رزم جای گرفته بودند دست بشمشیر حمله ور گشتند و حاجی خان کا کری مطابق پیامیکه بهری سنکبه داده و ترغیب بیورش آوردنش کرده بود همچنان ایستاده بجنگ اقدام نکرد و ایشان با خصم در آویخته خونهار میخندند و در عین کشتش و کوشش پای ثبات نواب عبدالجبار خان لغزشی کرده قدری از معرکه کارزار برکنار خزید و سردار محمد اکبر خان او را دیده از در معاشرت جانب او تاخته پایدار و استوارش ساخت و تا یازده روز همه روزها از بام تا شام بمقاتله و محاربه بسررفته طالب از مغلوب امتیاز نگشت تا که روز دوازدهم جنگ سخت در پیوسته حتی بلشکر اسلام شکست افتاد و هری سنکبه بپیش تازان سپاهش دلیرانه تاخته گروه اسلام را از پیش برداشت و در چنین حالت که سپاه سرداران رودر هزیمت بودند سردار محمد افضل خان نظر در قفاء انداخته لشکر غنیم رادر بین افواج سواره و پیاده اسلام سرگرم تاخت و تازواز لشکر گاه ایشان جدا مشاهده نموده از غیرت ترک هزیمت کرده چپ و راست تاخته و بهر سوی مرد و مرکب بچاک هلاک انداخته سردار محمد اکبر خان نیز برادرش را گرفتار ستیز و آویز دیده عنان از کریز باز کشیده بر خصم حمله ور گشت و در عین کیر و دار با هری سنکبه دوچار شده و یکدیگر را نشناخته با هم در آویختند و تیغ حواله یکدیگر کرده پس از رد و بدل بسیار سردار محمد اکبر خان چیره دست شده بضرب شمشیرش از پادر آورده فتحیاب گشت و در نجات سردار شمس الدین خان را که رودر کریز داشت ملا اسماعیل نامی از سرگر دکان پیاده ساخلو آوزداد که ای سردار اسلام را غرق کردی عنان نکا هدار و سردار محمد اکبر خان بغوض او جواب داد که بکوشید و دست از جنگ مکشید که دلیران پایدارند و آواز توب و تفتک برقرار چنانچه سردار محمد افضل خان پای ثبات فشرده و اکثر هزیمتیان بدو پیوسته باستظهار اوسرگرم پیکار بودند و سردار محمد اکبر خان بعد از قتل هری سنکبه ببقیه سپاه او تاخته همه را هزیمت داد و سکمان سالار خودهارا مقتول و لشکر اسلام را چون سیل روی بسوی ایشان دیده مخذ و لانه راه فرار بر گرفتند و سرداران تعاقب نموده ایشان را زده و کشته تا قلعه جمرود رسانیده بمحاصره انداختند و چند فرد کاورا ذبح کرده در تالابیکه بقرب قلعه بود و سکمان آب از آن بر میداشتند انداختند که سکمان آب بر نداشته از تشنگی قلعه را فرو گذارند و در عصراینروز از کرم بیغایت آلهی که سیاه و سفید را روی امید بسوی او تعالی است باران شدیدی باریده کولی را که در آن نزدیکی بود پر آب کرد و سکمان از فضل قادر کار ساز از آب بی نیاز شده در قلعه داری محکم و استوار گشتند و روز دیگر که هر دو لشکر از کشته شدن هری سنکبه خبر یافتند سکمان قلعه را گذاشته داخل پشاور شدند و سر داران که از حصول فتح خورسند و شادمان گشته بودند عزم کردند که بر سر پشاور تبازند اما نواب عبدالجبار خان ایشان را ازین عزم باز داشته گفت که صواب آنست که در همین جا که متصرف شده ایم درنگ کرده ماخرا را خدمت سردار دوست محمد خان مکتوب نموده اجازت حمله بردن بر پشاور و یا مراجعت کردن جانب کابل را التماس کرده همراهیکه صدور یابد بعمل آریم تا اگر نقصی روی هد مورد عتاب نشویم و دیگران سخن او را پذیرفته نامه فتح فرستاده

نقل دست خط
اعلی حضرت
(سراج المله)
والدین) اینکه
از زبان بعضی
مردم کهن
سال شنیده ام
که هری
سنکبه بر
بشت پیل
سوار بود
و تاشای جنگ
را میکرد که
ناگاه کلوله بر
مقتل او
رسیده فوت
شد و قاتل
معاوم نشد

اجازت یکی از پیش رفتن و یا مراجعت نمودن خواستند و از وصول مژده نامه فتح سردار دوست محمد خان نخست نامه که مشعر بر الزام رنجیت سنگه و مشتمل بر برهان لشکر کاشتن و حجت بگوشمالی دادنش بود از کابل نزد او فرستاد که نظر بسز کردار و رفتارت که بروی کار آوردی لازم آمد که مکافات افعالت در کنارت نهاده آید و ساخته جنک باش که متعاقب این مکتوب سپاه دیگر از کابل راه منکوب نمودنت بر گرفته وارد آن سر زمین خواهد شد و رنجیت سنگه از در معذرت پیش آمده از روی ضراحت نسبت خطا کار را بهری سنگه نموده خود را از ماجرای گذشته بخیر مکتوب کرد و هم اشعار دوستی نموده اظهار فروتنی در میان آورد و از نیکه پشاور را با ولایات پنجاب و کشمیر و دیره جات تغلباً متصرف شده بود تغافل زد و سردار دوست محمد خان از معذرت خواستن و ضراحت نمودن او درینوقت بهمان قدر اکتفا کرده سرداران را بالشکر طلب کابل فرمود و حاجی خان را از خیانتی که کرده و باهمی سنگه طرح موافقت انداخته بود اخراج البلد نموده نزد سردار کهنه دل خان رفت

(ذکر جلوس سردار دوست محمد خان بر تخت امارت کابل)

در سال ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری سردار سلطان محمد خان که از تغلب رنجیت سنگه بر پشاور چنانچه گذشت فرار و در باجور قرار گرفته بود از فتحیاب شدن سردار ان و نامه عذر خواهی فرستادن رنجیت سنگه نزد سردار دوست محمد خان آگاه و امیدوار گشته از باجور بعزم استمداد جستن از سردار دوست محمد خان در استرداد پشاور راه را بسوی کابل برگرفت و بشرف دیدار برادر مد کورش رسیده ازین آمدنش غبار کدورتی که سردار دوست محمد خان را بسبب کربختن او از کابل در آئینه خاطر نشسته بود زدوده کشت چنانچه از در لطف باوی سخن رانده و باهم مشاوره کرده کرباعانت او و استرداد پشاور بر بست و مردم اطراف را بشهر خواسته اعلان جهاد و اظهار استرداد پنجاب و پشاور و غیره کرد و علمای ملت که جهاد را بوظائف شیاروزی از حضرت عزت جل اسمه خواستارند و کشتن و کشته شدن را در راه دین مایه بهروزی و حاصل زندگانی خود میدانند از راه شوق و شغف انجمن گشته بعرض رسانیدند که امر جهاد منوط بوجود امیر و نصب لوای امارت است آنکاه چنین شخص را سزاوار است که سکه و خطبه بنام خود کرده علم جهاد برافرازد تا هر که از امر و نهی او عدول کند گویا خلاف امر خدا و رسول کرده است و دیگران را لازم و متحتم است که اطاعت و انقیاد نموده مخالفین را که پذیرای امر و نهی او نشوند تنبیه و سرزنش کنند و عدول کریم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم سر از اطاعت او باز نرود خود را در ورطه خزی و خواری نیاندازند و اینک کسیکه این رتبت را شایانست شماید زیرا که رای صائب و فکر نایب شمار است پس سردار دوست محمد خان از بیان علماء و صوابدید جمعی از شرفاء که خیر خواه اهل اسلام و رؤسای قبائل خواص و عوام بودند بسامان اسباب امارت پرداخته در اندک زمان کار امارت را پیراسته ساخته و بر تخت امارت جلوس فرموده رؤس منار و وجوه دراهم را بنام نامی و اسم کرامی خویش مزین و مروج نموده سجع سکه زر ابدین بیت منقرو منقش ساخت

امیر دوست محمد بعزم جنک جهاد کمر بست و بزد سکه ناصرش حق باد

و پس از جلوس بر تخت امارت آنک جهاد کرده با شصت هزار کس از سواره و پیاده پادشاهی و مردم ایلیجاری الوسی لوای سعادت انهار بعزم جهاد و غزنا از کابل جانب پشاور شقه کشاف نمود و از آنسوی رنجیت سنگه از کاهی خال آگاهی یافته از لاهور و امرت سرو کشمیر و دیگر توابع خویش قرب صد هزار مرد پیکار با چهار صد عراده توپ در زیر رایتش قرارداد از لاهور جانب پشاور راه برگزنت و امیر کبیر در موضع شیخان از مضافات پشاور رسیده لشکرگاه ساخت و رنجیت سنگه نیز در رسیده بمقابل اردوی امیری فرود آمد و جانبین چند روز درنگ کرده آخر الامر امیر کبیر از مشاهده انبوهی سپاه و آراستگی آلات حرب و کثرت اتواب رنجیت سنگه بخود اندیشیده بدل قرارداد که در اول امارت که سامان درستی بدست ندارد اگر کاری از پیش برود فهو الموصل بالمطوب و الامغلوب گشته تا کابل لشکر اهل هندو تغاقبش خواهند نمود پس نیکو آنست که بکابل مراجعت کرده بوجه دل خواه

ذکر امارت
امیر دوست
محمد خان

و آراستگی آلات حرب و سپاه راه جهاد و غزایش گیرم و بدین اندیشها از آنجا بکابل مراجعت فرمود و سردار سلطان محمد خان با سردار سعید محمدخان و سردار پیرمحمد خان برادران اعیانی خود از استرداد پشاور بنا بر اجاعت اعلی حضرت امیر دوست محمد خان مایوس شده ناچار طریق دوستی با رنجیت سنگم پیش گرفتند و بتوسط میانه روی ابو طویله نام فرانسوی چنانچه قصه او گذشت با وی طرح مصالحه انداختند و هرچه رنجیت سنگم بر ذمه ایشان نهاد از قلت بضاعت و عدم استطاعت مجبورا بر عهده گرفته محتمل که بمثابة شاه شجاع که در لاهور زجر آ باو خط داد خطوا کذاری پشاور و دیره جات را هم گرها بدو داده باشند زیرا که رنجیت سنگم با وجود استیلا و تهاب محال (۱) اشغری و دو آبه و نوشهره و کوهات را نائل بلند با سم جایگزین بدیشان مفوض داشته ایشان را با خود برده در شاه دره لاهور جای نشیمن داد و هفتاد هزار روپیه نانک شاهی نیز برسم جو خوره برای ایشان مقرر و معین کرد و خلاصه تا سال هزار و دوصد و شصت و شش در آنجا روز بسر برده بکابل آمدند که انشاء الله مرقوم میگردد

(۱) یاهشت نکر

﴿ ذکر لشکر کشیدن اعلی حضرت محمد شاه قاجار جانب هرات ﴾

ذکر لشکر کشیدن شاه ایران جانب هرات

در خلال احوال مذکوره سال ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری محمد شاه قاجار عزم تسخیر هرات کرده مقارن اراده او اعلی حضرت امیر دوست محمد خان که استرداد پشاور و پنجاب و کشمیر و سند پیشهاد خاطرش بود از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و سردار شمس الدین خان از هرات که این وقت نزد شهزاده کامران بود هر کدام بر طبق مرام خویش نامه و رسولی پیش شاه ایران فرستاده خواستار شدند که در تسخیر هرات و تدمیر شهزاده کامران کار بتأخیر نیندازد و شاه ایران فرستادگان ایشان را نوازش کرده هر یک را با جواب مرقومه رخصت مراجعت داد و در ضمن این ماجرا شهزاده کامران آهنگ تسخیر سیستان کرده حاکم آنجا از خوف و هراس او نزد شاه ایران رفت و او همه رو داد مسطوره را معین و یاور امر مکنونه خاطر خویش دانسته نخست قنبر علی خان مانی را بایک قبضه شمشیریکه قبضه اش مرصع بالماس بود از عقب فرستادگان امیر کبیر و سرداران قند هار نزد سردار کهندل خان برسانت فرستاد و خود در روز چهاردهم ماه صفر سنه ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار بعزم هرات از طهران بیرون شده در باغ نکارستان بارگاه نصب کرد و حاجی میرزا آقاسی مشیر دولتش با تمامت شهزادگان و بزرگان ایران تهیه سفر نموده در پیرامون آن باغ خیمه زدند و میرزا آقا خان وزیر لشکرش بترتیب سپاه آذر بایجانی و افواج عراقی و مازندرانی پرداخته بتهیه علوفه و آذوقه مشغول گشت و شهزاده کامران حکمران هرات از عزم شاه ایران آگاه گشته فتح محمد خان نامی را با پنجاه طاقه شال نسج کشمیر و بانزده راس اسب برسانت نزد او گماشته در باغ مذکور شرف بازیافت و تحاشیکه با خویش برده بود پیش کشید و ملامت مسات شهزاده کامران را بعرض رسانید که شاه او را یکی از دولتخواهان دانسته عیبانی را که از در کذب نسبت باو نزد شاه باز داشته اند صدق ندانسته هر آینه وجوه دانیر و رؤس منابر را بنام شاه رواج دهد و بیرون از طریق اطاعت راهی نه پیامد بشرط آنکه شاه زحمت سفر را بر خود و سپاه جانب هرات جائز نشمارد و محمد شاه مسئول او را بکوش قبول جان داده مصحوب رسولش پیام فرستاد که اگر شهزاده کامران بصدق سخن رانده است همانا چون سپاه بوی نزدیک شود از راه سلام پیش آمده بحکومت هرات باز داشته خواهد شد و شاه پس از رخصت دادن فرستاده شهزاده کامران در روز یکشنبه نوزدهم ماه ربیع الثانی از باغ نکارستان کوچیده روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور وارد سمنان شده هفت روز درنگ کرده بعد راه بر گرفته روز شنبه دهم جمادی الثانی در بسطام فرود آمده بیست روز توقف نمود تا که اعیان مملکت با سواره و پیاده خود حاضر خدمت شدند و همدر آنجا آصف الدوله والی مشهد حاضر حضور شاه گردیده بدلائل و براهین او را ازین سفر مانع آمد اما چون این خبر سمر گردیده در افواه افتاده بود گفتار او را نپذیرفته از آنجا اسب رانده بمنزل خیر آباد نزول فرمود و چون وارد نشاپور گشت بیست روز توقف کرده بعد پارتکاب نهاده از منزل تربت شیخ جام رح الله یارخان آصف الدوله را با دوازده هزار پیاده و سوار نظام و نه عراده توپ جانب بادغیس مأمور نمود و اسکندر خان قاجار را با سواران قرائی نیز با او همراه ساخت و خود در موضع سرجام فروکش نموده هفت روز مکث فرمود بعد وارد غوریان شده در وقت ورودش جمعی

از دلیران افغان که بمحافظت و حراست قلعه آن قیام داشتند از راه سینک پیش رفته بعباس قلیخان ایروان که پیش روسپاه شاه ایران بود در آویخته زد و خوردی کرده چون اندک بودند مغلوب گشته بقلعه در آمدند متحصن شدند و عباس قلیخان چند تن را از ایشان دست گیر نموده با چند سرکه از کشتگان ایشان بریده بود برداشته از نظر شاه گذرانید و شاه در روز هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار بکنار قلعه غوریان فرود شده شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان که باجسی از دلیران افغان بحراست قلعه غوریان اقامت داشت در بقلعه را بر بسته بقلعه داری پرداخت و محمد شاه خواست که قلعه غوریانرا همچنان گذاشته آهنگ هرات کند لکن بالتماس افسران سپاه که فتح قلعه را خواستار شده بعرض رسانیدند که اگر قلعه مفتوح نگردد سدی در بین سپاه شاهی و واردینیکه از مشهد بیایند خواهد شد پس همت برکشودن قلعه غوریان گماشته اتواب صاعقه بار را بکلوله افشانی در آورد و قلعه کیان از کثرت و شدت کلوله باری اتواب در قلعی واضطراب افتاده امان خواستند و مسئول شان شرف قبول یافته روز سه شنبه چهاردهم ماه مزبور شیرمحمد خان با محمدحلیم خان و محمد طاهر خان از قلعه بیرون گردیده شرف باریافته مورد عفو شدند و محمد شاه قلعه غوریان را متصرف گشته اسدالله خان قائمی را بایک فوج خراسانی مامور نگاهبانی آن نموده روز بیست و سوم ماه شعبان وارد هرات شده بقرب مصلی و مزار ابوالولید فرود آمده لشکرگاه ساخت و شهزاده کامران ابواب شهر را بر بسته استوار نشست.

ذکر تدابیر دولت انگلیس و روس

(و مآل اندیشی ایشان و رسول فرستادن ایشان نزد امیر کبیر)

مفصل این مجمل اینکه مستر مکنیل نام وکیل دولت انگلیس محرز توجه شاه ایران جانب هرات دولت روس را دانسته از نامه و رسول فرستادن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار نزد شاه قاجار کشور هند را در معرض خطر ملاحظه کرد که مبدا افغان با ایرانیان متحد شده از راه آنکه کشمیر و لاهور و پنجاب و پشاور را از دست تغلب رنجیت سنگه برکشند داخل هند نیز شده بمشابه نادر شاه و احمد شاه تاهلی بتازند پس در وقت حرکت شاه ایران جانب هرات بایس نام ایلیچی دولت انگلیس که برای رفع خطرات مذکوره جدید وارد طهران شده بود شاه ایران را دیده از حرکتش جانب هرات منع کردند و در ظاهر اغتشاش هند را زبان آورده باطناً سعی شان بدان بود که دولت ایران با افغان متفق نشوند و سخنها رانده دلیلهای گفتند اما شاه ایران نظر بنامه و قاصد فرستادن امیر کبیر و سرداران قندهار ایشان را در باب هند که داخل عهدنامه ایشان بود اطمینان خاطر داده محض تسخیر هرات باعث حرکتش را اظهار و بیان کرده چنانچه مذکور گشت راه هرات بر گرفته وارد آنجا شد و مستر مکنیل در چاره کار شده بی هم مکتوب بکارگذاران دولت انگلیس فرستاده خود همراه شاه قاجار جانب هرات راه برگرفت و ارباب پاتیکل دولت انگلیس بنا بر مکتوب مستر مکنیل الکسندر بارنس نامی را بسفارت نزد امیر کبیر فرستادند که بهر حیا و واسطه که بتواند اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را از اتحاد بادولت ایران باز آرد و روی دلش را جانب دولت برطانیه کند و همچنین مسترلیچ نامی را نزد سرداران قندهار فرستادند و از دیگر جانب شاه شجاع را که در لودهیانه بود دیده و عده ها دادند که مملکت افغانستانرا که ارتقا حق اوست از تصرف امیر کبیر و سرداران قندهار کشیده درین باب او را یاری دهند که شرح حال او عنقریب مذکور میشود انشاءالله و چندی پیشتر ازین مستر پاتیکل نامی را بلباس ملای اسلامی روانه هرات نموده بودند چنانچه او خود را در آنجا مولوی هندی گفته حجره درس برکشوده بتدریس و تعلیم طلاب پرداخت و چنان در دل شهزاده کامران و وزیر یارمحمد خان جای کرد که هرچه میگفت ایشان بکوش قبول می شنیدند و هرچه امر میکرد ایشان از امر او عدول نکرده بچامی آوردند و علاوه بر محفل درس مقتدای مسجد جامع هرات نیز شده خلقی در نماز بدو اقتدا مینمود و اظهار کرامات از مکتوباتیکه مخفياً بدو میرسید نیز در نظر مردم میکرد چنانچه از روز خروج شاه ایران از طهران تا ورودش بهرات یک منزل را خبر میداد و شهزاده کامران را تحویف و تحذیر نموده امر بر تهیه اسباب قلعه داری میکرد و نیز چون دولت برطانیه را در دفع شاه ایران محکم و استوار دانسته بود نسلی تسلط و استیلا

ذکر تدابیر
دولتین روس
و انگلیس

نیافتن بدیشان میداد و ایشان بتعمیل امر او پرداخته آرزو و علوفه بسیار فراهم ساخته ملا فیض الله بن ملا شمس الدین مفتی و باقرخان میر آخور و ایشیک آقاسی را بشهزاده نادر میرزا نزدالله قلیخان توره حکمران خوارزم و مضراب خان والی میمنه و شیر محمدخان هزاره فرستاده التماس معاونت کرد که از مردم آن مواضع و الوس تا بمی و جمشیدی لشکری فراهم ساخته از راه مدافعه شاه ایران درهرات فرستند و مقارن انحال ویت کوچی نامی از دولت روس بالتحف وهدا یا وارد کابل شده شرفیاب حضور اعلی حضرت امیر کبیر کشته تحفه اش پذیرفته آمد و هنوز سخن درباب دوستی و مواحدت جانبین در میان نرفته بود که نامه ورسول محمد شاه نیز رسیده شرف باریافت و چون شاه ایران شرحی از حربه وری الکسندر بارس مرقوم داشته و صریح نکاشته بود که از فریبش این نباشد تا بدم تزویرش گرفتار نیاید و امیر کبیر قطع نظر از همه اتحاد را بادولت روس اولی دانسته رشته یکجبهتی را انعقاد داده الکسندر بارس را بی نیل مرامش از کابل بیرون کرده درهند فرستاد و فرستادگان روس و ایران را نیز بعد از عقد موالات بادولت روس رخصت مراجعت داده سپس دختر غلام احمد خان را بحاله ازدواج سردار محمد اکبرخان فرزند ارجمند خویش درآورده مراسم سور و سرور بیای برد

ذکر محاربات شهزاده کامران با اعلی حضرت محمد شاه قاجار

در روز ورود شاه ایران چنانچه آنفا اشارت رفت شهزاده کامران شش هزار تن از دلیران را بعزم رزم لشکر شاه ایران از شهر بیرون فرستاده قبل از آنکه در مزار ابوالولید رسیده فرود شود بموضع پوزه کبوتر خان با محمد ولیخان تنگابی سرتیب و فتح الله خان مانی که هر دو تن با همراها نیش طلیمه سپاه شاه ایران بودند در حین عبور ایشان دوچار شدند و بکار زار پرداخته بسیار تن را بچاک هلاک انداختند و باقر خان را از نام داران سپاه ایران مجروح ساختند اما در بیان کار زار کثرت عسا کر شاه قاجار که از دنبال رو بکار زار نهادند ثبات نتوانسته بشهر معاودت کردند و در خلال این حال چند تن از ابطال رجال از قفای اردوی قاجار تاخته یک زنجیر پسیل را با پیل بانس هلاک ساخته بشهر درآمد و همچنین در شب اول جمعی از شجعان افغان بعزم شیخون از شهر بیرون شده زدو خوردی نموده مراجعت کردند و روز دیگر شاه قاجار چمن سنک سفید را محل فرود آمدن لشکر اختیار کرده چون در اینجا قرار گرفت دلیران افغان با هتک جنگ از شهر بیرون تاخته با حاجی خان امیر بهادر و همراهان او در آویخته خونها بر میختند و بشهر بر کشته روز شنبه بیست و هفتم ماه شعبان از از دحام لشکر ایران بیرون شدن را در نیروی بازوی خود ندیده بکلی حصار را کزیده بقلعه داری گرا میدند و افواج شاه ایران چون بحر موج از چهار طرف رو بشهر نهاده محمدخان ماکوئی امیر تومان جانب شرقی در مقابل دروازه قندهار جای گزیده قرار گرفت و موسی سیمنوف مهندس فرانسوی بکار فرمانی فوجیکه در تحت رایت او بود مأمور کشت و اوسنکر سدیدی برافراشته سپاهیان نظام را کندن لقب و پیش آوردن سنکر تعلیم کرده بکار قلعه کشائی پرداخت و همچنین محمد ولیخان سرتیب تنگابی با افواج قزوینی و جنرال روسکی مهندس جانب دیگر شهر جای گرفته حاجی خان امیر بهادر جنگ بامیرزا رضای مهندس باشی تبریزی زمین مقابل برج خاکتری را با جمعی فرا گرفت و در انحال از تقدیرات حی متعال بسر پیش بردن لقب در بین پیادگان قزوینی و فوج شقاقی بی اتفاقی روی داده جانبین دست بچوب و سنگ برده مشت و کریبان شدند و پیادگان قزوینی با هتک این جنگ سر از سنکر بالا کرده شهریان که در برج خاکتری جای داشتند سی تن از ایشانرا بضر کلوله تفنگ هلاک کردند و باقی از خوف خود را در عقب سنکر انداختند و مصمص خان سرتیب بایروان خویش در برابر دروازه عراق سنکر استوار کرد و حبیب الله خان امیر توپخانه بضر کلوله توپ تویی را که برزبرج خاکتری بود دست نمود خلاصه از اطراف مار پیچ ها پیش آورده از همه مقدمتر فوج جمعی خان خود را بدیوار شهر نزدیک کرده یکصد و بیست در مسجد خرابه که بقرب دروازه قندهار بود جای گرفتند و شهریان شب هنگام بخصر تن باراده شیخون از شهر بیرون تاخته سه بار بجای کریبان مسجد حمله نمودند و در هر بار قتل و جرحی بروی کار آورده بشهر در شدند و بهمین منوال هر شب یورش برده ایرا نیز از برج و تاعب میانداختند تا که شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان بامید کمک رسیدن از خوا رزم و میمنه

ذکر محاربات
شهزاده
کامران باشاه
امران

و غیره مواضع که پسرش را چنانچه از پیش رقم کشت فرستاده مددخواسته بود طریق صلح پیش گرفتند که بهانه صلح شاه ایران را از ترضیق دادن شهر باز دارند و آنکه که کمکیان در رسید ایشان از پیش و آنان از پس لشکر ایران را در میان گرفته بقتال و جدال پردازند پس کس نزد اعلیحضرت محمدشاه فرستاده طالب صلح شدند و شاه پاسخ نمود که شهزاده کامران با وزیر یار محمدخان همین قدر اقرار و اعتراف کنند که هرات خاک ایران است درازای آن ولایت خوفا را نیز بدیشان سپرده راه مراجعت بر کیم بشرط آنکه شهزاده کامران با وزیر یار محمد خان یکی بیاس حرمت سلطنت از شهر حاضر آمده بامن ملاقات کند و هم میر عبدالرحمن خوش نویس را که در هرات بعسرت روز میگذراند بدولت ایران سپارند که باعزاز و اکرام کمالش در ایران باسراحت حال بگذارند و ایشان این سخنان شاه ایران را که از خوف دولت انگلیس که عزم مدافعه کرده بود گفت پذیرفتند و قرار دادند که شاهزاده کامران نزد شاه ایران شود و میر عبدالرحمن خودش قبول رفتن ایران نکرده سر باز زد و اینوقت پاتنجر انگلیس که از دیربار بلباس ملائی و تدریس در هرات روز بسرمی برداز پذیرفته گشتن خواهش شاه ایران آگاه شده لباس اسلامی را از خود دور کرده بلباس رسمی کیش خویش پیش شهزاده کامران و یار محمد خان شد و ایشان که تا اینوقت او را ملا و مسلمان دانسته احترامش مینمودند متعجبانه استفسار حال کردند و او خود را پاتنجر انگلیس گفته از رفتن شهزاده کامران نزد شاه ایران و ادای متمنیات آن مانع گردیده گفت که زینهار نرود و هم استعداد قلعه داری را از ایشان علم حاصل کرد که تا چند و تا کی پایداری خواهند توانست که بعدا و بعلاج مدافعه پردازد ایشان بدو اظهار کردند که هفت ماه استواری و پایداری کرده زیاده بران نیرو در بازو نداریم و ثبات و رزیدن نتوانیم پاتنجر این را شنیده ایشانرا تا کید بر تشیید قلعه داری کرد و بر زبان راند که تا هفت ماه شاه ایران را از کنار هرات کنار کنم و برای گواهی کفتارش اظهار کرد که فردا ناسه مرتبه علم سفیدی در بین لشکر شاه ایران بلند و پست کشته اگر بقرار و استوار ماند همان شاه قاجار بی نیل مرام رهسپار دیار خویش شود و الا دست از جنگ باز نکشد روز دیگر بر طبق اظهار او جنرال مکنیل که از عزم شاه ایران واقف بود سه دفعه علم سفیدی را برافراشته و فرود کرده دیگر بلند نساخت و شهزاده کامران با وزیر یار محمد خان کفتار پاتنجر را از در صدق دانسته از قراریکه باشاه داده بودند سر باز زده دل بچنگ دادند و معطل بتصوریکه از رسیدن کمک خوارزم و میمنه نمودند نکردند و پاتنجر دست بخرج زر کشوده از تنجار یهودیه هرات مبالغ زیادی قرض گرفت و جنرال مکنیل که از طهران با ازدوی شاه ایران همراه آمده بود راه هند بر گرفت و شاه حسین خان نامی را مأمور سفارت لندن کرده از راه تهنت جلوس علیاحضرت و کتوریا بتخت سلطنت روانه ساخت تا شهرات مکنیل را که مرقوم و مرسول داشته بود رفع کند و دولت انگلیس را بادولت ایران بهمان عهدیکه در میان انعقاد یافته بود متحد ساخته دفع مناقضه نماید و او از لندن بی نیل مقصود مراجعت نموده کار دولتین بمعادات کشید که انشاء الله در موقعش مسطور میگردد و شاه ایران از ابا نمودن شهزاده کامران که اشارت رفت بر آشفته تشدید محاصره کرد و همت بر فتح هرات کاشت و از صدور حکم شاه که در باب سخت نمودن محاصره کرد امیر بهادر جنگ اجازت یورش خواست و شاه در جواب او اولاً و تعمی نکفته سکوت کرد و او سکوتش را حمل بر رضای نموده آهنگ یورش کرد و سوراخ نقی را که بر ذمه او و پیروانش بود پیش آورده بخندق وصل کرد و در تاریکی شب خندق را بتعمامیکه میرزا رضای مهندس بدو نمود از خاک انباشته کرده او ای یورش برافراشت و خودش جتا و پیروانش از قماحله و رنده از خندق در گذشته زخمدار گردید و همرا هانش با تن زخمدار او برداشته پس نشستند و همچنین جماعه دیگر که سوراخ نقی را تا خندق رسانیده بودند محب علیخان جراحت یافته خا شبانه معاودت کردند و درین اثنا روزی جمعی از دلیران افغان از شهر بیرون شده در جایی بکنار دیوار شهر کین گزیدند تا حامین عاونه اردو را ذرت کنند ولیکن مهدی خان قراباق (۱) خبر یافته برایشان بناخت و پست تن را مقتول و دستگیر ساخت و مقارن انحال پست و پنجهزار روپیه از مالیات طون و طبس که در اردوی محمدشاه می آوردند و هم چیزی از فیوس قورخانه و غیره اسباب باخورد داشتند شهریان خبر یافته جمعی از دلیران را کشته سی تن از محافظین را کشته نقد و جنسی را بر گرفته مراجعت کردند و پس ازین سانحه میرزاخان مستوفی و سردار شمس الدینخان که قبل ازین چنانچه مذکور شد بشاه نامه و رضون فرستاده خواستار روی آوردنش

(۱)

قراباق اسم
طائفه ایست
(۱۲) و معنی
قراباق سیاه
کلاه می باشد
شاید نشان
طائفه مذکور
کلاه سیاه
باشد و یا همین
اسم موسوم
باشند

بجانب هرات شده بود باوجودیکه خواهرش زوجه شهزاده کامران بود از راه فرار شاه قاجار شدند و شاه هردو تن را امر کرد که از قری و مزارع جلایکای هرات آزوقه بلشکر رسانیده از بابت مال دیوانی رسید برعایا بدهند و تا شب پانزدهم ماه رمضان سنه ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار بطریق مذکور مروریافته در شب منبور هنگامیکه آواز توپ و تفنگ بالا بود وزیر یار محمدخان بفرار از برج حصار بر شده خواستارای مان گشت و خواهش کرد که بکنن از ایرانیان بشهر در شده مارا از اتلاف سر و مال اطمینان خاطر دهد تا از در اطاعت نزد شاه آیم و شاه جنک را درنگ داده عزیزخان سردار کل سپاه را از راه التماس او بشهر فرستاد و او دوز در شهر توقف کرده روز سوم باجمعی از اعیان شهر و نامه شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان که مشتمل بر رشته دوستی و اتحاد و فرستادن زرقه زیاد و التماس مراجعت لشکر از هرات بود نزد شاه شده پیام هروی و نامه شهزاده کامران و وزیر یار محمدخان را بگذرانید و شاه همه را از کید و رشید دانسته هروی را که با عزیزخان رفته بود ندی نیل مطلوب رخصت معاودت داده حکم محاربه و محاصره صادر فرمود و درین دفعه بصواب دیدر آری و اشاره حاجی آقاسی نصف شهر را حصار داده نیمه دیگر را فرو گذاشته تمام احاطه نکردند که اگر شهریان از قلعه داری ستوهیده شده باشند راه فرارشان مسدود نباشد و دلیران افغان بخلاف پندار حاجی آقاسی شب هنگام از جانبیکه لشکر احاطه نکرده بود بعزم شبیخون بیرون شده دست و تیغ از خون ایرانیان کنگون کردند و همچنین هرات ایرانیان را برنج و تعب میانداختند تا که لشکر شاه قاجار از دست برد دلیران شجاعت دثار افغان بفرغان آمده میرزا آقاخان وزیر لشکر حاجی آقاسی را از تمام فرانگرفتن اطراف شهر بستی رای منسوب کرده از طریق اعتراض باوی سخن آغاز نموده گفت که سه دروازه شهر را از اسباب لشکر معاف داشته خاتم امر را تاقیامت گذاشته اید زیرا که علوفه و آزوقه در شهر برده متعسر نمیکردند و هم اگر معاونی از دیگر جاییاید بیانی بشهریان ملحق شود و اکثر اسیران سپاه نیز درین سخن شریک وزیر لشکر شده حاجی آقاسی نخست کفتماره را مسلم نداشته از تصور خویش بر نکشیده حجت آورد که هرگاه تمام اطراف شهر در دستکهای محاصره انداخته شده راه آمد شد شهریان بسته شود هر آینه تن بمرک داده در حرارت خویش و حفاظت شهر بکوشند خصوص افغان که تا نبرد دست از زدن و کشتن بر نکیرد و از این معنی فتح میسر نکشیده کار بطول انجامد پس راه فرار مبیاید باز باشد که چون کار برایشان سخت شود ناچار شهر را وا گذار شده فرار شوند و در اخیر بعد ازین دلائل او نیز بادیگران موافقت کرده اطراف شهر را تمام فرا گرفته رو بترس خیر نهادند و جانبین سرگرم ستیز و آویز بودند که دو هزار پیاده و سوار از مردم تایی بواسطه شهزاده نادر میرزا بن شهزاده کامران که برای استمداد رفتنش از پیش مرقوم کشت روی بسوی هرات نهاده در عرض راه با نصرالله خان سرکشکی باشی که باجمعی از سپاهیان علوفه بلشکر گاه شاه ایران می بردند دوچار شده باهم در آویختند و زد و خوردی روی داده آخر الامر مردم تایی که چند تن ایشان کشته و اسیر شد هزیمت یافته بساکن خویش رفتند و هم در خلال این احوال پنجم سوار گزیده که خان خوارزم بالتاس شهزاده نادر میرزا بسالاری خلیفه عبدالرحمن ترکان با او همراه کرده بود وارد میمنه شدند

(ذکر مقاتله شهزاده نادر میرزا و خلیفه عبدالرحمن ترکان)

و مضربان با آصف الدوله

چون شهزاده نادر میرزا با سوار و خلیفه عبدالرحمن ترکان داخل میمنه شد مضربان خان والی میمنه نیز از اند خود و شهرغان و میمنه و غیره شش هزار سوار کرد کرده باشهزاده همعنان کشت و همچنین شیرمحمدخان هزاره چهار هزار پیاده و سوار جرارا از مردم درزی و فیروز کوهی و جمشیدی نزد خلیفه عبدالرحمن فرستاد بعد شهزاده باسان و برک شایسته و لشکر پایسته طریق رزم ایرانیان پیش گرفت و از آنسوی الله یار خان آصف الدوله که با دوازده هزار سوار و نه عراده توپ چنانچه از پیش رقم کشت با مرشاد قاجار از تربت شیخ جام رح راه بادغیس بر گرفته بود از جاده کاریز و کهسان و قوش رباط داخل بادغیسات و یورت قبائل جمشیدی شده در قرآبه خیمه زد و در وقت

ذکر مقاتله
آصف الدوله
با مردم میمنه
و غیره

ورودش بدانجا مردم آن محال فرار کردند بجزاز زمان خان جمشیدی که باشم هزار مرد جنگی بمحاربه برخاسته دو صد تن از همرا هانش کشته کشته هزیمت یافته رفقاییش را کشته شدند و آصف الدوله سه روز درانجا درنگ کرده بعد قصد قلعه نونموده ددروز درانجا توقف ورزیده روبسوی بالامرغاب نهاد و قبل از آنکه در موضع پده کج برسد زمان خان مذکور و شیر محمد خان هزاره و شاه پسند خان فیروز کوهی با جمع انبوهی بر لشکر آصف الدوله حمله ور گشتند و چهار ساعت پای ثبات فشرده چنان کشتش و کوشش کردند که چشم کسی در آنسر زمین ندیده و کوش احدی از مردم الوسی در مقابل لشکر پادشاهی چنین دست بردی نشنیده است چنانچه صاحب تاریخ التواریخ از روی اعتراف می نویسد که افغانان مردانه بکوشیدند و چهار ساعت دادرزم دادند ولیکن با کشتش و کوشش دلیرانه در اخیر کار هزیمت اختیار کردند و دو صد و پنجاه تن از ایشان و بسیار کس از لشکر آصف الدوله دران کیر و دار طعمه شمشیر آبدار گشتند و آصف الدوله پس از مغلوب شدن اینان وارد پده کج شده اسکندر خان برادر زاده خود را باد و فوج از پیاده نظام مراغه و قرانی و سواره قرانی پیشرو لشکرش قرار داده و او از نابلدی راهی را که میبایست برگردد فرو گذاشته طریق دیگر پیش گرفت و در میان دره صعب در آمده مردم هزاره و جمشیدی راه رفتن ایشان را گرفته و مردم فیروز کوهی آبرو از ایشان باز داشته در دو جانب دره بکوه بر شدند و از فراز کوه آهنگ جنگ کرده دست بقتل ایرانیان دراز نمودند و کار را بدیشان تنگ ساخته بزدن و کشتن پرداختند و فراوان تن از ایرانیان را بحاکم هلاک انداخته لوای مردانگی بر افراختند و خود اسکندر خان را جراحت رسانیدند و اسپان بسیار از ضرب کوله تفنگ سقط نمودند و اسکندر خان باتن زخمدار از اسپان کشته و مردان بخون آغشته بدور اردویش سنکری بر افراشت و چون راه گریزش مسدود بود ناچار بکارزار پرداخت و آصف الدوله از قفای اسکندر خان کوچیده بمنزلیکه معین نموده بود فرود گشت و از اسکندر خان اثری در فرودگاه ندیده آواز شلیک تفنگ بشنید و دانست که او از راه راست منحرف گردیده گرفتار حادثه شده است و با آنکه میبایست که راه یاری و مددکاری او بر گیرد و از دست خصم برهاند از سبب آنکه ظلمت شب نزدیک رسیده بود نیروی معاونت او را در بازوی خود ندیده شب را بتشویش واضطراب بسر برده بامدادان جعفر قلی خان قراچه داعی و بی خان قرا کوزلو و کابعلی خان افشار و جعفر قلیخان شادلو را با فوج پیاده و سواره بمعاونت اسکندر خان کاشت و ایشان خود را بسر وقت او رسانیده روح بلب رسیده اش را پس بقالب در آوردند بعد با اتفاق هم بمقابله پرداخته و گروه هزاره و جمشیدی و فیروز کوهی را از اطراف و قله کوه پراکنده ساختند و در انشای مغلوب شدن اینان از قضا سه هزار سوار خون خوار در رسیده ایشانرا که رو بفرار نهاده بودند مدد کار گشتند چنانچه رواز گریز بر نافته آهنگ ستیز کردند و بیک حمله بیست تن از سواران خراسان و شادلو را بقتل رسانیدند و در عین قتال وجدال رحیمداد سلطان هزاره زخم منکر برداشته باعث هزیمت دیگران شد و ایرانیان چندی از ایشانرا اسیر و دست گیر ساخته بعضی را بکشتند و از عدم حرآت ترك تعاقب کرده بلشکر گاه مراجعت نمودند بعد آصف الدوله براه بلدی حاجی بیگ نامی که بتعام از نزد شیر محمد خان هزاره فرار کرده در اردوی آصف الدوله قرار گرفته بود از انجا جانب بالا مرغاب راه برگرفت و آن مرد که مترصد هنگام نبرد و رسیدن دلیران کارزار راه می پیچود لشکر آصف الدوله را از میان دره راه عبور نمود که از دو جانب حیل شامخه سربلک افراشته داشت و ترکان دران کین کرده بودند و چون لشکر آصف الدوله در وسط دره رسید هدف کوله مرگ گردیده از ضرب دست برد ترکان دل از حیات برید و فوج کابعلی خان افشار را که رو بفرار کوه نهاده بود از پیش برداشته زده و کشته داخل دره کردند و کار را بایرانیان بغایت صعب و دشوار نمودند که نه دست ستیز داشتند و نه پای گریز چنانچه از ناچاری اسپان سواری و دو اب بار برداری خودهارا بدور اردو سنگر ساخته بسیاری از آدم و موالی از ضرب کوله جان در باختند و حاجی راه بلد که ایشان را در چهار موج هلاکت و تاراج انداخت راه خویش پیش گرفته از نظر ایرانیان مفقود گشت و آصف الدوله روز دیگر بحال ابتر بکمال دشواری و بی نظامی راه برگرفت و درین منزل نیز اسکندر خان را با وجودیکه جراحت داشت به پیش روی کاشت و آنکاه که وارد منزل خواجه کندو شد ترکان بر اسکندر خان تاخته مغلوبش ساختند و چند تن را اسیر دستگیر نمودند و آصف الدوله بعد از فرود آمدن در منزل از دست برد ترکان خبر یافته لشکر را امر معاونت وی کرد و از سه پیشتر دو صد سوار بمدد اسکندر خان رسیده ترکان ایشانرا دیده چون

شیر زیان حمله ور گشتند و ایشانرا در میان گرفته راه چاره بروی شان بر بستند و ایرانیان خود را گرفتار و رطه هلاکت یافته از اسپ فرود آمده اسپان شانرا سنگر ساختند و بمدافعه پرداخته تار سیدن آصف الدوله و بقیه لشکر خود داری کردند و چون لشکر برسید هزار کان از سبب قلت قوت مقاتلت در خود ندیده پشت بچنگ دادند و ایرانیان از انجا اسپ رانده بکنار آب بالا مرغاب فرود شدند و در انجا دست و پای شان قدری باز شده ترکناز آغاز نهاده پنجم هزار راس گوسفند را از راه غارت بار دو بردند و بیست تن چوپانرا که آن رمه هارا راعی بودند دست گیر کردند و در خلال حوادث مذکور سی و هفت هزار خانه وار از مردم جمشیدی و فیروز کوهی از یم پامالی خود هارا کنار نموده و از رود مرو عبور کرده در زمین بالا مرغاب بیلاق گزین شدند و شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پسند خان فیروز کوهی با جمعیت خودها راه میمنه پیش گرفته بمضرباب خان والی میمنه و خلیفه عبد الرحمن ترکان و شهزاده نادر میرزا که در انجا بعزم رزم شاه ایران چنانچه رقم شد انجمن شده طریق مدافعه برگرفته بودند پیوستند و در چهار جا سنگر استوار نمودند و آصف الدوله بکنار رود بالا مرغاب ره نورد گشته در نجال بکنت از پیشخدمتان شیر محمد خان هزاره شمشیر او را گرفته از راه فرار نزد آصف الدوله رفته او را آنگاه کرد که مردم اوزبکیه سرپل و اند خود و شبرغان و ترکمان سالور و ساروق و چار او یماق تقریباً بیست هزار سوار بفاصله دو فرسنگ ازین لشکر گاه سنگر افراشته آماده بیکار نشسته اند و آصف الدوله از شنیدن این خبر چون جلالت و شجاعت ایشانرا دیده و آزموده بود هراسناک گشته با وجود خوف بیاس مکننت و نیروی سلطنت شاه خویش خود را از دست نداده محمد ابراهیم خان قاجار را بدوازده هزار پیاده و سوار و ده عراده توپ ساعقه بار بمحافظت بنه و آغرواق گذاشته خود با بقیه لشکر و هفت عراده توپ که این زیادتی اتواب و سپاه نظر بدست بردهای ترکان از عقب بیاری او رسیده بودند روی محاربه بسوی سنگریان نهاد و رنه از منزل تربت شیخ جام که محمدشاهش جانب بادغیس مأمور کرد دوازده هزار پیاده و سوار و نه عراده توپ در تحت رایش چنانچه از پیش مسطور گشت قرار داده بود که اکثر تاینوقت کشته شده بودند باری (۱) چون بسنگر نزدیک شد دلیران هزاره و اوزبکیه و جمشیدی و او یماقیه شیرانه حمله کرده و چهار بار یورش برده در هر مرتبه بسیار تن را از دم شمشیر گذرانیده پس میکشند تا که از صدمه کلوله توپ بکلی سنگری شدند و ایرانیان چیره دست گردیده بسنگر یورش آوردند و هفتصد تن از ایشانرا اسیر و طعمه شمشیر نمودند و ایشان از حمله ایرانیان ثبات نورزیده بنه و سنگر رافرو گذاشته هزیمت یافتند و آصف الدوله سنگرها را متصرف کشته سه روز درنگ کرد و مزده و نوید این فتح را که پس از چند شکست حاصل نمود باقرخان میر آخور شهزاده کامران که باناد میرزا پسر او بطلب معاونت رفته بود از راه کافر نعمتی در هرات بمحمدشاه قاجار رسانید و مورد احسان گردیده مقیم در گاه وی شد و آصف الدوله بعد از سه روز از سنگر گاه مذکور کوچیده وارد منزل چهارشنبه (۲) و از آنجا در چیچک توواز آنجا در التین خواجه و از آنجا در قیصار رهسپار شده فرود آمد و در آنجا ترکان میمنه و اعیان سرپل و اند خود و شبرغان و چهار او یماق از اطاعت نزد آصف الدوله شدند و رشته متابعت بگردن انقیاد نهادند آنگاه آصف الدوله جمفر قلیخان کردشادلو را بمیمنه فرستاده در موضع قرب منزل انارشیر محمد خان هزاره و زمین خان جمشیدی با هزار سوار استقبال او را کرده در قلعه المار یکشب از راه ضیافتش بودند و نیکی و خدمت نموده روز دیگر از راه توقوز کتل که نه جیل میباشند و نادر شاه همرا بریده و هموار ساخته است رو بسوی میمنه نهاد و در حین ورودش دران بلده همه مردم شهر و نواحی آن پذیره اش کرده با هم داخل میمنه شدند و مضرباب خان والی میمنه شانزده روز آصف الدوله را مهمان و اعزاز و اکرام کرده بعد عهد و پیمان در میان نهاد حکومت خان پسر خود را برسم کروکان بدوسپرد که همواره نزد شاه ایران باشد و همچنین رستم خان شبرغانی و شاه ولیخان اندخوبی و ذوالفقار خان سرپلی و شیر محمد خان هزاره و زمانخان جمشیدی و غیره ترکان هر قبیله با پسران خود حاضر شده فرزندان شانرا از راه کروکان نزد شاه ایران فرستادند و از انجمله زمانخان جمشیدی میر احمدخان عمزاده خود را نیز با پسران دیگر اعیان و یکصد راس اسپ برسم پیشکش همراه کرده عرائض اطاعت و انقیاد نکار دادند و همرا بواسطه جمفر قلیخان نزد آصف الدوله روانه داشته او کسبیل هرات نمود و پس از ان دروازه خرید و فروش اجناس باز شده طریق وسعت بروی ایران نیان کشاده گشت و بعد از دیکران عبدالله خان قبیچاق برادر شاه پسند خان از راه اطاعت نزد آصف الدوله شتافت و مورد اشفاق گردیده دوازده هزار خانه وار از مردم قبیچاق و مودودی و فیروز کوهی را که در زیر امرش بودند از قیصار کوچ داده هشت فرسنگ پس برده

(۱) باری نام خداوند و در فارسی برای اندک آید و بجای علی الجمله عربی آورده سخن را بدان مختصر کنند

(۲) نسخه چارشنبه

در مسکن شان جای داد و مضراب خان والی میمنه برادرزاده خود را با عرض و پیشکش علیحده نزد محمد شاه فرستاده درخواست آن نمود که الله یار خان آصف الدوله را از میمنه طلب هرات فرموده مردم را از لنگد کوبی بازدارد -

ترغیب و تحریض علماء هرات مردم را

(بجنگ ایرانیان بنام جهاد)

بقراری بیان صاحب ناسخ التواریخ چون خبر فتح میمنه و اطاعت قبایل جمشیدی و فیروز کوهی و هزاره و چهار اویماق و اوزبک و اقیاد مردم شبرغان و اندخود و سرپل و کریمخان شهزاده نادر میرزا بگوش شهزاده کامران رسید از در چاره جوئی با وزیر یار محمد خان مشورت کرده بصواب دید او ملا عبدالحق که از خول علماء هرات بود کتابی مشتمل بر کفر ایرانیان و سفک دماء و حیل متاع ایشان تالیف و بدلائل ترتیب داده سادات قریه پشتکی را بشهر طلبیده در مسجد جامع مردم شهر را انجمن ساخت و پس از ادای نماز جمعه ملا عبدالحق مذکور برزبر منبر صعود داده بقرار نوشته صاحب کتاب مذکور رساله مؤلفه اش را قرائت کرده بعد ندا نمود که ای مردم این بود امر خدا و رسول که شنیدید و اینک سپاه قاجار که حاضر و آماده بیکارند اگر بر شما دست یابد و شهر را متصرف شود جان و مال و ناموس شما همه بهدر (۱) رود و حفظ جان و مال و ناموس فرض است و قتال بالشکر قاجار جهاد راه خداست که اگر کشته شوید شهید و داخل بهشت جاوید میشوید و اگر از ایشان بکشید غازی شده بهشت را از آن خود کنید و مردم از شنیدن سخنان او و دانستن مضامین رساله اش سروتن شسته و ناخن چیده کفن در پوشیدند و سادات پشتکی از پیش علمها برافراشته شهر این از قفای ایشان از دروازه خشک بیرون شدند و اول بقراولان محمدخان امیر تومان دوچار گشته نائره حرب شعله ور شد و در آغاز بیکار کلوله تفنگ بر علی محمد نامی از لشکر قاجار رسیده مقتول گردید و یکی از دلیران غازیان تاخت که سرش را بر کبر علی نقی خان نامی از ایرانیان سد راه او شده پنج تن را زخم رسانیده مانع آمد و خودش نیز زخم برداشته بهمان حالت زخما کی جسد علی محمد را در روبرو و ایرانیان از مشاهده این حادثه در ولوله و لرزه افتاده محمدولی خان سرتیب و محبعلی خان و جنرال پروسکی فزائسوی باقر اولان افواج تبعه خودها بمدافعه برخاستند و جانین بمحاربه و مقاتله گراینده بسیار تن از ایرانیان را مقتول و مجروح کردند و سی و هشت نفر از شهریان و چهار تن از سادات پشتکی و عجم زاده وزیر یار محمد خان مجموع چهل و سه نفر کشته و پنجاه و شش تن زخمدار گشتند و بعضی از مجروحین دست گیر نیش شدند و آخر الامر هزیمت یافته بشهر درآمدند و از لشکر ایران جنرال پروسکی زخم برداشته پس بعسکر گاه شدند و بعد ازین محاربه وزیر یار محمد خان سنکریان حاجی خان را از لشکر ایران اواز داده طالب امان شد و محمد شاه بکتن از منصبداران سپاه را بشهر فرستاده پس از مکالمات بسیار شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان اطاعت نورزیده از متمنیات شاه ایران سر باز زدند و بقلعه داری استواری گزیدند و مقارن این حال شهزاده نادر میرزا با همان پنجصد سوار الله قلی توره خوارزم که از پیش بشرح رفت وارد کشته با حبیب الله خان امیر توپخانه که باستقبال خزانه که از طهران میآوردند از لشکر گاه بیرون شده بود دوچار شده بهم در آویختند و کشتش و کوشش بسیار کرده چون ایرانیان در عدت و عدت کثرت داشتند سی و چهار تن از ایشان را کشته و پنجاه و شش نفر را با پنجاه راس اسب دست گیر کردند و روز دیگر همراهمحمد شاه قاجار سر رسیدند و چون مدت محاصره طول کشیده زمستان نزدیک شد محمد شاه مصطفی قلیخان نامی را از اعیان سپاه امر کرد که پنج هزار خروار غله از بادغیسات در لشکر گاه دور هرات آرد و هم تمام افواجش از جهت دفع سرماخاها بنا کردند و کارخانه باروت سازی نیز اجرا نمودند و توپهای بزرگ ریخته کالولهها از سنک تراشیدند و اینوقت از عرض و التماس مضراب خان والی میمنه که از پیش اشارت رفت آصف الدوله بالشکر که همراه داشت فرمان طلب از میمنه روانه هرات شده در اوائل ماه ذی الحجه سال ۱۲۵۴ هزار و دو بیست و پنجاه و چهار وارد لشکر گاه شاه قاجار گشت و بزرگ زاد کانیرا که از راه کروکان با خود داشت از حضور شاه گذرانیده خودش باینان مورد الطاف شدند بعد آصف الدوله رخصت مراجعت مشهد یافته قبل از آنکه راه بر گیرد با جازت محمد شاه در پای دیوار شهر آمده با وزیر یار محمد خان سخنان موعظت آمیز گفته تحریک بالتجسس انکلیس که ایشانرا باستواری تحریض کرده بود جوابی بر طبق مراسم نشنیده باز کردید و در مشهد مقدس رفت که امور آنجا خلل نپذیرد

ترغیب علماء مردم را بجهاد امیرایان

(۱) هدر مباح شدن ریختن خون کسی و باطل و ناجیز شدن

ذکر توجه شاه شجاع بمعاونت دولت انگلیس

(جانب افغانستان)

در خلال احوال مذکور سال مزبور اعلیحضرت امیر دوست محمد خان نامه ورسول نزد شاه قاجار در هرات فرستاده تحریض بتسخیرش نموده از جانب خود مطمئن خاطرش ساخت که بااواز درستیز در نیویزد او فرستاده اش را اعزاز واکرام کرده رخصت مراجعت داد ودولت انگلیس ازین مرادده امیر کبیر باشاه قاجار و بیرون کردن الکسندر بارس را از کابل چنانچه از پیش بشرح رفت در تمهید کار افتاده پس از ورود الکسندر بارس در هند لارد اکلند کورنر جنرال هند بامیر کبیر مکتوب فرستاد که بنا بصالحیکه درین دولت انگلیس ورنجیت سنگهه منعقد گردیده است ودولت مذکور یاری ومدد کاری اورا لازم میشمارند پس مناسب حال شما آنست که امصار وولایات متصرفه خویش را حفاظت نموده در ولایات مغربی افغانستان که هرات وجنوبی آن که قندهار ومشرقیش که پشاور وغیره تاکنار نهر سند است مداخلت نمائی وامیر کبیر که استرداد جانب شرقی افغانستان را تالاهور و کشمیر در ضمیر داشت در جواب اولاً ونعمی نکار فرمود واین امر ماده دیگر برای تصدیق مکتوبات مکنیل که از عنیم شاه ایران جانب افغانستان بقصد تزلزل هندوستان و متحد گردیدن سرداران قندهار وامیر کبیر با او بکار گذاران دولت انگلیس نوشته بود شده ایشان در اندیشه آن افتادند که اگر هرات در تصرف شاه ایران در آید تمام ولایات مغربی افغانستان بذرای اطاعت دولت روس خواهند شد آنوقت احتمال مزاحمت کشور هنداست که در تزلزل خواهد افتاد ونیز اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را از معاداتی که بارجیت سنگهه در میان است پیشنهاد خاطر چنان است که بیاری شاه ایران آهنگ استرداد پشاور و لاهور و کشمیر کرده هند را در تزلزل خواهد انداخت پس کار پردازان دولت انگلیس علاج مواد ثلاثه مذکور در اتحاد بارجیت سنگهه وشاه شجاع دیده در بیست وششم ماه جون سنه ۱۸۳۸ م هزار و هشتصد و سی وهشت میلادی مطابق بیست وسوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری وموافق بازدهم ماه هار سمیت سال ۱۸۹۵ هندی هزار و هشت صد و نود و پنج بکرماجیت در لاهور مابین مستر ولیم جی مکناتن وشاه شجاع ورنجیت سنگهه رشته پیمان منعقد کشته نامه عهدار قام یافت که سابق ازین فی مابین سرکارین یعنی سرکار والامقدار (۱) خالصه جی وسرکار کردون وقار شاه شجاع الملک عهدنامه مشتمل بر چهار دفعه سوای تمهید وخاتمہ مقرر شده بود وبسبب از اسباب ملتوی (۲) مانده اکنون صاحب والامناقب مستر ولیم جی مکناتن بهادر باعسای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارد اکلند کورنر جنرال صاحب بهادر با اختیار کل جهت توثیق وتکمیل عهد نامه مسطور از راه دوستی موثقه قدیمه معهوده هر دو سرکار عالیقدر اعنی خالصه جی (۳) وکپانی انگلیس بهادر در حضور خالصه جی تشریف آوردند وعهد نامه مذکور را از سر نو باضافه چند فقره دوستی آیات وچهار دفعه شرائط جدیده که جمله هجده دفعه باشد با اتفاق وصلاح دوستانه سرکار بکرنگی آثار کپانی انگلیس بهادر مقرر وسند گردیده که بموجب دفعات و شرائط مرقومه الذیل در مابین مغائرت وجدائی متصور نیست ونخواهد شد اول آنچه بممالک متعلقه اینروی آب سندیه وآن روی آب مذکوره که در تحت تصرف وداخل علاقه سرکار خالصه جیست چون صوبه کشمیر با حدود شرقی وغربی وجنوبی وشمالی اٹک وچچه و هزاره و کهنبل و آنت وغیره توابع آن وپشاور بایوسف زای وغیره وختک و هشتنگر ومیچی وکوهات وهنگو وسائر توابع پشاور تا حد خیبر وبنو ووزیر وتانک وگرانک وکاله باغ وخوشحال کده وغیره توابع آن ودیره اسمعیل خان بانواع آن ودیره غازیخان وکوت مهن وعمرکوت وغیره باجمیع توابع آن وسنهرکواروات مند واجل وحاجی پور وروح پور وهرسه کیچی ملک میسنکره باتمام حدود آن وصوبه ماتان باتمام ملک آن سرکار شاه موصوف وسائر خاندان سدوزانی را در ممالک مرقومه الصدر هیچ دعوی وسروکار نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن نیست ونخواهد شد وبهمین عنوان ملک مذکور مال خالصه جی نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن هست وخواهد بود (۲) دوم شاه موصوف از آنطرف خیبر احدی را مرتکب دزدی ورهزنی ودانکه وشور وفساد باینطرف خیبر شدن هرگز نخواهد داد واکر احیاناً کارداران سرکارین که معامله خورد وبرد نموده روبرو فرار نهاده غیر حاضر باشند

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

(۱) نقل عهدنامه دولت انگلیس باشاه شجاع ورنجیت سنگهه (۲) ملتوی پیچیده وپیچ در پیچ شونده (۳) تقریر اعلیحضرت سراج المله والدین خالصه جی خالصه دولت سنگهه رامیگفتند و جی معنی صاحب کاه بخود مها راجه رنجیت سنگهه خالصه جی گفته می شود یعنی صاحب دولت اگر چه صاحب در لغت عربی معنی رفیق ویار میباشد اما در اصطلاح فرس یعنی مالک می آید چنانچه صاحب است وغیره

از جانبین واپس داده شوند و آنچه آب ناله خبیر برای مصارف قلعه فتح کده و غیره بموجب قدیم میرسد احدی مسدود نسازد (۳) سوم عبور کسانی که مطابق آئین موثقه دوستی سرکارین عالین خالصه جی و صاحبان کپانی انکلیس بهادر از دریای ستلج متعلق بچتی و اجازت سرکار خالصه جی است همان قسم از دریای سندیه که دریای ستلج بآن آمیخته عبور اقوام معطل برچتی و اجازت سرکار خالصه جی خواهد بود و شاه موصوف بغیر اجازت و چتی سرکار خالصه جی عبور نخواهد داد (۴) چهارم در مقدمه شکار پور و ملک سندیه که این روی دریای ستلج باشند آمیخته فی مابین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف مطابق رویه بیه دوستی و یکرنگی قدیمه و آئین موثقه سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کپانی انکلیس بهادر آنچه معرفت کبطان کلاد مارتین دید صاحب بهادر پلتیکل اجنت دوست صمیمی و جوامع سنج میزان دوستی سرکارین عالین بموجب آئین موثقه معهوده قرار یابد سرکار ذوالاقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود پنجم شاه موصوف بظهور انتظام کابل و قندهار اسپان نوعر عمده و اعلی و خوش رنگ و خوش خرام پنجاه رأس و یازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده و هفت قبضه پیش قبض اصیل ایرانی و بدست و پنج رأس قاطر عمده بالاقد و میوه ولایت چه خشک و چه تر در تمام موسم از راه جالها و غیره در انکلیس پشاور از انکلیس و انار بیدانه و ناک و سید و به و بادام و کشمش مقدار و افرسال بسال میرسانیده باشند و نیز اجناس اطلس هر رنگ (۱) و بکرس و چوخهای سمور و کتخواب و زربفت و قالین ایرانی جمله یکصد و یکبار چه سال بسال علی الادوام سرکار خالصه جی میرسانیده باشند ۶ ششم القاب مراسلات بموجب مراتب مساوات فی مابین سرکارین عالین ممدوحین جاری خواهد ماند ۷ هفتم آنچه سوداگران اسپ و غیره بیویاران طرف ولایت عازم سرای امرت سرچیو و لاهور و تمام ممالک محروسه تعلق سرکار خالصه جی خواهد بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تا کید تمام و تأیید تمام بعمل خواهد آمد و از جانب سرکار خالصه جی هم همین هیچ درین باب بظهور خواهد رسید ۸ هشتم سرکار خالصه جی تحائف بطریق دوستی از قسم بشمین و غیره بقرار تفصیل ذیل سال بسال بیادشاه موصوف خواهد فرستاد بشمین پنجاه و پنج بار چه ململ بیست و پنج تپان که خواب بچتهان دوپته بنارسی بیست و یک تپان کیش سهار نیوری و پشاور و پنج تپان دستار سفید بچتهان پنج باره پنجاه و پنج سیر ۹ نهم آنچه معتبران سرکار خالصه جی بجهت خریداری اسپان و غیره و بپارای کار دیگر بطرف ولایت و یا از طرف شاه موصوف ملک پنجاب و غیزه ممالک محروسه برای خرید و فروش بقدر یازده هزار رویه از قسم سفیدی و بشمین و غیره اجناس مأمور شوند سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف در نوازش با آنها و سرانجامی کار آنها متوجه خواهند بود ۱۰ دهم هرگاه فوج سرکار خالصه جی و فوج شاه موصوف با اتفاق حسنه یکجا شوند شاه موصوف کاربرد در حق کواون هرگز و اصلاً و مطلقاً شدن نخواهد داد ۱۱ یازدهم هرگاه سرکار شاه موصوف خرج سرکار خالصه جی را بنا بر امداد همراه برد آنچه از خاندان بارگزائی و غیره مال و اسباب و جواهر و اسپان و اصلحه و اضربه خورد و کلان و غیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار خالصه جی و نصف آن از سرکار شاه موصوف باشد و اگر سوای فوج چیزی بدست شاه موصوف آید اسپان عمده و اشیاء زبده از اسلحه خورد و کلان و جواهرات و غیره بطریق تحفه مصحوب و کیل معتبر سرکار خالصه جی ارسال دارند ۱۲ دوازدهم معتبران شاه موصوف و سرکار خالصه جی مع رسائل و تحائف بحضور جانبین خریده طور حاضر و مأمور خواهند بود ۱۳ سیزدهم هرگاه سرکار خالصه جی طالب فوج سرکار شاه موصوف را بحد نظر تکمیل مذکور است عهدنامه هذا نماید شاه موصوف فوج با سرداران کلان ارسال دارند و سرکار خالصه جی نیز حسب ضرورت شاه موصوف بحد نظر تکمیل مزبورات عهد نامه هذا افواج مسلمان با سرداران کلان تا کابل مأمور خواهد نمود و هنگامیکه سرکار خالصه جی رونق افزای پشاور شوند از طرف شاه موصوف یک شهزاده بجهت ملاقات سرکار خالصه جی بیاید تعظیم و تکریم او بوجه احسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید چهاردهم دوست و دشمن هر سه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کپانی انکلیس بهادر و سرکار شاه موصوف و احد است یازدهم دولت رویه ضرب نانک شاهی یا کله دارسال بسال بالضرورت ابتدای مأموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه موصوف در کابل جهت تعیین فوج خالصه جی

(۱) بکرس
در لغات دیده
نشد بکتر
دیده شد که
جامه است
که بوز جنک
پوشند و آن
تپهای آهنی
باشد که بران
نخل یا نبات
کشیده
استعمال نمایند

اندرون علاقه الکای پشاور بقدر پنج هزار پیاده و سوار از قوم مسلمان بنا بر پشت کرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای کمک شاه موصوف هرگاه که درصوابدید سرکار دولت مدار کپانی انگلیس بهادر باتفاق و صلاح سرکار خالصه جی همچو کمک ضرور متصور شود خوانند رفت در سرکار خالصه جی مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمه کلان از جانب مغرب رونماید پس تدارک آن باتفاق صلاح سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کپانی انگلیس بهادر بموجب موقع بظهور خواهد رسید و در صورتیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه موصوف نماید هر قدر مدت که فوج مذکور در سرکار خالصه جی حاضر باشد منجمه مبلغ مشخصه مسطوره بموجب حساب مجری خواهد شد و سرکار کپانی انگلیس مادامیکه امر خلاف شرائط عهد نامه هذا از روی تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای مبلغ مشخصه مذکوره سال بسال بلا تاغیه بسرکار خالصه جی خواهد بود شانزدهم آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سندیه الحال هست شاه شجاع الملک و سائر خاندان سدوزائی رانسلاً بعدنسل و بطناً بعد بطن بابت فرمان برداری یا باقیات معامله مال کذاری در حال و انتقبال بآن ممالک هیچ دعوی و سرکاری نیست و نخواهد بود ملک و مال میران سندیه نسلاً بعدنسل است و خواهد ماند بشرطیکه میران موصوف مبلغ سیلک روپیه نایک شاهی امرت سربیه یا کاهدار بموجب مجوزة سرکار کپانی انگلیس بشاه موصوف ادا نمایند و شاه موصوف از جمله آن مبلغ پانزده لک روپیه خود بکیرد و پانزده لک روپیه نقد بسرکار والا مقدار خالصه جی رسانیده بدهد هرگاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد پس آنوقت دفعه چهارم عهدنامه شاه موصوف مرقوم دوم ماه حیت سنبت سال هزار و هشتصد و نود که شرح آن مطابق اصل در صدر مندرج است منسوخ خواهد کردید و مراسم رسل و رسائل و تحائف فاخره عمده اعلی فیما بین سرکار خالصه جی و میران سندیه بعادت قدیمه جاری خواهد بود هفدهم هرگاه شاه شجاع الملک در ملک کابل و قند هار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنکاه در مملکت محروسه و الی مرات برادرزاده شاه موصوف هیچ جهت متعرض دست انداز نخواهد شد هزدهم شاه شجاع الملک و سائر خاندان سدوزائی بدون استعراج و استصواب سرکارین عالیین خالصه جی و سرکار کپانی انگلیس معامله و سرکار با احدی از سرکارین یعنی پادشاهان غیر نخواهد کرد و اگر احیاناً کدام سرکار غیر عزم لشکر کشی بر ملک سرکار خالصه جی یا صاحبان انگلیس نماید بقدر مقدور خود بمقابله آن پردازد آنچه دفعات مرقومه الصدر مسطور شد سرکار خالصه جی و سرکار انگلیس و سرکار شاه شجاع الملک را بخوشی و رضا مندی تمام منظور است و عهدنامه هذا بشرط ثبات دفعات مسطوره مدام بر حال و برقرار خواهد ماند و بعد از ثبت و دستخط و مهر هر سه سرکار و الا اقتدار شرائط عهدنامه هذا بعمل خواهد آمد

تحریر پانزدهم ماه هار سنبت ۱۸۹۵ هزار و هشتصد و نود و پنج در لاهور فقط (۱) و قبل از تحریر این عهد نامه در روز سیزدهم ماه ربیع الثانی مذکور مکنتان صاحب و کبلی دوات انگلیس کلمات ذیل را اظهار کرده گفت اگر شاه شجاع الملک برای رفتن پسر بزرگ خود شهزاده محمد تیمور را در لشکر مهاراجه صاحب اجازت دهد البته شهزاده موصوف از طرف مهاراجه صاحب مورد تعظیم و تکریم مطابق شأن جلیل خود خواهد کردید و شهزاده موصوف را اختیار خواهد بود که منجمه صاحبان عالی شان انگلیس همراه لشکر مهاراجه صاحب یکی را همراه گرفته با جمعیت لشکر مهاراجه صاحب که مسلمین باشند بطرف کابل قدم پیش نهند و در صورتیکه جمعیت قوم افغانه رجوع بشاه شجاع الملک نمایند بوجوهات دیگر پیش رفتن شهزاده موصوف در نظر صاحبان همراهی لشکر باهل کاران مهاراجه صاحب که حسب الحکم مهاراجه صاحب مشیر و شریک این امر با آنها باشند انسب و اولی متصور باشد اگر شاه شجاع الملک بمذاظر رجوع کنانیدن بسوی خود سرداران افغان نستان برای انجام مهم خود و حصول مقصد سرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد که سردار سلطان محمد خان را هم همراه خود بطرف قندهار برد پس مهاراجه صاحب اجازت رفتن بخدمت شاه از سردار موصوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملک عزت و آبروی سردار سلطان محمد خان را نگاهدارد اگر رفتن افواج مهاراجه صاحب و عبور حدود ممالک محروسه خود باتفاق و صلاح صاحبان عالی شان که در لشکر مهاراجه صاحب موجود باشند مناسب و منظور گردد دران تقدیر اتفاق و صلاح صاحبان همراهی لشکر

سمت

سمت

(۱) گفتار
مکنتان در
باب شرائط
عهدنامه

که با صاحبان هرکاب شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت واجب و منظور خواهد شد هر چند که این مراتب پیش ازین بمعرض قبول مهرازجه صاحب رسیده است تا هم برای رفع شک و شبهه آورده انبساط آن معلوم گردید که بمعرض تحریر و ترقیم در آید بجناب فیض مآب اشرف سری مهرازجه صاحب گذارش شد وهم شاه شجاع الملک خواهشات چند از مکنتان نموده و او هم مقتضیاتش را نوشته با خود برداشت و آن اینست اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزند ان و متعلقان بندکان ماهرکس که باشد ورعیت و سپاه و افسر و سران درانی از که و مه که در ولایت باشند در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندکان ماست و درین امر از صاحبان و غیره هیچکس متعرض نخواهد شد دوم هرگاه بندکان ما در کابل و قندهار متمکن باشند و بسبب تنگی بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحی و توابع کابل و قندهار و شکار پور لشکر کشی نمایند و یا تحت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود سوم هرگاه کابل و قندهار و شکار پور بتصرف بندکان ما باشد باید که توابع آنها در زمان سلطنت قلم بند می بودند تعلق بندکان ما داشته باشند چهارم زمانیکه بندکان ما در کابل متمکن شود و صاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر وکالت و او اگر چند نفر دیگر را هم بجهت تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود پنجم در میان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندکان ما امری بوقوع نخواهد آمد ششم در خصوص دولت و روپیه و چیزی دادن از شکار پور به بندکان ما بسیار سخت و شاق معلوم میشود چرا که اول از ملل کنجایش ندارد که خرج و اخراجات بندکان ما و سپاه بعمل آید و دیگر این معنی مال گذاری و مالیه دهی بنظر جهانیان می آید مختار صاحبان است هرگاه کنجایش دران ملک می بینند و یا مناسب و صلاح میدانند چه مضائقه اهتمام امور بندکان ما تعلق با صاحبان عالیشان است هفتم چونکه سلطنت رو بخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک ولایت را غصب نموده اند سندیان نیز در شکار پور آلمان خود را نشانیده اند الحال که بندکان ما در ملک ولایت متمکن شوند باید که میران سند شکار پور را واگذار شوند که ملک بادشاهیست و بتصرف بندکان ما باشد هفتم در خصوص کنیزان که بدر میشوند اگر چه بدست دادن آنها در آئین دولت معطل باشد چونکه امر ناچار است که از باب عزت و وقار را بدون خدمتکاری ممکن نیست باید اگر بدین مردم این آئین جاری میشود باری اجرای این امر درباره مهمان لازم نیست کنیزانیکه از مردم ولایت متعلقان سرکار ما فرار شوند بعد بسرکار ما واپس داده شوند نهم اینکه بعد مطالعه شرایط فصل دوم عهد نامه و استماع عرایض صاحبان عالیشان ما بدولت را چندان مناسب نمود که ذکر شکار پور در مطالب مرقومه الصدر مندرج شود آنچه عذر است در ماده دادن دولت روپیه بسرکار مهرازجه رنجیت سنگه به عوض معاونت فوج نوشته شده است چونکه مضر عزت ما بدولت مستور نیست ذکر آن نیز گذاشته شود حالما بدولت را برضا و رغبت ثبت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبول است دفعه هذا تجویز منان بن بدفعات فوق درج شده در ثانی مطالبات مرقومه الصدر بدین هیچ نوشته تسلیم دید صاحب بهادر نموده شد اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزندان و متعلقان بندکان ما هرکس که باشد از رعیت و سپاه و افسر و سران درانی و که و مه که در ولایت باشد در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندکان ما است در این امر از صاحبان و غیره هیچ تعرض نخواهد شد چرا که آن مردم بی فکر اند و عاقبت اندیش نیستند هرگاه بندکان ما در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحی و توابع کابل و قندهار الی سرحد شکار پور لشکر کشی نمایند و یا تحت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود و هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندکان ما در آیند باید که توابع آنها که در زمان سلطنت قلم بند بودند بدستور سابق باشند دوم در زمانیکه بندکان ما در کابل متمکن شوند و صاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر وکالت و او اگر چند نفر دیگر را هم بجهت تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود سوم در میان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندکان ما بوقوع نخواهد آمد چهارم چون سلطنت رو بخرابی آورده همچنان که غلامان سرکش شده ملک ولایت را غصب نمودند سندیان در شکار پور آلمان از خود نشانیدند این معنی به بندکان ما نهایت سخت و شاق می نمود که سندیان نیز

مستد عیات
شاه از مکنتان
تن

چون عهد
نامه مندرج
متن از کتاب
شاه شجاع
مرحوم نقل
نوشته شده
عبارات آن
بحال خود
گذاشته شده
حک و اصلاح
نشد فقط

(۱)

احتمال می رود که عذرات را اگر چه معنی عذرها نمی آید و جمع عذر نمی باشد معنی اعذار که جمع عذر است گرفته باشد چون داخل عهد نامه درج می باشد تغییر داده نشد فقط

ضبط ملک پادشاهی را نموده اند بخاطر بندگان ما مدام همین بود که هر زمان باشد ملک را از دست ایشان خارج سازیم الحال که صاحبان عالی شان بنا بر مصالحت از روی خیر خواهی آوردن ذکر شکار پور را در دفعات مطاوبه جائز نداشته و در خصوص دولت رویه بسرکار مهراجه رنجیت سنگه هم به بندگان ماشاق بود صاحبان عالی شان (۱) عذرات آن را نیز بالفعل جائز نداشتند بندگان ما نظر به یگانگی که صاحبان عالی شان دارند ذکر این دو مطلب را موقوف داشتند باقی پنج دفعه مطلوبه مرقومه الصدر بمهر و دستخط مزین کردد از آنجا که فی مابین بندگان ما و صاحبان عالی شان اتحاد و یک وجودی میباشد و سرموئی جدائی متصور نیست باری از ثبت کردیدن مهر و دستخط در دفعه مطلوبه مرقومه الصدر تشفی و تسلی بندگان ما می گردد سوا ازین مبادا چیزی در میان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد .

{ ذکر جوابهای کورنر جنرال }

(سؤالهای مذکورده شاه شجاع الملک را)

چون سوالات مسطورده فوق بواسطه دید صاحب جنرال کور زهند رسید او در ششم ماه اگست سنه ۱۸۳۸ هزار و هشتصد و سی و هشت میلادی مطابق با نهم شهر جمادی الاول سال ۱۲۵۴ هزار و دصد و پنجاه و چهار هجری مرفقده را جوابی رقم کرد که نقلش بعینه اینست جواب از فقره اول دفعه ثانی که تسلیم دید صاحب کردیده بود درین ماده خاطر مبارک جمع باشد زیرا که اصلاً اراده سرکار دولت مدار انگلیس نیست که در پرداخت و عدم آن و خیر و شر فرزندان و متعلقان آن خلاصه خاندان مجد و اعتلاء مداخلت نمایند در همچو امر آن سلاله دودمان عنز و علی مختارند جواب فقره دوم از دفعه مذکورده اینکه لفظ شکار پور از فقره اول محوشد و در باقی یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت و اراده سرکار دولت مدار انگلیس معروف تأسیس اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که از دوستان قدیم و محبان صمیم این سرکار ابد مدار هستند خواهد بود و هر و جوه و طریق که درین ماده مقتضای رأی نصفت اقتضا باشد حسب تقاضای وقت و مشوره و کنشاکش هر دو سرکار بعمل آورده خواهد شد و همچنین لفظ شکار پور را از دفعه سوم مستدعیات شاه شجاع الملک که مکنا تن با خود نوشته برداشته بود محو کرده مرقوم داشت که سرکار دولت مدار انگلیسیه را حسب تحریر صدر بجز قوت تمام و رونق مالا کلام در گرفتن سلطنت برای آن خلاصه خاندان عنز و علی خواهش دیگر نیست فاما مبرهن خاطر ناظر باشد که بانقلاب روز کار در امور سلطنتها کمی و بیشی ظاهر و آشکارا می گردد و در بعضی احوان ممالک یک سلطان وسعت می پذیرد و وقت من الاوقات برخی از مملکت و مضافات و سلطنت وی بدست و تصرف اهل حکومت دیگر می آید هانا آن سلاله دودمان مجد و اعتلاء روا داشته و پذیرا فرموده اند که والیان پنجاب و سند بر ملکهای که سابقاً بدخل و تصرف سلاطین افغانه بوده اند و درین زمان بید آن عرف والیان موصوفین اند ایشان قابض و متصرف خواهند بود و در جواب فقره دوم از دفعه محوله دید صاحب مذکور مسطور نمود که اخلاص مندرا تمامتر خوشی و رغبت و خبلی خورمی و مسرت مانند یک صاحب بطریق و کالت و چند نفر دیگر بجهت تمشیت امور لشکر قبول و منظور است و جواب ماده سوم از دفعه مزبور در رقم کرد که اخلاص گزین را بخوشی تمام و رغبت مالا کلام این معنی منظور است که در میان صاحبان و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصه خاندان عنز و علی امری بوقوع نیاید و در جواب ماده ششم از مستدعیات شاه شجاع الملک رقم نمود که یقین خاطر عاطر باشد که هرگز و هر آینه اراده سرکار رفعت مدار انگلیس نبوده که بآن سلاله دودمان مجد و اعتلاء تکلیف در امر غیر واجب دهد یا باعث امری شود که بخاطر خاطر شاهای گران و شاق باشد و آنچه ذکر عدم گنجایش ریخته خامه آن و الاتبار گردیده است بیاسخ آن حالی خاطر صفا مظاهر نموده می آید که سرکار دولت مدار انگلیسیه در تعمیل و تکمیل مراتب عهد و دلابدیه و مستلزمه ذات ستوده صفات هرگز در ضیق و تنگی افتادن آن و الاتبار روا و گوارا نخواهد داشت و هر چه درباره دادن زر بمها راجه رنجیت سنگه مال گذاری و مالیه دهی بنظر جهانیان در آمدن رقمزد کلک گهر سالک شده بجواب آن همین قدر کافیست که در ادای مال گذاری و مالیه دهی و اجرت سپاه بعهدیکه هست نمایان بل تفاوت زمین و آسمان و ظاهر و عیان است چه اکثر اعیان اتفاق می افتد که سرکار

ذکر اجوبه کورنر جنرال

توانگر وقوی خرج برای افواج سرکار دیگر میدهد بل سرکار اعلیٰ سرکارا دنی این قسم معامله و رویه را بروی کار میآورد پس تطویل کلام درین سرام میخاصل محض است چرا که آن خلاصه خاندان عظمت اینمعنی را رو داشته منظوری جمیع شرائط عهد نامه را ثبت و مهر و دستخط خود نموده برغبت و رضا پذیرا فرموده اند و در جواب ماده هفتم از فقرات مستدعیه شاه شجاع مسطور داشت که شکار پور اینقدر کافی و بسنده است که مقدمه آن در عهدنامه موقوفه حال طی شده و انفصال یافته و آن والا تبار آنرا متعلق بقبول داشته اینواقعه که در خصوص شکار پور است محو گردیده چرا که در عهد نامه تجویزی نوع دیگر و انموده و در جواب ماده هشتم از مستدعیات شاه رقم نمود که مقدمه ناز کیست اینقدر جواب اجمالی آنرا کافیست که حتی الامکان شرائط مستفاد و قوانین پاس سروت و آئین بهین سرعی داشته در انبجای سرام و انصرام خواهش و سرکوزات خاطر آن برکریده صفات جهد و سعی و کوشش و پیروی بروی کار آید چنانچه درین ماده با اهل کاران این سرکار مقیم لودهیانه ایماء و اشعار رود و در ماده نهم از مقتضیات شاه شجاع الملک نوشت که آنچه در تمة دفعات رقمزد کماک متانت سلاک گردیده است بجز اینکه تحسین و آفرین بعقل سلیم و رای مستقیم آن عالی تبار نسبت بمعرفت سود و بهبود حقیقی و فائده و منفعت تحقیقی و وثوق اعتماد برصفا طینتی و نیکوسکالی این سرکار ابد بنیاد که فرموده اند نموده اند دیگر ضرورت ندارد انتهی همان این عهدنامه با عهدنامه که دولت انگلیس با دولت ایران در روز بیست و پنجم ماه نومبر سنه ۱۸۱۴ هزار و هشتصد و چهارده میلادی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سال ۱۲۲۹ هزار و دویست و بیست و نه هجری مشتمل بر یازده فصل در طهران مرقوم و موثوق داشته اند مناقضی بروی کار دولتین مذکورترین آورد چنانچه از فصل هشتم و نهم عهدنامه مذکور بهوضوح می پیوندد و آن اینست فصل هشتم هرگاه طائفه افغانه را با دولت بهیبه انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیاء دولت علیه ایران لشکر تعین کرده بقسمیکه مصلحت دولتین باشد بدولت بهیبه انگلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهیبه انگلیس بگیرند از قراریکه اولیا دولتین قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیاء دولت بهیبه انگلیس را دران میانه کاری نیست و هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواش طرفین واسطه صالح گردند

ذکر توجه شاه شجاع از لودهیانه

بالشکر انگلیس جانب شکار پور

چون رشته عهد درین شاه شجاع الملک و دولت انگلیس و رنجیت سنگه منعقد گشت شاه شجاع در روز بیست و دوم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار مطابق ایام حصار دادن محمد شاه قاجار هرات را با افواج انگلیسیه از لودهیانه راه شکار پور بر گرفت و در هنگام جاده پیمائی از مهاراجه پتیاله تحفه و هدیه شایان باعریضه اش و مکتوب مهاراجه رنجیت سنگه با تحائف ظرائف که هر یک بصحابت وکیل خویش فرستاده بودند در حدود متعلقه هر یک مشاهده و ملاحظه شاهی رسید و همچنین محمد بهاول خان عباسی در بهاول پور حاضر حضور شاه شجاع شده اقسام پیشکشی از اسب و اشتر با ساز و برك طلا و نقره و نفود و اجناس زری و ابریشمی و پشمی و سی ضرب شمشک با اشتران جل و افسار زری و بناتی و دوضرب توپ پیش کشیده همه خوانین اردوی شاهی و افسران سپاه انگلیسی را ضیافت نموده هر یک را بقدر حال از البسه نفیسه و اقمشه ظریفه برسم هدیه دلخوش ساخت و هم شاه شجاع همه وکلای حاضر و نواب مذکور را بعطای خلایق فخره نواخته با جوایهای عرائض و مکاتیب ایشان رخصت مراجعت داده در ماه ذی الحجه سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار وارد شکار پور شد و صاحبان انگلیسیه که از کلکته و بمبئی مأموز هم رکابی شاهی گردیده بودند از شاه شجاع اجازت اسلحه دادن بسپاه کلکته و بمبئی خواسته با آرایش لشکر پرداختند و بقوانین نظامیه تمامت سپاه را آراسته شاه را خورسند ساختند چنانچه در ازای انتظامیکه در لشکر دادند مورد عطیه و انعام گشته همه افسران شان بخلاصه البسه پشمینه مفتخر و سپاهیان بعطای زرقند بهرور شدند و پنج پلتن پیاده و دو فوج سواره را که جدید بلازم سپاه شاه قیام ورزیده بودند نیز با راستگی از حضور شاه گذرانیده مطبوع افتادند بعد صاحبان انگلیسیه بنظم و نسق دادن ولایت سندهمت گشته خواستند

ذکر توجه
شاه شجاع
جانب شکار
پور

که میران سند را بروفق امور مرکوزه خاطر خودها داخل معاهده کرده شرائط عهد را با ایشان موثق نموده بعد برطبق معاهده که پادشاه شجاع و مهاراجه رنجیت سنگه نهاده اند مبلغی از میران سند برای هر دوسرکار از ایشان بگیرند و میران سندیه نخست سر باز زده بتهیه اسباب جنگ پرداخته آهنگ عسبان کردند که شاید افسران و صاحبان انگلیس از ازدحام ایشان خائف و هراسناک گشته از امریکه پیشنهاد ضمیر دارند باز کردند ولیکن بخلاف پندار آنان افواج انگلیسیه در جنبش آمده از بحر و بر رهسپر میدان حرب شدند و میران سند از مشاهده ایحالت ناچار طریق اطاعت برگرفته ربه انقیاد بگردن نهادند و شروط معاهده دولت انگلیس و شاه شجاع و رنجیت سنگه را بر عهده نهاده بیست و هشت لک روپیه ادا نموده دیگر امری را مکلف نشدند و شاه شجاع بر طبق پیمانیکه کرده بود از مبلغ مذکور پانزده لک روپیه را بکار گذاران رنجیت سنگه سپرده سیزده لک را تحویل خزانه خود فرمود

ذکر توجه شاه شجاع از شکار پور

بمعاونت لشکر انگلیس جانب قندهار

ذکر توجه
شاه شجاع
از شکار پور
جانب قندهار

در سال ۱۲۵۵ هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری مطابق روز بیست و دوم ماه فروری سنه ۱۸۳۹ هزار و هشتصد و سی و نه میلادی بذریعه آکلند کورنر کشور هند سرولیم حی مکنتان بوزارت شاه شجاع مأمور گشته از راه معاونت چند فوج پیاده و سوار از دولت انگلیس که بنه هزار و سه صد و پنجاه تن سپاهی میرسید پادشاه همراه شد و شاه بصواب دید او چند دسته فوج سواره و پیاده بسالاری شهزاده محمد تیمور از راه پنجاب و پشاور جانب کابل گشته خود با سپاه انگلیس و شش هزار تن لشکر خویش که جمله پانزده هزار و سه صد و پنجاه مرد نبرد میشدند از شکار پور راه قندهار پیش گرفت و از عرض راه دره بولان محراب خان بلوچ را بذریعه فرمان طلب حضور کرد و آن سر مست باده غرور سر باز زده از شرفیابی رکاب شاهی تقاعد ورزید بلکه دزدان بلوچیه را کشته مال و مواشی و بازماندگان را دورا بسرقت همی بردند و آخر الامر مردم بلوچیه متعلقه افغانستان بمکافات شرارت خود شان گرفتار گونه گونه عقاب شدند که انشاء الله در مو قعش مذکور می شود و شاه شجاع از راه دره بولان اسب عزم رانده چون وارد موضع کدنی واقع فاصله سی کوهی قندهار شد سردار کهندل خان سردار رحمدل خان و سردار مهر دل خان برادران خود را بادیکر سران و اعیان قندهار و لشکر جرار بمدافعه فرستاده خود بمحافظت شهر و اطراف پرداخت و ایشان اسب رانده بقلعه فتح الله خان واقع سه کوهی اردوی شاه شجاع رسیده اقامه کرین شدند و دست بکار برده اول آب را از لشکر انگلیس که پادشاه شجاع بودند باز داشته چند روز در همان فرود کاهش از حرکت مانع گردیده نگذاشتند که قدم پیش گذارند چنانچه هر روز برایشان تاخته بسامرد و مرکب بچاک هلاک انداخته بلشکر گاه خویش مراجعت میکردند و مال و مواشی ایشان را که از عسکر گاه بیرون می بود بغنیمت می آوردند و از جمله کدو خان مهمند در روز ورود منزل مذکور از دیگران پیشتر تاخته یک زنجیر پیل خود سرولیم حی مکنتان را غنیمت بدست آورد و آخر الامر سرداران از جمله های پی در پی که کردند و انگلیسان را بستوه آورده جرأتی از ایشان ندیدند آهنگ شیبخون کردند که در تار یکی شب یورش برده همه را مستاصل سازند و افسران لشکر انگلیس از عزم شان آگاه گشته بمحافظت اردوگاه خویش پرداختند و کسانیرا که بکنار اردو خیمه برافراشته بودند در عسکر گاه در آورده مترصد حمله سرداران نشستند و سرداران نظر بیاسداری و حفاظت و استواری لشکریان انگلیس و هم بواسطه اینکه حاجی خان کاکری همچنان که باهری سنگه در محاربه دره خیر طرح موافقت و موافقت چنانچه رقم شد انداخته بمکافات کردارش اخراج البلد گشت در پنجانیز روی دل بسوی شاه شجاع نهاده با پیروانش کریخته باردوی انگلیس ملحق شد و سرداران از عزم رزمیکه داشتند باز مانده بلکه از راه هزیمت بقندهار مراجعت کردند و همچنین تاج محمد خان کاکری از سرداران روی بر تافته شبشب با سوارانش جانب لشکر انگلیس راه بر گرفت و بنزدیک اردوی شان رسیده شب را بسر برده بامدادان باردوی مذکور پیوسته بار بار حضور شاه شجاع شد و او بخطاب نصیر الدوله کیش مخاطب نموده از انجا کوچیده در قلعه فتح الله خان بجای سرداران فروکش کرد و ازین سوی سردار کهندل خان بعد از رسیدن برادرانش عیال و تعلقات خودهارا از قندهار برداشته با بانصد سوار روی امید بسوی شاه قاجار که محاصره هرات

قیام داشت آورده موردالطاف اوشدند و شاه شجاع در روز یکشنبه دوازدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری بدون مانع در خارج شهر قندهار فرود آمده روز دیگر بامکنان و همراهانش ببارک در شده تمامت سپاه انگلیس وافواج شاهی را جهت جلوس بر تخت سلطنت بآئین اراستن فرمود

(ذکر سلطنت دومی شاه شجاع الملک بن تیمور شاه)

چون سپاه اراسته گشت در روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری در میدان عید گاه قندهار بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده بالتیام جراحات قابو بستمید کان و جانب داران خویش پرداخت و هر یک از اعیان را که هواخواه او و از سرداران قندهار زجر دیده بودند بمنصب عالی نوازش فرموده سکه و خطبه را بنام خویش اجرا داد و از جمله بزرگان حاجی دوست محمد خان اسحق زائی را که در کرم سیربذلت و عسرت روز بسمی برد طلب حضور کرده نیک بنواخت و مقارن اینحال مکنان انگلیس که خود را کفیل احوال شاه شجاع می پنداشت عهدنامه مجدد بر طبق مقتضای خویش نکاشته بدستخط و مهر شاه شجاع رسانید که نقل آن بعینه اینست اول روشن و مبرهن باشد که جمیع شرائط عهدنامه که بتاریخ بیست و ششم ماه جون سنه ۱۸۳۹ هزار و هشتصد و سی و نه میلادی فیابین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه ذیحجه شاه شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سنگمه زیب نفاذ یافته بحال و برقرار خواهد بود و سرکارات ثلاثه بموجب شرائط عهدنامه مذکور کار بند خواهند شد دوم بمد نظر ارتباط و استمداد اتحاد واقع فیابین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه مفتخر الیه یک صاحب ایلچی انگلیس از طرف سرکار انگلیسیه همیشه بمخدمت شاه محتشم الیه حاضر و موجود خواهد ماند و در صورت مناسب و مصلحت متصور ساختن پادشاه بمذوح نیز ایلچی از طرف خود جهت اقامت بمخدمت کورنر جنرال بهادر معین و مأمور خواهند فرمود سوم بعوض و بدل معاونت معاهدت دیرینه و نظر بر اتحاد و محبت کامله مستقیمه که از جانب سرکار دولت مدار انگلیسیه و کیفیت شاه ذیحجه شاه شجاع رو بظهور آورده است و باحفاظ یکانگی و یکجهتی هر دو سرکار شاه محتشم الیه کاهی احدی را از قوم و اهل فرنک در زمره نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد و کسی از اهل فرنک را اجازت استقامت بملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس عطا نخواهند فرمود چهارم فوج منتظم و مرتب که صاحبان انگلیس سر کرده و سردار آن باشند برای حفاظت ملک و ذات پادشاه مفخر الیه و هم جهت اندفاع اعدای بیرونی علی الدوام در ملک افغانستان مقرر و معین خواهند شد و هر خدمتیکه بصواب دید شاه و ایلچی مذکور مناسب و ضرور متصور گردد از فوج مزبور گرفته آید پنجم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده بهمان اسلوب خواهد ماند و تعداد سرداران انگلیسیه معینه لشکر مذکور زیاده از پنجاه نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه مفخر الیه خواهش ازدیاد آن و ازدیاد فوج مذکور نکند ششم شاه شجاع الملک مفتخر الیه مشاهره فوج مذکور راحتی الوسع و الامکان از خزانه خود مؤدی سازند هفتم در خصوص امر تجارت شاه مذوح در صورت پیش آمدن موانع بیجا انسداد و ارتفاع آن فرمایند و هر تدبیریکه در رای صواب انتهای شاه مفخر الیه بصلاح ایلچی انگلیس برای رفاه مردم تجار قرار پذیرد جلوه ظهور خواهد گرفت هشتم مضامین دفعات هفت گانه مرقومه بالا ابداً و دائماً تا بقای حکومت و سلطنت خاندان سدوزائی بحال و برقرار و مستقر و پایدار خواهد ماند تخریر هفتم ماهی سنه ۱۸۳۹ هزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر سال هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری در دارالقرار قندهار فقط و جانبین یک بدیکری عهدنامه مزبوره را سپردند.

﴿ ذکر تشدید نمودن محمد شاه قاجار ﴾

(محاصره هرات را و کفته کوی مستر مکنیل)

مقارن احوال شاه شجاع در شکار پور و خلال وقایع مزبور اعلی حضرت محمد شاه قاجار که بمحاصره هرات چنانچه از پیش رقم گشت گرفتار بود سران سپاه را بصعب نمودن محاصره هرات ترغیب کرده مردم سکنه شهر را

ذکر سلطنت
دومی شاه
شجاع

نقل عهدنامه
مجدد مکنان
بشاه شجاع

ذکر سخت
نمودن محاصره
هرات

بعسرت هر چه تمامتر انداخت و درینوقت مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس که بقرار از کر صاحب ناسخ التواریخ بخلاف ذکر ثقات هرات که از پیش ذکر ورود او هر کاب شاه ایران مرقوم گشت چندی متوقف طهران بوده هر قدر که توانست بکار داران دولت انگلیس شکایت نوشت و ایشان را از خلل در امر هندوستان خوف و بیم داد چنانچه دولت موصوفه شاه شجاع الملک را پیش رو مرادات خویش ساخته جانب افغانستان تاخند و مستر مکنیل روز سیزدهم ماه ذی الحجه سال گذشته از طهران راه هرات بر گرفت و از قفای اوسیموینیچ وزیر مختار دولت روس در روز بیست و چهارم ماه مذکور روی بسوی هرات نهاد پس از روز نوروز تنکوژییل که در روز پنجم محرم سنه هزار و دو صد و پنجاه و پنج بود مستر مکنیل وارد هرات شده در روز بعد از ورود او وزیر مختار دولت روس داخل اردوی شاه ایران گشت و مستر مکنیل شرفیاب بار گردیده التماس نمود که بشهر در شده شهزاده کامران را از راه اطاعت پیش آرد و شاهش اجازت داده چون داخل شهر شد بخود اندیشید که هنوز هرات بتصرف شاه ایران در نیامده و امر مقاتله انجام پذیرفته است باین همه یحتمل که امیر دوست محمد خان و سرداران باشاه ایران متفق و همداستان گردیده و قلعه هرات نیز مسخر و مفتوح شده ایرانیان و افغانان یکدل و یکجهت شوند و ازین معنی مردم اسلام کشور هند نیز از در اتحاد ملت پذیرای اطاعت ایشان کردند انوقت دولت انگلیس راز بون و از کشور هند بیرون خواهند کرد پس دل بران نهاد که شاه ایران را بهر حیا که باشد بی فتح هرات مراجعت دهد چنانچه شهزاده کامران را که میبایست بقرار کفتیواش مسما (۱) ساخته با خود نزد محمد شاه میرد مرده امداد از دولت انگلیس داده گفت که لشکر دولت برطانیه باشاه شجاع از شکار پور جانب قندهار رهسپار است که فردا بکاه وارد آن دیار خواهد شد و همچنین شهزاده محمد تیمور بالشکر دیگر از راه پشاور جانب کابل ره نورد است میباید که چند روز خود داری کرده استواری و در قلعه داری بیداری نموده نزد شاه ایران نشوی و شهزاده کامران ازین نوید و کفتار او قوی دل و استوار شده و مستر مکنیل از شهر بالشکر کاه شاه قاجار معاودت کرده بشاه بیان نمود که هر چند شهزاده کامران را بیم و امید دادم فائده پذیر نکشت و هرگز از حصار هرات بیرون نشود و قبول اطاعت نکند و محمد شاه ازین اظهار او بر آشفته محاصره راست تفرمود و نیز امر کرد که آلات و ادوات مسینه را از لشکریان بر گرفته چند ضرب توپ قلعه کوب که کودک مرهق در اندرون آنها باسانی در میتوان شد بر بختند و در خور اتواب کلوله بروی کار آورده در سه جا قرار گاه برای آنها با راسته بواسطه جرتیل اتواب را بدان مواضع بر آوردند و بروج و باره شهر را هدف کلوله توپ ساخته شور و آشوب بشهر در انداختند تا که در اوائل ماه صفر سنه هزار و دوویست و پنجاه و پنج هجری مطابق ایام ورود شاه شجاع در قندهار کار بر قلعه کیان بغایت دشوار گشته همکنان در نزد وزیر یار محمد خان انجمن شده التماس کردند که قوتی بقدر لایموتی بدیشان دهد که قوت بر مقاتلت حاصل آرد و یار خصت بیرون شدن نماید تا اگر اسپر و دستگیر عساکر شاه ایران شوند هم نانی بیابند و جان بسلامت برند و وزیر یار محمد خان از سبب آنکه ناچار شده بود اجازت بیرون شدن داده بعرضه چهار روز دوازده هزار نفر از مردوزن و پسر و دختر از شدت جوع بیرون شده بالشکر کاه شاه ایران در آمدند و نان و آبی یافته مامور باقامه مشهد و نواحی آن گشتند و در خلال این احوال حاجی خان امیر بهادر جنگ که سابق زخمدار گشته بود از کثرت نوشیدن شراب مست و از حال سپاه بیخبر شده دوفوج شقاقی که در تحت لوای او بودند با هم راه شقاق و نفاق پیش گرفتند و با جمعی از دلیران افغان باب موافقت و مصاحبت گشودند و افغانان با آنکه از رسم می کساری عاری بودند با ایشان هم میاله و مشغول لهو و ملاحظه شدند و با وجود مجالست و مصاحبت شی با هم قرار دادند که نیمی در بزم شراب با ایرانیان می کسار شده نیم دیگر شیبخون زده صفحه خاک را از لوث وجود آن پیاکان شراب خوار پاک سازند و ازین اندیشه و قرارداد با صواب یکصد و پنجاه تن از فوج شقاقی را سر بریده یک ضرب توپ ایشان را با خود بشهر در آوردند و در اثنای این معاملات وزیر یار محمد خان مورد عتاب شهزاده کامران شده مقهور گشت که تا چند و تا کی مملکت را خراب ساخته مردم سکنه شهر را در اضطراب اندازیم صواب آنست که باشاه ایران امری را از در صلح بمیان آریم و وزیر یار محمد خان بزبان ضراعت پاسخ گفت که نخست کسی را نزد شاه ایران فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمایم بعد از راه مصالحه در لشکر کاه رفته با مطرح معاهده اندازیم

(۱) مسما ساخته یعنی او را میل خاطر داده

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

و شهزاده کامران از کفته او شاد خاطر شده مکتوبی بشاه ایران نوشته در عنوان آن این بیت را رقم کرد --
 ای باغبان چو باغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار
 و در ذیل آن خواستار گردید که یکی را از کار پردازان خویش در شهر پیش او فرستد تا با او سخن از در صلاح
 رانده بعد بخاطر آسوده بملاقات شاه آید و نامه را بصحابت یکی از اعیان شهر نزد شاه قاجار فرستاد و او
 که چنین امر را از خدا میخواست فوراً حاجی عبدالمحمد نامی را در شهر نزد شهزاده کامران روان کرد و شهزاده
 کامران از ملاقات حاجی مذکور شکفته خاطر و مسرور شده خواست که راه لشکرگاه شاه برگردد اما مستر مکینیل
 آگاه گشته از راه خضاب یکنفر نوکر خود را در شهر نزد شهزاده کامران فرستاده پیام داد که هرگز از شهر بیرون میا
 و چندی ثبات ورزیده استوار باش تا کار را بروفق مرادت ساخته نمایم و خودش نزد محمدشاه شده گفت که نتج
 و تسخیر هرات کلید قفل مملکت افغانستان و باعث آشفتهکی هندوستان است میباید که از سبب اتحاد دولتین انگلیس
 و قاجار دست از فتح هرات باز داشته راه طهران برگیرید و الا کار بمشاجره خواهد کشید و شاه بسخن او اعتنا
 ننکرده از امریکه پیشنهاد خاطر داشت پای پس نکشید و شهزاده کامران بهمان پیام مکینیل و ترغیب وزیر یار محمد خان
 که او را دلیل بود از کفته و نوشته خویش بشمان شده فرستاده شاه ایران را بی نیل مرام معاودت داد و در روز پنجم ماه
 صفر مذکور مودود خان و ابراهیم خان فیروز کوهی رو از ولینعمش بر تاقچه نادر بیک و صاحب نظر بیک و اسدالله
 بیک ناما را با تحف و هدایا نزد شاه ایران روان کرده قلعه نوو بادغیس بتیول ایشان مقرر و معین گشت و فرستادگان
 شان کامروا مراجعت نمودند و اینوقت چون کلوله توپ در قور خانه شاه ایران نمانده تمام شده بود و حمل و نقلش
 از ایران در هرات صعوبت داشت لاجرم شهزاده سلطان محمد سیف الدوله سنگی را از الواج قبور مردکان کلوله
 توپ تراشیده شایسته توپ زدن افتاد و صد نفر سنگ تراش مأمور کلوله تراشی از سنک شدند و در روز هشتم ماه
 صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفر قلیخان سرتیپ و باقرخان کرد باجمعی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تاخته
 ملک و مواشی مردم آنجا را تاراج کرده شصت نفر از مردم هرات را که در آنجا جهت خریدن اسب رفته بودند
 دستگیر نموده در اردوی خود بردند و در خلال احوال مذکوره ششصد تن از مردم افغان قندهار از راه محاربه
 بالشکر شاه قاجار رهسپار هرات شدند و چون بنواحی هرات رسیده ابواب شهر را از محاصرین مسدود دیده قلعه
 از قلاع قریبه شهر هرات جای گزیدند تا اگر فرصت یابند بتاخت و تاز گزینند و امیر توپخانه شاه قاجار آگاه گشته
 با صد سواره و سه صد پیاده و ده ضرب توپ آهنگ جنگ ایشان کرده قلعه را محاصره نموده محاربه شدید رویداد
 و آخر الامر ایرانیان دیوار قلعه را بضر توپ پست کرده یورش آوردند و پنجصد و نود و نه تن را کشته پکتن را
 زنده گرفته با سرهای کشتگان نزد شاه ایران بردند و او اسیر مذکور را رخصت قندهار داد که خبر کشتگان را باز
 ماندگان ایشان رساند تا دیگران جرات جنگ نمایند و از روس مقتولین منارها افراشت و مطابق این ایام قنبر علیخان
 و الله داد خان فرستادگان سردار کهندل خان که از توجه شاه شجاع بالشکر انگلیس جانب قندهار خبر یافته برای کمک
 نزد شاه قاجار فرستاده و او بی نیل مقصود رخصت مراجعت داده بود در قندهار رسیده شاه شجاع را متصرف
 آن دیار دیده پس بهرات روانه و در قلعه لاش که وارد شدند شاه پسند خان اسحق زائی و شاه پسندخان برادر
 علیخان خجانسوری نیز بدیشان پیوسته نزد محمد شاه رفتند و همچنین خداداد خان فرستاده دیگر سردار کهندل
 خان که قبل از ورود شاه شجاع در قندهار نزد شاه قاجار روانه داشته پیام داده بود که بالشکر قندهار از راه امداد
 ایرانیان رهسپار هرات شوم در روز دوازدهم ماه صفر مطابق روز ورود شاه شجاع در قندهار او در هرات
 نزد شاه قاجار رسیده پیام سردار کهندل خان را بگذرانید و او امر کرد که سردار موصوف بالشکرش عنم فرام
 و اسفزار کرده آن محال را از تصرف شهزاده جلال الدین بن شهزاده کامران بیرون کند چنانچه سردار کهندل خان
 قبل از لشکر فرستادنش بجای گیری افواج انگلیس محمد عمر خان پسر خود را از راه یاری با چهار هزار سوار
 نزد شاه قاجار فرستاده بود که خداداد خان فرستاده مذکورش از هرات مراجعت کرده در عرض راه با سردار
 کهندل خان که از قندهار باعیال و تعلقانش چنانچه از پیش اشارت رفت که روی امید بسوی ایران نهاده بود

پیوست و مقارن انحال شهزاده کامران از پیام مذکور شاه ایران آگاه گشته سه صد سوار از هرات بمعاونت جلال الدیخان پسرش کاشت و قضا را بیشتر ازین خودش بمعاونت از پسر مذکور خود خواسته و او اینوقت بخصد سوار از جهت یاری پدرش رهسپار هرات ساخته و هر دو جانب از یکدیگر یگر یخبر راه می پیوندتا که شب هنگامی در عرض طریق باهم دوچار گشته همدیگر را لشکر قندهار و سواره شاه قاجار پنداشته تیغ بفرق هم افراشتند و تا روشنی صبح بسیاری از طرفین مقتول و مجروح شده بعد که همدیگر را شناختند کار از دست و تیر از شست رفته بود که جز از تأسف چیزی بتصرف در نیامد و سردار محمد عمر خان در او خرماب صفر مذکور با چهار هزار سواریکه همراه داشت وارد هرات شده بامر محمد شاه قاجار راه فرای و اسفزار برگرفت و آن دوولایت را از تصرف شهزاده جلال الدین کشیده متصرف گشت و سردار کهندل خان پدرش نیز که از قندهار بیرون شده بود در فرای اقامه گزیده در حین مراجعت شاه ایران از هرات با او همعنان در طهران رفته سالیانه يك لاک روپیه که معادل بیست هزار تومان ایرانیست برای او مقرر و معین گردید و شهزاده جلال الدین از متصرف شدن سردار محمد عمر خان فرای و اسفزار را ناچار گشته با کلانتر اسمعیل خان روی امید بسوی شاه قاجار نهاد و او شهزاده محمد رضا را باستقبال فرستاده در لشکرگاه بمحل لایقش فرود کرده اعزاز و کرامت فرموده تسلی و دلجوئی نموده مطمئنش ساخت

ذکر ترغیب نمودن محمد شاه سپاه خویش را بیورش آوردن بهرات

چون کار محاصره هرات طول کشیده شهزاده کامران بقلعه داری همیکوشید محمد شاه را از کثرت درنگ و امتداد جنگ ملال خاطر روی داده بر اسپس سوار و بر تل بنکیان فراز شد و بر مواضعی از باره شهر که مناسب دانست امر توپ بزدن کرد و راه بیورش را ب لشکرش تعلیم داده پس بسرا پرده خویش شد و تاده روز سپاه او از کلوله توپ رخنهائی بدیوار شهر انداخته شهزاده محمد رضا بسنکر اسکندر خان و شهزاده سلطان محمد سیف الدوله بسنکر محمد ولیخان تنگائی و شهزاده علیقلی میرزا بسنکر احمدخان سردار افواج عراق و حمزه میرزا برادر محمد شاه بسنکر کابعلی خان افشار جای گزیدند و هر یک لشکریان سنکر متعلقه خویشان را ترغیب پیشرفتن کرده شهریان را باضطراب انداختند و باهم قرار دادند که دوساعت قبل از طلوع یکدست بیورش آورده قلعه را مفتوح نمایند و مستر مکینیل از عزم و قرار داد ایرانیان آگاه شده سراسیمه نزد شاه ایران شده التماس نمود که سه روز دیگر لشکر را از جنگ باز دارد تا بشهر در آمده شهزاده کامران را با وزیر یار محمد خان از راه امان نزدوی برد و شاه مسئول او را قبول نموده شهزاده محمد رضا را خبر داد که مستر مکینیل و مهدیخان قرا باپاق را با چهار سوار از دروازه خشک راه در شدن بشهر دهد و مستر مکینیل بشهر در آمده کار را بخلاف چیزی که بشاه قاجار گفته بود استوار کرد چنانچه شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان را بقلعه داری و استواری تحریض نموده گفت که تاسه روز که راه جنگ مسدود است رخنهائی دیوار شهر را از سنک و چوب و کلوخ و غیره راست کنند و پنجاه هزار روپیه از خود بدیشان داد که صرف مرمت شهر نمایند و تا دو ماه ثبات ورزیده خودداری کنند تا جهازهای جنگی دولت بهیبه برطانیه از دریای عمان داخل مملکت ایران شوند آن زمان البته شاه ایران از محاصره هرات دست باز کشیده برای مدافعه و ممانعه لشکر انگلیس روی بسوی فارس خواهد نهاد این کلمات را گفته از شهر بیرون رفت و مهدیخان قرا باپاق از کید او شاه را آگاه کرده حکم بیرون شدن وی از اردوی شاهی اصدار یافته از هرات برآه طهران رو بجانب لندن نهاد و با بمای کار پردازان دولت برطانیه استدرک نائب دوم خود را از طهران روانه هرات نموده خود در لندن رفت و پس از رفتن او بامر محمد شاه سپاهش دو تبه از خاک و سنک از دو طرف برج خواجه عبدالصخر بجانب دروازه قندهار و دروازه خشک بر افراشته ده ضرب توپ بزرگ که وزن کلوله هر یک هفتاد دو پوند و هر پوندی نود و شش مثقال بود که معادل شش سیر کابل باشد بر هر دو تبه صعود دادند و شهر را هدف کلوله آنها ساخته خرابی بسیار در عمارات انداختند و در اثنا گیر و دار محب علی خان سر تیب ما کوئی بایک فوج پیاده از راه امداد وارد گشته در سنگر نجی خان قرا کوز لو جای گرفت و درین وقت شیر محمد خان هزاره فرصت یافته با هزار سوار تاخته ششصد سراسپ از

ذکر ترغیب
نمودن محمد
شاه سپاه خود
را بیورش

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

اسپان ایرانیان که در چراگاه بودند بغنیمت آوردند و سلیمان خان افشار که با هزار سوار محافظ بود از قفقاز شیر محمد خان تاخته و از لشکرگاه نیز سواره کردستان بیرون شده تعاقب نمودند و بزحمت شاقه پنجاه راس اسب بدست کرده باقی را شیر محمد خان بجای خویش رسانید و هم درین هنگام شهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله با چیزی از منال دیوانی و غیره اشیاء بترت شیخ جام رسیده جانب اردوی شاهی رهنورد بود که بواسطه مردم قریبه شکیمان دلیران افغان از حال او آگاهی یافته ششصد سوار بعزم راه گیری او شتافتند که او را آسیبی رسانیده مال و منال همراهش را غارت نمایند و محمدشاه از آنک آنها آگاه گردیده حبیب الله خان امیر توپخانه و محمد تقی خان بیات و مهدی خان قراباق و جهانگیر خان سرکرده نظام را بانجصد سوار و دو عراده توپ بمدد شهزاده مذکور فرستاد و در حدود شکیمان با سواران من بوره افغان رسیده با هم در آویختند و چون ایرانیان را توپخانه همراه بود افغانان مغلوب گردیده دو یست و پنجاه تن از ایشان قتل و یکصد و پنجاه تن دستگیر شدند و باقی هزیمت یافته جانب وادی حسرت و فرار شتافتند و ایرانیان گرفتاران را نزد شاه قاجار برده با مر او همه را رهسپار آخرت ساختند و دو تن از ایشان بتوسط شیر محمد خان برادر وزیر یار محمد خان که از روز فتح غوریان در نزد شاه ایران طریق خدمت می سپرد طالب امان جان شده گفتند که هر یکی پنج هزار تومان که بیست و پنجمزار رویه باشد بخزانه میسپاریم تا از کشتن معاف باشیم و شاه نپذیرفته ایشانرا نیز بیاسا رسانید و یکی از جمله گرفتاران از راه داد خواهی خود را به محمد شاه نزدیک کرده خواست که بضرب خنجر هلاکش سازد اما حاجیان درگاه او را با خنجریکه در دست داشت گرفته از دم تیغ گذرانیدند و پس از وقوع سانحه مذکور محمد شاه از سران سپاه خواستکار یورش شده گفت که آیا کدام یکی باشد که حمله بشهر برده کار را بانجام رساند و از جمله سرخوش خان افشار کلام شاه را بجان خریدار گردیده دیگران همه سکوت کردند و شاه سرخوش خان را تحسین و آفرین نموده اسکندر خان سرهنک فوج خسه و مصطفی قلیخان سرتیب فوج سمنانی را به معنای او امر نموده هر سه تن سالار بزدن توپ و تفنگ پرداخته جنگ کنان با بیروان شان بتاختند و از خندق و سه فصیل و شیر حاجی در گذشته چهل شمشال و پنجاه تفنگ از پیادگانیکه در شیر حاجی بودند ورزم می نمودند بر بودند و سی تن از ایشانرا بکشتند و یورشیان از کثرت کلوله باری شهریان در عقب دیوار فصیل سوم خودهارا پنهان داشته سرفرو و کردند و آخر الامر که کاری از پیش نتوانستند برد با مر شاه معاودت کردند و در باز کشتن اسکندر خان را در میان خندق جراحات رسیده بعد از دو روز هلاک گردیده آرزو بخاک برد .

(ذکر یورش آوردن ایرانیان بقلمه هرات)

پس از یورش آوردن و برکشتن سرخوش خان چون نام او در افواه لشکریان ایرانیان با فرین افتاد دیگران را نیز غیرت دامنگیر شده شاه بفرست دریافت که تمام سپاهش راغب حصول نامند پس همه را امر کرد که اسباب یورش آماده ساخته با راستگی تمام رو بشهر نهند و ایشان بترتیب نردبان پرداخته بتعلیم بعضی از افغانان که در اردوی شاه ایران بودند در خور ارتفاع دیوار شهرزینه های چوبین شش پاه (۱) بساختند و آنکاه که آلات یورش آراسته کشت ایرانیان قصد یورش کرده بروسکی پسر پادشاه له که نزد محمد شاه راه ملازمت می پیبود در سنکر صمصام خان جایگزید و افسران دیگر هر یک بسنکر خویش در آمد و نیز در هر سنکر یکیک از شهزادگان جهت برانگیختن و ترغیب نمودن سپاهیانرا جنگ و بردن و آوردن اجوال نزد شاه مأمور کشت چنانچه شهزاده محمد رضا در سنکر اسکندر خان قاجار و شهزاده علیقلی میرزا در سنکر محمد خان و شهزاده سلطان محمد سیف الدوله در پهلوی محمد ولیخان تنکابنی قرار گرفتند و از در وازه قندهار تا دروازه خشک چهارده ضرب توپ بداشتند و ده ضرب خار در اطراف قرار داده همچنین ده ضرب توپ دیگر در مواضع متعدده براکنده بکار نمودند و فرخ خان غفاری پیشخدمت از نزد محمدشاه مأمور شد که چپ و راست تنکابو نموده سپاهرا بیورش ترغیب نماید و هر که را که سبقت و یا کمال و رزد از در صدق بشاه بگوید بعد اسکندر خان قاجار با پسرش جعفر قلیخان سرهنک و فوج مراغه از همه پیشتر آنک جنگ کردند و از پی ایشان جعفر قلیخان سرتیب و شیرخان و احمد بیک سرهنک با فوج قراچه داعی و همچنین

ذکر یورش
ایرانیان

(۱) پاه
بتشدید لام
و قسح باء
فارسی هر
مرتبیه از
نردبان

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

بی خان قرا کوزلوی سرهنک و عبدالله خان یاور از جایگاه خویش تکاور جنگ برجهانیدند و از جای دیگر محبعلی خان سرتیب فوج خوی (۱) و رشید خان سرهنک فوج مخبران و فوج کروس و فوج سوم مراغه همگنان در کار یورش سبک عنان شدند و در بامداد روز شنبه هشتم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری دست بآلات حرب یورشانه برده چهل هزار کلوله توپ بشهر و عمارات آن زدند و رخنه ها باز نموده هنگام ظهر جانب شهر هجوم آوردند و قلعه کیان نیز بمدافعه پرداخته بسیار تن از ایرانیانرا بچاک هلاک انداختند تا که محمد و لیخان از خندق و خاکریز گذشته علم بر فراز شیرحاجی سوم نصب کرد و صدتن از زیاده نظام را بدور علم گذاشته مراجعت کرد و در بین راه معاودت سرش از ضرب کلوله توپ برفت و بروسکی نیز از ضرب کلوله مقتول گشت و در چنین حالت سرخوشخان افشار جسد محمد و لیخان را در مر که کارزار دیده پیروان خویش را امر برداشتن جسد وی کرد از کثرت کلوله باری جرأت نمودند تا که خودش برخواسته و چوب برداشته خواست که بطلطمه چوب پیروانش را برداشتن جسد او برانگیزد ولی کلوله بجانب راستش رسیده حان بداد و افواج هر دو سرتیب و سالار از دیدن کشتار آن کارزار راه فرار بر گرفته پس نشستند و همچنین کلبعلی خان افشار نیز راه سستیز تا شیرحاجی سوم پیچیده بسیاری از همراهانش از ضرب کلوله بجان شده هریک که بچاک میافتاد غلطان غلطان بته خندق میرفت و خودش نیز تاب مقاومت نیاورده از راه گریز مراجعت کرد و بمثابه او امیر بهادر جنگ درنگ را در مقابل دلیران افغان دشوار دیده از زیر دیوار فرار کرد و از جمله اسکندر خان قاجار که فرار را عار میدانست بادو فوج قراچه داغی از خندق و خاکریز و هر سه شیرحاجی گذشته پیروانش از عطش ناتوان شدند و شیر خان سرهنک خواست که آب بدم ایشان رساند چون بکنار خندق رسید از ضرب کلوله بچاک افتاده یکتن از شهریان تاخته سر او را از تن جدا ساخته با خود آورد آنکاه پیادگان هر دو فوج از عطش در اضطراب افتاده رو بفرار نهادند و جعفر قلیخان سرتیب نیز در چین فرار زخم دار گشت و پس از هزیمت این دو فوج لشکر اسکندر خان قاجار که از دیگر جانب رو بمحصار شهر نهاده بودند نیز تاب مبارزت در خود ندیده هزیمت یافتند و از جای دیگر که بی خان قرا کوز لوی محبعلی خان و محمد علیخان ماکوئی که هر سه تن منصب سرتیبی داشتند از طرف برج خواجه عبدالمصر راه یورش بر گرفته چون در میان خندق رسیدند دلیران افغان سد راه ایشان شده باهم بدست و کربان بیاویختند و بسیار تن از ایرانیان مجروح و مقتول گشته و از نامداران ایشان محب علی خان زخم شمشیر یافته بقیه السیف رو از جنگ تافته بگریختند و از تمامت یورشیان بی خان از فصیل های سه گانه شیرحاجیها گذشته نردبان در برج خواجه عبدالمصر نهاده بادو بست بن پیاده بر فراز برج مذکور برآمده طبل فتح بنواخت و بشاه قاجار نوید داد که فتح حاصل گشت اما چه فتح که تا غروب آفتاب در همان برج خودداری کرده دیگر کاری نتوانست تا که دلیران افغان حمله نموده بی خان را بضر کلوله از پا در انداختند و پیروانش جسد او را برداشته لوای هزیمت افراشتند و همچنین محمد خان سردار که با سپاه عراق دروازه قندهار را در زیر نظر کشودن گرفته بود خود را تا شیرحاجی سوم رسانیده بسیاری از پیروانش بادو تن از صاحب منصبان بزرگ عراقی از ضرب دست برد شهریان بسوی آخرت روان شده پشت بچنگ داد و جعفر قلیخان قراچورلو از فوج قراچه داغی بر شکم کلوله خورده رو از زندگی بدرانید و عبدالله خان یاور زخم شمشیر برداشته دو تن یاور (۲) از فوج مراغه بقتل رسید و رشید خان سرهنک فوج مخبران بپا زخم یافت و بر سینه اسمعیل خان کلوله خورده از پشتش بیرون گشت و خانلرخان سرهنک فوج افشار و اسکندر خان قاجار سرهنک فوج خمسه و محمد و لیخان سرهنک فوج سربندی هر سه تن مقتول شدند و بسروشکم عبدالحسین خان بیک یاور زخم کلوله رسید و همچنین علیمراد خان سرهنک فوج کروس دوزخم یافت و مهدی قلیخان سرهنک آهنگ فر از قلعه کرده با بسرش کشته گشته باقرخان سرکرده سواران نیز عرضه دمار (۳) شد و با همه اتحادات آتش نیز بقورخانه شاه ایران افتاده تزلزل در ارکان اقتدارش انداخت و تا غروب آفتاب هفتصدتن از ایرانیان بقتل رسیده مابقی خسته جان و کسسه عنان بسنکرهای که افراشته بودند مراجعت کرده قرین (۴) بد حالی شدند و باندمال (۵) مجروحین شان که صدتن بودند پرداختند و بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ هزار و چهار صد و پنجاه تن از شهریان مقتول و مجروح شدند

(۱) نام موضی است

(۲) کبطان

(۳) بمعنی هلاک و بوار یعنی خرابی

(۴) قرین مصاحب وهم نشین و یار

(۵) اندمال به شدن زخم و جراحت

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت امیر کبیر) (مراج التواریخ)

و اینست قول او مبالغه است زیرا که زیاده بر صدتن قتل و مجروح نبود و مقارن اینحال از مردم کرخ که بعضی اشیای خوردنی بشهر میآوردند شاه ایران خبر یافته محمد خان را بانچهزار سوار و پنج ضرب توپ فرستاده ایشان را تنبیه و تهدیدی نموده نقد و جنسی از ایشان برسیل جرم گرفته مراجعت کرد و درینوقت از شیراز و کرمان خبر بشاه ایران رسید که جهازات جنگی دولت انگلیس از بحر عمان تاکنار جزیره خارک رسیده و مردم آنجا را بنذل و انعام زر جانب خود رهسپر کرده دران جزیره اقامت کردند و برای اندوختن علوفه و آذوقه غلات و حبوبات را يك بر چهار بهاداده شری میکنند و ذخیره مینمایند و محمدشاه از شنیدن اینخبر سراسیمه و مضطر (۱) شده دانست که این امر بواسطه مستمر مکنیل بروی کار آمد پس بجود اندیشید که اکنون از مبارزت و معاودت کدام يك اختیار نماید زیرا که هم از دست برد دلبران افغان نیرو در بازویش نمانده بود و هم از استماع اینخبر پرا از سر کم نمود تا که استدرت امور مکنونه خاطر خویش را که تا این زمان نهان میداشت در طهران بکار گذاران دولت ایران اظهار نموده گفت که دولت انگلیس ناچار است که اگر لشکر ایران دست از هرات باز نداشته مراجعت نکند بمحاربت برخیزد زیرا که از امر هرات تزلزل در مملکت هندروی میدهد پس بنابرین جهازات حربیه دولت انگلیس تا جزیره خارک طی مسافت کرده اند و هم اعلان جنگ داد که اگر شاه ایران از هرات دست باز ندارد از طرف فارس آماده حرب شود و کار پردازان دولت ایران این مقوله او را مکتوب و نزد محمدشاه مرسل نموده از عزم دولت انگلیس آگاهش کردند و محمد شاه ناچار شده در شب شانزدهم ماه جمادی الآخر ۱۲۵۵ سنه هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری طبل کوچ نواخته از هرات روی مراجعت جانب ایران نهاد و بعد از محاصره ده ماه و شش روز راه برگرفته بی نیل مقصود وارد منزل سحر خیزان شده از انجا شیر محمد خان برادر یار محمد خان را که نظر بند بود رها نموده روانه هرات کرد و سردار محمد عمر خان بن سردار کهنبدل خان و سردار شمس الدین و خود سردار کهنبدل خان و برادرانش را که از دست شاه شجاع فرار و تاکنون در فرار قرار داشتند و غیره اعیان قندهار با خود همراه در طهران برده چنانچه در سابق اشارت رفت در ماه رمضان سال مذکور وارد بلده مزبور شده يك لک روپیه سالیانه برای مصارف شان معین فرمود .

(ذکر بدیا کی نمودن انگلیسان در قندهار)

(و بیان توجه شاه شجاع جانب کابل)

چون شاه شجاع بقراریکه در ما سبق ذکر یافت در قندهار بر تخت سلطنت جلوس کرده عهد مجدد بامستر ولیم حی مکنان بر بسته بر طبق استرضای صاحبان انگلیس بکار حکومت پرداخته چندی جهت نظم و نسق ولایت قندهار طرح اقامت انداخت و در هنگام توقف او در قندهار روزی یکتن از سپاهیان فوج کوره دوشیزه از اعیان شهر را که برای عبور میکرد گرفته و از راه کناره کرده جبراً بکارش رادز ر بوده از داد و فریاد آن عاجزه مجبوره رهروان آنسوی شنیده و آن امر قبیحه را بچشم سر دیده بجهتجوی اقارب وی دویده ایشانرا بیا کاهانید و اقوام آن دختر باجمی از سادات و علماء از راه داد خواهی راه دربار شاهی برگرفته استغاثت نمودند و شاه شجاع با افسران و صاحب منصبان سپاه انگلیس هر چند معذرت نموده حیلت در اطفای آن نازه بکار بردند عارضین که از غیرت دین آن امرا بغایت مذموم میدانستند ساکت نشده جزع کنان داد همیخواستند تا که بحیل بسیار و تسلیات پشمار آن فتنه بیدار را خوابانیدند ولیکن تخم کینه در مزرع قلوب حمایت گروه شجاعت پژوه افغانان پاشیده شده کشت حفاظت ناموس بار آورد چنانچه مذکور شده میآید انشاء الله تعالی و از رویداد این واقعه سران و سرخیلان افغانه بخیالات دیگر افتاده اندیشه آن کردند که در اول ورود پادشاه و سپاه چنین امر ناسزا نسبت بناموس شرفآه رخ داد هر آینه در صورت استدامت و استقلال سوانح و حوادث بیرون از وهم و خیال پیش خواهد آمد چه پادشاه را بجز نام باده از جام سلطنت بکام نیست باری عموم خوانسین درانی خصوص حاجی خان کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحق زائی بسبب این امر از شاه شجاع ناامید ورنجیده خاطر شدند لیکن از سطوت سلطنت و هیبت لشکر انگلیس در ظاهر چیزی نکفته در باطن این درد را

(۱) ضرر رسیده شده و مجازاً بمعنی بی اختیار و بیچاره

ذکر توجه شاه شجاع جانب کابل

به برده هنگام فرصت پیچیده صبر ورزیدند و شاه شجاع پس از طی بساط این ماجرا و رسیدن شهزاده محمد تیمور
 بالشکر انگلیس و مهراجا، زنجیت سنکبه از راه پشاور در جلال آباد در روز یازدهم ماه ربیع الثانی که
 افواج انگلیس چنانچه مذکور شد داخل جزیره خارک کشت واکرچه هنوز شاه ایران بمحاصره هرات قیام
 داشت بصوابدید افسران انگلیس که از جانب هرات مطمئن خاطر گشتند که لامحاله محمد شاه مراجعت میکند
 از قندهار روی بسوی کابل نهاد و شهزاده فتح جنگ را بنائب الحکومتی قندهار بالیج نام فرنگی کاشته براه افتاد
 و از خوانین حاجی خان کاکری و دوست محمد خان اسحق زائی و محمد نقی خان وکیل و نور الدین خان ولد یحیی
 خان بامیزائی و غیره که از سبب امر دختر مذکور آزرده خاطر شده بودند و هم حاجی خان علاوه بر امر مذکور
 ادعای وزارت در دل داشت و کامیاب نکشت همکنان بهمانه ساز نمودن سامان سفر از هر کابی شاه شجاع
 تهاون ورزیده خود را باز داشتند و شاه در عرض راه از مکمن خواطر ایشان آگاه گشته و هیچ در خاطر راه
 نداده روز هفدهم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۵ عزار و دو بیست و پنجاه و پنج هجری وارد غزنین گشت و در زیر هر دو منار
 که از سلاطین آل ناصر پیاد کار است فرود آمده لشکر کاه ساخت و سردار غلام حیدر خان بن امیر دوست محمد خان که
 از طرف پدر نیکوسیرش بحکومت غزنین مأمور بود ابواب شهر را بر بسته بقعله داری پرداخت و افسران افواج
 انگلیس در روز ورود باطراف شهر گردش کرده بروج و باره حصار را مشاهده نموده چون قلعه را محکم و استوار
 دیدند از نیارودن توپ قلعه کوب که در قندهار گذاشته بودند متاسف شدند و روز دیگر که صاحب منصبان سپاه
 انگلیس در قصد تسخیر قلعه بودند ناگهان مهتر موسی خان غلجائی متوطن علاقۀ زرمتم بادوا زده هزار مرد پیکار
 از راه جهاد در رسیده بحمال قریبه غزنین جای گزیدند و ازین سوی اعلی حضرت امیر دوست محمد خان بعزم مدافعه
 از کابل بیرون شده در موضع ارغنده سنگر محکمی افراشته استوار نشست و سردار محمد افضل خان پسر خجسته
 اختر خود را بادو هزار سوار جهت راه گیری شاه شجاع و لشکر انگلیس جانب غزنین کاشت تا شاید خوانین
 درانیه که از شاه شجاع آزرده شده ترك همعنائی او نموده اند از قفای شاه شجاع براه افتاده باوی همدستان شوند
 و معزی الیه بفاصله دو کوهی غزنین رسیده چشم براه امر مذکور نشست تا که پیادگان مهتر موسی خان غلجائی
 چنانچه آنفا ذکر شد بکوههای واقعه شرقی و شمالی غزنین بر شده شاه شجاع پیاده و سواره ر کابی خویش را
 پیش از آنکه سپاه انگلیس بمحاربه برخیزد بدفع مجاهدین کاشت و جانبین باهم در آویخته خونها ریخته شد و همچنان
 سرگرم پیکار بودند که چیزی از افواج انگلیس بسر کردکی کبطان نکلسین بکمک افواج شاهی بر خواسته
 باتفاق هم غازیان را از پیش برداشته هزیمت دادند و شاه شجاع لشکریان خود را امر تعاقب نموده فرمود که هر که
 سری و اسیری از مردم مذکور آرد يك اشرفی جاژه دارد چنانچه سپاهش بیرواسیر بسیار بحضور شاه آورده
 از هر یکی يك اشرفی یافته اسیرانرا که هشتاد تن بودند بامر شاه سرازتن جدا نمودند و در نصف شب دیگر سرولم حی
 مکنانین از شاه شجاع اجازت یورش خواسته گفت بعرضه چهار ساعت قلعه را مسخر کنم و اینرا گفته از شاه
 مذکور التماس کرد که بتل مزار حضرت بهلول تشریف فرما شده مشاهده یورش لشکر انگلیس نماید و شاه
 او را اذن یورش داده خود به تپه مذکور بر شد بعد توپهای آتش بار بغرش درآمده تقب جیان بکنیدن سیخ دیوار
 حصار پرداخته دروازه جانب مرقد بهلول را از صدمه باروت برکنده رخنه در شهر انداخته چهل تن از محافظین
 برج کنار دروازه را مجروح و مقتول ساختند آنکه یورش آورده شهر را مسخر کرده دست بتاراج مال و اسیر
 کردن اهل و عیال و قتل نمودن رجال کشودند و همه شهر را غارت نموده سردار غلام حیدر خان را نیز با عیال
 و تعلقات و اطفالش دستگیر کردند و افسران سپاه انگلیس بعد از تاراج شهر او را نزد شاه شجاع حاضر کرده
 التماس عفو تقصیرش نمودند و شاه شجاع بخاطر داری انگلیسان از کشتن در گذشته بدست انگلیسانش سپرده
 یاقوت خان خواجه سرا را بحفاظت و پاسداری زنان و فرزندان او مأمور نموده چندتن دیگر از خواجه سرایان
 را نیز با یاقوت خان همراه کرد که بوجه اتم حفاظت ناموس سردار عالی تبار را بنمایند و سردار محمد افضل خان
 از جایکه وارد شده واقامه گزیده بود جانب کابل مراجعت کرده خبر از دست رفتن غزنین و گرفتار شدن سردار

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و زوال امارت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

غلام حیدر خان را بوالد ماجدش امیر دوست محمد خان درسنگر ارغنده رسانیده او نواب عبدالجبار خان برادر خویش را که در سال پیش مهماندار الکسند باریس سفیر انگلیس از جانب امیر کبیر مأمور شده و او را اعزاز و اکرام کرده بود ظاهراً جهت بند و بست رها دادن سردار غلام حیدر خان و عیال و منسوبان او و باطناً برای دریافت احوال مکتوبه خاطر شاه شجاع و انگلیسان در غزنین فرستاد چنانچه مشارالیه در آنجا رفته با افسران لشکر انگلیس گفت و شنیدی کرده اینقدر از راه ایشان مشکوف ساخت که میباید امیر دوست محمد خان با عیال و منسوبان خویش در کشور هند رفته سالیانه يك لاک روپیه چهره شاهی از دولت انگلیس گرفته صرف مؤتلف نماید دیگر سختی نشنیده مراجعت کرده امیر دوست محمد خان را از گفتار انگلیسان خبر داد

(ذکر شورش میر معصوم معروف بحافظ جی)

(پسر میرواعظ مرحوم با مردم کوهستانی و فرار کردن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان)

مقارن انحال مردم کوهستان کابل بحریک میر معصوم معروف بحافظ جی مرحوم پسر میر واعظ مرحوم که هواخواه شاه شجاع بود از ورود لشکر انگلیس در غزنین و تسخیر آن آگاه گشته بشو ریختند و حافظ جی بکتن از سد و زانین را بنام شهزادگی بسالاری برافراشته هنگامه آزادی بلوآشد و با مردم کوهستانی پسر سردار شیرعلیخان بن امیر کبیر که از طرف قبله امجدش بحکومت چاریکار قیام داشت تاخته او را در محاصره انداختند و امیر کبیر با وجود تنگی وقت سردار محمد افضل خان پسر خود را که از کرد راه غزنین در رسیده بود با سه صد سوار از راه معاونت سردار شیرعلیخان روانه چاریکار فرمود و او در آنجا رفته برادر مذکور خویش را از تنگنای محاصره حافظ جی و کوهستانیان بیرون کشیده با خود نزد پدر نیکو سیرش آورد بعد امیر کبیر که از هر طرف خود را گرفتار سر نجه تقدیر دید لاجرم خائیر یخان را با مردم قزلباشیه که همراه داشت درسنگر بیکه بموضع ارغنده افراشته بود گذاشته خود با پسران و برادران خویش داخل کابل شد که اهالی حرم محترم را برداشته فرار نمایند و از طرف دیگر حافظ جی با مردم کوهستانی از عقب سردار محمد افضل خان و سردار شیرعلیخان از چاریکار روی بسوی شهر کابل نهاده دست بتاراج مال و منال امیر کبیر و هوا خواهانش کشادند و امیر کبیر با سردار محمد اکبر خان پسر ارشدش که در وقت نزدیک شدن شهزاده محمد تیمور از راه پشاور بجلال آباد دست از حکومت شسته بفرمان طلب باتن دار از جلال آباد در محفه نشسته بکابل رسیده بود همچنان با محفه اش برداشته نواب عبدالجبار خان را که بیشتر از خود از ارغنده جهت حمل و نقل عیال و اطفال و اطفال خویش فرستاده بود امر برداشتن آنها کرده خود بیتابانه با فرزندان اش از راه ارغنده رو بفرار نهاد که از راه هزاره جات ایران که مهمان خانه سران افغانستان است برود و ازین عزمش نواب عبدالجبار خان باز داشته بر فتن بخارا ترغیبش کرد و گفت اولاً از هرات بواسطه شهزاده کامران که با ایشان معانیت دارد عبور بحال است ثانیاً سردار کهندل خان در آنجا رفته اگر شاه ایران معاوتی باو نماید هم کمک و یاری امیر خواهد بود و اگر امیر بخارا امدادی کند کویا از هر دو پادشاه نصرت بما رسیده کامروا خواهیم شد و در صورت عدم مدد کاری هر دو می شان هم در بخارا بهتر از ایران روز بر ما خواهد گذشت و امیر کبیر از سخنان نواب عبدالجبار خان دودل شده از مثنوی شریف فال کشوده این بیت باستخاره اش برآمد .

(کر بخارا میروی دیوانه — لایق زنجیر و زندان خانه)

و با وجود آن از اصرار گفتار نواب مذکور عزم رفتن بخارا کرده رو براه نهاد و این وقت خان شیرین خان جوان شیر از قصد امیر کبیر آگاه گشته با جازت خود او آتش در قورخانه سنگر ارغنده زده قبل از آنکه امیر کبیر از راه فرار وارد ارغنده شود سواران خائیر یخان مذکور بمجرده سوختن قورخانه بنه و آغرو قرا نیز تاراج کرده رو بخانه های خویش نهاده داخل شهر شدند و این امر منعکس نتیجه بخشیده باعث سرفرازی او در نزد شاه شجاع گردید چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و امیر باجم غفیر از عیال و اطفال و برادر و فرزند و خدمتکاران راه ترکستان پیش گرفته وارد تاشقرغان شد و میر محمد امین بیک والی آنجا مقدمش را اکرامی داشته نیکو مهمان نوازی نمود و شاه در وقت راه

ذکر شورش
حافظ جی
و مردم
کوهستانی

برگرفتن امیر کبیر جانب ترکستان خبر یافته بصوابدید افسران افواج انکلیسیه کبطان او ترم نامی را از انکلیسان با حاجی خان کاکری که با خوانین قندهار در اول ترک همعنائی شاه کرده و بعد از فتح غزنین ملحق اردوی شاهی شده بود با همه خوانین و سواران کشاده که با او همراه آمده بودند بتعاقب امیر کبیر کاشته ایشان ایلغار کرده چون راه بامیر کبیر نزدیک کردند که دست گیرش نمایند حاجی خان کاکری عمداً سستی نموده بی نیل مرام مراجعت کردند و شاه شجاع با سپاه انکلیس از غزنین برخواسته در روز غره ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۵۵ هزار و دوست و پنجاه و پنج هجری پانزده روز قبل از مراجعت شاه ایران از هرات که از پیش رقم کشت وارد کابل شد و بنظم و نسق مملکت داری و فرمان روائی پرداخته تجویز کرنیل کلاد مارتین دید صاحب انکلیس که همراه کاب شهزاده محمد تیمور از راه پشاور و جلال آباد وارد کابل شد میرزا حیدر علی خان لشکر نویس را جهت راز داری و وکالت و رفت و آمد در بین خود و سران سپاه انکلیس مقرر فرمود و حاجی خان کاکری را بدوست محمدخان اسحق زائی که از خوانین قندهار و چنانچه رقم شد مفسدت شعار بودند و نائب امیر و ملارشید باریک زائی و آقا حسین قزلباش که هر سه تن متمم و ندیم و همراز و همشیر امیر کبیر بودند با چند تن دیگر از خوانین کابل بزدان محبوسیت انداخت و دولک روپیه را از بدعات مالیات کابل و نواحی آن قلم نسخ کشیده خان شیرین خان را که تاراج نمودن بنه و آغروقی امیر کبیر بنامش سمرگشته بود نسبت بخویش خدمتی پنداشته بمنصب هفتصد سواری سرافری داد

ذکر رفتن امیر کبیر از تاشقرغان

(در بخارا و سرگذشت او در آنجا)

ذکر
سرگذشت
امیر کبیر
در بخارا

امیر کبیر اهل و عیال و اطفال خوردسال خویش را در تاشقرغان گذاشته سردار محمد کرم خان سومین فرزند ارجمندش را با نواب عبدالجبار خان و جمعی دیگر از خدمتکاران که قریب هزار و پنجاه تن میرسیدند بحفاظت ایشان کاشته خود بادیکر شهزادگان چون سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان و سردار محمد اعظم خان و سردار شیر علیخان و سردار ولی محمد خان و سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان و برادر زاده کان چون سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عمر خان و سردار سمندر خان پسران سردار محمد عظیم خان مرحوم و سردار شیر محمد خان ولد سردار پیر محمد خان و عبدالغنی خان نیره سردار رحیمداد خان مبرور و سردار مسدد خان و عبد الرؤوف خان خواهر زاده خود و غیره اشراف و اعیان که همکنان باخدمه و تعلقه تخمین دو هزار نفر میشدند از تاشقرغان راه بخارا را برگرفت و چون وارد آنجا شد امیر نصرالله خان والی بخارا بی آنکه پذیره رسمی بجای آرد امیر کبیر را جهت ملاقات طلب دربار خویش نموده چنانچه میبایست اعزاز و احترامش نکرد و در جائیکه شایان پاسبانان بازگاه چنین پادشاه نبود جای اقامت و زیستن داد و خرجیکه درخور کفایت نوکرائش نبود برایش معین نمود چنانچه بعد از چندی که بعسرت روز بسر برد اسباب و براق خود و همراهانش را فروخته روز همی گذرانید تا که امرش چنان بسختی انجامید که روزها بفاقه میکذرانید پس ناچار شده بواسطه کار بردازان پایه سریر امیر موصوف استدعای رخصت و رفتن بدیکر مملکت نمود و پس از دیری اجازت بیرون شدن از بخارا را برایش حاصل و این حکم صادر گشت که باختیار خود از راهیکه آمده اند نرفته از جاده که مامورین وی ایشانرا ببرد از مملکت بخارا بیرون شوند و بدین نیز اکتفا نکرده مردم نواحی و اطراف راهی را که امر رفتن ازان کرده بود قدغن فرمود که از خوردنی و غیره مایحتاج ضروری حتی نعل بایشان نفرودند و الغرض بچنین حالت از بخارا با تمامت شهزادگان و منسوبان بیرون شده هفت هزار پیاده و سوار مأمور گردید که بحفاظت ایشان را از مملکت بیرون کنند و علاوه بر همه محافظین را در خفایان کرد که در حین عبور از رود جیحون بهرحبله که بتوانند زورقی را که امیر کبیر با فرزندانش در آن می نشینند بشکافند تا غرق لجبنا شوند چنانچه ایشان را تحت الحفظ در کنار جیحون رسانیده بکشتها نشانیدند و زورقی را که امیر کبیر با فرزندانش جای گزیدند در خفا سوراخ کرده در حین راندن کشتی یکی از کشتگان امیر بخارا که از کید آقايش آگاه نبود نیز بشایعت امیر کبیر باوی در یک زورق نشست که او را از نهر عبور داده مراجعت نماید و دیگری که از حقیقت کار آگاه بود بزبان ترکی او را

خبر داد که از کشتی فرود کشته با امیر کبیر در غرق شدن همعنائی نکند و امیر کبیر بواسطه که مادرش از بزرگ زادگان قزلباشیه کابل و ترک بود زبان ترکی میدانست سخن او را شنیده با فرزندانش از کشتی فرود آمده از عبور کردن باز ایستاد و کاشتهگان امیر بخارا هر چند او را در سوار شدن بکشتی و گذاشتن از دریا سعی کردند امیر کبیر نشنیده بیاران خویش فرمود که هر آینه از غرق گردیدن بخون خویش غلطیدن اولی است زیرا که بکشته شدن از ضرب تیغ ستم نیراند پس با همراهان و فرزندانش جانب بخارا مراجعت کرده همچنان تحت الحفظ راه می پیود که برف بسیار باریده همه را مشرف بهلاکت ساخت چنانچه بعضی از شهزادگان نوجوان از شدت سرما از تکلم بازماندند و امیر کبیر هر یک از خدمه رکاب را امر کرد که بیک از شهزادگان در کنار خویش گرفته بتف آه گرم بدارند تا از بروت هلاک نشوند خلاصه بکمال زحمت و مشقت وارد بخارا شدند و امیر بخارا خرجی را که در ورود اول بار مقرر کرده بود و با وجودیکه کفایت قوت لایموت ایشان را هم نمیکرد این دفعه موقوف نموده امر کرد که امیر کبیر را بقسم نظر بنشد با فرزندانش نگاهداشته دیگران را رخصت رفتن دهند که بهرجا بخواهند رفته با امیر کبیر نباشند و ایشان پا از جاده نکشوار کی نکشیده از بخارا بیرون نشدند تا که سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان و سردار محمد اعظم خان و سردار شیرعلی خان پسران امیر کبیر و سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عمر خان و غیره برادر زادگان او با بعضی از خدمتکاران که مجموع هفتاد تن میشدند بیخبر از بخارا راه فرار جانب موضع چراغچی پیش گرفتند و از خوانین میرزا عبدالرزاق خان مستوفی و میرزا عبدالسمیع خان قزلباش و غیره چند تن با امیر کبیر همچنان در بخارا ماندند و امیر نصرالله خان از کریمخان سرداران آگاه کشته هفت هزار سوار بتعاقب ایشان کاشت که از راه بر گردانند و اگر بستیزند خون ایشان را بریزند و الا دستگیر کرده باز ننجیر آورند و ایشان در موضع چراغچی بسرداران رسیده دایره سان اطراف ایشان گرفته با هم در آویشتند و تا که کوله و باروت داشتند بخارا ایشانرا از خود باز داشته خون بسیار کس از ایشانرا بر میختند و آخر الامر که سامان محاربه تمام گشت بخارا ایشان هجوم آورده همه را دستگیر کردند و از سرداران سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان جراحت یافته سردار سمندر خان و جهان کل خان ناصری مقتول و اکثر از همراهان ایشان زخمدار گشتند و بخارا ایشان سردارانرا بازخم یافتگان در بخارا برده با امر امیر آنجا همه را محبوس کردند —

(ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع)

(در کابل بعد از فرار کردن امیر کبیر)

چون شاه شجاع بر مسند حکومت کابل و قندهار و غزنین و جلال آباد متمکن گشت ملا عبدالشکور خن را که از سی سال مختار کارش بود و همراکب شهزاده محمد تیمور درک سعادت حضور حاصل گردید نائب الحکومتی کابل سه افزای داد و او با وجود مرض لازمه ضیق النفس صعب العلاج بدادری و بازپرسی امور هر مسکین و محتاج پرداخته رعایا را از شنیدن عرض ایشان صرفه الحال می ساخت و در خلال این احوال مردم علاقه زرم از دادن مال دیوانی سر باز زده کار گذاران سلطانی را جواب دادند و علاوه بر آن با مردم غلجائی آن نواحی که در حین ورود موکب شاهی بغزنین و کابل جبهه سای سده علیای سلطنت نشده بودند اتفاق کرده طریق رهنزی پیش گرفتند و شاه بصوابدید سران سپاه انگلیس کپتان اوترم نامی را با فوج و توپخانه و خوانین قندهار که با سواران ملکی آن دیار رخصت مراجعت حاصل کرده بودند از کابل بهلاکت آن گروه شریر گشت و خوانین قندهار را فرمود که پس از انجام خدمت آن مقام بموطن و مسکن خویش روند و ایشان داخل کوهستان زرم شده مردم فتنه جوی مفسده خوی آنجا را کوشالی بسزا داده بسیاری از اشرار را از دم تیغ گذرانیده قلاع ایشانرا خراب ساختند بعد خوانین قندهار را دیار خویش پیش گرفته کپتان اوترم با فوج انگلیسیه که از بمبئی همراکب شاه مامور شده بود و این وقت در زرم رفته کار آنجا را راست کرده از راه شالکوٹ بلوچ راه کشور هند برداشت و چون وارد خاگ بلوچستان شد محراب خان بلوچ را که در هنگام عبور موکب شاهی جانب قندهار چنانچه از پیش رقم گشت سرکشی نموده بود پیش نیامده سرزنش و کوشالی نموده در عمل گشتش خرابیها آورد و ازین روز بعد تا که اولاد و احفادش در حمایت دولت انگلیس

ذکر

حادثات زمان

حکومت شاه

شجاع

دژنیامند بوی آسایش نشمیدند و شاه شجاع بعد از اطاعت طوائف اطراف چون دست نشانیده دولت انگلیس بود مواظب باوصاف دولت مذکور گشته مدام در نزد خاص و عام زبان رضامندی از معاونت دولت مزبوره نشودده می ستود و اینخبر در افواه سمر گردیده مردم افغان نسبت باو بد کن شدند که چرا اینقدر ستایش دولت انگلیس را می نماید و در ضمن اینحالات که شاه شجاع از حمایت دولت انگلیس فخر و مباهات میکرد بصوابدید افسران سپاه دولت موصوفه اراضی و املاک مردم بار گزائی را که معاند سلطنتش بود ضبط نکرده ازینمعنی فراریان طائمه جایله محمد زائی مخصوص برادران و برادر زاد کان امیر کبیر که هر یک در سر هوای شاهی داشتند امیدواران و امان گشته از جاه نواب محمد زمان خان بایسران و برادر زاد کان خویش چون سردار محمد عثمانخان بن نواب عبدالصمد خان و پسران سردار امیر محمد خان بدون بیم و اندیش باز آمده باعزاز و اکرام سابقه شان قرار یافتند و امور خود را بواسطه کار گزاران دولت انگلیس که با ایشان ملاطفت پلیتکلنی داشتند اجرا میکردند و شاه شجاع از سبب آنکه خواطر صاحبان انگلیس آزرده نشوند از رفتار و مدار ایشان با خاندان سردار پاینده خان مرحوم چیزی بر زبان نیراند اگر چه هواخواهان شاه موصوف در محافل و مجالس سخن از پسران سردار مغزور مذکور بر زبان آورده شکوهای میکردند و باهم میگفتند که عنقریب لوی بلوا اعتلا خواهند داد و شاه توافل کرده چیزی نمیکشت و همچنین ابوتبیله نام فرانسوی که شرح نوکر شدنش زدمهاراجه رنجیت سنگم بقلم خجسته رقم خود اعلیه حضرت سراج المله و والدین از پیش رقم گشت و اینوقت از طرف مهاراجه مذکور حکومت پشاور داشت روزی از طرح حکومت و سلوک شاه شجاع با پسران ملک و سپاه از کسیکه با خبر اوضاع روز کار اهالی کابل بود و زدا و راه داشت جو یا شده این کلمات را شنید که محمد زائیان و غیره بارک زائیان اقصی الغایت باشاه شجاع و صاحب منصبان سپاه انگلیس مخالطت و مهادت بهم رسانیده در هر مجلس و محفل قرین و جلسای ایشان میباشند و ابوتبیله از شنیدن این سخنان بر زبان راند که شاه شجاع را خداوندش بیامرزد و حاضرین در تعجب افتاده از وی پرسیدند که شاه شجاع تا کنون حیات است چگونه دعای مرد کان درباره او بر زبان رانید پاسخ داد که شخص ناموریکه خصمش در پهلو جای گزیند و عزت و احترام بیند بنابین گفته فردوسی زندگی او از تصور عقل بیرونست

پدر کشتی و تخم کین کاشتی - پدر کشته را کی بود آشتی

توافی کشتی بچه اش پروری - خود از محض جهل است این داور

هانا قتل سردار پاینده خان و وزیر فتح خان و فرار کردن امیر دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار کاهی از اینه خواطر پسران و سیره کان سردار پاینده خان زدوده نخواهد کشت و ثمره همه دشمنی که درین اتفاق افتاده ظاهر خواهد شد .

ذکر توجه شاه شجاع از کابل بعزم قشلاق جانب جلال آباد

چون از روز ورود شاه شجاع در کابل چهار ماه سپری شده زمان دی بادم سردی وی در رسید در روز بیست و چهارم ماه شعبان سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری بعزم قشلاق از کابل نهضت فرمای جلال آباد کشت و بعضی از انکلیسیان مانند الکستندر بارنس و غیره همکیشان در کابل مانده ملا عبدالشکور را همچنان بنائب الحکومتی بر حال داشته شهزاده محمد تیمور را بمخاطب نائب السلطنت ممتاز فرموده خود راه جلال آباد بر گرفت و در باغ منزل ناله که از یاد کارهای شاهجهان است شهزاده محمد اکبر که از بطن مخدره محترمه خواهر امیر دوست محمد خان بود از عارضه مرضی راه آخرت پیود و نعمش او را از انجا در لمان حمل و نقل فرموده بمزار فیض آثار حضرت مهتر ملک مدفون ساخت و شاه شجاع وارد جلال آباد شده بار قشلاق کشوده در هنگام توقف خویش سینه هاشم کنیری را که دست نشانیده امیر کبیر بود طاب حضور نمود و او از آمدن سرباز زده شاه را از نیامدنش آشفته خاطر ساخت چنانچه چیزی از سپاه انگلیس را با چند ضرب توپ و صد سوار از سواران افغانیه

ذکر توجه شاه شجاع جانب جلال آباد

بسرگرد کی عبد الله خان اچکزائی و سالاری جارج مکر بکر انکلیس از جلال آباد در کتر فرستاد که آنولایت را از تصرف حاکمان سیدهاشم کشیده سپرد سیدها و والدین خان که او نیز از سادات آن مکان است نمایند و سیدهاشم از توجه لشکر جانب کتر خبر یافته در استحکام قلعه داری پرداخت و فوج انکلیس که با مرشاه شجاع رو بدانجا آمده بود داخل جنگای کتر شده اطراف قلعه را گرفته سیدهاشم را محاصره انداخت و چند روز بمحاربه و مقاتله بسر رفته چون فیروز نکشت به عقب زدن پرداخته عزم آن نمود که دیوار قلعه را بصدقه باروت ازین برانداخته بعد یورش برده قلعه را مسیخر سازد ولیکن در شب اول از کثرت باریدن باران و وزیدن باد بغایت تاریکی بود راهی نیافتند که از جائی عقب زده زمین را بشکافند ناچار مراجعت کردند و سیدهاشم در مقابل لشکر پادشاهی د رنک رادر توانائی خود ندیده بمجرد آنکه راه فرار رویش کشوده کشت از قلعه بیرون شده بذریمه جاله از شهر کتر گذشته راه فرار پیش گرفت و جارج مکر بکر علاوه کتر را تفویض سیدها و والدین خان کرده خود با سپاه کینه خواش در جلال آباد مراجعت کرد و هم در خلال اینحال عبدالعزیز خان حبار خیل خمرزاده امیر کبیر که نخست شرفیاب حضور شاه شده مورد الطاف گشته پس از چندی بخود خائف گردیده کودنشین اختیار کرد و شامش هر چند طاب حضور نمود از بیم جانب بارگاه شاهی راه آمدن نه نمود پس شاه با سران سپاه انکلیس چیزی از فوج نظامی رامامور کرده قلعه او را خراب ساختند و مقارن اینحال مردم خو کیانی طریق نافرمانی پیش گرفته از مالی و زسانی سر باز زدند و شاه کانی نام انکلیس را با فوج نظام بکوشمالی مردم خو کیانی از جلال آباد فرستاد و مردم مذکور بی آنکه بچنگ گرایند طریق اطاعت برداشته از حضور شاه التماس تخفیف کردند و شاه مسئول شان را بکوش قبول شنیده هزار دو صد روپیه مالیات ایشان تخفیف عطا کرد و هم پس از قضایای مذکوره راه پشاور و کابل را که پیوسته از دست برد غلجائیان دزد و سرقت پیشه در خطر بود محافظه در مواضع لازمه مقرر کرده قوافل و تجار را مأمون ساخت و از ملک و رؤسائی هر قبیله خط التزام گرفت که در حدود هر یک از ایشان دزدی و راهزنی واقع شود از غرامت مال التجاره و غیره که تلف شود ایشان برآیند و تاوان دهند سپس از جلال آباد بعزم زیارت مزار مهتر ملک آهنگ لمقان فرمود و این مهتر ملک که در لمقان مدفون و در نزد مردم پند (حضرت نوح) علیه السلام مشهور است بقرار تحریر خود اعلی حضرت سراج المله و الدین که بعینه ثبت کتاب شد پدر (حضرت نوح) علیه السلام نیست زیرا که پدر حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان فوت شده بودند و بغیر از جسد مبارک (حضرت آدم) علیه السلام دیگر جسدی در کشتی نوح برداشته نشده بود البته سر مقدم مهتر ملک زیر آب طوفان شده بود پس این سر مقدم از ملک نامی خواهد بود که سر سلسله خاندان لمکان است و خود اسم لمقان هم در اصل بیاعت اسم ملک لمکان شده برور ایام لمقان گردیده چنانچه الحال چند موضع در لمقان موجود است بنام نور ملک و پوز ملک و لو کر ملک و شتر ملک این اسمی شاید از اولاده مهتر ملک مذکور باشند الذیب عند الله تعالی انهم و در اینجا میرزا ابراهیم خان منشی باشی که حاکم بود تمامت اردوی شاهی را خرج رسانی نموده از رضا مندی خاطر اشرف مباهی گشت و شاه پس از ملاحظه لمقان بجلال آباد مراجعت کرده در روز هفدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۶ هزار و دوست و پنجاه و شش هجری با سران سپاه انکلیس و افواج ایشان راه معاودت جانب کابل برگزیده وارد کابل شد

(ذکر اووریکه باعث اختلال کار و مورث زوال)

(روز کار شاه شجاع شد)

چون شاه شجاع از جلال آباد بازگشت فرموده وارد کابل شد باستخواب رای صاحبان انکلیس شهزاده محمد تیمور را با فوجی از سپاه انکلیس مأمور نمود که در نوضع اولنک رباط واقع راه غزنین و قندهار رفته قلعه استوار ازی احداث و آباد نماید چنانچه شهزاده در موضع مذکور بر تو زول افگنده در مدت چند ماه از شهرور سنه ۱۲۵۶ هزار و دوست و پنجاه و شش هجری قلعه متینی برافراشته و چیزی از فوج نظامی در آن گذاشته خود بکابل مراجعت کرد و درین هنگام که راه زنان فاحشه بسوی لشکرگاه انکلیس باز شده بعضی از بیغیر تان دلالت زنان زانیه را کرده خود براسپ سوار نموده نزد فرنگیان می برد خیر بخواهان دولت و رهروان آئین شریعت حضرت ختمی رتبت این امر قبیح را که در نفس الامر دریدن برده ناموس دیندار است و رخنه انداختن دیوار استوار حصار

ذکر اووریکه باعث اختلال کار شاه شجاع شد

مناهی حضرت باری بمرض شهریاری رسانیده گفتند که زنان فاحشه خویش را آرایش کرده در اردوی انگلیس میروند و مضموم نمیشود که از خانه واده شرفاء اندویا از جماعه فسقاه و مباح شرین این امر که نزد انگلیسان بواسطه دلالی اعتبار یافته اند اگر چه از گروه بی باکان و خدا ناشناسانند اما بدنامی و بی انتظامی را منسوب بسطنت میسازند که عاقبت این کار نامزا مردم غیور را بمحل حمایت آورده فتنه عظیمی برپا خواهند ساخت و شاه این ماجرا را زبان کنایه و ایما بسر ولیم حی مکناتن بگفت که سپاه انگلیس را ازین کار باز دارد و او که از عاقبت کار وحیت و شجاعت مردم ایندیار آگاه نبود در جواب گفت که همراه سپاهین از مباح شریت با زنان بازداشته شوند گرفتار چندین امراض خواهند شد و شاه فرمود که همچنین است ولیکن شیوع و رواج این کار در حوصله ناموس پرستان افغان گنجیدن بغایت دشوار است پس میباید که بچوب سیاست منع خریداران متاع این بازار نموده آیدورنه این شجره خبیثه فتنه بار خواهد آورد و سر ولیم حی مکناتن کوش بسخنان شاه نداده در زاویه نسیان نهاد اما تا زمانی که ملا عبدالشکور خان بکار حکومت کابل مواظب و میرزا حیدر علیخان بوکالت دولتین همه امور را مراقب بود پرده بی اختیاری شاه دریده نشد و مکشوف نگشت که شاه در کار سلطنت و اجرای امور سپاه و رعیت بی دخل است مگر مردم بارکزائی و منسوبان و متعلقان ایشان که مصاحب و پهلو نشین صاحبان انگلیس گردیده بودند از حقیقت کار نزد مردم اظهار میکردند که شاه را بجز نام در کار سلطنت هیچ انتظامی نیست و علاوه بر آن برفق مدعای شان وصف دولت انگلیس را کرده مردم را از مکنات و سطواتش بیامیداند و هم دامن با آتش فتنه زده میگفتند که زنان شما از شما نیستند و این خذل اندازی را نیز ملا عبدالشکور مذکور پرده داری نموده چنان بسداری و هوشیاری میکرد که از محکوم و بی اختیار بودن شاه کمی آگاه نمیشد چنانچه اگر در باب تسمیر غله و نرخ عاوفه منادی در شهر ندا میداد که فلان مقدار جنس را بفلان مبلغ نقد داده کم و کاست نکنند و کسیکه بواسطه آشنائی الکسندر بارس عدول از حکم کرده در وزن مبیع و یابهای آن کسر مینمود گرفتار شحنة بازخواست شده مجرم میکرد و مردم ازین معنی بخود میگفتند که اگر شاه را اختیاری نباشد چگونه ملا عبدالشکور خان لحاظ خاطر الکسندر بارس را نمیکند و او که واقف میکشت کس نزد ملا عبدالشکور خان فرستاده پیام میداد که شخص مجرم از آشنایان منست چرا زجرش کردید وی جواب خبر نداشتم گفته و اکتدار میشد و بدین نهج پرده داری و شکست و ریخت حصار سلطنت را صرمت کاری می نمود تا که مکناتن و الکسندر بارس از عدم ناقبت اندیشی بگردار ملای موصوف رشک برده خاطر آزرده شدند و امور مملکت داری را بفساد آوردند چنانچه محمد عثمانخان که از دست طمع روی دل از شاه بر تافته پای در میدان جانب داری انگلیسان نهاد برغم ملا عبدالشکور خان مطابق خواهش فرنگیان کار را اجرا کردن گرفت و مقارن این احوال میرزا امام و یردیحان قزلباش که بقرار ذکر خود شاه شجاع معتمد امیر دوست محمد خان و با او در بخارا رفته بود بصلاح و صوابدید امیر مذکور خود را دیوانه قرار داده بواسطه دیوانگی از گرفتاری پادشاه بخارا خلاصی یافته از راه حاسوسی و مایل گردانیدن اعیان کابل را جانب امیر کبیر وارد کابل شد و نخست هر چه سعی کرد که نزد ملا عبدالشکور راهی برای خویشان باز کرده همرازش شود کامیاب نکشت بعد نزد محمد عثمان خان که جدید مأمور ثلثات یعنی سه کوتی خالصجات شده بود رفته با وی دمساز گردیده در اندک زمان کار را بجائی رسانید که تمامت مردم درانی و غیره رعایایان ببدکوتی ملا عبدالشکور خان کشوده بید ساو کیش در افواه مشتهر ساختند تا که مکناتن و الکسندر بارس بشاه شجاع اظهار کردند که ملا عبدالشکور خان از عهده امر حکومت چنانچه آئین سلطنت است برآمده نمیتواند پس باید که دیگری بجای او منصوب گردد که در طبائع مردم مرغوب باشد و شاه هر چند وصف حال او را کرده از گفتار هر دو تن انگلیس سر باز زد رد قول خویش را از ایشان شنیده فائده حاصل نکرد تا که محمد عثمانخان مزبور بن و قادار خان سدوزائی برفق خواهش انگلیسان بمخاطب نظام الدوله کی مخاطب کشته ملا عبدالشکور خان را عزل فرمود و نظام الدوله کامرواشده بایام و اشاره انگلیسان و خواهش نفس خویش همه مهتم را قانع کرده از رفتن پیش ملا عبدالشکور خان بازداشت و سواره و پیاده که جهت خدمت با او مقرر بود بگرفت

ذکر ورود
میرزا امام
و یردیحان در
کابل

﴿ ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا ﴾

(جانب قطغن و تاشقرغان و سوانج سرگذشت آن)

چون امیر کبیر بقراریکه از پیش تحریر شد در بخارا بعسرت مبتلا گشت بعد از چندی بوسائط و وسائل از پادشاه بخارا رخصت پسران خورد سالتش را که سردار محمد اعظم خان و سردار شیرعلی خان و غیره بودند حاصل کرده بادیگر شهزادگان خورد سال چون سردار ولی محمد خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمد امین خان در تاشقرغان نزد مادران ایشان و سردار محمد اکرم خان که در آنجا بود فرستاد و امر کرد که از آنجا اگر چه شاه شجاع معاند است در کابل روند زیرا که نظر بحمايت و حفاظت او که نسبت بمیال سردار غلام حیدر خان در غزنین نموده است هر آینه با ایشان نیز مدارا خواهد کرد چنانچه نواب عبدالجبار خان و سردار محمد اکرم خان ایشانرا از تاشقرغان برداشته روی بسوی کابل نهادند و چون وارد میدان کابل شدند صاحبان انکلیس آگاه گشته جنرال گرفت چرلین را بانول مکر چرلین باستقبال ایشان فرستاده باعزاز و اکرام در غزنین برده باعیال و اطفال سردار غلام حیدر خان که خود او را در بمبائی فرستاده بودند یکجا منزل دادند و امیر کبیر از طرف عیال و فرزندان خورد سالتش مطمئن خاطر گشته باهراهان و ندیمانش مشاوره پرداخته صلاح کار را بدان قرار دادند که طریق فرار برگیرد و تنها رهسپار دیگر دیار شود و اگر باز ماندگان در شکنجه عقاب امیر بخارا زیادتر گرفتار آیند هم اضطراب نکنند که مقصد اصلی نجات ذات بابرکات اعلی حضرت است تا شاید آبی بروی کار آید و امیر کبیر مشاوره یاران را پذیرفته يك راس اسبی را دستیاب کرده بتغیر لباس در ویشانه راه فرار بر گرفت و پادشاه بخارا آگاه شده سوار بسیاری بتعاقبش گاشت و سردار محمد اکبر خان را با همه آنانیکه باز مانده بودند محبوس سیاه چاه بداشت و امیر کبیر شب و روز رانده خود را از دست گیر شدن بیرون کشیده کاشتهکان پادشاه بخارا بی نیل مرام مراجعت کردند و امیر کبیر بشهر سبز رسیده در کلبه محقره درویشان که چندتن از ایشان باهم نشسته شیرجای میخوردند چون بسیار گرسنه شده بود بطمع نانی فرود شده چشم بجناب آنان که شاید نیاله از جای بوی دهند بدرب حجره بنشست و آن بی حمایتان که اسم قلندری را بر خود گذاشته صفتش را نداشتند هیچ نگفتند و ندادند و همچنان باشکم گرسنه بشهر در آمده در بازار بدم دکانی باراده جستجوی ملا کبیر نام تاجر ده افغانان کابل که در آنجا عیال دار بود متحیرانه لحام اسپ بدست بنشست و از شخصی نام و مقام ملا کبیر را پرسیده چون او را می شناخت آن شخص برعهده گرفته ملارا بتزد امیر کبیر آورد و ملا کبیر اعلی حضرت امیر را دیده و دستش را بوسیده باخود در خانه برد و آن نگاه که بخانه داخل شد ملا کبیر را از وضع درویشانه امیر رقت دست داده بی اختیار بگریست و پس از کویه شدیدی بخدمت دست برده آنچه میبایست و میشایست اعزاز و احترام نمود و بعد از حصول استراحت و رفع خستگی ملا کبیر را که با حکمران شهر سبز معرفت داشت نزاد و فرستاده از ورودش در شهر سبز آگهی داد و او بمجرد شنیدن خود در خانه ملا کبیر آمده مقدم امیر را گرامی داشت و باعزاز و اکرام هر چه تمامتر بمهمان خانه پادشاهی برده پس از ادای مراسم مهمان نوازی ملوکانه در باب بحمیمتی پادشاه بخارا سخن در میان آورده خواستار آن شد که لشکر جانب بخارا کاشته انتقام بگیرد و امیر کبیر منت پذیرا شده از غنیمتیکه او کرد منعش نموده هفتصد سوار خواست که او را از جیحون همراهی کرده بگذرانند و در سرحد قطغن رسانیده مراجعت کنند و حکمران شهر سبز انکشت قبول بر دیده نهاده و آلات و ادواتیکه لازم داشت آماده کرده هفتصد سوار بهمراکش تعیین کرد و امیر کبیر از رود جیحون عبور نموده از سرحد قطغن سواران شهر سبزی را رخصت مراجعت داده خود وارد قندز گشت و از امیر مراد بیک اتالیق خواهش نمود که هر قدر از لشکر که بتواند فراهم کند تا از دیگر محال نیز سپاه، ترتیب داده راه پیکار جانب کابل پیش گیریم و او پنج هزار سوار کرد آورده بملازمت رکاب امیر از قندز روی بسوی آی بیک نهادند که مردم آنجا نیز با خودیار و مددکار سازند و در آنجا میروالی حکمران تاشقرغان نیز با پنج هزار سوار برکاب امیر کبیر ملحق گشته از آنجا باهم راه سر باغ و خورم را

ذکر گریختن
امیر کبیر از
بخارا

بزم بامیان پیش گرفتند و در آنجا با کترلات انگلیس که با چندی از پیاده و سوار نظام و چند ضرب توپ مقام
 کزیده بود در آویخته سه چهار مرتبه دلیرانه حمله کرده بسیار تن را از فرنگیان خون بریختند و آخر الامر امیر کبیر
 که لشکرش مردم ملکی بود در محاربه فوج نظام ثبات نتوانست و وزید پس ناچار هزیمت اختیار کرد و از راه
 فرار داخل تاشقرغان شده جمعیتش را کنده کشت و چندی در تاشقرغان درنگ نمود تا که خدمه خودش که از جور
 پادشاه بخارا در هر جا پراکنده شده بودند از توقفش در تاشقرغان خیر یافته بیک و دود و بنزدش شتافته سه صد تن
 فراهم کشت از راه خنجان بنا بر آنکه غزا و جهاد مردم کوهستان با فرنگیان سمر کشته بر زبانها افتاده بود روی بسوی
 کوهستان کابل نهاد و آنکاه که وارد کل بهار ابتدای کوهستان شد میر مسجدی خان بن خواجه اسحق از وصولش
 در آنجا آگاه شده بذریعه مکتوب دعوت کوهستانش نموده خود هنگامه ارای قتال کشت و شاه شجاع شهزاده
 محمد تیمور را با جنرال شیل و الکسندر بارنس و افواج انگلیسیه و سواران طائفه فوغل زائی از کابل جانب کوهستان
 بسکیل کرد که میر مسجدی و غیره کوهستانیان را کوشالی بسزاد هند چنانچه در موضع خواجه خضری قلعه میر مسجدی
 خان محاربه رخ داده میرمند کور با نجاه تن پیاده از دلیران کوهستانی دست با آلات حرب برده بمدافعه پرداخت و انگلیسان
 یکجانب قلعه را بضر بکاوله توپ بست ساخته از راه یورش بتاختند و میر مسجدی خان با همراهان خویش پای مردی
 فشرده چنان با انگلیسان در آویخت که جانبین بکار دو خنجر و سر نیزه تفنگ بسرو سینه و شکم هم دیگر زده خونها
 بریختند و انگلیسان از دست برد دلیران کوهستان استقامت راهلاک جان دانسته هزیمت یافتند و از ضرب تیغ نجاه و یک تن
 با وجودیکه یک فوج سوار و یک فوج پیاده نظام با توپخانه بودند پشت بچنگ داده و بگریز نهادند و از افسران کانی نام با چند تن
 از احاد سپاه کشته شدند و از کوهستانیان نیز میر مسجدی خان زخمدار شده چند تن دیگر مجروح و مقتول گردیدند
 بعد میر مسجدی خان اقامت را در مقابل پادشاهی عین تباهی دانسته شب هنگام ترك مقام خویش کرده بریزه کوهستان
 و از آنجا در نجراب رفت و مقارن ایحال امیر کبیر از کل بهار راه کوهستان برگرفته در موضع پروان که در زمان حال
 موسوم بجبل السراج است بالشکر انگلیس که هشتصد سوار و مأمور بدفع و پیکار امیر کبیر و اعتبار شده بودند
 دوچار کشته ناثره کیر و دار شعله ور گردید و سردار محمد افضل خان و سردار محمد عمر خان که قبل از فرار کردن
 امیر کبیر از بخارا در تاشقرغان آمده و اینوقت ملازم رکاب والا بودند حمله های مردانه کرده انگلیسان را از پیش
 برداشته هزیمت دادند و تعاقب ایشانرا از دست نداده همچنان زده و میراندند و امیر کبیر خودش بانائب سلطان محمد
 خان انکی زائی و قادر خان مسیح زائی از عقب تازی عنان باز کشیده دیگران همچنان اسب تعاقب تاخته از امیر کبیر
 دور افتادند تا که فوج دیگر از افواج انگلیس بمعاونت شکستیان رسیده سرداران را از عقب تازی باز داشتند
 و حایل بین امیر کبیر و پسرانش شدند و امیر کبیر کثرت مدعی را نظر کرده با هر دو تن همراهش قبل از آنکه سرداران
 بر کابش ملحق شوند روی بسوی نجراب که میر مسجدی خان نیز در آنجا رفته بود نهاد این امر باعث تنهایی او
 و تفرقه سرداران از وی شد چنانچه نزد میر مذکور شده و او مقدمش را کرامی داشته پس از ادای مراسم عزت
 و احترام اتساع کرد که سرکار والا در نجراب درنگ فرمایند تا مردم کوهستان را فراهم نموده بعد بمحاربه خصم
 گرانید و امیر کبیر نظر بقاتل مردم کوهستان مسئول او را قبول نکرده آهنگ زرمتم کرده گفت که چون شاه شجاع
 بر مسند حکومت قرار دارد مبادا در صورتیکه کار از پیش رود خرابی بشما و مردم کوهستان روی دهد و مال و جان
 مسلمانان بهر در و دپس از آنجا راه برگرفته چون بنزدیک شهر کابل رسید چیزی وجه نقد بقادر خان و محمد اسم خان
 بار کزائی پیش خدمت خویش داده از خود پیش فرستاد که بشهر در شده اسباب نعل بندی بادوسه سوار نعل خریده
 در مقبره پادشاه که وعده کاد قرار داد بودند که در آنجا یکجا شده جانب زرمتم رهسپار شود و خود بانائب سلطان
 خان انکی زائی در دشت قلعه حاجی صاحب پای مناری از اسب فرود آمده قدری درنگ کرد که هر دو تن مأمور
 چیزی از ایشان دور شوند و در اینجا امیر کبیر با خود اندیشیده بصواب دید رای رزین و خرد دوزین امرا چنین
 قرار داد که عمال و اطفالم در غزنین نظر بند و محفوظ و شاه شجاع از باده حکومت کامروا و محظوظ است
 اگر چنانچه قبایل و تری و اندری و غیره مردم طوائف غلجائی فراهم شده لوای جهاد و غنایر افرانند
 نیز چون مردم الوسیست مقاومت نتوانسته رشته جمعیت شان گسسته خواهد شد و آنوقت تن تنها با هزار گونه

رنج و تعب مبتلا گشته توان نشستن زاویه کمنامی و تاب کشتن بادیه ناکامی را نخواهم داشت پس اقرب بصواب آنست که نزد سرولیم حی مکناتن رفته هر چه بودی که او بنیدیشد پذیرفته بایدامن اصطبار پیچم و این امر را از نایب سلطان خان نیز مشورت جسته پسندیده او و خاطر اشرف کشته، غلام شهر کابل شد و در حدود قاعه محمود خان بیات که حال بامر اعلی حضرت سراج المله والدین بجای آن عمارت نیکو نظارت قومی باغ سر باوج تفاخر برافراخته است رسیده از پل واقع موضع مذکور عبور کرده بقرب بالاحصار بسواران نظامی که از قفا و پیش رو و یمین و یسار سرولیم حی مکناتن که بتفرج و کردش بیرون شده جانب بالاحصار معاودت کرده بود پیوسته همچنان آهسته آهسته از عقب ایشان اسپ رانده چون از دروازه شاه شهید داخل بالاحصار شد نایب سلطان خان بامر امیر کبیر از سواران دنباله رو پرسش نام آنرا که به تختر اسپ میراند نموده و مکشوف داشت که سرولیم حی مکناتن است بعد بایامی امیر کبیر خبر رسیدنش را پیش شده بمکناتن اظهار داشت و او چون سرداران که هزیمتبان لشکر انگلیس را چنانچه آنفاً مذکور گشت تعاقب نموده تا کنون در کوهستان بازار کارزار گرم بود سراسیمه سان از نایب سلطان خان پرسید که بالشکر (۱) و هنوز نایب سلطان خان جواب ننگفته بود که امیر کبیر در رسیده و سرولیم حی مکناتن بفرست او را شناخته هر دو تن از اسپان خویش فرود آمدند و پس از احوال پرسی مرسوم دست امیر کبیر را گرفته در باغیکه امیر کبیر ساخته و از اشجار و ریاحین پرداخته بود برده باهم داخل منزل شدند و در صدر اوطاق چوکی برای امیر کبیر گذاشته بر نشانید و چوکی خود را فروتر گذاشته بر نشست و زبان اعزاز و اکرام کشود .

(۱) یعنی بالشکر آمده

ذکر مکالمه سرولیم حی مکناتن با امیر کبیر

ذکر مکالمه مکناتن با امیر کبیر

و مأمور شدن وی با قامه هند

قبل از آنکه سخن در میان رانده شود امیر کبیر برسم شاهانه که در وقت تسلیم شمشیر میسپارند شمشیرش را از کمر کشوده پیش سرولیم حی مکناتن نهاد و وی به تعظیم شمشیر از جا برخاسته و آرا بدست گرفته بزبان راند که امیر صاحب شما در هندوستان میروید و امیر کبیر پاسخ داد که حالا که نزد شما آمده ام هر چه بگوئید پذیرا است بعد التماس کرد که سردار محمد افضل خان تاحال با سپاه ما سر کرم قتال و جدال است برایش بنویسید که دست از جنگ کشیده نزد شما آید و امیر کبیر چاقو و عینک خود را همدست سواری بطریق نشانی فرستاده وی نزد والد ماجدش آمد و قبل از ورود او در شب اول که امیر کبیر بعد از ملاقات سرولیم حی مکناتن بخیمه که در سخن باغ برایش افراشتند تشریف برده و زد بیکر مکناتن از امیر کبیر التماس نمود که بشاه شجاع ملاقات نماید اما امیر کبیر این مسئول او را قبول نفرموده گفت مارا بشاه شجاع کاری نیست نزد شما آمده ام نه به بیعت و اطاعت او و سرولیم حی مکناتن گفت که نظر بیاس سلطنت که او را است سزاوار است که نزد وی روید امیر کبیر جواب داد که شما او را بیاد شاهی برداشته اید نه جمعی از اهل حل و عقد اگر نه چنین است شهادت از اعانتش باز دارید تا مفهوم شما و بخر دان جهان شود که کدام کس سزاوار پادشاهی است و اعیان مملکت با تمام رعیت گرویده احسان کیست و اگر حرفی داشته باشد حاضر آمده خودش بحضور شما بالمشافهه ادا نماید و سرولیم حی مکناتن ظاهر آسکوت کرده دیگر چیزی نکفت لکن باطنا از سخنان امیر کبیر غنچه خاطرش از هوای خرمی بشکفت که وی بجز از نزاع دیگر کاری بشاه شجاع ندارد و پس از سخنان مذکور سردار محمد افضل خان جهت آوردن حرم محترم مأمور غزنین شده خود امیر کبیر با یکتن از زوجانش که دختر ناظر خیرالله خان عرب و در کابل بود معطل برسدین سرادقات حرم با احترام نکرده باستصواب انگلیسان راه کشور هند بر گرفت و یکفوج سواره با یکفوج پیاده از سپاه انگلیس بهمرای و پاسداری او مأمور شد و در خلال احوال مذکور سردار شیرعلیخان و سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اکرم خان که با حرم محترم چنانچه از پیش رقم شد از تاشقرغان آمده مأمور با قامه غزنین شده بودند قبل از ورود امیر کبیر در کوهستان بوقت محاربه بامیان هر سه تن احرام جهاد بسته باهم قرار دادند که سردار محمد اکرم خان متوقف غزنین بوده دو تن دیگر در بین طوائف اندری و ترکی و ساپان خیل

ذکر تکاپو نمودن سردار شیرعلی خان و سردار محمد اکرم خان معزم جهاد

وزیری وغیره قبائل غلجائی رفته باتاجکیه رباطورامک وتاسن ومردم چرخ همرا بنام غزنا برانگیزند وبمباربه خصم کراشیده خونها بریزند ونیز سردار محمد اکرم خان باایشان قرار داد که درقریحات رباط ورامک وغیره توأحی متوقف ومشغول فراهم نمودن لشکر باشند تاوی نیز از غزنین بیرون شده باایشان ملحق شود وهر دوتن شهزاده راه مقصود بر گرفته در موضع مذکور درنگ کرده مردم را ترغیب بغزا همی نمودند که انکلیسان مقیمه غزنین از عنم ایشان آگاه کشته سردار محمد اکرم خان را نظر بند نمودند وهر دوتن برادر دیگر ازین ماجرا خبر یافته از جائیکه درنگ داشتند برخواسته آهنگ زرمتم کردند ودر آنجا رفته هر چند مردمش را تکلیف وترغیب بر جهاد کرده مددطلبیدند جرأت از ایشان ندیده بنیل مرهم راه خوست بر گرفتند واز مردم آنجا نیز مرادایشان حاصل نکشته درهنکو (۱) نزد سردار خواجه محمدخان وسردار نور محمدخان وسردار یحیی خان وسردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان که آموض را مهرا جا، رنجیت سنگه جابگیر شان معین کرده بود رفته چندی نزد آنان اقامت کریدند تا که امیر کبیر وارد لاهور شده بذریعه مکتوب ایشان را طلبیده شرف دست بوس حاصل کردند وسردار محمد افضل خان که در غزنین جهت حمل ونقل برده نشینان حرم محترم رفته بود نیز با سردار محمد اکرم خان و بانوان پرده عفت از غزنین براه کابل وبشاور کوچ داده وارد لاهور شدند بعد امیر کبیر باز وجات محترمانه وشهزادگان باسعادات از لاهور در لودهیانه رفته در عمارتیکه بانوان حرم محترم شاه شجاع منزل داشتند واز آنجا روانه کابل شده بودند جای کرید وسالیانه دولت روپیه چهره شاهی ازدولت انکلیس برای مصارفش مشخص ومقرر کرید و بعد از چندروز که ذلت وخستگی راه ذایل و رفع شد امیر کبیر بانوان حرم محترم را بادیکر شهزادگان سعادت توأم در لودهیانه گذاشته سردار محمد اکرم خان و سردار عبدالغنی خان نیره سردار رحیم دادخان ومیرزا محمد حسین خان مهربردار وغیره چندتن از خد متکارا ترا باخود برداشته فرامرز خان وناظر سهراب خان جدید الاسلام وراز محمدخان وباز محمد خان وطره باز خیاط کشمیری وبابا کرم سقاء باشی وناظر خانجان ومحمد نبی خان کشمیری وشیر محمد خان فرانس باشی وغیره را که بصدتن میر سیدند نیز همراه گرفته باستصواب رانی انکلیسان از لودهیانه در کلکته تشریف برده اقامه کرین شد ودر تابستان بکوه منصوره واقع دیره دون بیلاق نموده در زمستان بکلکته روز بس همی برده زیست همیکرد

(۱) نام موضعی

(ذکر عزل شهزاده فتح جنگ از حکومت قندهار)

وخلل یافتن روزگار شاه شجاع از کردار محمد عثمان نظام الدوله

در خلال وقایع واحوال مذکوره سال ۱۲۵۶ هزار و دو بیست و پنجاه و شش هجری شاه شجاع شهزاده فتح جنگ را که حکومت قندهار داشت بسبب رنجش خاطر میجیرلیج انکلیس مقیم قندهار بکابل طلبیده شهزاده صمدر جنگ برادر او را بحکومت قندهار مأمور نمود وشهزاده محمد تیمور را بکابل گذاشته خود بعزم قشلاق راه جلال آباد بر گرفت و چون وارد جلال آباد شد طائفه سنکوخیل که بواسطه عداوت خانکی چند رمه کوسفند از مردم شنواری بتاراج آورده وسراز حیب تهر کشیده بودند یکدسته از فوج پیاده انکلیس را با یکفوج از سواران سپاه شاهی وتوپخانه بدانسو راهی کرد وانان از توجه لشکر خبر کشته قلاع ومساکن شان را فرو گذاشته بکوه بردند وبوجود دشوار کندی جبل کوشمالی بسزا یافته افواج مأموره مراجعت کردند ومقارن اینحال سه طغرا فرامین جمعی بمهرودستخط شاه شجاع بدست مکر بکر انکلیس افتاده بشاه شجاع نشان داده مضمونش بنام مردم کوهستان مرقوم بود که لوای بلوا ورایت غزنا بر افرازند وشاه از مشاهده آن خطها که هیچ اشتباه در مهر ودستخطش نبود منفعول وخجل کرید تا که میرزا ابراهیم خان منشی باشی حاضر کشته نیک ملاحظه وبغور مشاهده نموده ظاهر کشت که دستخط ومهر شاه صحیح وبرجاست لکن سطور اصل را که مرقوم بوده برداشته این کلمات را بجایش نکاشته اند چنانچه ابراهیمی حروفات وکلمات محوشده ظاهر می نمود پس شاه خورسند کرید در حال مکر بکر انکلیس را بحضور خواسته از یکد دشمنان خویش آگاه هش کرد واز خطوط مذکوره مفهومش ساخت چنانکه اعتراف کرد که جمعیست بعد مدتیان هر دو خط راهمه افسران نظامی نموده از حقیقت آگاه کرد که گراه درخوا طر راه ندهند

ذکر
عزل شهزاده
فتح جنگ
از حکومت
قندهار

آنکاه شاه مقامسخن یافته بصاحبان انگلیس گفت که این فتنها از احسانات دولت انگلیس است که نسبت بطائفه بارک زائی بظهور رسانیده وایشان کستاخ شده بروی کار میآوردن وازین قسم اموربسی بظهور خواهند آورد چنانچه شنیده میشود که سران طائفه بارک زائی چون نواب عبدالجبار خان و محمد عثمان خان و نواب محمد زمانخان وغیره امثال ایشان شب وروز دامن زن و آتش افروز فتنه اند خصوصاً درین هنگام که محمد عثمان نظام الدوله هواخواهان و اخلاص کیشان امیردوست محمد خان را چون میرزا امام وردی خان و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی که از بخارا بتقریب وارد کابل شده است و میرزا احدخان و نواب امیربارکرائی وغیره را مختار کار خود قرار داده است وایشان شهرت نموده بزبانها نهاده اند که شاه شجاع را از سلطنت بجزنایمی باده مرام بکام نیست و اختیار برک کاهی را در امور سلطنت و پادشاهی ندارد و حالا آنکه در لودهیانه بدفعات عهدنامه موثقه بین دولتین مرقوم داشته ایم که کارگذاران دولت انگلیس را در هیچ امری از امور داخله مملکت افغانستان مداخلتی نباشد و صاحبان این نوشته را پذیرفته و ممضی داشته اند که غرض اصلی از نوشته ایندفعه در عهدنامه همین طائفه بارک زائی بوده که مدعی سلطنت اند و اکنون که نتیجه منعکس گردیده است میباید قبل از حدوث فتنه تدارکش کرده شود و چون انگلیسان را میل خاطر جانب منسوبان امیردوست محمد خان بود سخنان شاه شجاع را نشنوده تدارک کار نمودند و شاه نیز بیاس خاطر انگلیسان دیگر چیزی بزبان نیاورده از جلال آباد بعزم زیارت مرقد مهتر ملک در لقمان رفته و بمقبره مادر مرحومه خویش دعای امرزش خوانده میرزا ابراهیم خان منشی باشی حاکم لقمان از حسن کردانی و آزوقه رسائی بسپاه رکابی و ضیافت ایشان شاه را از خود خورسند و رضامند ساخت و این خورمی شاه از وی باعث حسدور شک محمد عثمان خان نظام الدوله شده خالصه جات لقمان را که در اجاره میرزای مذکور بود ضبط نموده عامل و ضابط دیگر از جانب خود مقرر فرمود و هر چند میرزای مزبور سند اجاره داری خود را باز داشت کسی عرض او را نشنیده و قهی نگذاشت و مثل ملا عبدالشکور که از حکومت کابل عزل نمود دست او را نیز از حکومت لقمان کوتاه ساخت و همه این امور را نظام الدوله مذکور از سبب آنکه مکناتن جانب دارش بود بظهور میآورد خلاصه شاه شجاع از لقمان در جلال آباد مراجعت کرده با صاحبان انگلیس راه معاودت جانب کابل بر گرفت

﴿ ذکر اموری که نظام الدوله بروی کار آورده ﴾

(باعث اختلال روزگار شاه شجاع شد)

آنکاه که شاه شجاع وارد کابل شد بصوابدید مکناتن انگلیس شهزاده محمد تیمور را در سال ۱۲۵۷ هزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری بحکومت قند هار ما مور فرموده مقارن اینحال پرده نشینان حرم محترم شاهی که بیاسداری و حفاظت و همراهی میجبر برات فوت انگلیس از لودهیانه عازم کابل شده و عمارات نشینان کاه ایشان بانوان مشکوی عصمت و عفاف امیر دوست محمد خان چنانچه مذکور گشت سپرده شد در ماه ربیع الثانی سنه مزبور بکابل رسیدند و پس از وصول بانوان حرم شاهی در کابل چون مکناتن جانب دار نظام الدوله شده بایه اقتدارش چنان ارتقاء گرفت که چندی را که بدربار شاه اسم و رسمی داشتند همه را نزد مکناتن مذمت کرده او را از ایشان سر کران ساخت و بدان هم اکتفاء نکرده بنای کاستن تخواه خوانین درانی را گذاشت و ازین امر خوانینیکه هوا خواه شاه شجاع و از حکومت امیر دوست محمد خان و برادرانش نارضا بودند عرض پرداز حضور شاه شجاع شده التماس آن کردند که مواجب خوانین را از کاستن بازدارد تا موجب فتنه نشود و شاه از عرض آنها نظام الدوله را مانع گردیده فرمود که دست از تنقیص تخواه سران قبائل بازداشته مرتکب ایذاء احدی نکردد و او امر شاه را بکوش قبول جان داده از امریکه پیش نهاد خاطر داشت دست بازداشت چنانکه روزی صمد خان نیره زان بیک خان بادوزائی فوقزائی بدربار عام از رسیدن مواجیش بعرض شاه رسانیده شاهش جواب را بنظام الدوله راجع کرد و او گفت که صمد خان دروغ میگوید و طریق خلاف می پوید و صمد خان که از کردار نظام الدوله دل تنگ شده بود برآشفته که تودروغ میگوئی که تمام خدام دولت را جگر خون ساخته با گروه بارکرائی که خصم سلطنتند ترد محبت باخته و شاه از درشت خوئی و زشت کوئی هردو تن ملول و متالم گشته بدون آنکه چیزی بفرماید

ذکر اموری که
نظام الدوله
بروی کار
آورده باعث
زوال سلطنت
شاه شجاع
شد

خشم آلود از بارگاه برخواسته بدولت سرا در شد و نظام الدوله این ماجرا را بزبان شکوه نزد مکنان بازداشته التماس عزل صمد خان را از وی نموده او بشاه نوشت و شاه بقرار نوشته مکنان صمد خان را از بار پایی حضور منع فرمود و این امر حجت و دلیل دیگر بر اقوال بارک زائیان شد که بمردم می گفتند که شاه بیرون از نام دیگر باده از امور سلطنت بکام ندارد خلاصه هر چه بارک زائیان بنظام الدوله تعلیم می نمودند بمحل اجرا میرسید و هم خود شاه نیکومی فهمید که ایشان شب و روز در صد دانند که اعتبار ویرا از دل های مردم دور کرده در مملکت شر و شور اندازند و نظام الدوله نیز بر طبق مراسم آنان رفتار همی نمود تا کار را بجائی رسانید که زمام اختیار داد و ستد مالیات را از کف شاه شجاع بر بود حتی اوقاف مزار عاشقان و عارفان را که از عهد سلاطین ماضیه مسجل بود ضبط کرده شاه شجاع نتوانست که بر حال کند و همچنین اگر عزم نوکر گرفتن سوازی را نموده از تریورا نکلیس نیز اجازت حاصل میکرد بدون رضای خاطر نظام الدوله تمنای شاه بهدر میرفت و اگر ستم دیده و جور رسیده از رعیت و سپاه نزد شاه داد خواه میشد جز اینکه میگفت امر میشود دیگر چیزی نمی شنید و هم درین هنگام از جانب کار پردازان دولت انکلیس حکم تبدیل مکنان صادر گردیده او تهیه سامان سفر هند پرداخته شاه را ازین امر دل کیز ساخت و شاه خواست که اسرار ضمیر خویش را نزد او مکشوف دارد اما از سبب آنکه پرده ناموس سلطنت دریده نشود چیزی بزبان نیاورد چنانچه خودش در روزنامه خویش می نویسد که از رفتن مکنان و قائم مقام کشتن الکسندر بارتس ملازم رویداد که اگر همچنین بی پردگی و بدنامی خوارم شود بهتر آنست که راه بیت الله الحرام برکرم و از این راز بکار کنان دولت انکلیس ابراز ندادم که مبادا آزرده شوند و علاوه بر همه تصرفات نظام الدوله که مذکور کشت دست بولایات بعیده نیز دراز کرد چنانچه در وقت مأمور شدن شهزاده محمد تیمور بحکومت قندهار سردار عباس خان نام پسر خود را بدون اجازت و آگاهی شاه باشهزاده همراه کرده در قندهار فرستاد و بیخبر لاردنس مقیم آنجا نوشت که نظم و نسق حکومت قند هار را بسردار عباس خان سپرده زیاده بر سه هزار روپیه مصارف ماهواره چیزی بشهزاده محمد تیمور ندهد و مطابق این مکتوب خود روزی منشوری مرقوم نموده نزد میرزا ابراهیم خان منشی فرستاد که بمهر پادشاهی رساند و شاه از مطالعه این منشور ناصبور کشته فرمود که هرگاه همه حکومت قندهار مفوض بعباس خان شود رفتن و بودن شهزاده محمد تیمور در آنجا چه ضرورت بود و ازین امر مکنان را نیز آگاه کرده چون او جانب دار نظام الدوله بود دلایلها در جواب شاه گفته ساکتش ساخت

کاستن نظام الدوله مواجب خوانین غلجائی و خدام شاهی را

چون نظام الدوله انکلیس را برقرار بیکه مرقوم کشت جانب دار و پذیرنده کردار و کفتار خویش دید بمکنان اظهار کرد که خوانین ماسکی هزاران روپیه را بموجب بنام مواجب می برند که هر گاه از ایشان باز داشته شود هم باعث خلل و زللی نخواهد شد و مکنان که از قنیه باطنی مردم آگاه نبود سخن غرض آلود او را شنیده اختیارش داد و او از اجازت مکنان کام روا کشته ابتداء مبلغ چهل هزار روپیه از مواجب خوانین غلجائی را باز کشت و بنام هر کدام حواله نمود که بجزانه تحویل کرده رسید حاصل کنند و ایشان هر چه داد خواسته گفتند که این مواجب بموجب محافظت طرق و بندرات که مال قوافل و تجار تلف نشود برای ما معین و مشخص گردیده است و در عهد هیچیک از سلاطین این تنخواه کم و موقوف و باز کشت نشده نظام الدوله سخن شان را نشنید و دست از باز کشت تنخواه شان باز نکشید و ایشان مأیوسانه از راه فرار در مساکن خود رفته ابواب قنیه بر کشوده بر راه گیری و سرقت و تاراج اموال تاجران و رهگذران پرداختند و از انجمله در تنگی خوردن کابل واقع نه گروهی شهر راه افواج انکلیس را که بسر کردگی جارج مکر بکر از کابل مرحله پیمای جلال آباد شده بودند گرفته محاربه سخت رو داده اخر الامر انکلیسان چیره دست کشته آن مردم را باصلاح آورده بعد وارد جلال آباد شدند و در خلال اینحال کار دیگر از دست نظام الدوله بصدور پیوست که زیاده تر مورث کدورت خواطر غلجائیان گردید و آن این بود که حاکم ایشان را معزول کرده محمد اکبر نام پسر هفت ساله خود را

کاستن نظام
الدوله مواجب
خدمه شاهی
را

بجایش مأمور حکومت کرد و بدین نیز اکتفا نکرده مکتوبی از طرف مکناتن مرقوم نموده بمطالعه شاه شجاع رسانید که چند تن از خوانین درانی را که منشأ فسادند چون غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله و عبداللہ خان اچکزائی و محمد عطاخان بن سردار سمندر خان بامیزائی و سکندر خان عم او و سردار عید السلام خان بن محمد اکرم خان امین الملک میباید که اخراج شوند تا بهر جانب که خواسته باشند بروند و شاه شجاع که از ناصیه حال ایشان بجز خدمتگذاری دیگر چیزی مشاهده نمیکرد مشوش و غمناک شده بیاس خاطر داری انگلیسان هیچ نکفته امر باخراج خوانین موصوفه کرد و ایشان از صدور این حکم سراسیمه کشته بعرض شاه رسانیدند که هر یک را فراخور حال مال و منال و عیال و اطفال است همه را گذاشته چه سان راه دیگر مملکت تواند گرفت و شاه از سبب رضا جوئی انگلیسان چیزی بر زبان نرانده ماجرا را بمکناتن باز داشت و اوبتصور اینکه شاه بشفاعت ایشان برخواسته است آشفته ناک پیام داد که ضرور اخراج شوند و زیاده از سه روز جهت فروختن و یابرداشتن مال و متاع خود در کابل درنگ نکرده بدون از پشاور بدیگر جانب آهنگ رفتن ننکنند و ایشان ازین امر مکناتن زیاده تر قرین رنج و محن شده باهم گفتند که ما را اسیرانه نهند وستان روانه میکنند پس ناچار بادوستان خود مشورت کرده چون از حمایت پادشاهی ناامید شده بودند صلاح و بهبود کار را در شورش دیدند و باهم قرار دادند که از دم شمشیر سخن رانند و بطعن نیزه جواب دشمن گویند

(ذکر شورش عام مردم سکنه کابل)

(وحا دنا تیکه بر لشکر انگلیس وارد گشت)

چون امر بر شورش قرار گرفت شخصی در چنین وقت فرصت یافته چند قطعه خط بیک مضمون نوشته و هم بار چه را بدروازه خانه یکی از اعیان شهر چون میر حاجی و حافظ جی پسران میر واعظ و امین الله خان لهر و کردی و غیره که نام و نشانی از خود داشت در تاریکی شب بینداخت و رفتش این بود که ای مردم فکری بحال خود کنید که امروز و فردا همه شما اسیر آسا روانه هندوستان خواهید شد و بانی این امر مفهوم و معلوم نشد که بود مگر شاه شجاع در روزنامه اش ذکر کرده است که شخصی بتعلیم بارک زائیان مرتکب این کار شد بهر حال چون صاحب هر خانه بامداد نوشته مذکور را دیده مضطربانه بک نزد دیگری شده تمامت مردم آگاه گشتند و در شب باهم عهد بسته بسو کنند های سخت موثق نمودند که تاجان در تن و رومق در بدن داشته باشند دست از ستیز و آویز نکنند و مردها نه بدفع دشمن بکشند و نواب محمد زمان خان بن سردار پانده خان مرحوم را سالار خودها قرار دادند و نظام الدوله که محرک اخراج چنین خوانین عظام بود بخبر نشست که باوجود رفت و آمد هنگامه آریان نزدیک دیگر و همدستان شدن ایشان هر کر فکری نکرده تدبیری نجست و با آنکه در شب هفدهم رمضان این سال که ۱۲۵۷ هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری بود او را خبر دادند که فردا آتش فتنه افروخته و تهنان دولت سوخته خواهد شد هیچ متحمل نکشته شاه را نیز آگاه نساخت که بتدبیر اطفای آن ناثره می پرداخت خلاصه در بامداد روز هفدهم ماه رمضان مذکور ابواب حرب باز شده دلبران رزم جوئی دست بقتل جان و غنیمت مال انگلیسان دراز کردند و باشمشیر های آخته جانب منزل گاه الکسندر بارس که در بین شهر بود بتاختند و درین حال شاه شجاع از بالا حصار آگاه شده جارجیان را امر کرده هر چند آواز منع در داد کسی نشنود تا که تمامت مردم شهر و بازار انجمن کشته اطراف منزل الکسندر بارس را بگرفتند شاه شجاع فوج تلنگه هندی رکابی را بشهزاده فتح جنگ و چند ضرب توپ بدفع غازیان و بیرون کشیدن الکسندر بارس مأمور کرد و هم او را پیام داد که از شهر بیرون شده یا داخل بالا حصار شود و یادر لشکر گاه انگلیس رود و لیکن از تنگی مجال و هجوم و ازدحام رجال که مشغول قتال شده بودند فرصت میسر نکشت که الکسندر بارس جان بسلامت برد چنانچه شهزاده فتح جنگ با سپاه مذکور و توپخانه در رسیده دلاوران میدان جنگ که دور الکسندر بارس را تنگ گرفته بودند دست از محاصره او باز نداشته درین خانهای شهر و کوچه و بازار آهنگ پیکار شهزاده نیز کردند و باهم در آویخته خونها ریخته گشت و هفتصد تن از سپاه شهزاده کشته گشته بقیه السیف باشهزاده پشت بجنگ داده نیم جان داخل بالا حصار شدند و شاه شجاع حالت

ذکر باوای
مردم کابل

(جلداول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت محمد زمانخان) (سراج التواریخ)

الکسندر بارنس را از شکست یافتن شهزاده تباہ دانسته میرزا ابراهیم خان منشی را در عسکرگاه انگلیس نزد مکنتان فرستاده پیام داد که افواج دولتی را از جبار جانب بسرعت داخل شهر نماید که هنوز چنانچه باید اساس حصار شورشیان استوار نگردیده ورشته حیات الکسندر بارنس را نبریده اند شاید که این آتش افروخته خاموش گردد و از هیبت حمله سپاه مردم شهر از جوش و خروش بنشینند و مکنتان بخمال آنکه واهمه بر شاه مستولی شده است فوج دیگر تلنگه را باهشت ضرب توپ روانه بالا حصار نمود که شاه را دل بجای آرند و بالا حصار را محافظت کنند و ازین سوی دلبران رزم جوی در منزل الکسندر بارنس ریخته خود او را مقتول و اموالش غارت کرده منزل کاهش را آتش زده بسوختند و خزانه دولتی را که بخانه نزدیک جای الکسندر بارنس و خزانه دارش جان سین نام انگلیس بود تاراج کرده يك لک و پانزده هزار روپیه چهره شاهی بغنیمت گرفتند و ازین ماجرا مردم اطراف نیز آگاه شده دسته دسته و فوج فوج بیرقها افراشته دهل زنان بعزم غزار و بشهر نهادند و در آنکه زمان که هنوز شاه شجاع و افسران انگلیس تدبیر نیندیشیده و کاری پیش ندرفته بودند مردم بسیار در شهر فراهم گشته بزرگان ایشان بقرآن مجید عهدنامه نکاشته نزد شاه شجاع فرستادند که اینک کلام مجید کوا عهد است که دست از حایت انگلیس باز داشته همچنان خویش را پادشاه مستقل پنداشته در دفع لشکر انگلیس و بیرون کشیدنش از مملکت بامشربک و انباز شده کمر همت بترکتاز بر بند والا از قتل خودت نبردست نخواهیم کشید و شاه شجاع بنا بر عهدیکه با دولت انگلیس کرده بود عهد و خواهش ایشانرا نپذیرفته ایشان ناچار گشته چون بی سردار و رئیس جهاد صحت نییافت نواب محمد زمان خان برادرزاده امیر کبیر ابرسداری و ریاست خود برداشتند و باطاعت او کردن نهاده همه روزه بدور لشکرگاه انگلیس رفته زد و خوردی کرده شب هنگام بمقام خویش بر میکشیدند تا که بر قاعه نشان خان واقع بین شهر و ده افغانان که عاوفه و آرزوقه سپاه انگلیس در آن بود تاخته بعزم تاراج نمودن غله با محافظین قلعه بجنگ پرداختند و قلعہ داران تاب درنگ نیاورده بمعاونت مردم چند اول که شاه شجاع منصب هفتصد سواری بخانشیرخان چنانچه رقم کشت عطا کرده بود و او طریق خدمت شاهی پلمود از قلعه برآمده داخل عسکرگاه انگلیس شدند و غازیان قلعه را متصرف گردیده غله و اندوخته انگلیسان را تمام بر بودند و همچنین دور تریور انگلیس را که در برج وزیر فتح خان واقع ضلع شمالی چهارباغ و متصل کنار جنوبی شهر کابل بود بگرفتند که او را نیز مثابه الکسندر بارنس هلاک سازند اما او بیاری و مدد کاری مردم اندرانی از برج مذکور فرود گشته خود را بلشکرگاه انگلیس کشیده جان سلامت برد و مال و اسبابش بتاراج رفته دیگر کسی از افسر و سپاه انگلیس در اندرون شهر نمانده همه در لشکرگاه جمع شده با چیزی که در بالا حصار نزد شاه شجاع جای گزیده بود همه محصور شدند و روز دیگر غازیان پر خاشجو بقاعه جمع رخان واقع قرب اردوگاه انگلیس یورش برده بیک حمله قلعه را متصرف شدند و ذخیره و اندوخته انگلیسان را که در اندرون قلعه مذکور بود همه را بغنیمت آوردند و در روز سه شنبه بیست و چهارم رمضان که روز هشتم شورش بود چیزی از سواره نظام انگلیس هنگام عصر بقدم جرات پرشته مشرف بقریبه بی بی ماهرو که نزدیک لشکرگاه ایشان بود بر شده برسم قراولی کردش همیکردند و غازیان ایشانرا اندک از بنگاه دور دیده بتاخذند و زد و خوردی کرده چون افواج انگلیس قریب بود و جنبش نمود هر نیت یافته پس بشهر شدند و همچنین بار دیگر در خیابان باغ شاه که آباد کرده شاهجهان مغولیه بود و حال اثر از آن نیست و کشت زار گردیده بهمان نام زبان زد خاص و عام است حمله کرده در بین دیوار باغ و در ختان اطراف بیرون آن چند مرتبه کشتش و کوشش نموده در هر بار از کثرت اشجار و حایل بودن دیوار کاری از پیش نبرده پس می نشستند تا در حمله اخیر که مردم غلجائی از کرد راه بعزم غزاد داخل شهر شده بدون آنکه درنگ نمایند و بار سفر کشانید همچنان ایستاده پا که پیاده را کیسه آرزوقه به پشت و سواره را خرچین عاوفه بفرک بسته بود آهنگ جنگ کرده باتفاق غازیانیکه سرگرم ستیز و آویز بودند حمله کرده اطراف لشکرگاه انگلیس را بغایت تنگ کر نته همرا با محاصره انداختند بعد افسران انگلیس از غیرت اینکه نام دولتشان پست نشود افواج نظامی را با چند ضرب توپ از چهاونی بیرون کشیدند و ایشان که خود را بهر صورت گشته تصور کرده بودند نام مرمک بر خود نهاده پای محاربه بفرسردند و دست بسلاح جنگ برده

امارت نواب
محمد زمانخان

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دویمی شاه شجاع وامارت محمدزمانخان) (سراج التواریخ)

هر جانب که روی آوردند غازیان را از پیش برداشته مغلوب همی ساختند تا که مردم غلجائی داخل قلعه ترسکاباشی واقع جنب شرقی چهاونی لشکر انگلیس شده خود را مستحکم کردند و سپاه انگلیس نقبها در زیر دیوار قلعه آورده از صدمه باروت و کلوله توپ یک باره قلعه را پست ساخته یورش نمودند و قلعه را بقهر و غلبه متصرف کشته بسیاری از غزاق را که در اندرون قلعه بودند بکشتند و بقیه القتل از راه فرار بشهر درآمدند و روز دیگر مردم کوهستان کابل با هم قرارداد شب هنگام مخفی از همه در قریه بی بی ماهرو واقع قرب شمالی لشکرگاه انگلیس رفته بقصد کین کین کریدند چنانچه بامدادان بر چهاونی انگلیس حمله کرده افواج پیاده انگلیس ایشان را دیده فوراً در خارج چهاونی پشت بدیوار و رو بجنب دیران کارزار صف بیاراستند و سواره ایشان با چند ضرب توپ بر تل مشرف بقریه بی بی ماهرو فراز شده با غازیانیکه در جانب شمال تل مذکور جای گرفته بودند محاربه آغاز کردند و غازیان را از ضرب توپ همچنان برجای داشته نکذاشتند که قدم بمیدان جنک گذارند تا که از طرف شرقی تپه مزبور دیگر غازیان اقدام در مقابل کرده جانب غربی نیز جمعی از غزاق فراهم کشته تپه را بالشکر انگلیس که بر بر آن باتو پخانه جای گرفته بودند از چار طرف در میان گرفتند و در نخل جمعی از مجاهدین از جاییکه بانگلیسان نمودار نمیشدند آهسته آهسته خود را بگریوه که نزدیک توپ انگلیسان بود رسانیدند و دفعه توپچیان را بر کلوله تفنگ گرفته از دور توپ را کنده ساختند بعد سواره غازیان دست بشمشیر تاخته یک ضرب توپ را بدست آوردند و سواره انگلیس ازین حمله مردانه غازیان تاب مقاومت در خود ندیده بادیکر اتواب و توپچیان از راه هزیمت داخل چهاونی شدند و غازیان تا نزدیک چهاونی ایشانرا تعاقب نموده چون پیاده نظام پشت بدیوار صف بسته ایستاده بودند مراجعت کرده جرأت نتوانستند که داخل چهاونی شوند

ذکر سرگذشت امیر کبیر در هند

(ذکر سرگذشت امیر کبیر در هندوستان)

در اوقات حدوث واقعات مذکوره هنگامیکه امیر کبیر چنانچه مذکور شد از لودهیانه راه کلکتہ بر گرفته در منازل عرض راه مردم مسلمانان هندوستان از حمیت و طریقت اسلامی دسته دسته باستقبال او بر خواسته مراسم پذیره بتقدیم میرسانیدند و از انجمله در حدود سها رنپور چشم امیر کبیر در بین مردم مستقبلین بر ملا عزیر الله قندهاری افتاده از لباس و اوضاع او بقیاس افغانش دانسته پیش خواند و از اظهارش معلوم و مفهوم گشت که پسر ملا دوست محمد است و برای تحصیل غریب علوم غربت سفر اختیار کرده نزد ملا غلام حسین مؤلف کتاب جامع بهادر خانی استفادۀ علم نجوم نموده و بهره ور گردیده است پس او را با استرضای خودش از انگلیسانیکه همراه و محافظ امیر کبیر بودند درخواست ملازمت خویش کرد و انگلیسان از او پرسیده بعد از آنکه او را بنوکر شدن در نزد امیر کبیر راضی یافتند با امیر کبیر اجازت نگاهداشتن او را دادند و امیر کبیر او را با خود برداشته چون وارد کلکتہ شد از ملا عزیر الله سعادت و اقبال و نحوست و وبال اختر طالع خویش را سوال فرمود و او از اوضاع کواکب استخراج نموده نوشته با امیر کبیر داد که بعد از انقضای مدت یکسال و دهماء عقده از کارت کشوده شده از قیدرها و کامروا خواهی شد و الله اعلم انتهى و امیر کبیر بقراریکه سابقاً تحریر یافت ایام زمستان را در کلکتہ و تا بستان را در کوه منصوری بسر همی برد و هم در وقت ورودش بکلکتہ سردار غلام حیدر خان فرزند ارجمند خویش را که انگلیسان از غزنین دست گیر کرده در بمبئی فرستاده بودند از کار پردازان دولت انگلیس خواسته پس از وصول او و حصول شرف دست بوسی پدر نیکو سیرش در نزد مادر خجسته منظرش مأمور باقامه لودهیانه گشت و از امیر کبیر رخصت یافته بخدمت والده ماجده اش تقرر جست

(ذکر هائی یافتن سردار محمد اکبر خان از قید پادشاه بخارا)

ورسیدنش بسر وقت غزاق کابل

ذکر ورود سردار محمد اکبر خان در کابل

در ضمن وقایع مذکوره سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری سردار محمد اکبر خان بن امیر کبیر با سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم که گرفتار سیاه چاه عتاب امیر نصر الله پادشاه بخارا بودند بشفاعت عم مکرم جناب شریعت ایاب عبدالشکور حضرت صاحب بخاکی که در بخارا بود و امیر بخارا بوی ارادت تامه داشت از قید و بند خلاصی یافته با منسوبان و خدمتکاران مقید ایشان از بخارا رو بجنب کابل نهادند و از راه بامیان و هزاره

شیخعلی وغوربند داخل کوهستان کابل شده چون نائره شورش شعله وروهنکامه غوغا برپا بود از آنجا بدون درنگ وارد کابل گردیدند و از رسیدن سردار محمد اکبر خان بازوی شور شیان نیروئی یافته همگنان محمد زمانخارا که از عدم سرداری بریاست برداشته بودند همچنان با اسم نوایی که داشت گذاشته نزد محمد اکبر خان انجمن گشته رشته اطاعت او را بگردن نهادند و از انسوی انگلیسان که سر کرم تهیه اسباب دفاع غازیان بودند و چنانچه آنفاً مذکور گشت تردد کرده برای امان جان دست ویای میزدند در روز بیست و هفتم ماه رمضان مذکور که روز یازدهم شورش بود جهت تحصیل علوفه و تکمیل ازوقه کمر بتسخیر قریه بی بی ماهرو بستند و این امر را بتدبیر محمد عثمان خان نظام الدوله و مکناتن پیش گرفتند زیرا که ایندوتن سلطان نام انگلیس را ترغیب بگرفتن قلعه بی بی ماهرو کرده بوی گفتند که از تصرف نمودن قلعه مذکور دو نفع متصور است یکی علوفه بدست میآید و دیگری تپه که بالادست و مشرف بر سنکر ماست داخل مواضع متصرفه ماشده از بر آن بضر بکلوله توپ خصم را از چیره شدن باز میدارد خلاصه در بین پیشین و عصر روز مذکور پنج دسته از فوج هندی و صدتن از مهندسان و دو نیم دسته از سواران نظامی و یکضرب توپ از چهارونی بیرون فرستادند و ایشان بر پشته قریه بی بی ماهرو بر شده با آنکه در اندرون قلعه بدون از ساکنین خود آن و چهل تن از دلیران کوهستانی دیگر کسی نبود قلعه را بزیر کلوله توپ و شلیک تفنگ گرفته چون بسیار نزدیک بود قلعه از دود توپ انگلیسان و تفنگ جانبین بمشابه کلخن تیره و تار شد چنانچه میجیر کرشاد و میجیر سوین که مأمور بگرفتن قلعه بودند از تاریکی دود توپ و تفنگ دروازه قلعه را از تنگته های چوبین که در برابر دروازه برپا داشته بودند تمیز و فرقی نکرده با همراهان شان یورش کرده آن تخته هارا که بفاصله چند کام از دروازه دور بود آتش زدند و قلعه گیان که از رسیدن سردار محمد اکبر خان شنیده قوی دل شده بودند تکیه بتأیید یزدان کرده بمدافعه پرداختند و اکثر از یورش شیان را بضر بکلوله از پادر انداخته باقی را منہزم ساختند و میجیر سوین زخمدار شده رو بفرار نهاد و درینحالت میجیر کرشاد سه دسته از پیادگان فوج هندی را که بعزم قلعه گیری با خود داشت بانفری مهندس که از ضرب کلوله مجاهدین باقی مانده بودند بمقب داری هزیمتیا کاشت تا اگر غازیان ایشان را تعاقب نمایند ضرر بر سنکر و لشکر انگلیس نتوانند رسانند و ایشان هنوز بعقب داری استواری نورزیده بودند که دفعه ده هزارتن از غازیان که در بیغوله دیگر کین کرده بودند باشمشیرهای آخته و بجانب هزیمتیا و چهارونی انگلیس بتاختند و کرنیل کلادمارتین دیدار مشاهده اینحالت سر اسیمه شده افواج نظام را بدیدن شیور حکم صف بستن و بدم غازیان ایستادن فرمود چنانچه فوراً صف آراسته در برابر غازیان ایستادند و سوراخ نظام در قفای صف پیادگان صف بر کشیدند و سواران غزاة از جانب دست راست دلیرانه حمله کرده لفتنت انگلیس را که مأمور آن سمت بود با همراهایانش از پیش برداشته بچهارونی در آوردند و درین حمله روز بیست و هفتم ماه رمضان مذکور عبدالله خان اچک زائی از ضرب کلوله تفنگ شیل نام انگلیس چنانچه در لوح مزارش مرقوم است جراحت یافته روز چهاردهم ماه شوال سنه ۱۲۵۷ هزار و دو صد و پنجاه و هفت من بوز و دیعت حیات سپرد و همچنین بیردوست خان برادر زاده اش درین جنگ کشته گشت خلاصه در حین حمله سواران دست راست غازیان که اینک مسطور شد سواران میانه و دست چپ نیز حمله ور گشته از سه جانب لشکر انگلیس را در میان گرفته بسیار تن را از ایشان هلاک ساخته باقی را در هزیمت انداختند و همچنین سواره نظام که بدفع غازیان خون آشام مأمور شده بودند ثبات نورزیده کر میخندند و قور خانه دولتی که در حرب کاه با خود آورده بودند بتصرف غازیان در آمده بعد غازیان از سبب زخمدار شدن عبد الله خان و کشته گشتن برادر زاده اش و بیگانه گردیدن روز قرین حزن و افسوس گردیده ترک یورش شب کرده مظفر و فیروز رو بشهر نهادند و ازین معاودت غازیان انگلیسان که نا امید از جان شده بودند دوباره نیرو و توان یافته اتواب خود را که در حرب کاه گذاشته و کریخته بودند متصرف شده دیگر قور خانه از چهارونی برداشته از عقب غازیان آهنگ جنگ کردند و ایشان چون شیر خشمناک بر گردیده بیک حمله توپ خانه را گرفته همه توپچیان را بمقتل رسانیدند و رو بسوی فوج پیاده نظام نهادند ایشان را نیز هزیمت دادند و چنان رو بکریز نهادند که دو نفرشان بوقت گریختن نتوانستند که بقانون نظام کام بردارند و بگذارند و ایندفعه نیز جیباخانه برزیدت اتواب

بدست غازیان افتاد و انگلیسان بکمال خواری و دشواری بآن خسته و عنان کسسته در تاریکی شب داخل چهاونی و سنکر خویش شده گرفتار رنج و تعب گشتند و سواره غازیان که بتعاقب ایشان اسپ جلالت می ناختمند بنزدیک چهاونی رسیده میجر کرشاد سدراه شده ایشان را از در آمدن بچهاونی بازداشت و محمد عثمان خان نظام الدوله بایارانش درینروز گردش و کوشش بسیار بدفع غازیان کرده و کاری از پیش نبرده خائب و خاسر باز گشت و همدرین محاربه هروی من و والکر نامان انگلیس و کرنیل اول یور که از سنکر در بیرون مانده بودند در وقت مراجمت غازیان از ضب تیغ جان بقابض ارواح سپردند و همچنان اکثر از بازماندگان و کریخته کان ایشان که از هول جان راه سنکر را کم کرده در تاریکی شب بمغا کها و بیغولهها پناه گزیده بودند یکیک را غازیان جستجو و دستگیر نموده از دم تیغ گذرانیدند و انگلیسان را از محاربه و تلفات اینروز بکلی دست از کار رفته زبون شدند

طرح مصالحه انداختن انگلیسان و بمشقت و زحمت گرفتار شدن ایشان

چون انگلیسان از مقابله با غازیان عاجز گردیده خود را در چار موجه هلاکت گرفتار دیدند باخود اندیشیده بقرار نوشته و صواب دید شاه شجاع و کبطان کانی و غیره افسران شان که از بالا حصار در چهاونی فرستاده پیام دادند که چهاونی و سنکر را فرو گذاشته داخل بالا حصار شوند تا از طریق مصالحه با غازیان سخن رانند اما جان بایند همه افسرانیکه در چهاونی بودند شکفته خاطر گشته در امر مصالحه و ترک سنکر یکدل و یکجهت شدند. الا سلطان که از گذاشتن چهاونی و رفتن در بالا حصار سر باز زده نپذیرفت تا که دیگر انگلیسان از هیت غازیان بجهتجوی مصالحه برآمده او را نیز راضی ساختند که شاید بواسطه صلح امان جان یافته نام دولت شان پست نکردد و مقارن اینحال محمد عثمان خان نظام الدوله نیز بدیشان پیام فرستاد که نواب محمد زمانخان برادرزاده اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که قبل از رسیدن سردار محمد اکبر خان همه مردم او را بریاست برداشته بسالاری اولوای شورش افراشتند اکنون از رسیدن سردار محمد اکبر خان و کرویدن مردم بدور نچیده خاطر شده از رشک و رغم او هوا خواه دولت انگلیس است زیرا که میگوید که مردم افغان یکدل و یکجهت بدانند و بر زبان میرانند که سپاه انگلیس از مملکت بیرون شده ما را بخود ماکذارند که بحال و کار خویش دانائیم هر که رایباد شاهی برداشته اطاعت او کنیم و حاجت بدولت انگلیس نداریم باری نظرباین گفتار نواب مذکور میباید که از دو جانب اشخاصیکه رای صائب داشته باشند در جانی انجمن گشته رشته صلاحیت را انعقاد دهند تا دیگر خونهای نچخته نشود و جانین از در دوستی باهم آمیخته گردد انتهی و انگلیسان که از ضرب تیغ غازیان بجان رسیده طالب امان بودند پیام نظام الدوله را مزده غیبی دانسته راه صلح برگرفتند چنانچه سروایم حی مکنان دوتن از افغانان را دیده بایشان از در دوستی و نفع مصالحه سخن رانده ایشان سخنان او را متکبرانه جواب گفته خواهش های بیرون از طباقت کردند و چون مکنان حل بار کران خواهشات آنها را نتوانست که برعهده بگیرد هر دو تن از جای جسته بدفتند کار در میدان جنگ یکطرفه خواهد شد و مکنان گفت که قیامت نزدیک است و زود باشد که همگی یکدیگر را دیده زشت و زیبا از هم ممتاز گردد پس از یکدیگر جدا شدند در وقت سپیده صبح روز غره شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری جمعی از غازیان بحیال اینکه انگلیسان بهانه صلح جوئی کار خود را درست نموده بعد آهنگ جنگ کنند بالا حصار یورش بردند که نکذارند کارشان را راست نمایند و میبگیر ایوارت که در بالا حصار و کار فرمای نظام بود لشکر را بدفع غازیان برانگیخته ایشانرا از تصرف نمودن بالا حصار باز داشته بی نیل مراسم مراجعت داد و روز چهارم شوال غازیان شیر خصال برپشته بی بی ماه روز فراز شده چند توب جانب چهاونی انگلیسان را دادند و روز رابستیز و آویز بسر برده شب هنگام بر انگلیسانیکه در قلعه محمد شریف بودند تاخته بدون آنکه کاری از پیش برند باز گشتند و در هنگام سپیده دم روز پنجم ماه شوال پللی را که انگلیسان در برابر چهاونی لشکرشان برنهر کابل بسته بودند برداشتند و روز ششم ماه مذکور قلعه محمد شریف را بشهر و غلبه متصرف گشته فوج چهل و چهارم انگلیس را بتندی از قلعه برانند چنانچه از راه کریز در چهاونی بدیگر سپاه ملحق شدند و در روز هفتم ماه منور همه سران و افسران سپاه انگلیس که خود را تبا دانسته بودند مکنان را تجریض بمصالحه کردند و باهم قرار دادند که کاری

ذکر طرح
مصالحه
انداختن
انگلیسان

نقل عهدنامه
انگلیسان که
خود نوشته
بودند

کنند که نفاق در بین سرداران افغان انداخته از مخالفت ایشان کامیاب شوند چنانچه مخفی از سردار محمد اکبر خان بانواب محمد زماخان بن نواب اسدخان و سردار محمد عثمان خان بن نواب عبدالصمدخان و نائب امین الله خان لاهو کردی راه مراوده کشوده پیام فرستادند که باشما مصالحه کرده هرچه خواستار شوید پذیرفتاریم و همچنین بسردار محمد اکبر خان مخفی از آنان پیام دادند و پس از وصول پیام انگلیسان بسرداران نائب امیرخان بارک زائی که گاه و بیگاه از طرف نواب محمد زمان خان نزد انگلیسان رفت و آمد داشت زیاده ترراه رفت و آمد پیش گرفت و با آنکه حرف مصالحه و کفنگوی قطع رشته مقاتله در بین بود باز هم اندک اندک محاربه از کوشه و کنار رخ مینمود تا که سردار محمد اکبر خان را تب عارض شده در بستر بیماری افتاد و انگلیسان در روز مذکور سحلی نکاشته شلطان و د مکتل و چر لین نامان انگلیس دستخط کرده مهر بر نهادند مضمون اینکه سپاه انگلیس از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و غیره خاک افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یک نفر از سرداران نزد ایشان بگروگان باشد تا خور دنی و بار کیر از انگلیسان باز نگیرند و بتوانند بسلامت ازین اراضی بیرون شوند و بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه در لود هیانه که بمسند سالیانه یک لک روپیه افغانان از مهر معاش او تسلیم کنند و اگر شاه شجاع در لود هیانه رود افغانان بار کیر و عاقوفه او را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام مقاتله و مقابله کنهائی کرده معفو باشد و ازین پس سپاه انگلیس با افغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را نخواهند چه در میان بنای دوستیست و این دوستی بر زیادت خواهد بود انتهى و این عهدنامه را روز یازدهم شوال کبطان لاردنس بعد از آنکه جای باهم نشستن جانین معین گشت با خود گرفته باتفاق تریور و مکرریک و معدودی از سپاهیان از چهارونی بیرون شده در برابر پشته سیاه سنک که قدری از چهارونی دور بود رفته بایستاد و چند تن از بزرگان اسلام نیز حاضر شده باهم بنشستند و کبطان لاردنس عهد نامه مذکور را که با خود آورده بود نزد سران اسلام خوانده سخنهائی بسیار در بین گفته شده آخر الامر کار بدان قرار گرفت که چون سردار محمد اکبر خان تبار و بیمار است عهدنامه را نزد او فرستاده پس از منظوری او امضا نمایند و عهدنامه را بصوابدید جانین مصحوب امام الدیخان نام منشی که مخفی از دیگران نزد سردار محمد اکبر خان رفت و آمد داشت نزد وی فرستادند و انگلیسان پیام نیز دادند که دولت انگلیس با امیر دوست محمد خان بطریق دوستی راه روند و در هر جا او را منزلی بزرگ دهند و چون امام الدیخان مذکور رو ب شهر نهاد و در خیال سردار سلطان احمد خان باجمی که در تنگابوی محاربه و بیرون از مجلس مصالحه بود از در مراجمت راه شهر بر گرفته با امام الدیخان رسیده چون مسلمان بود و اظهار کرد که نزد سردار محمد اکبر خان میروم او را با خود گرفته همچنان از کرد راه بدون آنکه در جای خود رفته تن از اسلحه حرب سبک سازد بعزم عیادت نزد سردار محمد اکبر خان شد و سردار سلطان احمد خان پس از بزو و هش حال و احوال سردار محمد اکبر خان در جای خود رفته آنکه منشی امام الدیخان عهدنامه انگلیسان را باوداده پیام شان را نیز ادا نمود و همچنان باهم سر کرم مکمله بودند و آهسته سخن میزدند که باز سردار سلطان احمد خان کمر خویش را کشوده و آلات پیکار را دور نموده وارد منزل سردار محمد اکبر خان شد و از سخنانیکه در بین ایشان گفته شده بود پرسیده مکشوف داشت که وی برای طلب مصالحه از نزد انگلیسان آمده و عهدنامه که نوشته اند با خود آورده است بعد هر دو تن محمد شاه خان بابکر خیل غلجائی را از راه مشورت خواسته صورت عهدنامه را پاره حک و اصلاح کرده امام الدیخان منشی را شباهت رخصت مراجعت دادند و بوزیر مختار انگلیس پیام فرستادند که انعقاد درشته اتحاد را با دولت انگلیس در آنچه خیر و بهبود جانین باشد پذیرایم و بعد از استحکام عهد تا کار پردازان دولت انگلیس مخالفت نکنند ماهر کر بمحاربه و مجادله نکرایم و هم منشی مذکور را تاکید کردند که هر چه وزیر مختار بگوید باز رساند تا از مکتون ضمیر او آگاهی حاصل کرده باطمینان خاطر بمحفل صلح بر نشینیم و هم باو گفتند که در باز گشت خویش راه خفاء پیش گرفته موضعی را نشان دادند که در آنجا آمده بایستد تا کسان ایشان او را برساند و او رفته عهدنامه و پیام را رسانیده بر طبق فرمایش ایشان مراجعت کرده از جانب مکتان این سخن راند که چون باد یگر سران افغان بسخن صلح

گفته و پذیرفته شده است. الاسردار محمد اکبر خان که تبار و بمحفل مصالحه نشستن و سخن گفتنش دشوار است و بدون اوالعقاد رسته معاهده قرار نمی گیرد پس میباید سردار سلطان احمدخان بوکالت او حاضر مجلس شده رسته عهد منعقد گردد و سردار محمد اکبر خان پیام داد که من از فضل خداوند صحت دارم شما و سران و سردارانیکه سخن در باب صلح با هم گفته و شنفته و سخنان یکدیگر را پذیرفته اید در موضع معینی انجمن شوید که من نیز حاضر شده دشمنی را بدوستی مبدل و شرائط عهد را مسجل سازیم خلاصه مجلس آراسته شده سخن بدان قرار گرفت که دوستی دولت انگلیس با مردم افغانستان و حکمران ایشان دولتی باشد نه شخصی تا اگر احدی که خود را دوست دولت انگلیس گوید و با افغانه راه عداوت و خصمی پدید دولت انگلیس حمایت و معاونت نکند مثل شاه شجاع که با دولت انگلیس دوست است و با افغانه دشمن میباید که او ازین مملکت رسته تعلق بریده بپند رود و اگر از رفتن درهند سرباز زند از خطر مالی و جانی هر چه بوی رسد دولت انگلیس را مداخلت و ممانعتی نباشد و سپاه انگلیس از افغانستان بیرون شده بدون خواهش افغانان که آنها برای دفع دشمن بیرون از مملکت باشد پناه داد خاک افغانستان نشود و در صورت خواستن و آمدن فوج انگلیس در افغانستان هرگاه ضرور شود چون در حقیقت و نفس الامر حمایت افغانستان محافظت هندوستان است تخواه و مواجب اینچنین سپاه را از خود داده بدون از عاوفه و خوردنی تکلیفی بر افغان نباشد و آراهم بواسطه اشخاصیکه مأمور غلهرسانی از مردم افغان میشوند نقد بپاداده و او از مردم افغانستان خریده سپاه انگلیس بدهد دیگر بجز آرا یکان بخواش هیچ چیز اقدام و شتاب نکند و راه تجارت انگلیس نیز در مملکت افغانستان مسدود بوده بدون اجازت سرخیل مردم افغانه از مال التجاره چیزی نفرستد دیگر هر که از مردم افغانستان از راه مخالفت پناه داد مملکت دولت انگلیس شود و با ورود انگلیسان باو چیزی جهت کفایت امر معاشش ندهند و اگر باز اراده مراجعت افغانستان نماید نکند ازین که بیاید و اگر دولت روس و غیره بخوانند از مملکت افغانستان بعزم هندوستان عبور کنند دولت انگلیس وجه نقد و اسلحه بقدر کفاف مدافعه از خود با فغانه داده و افغانه بممانعت پرداخته راه عبور ندهند و اکنون تا که لشکر انگلیس در افغانستان است همه روزه آذوقه انگلیسان را مردم افغان رسانیده نقد نقد های آنرا از ایشان بستانند و انگلیسان تا سه روز چهارونی و سنگر را پرداخته با فغانه بسیارند فقط و این عهد نامه را مکناتن و تریور و میجیربارنس و مکنجی و غیره که حاضر مجلس بودند پذیرفته بمواجهه سردار محمد اکبرخان و سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عثمانخان و نائب امین الله خان لپو کردی و محمد شاه خان با بکر خیل و ملا مؤمن غلجائی و غیره بدون از نواب محمد زمانخان که حاضر نبود مکناتن بخط خود و لفظ فارسی نوشته مهر خود و دیگر آنرا کرده بسردار محمد اکبرخان سپرد و التماس کرد که سردار سلطان احمدخان نخست افواج مقیمه بالا حصار را بدون آسیب بچهاونی رسانیده بعد چهاونی را خالی کرده و اگذار شویم و این ملت من او با جابت مقرون شده سردار سلطان احمدخان مأمور کشته روز دیگر سردار موصوف با پنجهزار سوار افواج انگلیس را از بالا حصار برادر و اوزه شاه شهید بیرون کشیده راه چهاونی بر گرفت و درین حال زیاده بر بیست هزار غازی بهر دو جانب راه به تردد و اسپ تازی پرداختند و سردار سلطان احمدخان سبب گردش و ازدحام را از ایشان پرسیده گفتند تماشا میکنیم و دیگر کاری نداریم خلاصه چون روز بیکاه شده بود بچهاونی رسیدن نتوانست شب را در بیرون بالا حصار بسر راه بیاس و هراس گذرانیده بوقت سپیده دم روز دیگر راه بر گرفتند و سردار سلطان احمد خان پهلو پهلویشان اسپ رانده چون بقرب چهاونی رسید دفعه شورش و غوغا از عقب بالا شده فوراً معاونت کرده دید که گروه غازیان بشاقه لشکر حمله ور کشته توپ را باز خمدارانیکه بر عراده آن بسته بودند کشیده و می کشند و سردار سلطان احمدخان از مشاهدۀ اینحال برآشفته دوتن از غازیان را بضرب شمشیر از یاد آورده همه را از ترکتان بازداشت و بکمال زحمت انگلیسان را بچهاونی رسانیده خود نیز داخل چهاونی شده مکناتن را ملاقات نمود و او چند تن دیگر از افسران افواج انگلیس را خواسته در مجلس ملاقات با سردار سلطان احمد خان خلوت کرد و دروازه حجره را که در آن نشسته بودند بر بسته محافظت کاشت

ذکر نقض عهد نمودن سروولیم جی مکناتن

و بمکافات عمل خویش رسیدن او

ذکر نقض
عهد سروولیم
جی مکناتن

چون مکناتن جای نشیمنش را پرداخته از وجود اغیار تهی ساخت بخلاف عهدیکه دوزخ قبل ازین بر بسته عهدنامه بمهر و دستخطش سپرد سخن آغاز کرده بسردار سلطان احمد خان گفت که ما را از شما چندان خواهش است و او اجازت اظهار خواهشات او را داده وی کلمات ذیل را در معرض بیان آورد که از بودن افواج مادر افغانستان فوائد بسیار عائد حال مردم ایندیار میشود بنابراین باید دست از ازیاء و آزار ما باز داشته بگذارید که درین مملکت درنگ کرده شمارا از چنگ و صدمه چنگ دشمنان این داریم و اگر دیگر دولتی آهنگ این مملکت نماید دست تصرفش را کوتاه سازیم دیگر اینکه جمعیت شما از دور ما پراکنده شوند و نائب امین الله خان لهو کردی را محبوس نموده بکار گذاران دولت انگلیس سپارید تا دیگر شورشی بروی کار نیارد و از پذیرفتن این شروط انعام و احسان بسیار از دولت انگلیس بشمارسد اگر خواهی یکیک را نام برده بشمارم و سردار سلطان احمد خان گفت اکنون از جواب این سوالها بگذرید تا بسردار محمد اکبر خان مشورت کرده بعد جواب متین و نیکو بشما گفته شود اینرا بزبان رانده ازجا برخواست و نزد سردار محمد اکبر خان شده صورت حال باز داشت و او گفت چرا نکند انکذا یعنی که انعام و احسان خود را که در هر ما پیشنهاد خاطر داشت میسر و دو نام می برد تا از روی معلوم رد و قبول مسئول او میشود و سردار سلطان احمد خان گفت از آن ترسیدم که مرا بمواعید راست و دروغ بفریبد و ازین معنی نقضی در امور دینم روی داده مسئول او را قبول کنم الغرض این سخن او مطبوع سردار محمد اکبر خان افتاده در حال محمد شاه خان بابکر خیل را ازین احوال خبر داد و او خودش حاضر شده هر سه تن باهم مشورت کرده قرار دادند که چون مکناتن عهدی را که دوزخ پیشتر ازین بابا بسته و حالا عدول کرده است مانیز مطالب او را بنا بقض عهدش ظاهراً قبول کرده باطناهت بر استیصال شان کاریم و هم تا اینوقت آزوقه رسانی را که در عهد نامه چنانچه مرقوم گشت سردار محمد اکبر خان از انگلیسان باز داشته گفته بود که تا تمام قلاع و سنگرها را که در تصرف دارند فرو نهد و ما تسلیم نکنند دل ما کواهی نمیدهد که انگلیسان را خورش و خورش دنی فرستیم یابار کیر از برای احوال شان حاضر کنیم و انگلیسان با وجو دیکه نقض عهد سابقه را پیشنهاد خاطر کرده چنانچه آنفاز کر شد با سردار محمد اکبر خان طرح جدید انداختند چون در روز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری برف بسیار باریده کار انگلیسان یکباره پریشان شده روز نوزدهم شوال در غزنین بسپاه شان احوال فرستادند که آن بلده را تسلیم کرده راه کابل برگیرند و این پیام شان در غزنین از سبب آن بود که شاید سردار محمد اکبر خان آزوقه برای شان روان کند خلاصه سردار محمد اکبر خان بصوابید سردار سلطان احمد خان و محمد شاه مکناتن را پیام داده در روز بیستم شوال با چند تن از سران افغان او را در جائیکه باهم معین کردند دیده گفت که نیمه توپخانه و قورخانه را که در لشکرگاه دارید بما سپارید و مکناتن از کمال عجز و ناچاری پذیرفتار شده استورت مهندس برپای خواسته گفت تا چند این ذلت را بر خود گذاریم باید همگروه جانب جلال آباد راه بسپاریم تا هر چه مقدر شده است بظهور رسد و سخن او را کسی نشنید و درینروز همین قدر گفته و شنیده شده باریکه مکناتن سردار محمد اکبر خان و سردار محمد عثمان خان را دیدار نمود و کپتان کانلی و کپتان اینری را بکروکان نزد سردار محمد اکبر خان فرستاده کالسکه یعنی بکی کپتان کرانت را با اسپان کالسکه و اسب عربی او که سه هزار رویه بهایش بود و یکمیل تفنگکچه خود و غیره اشیاء بخواش خود محمد اکبر خان بوی داد و روز بیست و دوم شوال سردار محمد اکبر خان مستر اسکندر نام انگلیس را که در محاربات مذکور سابقه اسیر شده نزد او می بود با سردار سلطان احمد خان پیش مکناتن در چهارونی فرستاده پیام داد که فردا با جمعی از سران سپاه انگلیس ما را ملاقات کند و جماعتی از مردم غلجائی نیز حاضر خواهد شد تا عهد جدید منعقد گردد و هم بمکناتن بگوید که مطالب شمارا معمول میداریم و شما انعام و احسان خود را که پیشتر بسردار سلطان احمد خان گفته بودید و تا اکنون حرفی از آن در میان نیامده که در حق ما بخاطر دارید بر شمارید و مکناتن جواب فرستاد که از دره بولان تادره خیبر از جانب شرق و تاهرا از جانب

غرب که داخل افغانستانست در زیر فرمان شاه شجاع بوده امر وزارتش بعهده سردار محمد اکبر خان باشد و دولت انگلیس امیر دوست محمد خان را بعزت و احترام در کابل رساند بعد هر یک از پدر و پسر که بشراکت یکدیگر یانها کاروزرات را بکنند مختار بوده کسی دیگر را حق مداخلت نباشد و دوازده لک روپیه چهره شاهی از دولت انگلیس بالفعل تسلیم شده بعد ازین سالی دولک روپیه برسبیل استمرار از دولت برای خود سال بسال رسیده انکار داد و سردار سلطان احمد خان از بیانات او بفرست دانست که هر چه از وی بخواهد چون بجان رسیده است خواهد داد سخنان او را پذیرفته گفت در ازای آن که سردار محمد اکبر خان متحمل باروزارت میشود حال سی لک روپیه را دولت انگلیس داده بعد ازین چهار لک روپیه در هر سال ارسال دارد و صاحب ناسخ التواریخ نسبت خواهش اینوجه را بسردار محمد صدیق خان کرده همچنین تمامت احوال مذکور را بعوض ماه شوال در ایام ماه رمضان نوشته است و حال آنکه عبدالله خان اچک زائی در روز بیست و هفتم ماه رمضان زخم یافته که بنده نکارنده قصه محاربه روز مذکور را با تاریخ فوت او از لوح مزارش که بسنگ کنده اند از پیش ثبت کتاب نمودم و صاحب تاریخ مذکور نیز همه وقایع را چون از نوشته لیفتنت اینری منصبدار توپخانه و قورخانه انگلیس که در کابل حاضر بوده و بخط خود مرقوم نموده ترجمه و ذکر کرده است مطابق واقع پس از جراحت یافتن عبدالله خان رقم کرده است که گویا ماه شوال را سهوا سراسر رمضان نکار داده است بهر حال مکنتان از عدم قدرت از خواهش کلبه سردار سلطان احمد خان سر باز زده گفت اکنون اینقدر وجه مقدور نیست اما دولک روپیه برخزانه حواله داد و او از عدم بار گیر و عده حمل و نقل آرایش دیگر گذاشته مراجعت کرد و مکنتان این سخنان را در کمال بیخاری گوش کرده هر شرطیکه با سرداران افغان مینهادیم ازیم و هم از خجالت از انگلیسان پوشیده میداشت و باینکه تریور ولارنس و جنی دیگر بفرست دانستند که افغانان باز تر کنار خواهند کرد سراز سخنان سردار محمد اکبر خان بر تافتن نمی توانستند و شب دیگر سردار سلطان احمد خان با سردار محمد صدیق خان برادرش بصوابدید سردار محمد اکبر خان بیست نفر اشترا آرد و کندم بار کرده در چهاونی انگلیسان برده عوض آن دولک روپیه را بار کرده بشهر فرستادند و خود با برادرش مکنتان را دیده و وثیقه عهده را که جدید در بین اظهار و قرار داده شده بود از وی در خواست کردند و اوقباحت رسیده چند سطری بعهده نامه جدید نوشته و مهر بر نهاده بدیشان سپرد و ایشان خطرا گرفته بعد گفتند که همچنین ملاقاتیکه در میان ماوشما دست داد میباید با سردار محمد اکبر خان نیز یکدفعه ملاقات کنید تا رشته عهده محکمتر شود و بنیاد دوستی استوارتر گردد و مکنتان پاسخ داد که ظاهرا ملاقات ما با سردار محمد اکبر خان که شما و نواب محمد زمان خان و دیگر بزرگان حاضر نباشند چون نامهای شان در عهد نامه اول در جست از راه حزم دور است بلکه باعث کینه و عناد دیگران خواهد شد زیرا که ازین سخنان که در بین ماوشما و سردار محمد اکبر خان گفته و پذیرفته شده است آنان خبر ندارند پس باید که شما رفته از دیگران مکتوبی بنام من گرفته روانه دارید که ملاقات شما با سردار محمد اکبر خان مورث قطع رشته منازعه و باعث وصل طریق مصالحه است با او ملاقات کنید تا از ملاقات او با من دیگران رشک نبرده این شوند و سردار سلطان احمد خان با برادرش بشهر باز کشته سخنان مکنتان را نزد سردار محمد اکبر خان بیک بگفت و چون مکشوف داشتن این سر مطبوع دیگران نبود هر دو تن با هم قرارداد دادند که اول در سر این مطلب با دیگران سو کنند در میان نهاده بعد بنائب امین الله خان ابراز کنند و از نوشته بنام مکنتان حاصل نموده مهر دیگران را نیز بران نهاده نزد مکنتان بفرستند چنانچه پس از انجام نمودن این قرارداد بنائب مذکور اظهار کرده خواهشات مکنتان را در باب او که یا مجبوس نمایند و یا بدست انگلیسانش دهند که هلاکش سازند بوی بگفتند و عهد نامه مکنتان را که مشتمل اینگونه فقرات و جدید نوشته بسردار سلطان احمد خان داده بود بر آورده بهمکنتان نشان دادند که اینک عهد نامه او تادل شما با ما راست آید و کان نکنید که ما برخلاف شمایم و از میان نائب امین الله خان از دیدن حالت خود در عهد نامه مجدد مکنتان سرا سیمه کشته سر خویش را برهنه کرده همچنان با سر برهنه از سرداران چاره کار بجست که ایشان چه عزم دارند و وی چه کند و ایشان اظهار مافی الضمیر که دستگیر نمودن مکنتان و آوردن امیر کبیر بود کرده او را تسلی داده مطمئن خاطر ساختند بعد مکتوبی بر طبق خواهش

مکناتن نوشته و ممبر بر نهاده تزد او فرستادند که فردا بخواستاری جهانوی برآمده با سردار محمد ابر خان ملاقات کند و بعد از ارسال مکتوب با هم کنکاش کرده قرار دادند که وزیر مختار مکناتن را با کسانی که حاضر میشوند از مجلس ملاقات دست گیر کرده در شهر آریم و تادولت انگلیس امیر کبیر را با فرزندان و منسوبانش بمانسپارد ایشان را نگاه داریم و محمد شاه خان گفت اگر چنانکه عنیم کرده اید کار نشد و تیرمند عا بر هدف تمار است نیامد امیر کبیر که بدست انگلیس اسیر است سخت تر خواهد کشت و سردار محمد ابر خان بخواستاری وی گفت بالفرض اگر قضیه چنانچه تو میگوئی برعکس شود و بدنامی دشوار شدن کار جمعیه از ما بدست انگلیسان است بر ما عائد گردد هزار بار بهتر است از اینکه مردم اسلام مغلوب و محکوم نصرانیان شوند و ناموس شریعت بر باد کشته قانون کیش نصرانیت در مملکت اجرا یابد و مسلمانان در اطاعت اینچنین مردم که در دوروز عهد بر خلاف عهد بر بندد کردن نهند پس هر حال نظر بتقص عهدیکه مکناتن بروی کار آورد و بچشم سر نوشته او را دیدید باید با ایشان در آویخت و خون خود و ایشان ریخت تا نتیجه تقص عهد مفهوم جهانیان شود.

(ذکر مجلس آراستن جانبین و قتل مکناتن)

و همراهانش که حاضر مجلس بودند

و از آنسوی چون نوشته بزرگان افغان بکناتن رسید انگلیسان سخن برین نهادند که جنرال الفیستون با فوج پنجاه و چهارم که در زیر امر ونهی میجیر ایوارت میباشد تن بسلاح آراسته آماده جنگ شود و فوج ششم شاهی باد و ضرب توپ مترصد بیکار بایستد و سرولیم جی مکناتن با سپاه قراول که پنجمند ذرع از جهانوی دور اقامه داشت صف کشیده منتظر ورود سردار محمد ابر خان باشد تا اگر کار بر وفق مرام نشود همکنان بجنک برداشته سردار محمد ابر خان و کسانیرا که با او همراه اند هلاک سازند و سردار محمد ابر خان بر طبق وعده که داده ورقعه که فرستاده بود با سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان و محی الدین خان و غیره و دو صد سوار از شهر بیرون شده نزدیک اقامت گاه مکناتن رسیده بایستاد تا که مکناتن بالیقنت ایزی و تریور و مکنجی و لارنس و غیره چند تن از لشکر جدا شده و بجانب سردار محمد ابر خان نهاد و سردار سلطان احمد خان پیشتر از دیگران نزد او شده اطمینان خاطر داده بگفت که تهیه کاریکو قرار یافته است که انشاء الله تعالی حسب المرام انجام خواهد کشت و او را بسخن مشغول کرده و کام برداشته نزد سردار محمد ابر خان آورد و با هم پرشش رسمی کرده بعد سردار محمد ابر خان او را بصحبت اندک اندک از لشکر کاهش دور ساخت و هر چند مکناتن خواهش نشستن و سخن با هم گفتن میکرد سردار محمد ابر خان رطوبت زمین و برف را عذر آورده میگفت جای مناسب نشستن نیست تا که بفاصله دو صد کام از لشکرش دور کرد آنگاه در موضعی که برف و رطوبت نداشت ردای پشمینه که در عرف افغانستان پتو مینامند کسترده بروی آن نشستند و از انگلیسان مکناتن و تریور و مکنجی همسه تن نشسته لارنس تفنگچه در دست بقفای مکناتن بایستاد و چهار تن از سپاهیان نظام با تفنگ کلنگ بالا کشیده و عنان اسپ بدست گرفته استوار ایستادند و همچنین بفاصله اندکی دوتن دیگر و بفاصله بیست کام شازده تن دیگر جای ایستادن گزیدند و از اینان سردار محمد ابر خان و سر دار سلطان احمد خان و محمد شاه خان نشسته دوست محمد خان برادر محمد شاه خان و خدابخش خان و غلام محی الدین خان غلجائی عقب سر سرداران بایستادند و چند تن تفنگ دست دیگر عنان اسپانرا بدست گرفته اقامت ورزیدند بعد سردار محمد ابر خان مکناتن را مخاطب نموده گفت که عهد های شما سراسر از چه خلاف یکدیگر بصدور میرسد و برای چه این امر را پیشنهاد خاطر خود کرده اید و این گفتگو پانزده دقیقه طول کشیده آواز قیل و قال جانبین بلند کشت و در عین مکالمه و مکابره محمد شاه خان سردار محمد ابر خانرا بلفظ افغانی فهمانیده گفت که وقت تنگ است و سردار محمد ابر خان از سخن او مطلب را دریافته خود او را اشارت کرد که دست گرفتن دراز کند و او بلا تحاشی برخوایسته مکناتن را معاتب کرده بزبان افغانی گفت که در اینجا جای گفت و شنید نیست در شهر بانجام میرسد و مکناتن ازین درشت کوئی او متحیر گشته محمد شاه خان از او همه اینکه مبادا لارنس با تفنگچه که در دست دارد سردار محمد ابر خانرا آسیبی رساند او را همچنان که برخوایسته در بغل گرفت و هر دو تن با هم

ذکر مجلس
آراستن
جانبین
و قتل مکناتن

در کیش و کوشش افتاده هر چند محمد شاه خان سعی کرد که تفنگچه را از دست او برپاید نتوانست
 ربود تا که لارنس تفنگچه را از کلوله خالی ساخت و محمد شاه خان دیگر فرصت نداده سیلاوه را که بکمر داشت
 از غلاف کشیده نوک آنرا پهلوی او گذاشت که فرو برد لارنس از بیم جان گفت بس و محمد شاه خان گفت پس
 روانه شو و همچنان نوک سیلاوه را برپهلویش گذاشته راه شهر برداشت و او را از پیش رانده همی برد
 و همچنین دوست محمدخان باتریور و غلام محی الدینخان بافتنت انیری مشغول گشته رو بجناب شهر ایشان را براندند
 و پیادگان هر چارتن جلوداران انگلیسان را که عنان اسپان شان را بدست داشتند بضر بکلوله از پا در آوردند
 و اسپان را نیز گرفته رو بشهر نهادند و سردار محمد اکبر خان که بامکناتن در آویخته سرگرم کار بود و او را جانب
 خود و شهر میکشید و او دست و پا میزد که خود را از چنگ او برهاند ولی نیرو در خود نمیدید تا که آن شازده تن
 که دور تر ایستاده بودند بر پیادگانیکه اسپان انگلیسان را ربوده می بردند حمله نمودند و سردار سلطان احمد خان
 حایل و مانع گردیده دو تن از ایشان را بضر بکلوله بخاک هلاک انداخت و از پس آن بدیشان تاخته پیش خدمت
 مکناتن را نیز که در آن جمع بتاختن بود هلاک ساخت و سیزده تن دیگر رو بر تافته کر بخنند و درین وقت که سردار
 سلطان احمد خان که از مکناتن و سردار محمد اکبر خان دور شده مشغول دفع پیادگان مذکوره کشت مکناتن
 فرصت یافته حربه را که در میان چوب داشت بر آورده خواست که درپهلوی سردار محمد اکبر خان فرو برد اما او
 جلاکی نموده حربه را از دستش ربوده در رود خانه انداخت و درین اثنا سردار سلطان احمد خان از دفع
 آنانیکه مذکور گشت فارغ شده بسر وقت سردار محمد اکبر خان رسید و مکناتن از هول جان رو باو و پشت
 بسر در محمد اکبر خان کرد و سردار محمد اکبر خان زنده آوردن او را بشهر دشوار ملاحظه کرده با تفنگچه که
 خود او پیشتر بایک عراده کالسکه و غیره بسر در محمد اکبر خان چنانچه از پیش رقم کشت داده بود به پشت او زده
 سردار سلطان احمد خان نیز شمشیر حواله او کرد رو بهمراهان خود نهادند و بدیشان رسیده تریور را که
 دوست محمدخان دستگیر و بردیش سوار کرده بود سردار سلطان احمدخان بضر بشمیر از پا در آورد و لارنس را
 هم سر بریدند ولیفتنت که اسیر غلام محی الدینخان و ردیف او بود نکذاشت که او را بکشند و چون او را در شهر
 نزد محمد اکبر خان بردا و بچشم خشم بدو نگریسته گفت شما بودید که طمع در مملکت ما کردید اکنون از مکافات
 کار خود پاداش بیابید اما دست از قتل او باز داشته بلامؤ منش سپرد و اسکنبر و لفتنت را محبوس داشته بسیار تن
 دیگر را از انگلیسان که در محاربات دستگیر شده بودند بکشند و از اعیان و بزرگان مسلمانان سردار محمد صدیق خان
 و نصرالله خان برادر نواب محمد زمان خان و نائب امیر بارک زائی از افغان و مستوفی عبد الرزاق خان و محمد علم
 خان (۱) عرض بیکی جوان شیر و غیره از مردم قزلباش که بعضی قبل از ورود سردار محمد اکبر خان در کابل
 طریق خدمت شاه شجاع می پیوند و برخی چنانچه از پیش رقم کشت نوای هوا خواهی امیر کبیر می سرودند و در
 وقت وصول سردار مذکور همه یکجهت شده روی دل باو نهاده باغزاة همدست و همدستان گشته برای کفتگوی
 مصالحه در لشکرگاه انگلیس رفته بودند در اینجا باز ماندند

﴿ ذکر تمهید آشتی جستن انگلیسان ﴾

(و خواهش عهد جدید بستن ایشان)

پس از صدور این حادثه دهشتناک سران سپاه انگلیس از چهاونی با آنانیکه در نزد سردار محمد اکبر خان محبوس
 بودند پیام دادند و از سبب این واقعه جو یاشدند و سردار محمد اکبر خان از پیام انگلیسان خبر یافته فوراً سردار سلطان
 احمدخان را با چند تن دیگر از بزرگان نزد لفتنت و جان کانلی نامان انگلیس که در شهر بودند فرستاده
 گفت که بمواجهه اینان صورت حال را بفرستاده انگلیسان مطابق واقع در معرض بیان آرند چنانچه سردار
 سلطان احمدخان نزد ایشان شده هر دو عهد نامه را که مخالف هم و بخط و مهر مکناتن و چند دیگر بودند بافتنت انیری
 نشان داده مکشوف داشت که باعث این فساد و بانی این عناد مکناتن بوده نه سران افغان بعد لفتنت و جان کانلی
 ماجرار را بخط خویش در الزام مکناتن نوشته در عسکرگاه فرستادند و انگلیسان بر خطای وزیر مختارشان معترف گردیده

(۱) معروف
 بهر علم خان

ذکر آشتی
 جستن
 و خواهش عهد
 بستن
 انگلیسان

بسرदार محمد اکبر خان پیام داده التماس عهد جدید کردند که در بین جانبین منعقد و موثق گردد و سردار محمد اکبر خان شرائط عهد را نوشته برای پاتنجر که بجای مکناتن صاحب اختیار شده بود فرستاد که مطابق این مسوده مرقوم نموده و مهر بر نهاد و مرسل دارند تارشته عهد منعقد گردد و طناب عداوت قطع شود و آن اینست که اضافه از شروط مندرجه عهدنامه سابقه پذیرفته آید اول باید توپخانه خود را بما بسپارید و افزون از شش عراده توپ با خود بر ندارید دوم آنچه از احوال و ائصال که در بنه و زروسیم که در خزانه دارید بما بگذارید و بکذیرید سوم جعی از بزرگان خود را با زنان و فرزندان ایشان بکروگان نزد ما گذارید چهارم چهارده لک روپیه که بخواش ما مکناتن بدمه داده بود چون او کشته شد شما ادا نمائید فقط و اگر چه پذیرفتن این شروط بغایت پاتنجر را دشوار مینمود اما مجال سر بر تافتن نیز نداشت پس ناچار با جنرال الفیستون نشسته از وی مشوره خواست و او گفت چون افغانان از بد عهدی مکناتن بر عهد اعتماد ندارند عهد ایشان را وثوقی نباشد اگر چنانچه بعد از قبول کردن این تکلیف شاق بر میثاق استوار شوند و ما را امان دهند آسان باشد اما چون بدلیل مذکور در پیمان محکم نشوند چرا چندین بار کران را بر کردن دولت بگذاریم پس باید که در همین بالا حصار کابل که هنوز در تصرف شاه شجاع و گویا که در دست ماست در شده اقامت کریم و رزم نمائیم یاراه جلال آباد بر گیریم و هر چه پیش آید کردن نیم و نام دولت را پست نکنیم و پاتنجر در جواب گفت ما را درین سرمای زمستان توان جنگ با افغانان نیست خلاصه شروط مذکور را بکردن گرفته و نوشته از راه قبول نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند بعد در روز بیست و نهم شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری کبطان و انس و کبطان ورم مندو کبطان و اربتن و کبطان دب نامان را با زنان و فرزندان شان بکروگان نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند و او دوتن از محبوبان را که در شهر بودند بالتاس انگلیسان جهت اطمینان خاطر ایشان رها داده در لشکر گاه فرستاده گروگانان را در خانه نواب محمد زمان خان پهلوی کبطان کانلی و کبطان ایری جای داد و لیفتنت باکتان مریشان و زخم داران را بشهر در آورد که معالجه و مداوا کند و دا کتران فوجی را نیز نزد مریشان گذاشته پنج عراده توپ شاهی را تسلیم سردار محمد اکبر خان کردند آنگاه از لشکر گاه عزم کوچ نموده از قضا در روز پنجم ماه ذی القعدة برف بسیار باریده انگلیسان را زیاده تر زحمت و سختی دچار ساخت چنانچه در روز ششم ماه مذکور روبراه جلال آباد نهادند و افغانان از سبب اینکه در عهد نامه اخیره بر عهد انگلیسان گذاشته و ایشان قبول کرده بودند که تمام توپخانه و قورخانه را سپرده از مملکت بیرون شوند و انگلیسان بدون از اتواب مذکوره شاهی دیگر اتواب را نسرندند در کوچ دادن ایشان دست در معذرت ها زدند خلاصه با قلت علوفه و آذوقه چهار هزار و پنجاه تن از سپاه نظام را بانه عراده توپ برای انداخته چون پیل در محل عبورشان نبود تا شام گاه بگذشتن از نهر کابل مشغول بودند و افغانان ایشان را دشنام داده سخره همی کردند و درین روز که فوج مذکور عبور کرد نقصانی با فواج انگلیسان رسیده تا شبانگاه پنجاه تن از سپاه زیر دست هوی من بروی برف از سرما بمرد الغرض تمام سپاه از نظم نظام بیرون شده بسیار کس از لشکر هندی هلاک شدند و به بسیار زحمت و مشقت در منزل بکرامی واقع سه گروهی کابل رسیده در قلعه خرابه تاج خان فرود گردیده در اینجا نیز جمعی از سرما هلاک شدند.

﴿ ذکر واقعات تمام تلف شدن لشکر انگلیس ﴾

(در عرض راه جلال آباد)

و ازینسوی سردار محمد اکبر خان با تمام غازیان از وقت برافغانان لشکر انگلیس تا منزل بکرامی در اطراف راه چپ و راست را گرفته قوت و هیبت خود را نشان داده شب هنگام بشهر مراجعت کرد و روز هفتم ماه ذی القعدة سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری انگلیسان از منزل بکرامی راه منزل بتخاک برگرفته نیمه سپاه هندی از شدت سرما نتوانستند که بالشکر طی مسافت کنند و سردار محمد اکبر خان از عقب ایشان راه برداشته غازیان در عرض راه بتخاک از قفای انگلیسان رانده تا میان صف میدر آمدند و احوال و ائصال شان را می ربودند و یک عراده توپ شانرا نیز گرفته نزد سردار محمد اکبر خان آوردند و انگلیسان پس از وصول در منزل بتخاک بسردار

ذکر تلف
شدن لشکر
انگلیس در
راه جلال
آباد

محمد اکبرخان پیام دادند که سخت عهد شهاست و شگستان آن درست بوده و سردار محمد اکبر خان جواب داد که یکی از شیوه مرضیه ملت اسلام بدلول این کلام خداوند اعلام (والذین هم لامانا هم وعهدهم را عون) رعایت واستوار داشتن عهداست و من داخل عهد نامه جدیده نبوده ام و عهد اول را شما شگستانده همچنان عهد سومین را نیز رعایت نکرده برخلاف گفته و نوشته خودها که میبایست توپخانه و قور خانه را تمام میکذاشتید نکذاشته با خود برداشتید و از شروط چهار کانه اخیره یکدفعه را معمول نموده کروگان بماسپر دید و از سه دفعه دیگر بکلی عدول کردید و حال نیز ما بر عهد خود استواریم بشرط آنکه شما شش تن دیگر از بزرگان انگلیس را نیز بما گروگان سپارید و پس از رسیدن امیر کبیر بکابل گروگانان خود را از ما باز گیرید و دیگر تفنگ جانب ما کشاد ندهید و انگلیسان که خود را تبه یافته بودند با تنجرا بادو تن محبوسانیکه رها شده بودند و سه تن دیگر بگروگان سپردند و روز هشتم ماه ذی القعدة چون انگلیسان از بخاک جانب خورد کابل راه برگرفتند باز غازیان ترکناز آغاز کرده باریدن کلوله تفنگ پرداختند و میجیرتین افسر فوج چهل و چهارم با پیاده کانش آهنک مدافعه کرده کاری از پیش نبرد و سردار محمد اکبر خان همچنان چند تن دیگر را از عرض راه نیز بگروگان بگرفت چه عهد کرده و قرار داده بودند که جانب غازیان تفنگ کشادند هند و میجیرتین چنانچه گذشت نقض آن نمود و کار بدینگونه بسر رفت تا که انگلیسان داخل دره خورد کابل که پنج میل طول آنست شدند و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان که پس از گروگان گرفتن اخیره پیش روی لشکر انگلیس برسم قراولی راه می پیوندند هر دو جیل کنار دره را حاجا پراز غازیانیکه از هیچ کار آگاه نبودند مشاهده کردند و از ایشان پرسیده مکشوف داشتند که برای تماشا آمده اند چون ایشان این را شنیده ساکت شدند یکدفعه حمله ور شده بکشاد دادن تفنگ پرداختند و راه مسدود ساخته یک عراده توپ را نیز مأخوذ داشته توپچیاناش را بگشتند و تا که انگلیسان از دره مذکوره برآمده در جهانی واقع دهن خورد کابل رسیدند سه هزار تن از ایشان کشته شده و بنه و آغروق همه تلف گشته بود چنانچه در منزل نیز برف سخت باریده انگلیسان زیاده از چهار خیمه دیگر نداشتند که یکی از آنها مال جنرال القیستون و دوی دیگر برای زنان و اطفال و چهارمین از زخم داران بود و بسیاری از زخم داران در نیجا بمردند و روزهم ماه ذی القعدة در وقت کوچ دادن انگلیسان سردار محمد اکبرخان بجنرال سیل پیام داد که زنان را با خود برداشته کوچ دهد و زخم داران را بماند و بگروز برای این کار درنگ کند و او این پیام سردار محمد اکبرخان را بزندگانی که آرزو بمردگان می نمودند گفته لشکر را از کوچیدن بازداشت و چون زنان از کابل تا آنجا خوردنی کم میافتند و بسیاری از ایشان اطفال شیرخوار در کنار داشت و نیز بسیاری بیکیس بودند زیرا که شوهران و چاکران ایشان کشته شده بودند و گرنه میگر میخفتند و جز جامه که در برداشتند دیگر تمام مال و منال شان بتاراج رفته بود و با اینهمه بسختی سردار محمد اکبر خان دلخوش بودند که شاید زنده بمانند و در نیجالت سردار محمد اکبر خان جهت کواه گفتار خویش و اطمینان خواطر انگلیسان یک تن از زنان اسیر شده را با یکدختر و یک پسر که از دست غازیان بگرفت نزد انگلیسان فرستاده پیام داد که اینک ناموس شما را خلاص کرده فرستادم که با خود ببرید و انگلیسان چون توان برداشتن نداشتند ازین کردار سردار محمد اکبر خان خرسند شده همه زنان و اطفال را باز خمداران بدو سپرده بدون از یک زن دیگر در اردو نگاه نداشتند و روزهم ماه ذی القعدة لشکر انگلیس از درنگ کردن همان یکروز در طیش و طلب بودند که کوچ دهند و این وقت سپاه یورپ اندک توانا بودند و مردم هند را بیشتر از سرما و برف دست و پا از کار مانده بود و افغانان بر کو هسار برآمده را در مسدود ساخته بزدن تفنگ پرداخته بودند و مردم هندی از دست بردن زیان تفنگها را انداخته فرار میگردند که لشکر انگلیس براه افتاده افغانان برایشان بتاختند و در نیجا سپاه هند تمام کشته گشته خزانها و اکثر بنه بدست افغانان افتاد و چون لشکر انگلیس بخاک چبار رسید از تمام سپاه نیجا سوار توپخانه و یک عراده توپ دوازده پونده و هفتاد تن پیاده از فوج چهل و چهارم بادشاهی و یکصد و پنجاه سوار نظام و معدودی از بیروان و غیره ملازمان ایشان بمانده دیگر همه مقتول و مجروح گشت خلاصه از روز حرکت از کابل تا خاک چبار که پازده گروه مسافتست نیجا تن از سز کردگان بزرگ انگلیس و دوهزار تن مرد لشکری بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ که از روزنامه لفتنت ایری یا این ری ترجمه

نموده است از فوج انگلیس نابود شد و با بحال شکایت نبرد سردار محمد اکبر خان فرستاده امان طلبیدند و او چون مردم غلجائی را در تحت فرمان داشت و ایشان خود سر رهسپر قتل شده بودند از منع سردار مذکور باز نایستاده لاجرم پاسخ داد که منع مردم غلجائی در نیروی بازویم نیست و انگلیسان باینکه افغانان دست از زدن تفنگ نکشیدند و تاریکی شب حایل حرکت بود در خاک جبار درنگ نتوانسته خود را با آب تیزین رسانیدند و بواسطه ظلمت شب از خاک جبار تا اینجا کمتر زین دیدند و در سر آب تیزین از شدت سرما اسبابی را که از قبیل لباس و صندوق و غیره با خود داشتند آتش زده قدری دست و پای خود را گرم نمودند و باهم قرار دادند که تمام آنچه را با خود دارند جا بجا گذاشته راه برگردند تا فاغنه باروبنه را دیده قیاس کنند که اردو بر جاست سدره نشوند پس شب شب راه برگرفتند و ازین حرکت شان پنجصد تن از شب روان افغان که در اطراف قریه اردو رسیده کین گرفته بودند آگاه گشته مصحوب دوسه تن از همراهان شان سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان و محمد شاخ را که در قریه تیزین رسیده بودند خبر داده دیگران بر سر انگلیسان بتاختند که مبادا سردار محمد اکبر خان ایشان را از قتل و تاراج چنانچه دیروز غلجا شیان را مانع شد باز دارد و سردار محمد اکبر خان برخواسته از عقب راه برگرفت و تا که بقرب انگلیسان رسید ایشان یکباره توبی را که با انگلیسان بود گرفته و همه را از پیش رانده و اکثر کربو و داکتردی را دستگیر کرده بودند تا که انگلیسان در منزل کته سنک واقع عرض راه منزل باریکاب و جکدک رسیده خسته و ناتوان فرود شدند و روز یازدهم ماه ذی القعدة مذکور از موضع کته سنک کوچ داده روانه جکدک شدند و سلطان با برخی از سواره و پیاده نظام در قلیکاه راه برگرفته تا جکدک بستیز و آویز و جنگ و کربز براند و الفیستون پایش زخم یافت و در جکدک برشته بلندی فرود شده از همه آزوقه سه کوساله که با خود داشتند کشته گوشت آنها را خام بخوردند اما افغانان برشتهای افراخته تاخته ایشان را نشان کلوله همی ساختند و در وقت انگلیسان تین نامی را نزد سردار محمد اکبر خان فرساده امان جان خواستند و هم پیام دادند که هر چه بخواید و آنچه بفرماید اگر چند از حوصله طاقت بیرون باشد بپذیریم بشرط آنکه دیگر دست افغانان بقتل و غارت دراز نشود تا در جلال آباد رسیده ادای آنچه بخواهند و بر ذمه دولت بگذارند نموده اید و محمد اکبر خان التماس انگلیسان را پذیرفته اسکنبر را (۱) طلب داشت و گفت که بجزرال بگوید که میباید سلطان و جان سن را بکروان گذاشته اسلحه آلات را تمام سپرده و بعد از ورود بجلال آباد دولت روپیه بقوم جبار خیل که در نواحی جکدک توطن دارند بدهند تا بدیشان گفته شود که اسپی ترسانند تا بجلال آباد در شوید و چون اسکنبر مراجعت کرده پیام سردار محمد اکبر خان را نزد جزرال بگذارد همه شرائط مذکور را پذیرفته اسپردن اسلحه را که سر باز زده بازمصحوب اسکنبر پیام فرستاد که اسلحه را بنا بر آنکه نام دولت انگلیس پست میشود نداده مگر قور خانه و باروت را که اسباب کار آمد تفنگ است خود آتش زده اسلحه خالی از اسباب را با خود بر میداریم باقی همه شروط را پذیرفته ایم و بعد از قبول کردن سردار محمد اکبر خان اسکنبر جزرال الفیستون و جزرال سلطان یکدست و جان سن را نزد سردار محمد اکبر خان بکرو دولت روپیه گذاشته خود مراجعت کرد و در وقت برگشتن یکی از افغانان که از قرار داد مذکوره بیخبر بود او را بضر کلوله از با در آورد و انگلیسان از مشاهده این حالت هراسان شده مریشان و زخم داران را بر جامانده بی فرمان راه برگرفتند و بدره کتل چشنگ که مردم جبار خیل از سنک و چوب و خار آنرا مسدود ساخته بودند رسیده حیران و پریشان ایستادند و ناچار بپاک کردن راه پرداختند و افغانان که برفراز و نشیب جبل مترصد رسیدن انگلیسان نشسته بودند دست بقتل ایشان دراز کردند و انگلیسان کریخته از بلندی و پستی کوه رو به بی راهی نهادند و از تمام آنچه با خود داشتند پنجاه راس اسب عربی را عنان بدست گرفته یدک همی کشیدند و دیگر را تمام بگذاشتند و در اینجا افزون از تنگی خورد کابل کشته شدند و دوازده تن از سرکردگان نامور بقتل رسیده بقیه السیف راه همی پیچوند و افغانان یکیک و دو دو را گرفته همی کشتند و علاوه بر همه هر گاه افسری از دیگران در کریختن سبقت میکرد هدف کلوله پیادگان خویش میشد و تا که وارد منزل سرخ پل شدند بسوتر انگلیس باسه چهارتن دیگر که زخم دار بودند زنده گرفتار کردند و در منزل سرخ پل که ابتدای خاک متعلقه

مردم خوکیانی و انتهای موطن قوم جبار خیل است مردم خوکیانی که فراهم شده پل را گرفته بودند برانگلیسان حمله کردند و ایشان صبح روز سیزدهم ماه ذی القعدة از بیم جان خود را از سرخ رود با آب زده عبور کردند و افغانان از عقب و انگلیسان از جلو رو بمنزل کندمک نهادند و از آنجا سواران پیاده را از مردکان شمرده همچنان گذاشته رو بفرار نهادند و پیادگان راه راست را گذاشته جانب چپ بکوهیکه طرف شرقی کندمک واقع است بر شده همی گریختند و افغانان از تعاقب پانکشیده زده و کشته از پیش همی راندند تا کار بجائی رسید که خود انگلیسان یکدیگر را هدف کلوله نموده هلاک میساختند تا که همکنان بالتمام طعمه تیغ خون آشام شدند و از آنسو سوارنیکه از کندمک گریخته و چهل تن بودند چون وارد منزل نماه شدند چند تن ایشان از دست دهقانان آنجا بقتل رسیده مابقی از راه کریز خود را در بالا باغ واقع نه گروهی شهر جلال آباد رسانیدند و در آنجا سردار خیرالله خان و فتح محمد خان پسر سعادت خان مهمند که با چند سوار بتفرج و سیر بیرون شده بودند با ایشان دچار کشته تمام را کشته چار تن بازماندند و از راه کریز رو بجلال آباد نهادند و آنگاه که هر چهار تن بفاصله سه صد کام نزدیک شهر شدند پسر آقا جان مگری که بادو تن سوار زیارت شاه مردان واقع جنوبی شهر جلال آباد رفته و مزاحمت کرده بودند با ایشان دو چار کشته سه تن از انگلیسان را بکشتند و یکتن که دا کتر پریدون نامی بود زخمدار داخل شهر جلال آباد شد و خبر بفرنگیان رسانید و پسر آقا جان نیز مقتول گردید و تمامت کشتگان لشکر انگلیس و خسارت ایشان بقرار نوشته لیفتنت اینری که صاحب نسخ التواریخ آنرا از لفظ انگلیسی ترجمه و ثبت کتاب نموده است اینست که لیفتنت اینری میگوید این تنک که در افغانستان دولت انگلیس را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سه دسته قدر (۱) انداز و جماعتی از توپچیان یورپ و یک فوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن تبعه سپاه نظام تمام از دست افغانان مقتول گشت و بیست کرور روپیه که هر کروری صدک باشد خزانه دولت غارت شد و یکصد و چهارتن از بزرگان دولت انگلیس عرضه تیغ ابدار غازیان افغانان گردید و همدین باب شاعری قصیده در مدح سردار محمد اکبر خان گفته است که از تمام آن این یک بیت ثبت کتاب شد

بها از سر سران فرنک قرن در قرن استخوان بخشی

﴿ ذکر محاربه جلال آباد و غیره ﴾

(حوادث معاندت بنیاد)

چون دا کتر پریدون باتن زخمدار نزد انگلیسان مقیمه جلال آباد شده ماجرا بازداشت تمامت سپاه و افسران را لرزه در اندام افتاده از دهشت و وحشت روز شان شب رنگ و عرصه جهان بدیشان تنک گردید و هنوز تدبیری نیندیشیده و کاری از پیش نکرده بودند که سردار محمد اکبر خان با گروه غازیان در رسیده در دیهات قریبه شهر جلال آباد فروکش کرد و چون انگلیسان قطع رشته قرارداد و معاهداتی که کرده و نتیجه آنرا دیده و شنیده بودند بقلمه داری و استواری پرداخته بروج و باره شهر را استجکام دادند و سردار محمد اکبر خان زنان و فرزندان و کروکانان را که از عرض راه چنانچه مرقوم گشت گرفته و با خود داشت برداشته در لقمان برد که ایشان را در قلعه محمد شاه خان ابابکر خیل که معروف ببدیع آباد است جاداده بعد ساز رزم ساز کنند چنانچه آنان را در آنجا گذاشته و محافظ و خادم برای شان کاشته خود باده هزار مرد جنبی از لقمان رو بجلال آباد نهاد و چون وارد نیم فرسنگی شهر جلال آباد شد جزال سیل و مگر بیکر که قبل ازین از کابل مأمور جلال آباد شده بودند و با پنج هزار تن از سپاه نظام در اندرون شهر جای داشتند مردم سکنه شهر را از هندو و مسلمان بیرون کشیده سنگر آسا بدور دیوار شهر برداشتند و شهر را پرداخته بسردار محمد اکبر خان پیام دادند که از شجاعت و جوان مردی خویش فتوح بزرگ حاصل کردی و در هر حربگاه عنان ظفر بدست آورده آخر الامر بیری دولتی را که صورت علیا حضرت ما که معظمه و کتور یابدان نقش است کرفی اکنون اگر دل شیر و چنک پلنگ داری آن بیری را در حربگاه بر پای دار تا لشکر دولت انگلیس را چشم مشاهده بشنال علیا حضرت و کشور را افتاده دل بچنک نهند آنوقت کار زار مردان نام و تنک

(۱) قدر
انداز آنکه
تیر راست
انداز دو خطا
نکند

ذکر محاربه
جلال آباد

فرنگ را خواهید دید تاروشن شود که شجاع کیست و مردانکی چیست و سردار محمد اکبر خان که همیشه آرزوی بیکار را در میدان کار زار بدل داشت فوراً بیرق مذکور را در رینگ زار جانب غربی شهر نصب فرمود که سپاه انکلیس را غیرت کریبان گیر شود و هر چه تمامتر کشش و کوشش کند خلاصه پس از افراختن بیرق موصوف جانبین رزم آرا کشته فراوان تن از یکدیگر بکشتند و سردار سلطان احمدخان نیز بدست جراحت یافته آخر الامر سپاه انکلیس بر شکست و پشت بچنگ داده از راه هزیمت بشهر در آمدند و کرنیل و کرنیل نیلتس درین حرب کشته شده برات فوت افسر بزرگ افواج جلال آباد زخم یافت و انکلیسان پس از در آمدن بشهر دیگر جرأت بیرون شدن نتوانسته محصور شدند و از کمک رسیدن مایوس گردیده بقرار مکتوب شاه شجاع که بتعلیم ایشان برای پاینده خان نام کاگری پیشخدمت سردار محمد اکبر خان که بایست و پنج هزار روپیه از راه خفاء فرستاده و انکلیسان را نیز ازین کارش خبر داد و ایشان وجه را بامکتوب شاه به پاینده خان مذکور سپرده بیست و پنج هزار روپیه دیگر از خود وعده داده او را بقتل سردار محمد اکبر خان برانگیختند و آن بی حیا چشم از حقوق نمک خوار کی پوشیده قتل ولی نعمش را برعهده گرفته در کمین کار افتاد و منتظر فرصت همی بود تا که روزی سردار محمد اکبر خان بر دیوار کهنه شهر جلال آباد که قریباً هزار کز از قلعه که افواج انکلیس ها محصور بودند دور تراست بر شده تماشای محصورین میکرد و رخنه یورش می جست تفنگ دو میله که با خود داشت جانب او کشاد داد و کلوله آن از موضع که در نظر گرفته بود بحکم تقدیر انحراف یافته بدست ظفر پیوستش رسیده مجروح ساخت و حاضران آن شرمنده نمک و احسان سردار و الاشاره مأخوذ داشته نخست زخم سردار محمد اکبر خان را بر بسته بعد آن نمک حرام ناسعادت فرجام را حاضر کرده سردارش معاتب ساخته رسید و اولب بتوبه کشوده زمین ببوسید و خط شاه شجاع را بسردار محمد اکبر خان داده مکشوف شد که بیست و پنج هزار روپیه شاه شجاع و زر کان انکلیس باور داده بیست و پنج هزار روپیه دیگر را بعد از قتل سردار موصوف وعده داده اند و سردار محمد اکبر خان رقیبه شاه شجاع را نگاه داشته پاینده خان را از سبب راست کفتنش عفو کرد و اما غزاة و سردار سلطان احمد خان او را بایکتن دیگر که شریک او بود از راه نزدیک خواسته هلاک ساختند و چون مدت محاصره طول کشیده خبر آمد آمد جنرال پالک انکلیس بایست هزار تن از سواره و پیاده نظام و توپخانه بسردار محمد اکبر خان رسید فوراً سردار سلطان احمد خان را با جمعیت شایان از غازیان بعزم راه گیری و باز داشتن جنرال پالک بدره خیبر فرستاد و او با آنکه در دست زخم یافته و خوب سحت هم نیافته بود در آنجا رفته استوار نشست و از انسوی جنرال پالک نزدیک دره خیبر رسیده سردار سلطان احمد خان توان ممانعت را در خود ندیده مراجعت کرد و مقارن اینحال جنرال سیل و مکر بکر از توجه جنرال پالک جانب جلال آباد قوی دل شده از زیر دروازه سمت شمالی وزیر دروازه جنوبی شهر زمین را شکافته و دروازه هارا همچنان بسته گذاشته شب هنگام از هر یک هر دو سوراخ چهار صد تن از پیاده نظام و چهار عمده توپ بیرون کشیده در وقت طلوع فجر برسنگر سردار محمد اکبر خان بتاختند و محاربه سخت رویداده آخر الامر اردوی سردار محمد اکبر خان مغلوب گشته رو بهزیمت نهادند و سردار محمد اکبر خان همچنان زخم داز با هم راهانش در لمقان رفته و از انجا زنان و فرزندان انکلیسان را با آنانی که بکروکان گرفته بود با خود برداشته در تیزین اقامت کردید که لشکر بزرگی ترتیب داده بمقابله و مقاتله پردازد و از انسوی جنرال پالک بالشکر بکه همراه داشت بمانعی وارد جلال آباد شده دروازه ایمینی بروی محاصرین برکشوده از بودن سردار محمد اکبر خان در تیزین جرأت در حرکت کردن نتوانسته در جلال آباد اقامه گزید و جنرال الفیستون که در عرض راه کابل و جلال آباد چنانچه رقم کشت زخم دار شده و در منزل جکدک بکرو دولک روپیه نزد سردار محمد اکبر خان قرار گرفته بود در موضع تیزین جان بقابض ارواح سپرد و در حالت احتضار بسردار محمد اکبر خان وصیت کرد که جسدا و را بجلال آباد نزد جنرال پالک روانه دارد و او بحسب وصیت جسدا و را صندوق کرده بر اشتری نهاده روانه جلال آباد فرمود

﴿ ذکر شورش مردم کابل بسالاری نواب محمد زمانخان ﴾

(ازسبب جراحت سردار محمد اکبر خان)

چون نواب محمد زمانخان واعیان کابل ازجراحت دست سردار محمد اکبر خان ونوشته شاه وماجرای پاینده خان کا کری خبر شدند متأسفانه انجمن کشته باهم قرار دادند که شاه شجاع را که حامی انگلیس و ماحی قوت اسلام است باید از میان برداشت چنانچه هیئت اجتماعی روی تاراج بسوی بالا حصار نهادند و مردم سکنه بالا حصار با بعضی از هوا خواهان شاه شجاع مشورت کرده قرار دادند که تاشاه نائب امین الله خان لاهو کردی را با خود متفق و همراه نسازد آتش فتنه خاموش نخواهد گشت زیرا که تمامت مردم بخوش و خروش میگویند که شاه شجاع دست نشانیده انگلیس وبا مسلمانان در خدع وتلبیس است وحل این عقده مشکه بدون او بر مراد دل نخواهد شد وشاه شجاع بگفته آنها چون هراسناک گردیده بود راه دوستی جانب نائب امین الله خان لاهو کردی پیش گرفت وشهزاده شاه پور پسر خود را در خانه او فرساده بوعده ونوید جائزه بسیار امیدوارش ساخته مطیع ومنقاد گردانید بعد بواسطه او اعیان وبزرگان کابلی وقزلباش را که از در عداوت باوی درآمده بودند با خود متفق کرد ومطابق خواهش ایشان متعهد شده برعهده گرفت که مبلغ دولک رویه از خزانه برسم انعام بنواب محمد زمانخان دهد و سردار محمد اکبر خارا از خطائیکه نسبت بدو کرده است عذر خواسته از خود خورسندش سازد و در غرنا با انگلیسها هم دست و انباز مسلمانان باشد وشاه شجاع که جز پذیرفتن دیگر راه نداشت همه شرائط مذکوره را قبول کرد اما نواب محمد زمانخان از گرفتن دولک رویه سر باز زده گفت من داعی امر امارتم نه سعی بر گرفتن رشوت تاشاه شجاع را از بالا حصار بیرون نکم هیچ درسخن ترانم ونائب امین الله خان که روی دل بواسطه شهزاده بسوی شاه شجاع نهاده بود بنواب محمد زمانخان گفت که امارت شما در صورتی مسلم وموجب اطاعت جمعی از ازم بود که پادشاه دست از حمایت عرض وناموس رعیت وسپاه باز کشیده بود اکنون که پادشاه رعیت وسپاه را بر ذمت خویش گرفته همه امور را پذیرفته است جز او مارا امیری بکار نیست واکر هوای بزرگی در سرداری وطریق خدمت دین ودولت می سپاری وزارت نیز منصب ستر کیست آنرا از حضور شاه برایت حاصل می توانم والا فلا واکثر خوانین دیگر نیز که از سبب عطای خلعت ووعده ارتقاع رتبت تاشاه شجاع وشهزاده شاپور یکدل ویکجهت شده بودند مؤید قول امین الله خان شده امر وزارت را برای نواب محمد زمانخان پسندیده رجوعش را مشروط بمنظوری شاه کردند بعد همه خوانین درانی وقزلباش وغلجائی و کوهستانی و کابلی وغیره باتفاق شهزاده شاپور ونواب محمد زمانخان ونائب امین الله خان که حاضر مجلس قرارداد مذکور بودند در بالا حصار نزد شاه شجاع شده ماجر باز داشته مورد تحسین وآفرین گشتند وامر وزارت بنواب محمد زمانخان مفوض گردیده سپس او وهمه خوانین هرروزه باریاب حضور شاه همی شدند وخوانین ملکی که سوار کشاده وطبل وعلم داشتند یومیه عرض سواران شانرا همی دادند تا که شاه شجاع همه رعیت وسپاه را مطیع ومنقاد مشاهده کرده مطمئن خاطر شد و تمامت بزرگان را از عطای منصب وزرد تحت فرمان آورده مرهون احسان ساخت آنکاه در اجرای اموریکه پیشهاد خاطر داشت پرداخته برای جارچ مکریگر که در جلال آباد بود نکاشت که حالا خاطر آسوده باید داشت که قلع ماده فساد بخوبی خواهد شد واز انسوی سردار محمد اکبر خان که بعزم رزم در تیزین اقامه کرین شده بود از کرائیدن مردم بشاه واطاعت کردن ایشان آگاه گردیده نیروی بازویش باضعف هم تراز وکشته تدیر دیگر اندیشید و مردم نواحی و اطراف را پیام داده ختلها فرستاد و ترغیب کرد که اگر شاه از در صدق با مردم اسلام راه بر گرفته و روی دل جانب دولت انگلیس ندارد وایشما یکدل ویکجهت در پرداخت ملک ومالت وجهه همت میکمارد بجهادش دعوت کنید تا با اتفاق دستیاری هم بالشکر انگلیس در آویخته مملکت را از وجودش پردازیم وهم ننودش مردم را صلاهی جهاد داده پیش میخواند تا که علماء و طلاب باعلاء و اشاره او قرآن شریف را بر سر گرفته در میان مردم اطراف ونواحی در آمده ده بده وقریه بقریه صلاوة خوانان وتکبیر گوین مردم را بجهاد برانگیختند

ذکر شورش
مردم کابل
بروی شاه
شجاع

چند روز دسته دسته وفوج فوج بدرب سرای شاهی حاضر آمده بشور و غوغا شاه را دعوت غزایمیکر دند. و میگفتند که انکلیسانرا از مملکت بیرون کنیم و شاه چون میل خاطرش جنب انکلیسان بود و نقض عهد در نظرش بسیار دشوار مینمود بدل میگفت که از دوات انکلیس چنانچه باید در جلال آباد لشکری از راه معاونت ترسیده که بالکها نفوس در آویزد و بیست سی هزار فوج هرگز نتواند که مقابل شده بستیزد اگر چنانچه از راه ظاهر محض اطمینان خاطر غزاة که بدانند بایشان همداستانم روی بسوی جلال آباد آرم مبادا هم نقض عهد بادولت انکلیس در میان آید و هم بنیاد آنان بر آب و اساس سلطنت من خراب گردد پس عذر آورده در جواب غازیان میگفت که اگر سردار محمد اکبرخان فسخ عزم رزم کرده بکابل آید هر آینه تخلیه شهر جلال آباد از لشکر انکلیس آسانتر میسر خواهد گشت و اگر بیرون نشوند آنگاه باز دحام تام رو بدان مقام نیم و ازین عذر و گفتار شاه هواخواهان سردار محمد اکبرخان سرکران شده بصلاح وقت امر را پاشاه چنان اظهار و قرار دادند که سردار محمد اکبرخان همچنان در جای که هست بوده شاه از راه آشکارا و خفایا برای انکلیسان مکتوب کند که جلال آباد را گذاشته جانب هند مراجعت نمایند و او چون بدین امر راضی نبود تعطیل می نمود که شاید انکلیسان مقیمه جلال آباد از طرف هندوستان قوت و مکتبی یافته با سردار محمد اکبرخان بستیزند و باشد که خون او را بریزند اما کابلیان و غازیان از امر از گفتار شاه را امان و فرصت نمیدادند و هر روزه خواهش مکتوب فرستادند برای انکلیسان میگرددند تا که مجبور شده اول سردار عنایت الله خان بامیرائی را روانه جلال آباد نمود و از قفای اودین محمد خان پیشخدمت خاص حضور خود را ظاهر ابوکالت اینکه انکلیسانرا کوچ دهند و باطناً بانکلیسان بگویند که از کید سردار محمد اکبرخان این نباشند و عهدش را استوار ندانند در جلال آباد فرستاد و ایشان نزد انکلیسان شده ایشانرا باستواری و استحکام و قلعه داری راغب تر ساختند و شاه که تمام مردم را هنگامه جو و مهانه طلب میدانست و روز را بایت و عمل بشب میرسانید باز مکتوبی برای جارج مکریکر فرستاده سر رشته کار خویش را از وی طلبید که چه کند و او جواب فرستاد که خود را تا نازده روز بهر عنوان که بتواند بدهاند پایدار و استوار بدارد و جانب جلال آباد باغزراه راه بر نگیرد بعد سپاه بادستگاه انکلیس وارد جلال آباد شده کامروائی دست خواهد داد و شاه شجاع از جواب مکریکر قوی دل کشته تادوماه بدروغ و فریب رفتنش را باغازیان در جلال آباد درنگ داد و ازین توقیف و تعطیل او بار کزائیان بمردم اظهار و بیان همی کردند که شاه شجاع دل داده مهر و وفای انکلیسان است زهار فریفته گفتار مخالف کردارش نشوید و اگر نه چنین است چرا جانب جلال آباد جیش در جنبش نیآرد و چرا لشکر انکلیس بکاغذیکه او فرستاده عمل کرده نیرود و باین شاه مبالغه کزانی بصغیر و کبیر عطای جبری نموده رفتنش را جانب جلال آباد معطل میداشت تا که تمام وضع و شریف را واضح و روشن گشت که شاه شجاع هرگز احرام بند جهاد نمیشود پس همکنان بحریک و ترغیب بار کزائیان لوای جهاد برافراشته و کلام الله های مجید را که در مزارات عرفاء بودند بر سر گرفته میردرویش معروف بمیرحاجی بن میرواعظ را مقتدای علماء قرار داده از کابل رو بجلال آباد نهادند و مقارن انحال مکتوب سردار سلطان محمد خان از لاهور بنواب محمد زمان خان رسید که پسر امیر دوست محمد خان مکنان را بکشت اگر شما دستار غیرت بر سر و لباس شجاعت در بردارید مکنان خود را که شاه شجاع است زنده نگذارید و نام نیک در جهان پیادکار گذارید خلاصه شاه شجاع از حشر و آزدحام مردم و رونهادن ایشان جانب جلال آباد راه خردش را کم کرده خائف گشت که اگر اکنون باغازیان همعنان نشوم و راه جلال آباد بر نگیرم با رومی روز بر سر نخواهم برد پس ناچار شهزاده فتح جنک را قراول قرار داده از بلاحصار بعزم و آوازه جلال آباد درده خدایداد فرستاده طبل کوچ نواخت .

ذکر توجه شاه شجاع از کابل

جانب جلال آباد و کشته شدنش

و مقارن انحال که شهزاده فتح جنک درده خدایداد بعزم جلال آباد و آوازه جهاد خیمه زد سردار محمد عثمان خان بن نواب عبدالصمد خان بقرار مکتوب سردار سلطان محمد خان که در باب قتل شاه شجاع از لاهور رسیده

بود بشجاع الدوله خان بن نواب محمد زمان خان کنکاش کرده کشتن او را شجاع الدوله خان بر ذمت همت خود نهاده در پی کار افتاد و شاه شجاع در روز سه شنبه بیست و دوم ماه صفر سال ۱۲۵۸ هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری از بالا حصار کابل بالشکر بیرون شده در موضع سیاه سنگ سر بر زده راست کرده بعرض دیدن سپاه پرداخت و سان همی دید و باندیمان و محرمان همی گفت که تا یکماه در جلال آباد خواهیم رسید و اگر درین مدت کسک دولت انگلیس بجلال آباد تشریف مییابد ازین مردم گمنامه بسته خود را جانب لشکر انگلیس کشید و از بیوستن بسپاه انگلیس این مردم را گنده شده بکام دل خواهیم رسید و ازین گونه سخنان همی راند تا که نوبت سان دادن بشجاع الدوله خان و سوارانش رسید و از میان لشکر سنگ عنان رو بموضع دیدن سان نهاد و چشم شاه قبل از آنکه او نزدیک شود بدو افتاده از نام و نشانش پرسیده چون بشناخت که شجاع الدوله خانست در طبیعتش دیدار او ناگوار افتاده امر کرد که دامن خیمه فرود انداخته او را نکذارند که داخل بار شود چنانچه قابوچی او را مانع آمده نکذاشت که باریاب شود و شجاع الدوله خان ازین امر زیاده تر خشمگین گشته ماجرا نزد سردار محمد عثمانخان باز داشته گفت مبدا از رازیکه ما و شما در قتل شاه گفته و قرار داده ایم آگاه شده باشد و آسیبی بمن رساند پس میناید که بیشتر از آنکه او امر بجزیم کند دست بکار برده مقتولش سازم و سردار محمد عثمانخان با آنکه درین امر با او همدستان بود منعش نمود که درینوقت اجرای این کار سزاوار نیست و شجاع الدوله خان از منع او سرگران شده بدل تصمیم داد که بکار قتل شاه اقدام نموده دیگر بکسی حتی پیدرم اظهار نگنم که مرا ازین امر باز دارند و عاقبت گرفتار و خامت شوم و شاه که از کین شجاع الدوله آگاه نبود هنگام ظهر در همان بارگاه که بجنب کربوه سیاه سنگ افرشته بود در بار عام کرده شهزاده شاه پور را بنام الحکومتی کابل مأمور فرموده نصر الله خان بن نائب امین الله خان را بنیابتش بجایگاه او از دربار برخواسته بجمعه خلوت در آمد و بعد از ادای نماز شام در محفه نشسته شهزاده شاه پور را پیش روی خود نشانیده برای کاری پنهان از همه روانه بالا حصار شد و چون در بانان را آگاه فرموده بود که شب هنگام شهزاده شاه پور جهت امری بی بالا حصار در شده بامداد جانب اردو یازه میگردد دروازه را بسته منتظر ورود شهزاده نشسته بودند که پدید و پسر با هم در رسیده داخل بالا حصار شده بحر میسرا در آمدند و شاه شجاع که دست قضا کر بفرمانگین بخیالتش شده بود آن شب را تا سحر بغمود و تردد نموده دم بدم و ساعت بساعت از خواجه سیرایان مقدار شب را استفسار میفرمود تا آنکه از جواهر تمینه که داشت عمده و نخبه اش را باندازه چهل نجواک رویه منتخب کرده در کیسه خاص نهاد و در طلوع فجر نماز سینه را ادا کرده بعزم اینکه صلوة فرض را در لشکرگاه بگذارد در محفه نشسته روی بسوی اردو نهاد و بر امر افتاده بگریه آید از این بپوشا اشارت سرعت رفتن هم کرد و بدین شب شجاع الدوله خان افر رفتن شاه شجاع در بالا حصار بواسطه مجری آگاه شده بالمشیک آقامی جعفر خان قزلباشی بفرمانگین بخیالتش و در وقتی که آمدند که استوقت با او ملازمت داشت و چند تن دیگر از نوکران در بیرون بالا حصار بقصد قتل شاه و ایتبار بکین بگریه مترصد نشسته بودند که شاه شجاع در برابرشان رسید و ایشان تغافلها بجانب محفه او کشاد دادند و شاه چراخت خفیف برداشته سر اسیمه خود را بر زمین انداخته و برضای نهاد و بکهاران این برادر کشیدم محمد شجاع الدوله از هولا و هراس پاپس کشیده و خواست که بگریزد اما جعفر خان قزلباشی و بزرگرفت بچو کو انم طاق صیده زخم یافته روی بر تافته آهنگ شتافتن داری بر کرد کارش اتملم کن و شجاع الدوله سائین سخن ناو بعزیت افتاده بگریه کشت و باقیاق هم در محفه نهاده شاه را ندیده محبت و راست بختلس همید و بدلتیریه که او را بانق زخمی در بکنار شهر ای که در نزدیک سیاه سنگست بر زمین غلطیده یافتند و بدنام شمشیر باریه باره اش بگریه و تاج موضع گزا که بر سر دلتش با خود برداشته باوه کشت نمودند و از این ایشان شمشیر نواز خان پیشخدمت که از و امله بجان و جمله ذوقان که بخرید بود سخنش شاه حاضر شده کینه اش را که آکنده از جواهر آبدار تمینه بود گرفته چون حوضه نگاه داشت آنرا انداخته در حاکم دیواری گذاشت که آهم بشصرف نواب محمد زمانخان در آمد و وجه پادشاه را در وسط جار باغ کابل در روز چهارشنبه بیست و سوم ماه صفر سنه ۱۲۵۸ هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری بمقبره تیمور شاه پدرش مدفون ساختند و اسات ذیل را که غلام محمد نام درویش ملقب بشاهجی نواده باورش فقیه در تاریخ قتل او از طبع گهر باز بر آورده است مناسب دیده ثبت کتاب شد

طرفه ترنقشه بکابل شد
 سلطنت زیب شه شجاع الملك
 بامدادان بی غزا بیرون
 در رهش از قضای ربانی
 آن سکندر منش فلاطون عقل
 از قضا و قدر بسمع همه
 پس چنان دست جور بکشودند
 تن سیمین و جسم نازک شاه
 رفت زینک دون بخلد برین
 موی سر بسکه کند اهل حرم
 از پی جمع ماده تاریخ
 هانقم گفت آه وناله برار

۱۳۵۰

۸۶ ۶

و این پادشاه که سراسر احوال روز کارش رقمزد کلك بیان کشت طبع شعر نیز داشت چنانچه دیوانی از او بیادگار مانده و طبع گردیده است

ذکر وقایع و اختلالی که بعد از قتل شاه شجاع

(مرحوم بصدور رسیده است)

و شهنزاده شام پور از مشاهده انحال هراسناک کشته بروج و بازه بالا حصار را استحکام داده بقلعه داری پرداخت و میر درویش معروف بمیر حاجی بامر دمی که لوائی جهاد بر افراخته در میدان سنه فرود شده بودند بشهر مراجعت کرده با آواز بلند می گفتند که لارد بزرگ بالارد کوچک ملحق کشت حالا ریشه نهک تمنای انکلیس ازین مملکت کند و شد نیست میکوشیم تا ازین بر کشیم و شهنزاده فتح جنگ که بزم جلاک آباد درده خندیداد خیمه زده بود از بیم جان برهنه مونی غلام حیدر خان بن محمود خان بیات از انجا که رفته بقلعه محمود خان در آمده شاه جست و آن پدر و پسر خواستند که بقصاص خون امیر اصلاخان جوان شیرش مقتول سازند و یابنواب محمد زمان خانش شیارند که او را عوض خون سر دراز بایند خان مرحوم که شاه زمان قتل رسانیده بود قزلباش کند اما نایب امین الله خان نکند داشت که کامیاب شودند چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و مقارن انحال شاه زمان مکحول و شهنزاده حیدر و غیره خاندان شاهی که در معرض تنهایی بودند نزد شهنزاده شاه پور محصور فرامی گشته او را صلاحی آن دادند که بر تخت سلطنت جلوس نموده رخنه را که حادث گشته است بر بسته باصلاح کار پردازد تا که شهنزاده فتح جنگ از جنگ محمود خان بیات نجات یابد و امور سلطنت راست کند آنکاه او مسمند نشین و وساده کرین سلطنت خواهد شد و شهنزاده شاه پور در جواب ایشان گفت که من جوایبی اتفاقم که انتقام خون پدر کیرم نه خواهان کلاه و نطاق (۱) که بر سر سلطنت جای کریم و پس ازین جواب نایب امین الله خان را امر کرد که در خلاص کردن شهنزاده فتح جنگ بشتاب که کار صواب است و مطابق رأی اولی الالباب و نایب امین الله خان باخواجه خانجی و خوانین فوفل زانی جمعی از سوار را کاشته شهنزاده فتح جنگ را بقهر و غلبه از جنگ محمود خان بیات و پسرش کشیده بالا حصار در آوردند و روز دیگر امین الله خان با همه اعیان درانی و کابلی و میر درویش بن میر واعظ مرحوم و بزرگان قزلباش که باهم یاز و مدد کار بودند در بالا حصار انجم شده بعد از گفت و شنید بسیار شهنزاده فتح جنگ را پادشاه قرار دادند

ذکر جلوس فتح جنگ و واقعات روز کار سلطنت با ملالت او

چون مردم اعزه و اشراف او را براریکه پادشاهی جلوس داده دعای سلطنت شاه یابنده باد خوانده بخانهای شان رفتند بعد از چندی شاه فتح جنگ از تمام خوانین و رعیت و سپاه چون اعیان درانی و غلجائی و قزلباش و کوهستانی

(۱)

حاجه عده
مصروع شمع
دولت بصبح
دم کل شده
بجواب جلی
هر از دو صد
بخواه میشود
و عدد آه وناله
که نود و دو
میشود از آن
که بر آورده
شود بانی هزار
دو صد و پنجاه
و هشت که
تاریخ قتل
اوست میماند

ذکر واقعات
بعد از قتل
شاه شجاع

(۱) نطاق
کریست

ذکر سلطنت
فتح جنگ

خواهش عهد و پیمان کرده ایشان مطابق بیعتیکه کرده بودند عهد نامه نکاشته بایمان موثق ساخته مهر بر نهاده بوی سپردند الا چند تن از هواخواهان نواب محمد زمان خان که از اطاعت فتح جنگ شاه سر باز زدند دیگران بانعام سلطنت او را کردن نهادند و از عطای خلایق فخره سر افزای یافتند بعد همگنان راه تنبیه و تهدید نواب محمد زمان خان که از بیعت فتح جنگ روی بر تافته بود بسالاری نایب امین الله خان پیش گرفتند و نواب مذکور را امر کردند که بامسئوبان از مملکت بیرون شود و او میر درویش معروف بمیر حاجی را نزد امین الله خان فرستاد که دو روز او را مهلت دهد تا احوال و ائقال و عیال و اطفال خود را بفراغ بال حمل داده راه دیگر مملکت بر گیرد و نایب امین الله خان شفاعت میردرویش را که مقتدای انام بود نپذیرفته بلکه از سبب استشفاع که سخت گفته اصرار نمود نایب امین الله خان روی او را از ضرب سیلی بخت و ازین معنی همه مردم شوریده خانه نایب امین الله خان را تازاج کردند و او خود را هدف تیر ملامت ملت مشاهده نموده از دراه فرار در بالا حصار نزد شاه فتح جنگ رفت و قضیه منعکس شده مردمیکه با او در اخراج نواب محمد زمان خان همداستان بودند از راه عداوت او رو بالا حصار نهادند و او بشاه فتح جنگ ابواب بالا حصار را بر بسته محصور گشتند و شهزاده شاه پور را با چیزی از بنیاده و سوار در قریه بی بی حصار فرستادند تا علوفه و آذوقه از انجا در بالا حصار رسانند که در قلعه ناری پایداری نموده بسختی دوچار نشوند و نواب محمد زمان خان با همراهانش از راه هند کی و چار آسیاب بعزم استیصال شهزاده بابر کاب نهاد و از جانب موسی لپو کرد در بی بی حصار بر سر شهزاده شاه پور ناخته با هم در آویختند و جانین سر کرم پیکار و گرفتار کار زار بودند که ناگهان سردار عبدالسلام خان بن سردار اکرم خان امیرائی با سوارانش از شهزاده رو بر تافته بنواب محمد زمان خان پیوست و ازین معنی هزیمت در همراهان شهزاده افتاده رو بگریز نهادند و سراسیمه سان داخل بالا حصار شدند و شاه فتح جنگ همه ابواب بالا حصار را بر بسته بقاعه داری پرداخت و یکدروازه را خاکریز نکرده برای آمد شد همچنان قفل بر نهاده گذاشته چندی از اسلحه داران را بحفاظت آن کاشت و نواب محمد زمانخان عنان ظفر در دست از عقب شهزاده داخل شهر شد و شاه فتح جنگ با شهزادگان و نایب امین الله خان و مردم لپو کردی که بکمک ویاری نایب مذکور آمده بودند و مردم بالا حصار شب را بیاسداری بروز رسانیده و روزانه در بین بالا حصار و شهر و کوجه و بازار از پشت باره حصار جنگ و پیکار همی گزایدند تا که شاه فتح جنگ از کثرت کار زار دلشک شده بانایب امین الله خان مشورت نموده قراردادند که در میدان محاربه بیرون گشته کار را یکسره کنند چنانچه بنواب محمد زمانخان پیام دادند که تا کی در میان کوجه و بازار هنگامه گیر و دار برپا و استوار بوده مردم سکنه شهر و بالا حصار گرفتار ایذا و آزار باشند میباید که جانین در حربگاه رو نهاده کار را یکطرفه سازیم و نواب محمد زمان خان پاسخ داد که فردا در تپه مرتجان فراز شده با هم محاربه را استوار داشته کار را فیصله کنیم و جانین روز دیگر بزیر بسته مرتجان بر شده بمقاتله گزایدند و در عین کبر و دار بای ثبات شجاع الدوله بن نواب محمد زمانخان و شاه دوله خان و سردار محمد عثمان خان که در قلبیکه جای داشتند لغزیده خواستند که عنان باز کشیده راه هزیمت بسپرد که ناگهان سردار محمد اکبر خان با سردار سلطان احمد خان که تا اینوقت بعزم جهاد در تیزین اقامت داشتند و از واقعات مذکوره کابل آگاه شده رو بکابل نهاده بودند از کرد راه در رسیده دخل حربگاه شدند و با سه صد سواریکه همراه داشتند بر لشکر شاه فتح جنگ ناخته سراسیمه اش ساختند و نواب محمد زمانخان و همراها نش که در حالت هزیمت یافتن بودند قوی دل گردیده پای جلادت فشرده بانفاق همدرگ شاه فتح جنگ و سپاهش را مغلوب ساختند و شاه بانایب امین الله خان در بالا حصار در آمده دوباره حصار گشتند و درین جنگ زیاده بر سه چهار صد تن از طرفین مقتول و مجروح گردیدند و سردار محمد اکبر خان بانواب محمد زمانخان و دیگر سرداران تا دوازه بالا حصار تعاقب نموده اتواب شاهی را متصرف گشته بعد داخل شهر کابل شدند و نایب امین الله خان از رسیدن سردار محمد اکبر خان خوفناک گردیده بتوسط میانه روی محمد شاه خان ابابکر خیل باوی طرح مراده انداخت و دختر خود را برسم زناشویی با و وعده داده اطمینان خاطر حاصل کرد بعد از بالا حصار بیرون شده دخترش را نزد سردار محمد اکبر

خان فرستاده بدین واسطه رشته اتحاد و دوستی را با سردار موصوف استوار نمود و از بمعنی شاه فتح جنگ بغایت ناتوان و دلتنگ گردیده جهان را بدیده اعتبار تیره و تنگ مشاهده می نمود اما بدجلوئی و جابلوسی چندین که او را با مدن لشکر انگلیس از راه خون خواری مقتولین شان مرده احتمالی میدادند دلش قوت یافته استوار میکشت چنانچه دست از قلعه داری باز نداشت مکتوبات عیدیه از پی هم در جلال آباد نزد جنرال بالک فرستاده با مدن کابلش دعوت هم میکرد تا که اسباب و آلات قلعه داری او تمام شده هیچ نماید و در چنین حالت نیز میرزا ابراهیم خان منشی باشی و میرزا حیدر علیخان لشکر نویس و خوانین درانی و فوج هندی و مردم بالا حصار از عرب و غلام خانه وحشی که مشغول قلعه داری بودند شاه فتح جنگ را دل داری می نمودند چنانچه درویش محمدخان بن حاجی خان و محمد هاشم خان عرب و غیره بخوانین بالا حصار یومیه حاضر دربار شاهی شده خاطر جمعی میدادند و او از گفتار ایشان نیرومند شده با اتفاق سردار عنایت الله خان و عظیم کل خان عرض بیکی و سردار سکندرخان و صمد خان بادوزانی و محمد عمر خان بامیرانی و خواجه خانجی معروف بشیخ مزار یعنی میرزا عاشقان و عارفان کابل و پیران او و میرزا آفتاب و سپاه هندی و مردم بالا حصار در عالم بیستی بایستی همی فشر دند تا که مدت محاصره بمحفل روزی کشید و در غنیمت هر روز سه روز در محمد اکبر خان و نواب محمد زهان خان در بالا حصار حمله کرده با مردم قزلباش و کابلی و کوهستانی و غیره برج عقابین معروف به بالا برج و حال معلوم به برج یکلا غور و دیگر بالا حصار مشرف است گرفته تا شب هنگام مقابله می نمودند و هم هفته وار بواسطه و میانجیگری نایب امین الله خان و محمد شاه بخان و کالتا از راه صلح انگیزی در بالا حصار آمد شد نموده از جانب شاه فتح جنگ میرزا ابراهیم خان منشی باشی و میرزا حیدر علیخان لشکر نویس بهواله و جوانان بالیشان بکرده به از قرار داد امری معاوضت میکردند تا که از طرف انگلیس این ظاهری نکشته و قورخان بکلی معدوم الاثر گردید و از بعضی شهریان نیز آگاه شدیم سردار محمد اکبر خان و نواب محمد زهان خان قدغن گردیدند که کسی مقتالی از یاروت و سرب در بالا حصار نبرد و ازین امر بکنفر منشی از اهل هندو مخالف و زبیده اندک اندک یاروت در بالا حصار میرسانید و سردار محمد اکبر خان خبر یافته و بر ما چون و مقید ساخت و بعد از حبس منشی مذکور مذهب اسلام را رضای خود قبول کرده بعد از اسلام آوردن رها داده شد و بعد از آن نواب شجاعت علیخان دیوان بیکی از سیرکان نواب نجیب الدوله یاروت ساختن برداخته در اندرون بالا حصار شوره و زغال هم رسانده اندک اندک اجرای کار هم کرد و در پی آن همی بود که کارخانه فابری سازی احداث نماید ولی هنوز دست بکار نبرده بود که سردار محمد اکبر خان بتوسط حاجی علیخان نقب زن نجشیری اساس برج پنججورا شکافته از صدمه یاروت رخنه در دیوارش انداخت و با یاران و یاوران خویش پورش برده چون شاه فتح جنگ قورا رخنه گیری برداخته از جون و کلوخ رخنه برج مذکور را زیست کاری از پیش نبرده باز گشت نمود و محاصره قلعه کبان را از شدت خشک سخت تر فرمود و شاه فتح جنگ عرصه را بغایت تنگ دیده ناچار طریق صلح اختیار کرد و بتوسط نایب امین الله خان و محمد شاه خان و قاضی سید احمد خان بالا حصار امر را چنان قرار داد که خودش پادشاه و سردار محمد اکبر خان وزیرش بوده بصلاح و تصویب هم کار سلطنت را منظم دارند و سردار محمد اکبر خان قور ابراداد او را قبول کرده در حاشیه قرآن مجید ان عهد نامه را (۱) بکار داده نزد فتح جنگ فرستاد که در شوق خجسته بخت که ستمکان سپهر مکان سلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان سلطان فتح جنگ شاه من بنده درگاه اله

محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان را برتبه وزارت خود سرفراز فرمودند ساس تسکین خاطر او و تسلی باطن و ظاهری خویش عهد کردم و آرا موافق نمودم بخدای واحد لاشریک عزوجل و محمد رسول او تعالی و همه پیغمبران و چهار بار کز او آمده اطهار رضوان الله تعالیهم که سلطان ممدوح را از دل و جان پادشاهی شناسم و اطاعت او را لازم شمارم و بدون از وی دیگری را پادشاه نمیدارم و بجز طریق خدمت دین و دولت راهی نیسارم و سیر و جان و مال خویش را از خدمت سلطان ممدوح مضائقه ندارم و بکاریکه شایسته و شایان پادشاهی باشد اقدام نکنم و محکوم حکم سلطان ممدوح بوده امزش را بر خود و ملک و لشکر نافذ دانسته بل واجب و لازم شمارم و هر که سلطان ممدوح را پادشاهی شناسد و از حکمش سر باز زند منکه محمد اکبر بن امیر دوست محمد خادم دشمن سر

(۱)
نقل عهدنامه
وزیر محمد
اکبر خان

و مال و جان و ناموس او باشم و هرگاه بمال و جان و ناموس سلطنت اراده عداوت و خصمی کنم و ظاهراً و باطناً و اشاره و کنایه بایماء و القای دیگری مخالفت از امرش نمایم و باطریق غدر و خیانت پیام بغضب و لعنت خدای عزوجل و ملائکه مقربین و فرین پیغمبر آخر الزمان و اصحاب کبار و امامان دین و مجتهدین شرع متین گرفتار باشم و هرگاه درین اقرار خود ثابت قدم و راسخ دم نباشم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد عقیلی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بی بهره و بی نصیب باشم فقط و مهر بر نهاده دستخط کرد و هم چنین امین الله خان و محمد شاه خان ضمانت نامه جداگانه نوشته بشاه سپردند بعد دروازه‌های بالاحصار را بروی هم کشوده وزیر محمد اکبر خان داخل بالاحصار شد و جماعه یساوالان و چوب داران و باسیانانیکه بدور شاه و مسلح بودند همه را دور کرده نزد خود آورد و هراسیکه از آنان دردل داشت رفع کرده افواج هندی و غیره سپاه شاهی را ازسواره و پیاده و توپخانه در زیر فرمان کرد و مبلغ دولک رویه بنام مواجب سپاه و دیگر مصارف گاه و بیگاه که اضافه از آن در خزانه شاه نبود بتصرف خود آورد و بدینوال بکار وزارت پرداخته امور سلطنت شاه فتح جنک را راست همی نمود تا که مکتوب شاه فتح جنک را که بجنرال پلاک در جلال آباد فرستاده دعوت آمدن بکابلش نموده بود از عرض راه بدست یکی از هواخواهان و وزیر محمد اکبر خان افتیاده بوی رسانید و او این مکتوب شاه فتح جنک را خلاف اسلوب نام و ننگ دیده ناقض عهدش شمرد و شاه را محبوس فرموده هرچه از جواهر ثمنه و اجناس نفیسه که در اندوخته داشت همه راضبط نمود و بدان نیز اکتفاء نکرده خواست که شاه را بضر چوب عقاب و عذاب کرده هرچه دارد بتصرف آرد بعد هلاکش سازد و شاه ازین عزم او آگاه گشته شب هنگامی بواسطه محمد زمان خان عرب بالاحصاری سقف زندان را شکافته بیاری او و چندی دیگر از راه بام بگریخت و از دروازه خونی بیرون شده خود را بجنرال کشیده در خانه یکی از قزلباشیه جنرال متواری گشت و صاحب آنخانه را که از اقرباء میرزا ابراهیم خان منشی باشی بود نزد او و میرزا حیدر علیخان لشکر نویس فرستاده از حالت خویش آگاهی داد و آن دوش چون در نزد نائب امین الله خان نظر بند بودند از گریختن شاه خورسند شده تدبیری اندیشیده بر شوت سرافراز خان برادر امین الله خان و خواجه خانچی را گرفتار دام نفس ساخته اسب و سلاح شاه را اراسته از جنرال با چند نفر در لاهور گرد بردند و از آنجا بر راه مرگین و سرخاب در جلال آباد بنزد جنرال پلاک انگلیس رسانیدند و شاه بی دستکاه با جنرال مذکور سخن از عهد پدرش شاه شجاع که بادولت انگلیس کرده بود در میان آورده گفت که لشکر کشیدن دولت انگلیس جانب افغانستان بیرون از عاقبت اندیشی و خیر دولت خودش چیزی دیگر نبوده که پدرم شاه مقتول را که از دیرگاه در لودھیانه اقامت داشت هرگز از امداد بدیده یاد نکرد تا که شاه ایران هرات را در محاصره انداخت و الکسندر بارنس فرستاده دولت مذکوره از امیر دوست محمد خان نسبت بخود استخفاف دیده از راه حقارت بنهد مراجعت کرد آنگاه دولت انگلیس تحقیر او را در نزد پدرم باعث دشمنی دولتش با امیر دوست محمد خان ابراز داده واسطه دوستی آن مرحوم را با خود اظهار کردند چنانچه بیاس حفاظت کشور هند با او معاهده نموده جیش بجانب افغانستان در جنبش آوردند و با آنکه تمام سپاهش هلاک شد چون شاه ایران هرات را فرو گذاشت دیگر نه راه خون خواهی خویش پیبوند و نه از عهدیکه کرده بودند یاد نمودند اگر نه چنان است من بهمان عهدیکه از دولت انگلیس و پدرم در میان است تاکنونش استوار دانسته روی بسوی شما آوردم تا اگر بر عهد خود استوار باشید از راه معاونت با من جانب کابل روی خواهید آورد و الا منعی از دولت انگلیس بر دست من نخواهد بود و هم در نزد تمام جهانبانان مدعا جوئی و طریق بخلاف بوی شما منکشف خواهد گشت و جنرال پلاک را که بتار شاه فتح جنک بغایت گران نموده از راه ننگ آهنگ یاری وی کرد تا این نام بدردا که او منسوب بدولت انگلیس نمود از افواه دور نماید

(ذکر توجه نمودن لشکر انگلیس)

(از راه معاونت شاه فتح جنک جانب کابل)

چون وزیر محمد اکبر خان از ورود شاه فتح جنک در جلال آباد و معاونت خواستش از جنرال پلاک آگاه گشت

ذکر توجه
نمودن لشکر
انگلیس
جانب کابل

باجی از ابطال رجال طریق استعجال جانب جلال آباد بر گرفت و در موضع تیزین رسیده باهنگ جنک و عزم
 راه گیری افواج انگلیس درنگ کرد و از انسوی جنرال پالک سپاه انگلیس را که در قندهار اقامه داشت بتوسط
 کارگذاران دولت متبوعه خویش از راه کشور هند خبر داد که شهزاده محمد تیمور را بحکومت قندهار همچنانکه
 هست گذاشته راه کابل پیش گیرند و خود نیز باتفاق شاه فتح جنک و لشکریکه در تحت رایت داشت از جلال آباد
 راه کابل بر گرفت و وزیر محمد اکبرخان از دوسو عساکر خصم را رو بکابل دیده پای ثباتش بلغزید و هم از مکتوب
 امیر کبیر که بدورسید چنانچه مذکور میشود ترك مقاتله کرده از تیزین باجماعه که همراه داشت راه فرار بجانب
 ترکستان برداشت و بدون آنکه داخل کابل شود بکوهستان درآمد و نائب امین الله خاثر باجمیت غزاة در استالف
 گذاشته خود راه تاشقرغان پیش گرفت و شاه فتح جنک باجنرال پالک و سپاه کینه خواه انگلیس در روز هجدهم
 ماه شعبان سال هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری پیمانی داخلی کابل شده دو باره بر سریر سلطنت قرار گرفت
 و پس از سه روز جنرال پالک و مکریکر انگلیس بواسطه میرزا حیدر علیخان لشکر نویس شاه را تکلیف کردند
 که یکی از خوانین درانی را بوزارت خویش نصب کرده بنظم و نسق مملکت پردازد و او باستصواب آرای ارکان
 دولت خود مثل خان شیرین خان جوانشیر که در وقت فرار کردن وزیر محمد اکبرخان جانب تاشقرغان مصاحه
 از هممنانی وی باز ایستاده برای دانستن مکنونات خواطر انگلیسان طریق خدمت شاه فتح جنک اختیار کرده بود
 و غیره غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله را خلعت وزارت پوشانید بعد چند دسته از افواج
 سواره و پیاده و توپخانه انگلیس را بسر کرد کی شهزاده شاه پور و هممنانی خوانین درانی و قزلباش جهت کوشالی
 و سرزنش نائب امین الله خان و گروه غازیان مأمور استالف نمود و ایشان در آنجا رفته زمین استالف را از وجود
 غازیان رفته تمام عمارات و خانههایش را آتش زده بسوختند و پس از سوختن استالف و پراکنده شدن غازیان بتخریب
 و ماکتری نامان انگلیس و غیره از روی صلاح و راه صواب شهزاده شاه پور را گفتند که بحکومت کوهدامن
 و کوهستان اقامت نماید و مردم آنجا را از فتنه انگیزی بازدارد و او بنا بر آنکه شاه فتح جنک درینوقت از شنیدن
 خبر مراجعت لشکر انگلیس جانب هندوستان دلتنگ گشته از سلطنت استعفا نمود و آهنگ رفتن هند کرد قبول
 درنگ نمودن و حکومت کوهستان را نموده باتفاق انگلیسان از استالف در کابل معاودت کرد و انگلیسان باهوا
 خواهان شاه فتح جنک که از سلطنت استعفاء نموده عازم هند شده بود اورامانع کردیده هر چند باقائه کابل و فرو
 نکذاشتن اریکه سلطنت و ترك نکردن مسند حکومت تخریب کردند نپذیرفته در جواب ایشان گفت که سپاه
 دولت انگلیس را حکم مراجعت بسوی کشور هند صادر کردیده و ازین مملکت خواهند رفت پس مرادون ایشان
 توقف نمودن در کابل دشوار است و اگر رأی شما مسلم دارم ضرور است که چهار فوج از افواج دولتی جهة
 معاونت من در کابل گذاشته شود یا پنج لاک روپیه باسم معاونت و یارسم قرض از دولت انگلیس بمن عنایت کردد
 تا شکت اساس حکومت من مرمت شود و الا مجال درنگ را در حوصله خویش مجال میدانم و جنرال پالک و مکریکر
 که جوان مریدی وزیر محمد اکبرخان درباب فرستادن نعلش الفرشتین که از پیش رقم کشت و حمایت و حفاظت
 طفلان و زنان انگلیسها را که در نزد او بگروگان بودند بخاطر داشتند گفتند که هیچیک از گذاشتن لشکر و دادن
 زر را مآذون نیستیم و شاه فتح جنک عهد و بیعت نامه را که از وزیر محمد اکبرخان و بزرگان قزلباش و افغان و اعیان
 کابل گرفته بود بدیشان نشان داده همه را به بدعهدی منسوب ساخت و از مکتوبیکه از راه نقض عهد خودش بانگلیسان
 نکاشته و از جلال آباد بکابل خواسته و بدست وزیر محمد اکبرخان چنانچه مذکور شد افتاده بود هیچ بزبان نیاورد
 و ایشان گفتند که حالا خود شما زیان کار نیستید که بکابل باشید و یاد دهند بروید زیرا که حال مردم اینولایت و نیک
 و بد امر خویش را بهتر میدانید و شاه فتح جنک ترك حکومت کرده با برده نشینان حرم محترم شاهی از بالا حصار
 بیرون شده باهنگ رفتن هند در لشکرگاه انگلیس درآمد و انگلیسان بجای او شهزاده شاه پور را بر مسند حکومت کابل
 متمکن گردانیده منت پذیرش ساختند

﴿ ذکر حکومت شهزاده شاه پور ﴾

(ومراجعت کردن سردار کهندل خان برادرانش از ایران)

تفصیل این اجمال آنیکه چون شهزاده شاه پور شاه فتح جنگ برادرش رامستعی از سلطنت ورهسپار شدن بخارج مملکت مشاهده کرد بخود اندیشیده ترك کردن تاج و تخت موروثی را ترك پنداشته بدل گفت که از استراحت طلبی و گوشه گزینی نیکوتر آنست که چون پدرم شاه شجاع مقتول سردرپی تحصیل سلطنت دهم و زمان حکومت زارایگان از دست ننگذارم و در آشنای این اندیشه جارح مگریکر نزدی آمده اظهار کرد که اگر در مملکت افغانستان اقامه جسته دست از فرمان روائی باز نداری بهتر و هم صاحبان انگلیس از شما خورسند و خوشتر خواهند بود و الا قلعۀ بالا حصار را خراب کرده راه خویش بجانب هند پیش گیریم و شهزاده شاه پور این اظهار اورا موافق و مؤید اندیشه خویش یافته شکفته خاطر گشت و گفت اگر چه مردم این ولایت اعتماد را نشاید اما رعایت خاطر امنای دولت انگلیس را ترك نمیباید کرد و از صوابدید شان نباید گذشت لهذا بیاس میل خاطر کار گذاران دولت مذکور و لحاظ استحقات موروثه این امر را پذیرا ام و اقامۀ کابل را در خاطر کوآرا میدانم و جارح مگریکر این خبر را بیالک رسانیده اونیز خورسند شده روز دیگر سکس بیرنام نائب خود را در بالا حصار فرستاده شهزاده شاه پور را برمسند حکومت کابل جای داد و تمامت مردم را صلابی بارعام نموده شلک توپ شادیانی بتقدیم رسانید بعد خان شیرین خان جوان شیر را مدارالمهام امور حکومتش قرار داده غلام احمد خانرا بمنصب وزارتس بر حال داشت و همه اعیان درانی و بزركان قزلباش و کابلی وغیره که اکثر روی دل جانب امیر دوست محمد خان وزیر محمد اکبر خان داشتند از واهمه انگلیسان که جانب داری شهزاده شاه پور را اصلاح وقت مینمودند عهد نامه ذیل را نکار داده و خاتم بر نهاده هریک جدا جدا دست بقرآن مجید گذاشته عهد ایشانرا بکلام حمید مؤکد و مؤثق ساخته از بارعام بیرون شدند و نقل (۱) آن بعینه اینست

درین زمان فرحت بنیان که بندکان سپهر مکان السلطان ابن السلطان والحقان ابن الحقان سلطان شاه پور شاه پادشاه میان میباشد اقرار مینمائیم بخدای عزوجل و احدل اشريك و رسول او و جمیع پیغمبران و چهار یار کبار و کل مهاجر و انصار و خاندان آل اطهار صلوات الله و سلامه علیه وعلیهم که بدون سلطان ممدوح مادام الحیوة احدی را بیاد شاهی اختیار ننمائیم و بسر و جان در خدمت کاری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم و نفاذ حکم سلطان ممدوح را بر خود و بر مملکت و لشکر واجب و لازم دانیم و هر کس که سلطان ممدوح را بیاد شاهی و فرمان روائی قبول نماید میان جمیع خوانین که حاضر هستیم دشمن و مخالف مال و جان و ناموس او باشیم و هر گاه بمال و جان و سلطنت و عزت پادشاه ممدوح بدینت و بدخواه باشیم و باظهاراً و باطناً و اشاره و کنایه و دلالة مخالفت و خیانت در سلطنت ننمائیم بغضب و لعنت خدای عزوجل و پیغمبران و اصحاب کبار و مهاجر و انصار و امامان دین و مجتهدان شرع متین گرفتار باشیم فقط ایچند کله برسپیل اقرار نامه چه قلبی کردید تحریر روز ۲۷ بیست و هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۸ هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری و از همه خوانین که عهد را موثق داشته مؤکد بایمان نمودند یکتان غلام جان نام بن محمد اعظم خان عهد نکرده گفت من همراه لشکر انگلیس در هند میروم و ازین سخن او سکس بیر انگلیس رنجیده گفت سرکار ماترانان نخواهد داد بعد رو بجانب شاه کرده گفت تعجب است ازینکه شهزاده محمد تیمور برادر شما نیز در وقت حرکت سپاه ما از قندهار بجانب کابل روانه هند شد و کار گذاران دولت هر چند بر بودنش در قندهار سعی شدند نپذیرفته راه هند بر گرفت و همچنان شاه فتح جنگ برادر دیگر شما ترك سلطنت و حشمت کرده رهسپار دیار هند شد و شاه پور چیزی ننگفته يك راس اسپ ترکی بدو بخشیده رخصتش نمود بعد افواج انگلیس بنا بر عهدیکه المبرایا آکلند گور زرجزل کشور هند با امیر کبیر در میان نهاد آهنگ مراجعت (۲) هند کردند چنانچه رقم شده میآید و مقارن اینحال سردار کهندل خان که با سردار رحمدل خان و سردار مهردل خان برادران و سردار محمد صدیق خان و سردار محمد عمر خان و غیره پسران و برادر زادگان در حین ورود لشکر انگلیس بقندهار چنانچه از پیش مرقوم گشت روی امید با پنجد تن از نوکرانش بسوی درگاه اعلیحضرت محمد شاه قاجار نهاده و او یک لک روپیه بابلوک موضع مروس برایش بعنوان تیول مقرر داشته در شهر با بکش جای

ذکر حکومت
شهزاده شاه
پور

(۱) نقل بیعت
و عهد نامه
بزركان کابل
وغیره

(۲) مراجعت
سردار کهندل
خان از ایران
در قندهار

نشستن داده بود و چند دفعه خواهش آمدن قندهار را از شاه قاجار نموده قصد کرد که در آنجا آمده با سپاه انگلیس مصاف دهد بنا بر حقاوت (۱) دیرینه دولت انگلیس که با دولت ایران در میان بود کامیاب ننگشته رخصت مراجعت نیافت تا این هنگام که سپاه انگلیس راه هند و مقام خویش بر گرفت و با وزیر محمد اکبر خان بعد از منصوب شدن شهزاده شاه پور بحکومت کابل چنانچه بیاید طرح معاهده انداخته و محبوسین و گروگانان خود را گرفته عازم هند شدند عباس قلیخان والی شهر کرمان خواست که بر طبق مراسم سردار کهندل خان رفتار نماید و نیز سردار معزی الیه اجازت مراجعت افغانستان را از کارداران دولت ایران حاصل کرد پس سردار رحمدل خان برادر خود را در کرمان فرستاده از اجازت یافتن معاودتش با افغانستان عباس قلیخان را آگاه کرد و او اول آدم مقرر کرد که در منازل فرودگاه سردار کهندل خان از موضع نرماشیر تا سرحد افغانستان و سیستان آرزو و علوفه مهیا و آماده نمود و اسمعیل خان سرکرده جازه (۲) سواران و نائب الحکومه بم و نرماشیر را نیز امر کرد که صد نفر اشتر علوفه حمل کرده منزل بمنزل با سرداران نقل و تحویل دهند و چند تن کازینکن نیز با خود بردارند تا در هر جا که محتاج بآب شوند زمین را کنده آب بر آورند و هم محمد رضاخان حاکم سیستان را مکتوب فرستاد که لشکر شایان با ایشان همراه سازد تا در قندهار رسیده متمکن شوند آنکاه مراجعت کند بعد سردار کهندل خان از شهر بابلک راه قندهار برگرفته چون وارد سیستان شد محمد رضاخان حاکم آنجا لطف علیخان پسر خود را با سه هزار سوار ملازم رکاب سردار والا تبار ساخت و او تا قندهار طریق خدمت و ملازمت پیموده از سردار کهندل خان رقم رضا مندی گرفته نزد عباس قلیخان والی کرمان فرستاد که حسب الامر کار کدازان دولت مرا در قندهار رسانیده بر مسند حکومت قندهار قرار گرفت و لطف علیخان بن محمد رضاخان حاکم سیستان را که بامن همراه خادم راه بود بحفاظت از قندهار مأمور داشته ام و عباس قلیخان بجائزه این خدمت خنجر و کارد مرصع بادیگر اشیاء نفیسه برای محمد رضاخان پدر لطف علیخان فرستاد

(۱) حقاوت
یعنی مهربانی و شفقت
۱۲
(۲) جازه اشتر
مباری

﴿ ذکر معاهده انگلیسان با عالیحضرت امیر دوست محمد خان ﴾

(و مراجعت وزیر محمد اکبر خان از تاشقرغان)

در خلال احوال مذکور که وزیر محمد اکبر خان بعزم جهاد در موضع تیزین باغاریان شجاعت نهاد اقامه گزیده سردار سلطان احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم را پناه گیری لشکر انگلیس که از جانب قندهار رو بطرف کابل نهاده بودند فرستاد لاردا آکلند یا المبرا گورنر جنرال کشور هند بر عایت خلاص ساختن اسراء و گروگانان انگلیسان که در دست وزیر محمد اکبر خان و در کابل و بدیع آباد لمقان بودند با امیر کبیر طرح معاهده انداخته قرار داد که بوزیر محمد اکبر خان پسرش مکتوب فرستاده او را از بخار به با سپاه انگلیس باز دارد و هم اسپران و کروگانان را که در نزد خود دارد و گذاشته پسر کردگان فوجیکه در افغانستان سپارد تا سپاه انگلیس از مملکت افغانستان بیرون شده با امیر کبیر و اگذارند بعد امیر کبیر از هند بکابل مراجعت نموده بیکار امارت بردارد و با وزیر مذکور ترک قتال و جدال کرده جانب خلم یعنی تاشقرغان برود تا افواج دولتی از دست برد او ایمن شده از جلال آباد و قندهار جانب کابل راه پیموده نامی برای دولت حاصل نموده پس از توقف اندک زمانی اسپران و کروگانان را با خود گرفته در مملکت هند آیند و افغانستان را با امیر کبیر گذارند و امیر کبیر این قرار داد گورنر جنرال را پذیرفته برای وزیر محمد اکبر خان نوشت و مکتوب او در موضع تیزین بوزیر محمد اکبر خان رسیده چنانچه از پیش رقم شد راه تاشقرغان بر گرفت و بسردار سلطان احمد خان نیز بذریعه نامه خبر داد که دست از بخار به انگلیسان کشیده سد راه ایشان نشود چنانچه از جانب قندهار و جلال آباد لشکر انگلیس بیامنی داخل کابل شده فتح جنگ را بهراریکه مذکور شد بمسند حکومت بر نشاندند و او از مکتوبیکه گورنر جنرال بر طبق قرار داد و معاهده اش که با امیر کبیر کرده بجنرال پالک فرستاده امر مراجعت سپاه انگلیس را از افغانستان صادر فرمود چنانچه مرقوم گشت خبر یافته از سلطنت استعفاء کرد و عازم هند شد و شهزاده شاه پور بر تخت حکومت

ذکر معاهده انگلیسان با امیر کبیر

جای کزیده شهزاده حیدر بن شاهزمان را با هزار سوار مأمور حکومت بامیان نمود که در آنجا رفته سدره وزیر محمد اکبر خان باشد و انگلیسان اسیران و کروگان خود را بروفق معاهده و قرار داد کورنر جنرل و امیر کبیر بر گرفته روی مراجعت بپند نهادند و شهزاده فتح جنگ را بامنسوبانش در پنجاب مسکن و جای گیر تعیین کردند و آنکه که انگلیسان در ماه نومبر سنه هزار و هشتصد و چهل و دوی میلادی مطابق ماه رمضان سال هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری افغانستان را تخلیه کردند غلام احمد خان وزیر شاه پور بواسطه هوا خواهان امیر کبیر و وزیر محمد اکبر خان که همکشان چند روز پیشتر چنانچه مسطور شد با وی عهد و بیعت کرده بودند چون محمد رضاخان بن باقر خان مراد خانی و خانشیرین خان جوان شیر و قربان علیخان باغ علی مردانی و میرزا امام وردی خان خوافی و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی و آقا حسین که همه از قوم قزلباش بودند از شاه پور و بر تافته خوانین درانی و غیره خوانین فارسی و قزلباش را دیده با خود متفق ساختند و برای وزیر محمد اکبر خان نامه فرستاده از تاشقرغان طلب کابلش نمودند و پیام دادند که لشکر انگلیس در پنجاب رسیده غنچه آرزوی هوا خواهان از نسیم هوای سعادت آنتای امیر کبیر بشکفید میباید که در کابل مراجعت کرده عروس ملک را در بر گرفته خادمان و هوا خواهان را کردن اقرار از افتخار سازند و او چون در نامه ایشان مهر و وزیر غلام احمد خان را دید و هم از بیعت و عهد همکشان باشاه پور واقف بود بنوشته ایشان اعتماد ننکرده راه معاودت جانب کابل پیش نکرقت تا که چند تن سواره بنزدش فرستاده از همه جهات خاطر جمعی برایش دادند آنکه از تاشقرغان راه بامیان و پنجاب کابل نهاد و بامعدودی از سواره بدون علوفه و آذوقه راه مراجعت بر گرفت و منزل بمنزل که فرود میکشت صد و دو صد سوار از مردم درانی و غلجائی و قزلباش و غیره بر کابش ملحق میشد تا که نزدیک بامیان رسیده فروکش کرد سوارانیکه همراه شهزاده حیدر بودند بایما و اشاره غلام احمد خان وزیر از ورو بر تافته تحت رأیت وزیر محمد اکبر خان قرار گرفتند و شهزاده حیدر از مشاهده ایحالت توان اقامت را در خود ندیده از راه فرار داخل کابل شد و پس از وصول او بکابل شاه پور نیز برارده آنکه در کابل استعداد مقاله را با وزیر محمد اکبر خان نداشت باتفاق نائب سر فرار خان و عظیم کل خان و عبدالحمید خان نامان و غیره منسوبان و اطفال و زنان خویش راه جلال آباد پیش گرفت و در منزل کرکچه که از راه راست منحرف بود سواران وزیر محمد اکبر خان که در عقب او کاشته بود بوی رسیده مردم حیار خیل غلجائی آن نواحی را بشورش آورده تمام مال و منال او را غارت کردند و دورش را فرا گرفته از راه بیودن باز داشتند که هر چه وزیر محمد اکبر خان درباره او امر کنند از کشتن و اسیر کردن بجای آرند اما عظیم کل خان که باشاه پور همراه و همعنان بود و ابستکان خود را ازین مردم مذکور نزد خود خواسته بیاری ایشان از مهلهکه نجات یافته باشاه پور وارد جلال آباد شدند و محمد عثمانخان نظام الدوله که هنوز حکومت جلال آباد و دو هزار تن سواره و پیاده سلاح دار داشت نتوانست خود و شاه پور را نگاهداشت چنانچه او نیز بامیان عبدالرحمن خان نامی که ندیمش بود در فرار باشاه پور یار و رهسپار گردیده همه ایشان در پشاور رفتند و عبدالعزیز خان قوم حیار خیل غلجائی از شیوه جوان مردی با مردم قوم خود خیال و اطفال شاه پور را عنبت و احترام نموده همه را با عنزاز و اکرام بجاله نشانیده از راه آب سالما در پشاور رسانید و ازین روز بعد اولاد و احفاد احمد شاه که داخل هند شدند دیگر نام و جاهی نیافته همچنان ماندند

ذکر سرگذشت شهزاده کامران حکمران هرات

چون اعلیحضرت محمد شاه قاجار بنهجیکه از پیش مرقوم کشت از هرات مراجعت کرد شهزاده کامران آسوده خاطر کشته بکار حکومت و ترمیم شکست و ریخت شهر هرات که از صدمه کلوله باری شاه قاجار در حصارش رخ داده بود پرداخت و هر چند میجر با تخریب انگلیس را که در آنجا بود و در وقت محاصره ترغیب بقعه داری و استواری می نمود تکلیف بمرمت کاری خرابیهای هرات کرد سر باز زده امر شهزاده کامران را بگوش قبول نشنوده علاوه بر آن روزی شیر محمد خان برادر وزیر یار محمد خانرا عتاب نموده دشنام نیرداد و وزیر باشاهزاده کامران از سوسلوک

او شکایت نامه بکارکنان دولت انگلیس که در قندهار بودند فرستاده خواهش تبدیل اورا نمودند و ایشان تات نامی را درهرات فرستاده با تجررا طلب قندهار نموده در اواخر اوقات بالشکر روانه کابلش نمودند و چون انگلیسان بسات اجازت مرمت کاری هرات را داده بودند وزیر یار محمد خان اورا محکوم خود دانسته باو گفت که هر که از رعایای هرات خواهش وجه برای مرمت کاری مخروبه زمین و عمارت خود نماید حجت گرفته وجه نقد بدو دهد تا بزودی خرابی که در آبادانی و اراضی او رسیده است مرمت شود و درینصورت که حجت گرفته شود حبه و دیناری ازوجه دولت تلف و ضائع نشود و او بدستوریکه وزیر یار محمد خان فرمود هر که حجت مبلغی نزد او میرد وجه نقد گرفته جای خویش میرد تا که پنج شش لب روپیه از وی بگرفتند و صرف مؤنت و معیشت خود کردند و آنکاه که شهزاده کامران زمام مهمام حکومت را بقبضه اقتدار وزیر یار محمد خان سپرده خودش بعیش و عشرت پرداخته از زحمت حکومت باسراحت ملامی و مباشرت مناهی در ساخت وزیر یار محمد خان بودن تات انگلیس را درهرات باعث اختلال کار خویش و مورث اغوای شهزاده کامران و حدوث فتنه دانسته بهرواسطه و وسیله که میدانست و توانست اورا از هرات برون کرده روانه هند ساخت و خود در پی اضرار کار شهزاده کامران افتاد که اورا از میان برداشته مستقلاً و مستبداً بحکومت پردازد و او از تسلط و استیلای وزیر یار محمد خان دلننگ کشته در ۱۲۵۶ سال هزار و دوصد و پنجاه و شش هجری مطابق ایام فرمان روائی شاه شجاع در کابل چینیکه وزیر یار محمد خان در باغ کارته اقامه داشت قلعه اختیار الدین (۱) در آمده تخته پل را از روی خندق آن برداشته عزم رزم با وزیر یار محمد خان کرد و وزیر با لشکریکه همراه داشت داخل شهر هرات شده نخست طالب صلح کشته نجو خان بارکزائی را نزد شهزاده فرستاده خواستار شرایط بهانه جوانه کشت و شهزاده خواهشات اورا قبول نکرده کار بمقتله کشید و وزیر اطراف قلعه را گرفته شهزاده را در تنکنای محاصره انداخت و بعد از پنجاه روز برج شرقی قلعه را تپ زده از صدمه آتش باروت پست ساخت و یورش برده قلعه را مسخر کرد و پسران شهزاده کامران را با سم یزغمال گرفته محبوس کرد و خودش را بهانه اینکه قریه کهسان جایگیرش باشد در اینجا روانه نموده مسکن و مقام داد و در خفیه سردار تاجو خان و داود خان الکو زائی را بقتل شهزاده کامران کاشته ایشان در کهسان رفته اورا در سال مذکور سنه ۱۲۵۶ هزار و دوصد و پنجاه و شش مقتول نموده جسدش را نقل داده در روضه باغ واقع جنب شهر هرات مدفون کردند

﴿ ذکر حکمرانی مستقله وزیر یار محمد خان الکو زائی در هرات ﴾

چون سلطنت پادشاهان طائفه سدو زائی از طوائف عظیمه درانی منقرض و منقضی کشته بطریقیکه مذکور و سراسر درین جلد سراج التواریخ مسطور شد باخر رسید در هرات وزیر یار محمد خان مستقل بلا معاند برمسند حکومت نشست اکثر مردم الکو زائی که باو اتحاد قومی داشتند از قندهار رو بهرات نهاده اشخاص فرومایه پست یاب به مناصب ارجند سر بلند گشتند و در سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت که موافق بود بزمان شورش و بلوای مردم کابل و کشش و کوشش ایشان در استیصال سپاه انگلیس وزیر یار محمد خان لشکر بغور فرستاده تا حدود کرزو نیزی متصرف شده لشکرش بهرات مراجعت کرد و در سال ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری صلح به تنبیه و تهدید کریم داد خان هزاره که دم از خود سری میزد نقاره جنگ نواخته اورا مطیع و منقاد ساخت و مالیات دیوانی را از وی وصول کرده خودش را بحکومت سابقه اش برقرار داشت و در بهار اینسال جانب میمنه لشکر کشیده حکمت خان والی میمنه را کوشمالی داده رسانیدن مالیات انجرا در خزانه هرات بر ذمه او نهاده پسرش را گروگان باخود در هرات آورده باعزاز و احترام نگاهداشت

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر از هند و متمکن شدنش ﴾

(بر تخت امارت افغانستان)

و چون سپاه انگلیس بر طبق قرارداد گورنر جنرل از مملکت افغانستان بیرون شده راه کشور هند بر گرفت در ماه رمضان سال ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه ۱۸۴۲ هزار و هشتصد و چهل و دوی

(۱)

قلعه اختیار
الدین داخلی
شهر هرات
میباشد و حال
موسوم بارک
هرات است

الکو زائی هم
یک شعبه از
شعب درانی
میباشد

ذکر مراجعت
امیر کبیر از
هند و جلوس
او بر تخت امارت
افغانستان

میلادی که اعلیحضرت امیر کبیر و شهبزادگان و غیره منسوبانش از دیره دون در کوه منصوری رفته اقامه بیلاق
گزیده بود تمامت افسران و صاحب منصبان و اعیان انگلیسیه که در کوه مذکور اقامه بیلاق داشتند و از معاهده
گورنجنرل با امیر کبیر آگاه بودند از راه تهنیت نزد امیر کبیر حاضر شده کلاه سلامی از سر بر گرفته مبارکباد مرجمتش
را بجانب کابل گفته نوید امارت افغانستانش دادند و بعرض رسانیدند که اکنون مختارید که شب را در کوه
میکذارید یا فرود کشته رادیره دون و از اینجا طریق کلکته می سپارید و در اینجا با کورنجنرل ملاقات و وداع فرموده
عازم دارالسلطنه کابل میشوید و امیر کبیر فرود کشتن را اختیار کرده انگلیسان فوراً چهل پانچاه محفه حاضر
آورده امیر کبیر بشهبزادگان و غیره منسوبانش در آنها نشسته از کوه منصوری در شهر دیره دون نزول فرموده
پس از سه روز از اینجا روانه کلکته شد و چون وارد کلکته کشت لارد آکلند یا المبرا و کورنجنرل کشور هند
از راه ملاقات نزد امیر کبیر شده بعد از ادای مراسم پذیره و تقدیم لوازم مصافحه در مجلس ملاقات کرسی نهاده با هم
نشستند و کورنجنرل زبان کشوده گفت که دولت انگلیس دوستی اعلیحضرت امیر کبیر را بدوام و استوار
میخواهد که سالهای دراز بلسکه ابدی بوده ممتاز جمیع دول باشد و از دولت برطانیه مفارقت و مینت نکرده
با دیگر دول راه موافقت و مواصلت نماید و امیر کبیر گفتار او را مسلم داشته بدوستی دولت ایشان اعتراف نموده
بعد هر دو تن برخواسته با هم وداع کرده چند قدمی گذاشته هنوز از هم جدا نشده بودند که دو جلد تفسیر حسینی
پاپوش که خواب آورده پیش کشیدند و امیر کبیر آنرا بفال نیک شمرده بخورسندی گرفته بسوسید و بر چشم نهاده
بعد ملازم خویش داد که بتعظیم نگاه دارد و همچنین بعد از چند کام برداشتن دیگر دو زنجیر پیل حوزه زده و اسپان
یراق طلاء برای نشستن و سواری امیر کبیر پیش کشیدند و امیر کبیر از کورنجنرل جدا شده مکتوبی برای عیال
و اطفالش که اینوقت در کرناک بودند فرستاده خبر داد که ایشان از راه لودهیانه روی مراجعت بکابل نهند و خود
بر پیل نشسته رهسپار مملکت افغانستان شد و چند دسته فوج دولتی جهت محافظت و پاسداری مأمور کشت که
تا پنجاب ملازم رکاب شهریاری بوده از اینجا مراجعت کنند زیرا که حدود پنجاب متعلق بمهراجاه شیر سنگه بن
مهراجاه رنجیت سنگه بود و چون وارد لودهیانه شد عیال و اطفالش نیز از کرناک در رسیده بهم پیوستند و افواج
انگلیس که ملازم رکاب بودند رخصت حاصل کرده جانب کلکته مراجعت کردند و از اینجا امیر کبیر با سرادقات حرم
محترم و فرزندان سعادت توام و ملازمان محترم و همدم راه مقصود بر گرفته از شیر سنگه بن مهراجاه رنجیت سنگه
در دل تشویش همی داشت که مبدا بکینه دیرینه که از سبب کشته شدن همی سنگه و غیره دشمنیها و لشکر کشیها
در دل دارد سر راه گرفته آسیبی رساند اما مهراجاه شیر سنگه از جوان مردی که داشت بارعایای متعلقه اش
از روزیکه امیر کبیر بپنجاب گذاشت تفقد شاهانه بتقدیم رسانید چنانچه از منزل اول که پناهاده اراضی متعلقه
مهراجاه مذکور شد جمیع مایحتاج بل زیاده بر اسباب احتیاج از قبیل کیسه های زر سرخ و سیم سفید مسکوک
و ماکول و مشروب و حلویات و شربتیات برسم محاضر خوان پادشاهی برای خود اعلیحضرت امیر کبیر و شهبزادگان
و اعیان رکاب و افسر و سپاهی منزل بمنزل موجود و آماده همی نمود و در هر منزل از وفور ماکولات و حلویات
بوقت کوچیدن بزین میر میختند و مردم تماشاگران بن و سیر از زمین برداشته می بردند و آنکاه که بیک منزل لاهور
نزول فرمود خود مهراجاه شیر سنگه با معدودی از سواره و پیاده که دور از بینگا شدن امیر کبیر بود پذیره
برخواسته با تحف و هدایای شایسته از راه استقبال داخل منزل گاه امیر کبیر شد و مراسم پذیره بجای آورده تحف
و هدایای خویش را پیش کشیده اعلیحضرت امیر کبیر را از کثرت نوازش شاد خاطر ساخت و شب را با امیر کبیر
بروز رسانیده بامدادان با هم روانه لاهور شدند و بنزدیک شهر لاهور افواج سواره و پیاده نظام که با اتواب
و زنبورکخانه و موزیکان و باجه نوازان با سر شیر سنگه جهت تبریک مقدم امیر کبیر صف کشیده ایستاده بودند
موزیک چیان و باجه نوازان بمجرد ورود بایستادن گاه ایشان ساز سلامی نواخته سر بیرقها فرود کرده بعد شلک
توپ و تفنگ شادمانی نموده باعزاز و کرام هر چه تمامتر بشهر لاهورش فرود آوردند و در منزلگاه پادشاهی که
بسکمال لطافت و صفائی برای امیر کبیر آراسته بودند جای دادند و جمیع اشیای خوردنی و پوشیدنی و اسباب خواب

(۱) بام مخفف
بامداد

از قبیل خیمه های ماهوتی و زرد دوزی و چپرکت ها و کرسیهای پایه طلا و نقره مهیا و آماده کرده بودند که در هیچ چیز تکلیف خواستن برای آن مهمان عزیز و تعلقاتش نبود و تا بیست روز امیر کبیر را بعزت هر چه تمامتر در لاهور نگاه داشته مهربان (۱) تحفه و مهرشام هدیه پیش میکشیدند و هر شب یازده صد روپیه نانک شاهی بنام صدقه و دفع رنج و تعب در زیر بالین خوابگاهش نهاده صبح بفقراء و ایتام میدادند و در هنگام وداع شصت هزار مرد شجاع مسلح از سواره و پیاده سپاه خویش را که در لاهور و نواحی داشت بفرمان طلب حاضر عرض گاه ساخته تمامت سپاهیا را بالسه زرباف و دیبا و افسران را بکمر های مرصع بجواهر نئینه و حمایل های مکمل بدرهای یتیمه آراسته پرداخت و همه را در عرض گاه صف بسته خود شیر سنکمه بالباس رسمی که داب ماوک بزرگ بود نزد امیر کبیر شده تکلیف تشریف بردن عرض گاهش نمود و امیر کبیر باشهزادگان و خادمان خاص خویش راه میدان مشق سپاه و عرض گاه پیش گرفته در وقت سواری شیر سنکمه برسم جنیت داران خود زیر بغل امیر کبیر را گرفته در حوزه که برزبر پبلی نهاده حاضر آورده بودند برنشاییده خود نیز پهلوی امیر کبیر نشست و همچنین هر دو تن از شهزادگان در یک حوزه از پیلان حاضر برنشسته داخل میدان عرض گاه شدند و تمامت سپاه بقانون دلخواه که رسم سلامی گرفتن برای صاحبان تاج و گاه است موزیک نواخته شلک توپ و تفنگ شادمانه کردند و اینروز را امیر کبیر از یکساعتی نصف النهار تا نماز ختم بیرون ازینکه نمازهای چار گانه ظهر و عصر و مغرب و عشا را از حوزه فرود گشته ادا نمود دیگر سراسر بسان بانی لشکر بسر برده ترتیب و آرایش سپاه شیر سنکمه را تحسین فرموده بعد هر کدام بمنزل و مقام خویش برگشتند و درروز وداع شیر سنکمه باعزاز و اکرامیکه نسبت بامیر کبیر کرده بود اکتفاء نکرده چهار زنجیر پیل باحوز های طلا و حوزه خاصه مهاراجه رنجیت سنکمه پدرش را باخیمه های بسیار که درخور مکت شاهان باوقار بود بادولک روپیه نقد بامیر کبیر و شش دست لباس سراپا از کمخواب و ابره نسج کشمیر و غیره اقمشه نفیسه باعقد های مروارید و خالخالها و دست برنجهای مرصع و حمایلهای زرسرخ مسکوک و انکشترهای زرین نئین الماس و فیروزج و لعل و آویزهای مرصع و گوشوارهای یاقوت و زمرد بهر یکی از بانوان حرم محترم و شهزادگان جلالت توام بذل و ایثار نمود و ملازمین رکاب حتی خدمه اسبان و خاک رو بنده س رای و باب را بی بهره نگذاشته از عطا کامیاب ساخت و همه عطایای او از پنجاه الی شصت لک روپیه بحساب آمد و امیر کبیر شیر سنکمه را وداع کرده از لاهور راه کابل برگرفت و جاده پهای منزل مقصود شد

{ ذکر آهنگ فتنه کردن نواب محمد زمانخان }

و سردار سلطان احمد خان

ذکر فتنه
جوئی نواب
محمد زمانخان
و سردار
سلطان احمد
خان

پس از رفتن سپاه انگلیس و شاه نور در هند و انجام و اختتام یافتن سلطنت خاندان اعلیحضرت احمد شاه سدورائی و بیصاحب و حامی ماندن چندروزه مملکت افغانستان در خلال راه مراجعت بیودن اعلیحضرت امیر کبیر از هند جانب کابل و توقفاتش در عرض راه هر سری سرداری و هردری درباری شده از انجمله نواب محمد زمانخان و سردار سلطان احمد خان برادر زادگان امیر کبیر جمعی از خوانین فتنهجوی مفسده خوی را برغم وزیر محمد اکبر خان باخود یار ساخته از راه طلب ریاست بمنازعت برخواستند و از مردم ناعاقبت اندیش انجمنی بدور خویش آراسته لوای شورش برپای ساختند و وزیر محمد اکبر خان از روی فرزانه کن و تدبیر آن جهت خاموش ساختن آتش فتنه بروی کار آورده سردار سلطان احمد خان را درخفا نزد خود خواسته باوی عهد بر بسته قرارداد و گفت که چون شما تدر دفع خصم بیرونی بامن یار و در هر کار مدد کار بوده ترددات مردانه نموده اید البته حق امشار کتی در امور ریاست مملکت دارید و آن مشروط و موقوف بر ورود اعلیحضرت امیر کبیر است که حصه از ولایات را بشما تفویض نموده خورسند سازد زیرا که پادشاه و صاحب مملکت اوست و مصدق و مظهر خدمت شما من که در باب حصه و حق شما شی تمامیم و سردار سلطان احمد خان قرار داد و شرائط وزیر محمد اکبر خان را پذیرفته از دیگران کناره جسته دیگر چیزی نگفته نسلت گشت و همچنین پس از وی نواب محمد زمانخان نیز بواسطه سردار محمد زمانخان دیده بگفتن

اینکه جلال آباد از وی باشد خورسندش ساخت و از فتنه جوئی باز داشته بکفتار بناخت و دیگران از مشاهده مساکت شدن آن دوتن ترك فتنه کرده بوزیر محمد اکبر خان کراشیدند و آرزو در دل مخفی داشته بجز خاموشی چاره دیگر ندیدند و مقارن اینحال سردار محمد افضل خان و سردار غلام حیدر خان و سردار شیرعلیخان و سردار محمد اکرم خان که امیر کبیر از عرض والتماس وزیر محمد اکبر خان برای دفع فتنه انکیختن نواب محمد زمانخان و سردار سلطان احمدخان از عرض راه بچاپاری روانه کابل نموده بود از کرد راه در رسیده فتنه جویان را از حسن تدبیر وزیر محمد اکبر خان چنانچه بشرح رفت آرمیده دیدند و وزیر محمد اکبر خان از شورش مفسده جویان و رسیدن برادرانش مطمئن خاطر گشته بعزم استقبال پدر نیکو سیرش از کابل رهسپار جلال آباد شده نواب محمد زمانخانرا جهت تسکین خاطرش از قراریکه با او نهاده بود بانظام منهام کابل گذاشته خود وارد جلال آباد گشت و درین ایام امیر کبیر که از لاهور براه افتاده رو بکابل نهاده بود در شاه دره که مدفن جهانگیر و اینوقت مسکن و جا بیکر سردار سلطان محمد خان بود نزول اجلال فرموده وی از مهر و حفاوت و شفقت برادری مقدمش را کرامتی داشته نیک نوازش نمود و رنجشیکه از پیش در خاطر جانین بود بکلی از آینه ضمیر طرفین بزود چنانچه از خرمنی و شادمانی امیر کبیر دوتن از دختران و دوتن از نوادگان خود را که یکی از سردار محمد اکرم خان و دیگری از وزیر محمد اکبر خان بودند بسردار محیی خان و سردار خواجه محمدخان و غلام محی الدینخان و دلاور خان معروف بدلوخان پسران سردار سلطان محمد خان نامزد زناشویی فرموده و سه تن از دختران او را بسردار غلام حیدر خان و سردار ولی محمد خان و سردار محمد حسین خان پسران خویش عقد مزاجت در پیش نهاد و سردار سلطان محمدخان تحفه و هدیه شایان بامیر کبیر و همیک سرداران و پرده نشینان جمله عفت توامان داده بعد از همدیگر وداع کرده امیر کبیر وارد پشاور شد و در آنجا تب محرقه عارض حالش کسردیده بیست روز از راه پیودنش باز داشت تا از لطف شافی حقیقی صحت یافته رهسپار منزل مقصود گشت و سران و سرداران کابل و جلال آباد را با وزیر محمد اکبر خان و همه خدمتکاران و هوا خواهانش از حرکتش بجانب جلال آباد مژده و آگاهی داده بهر یک نامه جداگانه فرستاد چنانچه وزیر محمد اکبر خان و نواب محمد زمانخان و نواب عبدالجبار خان و غیره اعیان طوائف درانی و علجائی و مردان فرقه جلیله محمدزائی و قزلباش و کابل و غیره با تحف و هدایای شایان از کابل و جلال آباد و غیره مواضع طریق پذیره بر گرفته از شهر جلال آباد تأدیر خیر یکی از پی دیگر جاده پیمای استقبال خدیو فرخنده اقبال بودند که امیر کبیر در منزل لوارک واقع در خیر پرتو وصول افکندم فروکش فرمود و استقبالیان دسته دسته یکی از دیگر سبقت بسته پی هم درک سعادت رکاب بوسی نموده همیک تحفه و هدیه خویش پیش کشیده مورد لطف پادشاهان گردید و همچنان از منزل مذکور تا جلال آباد چه درین راه و چه در فرودگاه استقبالیان شرف دست بوس و عز ملاقات حاصل کرده همکنان با امیر کبیر همعنان داخل جلال آباد شدند و مردم شهر و اطراف جلال آباد از اقصای و ادانی وجه نقد و کاو و کوسفند برسم شکرانه و اسم صدقه حاضر آورده ۴۵۰۰۰ بذل فقراء و صرف مساکین و ایتمام شد و در جلال آباد چندی درنگ کرده بعد از رفع خستگی و بذل خیرات و صدقات و نوازش و دلجوئی مردم آنجا روانه کابل گشت و مردم کابل از شهر تا کتل یک لنگه مسافت دو گروه صف زده صغیر و کبیر بپا ایستاده مراسم استقبال را آماده بودند که امیر کبیر در رسیده از دیدار مهر مثالش دیدهای رمده دیده هوا خواهان و خادمان و عامه مردم کابل را نور و سینه های هجران رسیده اخلاص کیشان را سرور بر سرور افزوده همکنان الحمد گوین و شکرکنان لب بدعا و ثنا کشوده بکمال شادمانی با هم داخل کابل شدند و هفت شبانه روز جشن خرمنی برپا گشته شب بچراغان و روز بالخان غزل خوانان و خوش نوایان و عشرت و مسرت بسر رفت تمت بالخیر و العافیه

نحمد الله علی حسن توفیقه و نشکره تعالی بوصول تأییده که بمن توجه پادشاه ترقی خواه معارف آگاه یعنی اعیان حضرت سراج المله والدین جلد اول کتاب سراج التواریخ که مشتمل است بروقائع سلطنت پادشاهان سدوزائی باختتام رسید و از آغاز تا انجام از مطالعه ساطعه اعلی حضرت ذی درایت شرف کدازش یافته کسوت قبولیت پوشید و چنان نظر تحقیق نموده بدستخط مبارک اصلاحات مدققانه فرموده امر چاپ کرد که گویا مؤلف این کتاب و مؤسس این خجسته خطاب ذات فرخنده صفات اعیان حضرت ایشانست نه مأمور هیچمدان زیرا که بموجب امر

جلیل‌القدر پس از تحریر بنده شناگستر فیض محمد کاتب جناب مستطاب عوارف آداب مولوی عبدالرؤف خان مدرس مدرسه شاهی و عالیحضرت ستوده خصلت میرزا عبداللطیف خان منشی حضور اعلی‌حضرت ظل‌اللهی که هر دو تن صحیح را از سقیم و علیل را از سلیم نیک همیدانند و در بین امشال و رجال از فحول علماء افغانیستان و سرآمد منشیانند از نظر دقت گذرانیده دستخط و مهر حجت در اخیر هر جزو کرده و نهاده سپس از ملاحظه خاص اعلی‌حضرت اقدس شهر یاری با وجود کثرت گرفتاری در امور مهمه سلطنت و جهان‌داری گذارش یافته ورق و جزو و جزو بخط آفتاب نمط جک و اصلاح پذیرفته بچاپ رفته است

بهر حال از صاحبان دانش و مطالعه کنندگان با عقل و بینش ملتزم آنست که از خلل

کلمات و زلل عبارات این کتاب چشم عیب گیری پوشیده محرر حقیر را

معدور و مغفور دارند زیرا که بدون املائی عالمانه و انشای

منشیانه خالی از قواعد ترصیح و تسجیع و عاری از لغات

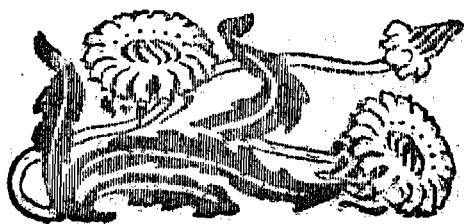
و قوانین معانی و بیان بدیع و غیره نکارش یافته

که عوام بفهم مند و خواص خوردند نگینند

فقط تحریر یوم سه شنبه ۲۹

جمادی الاول

سنه ۱۳۳۱





﴿ حسب الامر جليل القدر ﴾
{ اعلي حضرت سراج الملة والدين }
(بادشاه باعدل ودين)



﴿ جلد دوم ﴾

(كتاب مستطاب سراج التواريخ)
(كه بتوجه ذات اقدس هايونى شان)
(تسويد وقائع كرديده بود)



(در مطبعة حروفى دار السلطنة كابل طبع كرديد)

سنه ۱۳۳۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمدك اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء ونصلي على حبيبتك خير الورى سيدنا محمد المصطفى وعلى آله الأطهار النجباء الشرفاء واصحابه الأبرار الأتقياء الأذكياء (اما بعد) چون بمعاونت خداوند پیمانند واعانت و معاضدت شهریار برومند اعنی امیر ابن الامیر ابن الامیر ابن الامیر سرکار عدالت گزین اعلیحضرت سراج الملة والدين امیر حبیب الله خان دام دولته از ترقیم سوانح سلاطین طائفة شریفه سدوزائی و تحریر جلد اول سراج التواریخ نکارنده حقیر فیض محمد کاتب را فراغ حاصل شد بتألیف و تسطیر جلد دوم پرداخته وقائع فرمانروایان طائفة جلیله محمد زائی شعبه بارک زائی را از بدو سلطنت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان تا ابتدای سلطنت اعلیحضرت ضیاء الملة والدين امیر عبدالرحمن خان درین جلد می نکارد و در نوشتن توفیق از خداوند ولطف و مرحمت قبول از اعلیحضرت بادشاه ممدوح که بانی این کتاب است خواسته خویش را مورد احسان می بیند ارد

ذکر سلسله جلیله محمد زائی شعبه بارک زائی

سراینفرقه و مصدر این ذریه محمد خان بن عمر خان است و بدین معنی منسوب بمحمد زائی اندو عمر خان والد آنجناب بن خضر خان بن اسمعیل بن نیک بن دارو بن سیفل بن نورالدین بن باریک است و ازینجا منسوب ببارک زائی اند و او بن سلیمان معروف بزیرک بن عیسی بن دزر بن ابدال است که نسبت بدو تمام اقوام درانی قبل از سلطنت اعلیحضرت احمد شاه معروف بابدالی بوده از تغیر او چنانچه در تضاعیف واقعاتش مذکور گشت موسوم بدرانی شده اند و ابدال بن ترین بن شرخون المسمی بشرف الدین بن سره بن بن قیس عبدالرشید ملقب به پتانست و فراتر از وی را چون علی اختلاف الرویات تا بحضرت آدم علیه السلام نام بنام در کتاب مخزن افغانی ذکر کرده اند درینجا مرقوم نگشت زیرا که این کتاب گنجینه وقائع سلطنت است نه مجمع انساب ملت خلاصه محمد خان را که رأس سلسله جلیله محمد زائیست چهار فرزند بازماند که حاجی خدایداد خان و اختیار خان و گنگی خان و مزار خان باشند و اختیار خان از یک فرزند مخلف گشت محمد یعقوب خان نام و او نیز یک خلف گذاشت موسوم بمحمد سرور خان و ازو نیز یک فرزند بازماند حاجی محمد یوسف خان نام بخلاف ذکر صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او حاجی محمد یوسف خان را ابن یارو بن محمد مذکور الصد در رقم کرده است بالجمله از حاجی محمد یوسف خان دو پسر بازماند حاجی جمال خان وزیر خان و ابن حاجی جمال خان یکی از چهارده تن سرداران طوائف درانی بود که نزد نادر شاه افشار پایه برتری و رتبه سروری داشتند و اول کسی که احمد شاه را بیادشاهی برداشته اطاعت و بیعت کرد او بود و دیگران به پیروی او که نظر بکثرت قوم و مکنت از همه برتری داشت پذیرای سلطنت احمد شاه شدند و احمد شاهش بجزای این احسان او را خطاب سرداری داد و چون بطواف بیت الله مشرف گشته بود معروف بحاجی جمال خان شده باسم سرداری یادنگشت و در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری ایام عمرش سپری کردیده بسن هشتاد و شش سالگی پدرود جهان فانی کرد و از وی چهار فرزند بازماند که هر یک حاجی (۱) عبدالحبیب خان مشهور بسخی که در سخاوت یکنانه زمانه خویش و سالک اهل عرفان نیز بود (۲) و حاجی درویش خان که این دو برادر یکصد را کوهزند و برادر اعیانی یکدیگر (۳) و سردار رحیمداد خان (۴) و سردار پاینده خان که این دو گوهر یک درج و اختریک بر چند و سردار پاینده خان بسن هشت سالگی از پدر بازمانده در جنب تربیت سردار رحیمداد خان برادر بزرگش قرار گرفت و چون قدم بمرحله شانزده سالگی نهاد شواهش و التماس قومش چنانچه در جلد اول بشرح رفت بخطاب سرداری از حضور تیمورشاه سرافراز گشته بعد از چندی بواسطه خدمات شایسته لقب سرفراز خانی یافت و در سال ۱۲۰۷ هزار و دو صد و هفت امیر دوست محمد خان را خداوند پیمانند

ذکر سلسله
جلیله محمد
زائی

بوی عطا کرده در سال ۱۲۱۴ هزار و دوویست و چهارده هجری در قندهار با امیر اصلان خان جوان شیر و غیره چند تن چنانچه در جلد اول مذکور کشت بممرسی و هشت سالگی از دست شاه زمان کشته گشته بیست و یک فرزند از وی باز ماند و از آنجمه اسلام خان در زمان حیات پدرش بسن دوازده سالگی فوت شده دیگران بقرار جدول هذا حکومت و زیست

نام هر یک سرداران	تاریخ تولد	مدت عمر مدت حکومت	تاریخ وفات	مواضع مدفن هر یک ایشان
۱ وزیر فتح خان	سنة ۱۱۹۲ محرم	۴۲ سال	۱۲۳۴	مزار علی لالی غزنین
۲ نواب اسدخان	ربیع الثانی ۱۱۹۲			
۳ نواب تیمور قلیخان	سنة ۱۱۹۵	۴۳ سال	محررم سنة ۱۲۳۸	مزار مهتر ملك لمقان
۴ نواب عبد الحبار خان	سنة ۱۱۹۷	۷۳ سال	سنة ۱۲۷۰	مزار عاشقان و عارفان کابل
۵ سردار محمد عظیم خان	سنة ۱۲۰۰	۳۸ سال ۴ سال	سنة ۱۲۳۸	جنب مزار عاشقان و عارفان کابل
۶ سردار پردل خان	سنة ۱۲۰۰	۴۵ سال ۳ سال	یوم شنبه سلخ ذی قعدة سنة ۱۲۴۵	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۷ نواب عبد الصمد خان	سنة ۱۲۰۰	۴۴ سال	سنة ۱۲۴۴	کندهك واقع عمرض راه کابل و جلال آباد
۸ سردار عطاء محمد خان	سنة ۱۲۰۰	۳۹ سال يك سال و چند ماه	سنة ۱۲۳۹	مزار شیخ حبیب صاحب پشاور
۹ سردار شیردل خان	سنة ۱۲۰۱	۴۱ سال ۸ سال	روز جمعه ۲۵ محرم سنة ۱۲۴۲	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۰ سردار یار محمد خان	سنة ۱۲۰۵	۳۹ سال ۴ سال	سنة ۱۲۴۴	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱ امیر دوست محمد خان	روز جمعه ۸ جادی الاول سنة ۱۲۰۷	۷۲ سال و هفت ماه و ۲۲ روز ۲۱ سال مجموع ۳۵	روز سه شنبه ۲۱ ذی الحجه سنة ۱۲۷۹	مزار خواجه عبد الله انصاری رح در هرات
۱۲ سردار کهن دل خان	سنة ۱۲۰۸	۶۳ سال ۲۶ سال	سه شنبه ۷ ذی الحجه سنة ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۳ سردار امیر محمد خان	سنة ۱۲۰۹	۴۲ سال	سنة ۱۲۵۰	جنب غرب شمالی مزار عاشقان و عارفان
۱۴ سردار طره باز خان	صفر المظفر سنة ۱۲۱۰			مزار مهتر ملك لمقان
۱۵ سردار سلطان محمد خان	ربیع الاول سنة ۱۲۱۰	۶۸ سال ۵ سال	پنج شنبه ۱۸ ربیع الثانی سنة ۱۲۷۸	بوزة سیاه سنک در تپه مرتجان
۱۶ سردار رحمدل خان	سنة ۱۲۱۱	۶۴ سال ۲ ماه	رجب سنة ۱۲۷۵	وادی السلام نجف اشرف
۱۷ سردار سعید محمد خان	سنة ۱۲۱۲	۶۵ سال	سنة ۱۲۷۷	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۸ سردار مر دل خان	محررم سنة ۱۲۱۲	۵۹ سال	جمعه ۲۷ جادی الثانی سنة ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۹ سردار جمه خان	ماه ذی قعدة سنة ۱۲۱۴	۷۴ سال	سنة ۱۲۸۸	مزار خواجه حسن میمندهی
۲۰ سردار پیر محمد خان	ذی حجه سنة ۱۲۱۴	۶۴ سال	ربیع الاول سنة ۱۲۸۸	جنب جنوب قلعه ملا فیروز کابل

وزندگی کردند و روز بسر بردند. و از جمله امیر دوست محمد خان که در روز هشتم ماه جمادی الاول سال ۱۲۰۷ هزار و دوصد و هفت هجری ولادت باسعادتش واقع گردیده در سال ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه چهار هجری چنانچه در جلد اول بتضعیف واقعات سال مذکور رقم کشت بعمر چهل و هفت سالگی رونق افزای تخت امارت افغانستان شده از استیلای دولت انگلیس بقراریکه در جلد مزبور مسطور گردید بکشور هند رفته در اواخر سال ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری وارد کابل گردیده دوباره جالس سر بر امارت شد

﴿ ذکر جلوس امیر کبیر بر تخت امارت افغانستان ﴾

پس از جشن و چراغان هفت شبانه روز که برای شادبانه وصول اعلیحضرت امیر کبیر در کابل آراسته شده بپای رفت بزم دیگر ترتیب یافته بساعت فرخنده و ششامت برانزده در اوایل سال ۱۲۵۹ هزار و دوویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنه ۱۸۴۳ هزار و هشتصد و چهل و سه میلادی رازیکه امارت افغانستان جلوس فرموده از نوزبنده تخت سلطنت و رواج دهنده احکام شریعت ختمی مرتبت گردیده سکه درهم و دینار را بدین یت مسجع و مروج فرمود

بزد زفضل و عنایات خالق اکبر امیر دوست محمد دوباره سکه بزر

و انکاه که امر جلوس بپای رفته کار امارت رونق گرفت بزرگان ملت و اعیان مملکت از افغان و هزاره و قزلباش و ترک و تاجیک با تحف و هدایای شایان از راه اطاعت پیش آمده هر یک بسر کرد کی قومش سرافرازی یافته مخلص و شادمان رخصت مراجعت اوطان خویش همی شدند و غبار کدورتیکه از بدخواهان در آئینه ضمیر امیر کبیر جای گرفته و خاطر اقدسش از ایشان آزرده بود همه را عفو فرموده مکافات کردارشان را حواله بقادر سبحان نمود و سینه بی کینه اش را از انتقام گرفتن بآب عفو پاک ساخت الا امین الله خان لهو کردی که طریق لهو کردی و راه لعب نوردی پیشه اش بود و کاهی پایکی یار شده غبار فتنه می بخت و هنگامی مدد کار دیگری کشته خاک نفاق بر سر اهل صلح و وفاق میریخت بهره عفو نیافته محبوس عمری شد و از مرض لقوه در زندان پدروود جهان کرد دیگر هیچ یک گرفتار شکنجه عتاب پادشاهی نشد

﴿ وقایع سال هزار و دوصد و پنجاه و نه هجری ﴾

در سال اول جلوس امیر کبیر را خیال تسخیر باجاوردان کبیر ضمیر شده سردار محمد افضل خان و وزیر محمد اکبر خان پسران خویش را بالشکری از سواره و پیاده طوایف درانی و غلجائی و کوهستانی و قزلباش و غیره و چند ضرب توپ قاطری جانب باجاور کاشت و مردم آنجا بمدافعه برخواسته قتال وجدان سخت روی داده بسیار کس از جانبین کشته کشته در پایان کار لشکر هر دو تن سردار از سختی جبال و چستی ابطال رجال آنجا از کار زار بازمانده بی نیل مرام جانب کابل باز کشتند

﴿ ذکر تسخیر بامیان و هزاره جات بهسود ﴾

(ودای زنیکی و دای کنندی تاسرحد هرات)

پس از رسیدن سرداران مأموره باجاور امیر کبیر از اطاعت نکریدن و راه مقاله پیودن افغانان آن کوهستان هیچ در دل جای نداده عزم تسخیر بامیان و هزاره جات نمود و سردار محمد افضل خان و وزیر محمد اکبر خان را جهت رفع خستگی امر استراحت فرموده سردار محمد اکرم خان پسر دیگر خود را مأمور هزاره جات که در هنگام اختلال احوال شاه فتح جنگ و شاه پور و استیلای سپاه انگلیس سر از قید اطاعت کشیده مرحله پیمای بطالت شده طریق خود سری گرفته بودند فرمود و لشکری تحت رایت وی قرار داد و او از کابل رو به هزاره جات نهاده باندک زمان هزاره بهسود و دای زنیکی و دای کنندی و مردم بامیانرا تاسرحد هرات و ترکستان مطیع و منقاد ساخته تحف و هدایای بسیار از روغن و کلیم و برك و اسب و کاو و کوسفند بافتد و جنس مالیات گرفته و حصول نموده کران بار بکابل مراجعت کرد و همه را تقدیم حضور اعلیحضرت امیر کبیر نموده سعادت رضامندی حاصل کرده مشمول الطاف شاهانه و عوطف پدران کشت

ذکر جلوس
امیر کبیر بر
تخت امارت

وقایع سنه
۱۲۵۹ هجری

ذکر تسخیر
بامیان
و هزاره جات

ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان در امر حکومت

(و بیرون شدنش از کابل)

و در خلال احوال مذکور سردار سلطان احمد خان که هوای سروری در سر و تنهای حکم روائی در دل داشت از پیمان وزیر محمد اکبر خان که با او در میان نهاده چنانچه از پیش زخم گشت وعده شراکت در حکومت مملکت داده بود سر بر تنخواه وافر بیکه اعلیحضرت امیر کبیر برایش مقرر و مشخص فرمود فرود نیاورده یا از جاده قناعت بیرون گذاشت و غافل از اینکه نه در ویش در کلیمی بنحسبند و دو امیر تیرعاً و عرفاً و عقلاً در اقلیمی نکنند زبان گفتار کشوده با هم بیکانه و آشنا اظهار مافی الضمیر خویش همی نمود و امیر کبیر از ادعای گفتار او آگاه گردیده هر چند نصیحت و اندرزش نمود که زبان ازینگونه گفتار بر بسته خاموش نشیند او نپذیرفته بخیال بیرون شدن از کشور بیکه در حوزه تصرف امیر کبیر بود از کابل با اهل و عیال بیرون شده سه گروه طرف غربی شهر منزل نموده جهت تهیه اسباب سفر درنگ کرد و امیر کبیر فرزندان ارجمندان خود سردار شیر علیخان و سردار محمد امین خان را که خواهر اعیانی ایشان در عقد مزاجت سردار سلطان احمد خان بود از راه نصیحت فرستاد که خواهر خود ها را دیده بواسطه او سردار سلطان احمد خان را از اراده اش باز دارند اما او قبول نکرده در قندهار نزد سردار کهندل خان رفت و او بیاس آنکه برادرزاده اش بود مقدم او را کرامی داشته بعزت و احترام نگاهداشته در هیچ چیز نسبت بدو مضائقه نکرد تا که او را مشفق و مهربان خویش و صاحب مکننت و اقتدار پیش دیده نزدش زبان تظلم اظهار حال خود نموده التماس کرد که در حشمت و استطاعت از برادرت امیر دوست محمد خان چنان برتری داری که امارت را سزاواری اگر لشکری با من جانب کابل بکماری هم آینه عروس ملک را در کنار خویش آری و اگر اودست باید تا قندهار را متصرف نشود هر که روی پر خاش برتابد و سردار کهندل خان بگفتار او تصمیم عزم تسخیر کابل کرد

ذکر لشکر کشیدن سردار کهندل خان جانب کابل

(و صلح کردن برادرانش با پسران امیر کبیر)

چون سردار کهندل خان بخریض و ترغیب سردار سلطان احمد خان سامان سفر ساز کرد چهار پنج هزار سوار گردید با سردار مهر دل خان و سردار رحمدل خان و سردار سلطان احمد خان جانب کابل کسین نمود و ازین سوی امیر کبیر خبر یافته فرمان کرد که سردار غلام حیدر خان از غزنین و وزیر محمد اکبر خان از کابل با سواره و پیاده تنخواه خوار مردم درانی و غلجانی و غیره بدون آنکه فراهم شوند از پی هم راه مدافعه بر گرفته سیاه قندهار را که عازم کابل شده است باز دارند تا وارد کابل نشود و فتنه حادث نکرده چنانچه هر دو برادر از کابل و غزنین بد سرعت تمام و پی هم رهسپار شدند و در منزل سرچشمه مقر رسیده مقرر جستند و از آن سوی سرداران قندهار نیز راه نزدیک کرده در مقابل ایشان خیمه زدند و چند روز جانین بعزم مقاتله بسر برده آخر الامر پی آنکه بستیزند قندهاریان راه صلح پیش گرفته هر چند سردار سلطان احمد خان ایشانرا از صلح مانع شد و دلالت بر محاربت کرد قبول نموده ترک مجادله کردند و با سردار غلام حیدر خان و وزیر محمد اکبر خان قرار دادند که ایشان و سردار کهندل خان بحکومت قندهار و مضافات آن قناعت ورزیده پیرامون امر دیگر نکرده و امیر کبیر نیز مزاجت ایشان نشوند بعد هر یک بجانب مقام خویش راه مراجعت بر گرفته سردار سلطان احمد خان بی نیل مقصود با سردار احمد خان در قندهار رفت و سردار مهر دل خان از طریق عذر تقصیر و رفع کدورت خاطر امیر کبیر با سردار غلام حیدر خان و وزیر محمد اکبر خان در کابل آمده بشفاعت ایشان شرف بار حاصل کرد و عفو تقصیر خویش و برادرانش را خوانسته بعرض رسانید که باعث این جسارت سردار سلطان احمد خان شده باغوای او آینه ضمیر منیر اعلیحضرت امیر کبیر ازین حرکت ما ملال پذیر گشت و الا ما را راهی بیرون از طریق اطاعت بیودن دیگر امری پیشنهاد خاطر هرگز نبوده نیست چنانچه سر تسلیم فرود کرده بعزم تلیم (۱) پایه سریر سلطنت رو بسده عایه نهاده فیضیاب حضور شدم و امیر کبیر عذر

ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان در امر حکومت

ذکر لشکر کشیدن سردار کهندل خان جانب کابل

(۱) تلیم بوسیدن

اورا پذیرفته خس و خاشاک کدورت را از مکن ضمیر خویش رفته جینش را بوسه داده بتسلیمات برادرانه و تفقدات شاهانه خاطرش را تسکین فرمود و نوازش نیکو نموده بانامه لطف و مرحمت رخصت مراجعت قندهارش داد بعد هریک از شهزادگان بحکومت ولایتی از مملکت سرافرازی داده سردار محمد افضل خان را در زرمت و کتوا و سردار محمد اعظم خان را با سردار شیر علیخان اول بالشکر جهت استمالت مردم علاقه کرم مأمور فرموده پس از مطیع و منقاد شدن مردم مذکور سردار شیر علیخان بحکومت علاقه مزبور سرافراز گشت و سردار محمد اکبر خان بحکومت هزاره جات دای زنگی ودای کندی و بهسود مفتخر گردید و سردار محمد اعظم خان بحکومت لهو کرد مأمور شد و غزنین را با سردار غلام حیدر خان و کوهستان کابل را با سردار محمد امین خان تفویض فرمود و جلال آباد و لمقانرا بوزیر محمد اکبر خان مرحمت نموده مالیات هر موضع را جایگیر هر شهزاده که بحکومت آن مقرر گشت قرار داد و وزیر محمد اکبر خان از نزد خود در جلال آباد و لمقان چندتن حاکم کاشت و خود ترک ملازمت حضور پدروالا گهرش نمود مگر باغیکه تا کنون برقرار و از دست کاری اعلیحضرت سراج المله و والدین آرایش و تزئین زیاد یافته است که انشاء الله تعالی در جلد سوانح عمری اعلیحضرتش مرقوم خواهد شد برای فشلاق گزینی ایام زمستان احداث فرموده در همه خیابانهایش درخت نارنج و غیره که شایان زیب و زینت باغ است غرس نمود خلاصه هریکی از شهزاده ها بحمل حکومتش رفته بکار و بار خویش پرداخت آنگاه اعلیحضرت امیر کبیر عزم ترتیب سپاه نظام کرده دو فوج پیاده هشتصدی بنام وزیر محمد اکبر خان و یک فوج پیاده هشتصدی با نام سردار شیر علیخان و همچنین بنام سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان که مجموع پنج فوج پیاده یعنی پنج کتک شود منظم و مرتب ساخته تنخواه ایشانرا بالای جایگیرات شهزادگان گذاشت که هریک مواجب فوج متعلقه خویش را ادا نمایند

﴿ وقائع سال هزار و دو صد و شصت و شصت الی شصت و سه هجری ﴾

درین سال فرخ فال ولادت با سعادت پادشاه خجسته اقبال اعلیحضرت ضیاء المله و والدین مرحوم امیر عبدالرحمن خان اتفاق افتاده از تولد آن مولود مسعود امیر کبیر و تمامت خاندان شاهی را مسرت و شادمانی رخ داده جشن میلادی و بزم شادی بیای رفت و درین سال بیرون از کامروائی دیگر ملالی رخ نداده بحکم روائی و فرمان فرمائی بسر رفت و در سال ۱۲۶۱ هزار و دو صد و شصت یک هجری سردار محمد یوسف خان متولد کشته باعث فرخناکی خاطر خطیر امیر کبیر شد و در سال ۱۲۶۲ هزار و دو صد و شصت و دو هجری مردم رعایای تکاب باغواهی معاذ الله خان معروف بمادوخان و صاحبزاده جانان از امر پادشاهی سرباز زده از راه ادای مالیات دیوانی انحراف جستند زیرا که در چند سال بواسطه شور و غوغا شیکه بالشکر انکلیس و شاه شجاع چنانچه در جلد اول رقم گشت برآ بود کسی متحمل فراهمی و حواله مالیات نشده هر علاقه برئیس طائفه اندکی از مواشی و دواب عوض مالیاتش داده از جمله مردم علاقه تکاب بز و کوسفند بمادوخان رسانیده به ندادن مالیه خو گرفتند درینوقت که امیر کبیر رونق افزای سریر شده کار گذاران دیوان اعلی خواستار باج و خراج گردیدند مادوخان و صاحبزاده جانان که از گرفتن بز و میش شیرین کام گردیده بودند طریق خلاف پیش گرفته مردم مذکور را اغوا کرده بنی و رزیدند و امیر کبیر اول نواب عبدالجبار خان برادر خود را مأمور سرزنش و کوشالی آنان فرموده و ایشان شیخون زده نواب عبدالجبار خانرا مغلوب ساختند بعد وزیر محمد اکبر خان و سردار شیر علیخان و سه فوج پیاده که در تحت رایت داشتند و چند ضرب توپ و سواره کشاده مأمور گردیده مردم مزبور بر ایشان نیز شیخون زده صاحبزاده جانان بقتل رسیده کاری از پیش نبردند و هر دو برادر تکاب را مسخر کرده صاحبزاده فتح را بزیر پای پیل هلاک ساختند و معاذ الله خانرا نیز کوشالی بسزا داده مالیات دیوانی را بوصول رسانیده خاکمی از ملازمان معتمد که هر کاب ایشان بود کاشته مظالم و منصور بکابل مراجعت کردند

﴿ وقائع سال ۱۲۶۳ هزار و دو صد و شصت و سه هجری ﴾

درین سال طائفه ملکی خیل متوطنه ما ماخیل و اشپان جلال آباد سراز حکم پادشاهی بر تافته طریق بنی اختیار کردند و از حضور امیر کبیر وزیر محمد اکبر خان در حالت تنگی مأمور تنبیه و تهدید آن گروه شری شده مقارن انحال

عید سعید فطر پیش آمد امیر کبیر در میدان سیاست با وضع و شریف مردم شهر برای ادای نماز عید تشریف برده در حین مراجعت و شملت توپ شادبانه روزمذ کور مرض و با حادث کشته چند تن از سپاهیانرا که صف سلامی آراسته بپای ایستاده بودند آرزو بار سیده به بستر بیماری مرگ انداخت و امیر کبیر بلا درنگ با شهزادگان و پرده نشینان حرم عفت توام و همه خدمه از التهاب ناثره و بآه خود را بیرون کشیده در قریه چهار آسیار حل ییلاق کسترانید و درین ایام نواب محمد زمان خان را از سموم مرض مذکور بساط زندگی طی کشته در جنب مزار عاشقان و عارفان کابل دفن کرده شد چنانچه تاریخ فوت آن مغفور از لوح مزارش که در سنگ مرمر سفید کنده اند مطور شد

عقل کشید آه و دل از صبر کند و گفت دردا کزین زمانه محمد زمان برفت

۲ ۶

و باندک زمان مرض و بآه از فیض دعای صالحان و رحمت کامله حضرت یزدان دفع و رفع گشت و امیر کبیر بشهر مراجعت فرموده بفاطمه اکثر از فوت شدگان خادمان از راه نوازش و دلجوئی خود تشریف برده ایشانرا مفتخر و مباهی ساخت و از انسوی وزیر محمد اکبر خان وارد مانا خیل و اشپان شده گروه بغا را تنبیه و تادیب فرموده چون ایام زمستان نزدیک شده بود در جلال آباد رفته بعمارت اندرون باغیکه فرموده اش ساخته بودند طرح قشلاق انداخت و هنوز ایام زمستان منقضی نگشته بود که از همان تب سابقه که در وقت حر کتس از کابل جانب مانا خیل عارض حالش شده و رفع نکردیده بود مزاجش بکلی تغییر یافته اثر مرگ از ناصیه احوالش هویدا گشت و کار پردازان رکابش عرض پرداز پایه سریر سلطنت شده امیر کبیر را از شدت بیماری او آگاهی دادند و امیر کبیر والده ماجده وزیر کشور کبیر را با سردار شیر علی خان از راه تیمار داری روانه جلال آباد فرموده و از عقب ایشان سردار غلام حیدر خان را نیز از غزنین در جلال آباد فرستاد تا اگر واقعه روی دهد بطریق شایسته بانجام آن پردازد و پس از ورود سردار غلام حیدر خان در جلال آباد وزیر محمد اکبر خان قالب از روح تهی کرده بمرسی و یک سالگی پدرود جهان فانی نمود و بموجب وصیتش که در هنگام ارتحال فرمود میتش را بر پشت پیل حمل و نقل داده در مزار شریف ترکستان بروضة امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه دفنش کردند و چون قضیه فوت آن وزیر (۱) کشور کبیر در سال ۱۲۶۳ هزار و دویست و شصت و سه اتفاق افتاد یکی از نکته سنجان کابل تاریخ آرا غم اکبر یافته است و میران ترکستان که از دفن او در اینجا آگاه گشتند بایکدیگر همی گفتند و نوشتند که مملکت ترکستان در تصرف امیر افغان خواهد رفت خلاصه امیر کبیر پس از بیچیدن و بیگسو نهادن بساط هم و غم سردار غلام حیدر خان را و لیعهد (۲) سلطنت خویش قرار داده هر دو فوج پیاده وزیر مرحوم را با جلال آباد و لمقان که در تیولش بود بوی سپرد و بعوض او سردار شیر علی خان را بحکومت غزنین نامزد فرمود و اینوقت محمد شاه خان بابکر خیل غلجائی (۳) صاحب قلعه بدیع آباد لمقان که دخترش از راه زن و شوهری در خانه وزیر محمد اکبر خان مغفور بود و گاه کاهی مسدور خیابانی شده امیر کبیر بیاس خاطر وزیر جنت مسیر از کردار او توافل نموده عقوبت نیفرمود از کردار سابقه اش خائف گردیده نمود و سرکشی اختیار کرد و در قلعه بدیع آباد مذکور استوار نشسته باغوا کردن طوائف غلجائی پرداخت و از قطاع الطریق غلجائی انجمنی نموده بدیشان همیکفت که امر زیست مردم غلجائی در سلطنت طائفه محمدزائی دشوار است بنا بران ایشانرا سزاوار است که از راه عاقبت اندیشی فکری بحال خود نموده دست تسلط امیر کبیر را از حکومت کوتاه سازیم و اساس سلطنتش را به نیروی بازوی اتفاق قومی براندازیم و اریکه سلطنت را متصرف شویم و مردم فساد پیشه غلجائی گفتار او را پذیرفته راه غارت و تاراج نمودن اموال تاجران و رهسپاران بر گرفته ترک تا از آغاز نمودند و امیر کبیر بعزم خاموش ساختن آتش جوش و خروش غلجائی با لشکر شایان از کابل رو بجلال آباد نهاد و تا نزول اجلال نمودن موکب هایونی در منزل باریکاب عزمش بدان جزم بود که از راه کتل ادرگ بدرگ و کبج محمد علیخان داخل اولکای لمقان شده دمار از روزگار اشرا غلجائی برآرد اما در منزل مذکور از عرض بعضی از مردم آن نواحی که طریق هواخواهی می نمودند بسمع اقدس امیر کبیر رسید که محمد شاه خان باجپی از دلیران غلجائی راه کتل منبور را که بغایت صعب المور است سد وار

فوت نواب محمد زمان خان

عدد آه که بحساب جمل که شش است با عدد با که دوست که جمله هشت شود از عدد مصرع که هزار و دو صد و هفتاد و یک میشود کشیده و کسند و دور انداخته شود هزار و دو صد و شصت و سه که ماده تاریخ فوت اوست میباید

(۱) فوت وزیر محمد اکبر خان

(۲) لیعهد شدن سردار غلام حیدر خان

(۳) ذکر بی محمد شاه خان غلجائی

بر گرفته وهم قرار داده اند که در منزل باریکاب شیخون بر ازدوی معلی زنند از شنیدن این سخن امیر کبیر توقف منزل باریکاب را دور از صواب دانسته بدون آنکه فرود شود راه جیکدک برگرفته اردو را از فرود آمدن در منزل باریکاب بازداشت و در منزل جیکدک نیز فروکش نکرده در منزل سرخیل نزول فرمود و از جمله شیخون غلجاشیان بیکسوی شده از آنجا روی بحلال آباد نهاده منزل بمنزل طی مسافت کرده وارد آنجا گشت و سردار غلام حیدر خان که در آنجا بود مراسم پذیره و لوازم دست بوسی بجای آورد و غلجاشیان از امر اینکه اندیشیده بودند ناامید گردیده بقلعه بدیع آباد مراجعت کردند و در خلال این احوال والده ماجده سردار محمد یوسف خان بعزیزالله خان حیار خیل برادر خویش که از بیم کردارش نسبت بوزیر محمد کبیر خان مرحوم که اطاعت امرا و را نکرده و کربخته در علاقه کاشمون پناه گرفته و با محمد شاه خان همعنان گردیده بود نامه فرستاد که طریق اطاعت اختیار کرده از محمد شاه خان خویش را کنار کنند والا با او گرفتار شکنجه عتاب پادشاهی شده آنوقت شفاعت من نیز در حقت شنیده نخواهد شد و او قبل از رسیدن این مکتوب خواهرش محمد شاه خان را از حصراری شدن و قلعه داری کردن مانع شده دلالت و راه نمونی کرد که دوست محمد خان برادر خود را بقلعه داری کاشته در اطراف لشکر امیر کبیر بتاخت و تاز بردارد تا لشکرش از تنگی علوفه و آزوقه در تنگی نکرده دست از جنگ باز دارد چنانچه محمد شاه خان بتعلیم و هدایت او از قلعه بدیع آباد که عقل تمامش نام بود بیرون خرامیده در اطراف و نواحی اردوی امیر کبیر سازناختن ساز کرد و ترک تاز آغاز نهاد و امیر کبیر برادر محمد شاه خان را در تنگنای محاصره انداخته کار را بروی دشوار کرد و انگاه که نامه حرم محترم امیر کبیر برادرش عزیزالله خان رسید شگفته خاطر شده نخست عریضه عفو تقصیر نکار داده نزد امیر کبیر فرستاد و در ضمن عرضش ازین نیز آگهی داد که فتح قلعه از متانتیکه دارد دشوار است بنابراین میباید که سردار غلام حیدر خانرا بمحاصره قلعه کاشته خود امیر کبیر رایت تدبیر (۱) محمد شاه خان بر افراشته در هر جا که او را بیابد گرفتارش سازد و امیر کبیر تسلی نامه در جواب عریضه او فرستاده طلب حضورش فرمود و او روی اطاعت بسوی بارگاه سلطنت نهاده جبین ضراعت بخاک آستان علیه مالیده مورد الطاف شاهانه گشت و امیر کبیر بر طبق عرض او آهنگ تشدید محاصره قلعه و دستگیر کردن محمد شاه خان فرموده او از مطیع و منقاد شدن عزیزالله خان و عزم امیر کبیر آگاه گردیده از راه فرار بکوه کاشین بر شد و امیر کبیر سردار غلام حیدر خان را بمحاصره قلعه او کاشته خود با سواره و پیاده از قفای محمد شاه خان راه برگرفته بدامن کوه مذکور فرود گشت و تمامت سپاه را امر کرد که سه شبه نان بخته با خود برداشته بفرز کوه شوند و تا محمد شاه خان را دستگیر نسازند فرود نشوند و محمد شاه خان خود را گرفتار دست دلبران دیده طالب امان جان شد و امیر کبیر امانش داده مشروط بدان گذاشت که قلعه بدیع آباد را بکار گذاران سلطنت سپارد و او که از کردار خویش سرخجالت در پیش داشت قبول کرده زبان عجز و نیاز خواستار شد که قلعه سپرده میشود بشرطیکه از خراب کردن مأمون باشد و امیر کبیر خواهش او را پذیرفته بعد محمد شاه خان دوست محمد خان برادرش را که در اندرون قلعه بود بذریعه مکتوب خبر داد که قلعه را بسردار غلام حیدر خان سپرده خود نزد او آید چنانچه دوست محمد خان قلعه را فرو گذاشته نزد برادرش محمد شاه خان رفت و هر دو برادر با عمال و اطفال خویش از کوه کاشمین راه فراجغان پیش گرفته در کوهیکه هماین کافرستان حال موسوم بنورستان و لقمان و نجراب و تنکاب واقع است مسکن گردیدند و از خوف کردار خود مدتی در آنجا بسر بردند و امیر کبیر چون امان جان بدیشان داده بود دیگر متصدی نشده بحلال آباد مراجعت فرموده زمستان را بسر برد

(۱) تدبیر هلاک ساختن

ذکر واقعاتیکه بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه

(بوقوع پیوسته باعث استیلای دولت انگلیس در مملکت متصرفه او شد)

چون مهاراجه رنجیت سنگه در سال ۱۸۳۹ هـ از وهشتصد و سی و نه میلادی بمرد از جمله سه تن فرزندانش آکرک سنگه و شیر سنگه و دایب سنگه اولین فرزندان بر مینند حکومت نشست و اینوقت شیر سنگه پسر دومش

ذکر استیلای دولت انگلیس در مملکت پنجاب وغیره

در و تاله از قصبات پنجاب واقع قرب لاهور اقامت داشت و از سیبسیکه کرک سنکمه سلیم الحواس و صحیح المزاج نبود پسرش نونهال سنکمه که فهم و فراست کافی داشت و بزور خرد و کیاست آراسته بود ورنجیت سنکمه نیز در حیات خویش میل خاطر جانب او داشته نوازش و تربیت میفرمود و از فرزندان او دوست تر میداشت دانست که پدرش کرک سنکمه نمیتواند کار سلطنت راست کند پس اندک اندک دست پدر را از کار سلطنت کوتاه کرده جالس تخت و کاه شده بحکومت پرداخت تا که در ماه نومبر سال ۱۸۴۰ هزار و هشتصد و چهل میلادی کرک سنکمه بدرود جهان کرده نونهال سنکمه پسرش باوزیر خویش جسد او را برسم و کیش اهل هنود با آتش سوخته در وقت مراجعت باوزیر دست بدست گرفته پیاده رو بارک نهاد و چون بدروازه قلعه سمن برج نزدیک شده پایش گذاشت از قضای مبرم آلهی روز او بتباهی رسیده دفعه دو کنکره از کنکرهای زبر دروازه بر سر شاه و وزیر افتاده هر دو را هلاک ساخت و هنوز آتشیکه برای سوختن جسد پدرش افروخته و خاموش ننگشته بود او را نیز سوختنکاه برده بسوختند و آن دو کنکره بیاد کار همچنان خراب و تا کنون از مهت بکنار است و پس از فوت او مادرش رانی چند ر کور (۱) بصواب دید اعیان مملکت برمسند حکومت پسر انشسته چهار ماه بامضای مجلس شوری فرمان روائی کرد و در اثنای حکم رانی او راجه دهیان سنکمه که از قوم دو کره و وزیرش بود بشیر سنکمه نوشت که کار سلطنت چنانچه باید از دست رانی چندر کور بر نیاید راه لاهور بر گرفته جالس سریر حکومت شوی و همچنین تمامت اعیان دربار عرائض جدا گانه تکار و نزد او ارسال نموده در لاهور دعوتش کردند و شیر سنکمه بنوشته وزیر و دیگر بزرگان از و تاله برخواسته باطمینان خاطر داخل لاهور شده مردم شهر و بزرگان دربار پذیره اش کرده در سمن برجش فرود آوردند و بمجرد وصول برمسند حکومت انشسته مادر نونهال سنکمه را که چهار ماه از حکومتش گذشته بود در سرایشکه نشیمن داشت نظر بند فرمود و پس از چندی خدمه خودش را امر کرد که شب هنگامی در خفا بالش بر دهانش نهاده بحبس نفس هلاکش ساختند و پس از آن شیر سنکمه بعیش و عشرت حکومت همیکرد تا که از دهیان سنکمه وزیر دلگیر شده خواست دیگر را در مقابل او بروی کار آورده دستش را از کار وزارت کوتاه کند چنانچه سردار لهناسنکمه واجیت سنکمه و البان سند را بهمین اراده نوازش می نمود و دهیان سنکمه وزیر بفرست از مافی الضمیر او در یافته خفیه لهناسنکمه واجیت سنکمه را اغوا کرده بدیشان اظهار و القا نمود که در مکننت و اقتدار شما و شیر سنکمه فرقی پدیدار نیست میباید او را عزل کرده بکار سلطنت پردازید و ایشان از خیال خام گفتار او را بخته دانسته در کمن کار شدند تا که در سال ۱۸۴۴ هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی شیر سنکمه از لاهور چندی برای سیر و تفریح بیرون شده در نواحی قریبه لاهور چند روزه بیلاق کزید و در وقت بیرون شدن از شهر لهناسنکمه واجیت سنکمه را تا کید کرد که هر یک صد سوار نوکر گرفته در سیرگاه آورده سان بدهند و ایشان پس از فراهم کردن سوار در شب بدهیان سنکمه اظهار کردند که فردا در وقت عرض دیدن سوار شیر سنکمه را خواهیم کشت چنانچه در روز موعود دهیان سنکمه وزیر در سمن برج توقف کرده نزد شیر سنکمه رفت و آن دو تن که کمر بسته قتل او بودند سواران خود را آراسته نزد شیر سنکمه بردند و سواران را از سر پرده دور داشته خود داخل سر پرده شدند و شیر سنکمه تفنگ لهناسنکمه را که جهت سان دادن بعزمیکه در دلش بود بر کرده در دست داشت وصف کرده طلبید که مشاهده کند وی دهن آنرا بدست شیر سنکمه نهاده آهسته کلنگش را بالا کشیده کشاد داد و کلوله آن برسینه شیر سنکمه خورده هلاکش ساخت بعد لهناسنکمه سرش را بریده و از موی آن گرفته با اجیت سنکمه از سر پرده بیرون شده با سواران خود داخل باغیکه نزدیک بارگاه شیر سنکمه که پرتاب سنکمه پسر ده ساله اش در اینجا بود شده او را نیز کشته سرش را اجیت سنکمه بریده و از مویش گرفته هر دو تن با سواران شان رو بشهر نهادند و چون بدروازه سمن برج رسیدند بنا بوعده که بدهیان سنکمه داده بودند او استقبال کرده خور سندی بسیار نمود و هر دو تن قاتلان شیر سنکمه و پسرش از اسب فرود کشته با هم رو بدروازه نهادند و چون بنزدیک دروازه رسیدند لهناسنکمه و دهیان سنکمه یکی مردیکر را تکلیف بر سبقت دخول

(۱) کور

بفتح کاف
بکیش بر همان
نام ملک یعنی
بادشاه

باب کرده آخر الامر دهیان سنکمه از الحاح و اصرار لهنا سنکمه سبقت گرفته داخل دروازه شد و لهنا سنکمه بتفنگیکه شیر سنکمه را کشته بود در پشت اوزده اورانین بکشت و هر دو تن داخل قلعه گردیده این خبر فتنه اثر در افواه سمر کشته بهیراسنگه پسر دهیان سنکمه مقتول رسید و او برهنه یا ریسمانی بگردن انداخته از راه خون خواهی پدرش داخل چهارونی سپاه واقع موضع میان میر صاحب شد و افسران سپاه را جمع کرده ماجرا بازداشت و با چشم گریان استدعای انتقام خون پادشاه و پدرش و پدر خود کرد و تمامت افواج ازین قضیه دردناک کشته چون بحر مواج روی قتل و تازاج بسوی قلعه سمن برج نهاده دروازه آنرا که بسته بودند بر شکسته داخل قلعه شدند و جنگ خفیی روی داده لهنا سنکمه را بکشتند و اجیت سنکمه که خود را در کاخن حمام پنهان کرده بود بعد از تفحص واقف حال او شده هیزم بدهن کاخن افروخته هلاکس ساخته جسدش را بیرون کشیده سرش را بریدند و در خانه نهاده هریک داخل آنخانه شده خپوهمی انداخت و نفرین همی کرده بلکه همی زد و حوادث مذکور در سال ۱۸۴۴ هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی حادث کشته پس ازان هیراسنگه دلیب سنکمه بن مهاراجه رنجیت سنکمه را برمسند حکومت نشانیده خودش بار وزارت بردوش گرفت و همچنان پس از چندی جواهر سنکمه نام خاوی دلیب سنکمه فوج را برانگیخته هیراسنگه را بکشت و خودش زمام وزارت برکف گرفت و بعد از چندی او نیز از دست فوج کشته شده لعل سنکمه نام توشه خانه دار یعنی صندوقدار لقب راجه و منصب وزارت یافت و او از واهمه اینکه مبادا بمثابه دیگران کشته شود بدربار عام اظهار و تجویز محاربه را بادولت انگلیس اشتهار داد و سپاه نظام را امر کرد که جانب فیروز پور رهسپر شود چنانچه در روز بیست و سوم ماه نومبر سنه ۱۸۴۵ هزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکر سکمه جانب فیروز پور از سهل (۱) و صعب زمین مرور کرده از دریای ستلج عبور نمودند و لاردهار دنک کورز جنرال هند آگاه شده در روز سیزدهم ماه دسمبر سال مذکور اشتهار کرد که چون فوج سکهان از معاهده سال ۱۸۰۹ هزار و هشتصد و نه میلادی عدول کرده از دریای ستلج در گذشته بدولت انگلیس لازم و متحتم گردانیده است که لشکر فرستاده ایشان رادفع کند و پس از شیوع اشتهار مذکور افواج ضروری هند را بسرعت و تعجیل هر چه تمامتر فراهم آورده حکم جنگ داد و جانبین در روز هجدهم ماه دسمبر سنه هزار و هشتصد و چهل و پنج مذکور در موضع مدکی باهم ملاقی شده هفده ضرب توپ سکهان بدست تصرف سپاه انگلیس افتاده خود ایشان مغلوب کشته رو بهزیمت نهادند و دوباره گروه سکهان را غیرت کیریبان کیر شده در موضع فیروز شهر باهم در آویخته فراوان خونها ریخته کشت و آخر الامر راجه لعل سنکمه با هفتاد و سه ضرب توپ دست کیر و غنیمت انگلیسان شد و همچنین روز بیست و هشتم ماه جنوری سنه ۱۸۴۶ هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی مطابق سال ۱۲۶۲ هزار و دوصد و شصت و دوی هجری در موضع علی وال معروف بهالی وال طرفین راقبال و جدال دست داده ایضاً لشکر سکهان پشت به جنگ داده بارنجبور سنکمه سالار ایشان رو بکیرت نهادند و بسیار تن از ایشان غرق دریای فنا کشته پنجاه ضرب توپ بتصرف انگلیسان در آمد و پس ازان در روز دهم ماه فروری سنه مزبور در موضع سراهون تلاقی قشین رخ داده سردار شام سنکمه و جمعی از اعداد سپاهش بقتل رسیده باقی شکست یافتند و دیگر رو بچنگ نهاده از بی اتفاقی سکهان فتوح عدیده حاصل انگلیسان شد و الا هرگز فوج اندک انگلیس بر لشکر بسیار سکها ظفر نیافت بهر حال لاردها ردنک کورز جنرال پس از حصول فتح داخل لاهور شده راجه دلیب سنکمه بن مهاراجه رنجیت سنکمه شورش و سرکشی افواج را در نزاد باعث فساد اظهار کرده عفو تقصیر خواست و معفو شده در روز نهم ماه مارچ سنه ۱۸۴۶ هزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی عهد نامه جدید در بین جانبین تحریر یافته بعوض اخراجات جنگ و کستانخی سکهان ملک جالند رود آب و کشمیر و هزاره چیچ و دیگر کوهستان بحکومت دولت انگلیس متعلق کشت و باقی ولایات پنجاب بمهاراجه دلیب سنکمه وا گذاشته شد و نیز بر طبق خواهش دلیب سنکمه والی پنجاب بکتن رزیدنت یعنی وکیل امور سیاسی در پنجاب مقرر گردید و چندتن استننت رزیدنت یعنی نایب وکیل امور سیاسی در اضلاع وسطی پنجاب جهت انتظام مملکت و رفاه حال رعیت مأمور شدند و از جمله جارج لارنس در پشاور و هربرت ادوردس بمقام دیرجات و موضع

(۱) سهل
زمین هموار
و نرم و صعب
زمین سخت

بنوانظم و حاکم معین شدند و هر کدام در مقام مأموریت خود رفته بر طبق قانون سیاسی بنظم و نسق پرداخته بشدین و صرف زرکشیر روی دل تمامت رعایا را جانب دولت متبوعه خویش کرده سکمان را بجز نام دیگر یاده مرامی از حکومت درکام نکذاشتند و چون بتقریب عهد کرده بودند راه مخالفت پیودن نیز نمی توانستند تا که از کارگذاری و حکم رانی انکلیسان بجان رسیده مصدر شورش شدند چنانچه ذکر میشود

﴿ وقایع سال ۱۲۶۴ هزار و دوویست و شصت و چهار هجری ﴾

درین سال (۱) که مطابق بود با سنه ۱۸۴۸ هزار و هشتصد و چهل و هشت میلادی سکمان بلوای بزرگی از تقار خاطر بیک نسبت بدولت انکلیس داشتند در پنجاب برپای کردند و از همه پیشتر دیوان مول راج نامی در ملتان دست بفته برده دوتن از انکلیسان را بگشت و از سمرگردیدن اینخبر چترسنککه در چچ هزاره دامن زن آتش فساد کشته در پشاور سپاه سکمان بر جنرال جارج لارنس بشوریدند و او بازوجه خویش از پشاور جانب شاه دره لاهور راه فرار پیش گرفته نزد سردار سلطان محمد خان که وقتی سر هنری لارنس برادرش بوی احسانی کرده بود رفت که بیاس احسان او حمایتش کند اما سردار سلطان محمد خان ننگ افغانی خود و رفتار برادر او را در برابر احسان رنجیت سنککه و فرزندانش که بغایت تققد نموده بودند بهیچ نشمرده در روز سوم ماه دسمبر سنه ۱۸۴۸ هزار و هشتصد و چهل و هشت میلادی مطابق سال ۱۲۶۴ هزار و دو صد و شصت و چهار هجری زن و شوهر هر دوتن را بدست سکمان سپرد و ازین کار سردار سلطان محمد خانرا زیاده تر در نزد سکمان پایه اعتبار ارتقا یافته باعتماد و واسطه او از امیر کبیر که باهم برادر و یک سپهر رادواختر بودند خواهش معاونت کرده باو قرار دادند که اگر امیر کبیر در محاربه ما بدولت انکلیس معاون و دستگیر شده یاری دهد هر آینه پشاور و دیره جات را با بعضی ولایات پنجاب که ضمیمه افغانستان و مضافات آن بوده اند باسم نعل بهایس از فیصله دعوی سپرد کار گذاران وی کنیم تا بقرار سابق بمملکت افغانستان منضم باشند و ازین اظهار و اقرار عرض پرداز حضور امیر کبیر شدند

{ ذکر لشکر کشیدن امیر کبیر }

(از راه یاری و مدد کاری سکمان جانب پنجاب)

چون عرائض سردار سلطان محمد خان از مطالعه کار کنان پایه سریر سلطنت شرف گذارش یافت امیر کبیر نظر باینکه تا کنون ولایات پنجاب در تصرف سکمان بود و در تصرف شدن آنها و مداخلت کردنش در عهد نامه دوستی خنامه دولین افغانستان و انکلیس مندرج نبود تصمیم عزم کرده لشکر کران ترتیب داده با سردار غلام حیدر خان و سردار محمد اکرم خان که هر دوتن از ترکستان و جلال آباد بفرمان طلب حاضر حضور شده بودند و سردار شمس الدین خان و سردار شاه دوله خان از کابل و ویرام نهاده بسرعت سحاب و شتاب شهاب وارد پشاور شده از آنجا نیز درنگ نکرده آهنگ قلعه آنگ فرمود و پس از وصول در قلعه آنگ توقف کرده پیش رفتن نمود و از آنسوی کرنیل سره برت ادوردس که در خلال احوال مذکور در تسخیر ملتان مشغول بود و تا اینوقت سه دفعه بمحاربه پرداخته فتحیاب شده روی تسخیر جانب کجرات نهاده بود چترسنککه و شیرسنککه از امیر کبیر کمک در کجرات خواستند و او سردار محمد اکرم خانرا با سردار شمس الدین خان و سردار شاه دوله خان و پنجهزار سوار کنزیده از قلعه آنگ روانه کجرات نموده ایشان قبل از آنکه سره برت ادوردس راه بدانجا نزدیک کرده رزم آرا شود وارد کجرات شده شیرسنککه و چترسنککه از راه اعزاز و اگرام پذیره و استقبال کرده مقدم ایشانرا کرامی داشته نیک بنواخت و از سردار محمد اکرم خان التماس نمودند که همین قدر نام یاری و مدد کاری امیر کبیر کافیتست که از کابل تا قلعه آنگ تشریف آورده و شمارا با پنجهزار سوار روانه ایندیار نموده دیگر تکلیف نامرعیست میباید با همراهان و سواران خویش در هنگام کار زار بکنار حربگاه ایستاده نظاره جنگ نمائید و سردار محمد اکرم خانرا این سخن او از شجاعت در طبیعت نا کواری آمده در وقت تسویه صفوف جانبین آهنگ جنگ کرده درنگ را در حوصله خویش ننگ شمرد

وقایع سنه
۱۲۶۴
مطابقت هر
دو سنه تخمیناً
است

ذکر لشکر
کشیدن امیر
کبیر جانب
پنجاب

و هر چند چتر سنکهه از محاربه منع کرده اصرار بر تقاعدش نمود سردار محمد اکرم خان بکوش قبول جانداده رو بمقاتله نهاد و در روز بیست و یکم فروری سنه ۱۸۴۹ هزار و هشتصد و چهل و نه میلادی مطابق اوائل سال ۱۲۶۵ هزار و دو بیست و شصت و پنج هجری با اتفاق سکهان با انگلیسان در آویخته خون بسیار در معرکه کارزار بریخت و ککش و کوشش بسیار کرده آخر الامر از بی ثباتی همراهان و پیروانش بشت بدشمن داده رو بهزیمت نهاد و از مغلوب شدن سردار محمد اکرم خان و پیروانش لشکر سکهان را نزشکست روی داد و انگلیسان فتح حاصل کرده بمراد دل و اصل شدند و چتر سنکهه با شیرسندهه در راولپندی حلقه اطاعت انگلیس را بکوش قبول نهادند و تمامت محالات و ولایات محکومه رؤسای سکها را تغلباً متصرف شدند و از امروز تا کنون پیمانی بحکومت پنجاب و پشاور و غیره پرداخته کسی متعرض حال دولت انگلیس ننگشت و امیر کبیر زمام مهم مملکت را بدست دولت مزبور مشاهده کرده بی آنکه چیزی بگوید یا طریق مجادله با دولت موصوف بپوید از آنک در شاه ذره لاهور رفته سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان و سردار سعید محمد خان برادرانش را با فرزندان را و عیال و اطفال ایشان از انجا برداشته راه مراجعت جانب کابل بر گرفت و چون وارد جلال آباد شد باندیشه اینک مبدا انگلیسان امدادش را نسبت بسکهان بهانه ساخته متعاقباً داخل مملکت افغانستان شوند درنگ فرمود و پس از چندیکه حادثه از جانب انگلیسان رخ نمود باطمینان خاطر از جلال آباد حرکت کرده تشریف فرمایی کابل شد و ولایات شرقی افغانستان از تاریخ مذکور در تصرف دولت انگلیس درآمده تا کنون شصت و هفت سال است که رحل حکومت و طرح عمارت در پنجاب متعلقه سابقه افغانستان و کشمیر و پشاور و دیرجات انداخته کسی متصدی نکریده است

﴿ وقایع سال ۱۲۶۵ هزار و دو بیست و شصت و پنج هجری ﴾

(و تسخیر ترکستان صغیر)

درین سال پس از مراجعت قلعه آنک امیر کبیر را خیال فتح و تسخیر ترکستان صغیر در ضمیر جای گیر گشته سردار محمد اکرم خان سومین فرزند ارچندش را بتسخیر ترکستان نامزد فرموده لشکر گرانی باهدو فوج پیاده وزیر محمد اکبر خان مبرور که متعلق بسردار غلام حیدر خان شده بودند برکابش تعیین نمود و سردار محمد اکرم خان براه افتاده چون پانهاد خاك بامیان گشت میران ترکستان آگاه گشته از بلخ و مزار شریف و شبرغان و اندخود و تاشقرغان و غیره قصبات و ایلات باجمیت بسیاری روی مدافعه بسوی با میسان نهاد و وارد سیقان شدند و قلعه سرسنگ را بگردان کار و دلیران کار زار محکم و استوار کرده باهنک جنگ درنگ نمودند و ازین سوی سردار محمد اکرم خان میرزا عبدالسمیع خان را از یکطرف و نایب ذوالفقار خان را از دیگر جانب با فوج پیاده امر صعود کردن بچمال شامخه که بهر دو طرف راه واقع داده خود باسوار کشاده درانیه و غلجاشیه و قزلباشیه طریق مقابل اختیار کرده ره نورد نبرد گشت چنانچه ابطال رجال از قلل جبال دهن توپ و تفنگ قتال کشوده از پیش رو سردار محمد اکرم خان حمله ور شده کار را بر ترا که (۱) و او زبکیه بغایت تنگ ساختند و از ککش و کوشش دلیران جنگ مجال درنگ در ترکان نمانده مغلوب و پراکنده گشته هر کدام راه مقام خویش بر گرفتند و سردار محمد اکرم خان پس از حصول این فتح از راه دره صوف پیمانی داخل ترکستان گردیده مزده فتح را معروض پایه سریر سلطنت نموده توفیق ظفر از حضور اعلیحضرت امیر کبیر بنامش صادر گشت و در شهر بلخ فرود آمده رحل اقامت کشود بعد هریک از میران ترکستان با تحفه و هدیه شایان حاضر حضور سردار محمد اکرم خان همی شده فرمان پذیر همی گردید و تمامت بزرگان چون ایشان اوراق میر بلخ و نملک و ایشان صدور میر آنچه و میر حکیم خان والی شبرغان و میر بابایک رئیس آی بیک و غضنفر خان سالاراند خود و گنجعلی بیک مهتر خلم یعنی تاشقرغان و محمودخان داورسرپل و شاه مراد بیک مرزبان قطن هم سر برخط فرمان نهاد و مطیع و منقاد گشتند و همکنان پیش کشیها از حضور سردار محمد اکرم خان گذرانیده مخلص و سرافراز بساکن خویش مراجعت کردند و چون اول کار و ابتدای تسخیر آن دیار بود مالیه اندک اندک بر اراضی و عقار ایشان مقرر شده پاره از مالیات هر ولایت و شهری را بمیران رسم جایگیر معین داشته تمامت ایشانرا خورسند و رضامند ساخت و بوضع نیکو طرح حکومت

واقعات

سنه ۱۲۶۵

و فتح تر

کستان

(۱)
ترا که جمع
ترکان

انداخته مطابق دستورالعمل امیر کبیر که از حضور اعلیحضرتش بنام او اصداریافت بنظم و نسق ترکستان پرداخت

ذکر واقعات هرات و سرگذشت وزیر یار محمد خان

در خلال احوال سال ۱۲۶۴ هراز و دو صد و شصت و چهار که بشرح رفت بمه شوال ایام عمر اعلیحضرت محمد شاه قاجار سپری شده ولیعهد دولت ناصر الدین شاه تخت سلطنت جلوس نمود و چون ختم فرمان روائی پادشاه مرحوم مذکور و بدو حکم فرمائی سلطان مزبور بود حسن خان سالار و جعفر قلیخان کرد که در زمان حیوة آن پادشاه خلد آرامگاه سر فتنه می جنبانیدند در مشهد مقدس رایت خود سری افراشته تیغ خلاف بروی حمزه میرزا والی خراسان از غلاف کشیدند و آخر الامر توان مقاتلت را با او که مأمور تنبیه و تهدید ایشان شد در خود ندیده از مشهد فرار کردند و در سرخس نزد اراض خان رئیس آنجا پناه برده قرار گرفتند تا که از سبب فوت محمد شاه فرصت یافته مردم ترا که سرخس را در فتنه با خود یار ساخته بر سر مشهد بناختند و جعفر قلیخان در وقت روی ترکتاز نهادن سالار جانب مشهد با مر او در هرات نزد وزیر یار محمد خان آمد که او را نیز چون اراض خان با خود یار و انباز طغیان سازند و آنکاه که سالار بنزدیک مشهد رسید از انسوی فوج پیاده همسانی و افشار نافرمانی کرده دست بتاراج شهر و بازار کشودند و ازین معنی علماء و اعیان مشهد مکتوبی بحسن خان سالار فرستاده طلب مشهدش کردند که شاید او دست غارت افواج حمزه میرزا را از تاراج مال و منال مردم شهر باز دارد چنانچه او نامه مردم مشهد را بر طبق مرام خویش دیده بدون آشوبش با اراض خان و قوشیدخان سرخسی و دو هزار سوار ترکان داخل شهر مشهد مقدس شد و مقارن انحال وزیر یار محمد خان حکمران هرات بالتامس جعفر قلیخان که در نزدش برای طلب کمک و امداد آمده و او بالشکر شایان جانب مشهد براه افتاده بود با هم وارد نواحی مشهد شدند اما وزیر یار محمد خان که در ظاهر لوائی معاونت حسن خان سالار و جعفر قلیخان افراشته بود و در باطن روی دل بسوی دولت داشت از راه خفا میرزا بزرگ خان را نزد حمزه میرزا که در ارك مشهد محصور سالار بود فرستاده پیام داد که من از راه نصرت و یاری حسن خان سالار از هرات درین دیار نیامده بلکه با امداد شما درین مرحله قدم نهاده ام که دست فتنه او را کوتاه سازم و هم برخلاف این پیام بقلم فریب مکتوبی نوشته بسالار روان کرد که فردا در شهر داخل میشوم میباید فرود کاهم معین باشد که در آنجا نزول کنم و حسن خان سالار چهارباغ اندرون شهر مشهد را معین داشته یزدان بخش میرزا و علماء و سادات و بزرگان شهر را باستقبال وزیر یار محمد خان نکاشت و چون خبر یافته و آگاه شده بود که وزیر یار محمد خان را با حمزه میرزا راه موافقت در میان است امر کرد که لشکر شایانی بپذیر کیان از شهر بیرون رود تا آنرا و بشهر آرد مقدمش را کرامی داشته بعزت و احترام آورده در منزل کاهیکه برایش معین گردیده فرود آرند و اگر طریق ارك گرفته راه موافقت جانب حمزه میرزا بیاید مانع کشته بازوی همت بردفش کشوده نکذارند که بدو پیوندد و وزیر یار محمد خان از حیله که اندیشیده بود بجعفر قلیخان گفت که من باید اول بارك در شده آن را متصرف شوم بعد باطمینان خاطر بشهر درایم و او که از کیدوی آگاه نبود سخنش را پذیرفته مانع از اراده اش نشد و تا بموضع انفصال راه ارك و شهر با هم راه پیچوده بعد راه شهر را فرو گذاشته طریق ارك برگزیدند و از ارك نیز ابراهیم خلیل خان و عبدالعلیحخان با فوج نظام و توپخانه با مر حمزه میرزا باستقبال وزیر یار محمد خان بیرون شدند و مردم شهر چون این بدیدند بسخن سالار که بدیشان گفته بود چنانچه آنفاً مرقوم کشت روی ستیز جانب وزیر یار محمد خان نهاده با هم در افتادند و وزیر یار محمد خان جنگ کنان خود را بجماعه پذیره آینه کان ارك رسانیده با ایشان داخل ارك شد و حسن خان سالار با مردم شهر از پیوستن وزیر یار محمد خان بحمزه میرزا شهت تمنای خود را بدل بزه دیده مایوس شدند و وزیر یار محمد خان جعفر قلیخان را محبوس در نزد خود نگاهداشته بکنار لشکر کاه حمزه میرزا جدا گانه فرودگاه ساخت و پس از دوزخ چون کار از تنگی علوفه بر لشکر حمزه میرزا دشوار شده بود سواران افغان را که از هرات با خود برده بود برداشته راه تحصیل آزوقه جانب قریه کلاستان بر گرفت و از آنجا مقداری از غله در اردو رسانید و این کردار وزیر یار محمد خان زیاده تر باعث اعتماد حمزه میرزا بر اتحاد او شد و همچنین پس از چند روز

واقعات هرات
و سرگذشت
یار محمد خان
وزیر

باز باراده رسانیدن غله از ارك بیرون شتافته و حسن خان سالارش دور از اردد یافته جمعی از مردم شهر را بحاربه کاشته جنگ سخت واقع گشت و در آخر کار تابعان وزیر یار محمد خان مغلوب گشته پشت بکار زار دادند و حمزه میرزا از هزیمت او آگاه گردیده عجله فوج و توپخانه از ارك بمعاونت او فرستاده سالماً بارکش در آورد و بعد ازین هزیمت اقامت وزیر یار محمدخان در جنب مشهد بصعوبت انجامیده با حمزه میرزا بمشورت پرداخته صلاح کار را بدان قرار دادند که از مشهد باهم راه هرات بر گرفته ایام زمستان را درینجا بسربردند تا ناصرالدین شاه کار جلوس و نظم سلطنتش را راست نماید آنکاه بساز و برک آراسته روی بسوی مشهد نهند چنانچه باهم از مشهد عازم هرات شدند و درینوقت جعفر قلیخان که گرفتار بند و نکال بود بخود اندیشیده خلاصی خویش را از روی تدبیر چنین قرار داد که از زندان پیام بحمزه میرزا فرستاد و بسو کند های غلاظ و شداد عهد در میان نهاد تا از حبس رهائی اش داده بشهرش فرستد که پنج صد اشتر آرزوقه با صد رأس اسب و صد رأس قاطر بوی روانه دارد تا باآسانی رهسپار هرات شود و حمزه میرزا که از همه جهت عسرت و پریشانی برایش رخ داده بود پیمان و پیام او را بکوش قبول شنیده از زندانش رها فرمود و بصوابدید وزیر یار محمد خان و ابراهیم خلیل خانش خلعت فاخر عطا کرده بشهرش فرستاد و او بمعهدیکه کرده بود وفاتوانسته بعد حمزه میرزا و وزیر یار محمد خان آنقدر که توانستند عمارات ارك را ویران کرده اتوابی را که حل و نقل آنها دشوار می نمود از عماره فرود آورده چوب آلات آنها را تمام بسوختند که دست یار حسن خان سالار نشوند و راه بر گرفتند و سالار با جعفر قلیخان تعاقب نموده بی نیل مقصود برکشند و از مشهد باراده اینکه هرگاه سپاهی از طهران مأمور خراسان شود دفع کنند بالشکریکه داشتند راه رباط نشابور برداشته در آنجا اقامت کردند و حمزه میرزا و وزیر یار محمد خان با اردوئیکه همراه داشتند در نواحی جام رسیده بهادر خان را که در وقت راه پیودن وزیر یار محمد خان جانب مشهد کسانش را اسیر و دستگیر کرده بود از راه انتقام او را در قلعه فریمان محصور کرده تا پانزدهم ماه ذیحجه سال ۱۲۶۴ هزار و دوصد و شصت و چهار هجری بدور قلعه موصوفه بسر بردند تا که بهادر خان طالب امان شده علوفه لشکر را بر ذمه گرفت آنکاه حمزه میرزا امان داده غفوش کرد بعد از آنجراه هرات در نور دیده چون وارد منزل شبش شدند بنا بر آنکه در آنجا چوب و جنگل بسیار است اقامه ایام زمستان را حمزه میرزا از وزیر یار محمد خان در منزل مذکور التماس کرده پس از پذیرفتن او در آنجا قشلاق گزید و وزیر یار محمدخان در هرات آمده بیست و پنج هزار روپیه و هزار خر و ارغله برسم قرض نزد حمزه میرزا فرستاد و او از نیمه محرم سال ۱۲۶۵ هزار و دوصد و شصت و پنج هجری تا آخر ماه ربیع الثانی مدت سه ماه و پانزده روز در شبش بسر برد تا که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه از طهران راه تنبیه و تهدید حسن خان سالار بر گرفته خبر توجه او جانب مشهد سمرگشت حمزه میرزا لشکر خویش را از آنجا جانب مشهد کوچ داد و وزیر یار محمد خان جبار خان الکوژائی را با هزار سوار افغان برکاب او کاشت و این رفتار وزیر یار محمد خان مطبوع شاه ایران گشته از دولت ایران چهار ضرب توپ و خطاب ظهیرالدوله گئی یافته راه مودت و موالاتش بدانسو مفتوح شد

﴿ وقایع سال هزار و دوصد و شصت و شش هجری ﴾

(و شورش میران ترکستان)

چون از حسن حکومت سردار محمد اکرم خان و نظم و نسقش در مملکت ترکستان دست جور میران آنجا از ستم کوتاه گشته از گرفتن مال و منال مظلومان بازداشته شد همگنان در بلده آنچه جمع گردیده شورش آغاز کردند و با سردار محمد اکرم خان و سردار محمد شریف خان که بامر امیر کبیر از کابل جهت اقامت در نزد او رفته بود طرح محاربه انداختند و چنان حمله ها و ترکنازهای پی در پی برایشان نمودند که ایشان بستوه آمده عرض پرداز حضور امیر کبیر شده کمک خواستند و امیر کبیر از عرض و التماس هر دو تن بسرانش سردار غلام حیدر خان را

وقایع سال

۱۲۶۶

و شورش

میران

ترکستان

باسردار محمد امین خان و سردار شجاع الدوله خان و لشکر شایان از سواره و پیاده و اتواب آتش فشان از کابل جانب ترکستان گسیل فرمود و چون ایشان وارد آی بیگ شده فرود آمدند آقسقالان محال قطفن که هنوز چنانچه باید نزد سردار محمد اکرم خان نشده سر در خط فرمان نهاده بودند اینوقت از راه دور اندیشی و عاقبت بینی هدایا و تحف شایسته بصحابت اشخاص سالخورده ریش سپید نزد سردار غلام حیدر خان فرستاده از شرفیاب نشدن بحضور سردار محمد اکرم خان عذر و عفو تقصیر خواستند و سردار غلام حیدر خان تحائف ایشانرا پذیرفته و بآب تسلی غبار خوف را از دامن ضمیر ایشان رفته و شسته فرستادگانرا مخلص ساخته بامنشور ملاطفت دستور رخصت مراجعت داد و از مشاهده اغتالت میران فتنه جوی مفسده خوی نیز هراسناک شده براکنده شدند و هرکدام از مسکن و مقام خویش تحفه و هدیه برداشته از راه اطاعت پیش آمدند و از سردار غلام حیدر خان التماس عفو تقصیر نموده تسلی و دلجوئی همی یافت و بخلعت دیبا و جامه زیبا سرافرازی یافته پس از رخصت یافتن جانب مسکن خود همی شتافت و از جمله محمود خان و الی سابقه سریل و ایشان صدور حکمران آنچه و ایشان اوراق میربلخ هر سه تن را که زیاده تر بانی فساد و مبانی عناد بودند سردار غلام حیدر خان خواست که نزد خود نگاهداشته هنگام مراجعت از ترکستان ایشانرا برداشته بکابل آرد اما سردار محمد اکرم خان درباره دوتن دیگر چیزی ننگفته از نگاهداشتن محمود خان سردار غلام حیدر خان را مانع گردیده گفت که هر چند محمود خان بخصمی و دشمنی پرداخته مارا مضطر و مضطرب ساخت باز هم از بردنش در کابل بودنش بترکستان اولی است زیرا که از در مسالمت پیش آمده دیگر پیرامون مخالفت و مبنایت نخواهد گشت دیگر اینکه مرد تجربه کار است میباید درین دیار باشد خلاصه هر دو برادر عرض پرداز حضور امیر کبیر شده هر یک استصواب رأی خویش بچستند و امیر کبیر منشوری بنام هر دو فرزند از چندی مرقوم و مرسول فرمود که چون سردار غلام حیدر خان پس از نظم و نسق ترکستان بکابل بر میگردد و سردار محمد اکرم خان در اینجا برای حکومت میباید پس هر چه در چنین امور رأی او صواب پندارد بی شک و ریب پسندیده شریعت سلطنت و حمایت اهل مملکت خواهد بود و پس از وصول این حکم سعادت شعول سردار غلام حیدر خان متعرض نقل دادن مکان دیگر میران ترکستان نشده ایشان اوراق و ایشان صدور را با عیال و اطفال و منسوبان ایشان با خود برداشته در کابل آورد و از حضور امیر کبیر منزل و ماوی و خرج مکفی برای شان معین و مقرر گشت و پس از مراجعت سردار غلام حیدر خان مردم محال قطفن آتش بنی را دامن زن شدند

﴿ ذکر بغاوت مردم قطفن ﴾

(و رحلت سردار محمد اکرم خان)

چون سردار غلام حیدر خان از ترکستان بکابل باز گشت فرمود مردم محال قطفن که از خوف او تحفه و هدیه چنانچه رقم شد نزدش فرستاده سردار تحت فرمان نهاده بودند ایمن گردیده از دادن مال دیوانی و خراج سلطانی سر باز زده تمرد ورزیدند و سردار محمد اکرم خان بالشکر شایان از مزار شریف بعزم سرزنش آن مردم نکوهیده منش خیمه بیرون زده چون وارد تاشقرغان شد سردار محمد شریف خان حکمران آنجا پذیره کرده مراسم مهمانی برادرانه بتقدیم رسانید و هم در آنجا امراض سه کانه سل و دق و ذات الحجب که بعضی از امراض مذکوره از دیرگاه لازم حالش بود بشدت رونهاده ایام عمر گرانمایه اش سپری شد و بعمر سی و سه سالگی بسال ۱۲۶۶ هزار و دوصد و شصت و شش هجری پدرود جهان فانی کرده در جنب مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه واقع مزار شریف مدفون گشت و امر کوشمالی مردم قطفن از سبب فوت آن مرحوم بتعویق افتاد و سردار شهسوار خان پسر دوازده ساله بیرون مذکور در جای پدر مغفورش بمسند ایالت ترکستان برنشست و بتوسط سردار محمد شریف خان عم مکرمش اجرای کار حکومت نمودن گرفت تا که خبر کربت اثر فوت شهزاده کوش خراش امیر کبیر شده پس از طی بساط سوگواری و خاموش کشتن جوش و خروش فائحه خوانی و ماتم داری سردار محمد افضل خان اولین فرزند پرموند اعلیحضرت شهرباری که قدم بمرحله سی و شش سالگی نهاده بود از حضور پدر نیکو سیرش بایالت ترکستان سرافرازی یافت و چون مالیات علاقۀ زرمتم که تا اینوقت در تیول مؤنثش بود و کفایت

ذکر تمرد
مردم قطفن
و وفات سردار
محمد اکرم
خان

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

امر معیشتش نمی نمود بعض مالیات ترکستان جایکبیر بخارجش معین گشت و سردار شهسوار خان بفرمان طلب در کابل آمده شرف دست بوس حاصل کرد و سردار محمد افضل خان وارد مزار شریف شده بحکومت پرداخت

﴿ ذکر فتنه محمود خان سرپلی ﴾

(و مراجعت سردار محمد شریف خان)

مقارن اینحال محمود خان سرپلی مردم قطغن را بر حال بغاوتش استوار دیده و کار کذاران پایه سریر سلطنت را از گرفتاری دردیگر امور مهمه مملکت متوجه بکوشمالی مردم مذکور ندیده مکنت امارت در خیالش زبون آمده سر از حیب تهر بر کشید و با اتفاق فتنه جویان اوزبکجه آچه را متصرف شد و سردار محمد افضل خان با سردار محمد شریف خان لوی مدافعه بر افراشته با اتفاق میر حکیم خان شبرغانی و غضنفر خان اندخودی وجه همت بقلع او گذاشتند و محاربات عیده شدیده بوقوع پیوسته آخر الامر محمود خان دستگیر گشت و بمکافات کردارش بیاسار سیده فتنه که برانگیخته بود بخوابید و امیر کبیر از عرض مزده رسانی فتح سردار محمد افضل خان که در ذیل آن از معاونت ویاری و صداقت و اخلاص شعاری میر حکیم خان شبرغانی و میر غضنفر خان اندخودی نیز معروض داشته بود خدمت ایشان را ضائع نساخته نیک بنواخت چنانچه خلعت و خطاب نظام الملکی و منشور حکومت شبرغانرا بنام میر حکیم خان و خلعت و لقب امین الدوله و فرمان حکومت اندخودرا اسمی غضنفر خان بجائزه خدمتیکه کرده بودند از راه عطا در ترکستان بدیشان فرستاد و هم از حضور نکین خاتم غضنفر خانرا بدین سجع مزین و منقر فرموده از طریق لطف روانه نمود

زالطاف امیر داد گستر امین الدوله شد میر غضنفر

و بعد از آن سردار محمد شریف خان که سردار غلام حیدر خانیش بسبیل تبدیل دوساله بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده قرار داده بود که پس از دوسال سردار محمد امین خان بجایش دوسال دیگر اقامت و حکومت نموده همچنین هر یک از هردو تن بی هم دودوسال بحکومت بسر برند راه کابل بر گرفته سردار محمد امین خان بعوض او از حضور امیر کبیر در تاشقرغان رفته بکار حکومت پرداخت و سردار محمد شریف خان وارد کابل شده از فیض دست بوسی امیر کبیر سعادت دارین حاصل کرد

﴿ ذکر مأمور شدن هر یک از شهزادگان ﴾

(بحکومت دیاری و یار شدن مریکدیگر را بکاری)

و امیر کبیر سردار محمد شریف خانرا پس از رفع خستگی راه ترکستان برخلاف قرارداد سردار غلام حیدر خان در باب حکومت تاشقرغان که مذکور شد بحکومت هزاره هسود از حضور مأمور فرموده حکومت هزاره دای زندگی ودای کندی را تا دو آب شاه بسند که بامیان نیز داخل محال آن دو ولایت بود بسردار محمد اسلم خان تفویض نمود و سردار ولی محمد خان و سردار محمد زمانخانرا از عرض و التماس سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان که معروض داشت که هردو تن مأمور ترکستان شوند تا اگر میران ترکستان سلسله جنیان طغیان آیند ایشان در مدافعه و رفع فتنه معاونت ویاری وی نمایند هردو تن مأمور ترکستان شدند و در آنجا سردار محمد افضل خان سردار ولی محمد خانرا بحکومت آچه و سردار محمد زمانخانرا نخست باایالت نملک (۱) و پس از چندی از آنجا بحکومت سرپلی مقرر کرده همکنان از طریق برادری بحکمرانی پرداختند

﴿ وقایع سال ۱۲۶۷ هزار و دوویست و شصت و هفت هجری ﴾

(و سرگذشت وزیر یار محمد خان و خاتمه کار آن)

در خلال احوال مذکوره و تضاعیف سوانح وارده این سال وزیر یار محمد خان که ذکر خطاب ظهیر الدوله یافتنش از کار کذاران دولت ایران سابقاً بشرح رفت مسموع گشت که احمد خان اسحق زائی با سردار کهندل خان حکمران قندهار متفق و همداستان شده او و برادرانشرا ترغیب بتصرف لاش و جوین کرده سردار شیرعلیخان

ذکر فتنه محمود خان سرپلی و باز گشت سردار محمد شریف خان

ذکر مأمور شدن سرداران بحکومت وغیره

(۱) نسخه بدل نملک

وقایع سال ۱۲۶۷ و سرگذشت وزیر یار محمد خان

(جلد دوم) (ذکر واقعات عهد امارت اعلیحضرت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

بن سردار شهر دلخارا بالشکر از قندهار آورده در لاش جاداده و دیگر سرداران قندهار تحریک او روی تسخیر بسوی هرات نهاد بکیشک رسیده اند و سردار محمد صدیق خان بن سردار کهنه خان بالشکر شایان داخل غلاقه چخانسور شده متصرفانه نشسته است از شنیدن حوادث مذکور در تشویش واضطراب افتاد و لشکری ترتیب داده رو برای مدافعه نهاد و ازین راه نامه بسرداران قندهار نوشته ارسال داشت که چون جانبین طریق مخالفت سدوزائی پیوده و می بیایم گویا در معنی دوست یکدیگر میباشیم که باهم در محاصره نکرایم و مضدر این فتنه را که احمد خان اسحق زائست از فتنه جوئی باز داشته از میان برائیم و خود از عقب این نامه راه برگرفته از کرد راه داخل لاش شد و وجود احمد خان را بخاروب عتاب از اینجا رفته دورش کرد و لاش را متصرف گشته سردار شیر علیخان را بی آنکه رنجیده خاطر سازد بملایمت و مدارا بیرون کشیده روانه قندهارش نمود و مقارن اینحال وزیر یار محمد خانرا تب عارض گشته سپاه را با سعید محمد خان پسر خود در لاش گذاشته خود از راه مراجعت رو به هرات نهاد و آنکاه که وارد منزل رباط میرشد در سلخ ماه شعبان سال ۱۲۶۷ هزار و دویست و شصت و هفت هجری ایام عمرش سپری گشت و همراهانش نعش او را برداشته در هرات بجنب مضجع بابرکات جناب مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره السامی دفن کردند فقط

ذکر حکومت سعید محمد خان

(بن وزیر یار محمد خان در هرات)

پس از فوت و دفن او سعید محمد خان پسرش بالشکریکه همراه داشت از لاش روی مراجعت جانب هرات نهاد و مردم هرات باستقبالش بیرون شده اگر چه مایه از خرد نداشت باعزاز و اکرام بشهرش در آورده حکمش را کردن نهادند و هم بذریعه عریضه از اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار که وزیر یار محمد خان خود را بحمایت او حکمران هرات می پنداشت استدعا حکومت پدرش را برای سعید محمد خان کرده خود او نیز میرزا بزرگ خان نواده میرزا عبدالغفار خانرا با تحف و هدایا و نامه مذکوره رعایای هرات که بخط میر عبدالرحمن خوش نویس مرقوم داشته بودند در طهران نزد شاه ایران فرستاد و او هدایای سعید محمد خانرا پذیرفته و عریضه هرویانی را بکوش قبول شفته میرزا احمد خان ناظم دیوان را از راه تعزیت فوت یار محمد خان مرحوم و تهنیت حکومت سعید محمد خان باسپ زین و لحام زروکار دمکمل بخواهر از بهر تشریف او و فرستادگان خودش که رخصت مراجعت داد روانه هرات فرمود و در خلال اینحال بعضی از مردم هرات که بسبب بی خردی سعید محمد خان نسبت بوی ناراضی و سرگران بودند از راه خفا بسردار کهنه خان مکتوب فرستاده دعوت تسخیر هراتش کردند چنانچه او بالتماس پاره از مردم هرات باسپاه آراسته از قندهار رو به هرات کرده فراه و اسفزار را متصرف گشت و سلطان مراد میرزای والی مشهد مقدس که ملقب بحسام السلطنه بود ازین امر واقف گردیده سام خان ایلخانی را با هفت صد سوار تعین کرد که باعباس قلیخان میرپنج و سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و هزار سوار کشته مشهدی روی بسوی هرات نهند و در نزدیک هرات فروکش کرده نگران باشند و بسام خان اجازت این نیز داد که هرگاه بخواهد باسواران خود از عباس قلیخان جدا شده در هرات رود و او در موقوفه جای گزیند همچنان درنگ کنان مترصد امرا سخنان بوده هر چه او فرماید عمل نماید چنانچه هر دو تن باهم تاد و منزلی شهر هرات اسپ رانده عباس قلیخان عنان باز کشیده فرود آمد و در همانجا که از هرات دو منزل دور بود اقامت گزید و سام خان باسوارانیکه همراه داشت داخل هرات شد و ازین سو سردار کهنه خان پس از فتح فراه و اسفزار جمعی از لشکر قندهار را بحفاظت آن دو موضع گذاشته خود باسپاه مکتفی اسپ تسخیر رانده بفاضله چهار گروهی هرات رسیده لشکرگاه ساخت و طرح محاربه انداخته با مردم هراتی و سواره خراسانی بجنب هر روزه پرداخت و در هر روز باهم در آویخته از جانبین خونها همی ریخت تا که سام خان از دست برد و نبرد سردار کهنه خان خسته و ناتوان گشته بمعباسقلی خان پیام داد که از اقامتگاهش برخوایسته در یک منزلی هرات فروکش کند تا سردار کهنه خان لشکر را بقرب هرات مشاهده کرده نیروی بازویش ضعیف پذیرد و آنکاه که عباس قلیخان در یک منزلی هرات فرود گشت تدبیر سام خان با تقدیر موافقت کرده سردار

فوت وزیر
یار محمد خان
ذکر حکومت
سعید محمد
خان

کهندل خان را در ضمیر این اندیشه جایگیر شد که دولت ایران دست از یاری سعید محمد خان باز نخواهد کشید چنانچه بی هم لشکر میفرستد پس مراجعتش را جانب قندهار سزاوار دانسته مکتوبی بکار گذاران دولت ایران فرستاد که من بالتماس و خواهش بعضی از مردم هرات پناه‌د اینجا شده از عزم و رنجش خاطر شاه ایران آگاه نبودم که دست از نصرت سعید محمد خان باز نمدارد و درامداد او وجهه همت میکمارد و میل خاطر جانب حکومت او در هرات دارد و حال که از گاهی احوال خبر شدم جانب قندهار رهسپر گشتم و طریق مراجعت در نوشتم (۱) و پس از بازگشتن او عباسقلیخان نیز جانب مشهد مقدس مراجعت کرده سام خان بامیرزا احمد خان که از طهران منشور تهنیت حکومت هرات را چنانچه از پیش رقم گشت برای سعید محمد خان آورده بود چندی در هرات توقف کردند تا که سعید محمد خان مبلغی از طلا و نقره را بنام ناصرالدین شاه سکه زده با چند بار از ابره و شال کشمیر برسم هدیه بایشان سپرده رخصت انصراف طهران داد

(۱) نوشت
بفتح اول
و کسر ثانی
نوار دیدن
وراه پیودن

﴿ وقایع سال هزار و دوویست و شصت و هشت هجری ﴾

چون مردم توخی و هوتکی متوطنه نواحی قلات واقع عرض راه قند هار و غزنین همواره سلسله جنبان شوروشین بودند و مردم تجار و رهسپار را اذیت و آزار می نمودند چنانچه از جور و تعدی آن دو طائفه راه آمدن و رفتن بدون کثرت و جمعیت عابرین سیل مسدود بود و ازین امر مردم تجارت پیشه عرض پرداز حضور امیرکبیر شده استدعاء کشودن راه و مأمون گذشتن گاه و بیگاه نمودند و امیرکبیر سردار شیرعلیخان ششمین فرزند ارجمندش را که در غزنین حکمران بود فرمان کرد که بالشکر و توپخانه رهسپر قلات شده هر دو طائفه را کوشمال نموده مستمال سازد و با یکفوج پیاده و چهار ضرب توپ و سواره رکابی و ملکی رو بجانب قلات نهاد و مردم توخی در موضع اولنک رباط انجمن کشته با هم قرار دادند که تافس آخرین دست از مقاتله سردار شیرعلیخان نکشیده مردانه رزم دهند و قبول اطاعت نکنند و این قرار داد را موثق بایمان و مؤ کد بهمد و پیمان ساخته تهیه اسباب مدافعه پرداختند و انگاه که سردار شیرعلیخان از کرد راه در رسید جانبین رو بجانب نهاد بیدرنک با هم در افتادند و تاشب هنگام بستیز و آویز بسر رفته غالب از مغلوب ممتاز نکشت و از هر دو جانب بسیار تن مجروح و مقتول گردیده محمد افضل خان بن محمد علم خان توخی از نامداران تبعه سردار شیرعلیخان زخم منکر بپار داشت و هر دو لشکر در تاریکی شب دست از حرب کشیده سردار شیرعلیخان در اولنک رباط مقام گردیده شباشب بدو لشکرش سنکر متین بر افراخت و بعد از آن مدتی روزانه از سنکر بیرون شده مصاف همیداده شبانه بسنکر همیشه تا که چیره دست کشته خصم را بر شکست و مال دیوانی را با جریمه سر کشی ایشان حصول نموده کوشمال بسزا فرمود و هم از ایشان عهدنامه موثق گرفت که اگر مال تا تجران و رهروان و غیره ضائع و تلف شود در حدود هریک از رؤساء قری که باشد تلافی آنرا او بنماید و یادزد را بکار گذاران سلطنت بسپارد تا حکام و ضباط از او باز پرسند دیگر اینکه راه خلاف نبیند و بیرون از اطاعت و انقیاد امر سلطنت دیگر امر را ننجوبند سپس راه مراجعت بر گرفته در کابل بشرف دست بوس امیرکبیر مشرف گشته بعد از رفع خستگی از حضور مرخص غزنین شد

وقایع سال
۱۲۶۸ هجری

﴿ ذکر فرستادن امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا ﴾

(بالتماس والد ماجدش در ترکستان)

مقارن احوال مذکوره اعلیحضرت امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا از عرض و التماس پدرش سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان از کابل با ملازمان و خدمتکارانش روانه ترکستان فرمود و چون درینوقت میرحکیم خان شبرغانی از راه نادانی سر از حیب طغیان بر آورده سردار محمد افضل خان در شبرغان بمحاصره انداخته بود سردار عبدالرحمن خان وارد بلخ شده مدت دو ماه از سبب گرفتار بودن پدرش بمحاصره شبرغان شرف دیدار پدر را حاصل نکرده همچنان در بلخ بسر برد و بعد از فتح شبرغان و مخدول شدن میرحکیم خان که سردار محمد افضل خان مظفر و منصور جانب بلخ مراجعت کرده راه نزدیک نمود سردار عبدالرحمن خان باستقبال بیرون شده در دشت ارژنه

ذکر رفتن
سردار عبد
الرحمن خان
تزد پدرش

عزیرکاب بوسی حاصل کرد و از آنجا مسافت پنج کروزه تا بلخ بملازمت رکاب پدرش راه نور دیده باهم در بلخ نزول اجلال نموده بعد پدر نیکو سیرش او را که قدم بمرحله نهم سالکی نهاد بود بمعلم سپرد

﴿وقایع سال هزار و دویست و شصت و نه هجری صلح﴾

درین سال سردار کهندل خان حکمران قندهار از رشک آنکه سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت مردم توخی و هوتکی نواحی قلات را که نقطه معینه و حد فاصله حکومت غزنین و قندهار است تنبیه و تهدید نموده مالیات اراضی مردم مذکور را با عهدنامه اطاعت ایشان نزد امیر کبیر برد مبادا که عزم تصرف قلات را که متصرف آن فشار دهنده کلوی حکومت قندهار است نموده متصرف شود و بحکومت قندهار مداخلت نماید پس بدین اندیشه و رشک سردار مهردل خان برادر کبیر خود را با چهار هزار مرد آزموده نبرد از قندهار روانه قلات نمود و چند ضرب توپ با او همراه فرستاد که قلعه قلات را استحکام داده استوار نشینند تا هرگاه امیر کبیر عزم تسخیر آن کند نذکارد که با فرا پیش گذارد و امیر کبیر ازین واقعه و پیشنهاد ضمیر سردار کهندل خان آگاه گشته باز سردار شیرعلیخان حکمران غزنین را فرمان کرد که بالشکر حانب قلات رهسپر شود از عقب او سردار غلام حیدر خانرا نیز با سپاه از کابل کسب فرمود و هر دو برادر در عرض راه باهم پیوسته چون راه بقلات نزدیک کردند سواران سردار غلام حیدر خان بقرب قلعه شده سردار مهر دلخان بضراب توپ ایشانرا رانده از حصار قلات دور ساخت و سردار غلام حیدر خان شاه مردخانرا در پای دیوار فرستاده از سردار مهر دلخان سبب کلوله انداختن توپ را استفسار نمود و او جواب داد که با من برادرم سردار کهندلخان درین قلعه جای گزیده نخست از دهن توپ با شما سخن راندم که بدانید تا زنده باشم بمیدان مدافعت و ممانعت شما (۱) تا زنده باشم و نذکدارم که پای تصرف در اندرون قلعه قلات گذارید و این امر از عریضه سردار غلام حیدر خان که بپایه سریر سلطنت رسید خاطر نشان امیر کبیر شده دانست که تا هنگامیکه خود رفته آتش نفاق را خواموش نسازد جوش و خروش نزاع هرگز فرو نشیند پس سردار محمد اعظم خان پنجمین فرزند برومندش را بحکومت و حفاظت کابل گماشته خود بانواب عبد الحیار خان و سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان و سردار سعید محمد خان و سپاه شایان و اتواب آتش فشان از کابل روی بسوی قلات نهاد و چون نزدیک قلات رسید بلشکر پسرانش ملحق گشت سردار مهر دل خان زیاده تر باستحکام قلعه داری پرداخته دروازه حصار را خاک ریخته مسدود نمود و امیر کبیر باراده اینکه زبر کوه طبق سر را که مشرف بر قلعه و جانب جنوب آن واقعست لشکرگاه قرار داده در هنگام اشتغال نائز جنک از آنجا بضراب توپ کار را بر قلعه کیان تنگ سازد از حصار قلات در گذشت که در آنجا فرو کش کند و سردار مهر دل خان با همرا هانش در حین عبور لشکر امیر کبیر از کنار قلات از فراز باره حصار دهن توپ را بزدن باز کرده تا که کلوله توپ میرسد بی هم کلوله انداخته بعضی از سواره و پیاده را ضائع ساخت و امیر کبیر در جائیکه کلوله غیر رسید رسیده فرود آمد و زبر پشته طبق سر را نیز با تعداد سپاه محکم و استوار فرموده چشم انتظار براه رسیدن سردار کهندل خان که از قندهار بعزم معاونت سردار مهر دلخان و مدافعت امیر کبیر براه افتاده بود نهاد تا که او نیز با سپاه کینه خواه وارد منزل جلگه شده لشکرگاه ساخت آنکه نواب عبد الحیار خان که مصلح و خیر خواه همه برادران بود پیش از آنکه محاربه روی دهد سردار غلام حیدر خان را بدون آنکه آگاهش کند با خود برداشته از راه نجاح و فلاح و طلب خیر و صلاح هر دو تن نزد سردار کهندل خان شده با وی سخن رانده تخم صلاحیت در مزرعه ضمیرش افشانند و خود او نیز نظر بکمک و قوت و اقتدار امیر کبیر خویش را در منازعه نظیرش ندیده بلکه زبون پنداشته رعایت خاطر سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد امیر کبیر بود حجت نهاده گفت که بیاس خاطر او از قلعه قلات در گذشتم و اینک سردار مهر دل خان را از آنجا طلب داشته سر خویش و راه قندهار پیش گیرم و نواب عبد الحیار خان اینرا شنیده گفت که اگر چه از قلات گذشته رفیع مناقشه کردی لیکن چون امیر کبیر از کابل و شما از قندهار با هک ستم تا اینجا آمده اید سزاوار است که باهم ملاقات کرده زیاده تر کدورات را بمصافحت مبدل سازید و سردار کهندل خان این مقوله نواب عبد الحیار خان را نپذیرفته عذر

وقایع سنه
۱۲۶۹ هجری

(۱) تا زنده
دوم مراد از
ناخت و ناز است

در میان آورد که امیر کبیر مرادش حاصل شده از ملاقات من نه خورسند شود و نه خاطر نژند کرد و نواب عبد الحیار خان از جای جسته دست او را گرفته کرها بر خیزانید و با سردار غلام حیدر خان در حوضه برز بر پیل نشانیده بعد روی بسوی لشکر امیر کبیر نهادند و نواب عبد الحیار خان بجای افتاده هنگام شام پیش از ایشان نزد امیر کبیر رسیده از آوردن سردار کهندل خان عرض و آگاه نمود و چون تاریکی شب پرده ظلمت انداخته بود امیر کبیر بامشعلهای افروخته و اعیان سپاه از خیمه بعزم استقبال بیرون شده رو برادر سردار کهندل خان نهاد و او روشنی مشاعل را دیده از پشت پیل فرود کشته پیاده قدم بر نهاد تا که هر دو برادر بهم در رسیده همراهم پذیره و لوازم مصالحه و معاقبه بیای رفت و دست بدست هم چند قدم گذاشته و برداشته از ید دیگر جدا شدند بعد سردار غلام حیدر خان سردار کهندل خان را در خیمه و سر پرده خویش برده پیش اعزاز و احترام کرده با هم نشستند و امیر کبیر و هر یک دیگران در سر پرده خود رفتند و سردار کهندل خان در خاطر چنان داشت و مینداشت که برسم و ننگ افغانی همچنانکه او بیاس خاطر سردار غلام حیدر خان که در نزدش رفت از قلات در گذشت امیر کبیر از آمدن او در نزدش و اگذار خواهد کشت اما امیر کبیر بخلاف پندار او رفتار کرده در وقت سخن ننگ افغانی در میان آمدن و انکشاف مکنون خاطر سردار کهندل خان شدن بانیمان و خاصانش گفت که هر که سر از قید اطاعت پادشاهی کشیده راه نافرمانی بیاید و خواستار ولایتی از مملکت شده پادشاه مسئولش را قبول کرده آن ولایت را بدو سپارد اندک زمانی بر نیاید که زمام مهام سلطنت کسبخته خونهار یخته شود و هر فقیری امیری و هر حقیری وزیر می گردد و مملکت خلیل پذیر شود و اگر سردار کهندل خان از نخیال در نکذرد هر آینه یکار بکار زار و پیکار بدم شمشیر آبدار و مصالحه بمجادله خواهد پیوست و نواب عبد الحیار خان از شنیدن این سخنان امیر کبیر امر را منجر بعداوت دایمی دانسته بسردار غلام حیدر خان گفت که من شمارا نزد او برد کار را تابیدن مدار رسانیدم اگر نه قلات در دست او بود که نمیکداشت فتحش بسی صعوبت داشت و اگر بر خلاف پندار سردار کهندل خان شود نقصی در حشمت شما روی داده کسی از راه ننگ افغانی روی امید بسوی شما نهاده هر کز اعتماد نخواهد کرد و سردار غلام حیدر خان سبختان نواب عبد الحیار خان را بکوش دل جای داده اگر چه وقت نیم شب بود سردار شیر علیخان را با خود برداشته نزد امیر کبیر شد و بعرض رسانید که خون سردار کهندل خان با اعلیحضرت نسبت برادری دارد و هم از روی اطاعت بدرگاه اسلام پناه حاضر کشته خود را مورد عفو و احسان می پندارد اگر قلعه قلات خراب گردیده برای اصلاح ذات بین هیچیک از جانبین متصرف آن نشود نیکوست و امیر کبیر عرض سردار غلام حیدر خان را بسبب اینکه آزرده نشود ظاهراً قبول فرموده باطناً بر طبق آئین سلطنت که دو امیر در یک مملکت نکنند قلعه را امر خراب کردن نمود و آباد کردنش را مضلحه بوقت فرصت در دل حواله فرمود چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و روز دیگر سردار مهردل خان که لشکرش را با سردار کهندل خان از قلعه بیرون کشیده خودش هنوز در اندرون قلعه جای داشت بیرون شده باتفاق قلعه را خراب کردند بعد امیر کبیر سردار کهندل خان را بجلاج فاخره خورسند و سر بلند ساخته با هم وداع کردند و جانین بمقر حکومت خویشان باز گشت نمودند

{ بنیاد نهادن سردار محمد افضل خان شهر تخته پل را }

چون شهر بلخ از مرور دهور خراب شده و آب و هوایش نیز ردی و نا کوار بود و هم سردار محمد افضل خان زیارت مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را در روزهای جمعه بر خود لازم شمرد از روی ضراعت جبین استکانت بدان عتبه غلیا میسود بنا بر امور مذکور و دور بودن مزار از بلخ سردار موصوف تصمیم عزم بر احداث شهری بقرب مزار شریف کرده در سال ۱۲۶۹ هزار و دویست و شصت و نه هجری صلح بلده تخته پل را احداث فرموده مدت سه سال آباد ساخته عمارات و بیوت و اسواقش را تمام پرداخت و باغ و بوستان نیکوی بانضارت و فضا ترتیب نموده مکتبخانه برای تعلیم و تعلم پسرش سردار عبدالرحمن خان بنیاد نهاده برافراخت و در شهر جدید مسکن گرفته بکار حکومت پیش از پیش مشغول گشت

بنیاد شهر
تخته پل
ترکستان

﴿ وقایع سال هزا و دو صد و هفتاد هجری صلی علیها جرها السلام ﴾

درین سال باز مردم توخی و هوتکی در فتنه باز کرده برك وساز تر کتاز بغارت مال قوافل و تجار ساز کرده راهزنی آغاز نمودند و امیر کبیر که تعمیر قلعه قلات پیش نهاد ضمیرش بود اظهار فرموده در افواه انداخت که در علاقه توخی بتعمیر قلعه که در خور اقامه لشکری باشد باید پرداخت و قوافل و تاجران و راهگذران را شاید این ساخت بنا بران سردار شیر علیخان را ظاهراً برای سرزنش مردم توخی و باطناً جهت آباد کردن قلعه که در سال گذشته چنانچه مرقوم شد خراب کرده بودند بالشکر شایسته از کابل کسبل فرمود و باو امر مکنونه خاطر خویش را مکشوف نمود که با آوازه تهدید مردم توخی و احداث قلعه در آنجا رهسپار شده بعد از ورود در حدود قلات قلعه محروبه آن لشکرگاه ساخته آبادش سازد تا سردار کهندل خان از اصل مدعا قبل از رسیدن سردار شیر علیخان آگاه شده مدافعه و منازعه برنجیزد و اگر احياناً خبر یافته طریق ممانعت اختیار کند بیضایقه باوی در آویزد و اگر او چیره دست گردد پای ثبات افشرده منتظر موکب هایونی باشد خلاصه سردار شیر علیخان بالشکر و اتواب آتش فشان برآه افتاده پس از ورود بمنزل مقصود قلعه قلات (۱) را که تاکنون آباد است بر اساس سابقش بنیاد نهاده بتعجیل هرچه تمامتر حصار استواری بآروج و باره محکم برافراشت و از انسوی سردار کهندل خان خبر کشته بیهیه لشکر پرداخت و تا که سپاهی فراهم آورده خواست که رو بسوی قلات نهد سردار شیر علیخان کار قلعه را تمام ساخته در اندرونش رحل اقامت انداخته استوار نشست و سردار کهندل خان شنیده بعزم آنکه توپ بزرگی ساخته بعد رو بجانب قلات نهاده حصارش را از ضرب کلوله آن ویران سازد ترك سفر کرده توپی ریخته بر عراده سوار کرد که بسر چهار پنج ساله در اندرون آن رفته بسهولت بر میکشت و در وقت ساختن توپ مذکور از غیظ بر زبان رانده سوگند یاد میکرد که تا قلعه جدید قلات را از صدمه کلوله این توپ ویران و با خاک یکسان نسازم دست از محاربت باز نداشته ترك استراحت کنم توپ مزبور در روز امتحان از صدمه آتش باروت ترقیده بمقصد نرسید پنجاه نفر از صدمه تکه های توپ مذکور مجروح و مقتول شدند در وقت ساختن توپ موصوف سردار شیر علیخان از عزم و اراده او واقف شده عنذرنامه مرقوم و در قندهار نزد او مرسول داشت که چون مردم توخی و راهزنان طائفه هوتکی ره نوردان و تاجران را در عرض راه کابل و قندهار اذیت و آزار رسانیده مال و منال ایشان را غارت میکردند بنا بر رفع این فتنه و خیر جانین قلعه قلات را با امر اعلیحضرت قبله امجد از نو بنیاد و آباد کردم تا دست جور و ستم دزدان هر دو طائفه مذکوره از تاراج اموال رعایای طرفین و غیره کوتاه شده حصار امن و امان استوار گردد و من که باشما نسبت برادر زادگی دارم و خود را بمنزله فرزند میشمارم اگر بر بودن و اقامت نمودم در قلات رضا باشند فموا المطلوب والا اگر لشکر کاشته از قلعه بیرونم کنند مختارند فقط و پس از پیوستن این نامه بمطالعه سردار کهندل خان چون توپش بقراریکه آنفاً ذکر شد کفیده از غصه بمرض موت گرفتار شده چنانچه بیاید دست از ستیز کشیده بمرد بجواب نامه سردار شیر علیخان نتوانست پرداخت بلکه تغافل زده خود را یخبر انداخت -

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت قلات ﴾

(و عهد کردن انکلیس با امیر کبیر و فوت نواب جبار خان)

سردار شیر علیخان ایام زمستان را بدون وقوع واقعه در قلات بسر برده در موسم بهار سردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم را سردار غلام حیدر خان با امر اعلیحضرت امیر کبیر بحکومت قلات مأمور نموده جنرال قرا مرزا را با فوج نظامی باوی همراه فرستاد که در قلات بوده حفاظت قلعه و نواحی آنرا بنماید و سردار شیر علیخان پس از وصول ایشان در آنجا بفرمان طلب در کابل آمده بشرف دست بوس امیر کبیر واصل شد و در خلال احوال مسطوره چون دولت برطانیه عظمی در هند وستان تسلط کامل بهم رسانیده بودند معاندان دولت موصوف خبری که قابل قبول نمیشد در افواه انداختند و مردم مسلمان و هندورا مخالف دولت مذکور

وقایع سنه
۱۲۷۰ هجری
صلح

ذکر دوباره
آباد کردن
قلعه قلات

ذکر مأمور
شدن فتح محمد
خان بحکومت
قلات و غیره

ساختند خبر مذکور این بود که کارطوس کاغذی که بارود و کلوله را در آن یکجا کرده و سر آن موم ریخته در روز جنگ بدندان بریده در تفنگ می اندازند عوض موم برای مردم مسلمان پیه خوک و برای هندو چربی گاو بکارطوس آلوده انداز شیوع این خبر هر دو طائفه باتفاق هم با انگلیسان در آویخته خونها ریختند و اکثر از بلاد هند را از وجود ایشان خالی کرده متصرف شدند و انگلیسان از خوف اینکه مبادا اعلیحضرت امیر کبیر نیز با مردم اسلام و هندو متفق گشته از راه ستیز رو بجانب هند نهد تدبیری اندیشیده با امیر کبیر طرح معاهده جدید انداختند چنانچه مکتوبی با امیر کبیر فرستاده خواستار آن شدند که تا موضوع جر و دواقیع شش گروهی پشاور تشریف فرما شده رشته مودت و اتحاد را مجدداً با دولت انگلیس مرتبط سازند و امیر کبیر از التماس انگلیسان سردار غلام حیدر خان را که ولیعهدش بود با چند تن دیگر از سرداران و اعیان مملکت و تحف و هدایای گران قیمت از کابل روانه جرود فرموده خودش تشریف نبرد و چون شهزاده و الاحاء و ازدمنزل جرود شد انگلیسان از راه پذیره پیش آمده مقدمش را کرامی داشتند و نیک نواخته بعد از ادای مراسم مهمان نوازی در تاریخ سنه ۱۸۵۵ هزار و هشتصد و پنجاه و پنج میلادی عهد نامه جدید درین نگار دادند که دوست هر یک از دولترین دوست و دشمن ایشان دشمن در نزد دیگری از جانبین محسوب بوده و ایندو حتی ابدی باشد که بهیچ واسطه و وسیله قطع نمایند و بدیگری که باعث ضرری از طرفین باشد نگرانید و این عهد نامه مختصر را دستخط و مهر کرده یک بدیگری داده از هم جدا شده هر کدام بمقام خویش رفت و بعوض هدایاییکه سردار غلام حیدر خان بدیشان داد چند سراسپ عربی و یک زنجیر پیل و اوآنی و ظروف بلورین و غیره بنام ارمغان پیش کشیدند بعد سردار غلام حیدر خان مراجعت کرده سعادت دیدار اعلیحضرت امیر کبیر را حاصل کرد و مقارن اینحال نواب عبدالحیار خان را از قضای قادر متعال ایام عمر سپری شده بعمر هفتاد و چهار سالگی و کسری پدرود جهان کرده در جنب قبر نواب محمد زمانخان در مزار عاشقان و عارفان مدفون گشت و ماده تاریخ فوت او که طبعزاد میرزا عبدالواسع خان طیب کابلیست از لوح مزارش ثبت کتاب شد.

(۱) تعداد مصرع اخیر هزار و دویست و هفتاد و سه میباشد عدد جیم که سر جانت از آن حذف شد باقی هزار و دو صد و هفتاد که ماده تاریخ فوت اوست میباید

برداشت از میانه سرجان (۱) نخست و کفت چیار خان نمود میان جنان مکان

﴿ وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری ﴾

وقایع سنه ۱۲۷۱ هجری صلح

درین سال میرحج بیک هزاره دای زنی ساکن بکه اولنگ تهر در زیده با سردار محمد اسلم خان حاکم هزاره دای زنی طریق خلاف و راه دور زنی پیش گرفته از مالیات دیوانی سر باز زد و با سردار مذکور طرح مقاله انداخته بمحاربه پرداخت و چون سردار محمد اسلم خان بدون از پیاده ساختن لشکر بیکه در خور سرزنش میرمذکور می بود با خود نداشت پس از کشتش و کوشش بسیار توان جنگ میدانرا در نیروی بازوی خود ندیده در قلعه که مسکن داشت محصور گشته صورت حال را معروض حضور امیر کبیر نموده شرحی از قلعه بندی خویش و تمرد و طغیان میرحج بیک هزاره بر نکاشت و امیر کبیر از مطالعه عریضه دلگیر شده بمحاضرین محفل بار فرمود که بروید و سردار محمد اسلم خان را دریابید که دوچار پیگار و در تنگنای محاصره گرفتار است و حاضران بهمین قدر بیکه امیر کبیر گفت بلا درنگ بر خاسته از پی هم بدون آنکه فراهم شوند راه بیکه اولنگ بر گرفتند و پیشتر از همه سردار شاه دوله خان که با امیر محج بیک رشته الفت و آشنائی در میان داشت رسیده میرمذکور را بیاس همان آشنائی بی گفتگوی با خود برداشته نزد سردار محمد اسلم خان آورد و ادای مالیه دیوانی را رذمه اش نهاده و تسلی و دلجوئی داده پس از مطلع و منقاد شدن او راه مراجعت جانب کابل بر گرفت و در عرض راه با سردار محمد شریف خان که روی معاونت سردار محمد اسلم خان بدانسو نهاده راه می پیمود ملاقی گشته زیر عتاب او افتاد که چرا من مسالمت و مصالحت میرحج بیک را تار سیدن وی معطل نکذاشت که نیکنای این امر بنام اوسمر و مشهر میشد و او چیزی نکفت با هم مراجعت کردند

﴿ ذکر آمدن سردار محمد افضل خان ﴾

(از ترکستان زیارت امیر کبیر)

ومقارن باز کشت ورود مأمورین بیکه اولنک در کابل سردار محمد افضل خان که کار شهر تخته پل را احداث نموده از کارش پرداخت سردار عبدالرحمن خان پسرش را که بامرحله دوازده سالگی نهاده بود قائم مقام خویش قرار داده بعزم زیارت وسلام اعلیحضرت امیر کبیر راه کابل بر گرفته بانحیف وهدایای بسیار از قبیل اسپان تبرقنار واشتران کوه کوهان بار بردار واجناس نفیسه بخارائی وچینی وتانار وطلای مسکوک شرفیاب حضور فیض کنجور بدرعدالت دستورش شده درک سعادت دست بوس کرده تمامت تحفه وهدیه اش پذیرفته کشت وپس ازرو نهادن بکابل سردار عبدالرحمن خان مطابق دستورالعمل پدر نیکو سیرش بکار حکومت پرداخته بدون پیشکاری لالا ومؤدب صبح هرروز را تا ساعت نه از ساعات بیست و چهار کانه یکشنبه روز که نیمه یوم ولیل را ساعت دوازده قرار داده اند بخلاف رواج طلوع وغروب که در بعض دیگر ممالک ساعت دوازده در هر دو وقت مذکور موجست وقت درس خویش تعیین کرده از ساعت نه تا ساعت دوی بعد از زوال آفتاب ونصف النهار بارعام کشوده بداددهی وبازرسی نظم ستم رسیدگان از ملکی ونظامی واجرای امور مهمه حکومت ونظم ونسق ممالکت قرار داده از ساعت سه پس از صرف طعام وبستن بارعام زمان خواب معین نمود واز هنگام عصر تا شام که از خواب برخاسته دست ورو میشست برای سیر وگردش وتفریح دماغ مقرر فرمود که بسواری انسب باخادمان وخاضان محفل خویش بتماشای وکل کشت باغ وبوستان وراغ وکستان گردش وتفرج همی کند وتانش ماه بدستور مذکور افور مزبور را اجرا نموده اعلیحضرت امیر کبیر از حسن کردانی وقابلیت سیاست وحکمرانی او از غرائض واقعه ننگاران ترکستان مطلع گردیده حکومت تاشقرغانرا که تا اینوقت سردار محمد امین خان حکمران آن بود بوی تفویض فرمود وسردار محمد افضل خان را امر نمود که منشور تهنیت دستور ولایت مذکور را برای او ننگار وارسال دارد وسردار محمد امین خان را حکم شد که پس از وصول سردار عبدالرحمن خان در تاشقرغان جانب کابل راه سپارد وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعه توفیق رفیع قبله امجدش ودستوریکه بدو مسطور نموده بود با هزار سوار ودو هزار تن پیاده خاصه دار وشش عراده توپ از تخته پل براه افتاده وارد تاشقرغان شد وسردار محمد امین خان مراسم پذیره فرزندان نسبت بوی بجا آورده بجای حکومتش معز زانه فرود کرده بعد خودش روانه کابل شده سعادت دست بوس امیر کبیر حاصل کرد ومقارن اینحال میمون فال سردار محمد افضل خان حیدر خان بن محمود خان بیات را که از دیگر خدام در نزدش باخلاص واعتماد مقدم وصاحب دوپست سوار وطبل وعلم بود به نیابت وپیشکاری سردار عبدالرحمن خان نامزد وسرافراز فرموده از کابل در تاشقرغان نزاد فرستاد ومشارالیه از سببیکه در کابل با مردم بسیار مودت وبستگی داشت زیاده تر در نزد سردار عبدالرحمن خان معزز ومحترم کشت وسردار والا تبار در تاشقرغان نیز بهمان روشیکه در تخته پل داشت بدرس وشنیدن عرض واستراحت وگردش کل کشت وجهه همت کاشت وعلاوه بر عادت مستمره روز های جمعه وتعطیل را اکثر بشکار بسر برده شبانه در بیرون نمانده بشهر معاودت همیکرد وبعد از پنجماه که در تاشقرغان بنهج مذکور روز گذرانید قبله امجد ووالده ماجده اش از حضور امیر کبیر رخصت یافته وارد تاشقرغان شدند وپس از دیدار فرزند سعادت اطوار مادرش مأمور باقامه تاشقرغان کشت که کار خانگی پسر خویش راست کند وپدرش راه تخته پل بر گرفته وارد آنجا شده بکار حکمرانی پرداخت وسردار عبدالرحمن خان علاوه بر دادرسی وبازرسی احوال داخخو اهان وعرضخجیان باب جودواخسان کشوده بدادن تحفیف اراضی وعقار آفت رسیده رعایا وعطای خلعت وانعام وافزونی تنخواه خدمه وبرای پیش ازینش پرداخته همه را مشمول احسان ساخت

ذکر آمدن
سردار محمد
افضل خان
از ترکستان

ذکر مأمور
شدن سردار
عبدالرحمن
خان بحکومت
تاشقرغان

ذکر مأمور
شدن حیدر
خان به نیابت
سردار عبد
الرحمن خان

﴿ ذکر فوت سردار مهر دل خان و سردار کهندل خان ﴾

(وفاق سرداران قندهار)

در روز جمعه بیست و هفتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۷۱ هزار و دوویست و هفتاد و یک هجری ایام عمر سردار مهر دل خان سپری شده بعمر پنجاه و نه سالگی پدر و دجهان فانی کرد و در مزار حضرت جی صاحب مدفون گشت و پس از وی سردار کهندل خان از مرض استسقاء در روز سه شنبه هفتم ماه ذیحجه سنه مذکور بعمر شصت و سه سالگی از جهان درگذشته در مزار حضرت جی صاحب واقع بیرون شهر قندهار مدفون و از خاکدان دون بیرون شد و از مسند حکومت درلحد جای گزید و بعد از دفن او در بین سردار رحمدل خان و پسران سردار کهندل خان چون سردار محمد صدیق خان و سردار سلطان علی خان و سردار عبدالله خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد عثمان خان در امر ایالت قندهار نزاع افتاده سردار رحمدل خان خود را سزاوار حکومت قندهار دانسته خواست که بمسند ایالت نشسته کار حکومت راست کند و پسران سردار کهندل خان مرحوم برسبیل ارث عزم کردند که سردار محمد صدیق خان را بجای پدر برو ساده حکومت نکیه داده دیگران در حمایت او مقرر گیرند و این معنی باعث نفاق جانین شده هر یک در مقام خویش باراده کینه جوئی همدیگر راه تهیه اسباب حرب پیش گرفتند

﴿ وقایع سال هزار و دوویست و هفتاد و دوی هجری صلح ﴾

و چند روز بعد کوئی و ستیزه جوئی یکدیگر بسر برده هیچک از جانین امر دیگری را کردن نهادند تا که آلات و ادوات جنگ و پر خاش آماده گشته کار مقاتله استوار گردید و سردار غلام محی الدین خان که در دهر اود تیرین بود از فوت پدرش آگاه شده از انجا در قندهار آمده برادرانش پیوست آنگاه نائزۀ قتال شعله ور گشته پسران سردار کهندل خان در اندرون ارک بخانه پدر شان جای گزیده با سردارانیکه هواخواه سردار رحمدل خان و نیز در ارک بخانه او مقام گرفته بودند بمقاتله پرداخته و در بیرون ارک نیز با جانب داران سردار رحمدل خان طرح محاربه انداختند و دو طرفه ساز کار ساز کرده اسباب پیکار بروی کار آوردند و از جانب دیگر سردار رحمدل خان با سردار محمد علم خان و سردار غلام محمد خان طرزی پسران خویش از اندرون ارک و سردار میر افضل خان و سردار عبدالرسول خان و سردار عبدالاحد خان پسران سردار رحمدل خان و سردار خوشدل خان و حاجی منور دل خان و سردار شیرعلی خان پسران سردار مهر دل خان و سردار غلام محمد خان بن سردار میر افضل خان هواخواهان سردار رحمدل خان که خانهای شان در بین ارک و چارسوق واقع و از دیگر عمارات شهر بارک نزدیک دشمنان مقیمه ارک را دافع بودند از خارج ارک و پشت بام خانهای خود بکلوله اندازی تفنگ پرداخته خانهای یکدیگر را هدف و آماج ساختند و چند روز خانه جنگی کرده سردار غلام محمد خان بن سردار میر افضل خان کشته گشته شهریان از کج و راست جستن کلوله و افتادنش بخانههای ایشان دلتنگ شده علماء و سادات داخله شهر چند جلد کلام آلهی را بسر برداشته از راه دفع فتنه و طلب صلح و خیر خواهی جانین و رفع شور و شین در میان شده درود خوانان و الامان گویان قرآن را نزد طرفین شفیع ساخته آتش قتال را خاموش کردند و پس از اطفای نائزۀ نفاق همه علماء طریق وفاق را پیش گرفته زبان صلح بیان را با اتفاق همدو جانب چنین کشوند که چون سردار رحمدل خان شخص سالخورده موسفید و برادر سردار کهندل خان مبرور است میباید کار حکومت بدو مفوض بوده پسران سردار کهندل خان را حق مداخلتی نباشد اما از مالیات و ولایت بقدر کفایت مؤنت و معیشت هر یک تنخواه و مواجب داده شود و پسران سردار کهندل خان نخست ازین قرار داد سرباز زده قبول نکردند و آخر الامر چون سردار رحمدل خان بتسلیمات متناسبه روی دل سردار غلام محی الدین خان را از برادرانش گردانیده بسوی خود کرده بود ناچار شفاعت علماء و رعایت کلام آله را ظاهر آنحضرت قبول نمودن قرار داد مذکور ساخته دست از رشته مشاجره و پا از صفحه مکاره پس کشیده لب فرو بستند و باطناً چون بصلح راضی نبودند اینقدر سخن در میان آورده فیصله امر را محول و موکول بصوابدید امیر کبیر نموده جانین عرض پرداز پایه سیر بر سلطنت شده التماس کردند که اعلیحضرت

ذکر فوت
سردار مهر
دل خان و سردار
کهندل خان

وقایع سنه
۱۲۷۲ هجری
صلح

امیر کبیر از کابل در قندهار تشریف فرما شده هرچه رأی سعادت آنها در باب دفع نزاع اقتضا نماید معمول داشته اجرا و انفصال فرماید قبول جانین باشد خلاصه پس از اطفای ناثره نفاق و فرستادن عریضه بنزد کارکنان سده علیه کردون رواق سردار محمد صدیق خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد عثمانخان از قندهار در علاقه پشت رود که جای کبیر ایشان بود رفتند که کار آنها را راست کرده در وقت برتو وصول افکنندن امیر کبیر در قندهار مراجعت کنند

توجه اعلیحضرت امیر کبیر

(از کابل جانب قندهار)

وازیں سوی پس از رسیدن عریضه مذکور سرداران قندهار بحضور سرکار والا تبار اعلیحضرت امیر کبیر سردار شیرعلی خان حکمران غزنین بفرمان قبله امجدش مأمور قندهار شد چنانچه مشار الیه قبل از حرکت موکب هایونی بالشکر مرتب و مرغوب و چند عراده توپ از غزنین رهسپار دیار قندهار گشت و پس از وی امیر کبیر سامان سفر ساز کرده از کابل رو بقندهار نهاد و چون سردار شیرعلیخان نزدیک قندهار رسید سرداران قندهار پذیره کرده مقدمش را کرامی داشته باعزاز و اکرام خود و لشکرش را در چهارونی انتکلیسان واقع گوشه غرب شمالی شهر قندهار فرود آورده خود ایشان در شهر بخانههای خود شدند و سردار شیرعلیخان بکار مدبرانه پرداخته هرروز که از لشکر کاهش ملاقات و بازدید قندهاریان داخل شهر میشد صدتن از پیاده نظام را بروش و داب بزکان و شهزادگان برکاب خویش برداشته بشهر در میآورد و روز را بملاقات و صحبت هر یک از سرداران بسر برده شب هنگام که در اردو مراجعت میکرد بجاه تن پیاده را در جای سردار میر افضل خان گذاشته بجاه تن دیگر را باخود در لشکر گاه میآورد تا که هشتصد تن پیاده مسلح از نظام را داخل شهر کرده کمی آگاه نکشت و همچنین شش ضرب توپ قاطری را نیز بکیم و رخت خواب و غیره بپیچیده بشهر درآورد و سرداران قندهار که قرار داد علماء را که بشرح رفت استوار نمیدانستند لاجرم منسوبان جانین بکیمین کیمین یکدیگر روز بسر برده مسلح در کوی و بازار همی گشتند و این امر زیاده تر باند بر سردار شیرعلیخان موافقت کرده سرداران قندهار اظهار نموده ملتسمانه بزبان راند که لشکر را ابد و در راست که از سبب خریدن اشیاء ضروریه که احتیاج شوند در شهر و بازار شده رفع احتیاج کنند و ازین که شمارا یک بدیگری هنوز اعتماد و اعتبار نیست کلیدیک دروازه شهر ملازمان و منسوبان من تفویض شود تا اگر از راه عدم معرفت و شناسائی منسوبان هر یک شما خیال دیگری کرده مناقشه روی دهد دروازه را آکسوده رو بالشکر گاه خویش نهند و از آسیب برکنار شوند و قندهاریان مسئول او را قبول کرده کلیدیک دروازه را بکار گذاران رکاب سردار شیرعلیخان سپردند و مقارن اینحال خبر نزدیک شدن امیر کبیر بالشکر سمرگشته در افواده افتاد و سرداران قندهار را که چشم انتظار براه وصول سرکار والا تبار بود از قندهار تا کلات منزل بمنزل علوفه و آذوقه آماده کرده از ما کولات و حلویات هرچه لذیذ و گوارا تر و شایان محاضر خوان یادشاهی بود در لیل و نهار بمحفل بزم حضور همی رسانیدند تا که قائم اعظم فرود گاه موکب شهریاری شد تمامت سرداران و خوانین و اعیان شهر قندهار از راه پذیره و استقبال بیرون گردیده در منزل مذکور درک سعادت رکاب بوس نموده مراسم پذیره بچای آوردند و از اینجا باهم رو بشهر نهادند امیر کبیر بکنار ده خواجه فروکش فرموده استقبالان بشهر و خانههای خود شدند و روز دیگر امیر کبیر قاضی محمد سعید خان خانلوم را که بدین لقب از طرف شاه محمود سرافرازی یافته و اینوقت از امر قضا معزول بود بخت روان پیش خوانده پیش بنواخت و خلعت کمخواب و ابره از لباس خانه خاص عطا فرموده بمنصب قضاوت قندهارش سرافراز ساخت و بخت روانش بر نشاندند امر کرد که جارچی (۱) بمجلوداخل شهر شده ندای عزل قاضی ملاغلام که تا کنون جالس مسند قضاوت بود و نصب قاضی محمد سعید خان در داده تمامت مردم شهر را آگاه کرد و هم درینحال امیر کبیر سردار رحمدل خان را پیام فرستاد که از باب فاتحه خوانی سردار کهنده خان و سردار مهر دلخان مرحومان بشهر در شوم و او اعداد پیاده نظام را که سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت بشهر در آورده و تا اینوقت مخفی بوده بالباس غیر

ذکر مرحله
پاشدن امیر
کبیر جانب
قندهار

(۱) جار لفظ
ترکی است
یعنی منادی

نظامی در شهر گردش میکردند طلبداشته بقانون رسمی نظام صفت آراسته امر بزرگداشتان کرد و امیر کبیر همه تنه زادگان و برادر زاده و نوادگانی را که در اردو حاضر بودند چون سردار غلام خبیر خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمد اعظم خان و سردار احمد خان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان و سردار فیض محمد خان سالار توپخانه و سردار محمد کریم خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد یوسف خان و سردار سیف الله خان وکیل پسران شهر یاری و سردار سلطان محمد خان و سردار سلطان احمد خان که پیش از آزرده شدن و رفتنش بقندهار فاتحه وزیر محمد اکبر خان را بهانه ساخته رو بدرگاه عالم پناه نهاده معفو شده و هم رکاب امیر کبیر در قندهار رفته بود و سردار فتح محمد خان و سردار جلال الدین خان پسران وزیر محمد اکبر خان مرحوم و سردار شهسوار خان بن سردار محمد اکرم خان مرور و سردار شاه دوله خان که همه از کابل هم رکاب رفته شرف حضور داشتند در اردو گذاشته از جمله سردار محمد یوسف خان را با خود همراه گرفته داخل شهر شدند و در اندرون شهر سردار شیرعلی خان بز شرف اندوز رکاب بدرستوده سپر کشته بعد امیر کبیر با هم رو بسرو وارد منزل سردار رحم دل خان شد و پس از ادای دعای مغفرت هنگام عصر سردار شیرعلی خان را همچنان در شهر گذاشته با سردار محمد یوسف خان بار دو مراجعت فرمود و روز دیگر سرداران قندهار همه کلیدهای ابواب شهر را سپردگار کنان امیر کبیر نموده بر طبق خواهش اعلیحضرتش محافظ دروازه های شهر همه از احاد و اعداد سپاه کابل مقرر گشت تا دست تعدی سپاهیان را از آزار و اذیت شهریان و غیره بازدارند پس از آن جانبین شرفیاب محفل حضور امیر کبیر شده هر کدام بر وفق مرام خویش کلامی گفته چون هیچک از مدعیانیکه در دل داشت نمیکشید مشاجره بطول انجامیده خاطر امیر کبیر ملول گشت و علاوه بر آن ایام زمستان نزدیک شده امیر کبیر سرداران قندهار را مخاطب ساخته فرمود از عرض و التماس شما برای قطع منازعه در اینجا آمده باینقدر مدت که گذشت رد و قبول و عقد صلح جانبین معلوم و منہوم نگشت و طرق و شوارع از شدت سرما مسدود گردید که در هیچیک از هر دو صورت راه مراجعت جانب کابل بیودن در حوصله عقلی نگنجد لهذا ارک را بیاید جهت نشینم از همه چیز تهی نموده پردازید تا که دفع مناقشه شده کار مصالحه در میان آید در ارک جای گزینم و جانب پادشاه کار و صلاح روزگار شما بچشم خیر خواهی به بینم و ایشان امر امیر کبیر را پذیرفته در ارگش جای دادند و آخر الامر که رشته رفاق منعقد نشده جرات تفاق بمرام تدبیر امیر کبیر التیام پذیر نگشت لاجرم امیر کبیر بایه سخن راجحان نهاده قرارداد که زمام مہام نظم و نسق مملکت در قبضه تصرف سلطنت بوده جهت حفاظت شهر و ولایت هر قدر لشکر که ضرور و بکار باشد از سپاه کابل که حاضر رکابست در قندهار جای اقامت برایش معین شده مواجبتش از مالیات محالات قندهار داده شود و هر چه از انخواه سپاه افزون آید با دانه مرتبه هریک از سرداران قندهار نتخواه برایش معین و مشخص گردد و سرداران قندهار که بجز پذیرفتن دیگر زبان گفتن از سبب نفاق خود نداشتند ناچار با امر اعلیحضرت امیر کبیر کردن نهاده پذیرای گفتارش شدند بعد امیر کبیر از دفتر مالیات محالات قندهار را معاینه و با نتخواه سپاهیکه در اینجا اقامت داده میشد معادله فرموده شانزده لک روپیه افزون گشت و از انجمله پنج لک را بسردار رحمدل خان مرحمت کرده دولت برای سردار میر افضل خان و بیک لک و هفتاد هزار جهت سردار خوشدل خان و یک لک و دو وازده هزار بنام سردار غلام محی الدین خان و یک لک و دو وازده هزار با نام سردار شیرعلی خان و یک لک حصه سردار سلطان علی خان و هفتاد هزار بهره حاجی منور دل خان ثبت دیوان و نتخواه سالیانه هر یک مشخص نموده دو لک و سی و شش هزار روپیه دیگر را بسار سرداران علی قدر مراتبهم مقرر داشت و پس از آن سردار محمد صدیق خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد عثمان خانرا که در پشت رود چنانچه از پیش رقم گشت رفته و بقرار عزیمتیکه داشتند شرفیاب حضور امیر کبیر نشده بودند بذریعه فرمان طلب حضور شدند تا از جای کبیر ایشان نیز بکر اضافه از کفایت مؤنتشان باشد کاتبه و از فاضله آن در پشت رود نوکر گرفته گذاشته شود و ایشان از سعادت یافتن بار سرباز زده بکاستن جایگیر خویش رضا نداده حاضر حضور نشدند و امیر کبیر از نیامدن آنها هیچ در ضمیر نیاورده بهمان نظم و نسق مملکت که پیشهاد خاطرش بود زیاده تر پرداخت و بعضی از سرداران قندهار را رشک و حسد دامن بگر گشته با هم گفتند که امیر کبیر بخواهد مملکت متصرفه ما را اضبط خویش در آورده زبان ملان

از خواهش حقوق بمشخص کردن نخواست و همچنان اگر گرفته رفته کارش نظام کبر و حکومتش در قندهار استحکام پذیرد از نخواست نیز ما را محروم خواهد ساخت چنانچه روزی سردار رحمدل خان بطریق کله و گستاخانه بمرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانید که کلاهیکه بر سر داشتیم بنیاز بچه طفلانه از سر ما بر زمین افتاده بشما عرض و التماس کردیم که از کباب تشریف آورده باز بر سر ما گذارید و حال بخلاف خیالیکه داشتیم آن کلاه باره باره گشته هزاره ازان بهره دیگری شده علاوه بر آن باعث اقامه شما در قندهار نیز گردید و امیر کبیر به تبسم فرمود که کلاه شما بازی طفلان خود شما باره باره شده لکن در قندهار درنگ نکرده آهنگ مراجعت کابل کنم البته شما را نیز برادر زادگان چنانچه بود اطاعت نکرده باز در قندهار باز خواهد گشت و ازین فرمایش امیر کبیر سرداران قندهار زیاده تر خوفناک و دلگیر شده سردار رحمدل خان و سردار میر افضل خان و سردار غلام محی الدین خان بامان اصطبار پیچیده دیگران از راه خوف جانب شورا بک گر میخندند و در اینجا مقام گزیده تبغ خلاف از نیام بر کشیده دست غارت بمال مردم کشودند و سردار غلام حیدر خان ولیعهد باسر اعلیحضرت امیر کبیر سردار محمد اعظم خان برادر خود را با سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم و لشکر رگابی خویش و سواره خود ایشان بتعاقب فراریان گشت و چون مردو تن سردار نامدار مجدود شور آبک رسیدند فراریان تا ب مقاومت و توان مقاتلت را در خودها ندیده از انجرا راه کریز جانب ملخان واقع کر مسیر بر گرفتند و در اینجا ذرنگ کرده مصمم آهنگ خویش شدند و سردار محمد اعظم خان با سردار سلطان احمد خان علاقه شور آبک را از وجود فراریان بی یافته از راه مراجعت جانب قندهار شتافتند و قبل از وصول ایشان در قندهار امیر کبیر از مقام گزیدن سرداران فرار شده در موضع ملخان آگاه گشته فوراً سردار محمد شریف خان بامر خویش را با سردار جلال الدین خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم و لشکرشایان از راه پشت رود و کنار رود هیرمند جانب ملخان کشیدند فرمود که آنان را استمال نموده از راه بطالت جانب شاه راه هدایت دلالت کنند و انگاه که مأمورین امیر کبیر نزدیک ملخان شدند فراریان دروازه قلعه را که در آن جای داشتند بسته محصور گشتند و سردار محمد شریف خان با سردار جلال الدین خان بمحاصره پرداخته کار را بر قلعه کیان دشوار ساختند چنانچه از عسرت و سختی امان خواسته سردار محمد شریف امان داده خاطر ایشان را بسو کنند نیز مطمئن ساخت که از قلعه بیرون شده در مریک از آمدن قندهار و دیگر دیار مختار باشند و اگر رهسپار قندهار شوند همان نخواست را که امیر کبیر مقرر فرموده اند برقرار دارند و ایشان بسو گند اعتماد کرده قلعه را فرو گذاشتند و از جمله سردار شیرعلیخان و سردار سلطان علیخان و سردار محمد علم خان هر سه بن رو بدولت ایران نهاده دیگران با سردار محمد شریف خان در قندهار آمده شرف بار یافته شفاعت او معفو شدند و به نخواستی که برایشان مقرر و مشخص گردیده بود سرافراز گشتند

ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان احمد خان و سردار سلطان محمد خان

(شاه ایران و اخراج شدن سردار سلطان احمد خان)

و پس از مراجعت سردار انیکه روز دولت بر یافته بودند چون سردار سلطان احمد خارا امان ضمیمه از آرایش کینه و عناد پاک نبود در سلطان محمد خان را با خود متفق ساخته هر دو تن با هم عرض برداز حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار شدند که اگر از دولت ایران نصرت و یاری بدیشان داده شود هر آینه مملکت افغانستان را بمددکاری لشکر ایران که برسد از وجود امیر کبیر خالی نموده ضمیمه مملکت ایران کرد بعد راه خدمت پیش خواهیم گرفت و این عریضه ایشان از عرض راه بدست یکی از هواخواهان و خدمتگاران امیر کبیر افتاده بکار گمان حضور رسیده اعلیحضرت امیر کبیر از کید ایشان آگاه گشته فوراً سردار سلطان احمد خارا جانب ایران اخراج فرمود و سردار سلطان محمد خان را معاتب ساخته گفت که مدتی در شاه دره لاهور نیک خواه سگهان که برادر بزرگت را گشته بشاور و دیگر جارا از تصرف شما کشیدند بودی و به تیولیکه برایت مقرر داشتند قیامت نموده طریق خیر خواهی ایشان را می پیچودی و اکنون بانکه با من بزادری و از مملکتیکه خداوند بپا شد بمن تفویض فرموده حصه بجای گزین

ذکر عریضه
فرستادن سردار
سلطان محمد
خان و سردار
سلطان احمد
خان بشاه
ایران

فرار کردن
سردار شاه
دوله خان

ذکر قتل
سعید محمد
خان

مقرر داشته از احتیاج سکیمات رهانیدم باوجود آن راه دشمنی بامن می سپری و این را فرموده بر کردارش الزام نموده عفو کرد و باز گفت که باین کردار و رفتارت هرگز کینه و عنادت را بدل ندارم و خویش را بخدای تبارک و تعالی سپرده و می سپارم و همراهِ از زحمت سفر مکدر شده باشی اینک راه کابل پیش گرفته مقدم از رایات عالیات در آنجا رفته رفع خستگی نمای و او شرمندۀ احسان شده راه کابل برگرفت و مقارن انحال سردار شاه دوله خان نیز بدون اینکه چین بچین امیر کبیر نسبت بخود مشاهده نماید باغوی نفس خویش راه کابل پیش گرفت و از کابل در هزاره جات رفته از آنجا براه مهات روپاران نهاد و همدین اوقات سردار شیرعلیخان از نیکه عارض حالش شد از حضور امیر کبیر رخصت غزنین یافته از قندهار در آنجا که محل حکومتش بود آمد

ذکر قتل سعید محمد خان

(بن وزیر یار محمد خان حکمران مهات)

در خلال احوال مذکوره سعید محمد خان که پس از فوت پدرش چنانچه از پیش رقم شد بروساده حکومت مهات متکی گشت و بنا بر آنکه مجذوب الحال بود بحماییت مادرش کارایالت را اجرا مینمود و از ضعف قوه عاقله دست بسبب کثرت بقر و جنس کثیر بمرسکین و فقیر میداد و علاوه بر آن مرتکب افعال خارج از عقل می شد چنانچه روزی مادر خویش را که در ارک مهات جای داشت معاتب ساخته از آشفتگی دماغ توپ بر حصار ارک بر بسته رخنه انداخت و از صدای توپ بشاشت و خرمیامی کرد و همچنین روز دیگر در محضر عام نشسته کربۀ را بر زر دیواری در حالت رفتن مشاهده کرده بی اختیار لب بخنده قهقهه کشوده گفت که اگر این کربۀ کاوی گردد چنان برفراز دیوار راه رفتار خواهد پیود خلاصه از دیوانگی و بیخردی او خوانین درانی و مردم مهاتی مایوس گشته سردار کهندل خان را چنانچه از پیش رقم گشت دعوت بر حکومت مهات کردند و اولشکر جانب مهات کشیده از نواحی قریبۀ آن بنا بر معاونت شاه ایران میرسعید محمدخانرا بقندهار مراجعت نمود و پس از آن نایب عیسی خان بردرانی در کین کار افتاده تا که فرصت بدست آورده شهزاده محمدیوسف بن شهزاده ملک قاسم بن حاجی فیروزالدین ولد نیپور شاه را که مقیم مشهد مقدس بود از راه خفا در مهات طلبید و او در شب سه شنبه سوم محرم سنه ۱۲۷۲ هزار و دوصد و هفتاد و دوی هجری با صد سوار داخل مهات شده طبل حکومت نواخت و خوانین طایفۀ الکوژائی که از باده خواب پیخود و مست افتاده و سر برنجای پانهاد بودند از آواز نقره بیدار و از خواب پیخودی هشیار شده با بوادای کهنامی نهادند و با وجودیکه پرورده نعمت وزیر یار محمد خان بودند چشم از حقوق احسان پوشیده ترک یاری سعید محمد خان نمودند الا یکتن حاجی خیرالله نام که به حاربه اقدام نموده زخم مکر برداشت و از آن جراحت بدرد جهان کرده و داع جان نمود دیگر کسی بمعاونت برخواست و بامدادان سعید محمد خان دستگیر گشته بقتل رسید و اعیان الکوژائی گرفتار شکنجه عتاب شهزاده محمدیوسف گردیده بسیر و من نقره و طلاء از ایشان گرفته شد و ازین واقعه ناصر الدین شاه قاجار آگاه گشته بیاس بمعاونت وزیر یار محمد خان که در هنگام بنی حسن خان سالار چنانکه از پیش مرقوم شد بجزیره میرزا نموده طریق خدمتگذاری پیوده رشته اطاعت دولت ایران بگردن نهاده بود بعزم انتقام حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم خود را که حکمران خراسان بود فرمان کرد که بالشکر و توپخانه از مشهد بجانب مهات راه برگیرد و او با صر شاه ایران وارد مهات شده شهزاده محمد یوسف و عیسی خان را بمحاصره انداخت و مدتی بدور حصار مهات افتاده کار را بر شهزاده و هرویای بقاییت دشوار ساخت و شهزاده با مردم مهات از تشکنتای محاصره عرض پرداز حضور امیر کبیر شده نصرت خواستند و امیر کبیر با آنکه عزم تسخیر مهات را در ضمیر داشت عرض ایشان را از گرفتاری در نظم و نسق امور مهمه قندهار پذیرفتار نکشت و تسخیر مهات را که مکذبن خاطر داشت موقوف بوقت فرصت گذاشت و نایب عیسی خان از کمک و امداد امیر کبیر که در ضمیر داشت مایوس گردیده از کردار و گرفتار یارنجار شهزاده محمد یوسف نیز دلتنک گشته او را از شهر بیرون کرده نزد حسام السلطنه فرستاد و او بکفر (۱) خون سعید محمد خان هلاکش ساخت و پس از آن نایب عیسی خان نیز از شدت غلط و غلا خود را گرفتار بلا

(۱)
کیفر مکافات
و پاداش

دیده هرات را بحسام السلطنه سپرد و روز دیگر بزم سلام داخل لشکرگاه حسام السلطنه شده شخصی از لشکریان بتعلیم حسام السلطنه بهانه پژوهش حال و پرسش احوال نزدیک او شده بضرب کلوله از پا در آورد و شهر هرات بتصرف دولت ایران درآمد

﴿ وقایع سال هزار و دوویست و هفتاد و سه هجری صلعم ﴾

چون دولت انگلیس هرات را در تصرف شاه ایران مشاهده کرد کشور هند را در معرض خطر دانسته لاجرم بتوسط وزیر مختار خود که مقیم دارالسلطنه طهران بود باناصرالدین شاه درباب هرات بکفتکوپرداخت و ازقرار داد دول یورپ در خصوص عدم مداخلت در مملکت افغانستان اورا منبه و آگاه ساخت که هیچیک از دول حق تصرف و مداخلت در مملکت افغانستان نداشته باشد بنابراین میباید که لشکر ایران از خاک هرات بیرون شده هرات را بافغانان واگذارد ناصرالدین شاه از کفتار وزیر مختار دولت انگلیس سرباز زده بکوش قبول جانداد و کارگذاران دولت مذکوره ازینمغنی برآشفته وزیر مختار خودرا از طهران طلب هند نموده بادولت ایران اعلان جنگ دادند و ازراه سمندر چند جهاز حربی جانب بندر بوشهر فرستادند و طرح محاربه انداخته بندر مذکور را بادوسه قلعه مستحکم دیگر متصرف شدند و ناصرالدین شاه از شنیدن اینخبر مملکت ایران را در خطر دیده دست تصرف از هرات بازداشته سردار سلطان احمد خان را که نزد اورفته بود بحکومت هرات کاشته زبان گفتگوی دولت انگلیس را بوی که افغان و نواده سردار پاینده خان مرحوم بود بر بست

﴿ ذکر مامور شدن سرداران افغان ﴾

(از حضور شاه ایران در هرات)

چون حکومت هرات بسردار سلطان احمد خان مفوض گشت سردار محمد علم خان بن سردار رحمدل خان و سردار سلطان علیخان بن سردار کهندل خان مرحوم که از قندهار چنانچه از پیش رقم شد کریخته روی امید بدولت ایران نهاده بودند نیز شریک و انباز سردار سلطان احمد خان مقرر شده از طهران مرخص هرات گردیدند که وارد هرات شده در مالیات باهم شریک بوده زمام مهمام حکومت بکف اقتدار سردار سلطان احمد خان باشد و دیگران در کار حکومت مداخلت نکنند و بهره و حصه از عمل و دخل محلات ولایت هرات بقدر کفایت معیشت اولاد و احفاد وزیر یار محمد خان مرحوم نیز داده از ادای آن مستمراً اهل نوزند خلاصه سرداران مذکور شروط مقررۀ ناصرالدین شاه را بکوش هوش جاداده از طهران راه هرات بر گرفتند مگر سردار محمد علم خان که خود را شایان حکومت می پنداشت حکومت سردار سلطان احمد خارا ناگوار طبیعت خویش دیده از عرض راه از دیگران جدا گشته بطهران مراجعت کرد و سردار سلطان احمدخان با سردار سلطان علیخان در سلخ ماه رمضان سنه ۱۲۷۳ هزار و دو صد و هفتاد و سه هجری وارد هرات شده بکار حکومت و غیره دستور العلیکه داشتند پرداختند و پس از رسیدن سرداران در هرات لشکر قاجاریه از آنجا راه مراجعت جانب مشهد بر گرفته همچنین افواج دولت انگلیس بندر بوشهر را باقلاعیکه متصرف شده بودند بر طبق شروط عهد نامه که بادولت ایران در میان داشتند و ا گذاشته جانب هند مراجعت کردند و سردار سلطان احمد خان سکه و خطبه را بنام ناصرالدین شاه جاری و رایج گردانیده پس از چندی سردار سلطان علیخان را با اولاد و احفاد وزیر یار محمد خان از قسمت و مشارکت مداخلت هرات محروم ساخته از هرات همه را بیرون کرده خود مستقلاً بنفس خود بکار ریاست و اخذ و قبض باج و خراج ولایت پرداخت و از جانب شاه ایران خود او بلقب سرکار و شهنواز خان پسرش بمنصب امیر پنج سرافراز گشتند و سردار سلطان علیخان باعیال و اطفال وزیر یار محمد خان و پسرش سعید محمد خان که باسر سردار سلطان احمد خان از هرات بیرون شده بودند در قندهار شرفیاب حضور امیر کبیر گردیده مشمول الطاف امیرانه شدند و سردار محمد علم خان که ازین راه راه مراجعت بجانب طهران پیش گرفته بود در روز هفدهم ماه شوال سال ۱۲۷۳ هزار و دو صد

وقایع سنه
۱۲۷۳ هجری
صلعم

مامور شدن
سرداران
در هرات

و هفتاد و سه هجری صلح بمنزل الهاک باجمعی ازقطاع الطریق سفاک دوچار گشته ازضرب تیغ بیدریغ ان گروه بی باک
هلاک گشت و راه بهشت بر وی بر گرفت

﴿ ذکر مأمور شدن سردار غلام حیدر خان ﴾

(بحکومت قندهار و مراجعت امیر کبیر بکابل)

و همدین او ان امیر کبیر از نظم و نسق ولایت قندهار و محالات آن فراغت حاصل کرده سردار غلام حیدر خان را بحکومت
آنجا مأمور فرموده سردار فتح محمد خان را با سردار جلال الدین خان به پیشکاری او گماشت و خوانین ر کاب و اعیان ملک را
به تنخواه مستمره کافیه نواخته رایات عالیات را جانب کابل شقه کشا ساخت و سردار ان قندهار را با خود برداشته احدی را نکذاشته
در کابل آورد که مبادا مصدر قتنه شوند و چون موکب هایونی در نواحی غزنین پرتوزول افگند سردار شیرعلی خان
که چندی قبل برین چنانچه مذکور گشت از سبب عارضه تب از قندهار در غزنین آمده بود با اعیان و اشراف شهر و اطراف
مراسم پذیره و لوازم ر کاب بوس بتقدیم رسانیده شرف جبین بوس حاصل کرد و از آنجا همراه کاب اعلیحضرت
قبله امجدش در کابل آمد و در روز ورود امیر کبیر بکابل سران و سرداران چون سردار محمد عثمان خان حاکم کابل
و سردار محمد امین خان که هنگام توجه امیر کبیر جانب قندهار از ترکستان در کابل آمده بود و غیره باوضیح
و شریف سکنه شهر در میدان (۱) ده مزنگ باستقبال بیرون شده تمامت ایشان از احوال پرسی امیر کبیر و فیض
ر کاب بوسی مفاخر و مباحی کشته ثنا خوان و شکر کنان داخل شهر شده امیر کبیر در بالا حصار فرود آمد

ذکر
مراجعت امیر
کبیر از
قندهار بکابل

(۱) ده مزنگ
نام قریه ایست
متصل شهر
کابل

ذکر تشریف
بردن امیر
کبیر در
جرود

﴿ ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر کبیر ﴾

(در جرود بالتماس انکلیسان و تجدید عهد ایشان)

پس از رفع خستگی سفر قندهار کارکنان دولت انکلیس که تمامت افغانستان و ترکستان را از حد بلوچستان
تا کنار رود جیحون بتصرف امیر کبیر دیده حشمت و اقتدارش را نیک ملاحظه کردند بذریعه مکتوب دعوت
جرودش نمودند زیرا که هنوز سر رشته کشور هند با دولت برطانیه عظمی چنانچه باید نشده بود که سلطنت امیر کبیر
مکنت و قوت گرفته باعث اضطراب خاطر انکلیسان شد که مبادا امیر کبیر موجب شورش کشور هند شود بنابراین او را
در موضع مذکور دعوت کردند اتحاد امیر کبیر ملتتمس انکلیسان را بکوش قبول شنیده با پسران کامکار و برادر
و برادر زادگان و الاتبار چون سردار محمد اعظم خان و سردار محمد حسین خان و سردار پیر محمد خان و سردار محمد
عثمان خان و سردار میر افضل خان و سردار شمس الدین خان و غلام محمد خان مختار و جمعی از بزرگان کابل و غیره چون
میردرویش معروف بحافظ جی پسر میر واعظ مرحوم و سید بهاء الدین خان کنری و قاضی محمد سعید خان بارکزائی
و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی و میرزا محمد حسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش و میرزا سید حسین خان بن
میرزا سید محسن خان و میرزا عسکر خان و ایشیک آقاسی شیردل خان و محمد رفیق خان لودی و سپاه آراسته راه پشاور
برگرفت و چون از منزل لوارکی واقع دره خیر رایات عالیات جانب منزل جرود شقه کشا گشت در بین راه بموضع
(۲) حرمه و واله چرلین و لمدن و ادوردس نامان انکلیس که از پشاور طریق پذیره برگرفته بودند با سواریه نظامی
که همراه داشتند از کرد راه در رسیده از اسپان خویش فرود گشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و امیر کبیر در
ملاقات گاه پرتوزول افگنده سرا پرد ها و خیمه ها بر افراشت و انکلیسان نیز بر کنار اردوی امیر کبیر
منزل کرین شده بعد امیر کبیر با سرداران و بزرگان ر کاب در سرا پرده و تحت سایه بان شاهی بزم خسروی آراسته
بر کرسیها نشسته سرگرم صحبت محرمانه بودند که جان لارنس چیف کمشنر با چند تن از افسران انکلیس از راه اعزاز
و اکرام اعلیحضرت امیر کبیر وارد اردوی معلی شده شرف باریافت و ملاقات دوستانه بتقدیم رسیده بعد انکلیسان
در خیمه گاه کنان خود رفتند و دو روز بموضع مذکور بسر رفته روز سوم از آنجا با هم روانه جرود شدند
و انکلیسانیکه با سپاه در آنجا حاضر و ورود امیر کبیر را ناظر و منتظر بودند تمامت افواج حاضر را با صفوف آراسته

(۲) حرمه
و واله بلفظ
افغانی بمعنی
جوی نزدیک
و در فارسی
چ افغانی
بحرف س
تلفظ میشود

و اتواب پیراسته برای داشتند چنانچه در وقت ورود مو کب هایونی بجمرود بیست و یک ضرب توپ رسمی کشاد داده پس از چند دقیقه چنان شلک توپ و تفنگ شادایانه کردند که تا امیر کبیر از اسب فرود نیامد از کشودن توپ و تفنگ بیست باز نداشتند و پس از هبوط اعلیحضرت امیر کبیر و ادای مراسم ملاقات متحدانه سخن از دوستی در میان آمده آخر الامر رشته اتحاد دولتین را در بین چنین قرار دادند که امیر کبیر بادولت انگلیس متحد بوده راهی بجز دوستی نه بیاید و بادیگر دولت که مخالف دولت انگلیس باشد رشته موالات مرتبط ننماید و از دولت انگلیس یزای مودت و اتحاد سالیانه دوازده لک روپیه چهره شاهی و اصل خزانه دار السلطنه کابل دانسته دوازده هزار میل تفنگ در کابل و چهار هزار میل در قندهار رسیده انکارند و هم لمسدن ودا کتر باو نامان را از امیر کبیر خواستار شدند که همراکب اعلیحضرت تا کابل رفته بعد از توقف و درنگ چندی آهنگ مراجعت هند کنند و امیر کبیر آمدن ایشان را در کابل بنا برسبک سری و سلحشوری مردم کوهستانات رضا نداده برفین هر دو تن در قندهار صلاح و اجازت داد که مبادا در کابل آسیبی بدیشان برسد الغرض شروط و قیود مذکور را در فصول عهد نامه جانین قرار دادند که روز دیگر دستخط و مهر بر نهاده از هم وداع کنند چنانچه امیر کبیر بسرا پرده خویش در شده روز دیگر از سبب نفرس که بیا داشت درد شدید بپایش عارض شده سردار محمد اعظم خان فرزند ارجمندش را وکیل معاهده قرار داده با محمد رفیق خان و میرزا محمد حسین خان قزلباش و غیره خدام معتمد کار آگاه از لشکر گاه روانه جرود فرمود و او با خادمان در گاه و کار گزاران بار گاه اغلی رفته و شیقۀ عهد را ارقام نموده مراجعت کرد و امیر کبیر عزم مراجعت کابل نموده انگلیسان دوباره تکلیف بخرودش کردند و امیر کبیر از سبب درد با عذر خواسته انگلیسان تحف و هدایای ایشان را از قبیل پیل و شمشیر مرصع و ساعت و توپهای کبخواب و تفنگچه و غیره اشیاء نفیسه که شایان شان پادشاهی بودند خاص اعلیحضرت امیر کبیر و همچنین برای هر یک از سردارن و اعیان رکاب و خوانین و افسران سپاه از منصب پنج سواری تا ارباب مناصب اعلی بقدر رتبه تحفه جدا گانه داده تحف و هدایای امیر کبیر را از جرود روانه حضور اقدس ساخته همه اردورا کامیاب گردانیدند بعد امیر کبیر طریق مراجعت سپرده بادیده شایان وارد دار السلطنه کابل شد و انگلیسان بر طبق معاهده و قرار داد تفنگها و وجه نقد را بکار گزاران امارت سپرده از آنجمله چهار هزار میل تفنگ را بالمسدن نام انگلیس در قندهار فرستادند و او در آنجا رفته چندی نزد سردار غلام حیدر خان حکمران قندهار مانده بعدها رخصت انصراف یافته مراجعت نمود

﴿ ذکر مراجعت سردار شیر علی خان بن سردار مهر دل خان مرحوم از ایران ﴾

(و بر حال فرمودن سردار غلام حیدر خان تنخواه او را که امیر کبیر مشخص فرموده بود)

و همدرین سال سردار شیر علی خان بن سردار مهر دل خان مرحوم که رو از امیر کبیر بر تافته از قندهار در مملکت ایران رفته و احسانی نسبت بشانش ندیده بود روی امید بسوی افغانستان نهاده در قندهار نزد سردار غلام حیدر خان آمد و او مقدمش را کرامی داشته کردارش را نا کرده انکاشته همان مبلغ يك لک و دوازده هزار روپیه سالیانه مستمره اش را که امیر کبیر معین نموده بود بر حال کرده از کج خیالی او هیچ بزبان نیاورده اعزازش نمود

﴿ ذکر رفتن سردار محمد افضل خان از تخته پل در تاشقرغان ﴾

(و باز پرس نمودن محاسبات آنجا)

و همدرین سال سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان از تخته پل جهت باز پرسیدن محاسبات مالیات ولایت تاشقرغان و عزم دیدن فرزند برومندش سردار عبد الرحمن خان که قدم بر خله سیزده سالگی نهاده بود روانه و وارد آنجا شد و سه ماه در تاشقرغان اقامت کزیده مبلغ يك لک روپیه از در کات بخشش و تخفیف که سردار عبد الرحمن خان نموده و بمردم داده بود در حین باز پرس محاسبات کار گزاران او مجری نداده از راه استرداد حواله

ذکر مراجعت
سردار شیر
علیخان از
ایران

ذکر رفتن
سردار محمد
افضل خان
از تخته پل به
تاشقرغان

نمود که پس تحویل خزانه نمایند چنانچه باندک زمان بتوسط محصلان شدید مبلغ مذکور واصل و عاید خزانه گردیده بعد راه مراجعت جانب تخته پل در نور دید و در وقت وداع سردار عبدالرحمن خان که از استرداد وجوه انعام و تخفیفش رنجیده خاطر کشته بود بعرض والد ماجدش رسانیده خواهش همنان کشتن پدر نیکوسیر و رفتن تخته پل کرد و قبلهٔ امجدش باعث و سبب ترک کردن حکومت تاشقرغان و عزم تخته پل نمودنش را پرسیده پاسخ شنید که در جائیکه اختیار بخشش و داد و دهش را شخص نداشته باشد چگونه خواستار حکومت آن خواهد شد و پدر نیک اخترش تسلی نموده گفت که باز کشت تخفیفات و موهبات از راه عتاب و بیرون از قانون حساب نبوده که موجب افروختن چهره ات شود بلکه از سبب عدم کفایت مداخل بر مخارجست که برده از روی کار برداشته نشود و تنخواه لشکر بوجه مقرر برسد زیرا که اگر دخل مملکت صرف دیگر جهت شود نگاهداشتن سپاه بی تنخواه محال است و کفایت هر دو امر را بوجه اندک نمودن حکومت را زوال و مملکت را اختلال است خلاصه بدینگونه سخنان اندرزش نموده از همنانی خویش باز داشته از تاشقرغان رایت مراجعت جانب تخته پل افراشت و سردار عبدالرحمن خان پس از معاودت پدرش چون فسخ عزم را با وجود صباوت نا کواری می پنداشت حیدر خان بن محمود خان بیات را بحکومت تاشقرغان گماشته خود از عقب پدر والا کهرش راه تخته پل برداشت و پدرش از مهر و حفاظت (۱) پدران چیزی نگفته وی در زیر حمایت و حضانت (۲) پدر رحل اقامت انداخته بقرارسابق بخواندن درس و آموختن مهمات رسمیه پرداخت

(۱) حفاظت
شفقت و مهربانی
(۲) حضانت
در بغل نکمهد
شان

﴿ وقایع سال هزار و دو صد و هفتاد و چهار هجری ﴾

درین سال کربت اشمال سردار غلام حیدر خان ولیعهد امارت که حکومت قندهار داشت سردار جلال الدین خان را بحکومت پشت رود و سردار فتح محمد خان را به نیابت خویش بحکومت قندهار مأمور و منتخر ساخته بعزم زیارت اعلیحضرت امیر کبیر احرام بند کعبه مقصود شده رایت سفر کابل افرخت و از قندهار با تخفیه و هدیه بسیار رهسپار کشته در روز ورودش بکابل تمامت اعیان و بزرگان و مردم سکنه شهر با امر امیر کبیر استقبال نموده با جاه و جلال هر چه تمامتر بشهرش در آوردند و او همچنان از کرد راه داخل بارگاه گردیده شرف دست پوس حاصل کرده پس از درک سعادت دیدار پدر والا تبار در سرای خویش شد و بار سفر کشوده روز دیگر تخمه وار مغایکه داشت تقدیم حضور امیر کبیر نموده همه مطبوع و دلپذیر افتاد و چندی باسراحت و عشرت بسر برده تا که از قضای مبرم الهی تب محرقة دماغی عارض حالش گشته به بستر مرگش انداخت و از شدت درد چهرهٔ حیاتش زرد گردیده قالبش از روح تهی شده رخت از تحت عزت تخته کشید و بعمرسی و نه سالگی در عصر روز جمع بیست و یکم ماه ذیقعد سال ۱۲۷۴ هزار و دو صد و هفتاد و چهار هجری روز کار زند کیش سپری شده در مقبرهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم واقع جنب غربی مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون گشت و امیر کبیر پس از طی بساط عزاداری و تبدیل لباس سو کواری سردار شیرعلی خان فرزند خردمند دیگر خود را که با وزیر محمد اکبر خان مبرور و سردار غلام حیدر خان مغفور یک صدف را کوهی و یک سپهر را اختر بود بیاس خدمات برادرش وزیر مذکور که تحت امارت را به نیروی بازویش چنانچه از پیش رقم گشت او از وجود خاندان احمد شاه خلد آرامگاه پرداخت و سپاه دولت انکلیس را بضرب تیغ بیدریغ از مملکت افغانستان بیرون ساخت پیش خوانده بجای برادرش بحکومت و ایالت قندهار نامزد فرموده در اواخر ماه ذیحجهٔ سنهٔ مذکور بقندهارش فرستاد

وقایع سنه
۱۲۷۴ هجری
صلعم

﴿ وقایع سال هزار و دو بیست و هفتاد و پنج هجری صلعم ﴾

و سردار شیرعلی خان پسر خود سردار محمد علی خان را مأمور بحکومت غزنین که تا کنون جا بکبیر و محل حکومتش بود نموده خود در قندهار رفته در روز ورودش بآن دیار سردار جلال الدین خان حاکم پشت رود که پس از فوت سردار غلام حیدر خان در قندهار آمده دوتن (۳) از سراری سردار غلام حیدر خانرا بدون اجازت و اطلاع امیر کبیر در سرای خود برده بود که پس از انقضای ایام عدهٔ ایشان متصرف شود

وقایع سنه
۱۲۷۵ هجری
صلعم
(۳) سراری
جمع سریتی

خائف گردیده از قندهار جانب شمال کوت فرار کرد و سردار شیرعلیخان داخل قندهار شده فوراً سردار محمد رفیق خان لودی را با ایشیک آقاسی محمد اکبر خان تره خیل و جمعی از سواران رکاب خویش بتعاقب وی کاشت و امر کرد که بتعجیل راه نوردیده او را دستیاب کرده بهر وسیله و واسطه که بتوانند بقندهارش برگردانند اما ایشان در خارج از اداره حکومت بدور رسیده هر چند حیلت آنکیختند که او را با خود آرند وی از کثرت خوف از کفتار ایشان مطمئن نکشته باز نیامد و راه کراچی بندر پیش گرفت و فرستادگان سردار شیرعلیخان چون داخل علاقه غیر بود حیرتاً نیز او را نتوانستند برگردانند چنانچه بی نیل مقصود مراجعت نمودند و او در کراچی رفته از آنجا براه آب جانب بمبئی ره نوردیده از بمبئی خود را بهرستان کشیده از آنجا جانب قسطنطنیه رهسپار گشته بار یاب حضور سلطان المعظم اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان شد و از وی نوازش نیکو یافته در آن مرزوبوم اقامه کرده مصاحب ترکان روم گردید و سردار شیرعلیخان بحکومت قندهار مواظب گشته بنظم و نسق مملکت و ترتیب سپاه و تربیت رعیت پرداخت

﴿ ذکر سرباز زدن میر سلطان مراد خان اتالیق از امر سردار محمد افضل خان ﴾

(و مأمور شدن سردار محمد اعظم خان بتنبیه و تادیب او)

و در خلال احوال مذکور سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان سلطان مراد خان اتالیق میرقطن را دعوت اطاعت کرده فرمان داد که رهوس منار قصبات قطن را بنام اعلیحضرت امیرکبیر در خطبه مزین گرداند و هم از راه انقیاد مالیات و لایت را بتوسط عمال و ضباط پادشاهی از مردم رعیت ستاند و او ازین امر سرباز زده برادر خود را با تحف و هدایا نزد سردار محمد افضل خان فرستاده پیام داد که بدین تحفه و هدیه قناعت ورزیده از دیگر هوائیکه در سر و سودائیکه در دل دارد بگذرد و رنه گرفتار صد گونه خطر خواهد شد و او برادر اتالیق را با آن پیام ناشایستیکه گذاشت اعزاز و اکرام نموده بحسن تفریر و پند دلپذیر روی دلش را بسوی خود کرده برعهده اش نهاد که برادر بزرگش را از باده جهالت جانب شاه راه اطاعت راه نموده با خود نزد او چنانچه وی بر ذمه خویش گرفته مراجعت کرد و آنکاه که نزد برادرش رسیده دلالت اطاعتش کرد و وی بر آشفته خواست که برادر خود را بزندان اندازد ولیکن او از عزم برادر آگاه شده راه فرار جانب تاشقرغان اختیار کرد که خود را نزد سردار محمد افضل خان رساند و میر اتالیق چند تن سوار بتعاقب او گماشته در دشت معروف بآبدان بدور رسیده با هم در آویختند و او خودش با همراهانیکه داشت مدافعه پرداخته سواره را نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مدد طلبید و سردار والایار علی العجالة سواران گرفته و جرار مأمور دشت آبدان نمود و برادر اتالیق قبل از رسیدن کمکیان بقتل رسیده بی آنکه یاری داده شود پدرود زندکی کرده جانب سرای جاوید خزید و پس از قتل او فرستادگان سردار محمد افضل خان با سواران میر اتالیق دوچار گشته چند تن از ایشانرا کشته آخر الامر سواره میرقطن مغلوب گردیده او را دشت کربت و محن شدند و کاشتگان سردار باوقار نغش برادر اتالیق را با خود برداشته در تاشقرغان دفنش کردند و چون کار میر اتالیق بدین مدار رسید سردار محمد افضل خان عرض پرداز حضور امیر کبیر شده سر رشته و دستورات العمل طلبید که لوای تنبیه و تهدید میر اتالیق و سرزانش مردم محال قطن برافرازد با امر کوشمالی او را معطل بفرست گذاشته با صبر و شکیبائی در سازد و این عریضه او در وقتیکه امیرکبیر باراده قشلاق از کابل عازم جلال آباد بود بپایه سریر سلطنت رسیده فرمان شد که بلا درنگ اعلام جنگ برافراشته بالشکر آهنگ قطن نماید و هم سردار محمد اعظم خان حکمران کرم و خوست را فرمان کرد که حاضر حضور شده رهسپار دیار ترکستان شود و پس از صدور هر دو فرمان خود اعلیحضرت امیرکبیر راه جلال آباد برگرفته چون دره نزل تشکی توکی واقع عرض راه خورد کابل و خاک جبار پرتو نزل افکنند سردار محمد اعظم خان از کرم رسیده بغر رکاب بوس معزز گشت و تا منزل باریکاب هم رکاب و الا رفته از آنجا مرخص و روانه ترکستان شد و در کابل آمده سامان سفر ساز کرده رو بترکستان نهاد و امیرکبیر وارد جلال آباد گردیده در باغ پسر داری غلام حیدر خان مرحوم منزل کرد

ذکر سرباز
زدن میر
اتالیق از
فرمان سردار
محمد افضل
خان

وازدیکر سوی سردار محمد اعظم خان که روی جانب ترکستان نهاده بود چون وارد آی بیک شد سردار عبدالرحمن خان که از تاشقرغان چهار منزل بعزم استقبال عمن راه نوردیده بود در منزل مذکور درک ملاقات کرده از آنجا باهم راه بر گرفته بحضور سردار محمد افضل خان برادر بزرگش وارد تخته پل شدند و هر دو برادر باهم مصاحبه و معانقه نموده از دیدار یکدیگر مبتهج و شادمان شده امر لشکر کشی و دشمن کشی را تافصل بهار معطل داشته در گوشه انتظار نهادند

ذکر مراجعت امیر کبیر از جلال آباد بکابل و لشکر فرستادنش جانب قطن

(ولشکر کشیدن سردار محمد افضل خان از ترکستان و تخته پل بدانسو)

(بسالاری سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان)

چون ایام دی در گذشته موسم بهار رسید امیر کبیر از جلال آباد مراجعت فرموده بدار السلطنه کابل مقام بیلاق کرد سردار محمد اسلم خان را بادو فوج پیاده و شش عراده توپ و سواره و پیاده بسیار از راه چاریکار جانب قطن رهسپار ساخت و از عقب او لشکر دیگر بسر کرده کی سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان مرحوم روانه آن مرزوبوم نمود و همچنین از قفای او سردار محمد شریف خان را با دیگر لشکر شایان از پی هم بفاصله یکیک منزل کسبل فرمود و از جانب ترکستان سردار محمد افضل خان لشکر بزرگی مرتب و منظم ساخته بسالاری سردار عبدالرحمن خان در تحت رایت و فرمان سردار محمد اعظم خان قرار داده طرف قطن رهسپار فرمود و در هنگام کوچ دادن سپاه سردار محمد افضل خان از تخته پل سوار شده باراده سان پنی داخل لشکر گاه شد و چون سردار عبدالرحمن خان تمامت سواره و پیاده و توپخانه را بوجه اتم واکمل آراسته و پیراسته بود پس از عرض دیدن افواج انتظامش مطبوع و مستحسن افتاده بعطای شمشیر مرصع و اسب زین و یراق طلا از قبل پدر خجسته سیرش مفتخر و سربلند کشت و هم مأمور شد که بااردویش در تاشقرغان رفته درنگ نماید تا سردار محمد اعظم خان که بعضی امور ضروریه سفرش ناتمام است انجام نموده از عقب دررسد بعد باهم جاده پیمای منزل مقصود شوند و سردار عبدالرحمن خان باسر پدر و الاشانش از تخته پل جیش در جنبش آورده وارد تاشقرغان شد و مردم سکنه شهر و اطراف آنجا از بزرگی و کوچک با استقبال برخواسته نظر بعجب و مواسستیکه از وقت حکومت او در دل داشتند زبان بشکر خداوند تبارک و تعالی و دعا و ثنای وی کشوده مقدمش را بغایت کرامی داشتند و تعظیم و تمجیدش نموده مراسم اعزاز و اکرام بجای آوردند و او بازای خوشی و خرمی نمودن و شکر گذاردن و دعا و ثنا خواندن ایشان بزبان لطف و نرم کوئی و بیان دلجویی بازپرسی نموده همه را مرمون تقدمات بیکرانه ساخت و میدان عیدگاه را که دشت بافضائست لشکرگاه قرار داده فرود آمد و روز دیگر از راه امتنان مردم سکنه تاشقرغان رؤسای شهر را دعوت مهمانی کرده بعزت و احترام همه را طعام داد و ایشان نیز از طریق وفا راه صدق و صفا پیموده با او و لشکرش سلوک و رفتار مخلصانه بتقدیم رسانیدند و روز پانزدهم ورود او در تاشقرغان سردار محمد اعظم خان از عقب در رسیده بوی ملحق کشت و دوروز دیگر باهم توقف کرده بعد راه افتاده وارد آی بیک شدند و سه روز جهت تهیه علوفه در آنجا مکث نموده روز چهارم روبراه غوری نهادند و پس از قطع پنج منزل بقرب قلعه غوری که میرا تالیق بروج و باره اش را بمردان کار و سامان کارزار استوار داشته بود رسیده قلعه را مستحکم دیدند

ذکر محاصره قلعه غوری

(ورسیدن میرا تالیق بیاری قلعه کیان و مغلوب شدنش)

چون قلعه را محکم و قلعه داران را استوار و مستحکم مشاهده کردند لاجرم سردار عبدالرحمن خان تدبیریکه در ضمیر داشت بروی کار آورده قبل از آنکه خیام و سرا پردهای اردو برپا و افراشته کرد تمامت سپاه را که بیست هزار مرد پیکار و چهل عراده توپ آتش بار بودند بمقابل قلعه باصفوف آراسته ساعتی برپای داشت تا قلعه

ذکر
مراجعت امیر
کبیر و لشکر
فرستادن
سردار محمد
افضل خان
در قطن

ذکر محاصره
قلعه غوری
و شکست امیر
اتالیق

کیان مشاهده و معاینه کرده بیدل و هراسناک شوند و بعد از نشان دادن صفوف سپاه را بقانون نظام درهم شکسته در لشکرگاه در آورد و نماز عصر را ادا کرده باجندتن از افسران نظام و خدام خویش از اردو بیرون شده اطراف قلعه و مواضع و مواقع نقب زدن و توپ نهادن را نیک نظر کرده مشخص و معین نمود و نقب زنان چابک دست خارا شکاف را در مواضع معینه مأمور نقب زدن کرده لشکر را حکم سنکر ساختن نفاذ فرمود و همه مأمورین بکار نقب و افراختن سنکر پرداخته از شام (۱) تا بام کار کرده نقبها را بکنار خندق رسانیده سنکر سدیابی برافراشتند و پس از انجام کار در خیمه که خودها قرار گرفته تا وقت ظهر استراحت و رفع خستگی نموده آرام و آسوده بودند که ناگهان میراتلیق با چل هزار سوار از راه یاری و مددکاری قلعه کیان نزدیک رسیده بنظر لشکر پادشاهی و مردم قلعه جلوه کردند که قلعه کیان را قوی دل ساخته خصم را از هراس پای در کل اندازند و سردار عبد الرحمن خان باندیشه اینکه اگر میراتلیق بر لشکرگاه تاختن کند میباید از معسکر دورتر شمشیر حمله دشمن را سپرد تا آسیبی به بنه و آغز و ولشکر نرسد پس بتعجیل هر چه تمامتر دو هزار سواره کزیده از سواران نظام و دو وزده عمده توپ اسبی و چهار دسته از فوج پیاده نظام را با خود برداشته راه مدافعه پیش گرفت و مخفیانه روی بسوی خصم نهاد چنانچه میراتلیق و سوارانش که چشم حیرت بلشکرگاه و خیم سپاه دوخته سرگرم نگاه بودند از اردو بیرون شدن سردار عبد الرحمن خان و راه پیودنش جانب ایشان آگاه نشدند تا که یخبر به پشت سر ایشان رسیده توپچیان را امر بکشدادادن توپ کرد و ایشان دفعه دهن توپها را جانب دشمن کشوده موزیک چیان و باجه نوازان ساز مخالف در نوا آورده میراتلیق و لشکرش را در دشت بینوائی انداختند چنانچه از عدم و قوف بر قلت همراهان سردار عبد الرحمن خان و شدت غریبیدن توپ و تفنگ حمل بر کثرت کرده چهارا بر خود تیره و تنگ دانسته آهنگ فرار کرد و پشت بچنگ داده رو بکر ز نهاد و قلعه کیان نیز از مشاهده اینحال صبر و طاقت را از دست داده در پس دیوار حسرت و ناامیدی نشستند و سردار عبد الرحمن خان بافتح و ظفر همعنان بلشکرگاه خویش مراجعت کرده تا ساعت یازده از شب تمام نقبها و سنکر را خیر گرفته تمام سپاه را هشیار و بیدار و گرفتار کار مشاهده نموده همه را تحسین و آفرین فرموده با استراحت کاهش معاودت کرد و لشکرش شب را بهوشیاری و پاسداری روز رسانیده وقت طلوع آفتاب سردار عبد الرحمن خان لشکر را ملاحظه کرده از جمله دو هزار سوار را مأمور قراولی کرد که بفاصله هشت گروه از لشکرگاه دور رفته محافظانه گردش نمایند تا اگر سوار مخالف حمله ور شوند دواب و مواشی و افراد لشکر که در اطراف اردو منتشر اند از خطر بی حذر باشند و نیز اگر بر معسکر سواره خصم بتازد ایشان (۲) ابطال رجال اردو را خیر سازند تا بمدافعه بردازند و نکند ازند که خصم چیره شده ظفر یابند

ذکر محاربه چشمه شیر

(و مغلوب و مجروح و دستگیر شدن قطفنیان)

چون سواران مذکور رفته بگردش و قراولی پرداختند سه روز بعد از رفتن ایشان آگاه شدند که هشت هزار سوار از مردم قطفن در چشمه شیر واقع فاصله پنج فرسنگی عسکرگاه پادشاهی فراهم شده کمین کمین کزیده اند که دواب و مواشی اردو را تاخته بتاراج برند و ازینمعنی سردار عبد الرحمن خان را خبر داده او فوراً چهار هزار سوار و دو عمده توپ بسر کردکی غلام محمد خان فوفلزائی و محمد علم خان محمد زائی بدفع ایشان بکاشت چنانچه مأمورین مذکورین خود را بچشمه شیر رسانیده بر خصم حمله کردند و باندک کشش و کوشش ایشانرا از پیش برداشته دوصد تن را مقتول و مجروح و دستگیر ساختند و هزار سوار از راه تعاقب تاخته از قفای مغلوبین داخل علاقه بغلان یا بغلان شدند و در آنجا عنان از تاختن باز کشیده مراجعت کردند و سواران مغلوبه نزد میراتلیق که در اول کار چنانچه رقم شد فرار اختیار کرده در بغلان قرار گرفته بود رفتند و او از ایشان گاهی حال و دست برد ابطال رجال افغانه را شنیده توقفش را در بغلان که نه فرسنگ از عسکرگاه پادشاهی دور بود بحال پنداشته از آنجا کوچا کوچ روی استعجال بسوی خان آباد و قندز نهاد و سواران سردار عبد الرحمن خان از چشمه شیر اسیرانرا با خود برداشته بمعسکر مراجعت کردند و سردار عبد الرحمن خان اسیران را محبوس کرده سواران قطفن

(۱) مخفف
بامداد

(۲) ابطال
دلاوران

ذکر محاربه
چشمه شیر
و هزیمت یافتن
قطفنیان

یافته را نزد عم محترم مثل سردار محمد اعظم خان برده بجرائی خدمت برای ایشان حاصل کرده و آنرا که در راه شجاعت سبقت ورزیده بودند بعطای خلعت سرافرازی داد بعد دست بکار برده با درمیدان تسخیر قلعه غوری نهاد

﴿ ذکر اتمام حجت نمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(برقلعه گیان و فتح آن)

در عصر روز نوازش دادن سواران منصوره عزم سردار عبدالرحمن خان مصمم تسخیر قلعه شده نخست عقب دیوار سنگر که نزدیک قلعه بود رفته لب بانداز قلعه گیان کشوده از راه اسلامیت دعوت اطاعت کرد که خونهای جانبین ریخته نشود و خاک نبرد بر سر و روی دلیران ریخته نگردد و گفت که اگر یم جان دارید بهر قسمیکه اطمینان شما باشد امان خواهید یافت و از راه صلح و صلاح جانب منزل نجات و فلاح خواهید شتافت والا در مقاتله طریق نجات نخواهید یافت و قلعه گیان باسخ لاونم نکفته سردار موصوف برآشفته معاودت کرد و در هنگام شام عزم یورش جزم نموده دلاوران ملکی و نظام را تعلیم و القا فرمود که از شام تا بام قلعه را بزیر کلوله توپ گرفته قلعه گیانرا ارام نکذارند و در اخیر دست از کشاد دادن توپ بازداشته خاموش شوند تا صدم قلعه بدانند که از رنج یخوابی شب و زحمت و تعب استراحت طلب شده اند و ازین معنی ایشان نیز از غفلت ترك مدافعت کرده با استراحت کرایند انگاه در اول شفق تمامت سپاه آواز یا چهار یار بلند کرده برقلعه بتازند که حصاریان مضطرب و حیران شده هر کدام بجای از حصار دوچار دلیران پیکار گردیده از هجوم آوردن بیکسو بازمانده و محروم شوند چنانچه همه لشکر شب را بر طبق تعلیم سردار عبدالرحمن خان بسحر رسانیده هنگام سپیده دم قدم یورش پیش گذاشته از یکطرف برقلعه حمله کرده از جوانب سه کانه دیگر صدای یا چهار یار و آواز الله اکبر بلند کرده قلعه گیانرا چنان واله و حیران نمودند که سر از پا نشناخته حصار خارج از قلعه اندرونیرا برداختند و به اندرون قلعه بزرگ شدند و قلعه خارج که بمثابة شیر حاجی بدور حصار اندرونی افراخته بود بدست افواج پادشاهی آمده بلا درنگ از قضای ایشان آهنگ تسخیر قلعه بزرگ کردند و از پلیکه از چوهای باریک پدید یافته و بقدریک ذرع از سطح آب خندق فرور نهاده بودند که در وقت یورش لشکر پادشاهی آرا درنگ نکرده از خندقیکه ده ذرع عمق و بیست و سه ذرع عرض داشت نتوانند عبور کنند اما ایشان از صافی آب جسر مذکور را دیده از زبر آن در گذشته داخل قلعه شدند و در کاین بازار را متصرف گشته دیوار آنها را شکافته از سوراخهای آن بکشاد دادن تفنگ و آتین جنگ برداختند و در خیال سردار عبدالرحمن خان نیز از عقب دلیران سپاه بقلعه درآمده از میان دکنهای متصرفه لشکرش نامه امان و استمالت مرقوم فرموده مصحوب اسیریکه از چشمه شیر چنانچه گذشت گرفته بودند نزد قلعه گیان فرستاد که شمارا با جان و مال امان دادم بشرط آنکه قبل از تغلب سپاه از راه اطاعت پیش آمده خویش را تسلیم کنید والا اسباب قتل و غارت آماده است و دلیران مترصد امر ایستاده پس هر یک ازین دو امر را که بهتر میدانید مرا بانشکرم خبر دهید تا کار انجام شود و تا رسیدن جواب لشکر را از محاربه و مقاتله بازداشت و قلعه گیان نامه خیر ختامه سردار و الا بتبار ابر دیده قبول نهاده قلعه را بدست کارگذاران پادشاهی سپرده مورد عفو شدند و سردار عبدالرحمن خان همه ایشان را که ده هزار تن بودند دسته بدست کیسان خویش داده در لشکر گاه پیش سردار محمد اعظم خان فرستاده او نیز همه را تسلی داده بزرگان ایشانرا بعطای خلعت نواخته هر کدام را بانفری قومش رخصت منزل و مقام ایشان فرمود و ازین سلوک و کردار نیک سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان هر دو یکبارگی از خوف و بیم لشکر افغان ترك منازل و اوطان خویش کرده با عیال و اطفال راه بحرایی گمنامی پیش گرفته بودند باز کشته بمساکن ایشان قرار گرفتند و همچنین کسانی نیکه با میر اتالیق یار و رهسپار بودند نیز روی آرزو بر تافته جانب ما و ایشان مشتافتند و او با چند تن از فتنه جویان نکوهیده خویشان بی یار و مدد کار مانده ناچار با همراهان خود هزار خانوار از مردم بیست و بی اعتبار را اغوا کرده از خان آباد روی فرار جانب رستاق نهاد و در آنجا که از توابع و مضافات بدخشان است رفته بمیران بدخشان پناه جست و از ایشان التماس معاونت و دفع لشکر پادشاهی کرده بامید کمک اقامه کنید

ذکر فتح
قلعه غوری

(۱)

﴿ ذکر پیوستن افواج کابل با سپاه تر کستان و نظم و نسق سردار محمد اعظم خان ﴾

(و حاکم کاشتنش در محال قطغن و خراب ساختن قلعه تالقان)

و مقارن احوال مذکور سردار محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان از فرار کردن میر اتالیق و پناه
گزیدنش در رستاق آگاه کشته از غوری برخوردار گردیدند و درینجا سردار محمد اسلم خان و سردار
شمس الدین خان که بالشکر چنانچه مرقوم گشت از کابل بدانسوی رهسپار شده بودند با ایشان ملحق گردیدند
و اردوی بزرگی شده بعد سردار محمد اعظم خان مرد میرا که از مساکن و منازل ایشان فرار کرده بودند بمخطوط
اسماآت هدایت نموده تمام رعیت بغلان و اندراب را مراجعت داده بزراعت و فلاح مشغول شدند و امر ونهی
پادشاهی را بکردن اطاعت نهادند و بهر محلی از محال قطغن حاکی از حضور سردار محمد اعظم خان مأمور شده
باهر حاکم معدودی از سواران سپاه همراه گشتند و همچنین در هر موضع از حاکم نشین قاضی و مفتی جهت اجرای
احکام آلهی معین گردیده اشراف هر قوم بعیطای خلعت سرافرازی یافتند و پس از نظم و نسق آنولایات از بغلان
کوچ نموده داخل الکای خان آباد شدند و در کنار رود خانه آنجا فروکش کرده لشکر گاه ساختند و از آنجا
دو فوج پیاده نظام و هزار سوار کشاده اوزبکیه و پنجصد سوار از خوانین افغانه و پنج دسته پیاده ساخو و شش
عزاده توپ بسالاری سردار محمد زمان خان بن امیر کبیر بامر سردار محمد اعظم خان راه تالقان برگرفته خود
سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد اسلم خان و سردار شمس الدین خان و بقیه لشکر
در همان جا مقرر گردیدند و سردار محمد زمان خان وارد تالقان شده قلعه آنرا ویران ساخته بقرب قلعه
مخروبه اش در موضع بلندی لشکر گاه قرار داده در دور لشکر سنگر سیدیدی بر افراخت و استوار نشست
و در خان آباد سردار محمد اعظم خان نظم و نسق نهاده نام او را داخل خطبه زبر منبر ساخت و اعیان ملک را
بعطای خلاع فاخره نواخته هر یک از رؤساء قراء بزرگ را با قاضی و حاکمی روانه قریه متعلقه اش نمود و همچنین
سرگرم انتظام مهام مملکت بود و اجرای اوامر و نواهی حکومت می نمود که مردم خوست و اندراب باغواهی
میر اتالیق و میران بدخشان سلسله جنبان فتنه و طغیان شده با حاکم خود هاراه عداوت و طریق مخالفت پیش گرفتند
و سردار محمد اعظم خان فوراً رأیت سرزنش آن مردم نکوهیده منس برافراشته چهار هزار پیاده و سوار را
ازلشکر رکاب بسالاری سردار محمد عمر خان بار کرائی و چندتن از صاحب منصبان نظامی از خان آباد تعیین کرد
که آن مردم را کوشالی دهد

﴿ ذکر پیوستن لشکر سردار محمد شریف خان ﴾

(بلشکر مأموره اندراب و ظفر یافتن ایشان)

چون افواج مأموره مذکور روی بسوی منزل مقصود نهادند سردار محمد شریف خان با سپاهیکه از کابل
چنانچه از پیش مرقوم گشت رهسپار آن دیار شده بود با دو فوج پیاده نظام و هزار تن پیاده ساخو یعنی خاصه دار
و هزار سوار کشاده و شش عزاده توپ در موضع بزدره بلشکر مأموره اندراب ملحق گشت و هر دو سپاه با هم
جاده پیمای مسکن و مأوای بغاوت گردیده پس از ورود در منزل مقصود فتح حاصل نمودند و دو هزار تن از آن مردم
سرشور پرفتن را مقتول و مجروح ساختند و پس از حصول فتح سردار محمد شریف خان بنا بر عدم اعتنای سردار
محمد اعظم خان نسبت بدو آزرده دل و آشفته خاطر شده از اندراب راه مراجعت کابل برگرفته چون وارد کابل گشت
مورد عتاب امیر کبیر گردیده حکم پادشاهی اقتضا فرمود که افواج متعلقه او را برگرفته تحمیرش نماید ولیکن سردار
شیر علیخان که درین اوقات سردار محمد امین خاثر از کابل در قندهار طلبیده بنیابت خویش بحکومت آن دیار
گذاشته بکابل زیارت و دست بوس اعلیحضرت امیر کبیر مشرف شده هنوز مراجعت نکرده بود شفاعت او را نزد
امیر کبیر نموده معفو و مأمور حکومت پشت رود گردید و سردار محمد عمر خان بار کرائی نیز پس از مراجعت
سردار محمد شریف خان نظم و نسق بامور خوست و اندراب نهاده و پنجصد تن پیاده ساخو نزد حاکم آنجا گماشته

ذکر پیوستن
سپاه
کابل و تر کستانذکر ملحق
شدن سردار
محمد شریف
خان بلشکر
اندراب

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

خود باقیه سپاه راه خان آباد برداشته پس بخدمت سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان پیوست

(ذکر فرار کردن میر اتالیق از رستاق)

(جانب کولاب و فتنه انگیزی او)

ذکر فرار
کردن میر
اتالیق از
رستاق

در خلال احوال مذکور میر اتالیق از ویران کردن سردار محمد زمانخان قلعه تالقانرا واقامه جستش دران مکان خبر یافته اقامت خویش را در رستاق دشوار پنداشته از آنجا راه فرار برداشته از نهر جیحون عبور کرد و در موضع صیاد از مضافات کولاب رسیده اقامه گزید و میر سره بیک خان کولابی از طریق قومی و وصلت و خویشی که با او داشت اعزاز و کرامت کرده قدم در راه معاونتش گذاشت و ده هزار سوار بوی سپرده همت بر استرداد ولایتش گاشت و او با این ده هزار سوار و دو هزار سوار خودش و ده هزار سوار دیگر از مردم بدخشان که با او همعنان شده و مجموع ۲۲۰۰۰ بیست و دو هزار سوار بودند شورش آغاز کرده روی ترک ناز جانب اطراف تالقان که سردار محمد زمانخان در آنجا بالشکرش اقامه داشت نهاد و هر روزه کسان لشکر او را از قبیل مہتر و قاطرچی (۱) و ساربان که برای علوفه و غیره امور از اردو دور میشدند اسیر و دستگیر ساخته هر چه داشتند بتاراج میکرفت و ایشان را آزار و اذیت مینمود و گاه کاهی قراول و پاسداران سپاه سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان با یغما بیان دوچار گشته رزم میدادند و در هر بار صد و صد تن از طرفین مقتول و مجروح میشدند و هر چند که از آنان دستگیر میکشت سردار عبدالرحمن خان بدهن توپ بر بسته پاره پاره اش میکرد و دو سال را جانین بدین منوال بسر برده لشکر پادشاهی شب و روز آرام نبوده خون دل میآشامید

(۱)
قاطر لفظ
ترکی است
بمعنی استر
از غیاث اللغات

﴿ وقایع سال هزار و دو صد و هفتاد و شش هجری صلعم ﴾

وقایع سنه
۱۲۷۶ هجری
صلعم

چون سردار محمد زمانخان از ترکتازی و دست اندازی میر اتالیق خسته خاطر شده عرصه خودداری برویش تنگ گشت ناچار مکتوبی بسردار محمد اعظم خان فرستاده کمک طلبید که چون بالشکر اندک در مقابل پنجاه هزار خانه وار بدخشان و غیره افتاده شب و روز را بحفاظت و عسرت بسر میریم یا لشکری بقدر کفایت روز مصاف و نگاهبانی اطراف بفرستید یا خودم را اجازت دهید که اردو را همچنان در تشکنای اضطراب گذاشته جریده رو بدان سو آرم و پس از ارسال این نامه از بس مجال را تنگ دید تا رسیدن جواب درنگ نتوانسته با خدمه خاص خویش اردو را در تالقان گذاشته راه خان آباد پیش گرفت و سردار محمد اعظم خان از رسیدن نامه و بی ثباتی او فوراً سردار عبدالرحمن خان را نزد خود خواسته در باب محافظت تالقان و سالار فرستادن برای لشکر آنجا از وی مشورت خواست و او تسخیر بدخشان و نگاهبانی تالقانرا با همان لشکر بیکه در آنجا بود باش عهده توپ قاطری و پنجاه سوار دیگر بخدمت همت خویش نهاد سردار محمد اعظم خان سخن او را پذیرفته اینقدر بوی گفت که مبادا از خورد سالی و ناتجربه کاری بیحوصله شده امر بیرون از اندازه اختیار نمائی بعد شش عهده توپ و پنجاه سوار از لشکر بیکه در خان آباد بود با خود برداشته رو بجانب تالقان نهاد و در بین راه با سردار محمد زمانخان ملاقی شده بوی گفت افسوس که پسر امیر کبیر گفته میشود دیگر مانفت او نشده یک شب در میان خود را در لشکر گاه تالقان بجای سردار محمد زمان خان رسانید و سردار محمد زمان خان وارد خان آباد گشته سردار محمد اعظم خان را نسبت بخویش بی اعتنا دیده راه سرپل که جای گیرش بود پیش گرفت و در آنجا رفته بکار بیکه داشت مشغول گشت

﴿ ذکر فتوحات سردار عبدالرحمن خان ﴾

(و غیره نظم و نسق او در محال بدخشان)

دوروز پس از ورود سردار عبدالرحمن خان در تالقان سه هزار سوار که میر شاه خان حاکم فیض آباد بدخشان و میر یوسف علیخان والی رستاق بترکتازی و دست اندازی مأمور نموده و ایشان در دهن دره رستاق کین کرید

ذکر فتوحات
سردار عبد
الرحمن خان
در بدخشان

بودند بر ساربانان و مهتران و قاطرچیانیکه بیدرقه کی دوصدتن پیاده خاصه دار و پنجاه سوار جهت آوردن علوفه از لشکرگاه بیرون شده بودند بناختند و خاصه داران و سواران بدرقه پای ثبات فشرده بمدافعه پرداختند و نیز کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده از ماجرا آگاهش ساختند و او فوراً چهار صد تن سواره و سه صد تن پیاده از عسکرگاه بکمک فرستاده امر کرد که هر سواره پیاده را ردیف خود برداشته بسرعت شتاب خویش را بسرقت گرفتاران میدان کارزار برسانند و آنگاه که ایشان راه نزدیک کردند سواران بدخشانیه و رستاقیه ایشانرا دیده بی درنگ پشت بچنگ داده رو ببادیه فرار نهادند و از راه کربز وارد رستاق شدند و دوروز دیگر بعد ازین قضیه باز سواران مذکور ترکتاز آغاز کرده بر چند قشلاق از رعایای پادشاهی حمله کردند و سردار عبدالرحمن خان سوار کشاده و پیاده خاصه دار از لشکرگاه بمدافعه آن جماعه شرارت شعار گسیل داشته ایشان غنیم را هزیمت داده تن اسیر با صد راس اسب از ایشان گرفته مراجعت کردند و هم چنین ناسه ماه هنگامه پیکار استوار و بازار کارزار رایج و برقرار بود تا روزی یکی از سادات که بمنزله مرشد میرانالیق بود و او ارادت و اخلاص بسیار بوی داشت و از منزلش فرار نکرده بود حیلت از گیکخته مخالفان را تعلیم کرد که سواره بسیاری در نزد او فرستاده بقرب و جوار منزلش کین کنند و او سردار عبدالرحمن خان را از راه مهمانی در جای خویش دعوت کرده چون وارد خانه اوشده کمر استراحت بکشاید سواران از کمین کاه تاخته او را با همراهایش برابند چنانچه برطبق القای خویش سردار عبدالرحمن خان را از طریق ضیافت در شب دعوت کرد و او با سه صد تن سواره نظام و دوصد تن سواره کشاده از اردو رو بخانه آن سید صیاد (۱) شیانهاد ازین راه صد سوار را مخفی مأمور اطراف خانه او کرد تا اگر کیدی اندیشیده باشد و حادثه روی دهد سردار و الاتبار را آگاه سازند و خودش با چهار صد سوار دیگر که همراه داشت در منزل سید موصوف وارد شده آنقدر درنگ فرمود که آتش و طعام بخته گشت و خوان سالار سفره و طعام حاضر ساخته چون خوان کستریده و انواع طعام چیده شد و هنوز اهل مجلس دست بخوردن دراز نکرده بودند که سواری از نزد آن صد سوار که سردار عبدالرحمن خان بکمین داشته بود در رسیده سردار عالی تبار را آگاه ساخت که سوار بسیاری رو بطرف خانه سید بعزم رزم میآیند چنانچه در کین کاه با سواران مأمور سردار دو چار گردیده سر کرم پیکارند و ایشان بچنگ و کربز رو بدشمن و پشت بدین انجمن نزدیک شده اند که وارد شوند و سردار عبدالرحمن خان از شنیدن این خبر دهشت اثر سید میزبان را بامنسوبانش محبوس و گرفتار ساخته بلا درنگ آهنگ چنگ کرد و سواره در لشکرگاه نیز فرستاده بسردار محمد اعظم خان پیام داد که یک فوج پیاده و هزار تن سواره بادو ضرب توپ روانه معر که کار زار نماید و خودش بقرب گروه مخالف که ده هزار سوار بود رسیده با ایشان در آویخت و دران تاریکی شب بسیار تن را خون برنخت و گروه اشراک که از کم و بسیار دلیران کار زار آگاه نبودند از حمله های شیرانه و دست بردهای دلیرانه سردار عبدالرحمن خان و همراهایش چنان پنداشتند که حربگاه سراسر بر از لشکر است که چنین رشادت بتقدیم میرسانند پس ناچار قبل از آنکه کمک از معسکر برسد سواران میر رستاق و بدخشان الامان گفته رو بفرار نهادند و سردار عبدالرحمن خان فتحیاب گردیده کس نزد کیمیان که در راه بودند فرستاده پیام داد که خصم مغلوب گشته راه فرار بر گرفت ایشان در هر جا که رسیده باشند درنگ کنند و در بازگشت وی هرکاب طریق مراجعت طی نمایند و درین محاربه صد تن از همراهان سردار عبدالرحمن خان مجروح و مقتول گردیده پنج صد تن از دشمن را زخمدار نموده و از دم تیغ گذرانیده اجساد کشتگان همچنان مطروح در میدان ماندند و زخمداران ایشان را با چهار صد تن اسیر که دست گیر کرده بود از حربگاه برداشته شباشب در خانه سید مذکور مراجعت فرمود و طعامی را که بر سفره چیده و سرد شده بود تناول نمود و ده دوازده تنیکه از آفسقلان در جمع اسیران دستگیر شده بودند زبان بدشنام سید مزبور کشوده رو برویش سخنان ناسزا گفتند و پرده رازش را که تا کنون نهفته بود نزد سردار عبدالرحمن خان دریده معایبش را بیکیک بروز دادند که بواسطه این سید بدین بلیه مبتلا شده ایم زیرا که او میران پیام داده ایشانرا بدین امر دعوت نموده آماده ساخت که من سردار عبدالرحمن خان را بمهمانی دعوت نمایم شما

(۱)

شاید مکارو
فریب دهنده

سوار بکمارید که اورا از خانہام دست گیر نماید چنانچہ بالقاء واغوای او آندہ اکثر کشتہ وچنین کہ ہستم مبتلا کشتہ ایم و سردار عبد الرحمن خان سید را بادیکر اسیران بدخشان باخویش برداشته بلشکر گاہ مراجعت کرد وبالتمام جراحات آنان پرداختہ سید را بامکتوب شرح مکائدہ اش در خان آباد نزد سردار محمد اعظم خان مرسل داشت ودیکرانرا ہر واحدی پنج تنکہ خرج راہ واریاب لیاقت را زیادہ بران خلعت نیز عطا فرمودہ رخصت موطن و مساکن ایشان داد تا دیکر مردم را ہدایت و استمالت نمایند واسیران مردم تالقان بدخشانرا کہ هنوز ولایت ایشان چنانچہ باید بتصرف در نیامدہ بود رھائی ندادہ همچنان نکاہ داشت وبکسان و خویشا نشان پیام داد کہ ہر گاہ از راہ اطاعت جانب منازل و اوطان خویش شوید ہر آینہ اسیرانرا کہ گرفتارند بچشم رھائی خواهید دید والا بیاسا خواهند رسید واسیران را نیز تعلیم والقا نمود کہ برطبق پیام او بذریعہ مکتوب خویشاوندان خودرا اعلام نمایند چنانچہ دو ہزار خانہ وار از پیام سردار عبدالرحمن خان ونامہ اسیران طریق فرمان پذیری پیش گرفته نخست علماء و سادات را نزد سردار عالی تبار فرستادہ اطمینان خاطر حاصل کردہ بعد بمساکن شان مراجعت کردہ سر در خط فرمان نہادند الا میر یوسف علی خان کہ سر باز زدہ قبول اطاعت نکرد وبامیر شاہ خان برادر خود ومیر سربیک خان مشاورہ پرداختہ قرار دادند کہ در دو موضع چال وتالقان جنگ سخت با فوج سرداران افغان انداختہ کار را یکسرہ سازند چنانچہ لشکر بزرگی فراہم کردہ نصف آن بسپاہ داری سلطان مراد خان بن میر اتالیق وبابابیک بن نصر اللہ خان جانب چال کہ سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان بالشکر در انجا بود رونہادہ نصف دیکر بسالاری میر اللہ ویردی خان عم زادہ میر اتالیق بسوی تالقان کہ لشکر گاہ سردار عبد الرحمن خان بود رہ نورد شدند ولشکریکہ رو بتالقان نہادہ بود شبشب خود را بنزدیک عسکر گاہ سردار ظفر ہمراہ عبد الرحمن خان رسانیدہ در باغی کہین کریدند و در روز جمعہ کہ اشتران بار بردار اردو رو بچرا گاہ نہادند صد سوار از کہین کرینان باغ مذکور ناخستہ ہمہ را بتاراج بردند وساربانان سر کردہ سواران محافظ اطراف اردو را خبر دادہ او دو صد سوار فرستاد کہ اشتران را باز گردانند و ازین امر سردار عبد الرحمن خان آگاہ شدہ سر کردہ مزبور را معاتب ساخت کہ صد سوار در چنین امور کاشتن خود را در مہلکہ انداختن است زیرا کہ حملہ و تاختن صد سوار بدون آنکہ لشکر انہوی در عقب داشته باشند بر لشکر پادشاہی دشوار است وبمختمل کہ سپاہ بزرگی پس پشت دارند کہ درین کار اقدام نمودہ اند اگر نہ چنین جسارت نمیتوانستند کرد پس تمامت افواج را امر بسلاح آراستن وآامادہ و مترصد معلوم کشتن حقیقت کار کرد کہ نا کہان سواران مأمورہ سر کردہ قراول بحالت شکستہ وعنان کستہ نمودار شدند و از قفای ایشان تخمیناً سی ہزار سوار رو بسوی اردو آشکار کریدند وسردار عبد الرحمن خان فوراً چند عرادرہ توپ را با دو یست تن پیادہ ساخلو بر پشتہ موسوم باور پتوز کہ جانب غنیم و بقرب لشکر گاہ بود صعود دادہ خود با تمامت سپاہ واتواب از سنکر بیرون شدہ سد وار واستوار ایستاد تا کہ سواران مغلوبہ در رسیدہ باردو پیوست و از جملہ صد سوار چہل تن بایکتن منصبدار کہ از نیاثر ملامؤمن مرحوم بود عرضہ تیغ گروه اشراہ شدہ شست تن بسلامت داخل لشکر کریدہ پیانی تازندکان میدان تاراج در رسیدہ سینہ های شارا آماج کلولہ توپ و تفنگ ساختہ جنگ سخت با سردار عبدالرحمن خان ولشکرش در انداختند و او در عین کار زارتدیری روی کار آورده یک فوج پیادہ نظام را باسہ ضرب توپ از راہ خفایک جانب و پنج صد تن پیادہ ساخلو از دیکر طرف خصم کاشتہ خود بادیکر سپاہ زور و ولوای قتال وجدال افراشت و سرگرم بیکار بود کہ دفعہ مأمورین ہردو طرف بردشمن حملہ ورکشتہ ایشان را از پیش برداشتہ ہزیمت دادند وبدخشانیان چون پشت بمحاربه دادہ رو بگریز نہادند سردار عبدالرحمن خان فتحیاب کریدہ سواران ملکی افغان و قزلباش وغیرہ را بتعاقب کاشتہ از قفای سواران ملکی سوار نظامی را نیز امر ناختن کرد و این فتح پس از مقاتلہ نہ ساعت نصیب سردار نامدار کشت وسہ ہزار تن از دشمن بقتل رسیدہ همچنان در معرکہ کارزار ماندند و از رؤس شان مناری بیادکار افراشتہ شد و ششصد تن اسیر وزندہ دستگیر کریدند کہ اکثر آنها نیز زخمدار بودند و پنج ہزار اسب نیز بتصرف سپاہ سردار

عبدالرحمن خان در آمده چون توپخانه آتش بار و لشکر نظام داشت قلبی از دلبران لشکرش جریح وقتیل گردید و همچنین سوارانیکه روی قتال بجانب چال نهاده بودند در همین روز جمعه بر سردار محمد علم خان و لشکرش حمله کرده مغلوب شدند و صد تن از ضرب تیغ دلاوران سپاه او کشته گشته اجساد کشتگان را باز گذاشته رو بهزیمت نهادند و زخمداران شان دیده نشد که چند تن بودند و از پیروان سردار محمد علم خان دو تن مقتول و ده تن مجروح گردیدند و سردار عبدالرحمن خان مزده فتنج را نکار داده نزد سردار محمد اعظم خان فرستاد و همچنین سردار محمد علم خانش نیز نوید داد

﴿ ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان ﴾

(صغیر جهت استعزاز سرداران)

و همدین هنگام امیر مظفر خان پادشاه ذیحجه بخارا باراده اینکه معلوم نماید و مفهوم شود که سرداران باشوکت و شان افغان با مردم قطغن و بدخشان و میران ایشان چه در میان دارند و کدام شیوه اختیار کرده کدام طریق میسارند از بخارای شریف با سپاه آراسته بیرون شده در کرکی پرتو نزول افکنند و از آنجا راه بر گرفته براه چارجوی از نهر جیحون عبور کرده در چارجوی یامریکه پیش نهاد خاطر داشت درنگ نمود و از ورود او در آنجا سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان که در بلده مخنه پل اقامت داشت باندیشه اینکه مبادا امیر بخارا دست تصرف بر کستان متعلقه افغانستان دراز کند و اکثر مردم از جاده قومی و ابلیت بوی گزیده شورش بزرگی بر پا گردد مشوش و مضطرب شده بذریعه مکتوب سردار محمد اعظم خان را خبر داد که از تمامت سپاهی که در تحت رایت او و سردار عبدالرحمن خان در محال قطغن و غیره اند و بیست هزار تن میشوند هشت هزار مرد پیکار را با جنرال عبدالرحمن خان بلاد درنگ و اهل روانه تخته پل نماید زیرا که در تخته پل و اطراف و نواحی آن زیاده برده هزار و پنجصد تن مرد پیکار نیست تا توجه پادشاه بخارا بدین سوی و اقامه او در چارجوی باعث اختلال احوال ترکستان متعلقه افغانستان نگردد و سردار محمد اعظم خان هراسناک گشته بی درپی نامه فرستاده سردار عبدالرحمن خان را که بقرار مکتوب قبله امجدش بمنصب جنرالی نام بردار شد از تالقان در خان آباد طلبید و او را کرچه ولایت را جدید متصرف گشته و چنانچه باید در تحت فرمان نگرده بود که مصدر فتنه نشود تا چار بضمون المأمور معذور از تالقان بار سفر جانب خان آباد برست و از عدم کفای بار گیر لشکرش را امر کرد که هر یک مقدار توان خویش از قور خانه برداشته رو به راه نهاد و صد تن مرد کزیده را از قشون بیرون فرستاد که بازده هزار کوسپند که در خوالی قشلاقیکه زیر تپه اورتپوز چرادارد برداشته بار دو رسانند که از خان آباد تا تخته پل بجز ازین کله دیگر آرزوه برای لشکر میسر نخواهد شد پس از آن پاره از سواران را در زیر رایت سردار شمس الدینخان بن سردار امیر محمدخان مرحوم قرار داده بقراولی کاشت و بقیه سواران کشاده را با پیاده کان ساخلو و چهار عماده توپ در قلبگاه جای زفتن و راه پیوند معین کرده خود باقیه افواج سواره و پیاده بساقه (۱) لشکر جای گزیده روی بسوی تخته پل نهاد و چون مردم تالقان و نواحی آن کوچ بیوقع سردار عبدالرحمن خان جنرال را مشاهده کردند محل برزبونی و بیطاعتی او کرده از قفای اردویش جاده پیمای غارت و تاراج شدند اما قبل از آنکه ایشان در رسیده بتزکناز بردارند و دست بتاراج مال و مواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان دراز کنند مأمورین سردار موصوف کله کوسپندان مزبوره را متصرف شده در موضع خواجه چنکال بار دو پیوسته بودند که تالقانیان نیز در همین مکان در رسیده بدون اینکه بازوبکین کشایند از قفای اردو راه همی پیوند و روی نیز بر نمی یافتند تا که سردار عبدالرحمن خان از دنباله نوردی ایشان بر آشفته آهنک جنک کرد و بی درنگ روی ستیز با آنان که تقریبا شش هزار سوار بودند نهاد و یکفوج پیاده را در مفاکی که در کنار معبر واقع بود و از دیگر موضع کنار راه سه ذرع پست و هزار ذرع طویل بود مخفی نشستن فرمود و اعلام کرد که تا گروه متعاقبین از ایشان گذشته سمیت کنند و او از نوپ از اردو بلند گردد آرام نشسته باشد بعد از جا برخواسته از عقب پیش رو تالقانیان را در میان گرفته از دو

ذکر توجه
امیر بخارا
جانب ترکستان
صغیر

(۱)

ساقه فوج
پسین و آخرین

جانب ایشانرا هدف کلوله توپ و تفنگ سازند چنانچه تالقانیان از کین کزنان در گذشته سر کرم ده نوردی بودند که خیرال عبد الرحمن خان از اسب فرود کشته دوسه کلوله هم ورون از دهن خمپاره و توپ جانب ایشان انداخته شش تن را از پا در آورد آنکاه فوج پیاده که کین کزیده بود از عقب روی بکنک نهاده دهن تفنگ جانب تالقانیان کشاد داد و از پیش رو اردوی پرخاش جو حمله ور کشته بچصد تن از تالقانیان را بچاک هلاک انداختند وبقیه السیف رو بفرار نهاده اکثر خود را در آب زده بازه بکوه بردند و سردار عبد الرحمن خان بالشکرش آسوده حال راه نورد منزل مقصود کشتند و راه خان آباد بر گرفته در حین عبور از نهریکه در عرض آن راه واقعست توپی از اتواب سردار عبد الرحمن خان در آب فرو رفته سپاهیان هر قدر کوشیدند نتوانستند توپ را از آب کشید تا که خود سردار عبد الرحمن خان از اسب فرود کزیده در هنگام شام با آب در شده با چند تن دیگر بزمحت تمام توپ را از آب بر آورده براه افتاد و شبان شب راه در نوردیده از سرما زنج بسیار دید و سحر گاه بقرب سپاه سردار محمد اعظم خان وارد کشته دفعه آواز توپ از اردوی او بکوشش رسیده لشکر را امر توقف کرد و کس نزد عم مکرمش فرستاده چوپای حال شد تا اگر خصم شیخون زده باشد دست بکار برده اسب سبزه بتازد و عیش سردار محمد اعظم خان پیام داد که غلام علیخان پیش خدمت بند کان سردار محمد افضل خان قبله والا شانت پایه هزار سوار بکنار نهر حیجون مأمور حفاظت سرحد شده از قضای مبرم حضرت آله پناهاد حدود کرکی و پوساغه کز دیده و باقر اولان امیر بخارا دوچار کشته یاهم در آویخته اند و سواران بخارائی را مغلوب و منهنم ساخته و هزمتیان فراراً داخل لشکر گاه پادشاه بخارا شده داستانی از شجاعت سواران غلام علیخان بعرض و بیان حضور امیر ایشان رسانیده و داستان را بیای برده اورا متوهم ساخته اند چنانچه از خوف و دهشت اکثر آلات و ادواتش را فرو گذاشته راه مراجعت جانب بخارا برداشته تمامت اسباب فرو گذاشته او بتصرف سواران غلام علیخان در آمده است و از آن جمله خیمه و خر گاه خاص پادشاه بخارا دست غلام علیخان افتاده روی مراجعت از آنجا جانب تخته بل نهاده و همه اسباب پادشاه مذکور را تقدیم حضور والد ماجدت نموده است و او خیمه و خر گاه را با اسبابش که کار آمد سلطنت است گرفته مابقی را بسواران غلام علیخان وا گذاشته بعد مزده و بودان فتح خداداد را بمن فرستاده شلک شاد بانه بنای رفت و جز این قصه غصه بر باد بیک امری نصیب و حصه عسکر گاه نکز دیده است که موجب نشویش و اضطراب شما و احبا کرد و سردار عبد الرحمن خان با سردار شمس الدین خان از شنیدن این داستان خورسند و شادمان کشته از چائیکه در نک کزیده بودند آهنگ لشکر گاه سردار محمد اعظم خان نموده بکنار معسکر و سنکر او فرود شدید و پس از ادای مراسم ملاقات سردار عبد الرحمن خان از عم معظمش اجازت خواست که لشکر تالقان همچنان که آمده اند مراجعت کرده در آنجا اقامت و رزند تا اگر مریدم آن سرزمین از شور بکه درسرو کینیکه در دل دارند مصدر فتنه شوند بدفع آن کرایند و او مسئول سردار عبد الرحمن خان را قبول کرده رجوع امر را بخودش حواله نمود و او سپاهرا که همکایش از تالقان راه بر گرفته وارد خان آباد شده بود بنا بر خستکی راه پیودن نزد خویش نگاهداشته از افواج مقیمه خان آباد دو فوج پیاده نظام و بچصد تن پیاده ساخاو و دوازده عماده توپ بایکتن از افسران بزرگ جانب تالقان گسیل کرد و خود جهت مرمت اسلحه و یراق سپاه خان آباد که از در باز ندیده بود و ترتیب و انتظام دیگر امور عسکر به توقف ورزیده افسر مأمور شده تالقان را تسلی و دلجویی فرموده باوی قرار داد که هر گاه فتنه حادث شود و یا قضیه نامرضیه روی دهد اورا بسر وقت خویش رسیده داند و پای ثبات فشرده همت بر رفع غایله آن کارد

ذکر نامزد فرمودن سردار محمد اعظم خان

(دختر میرشاه را برای خویشان)

چون لشکر پادشاهی دوباره وارد تالقان شده مقر کزید میران بدخشان و غیره مفسده خویان فتنه جویان آن مرز و بوم از هواشیکه درسر و نمائیکه مدنظر داشتند محروم کزیده لاجرم از راه اطاعت بدون اینکه از سردار محمد اعظم خان خواهشی در میان آید عرض پرداز شده خواستار وصلت شدند و خواهش آن نمودند که سردار

ذکر مواصلت سردار محمد اعظم خان بامیر شاه

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر کبیر) (سرایج التواریخ)

علیشان محمد اعظم خان صبیحہ مرضیہ نیکو سنجیہ میر شاہ خان را از راه ازدواج بمشکوی خاص خویش در آورده روی امید بدخشانیان را ازین واسطه بسوی اقیاد هدایت فرمایند و سردار عبدالرحمن خان عم بخترمش را از قبول این اجابت مانع گردیده گفت که این خاندان شایان وصلت شهزادگان نیست و اگر منظور ازین وصلت استمال و اطاعت میران بدخشان باشد نیز از صواب دور است چه در هنگام تموز بالشکر ظفر بیکر دران محال رفته همه را مستمال و ذر صورت سر کشیدن و طریق اطاعت نه بیودن شان با مال خواهم ساخت و لکن چون تقدیر رفته بود سخنان سردار عبدالرحمن خان کارگر نیفتاده رشته وصلت و ازدواج را انقاد داد و مراسم استهائیه وصلت و ازدواج بسایر رفت بعد میران بدخشان را اطمینان خاطر حاصل گردیده از جمله میریوسف علی خان که از همه حیلت انگیز تر بود از راه سلام نزد سردار محمد اعظم خان آمده بدهانت و حیلت اورا از عزمیکه در تسخیر بدخشان داشت بازداشت و بوسیله همان وصلت زمامیکه سردار عبدالرحمن خان کشیده و در محاربات عیدیه خوبی پانزده هزار تن را ریخته بود همه را بیفایده ساخته بر مرهم خویش کامیاب گشت و شادمان خاطر مراجعت نمود

ذکر رفتن سردار عبدالرحمن خان

(فرمان طلب از خان آباد در تخته پیل)
پیش از اصدار و انجام امور مذکور سردار محمد افضل خان بخواهش والده ماجده سردار عبدالرحمن خان فرمان طلب اورا از خان آباد در تخته پیل خواست و او فرمان پدر و الا شانش با چهار صند سوار نظامی از خان آباد اجرام دیدار پدر و مادر عفت سیرش بر بسته و بختی پیل نهاد و وارد تاشقرغان شده پنج روز توقف کرد و در هنگام گذرکس در آنجا تحفه و هدیه بسیار از اهل آبادیار از پیشگاه حضورش گذارش یافته بعد از آنجا حرکت کرده بزم زیارات تربت حضرت شاه اولیا وارد شهر مرادشریف شد و بزم ازادای آداب و دعای آن خاک پاک وارد بلده تخته پیل گردیده شرف اندوز دیندار پدر و مادرش گشت و ایشان بشکرانه بخت بدن این فرزند بزرگوار و صدقایت بسیار پدر و ایشان آندیار داده از احتیاج مصارف لیل و نهارشان بی نیاز ساختند و بعد از رفع خستگی سفر بیجاخانه و خزانیه و مقر لشکر رفته همه را از نظر گذرانیده چون بمنظم و مرتب بودند تقوا منصفان را با باند از تالیقات افزون فرمود و خدمتکاران را از هر صنف که بودند بعطای خلایع خوشدل و شاد خاطر ساخت سپس در استکمال اسباب و آلات کعبود سپاه قطغن پرداخته مدت یکماه همه را مرتب و آماده کرده روانه قطغن ساخت و خود بزم یکسال را تمام بخدمت ابوبن بایش و استراحت بسر برد

ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان

(و سر باز زدن سردار میر افضل خان از امر اعلیحضرت او)

(و رفتن در هرات نزد سردار سلطان احمد خان)

و بعد از خلای احوال این سال امیر کبیر از راه احتیاط و استظهار لشکر مرتب و منتظم دیگر بجانب ترکستان کسبیل فرمود که لشکر امیر بخارا از سبب تاراج شدن خمرگاه و سر پرده و بارگاه و احمک و افک سپاهش چنانچه از پیش بشرح رفت در دناک شده در ایام زمستان که طرق و شوارع عرض راه کابل و ترکستان از برف و سرما مسدود شود عزم تسخیر ترکستان متعاقب افغانستان نماید میباید لشکری در خور مدافعه او در آنجا آماده و بنای روزم ایستاده باشد که اختلالی در مملکت روی ندهد پس سردار میر افضل خان بن سردار پرتل خان را بسر کردگی این سپاه مأمور کرد و او عذر آورده از رفتن ترکستان تقاعد و فریاد و امیر کبیر دیگر را بروض او بسالاری افواج مأموره ترکستان نامزد فرموده سردار میر افضل خارا از سر باز زدن و اطاعت امر نکردنش چیزی نکفت اما او نظر بکار خویش متوهم و خوفناک گشته بهانه رفتن در مملکت ایران از امیر کبیر روی دل بر تافته راه هرات پیش گرفت و امیر کبیر مکافات کردار خویش و رفتار او را بکردار حواله کرده خود با وجود خشمت و اقتدار چیزی نسبت بدو نفرمود و او با سردار غلام محی الدین خان پسر عمش سردار کبیر خان از کابل در هرات نزد سردار

ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان در تخته پیل

ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان

(بخند دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیرکبیر) (سراج التواریخ)

سلطان احمد خان رفته اورا بدشاهی امیرکبیر برانگیخت چنانچه مآثر اغوایی او من سر دارمند کور زامشر و خطاً مسطور شده میآید

﴿ وقایع سال هزار و دوویست و هفتاد و هفت هجری صلعم ﴾

درین سال سردار محمد شریف خان حکمران فراه و پشت رود و کرشک سردار سیف الله خان معروف بوکیل برادر خود را بنیابت حکومت خویش کاشته بامر پدر عدالت کسترش امیرکبیر راه تسخیر غور و ساخر و تاپوره پیش گرفت و باعث این لشکر کشیدن سردار مذکور آن بود که عبدالغفور خان سردار قوم تاینی تا کنون رشته اطاعت بگردن نهاده بلکه همواره تاخت و تاز کرده مردم نواحی و اطراف را آزار و اذیت مینمود و این رفتار او در طبیعت امیرکبیر ناگوار افتاده سردار محمد شریف خانرا مأمور فرمود و او قبل از سردار سلطان احمد خان حکمران هرات که او نیز عنزم تسخیر مواضع مذکوره را در ضمیر داشت غلام محمد خان ملک دین زای را با پالنت فراه وزیر دستی سیف الله وکیل گذاشته راه غور و ساخر برداشت که آن مجال را بتأیید قادر متعال متصرف کشته دست عبدالغفور خانرا از ریاست و ترگتاز باز دارد و سردار سلطان احمد خان ازین امر آگاه شده تصرف نمودن و مستولی شدن سردار محمد شریف خانرا در آن سرزمین موجب اختلال کار هرات دانسته عیال ستوده افعال خویش را که با سردار محمد شریف خان خواهر اعیانی بود و پسرش سردار شهنواز خان از راه معذرت نزد برادرش فرستاد که بیاسن خاطر او سردار محمد شریف خان دست از تسخیر مواضع مزبور باز داشته عبدالغفور خان را بحالش گذارد و مادر و پسر در قریه کرشک با سردار محمد شریف خان ملاقی کشته از راه مهر و حفاظت برادر و خواهری از سردار محمد شریف خان خواهش فرسوخ عنزم تسخیر غور و ساخر و تاپوره کرده بزبان راند که چون از طریق راجا التیجا آورده ام میباید از ننگ افغانی ننگدشته مواضع مذکوره را بماند و هشته مسؤل را قبول نمائی تا بمضافات هرات منضم گردند و او ظاهر آ خواهش خواهش را پذیرفته رخصت مراجعت جانب هرات داد و باطناً پس از معاودت خواهش از کرشک باذوفوج پیاده نظام و جنرال خیر محمد خان بن شیر محمد هزاره و سردار فتح محمد خان که درین وقت بلسواران طوائف درانی از قندهار رسیده بدو پیوسته بود و سردار جمعه خان برادر امیرکبیر براه گلستان روی بسوی تاپوره نهاد و آشکاه که وارد موضع گلستان شد عبدالغفور خان توان اقامت و تاب مقاومت در خود ندیده از تاپوره فرار کرده در هرات نزد سردار سلطان احمد خان قرار گرفت و سردار محمد شریف خان از گلستان حرکت کرده غور و ساخر را متصرف گردیده جنرال خیر محمد خان در گلستان از دست سپاه ماتحت خودش که با ایشان درشت خوئی و بدسلوکی کرده و میکرد کشته گشت

﴿ ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان از تخته پل ﴾

(جانب قطغن و گرفتار خانه شدن و از فضل خداوند بعارضه مبتلا نشدنش)

و همدرین اوقات سردار عبدالرحمن خان از نزد پدر نیک اختر و مادر عصمت سیرش رخصت یافته از تخته پل روی مراجعت جانب قطغن نهاد و در منزل موسوم بقزیوی یعنی بازبکاه دختران دوچار واقعه غریبی شد که در عصر روز ورود بمنزل مذکور بعزم سیر پیاده و تنها از اردو بیرون گردیده در دامنه کوهی که در آنجا واقعت رفته بقصد تخلیه عقب سنگی نشست و چون برخواست اشتر را از اشتران باز گیر سپاه که در آن وادی چرا داشت دید که بخشم جانب وی نگاه میکنند و او آواز داد تارو باز گردانیده مشغول چرا شود اما آن بخمی بدبخت بمجرد شنیدن صدای سردار عبد الرحمن خان بروی حمله نمود و او درین حالت جز از خنجر کوچکی دیگر حربه با خود نداشت که دفع آن میکرد ناچار بهمان سنگ پناه جست و آن اشتر در رسیده خواست که حمله نموده سرش را بریاید و سردار عبد الرحمن خان چاره خویش را بدون از دویدن بدور آن سنگ ندیده لاجرم بتک پرداخته همی تاخت و اشتر از عقبش دهن همی انداخت تا که خسته گشته از دویدن بازماند و سنگی را از هول جان برداشته حواله بنا کوش اشتر نموده از قضا کار گرفتار افتاده اشتر بر زمین بیفتاد و بحالاک باخنجریکه داشت ذبحش کرده

وقایع سنه ۱۲۷۷ هجری صلعم

ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان

نجات حاصل کرد و دست و رو و لباس او همه خون آلود گشت و از خستگی ساعتی بخود مانده بعد که بهوش آمد اشتر را مرده و خود را خون آلوده دیده مسرور شد و تا اینوقت خدمه خاصش ازین قضیه هنوز آگاه نشده بودند و آنکاه که خودش باز کشته نزد خادمانش رسید ایشان حالت او را دیده مضطرب و حیران شدند و از حادثه جويا گردیده چون ماجرا بشنیدند معاتب گردیدند که در مدت طول درنگ چرا از قفا رسیدند و بنا بر آنکه در ادای خدمت ملزم شدند ایشان که چهل تن بودند هر يك بضرب سی سی چوب ادب یافتند و پس از آن همه را منیه فرموده امر کرد که در هر جا که پیاده راه پیاید دوسه تن از حرمان با او باشند خلاصه از انجا راه بر گرفته وارد خان آباد گشت و افواج مقیمه آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانیده او نیز صفوف سپاه را بزبان لطف باز پرس احوال نموده ایشان لب بدعا و ثنا کشودند بعد بشرف ملاقات عم محترم مشرف شده در منزل خویش رفت و سران سپاه بجهت احترام ورود او در خان آباد جشنی ترتیب داده روز را بصرف طعام و شب را بچراغان و آتش بازی و سرودنوازی بسر بردند و روز دیگر اسلحه و یراق سپاه و آلات و اسباب توپخانه و قورخانه را بچشم غور ملاحظه کرده همه را آراسته دیده خرسند گشت و بعد از توقف هفته در تالقان رفته سپاه آنجا را نیز مرتب و منظم یافت و درینحال میرشاه و میر یوسف علیخان شش تن پسران سیم عذار و شش تن دختران ماه رخسار و نه راس اسپ بازین و یراق تفره کار و نه خیک شهید خوش کوار و پنج بهله (۱) باز عنقا شکار برسم هدیه نزد سردار عبد الرحمن خان فرستادند و او همه را پذیرفته بازای آن از خود نیز تحفه شایان شان میران بدخشان مصحوب فرستادگان ایشان ارسال داشت و هم بدیشان نامه نکار داد که در وقت اقامه سابقه ام بتالقان در باب معادن و کانهای بدخشان وعده داده بودید که کان لعل و پنج کان طلا و معدن لاجورد و معدن یشب و غیره را بکار گذاران سلطنت می سپاریم و تا کنون ایفای وعده بعمل نیامده بعد از من بعم مکررم نیز اظهاری نکردید و وثیقه درین خصوص بمیان مرا تم و مسجل نگشت سبب تعطیل را بنکارید و خلف وعده خویش را باز دارید تا مفهوم کشته هر چه پیشنهاد خاطر است بظهور بیوندد و ایشان نسیان و عدم مذاکره این سخنان را از جانب سردار محمد اعظم خان عذر آورده تملیک نامه معادن بدخشان را بانامه عذر خواهی بسردار عبدالرحمن خان روان کردند و او تملیک نامه میران بدخشان را بانحفه وار منان نزد والد ماجدش فرستاد

﴿ ذکر وقایع سال هزار و دو بیست و هفتاد و هشت هجری صلعم ﴾

درین سال مرض اسهال در کابل پدید گشته مردم شهر را از خوف وبا و اینجاده آدم ربادل از جارفت و بسیار تن از شهر و اطراف گرفتار مرض مذکور گشته و دیعت حیات سپردند و از انجمله سردار پیر محمد خان را از التهاب ناثرة و بارخت زندگی سوخته در روز یکشنبه بیست و دوم ماه ربیع الاول سال ۱۲۷۸ هزار و دو صد و هفتاد و هشت هجری بعمر شصت و چهار سالگی پدرود جهان فانی کرده جانب بهشت جاودانی خرامید و در جنب جنوب قلعه ملا فیروز کابل در زیر نقاب تیره تراب متواری گردید و همچنین سردار سلطان محمد خان برادر مرحوم مذکور نیز از مرض مزبور در روز پنجشنبه هجدهم ماه ربیع الثانی سنه مسطور بعمر شصت و هشت سالگی از جهان فانی در گذشته جانب جنت النعیم جاودانی شتافت و در پشته سیاه سنگ جانب شرقی شهر کابل مدفون گشت و روی از احباب پوشید

﴿ ذکر آمدن امیرزاده محمد اعظم خان ﴾

(باحازت امیر کبیر در کابل)

در هنگام مذکور سردار محمد اعظم خان از عرض و استدعای خودش طلب کابل شده سردار عبدالغیاث خان بن نواب عبدالجبار خان را بجای خویش مأمور حکومت قطفن کرده نخست از خان آباد جهت باز دید و وداع برادرش سردار محمد افضل خان در تخته پل رفته و با او ملاقات و وداع کرده از انجا احرام زیارت پدر عدالت سیرش اعلیحضرت امیر کبیر بر بسته چون وارد منزل غوری شد سردار عبدالرحمن خان را که اینوقت در خان آباد

(۱) بهله
بمعنی دستکش

ذکر وقایع
سنه ۱۲۷۸
هجری صلعم
فوت سردار
پیر محمد خان
و سردار
سلطان محمد
خان

ذکر آمدن
سردار محمد
اعظم خان
در کابل

آمده اقامه کرده بود بذریعۀ مکتوب نزد خود خواسته پس از ملاقات باهم وداع کرده سردار عبد الرحمن خان بخان آباد باز کشته امور نظامیه را برعهده افسران سپاه گذاشته بعزم زیارت والد ماجدش جانب تخته پل رهسپار شد و آنکاه که وارد آی بیک کشت پدر ستوده سیرش نیز برای امری درانجا پرتو ورود افکننده بود بشرف دست بوس مشرف گردیده بعد از درک ملاقات باهم طی مسافت کرده وارد تاشقرغان کشتند و ازانجا نیز راه برگرفته داخل تخته پل شده رحل استراحت انداختند و سردار محمد اعظم خان پانهاد قرا باغ کوه دامن شده از ورودش درانجا با میر کبیر خبر داد و او از سبب اشتعال نائره و با که در کابل برپا بود امر توقفش اصدار فرمود که تارفع شدن مرض مذکور در آنجا درنگ نماید چنانچه پس از دفع سموم مهلکه و با داخل کابل گردیده شرف دیدار خجسته اطوار پدر نیکو سیر حاصل کرد و با برادرانیکه شرف حضور داشتند دمساز و در محافل انبازگشت و امیر کبیر او را جهت امر عروسی پسرش سردار محمد سرور خان در کابل گذاشته خود از سبب زمستان بادیگر سرداران چون سردار شیر علیخان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان و سردار محمد یوسف خان و سردار محمد کریم خان و سردار محمد عمر خان از کابل بعزم قشلاق رهسپار جلال آباد شد و سردار محمد علیخان بن سردار شیر علیخان را بحکومت کابل مأمور فرمود و چون بجلال آباد رسید در باغ سردار غلام حیدر خان فرود کشته عمارت چهل ستون را که پیش روی باغ بنزدیکی بنیاد و آباد فرموده بود با رعام قرارداد

﴿ذکر لشکر کشیدن سردار سلطان احمد خان﴾

(جانب فراه باغوی سردار میر افضل خان)

همانا رفتن سردار میر افضل خان از کابل در هرات از پیش بشرح رفت که روی دل از امیر کبیر برتافته نزد سردار سلطان احمد خان شتافت و او را بتسخیر فراه تحریض و ترغیب کرده برگرفته اش حجت آورد که عیال و فرزند خویش را که نسبت خواهری و خواهر زادی بسردار محمد شریف خان داشتند نزد او فرستاده التماس نمود که عنان از تسخیر غور و ساخر باز کشیده عبد الغفور خان را در تایوره بحالش گذارد او بفرستادگانت وقتی نکذاشته بی نیلی مقصود رخصت مراجعت داده محال مذکور را که از مضافات هراتست تغلباً متصرف شد و عبد الغفور خان از بیم جان کرینخته اینک حاضر هرات است پس میباید درینوقت که سردار محمد شریف خان بالشکر در غور و ساخر اقامه دارد لشکر کشیده فراه را متصرف شوی و سردار سلطان احمد خان سخنان او را بکوش دل جا داده با سردار شهنواز خان و سردار سکندر خان و سردار عبدالله خان پس از آن و سردار محمد عمر خان برادر خویش و سردار میر افضل خان بن سردار پردل خان مرحوم و لشکر شایان از مرز و بوم هرات راه پیش گرفت و سردار محمد شریف خان نیز از عنزم او آگاه شده حاکم و قلیلی از سپاه را در غور گذاشته خود باقیه لشکر از راه مدافعه روی بسوی فراه نهاد ولیکن سردار سلطان احمد خان پیش تر از وی وارد نواحی فراه شده از کرد راه قلعه فراه را محاصره کرد و سردار سیف الله خان که با غلام محمد خان ملکدین زائی نائب خود و جنرال محمد سرور خان و چند تن از صد باشیان دسته جات خاصه داران در اندرون قلعه جای داشت بقلعه داری پرداخته لوای مدافعه برپای ساخت اما سکندر خان از در حیلت خیبار نام کوت حواله دار قوم علی زائی را که حارس و کلید دار دروازه حصار بود بنوید عطای زراغوا کرده باوی قرار داد که در هنگام یورش دروازه را کشوده پس از حصول فتح جائزه خدمت خویش بستاند چنانچه روز دیگر بوعده آن نمک حرام یورش آورده و او دروازه حصار را کشوده قلعه بتصرف سردار سکندر خان درآمد و سردار سیف الله خان طریق فرار اختیار کرده در کرشک باردوی سردار محمد شریف خان که از غور راه مدافعه برگرفته اینوقت درانجا رسیده بود پیوست و در حین حصول فتح قلعه فراه سردار سلطان احمد خان این مصرع را از طبع خویش در بدیهه برآورده خواند - بنای فریدون سکندر گرفت

ذکر لشکر
کشیدن سردار
میر افضل خان
جانب فراه

ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان در جلال آباد

(و خبر یافتن امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه و لشکر کاشتن)

(و از عقب آن راه فراه بر گرفتن امیر مذکور)

در خلال احوال مذکور سردار محمد اعظم خان امر سور و سرور عروسی فرزند ارجمندش سردار محمد سرور خان را بمراسم شایسته بیای برده از کابل در جلال آباد نزد قبیله امجدش امیر کبیر رفت و پس از ورود او امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه آگاه گشته فوراً فرمان کرد که بدون درنگ سردار ولی محمد خان با سردار محمد رفیق خان و سواران درانیسه و غلجائیسه و قزلباشیه و غیره از کابل براه قندهار آهنگ فراه کنند و بسرعت شهاب و شتاب سحاب خود را در قندهار رسانند تا سردار سلطان احمد خان فتوری بزوی کار سردار محمد امین خان حکمران قندهار و سردار محمد شریف خان حاکم پشت رود نیاورده شورشوری بران سازد و سردار ولی محمد خان از سبب امری تقاعد ورزیده ترک سفر قندهار و فراه کفت و سردار محمد رفیق خان با سردار نظر محمد خان بن سردار امیر محمد خان مرحوم و غیره سران و سر کردگان که در کابل بودند باتبعه و سواره ایشان بطبق فرمان اعلیحضرت امیر کبیر جانب قندهار رهسپار شده بسردار محمد امین خان پیوستند و منتظر ورود موکب امین کبیر که در فرمانش نکار فرموده بود که متعاقباً رایات عالیات نیز در اهتزاز خواهد شد در قندهار توقف کردند و امیر کبیر از عقب فرمانیکه مذکور و معمول شد در ماه رمضان سال ۱۲۷۸ هزار و دویست و هفتاد و هشت هجری از جلال آباد بعزم قندهار و فراه و هرات رو براد نهاد و در منزل کندمک فتح قلعه فراه را شنیده بسرعت هرچه تمامتر رهسپار منزل مقصود گشت و در روز عید سعید فطر که باروز نوروز سال ایت تیل ترکی یکی بود در کابل پرتو نزول افکندند و در حین ورود موکب مسعود سردار محمد علیخان حاکم کابل میدان سیاه سنک را نمازگاه عید قرار داده بود که امیر کبیر نماز را در آنجا ادا نماید اما اعلیحضرتش از استعجالیکه پیش نهاد خاطر داشت از آنجا و شهر در گذشته میدان کنار ده مننگ را لشکرگاه قرار داده بعذر مسافرت خود را از نماز عید معذور داشت و جهت تهیاسباب سفر هفده روز در آنجا مقرر گردیده سردار ولی محمد خان را که از رفتن قندهار تقاعد ورزیده بود مورد عتاب ساخته از رفتن قندهارش باز داشت و فرمانی بنام سردار محمد امین خان حکمران قندهار صادر فرمود که بالشکر در کوشک نخود رفته تار سیدن سپاه کابل در آنجا درنگ کنند و همچنین سردار محمد حسین خان را هزاره جات که تیول و جایگیر سردار محمد اسلم خان برادرش بود مأمور فرمود و میرزا عبدالعزیز خان نواده میرزا عبدالغفار خاثر که در دولت نادر شاه افشار منصب استیفای دیوان اعلی داشت بمکتوب نویسی او مقرر و معین ساخت و امور دیوان آنجا را نیز برعهده وی گذاشت و امر کرد جناب معزی الیه بالشکر در موضع اعلی که قریب مضافات هرات است رفته توقف ورزد تا اگر در هرات بکار شود از آنجا رهسپار آن دیار گردد و ایشیک آقامی شیر دلخان را روانه قندهار نمود که رفته سردار محمد امین خان از کوشک نخود که مأمور بدرنگ آنجا است جانب فراه کوچ دهد و از جمله سرداران و الا تبار سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان جهت ساز نمودن سامان سفر ایشان در کابل باز مانده امر شد که بتعمیل از قفای سپاه امیر کبیر رهسپار قندهار شوند و خود اعلیحضرت امیر کبیر در روز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۷۸ هزار و دویست و هفتاد و هشت هجری از میدان کنار ده مننگ آهنگ قندهار کرده پیش در جنبش آورد و سردار سلطان احمد خان از رسیدن سردار محمد امین خان با سپاه شایان در کوشک نخود و شنیدن توجه امیر کبیر از کابل بدانسوی نیروی بازویش ضعف پذیر گشته بهمان قلعه فراه که متصرف شده بود اکتفا کرده بدیگر نواحی و محال نتوانست حمله کرد چنانچه سردار میرافضل خاثر که باعث این شورش و فغان بود باد و فوج پیاده هراتی و دیگر اعدادی از سپاه در فراه گذاشت که سد راه امیر کبیر شده گرفتار سپیکارش سازد تا خود کار هرات را استوار نموده بسامان درست بمدافعه پردازد خلاصه باین اراده خودش بهرات باز گشته بتهیه اسباب قلعه داری و استواری پرداخت و امیر کبیر روز پنجم ماه ذیقعدة الحرام سال مذکور وارد قندهار شده چندی

ذکر رفتن
سردار محمد
اعظم خان در
جلال آباد

جهت انجام نمودن بعضی امور توقف فرمود بعد سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خان را بحکومت قندهار مأمور فرموده سید نور محمد شاه فوشنجی را بنیابتش کاشت و سردار شیرعلیخان ولیعهد را با سپاه گزیده دوروز قبل از حرکت موکب های بونی امر رفتن جانب فراه کرد و مقارن اینحال سردار محمد امین خان که ایشیک آقاسی شیردل خان از حضور امیر کبیر مأمور کوچ دادن او از کوشک نخود جانب فراه چنانچه مرقوم کشت شده بود چون سردار سلطان احمدخان از فراه در هرات رفته بود ترک پیش رفتن کرده بعزم استقبال قبلهٔ اجدش راه قندهار برگرفته شرف دست بوس حاصل نمود و با سردار محمد شریف خان که او نیز از آنجا آمده شرف بار یافته بود مأمور رفتن جانب فراه شدند و همدرینوقت قاضی عبد السلام خان بن قاضی محمد سعید خان خانعلوم با مر امیر کبیر از قضاوت قندهار معزول گردیده از تغیر او قاضی سعدالدینخان بن قاضی عبد الرحمن خان برادر قاضی عبد السلام خان بمنصب و خلعت قضاوت قندهار سرفراز گشت و امیر کبیر جانب فراه راه برگرفت اما هر دو سردار مذکوران رفته قبل از رسیدن امیر کبیر قلعهٔ فراه را که در دست کسان سردار سلطان احمد خان بود بمحاصره انداختند و کار را بر سردار میرافضل خان دشوار ساختند و همچنین او را گرفتار تنگنای محاصره داشتند که سردار شیرعلیخان که دوروز قبل از حرکت امیر کبیر براه افتاده بود نیز در رسیده سردار میرافضل خان که نسبت خسری بوی داشت رسیدن او را مایهٔ نجات خویش دانسته بدیشان پیام داد که اکنون که سردار شیرعلیخان وارد گردیده است و از وی نسبت بخود اطمینان خاطر دارم اینک از قلعه بیرون شده نزد شما آییم و قلعه را تسلیم نمایم چنانچه از عقب پیامش از قلعه برآمده گردن تسلیم نهاد و ایشان قلعهٔ فراه را متصرف کشته سپاه مقیم آنجا را نیز در تحت رایت و فرمان خویش کردند و درینوقت امیر کبیر که دوروز پس از حرکت سردار شیرعلیخان ره نورد منزل مقصود شده در منزل سیه آب پرتو نزول افکننده و از آنجا رهسپار منزل خرمالقی گردیده بود که در عرض راه مژدهٔ فتح فراه را از عرض سردار شیرعلیخان که همدست میرآخور مدد خان نکار و ارسال داشته بود شنیده مسرور و شادمان گردید و همچنین مشعوفانه طی طریق نموده چون بنزدیک فراه رسیده نزول اجلال فرمود سردار محمد امین خان بساط مهمانی گسترده سرآورده و بارگاه بزرگ برپاساخت و بذریعهٔ عریضه امیر کبیر را دعوت مهمانی و خواهش فرودشدنش را دران بارگاه و سرآورده کرد و امیر کبیر دعوت او را پذیرفته در بارگاه و سرآورده که او مرتب ساخته بساط مهمانی انداخته بود شرف نزول افکند و درینوقت سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان چنانچه از پیش مذکور شد که در کابل بازمانده بودند در رسیده سعادت دست بوس حاصل کردند و هر کدام در هیک از خیامیکه برپا نموده بودند فرود شدند الا سردار محمد یوسف خان که با امیر کبیر معاشر و هم مکان بود دیگران هیک بجائی شدند و پس از کشودن کمر و بند و بار سفر امیر کبیر تمامت سرداران و سران سپاه را اذن بارداده همهٔ سرداران چون سردار محمد شریف خان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان و سردار محمد کریم خان و سردار محمد عمر خان و سردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم و سردار شهباز خان بن سردار محمد کرم خان و سردار خوشدل خان بن سردار مهردل خان و سردار امین الدوله خان بن شجاع الدوله خان و سردار شاه دوله خان و سردار شیرعلیخان بن سردار مهر دل خان مبرور تعلقدار سردار محمد امین خان و سردار نظر محمد خان و شاد محمد خان پسران سردار امیر محمد خان مغفور و سردار عبد الغنی خان بن نواب عبد الحیار خان مرحوم و سردار غلام محمد خان طرزی بن سردار رحمدل خان و سردار محمد صدیق خان بن سردار محمد عظیم خان خلد آشیان و سردار عطاؤالله خان برادر زادهٔ سردار سلطان احمد خان حکمران هرات و سردار یحیی خان و سردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان جنت آرامگاه و سردار شاد محمد خان و سردار شیر محمد خان پسران سردار پیر محمد خان بهشت جایگاه و سردار محمد یعقوب خان بن سردار شیرعلیخان و سردار نور محمد خان و سردار گل محمد خان پسران سردار محمد صدیق خان بن سردار کهندل خان و جمیع اعیان و خوانین رکاب چون غلام محمد خان مختار و قاضی عبد الرحمن خان خانعلوم و میر درویش معروف بحافظجی صاحب و ایشیک آقاسی شیردل خان و میرزا عبد الرزاق خان مستوفی و میرزا محمد حسین خان بن میرزا عبد السمیع خان و حبیب الله خان و امیر محمد خان و فتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر و عصمت الله خان جبار خیل حاضر بار گردیده

در محفل حضور هر کدام بمقام خویشان نشستند و از آنجا که امیر کبیر متصف با اخلاق حمیده و مواظب بافعال پسندیده بود با هیچیک از خویش و بیگانه اگر چه نسبت بوی بدی و دشمنی میکرد حواله اش را بخداوند تبارک و تعالی نموده مورد عتاب و عقاب نمیفرمود چنانچه سردار میر افضل خان که از کردارش خجل و منفعل بود و در دل خود را سزاوار هر گونه عذاب می پنداشت امیر کبیر فرزند ارجمندش سردار شیر علیخان را امر کرد که محفله خاص اعلیحضرتش را برده او را برنشاندید شرفیاب حضورش سازد تا پایه احترامش کاسته نگردد و در هنگام حاضر شدنش بعزم سلام از محفله فرود گردیده امیر کبیر نیز بجهت احترام او از جا برخاسته سه چهار کام باستقبال او در اندرون خیمه پیش نهاده مراسم پذیره عزیزانه بتقدیم رسانیده شد و دست او را گرفته در پهلویش خویشتن جای نشستن داد و زبان برفع انفعال او که از ناصیه حالش هویدا بود کشوده با آب تسلیت غبار خجالت را از چهره اش بشست آنکاه طعام حاضر آورده شده پس از صرف نهار هر یک از بارمراجعت کرده در جای خویشتن قرار گرفت و چند روز در فراه سپاه را از خستگی راه استراحت و زفاه داده درنگ فرموده از حرکت باز ایستاد

﴿ ذکر شادایانه استرداد فراه در ترکستان ﴾

(و مامور شدن سردار عبد الرحمن خان از حضور والد ماجدش بحکومت قطفن)

و مقارن احوال مذکوره خبر فتح و استرداد فراه در افواهمر گردیده در ترکستان بسردار محمد افضل خان رسیده وی شلک شادایانه کرده شیلانی از آب و نان نیز کشید و سردار عبد الرحمن خان پسر خود را بجای سردار عبدالغیاث خان حاکم قطفن که از مرض طاعون فوت شده بود بحکومت قطفن و سالاری سپاه آنجا مأمور فرمود و او از تخته پل راه برگرفته چون وارد خان آباد شد سپاه مقیم آنجا مقدمش را کرامتی داشته مناسبت استقبال و لوازم اعزاز و اکرام بجای آورد و او پس از رفع خستگی راه بنظم و نسق امور ملکی و نظامی پرداخته نخست تخووه هشت ماه سپاه را که از سال پیش مانده بود با چهار ماهه تخووه این سال ادا نمود بعد ضباط و عمال محال را بزیر باز پرس حساب آورده بر ذمه هر یک از چهل تا پنجاه و صد هزار روپیه که از بیخبری سردار عبدالغیاث خان حیف و میل کرده بودند ثابت ساخته بحواله و وصولش پرداخت و مشغولان ذمه از درد تحصیل و جو هیسه که دزدیده بودند دوفوج پیاده و چهار صد سواره نظام را که از خود سردار محمد اعظم خان و در خان آباد بودند و در تلف کردن مال و منال سرکاری با حاکم سابقه و میرزایان اشتراک داشتند اغوا کرده ترغیب و تحریض همیکردند که لوای بلوا برافرازند و امرالله خان و عظیم خان منصبداران همدو فوج پیاده و باقر علی شاه هندی افسر فوج سواره در وقت مشاوره در جواب میکفتند که ما از خود سالاری چون سردار محمد اعظم خان داریم و اینک که سردار عبد الرحمن خان روی بازخواست را بسوی مانهاده است ناچار سردار محمد عزیز خان فرزند ارجمند و لینم خود را که بسن یازده سالگی ست با خود برداشته در کابل میرویم و هر سه تن افسران مذکورین باین امر کبطانان و اجدانان افواج نظام را که با ایشان درستم و سرقت مال رعایا و اموال دیوان انباز بودند با خود همدست و همدستان ساخته لالا و معلم سردار محمد عزیزخان را نیز با خود یکدل و یکجهت نموده شب و روز در پی این کار بودند و سردار عبد الرحمن خان بیاس خاطر عم مکرمش سردار محمد اعظم خان که فوج متعلقه او بود چیزی بخاطر نیاورده بدیشان چیزی نمیگفت و مترصد وقت فرصت می بود تا اگر حرکتی کنند پادشاه آن در همان حال بینند

﴿ وقایع سال هزار و دو بیست و هفتاد و نه هجری ﴾

در ماه محرم این سال امیر کبیر که چند روزه در فراه توقف کرده بود از آنجا کوچیده بعزم تسخیر هرات راه برگرفته وارد منزل ساج شد و از آنجا در منزل خشکابه و از آنجا در منزل خوسف و همچنین در منزل کله ماشوو منزل عمارت و از آنجا وارد اسفزار گشت و پنج روز جهت تهیه علوفه که از آنجا تا هرات وجود نداشت در آنجا درنگ کرد و در هنگام توقف این منزل افواج سواره را از پنجم صد الی هزار تن با آذوقه بمسافت سه و چهار گروه

ذکر شادایانه فتح فراه و مامور شدن سردار عبد الرحمن خان بحکومت قطفن

وقایع سنه ۱۲۷۸ هجری

دورتر از فرودگاه در اطراف اردو بحفاظت و اسبابانی کاشت و آنکاه که سواران محافظ در اطراف اردو پراکنده شدند سه هزار سوار که سردار سلطان احمد خان بعزم شبیخون بسالاری سردار محمدیوسف خان نواده وزیر فتح خان مرحوم که وزیر و مشیرش بود و محمد اکرم خان بن عبدالله خان شهید اچکزائی و سرفرازخان اسحقزائی از هرات بیرون فرستاده بود و ایشان در موضع کاه دانک واقع قرب اسفزار قرار داشتند با سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان و عصمت الله خان جبار خیل غلجائی که با پنجمصد سوار از تبعه خود ایشان مأمور حفاظت نواحی کاه دانک شده بودند در شب دوچار کشته پاره گرفتار کارزار شدند و نیمه دست تاراج بخرمنهائی که در صحرا بود دراز کرده تاراج نمودند و عصمت الله خان با سوارانش جائی را که ایستاده بود باخیمه و اسبابش تمام فرو گذاشته ازیم جان روی بدیگر سوی نهاد که از حمله دشمن برکنار شود و در چنین حالت دوتن از همراهایش تفنگ بجانب هریوان کشاد داده از قضا کلوله یکی بسردار محمد یوسف خان بن سردار محمد قلیخان و دیگری به محمد اکرم خان بن عبدالله خان رسیده هر دو تن سالار ازیا درآمدند و سواران ایشان در تاریکی شب نعش هر دورا برداشته بی نیل مرام رو بهرات نهادند و بآن خسته و عنان کسسته داخل هرات شدند و امیر کبیر تهیه علوفه نموده روز ششم از اسفزار رایات منصوره را شقه کشا فرموده در منزل مغلان فرود آمد و از آنجا در منزل ادرس کن و از آنجا برودگز وارد گشته فروکش کرد و ازین منزل سردار میرافضل خان باز احسان امیر کبیر را فراموش کرده با بعضی دیگر از سرداران که نسبت بسردار شیر علیخان بدل حسد و عداوت داشتند یکجهت شده روی دل از امیر کبیر برتافت و از هریک سرداران مخالف نامه اتحاد برای سردار سلطان احمد خان حاصل کرده در هرات نزاد و از راه خفا فرستاد و همچنین وثیقه نامه از ایشان گرفته از راه فرار در هرات رفت و سردار سلطان احمد خان را با مردم شهر هرات از مکتوبات سرداران که با خود برده بود قوی دل ساخته اطمینان خاطر داد که اکثر بزرگان لشکر از امیر کبیر بیزارند و با هر ویان یار و مددکار خلاصه ایشان را گفته گفته چنان پایدار و استوار ساخت که با هم قرار دادند و سوگند در میان نهادند که تا جان در تن و رmq در بدن داشته باشند همت بر مدافعت کارند و دست از محاربت باز ندارند و امیر کبیر از کربختن او هیچ در خاطر راه نداده و بجانب منزل شاهبید نهاد و از آنجا وارد منزل میر داؤد واقع هشت کروی هرات گردیده در اینجا قراول سپاه سردار شهنواز خان و سردار سکندر خان و سردار محمد عمرخان پسران و برادر سرداران سلطان احمدخان که بالشکر شایان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند با قراولان سپاه امیر کبیر دوچار و گرفتار پیکار کشته قنبر علیخان و چند تن دیگر از هریوان مقتول و بعضی مجروح گردیده و چند راس اسب نیز بدست قراولان امیر کبیر افتاده آخر الامر پشت بختنگ داده رو بگریز نهادند و بالشکر یکی که در عقب بود پیوستند و روز را بنوعی شب رسانیدند که تمامت سپاه سرداران هرات پایش نهاده سیاهی خویش را بالشکر امیر کبیر نشان داده از ضرب توپ پراکنده میشدند و پس می نشستند تا که روز بیکاه کشته هر یکی از هر دو سپاه بجای خویش شده شب را بیاس و هراس روز رسانیدند و بامدادان امیر کبیر سردار شیر علیخان فرزند ارجمندش را باجعی از فوج پایش رو لشکر قرار داده سردار محمد امین خان برادر اعیانی او را با کروی از سپاه و چند ضرب توپ جانب دست راست و سردار یحیی خان و سردار فتح محمد خان و سردار شمس الدین خان را با پاره از دلیران طرف چپ امر راه پیودن کرد و خودش سوار پیل شده بانه و آغز و قوت و توپخانه و افواج پیاده در قلبگاه جای گزید و سردار محمد شریف خان را باقیه لشکر بساقه موضع رفتن مقرر کرده راه بر گرفت و سواران هراتی که دوازده هزار مرد پیکار بودند تاب کلوله اتواب سردار شیر علیخان را که از پیش رو جانب ایشان می افکند نیاورده دو حصه شدند مناصفه در تحت رایت سردار شهنواز خان جای گزیده در یکطرف و نصف دیگر با سردار سکندر خان و سردار محمد عمر خان بدیگر جانب خزیدند و درین حال آشیک اقامی شیردل خان و شاه پسند خان و قادر خان و میر آخور قاسم خان و غیره خوانین رکاب چون غلام علیخان هزاره و حبیب الله خان و امیر محمد خان و فتح محمد خان پسران خان شیرین خان جوان شیر و حسین خان شاهی سوند که حاضر رکاب سعادت انتساب

بودند بعرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانیده خواستار آن شدند که باخوانین درانی و غلجائی برغیم حمله ور شوند اما امیر کبیر بسبب آنکه از جلال آباد تا آنجا یکعنان اسب رانده و اسپان ایشان خسته و ستوهیده شده بودند اجازت ترکتاز نداده همه را از تاخن بازداشت و بدیشان فرمود که پیش نهاد خاطر ما چنان است که هرویان را کبک آسا از هر پیغوله (۱) پیش رانده در قلمه هرات در آوریم بعد دلیران سپاه حمله ور گشته همه را چون صید بدام افتاده گرفتار سازیم و مقارن این مقال صدای توپ و تفنگ از میمنه و میسره لشکر امیر کبیر بلند شده چند تن از سواران خصم هدف کلوله مرگ شدند و لشکر سرداران هرات ثبات نتوانسته از پیش روی اردوی امیر کبیر بیکسوی خزیند و امیر کبیر در موضع روضه باغ شرف نزول افکنده از انسو سردار سلطان احمدخان تمامت ابطال رجال را که داشت در سنکر هائیکه از دروازه قندهار تا کنار هری رود افراشته بود تعیین نمود که فراز و نشیب آن سرزمین را فرا گرفته سدوار و استوار بنشینند تا در هنگام عبور سپاه منصور امیر کبیر از نهر مذکور با ایشان در آویخته ننگدارند که با فرار ایشان گذارند و امیر کبیر از تمهید و تدبیر او آگاه گشته از معبریکه اولشکر مقرر کرده راه برگرفته بود انحراف ورزیده مسافت پنج کروه دورتر از فرودگاه لشکر سردار سلطان احمد خان از راه سیاهوشان مرور و از نهر عبور نموده در موضع نوبادام شب را مقام گزیده و روز دیگر موضع غیزان واقع کنار شرقی شهر هرات را منزل ساخت و سردار سلطان احمد خان از تدبیریکه اندیشیده و مقامیکه گزیده بود مایوسانه باز گشته حبله دیگر بروی کار آورد که در روز حرکت موکب باحشمت امیر کبیر از موضع غیزان و رونهادش در چن کاریزک و فروکش کردنش در انجا جمعی از علماء و سادات را از راه معذرت گسیل بارگاه سلطنت کرده خواستار شد که امیر کبیر یکر روز در انجا که پرتو نزول افکنده اند درنگ فرمایند تا سامان پذیره ساز کرده از راه اطاعت پیش آمده جبین ضراعت بخاک آستان ساید اما امیر کبیر این فرستاده و پیام او را ملوث با لایش حبله و تدبیر دانست که میخواید در روز درنگ سپاه بانام و ننگ کار خویش راست نموده بعد آهنگ جنگ کند چنانچه مسئول او را قبول نفرموده پیام داد که اگر سخنان از در صدق است همانا نزدیک شدن سپاه بحصار هرات مانع از بیودن راه انقیاد نشده بلکه رافع کینه و عناد و مزینل زحمت قطع مسافت زیاد برای خودت خواهد بود پس فرستادگان سردار سلطان احمد خانرا بخلاص فخره نواخته رخصت مراجعت داد و روز دیگر از انجا حرکت کرده درین راه سردار شهنواز خان با سپاه کینه خواه مانع از عبور لشکر ظفر اثر گشته طریق مقاتله پیش گرفت و باطلایه افواج قاهره امیر کبیر که در تحت رایت سردار شیرعلیخان سرگرمه نوردی بودند در آویخته بازار کارزار رواج گرفت و آخر الامر هرویان هزیمت یافته بخصدتن از ایشان اسیر و دست گیر لشکریان سردار شیرعلیخان شدند چنانچه سردار مذکور مظفر و منصور مراجعت کرده همه اسیرانرا با دست بسته حاضر رکاب اعلیحضرت امیر کبیر نمود و اوایشانرا همچنان برداشته بچمن کهدستان فرود شد و درین منزل اسیرانرا که لیاقت داشتند بعطای خلعت و بقیه را هر واحدی بچروپیه بخشیده و عطا و نصیحت کرده رخصت داد و روز دوم ماه صفر سال ۱۲۷۹ هزار و دوویست و هفتاد و نه هجری سردار شیرعلیخان باجمعی از سپاه باهنگ جنگ روی بسوی کازر گاه نهاد و سردار محمد امین خان با سردار محمد شریف خان و بسیاری از دلیران افواج قاهره روی محاربه بجانب جنوب حصار هرات نهاده از دوسو بمقاتله پرداختند و سردار شیرعلیخان پای جلادت فشرده هرویانرا از پیش برداشته تل بنکیانرا نیز متصرف شد و رایت ظفر آیتش را برز برتل مذکور نصب کرد و از طرف دیگر نیز هرویانرا هزیمت داده تادر واژه قندهار ایشانرا رانده بدر واژه مذکور شیرمحمد خان و محمد ایاز خان الکوژائی که هر دو برادر و سردار سلطان احمد خان را نوکر معتمد و از طریق اخلاص رهسپر خدمت بودند از دم تیغ گذرانیدند و درینحالت سردار سلطان احمد خان آگاه گشته از چار سوق هرات که برای امری گردش کرده در انجا رسیده بود روی مدافعت بسوی دروازه قندهار و سرداران و الاتبار نهاد و سرداران کابل که اندکی از اندرون شهر را متصرف شده بودند از روی آوردن اوتاب اقامت و توان مقاتلت را در خود ندیده از شهر رجعت قهقری کردند بعد هرویان ابواب شهر را بر بسته حصاری شدند و سرداران بقرب دیوار شهر قرار گرفته تا بامداد سنکر سیددی برافراشته استوار نشستند و در وقت طلوع آفتاب سردار محمد شریف خان در سنکر باجمعی از لشکر اقامه گزیده سردار محمد امین خان با دیگر ابطال رجال از سنکر برخاسته جانب ضلع

(۱) پیغوله
یعنی کنج
و کنار

صحنی شهر را فرا گرفت و سردار شیرعلیخان همچنان در ضلع شمالی که متصرف شده بود جایگزید و امیر کبیر موضع کهدستان را لشکرگاه قرار داده تمام اطراف هرات را دایره سان فرو گرفتند و راه آمدش قلعه کیانرا سخت بر بستند و بعزم قلعه کشائی استوار نشستند

﴿ ذکر شرف باریافتن سردار جلال الدینخان ﴾

(و مریض شدن و صحت یافتن امیر کبیر)

و درینحال که هرات در تشدید محاصره افتاد سردار جلال الدینخان که پس از فوت سردار غلام حیدر خان چنانچه از پیش رقم کشت دوتن از سربتیان مرحوم مذکور را گرفته و از خوف این امر از قندهار گریخته در قسطنطنیه رفته اقامه کرده بود از راه امید وارد لشکرگاه امیر کبیر شده شرف باریافت و امیر کبیر چنان تفقد و تلافش فرمود که عطایکه اعلیحضرت والا و شهزادها باو کردند از نقد و جنس چون خیمه و فروش و ظروف و غیره سه لک روپیه عیزان حساب آمد و پس از آن در اواخر ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۸ هزار و دویست و هفتاد و نه هجری مزاج امیر کبیر از مرض ربو و ضیق النفس تغیر یافته ضعف پذیر گشت اما از فضل خداوند بیامند صحت یافته رخوت و سستی در اعصاب و احشاء وارگان بدنش روی داده چنانچه باید سلیم المزاج نگشت تا که از ضعف و ناتوانی در ماه جمادی الثانی عشی برایش روی داده روز بروز نحیف و لاغر همی شد و صحت کامل نیافت

﴿ ذکر فوت زوجه سردار سلطان احمد خان ﴾

(و رسیدن نامه استوبک انگلیس از طهران)

ذکر مریض
شدن و صحت
یافتن امیر کبیر

ذکر فوت
زوجه سردار
سلطان احمد
خان

و امیر کبیر همچنان از مرض مزمن مذکور گرفتار ناتوانی بود که در ماه رجب المرجب زوجه عقیقه نیکوسجیه سردار سلطان احمد خارا ایام عمر سپری شده جنازه او را بتوسط عبدالله خان پسر کوچک آن سرخیل بانوان عفت و حیا و ملا رحیمداد و ناظر محمود از شهر بیرون کشیدند و چون نسبت دختری بامیر کبیر داشت برادرانش و غیره چون سردار شیرعلیخان و سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمد یوسف خان و سردار محمد عمر خان و سردار فتح محمد خان و سردار جلال الدینخان و سردار سیف الله خان و سردار شهسوار خان و دیگر اعیان و بزرگان که در اردو بودند سراسر بمشایعت برخاستند و تاوت او را بعزت و احترام ملوکانه برداشته در کازرگاه بسردانه که جهت شیر احمد جان پسرش ساخته بودند دفن کردند و پس از دفن آن مرحومه جانبین از مخصمه بکاریکه داشتند مشغول شدند چنانچه هر ویان قلعه داری و لشکریان امیر کبیر بمحاصره برداختند و مقارن انحال میرزا عبدالغفار نامی نامه از استوبک انگلیس که در طهران با اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار در باب قرار داد دولتین انگلیس و ایران بخصوص مملکت افغانستان وعدم مداخلت جانبین دران و ترک معاونت طرفین مرسران و سرداران افغانرا که بمجادله و مناقشه در بین ایشان رخ دهد گفتگو کرده ناصرالدین شاه را که عزم کمک و یاری سردار سلطان احمد خان جزم کرده بود از امدادش باز داشت تا کافر قلعه آورده از انجا مصحوب قاصدی نزد امیر کبیر فرستاد که مضمون آن نامه این بود که دولت قویه برطانیه دولت ایرانرا از یاری سردار سلطان احمد خان ممانعت کرده است باید که در تسخیر هرات ثبات ورزیده از نصرت شاه قاجار آسوده خاطر باشد و میرزای مذکور از انجا که درنگ کرده نامه مزبور را فرستاده بود جانب مشهد مراجعت کرد و نیز نامه از حسینعلی خان نوکر سردار سلطان احمد خان که در مشهد اقامت داشت و بر طبق نامه استوبک مذکور مسطور و مرسول نموده بود در حدود کهسان بدست کارگذاران امیر کبیر افتاده پس از مطالعه حضور نزد سردار سلطان احمد خان فرستاده پیام داد که اینک مکتوب خادم خویش را ملاحظه کرده چشم انتظار براه رسیدن کمک شاه قاجار ندارد و با مجاهده انقیاد گذارد تا خونها ریخته نشود و خاک عداوت بخته نکردد و سردار سلطان احمد خان از اندرون شهر همین یک بیت را نکار داده نزد امیر کبیر فرستاد

ناخدا در کشتی ما گرنباشد گو میباش ماخدا داریم ما را ناخدا در کار نیست

و در جواب این بیت میرزا محمد محسن خان دبیر از جانب امیر کبیر این یک بیت را برنکاشته ارسال داشت درجین (۱) این کشتی نورستکاری نیست یا خطر از دور است یا کنار نزدیک است و سردار سلطان احمد خان هیچ ننگفته مردم سکنه هرات را بمژده رسیدن کمک از طرف شاه قاجار استوار همیکرد و بایشان همیکفت که دل قوی دارید و همت بر استحکام قلعه داری کارید چنانچه بدینگونه گفتار خلاف واقع اهل هرات را برسیدن کمک طامع ساخته کار محاصره را تا هشت ماه کشانید و نسیم فتح بر پرچم علم امیر کبیر نوزیده روز زندگی سردار سلطان احمد خان با آخر رسید در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۷۹ هزار و دو صد و هفتاد و نه هجری مطابق روز ششم ماه اپریل سنه ۱۸۶۳ هزار و هشت صد و شصت و سه میلادی ایام عمرش سیری کشت

﴿ ذکر عزیمت پنهان نمودن سردار شهنواز خان ﴾

(فوت پدرش را و بروز یافتن آن و دفن فرمودن امیر کبیر او را در پهلوئی قبر زوجه اش)

و پس از فوت سردار سلطان احمد خان سردار شهنواز خان پسرش او را غسل داده و کفن پوشانیده خواست که مخفی دارد امانت در مسجد جامع نهاد تا در کار قلعه داری استواری و رزیده در نظر امیر کبیر و لشکرش استحکام قلعه و ثبات قلعه کیانرا از پدرش بنماید اما روز دیگری از سپاهیان نظام هرات بدست خدمه سردار محمد شریف خان افتاده خبر فوت سردار سلطان احمد خانرا بدیشان کفت و ایشان او را نزد امیر کبیر حاضر کرده کفتار او را حمل بران کرد که از خوف جان این بیان کرده و میکنند که بدین حیلت رهائی یابد پس او را نزد فرزند ارجمندش سردار شیر علیخان فرستاده امر کرده که از وی بهر عنوانیکه بداند این امر را پرسیده بپایه تحقیق رساند اگر راست بود میت او را از شهریان بخوهد تا بر اسم شایسته مدفون شود والا دستگیر شده مذکور را بحفاظت ننگهدارد که مبادا جاسوس باشد و سردار شیر علیخان فرمایش اعلیحضرت قبله امجدش را بتقدیم رسانیده بعد کس بزیر دیوار حصار فرستاده تفرس حال کرد و قلعه کیان نخست سکوت کرده جواب ندادند تا که از سردار شهنواز خان اجازت حاصل کرده بعد پاسخ نعم دادند و آنگاه که رازاز پرده باواز شد امیر کبیر تمامت شهزادگان و بزرگان حاضر اردو را امر کرد که در باغ مراد رفته جنازه مرحوم مذکور را از شهر در بیرون خواسته دفنش کنند چنانچه ایشان باسر امیر کبیر جنازه او را طلبیده و شهریان بتوسط عبدالله خان پسر کوچک خودش و ملا رحیمداد و ناظر محمود و چند تن حامل جنازه بیرون فرستاده سردارانش در جنب قبر زوجه اش مدفون ساختند و بعد از آن امیر کبیر جنازه برادران را با سردار عبد الله خان و ملا رحیمداد و ناظر محمود از راه تفقد خلعت و تسلیت داده رخصت معاودت شهر فرمود و سردار شهنواز خان بعد از چیدن بساط سوگ و الم از روی تدبیر راه مسامت برگرفت

﴿ ذکر طرح مصالحت انداختن سردار شهنواز خان ﴾

(و نپذیرفتن خدمه امیر کبیر شروط او را)

چنانچه سردار موصوف کس نزد جد امجدش امیر کبیر فرستاده خواستار آن شد که سردار شیرعلی خان را با چند تن از بزرگان در شهر فرستد تا با ایشان امور مکنونه خاطر خویش را مکشوف داشته پس از حصول قبول طریق تقبیل سده سنه، علمیه پیش کرد و امیر کبیر مسئول او را بسمع قبول شنیده پیام داد که جزاز سردار شیر علیخان و سردار محمد رفیق خان که ملاقات چون توئی را نسبت بشان ایشان شایان نیستند دیگر هر که را خواهش کنند فرستاده خواهد شد و او این امر را قبول کرده دروازه عراق را بکشد و فصول وسط شهر حاجی

(۱) معنی این بیت بر سیل استفسهام انکاری درست میشود یعنی آیا از خطر دور است یا کنار نزدیکست و هر آینه این هر دو نیست لهندار جبین این کشتی نورستکاری نیست

ذکر پنهان نمودن سردار شهنواز خان فوت پدرش را

ذکر طالب صالح شدن سردار شهنواز خان

ودیوار شهر واقع قرب دروازه مذکور را برای نشستن ترتیب داد و سایه بان بزرگی برپای کرده در زیر آن بساط صلح بگسترید و مترصد بنشست تا که امیر کبیر جمعی از برادرزادگان خویش و خدام خلوصیت آنها، بشصابت کیش چون سردار شمس الدین خان و سردار محمد عثمان خان و سردار خوشدل خان و سردار عبدالغنی خان و سردار یحیی خان و سردار غلام محمد خان طرزی و قاضی عبدالرحمن خان خانعلوم و میرزا محمد حسین خان و صفدرعلیخان و چند تن دیگر از بزرگان درانی و غلجائی و فارسی روانه فرمود و ایشان رفته با سردار شهنواز خان طرح مکالمه انداختند و بعد از گفتگوی بسیار سردار شهنواز خان اظهار کرد که خود را کهن چاکر درگاه میندازم و هرات را بکار کنان سلطنت می سپارم اما چون حکومت آن بیکی از خدام مقوض میشود من خود را می شمارم و فرستادگان امیر کبیر اجابت این امر را بعدم اجازت عذر خواسته گفتند که این کار تاشرف بار حاصل نکنی و خود عرض واستدعا نمائی چاره پذیر نیست و سردار شهنواز خان از گفتار ایشان بر سرامیکه در دل داشت کامیاب نکشت لاجرم از شرف یاب شدن حضور امیر کبیر سرباز زده از مجلس برخاسته هر کدام جانب مقام خویش شده بکار خود پرداخت

(ذکر بیرون کردن سردار شهنواز خان)

(سردار میر افضل خان را از هرات)

و سردار شهنواز خان پس از معاودتش در شهر باندیشه اینکه مبادا سردار میر افضل خان راه خیانت پیش گرفته با امیر کبیر یکدل و یکجهت شده شهر هرات را بدو سپارد قصد بیرون کردنش کرده او و سردار غلام محی الدین خان بن سردار کهندل خان را امر کرد که از شهر بیرون شوند و سردار غلام محی الدین خان که روی دلش حقیقتاً جانب امیر کبیر بود ازین حکم سردار شهنواز خان شادمان گشت و سردار میر افضل خان از بیرون شدنش ابا کرده اظهار صداقت نسبت با او کرده پیام داد که او را از خود دانسته بیرونش نکند و سردار شهنواز خان این بیت را نوشته مضحوب عبد الله خان برادر خود نزد سردار میر افضل خان فرستاد. قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شگر برطوطی فکن سردار پیش کر کسان و او پس از خواندن این بیت با سردار غلام محی الدین خان از شهر بیرون شده امیر کبیر ازین امر خبر یافته سردار شیر علیخان را امر کرد که محفه خاص اعلیحضرتش را برداشته با سردار محمد امین خان باستقبال ایشان رفته بعزت و احترام حاضر بار سازند چنانچه برطبق امر امیر کبیر مراسم پذیره را بجای آورده سردار میر افضل خان را در محفه اعلیحضرت امیر کبیر برنشاندند باعزاز و اکرام تام حاضر بار عامش نمودند و امیر کبیر باب تقد و تعلق بر روی او کشوده غبار خجلت و انفعال را که از کردارش نسبت با امیر کبیر برکونه حال داشت با آب مرحت بشست و جای نشیمن و فرش و بار کیر و فرش و پیشخدمت با اسباب و ادوات و غیره مایحتاج بوی بذل فرموده و از آنکه از امیر کبیر رو برتافته نزد سردار سلطان احمد خان رفته بود هیچ نکفته شرمنده احسانش ساخت

﴿ذکر امر یورش کردن امیر کبیر﴾

(تمامت سپاه را و فتح هرات)

چون امر محاصره طول کشیده از اندیشه و تدبیر کار بجائی نرسید لاجرم امیر کبیر عزم یورش کرده نخست کار را برقلعه کیان سخت نموده راه آمد شد ایشانرا بکلی مسدود ساخت و تقب زنان اردورا مأمور بشکافتن اطراف شهر کرده باندک زمان (۱) ثقب ثقب را تا کنار خندق و بعضی مواضع را در بن دیوار حصار رسانیدند

ذکر بیرون
کردن سردار
شهنواز خان
سردار میر
افضل خان را
از هرات

ذکر فتح
هرات

(۱) ثقب ثقب
یعنی سوراخ
های نفیها

بعد از صدمه باروت رخنه (۱) در جدران و ابواب حصار انداخته بسیار کس از قلعه کیان را از ضرب بارچه‌های کاوخ و سنک هلاک ساختند و مردم سکنه شهر راه امید را مسدود دیده ناچار روی دل بسوی امیر کبیر نهاده دسته دسته و فوج فوج از شهر بیرون شده باردوی معلی همی پیوستند تا که در روز پنجشنبه هشتم ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ هزار رد و صد و هفتاد و نه هجری مطابق روز بیست و هفتم ماه می سنه ۱۸۶۳ هزار و هشتصد و شصت و سه میلادی امر یورش از حضور امیر کبیر شرف صدور یافته تمامت سپاه حمله نموده شهر را از دست بردلیرانه خودها و دغا بازی شهریان متصرف کشته فتح حاصل نمودند و شهر را تاراج کرده غنیمت بسیار بدست آوردند و سردار شهنواز خان با برادران و منسوبانش از یم جان بازگ در شده در امید بروی خویش بر بستند و پس از اطفای ناثره یغما و آرام شدن التهاب آتش شور و غوغا با سردار محمد عمر خان و سردار سکندر خان سردار شیر علیخان را که نسبت خواهر زادگی بوی داشت شفیع ساخته از راه عجز و انکسار بتوسط اوشرف اندوز حضور امیر کبیر شدند و امیر کبیر نخست سردار محمد عمر خان را مخاطب ساخته احسانات خویش را که نسبت باومیدول فرموده بود یک یک بر شمرده الزامش کرد و سردار محمد عمر خان زبان بتصدیق گرفتار امیر کبیر گشوده نو از شیکه دیده بود یک یک نام برده از تقصیراتش عذر بدان خواست که برادرم سردار سلطان احمد خان را بمنزله چاکر بدم و پس از وی پسرش را بمنزله نوکر که بهر حال میبایست طریق خدمت می سپردم و روز را با خلاص و اطاعت ایشان بسر می بدم زیرا که سر از حکم ایشان باز زدن شیوه نمک حرامی و مایه بدنامی میشد پس ناچار بر طبق خواهش آنان بکار کوشیدم و چشم از حقوق نمک نبوشیدم تا اینک که گرفتار گنبد حوادث روزگار شدم رهسپار خدمت بدم و اکنون بیرون از عفو تقصیر که امیر کبیر عفو فرمایند و بچشم احسان جانب من نظر نمایند دیگر چاره و تدبیری در ضمیر ندارم و امیر کبیر از گرفتار دلپذیر او سکوت اختیار کرده او را دیگر چیزی نکفت اما سردار شهنواز خانرا معاتب ساخته بلفظ تصغیر تحقیرش نموده فرمود که شهنوازک تو بودی که بر زبان میراندی که تا چون پدرم جان نسپرم بجز محاربه و مقاتله بدیکر امری نکروم اینک از چه گرفتار گنبد ادبار شدی و سردار شهنواز خان لب پاسبان گشوده درشت گوئی آغاز کرده مورد شتم و دشنام شد و درین حالت سردار شیر علیخان نظر بدرشت گوئی و زشت خوئی او که مبادا بگفتار ناهنجار پردازد دوش او را گرفته با سردار سکندر خان و سردار محمد عمر خان هر سه تن را بغف از مجلس بیرون کشیده با امر امیر کبیر همه را محبوس کرد و مقارن انحال سردار محمد امین خان از حضور قبله اجدش امیر کبیر رهسپار قندهار گردید و پس از روانه شدن او از هرات بجانب قندهار امراض مختلفه متضاده عارض حال امیر کبیر گشته ارکان قلعه بدنش رخوت پذیر شده آفتاب عمرش را وقت غروب رسید

﴿ ذکر انتقال امیر کبیر از دار فانی ﴾

(بسوی جنت النعم جاودانی با سر یزدانی)

چون مرض اعلیحضرت امیر کبیر شدت گرفته زمان رحلتش رسید در روز سه شنبه بیست و یکم ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ ه هزار و دو بیست و هفتاد و نه هجری مصادف روز نهم ماه جون سنه ۱۸۶۳ م هزار و هشتصد و شصت و سه میلادی که مطابق بود با روز چهاردهم فتح هرات ایام عمرش سپری گشته در جنب مرقد منور بر کزیده ایزد باری حضرت خواجه عبدالله انصاری سقی الله ثراه و جعل الجنة مشواه مدفون شد و فرزندانش که حاضر بودند با سران و بزرگان سپاه بهرام تمزیه داری و لوازم سوکواری پرداخته بطریق شایسته ایام فاتحه خوانی بیای بردند و همچنین در کابل سردار محمد علیخان و در ترکستان سردار محمد افضل خان نخست جشن و چراغان فتح هرات را بیای برده بعد خیر فوت امیر کبیر سمر کشته بساط سوز را بسوک مبدل ساخت و در کابل و قندهار و ترکستان

ذکر انتقال
امیر کبیر از
دهردون جانب
نعم المصیر

و غزنین و جلال آباد و غیره بلدان و قصبیات مراسم تعزیه داری و فاتحه خوانی بیای رفت خلاصه این پادشاه خلد آرامگاه متصف باوصاف حمیده و متخلق باخلاق پسندیده بود و برای بارعام روز معین جهت دادرسی امام نداشت و هرروزه پس از ادای نمازبام و تلاوت پاره از کلام **ملك السلام** بمحفل بارنشسته احوال هرضعیف و ناتوان را پرسیده دادمیداد بلکه اکثر از دادخواهان اناث و ذکور بدرج حر مسرا و عرض راه عرض حال کرده داد میخواستند چنانش تکیه برعصا کرده دادمیداد و مالیات محالات اکثر بجایبگیر شهزادگان و بزرگان طوایف معین کرده مجری میفرمود باری بعمر هفتاد و دو سالگی پدرود جهان فانی کرده میرزا محمد محسن خان دبیر حالات آن مبرور را بدون اغراق شاعرانه وصف الحال با تاریخ فوتش درسلك این ابیات در آورده است

مهری بیرج سلطنت ایدوستان گرفت	کر حسرت فروغ جمالش جهان گرفت
شمعی خموش کشت که دود مصیبتش	شد آتش غم و بهمه دودمان گرفت
شد خسروی زده که دایم بماتش	پیرو جوان فرقه افغان فغان گرفت
یعنی امیر دوست محمد که تیغ او	خورشیدسان کران جهان تا کران گرفت
از بسکه مهربان بعزیزان و خویش بود	نتوان بخامه معنی و تفسیر آن گرفت
ره آنچنان نرفت بخورد و بزرگ خویش	کش يك بزرگ خورده بکاری توان گرفت
هر که بعمر خویش ز کس دل کران نشد	با آنکه هر که هر چه بروسر کران گرفت
در عهد او بمهد امانت غنوده خلق	زانسان که از زمانه زمین صد ضهان گرفت
ره را چنان زرهزن ناپاک ساخت	کز دزد مزید بدرقه کاروان گرفت
تسخیر کرد خلق جهان را بحسن خلق	آری بحسن خلق جهان میتوان گرفت
تا پای او نهاد قدم بر سریر حکم	دستش کلاه سروری از سروران گرفت
نکرفت کس بدهر عنان عزیزتیش	غیر از اجل که آخر عمرش عنان گرفت
حکم آنچنان نمود که کاک فراستش	انکشت بر عدالت نوشیروان گرفت
کهمسان وقار او بهری لنگر او فکند	از جنب ملك میمنه تا کوهسان گرفت
بنمود فتح شهر هرات و بداد جان	مردانه وار شهر هری را بجان گرفت
محسن سوال کرد ز پیر خرد که آه	تاریخ فوت این شه غازی چسان گرفت
حوری سر از جنان بدر آورد در جواب	گفت از امیر جاهد غازی توان گرفت

چون عدد امیر
جاهد غازی
بحساب جبل
۱۲۸۲ میشود
و عدد جیم که
سه است از سر
چنان بدر
آورده شود
۱۲۷۹ باقی
می ماند که تاریخ
فوت اوست

وازی پادشاه خلد آرامگاه بیست و هفت پسر و بیست و پنج دختر از شانزده تن زوجه باز مانده و دیگر پسر و دختر نیز تولد یافته در زمان حیاتش بکوچکی پدرود جهان کرده و از جمله نخست امیر شیر علی خان جالس سرسلطنت شده و در ضمن امارت او امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان نیز بر تخت امارت افغانستان جلوس نمودند چنانچه مرقوم شده می آید و امیر شیر علیخان بعمر چهل و یکسالگی پاپراورنگ جهانبانی نهاد تاریخ تولد و مدت زندگانی و تاریخ فوت و موضع دفن او و دیگر برادرانش ازین جدول مفهوم میگرد

(جلد دوم) (ذکر فرزندان اعلیحضرت امیر کبیر ومدت عمر و تاریخ فوت ایشان) (سراج التواریخ)

تعداد	اسم	تاریخ ولادت	مدت عمر	تاریخ وفات	موضع دفن
۱	امیر محمد افضل خان	۱۲۳۰	۵۴	۱۲۸۴	قلعه هوشمند خان کابل
۲	وزیر محمد اکبر خان	۱۲۳۲	۳۱	۱۲۶۳	مزار شریف ترکستان
۳	سردار محمد اکرم خان	۱۲۳۳	۳۳	۱۲۶۶	مزار شریف
۴	سردار غلام حیدر خان	۱۲۳۵	۳۹	روز جمعه ۲۱ ذیحجه ۱۲۷۴	مزار عاشقان عارفان کابل
۵	امیر محمد اعظم خان	۱۲۳۶	۵۰	۱۲۸۶	مزار بایزید بسطامی رح
۶	امیر شیر علیخان	۱۲۳۸	۵۸	۱۲۹۶	مزار شریف ترکستان
۷	سردار ولی محمد خان	۱۲۴۱	۷۲	در اسر سرفوت شده ۱۳۱۳	مزار شاه محمد غوث لاهور
۸	سردار محمد امین خان	۱۲۴۲	۴۰	۱۲۸۲	خرقه شریفه قندهار
۹	سردار محمد شریف خان	۱۲۴۳	۶۵	۱۳۰۸	بغداد شریف
۱۰	سردار احمد خان	۱۲۴۵	۷۰	۱۳۱۵	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱	سردار محمد زمانخان	۱۲۴۷	۴۲	۱۲۸۹	مزار شاه محمد غوث لاهور
۱۲	سردار محمد اسلم خان	۱۲۴۸	۳۹	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱۳	سردار محمد حسن خان	۱۲۴۹	۴۷	۱۲۹۶	باغ شاه کابل
۱۴	سردار محمد کریم خان	۱۲۴۹	۶۴	۱۳۱۳	مزار بری امام راو پندی
۱۵	سردار محمد حسین خان	۱۲۵۴	۳۳	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱۶	سردار فیض محمد خان	۱۲۵۵	۲۹	۱۲۸۴	مزار سید مهدی کابل
۱۷	سردار محمد عمر خان	۱۲۵۶	۶۶	۱۳۲۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۸	سردار سیف الله خان	۱۲۵۹	۲۳	۱۲۸۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۹	سردار محمد یوسف خان	۱۲۶۱			حیات است
۲۰	سردار محمد قاسم خان	۱۲۶۳	۲۸	۱۲۹۱	مزار عاشقان عارفان
۲۱	سردار محمد هاشم خان	۱۲۶۳	۳۷	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۲	سردار حبیب الله خان	۱۲۶۸	۴۷	۱۳۱۵	سرهند شریف
۲۳	سردار محمد رحیم خان	۱۲۷۰	۱۰	۱۲۸۰	مزار عاشقان عارفان
۲۴	سردار نیک محمد خان	۱۲۷۱	۲۹	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۵	سردار محمد صادق خان	۱۲۷۱	۱۸	۱۲۸۹	مزار بابا کادانی کابل
۲۶	سردار محمد شعیب خان	۱۲۷۲	۳۰	۱۳۰۲	مزار مهتر ملک لمتان
۲۷	سردار محمد عظیم خان	۱۲۷۳			حیات است

ذکر جلوس اعلیحضرت امیر شیر علیخان

(بر تخت سلطنت افغانستان)

الغرض سردار شیر علیخان همچنان در باغ میرزا جان که محل فوت امیر کبیر خلد آشیان بود گرفتار سوک

ذکر جلوس امیر
شیر علیخان بر
تخت سلطنت
افغانستان

وماتم بود که در روز جمعه بیست و چهارم ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ هزار و دوصد و هفتاد و نه هجری که روز چهارم رحلت امیر کبیر بود سردار محمد اعظم خان در مسجد جامع شهر هرات داخل شده اعیان و بزرگان سپاه و رعیت را قبل از ادای نماز جمعه دعوت بیعت و اطاعت امیر شیر علیخان کرده و تمامت مردم او را بامارت پذیرفته امر و نهی حکمش را گردن نهادند بعد در همین روز نام او را داخل خطبه ساخته از مراسم تبریک و تهنیت امارت او پرداخت و سکه زر را با اسم او مروج نموده فص خاتمش را بدین بیت منقر فرمود

جمال دولت یابنده قسمت ازلیست وصی دوست محمد امیر شیر علیست

سپس از باغ میرزا جان فرامین امارت او پرسیدل اشهار اصدار یافته بنام حکام و عمال و خوانین عظام هر بلده و مقام جداگانه انتشار پذیرفت و از انجمله منشوریکه همدست بریدی برای سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان و بزرگان رعیت و افسران سپاه مقیم آن مملکت شرف نفاذ و عزاز سال یافت و سردار محمد اعظم خان نیز نامه ظاهرآ بنام تهنیت و باطناً برای برادرش سردار محمد افضل خان نکاشته بقاصد مذکور سپرد بدین مضمون که هرگاه هوای سلطنت در سر دارد فرصتی بهتر ازین میسر نخواهد شد که ساز سفر کرده از ترکستان روی بسوی کابل نهاده قبل از آنکه امیر شیر علیخان وارد شود کابل را از تصرف سردار محمد علی خان پسراو کشیده در تصرف خویش آرد و سردار محمد افضل خان ازین نامه سردار محمد اعظم خان سر باز زده از امر مذکور نظر ببد ناهی و نانیکیو سرانجامی احتراز نمود و بهمان حکومت ترکستان اکتفا و قناعت کرده امیر شیر علیخان را پذیرا شده نامه اطاعت و انقیاد نکار و ارسال داشت و امیر شیر علیخان پس از انجام امر جاوس باهتام کار سلطنت و نظم و انسق مملکت پرداخته وضع امارتش را بطرز سلاطین بزرگ نهاد چنانچه از انتظامیکه در لشکر نظام کرد معلوم میگردد

﴿ وقایع سال هزار و دوصد و هشتاد هجری ﴾

وقایع سنه
۱۲۸۰ هجری

در ابتدای این سال افواج سواره و پیاده نظام که در تحت رایت سردار محمد اعظم خان و در خان آباد قیام داشتند و چنانچه از پیش شرح رفت که باغواوی لالا و معلم سردار محمد عزیز خان و افسران ایشان بنای شورش نهاده و معطل فرصت گذاشته بودند فوت امیر کبیر را وقت فتنه دانسته دو فوج پیاده و یک فوج سواره متعلقه سردار محمد اعظم خان در فتنه بازو شورش آغاز کردند و روی بلوا جانب ماوای سردار عبدالرحمن خان نهاده در دیوار خانه را که او در آن سکنی داشت بزرگند انداختن گرفته بتاراج مال و منال مردم آنجا پرداختند و افواج سعه سردار عبدالرحمن خان از حالت سالار شان آگاه گشته باتو پخانه راه مدافعه بر گرفتند که بلوایانرا از کاز شکفت ایشان بازدارند و سردار عبدالرحمن خان باندیشه اینکه مبادا فتنه بزرگی شود و قضیه سترک گردد ایشان را از نزدیک شدن بمسکن خویش بازداشت و بلوایان از برخواستن سپاه متعلقه سردار عبدالرحمن خان باخوف همعنان گردیده از پیرامون منزل سردار موصوف معاودت کرده در لشکر گاه که اقامت داشتند جای گرفتند و از انجا احوال و اقال خود را فرو گذاشته سبک دوش روی بسوی کابل نهادند و در یک منزل باصرا لالا و معلم سردار محمد عزیز خان که عاقبت کار را و خیم دانستند از راه پیودن باز ایستاده درنگ کردند و پس از توقف سه روز سپاهیان مذکور از کنه حیل و باغواوی لالا و معلم مزبوران و افسران ایشان دانسته عریضه از راه معذرت و عفو مقصرت خویش پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده در گذشت کناه خواستند و او پاسخ داد که آنانرا که مصدر فتنه شده و سپاه را بفسده برانگیخته اند بادت بسته بسپارند البته مسئول ایشان قبول است و الا هر جانب که عزم جزم کرده اند رهسپر شوند که عرض ایشان پذیرفته نیست و ایشان که از راه صدق عریضه فرستاده بودند هشت تن از کپتانان و حواله داران را که باغواوی کیدانان بی و طعنیان ور زیده بودند درغل و زنجیر انداخته نزد سردار عبدالرحمن خان روانه ساختند و نیز پیام دادند که اینان بودند که بواسطه کیدانان مارا از راه فریب نزد لالا و معلم سردار محمد عزیز خان برده حلف کلام مجید در میان نهادند بعد سردار عبدالرحمن خان چند تن از افسران سپاه

خویش را نزد سپاهیان مزبور فرستاده از طریق دلجوئی پیش خوانده بجهت الزام افسرانیکه مصدر فتنه بودند بایشان مواجبه فرموده بکواهی سپاهیان همه را که مقید و مجبوس بودند ملزم ساخته هشتاد تن را عبره امریاسا کرده هدف کلوله تفنگ سپاه نظام نمود وبقیه افسران فتنهجوی مفسده خوی را چون نسبت غلامی بسردار محمد اعظم خان داشتند بیاس خاطر آقای ایشان جان بخشی فرموده از مناصبشان عزل کرد وبعوض آنان از پیاده وسواره سپاه خویش افسر تعیین نمود و همچنین هریک از سپاهیانرا که فی الجمله فتنه جو و نکوهیده خودانست نیز از نوکری موقوف کرد ولالا و معلمرا بنا بر اوست سردار محمد عزیز خان عفو کرده چیزی از سرزنش درباره ایشان امر نکرد

﴿ ذکر فتنه میر اتالیق و اغوا نمودن او مردم قطغن را ﴾

و مقارن ایحال که هنوز امیر شیر علیخان در هرات بود میر اتالیق از فوت امیر کبیر خبر یافته جانب صحرائ غوایت شتافت وبامریکه همواره پیشنهاد خاطرش بود پرداخته بوسائط ووسائل وارسال رسائل مردم محال قطغن را برانگیخته بغوایت انداخت و سلطان مراد خان پسرش را درین مردم محال مذکور فرستاد چنانچه او تمامت مردم ایل والوس علاقه جات قطغن را دیده آتش بلوا برافروخت و سردار عبدالرحمن خان جهت اطفای آن نایره رایت تنبیه و تهدید مردم مذکور برافراخته سردار محمد علم خان و سردار غلام محمد خاثر که در اردویش بودند بانه فوج پیاده و هزار سوار و دوازده ضرب توپ آتش بار و بیست دسته یکصدی از خاصه دار مقرر میدان کارزار فرموده امر کرد که از راه بقلان روی بسوی خصم نهند و خود عزم کرد که از راه شور آبک رهسپار عرصه پیکار شده وارد نهرین که جای ازدحام خصم نکوهیده فرجام است شود اما لشکر مأموره راه بقلان قبل از حرکت سردار عبدالرحمن خان وارد نهرین گردیده سردار محمد علم خان بی آنکه قراول بگمارد با دو بیست سوار پیش از اردو رهسپار همی بود و لشکر بانش از پیش رفتن بدون قراول هر چند منع کردند نشنیده راه همی پیود تا که دوهزار سوار مخالف از جایشکه کمین کرده بودند برخواسته باوی مقابل کشتند و بی باکانه حمله کرده همراهان سردار محمد علم خان را از پیش برداشتند و خود او پای ثبات فشرده با چند سوار استوار بایستاد و کشتش و کوشش مردانه کرده آخر الامر با همراهانش کشته گشت و لشکرش که از قفا رهسپر بود ازین امر خبر یافته تمامت سواران حاضره اردو باشمشیر آخته سبک عنان تاخته خود را بر سر نعش سردار شجاعت دنار رسانیدند و با گروه مخالف که قصد سر بریدن او و ربودن آنرا داشتند در آویخته قراوان خون بریختند و سه صد تن را از ایشان مجروح و مقتول ساخته بقیه السیف را از پیش برداشته از بریدن سر سردار شهید سعید و ربودنش محروم گذاشتند و هزیمتیان از راه گریز وارد نهرین شده از ستیز و آویز بازماندند و روز دیگر سپاه سردار مقتول با آنک هنگامه آرائی روی بسوی نهرین نهاده گروه مخالف که تقریباً چهل هزار تن مرد پیکار بودند سر راه برگرفته با هم در آویختند و تا وقت عصر کار را بر یکدیگر حصر ساخته آخر الامر سپاه افغانه را کمنده کی را فرو گذاشته قلعه آسا چهار صف پشت بر پشت هم و رو بر خصم بر بسته از چهار جانب خود را این از حمله دشمن ساختند چنانچه از هر طرف که خصم حمله میکرد تا که دور بود بکلوله تفنگ و توپ و چون نزدیک میشد بشمشیر دفع مینمودند تا که تقریباً ده هزار تن از لشکر غنیم مقتول و مجروح گردیده از عسکر پادشاهی بسبب صف و قلعه بستن زیاده برده تن زخمدار نشدند و بجز این ده تن زخمدار و سردار محمد علم خان و بیست تن همراهانش که مجموع سی و یکتن شوند دیگر احدی مجروح و مقتول نکشت و در پایان کار قطغنیان پشت بچنگ داده رو بگریز نهادند و از جمله سلطان مراد خان بادو هزار سوار از مردمیکه با او فرار و درین مرحله یار و مدد کارش بودند و سه هزار سوار دیگر از جمله شش هزار سواریکه میران بدخشان از راه خفا بمعاونت او کجاشته بودند طریق فرار بر گرفت و سه هزار سوار بقیه میران بدخشان بادیکر سواران تبعه سلطان مراد خان پس از ده هزار تن مقتول و مجروح شدن همراهان ایشان چندی اسیر و دستگیر نیز شده دیگران فرار وادی ادبار گردیدند و خبر این فتح بزرگ را که جمعی قبایلی در مقابل چهل هزار سوار استوار ایستاده حاصل کردند غم نام منکبباشی که از طرف سردار عبد الرحمن خان مامور جاسوسی و در اول این شورش گرفتار سلطان مراد خان شده در نزد او مجبوس بود و بعد از هزیمت یافتن او چنانچه رقم کشت از

ذکر فتنه
میر اتالیق

زندان بیرون گردیده اسپه بدست آورده شبشب راه سپرده وقت طلوع آفتاب خود را بسردار عبدالرحمن خان رسانیده چون از اسپ فرود گشت بیهوش شده پس از آنکه بهوش آمد سردار عبدالرحمن خان از وی استفسار سبب بیهوشی کرده پاسخ شنید که هر روز چهارصد تازیانه بامر سلطان مرادش میزدند چنانچه جراحان اردو پشت و پهلو و غیره اعضای او را دیده بر صدق اظهارش کواهی دادند که بدون از رو دیگر اعضای او سراسر چون چهره بخت سلطان مراد قیرکون است پس سردار عبدالرحمن خان نیک واقف زحمات و مشقاتیکه او کشیده و دیده بود شد سپس آن مرد خردمند بمرض رسانید که همه مردم این بوم و بر از خوف شور و شرروی بسوی کوه و کمر (۱) نهاده مساکن و موطن ایشان را فرو خواهند گذاشت و سردار عبدالرحمن خان از شنیدن این سخن فوراً دوهزار سوار نظام باشش عرصه توپ جلوی و شش ضرب توپ قاطری بسرکردگی نایب نلام محمد خان بن نایب امیر بارکزائی مأمور کرده دستور العمل داد که در آن دره که معبر مردم فراریست رفته نکندارد که کسی پای فرار از انجا فراتر نکند و همچنین فوج سواره و پیاده مقیم تالفاق را نیز امر کرد که بانایب غلام محمد خان مذکور در موضع مزبور که نقطه فاصله بدخشان و قطن است برود و از راه شور آبک نیز قاضی قندز را بادوسه تن از میران بلخ چون بابابیک و غیره که اشخاص معتمد و معتبر بودند فرستاد که مردم را استمال و هدایت کنند و مردم چون در آن دره رسیده راه را از سپاه مسدود یافتند ناچار دست از جان و مال شسته از راه پیچون باز مانده دل بقتل و تاراج نهادند و در چنین حالت لشکریکه در نهرین با ایشان مقاتله کرده بود در رسیده قفای ایشان را سدوار بر گرفت تا که قاضی قندز و میربابابیک و غیره در بین الوسات آنان در شده همه را تسلی داده استمال ساختند چنانچه همه آقسقالان و منکباشیان که از دم تیغ دلیران افغان در محاربه نهرین جان سلامت برده بودند باعتبار و اعتماد قاضی قندز و غیره علماء و سادات از راه اطاعت نزد سردار عبدالرحمن خان آمدند و او بمکافات کردار ایشان در گذشته از خطائی را که کرده بودند مشروط رسانیدن ده لک روپیه کرده ایشان که از جان و مال ناامید بودند ازین شرط بسی خرسند گشته طوعاً دوازه لک روپیه برعهده گرفته معفو شدند سپس سردار والا تبار و ثیقه نامه در میان نکار فرموده این شرط را درج آن کرد که پس ازین سخن میران شانرا که مخالفت با امیر افغانستان داشته باشند نشنیده تا زمانیکه دولت افغان برقرار باشد از وی و نیاورش (۲) روی دل برنرفته بدیکری ننگر وند دیگر آنکه دوازه لک روپیه را که پذیرا شده اند بدون اهل تحویل خزانه رکابوی نمایند و اوایشانرا بمنابه دیگر رعایا رعایت و حفاظت نماید و دست ستم جور کیشانرا از اخذ مال و منال ضعفاء و درویشان بچوب سیاست بازدارد فقط و جانبین ختم برخانه آن نهاده بعد همه آقسقالانرا بعطای خلایع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف داد و ایشان رفته با ایل والوس خودها از وصف سردار عبدالرحمن خان داستانها رانده و عهدنامه او را که با خود برده بودند نزد همگنان خوانده از کثرت سرور عهد نامه دیگر از طرف تمام رعایا نیز باین مضمون مسطور نموده ارسال داشتند که مطیع و منقاد امر و نهی سلطنت بوده نسبت بسردار عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان بجان و مال مضایقه رواندارند و اولاد او را همیشه گرامی دارند و دوست او را دوست و دشمنش را دشمن پندارند و هم عریضه جدا گانه با عهدنامه مذکور مسطور و مرسول نمودند که چون جان و مال و عیال ما را از خطر تلف ایمن فرموده اند هر آینه بیاس این احسان در رسانیدن دوازه لک روپیه اهل نخواهد شد زیرا که دو کور روپیه از نقد و جنس و مال و مواشی ما را که در معرض تلف میدانستیم و گذاشتند البته بشکر و منت این عطیت وجه مذکور بزودی بوصول خواهد پیوست و هم پس ازین فریب میران خود راه خلاف نخواهیم بود و سردار عبدالرحمن خان عهد نامه و مکتوب شانرا زدیدر والا گهرش سردار محمد افضل خان فرستاده از تدابیر خویش که بکار برده بود آگاهی داد و هم جواب مردم مذکور را بعبارات معقول و مطبوع نوشته فرستاد و ایشان دوازه لک روپیه معهوده را تا یکماه تحویل خزانه رکاب سردار والا تبار نموده رسید نامه حاصل کردند و مقارن انحال که سردار عبدالرحمن خان از همه جهت فارغ بال گشت ورق محاسبات دیوانرا بروی کار آورده پانزده لک روپیه از بقایای مالیات محلات حاصل کرده مواجب باقیانده سال

(۱) کبر معنی
تنکنای کوه
و بلندی که
بالارفتن بدان
دشوار باشد

(۲) نیاورش جمع
نییره نواسه
رامی گویند

گذشته سپاه را بانخواست چهارماه ازین سال ادا فرموده رعیت و لشکر را از تشویش آسوده ساخت و بوجه نیکو بحکومت پرداخت

﴿ ذکر دزدان مردم بدخشان ﴾

(که بلباس تاجر داخل اردوشده سپاه را اذیت مینمودند)

ودرخلال احوال مذکور جمعی از دزدان مردم بدخشان که از دیرباز خود را ملبس بلباس تاجران ساخته بامتاع نسج بدخشان داخل اردو بازار شده بیع و شرا می نمودند و در وقت بازگشت از لشکر گاه اسلحه و آلات حرب شان را که در عرض راه بجای خفا مینهادند برداشته باهر که از سواره و پیاده اردو دوچار میشدند او را کشته سلاح و جامه اش را بیغما می بردند و مردم سپاه ایشانرا تاجر پنداشته فاعل اینکار نمیدانستند و در هر بار که حادثه رو میداد تجسس و تفحص کرده ایشانرا بخیمال آنکه تاجرند مرتکب آن نمی شمردند و اگر چه غیر از ایشان دیگری را در حین جستجو در راه مشاهده نمیکردند مزاحم حال ایشان نمی شدند و دیگری را نیافته باشکر گاه مراجعت مینمودند و از زمان حکومت سردار عبدالغیاث خان مرحوم تا این آوان بمنوال مذکور بیای رفت تا که بعد از دو سال سردار عبدالرحمن خان سر کرده سواره نظام را باسالر سواره ملکی اوزبکیه امر کرد که هر روز در وقت طلوع صبح هزار سوار مقرر کنند که ده و بیست تن بقاصله شهسزار کام از عسکر دورتر در نشیبها کمین گزیده مخفیاً بایستند و هم تمامت سپاه را آگاه کرده قرار داد که هر که از بی کاری بیرون رود اگر گرفتار و دوچار دزدان شود پاره از لباسش را پرچم آسا حرکت دهد تا سواران ماموره دیده از کمین گاه بتازند و دزدانرا دفع کنند و اگر بتوانند دست گیر کرده در لشکر گاه آرند و مدت بیست روز بطریق مذکور بسررفته و دوسه روز بازار نیز درین میان واقع کشته خبری از دزدان ظاهر نگشت و با آن سردار عبدالرحمن خان از امریکه کرده بود فرو نکذشت تا که روز در اخیر حدود تالقان آن ظاهر تاجران باطن فاجران با چهار تن از مهتران اسپان که بتحصیل علوفه میرفتند ملاقی کشته حمله ور شدند و یکی از ایشان که اسپ جلاک داشت برشته فراز گردیده خر قهرا حرکت داده آواز نمود و سواران قراول که در انجا کمین داشتند بسرعت خود را بسر وقت ایشان رسانیده دیدند که نجات سوار از مردم بدخشان و کولابند که بدان کار ناصواب اقدام نموده و مهترانرا کشته اند پس ایشانرا در میان گرفته بعد از کشش و کوشش بسیار همه را دستگیر نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند و او اسلحه و اسباب شانرا از قبیل رخت و زین و لجام و ده هزار روپیه نقد بر گرفته نقدینه را تحویل خزانه و دیگر را هر چه بود بسواران که آورده بودند قسمت فرمود و اسپان شانرا تحویل کند توپخانه نمود بعد از خود آنان معلوم کرد که ایشان بوده اند که مرتکب دزدی میشده اند آنکاه که محقق گشت همه را حکم قتل کرد و ایشان خود را در معرض فنا دیده بعرض رسانیدند که اگر بجان امان بایند هر یکی دو هزار روپیه کفاره خطایش بخزانه رسانیده از کردار نابهنجار ایشان نیز توبه و بازگشت کنند و سردار عبدالرحمن خان عرض ایشانرا نپذیرفته در روز بازار همه را از ضرب توپ هلاک ساخت

﴿ ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه ﴾

(نزد سردار عبدالرحمن خان برای خلاصی اسیرانیکه بیاسا رسیدند)

و بیست روز پس از کشته کشتن اسیران و دزدان مذکور میر جهاندار شاه از گرفتاری ایشان آگاه کشته شخصی را که جهت استخلاص یکتن مجبوس نزد سردار عبدالغیاث خان مرحوم حاکم سابقه قطغن فرستاده و آن مجبوس را بملق و چرب زبانی رها داده برده بود با مکتوبی نزد سردار عبدالرحمن خان ار سال نموده پیام داد که برسیدن این نامه اسیرانرا بدون بهانه و عذری رها کرده با حامل صحیفه روانه دارد و الا عریضه از جور و تعدی سردار و الاتبار نکار و نزد قبله امجدش سردار محمد افضل خان در بلخ ارسال خواهد شد که فرزندش مردم بدخشانرا دل کزند و خاطر نژند ساخته از حکومت افغان بزار خواهد کرد و سردار عبدالرحمن خان نامه میر جهاندار شاه را که عبارتش سر اسر عتاب و پرپیچ و تاب بود مطالعه کرده علاوه بران فرستاده اش نیز زشت

ذکر دزدان
مردم بدخشان

ذکر قاصد
فرستادن میر
جهاندار شاه
نزد سردار
عبدالرحمن
خان

خوئی و درشت کوئی کرده سردار با اقتدار را بچشم آورد چنانچه ریش و پروت او را امر کردند کرده امرش ساخت و سرمه برچشم و وسمه بر برویش کشیده موی ریش و سبب او را در خریطه زریئه انداخته بدستش داد و گفت اینک جواب میر خویش بر گیر و برو و هم قتلگاه کشتگان را بوی بنمود که اسیران دران بیاسا رسیده بودند و پس از رخصت مراجعت دادن قاصد مذکور فوراً ذوفوج پیاده هشت صدی و دو هزار سواره نظام و بیست بیرق یکصدی پیاده ساخاو و هزار سوار ملکی از مردم اوزبک و دوازده ضرب توپ قاطری را بسر کردگی کمیدان محمد زمانخان و کمیدان سکندر خان و نایب غلام احمد خان از خان آباد جانب تالقان کسبل فرمود و امر کرد که فرستاده ریش و پروت بیاد داده میرجهاندار شاه را با خود برده بوی سپارند و نیز فرمود که از افواج مقیمه تالقان فوج سواره و یکفوج پیاده نظام را با پیاده ساخاو و شش ضرب توپ قاطری با خود همراه گیرند چنانچه ایشان وارد تالقان شده فرستاده میرجهاندار شاه را رخصت رفتن نزد آقایش داده بعد افواج مذکور را از آنجا همراه گرفته کوچا کوچ وارد فرخار شدند و درینوقت فرستاده مسطور نزد میرمذکور رسیده خریطه ریش و پروت را نزد وی گذاشته ماجرا باز داشت و میر از تقریر او آشفته و دلگیر گردیده اسب و سلاح خواسته با هنگ خان آباد سوارانش را آواز داد و هنوز سواره اش فراهم نشده بود که سوار چپار از کرد راه نزدش رسیده خبر داد که لشکر جرار افغان وارد فرخار شده مردم اطراف آنجا از راه مسالمت پذیره اش کردند و امر ونهی افسران را بگردن اطاعت نهادند و اینک چون ابرهاروسیل که سارازپی در خواهند رسید و میرجهاندار شاه گفتار مرد چپار را اعتبار ننکرده سرگرم تهیه سوار بود که نامه سالار لشکر سردار عبد الرحمن خان برایش رسید و از راه طعن و طنز نکار داده بود که مژده باد ترا که باسیران رفته از جان وارد شدیم و نزدیک است که داخل مهمان خانه ات شویم پس میرجهاندار شاه را علم برسیدن سپاه کینه خواه حاصل شده خوف و رعب در دلش جای گرفت و آقسقالانیه که نزدش حاضر بودند ملامتش کرده گفتند که پدرت بواسطه دختر دادن خود را از جمله لشکر افغان این ساخته بود و تو پیام جسورانه بهم چو شخص بهانه جو فرستاده خود را بر باد تاراج دادی چنانچه بیک پیام درشت پشت بر پشت لشکر کماشت که خود بچشم سر می بینی اکنون چاره کار میباید کرد و میرجهاندار شاه که خود را گرفتار صد گونه عنا مشاهده میکرد از آقسقالان مشوره تدبیر جست و گفت که شما بایدم همراه بودید که حل مکاره می نمودید حال نیز تدبیر نمائید که ازین بالای نا کهان مأمون شویم و ایشان صواب چنان دیده گفتند که برادرت را بایست تن از بزرگان بدخشان و دو هزار اسب و چهل تن کینز و چهل تن غلام و دیگر اقمشه نفیسه از نسج چین و ختای از قبیل قایلین های ابریشمین و اطلس و ظروف و اوانی هر قدر که موجود شود برسم هدیه و ارمغان همدست برادر خویش پیش سردار عبد الرحمن خان فرستاده و عذر نامه نیز نکار داده یکی از خواهران و یاد دختران بی اعمامت را اگر بپذیرد زن و شوهری بوی دهی باشد که ولایت بدخشان از صدمه لشکر افغان این مانده باز کردند والا مانند میر انالقی آوار کی را رفیق خواهی شد و او بصواب دید آقسقالان برادرش را با تحف و هدایای مذکوره فوق و سواره بسیار و خدمه و آقسقالان و پیاده اسب گیر که تقریباً بسه هزار تن میرسیدند از فیض آباد جانب خان آباد نزد سردار عبد الرحمن خان کسبل کرد و نیز مکتوبی به افسران سپاهیکه وارد فرخار شده بودند نوشته با تحفه و هدیه برای هر یک جدا گانه فرستاد که تارسیدن برادرش نزد سردار عبد الرحمن خان و معلوم شدن آن در هر جا که وارد شده باشند درنگ کرده آهنگ راه نمودن نکنند بعد هر امریکه سردار عبد الرحمن خان فرماید بجای آزند و برادر او در منزلن کلفکان (۱) یا کلوکان که منزل سوم از منازل داخله خاک بدخشان است با اردوی ظفر شکوه ملاقی گشته بر طبق استدعای میرجهاندار شاه لشکر بادشاهی در آنجا توقف کرده از ایستادن و عنان باز کشیدن خویش و رسیدن برادر میرجهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان عریضه فرستاده آگاهی دادند و مترصد امر او نشستند و پنجاه سوار نظام جهت حفاظت و احترام برادر میرمذکور با وی همراه کردند و چون مشارالیه نزد سردار معظم الیه رسیده شرف یاریافت و هدایای خویش پیش کشید مورد تلبف و تفقد گردیده بعد عذر نامه برادرش را مؤدبانه بر گزینی نهاده زمین ادب بوسه داده برای ایستاد و او نامه را کشوده یکی از

اعذارش را که نکار داده بود این بود که اگرچه از جهالت جسارتی کردم امید عفو دارم و سردار عبدالرحمن خان بهمین یک عذر عفوش فرموده برادر اورا باهرا هانش بعطای خلعت خوشدل ساخته رخصت مراجعت داد و هم خلعتی بصحابت ایشان بمیر جهاندار شاه فرستاده لشکر را حکم باز کشت صادر فرمود و در وقت مراجعت اردو چند تن از اقسقالان نزد نائب غلام احمد خان حاضر شده خواهش مواصلت و انعقاد عقد مناکحت سردار عبدالرحمن خان را بایکی از دوشیزکان برادر زادگان میر جهاندار شاه کردند و او بذریعۀ عریضه سردار والا تبار را آکهی داده مجاب کشت که همان مواصلت و مناکحت که با سردار محمد اعظم خان کرده اند در راه دوستی کافیت دیگر حاجت پیوند از طریق خویشی نیست که عقد مزاجت منعقد گردد

﴿ ذکر تاراج کردن سواران میر سره بیک کولابی ﴾

(کوسپندان مردم قطن را واسترداد آن)

ومقارن انحال میر سره بیک کولابی راه جور و تطاول پیش گرفته بتاراج مال مردم باج ده و خراج گذار پادشاهی وغیره پرداخت چنانچه دوهزار سوار فراهم کرده امر کرد که رمه وکله مردم قطن را از کنارنهر جیحون بتاراج آورند چنانچه بی هزار سر کوسپند را تاخته بدست یغما متصرف شدند و سردار عبدالرحمن خان ازین امر آگاه گشته دوهزار سوار کاشت که کوسپندانرا از تصرف یغمائیان باز کشند و تا که مأمورین راه بدیشان نزدیک کردند آنان کوسپندان را از نهر جیحون عبور داده بودند چنانچه سواران کاشته سردار عبدالرحمن خان نیز از کرد راه در رسیده بدون اندیشه اسپ بآب زدند و بدانسوی نهر با سواران میر سره بیک در آویخته بخصد تن از دزدان را مقتول و مجروح و دستگیر ساخته کوسپندان را باز پس گرفتند و دو روز درنگ کرده روز سوم اسیران و کوسپندان را از آب آهنگ عبور دادن کرده بذریعۀ عریضه تسخیر کولاب را نیز از سردار عبدالرحمن خان خواستار شدند و او بنا بر عدم اجازت قبله امجدش مسئول ایشان را بکوش قبول نشینده همه را پس طلبید و ده تن از ایشان در وقت گذشتن از آب غرق لجه فنا گشته پس از ورود در نزد سردار عبدالرحمن خان باسرا و تمامت کوسپندانرا بصاحبان آنها سپردند و صاحبان کوسپندان بعبادت مستمره ایشان که از مال استرداد تاراجی خمسش را بحاکم و رئیس ملک بنام شکرانه میدهند قیمت شش هزار از کوسپندان مذکور را با سردار عبدالرحمن خان هشت هزار مثقال طلای مسکوک دادند و او سه هزار آنرا حق السعی بسوارانیکه کوسپندانرا باز پس آورده بودند عطا کرده پنجهزار را تمویل خزانه خویش فرموده بعد نامه نکار داده بمیر سره بیک فرستاد که اگر پس ازین مردمان نسبت بر عیای پادشاهی مصدر اینگونه حادثات شوند هر آینه علاقه کولاب را لگد کوب ستور و دواب لشکر ظفر انتساب مشاهده خواهی کرد و اوجواب معذرت مرقوم داشته از راه ضراعت فرستاد که دیگر مرتکت چنین امر ناشایسته نشوم و هم تحفه و هدیه بسیار باعذر نامه اش ارسال کرد و پس از آن گرفتار شدگان کولابی را رد کرده پنجهزار طلاء از اقرباء ایشان بگرفت و با پنجهزار طلای قیمت کوسپندان که مجموع ده هزار میشد بخزانه نهاد تا که امنیت حاصل و رونق کار بر مراد دل شد سه هزار سریابو و چند نفر اشتر که با اشتران سابقه دوهزار نفر میشدند از طلای مذکور خریده خاطرش را از بارگیر سپاه و قورخانه مطمئن ساخت و مقارن انحال مکتوبی از سردار محمد افضل خان یفرزندش سردار عبدالرحمن خان رسیده از آمدنش در قطن آگاهی داده نیز مرقوم نموده بود که هر وقت از تخته پل رهسپر شود یکماه قبل از حرکتش اورا خبر دهد و او انکشت قبول بر دیده نهاده معروض داشت که تشریف آورده بنده را خورسند فرمایند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیرعلیخان از هرات جانب کابل ﴾

(و کریمخان سردار محمد اعظم خان)

چون امیر شیرعلی خان بقراریکه مذکور شد کلاه سلطنت بر سر نهاد چندی در هرات توقف و درنگ کرده نظم و نسق در امور ولایت گذاشته عزم مراجعت جانب کابل نمود و فرزند سومش سردار محمد یعقوب خان را

ذکر تاراج
کردن میر سره
بیک رمه مردم
قطن را

ذکر
حرکت کردن
امیر شیرعلی
خان از هرات
جانب کابل

که قدم بمرحله چهارم ده سالگی نهاده بود بحکومت هرات گماشته جرنیل فرامرز خان و جنرال ولی محمد خان را بادو فوج پیاده هشتصدی ازافواج کابل و سه هزار سوار از مردم درانی و غلجائی و قزلباش و غیره و دوازده ضرب توپ کوچک و یکضرب توپ نه پنی و توپ چهاریاری و اتوپ سابقه هرات و هشت فوج پیاده نظام هراتی و خوانین ملکی و سوارانش که در تحت رایت سردار سلطان احمد خان و اینوقت داخل سپاه او بودند نزد سردار محمد یعقوب خان گذاشت و قاضی عبد السلام خان را بقضاوت و ملا شاه محمدا بافتای محکمه شرعیة آنجا نامزد فرمود و سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را باسردار عبد الله خان ناصری و ناظر محمد نعیم خان و ایشیک آقاسی عطاؤ الله خان و ایشیک آقاسی عطا محمد خان و عبد الظاهر خان بارکرائی بخدمتش تعین کرده میرزا غلام صدیق خان را بسر دفتری سرافراز ساخته امور دیوان را بدو تفویض فرمود و خود با همه برادران و بقیه سپاه راه کابل بر گرفت و از جمله برادرانش سردار محمد اعظم خان باندیشه معاندتیکه از امیر شیر علیخان دردل داشت بهانه امری در شهر درنگ کرد که از قفا جاده پیمان شود و امیر شیر علیخان که از او چیزی در خاطر نداشت سه روز در پل ملان جهت رسیدن او توقف کرد که باهم رهسپار قندهار شوند چنانچه پس از وصول او بار دو از پل مذکور طبل کوچ نواخت و بقراریکه حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم امیر عبد الرحمن خان در روزنامه خود نگار داده است که سردار محمد اعظم خان و سردار محمد امین خان و سردار محمد اسلم خان از حسدیکه امیر شیر علیخان بواسطه خدمات شایسته اش در محاصره هرات و غیره نزد والد ماجدش عزیز و محترم بود هر سه تن از عناد او باسردار سلطان احمد خان طرح موافقت انداخته از یعنی امیر کبیرا از خود آورده ساخته بودند و با امیر شیر علیخان سرگران بوده راه معاندت همی پیوند فقط چنانچه سردار محمد اعظم خان پس از رسیدنش در پل ملان از امیر شیر علیخان رخصت حاصل کرده در روضه باغ که دو گروه از پل مزبور مسافت داشت فرود شد و همچنان در وقت کوچیدن امیر موصوف از پل مذکور معطل نکرده رهسپار منزل میر داود گشت و با امیر شیر علیخان پیام داد که من در منزل مسطور فرود گردیده حین وصول موکب پادشاهی بار دو همچنان شوم و امیر شیر علیخان پیام او را صدق دانسته چیزی نفرمود و او وارد منزل میر داود شده بدون درنگ آهنگ منزل دیگر کرد و برای امیر شیر علیخان که از حال خویش غافلش سازد باز پیام فرستاد که چون از اینجا تا سفزار آرزو نیست ناچار بدون توقف رهسپار موقت دیگر شدم که علوفه بدست آرم و پس از فرستادن این پیام وقتیکه با سفزار رسید تمامت همراهانش را با سامان و اسبابیکه داشت در الحاق فرود گذاشته از جمله دو بیست و پنجاه سوار و بقدر کفاف علوفه برداشته براه بلدی محمد حسین نام هراتی که از نوکران سردار محمد اعظم خان مرحوم بود براهه طریق فرار اختیار کرد و از راه غورات و هزاره جات جانب کابل روی نهاد و چون وارد موضع کوده واقع علاقه دای میرداد هزاره شد از خوف سردار محمد علیخان بن امیر شیر علیخان که حکومت کابل داشت جرأت داخل شدن در کابل نکرده از راه شیخ آباد علاقه وردک وارد برکی راجان علاقه لهو کرد کردید و اینوقت سردار محمد علیخان حاکم کابل آگاه گشته سواره و پیاده بسیاری از مردم ملکی علاقه چهاردهی و غیره نواحی کابل و شهر و چند اول بسر کردگی ارسالان خان غلجائی و غیره بزرگان کوهستانی و کابلی و قزلباش در علاقه لهو کرد فرستاد ولیکن سردار محمد اعظم خان قبل از رسیدن این لشکر از خواهش خوانین و ملکان لهو کرد که نزدش فراهم شده خواستار آن شدند که یا از علاقه لهو کرد بیرون شود تا مردم آن علاقه مورد عتاب و سیاست پادشاهی نکرند یا بدست بسته بسردار محمد علیخان سپارند توقف و اقامت را در لهو کرد دشوار دانسته روحانب خوست و زرم و کرم که محال جایگزین بودند نهاد و لشکریکه سردار محمد علیخان مأمور کرده بود پس از بیرون رفتن سردار محمد اعظم خان داخل لهو کرد شده از حزم و احتیاط در اینجا اقامت گزید تا اگر سردار محمد اعظم خان مصدر فتنه کشته شورش برپای کند سد راه او بوده نکذارد که با میدان کارزار گذارد و امیر شیر علیخان که رهسپار دیار قندهار بود از کریختن او هیچ در دل جای نداده بقیه تبعه او را که فرو گذاشته کریخته بود با خود برداشته و همه را تسلی و دلجوئی داده رو براه نهاد

﴿ ذکر محبوس کردن تبعه سردار محمداسلم خان ﴾

(اورا و فرار کردنش)

و همچنان از قفای سردار محمد اعظم خان سردار محمد اسلم خان نیز پیش رفتن اختیار کرده چون در منزل اسفزار رسید خواست که با همراهانش از راه غورات داخل هزاره جات که جایگیرش بود شده با امیر شیرعلیخان طرح معادات اندازد و همراهان رکابش از اندیشه ناصواب او خبر یافته روی از وی بتافتند و محبوسش ساخته بدو گفتند که هرگز مرتکب امر ننگ حرامی نشویم و با پادشاه راهی خلاف اطاعت نشویم و پس از قید کردن او ماجرا را بحضور امیر شیرعلیخان معروض داشتند و او ابیشیک آقاسی شیردلخان را با سه هزار سوار از اردو فرستاده امر کرد که اورا محبوس سابه پیشگاه حضور حاضر سازد و هرگاه نوکرانش بممانعت پردازند همه را از دم تیغ گذرانند و او سردار مذکور را از ده مغلان واقع قرب اسفزار با خود برداشته نزد امیر شیرعلیخان حاضر کرد و نخست اورا مورد عتاب فرموده بعد از راه برادری دلجوئی داده بحالت اولش برقرار داشت اما او از عداوتیکه نسبت بامیر شیرعلیخان در دل داشت خصمی وهم چینی را فرو نیکداشت چنانچه از اسفزار تا منزل عمارت همراه رهسپار شده در شب از آنجا با چهار سوار از اردو بیرون کشته تمامت مال و اسبابش را گذاشته از راه مغالطه روی فرار جانب هرات نهاد و از راه اوبه و خواجه چست داخل هزاره جات گردیده بسردار محمد حسین خان برادر اعیانی خود پیوست و امیر شیرعلیخان فوج متعلقه اورا با اسباب و ادواتش بسردار محمد عثمانخان سپرد که نگاهداری نماید و پس از وی دیگر سرداران که حاضر رکاب امیر شیرعلیخان بودند بحریک و التماس سردار محمد حسن خان بشفاعت سردار محمد اسلم خان برخاسته عرض واستدعا کردند که مشار الیه از جهالت یا از وحشت جاده پیمای بطالت شده است برادرش سردار محمد حسن خان را با حسان نواخته روانه هزاره جات فرموده شود که اورا تا ورود موکب والا در کابل هدایت کرده شرفیاب حضور سازد و امیر شیرعلیخان مسئول شان را بکوش قبول شنیده سردار محمد حسن خانرا از راه قندهار رخصت هزاره جات داد و در منزل منار ملا عثمان واقع گرانی علاقه فرامی بردار محمد شریف خان حکمران فراه از راه پذیره وارد اردوی معلی شده شرف بارو عنز دیدار اعلیحضرت والارا حاصل کرد و شب را در محفل حضور بسر برده بامدادان رخصت مراجعت یافته جانب فراه معاودت کرد و امیر شیرعلیخان منزل بمنزل طی مراحل کرده چون وارد منزل واشیر کشت و از سبب فرار کردن سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان در دل تشویش داشت و هم سردار محمد امین خان حکمران قندهار را چنانچه از پیش رقم گشت با خویش مخالف می پنداشت پس باندیشه آنکه مبدا سردار محمد امین خانش از درآمدن بقندهار مانع گردیده حادثه روی دهد لاجرم سردار خوشدل خان و قاضی عبدالرحمن خانعلوم را پیشتر از خود روانه قندهار فرمود که سردار محمد امین خانرا اگر هوای مخالفت در سر داشته باشد باندرز و نصیحت بشاهراه هدایتش آرند چنانچه ایشان از واشیر بایوار و شبگیر اسپ رانده وارد قندهار شده سردار محمد امین خان را همچنانکه امیر شیرعلیخان فهمیده بود برخلاف دیده بمواعظ دلپذیر از خیالیکه در دل داشت باز گردانیده باستقبال نمودن امیرش برانگیختند چنانچه از در پذیره بیرون شده در منزل عاشقه واقع هفت گروهی شهر قندهار وارد اردوی امیر شیرعلیخان گردیده شرف بارو عنز دیدار حاصل کرده از آنجا با هم رهسپار شدند و چون وارد قندهار گشتند امیر شیرعلیخان در باغ سردار محمد امین خان شرف نزول افکنده سردار محمد امین خان بآرک در شد و در چاشتگاه روز دیگر که امیر شیرعلیخان با سردار محمد رفیق خان و مستوفی میرزا عبدالرزاق خان در زیر خانه اندرون باغ خلوتانه صحبت داشت سردار محمد امین خان باراده سلام و ملاقات حاضر شده خواست که بخلوتگاه دراید قابوچی مانع گردیده از در آمدنش بازداشت و گفت که لحظه صبر و درنگ کند تا اذن دخول حاصل نماید. او ازین امر آزرده دل و خسته خاطر شده مراجعت کرد و ازین معنی ورشکی که از پیش در خاطر داشت بنای عداوت را با امیر شیرعلیخان گذاشت و عنزم کرد که مکتوب فرستاده سردار محمد شریف خان برادر کبوتر خود را از قراه در قندهار خواسته ساز مخالفت با امیر شیرعلیخان ساز کند و او ازین اراده سردار محمد امین خان آگاه

ذکر محبوس
شدن سردار
محمداسلم خان
و کریختنش

شده باز قاضی عبدالرحمن خان خانعلوم را از راه اسمالت نزد او فرستاد که نصیحت و هدایتش کند و خانعلوم در شب نزد او رفته نصیحت و موعظتش کرده از فتنه و فساد بازداشت و سردار محمد امین خان از غایت آزرده گی اکر چه ظاهراً مرتکب فتنه نشد اما باطناً رعایای کناره و جانب راه کابل و قندهار را اعلام فرمود که علوفه و آذوقه بلشکر امیر شیر علیخان ندهند چنانچه در وقت راه پیودن امیر مذکور بالشکرش جانب کابل برطبق امر سردار محمد امین خان علوفه نداده بلکه از کنار راه کوچیده خود را دور کشیدند و امیر شیر علیخان نظر باینکه ابتدای سلطنتش بود و هم باندیشه برادران خویش که مبادا او را منسوب ببدنامی سازند سرزنش و کوشمالی سردار محمد امین خان را موقوف بوقت فرصت گذاشته و از علوفه ندادن مردم کنار راه و کریختن ایشان بر اشفت و لشکر را امر کرد که زراعت اطراف و جوانب راه را بتاراج آورده صرف نمایند تا که از خاک قندهار گذشته وارد غزنین شد دست از تاراج باز داشتند

ذکر معاهده سردار محمد اعظم خان با اعلیحضرت امیر شیر علیخان

و در غزنین موسی خان نام شاهی سوند از جانب سردار محمد اعظم خان که این وقت در زرمت اقامت داشت بانامه عذر خواهی وارد غزنین شده شرف بار یافت و چون فرستاده مذکور با امیر کبیر شرف خاله زاد کی داشت نسبت بشأتش بغایت مورد ملاحظت کشت و نائب سلطان خان انکی زائی با جواب نامه سردار محمد اعظم خان همراه او مأمور گردیده نزد او رفته نامه و پیام بگذارد که تا خود او شرفیاب حضور نشود عذرش پذیرفته نکرده والا اکر از آمدن بحضور سر باز زند البته رایات عالیات جانب زرمت شقه کشا خواهد کشت و پس از رسیدن این منشور سردار محمد اعظم خان از مشرف گردیدن حضور سر باز زده امیر شیر علیخان از غزنین بالشکر جانب زرمت رهسپار شده چون در موضع کلال کو رسیده فروکش کرد سردار محمد اعظم خان خائف و هراسناک گردیده کس نزد امیر شیر علیخان فرستاد و پیام داد که اکر سرداران حاضره رکاب مأمور کشته او را اطمینان خاطر دهند هر آینه شرفیاب حضور خواهد کشت و امیر شیر علیخان مسئول او را قبول کرده جمعی از سرداران را نزد وی فرستاد و خود دو روز در کلال کو درنگ فرمود که اکر سردار محمد اعظم خان از آمدن سر باز زند راه برگیرد و روز سوم که از عرض سرداران با آمدن سردار محمد اعظم خان آگاه شد حرکت کرده در موضع یوسف خیل پرتو نزول افکنند و سردار محمد اعظم خان با سردارانیکه نزدش رفته بودند در اینجا حاضر در گاه کشته شرف بار یافتند و پس از عرض ملاقات امیر شیر علیخان زبان بتکلم گشوده گفت که در هنگام ارتحال امیر کبیر اول کسیکه دست بیع داد و امارتم را کردن اطاعت نهاد تو بودی و همچنین نخست در مخالفت را تو کشودی و اکنون که بواسطه چندی از خاندان شاهی طریق هدایت پیودی از زبان صدق بیان همی گویم و هر چه در ضمیر داری انکشاف آن جویم که اکر بامارت و اطاعت راضی نباشی اینک مسند امارت را کفیل شو تا من طریق خدمت پویم و بیرون از سخن خیر چیزی نکویم والا در ظاهر و باطن یکی بوده راه خلاف چنانچه بر کرفتی پیش میکی و سردار محمد اعظم خان لب بپاسخ گشوده گفت که خداوند بیاند سلطنت را بتوفویض فرموده و ما را طریق اطاعت نموده است اکر خطائی رفته است امید آنست که از مهر و حفاوت بعفو پذیرفته گردد تا بعد ازین براه خلاف نرفته غبار گدورت با آب ملاحظت شسته شود و امیر شیر علیخان بیان او را بامعانی اخوت یکسان دیده فرمود که میباید در کابل بامن بوده نظم و نسق سلطنت را بقبضه اختیار خود گرفته کار مملکت راست کنی تا جهانیان بدانند که پسران امیر کبیر جنت مسیر در اتحاد بی کم و کاست متفق اند و در امر حکومت موافق چنانچه مهتر و بهتر برادران سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان است و شهادت کابل بامن در کار سلطنت هم دست باشید دیگر برادران را زهره آن نیست که سلسله جنبان تمرد و طغیان شوند و سردار محمد اعظم خان از هرکاب و همعنان آمدنش با امیر شیر علیخان در کابل عذر آورده سه ماه رخصت توقف در کردیز خواست و سردار محمد سرور خان پسر خود را بملازمت رکاب سپرده قرارداد که پس از انقضای موعده و مدت مذکور شرفیاب حضور شود و امیر شیر علیخان نخست التماس او را قبول نفرموده بعد بشفاعت برادران خواهش او را بکوش قبول شنیده عهدنامه در بین نکار داده تمامت سرداران و بزرگان اردو مهر بر نهاده

ذکر معاهده
سردار محمد
اعظم خان
و امیر شیر علی
خان

بعد امیر شیرعلیخان سردار محمد اعظم خانرا بخلعت شاهانه نواخته اسب موسوم بچیدر خویش را باهشت هزار روپیه جهت زین و یراق آن عطا فرموده باهم وداع کردند و سردار محمد اعظم خان رهسپار گردیده امیرشیرعلیخان لوای سعادت همراه جانب کابل شقه کشا فرمود و سردار محمد سرور خانرا برطبق قرارداد پدرش همراه گرفته چون وارد لاهور گردید از سلان خان غلیجائی وغیره که باهم سردار محمدعلیخان حاکم کابل چنانچه از پیش رقم کشت جهت گرفتار کردن سردار محمد اعظم خان در لاهور کرده و پس از رفتن او جانب زرمتم و گردیز در لاهور کرد بزم انسداد راهرو آوردنش جانب کابل اقامه کردید بودند بپذیره برخاسته در زیر کتل اتمور مستفیض رکاب بوس امیر شیرعلیخان شدند و همچنین در هر منزل فوج و دسته دسته از مردم شهر و اطراف از راه پذیره ملحق رکاب سعادت انتساب کشته شرف ملاقات حاصل همی نمودند و از جمله پذیر کیان سردار محمدعلیخان که بفرمان خبر داده شده بود که شهر را فرو ننگذاشته ترك استقبال کند در قریه هندکی حال موسوم بچهل ستون بفیض رکاب بوس نائل کشته بعد موکب سعادت کوکب در شهر کابل نزول اجلال فرموده ابواب داد رسی و بازرسی ستم دیدگان بارکشت وصیت عدالت آن پادشاه باوج سعادت فراز شد

ذکر فوت مادر نیکو سیر اعلیحضرت امیر شیرعلیخان

و مقارن اینحال که کار سلطنت ورتق وفتق امور مملکت رونق تازه گرفته ملک وملت رو با بادی نهاد و خرابیها مرمت پذیرفت مام نیکونام خجسته فرجام امیرشیرعلیخان رواج جهان بر تافته در بهشت جاودان شتافت و در جنب مزار عاشقان عارفان کابل مدفون شده مجلس سوک و ماتمش بیای رفت بعد امیرشیرعلیخان نظر بگریختن سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان و بیملاتی سردار محمد امین خان برادرانش که از پیش رقم کشت و در دل از عموم برادران خصوص سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان خوف زوال سلطنتش را داشت خواست که بتدبیر رشته وفاق برادر انرا از هم کسینخته روی دل ایشان را از سردار محمد افضل خان برگردانیده جانب خود کند چنانچه سردار محمد عمرخان را تعلیم و تلقین فرمود که بواسطه میرزا محمد حسین خان ازوی التماس طلبیدن برادرانش را از ترکستان در کابل نماید و او استدعای امر مذکور را از حضور نموده خودش را فرمان شد که بسردار احمد خان و سردار محمد زمانخان برادران اعیانی خویش که از جانب سردار محمد افضل خان بحکومت سرپل قیام داشتند مرقوم نموده در کابل ببلاید و او با مر امیر شیرعلیخان هر دو تن برادرانش را در کابل دعوت آمدن کرده ایشان باوجود احسان سردار محمد افضل خان که درباره شان مبذول فرموده بود وهم میتوانست که از آمدن شان بکابل باز دارد ترك پاس احسان او را کرده بی رخصت و اجازتش با سپاه متعلقه خود راه کابل بر گرفته سردار محمد افضل خان بسبب آنکه بیادشاهی امیرشیرعلیخان کردن اطاعت نهاده بود چیزی بدیشان ننکفت و ننکرد که مبادا در نزد جهانیان و برادران بدنامی نامزد گردد خلاصه ایشان وارد کابل شده شرف بار حاصل کرده بتعین تنخواه مکفی سرافرازی یافتند اما چون تنخواه شان از جایگیر ترکستان ایشان کمتر بود آزرده دل و از آمدن در کابل پشیمان و گرفته خاطر شدند

ذکر سر باز زدن سردار محمد اعظم خان

(از آمدنش در کابل وغیره واقعات)

و در خلال احوال مذکور موعده سردار محمد اعظم خان که با امیر شیرعلیخان قرار داده بود بسر رسیده احوالی از آمدن او در کابل بجلوه بروزنه پیوست و باوجود آن امیرشیرعلیخان هنوز عهد او را درست دانسته بخود همی گفت که چون وعده اش بسر رسیده وهم والده ماجده ام رحلت نموده البته شرفیاب حضور خواهد شد اما او بخلاف پندار امیرشیرعلیخان از عهدیکه کرده و وعده که داده بود عدول نموده از آمدنش در کابل نیکول ورتزید و مقارن اینحال سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که با امیر شیرعلیخان چنانچه مرقوم کشت در کابل آمده بود با سردار جلال الدیخان در قتل امیرشیرعلیخان متحد و همداستان گردیده باهم قرارداد دادند

ذکر وفات
والده ماجده
امیرشیرعلی
خان

ذکر سر باز
زدن سردار
محمد اعظم
از آمدن
در کابل

که اورا در وقت فرصت هلاک سازند و او ازین امر آگاه شده سردار محمد سرور خانرا نزد پدرش در کردیز فرستاده سردار جلال الدیخان را نیز اخراج البلد فرمود و همدرین هنگام سردار محمداسلم خان که از راه هرات چنانچه بشرح رفت کریمته در هزاره جات رفته و سردار محمد حسن خان برادرش عهده برار آوردنش بحضور امیر شیرعلیخان شده بود و قبل از ورود او در هزاره جات یکفوج پیاده هشت صدی متعلقه اش باتفاق کمیدان نجم الدیخان در بامیان دست تاراج کشوده کداموجیا خانه را غارت کرده نزد سردار محمد علیخان آمدند و پس از رسیدنش در هزاره جات سردار محمد حسن خان نیز وارد کشته باندرزش پرداخت که مطابق گفته اش اورا هدایت نموده نزد امیر شیرعلیخان آورد و او نظر بنصیحت برادر خویش و رفتن فوجش نزد سردار محمد علیخان در غصه و تشویش افتاده سردار محمد حسین خان برادر خود را از راه شفاعت نزد امیر شیرعلیخان فرستاد و او شفاعت و پرا نپذیرفته جوابداد که تا جایکی اورا بدیکری ندهم و بوجه دلخواه تنبیه و تهدیدش ننکنم بشفاعت از کید او ایمن نشوم و سردار مذکور از حضور با جواب مزبور مراجعت کرده باجرا نزد سردار محمد اسلم خان بازداشت و ازین معنی دو فوج پیاده که در هزاره جات بودند آگاه کشته از سردار محمد اسلم خان و برادرانش روی دل برافتند و از راه نافرمانی طریق کابل بر گرفته حاضر پایت سر بر سلطنت شدند و در سلاطین سپاه نظام منسلک گردیدند و از حدوث این فتنه مردم هزاره که بانندک زمان از جور و تعدی سردار محمد اسلم خان در فغان بودند فرصت یافته بروی بشوریدند تا که از هول جان بسردار محمد افضل خان پیام داده امداد خواست که بمعاونت او پرده ناموسش دریده نشود چنانچه وی هزار سوار از طریق حمایت کسبل داشته در دشت سفید عیال و اطفال سردار محمد اسلم خان را که از کابل رو به هزاره جات نهاده بودند ملاقی کشته همه را با سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسین خان و سردار محمد حسن خان و سردار محمد قاسم خان با خود برداشته نزد سردار محمد افضل خان رسانیدند و ازین حوادث سردار عبدالرحمن خان حکمران قطن و بدخشان واقف شده عرض پرداز حضور پدر سعادت منظرش سردار محمد افضل خان کشت که سردار محمداسلم خانرا از سبب فتنه جوئی و نکوهیده خوئی که در طینتش شمر است میباید در نزد خود راه ندهد و او بیاسخ مرقوم فرمود که حالا از راه امید نرزم آمده است ناچارم که باید اورا نگاه دارم و سردار عبدالرحمن خان دیگر چیزی نکفت و نوشت و ساکت شد

﴿ ذکر در آویختن سلطان محمدخان ولد سعادت خان مهمند ﴾

(بادول انکلیس و چاره جستن کار گذاران دولت موصوف از امیر شیرعلیخان)

در خلال احوال مذکور سلطان محمد خان ولد سعادت خان مهمند از نزدیک و دور حشرو ازدحامی فراهم کرده با انکلیسان مقیمی پشاور طرح کارزار انداخت و بتر کتاز و تاراج مال و مواشی انکلیسان پرداخته ساز مخالفت و قانون محاربت نواخت و انکلیسان محرك این امر امیر شیرعلیخانرا پنداشته بوی نکاشتند که از معاهده که با امیر کبیر خلد سیر در میان و در آن مندرجست دوست جانین دوست و خصم طرفین دشمن دانسته شوند و اکنون که پسر سعادت خان تیغ خلاف از غلاف کشیده و رایت اعتساف بادول انکلیس افراشته است مفهوم و مظنون کار گذران دولت موصوفه چنانست که بحریک امیر کابل مشارالیه مرتکب جور و تطاول گردیده است و اگر چنین نباشد اورا مانع از فتنه و فساد شده از کینه و عناد باز دارد و امیر شیرعلیخان جهت رفع اشتباه انکلیسان سردار محمد علیخانرا با سردار محمد رفیق خان و شش فوج پیاده و توپخانه کسبل جلال آباد فرمود که پسر سعادت خانرا با مردم مهمند و غیره که سلسله جناب شور و فغان شده بودند تنبیه و تهدید نموده گوشمالی بسزادهند چنانچه ایشان وارد جلال آباد گردیده پس از رفع خستگی روانه لعل پوره کشتند و مجرد ورود در آنجا سلطان محمد خان با حشری از مردم مهمند بدانسوی دریای لعل پوره رزم آرا کشته استوار استاد و سردار محمد علیخان بمخاربه کراییده خود بسرتوپخانه قیام ورزیده ایشانرا آماج کلوله توپ ساخت و از قضا کلوله تویی درین چهارپای اسپ سلطان محمد خان خورده از هیبت صدمه آن از پشت زین بر زمین افتاد و از هول جان خود را از میان کشیده عقب درختی پنهان شد و پس از ساعتی سوار شده با همرائش از راه فرار جانب باجور رفت بعد سردار محمد علیخان مرتضی خان

ذکر شورش
سلطان محمد
خان مهمند

مهمند را بخانی قومش سر بلند ساخته در جلال آباد باز کشته سردار محمد رفیق خان را جهت اطمینان خاطر انگلیس در پشاور فرستاد که ایشان را خاطر جمعی دوستانه داده بجلال آباد معاودت نماید و او وارد پشاور شده با کار گذاران دولت انگلیس مکالمه نموده از طرف دولت افغانستان ایشانرا اطمینان خاطر داد که اگر بعضی از جهال سکنه خیال مرتکب امر خلافی شوند بایماوا اشاره دولت نیست بلکه از عدم واقفیت ایشان بر انعقاد رشته معاهده بود ورنه آنان نیز سر از اطاعت امیر ملت ایشان باز نخواهند زد و هرگاه کمی از یخببری سالک مسلک خود سری گردد و دولت از اقداماتش آگاه گردد فوراً بمشابه سلطان محمد خان زجر و توبیخ فرموده خواهد شد تا امر دوستی دولین ثابت و برقرار بماند و پس از ادای اینگونه کفتار تجدید انعقاد رشته اتحاد و وداد را بادولت انگلیس نموده بجلال آباد مراجعت کرده بسردار محمد علیخان پیوست

﴿ ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیلی ﴾

(بتائید قادر یکتای لم یزلی)

و همدریخال که سردار محمد علیخان متوقف بجلال آباد بود جمعی از ابطال رجال را از جلال آباد جهت تنبیه و تهدید عطا محمد خان نجیلی که سر از جیب تمرد کشیده مرتکب فتنه و فساد شده بود جانب لقمان گسیل کرد چنانچه ایشان وارد نجیل شده باعطا محمد خان بمحاربه کرائیدند و در پایان کار سه تن از پیادگان نظام بجزیه مردم ایلجاری لقمان که ظاهراً باسپاه پادشاهی همعنان و باطناً با گروه بغاوت همدست و همدستان بودند مجروح کشته عطا محمد خان از قلعه که داشت بیرون شده جنگ کنان راه فرار جانب فراجغان برگرفت و پس از کریختن او ملکان لقمان که در خفا با او متحد و همدستان بودند در جلال آباد نزد سردار محمد علی خان حاضر کشته ظاهراً از طریق خدمت و باطناً بمکر و حیلت استدعا کردند که هرگاه سپاه پادشاهی از نجیل بجلال آباد طلبیده شود که رعایا از ایامالی لشکر بیخطر شوند عطا محمد خان را خود ایشان حاضر حضور سازند و او از استدعای ملکان عرض پرداز حضور اعلیحضرت قبله امجدش شده اجازت خواست و از پایه سریر سلطنت جواب اصدار یافت که در طریقه مملکت داری استوار داشتن قوایم سلطنت را در جائیکه لازم سیاست باشد بدون لشکر پادشاهی باعانت ارباب فلاح استوار ندانسته اند پس میباید بی درنگ خود آهنگ نجیل کرده عطا محمد خانرا خواه بصلح و خواه بجنگ در جنگ آرد و اگر اهال و رزد موکب هایونی بدانسور هسپر کرد و پس از وصول اینحکم سردار محمد علیخان از جلال آباد عازم ورهسپار لقمان گردیده باندک زمان او را بقهر و غلبه از قلعه بیرون کشیده کفتار ساخت و قلعه را خراب کرده در عرصه یکماه قلعه دیگر در جنب آن احداث و آباد نموده چند دسته خاصه داردران گذاشته بعد عطا محمد خانرا باخود برداشته بجلال آباد باز کشت

﴿ وقایع سال هزار و دوویست و هشتاد و یک هجری ﴾

درین سال سردار محمد افضل خان میرزا احد خان کشمیری را که مدارالمهامش بود باناظر حیدر و نامه اطاعت و تحف و هدایای پیش قیمت از ترکستان کسبل در گاه پادشاهی کرد چنانچه هر دو تن وارد کابل شده هدایا و تحف و نامه سردار محمد افضل خانرا از حضور امیر شیر علیخان گذرانیده همه مطبوع و دلپذیر افتاد در خلال اینحال نامه از سردار محمد اعظم خان در عرض راه بدست کار گذاران امیر شیر علیخان افتاده پس از مطالعه کار پردازان پایه سریر سلطنت مکشوف گشت که برای سردار محمد افضل خان نوشته بود که از هرات مکتوب فرستاده آگهی دادم که اگر ت هوای سلطنت در سر باشد فرصتی بهتر ازین نیست میباید از ترکستان جیش جانب کابل در جنبش آورده کابل را متصرف شوی رقیمه ام به در رفت چنانچه سختم را نشدنی و بجز از اطاعت امیر شیر علیخان چیزی نشستی و نکفتی اکنون باز شمارا خبر دادم که هنوز امارت امیر شیر علیخان چنانچه باید نظمی نگرفته و استحکامی نپذیرفته است وقت آنست که از دوسوی بالشکر روی جانب کابل نهاده عروس مملکت را در کنار خویش آریم فقط و امیر شیر علیخان پس از مطالعه نامه مذکوره امر باحضر میرزا احد خان و ناظر حیدر خان فرستادگان سردار محمد افضل خان کرده ماجرا بدیشان بازداشت

ذکر سرزنش
عطا محمد
خان نجیلی

وقایع سنه
۱۲۸۱ هجری

و فرمود که از مرقوم سردار محمد اعظم خان مفهوم میشود که شما دوتن را جهت جاسوسی و فتنه انگیزی روانه کابل نموده است پس میباید که دیگر در کابل نبوده راه خویش جانب تر کستان پیش گیرید و چون همدوتن بسازو برك سفر مراجعت تر کستان پرداختند امیر شیر علیخان میرزا احد خان را از راه خفاء نزد خود خواسته و بعطای ملوکانه اش نواخته روی دلش را از سردار محمد افضل خان بر گردانیده بسوی خود کرد و بر عهدہ اش نهاد که در کار سردار محمد افضل خان خلل انداز بوده از عزم و ارادۀ او متوالیاً آگاهی دهد بعد همدوتن رهسپار تر کستان شده قطع منازل و طی مراحل همی نمودند .

﴿ ذکر لشکر کاشتن امیر شیر علیخان جانب خوست و زرمتم ﴾

(و فرار کردن سردار محمد اعظم خان)

چون میرزا احد خان و ناظر حیدر خان جانب تر کستان راه بر گرفتند امیر شیر علی خان فرزند ار جندش سردار محمد ابراهیم خان و سردار محمد رفیق خانرا که پس از مراجعت پشاور چنانچه از پیش بشرح رفت در کابل آمده بود با جنرال داؤد شاه خان و جنرال میر حیدر خان و شش هزار تن مرد میدان و توپخانه از راه تنبیه و تهدید سردار محمد اعظم خان جانب خوست و زرمتم گسیل کرد و او تا بدرنگ و توان جنگ را در نیروی بازوی خویش ندیده بایکصد و پنجاه سوار از جائیکه اقامت داشت طریق فرار جانب کوهات پیش گرفت و در آنجا بامهجر هو جس نام کمشنر پشاور و نواحی آن ملاقات کرده او از ورود سردار معظم الیه بکور نمنت پنجاب خبر داده بعد با مر او اعزاز و اکرام بسزا کرده روانه راولپندی ساخت که تا تصفیۀ مرافعه و منازعۀ خانکی در آنجا باشد و در روزی صدر و پیه چهره شاهی باسم مهمانی برایش تعیین کرد و پس از چندیکه اکثر همراهانش پراکنده شدند پنجاه رویه آن کاسته شد و چندی بعسرت روز بسر همی برده قرین حزن بود .

(ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان)

(از تخته پل جانب خان آباد)

وانگاه که میرزا احد خان و ناظر حیدر خان جاده پیمای تر کستان شدند و از کابل لشکر مأمور خوست و زرمتم کشته سردار محمد اعظم خان از راه فرار وارد راولپندی گردیده اقامه کردید و سردار محمد افضل خان از تخته پل و مزار شریف لشکر انبوهی با خود برداشته رهسپار خان آباد شد و باعث این لشکر کشی بقرار ایراد اعلیحضرت ضیاء الملة والدين مرحوم لشکر فرستادن امیر شیر علیخان و فرار کردن سردار محمد اعظم خان و رسیدن میرزا احد خان و ناظر حیدر خان بتر کستان شد چنانچه سردار محمد افضل خان عزم لشکر راندن جانب خان آباد کرده مکتوبی فرستاده سردار عبدالرحمن خانرا آگاه کرد که قبل برین خبر داده بودم که وارد خان آباد میشوم و یکماه قبل از راه پیودنم بدانسو آگهی میدهم اینک رهسپار آندیار شوم و از آنجا رایت تسخیر کابل برافرازم انهی و سردار عبدالرحمن خان بتدارک اسباب و علوفۀ لشکر پدر نیکو سیرش پرداخته تا که مایحتاج ضروریۀ آماده ساخت و والد ماجدش وارد خان آباد شده میرزا احد خان از کاهی حال امیر شیر علیخان را آگهی داد و او با وجود شدت سرمای دیماه سردار محمد علیخان را از جلال آباد در کابل طلبید و میدان سیاه سنک را که در زیر برف مستور بود امر خاک پاشیدن کرده تار سیدن سردار مذکور برف آب و از روی میدان مزبور دور کشت و چون سردار محمد علیخان وارد موضع موصوف گردیده لشکر گاه ساخت خودش شرفیاب حضور پدر والا کهر شده عن دست بوس حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان سردار محمد رفیق خان را بادو فوج پیادۀ هشتصدی بسر کرد کی جنرال میر حیدر خان و جنرال داؤد شاه خان در علاقۀ کرم گذاشته خود باقیۀ لشکر که همراه برده بود و دو فوج پیادۀ سردار محمد اعظم خان وارد کابل شد بعد امیر شیر علیخان تهیه سامان سفر تر کستان کرده سردار محمد علی خان را با اکثر سپاه از میدان سیاه سنک براه چاریکار و غور بند پیشتر آکسیل فرموده خود از قفای او جاده پیمای منزل مقصود شد و درینوقت سردار مدد جان بانامه و پیام سردار محمد امین خان حکمران

ذکر لشکر
فرستادن امیر
شیر علیخان
و فرار کردن
سردار محمد
اعظم خان

ذکر لشکر
کشیدن سر
دار محمد
افضل خان

قندهار بعزر کاب بوس معزز گشته از طرف سردار مذکور بعرض رسانید که او استدعا دارد که از راه خدمت بالشکر آراسته راه برگرفته روی بسوی ترکستان آرد و امیر شیرعلی خان بمحضر عام لب بدشنام او کشوده فرمود که در هنگام توجه را یات عالیات از هرات جانب قندهار و از انجا جانب کابل استخفافیکه (۱) از وی دیدم از خاطر مرفته است که اکنون اورایار و در امور خویش مددکار بندارم باری ماز ایاری او احتیاجی نیست اینرا گفته سردار مدد حاضر اخصت مراجعت داده پیام فرستاد که اگر وی نیز هوائی در سر و ادعائی در دل داشته باشد فرصتی بهتر ازین که رایات عالیات جانب ترکستان رهسپرند میسرش نخواهد گشت که از قندهار با سپاه رهسپار کابل گردیده مراد دل حاصل کند و الا پس از انجام مهمات ترکستان جزای کردارش بکنارش نهاده و مکافات رقتارش داده خواهد شد و خودره نورد منزل مقصود گردیده در چاریکار فرود گشت و اقامت کرد تا علم باحوال سردار محمد افضل خان آورده بعد از روی دانستگی بکار پردازد و مقارن اینحال سردار محمد شریف خان از فرجه بایکفوج پیاده و سه هزار سوار از راه معاونت وارد کابل شده با امیر شیرعلی خان متوقف گشت و از آن سوی سردار محمد افضل خان از روی نهادن امیر شیرعلی خان جانب ترکستان خبر یافته با سردار محمد اسلم خان و عبدالرؤف خان و امیر خان که آتش افروز شور و فغان بودند و چنین حادثات را از خداوند میخواستند جهت مشورت خلوت گردیده صلاح کار جست و آن سه تن که جاذبین ضمیر او بودند و چنان روی دل او را بسوی خود کرده بودند که سردار عبدالرحمن خان با وجود نسبت فرزندی در محفلیکه ایشان حاضر می بودند نزد پدرش راه نداشت خلاصه هر چه آنها از کینه و عداوت بر زبان راندند و بمقتله امیر شیرعلی خان ترغیب و تحریض کردند میرزا احد خان کشمیری تصدیق گفتار ایشانرا نموده حجت و دلیل آورده میگفت که تمام مردم کابل باشاهیار و از امیر شیرعلی خان پیرانند چنانچه هنگامیکه با سر شما در کابل رفته بودم همرا دیده و آرز مودام که باشما متحد و متفقند و بر صدق مقال خویش چند قطعه مکتوبیکه از سرداران کابل با خود برده بودم بر آورده گواه میساخت و دروغ خود را بکرسی صدق می نشاند تا که از گفتار غرض آلود کار را بدانجا رسانیدند که سردار محمد افضل خان میر اتالیق رئیس سابقه قطغن را که سردار عبدالرحمن خان بزحمت و مشقت بسیار ولایت قطغن را از قبضه او کشیده متصرف شده بود پیش خوانده آن ولایت را بوی رد کرده سردار عبدالرحمن خانرا مأمور تخته پیل فرمود و او هر چند از رفتنش در تخته پیل و محاربه نکردن با امیر شیرعلی خان سرباز زده دلیل و برهان آورد بمحل قبول نیفتاده بیگفته آنانیکه آهناً مذکور شدند روانه تخته پیلش کرد بعد آنقدر درنگ کرد که برای حمل و نقل چهارده لک رویه که سردار عبدالرحمن خان فراهم کرده بود صندوقها ساخته از خان آباد با هتک مدافعه امیر شیر علیخان راه برگرفت و نایب غلام احمد خان و نیاز محمد خان و جنرال محمد زمانخان و کرنیل سهراب خان و کرنیل ولی محمد خان و جمعی از دلیران سپاه را امر پیش رفتن کرد و خود یک منزل بعد از قفای ایشان راه برگرفت و امیر شیر علیخان قبل از حرکت او چهار پنچ هزار پیاده خاصه دار بسر کردی میر آخور احمد خان و سرافراز خان بابکر خیل و میر اعظم شاه کوهستانی مأمور دره باجگاه کرده سنکر برافراشته بود

(ذکر محاربه باجگاه)

(و هزیمت یافتن سپاه سردار محمد افضل خان)

و آنگاه که سپاه پیش تاز سردار محمد افضل خان در موضع مدر فرود گشته لشکرگاه ساخت نیاز محمد خان بابکر خیل با سرافراز خان که در باجگاه جای گرفته و با او نسبت هم قبیله کی و قومی داشت راه ارسال رسایل باز کرده روی دلش را از امیر شیر علیخان بگردانید چنانچه مشارالیه دست از جنگ کشیده و چشم از حقوق نمک پوشیده بالشکر سردار محمد افضل خان طرح مراوده انداخت و ازین امر خاصه داران که در دره باجگاه سنکر برافراشته استوار نشسته بودند منتشر و پراگنده شدند و از مشاهده اینحال میر آخور احمد خان باجگاه را فرو گذاشته از راه فرار وارد سیقان شد و در روز ورود بدانجا سردار محمد علیخان وارد منزل که مرد گردیده از دست رفتن

(۱)

استخفاف
سبکی کردنذکر محاربه
باجگاه و مغلوب
شدن سپاه
سردار محمد
افضل خان

باجگاه و متصرف شدن لشکریان سردار محمد افضل خان مرآتجرا آگاه گشته بصوابدید سران سپاه شب در موضع بایان باغ در میان باغیکه سه گروه از باجگاه فاصله داشت فروکش کرد و بامدادان سازرزم ساز کرده از راه ستیز رو بسوی باجگاه نهاد و لشکریان سردار محمد افضل خان بنا بر تا کیدیکه او کرده بود از دره باجگاه گذشته دهن دره و قلل جبل را تمام گرفته بمردان کار استحکام داده مترصد رسیدن وی نشسته بودند و شب را از تکاهل نائب غلام احمد خان بدون پاس و هراس به بستر غفلت غنوده بسر بردند و سردار محمد علیخان که راه رزم بر گرفته بود یکفوج پیاده را جهت حفاظت جبل واقع سمت شمالی دره باجگاه مأمور کرد که آن کوه را در تصرف داشته حفاظت نمایند و خود باقیه دلیران سپاه رو بفراز کوه نهاده قبل از طواع آفتاب که هنوز نائب غلام احمد خان سر برالین خواب داشت بر لشکرش تاخته بزدن توپ و تفنگ پرداخت و نائب غلام احمد خان از غریدن و نالیدن توپ و غلغله و آشوب دلیران کارزار از خواب غفلت بیدار و ازباده مساهلت هوشیار گشته خود را گرفتار چار موجه دمار دیده براسپ فرار سوار و داخل صحرای ادبار شد و همراهانش نیز تاب ستیز نیاورده پشت به پیکار و رو بوادى فرار نهادند و سردار محمد افضل خان که از قفا جاده پیابود آواز توپ و تفنگ را شنیده بشتاب شهاب و سرعت سحاب کرنیل سهراب خان را باسواره بسیاری از نظام معاونت فرستاد و ایشان ابلاغ کرده در عرض راه باشکستیان ملاقی شده از فرط رشادت رو برنرفته همچنان از کنار آب که مرد اسپ جلادت همی تاختند تا که از تیزی و تندی از مطابعمان سردار محمد علیخان در گذشته ایشان را در قفا یافتند و سردار محمد علیخان از عقب توپچیمان و پیادگان نظامرا امر کشاد دادن توپ و تفنگ کرده اکثر را هدف کوله جان ستان ساختند و بعضی از هول جان خود را در آب انداختند و یاره باحالت شکسته و عنان کسته بزر قره کتل پس باردوی سردار محمد افضل خان ملحق شدند و درین جنگ بسیار تن از افراد واحد سپاه سردار محمد افضل خان مطروح و مقتول و مجروح گردیده سهراب خان کرنیل نیز زخم خفیف یافته سردار محمد علیخان فتح یاب گشت و سردار محمد افضل خان باشکست یافته کان سپاه خویش از زیر قره کتل رجعت قهقری کرده از لشکرگاه سابقه اش یکمترزل پس تر در موضع روئی و بقولی بدو آب فرود گشته سنکر بر افراشته استوار نشست و سردار محمد علیخان مظفر و منصور از بایان باغ کوچیده در باجگاه فروکش کرد و مؤزده فتح را معروض حضور پدر عدالت گسترش کرده در موضع برج کل جان عریضه اش شرف وصول حضور یافته مورد تحسین شد و از آنجا امیر شیرعلیخان بادل شادمان طی مراحل و قطع منازل فرموده وارد باجگاه گردیده از آنجا بفرزند برومندش سردار محمد علیخان حرکت کرده از قره کتل عبور و در موضع دو آب شاه پسند فرود گشت و در نجام کتب سردار محمد اسلم خان و عبدالرؤف خان و نائب امیرخان که با سردار محمد افضل خان همعنان بودند دل جانب امیر شیرعلیخان داشتند بمطالعه حضور پیوست مضمون اینکه سپاه شما تاب محاربت و توان مقابله لشکر سردار محمد افضل خانرا نخواهند کرد میباید او را بحلف کلام مجید و قرآن حمید فریب داده گرفتارش سازی و کره پایه اقتدارت از کسار خواهد یافت و امیر شیرعلیخان گفته و نوشته آنان را بکوش قبول شنیده از بدنامی نه هراسید

﴿ ذکر فریب دادن امیر شیرعلیخان ﴾

سردار محمد افضل خانرا بقرآن شریف

و بحاشیه قرآن مجید نوشت که شمارا بمنزله پدر دانسته خود را کوچک و به بنابه فرزندیت می شمارم و هم التماس دارم که بر عایت احترام کلام مجید یک مردیکر خود را دشمن نبوده پدر نیکو سیر را بناخلف بودن خویش منسوب نسازیم و باهم در کار سلطنت و اجرای مهمام مملکت متفق و متحد باشیم تا جهانیان نسبت پیوده کی بمایسران نکنند و اینرا بر سمیل وثیقه عهد رقم کرده خاتم بر نهاد و همدست سردار سلطان علیخان و صفدر علیخان قزلباش نزد سردار محمد افضل خان فرستاد و او قرآن شریف را بتعظیم برداشته بر سر نهاد و بوسه داده بعد بکشاد و نوشته امیر شیرعلیخان را خوانده تکیه بقرآن کرده از صمیم قلب عزم رفتن نزد امیر شیرعلیخان نمود و سپاه از اراده او آگاه

ذکر فریب
دادن امیر
شیرعلیخان
سردار محمد
افضل خانرا

کشته نزدش حاضر گردیده از امر مذکور مانع شدند و گفتند تاجان در تن و رmq در بدن داشته باشیم پشت بچنگ ندهیم و او بیاس حرمت قرآن سخنان لشکر را نپذیرفته فرمود که جنگ نکنم و خاک از خون مسلمانان کلرنک ناسازم پس سپاه همه غمناک شده داخل خیم خویش گشتند و سردار محمد افضل خان از راه اخوت و اتحاد با سواره اندکی رو بجانب اردوی امیر شیرعلیخان نهاد و چون بنزدیک عسکرگاه او رسید با تمامت افواج نظام و توپخانه با سردار محمد علیخان و تمامت افسران و سرداران و خوانین رکاب پذیره اش نموده بقانون نظام سلامی گرفته شلک توپ نمودند و پس از ادای مراسم استقبال امیر شیرعلیخان از سرا پرده خویش بیرون شده پیاده تا بیرون لشکرگاه رفته پذیره اش گرد و پس از درک مصاحبه و معانقه دست بدست هم داخل سرا پرده شدند و امیر شیرعلیخان او را بر جای خود نشانیده خادم آسا بیایستاد و هر دو برادر شکر گذارحی داور شده بیکدیگر گفتند که حمد خدا را که سفک دماء نشد و در اخیر سردار محمد افضل خان این فرد برخواند

کر میل وفاداری اینک دل و جان و رقصد جفا داری اینک سرو طشت

اینرا گفته باردوی خود مراجعت کرد و هفت هزار کوسپند و دو هزار خر و ار آرد و جو با سم مهمانی باروغن و چوب و کاه و غیره در لشکرگاه امیر شیرعلیخان فرستاد که اگر این علوفه نمیرسید بدون مناقشه و مجادله لشکر امیر شیرعلیخان از هم می کسبخت و روز دیگر امیر شیرعلیخان از راه باز دید نزد سردار محمد افضل خان رفته ملاقات و صحبتی با او کرده معاودت فرمود سپس سردار محمد افضل خان دوباره نزد امیر شیرعلیخان شده در لشکر او اقامت گزیده کارخانه طعام و غیره آلات و اسباب کار آمد صبح و شام خود را طلبید و لشکرش را از منزل روئی برآه دره صوف جانب تخته پل رخصت مراجعت داده سه صد تن سواره و پیاده در رکاب خویش نگاه داشته با امیر شیرعلیخان همراه کوچ نمود و لشکر رخصت یافته وارد تخته پل شده در تحت رأیت سردار عبدالرحمن خان قرار گرفتند و سردار عبد الرحمن خان برای پدرش مکتوب فرستاد که اشتباه بزرگی کردید در اینکه لشکر را از خود جدا نمودید و مقارن انحال سردار محمد رفیق خان که در کرم اقامت گزیده بود بایکفوج پیاده بسرعت باد و شتاب سحاب وارد و شرفیاب حضور امیر شیرعلیخان شده مورد لطف و تحسین گشت و امیرش نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مشورت جست که اگر از اینجا باهم وداع کرده راه مراجعت جانب کابل برگیرم هر آینه از سبب نارسیدن فصل زراعت کار لشکر از عدم علوفه بعسرت میگراید پس صلاح و صواب آنست که در تاشقرغان رفته سپاه را در آنجا گذاشته با چند تن از خدمه خاص زیارت مزار حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مشرف شده بعد در آی بیک بر کردم و از آنجا براه غوری وارد کابل شوم و سردار محمد افضل خان این صلاح جستن او را از در صدق دانسته پیامش را بکوش قبول جاداده هر دو برادر باهم از دو آب شاه پسند رهسپر آی بیک شدند و در آنجا چون بارگیر سپاه امیر شیرعلیخان از کثرت راه نوردی سوده و ستوهیده شده بودند سردار محمد افضل خان هزار راس یابو جهت حمل ائقال اردوی او فرا هم ساخته از آنجا راه برگرفته وارد تاشقرغان گشتند و اینوقت سردار عبد الرحمن خان جهت ابراز و انکشاف مکنون خاطر امیر شیرعلیخان که چه در دل دارد بعضی از سپاهیان لشکر او را بدرآه کرده داخل نظام خویش مینمود و امیر شیرعلیخان که آگاه میگشت تعافل نموده چیزی نمیکفت اما بیک را در دل جای میداد و معطل بوقت فرصت میگذاشت چنانچه بیاید انشاء الله

﴿ ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمد علیخان ﴾

(و زیارت نمودن خود امیر شیرعلیخان پس از مراجعت او از مزار شریف)

و در هنگام توقف امیر شیرعلیخان بتاشقرغان سردار محمد علیخان رخصت زیارت حضرت شاه مهران حاصل کرده وارد مزار شریف شد و در خاطرش چنان بود که سردار عبدالرحمن خان از تخته پل بعزم استقبال او بیرون شده ملاقاتش خواهد کرد ولیکن او پذیره اش نکرده نامه فرستاد که پس از ادای ادب زیارت در وقت مراجعت تشریف فرمای تخته پل شود تا باهم ملاقات نموده بعد رهسپار تاشقرغان گردد و سردار محمد علیخان که خود را بزرگ

ذکر رخصت
زیارت حاصل
کردن سردار
محمد علیخان

می پنداشت در جواب سردار عبد الرحمن خان همین قدر نکاشت که انشاء الله تعالی باهم ملاقات خواهیم کرد و اکنون بیرون از اجازت زیارت رخصت از حضرت قبله امجد حاصل نکرده ام که وارد تخته پل شوم و پس از فرستادن این جواب و زیارت مزار حضرت ابوتراب بتاشقرغان معاودت کرد و بعد از ورود او در تاشقرغان امیرشیرعلیخان نیز آهنگ زیارت نموده یک روز قبل از حرکت او جانب مزار سردار محمدافضل خان هم برای زیارت و هم جهت سامان مهمانی امیرشیرعلیخان وارد مزار شریف کشت و سردار عبدالرحمن خان از تخته پل نزد پدرش شده شرف دست بوس حاصل کرد و در وقتیکه پدرش مشغول تلاوت قرآن مجید بود عرض رسانید که اگر اجازت دهد امیرشیرعلیخان را در حین داخل شدنش بمزار شریف دستگیر کرده محبوس سازد و سردار محمدافضل خان قرآنی را که قرائت میکرد نزد فرزند ارجمندش شفیع ساخته از عزمش بازداشت و روز دیگر امیرشیرعلیخان داخل شهر مزار شریف گردیده پس از زیارت مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی بتاشقرغان معاودت فرمود و سردار محمدافضل خان با فرزند خردمندش سردار عبدالرحمن خان در تخته پل رفته تحفه و هدیه شایان در تاشقرغان نزد امیرشیرعلیخان فرستادند و دور و زپس از ارسال تحفه و هدیه سردار محمدافضل خان از سبب آنکه امیرشیرعلیخان چنانچه گذشت گفته بود که بعد از ادای مراسم زیارت جانب کابل مراجعت کنم بعزم وداع روانه تاشقرغان شد و هر چند سردار عبدالرحمن خانش از رفتن در نزد امیر شیرعلیخان منع کرده کفایت که من نزد او رفته تا کابلش همعنان رهسپارم پذیرفته نکشت تا که از تخته پل بکمال تجمل بیرون شده در تاشقرغان نزد امیرشیرعلیخان رفت

﴿ ذکر گرفتار کردن امیرشیرعلیخان ﴾

(سردار محمدافضل خانرا)

چون سردار محمدافضل خان وارد تاشقرغان شد امیرشیرعلیخان مکتوب سردار عبدالرحمن خان را که نزد پدرش فرستاده از معاهده امیرشیرعلیخان بیم داده و نیز سردار محمدعلیخان را در وقت ورودش بمزار شریف تحقیر و اخفاف کرده و سپاهیان رو بر تافته از امیرشیرعلیخان را نوکر نگاهداشته بود با املاک و اموال ضبط و تلف شده میر حکیم خان که امیر مذکور حکم استرداد کرده و سردار محمدافضل خان رد نکرده بود همه را عذر نهاده از عهدیکه کرده بود عدول نموده سردار محمدافضل خان را امرانظر بند فرمود اما بعزت نگاهش داشته چشم طمع و آرزو مال و منالیش باز نکرده بخودش وا گذاشت و سردار عبدالرحمن خان از ماجرا آگاه گشته با تمامت سپاه آهنگ محاربه کرده از تخته پل جانب تاشقرغان خیمه بیرون زد و سردار محمدافضل خان خبر یافته بذریعه مکتوب پسرش را از مقامات با امیرشیرعلیخان باز داشت زیرا که نوشته بود که اگر در فتنه باز کرده کارزار آغاز کند قاق خواهد بود و او از امر پدر تمام لشکر را خبر داده ایشان که اطاعت امیرشیرعلیخانرا ناگوا میدانستند برانگنده شده راه کابل برگرفتند و از بخصدالی ششصد تن بدورا و مانده دیگر همه برانگنده شدند و بیکیبار کی دل از خدمت و ملازمت برکنندند

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا ﴾

و از همه افسران سپاه عبدالرحیم خان تونخی بانائب غلام احمد خان از سردار عبدالرحمن خان جدا نکشته او را دلالت رفتن بخارا کردند و او ازین گفته ایشان ابا کرده هر دو تن را با فرستاده پادشاه بخارا که درین روزها نزد سردار محمدافضل خان آمده و در تخته پل بود همراه در بخارا فرستاد که او را سالماً بمسکنش رسانند و خود همچنان در تخته پل درنگ کرد تا که نیم شب نامه پدر و الا گهرش بدیضمون رسید که باهر که از خدمت در نزدش باشد توقف نکرده جانب بخارا رهسپار شود چنانچه در همان نیم شب راه برگرفته در بین راه دولت آباد آفتاب نجاش طلوع نموده چون قدری بلند گشت بسبب آنکه ایام اخیر اسد ماه شمسی بود تا آفتاب سخت زحمتش داد تا که وارد دولت آباد گشته از شدت حرارت برهید و درین حال سوار چند بر فراز تلیکه در اینجا واقعست دیده قریب دوهزار سوار دیگر مشاهده کرد که در پیرامون آن تل برخی آرام نشسته و بعضی گردش میکنند کس فرستاده مکشوف داشت که سواران او از بکیه بلخند و جهت عروسی شخصی انجمن گردیده اند بعد سردار عبدالرحمن خان که ایشانرا سوار متعاقب

ذکر گرفتار
شدن سردار
محمدافضل
خان

ذکر فرار
کردن سردار
عبدالرحمن
خان

خویش پنداشته خوفناک گشته بود آسوده خاطر شده جانب ایشان راه برگرفت و از سواران فراز پشته پرسید که کیستید و ایستاده از برای چیستید جواب دادند که سواران افغانیم و درین بادیه حیران و سرگردان و سردار عبدالرحمن خان از جواب آنان خیال کرد که عبدالرحیم خان و کسانی خواهند بود که بیشتر از خود روانه بخارا کرده است پس یکی از ملا زمان رکابش را فرستاده محقق داشت که ایشانند مگر از آمدن در نزد سردار و الاشان بدون دستخط ایشان از عدم اعتماد سر باز زدند و پس از رقعہ فرستادن سردار سعادت اطوار برکابش ملحق شدند و بدون از عبدالرحیم خان که در شب از ایشان جدا افتاده بود دیگران فیض رکاب بوس حاصل کردند و باهم راه کنار جیحون برگرفتند و اینوقت عبدالرحیم خان نیز از قفا رسیده فیض الحاق حاصل کرد و سواران او از بیکه که جهت عروسی فراهم شده بودند نیز همچنان گشته بمن عرض رسانیدند که اینک باشاهراه خدمت می سپاریم و سردار عبدالرحمن خان از انصاف حال ایشان اثر فراق مشاهده کرده گریه از همچنان بود نشان بازداشت چنانچه بعد شقاوت ایشان ظاهر گشت و سردار عبدالرحمن خان با همراہانش اسب رانده در اخیر علاقہ ہجده نہر واقع متصل ریگستان بغالیزی رسیده ہر یک از سواران ملتزم رکابش را امر کرده و دودانہ ہندوانہ و دودو دانہ خربزہ با خود برداشتند کہ در وقت حاجت رفع تشنگی نمایند و خودش نیز چہار دانہ بمثابہ دیگران بفراتر برستہ داخل ریگستان شدند و درین ریگستان ہمراہانش ہمہ برای خوردن ہندوانہ فرود گشته ہر چند سردار عبدالرحمن خان مانع گشت نپذیرفتند و از جملہ نائب غلام احمد خان کہ ہموارہ سہل کار بود لب بیاسخ کشودہ گفت کہ شما بروید و ما چاشت را گذرانیدہ از قفما میائیم خلاصہ قطیفہ و چادرہا وغیرہ کہ با خود داشتند بر بالای جنگلہا انداختہ ہر یک برای خود سایہ ساختم باسراحت پرداختند و سردار عبدالرحمن خان باسی تن سوار و وجہ تقدیکہ با خود داشت درنگ نکرده رام برداشت و دیگران چون غلام احمد خان و ناظر حیدر خان و عبدالرحیم خان و کرنیل سہراب خان و کرنیل نصیر خان و کمیدان سکندر خان چرخئی و کمیدان حیدر خان بن سکندر خان از کزائی وغیرہ رسالہ داران و کپتانان با دو بست سوار توقف کردہ ما بقی پراکنده شدند و از تمامت منصبداران نظامی و خوانین ملکی کہ در زیر فرمان سردار محمد افضل خان بودند یکتن سکندر خان ارگ زائی و غلام علیخان بن ناظر عبدالوہاب خان با سر سردار عبدالرحمن خان در تختہ پل جهت حفاظت و حمایت عیال و اطفال او و سردار محمد افضل خان مانده دیگران چون علی عسکر خان قرت کہ صاحب طبل و علم و سر کردہ یکصد و بیست سوار قزلباشیہ بود کہ گلہ منار نملک از رعوس باغیان ترکان منسوب باوست وغیرہ خوانین کہ اطاعت امیر شیرعلیخان را نا کوار می پنداشتند راہ کابل برگرفتند و یک پسر سہ سالہ عبداللہ جان نام از سردار عبدالرحمن خان نیز در تختہ پل با دیگر منسوبانش با زماند الغرض چون سردار عبدالرحمن خان از ہمراہانش سہقت گزیدہ سہ فرسنگ از ایشان دور شد سواری از عقب رسیدہ بوی آگہی داد کہ ہم سواران او از بیکہ بر باز ماندگانیکہ سایہ نشین و استراحت کریں شدہ بودند حملہ ور کشتہ اند میباید باز کشتہ ایشان را از ترک تاز او زبکان ایمن سازید و او زہر خندی کردہ فرمود کہ ایشان را ہر چند از باز ایستادن و استراحت کردن منع کردم نپذیرفتند و خود را گرفتار ساختند اکنون مرا نیز میخواستند کہ گرفتار معرکہ کار زار کنند ہرگز در چنین حالت بدون کریز با کسی نستیزم زیرا کہ ہرکہ شخص از چنگ دشمن خلاصی یابد میتواند کہ در وقت فرصت کاری از پیش برد و اگر در عجز نکرینختہ گرفتار شود ہیچ نتوان کرد لہذا پشت دادن با مور فوق الطاقہ درہا چیزوہر جا حفظ قلعہ بدانست لاجرم باز نگشتہ باہمان سی سوار رہسپار شدہ با خود گفت کہ باسی ہزار تن مرد پیکار آمادہ کار زار نشدہ با سر پدرم فرار کردم پس چگونہ باسی سوار برگشتہ خویش را دو چار گیر و دار سازم و از منصبدارانیکہ در عقب و گرفتار رنج و تعب بودند ناظر حیدر خان و کرنیل نصیر خان درنگ نکرده از قفا خود را بسردار عبدالرحمن خان رسانیدہ ہم معنائش بودند کہ فرستادہ مذکور باخبر مزبور شرف وصول نزد سردار عبدالرحمن خان حاصل کرد کرنیل نصیر خان بنا بر آنکہ کرنیل سہراب خان در عقب بود باز کشتہ ناظر حیدر خان رکاب سردار عبدالرحمن خان را فرو نکذاشت و باسی سوارہ دیگر ملازمت او را از ہمہ چیز بہتر شمردہ راہ ہمی پیود تا کہ بکنار جیحون رسیدہ سردار عبدالرحمن خان دیگران را باز داشتہ

خود بایک سوار اوزبکی جانب کشتی بان شد که مبادا از کثرت سوار ناخدا خوفناک کشته کشتی بد آنسوی آب کشد چنانچه باهان یکسوار بقایق کوچکی که آراهم تاجران ترکان از کشمش و بادام آگنده از بلخ جانب بخارا می بردند رسیده عنان هر دو اسب را گرفته داخل قایق شدند و غیر از ایشان دوتن کشتی بان و سه تن تاجر ترکان باده نقر اشتر و ده بار کشمش و بادام دران قایق بودند و یکی از آنان از سردار عبدالرحمن خان تفحص حال کرده وی در جواب فرمود که تاجریم اوسوال کرد که مال التجاره شما کجاست وی پاسخ داد که در قفا است و اینک میرسد و این مکالمه را سواریکه از ترکان و با سردار عبدالرحمن خان ملازم بود درین جانبین ترجمانی مینمود و پس ازین گفت و شنود سردار عبدالرحمن خان بترکانان فرمود که چیزی از بارهای خود را بیرون کشند تا اگر مال التجاره اش برسد قدری از مال اونیز در قایق انداخته شود که باتفاق از آب عبور داده آید و ایشان سر باز زده نپذیرفتند و سردار عبدالرحمن خان سواره همراهش را بیهانه آوردن مال التجاره فرستاده سوارانیرا که باز داشته بود حاضر کرد و ایشان هم رسیده هر دوتن ناخدا خواستند که زورقی رانده بگریزند اما سردار عبدالرحمن خان تفنک بدست گرفته گفت بمجرد رها دادن طناب از ضرب کلوله هلاک خواهید شد لاجرم حیرت زده ازان مرد بلخی پرسیدند که این مرد کیست و نام او چیست وی پاسخ داد که جنرال عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان است ایشان اینرا شنیده لب بعدر خواهی کشوده گفتند که از ناشناسی چنین کستخی بروی کار آمد ورنه شمارا بنده ایم و از کار خویش شرمنده و امید عفو داریم و او بعدر شمارا پذیرفته اشتران و بار ایشانرا امر کشیدن کرد و ایشان از کشتی بیرون شده سردار عبدالرحمن خان بایست سوار و احوال خود در زورق نشسته ده تن دیگر را که ننگنجیدند امر کرد که شب در کنار نهر توقف کنند و بیل و غیره اسباب از ترکانانیکه از کشتی بیرون شده بودند گرفته در دور خود سنگری از خاک برافرازند و بامندان که زورق مراجعت کند از آب عبور نمایند چنانچه ایشان با فراشتن سنگر پرداخته سردار عبدالرحمن خان کشتی در آب انداخته نزدیک در وسط نهر رسیده از پیش روزورقی دیگر دید که بشتاب می رود یکی از ملازمانش را که در فن شنا آشنا بود امر کرد که رفته خبر باز آرد که زورقیان کیانند وی رفته با یکتن شناور دیگر که از همراهان فرستاده پادشاه بخارا بود باز کشته خبر آورد که کشتی نشسته کان فرستاده پادشاه بخارا و عبد الرحیم خان است هر دوتن سلام گفتند و سردار عبد الرحمن خان شادمان شده زورق همیراند و دو ساعت قبل از نصف شب از نهر عبور کرده بساحل رسید و بشش ساعت ازینسو بدانسو وارد گردید و در کنار دریا ناخدا یان سردار عبد الرحمن خان و همرا هانش را تکلیف تشریف بردن بمنزل خویش کرده پذیرفته نکشت که تا باز ماند کان از آنسو نیابند جائی نشوم و ده دانه طلا بیک از ناخدایان داد که علوفه حاضر کند و چون عبد الرحیم خان با فرستاده پادشاه بخارا در جای کنتی بانان رفته بودند دو صد تنکه برای او فرستاد که ده راس کوسپند خریده غذائی مهیاسازد و سه صد قرص نان پخته بانان خورش آماده داشته باشد و حاکم شیرآباد را بذریعه مکتوب آگهی داده از ورود خویش و همرا هان عقب مانده اش اعلام فرمود که سوار مقرر کند که بازماندگان را بسهولت از نهر عبور دهد و او از راه مهمان نوازی چهار صد سوار با چند کشتی از معبر شیرآباد فرستاد و تا که شب با آخر رسیده سپیده صبح بدید سردار والا تبار جهت پاسداری بیدار بود و دیگران در مستی خواب گرفتار که ناگهان آواز تفنک از کنار دیگر دریا بالاشده شراره باروت هویدا گشت پس ناظر حیدر خان را از خواب بیدار کرده از آواز تفنک و دیدن برق آن باو گفت که سواران عقب مانده بکنار نهر وارد شده خواهند بود پس رئیس ناخدا یان را نزد خود طلبیده او بایست تن کشتی بان حاضر شده هر یکی پنجاه دانه طلا اجوره خواستند و گفتند که بدانسوی نهر نوازی شور و غوغای جنگ بالا ست بالفعل نتوانیم که زورق برانیم و بازماندگانرا از معر که کار زار برهانیم و سردار عبد الرحمن خان چیزی بکشتی بانان نکفته حسن نام غلام بچه را از خواب بیدار کرده فرمود که هر قدر از طلا که باقی باخود دارد حاضر کن و او خریطه پیش آورده شمع برافروخته طلا بر شمرده هزار دانه بحساب آمد و سردار عبد الرحمن خان رئیس کشتی بانان را گفت که اگر کشتیها حاضر می نمودی همه این طلا ازان تو بودی

وی عرض کرد که هرگاه حاضر کنم نخواهی داد پس سردار و الاتبار به پشت دست طلا هارا بجانب او رانده فرمود که اینک بردار و کشتی حاضر کن و او بسرعت هرچه تمامتر سی کشتی فراهم آورده و بعدا نسوی نهر نهاد و آنکاه که در وسط آب رسیدند روشی فجیر زیاد تر آشکار شد و ازا نظر طرف سوارانیکه با اوزبکان جنگ و گریز کرده خود را بساحل رسانیدند شب را اوزبکان بدون جنگ بدین عزم بسر بردند که بامدادان دریا از پیش رو و ایشان از قفا همه را دستگیر نمایند چنانچه بامدادان با وجود نمودار شدن کشتی ها برده نیکه در کشتی سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش مذکور شد ننگینده و باز مانده با سواران سنکری بدور خود افراخته بودند حمله نموده چون نزدیک شدند سنکریان دفعه فیرتفنگ کرده اوزبکان رو برناتافته خواستند که بسنگریخته ایشانرا دستگیر سازند و لکن ایشان پای همت فشرده دودفعه اوزبکان را عقب نشانیده چندتن را شربت مرگ چشانیدند تا که سی سوار بازمانده دیگر نیز از عقب رسیده با سنکریان پیوستند بعد هر چهل تن با هم پیاده شده روی مقابله بشوی اوزبکان نهادند و مردانه کوشیده بسیار تن از اوزبکان را مقتول و مجروح ساختند و درین اثنا سوار حاکم شیرآباد که از راه امداد رو بسوی سردار عبدالرحمن خان نهاده بودند نیز وارد گشته آهنگ جنگ سواران اوزبکیه بلخ کردند و ایشانرا با تفاق از پیش برداشته داخل صحرای افتراق نمودند بعد پیروان سردار عبدالرحمن خان باطمینان خاطر نوبت بنوبت در کشتی ها نشسته از جیحون گذشته و هر دسته چون دوروز و یکشب کرسنه بسر برده بودند تا رسیدن دسته دیگر درنگ نکرده از نانیکه عبدالرحیم خان بامر سردار عبدالرحمن خان پخته بود شکم سیرهمی خورد و تا عصر همه ایشان از آب عبور کرده و نان خورده بعد از ساحل رو بجانب منزل زور قچیان نهاده با سردار و الاتبار پیوستند و روز دیگر از آنجا روانه شیرآباد شده در عرض راه حاکم آنجا پذیره کرده مراسم اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده مقدم سردار سعادت دثار را کرامی داشت و دوازده روزش در شیرآباد بمنزلیکه فرودش آورده بود بمهمانی نگاهداشته در هیچ چیز از مایحتاج صرف نظر نمود

رسیدن مکتوب پادشاه بخارا

(سردار عبدالرحمن خان و طلبیدنش در بخارا)

چون سردار عالیبتبار دوازده روز در شیرآباد بمهمانی بسر برده از خستگی راه بیاسود مکتوب امیر بخارا رسیده از راه اعزاز و اکرام از آنجا در بخارا دعوتش نمود و او از شیرآباد رو بسوی بخارا نهاده طی منازل (۱) شورآب (۲) و سیرآب (۳) و بلاق (۴) و چکچک بزغاله (۵) و چشمه حافظان نموده وارد منزل بی بی قره ساخ کشت و از آنجا وارد خراز شده بعد از توقف دوروز از آنجا وارد قدقلی شده از آنجا داخل قرشی کشت و پس از درنگ پنج روز از آنجا اسپ رانده در منزل کاسان فرود گردیده چون از آنجا وارد بخارا میشد بفاصله اندکی از شهر وزیر و قاضی و میر شب با چند تن از بزرگان در موضع کاگان از راه پذیره پیش آمده مراسم استقبال بجای آوردند و در جائیکه میبایست فرودش کرده بعد قوش بیکی با پذیر گیان رفته مهماندار نزدش آمده نه روز با سم و رسم مهمان اکرام و احترامش کرده بعد یکیک دست خلعت از کخواب خنائی و ابره کشمیری و مخمل و اطلس روسی و نه توب جامه ادرس و چهار طاقه شال بخارائی و سه دست پیرهن وزیر جامه جهت سردار عبدالرحمن خان و ملازمانش حاضر آورده و هم ده هزار تنگه نقد برای خود او و هزار هزار تنگه برای هر واحدی از منصبداران بزرگ و پنجصد تا ششصد تنگه جهت منصبداران کوچک و فروتر از آن هر یکی را چهار صد و سایر خدمه را بهر تنگه دو صد تنگه تعارف پیش نهاده و دودست زین و یراق طلا کار نیز نزد سردار عالیبتبار گذاشتند و او در روز ورود خویش یکقبضه شمشیر بارتند طلا بوزن پنجصد مثقال و یکدست یراق اسپ از طلا بوزن هزار و پنجصد مثقال و یکقبضه خنجر غلاف طلا بوزن دوصد مثقال و کمر بند مرصع و مکمل بلالی شهوار و جواهر آبدار که بچهار هزار طلا انجام یافته بود با دوراس اسپ عربی و زین قربوس (۱) طلای دوصد مثقاله انگلیسی و نه توب کخواب و نه طاقه ابره کشمیری و نه تخته رضائی دوشاله و نه طاقه شال خلیل

طلب نمودن
پادشاه بخارا
سردار عبدالرحمن خان
نزد خود

(۱) قربوس
بند پیش زین
که در عرف
قاش زین
میکوینند

خانی و نه توپ سخن سفید و نه طاقه کلاه زری برسم ارمغان پیشکشیده بود خلاصه چون سردار عبدالرحمن خان بامراهانش خلاع خویش بنوشیدند فرستاده امیر بخارا حاضر شده پیام گذارید که از راه درک ملاقات بارک نزد امیر شود

طرح دربار پادشاه بخارا

چون پیام امیر سردار و الاتبار رسیده بملاقات خویشان طلبید او از جای برخاسته داخل ارک شده در اندرون ارک قوش بیکی پذیره اش کرده با خود بدرج بارگاه امیر برده دید که امیر بادون از محرم بچه کان خورد در سرای بزرگی نشسته و بزرگان و افسران بار بصفه طولانی کم عرض که بیای دیوار پارکاه ساخته اند نشسته اند و نیز مشاهده کرد که دوتن حاجب بدروازه سرای بزرگ که پادشاه در آن نشسته است بپا ایستاده و لحظه لحظه سردر اندرون در برده نگاه میکنند که اگر پادشاه جهت کاری بدیشان اشارت نماید نزدش رفته امر پادشاه را بدست و کوش گرفته نزد بدیچی یعنی ایشیک آقاسی رسانند و همچنین سوال و جواب مکتوبی را بامنشیان حضور پادشاه که در خانه سوم جای نشستن دارند نیز همان دوتن حاجب برده و میآورند پس سردار عبدالرحمن خان بدآب آنها نزد حاجب شده حال بازداشت و حاجب نزد پادشاه رفته از امر پادشاه مراجعت کرده بدیچی را آگاه کرد و او نزد سردار شده بوی پیاموخت که عنان هر دو اسب پیشکش را که ایندفعه آورده است بدست خویش گرفته و مبلغی از تنگه را که نیز برسم هدیه با خود دارد بر کمر بسته پیش کشید و چون نزدیک شود قلق گرفته سرفرود کند و سردار از تعلیم او سر باز زده فرمود که دوتن جهت پیش کشیدن اسبان و یکتن برای بدوش برداشتن تنگهای هدیه بکار است زیرا که هر دو کار بر من دشوار است و هم قلق گرفتن و سرفرود کردن در نزد بنده ناسزاوار و مرید حاجب ازین گفته سردار عبدالرحمن خان در شگفت مانده ساکت شد اما سردارش امر کرد که زود نزد امیر شده احوال گفته حال باز آمد و قوش بیکی و بدیچی نیز بزبان ترکی بدربان چیزی گفتند چنانچه او فوراً نزد پادشاه رفته زود برگشته بسردار گفت که برسم و شیوه افغانی که داری نزد امیر شو و سردار عبدالرحمن خان در اندرون سرای شده سلام گفته دست امیر را بمصافحه برگرفت و امیرش نیز اعزاز و اکرام نموده پهلوی خویشان جای نشستن داد و سردار پس از یکساعت صحبت بمنزل خود مراجعت کرده بامراهان و ملازمانش بکاریکه در غربت سفر داشت پرداخت

(ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در بخارا)

(و سر باز زدن او از نوکری امیر آنجا)

ذکر
سرگذشت
سردار عبد
الرحمن خان
در بخارا

و پس از دو ماه بتعلیم پادشاه شخصی نزد او حاضر شده رأفت و ملامت پادشاه را که نسبت بوی کرده بود بر شمرده آخر الامر بسردار اظهار کرد که اگر شما نیز مبلغ یک لک طلا و سه تن غلام ماه سپا که با خود دارید نزد امیر برده تحفه گذارید بدینخواهد بود و سردار عبدالرحمن خان پاسخ داده فرمود که اینغلامان بمنابه فرزندان منند و عطای یک لک طلا نیز از عطیت پادشاه است نه عادت غرباء و من باندازه و توان خویش هدیه پیش کشیده اکنون امیدوار عنایت امیر هستم آن مرد خاموش گردیده راه مراجعت برگرفت و ده روز پس از وی حاجب پادشاه نزد سردار عبدالرحمن خان حاضر آمده سلامی از جانب او دادا کرده بعد گفت که امیر هر روز شمار اجازت بار داده خواستار آنست که نوکر شوید و او از نوکر شدن سر باز زده مرد حاجبش امر کرد که اگر نوکر شوید پول و تبول از امیر خواهی یافت و سردار نیز پذیرفته دوباره حاجبش از راه خیر خواهی گفت که اگر قبول نوکری نکنی کارت دشوار خواهد گشت و وی چون مصدر امریکه باعث و حجت حقارتش شود نکر ندیده بود هیچ در خاطر راه نداده اینقدر فرمود که بدون از نوکر شدن هم هر خدمتیکه مأمور شود بتقدیم خواهد رسانید و مرد حاجب در جواب گفتار سردار و الاتبار گفت که اگر نوکری اختیار نکنی محبوس خواهی شد و ازین گفته شخص مذکور سردار عبدالرحمن خان برآشفته فرمود که کسیکه از خدمت عیش که پادشاه افغانستان باشد سر بتابد چگونه ملازمت دیگری را گردن خواهد نهاد باری در صورت پذیرفتن نیز از دو وجه بیرون نخواهد بود یا طریق صدق خواهی بود یا کفران نعمت خواهی نمود که در وجه اخیر مثل دیگر خدام خواهی بود و بوجه اول تمامت سران و سرکردگان تقیض من

خواهند شد زیرا که از صداقت من خیانت ایشان در نزد پادشاه ظاهر گشته از حسد مرا مہم ساخته جانین در محل خطر خواہم بود دیگر آنکہ بامیدواری بسیار وارد ایندیار شدم کہ در ظل حمایت عالی جا گزیده بامردم افغانستان راہ مراودہ بشام تادروقت فرصت از جناب عالی رخصت حاصل کردہ رہسپار دیار خویش شوم و چون نوکر شوم باید راہ ارسال و مرسول را از جانب افغانستان بر بندم زیرا کہ نسبت بشان عالی باعث بدنامیست کہ جہانیان خواهند گفت نوکر عالی باجارت و اشارت خودش در مملکت غیر خلل اندازی می نماید و ازین گفتار سردار والا تبار کاشته امیر بخارا رنجیدہ خاطر گشته گفت کہ امر خاطر خواه عالی را بدرستی جواب نگوئید بلکہ از طوع و رغبت بکردن قبول نہید و او مناسب حال این بیت را بر سیدیل مثال در جواب بر خواند

نہ بر اشتری سوارم نہ چو خزیر بام نہ خلیفہ رعیت نہ غلام شہریارم

الغرض فرستادہ امیر بخارا ہمہ مذاکراتی را کہ بیای رفت نوشته راہ خویش بر گرفت و مقارن اینحال نائب غلام احمد خان باسی تن و کمیدان سکندر خان بادوازدہ تن ہمراہان خود از سردار عبدالرحمن خان بدون سببی روی بر تافتہ ملازمت امیر مظفر اختیار کردند و ہم ماہ رمضان پیش آمدہ سردار خجستہ اطوار روز را بروزہ و شب را از سبب آنکہ نوکری امیر بخارا را نپذیرفت بمتابہ نظر بند در زیر حفاظت میر شب بسر بردہ بدل هیچ راہ نمداد و نوکرانش را نیز آگاہ نمیکرد کہ مبادا دلگیر شوند تا کہ ماہ رمضان آخر شدہ روز عید سعید فطر رسید در شب عید دودست لباس و یک دستار و یک دستمال از لباس خانہ امیر برای سردار سعادت شعار برسم خلعت عید آوردہ خبرش نیز دادند کہ طلوع آفتاب جہت تہنیت و تبریک عید حاضر بارعام شود و سردار رفیع مقدار بوقت موعود حاضر شدہ دید کہ چہل تن از بزرگان در نالار وسیعی نشسته و محمد خان سزہلی کہ از لشکر سردار عبدالرحمن خان چنانچہ در موقعش مذکور شد ہزیمت یافته جانب بخارا شتافتہ بود نیز درین مجمع حاضر بود و پست تن فروز از وی جای نشستن برای سردار عبدالرحمن خان قرار دادہ بودند چنانچہ رفتہ در اینجا بنشست بعد امیر شریف آوردہ بمسند خویش برنشسته حاضرین مجلس و سردار مذکور دست او را بوسیدہ چون اہل مجلس بر جای خود قرار گرفتند امیر بیرون شدہ شیرینی و خلویات حاضر آوردہ مجلس بیای رفت و سردار عالی مقدار در عید گاہ رفتہ از نوکران خودش کہ نزد پادشاه بخارا ملازم و رہ نورد خدمت شدہ بودند استخفاف زیاد دیدہ در جائیکہ برایش معین کردہ بودند نشست تا کہ امیر مظفر وارد نماز گاہ شدہ بنماز ایستاد و از نماز عید فارغ شدہ باتمام رعیت و سپاہ مراجعت کرد سردار والا تبار نیز وارد منزل خویش گشته قرین ذلت روز بسر ہمی برد چنانچہ پادشاه میر شہرا از سبب ہمان قبول نوکری نا کردن سردار عبدالرحمن خان تعلیم و القا کرد کہ او را بہمت زنانی زمان فاحشہ مأخوذ دارد و میر شب عرض نمود کہ این امر بغایت دشوار است زیرا کہ ہمیشہ شصت ہفتاد تن باوی یکجا اند پس امیر ازین تدبیرش مأیوس گردیدہ تدبیر دیگر بروی کار آوردہ فرمود کہ کار را بر نوکرانش بہانہ و حیلہ سخت گیرد تا از وی دست بازداشته او را تنها گذاشتہ بروند کہ مضطر شود چنانچہ میر شب ہمہ روزہ نوکران او را تخویف و تہذیر کردہ خودش را مضطرب و متحیر میساخت تا کہ دولت روس تاشکند را متصرف شدہ در افواہ سمرگشت کہ آہنک تسخیر بخارا دارد و امیر بخارا از اشتهار این اخبار راہ مدافعہ جانب سمرقند بر گرفت سردار عبدالرحمن خان از ایذا و اضرار او ایمن گشت

﴿ ذکر توجہ اعلیحضرت امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تختہ پل ﴾

(و از اینجا مراجعت نمودنش بدار السلطنہ کابل)

و امیر شیر علیخان شش روز پس از رونہادن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا سردار محمد افضل خان را همچنان نظر بند از تاشقرغان با خود برداشته وارد تختہ پل شد و بقیہ افواج سردار محمد افضل خان و سردار عبدالرحمن خان را کہ در اینجا ماندہ بجای رفته بودند ہمہ را پیش خواندہ بنواخت و تسلی دادہ بسپاہ خویش ملحق ساخت و سردار جلال الدینخان را باستدعای خودش رخصت مراجعت کابل داد زیرا کہ او در کابل با سردار محمد سرورخان

ذکر توجہ
امیر شیر
علیخان از
تاشقرغان
جانب تختہ پل

بن سردار محمد اعظم خان در قتل امیر مو صوف متحد و همدستان شده در تبرکستان با سردار محمد افضل خان نیز راه می‌آورد و پیش گرفته بخلاف امیر شیرعلیخان با او سخن میراند و او ازین رفتار و کردار کابلیش رنجیده خاطر گردیده روانه کابل فرمود که در اردوی معلی نباشد و سردار فتح محمدخان بن وزیر محمد اکبرخان مرحوم را بحکومت تخت پهل سرافرازی داده میرزا محمد حسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش را بسردفتری آنجا کاشت و حکومت آنچه را بسردار فیض محمدخان تفویض فرموده همچنین در هر محال و هر بلدی حاکم و نویسنده از خدام اخلاص کیش صداقت اندیش تعیین نموده بعد عیال و اطفال سردار محمد افضل خان و سردار عبدالرحمن خان پسرش را از راه جبل هندوکش روانه کابل کرده سردار محمد افضل خان را تحت الحفظ با خود برداشته از راه بامیان مرحله پیمای دار السلطنه کابل شد و قبل از ورود موکب هایونی سردار جلال الدینخان که از کردار خودش شرمسار بود از کابل گریخته در قندهار نزد سردار محمد امین خان که با امیر شیرعلیخان سرگران بود رفت و پس از وی سردار محمد شریف خان نیز سواران مواجب خوارش را اندک اندک از شهر کابل کشیده خود از قفای ایشان بیرون شده از راه فرار در قندهار رفت و آنکاه که امیر شیرعلیخان در کابل پرتوزول افکنده با سرفرکشود امر عروسی سردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان با صبیبه سردار محمد اسلامخان اتفاق افتاده سردار محمد اسلامخان و سردار محمد حسین خان در قتل امیر شیرعلیخان دل یکی کرده با هم قرار دادند که در شب زفاف بوقت سپردن عروس را بداماد امیر شیرعلیخان را که حاضر محفل میشود بکشند و یاد زندان مقیدش ساخته زمام مهمام امارت را قبضه اقتدار خویش آرند و ازین معنی امیر شیرعلیخان بواسطه مخبر آگاه کشته هر دو تن را محبوساً بپند فرستاد و پس از آن از برادرانش بدکان شده بپناه آنکه سردار محمد عمرخان سردار احمدخان و سردار محمد زمان خان از بذریمه مکتوب از ترکستان در کابل طلبیده و ایشان ترک رعایت احسانات سردار محمد افضل خان را کرده در کابل آمده بودند فوج متعلقه ایشانرا داخل افواج پادشاهی کرد و ایشانرا از فوج تپی دست و ناتوان ساخته فرمود که شما با حسن احسان سردار محمد افضل خان را نکریدیم چنان رعایت حقوق سلطنت را نیز نخواهید کرد و ایشان ازین تحقیر و اخفاف اگر چه سرگران و دلگیر شدند اما از هبیت و حشمت سلطنت چیزی نتوانستند گفته خواموش نشستند

(ذکر فتنه سردار محمد امین خان)

(حکمران قندهار)

چون سردار محمد شریف خان و سردار جلال الدینخان بقراریکه مذکور شد از کابل گریخته وارد قندهار شدند سردار محمد امین خان را که از امیر شیرعلیخان بواسطه دشنام دادن و پیام فرستادن بصحابت سردار مددخان در وقت حرکتش بجانب ترکستان چنانچه از پیش رقم کشت رنجیده خاطر و سرگران بود اغوا نموده بمخالفت امیر شیرعلیخان برانگیختند چنانچه سردار جلال الدینخان و سردار شیرعلیخان قندهاری و سردار مددخان را با شش هزار پیاده و سوار و چند ضرب توپ از قندهار بتسخیر قلعه قلات کاشت و خود بالشکر بسیار از قفای ایشان رهسپار شد و امیر شیرعلیخان ازین حال آگاه گشته در حال حکام و رعایای عرض راه را فرمان کرد که بجهت فرستادن لشکر برفرا از راه پلک نمایند و از آنسو لشکر سردار محمد امین خان وارد نواحی قلات شده سردار فتح محمد خان را که با عیال و میرزا حبیب الله خان وردک و خواجه محمد خان قوم مذکور و سرتیب عزم الدینخان قوم ابراهیم خیل با چند بیرق خاضه دار و چند ضرب توپ در اندرون قلعه بود بمحاصره انداخت و تا فصل بهار بدور قلات افتاده کاری از پیش نبرده بی نیل مرهم جانب قندهار مرا جمع کرد و امیر شیرعلیخان که از این امر آشفته خاطر گشته بود عصمت الله خان و ارسال خان جبار خیل غلجائی را بحفاظت کابل کاشته سردار ولی محمد خان را بحکومت آن تعیین فرمود و چند تن از خدام معتمد را بخدمتش بداشت و خود با سردار محمد علیخان فرزند ارجمند خویش و لشکر گزیده طریق سرزنش سردار محمد امین خان پیش گرفت و در ماه ذی الحجه سال ۱۲۸۱ هزار و دو بیست و هشتاد و یک هجری از کابل راه قندهار بر گرفت و در موضع چشمه چنغر واقع قرب قلعه قاضی پرتوزول افکنند و از جمله سرداران

ذکر فتنه
سردار محمد
امین خان

رفیع مکان رکاب شهریار عدالت توامان سردار محمد یوسف خان احوال و اقبال خود را با اردوی معلی کوچ داده خودش بجهت وداع والده ماجده وسائر منسو بانش درنگ کرده روز دیگر رهسپر گشته درده مزینك منشوری از امیر شیرعلیخان بوی رسید که با سردار ولی محمد خان در کابل بوده در کار حکومت باوی اشتغال داشته باشد که مباداغدیری ابدیشیده امر سلطنت را پریشیده (۱) سازد و ابوصور اینکه از خدمت سفرش باز داشته با خود نمی برد باز نگشته نزد امیر شیرعلیخان شد و عرض کرد که چگونه از امثال و اقرانیکه ملتزم رکابند باز مانده از ثواب خدمت محروم گردد و امیر شیرعلیخان هیچ پاسخ نداد تا که شب رسیده مجلس از وجود اغیار خالی گشت امیر شیرعلیخان با سردار محمد یوسف خان فرمود که عصمت اللہخان و ارسلاح خان هر دو بن خالوی شمارا بواسطه شما دوست بند داشته بحفاظت کابل کاشته ام که هرگاه سردار ولی محمد خان مصدر امر خلافی شود باتفاق ایشان او را از فتنه باز داری و اگر طریق صلاح و صواب پیاید او را برادر بزرگ خویش دانسته راه مروت پیش گیری و هم حراست و حمایت بانوان حرم محترم را بجز توشایان شان دیگری نمیدانم که بهر حال بودند در کابل بهتر از رفتن قندهار است و سردار محمد یوسف خان از مزده این خدمت مباهی گشته یک منزل دیگر همچنان رفته بعد رخصت مراجعت و اقامت کابل یافته بار گیزهای خود را با امیر شیرعلیخان سپرد کار کنان اصطبل شاهی نموده وجه بهای همه را بنام خزانہ دار کابل فرمان حاصل کرده مراجعت نمود و از خزانه دار بن بار گیزش را باز یافت فرمود و امیر شیرعلیخان وارد غزنین شده ناظر ولی محمد خان حاکم آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانید و از آنجا کوچ داده در عرض راه سرچشمه مقر و منزل چشمه پنکک سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خان که بواسطه امری از پدرش روی بر تافته نزد امیر شیرعلیخان قرار یافته بود کریمت نزد پدرش رفت و همچنین سردار محمد زماخان و سردار محمد سرور خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم هر یک از منزلی جانب قندهار فرار کردند و از اقتدار و مکنت امیر شیرعلیخان با سردار محمد امین خان آکھی دادند و او سردار محمد شریف خان و سردار جلال الدینخان را بالشکر آراسته و سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که پدرش او را از راه وزیری در قندهار فرستاده بود از قندهار بعزم مدافعه جانب قلات کسبل کرد و ایشان وارد منزل جلدک شده اقامت کردند و امیر شیرعلیخان از قلات عبور کرده موضع کچ باز را لشکر کاه قرار داده جانین با آراستن صفوف لشکر بردا خند

(وقایع سال هزار و دوویست هشتاد و دوی هجری)

و طرفین تار و زهشتم محرم سنه ۱۲۸۲ هزار و دو صد و هشتاد و دوی هجری هر روز صف آرائی کرده یک مرد دیگری را سیاهی نشان میدادند و در خلال این احوال سردار شمس الدینخان بن سردار عبدالغفور خان از منزل سراسپ با پنجصد سوار خویش با امیر شیرعلی خان راه قراولی پیش گرفته و در منزل باغ بیرو بخواب استراحت نموده بود با تمامت سوارانش دستگیر لشکر قندهار شد و مقارن حالتیکه صفوف جنگ آراسته گشت سردار محمد افضل خان که این وقتش امیر شیرعلیخان در زندان قلات نگاه داشته بود از محبس برای او نوشت که اگر چه با ما طریق نزاع پیش گرفته قطع رشته مواخات کردی کس را چون و چرائی نیست اما با برادران اعیانی راه خلاف پیوند خود را مورد ملامت جهانیان گردانست میباید که خون مسلمانان نریزی و با برادران نستیزی و امیر شیرعلیخان برقیمة او اعتنا نکرده هنگامه آرای قتال شد و از خیمه بیرون گشته بر پشته که اطواب پیلی را گذاشته بودند بر شده مواضع محاربه را بدور بین مشاهده کرد که تدبیر امر مقاتله نماید و در شب نهم ماه محرم سردار محمد شریف خان بر لشکر امیر شیرعلی خان شمشیر زده و اردوی او بمدافعه برخوایسته در حدود کچ باز با هم در آویختند و تا بامداد فراون خون هم دیگر ریخته بعد هر کدام جانب مقام خویش اسپ مراجعت برانگیختند و آنکاه که آفتاب طلوع کرد سردار محمد علیخان تن بسلاح آراسته چار آینه در بر کشیده خود آهین بر سر نهاد و شمشیر حمایل انداخته در زبر پشته مذکور نزد پدرش و امیر شیرعلیخان دیده گفت که چنان تن پالات حرب آراسته که گویا خود را اماج کلوله خصم ساخته میباید تغییر لباس کرده داخل میدان کارزار شوی تا خصمت نشناسد و او فوراً تبدیل لباس کرده از حضور پدر دورتر بسپا ایستاد و چون منظورش مسالحه و ترک مقاتله بود کس نزد سردار محمد عثمانخان که بحضور پدرش بود فرستاده نزد خود

(۱) پریشیده لغت فارسی است بمعنی پریشان

وقایع سنه ۱۲۸۲ هجری

طلبید و خواب خویش را که دیده بود بوی بازداشت که دو کلب کزنده حمله کرده هر کدام از یک پیم گرفته مرا میدرند و نیز گفت که تمامت سپاه از شدت محاربه شب خسته اند اگر ترک مقاله امروز را از امیر استدعائمانی اقرب بصواب و بعد از اضطراب است و او باز کشته از هر در سخن آغاز کرد تا که بموقع مناسب از طرف خود سخنان سردار محمدعلیخان را بمعرض بیان آورد و امیر شیرعلیخان برآشفته فرمود که یقین است محمدعلی را آهنگ جنگ نیست پس او امروز در اینجا نشسته تماشا و نظاره کند که من محاربه کنم و سردار محمدعلیخان ازین سخن بخود پیچیده پیش دوید و زمین ادب بوسیده عرض کرد که اینک آماده کار زارم و بجان منت داریم که اجازت یافته جان بخدمت سپارم اینرا گفته دست دعا برداشته اذن جنگ خواست و آهنگ پیکار کرده سردار محمدابراهیم خان و سردار محمدرفیق خان را باشش فوج از پیاده نظام و اکثر از سواران کشاده و چند عراده توپ جانب میسر در مقابل سردار محمد شریف خان جای ایستادن فرمود و خود با گروهی از سوار و پیاده طرف میمنه بمقابل سردار محمد امین خان جای کرد و دو قلبگاه را باعلیحضرت پدر والا کهر گذاشت و روز عاشورا نائره قتال شعله ور کشته تا شام آلات حرب بروی کار بود و روز یازدهم ماه مذکور بنهج مزبور صفوف جنگ آراسته شده سردار محمدعلیخان رو بجناب سنکر سردار محمد امین خان نهاده چون رک جانش از سخن طعن آمیز پدرش خراشیده بود بی پا کانه با سردار محمد امین خان در آویخت و از دو سو نائره جنگ شعله ور کشته سپاه جانیین فراوان خون هم دیگر ریخت و در آئینای نیرو دار هر دو سردار با هم مقابل و دو چار شده ناگهان کلوله تفنگ کچه بشقیقه و ضرب شمشیر از طرف داران سردار محمد امین خان بدست سردار محمدعلیخان رسیده از زمین بر زمین افتاد و جان داد و همچنین سردار محمد امین خان را از فیرو کشاد دادن تفنگ فوج لعل کرتی کلوله در بالای ناف رسیده از پشتش بیرون جسته بخاک نشست و از زمین سرنکون کشته هلاک شد و سپاهش نیز از حمله جنرال شیخ میرو فوج مذکور بشت جنگ داده رو بهزیمت نهاد و درین حال اسپ سردار محمدعلیخان کسبخته عنان و آویخته دوال (۱) بازین واژون و بال پر خون دز درون و بیرون حربگاه چپ و راست دویده بچشم امیر شیرعلیخان افتاد و آه حسرت آمیز از نهادش برآمده گفت این اسپ محمدعلیست البته کزندی بدور رسیده که سرکبش چنین در دویدنت و حاضرین زبان تسلی کشوده عرض کردند که یحتمل در تنکاپو سستی کرده او را فرو هشته سوار جنبیه اش شده باشد بعد امیر شیرعلیخان بالای توپ بزرگ سردار محمد امین خان که بفراز پشته مشرف با سیاب هراره بالا کرده بود حمله کرده توپ مذکور را متصرف شده خودش با توپ مذکور لشکر سردار مزبور را بزدن گرفت تا که تمامت سپاه قندهار از راه هزیمت رو بفراز نهاده خبر قتل سردار محمد امین خان را شنید دست از توپ بزدن باز کشیده از سبب بی صاحب دویدن اسپ سردار محمدعلیخان زیاده تر مضطرب گشت و بتفحص حال و تجسس احوال او افتاده از حاضرین همی پرسید تا که شنید که وی جراحت خفیفی بدست یافته از سواری اسپ رو بر نافته است و ازین خبر بغایت مشوش گشته سوار از قفای سوار فرستاده تفرس احوال همیکرد و از هر کس همی شنید که او جراحت سبک یافته رو از سخت بر نافته است پس ازان امر کرد که محفه خاصه شاه را برده او را بحضور آرنند و خود مترصد رسیدن او نشسته بود که حاضرین از کشته کشتن او آنگاه کشته بعرض رسانیدند که آوردن جسم مجروح او را در نیجا و کشودن جراحتش و باز بستن آن از سبب حرارت هوا باعث عس و حرج وی میشود هرگاه اعلیحضرت والادری خیمگاه تشریف برده در آنجا جراحت او را مشاهده فرمایند اولی خواهد بود و او عرض ایشان را بکوش قبول شنیده وارد لشکرگاه شد و در خیمه سردار محمدعلیخان از اسپ فرود آمده بستر خواب خاصه خویش را طلبیده بدست خود بکسترید و اسباب جراحی خود را که تا کنون بجراحتی رسیده بود خواسته و آماده کرد و چشم بانتظار رسیدن جگر بندش نشست تا که محفه که نعش سردار مقتول دران و رویش پوشیده بود هویداشده بی تابانه سوال کرد که چرا پردهای محفه را فرود آویخته اند و هنوز جوابی نشنیده بود که محفه نزد دیکتر رسیده پاهای سردار مقتول را بیرون دیده بی اختیار برخاسته راه استقبال بر گرفت و درین حال جنرال ولی محمد المشهور به ولو که با جنازه بود بناله و فغان زبان کشوده گریه کنان گفت که خانه خود و بیگانه را خراب کردی و ازین گفتار او تمامت سپاه و حاضران در گاه فریاد و فغان نموده خصوصاً میرزا عبدالرزاق خان مستوفی دست بسرو صورت خویش زده ریش بکنند و به

(۱) دوال
دو تسمه لکام
که بدست
سوار میباشد

پنجه چهره اش را رنجبه وریش کرد و چون نعش سردار مرحوم را بدر ب خیمه فرود آور دند ایشیک آقاسی شیر دل خان با امیر شیر علیخان دیگرانرا از خیمه بیرون کشیده خود او در جنب نعش فرزند رشیدش انشسته گریه وزاری و ناله و بیقراری بسیاری کرد تا که آوازش گرفته و سینه سوخته اش خسته شد بعد میرزا عبدالرزاق خان مستوفی زانورده بعرض رسانید که اکنون بجز صبر دیگر چاره نیست میباید بحمل و نقل تابوتش پرداخت که از گرمی هوا متعفن نگردد و امیر شیر علیخان ازین عرض او خواموش کشته جنازه او را بصحابت سردار نور محمد خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم و محمد امین خان خالوی خویش و ششصد سوار روانه کابل فرمود که در جنب غربی مزار عاشقان و عارفان امانت بخاک سپرده در وقت فرصت جانب هرات نقل داده در پهلوی مضجع جد امجدش امیر کبیر بزار حضرت خواجه عبدالله انصاری دفنش کنند و نعش سردار محمد امین خان را بر زیر پیل نهاده روانه قندهار فرمود که بر طبق وصیت خودش در زیر ناودان خرقة شریف دفنش نمایند اما در وقت دفن کردنش کسانیکه حاضر بودند چون از وصیتش آگاه نبودند در محن حایط خرقة مبارکه اش دفن کردند و همچنین جسد سردار محمد علیخان را در موضعی که پدرش فرموده بود دفن کرده بنا بمرمت نبش قبر و عدم وصیت که خودش نکرده بود در هرات نقل ندادند و سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که دست گیر شده بود محبوس کشت و پس از فرستادن جنازه هر دو سردار و الا تبار آتش حرب منطقی کشته اعلیحضرت امیر شیر علیخان باول سو کوار رایات عالیاترا جانب قندهار شقه کشا فرمود و در منزل قلعه اعظم سردار محمد شریفخان و سردار محمد زمانخان و سردار محمد اسمعیل خان و سردار شیر علیخان بن سردار مهر دل خان که از راه هزیمت داخل قندهار شده بودند با سردار جلال الدینخان و سردار مدد خان از طریق پذیره پیش آمده شرف رکاب بوس حاصل کردند و از تقصیری که کرده بودند معفو کشته مورد تسلیات شاهانه شدند

﴿ ذکر ترک کردن اعلیحضرت امیر شیر علیخان سلطنت را ﴾

(از مرگ سردار محمد علیخان)

و امیر شیر علیخان از قلعه اعظم کوچ کرده در باغ سردار محمد امین خان مرحوم واقع خارج شهر احمد شاهی نزول اجلال فرمود و سلطنت را فرو گذاشته ریاضت عبادت و تلاوت قرآن مواظب کشت چنانچه هفت ماه در زاویه صومعه گوشت نخورد و بر بستر نرم نخواست و هشت جزو از کلام مجید و فرقان حمید در کتبینه ضمیر حفظ کرد و خیر ترک سلطنت کردن او در اطراف و اکناف سمر کشته باعث فتنه و آشوب کشت چنانچه سردار محمد اعظم خان که در راولپندی بسرای غربت و جلای مملکت اقامت داشت با همراهانش از راه طلب ریاست داخل کوهستان خوست و زرمت که محل جایگزینش بود شده بسردار ولی محمد خان که از جانب امیر شیر علیخان بحکومت کابل مأمور بود مکتوب فرستاد که باوی متحد شده در کابلش راه دهد تا بسری سلطنت جای گزیند و این نامه را نزد دختر خودش که نامزد سردار عبدالرحمن خان و در کابل بود روانه داشته پیام داد که مکتوب او را باقرآن شریف نزد عم خود سردار ولی محمد خان رسانیده زبانی نیز با او بگوید که کابل را بیزحمت تفویض وی کند و او نامه پدرش را شب هنگامی با کلام ملک لاینام نزد سردار ولی محمد خان رسانیده اظهار مطلب کرد و او بنا بر التفات و اتحاد سابقه که با سردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان داشت بکوش قبول جاداده مشروط بمشورت احباب کرد چنانچه بامتمدانش کنکاش نموده قرار دادند که سردار محمد یوسف خان را بالشکر از راه حیلہ جانب خوست و زرمت کاشته سران سپاه را آگاه سازند که ظاهراً تالہو کرد بغزم مدافعه سردار محمد اعظم خان رفته در آنجا درنگ کنند و در وقت ورود سردار محمد اعظم خان پذیره اش کرده بدو گزینند و سردار محمد یوسف خان نیز از مشاهده اینحالت طوعاً و کرهاً اطاعت نموده بعد باهم داخل کابل شوند و ازین مواضعه و قرار داد بواسطه محمد مهدیخان شاهی سوند حامل مکتوب سردار محمد اعظم خان بوی آگاهی دادند اما سردار محمد یوسف خان قبل از آنکه نقشی بروی کار آرنداز یعنی خیر یافته آشفته سان بر زبان چهر براند که تاجان در تن و رفق در بدنم باشد هر کر از حرم محترم شاهی دور نکشته راه تباہی سلطنت امیر شیر علیخان نخواهم پیود و نخست

ذکر ترک نمودن امیر شیر علیخان سلطنت را

بعضیت عصمت الله خان و ارسال خان خالوان خود سردار ولی محمد خانرا دفع کرده بعد بمحافظت شهر و مدافعت سردار محمد اعظم خان پردازم و ازین گفتار سردار محمد یوسف خان تمامی بسردار ولی محمد خان خبر داده و از فتنه که اندیشیده بود دست باز کشیده بسردار محمد اعظم خان برخلاف احوالیکه فرستاده بودند پیام داد که تدبیریکه اندیشیده بودیم تقدیر مساعد و معاضد آن نکشت زیرا که سردار محمد یوسف خان آگاه گشته طریق مخالفت برداشته است اکنون میباید فسخ عزم کرده از داعیه که در سرداری در گذشته طریق معاودت سپاری چنانچه او از پیام سردار ولی محمد خان خواست و زور مترا فرو گذاشته داخل علاقه تیرا شد

(رسیدن نامه سردار عبدالرحمن خان)

از بخارا بسردار محمد اعظم خان

و مقارن اینحال نامه سردار عبدالرحمن خان از بخارای شریف بسردار محمد اعظم خان رسید که از راه سواد که مشهور بصوات است و چترار و بدخشان جانب بلخ مرحله پیاشود و همچنین طریق ارسال رسائل را با افواج مقیمه ترکستان کشوده روی دلهما بسوی خود کرد و سردار محمد اعظم خان برفوق نامه سردار عبدالرحمن خان از تیراه صوات (۱) بر گرفته وارد منزل آخوند بیکی صاحب شد و از وی دعای خیر حاصل کرده از راه باجاور و کتل نقصان وارد صفحه بدخشان شد و همدین اوقات سردار عبدالرحمن خان را نیز هوای مراجعت از بخارا در سر افتاده خواست که داخل ترکستان متعلقه افغانستان و از انجا عازم کابل شود

(رخصت مراجعت خواستن سردار عبدالرحمن خان از امیر مظفر خان)

تفصیل این اجمال اینکه سردار عبدالرحمن خان از غربت سفر و ندیدن روی پدر و مادرش بغایت متعسر و متحسر گشته عریضه مرقوم و مصحوب ناظر حیدر خان و کمیدان نصیر خان در سمرقند نزد امیر مظفر مرسول داشت که رخصت مراجعت حاصل نمایند و میر شب و قاضی و رئیس شهر بخارا از عرض و استدعای او آگاه گشته پیام عتابانه بسردار عبدالرحمن خان فرستادند که چرا بدون اجازت ایشان عرض پرداز حضور پادشاه شد و او جواب داد که جز از خود پادشاه بکسی از نوکرانش اعتنا ندارم که در امر خویش پیش آورفته مشورت و اجازت طلبم و فرستاده ایشان در جواب سردار سعادت اطوار گفت شما که اعتنا بکار پردازان پایه سرر امارت ندارید ایشان در حال کس فرستاده فرستادگان شما را ازین راه باز آرند و او بر آشفته فرمود که اگر فرستادگان مراجعت دهند هر آینه بدون امر و اجازت پادشاه روبراه نخواهم نهاد و آن وقت جواب پیام درشت خود را میر شب و قاضی و رئیس شهر خواهند داد و فرستاده مذکور این گفته سردار عبدالرحمن خان را نزد آقائانش گذرانیده ایشان که فرستادگان سردار باوقار را از عرض راه بخارا بر گردانیده بدرب شهر رسانیده بودند از خوف و ا گذاشتند که عریضه او را در سمرقند رسانند و پادشاه جواب عریضه او را نداده حاملانش را معطل داشت تا که عریضه دیگر مصحوب سارجن میجر علی عسکر خان بیات فرستاده رخصت حاصل کرد و امیر بخارا پس از اجازت دادن مراجعت سردار عبدالرحمن خان منشوری بنام قوش بیکی اصدار فرمود که از نوکران سردار موصوف پرسد که با آقای خود میروند یا قبول ملازمت پادشاه کرده در بخارا اقامت میگزینند و قوش بیکی بنا بر آنکه منشی حضور پادشاه جنس و نوع نوکران سردار موصوف را تمیز نکرده فرمان نکار داده بود کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده تمامت نوکرانش را که از ورور بر تافته نزد پادشاه بخارا نوکر شده و منظور از صدور فرمان مزبور ایشان بودند و دیگر آنرا که نزد خود سردار موصوف بودند طلبید که ابلاغ امر نماید و سردار رفیع مقدار ازین پیام قوش بیکی هراسناک شد که تبعه او را کنار کرده خودش را محبوس خواهند کرد بنا بران بفرستاده محمد شاه خان قوش بیکی فرمود که امر عالی را میباید در همین جانبو کرانم ابلاغ نماید و او پذیرفته در جواب گفت حکم قطعی آنست که سه تن غلام و یکتن طبخ و یکتن مهتر نزد شما بوده دیگران همه زفته امر عالی را بکوش دل بشنوند و سردار عبدالرحمن خان بنا بتصوریکه کرده بود یکفته خویش محکم و استوار شده سخن بمشاجر کشید و تبعه سردار و الابنار از مناقشه جانین بر آشفته هر کدام

رسیدن نامه
سردار عبد
الرحمن خان
بسردار محمد
اعظم خان

(۱) نسخه
بدل سواد
مشهور بصوات

رخصت
مراجعت
خواستن سردار
عبدالرحمن
خان

جانب مقام خویش دویده تن بسلاح آراسته زداقای شان باز آمدند وزبان بدرشت کوئی کشوده گفتند که قوش بیکی مارازن پنداشته که چنین جاهلی را درعقب ما کاشته است وهرگز نزد او نخواهیم شد و فرستاده قوش بیکی از آشفتن ایشان کار را دگرگون مشاهده کرده تنها مراجعت نمود و ماجرا نزد او بازداشته بعدیکتن نویسنده نامور کشته ابلاغ امر پادشاه نمود و خدمه سردار سعادت مدار از امر پادشاه و ملازمتش سر باز زده از سردار روی اخلاص برتافتند بعد نویسنده قوش بیکی خجل و منفعل باز کشته سردار والا تبار بتهیه سامان سفر پرداخت و مقارن اینحال نائب غلام احمد خان و کمیدان سکندر خان که از سردار بلند مقدار رو برتافته ملازمت امیر بخارا اختیار کرده بودند با همراهان شان بستر بدوش حاضر شده اظهار کردند که کار کنان امیر بخارا رقم بندی از ما برای او خواستند و ما با کرده باز آمدم و هنوز سخن پهای زفته بود که جمعی از قرض خواهان از قفای ایشان در رسیده مطالبه وجه کردند و چون بر شمرند تقریباً دو هزار مثقال طلای مسکوک بحساب آمده همه را سردار نیکو اطوار ادا نموده از کمیدان سکندر خان استمزا جاسوال کرد که جانب بلخ میشوی یا خیر روی که دل در بند دوتن پسران سیمین تن داشت با آن احسان سردار عبدالرحمن خان که تمام دینش را ادا فرمود روی اخلاص از او برتافته باقائه بخارا تن در داد و سردار خجسته کردار اسلحه آلات و غیره ادوات نائب غلام احمد خان را که فروخته خورده بود ساز کرده آهنگ حرکت کرد

﴿ ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(از بخارا و بر مرام و اصل شدن او)

الغرض سردار شجاعت دثار پنج روز پس بیخ سفر ساز کرده از بخارا روی بسوی بلخ نهاد و از منزل شیر آباد مکتوب استمالت بسپاه بلخ و مضافات آن فرستاده از عنزم خود آگهی داد و سپاه بلخ از وصول این مکتوب مشعوف و شادمان گشته پیام دادند که از جاشیکه شرف ورود افکنده باشند عازم آقچه شده همراه در تحت رایت خود و رهسپار خدمت دانند و او مکتوب دیگر برای سردار فیض محمد خان حاکم آقچه نیز بصحابت ناظر حیدر خان و سارجن میجر علی عسکر خان فرستاده از حقوق احسانات سابقه و اراده حالیه خویش خبر داد و مقارن اینحال کرنیل ولی محمد خان بادویست سوار از مردم افغان مقیم بلخ وارد شیر آباد شده برکاب ظفر انتساب سردار عبدالرحمن خان پیوست و همچنین بزرگان مردم ترکان را که مواظب سرقت بودند نزد خود طلبیده بعطای خدمت نواخت و از ایشان معاونت خواسته دو هزار سوار از مردم مذکور حاضر کابش شد و همدین وقت که سردار عالی تبار سرگرم تهیه کار و بارش بود فرمان امیر بخارا از سمرقند بحاکم شیر آباد رسید که او را زیاده از سه روز مهلت درنگ نداده مجبورش سازد که جانب بخارا مراجعت نماید و یا از حیچون عبور کرده هنر طرف که میخواهد برود و حاکم مذکور با صد سوار وارد منزل سردار رشادت شعار شده از امر پادشاهش آگاه کرد اما از سبب قلت سواران خویش و کثرت همراهان سردار مآل اندیش چیزی گفته نتوانسته از خودش صلاح کار جست و او تعلیم و تلقینش کرد که احوال را مطابق واقع معروض حضور پادشاه نموده مصحوب مرد هوشیاری روانه کرده باو بگوید که با هستی راه پیوده اگر پادشاهش از دیر رسیدن مسئول نماید عذرش بمریض شدن عرض زام بخواند و حاکم شیر آباد ازین القای او شادمان گشته مراجعت کرد و دوروز بعد عرض پرداز پایه سزیرامارت شد و سردار عبدالرحمن خان از امر مزبور امیر بخارا و رسیدن جواب مکتوبش از سردار فیض محمد خان دلگیر شده عبد الرحمن برادر آخوندزاده عبدالرحیم و نائب غلام احمد خان را امر تقاول از دیوان خواجه حافظ علیبه الرحمه کرده این بیت بفال برآمد

ای چنگ فرو برده بخون دل حافظ باکت مکر از غیرت قرآن خدا نیست

و ازین فرد استنباط قرآن کردن امیر شیرعلیخان را با سردار محمد افضل خان و مخالفت نمودن او ازان کرده آهنگ تسخیر ترکستان کرد و در خلال این احوال افواج مقیمه سرپل شوریده افسر انبرا که جدید امیر شیرعلیخان

ذکر

مراجعت

سردار عبد

الرحمن خان

از بخارا

برایشان کاشته بود تماماً کشته بامید وزود سردار عبدالرحمن خان رو با آنچه نهادند او از حدوث این امر آگاه گشته کشایش دیگر بکار خویش پنداشت و بی تانی هنگام عصر حرکت کرده وارد وزیر آباد شد و پس از توقف سه ساعت از انجاراه بر گرفته بساحل حیجون فرود گشت و پس از رفع جزارت تابش آفتاب در وقت اعتدال هوای روز دو کشتی کوچک بدست آورده خودش بانائب غلام احمد خان و کرنیل نصیر خان و کرنیل ولی محمد خان و فرامرز خان و فرهاد خان غلام بچه و چندین از سپاهیان که مجموع سی تن میشدند در مردو کشتی نشسته از حیجون عبور کردند و بدون درنگ برای افتاده دیگران از قفای هم عبور کرده بایوار و شبگیر راه نور دیده در وقت طلوع آفتاب بقریه چلک سردابه از مضافات آنچه رسیده فرود شدند و سردار نیکو کردار بذریعۀ مکتوب از ورودش در آنجا بهر دو فوج پیاده که افسران شانرا کشته با توپخانه از سریل در آنچه رفته بودند و بخاصه دارانیکه در زیر لوی سردار فیض محمد خان بودند آکهی داد و خود بامتباعانش چون دوش و سه روز راه پیوده خسته شده بودند غنودند و درینوقت هزارتن از فوجیکه خبر ورودش را بدیشان داده بود از آنچه راه پذیره برگرفته تا که سردار والا مقدار از خواب بیدار شد بشرف دست بوس واصل شدند و سردار عبدالرحمن خان همه را تسلی داده باهم وارد آنچه شدند و سردار فیض محمد خان پذیره اش کرده در وقت ملاقات چون مجذوب الحال بود بسردار عبدالرحمن خان گفت که بآمدنت راضی نبودم که در اینجا بیاید و لیکن مردم سپاه خواهشمند بودند که تشریف بیاورید من چیزی نگفتم و او پاسخ داد که خیر هوش شما بیجاست و چون سردار فتح محمد خان از ورود او در آنچه خبر یافت فوراً دو هزارتن خاصه دار و پنج هزار سوار از مردم اوزبک که سابق در تحت رایت سردار عبدالرحمن خان قرار داشتند و سه هزار سوار از درانیۀ قندهار بسالاری شهاب الدینخان بن عبدالحمید خان باریک زائی از راه مدافعه روانه نملک کرده امر نمود که پیاده در اندرون و سواره در بیرون قلعه آنجا جای گرفته استوار بنشینند و این شهاب الدینخان که نملک خوار قدیمی سردار محمدافضل خان بود چنانچه در ایام حکومت خویش همیشه پدر او را در محالات بلخ مأمور حکومت میفرمود و علاوه بر آن وقتی از وحساب گرفته دولت روپیه بر ذمه اش قرار یافته چیزی نگفت و پیشیزی از وی نگرفت و اینوقت پسرش یاد آن احسان نکرده بعزم مدافعه پسر ولی نعمش در قلعه نملک جای گزید و سردار عبد الرحمن خان از آنچه رو برآه نهاده با بکاه واقع قرب قلعه مذکور فرود گشت و بشهاب الدینخان و تمامت خاصه داران نامه فرستاده پیام داد که ای نملک حرامان هزاران لقمه چرب و شیرین و حلال از خوان نوال مافرو برید هیچ در خاطر نیاور ده اینک از آشا میدان چند جرعه شراب حرام که از جام سردار فتح محمد خان چشیدید چشم از احسانات ما که دیده بودید یکسره پوشیدید و در نامه خاصه داران اینقدر افزود که چون در سوابق ایام تحت رایت من بودید جنگ را با شما نملک دانسته فردا در زیر دیوار قلعه میآیم که بمکافات احساناتم بضر بکلوله ازیا در آورید و خاصه داران از خواندن و شنیدن کلام مؤثر او متنبه گشته صدتن را بحفاظت قلعه گذاشته دیگران همه از راه اطاعت رو بسردار و الا تیار نهادند

(ذکر ممانعت شهاب الدینخان خاصه دارانرا)

(و باز نگشتن ایشان و فرار کردن او)

و شهاب الدینخان با همه سوارانیکه همراه داشت بممانعت خاصه داران برخاسته ایشان باز نکشته دست بآلات حرب بردند و هم کس فرستاده سردار عبدالرحمن خان را از حقیقت کار آگاه کردند و او سواران حاضر رکابش را بسرعت و شتاب بمعاونت فرستاد و سواران شهاب الدینخان از رسیدن سواران مذکور دل بیاد داده رو بفرار نهادند و چهارصد سراسپ از ایشان بدست سواران سردار رفیع مکان و خاصه داران افتاد و خود شهاب الدینخان از راه فرار داخل تخته پل شد و لشکر آنجا که با سر سردار فتح محمدخان جاده پیمای صحرائی مدافعه سردار عبدالرحمن خان بودند حال را دیگر گون دیده پراکنده شدند و سواران نظامی آن باردوی سردار عبد الرحمن خان پیوستند و پیادگان راه فرار جانب ده دادی و دشت ارژنه برگرفتند و از جمله چهار فوج پیاده کابل که حیران بودند چه کنند باسرتیب نور محمدخان حاکم سرپل و غیره کار گذاران امیر شیرعلیخان یکجا شده راه کابل برگرفتند و سردار

ذکر ممانعت
شهاب الدین
خان خاصه
دارانرا

فتح محمد خان احوال و احوالش را فرو گذاشته با چهار صد سوار از راه فرار در تاشقرغان رفت و هرج و مرج شدید در ترکستان حادث شد

(ذکر متصرف شدن سردار عبدالرحمن خان)

(بلخ و تخت پل و سرپل را)

و سردار عبدالرحمن خان از تملک حرکت کرده در عرض راه تمامت سپاه را کنده شده سردار فتح محمدخان دسته دسته باردوی او پیوسته شرف رکاب بوس میا فتنند چنانچه بیانی داخل بلخ شده نایب غلام احمد خان را پیشتر از خود در تخت پل فرستاد و خود مردم را اطمینان خاطر داده پس از دو روز وارد تخت پل شد و در آنجا علی عسکر خان را بمنصب جنرالی توپخانه و نصیر خان را بجنرالی افواج پیاده سرافراز فرموده دیگرانرا که در بخارا با او همراه رفته بودند از عطاء منصب کرنیلی و رساله داری و غیره مفتخر ساخته دفعه سار سپاهی را بمنصب بزرگ ارتقا داد و تادروز نظم و نسق در کار آنها بعد روانه تاشقرغان شده ناظر حیدر خانرا بحکومت تخت پل نامزد فرمود و جنرال علی عسکر خانرا بسرپرستی توپخانه و افواج پیاده آنجا مأمور کرد و همچنین در هر محل حاکی تعیین نمود و خود کوچا کوچ راه تاشقرغان نزدیک کرد و مردم آنجا چهل نفر اشتر و چهل فردکاو در پذیره گاه حاضر آورده ذبح و نحر کردند و سردار فتح محمدخان باشهاب الدینخان و دو صد سواره درانی و غیره فوج پیاده و سواره که همراه داشت از راه کتل هندو کش لوای فرار جانب کابل افراشت و سردار عبدالرحمن خان پس از دو روز یکی از نو کران معتمدش را در تاشقرغان پهلوی سردار فیض محمد خان گذاشته خود راه ای بیک برداشته وارد آنجا شد و از انسوی مردم هزاره شیخعلی دست تاراج مال و مواشی سردار فتح محمد خان دراز کرده اکثر اغارت کردند و خودش با همراهان خویش برخی با سلاح و بعضی بی سلاح و اسباب داخل کابل شد و سردار عبدالرحمن خان از قفای او اسب رانده وارد غوری گشت و در آنجا سلطان مرادخان بن میر اتالیق رئیس قطن که پدرش قبل ازین چنانچه مرقوم گشت از استیلای سردار عبدالرحمن خان در آن ولایت فرار بخارا گشته در آنجا فوت شده بود یا بچصد سراسپ و دو صد نفر اشتر و دو هزار رأس گوسفند و پنج صد خروار گندم و جو و چهل هزار روپیه نقد و غیره اجناس نفیسه و یک جلد پوستین سمور حاضر آمده شرف باریافت و همرا باسم مهمانی و رسم هدیه پیش کشید و او فاتحه فوت پدرش را خوانده بعد از پژوهش و پرسش احوال ولایت قطن فرمود که در زمان حکومت والد ماجدم غیر از قبائل عرب و افغان و تاجیک دیگر تمام مردم قطن در تحت امر و نهی شما بود حالا چگونه است اگر تغییر یافته باشد بهمان منوال که بود برقرار فرموده شود و سلطان مراد خان بزبان عرض پاسخ داد که بر طبق سابق زمام مهمان ولایت در تصرف ما است مگر امیر شیرعلیخان سالیانه یک لک روپیه بزمه ما گذاشته و در یکسال زیاده از سه لک روپیه گرفته است و هنوز میل پول گرفتن داشت که شما بر تو نزول افگنید و سردار عبدالرحمن خان طریقه سابق را برقرار داشته نیک بنواخت و دعای دوام عمر و دولت از رعایای آن ولایت حاصل کرد

﴿ رسیدن مکتوب سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان ﴾

و مقارن اینحال نامه سردار محمد اعظم خان که از راه باجاور وارد فیض آباد بدخشان شده بود رسیده نوشته بود که تا انجام کردن امر نکاح خود دختر میر جهاندار شاه که از پیش نامزدش کرده بودم درنگ کرده بعد آهنگ اردوی شما خواهم کرد و سردار عبدالرحمن خان پس از مطالعه نامه عمش اسباب سفر زمستان آماده کرده از غوری روی عزیمت بسوی بامیان نهاد و از راه شلوک تووقرم کتل و باد قاق و باجکاه وارد بامیان شد و در آنجا میران هزاره دای زنگی ودای کندی ودای میرداد را بازرگان دیگر قبائل نواحی بامیان نزد خود طلبیده از عطاء خلعت همه را خوشدل ساخته رسانیدن علوفه اردو را برعهده شان نهاد چنانچه در اندک زمانی دو هزار خروار گندم و جو و صد خروار روغن و سه هزار رأس گوسفند در لشکرگاه حاضر کردند و پس از یکماه سردار محمد اعظم خان نیز از فیض آباد رسیده باردوی او پیوست و داستانی از زحمت و مشقت راه باجاور و جتران

ذکر متصرف شدن سردار عبدالرحمن خان بلخ و غیره را

ذکر وصول نامه سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان

که کشیده و بپهریکه از دولت انگلیس دیده بود بیای برد و سردار عبدالرحمن خانش بمنزله پدر شمرده خدا را بسی شکر و ثنا گفت و پس از ده روز باهم ابواب ارسال رسائل را بازرگان مملکت کشوده از بامیان برخواسته وارد غور بنید شدند و مردم مرا استعالت همی نمودند -

(ذکر مخالفت نمودن سردار ولی محمدخان)

با امیر شیرعلی خان وقتنه او

و در خلال احوال مذکور سردار ولی محمدخان که از طرف امیر شیرعلی خان بحکومت مأمور بود از ترک سلطنت کردن امیر شیرعلی خان و ورود سردار عبدالرحمن خان در ترکستان و اطاعت کردن سردار فیض محمد خان با او و بیرون شدن سردار فتح محمد خان از ترکستان خائف گشته از سبب مخالفت سردار فیض محمد خان برادرش اونیز روی دل از امیر شیرعلی خان برنافته بهوای ریاست افتاد و بزرگان کابل و اطراف را در خفا دیده هزاران رویه بذل کرد تا که خبر کردار او سمر گشته در قندهار با امیر شیرعلی خان رسیده غیرت سلطنت گریبان گیرش شده زمام مهمامارت را که او گذشته بود باز در کف گرفته بترتیب سپاه پرداخت و بکمال سرعت هشت فوج پیاده هشتصدی نظام مرتب ساخته با توپخانه بسالاری صفدرعلی خان برادر ناظر حسین علی خان قزلباش جانب کابل گسیل فرموده امر کرد که اگر سردار ولی محمد خان مرتکب امر خلافی شود با اتفاق سردار محمد یوسف خان که در کابلست و عصمت الله خان و ارسال خان جزای کار او را در کنارش نهند و شهر و اطراف را نیک محافظت کنند و انگاه که او بالشکر وارد کابل شد سردار ولی محمدخان از تدبیریکه اندیشیده بود بازمانده در بالا حصار پادمان اصطبار پیچید و سردار محمد یوسف خان با صفدرعلی خان و عصمت الله خان و ارسال خان محافظت شهر و بالا حصار و حراست سردار ولی محمدخان پرداخته نیک پاسداری همیکردند که جائی نرود و وقتنه یننگیزد و او را خوف مستولی شده از بالا حصار برآمده در باغ علیمردان بجای سردار زکریا خان اقامه گزید و ششصد تن از مردم کابل را نوکر گرفته بخود داری و پاسداری خویش مواظب کشت و که و مه را رویه داده در خفا با خود یار و مددکار همی ساخت تا که سردار عبدالرحمن خان وارد غوری و بامیان و غور بنید کشته امیر شیر علیخان آگهی یافته سردار محمد رفیق خان و جنرال شیخ میرا با اکثر از سرداران که در قندهار بودند و چهارده فوج پیاده هشتصدی و هشت رحمت رساله چهار صدی بسالاری سردار محمد ابراهیم خان پسر خویش بعزم مدافعه سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان از قندهار جانب کابل کسبل فرمود و از انجمله سردار محمد رفیق خان که امیر شیر علیخان باعث قتل سردار محمد امین خان و سردار محمد علیخان میدانست چنانچه بارها میکفتش که اینعداوت خانکی و اسباب خانه خرابی همه از تست از خود خایف بود که وقتی کفر کارش بکنارش نهاده خواهد شد خلاصه چون وارد کابل شدند سردار ولی محمد خان که با سردار محمد رفیق خان از پیش دوست و چون دومغز دریک پوست بود او را از امیر شیر علیخان خائف یافته در خفا با خود متفق ساخت و بواسطه اوتامت بزرگان کوهستان و بعضی از اعیان طوائف غلجائی را دیده و افسران سه فوج پیاده را نیز اغوا کرده همه را در قندهار شریک و انباز نمود و بمخالفت سردار محمد ابراهیم خان برخواسته با همکنان عهد بر بست و پنج لب رویه از خود مردم ملکی و نظامی که اغوا کرده بود بتوسط سردار محمد رفیق خان عطا کرد و از بعضی سردار محمد ابراهیم خان و جنرال شیخ میرا گاه کشته با دیگر هوخواهان امیر شیرعلیخان کنکاش کرده قرار دادند که سردار ولی محمد خان را بهانه امری طلبیده محبوس کنند چنانچه او را در زندان انداخته سردار محمد رفیق خان بشفاعتش برخواست و چون او را در مخالفت با سردار ولی محمد خان متحد دانسته بودند جنرال شیخ میرا از گریبان گرفته بخانه دیگر زندانش انداخت و سردار فتح محمدخان که او را مجرم نمیدانست زندان ابداحتش را حمل بر مناقضت و عداوت جنرال شیخ میرا کرده نزد سردار محمد ابراهیم خان شده با او جنرال مذکور گفت که چنین خادم راست کار را زجر نمودن باعث ناامیدی دیگر خدم خواهد شد و شفاعتش کرده ایشان او را رها داده در خانه خودش فرستادند و سردار فتح محمد خان از قنای او رفته نسلی بسیارش داد و اسب عربی سواری خود را با او بخشیده معاودت کرد و روز دیگر سردار محمد رفیق خان با اتفاق سرفرازخان با بکر خیل حال سردار محمد سرور

ذکر وقتنه
سردار ولی
محمد خان

خان و خسر سردار محمدعلیخان پسر امیر شیرعلیخان و خداوردیخان و یکتان غلام بچه احمد علیخان بن سردار محمد قلیخان مرحوم و خان محمدخان بابکر خیل و منسوبان ایشان و ملک شیرکل خان و اکثری از دیگر الوسات حبس سردار محمد رفیق خان را بهانه شرارت ساخته از راه کوه صافی در علاقه تکاب رفتند و مردم فتنه جوی آنجا و غیره مفسده خویشان بدورشان انجمن کرده سلسله جنبان شورش و آشوب شدند و مقارن انحال امیر شیرعلیخان سپاه دیگر ترتیب داده بسالاری سردار محمد شریف خان و سردار احمد خان و سردار محمد زمانخان و سردار محمد حسن خان و سردار محمد کریم خان و سردار جلال الدینخان و سردار محمد اسمعیل خان و همه سوارانیکه در قندهار بودند و مجموع شش هزار تن میشدند امورات ملکی و نظامی کابل را نیز بسردار محمد شریف خان تفویض کرده روانه کابل فرمود

لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان

(از کابل بعزم سردار عبد الرحمن خان)

و چون سردار محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان بقراریکه ذکر شد وارد غوربند شدند سردار محمد ابراهیم خان از جمله بیست و دو فوج پیاده هشتصدی که حاضر دار السلطنه کابل بودند یازده فوج را با چند ضرب طوب و جمی از سواران درانی و غلجائی و تزیلیاش بسالاری سردار فتح محمد خان و جنرال میر حیدر خان از راه کوهستان مامور تم دره و کتل چرتک ساخت که در آنجا رفته بعزم سدره سردار عبد الرحمن خان و عمش اقامه کردند و خود با جمی دیگر از خوانین چون حافظ جی صاحب و سردار شاه دوله خان و غیره و یازده فوج پیاده و چند عراده توپ بافسری جنرال شیخ میروان سوهی از سواران ملکی از شهر بیرون شده قلعه قاضی را لشکرگاه ساخت که اگر سردار محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان از راه سرچشمه روی بسوی کابل نهند مدافعه پردازد و مقارن انحال سردار محمد شریف خان که از قندهار رو بکابل نهاده بود در رسیده سردار محمد ابراهیم خان و تمام بزرگان و منصبداران اردو در ارغنده بپذیره رفته باغرازوا کرام در لشکرگاه فرودش آوردند و شبدا بضیافت نگاهداشته روز دیگر سردار محمد شریف خان داخل کابل شده در جای سردار سلطان احمد خان واقع خوابگاه که مملوک زوجه اش بود فرود گشت و روز دیگر سردار محمد ابراهیم خان و اعیان اردو از راه بازدید در شهر آمده مراسم ملاقات بیای رفت و لشکر را با سردار محمد شریف خان از قلعه قاضی مراجعت داده در باغ شاه فرود آورد و خود سردار محمد ابراهیم خان در باغ سردار غلام حیدر خان مرحوم جای گزید و پس از سه روز سردار محمد شریف خان با سردار جلال الدینخان جهت دیدن آرایش سپاه مقیمه تمدره و کتل چرتک از کابل راه برگرفته وارد چاریکار شد اما بعزم و اراده اینکه اگر تواند جانین را از مخاربه باز داشته کار را بمصالحه فیصله نماید تا خونها بهدر ریخته نگردد و چون وارد تمدره شد نامه از سردار محمد اعظم خان نیز برفوق اندیشه و اراده او رسیده لشکر را با سردار فتح محمد خان بعزم صلح از آنجا جانب کابل کوچ داد و خود از راه مصالحه در غوربند نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان شد و از آنجا با اتفاق هم جانب کابل کوچ داده وارد چاریکار شدند و سردار احمد خان و سردار محمد زمانخان که از قفای سردار محمد شریف خان بهانه همراهی او از کابل بیرون شده در نجراب نزد سردار محمد رفیق خان که طریق مخالفت امیر شیرعلیخان بر گرفته بود رفته بودند با او جمعیتی از قوم صافی و غیره آمده باردوی سردار عبد الرحمن خان نیوستند بعد با وجود کثرت برف از چاریکار و براه نهاده وارد تره خیل شده در آنجا اقامه کردند و در آنجا ملا عزیر ده افغانی و ملا میر آفتاب کابلی از راه اطاعت شرفیاب حضور سردار محمد اعظم خان شده با آنکه حرف صلح در میان بود تسخیر کابل را بعهد گرفته در ازای آن قاضی القضائی و تولیت اوقاف را برای خود وعده گرفتند و پس از آن سردار عبد الرحمن خان با هزار سوار بفرات تلیکه بقرب لشکر کاهش بود بر شده سپاه کابل را که در باغ شاه و خواجه رواش فروکش کرده بود بدورین مشاهده کرده همه را آرام و آسوده دیده فراول برز برتل گذاشته مطمئن خاطر بعسکر کاهش

ذکر لشکر
کشیدن سردار
محمد ابراهیم
خان

(جلد دوم) (ذکری وقایع عهدامارت اعلیحضرت امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

ذکر کشاکش
هواخواهان
امیر شیرعلی
خان

باز کشت و بامداد روز دیگر باز برپشته مذکور فرار شده اثری از اسباب محاربه ندیده فرود شد و آسوده خاطر بمواظبت امور مهمه سپاه و کاروبار خویش پرداخت - کشاکش کردن کارگذاران و هواخواهان امیر شیرعلیخان باینکه سردار محمد افضل خان را برادر و پسرش سپرده کار را بمصالحه انجام کنند و دوروز پس از صعود و هبوط سردار عبدالرحمن خان برپشته منبوره و دولتخواهان امیر شیرعلیخان خود را مغلوب دیده باهم مشورت کرده قرار دادند که سردار ولی محمد خان را از زندان کشیده و عذر حبس او را خواسته از راه طلب صلح نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان بفرستند چنانچه از محبس کشیده عذر محبوسیتش را سردار محمد ابراهیم خان بمقتضی گفتن خویش خواسته نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان فرستاده پیام دادند که باسپاه در جلال آباد رفته زمستان در آنجا بسر برند تا از امیر شیرعلیخان کس فرستاده مسئلت نمائیم که سردار محمد افضل خان را روانه کابل نماید که با شما در ترکستان رفته آن مملکت بقراسابق ازان او باشد و کابل و هرات و قندهار و غزنین و جلال آباد را او امیر بوده قناعت و زرد و ایشان رها شدن سردار محمد افضل خان و رفتن ترکستان را پذیرفته از رفتن در جلال آباد ابا کردند زیرا که بخود اندیشیدند که اگر در جلال آباد رویم از ترکستان دور میشویم و استظهار تا بترکستانست پس اگر در جلال آباد باشیم و امیر شیرعلیخان رأی هواخواهانش را مسلم ندارد البته مستاصل شده هیچ جانب دست ستیز و پای گریز نخواهیم داشت پس پیام دادند که از تره خیل کوچیده چهل روز در کوهستان اقامت کریزیم تا که احوال امیر شیرعلیخان از قندهار برسد و اقامت کوهستان را از بهر آن اختیار کردند که در صورت عدم قبولیت امیر شیرعلیخان صوابدید هواخواهانش را و مغلوبیت ایشان مانع در مراجعت جانب ترکستان نداشته باشند و کابلین قبول این معنی کرده محاله ایشیک آقاسی شیردل خان از قندهار نزد امیر شیرعلیخان فرستادند که سردار محمد افضل خان را با خود در کابل آرد و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان از تره خیل جانب کوه دمان کوچ داده سردار محمد اعظم در چار یکار و سردار عبدالرحمن خان در قریه قلمچاق کوه دمان فرود گشته اردو را بداهات تقسیم کردند که از سرما آسیب و زیانی نیندند و مترصد رسیدن احوال از قندهار نشستند .

ذکر رفتن سردار فتح محمد خان

(و سردار یحیی خان مرحوم در جلال آباد)

ذکر رفتن
سردار فتح
محمد خان در
جلال آباد

و پس از احوال مذکور و قرارداد منبوره سردار فتح محمد خان و سردار یحیی خان با چهار فوج پیاده و یک فوج سواره و شش ضرب توپ و سواره کشاده و جنرال میرجیدرخان و جنرال ولی محمد خان آنهاک رفتن جلال آباد کرده سردار محمد یوسف خان را نیز تکلیف همراهی کرد و او قبول کرده لیکن هم معنائش نرفت و پس از آنکه او وارد جلال آباد شده در باغ سردار غلام حیدر خان مرحوم منزل گزید وی از عقب او رفته چندی با او بسر برده بعد در موضع کج بجای عصمت الله خان خالوی خود رفته گاه گاهی نزد سردار فتح محمد خان میشد و آن گاه که ماه رمضان بسر رسید و ایشیک آقاسی شیردل خان نزد امیر شیرعلیخان شرف با حاصل کرده از سبب وعده و قراریکه با سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان داده بودند مورد عتاب کشت و با هم او بغزنین مراجعت کرده خود امیر شیرعلیخان بتنهیه لشکر و پیسج سفر کابل پرداخت و از سمرکانت این خبر خلاف قراردادیکه خیرخواهان امیر شیرعلیخان کرده بودند ظاهر گشته سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان در او اخر ماه حوت که دم سردی هوا فرو نشست جانب کابل حیش در جنبش آوردند و سردار محمد رفیق خان را با مردم الوسی تکاب و بحراب از راه تره خیل مأمور کرده خود با تمامت سپاه و سردار محمد شریف خان راه کاریز میر بر گرفتند که از جانب پغمان وارد شهر کابل شده متصرف شوند .

ذکر محابه سردار عبدالرحمن خان

(و فتح قلعه دوده مست)

ذکر فتح قلعه
دوده مست

و پس از ورود در کاریز میر نخست سردار عبدالرحمن خان با دو هزار سوار و دو بیرق خاصه دار و شش ضرب توپ صاعقه با قاطرهای بالای سرتیب عزم الدیخان که باه بیرق خاصه دار در قلعه دوده مست قرار داشت حمله نموده دیوار

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان) (سراج التواریخ)

قلعه را هدف کلوله توپ کرده سر تیب مذکور را با خاصه دارانش بقهر و غلبه از قلعه کشیده متصرف شد و ابواهمراهانش از راه هزیمت بکابل در شده سردار عبدالرحمن خان هر دو بیرق خاصه دار را که همراه داشت با صد سوار و دوضرب توپ بمحافظت قلعه کاشته خود بکار بر میمراجعت کرد و روز دیگر از انجا با عیش و تمامت سپاه کوچیده از راهیکه سهل تر بود وارد قریه افشار نانک چی شد و روز دیگر از انجا حرکت کرده در میدان کنار ده مزنگ فرود گشت و سردار محمد اعظم خان داخل کابل شده در جای سردار عبدالغنی خان واقع اندر ابی منزل گزید و سردار محمد ابراهیم خان بنا بر امیر شیرعلیخان در بالا حصار متحصن گشته بقلمداری پرداخت و سردار عبدالرحمن خان اطراف بالا حصار را تنگ گرفته علم محاصره افراخت و اعیان کابل کفنه میزان سردار عبدالرحمن خان را کران دیده از طریق اطاعت نزد سردار محمد اعظم خان شتافته از سردار محمد ابراهیم خان روی دل بر نافتند

(ذکر فتح قلعه بالا حصار)

و چون نه روز از محاصره گذشت از جمله بزرگان کابل که نزد سردار محمد اعظم خان شده بودند حافظ جی و سردار شاه دوله خان و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی در بالا حصار نزد سردار محمد ابراهیم خان رفته اوزا با جنرال شیخ میریم نشان داده دروازه بالا حصار را بکشودند و جنرال شیخ میر نزد سردار محمد اعظم خان شده قبول اطاعت کرده سردار محمد ابراهیم خان در حرمسرای پدرش امیر شیرعلیخان در آمده با زنان نشست و بالا حصار مفتوح شده سردار محمد اعظم خان از جای سردار عبدالغنی خان برخواسته داخل بالا حصار گشت و بدرج حرمسرا رفته سردار محمد ابراهیم خان را تسلی و دلجوئی داده بیرون کشید بعد سردار عبدالرحمن خان سر تیب سکندر خان را با پنج بیرق خاصه دار نزد عیش بمحافظت بالا حصار کاشته خود با تمامت سپاه از کنار ده مزنگ کوچ داده در میدان سیاه سنگ فرود گردیده اقامه گزید و صد تن جدید نو کر نگاهداشته بزیر دست عبدالرحیم خان مقرر کرده تمام امور را بوی سپرد و میر محمد حسین خانرا نیز نو کر گرفته بنویسند کی او تعیین کرد و چهل و پنج روز در انجا بسر برد

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیرعلیخان ﴾

(از قندهار جانب کابل)

و از جانب قندهار امیر شیرعلیخان باهشت فوج پیاده هشتصدی و توپخانه و سردار شیرعلیخان قندهاری و سردار میر افضل خان و سردار خوشدل خان و سواره ملکی روی بسوی کابل نهاد و سردار محمد افضل خان را همچنان نظر بند با خود برداشته راه برگرفت و سردار عبدالرحمن خان پس از توقف چهل و پنج روز در میدان سیاه سنگ از توجه امیر شیرعلیخان واقف گشته نکت لشکرش را در کابل نزد عیش گذاشته خود با دو ثلث دیگر و سردار محمد رفیق خان و سردار محمد اسمعیل خان و سردار محمد عزیز خان جرنیل شیخ میرا در کابل گذاشته راه مدافعه برگرفت و بانه هزار تن مرد پیکار و سی توپ جلوی وقاطری رهسپار غزنین شد و خدای نظر خان وردک حاکم انجارا با ایشیک اقاسی شیردل خان که از قندهار مراجعت کرده و خبر فتح کابل را شنیده در غزنین توقف کرده بود بمحاصره انداخت و یازده روز بعزم تسخیر غزنین بسر برده چون توپ بزرگ نداشت کاری نتوانست از پیش برد تا که امیر شیرعلیخان وارد قرا باغ شده سردار عبدالرحمن خان آگاه گشت که امیر موصوف بالشکر بزرگ از پیاده نظام و توپخانه و سوار کشاده قندهار و پشت رود و فراه و هرات که بمچهل هزار تن منتهی میشود در قرا باغ رسیده است و سردار عبدالرحمن خان نظر بقلت سپاه خویش هراسناک گشته با سردار محمد رفیق خان مشورت کرده از عدم توانائی صلاح کار جست که از دور غزنین بر خیزد و اورای داد که اگر لشکر خائف گشته حمل بر هزیمت نکنند صواب آن است که اطراف شهر را فرو گذاشته در موضع مستعدی آماده جنگ شویم و او که بر لشکرش اعتماد داشت پاسخ داد که فوجی ترتیب و ترتیب نکرده ام که بددل شده بخلاف من راهی بر گیرند پس از دور غزنین در اوائل ماه ذی الحجه سال ۱۲۸۲ هزار و دویست و هشتاد و دو دوی هجری برخواسته سوار بسرا راه اردوی امیر شیرعلیخان که وارد منزل (۱) اسپین ده شده بود کاشت که قفای لشکر

ذکر فتح بالا حصار

د ذکر توجه امیر شیرعلی خان جانب کابل

(۱) بلفظ افغانی سپید ده یعنی ده سفید

را مستحکم داشته باشند تا با آرامی راه بر گرفته از حمله خصم ایمن باشند چنانچه در شب رهسپار شده از دهته شیر عبور نکرده بودند که ده هزار تن از سواران قندهاری و هراتی و پشت زودی که امیرشیرعلیخان بفرمان عقب گیری از دوی سردار عبدالرحمن خان که از کوچیدنش خبر نداشت کاشته بود که از راه خفا اسب رانده در فضای لشکر سردار موصوف کین گزینند تا خودش با تمام سپاه از پیش و ایشان از قفا اردوی او را در میان گرفته (۱) مستاصلش سازند با ششصد سواره مأموره سردار عبدالرحمن خان که آنجا مذکور شد دو جا گشته در تاریکی شب با هم در آویختند و هم مأمورین سردار عبدالرحمن خان از گرت سوار خصم و شعله و روشن آتش حرب بوی خبر داده بای همت فشرند و او دو فوج پیاده از راه معاونت سوارانش رجعت داد چنانچه در عین گزودار بسر وقت آنان رسیده دست با آلات جنگ بردند و سواران امیر شیر علیخان را هزیمت داده ده بیرون و سه تقاره بدست آورده اسلحه کشتگانرا بغنیمت گرفته مظفر و منصور از عقب اردو راه برداشتند و بلشکر پیوسته بعد از دهته شیر عبور کرده چون وارد منزل شش کاو شدند امیر شیر علیخان ده هزار سوار دیگر فرستاده ایشان از سپاه سردار عبدالرحمن خان اثری ندیده مزده دادند که او بالشکرش هزیمت یافته جانب کابل رفته است و امیرشیرعلیخان بنویسید انبیر شلک شادبانه کرده سوار بسیاری بتعاقب کاشت که سردار عبدالرحمن خان را در هر جا که بیاید دستگیر کنند و او از منزل شش کاو برخاسته جنرال نصیرخانرا با عبدالرحیم خان پیش رو لشکر قرار داده سردار محمد رفیق خانرا باجمی از سپاه جانب دست راست کاشته خود با چهار فوج پیاده و دوازده هزاره توپ از (۲) ساقه راه بر گرفته بود که سواران امیرشیرعلیخان در رسید و سردار عبدالرحمن خان تنها اسب شجاعت تاخته شش تن از ایشان را بضرر کلوله از پا در آورد و لشکرش از مشاهده این جرات آواز یا چهار یار بلند کرده رو بچنگ نهادند و در چنین حالت سردار شجاعت دثار یکفوج پیاده را در مفاکی امر ایستادن کرده فرمود که هر وقت صدای توپ بالا شود ایشان نیز بر خصم حمله کرده شلک تفنگ نمایند و خود بتائی راه بر گرفت تا که سواران امیر شیر علیخان بمقصد مذکور راه نزدیک گردند انگاه سردار عبدالرحمن خان مردوازه توپی را که همراه داشت بزوی کار آورده ایشانرا هدف کلوله توپ ساخت و فوج پیاده مزبور نیز از کین گاه برخاسته دست با آلات حرب بردند و بیک حمله قریب هزار تن آدم و اسب را بمحاک هلاک انداخته بقیه السیف پشت بچنگ دادند و از کلوله رس توپ دورتر رفته چپ و راحت تردد میکردند تا که باز فرصت یافته سه صد سوار از دیگران جدا شده برهنگاه اردوی سردار عبدالرحمن خان ناخندند و او ایشانرا هدف کلوله توپ ساخته هزار سوار برکاشت که تاخته همه را دست گیر سازند و هم یکفوج پیاده را صف بسته امر ایستادن کرد که مبادا همه سواران خصم از راه معاونت آن سه صد سوار پیش با فوج پیاده بمدافعه کرایند و سواران سردار عالی تیار یکصد و پنجاه تن از سواران مذکور را دستگیر کرده نزد او آوردند و مابقی از راه فرار بیارانشان پیوستند و او اسیرانرا منت اطلاق و ذمت نهادن رخصت داد و ایشان بهمراهان خود پیوسته داستانی از رشادت سپاه و مدارای سردار عبدالرحمن خان بیان بردند بعد همه ایشان از ترک تاز بازمانده روی بسوی قلاع مردم وردک نهادند و مردم مذکور از در آمدن بقلاع خود ایشانرا مانع گردیده در آویختند و صد تن از مردم وردک را بکشتند و سرهای کشتگان را با خود نزد امیر شیر علیخان برده منسوب بلشکر سردار عبدالرحمن خان نمودند و از قضای ایشان اقرابای کشتگان از راه داد خواهی نزد امیر شیر علیخان رفته همه را از اظهار بکه کرده بودند خجل و منفعل ساختند و سرهای کشتگانرا باز پس آورده دیگر باز خواستی نشد بعد امیر شیرعلیخان از اسپین ده کوچیده در غزنین و سردار عبدالرحمن خان در هفت آسیا فرود آمده بعد سردار نیکو اطوار وارد سید آباد شده در مواضع مستعد سکرهای سدید برافراخته با هتک جنگ استوار نشست و امیر شیرعلیخان چهار روز در غزنین درنگ کرده سردار فتح محمد خان و سردار یحیی خان را که در جلال آباد بودند فرمان فرستاده آگهی داد که با چهار فوج پیاده که همراه دارند و عصمت الله خان و اسلاح خان و مردم الوسی جلال آباد و نواحی آن روی بسوی کابل نهند تا از دو جانب خصم را در میان گرفته بمرام فائق آیند و روز پنجم سردار محمد افضل خانرا با سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان

(۱) مستاصل از بیخ برکنده

(۲) ساقه فوج پسته و آخرین

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

در غرض نین نزد سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان و سردار شهنواز خان و سردار سکندر خان
بسران سردار سلطان احمد خان که سابق از هرات آورده و در آنجا محبوس بودند گذاشته خود با سپاه راه کابل
برگرفت و در وقت حرکتش سردار محمد افضلخان کس نزد او فرستاده پیام داد که سردار میر افضل خان و نائب
سلطان خان انگلی زائی را با چند دیگر که مجرب و معتمد باشند نزد او فرستد تا سخنی بدیشان گفته و در نزد او
باز داشته شود و او ایشانرا روانه داشته وی در معرض بیان آورد که اگر چه امیر شیر علیخان سخن مرا محل
بر غرض کرده بکوش قبول جانخواهد داد باری از طریق اتمام حجت باو بگوئید که روا ندارد که خون مسلمانان
ریخته شود و دشمنی درین خاندان شاهی پایدار و جاوید ماند زیرا که سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن
خان چندی آواره وطن شده یکی در راولپندی و دیگری در بخارا گرفتار محن بوده که گویا بن بمرک داده یاد وطن
کرده اند و هزار بار مرگ را بر زندگی ترجیح داده و در رزم خواهند داد پس صواب آنست که مرارها و رخصت دهد
که رفته ایشانرا جانب ترکستان رجعت دهم و بدانجا رفته بقرار سابق روز بسر برم و راه اطاعت بسپرم و امیر
شیر علیخان سخنان او را نپذیرفته فرمود که اگر قبول این امر کنم تمامت مردم محل برهاسم کرده اطاعت
و سپاسم نکنند و تا آنوقت دست از جنگ باز ندارم که ایشانرا از رود جیحون نکند رانم بعد از یکماه امارت را
تفویض کرده خود راه کننا می برگیرم و حالا همچنانکه هستید نظر بند باشید

﴿ ذکر حرکت کردن سردار فتح محمد خان ﴾

(و سردار یحیی خان از جلال آباد جانب کابل)

و سردار فتح محمد خان بمجرد وصول فرمان امیر شیر علیخان از جلال آباد با سردار یحیی خان و سردار زکریا
خان و میر آخور احمد خان و عصمت الله خان و ابرار سلاح خان و شاه مرد خان حاکم آنجا رسید محمود خان کنزی
و لشکر شایان و جنرال میر حیدر خان و جنرال و لوخان روی بسوی کابل نهاد و سردار محمد اعظم خان که در کابل
بود از توجه او آگاه گشته سرفراز خان بابکر خیل را امر کرد که در موضع دو آبه رفته مردم الوسی را بدفاعه
برانگیزد تا سردار فتح محمد خان را گرفتار بیکار نموده از آمدن کابلش بازدارند و از قفای او سردار محمد یوسف
خان را نیز که از جلال آباد آمده مورد اشفاق سردار محمد اعظم خان شده بود با دو بیست پیاده ساخلو و ملک
شیرکل خان مأمور کرده از طرف سردار فتح محمد خان خود را آسوده خاطر ساخت و بخواهش سردار عبدالرحمن خان
که مکتوت فرستاده او را بامداد خویش طلبید از کابل روی باردوی او نهاد و قبل از پیوستن بلشکرگاه سردار
عبدالرحمن خان چون مردم وردک را روی دل جانب امیر شیرعلی خان بود علوفه را از سپاه سردار والا تبار
باز داشته او قریه المنجی را در روزیکه امیر مذکور در منزل هفت آسیا فروکش کرد تاخته علوفه بیست روزه برای
سپاه خویش آماده کرده با استحکام سنگر و مواضع مستعد برداخت .

﴿ ذکر محاربه سید آباد ﴾

(و مغلوب شدن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان)

واز انسوی امیر شیرعلی خان در روز سوم حرکت کردنش از غزنین بمقابل لشکرگاه و سنگر های سردار
عبدالرحمن خان فرود آمده روز را جانین بکشاد دادن توپ بشام رسانیدند و امیر شیرعلی خان در شب نیاسوده
سردار شیرعلی خان قندهاری را باهشت فوج پیاده و چند ضرب توپ جانب راست لشکرگاه سردار عبدالرحمن خان
تعیین کرده با او قرار داد که در اول طلوع صبح خود را در حر بگاه رسانیده مترصد حمله او باشد که بمجرد یورش
آوردن خودش از پیش روی سنگر های سردار عبدالرحمن خان و او از جانب راست حمله کرده کار را یکسره
کنند چنانچه خود امیر شیرعلی خان از جانب مقابل بالشکر راه برگرفته در وقت سپیده صبح بنزدیک سنگر سردار
شجاعت دنار رسید و با احتمال اینکه سردار شیرعلی خان در جانب راست سنگر رسیده خواهد بود بدون درنگ آهنگ

ذکر توجه
سردار فتح
محمد خان
جانب کابل

سید آباد

یورش کرده حمله نمود اما هنوز سردار شیرعلی خان وارد نکشته بلکه در خواب بود که ناثره حرب شعله‌ور گردیده از کثرت باریدن گلوله توپ و تفنگ و کرمی هنگامه جنگ دوهزارتن از سپاه سردار عبدالرحمن خان هفت هزار از لشکر امیر شیرعلی خان کشته و زخم‌دار شده از نامداران ایشیک آقاسی امیر خان برادر ایشیک آقاسی شیردلخان مقتول و سردار سیف‌الله خان بن امیر کبیر مجروح و از آن زخم بیروح گردیده غلام حسن خان افشار و ایشیک آقاسی شیردلخان زخم برداشته دستگیر نیز گشت و سردار میرافضل خان زخم خفیف یافته رو از جنگ برتافتند و امیر شیرعلی خان با تمامت سپاهش پشت به پیکار داده رو بفرار نهاد و این وقت سردار شیرعلی خان که شب را بخواب بسر برده بود وارد موضعی که امیر شیرعلی خان فرموده بود شده حال را دیگر کون مشاهده کرد و متحیرانه بایستاد و هم‌درین حال سردار محمد اعظم خان که از کابل راه معاونت برگرفته بوقت اشتغال ناثره قتال نزدیک سنکر شده از پشته نظاره محاربه میکرد داخل اردوی منصوره سردار عبدالرحمن خان شده از حصول فتح باهم ملاقات خوش بختانه کردند بعد چندتن از بزرگان اردو را نزد سردار شیرعلی خان که حیرت زده ایستاده بود فرستاده او را با سردار مدد خان و غیره اعیان نظامی و ملکی که همراهش بودند پیام دادند که از عزم و اراده خود ایشان را آگاه نمایند زیرا که امیر شیرعلیخان را منہزم دیده اگر از راه اطاعت پیش آیند هانا مورد الطاف خواهند بود و اگر مصاف دهند و یاراه خویش پیش گیرند هم مختارند و ایشان اطمینان خاطر خواسته و تسلی یافته حاضر خدمت شدند و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان همه را دلجویی داده از سپاهی که همراه داشتند پرسیدند که طریق ملازمت سپارند یار و بجانب دیار خویش آرند و ایشان چون همه از قندهار بودند رفتن را اختیار کرده اسلحه بگذاشتند و هر واحدی پنج‌وپه نقد از خوان احسان سردار عبدالرحمن خان خرج راه یافته جانب قندهار شتافتند و از قفای آنان بزرگان را که از راه اطاعت آمده بودند نیز رخصت قندهار کردند و از انجمله میرعلیم خان هوتکی و مردان خان نور زائی و حاجی اختیار خان شیر زائی بار کزائی و محمد سرور خان شیر زائی ملازمت سردار عبدالرحمن خان اختیار کردند و دو هزار سوار که با سردار عبدالرحمن خان از عقب امیر شیرعلی خان ایلغار کرده بودند و هنوز ایشان بدو و او بعزین رسیده بودند که خبر فتح سردار عبدالرحمن خان سمرگشته زندان بانان با سردار شهنواز خان و سردار سکندرخان و سردار محمد عمرخان و سردار محمد سرورخان که محبوس بودند خبر یافته با سردار محمد افضل خان مزده و تبریک فتح دادند و از زندانش بیرون کشیده در محکمه غزنین برنشانیدند و خدای نظر خان وردک حاکم آنجا بادیگر خدمت امیر شیرعلی خان که در غزنین بودند تژاو بیای خدمت ایستادند بعد امیر شیرعلیخان با سوازن هزیمت یافته اش بعزم داخل شدن و اقامت جستن در غزنین در رسیده شهر یانش مانع گشته بضرب گلوله تفنگ برانندند و او مایوسانه در قندهار رفت و غزنین و کابل و ترکستان از ضرب تیغ سردار عبدالرحمن خان بتصرف سردار محمد افضل خان بدر نیکو اخترش در آمده سواران متعاقبه وارد غزنین گردیده شرف دست بوس از سردار محمد افضل خان حاصل کردند و در خلال فتح وبست و کشودمد کور سردار محمد یوسف خان که براه انسداد راه سردار فتح محمدخان از کابل با سردار محمد اعظم خان در موضع دو آبه رفته بود تاب مقاومت در خود ندیده بصواب دید ملک شیرکل خان از تیزین بکابل مراجعت کرد و پس از معاودت او سردار احمد خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد حسن خان پسران امیر کبیر خلد آشیان با سه فوج پیاده نظام و چند بیرق خاصه دار بعوض او از کابل راه مدافعه سردار فتح محمد خان برگرفتند و در کنار پل بگرامی واقع سه گروهی شهر فرو کش کرده استوار نشستند تا که سردار فتح محمد خان وارد خورد کابل شده از شکست امیر شیرعلیخان آگاه گشت و افواج نظام را از خوف اینکه مبدا او را گرفته بادیست بسته با سردار احمدخان سپارند مامور تنکی خورد کابل کرده خود با سردار یحیی خان و سردار زکریا خان و عصمت‌الله خان و ارسال خان و میر آخور احمدخان و سوار و پیاده مردم الوسی جلال آباد مراجعت کرده در موضع حصارک اقامه کرد و از آنجا نیز تاب نیاورده در جلال آباد رفت و مقارن اینحال سردار ولی محمد خان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد یوسف خان از کابل بعزم همراهی برادران ایشان که در بگرامی اقامت داشتند بیرون شده در کتل

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان) (سراج التواریخ)

يك لشکر خبر یافتند که سردار فتح محمد خان از راه فرار در جلال آباد رفته لشکر نظامش را بی صاحب و بیلاوا در تنگی خورد کابل گذاشته است و آنکاه که وارد بگرامی شدند با اتفاق هم کس نزد سپاه بازمانده او فرستاده بزود خویش طلبیدند و ایشان پس از تسلی یافتن حاضر آمده دوازده ضرب توپرا که یاخود داشتند سپردند و باهم داخل کابل شدند و سردار عبد الرحمن خان مزده فتح را بوالد ماجدش معروض داشته در طی آن استدعای شرفیابی حضور پدرش را نموده او از حر کشتی منع فرموده فرمان کرد که سر کرم مهام لشکر و نظامش بوده او را دوازده خورش رسیده داند چنانچه چهار روز اردوی او مشغول تاراج نمودن بنه و آغزوق لشکر شکست یافته امیر شیرعلیخان بودند و روز پنجم سردار محمد افضل خان احمد جان آخندزاده اندر بران حکومت غزنین گذاشته خود با سردار انیکه باوی مجبوس بودند و غیره از غزنین رو بکابل نهاد و در عرض راه سردار شیرعلیخان قندهار بنی و سردار مدد خان و غیره اعیان و زر کان سپاه امیر شیرعلیخان که از سردار محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان چنانچه مرقوم کشت رخصت قندهار یافته رهسپار آندیار بودند بعز ر کاب بوس معزز گشته او همه را باز گردانیده بهم نظر بند یاخود برداشته وارد سید آباد شد و سردار محمد اعظم خان با سردار عبد الرحمن خان و تمامت سپاه پذیره اش کرده در معسکر فرود آوردند و بعد از احوال برسی و دست بوسی سردار عبد الرحمن خان از پدر نیکو اخترش اجازت طلبید که با سپاه کینه خواه از قنای امیر شیرعلیخان راه بر گرفته تا از قندهار و هرات بیرون نکشد و خارج از مملکتش نماید باز نایستد و پدرش قبول این معنی کرده سردار محمد اعظم خان مانع گردیده معطل بوقت دیگر گذاشت بعد از سید آباد رو بکابل نهاده چون وارد چشمه چغندر شدند سردار و لیمحمد خان و سردار محمد حسن خان و سردار احمد خان و سردار محمد اسم خان و سردار محمد یوسف خان بازرگان شهر کابل از راه پذیره وارد آنجا شده شرف دست بوس و ملاقات حاصل کردند و روز دیگر تمامت سپاه و مردم سکنه شهر در میدان کنار ده مزنگ صفوف پذیره آراسته شکر بر تو وصول و مراسم استقبال بتقدیم رسانیده در بالا جوارش فرود آوردند و هم در بدو اینسال میان سردار فیض محمد خان و ناظر حیدر خان و جنرال علی عسکر خان در باب حکومت تخته پل مناقشه روی داده ایشان از بدسلوکی سردار مذکور بعرض سردار عبد الرحمن خان که هنوز در بامیان بود رسانیده او بتصور اینکه مبادا فتنه در ترکستان حادث شود هر دو تن را نزد خود طلبید چنانچه در موضع مذکور بعز ر کاب بوس رسیده در همه حوادث مسطور حاضر خدمت بودند

﴿ وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری ﴾

(و ذکر جلوس اعلیحضرت امیر محمد افضل خان بر تخت امارت افغانستان)

چون تمامت سرداران فیروزی نشان بقراریکه آفتاب رفزد کلك بیان کشت داخل بالا حصار شدند سامان جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت امیر محمد افضل خانرا ساز کرده در روز جمعه اوایل ماه محرم سال ۱۲۸۳ هزار و دویست و هشتاد و سه هجری او را بر تخت امارت جلوس دادند و اعیان و اشراف شهر و اطراف در مسجد جامع انجمن شده عقد بیعت و اطاعت بستند و اسمش را بر زر منبر تالی نام طبع تابعین در خطبه قرائت کرده در هم و دینار را با سم سعادت رسمش منقش و مروج ساختند بعد خودش بنظم و نسق امور مملکت و باز پرس احوال نزدیک و دور سپاه و رعیت پرداخته بزرگان را علی قدر مراتبم بنواخت و از انجمله سردار محمد اسحق خان بن سردار محمد اعظم خان را بحکومت کوهستان و سردار نصر الله خان برادر نواب محمد زمانخان را بحکومت جلال آباد و سردار محمد یوسف خان را بحکومت کابل سرافراز ساخت و حکومت هزاره جات را بسردار سکندر خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم تقویض فرموده سعدالدین خان بن قاضی عبد الرحمن خان قاضی القضاة را از عطای منصب خانلومی مفتخر گردانید و امور دفتر و دیوان را بمیرزا احد خان کشمیری مرجوع و محول نموده خود بهمهم سلطنت مواظب گشت و اینوقت ملاعزیز ده افغانی و ملا میر آفتاب کابی رقی را که در باب منصب خانلومی و تولیت اوقاف چنانچه از پیش رقم کشت از سردار محمد اعظم خان برای خود حاصل کرده بودند شی شرفیاب

ذکر جلوس
اعلیحضرت
امیر محمد افضل
خان بر تخت
امارت
افغانستان
وقایع
سنه ۱۲۸۳
هجری

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر محمد افضل خان) (سراج التواریخ)

حضور شده از ملاحظه اعلیحضرتش گذرانیده استدعای هردو امر مذکور را کردند و او فرمود که هرگاه قوم خود را از منصب قضا معزول و دیگر را منصوب نخواهم فرمود و رقر را از مرکه حاصل کرده اید نزد او برده استدعای مطلب کنید و مقارن انحال منشور استالت بنام سردار فتح محمد خان شرف صدور یافته طلب حضور شد و او آمدنش را بلیت و لعل معطل کرده از راه جبهه عذرها بپایه سر سلطنت معروض داشت و امیر محمد افضل خان از عرض او بفراسط دانست که از راه اطاعت پیش نیاید لاجرم تصمیم عزم کرد که لشکر جانب جلال آباد کسبیل فرموده او را تنبیه و تهدید نماید و او ازین عزم و اراده امیر محمد افضل خان آگاه گشته راه اطاعت جانب کابل برگرفت و از حدود حصارک از راه انقیاد منحرف شده در قندهار نزد عیش امیر شیر علیخان رفت و در آنجا مقدم خدمت او گشت.

ذکر گرفته جوئی سردار ولی محمد خان

و محبوس شدن او

و مقارن انحال سردار ولی محمد خان که خود را در امور سلطنت شریک و انباز می پنداشت ب فوج و نحو این که از جانب سلطنت برای او مقرر و مشخص گشت قناعت نکرده خواست که فتنه برانگیخته شورش آغاز کنند چنانچه با سردار محمد اسلم خان و سردار شهنواز خان و سردار جلال الدین خان و سردار محمد رفیق خان که با هم سردوستی می جنبانیدند گنکاش کرده بصوابدید آنان روزی همه را در قلعه خود در بیرون شهر بمهائی دعوت کرد و در قلعه خود انجمنی آراسته بایشان قرار داد که بعضی جانب جلال آباد و برخی طرف دیگر بلاد رفته مردم را بروی امیر محمد افضل خان برانگیزانند بعد سردار فیض محمد خان را خبر دهند که او از سوی ترکستان و ایشان از دیگر جوانب روی بکابل نهاده امیر محمد افضل خان را از تخت سلطنت فرود کرده زمام مهام امارت را خود متصرف شویم و ازین مواضع (۱) سردار شهنواز خان با امیر محمد افضل خان خبر داده او سردار ولی محمد خان را محبوس فرمود و سردار جلال الدین خان جانب شنوار فرار کرده از دیگر این که با او همدستان بودند تفافل نموده هیچیک را چیزی نکفت تا که از جمله سردار محمد رفیق خان را نیز بخطاهای دیگر بگشت چنانچه وی ظاهر و آشکارا مصدر اوضاع خلاف شده از سرداران و بزرگان کابل عهدنامه ها گرفته در قندهار نزد امیر شیر علی خان پی در پی ارسال میداشت و باسید محمود خان کنری که نمک پرورده قدیمی وزیر محمد اکبر خان مرحوم و داماد او بود و روی دل جانب امیر شیر علی خان داشت شب و روز مصاحب و در صدد مخالفت میبود و علاوه بر همه مکتوبی برای شهزاده شاه پور بن شاه شجاع الملک مرحوم مرحوم و مرسل کرد که اگر با من متحد شوی پادشاه کابلت کنم و او عظیم کل نام را از راه خفا جهت انعقاد رشته اتحاد نزد سردار محمد رفیق خان فرستاد و از همه این خطاهای او سردار محمد اعظم خان خبر یافته چون عظیم کل مذکور وارد ماساخیل جلال آباد شده بود کس فرستاد که او را گرفته در کابل آرد و او آگاه گشته فرار کرد و بدست نینتاد و امیر محمد افضل خان بمکافات کردارهای مذکوره او در بالا حصارش نزد خویش طلبیده امر بقتلش کرد و ریسمان ابریشمین بگردنش انداخته با فشردن کلو هلاک ساخت و جسدش را بمخندق بالا حصار انداخته بعد کسانش او را دفن کردند و پس از قتل او سردار محمد اسلم خان را نیز محبوس فرموده خود را از فتنه ایمن کرد -

(ذکر لشکر کشیدن امیر شیر علیخان)

(بعزم استرداد کابل و هزیمت از قلات)

و در خلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان از راه هزیمت که داخل قندهار شده بود تهیه لشکر و ساز سفر کرده عازم کابل شد و امیر محمد افضل خان بیشتر از راه برگرفتن او از عزمش آگاه گشته سردار عبدالرحمن خان را بادوا زده هزار مرد پیکار از کابل برای سدره امیر شیر علیخان مأمور با قامه سرچشمه مقرر کرد و نیز امر کرد که یکماه در غزنین درنگ کند تا سردار محمد اعظم خان اسباب سفر آماده کرده از قفا در رسد بعد با هم رهسپار گشته سرچشمه مقرر را لشکر گاه قرار دهند چنانچه وی بالشکرش در غزنین توقف کرده امیر محمد افضل خان پس

ذکر محبوس شدن سردار ولی محمد خان

(۱) مواضع با هم دیگر امری قرار نهادن

ذکر لشکر کشیدن امیر شیر علیخان

از راه بر گرفتن اوس سردار محمد یوسف خانرا از عرض و خواهش خودش به کارخانه جات و میگزین مقرر فرموده
 سردار احمد خانرا بمعوض او بجاگمی کابل مأمور نمود و فرمان طلب سردار فیض محمد خان فرستاده به کابلش طلبید
 و او از حکم پادشاهی سرباز زده سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان با سردار محمد سلیمان خان بن شاه دوله خان
 و سردار نظر محمد خان بن سردار امیر محمد خان و سردار محمد سرور خان بن سردار محمد عثمان خان و نائب غلام احمد خان
 و جنرال امرالله خان و غلام علیخان بن ناظر عبدالوهاب خان و هفت فوج پیاده و سه هزار سوار کشاده که مجموع هشت
 هزار تن مرد پیکار میشدند مأمور ترکستان گردیده از کابل راه تنبیه و تهدید سردار فیض محمد خان که درینوقت
 بحال قطن بامیر جهاندار شاه مشغول کارزار بود بر گرفتند و سردار فیض محمد خان آگاه گشته روی مدافعه
 بسر راه سردار محمد سرور خان نهاد و لشکر کابل از راه بامیان وارد دو آب شاه پسند شده سه فوج پیاده
 و چند ضرب توپ بسا لاری جنرال امرالله خان و غلام علی خان با سردار محمد سرور خان از انجا پیشتر
 از دیگر لشکر مأمور منزل آب کلی شدند و در انجا جای گزیدند و سردار فیض محمد خان از کرد راه در رسیده
 با هم در آویختند و سپاه کابل ناتوان شده خود را بسردار فیض محمد خان تسلیم کردند و درین جنگ
 غلام علی خان مقتول و نائب غلام احمد خان نخست دستگیر بعد با سردار فیض محمد خان کشته گشت
 بعد سردار فیض محمد خان سپاه سلام کردی سردار محمد سرور خان را با خود برداشته جانب بلخ مراجعت کرد
 و از وی هیچ اندیشه بدل راه نداد و از صدور این واقعه سردار محمد سرور خان خوفناک گردیده از دو آب شاه پسند
 باقیه لشکرش مراجعت کرده در موضع مدر اقامه گزید و امیر محمد افضل خان آگاه گشته یک فوج پیاده دیگر
 بسر کردی جنرال شیخ میر از کابل بمعاونت او روانه مدر فرمود و از جانب دیگر سردار عبدالرحمن خان بعد
 از توقف بیست روز در غزنین از عرض سردار محمد عمر خان حاکم مقرر و سردار محمد اسمعیل خان که با دو فوج
 پیاده و چهار ضرب توپ و سواره خودش مقدمه الحیش مأمور شده در آنجا اقامت داشت آگاه گشت که امیر
 شیر علیخان بالشکر شایان وارد قلات شد و ازین معامله پدر خجسته اخترش را آگهی داده معروض داشت که اگر
 سردار محمد اعظم خان سامان سفرش را ساز نکرده معطلی داشته باشد چون زیاده بر سه هزار سوار همراه ندارد
 باکی از حرکت نکندش نیست اما سواران قزلباشیه و غیره را که از رهسپردن باز داشته است میباید روانه غزنین
 شوند زیرا که سوار بسیار بکار است و از سواره ملکی و نظامی زیاده بر چهار هزار با من نیست اینرا مرقوم
 و مرسول داشته خود از غزنین رهسپار سر چشمه مقرر شد که مبادا امیر شیر علیخان از قلات تجاوز کند
 و دو از ده روز در سر چشمه مقرر توقف کرده امیر شیر علیخان بروج و باره قلعه قلات را از خوف حمله او
 استحکام داد و سنگر های بسیار در اطراف حصار برافراخت بعد سردار فتح محمد خانرا باشاه پسند خان و ده
 هزار سوار مأمور کرد که دو آب و مواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان را از اطراف لشکر کاهش تاخته
 او را در اضطراب اندازند و ایشان بفاصله سه فرسنگی چشمه پنکک رسیده کین گزیدند و سردار عبدالرحمن
 خان نیز از سر چشمه مقرر بخواسته یک منزل پیشتر فروکش کرد و بعضی از سواران سردار فتح محمد خان را که در اطراف
 کینکاه تردد داشتند دیده جاسوس برکاشت که کین گاه ایشانرا معلوم نماید تا کوشمالی بسزاداده شوند و پس از معلوم
 کردن جای ایشان عبدالرحیم خان و جنرال نصیر خان را با هزار سوار نظامی و هزار سوار کشاده درانی و دو فوج پیاده و شش
 عراده توپ جلوی در هنگام نماز شام بعزم شیبخون از لشکر گاه بیرون فرستاد چنانچه در حالتیکه سردار فتح
 محمد خان با سوارانش بخواب غفلت بودند ایشان حمله کرده بضراب کلوله توپ و تفنگ از کین گاه همه را برداشته
 هزیمت دادند و سه صد تن را بجاگ هلاک افگنده هزار تن را دستگیر کردند و از کاشکان سردار عبدالرحمن خان یکن
 جا بکسوار که از همه پیشتر داخل قرارگاه سواران خصم شده بود کشته کشته دیگر هیچیک را آسیب نرسیده با سیران
 مظفر و منصور مراجعت کردند و سردار عبدالرحمن خان اسیران را روانه غزنین فرموده و از ده روز در آنجا درنگ
 نمود و از جانب امیر شیر علیخان دیگر خدشه ندیده پس از وصول سردار محمد اعظم خان که از عقب راه بر گرفته بود
 بصوابدید او قلات را فرو گذاشته راه ارغستان را جانب قندهار اختیار کردند و در روز دوم از حرکت بحاذی

قلات در دامنه کوهیکه مابین ایشان وقلات حائل بود فرود شدند و امیر شیر علیخان آگاه گشته سردار فتح محمد خانرا باسردار سکندر خان که از حضور امیر محمد افضل خان مأمور حکومت هزاره جات شده وازراه کافر نعمتی در قند هار نزد اورفته بود پایزده هزار سوار از قفای ایشان تعیین کرد و سردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان روز دیگر از جائیکه فرود شده بودند کوچ کرده رو بمنزل دیوارک نهادند و در وقت راه بیودن سردار عبدالرحمن خان از راه بیرون در جنب اردو جای راه نوردیدن اختیار کرد و عبدالرحیم خان و جنرال نصیر خانرا با چند تن دیگر از افسران و جمعی از پیاده و سوار پیشرو لشکر قرار داده امر کرد که فاصله هزار و پنجاه کام پیش رفته بایستند و تا که خودش از پهلو وارد و از میان بدیشان نزدیک نشوند راه نه چنانچه بمانند و تا فرودگاه همین منوال ره نورد باشند تا اگر سواران امیر شیر علیخان در رسیده حمله کنند خودش از پهلو و ایشان از پیش روساز مدافعه نمایند و چون نزدیک منزل شدند سردار عبدالرحمن خان با دو بیست سوار و دو ضرب توپ عنان باز کشیده در عقب اردو در آمد و دیگرانرا امیش رفتن فرمود و تا که تمام سپاه وارد منزل شده فروکش کرد سردار عبدالرحمن خان در عقب از اسب فرود شده جای همی نوشید که ناگهان چند سوار از دور پدیدار گشت و او دو بیست سواریرا که همراه داشت پنج پنج بهر بسته و مواضع مستعد مأمور کرده فرمود که از هر پنج سوار یکی فرار شده پس از لحظه فرود و دیگری بر شده هیرط نماید و چهار دیگر در خنا ایستاده باشند که سوان مخالف گان سوار بسیار کرده حمله را دشوار دانند و هم در اردو سواریرا فرستاده کمک طلبید و عبدالرحیم خان و جنرال نصیر خانرا خبر داده امر کرد که سواران خودم بر زبر پشته در نظر شما از اردوی امیر شیر علیخان می نماید زنهار در دل اندیشه راه نداده با سواره و پیاده و توپخانه آسوده حال جانب من آید که گروه مخالف از آمدن شما واقف نشوند که قبل از وصول شما ندانند که درین وادی کسی در نزد من نیست و اینوقت تمامت سواران مخالف نمودار گشته راه باسردار عبدالرحمن خان نزدیک کردند و همراهان او خائف گشته عرض و استدعا نمودند که میباید سوار شده جانب اردو راه برگرفت که ضائع نشویم اما او درنگ را بهتراز حرکت دانسته خواهش همراهانشرا زد کرد و سواران خصم بفاصله کوله رس توپ رسیده ایستادند تا که کمک از اردو رسیده گروه مخالف را یقین حاصل شد که لشکری تا کنون در اینجا نبوده پس بر مردو توپیکه با سردار عبدالرحمن خان و مقدار هزار کام از خودش دور بودند حمله کردند و او بعزم مدافعه سوار اسب شده دیرانه بایستاد و توپچیان سه چهار کوله توپ جانب پورشیان رها داده ایشان روی بر نتافتند تا که توپچیان خود را زبون پنداشته هر دو توپ را بگذاشتند و سوار اسپان توپ شده خود را باسردار عبدالرحمن خان رسانیدند و آنان توپ رسیده دوتن توپچی را که در زیر توپ در آمده بودند یکی را کشته و یکی را مجروح نموده هر دو توپ را متصرف شدند و بکش کردن آنها پرداختند و در حال عبدالرحیم خان و جنرال نصیر خان که با همراهان ایشان از راه امداد رسیده و از سرعت راه بیودن بسی تشنه شده بودند سردار عبدالرحمن خان همه را از او بیجا که با خود داشتند امر آشامیدن آب کرده پس از سیراب گشتن دو فوج پیاده را از افواج ماتحت عبدالرحیم خان بایکتن کرنیل و دو فوج پیاده دیگر از غیره افواج از راه خفا جانب سواران خصم که بکش کردن هر دو توپ مشغول بودند کاشت چنانچه نزدیک آنان شده دفعه ایشانرا هدف کوله توپ و تفنگ ساختند و بسفیر ششصد تن آدم و هزار راس اسب در اطراف توپ بخاک هلاک انداختند و مابقی توپهارا که متصرف شده بودند فرو گذاشته راه فرار جانب قلات برداشتند و سردار عبدالرحمن خان با سپاه خویش راه تعاقب پیش گرفته تا فرار کوه طبق سر و قلعه خالا ایلغار کرد و بر زبر پشته صفها آراسته سواد لشکر و توپخانه اش را با سپاه امیر شیر علیخان که در اندرون و بیرون قلعه قلات جای داشتند نشان داده ایشان نیز از خوف اینکه بر قلعه و سنگر یورش خواهد برد بسنگرها پس از رسیدن شکست یافته گان استوار ایستادند و سردار عبدالرحمن خان با دو فوج پیاده و دو هزار سوار نظام و هزار سوار کشاده از مردم درانی تا وقت تاریکی شب همچنان صفوف آراسته بایستاد بعد جانب لشکر کاهش مراجعت کرده سوار رادو حصه نموده بساقه داشت و امر کرد که حصه ایستاده حصه دیگر بقدر هزار کام راه بیوده باز ایستد تا حصه اولین راه بر گرفته هزار کام بیشتر رفته بدینمنوال رهسپار باشند و افواج پیاده را با توپخانه پیش رو راه رفتن فرمود و در هنگام سحر وارد معسکر شد و چون از کثرت باران همه احوال

والبسۃ ایشان ترکشته بود دوروز مکک کرده بعد ره نورد دیار قندهار کردید و امیر شیرعلیخان نیز از قلات روی مراجعت بسوی قندهار نهاده جانبین کاهی چهار هزار و کاهی شش هزار کام از هم دور پهلوی پهلوی رامپوده یکدیگر را گزند نیرسانیدند تا که روز پنجم هر کدام بمقامی فرود شده سپاه امیر شیرعلیخان نشانهای تمام رسیدن از دورا نصب نموده سردار عبدالرحمن خان بنه و آغز و قرا فرود شدن نکذاشته امرام پیودن کرد و اندکی از لشکرش را در محل ابراز بداشت و باقی تمامت سپاه را عقب جیال و تلال حکم کین کردید و عبدالرحیم خان را با سه فوج پیاده نظام و ده بیرقی خاصه دار در مغا کهای مقابل اردوی امیر شیرعلیخان مخفی بداشت و در وقت ظهر این روز با آنکه امیر شیرعلیخان اراده جنگ نداشت از تخرت سردار عبدالرحمن خان و سپاهش دلتنگ شده آهنگ محاربه کرد و همه لشکرش را امیرورش نمود که باجمعی اندک از سپاه سردار عبدالرحمن خان که صف آراسته ایستاده بودند در او یزند چنانچه بمجرد حمله کردن آتش حرب شعله ور گشته آلات ضرب بکار افتاد و در عین گیرودار سپاهی که از سردار عبدالرحمن خان کین کزیده بودند با مر او بر خواسته محاربه کرا شدند و از طرف راست عبد الرحیم خان و جنرال نصیر خان که در پشت پشتهای پنهان بود بتاختند و از مشاهده این حالت سپاه امیر شیرعلیخان خود را گرفتار چهار موج تخرها لکت دیده پشت محراب داده رو به زیمت نهادند و با امیر شیرعلیخان از راه فرار داخل قندهار شدند و همه احوال و احوال اردو با خیام وسی و پنج ضرب توپ هم بدست سردار عبدالرحمن خان و لشکرش افتاد و این فتح در روز نهم ماه رمضان سال ۱۲۸۳ هزار و دویست و هفتاد و سه هجری تصیبه وی کشت و از حرب گاه مظفر آرو پلشکرا که که سفر سنک مسافت داشت نهاد و پس از نصف شب بمسکرو خویش رسیدند امیر شیرعلیخان در قندهار نیز اقامت نتوانسته در هرات نزد سردار محمد یعقوب خان پسرش رفت و سردار محمد اعظم خان با سردار عبد الرحمن خان پنهانی داخل قندهار شده با سفر بکشوند و زمستان را در اینجا رحل اقامت انداخته بسر بردند و در بهار سردار محمد اعظم خان خوابست که سردار عبدالرحمن خان را بحکومت قندهار گذاشته خود بکابل مراجعت کند اما او سرباز زده نپذیرفت

(ذکر شورش سردار فیض محمد خان)

(بن امیر کبر خلد مسیر)

و مقارن اینحال سردار فیض محمد خان را هوای قبک در سر افتاد از بلخ بعزم رزم سردار محمد سرور خان لشکر جانب مدر کشید و امیر محمد افضل خان آگاه گشته سردار عبدالرحمن خان را برای دفع او طلب کابل فرمود و او هنوز از قندهار رهسپار نشده بود که سردار محمد سرور خان از بندر مدافعه سردار فیض محمد خان برخوایسته در موضع باجگاه تلافی جانبین رخ داده جنگ سخت در پیوست و سردار محمد سرور خان مغلوب گشته با مدودی از راه فرار داخل کابل شد و سردار فیض محمد خان فتحیاب کزیده تمامت سرداران محمد زائی و امیران نظام و جوانین مسلکی را که با سردار محمد سرور خان بودند بالشکر و توپخانه و قورخانه او متصرف شده منصورا جانب بلخ مراجعت کوزد و از آنجا روی تسخیر جانب قطن و بدخشان نهاده اند و ولایت را از دست میرجهاندار شاه و سلطان مراد کشیده درین جا طاقی از طرفی خود کاشته لوای معاودت جانب بلخ افراشت و پس از بازگشت او میرجهاندار شاه بواسطه که خواهرش را بحاله نکاح سردار محمد اعظم خان در آورده بود از راه ضوات فرار کرده وارد کابل شد و از آنسوی چون فرمان امیر محمد افضل خان بسردار عبدالرحمن خان رسید با آنکه بدرد کرده گرفتار بود از قندهار روی بسوی کابل نهاد و دو منزل یکی آنسب رانده روز هفتم وارد فراغ شده روز هشتم در غزنین بر تو وصول افکند و در آنجا فرمان دیگر از بندر ولا کهرش شرف وصول بخشید که سردار فیض محمد خان جانب بلخ مراجعت کرده است بتانی جادو پهای کابل شود تا ستوهیده و خسته نگردد و او آسوده خاطر شده بخیر و زدر غزنین توقف کرده از زحمت ره نوردی بیاساید و پس از آن وارد کابل گشته اعیان و اشراف شهر و اطراف با تمامت سپاه نظام در میدان کمار ده منک پذیره اش کرده بعد شرف دست بوس حاصل کرد

ذکر شورش
سردار فیض
محمد خان

وقایع سنه
۱۲۸۴ هجری

﴿ وقایع سال هزار و دو بیست و هشتاد و چهار هجری ﴾

درین سال امیر شیر علیخان که از ضرب دست سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش رقم کشت شکست یافته وارد هرات شده در اینجا او از فتح سردار فیض محمد خان را شنیده مکتوبی بصحابت نائب محمد علمخان از هرات نزد او فرستاد که اگر در خاطر آن برادر چیزی نرسد و او را یار و مدد کارش پندارد هر آینه راه بلخ بر گرفته وارد آنولا خواهم شد و او مشعوفانه معروض داشت

بیا که گوشه چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آ که خانه خانه نوست

— و امیر شیر علیخان پس از وصول این نامه با سردار فتح محمد خان و سردار محمد ابراهیم خان و سردار پوچی خان و سردار سکندر خان و چهار هزار سوار کشاده همراهی از راه میمنه وارد بلخ شد و سردار فیض محمد خان مقدمش را گرامی داشته مراسم پذیره و لوازم مهمانی بتقدیم رسانیده بیست لک رویه از طلا و نقره مسکوک پیش کشید و او از تمام آن مبلغ تنگه را برداشته همه را پس بدو عطا کرده فرمود که امروز هر چه خودم داشته باشم صرف راه ننگ و نام کنم نه اینکه از شما گرفته اند و خسته نمایم خلاصه پس از رفع خستگی راه بتبیه آلات حرب و فراهم نمودن سپاه پرداخته سامان تسخیر کابل ساز کردن نمود و امیر محمد افضل خان از ورود او بترکستان و عزمش بر تسخیر کابل آگاه گشته سردار محمد یوسف خان را با دو فوج پیاده نظام و چهارده ضرب توپ و چهار صد سوار نظام و پنجصد پیاده خاصه داز و پنجصد سوار کشاده از کابل بعزم انستاد راه جانب چار یکار کسبل فرمود که نزد سردار محمد اسحق خان حاکم آنجا اقامه کرده با او در حفاظت راه ترکستان مواظب باشند که اگر امیر شیر علی خان و سردار فیض محمد خان از آن راه روی بسوی کابل آرند بمدافعه برخوایسته نکذارند که پایش گذارند تا سپاه دیگر از کابل رسیده دمار از روزگار ایشان بر آرد و پس از رفتن او در چاریکار مرض و یا در کابل حادث شده مردم سکنه شهر و اطراف رادل از جای ببرد و از سموم مرض مذکور امیر محمد افضل خان نیز جرعه نوش باده اجل گشته به بستر ناتوانی افتاد و در چنین حالت خبر حرکت امیر شیر علیخان و سردار فیض محمد خان از ترکستان بجانب کابل گوش خراشش شده سردار عبدالرحمن خان در قندهار مکتوب فرستاده سردار محمد اعظم خان را از حال پدر خویش و احوال رهسپار شدن امیر شیر علیخان آگهی داد که بسرعت و شتاب وارد کابل شده بمحافظت شهر و اطراف مواظبت نماید تا او رایت مدافعه امیر شیر علیخان بر افراخته جانب ترکستان راه برگیرد و او در آمدنش اهل نمود زیرا که سردار محمد سرور خان پسر خود را از کابل در قندهار طلبیده و بجای خویش در آنجا گذاشته بعد عازم کابل شده و رودش بطول انجامید و سردار عبدالرحمن خان نیز از سبب گرفتاری در تیمار دازی پدر نیکو سیرش که بر بستر بیماری افتاده بود فرصت حرکت نیافت مگو جاسوس تعیین فرمود که لشکر مخالف را مراقب (۱) بوده از هر راه که وارد شود او را آگاه نماید تا راه مدافعه برگیرد خلاصه سپاه امیر شیر علیخان راه نزدیک کرده فوج پیاده که در تحت لوای سردار محمد یوسف خان و از نوکران جان فشان سابقه امیر شیر علیخان بودند با هم مشورت کرده قرار دادند که در شب آتش بقور خانه زده همه را بسوزند و سردار محمد یوسف خان آگاه گشته محافظین قور خانه را تغییر داده دیگر محافظ کاشت و مقارن اینحال سپاه امیر شیر علی خان در پنجشیر راه نزدیک کرده سردار محمد یوسف خان آگاه شده عرض پرداز پایه سررسلطنت کشت و هم بر طبق عرض او جاسوس سردار عبدالرحمن خان خبر آورد و درینحال مردم کوهستان که ابواب مکاتب را با امیر شیر علیخان کشوده هر کدام نامه متضمن بر خدمت گذاری و اخلاص شعاری ارسال داشتند و خود را فرمان پذیر او بحساب آوردند —

(۱) مراقب
تکبیلان

﴿ ذکر مأمور شدن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(مدافعه امیر شیر علیخان و کشته گشتن سردار فیض محمد خان)

وازیں سوی امیر محمد افضل خان با وجود علیل بودنش سردار عبدالرحمن خان را با پنج فوج پیاده نظام و توپخانه از راه کملک سردار محمد یوسف خان کسبل فرموده جنرال نصیر خان را با پنج فوج پیاده نظام و توپخانه دیگر

ذکر محاربه
نخشیرو کشته
شدن سردار
فیض محمد خان

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر محمد افضل خان) (سراج التواریخ)

از قفای او امر رفتن نمود و هردو تن متتابعاً (۱) اسپ رانده باردوی سردار محمد یوسف خان پیوستند و مقارن اینحال سردار محمد اعظم خان نیز از قند هار راه بر گرفته وارد غزنین شد و تا معلوم شدن احوال فتح و شکست یکی از جانبین در آنجا درنگ کرد و چون سردار عبدالرحمن خان در قلعه الاهداد و کل بهار پنجشیر خیمه زد از آنسوی امیر شیر علیخان در موضع بازارک پنجشیر فروکش نموده سردار فیض محمد خان برفراز کوهیکه مشرف بر قلعه الاهداد است بر شده قتل (۲) جیل را بگردان کار استحکام داد و روز دیگر سردار عبدالرحمن خان آهنگ جنک کرده سردار محمد یوسف خان را با یکفوج پیاده و هفت بیرق خاصه دار و پنجصد سوار و دوضرب توپ بدره پدم کاشت و دو فوج پیاده دیگر باشش ضرب توپ بسالاری جنرال محمد زمانخان امر کرد که از کنار دریاودامنه کوهیکه سردار فیض محمد خان برفراز آن جای گرفته بود رهنورد شده در عقب آن جای گیرد و خودش باجنرال نصیر خان و بقیه سپاه راه مقابل برداشت و چون جنرال محمد زمانخان بآن سوی کوه رسیده هنوز وارد موضع مقصود نسکشته بود که بچشم سردار فیض محمد خان افتاده هدف کلوله توپش ساخت و آلات جنک از دوسو بکار شده آواز توپ و تفنگ بالا گشت و سردار محمد یوسف خان از دره پدم بکشاد دادن توپ پرداخت و جنرال محمد زمانخان با هردو فوج پیاده و توپ که همراه داشت راه فرار کوه برداشت و چند جا را که در دست دسته های سپاه سردار فیض محمد خان بودند متصرف شده سردار فیض محمد خان از اقامت کاهش روی بسوی او کرده خواست که مواضع مستعد را باز پس متصرف شود و سپاه را ترغیب حرب کند که ناکهان کلوله توپی بر زمین خورده و برجسته بشکم او رسیده هلاکش کرد و سپاه سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالرحمن خان از کشته کشتن او آگاه گردیده از چهار جانب حمله نموده همه همراهانش را که سه هزار تن بودند دست گیر کردند و اسلحه و توپخانه اش را تمام بگرفتند و نعش او را برداشته بلشکر گاه خویش مراجعت نمودند و جنازه او را در محمل نهاده بکابل نزد مادرش فرستادند و جسدش را در مزار سید مهدی کابل دفن کردند و این بیت از لوح مزارش که ماده تاریخ قتل اوست مرقوم شد ---

بیک کلوله توپ آتش فشان شد تن برک نسرين او ار غوانی

بعین جوانی چو شد کشته ناگه بتاریخ گفتم دریغ جوانی

۱۲۸۴

و چون وی کشته گشته سردار عبدالرحمن خان فتحیاب شد امیر شیر علیخان از موضع بازارک پنجشیر با سواران هراتی که همراه داشت از راه فرار لوای ناکامی جانب بلخ و تخنه پل افراشت و سردار عبدالرحمن خان سردار محمد یوسف خان را بادو فوج پیاده نظام در آنجا گذاشته بکابل مراجعت کرد و سردار محمد اعظم خان نیز که در غزنین توقف کرده بود وارد کابل شد و سه روز پس از وصول سردار عبدالرحمن خان در سحر گاه شب جمعه از ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸۴ هزار و دوصد و هشتاد و چهار هجری اعلیحضرت امیر محمد افضل خان را ایام عمر سپری شده پس از سلطنت یکسال و پنجماه و چند روز بعمر پنجاه و چهار سالگی پدر و دجهان کرد

(ذکر تجهیز و دفن اعلیحضرت امیر محمد افضل خان)

(مرحوم و جلوس اعلیحضرت محمد اعظم خان)

و در روز جمعه جسد او را غسل داده بکفن در پیچیده در باغ قلعه هوشمند خانش دفن کردند و پس از چیدن بساط سوگواری در روز جمعه دیر اعیان و اشراف شهر و اطراف را بامر سردار عبدالرحمن خان دعوت بیعت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نموده همه در مسجد جامع انجمن شدند بعد خود سردار عبدالرحمن خان شمشیر و عصای پدرش را نزد عم مکرمش نهاده از تمام بزرگان بیعت امارت او را گرفته بر تخت سلطنتش جلوس داد و خطبه زر منبر و سکه زر را بنام او خوانده رایج گردانید و او پس از ادای مراسم جلوس همه بزرگان را بعطای خلعت و منصب نواخته بر تیول و تنخواه هر کدام بیفزود و سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خان را بحکومت هزاره جات مأمور فرموده دو فوج پیاده و پنجصد سوار نظام با او همراه نمود و سمراب خان را با چهارصد سوار نظام و چهار ضرب توپ قاطری مأمور اقامه باجگاه کرد که اگر امیر شیر علیخان عازم کابل شود بمداغه کراید

(۱) متابعاً
۳۳ پیوستن(۲) قتل
سرهای کوهذکر دفن
امیر محمد
افضل خان
و جلوس امیر
محمد اعظم
خان

(ذکر تفویض نمودن امیر شیر علیخان)

(مملکت ترکستان را بمیران سابقه آنجا)

چون مکننت امیر شیر علیخان در محاربات عیدیه که مذکور گشت بتاراج رفته از حشمت و اقتدار باز مانده
تهی دست شدتدبیری برای حصول وجه نقد اندیشیده میران سابقه بلخ و سرپل و آقچه و شبرغان و اندخود و تاشقرغان را
که از دست سردار عبدالرحمن خان در وقت اقامه اش بترکستان از راه عدم اطاعت فرار کولاب و بخارا و غیره
ولایات خارجه شده بودند پیش خوانده پشت ایشانرا بازگشت تدبیر بخارید و همه ولایات را با تواییکه در بلدان آنجا
بود بایشان سپرده از مردم سکنه هر شهر و اطرافش بواسطه میر سابقه اش مبلغ کزافی باسم بهای مملکت و اتواب
بگرفت و سه ماه در تحصیل وجه بسر برد و در خلال امر مذکور بزرگان بارچون سرفرازخان غلجائی و صاحبزاده
غلام جان اندرابی و ملک شیرکل خان غلجائی و نوابخان استرغیجی و صوفی خان بایانی و محمد اکبرخان تره خیل و میر
اکبرخان کوهستانی و میرزا عبد الخالق خان کشمیری که در پیرامون پایه سریر سلطنت قیام داشتند بوسایل
و وسایط حیلها انکیخته روی دل امیر محمد اعظم خان را از سردار عبدالرحمن خان بگریزاند و او را از وی
بیم و خوف نشان داده ترغیب کردند که بترکستان فرستد و بعوض او پسران خویش را بنظم و نسق امور
سپاه و رعیت کاشته خاطر آسوده دارد و این امر را بنابر اغراض نفسانی خودها بروی کار آوردند که در اقامه
داشتن سردار عبدالرحمن خان بکابل چون زیرک و بزیور عقل آراسته بود بحیف و میل نمودن مال و منال دولت
و آزا روایت رعیت کامر و انتوانند شد و امیر معظم الیه را گفته گفته چنان از وی آشفته خاطر ساختند که
روزی بعزم سلام عم کرامش حاضر شده خواست که در اندرون بارگاه شود دربان بفرموده خود امیرمحمداعظم
خان که او را گفته بود هر زمان که سردار عبدالرحمن خان حاضر آید از شرفیاب شدن حضورش بازدارد مانع از دخول
گشته گفت امیر بخوابست رفتن بزدش ناصواب پس سردار عبدالرحمن خان برای معلوم کردن صدق و کذب
گفته حاجب تا نصف روز بدرب بارگاه مترصد بنشست تا که خوانسالار طعام حاضر آورده داخل بارگاه کرد
و قبل از طعام نیز خدمه را در آمد شد دیده یقین بر کذب حاجب حاصل کرد و چون طعام را در اندرون بردند
اذن دخول برای او نیز صادر گشت و در آمده همه خوانین مذکور را با ملک جبارخان دم زد (۱) و غلام
جان حاضر محفل دیده تند در گوشه نشسته طعام نخورد تا دیکران با امیر طعام خورده بساط خوردنی چیده شد
ایشان بمکالمه سر پتهانی پرداخته سردار عبدالرحمن خان کوه برجین از مجلس بیرون شد و پس از سه روز امیر
محمد اعظم خانش طلب حضور کرده تکلیف رفتن ترکستان نمود و او عرض و التماس کرد که سردار عبدالله خان
پسر او را باجنرال نصیر خان و عبدالرحیم خان و افواجیکه خانه دار ترکستانند و بیست و چهار ضرب توپ کسبل
آنجا فرمایند تا خودش برای تمشیت امور بحضور باشد و امیرمحمداعظم خان ازین عرض و خواهش اورضا نبودنش
را رفتن ترکستان فهمیده بتدبیر در احسان برویش کشود که رفتن ترکستانش راضی سازد چنانچه هر دفعه که
امر رفتن آن مملکت میکرد و او اهل می نمود یک لک و دولک روپیه عطا میفرمود تا که رفتن ترکستان راضیش
ساخت و عیال و منسوبان خود را در کابل گذاشته عازم آنولاشد .

ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب ترکستان

(و فرار کردن امیر شیر علیخان)

چون سردار عبدالرحمن خان با سپاه شایان از کابل روی بسوی ترکستان نهاد امیر شیر علیخان از توجه او آگاه
گشته وجه تقدیرا که از بهای مملکت ترکستان و اتواب آنجا فراهم کرده بود با عیال و اطفال سردار فیض محمد
خان از تخته پل با خود برداشته از راه میمنه جانب هرات گریخت و سردار عبدالرحمن خان از کثرت برف و شدت
سرما بصعوبت و زحمت بسیار وارد منزل باجگاه شده قریب سه صد تن از اردویش را دست و پا از سرما بیکار گشت
و همدین اوقات سردار محمدیوسف خان بفرمان طلب از پنجشیر بکابل مراجعت کرد و در منزل باجگاه سردار محمد

ذکر تفویض
نمودن امیر
شیر علی خان
ترکستان را
بمیران سابقه
آنجا

(۱)
دم در دانسته
نشد از کتاب
پندنامه دنیا
و دین نقل
شده

ذکر توجه
سردار عبد
الرحمن خان
جانب ترکستان

اسمعیل خان از بامیان پذیره آمده باسهراب خان که در آنجا بود شرف ملاقات حاصل کرد و او هر دو تن را تکلیف همراهی کرد که باتفاق ایشان مردم اوزبکیه بلخ را که پس از فرار کردن امیر شیر علیخان افغانه مقیم آنجا را خرید کی خویش پنداشته اذیت و آزار می دادند سرزنش باید نمود بعد ایشان بقرارگاه خود آینه چنانچه هر دو تن را باسواره و پیاده که باخود داشتند همراه برداشت و مقارن انجمن منشوری از امیر محمد اعظم خان بسهراب خان رسید که اگر بتواند برخصت والا از نزد سردار عبدالرحمن خان بفرار خود را کنار کرده رهسپار کابل شود و او از زدوی فرار کرده بکابل آمد و پس از وی عریضه از حاکم هزاره بهسود که یکی از نوکران سردار عبدالرحمن خان بود بوی رسید که او را باسم حساب دادن در کابل خواسته دیگر را بعوض او مأمور حکومت آنجا نموده اند و او ارقام فرمود که نیکو کرده اند بعد از فیصله حساب خویش راه ترکستان پیش کرد و پنجواب را فرستاده وارد آی بیگ شد و در آنجا میرسلطان مراد از قلعن بشرف رکاب بوس رسیده هزار سراسپ و چهار صد نفر اشراف دیگر اشیاء برسم تحفه پیش کشیده مورد نوازش کشت و از آنجا راه برگرفته و اردناشقرغان شد و چون میرانیکه وجه داده ترکستان و اتواب سلطنتی را متصرف شده دست تعدی بر مردم افغان کشوده قلعه مملک را استحکام داده خودشان در آنچه و شبرغان و سرپل و اند خود و میمنه جهت تهیه اسباب کارزار رفته بودند سردار عبدالرحمن خان وارد منزار گردیده از آنجا در تخته پل پرتو زول افگنده رحل اقامت کشود و مقارن انجمن افسران سپاه سردار محمد اسمعیل خان بعرض سردار عبدالرحمن خان رسانیدند که وی خیال فتنه در دل و هوای مفسده در سردار دارد میخواستیم که از و رو بر تافته در تحت رایت عالی طریق خدمت سپاریم و او از خود جواب نفرموده چون امیر محمد اعظم خان ایشان را در زیر لوی سردار محمد اسمعیل خان جای داده بود عرض پرداز پایه سیر سلطنت شده آگهی داد و او توفیق منیع صادر فرمود که در باب نور چشمی سردار محمد اسمعیل خان هر چه بفته اند بهتان و دروغست و او حکم عمش را بافسرانیکه عرض کرده بودند نشان داده ایشان را ساکت ساخت و سردار محمد اسمعیل خان بنور چشمی زبازد روز کار شد

(ذکر فتح کردن سردار عبدالرحمن خان قلعه مملک را)

پس از آن سردار عبدالرحمن خان از تخته پل حرکت کرده راه تسخیر مملک برگرفته وارد آنجا شد و نخست کس فرستاده گیان را دعوت اطاعت کرد و ایشان سر باز زده دوباره قرآن روانه کرده پاس قرآن نیز ندانسته از جهالت و ضلالت نگذشتند بعد سردار والا تبار مواضع توپ نهادن را معین فرموده روز دیگر دیوار حصار را هدف کلوله توپ ساخته بقلعه کشتی پرداخت و بچهار ساعت دروازه قلعه را بادو برج هر دو طرف آن از ضرب کلوله توپ پست نموده قرب بکلال جوال پرگاه در خندق انداخته راه یورش آماده ساخت و لشکر را امر یورش کرده قلعه گیان بارهای نی را آتش زده بر سر یورشیان همی انداختند و ایشان از آتش باک نکرده داخل قلعه شدند و دست بقتل عام دراز کرده تا که فتح میسر گردید هفتصد تن از دلیران سپاه مقتول و مجروح شده هزار تن از قلعه گیان عرضه تیغ هلاک و دمار گشت و از جمله یکن در چاهی پناه گزیده زنده دست گیر شد و از شرارت میران فتنه جوی مفسده خوی داستانی نزد سردار عبدالرحمن خان بیباید که از ورود لشکر پادشاهی میران حال خود را در تباهی دیده دست از آزار افغانه باز کشیده از راه یم و هراس بایازده هزار سوار و پیاده درین قلعه آمده دو هزار و پنجاه تن را با استحکام قلعه گذاشته خود باقیه سواران جانب میمنه و اند خود و سرپل و آنچه و شبرغان راه برداشتند که تهیه کار نموده اسباب کارزار آماده کینند و هنوز توفیق رفیق ایشان نگشته بود که انجاده رخ نموده قرآن بن ایشان صدور که سالار قلعه گیان بود باین جمع راه آخرت پیود و سردار عبدالرحمن خان مکتوبی بدست او داده نزد میرانش فرستاد که راه غوایت فرو هشته طریق اطاعت اختیار نمایند والا گرفتار خسارت واد بار شده سودی و بهبودی نمی بینند و آن مرد مکتوب را رسانیده قصه از شجاعت دلیران افغانه نیز بیباید برده میرانرا دل از جای بکنند و سردار والا تبار محافظ در قلعه مفتوحه مملک کاشته باسپاه منصور رایت حرکت افراشته وارد آنچه شد و مردم آنجا پذیره اش کرده مورد الطاف بیکرانه گردیده عذر شرارت و اغوای شانرا خود سردار عبدالرحمن خان حواله بخطای امیر شیر علیخان نموده فرمود که اگر او مملکت را با اتواب دولتی بمیران نپسرد و وجه نمیکرفت ایشان هرگز سلسله

ذکر فتح
قلعه مملک

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهدامارت اعلیحضرت امیرمحمداعظم خان) (سراج التواریخ)

جناب شور و فغان نمیشدند و تمام رعایا ازین تقریر دلپذیر او از تقصیر خویش آسوده خاطر شدند و میران که نظر به کردار خود هماسان بودند جانب میمنه طریق فرار میبودند الامیر حکیم خان شبرغانی که برهنمونی بخت شرفیاب حضور سردار رفیع و مقدار گردیده عفو شده بحکومت شبرغان سرافراز گشت و میرمحمدخان سرپلی نیز تخفه و هدیه فرستاده چون خودش نیامد از مغانش را نپذیرفته احکام فرمود که سرپل را فرو گذاشته از ولایت بیرون شود و اینحکم را مصحوب حاکم جدید روانه کرده امر نمود که او را کشیده بکار حکومت پردازد و پس از آنچه راه برگرفته در شبرغان شرف نزول افکنند و از اینجا یکی از خدماتش را بحکومت اند خود مأمور کرد

﴿ ذکر نامزد فرمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(دختر میر حکیم خانرا بنخواستش پدرش)

پس از ورود سردار عبدالرحمن خان در شبرغان میر حکیم خان بازای احسان او که عفو تقصیرش کرده حکومت آنجا را تفویض او فرمود نزد عبدالرحیم خان شده اظهار واستدعا کرد که دخترش را سردار عبدالرحمن خان بزنی قبول کرده منت برعهده اش گذارد و او بمرض رسانیده نخست پذیرفته نگشت و بعد از الخاح بشکاح دخترش سرافراز شده شرف صهریت سردار والا تبار را ازین فرخنده شادی و مبارک نامزدی و خجسته دامادی حاصل کرده براد خویش و اصل گشت و مقارن انحال نیکوفال باز چندی از رجال فوج ماتحت سردار محمد اسمعیل خان بمرض سردار عبدالرحمن خان رسانیدند که وی بدخواه و محرک شور و غوغا است که آخر الامر مصدر کینه و عناد خواهد شد و او از اظهار ایشان عریضه بمهر خود ایشان گرفته و عریضه از جانب خود نیز نکاشته بسایه سریر سلطنت ارسال داشت و امیر محمد اعظم خان عریض ایشانرا حمل بر غرض و بهتان کرده نکار فرمود که همه این سخنان نسبت بنور چشمی سردار محمد اسمعیل خان از منخرفات است و هم حکم دیگر بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرمود که راه تسخیر جانب میمنه برگیرد

ذکر نامزد شدن دختر میر حکیم خان با سردار عبدالرحمن خان

﴿ وقایع سال هزار و دو صد و هشتاد و پنج هجری ﴾

چون نامه امیر محمد اعظم خان در باب لشکر کشیدن جانب میمنه بسردار عبدالرحمن خان رسید وی سرباز زده عرض پردازد باینکه سرسلطنت شد که لشکر هنوز از زحمت سفر و قتال بغایه این بوم و برنیارایمیده و امور مملکت چنانچه باید نظام نگرفته است چگونه جانب میمنه رهسپار شوم و کاری را انجام ندرده باهتتام امر دیگر پردازم و از پیشگاه حضور در جواب عرض او شرف صدور یافت که اگر بالشکر جانب میمنه رهسپار نشود هر آینه امیر شیرعلیخان از طرف ترکستان مطمئن خاطر شده از هرات قصد قندهار خواهد کرد و خلل بکار سردار محمد عزیزخان و سردار عبدالرسول خان و سردار محمد سرور خان حاکمان فراه و پشت رود و قندهار خواهد انداخت و این خلل از نارفتن جانب میمنه ولایت و لعل شما خواهد بود و او هر چند عذر معقول آورده معروض داشت که در وقت عازم شدن امیر شیرعلیخان جانب قندهار چون تخته پل نزدیکست زودتر بسروقت حاکمان مذکور خواهیم رسید و اگر در میمنه رفته گرفتار محاربه و محاصره شوم امیر شیرعلیخان از گرفتار شدن من در میمنه زیاده تر آسوده خاطر گشته راه قندهار پیش خواهد گرفت و امیر محمد اعظم خان که طبیعتش بواسطه اهل غرض از سردار عبدالرحمن خان منحرف گشته بود سخنان او را نشنود و بیای فرمان اصدار فرمود که بهر صورت که باشد راه میمنه برگیرد

وقایع سنه ۱۲۸۵ هجری

(ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب میمنه و حرکت سردار محمد یعقوب خان)

(جانب قندهار و دست گیر شدن سردار محمد عمرخان و سردار محمد عزیزخان)

خلاصه سردار عبدالرحمن خان از کثرت فرمان فرستادن امیر محمد اعظم خان ناچار راه تسخیر میمنه برگرفت و مقارن انحال سردار محمد یعقوب خان با سرپدرش امیر شیرعلیخان بالشکر شایان از هرات رو بجانب قندهار نهاد و امیر محمد اعظم خان آگاه گشته سردار محمد عزیزخان را فرمان کرد که از شهر میرمند بدینسوی عبور کرده اقامه

ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب میمنه

گزیبند زیرا که تا آب بسیار است گذشتن سردار محمد یعقوب خان از نهر مذکور دشوار و تاهنکامیکه آب کم شود لشکر از کابل بعاونت او خواهد رسید و فرمان دیگر بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرموده از حرکت سردار محمد یعقوب خانش آکهی داده امر کرد که نیم لشکر را نزد خود نگاهداشته نصف دیگر را با سردار محمد اسمعیل خان و فوج خود اوروانه کابل نماید و از آنسو سردار محمد عزیز خان عمل بحکم پدرش نکرده از رود هیرمند عبور نکرد تا که سردار محمد یعقوب خان در رسیده با هم در آویختند و در عین کیروار سردار محمد عمر خان و سردار محمد عزیز خان دست گیر سپاه سردار محمد یعقوب خان شده او هر دو تن را بر پشت پیل برنشاندند نزد قله اجدهش در هرات فرستاد و او سردار محمد عزیز خان را محبوس کرده سردار محمد عمر خان را از راه برادری عفو کرده با سردار محمد اسمعیل خان مقرر فرمود و در خلال این احوال منشور مذکور امیر محمد اعظم خان بیک منزلی میمنه نزد سردار عبدالرحمن خان رسیده وی در جواب معروض داشت که از پیش بصدور این واقعه آگاهی داده بودم حسن قبول نپذیرفت اکنون نمیتوانم که نصف لشکر را فرستاده بانصف دیگر قلعه میمنه را محاصره نمایم و اینجواب را ارسال داشته بعد لشکرش را کوچ داده بمقابل میمنه فرود آمد و جای سنکر افراشتن و اقامه گزیدن را معین کرده در شب اطراف قلعه را گرفته بمحاصره انداخت و خیمه خویش بر تل عاشقان افراخته قلعه کیان را از تشدید محاصره بغایت مضطر ساخت و درینوقت فرمان دیگر امیر محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان رسید که سردار محمد یعقوب خان سردار محمد عزیز خان را دستگیر کرده در هرات فرستاده است میباید که نور چشمی سردار محمد اسمعیل خان بانصف لشکر روانه کابل شود و او در جواب عرض فرستاد که کار ازین گذشته که محاصره میمنه را گذاشته لشکر بکابل کاشته آید زیرا که تمامت سپاه شب و روز مشغول محاصره اند بجز اینکه جانین از حال یکدیگر آگاه بوده در مخاطره نباشیم دیگر امر را اختیار نمیتوان کرد و اینرا فرستاده زیاده تر بمحاصره میمنه مواظب کشت و سردار محمد یعقوب خان پس از فرستادن هر دو سردار در هرات سردار فتح محمد خان را از نهر هیرمند امر عبور و تسخیر قندهار کرده سردار محمد سرور خان حاکم قندهار از گرفتار شدن برادرش سردار محمد عزیز خان و توجه سردار فتح محمد خان جانب قندهار آگاه شده از راه فرار رو بجانب کابل نهاده چون وارد غزنین شد ازیم عتاب پدرش امیر محمد اعظم خان نزد سردار محمد حسن خان بن سردار خوشدل خان حاکم آنجا توقف کرد و سردار فتح محمد خان بیانی داخل قندهار شده از قفای او سردار محمد یعقوب خان نیز بقندهار وارد گردیده مژده فتح قندهار را خدمت والد ماجدش نکار داد و او شاد خاطر شده عزم سفر قندهار جزم کرد

﴿ ذکر توجه امیر شیرعلیخان از هرات جانب قندهار ﴾

چون امیر شیرعلیخان از عرض سردار محمد یعقوب خان بفتح قندهار آکهی حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان فرزند ارجمند خویش را بحکومت هرات کاشته خود با سردار محمد اسمعیل خان و سردار محمد حسین خان و سردار محمد عمر خان و سردار شیرعلیخان قندهاری و غیره و لشکر آراسته راه قندهار پیش گرفت و مقارن اینحال امیر محمد اعظم خان از دست رفتن قندهار و فرار کردن سردار محمد سرور خان آگاه گردیده سردار محمد شریف خان برادر اعیانی امیر شیرعلیخان را محبوس فرموده بعد از سه روز محبوساً روانه تر کستانش نمود که سردار عبدالرحمن خان حفاظتش نماید و مقارن اینحال قاضی عبدالرحمن خان خالعلوم بعرض امیر محمد اعظم خان رسانیده از راه دولت خواهی اظهار کرد که میباید پنجاه تن مرد هوشمند از راه جاسوسی در قندهار رفته از خیال امیر شیرعلیخان عرض پرداز پایه سریر سلطنت شوند تا بر طبق عزم و اراده او تهیه کار شود و لشکر بیکه در کابل است جهت انسداد راه او و مدافعه اش با قاعه سرچشمه مقر مامور گردد و نیز سردار عبدالرحمن خان بفرمان طلب جریده از میمنه راه کابل برگیرد که شکست امیر شیرعلیخان بر قبضه تیغ او بسته است و او جاسوس کاشتن را بکوش قبول شنیده از فرستادن لشکر بسبب عدم تکمیل اسباب و آلات حرب عذر آورده فرمود که تا کی بشجاعت سردار عبدالرحمن خان امارت کنم اینرا گفته خواستن او را نپذیرفت و سردار محمد یوسف خان را بادو فوج پیاده و پنجاه سوار مامور غزنین کرد و پس از ورود او در آنجا چون سردار شیرعلیخان جاعوری با مردم

ذکر توجه
امیر شیرعلی
خان جانب
قندهار

(جلد دوم) (ذکر وقائع عهد امارت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان) (سراج التواریخ)

ایلیجاری قوم خویش از راه هوا خواهی امیر شیر علیخان وارد قرا باغ شده سیف الله خان و جلندر خان بار کرائی عمر خان زائی را که از غزنین بادو بیرق خاصه دار جهت قراولی در انجا رفته بقلعۀ سفید خواجہ حسین خان هزاره جای کریده بودند محاصره کرده بود سردار محمد یوسف خان و سرار محمد حسن خان حاکم غزنین آگاه کشته ایشان و سردار محمد سرور خان بادو فوج پیاده و چهار صد سوار نظامی و پنجصد سوار کشاده و هفت بیرق خاصه دار و چهار ضرب توپ نصف شبی از غزنین براه واغذ روی بسوی قرا باغ نهادند و ایلغار نموده هنگام ظهرا زجیل معروف بکیچہ غلامان که مشرف بنوده گلستان خان است بدشت قرا باغ فرود شدند و از قلاع گلستان خان سوارۀ نظام را امر تاختن کرده هرسه تن سردار باتوپها و فوج پیادۀ نظام و دسته های خاصه دار از قفای سوار بسرعت راه بر گرفتند و نزدیک قلعۀ سفید خواجہ رسیده با هم در آویختند و بیک حمله مردم جاغوری را از پیش برداشته دست بقتل ایشان کشوند و از جانب دیگر مردم ناصری کوچی که با تمام هزاره معاند و اینوقت قبائل شان در قرا باغ بودند در قتل هزاره شریک لشکر پادشاهی شده بسیار تن از مردم قرا باغ را نیز با مردم جاغوری بکشتند و دو صد تن از کشتگانرا سر بریده سرهای ایشانرا بکابل فرستادند و اینسال تاکنون بسال سر بریده نازند و زبان زدانام است و پس از انجام کار هزاره علوفه و آذوقۀ سیف الله خان و جلندر خان را آماده نموده در قلعۀ مذکورہ گذاشته خود شان از راه موشکی بغزنین مراجعت کردند و در خلال احوال مذکورہ امیر شیر علیخان که از هرات روی بسوی قند هار نهاده و حکومت فراه را بسردار میر افضل خان داده وارد قند هار شده بود آهنگ کابل کرد

﴿ ذکر توجه امیر شیر علیخان ﴾

(از قند هار جانب کابل)

چون امیر شیر علیخان وارد قند هار کریده مکنت و اقتدارش را استوار مشاهده کرد سردار محمد هاشم خان را بحکومت قند هار کاشته خود با سپاه آراسته راه کابل بر گرفت و امیر محمد اعظم خان از توجه او آگاه کشته سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان مرحوم را بحکومت کابل مأمور فرموده منشوری بنام سردار محمد اسمعیل خان اصدار نمود که پنج طغرافرمان بنام شما اصدار یافته که ره نورد کابل شوید و تاکنون احوال یکی ظاهر نکشت حالا میباید که بلاد رنگ آهنگ کابل نمائی و پس از ارسال این فرمان مستوفی عبدالرزاق خان را که از سبب هوا خواه بودنش با امیر شیر علیخان محبوس کرده و پنج هزار روپہ از وجریه گرفته بود زندانش هلاک ساخته بعد با سپاهی که در کابل بود بعزم دفع امیر شیر علیخان راه غزنین بر گرفت و فرمانی بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرمود که کار میمنه را فرو گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر جانب غزنین رهسپر شود و سردار محمد اسمعیل خان را از خود بیشتر روانه دارد و احکام او در هنسکا میکه میر محمد حسین خان والی میمنه اطاعت کرده بود بسردار عبدالرحمن خان رسید و میر مذکور که قرآن فرستاده طالب امان شده و چهل هزار مثقال طلای مسکوک برزمه گرفته بود که در هرسال مبلغ مزبور را بکار گذاران پادشاهی برساند چنانچه یکساله را بادیگر تخف و هدایا رسانیده و پیش کشیده بود که منشور مستور امیر محمد اعظم خان پرتو وصول افکننده سردار عبدالرحمن خان بشفاعت والی میمنه از تقصیرات میران ترکستان که در انجا پناه کریده بودند در گذشته شش عراده اتواب والی میمنه رانیز بر گرفت و مقارن انحال منشور مذکور از پایۀ سریر سلطنت بسردار محمد اسمعیل خان رسیده از ملاحظه سردار عبدالرحمن خان گذارش داده چون فرامین سابقه را باو نشان نداده و امیر محمد اعظم خان چنانچه گذشت مرقوم فرموده بود از سردار عبدالرحمن خان کاه کرده راه کابل بر گرفت و از قفای او سردار عبدالرحمن خان نیز با امیر محمد اعظم خان از میمنه در بلخ مراجعت کرد و سردار محمد اسمعیل خان بارادۀ اینکه دست بردی بمنال رعایای ترکستان نماید دو منزل یکی راه بریده خواست که خود را از سردار عبدالرحمن خان دور کند اما او بفرست عزم او را دانسته از دنبال او غنان سرعت باز نکشید تا که همدوتن با هم وارد شبرغان شدند و در انجا عریضه کرنیل سهراب خان و فرمانیکه امیر محمد اعظم خان با سردار محمد شریف خان که محبوس نموده بترکستان فرستاده بود از پنجه پل بسردار

ذکر توجه
امیر شیر علی
خان از قند هار
جانب کابل

عبدالرحمن خان رسید و او چون سردار محمد شریف خان را در آنجا بحفاظت نگاهداشته فرمان وعریضه خود را فرستاده بود در حال دوفوج پیاده وشش عراده توپ از سپاهی که همراه داشت پنهان از سردار محمد اسمعیل خان جانب تخته پل کاشت که در شب راه نور دیده وارد تخته پل شوند تا سردار محمد اسمعیل خان در وقت ورودش بدانجا سردار محمد شریف خان عمویش را از زندان کشیده فتنه نانکیزد بعد در شبرغان از هم جدا گشته سردار محمد اسمعیل خان راه تخته پل برگرفت و سردار عبدالرحمن خان که از فرستادن لشکر در تخته پل چنانچه انفاً مرقوم گشت مطمئن خاطر بود از قنای اوبتانی رهسپر شد و سردار محمد اسمعیل خان بقرب تخته پل رسیده کس در اندرون شهر فرستاد که بخود معلوم نماید که اگر فوج نباشد سردار محمد شریف خان را از زندان کشیده با خود در کابل ببرد و چون هر دو فوج پیاده و توپخانه که سردار عبدالرحمن خان فرستاده و بیشتر رسیده در تخته پل جای گرفته بودند بر مقصدش کامیاب نگردیده داخل مزار شریف شد و سی هزار تنکه بستم از حاکم آنجا گرفته روی بسوی تاشقرغان نهاد که در آنجا نیز همین معامله کند اما مردم انجاد برایش بر بسته شهر راهش ندادند چنانچه از آنجا مایوسانه راه برگرفته رعایای عرض طریق را تاخته و تاراج کرده وارد بامیان گردید و در آنجا فرمان امیر محمد اعظم خان بوی رسید که همچنان از بامیان رهسپار غزنین شود که موکب پادشاهی نیز بعزم مدافعه امیر شیر علیخان که وارد قلات شده مرحله پیمای آنسو بست و او عذر خواسته پیام داد که افواج نظامی و سواران کشاده از همراهی من عنان باز کشیده خواهان یکساله تخوانند که بدون آن بامن ره نورد نشوند و امیر محمد اعظم خان ازین امر سردار عبدالرحمن خان را بذریعه فرمان خیر داده مرقوم نمود که عرائض شما در باب حبله وری او از در صدق بوده چنانچه ثمره اش بروز کرد و چون از بامیان وارد غوربند شد کرنیل سهراب خان را که سردار عبدالرحمن خان از تخته پل بانجصد راس اسب و غیره تحف و هدایا روانه پایه سریر سلطنت نموده و او در جنب اردوی سردار محمد اسمعیل خان فرود شده بود کرنیل سهراب خان را دستگیر کرده اسپان و هدایا را که باو بودند متصرف شده او را محبوس کرد و مقارن اینحال سردار ذوالفقار خان و سردار صالح محمد خان برادران کوچک سردار محمد اسمعیل خان که بحکومت چاریکار و کوهستان مأمور بودند روی از دولت امیر محمد اعظم خان بر تافته برادر ایشان پیوستند و سردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعه فرمان مذکور امیر محمد اعظم خان دوهزار سوار بسالاری غلام محمد خان از راه امداد عرش بایلغار فرستاده پیام داد که صداقت نور چشمی خوبتر ظاهر خواهد شد و میباید که تا وصول من وارد غزنین نشوید و چون امیر شیر علیخان نزدیک رسیده بود امیر محمد اعظم خان قبل از رسیدن سوار و پیام سردار عبدالرحمن خان وارد غزنین گشت و از آنجا در موضع چهل دختران و از آنجا در منزل اسپین ده فرود شد و امیر شیر علیخان از منزل موشکی راه منحرف از سپاه و فرودگاه امیر محمد اعظم خان اختیار کرده در کیچه مرسل فروکش کرد و امیر محمد اعظم خان نیز با سپاه خویش و سواران ایلجاری طوائف اندری و هزاره و وردک و تاجکیه غزنین از راه موضع ارزو و منکر رو بنجانب کیچه مرسل نهاده بمقابل اردوی امیر شیر علیخان فرودگاه قرارداد و بیست روز هر کدام بمقام خویش بسر برده یکی مزاحم دیگری نشد

﴿ ذکرتصرف نمودن سردار محمد اسمعیل خان کابل را ﴾

و سردار محمد اسمعیل خان در خلال احوال مذکور از غوربند داخل کوهستان کابل شده مردم هنگامه جوی مفسده خوی آنجا از او انجمن گشته با ایشان وارد کابل شد و سردار شمس الدینخان را که بانندی از سپاه در بالا حصار بود بمحاصره انداخت و پس از شش روز مردم سکنه بالا حصار باب مسالمت بروی سردار محمد اسمعیل خان کشوده سردار شمس الدینخان و جنرال امرالله خان و علی عسکرخان قرت که با امیر محمد اعظم خان بحفاظت کابل قیام داشتند از مدافعت سردار محمد اسمعیل خان و ممالعت بزرگان بالا حصار عاجز شده دست و پائی میزدند تا که شبی میر اعظم شاه خان کوهستانی بادیگر کوهستانیان برج عقابین معروف بیک لاغورا که حفاظتش بر عهد محمد رحیم خان بابکر خیل بود پورش نموده او را با خاصه دارانش بشهر و غلبه از برج فرود آورده متصرف شد و ازین امر سردار شمس الدینخان و جنرال امرالله خان و علی عسکر خان واله و حیران شده دست از جنگ کشیده تن بحبس در دادند چنانچه سردار

ذکرتصرف نمودن سردار محمد اسمعیل خان کابل را

محمد اسمعیل خان با سپاهش داخل بالا حصار شده ایشان را بزندان فرستاد و عیال و اطفال امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان را بیرون کشیده سکه و خطبه را دوباره بنام اعلی حضرت امیر شیر علی خان رواج داد و بنظم و نسق امور مهمه کابل پرداخت

ذکر قاصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان

نزد پسرش و شکست امیر محمد اعظم خان

ووالده ماجده سردار عبدالرحمن خان حاجبش را که ربهه بندی بکردن داشت از راه اطلاع دهی و اخفا نزد پسرش فرستاد که او را از قصه سردار محمد اسمعیل خان و از دست رفتن کابل آگاه کند و مقارن انحال سپاه امیر محمد اعظم خان از واقعه کابل خبر یافته دسته دسته روی از و بر تافته راه شتافتن جانب امیر شیر علی خان بر گرفته باردوی او همی پیوستند و امیر محمد اعظم خان مضطرب و هراسان گشته با سران سپاه و برادران خویش کنکاش کرده صلاح کار جست و از عدم علوفه که زیاده بر چهار روزه در بنه چیزی نداشت بصواب دید ایشان پنج فوج پیاده نظام را از جمله هشت فوج که همراه داشت از لشکر گاه بعزم در آمدن بغزنین بیرون کشید که در اینجا تا ورود سردار عبدالرحمن خان خودداری کند و بقیه سپاهش از بیرون شدن افواج مذکور اندیشه ناک گشته با هم گفتند که از سبب رفتن بعضی سپاهیان نزد امیر شیر علی خان امیر صاحب ما را مخالف و از راه خدمتش منحرف پنداشته در اینجا گذاشته راه هزیمت پیش خواهد گرفت پس در ساعت هشت شب بیست و هشتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸۵ هـ از رود و صد و هشتاد و پنج هجری که یکسال و چند روز از امارتش گذشته بود دفعه از تصویریکه کرده بودند توپ و تفنگ کشادادن آغاز کردند و نوای شور و غوغای مخالف ساز نمودند و امیر محمد اعظم خان سر اسیمه از خیمه بیرون شده بر اسب فرار سوار گشت و در چنین حالت سردار محمد یوسف خان که اسپش نرسیده بود خواهش اسب سواری کرده امیرش یکی از اسبان یدک خویش مرحمت فرموده با هم از اردو بیرون گردیده رو بفرار نهادند و از تمامت سپاه قرب هزار سوار با ایشان همراه شده وارد دشت تلخک زار گشتند و از اینجا طریق مغالطه اختیار کرده در بید مشک و از اینجا براه کردن مسجد داخل خوات وردک گردیدند و از قلاع کوده عبور کرده بعلاقه هزاره بورجکی و جرجی و مرک در آمده از اینجا وارد ورث هزاره دای زنگی شدند و میر ناصر یک مقدم ایشانرا کرامی داشته چند راس اسب برسم هدیه پیش کشیده رقم صداقت و اخلاص حاصل کرد بعد از اینجا در اخضرات رفته و از کرمان و سرچنکل و قوم آبه و بلخاب عبور کرده در مزار شریف عنان باز کشیدند و تا که وارد آنجا شدند از همه همراهان ایشان سردار محمد یوسف خان و سردار محمد اسحق خان و جنرال صالح محمد خان و کرنیل محراب خان و ایشیک آقاسی محمد اکبر خان و برکت الله خان کمیدان سواره نظام و میرزا عبدالخالق خان مستوفی و میرزا عبدالصمد خان و غیره سپاهیان نظام و خدمه حضور که مجموع یکصد و سی تن سوار بودند همراگی کرده دیگران همه از ملازمتش روی بر تافته رفته بودند و پس از فرار کردن امیر محمد اعظم خان اردویش بنه و آغرواق را تاراج کرده بسیار تن از دست هم دیگر گشته و زخدار شدند و از جمله محمد افضل خان بن علی عسکر خان قرت دست گیر مردم قریه رامک شده نزد امیر شیر علی خاننش بردند و او نخست امر برقتلش نموده ثانیاً بشفاعت سردار محمد علی خان بن سردار پیر محمد خان مرحوم از قتل خلاصی یافته بیرق و نقاره و سوار از وی باز داشته موقوف خدمتش ساخت و سردار فتح محمد خان که راه تعاقب امیر محمد اعظم خان بر گرفته بود با او دوچار نشده غلام محمد خان را از همراهانش در علاقه سوخته علاوالدینی هزاره دستگیر نموده بقتل رسانید دیگر بر مرام فائر نکشته مراجعت کرده سردار احمد خان و سردار محمد زمانخان را که از همعنانی امیر محمد اعظم خان در قلعه شاه علی اکبر بازمانده بودند با خود برداشته شرفیاب حضور امیر شیر علی خان کرد و او ایشانرا اغفو نموده دیگر چیزی نفرمود و پس از اطفای نائرة شور و غوغا بقیه سپاه امیر محمد اعظم خان را از طریق تسلی داخل لشکر خویش فرموده راه غزنین پیش گرفت و از اینجا روانه شده بامکنت و حشمت پادشاهی وارد کابل گردید

ذکر قاصد
فرستادن
مادر سردار
عبدالرحمن
خان

﴿ ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل ﴾

(و شکست امیر محمد اعظم خان)

چون سردار عبد الرحمن خان ناظر حیدر را در تخته پل و ناظر جهانادرا بزار شریف و نانک هند ورا بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده از قفای سردار محمد اسمعیل خان چنانچه از پیش رقم کشت بفرمان امیر محمد اعظم خان راه غزنین بر گرفته و در عرض راه بیمار شده از حرکت باز مانده بود و پس از بیست روز صحت یافته ره نورد منزل مقصود شده در عرض راه آی بیگ فتح کابل را از قاصدیکه مادرش فرستاده بود شنیده در آی بیگ از نامه سردار محمد سرور خان که از راه فرار و در غوری گردیده نامه فرستاده بود بر شکست امیر محمد اعظم خان و معلوم نبودن او که کدام جا رفته است آگاه گشته مهموم شد و بذریعۀ نامه ناظر حیدر خان حاکم تخته پل را اعلام فرمود که تفرس حال و تجسس احوال امیر هزیمت یافته را نموده باو اطلاع دهد و او از ورودش بزار شریف خبر داده دوباره سردار والا تبار حاکم مزیور را فرمان کرد که یک تنکه باو بدهد و هم هرچه از اسب و اسلحه نقص داشته باشد آماده و تمام نماید و خود سردار نیکو اطوار از جانب کابل و غزنین صرف عنان کرده وارد غوری شده با سردار محمد سرور خان بایمان صبوری پیچید و جنرال نصیر خان را که با دوهزار سواره نظام مقدمه الحیش قرار داده و اینوقت در قره کتل رسیده بود نامه فرستاده از گاهی حال آگاهی داده امر فرمود که از انجا که وارد گردیده است تا با جگه وزیر کتل دندان شکن همرا در زیر حفاظت داشته مترصد احوال بوده اقامه کریند و مقارن اینحال امیر محمود شاه که سردار فیض محمد خان مرحومش پس از کریختن میرجهاندار شاه و آمدنش بکابل بحکومت بدخشان مأمور کرده بود تحف و هدایای شایان نزد سردار عبد الرحمن خان فرستاده پذیرفته نکشت و بیاس خاطر میرجهاندار شاه که همراهش بود و هم دختر او را گرفته بود هدایای امیر محمود شاه را رد کرده فرمان فرستاد که حکومت بدخشان را بمیرجهاندار شاه فرو گذاشته از راه اطاعت حاضر در کاه شود والا هر طرف که خواهد برود و شهاب الدین خاثر اباد و صد سوار همرا میرجهاندار شاه روانه بدخشان فرموده بنظم و نسق محال قطغن پرداخت و نامه بخدمت امیر محمد اعظم خان ارسال داشته استدعای آمدنش را در غوری کرده مرقوم نمود که پس از ملاقات به تخته پل مراجعت فرماید و او عازم غوری نشده سردار عبد الرحمن خان را طلب تخته پل فرمود او نیز از سبب امیر شیرعلیخان که مبادا آهنگ ترکستان کند از رفتن تخته پل ابا کرد بعد امیر محمد اعظم خان سردار محمد اسحق خان را در تخته پل گذاشته خود بادیگر سرداران راه غوری بر گرفته بار دوی سردار عبد الرحمن خان پیوست

﴿ ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان ﴾

(و سردار عبد الرحمن خان و توجه ایشان جانب غزنین)

چون امیر محمد اعظم خان وارد غوری شده استراحت حاصل کرد با سردار عبد الرحمن خان مشورت کرده صلاح کار دران دید که جانب کابل حیش در جنبش آورده با امیر شیرعلیخان در آویزند و سردار عبد الرحمن خان شدت سرمای زمستان را عذر نهاده رای عیش را نپسندیده بهتری ایام بهار را برای پیکار اظهار کرد و او الزامش باین نمود که هرگاه (۱) ماطلت در حرکت شود هر آینه سرخویش کیرم و راه بخارا پیش و سردار عبد الرحمن خان ازین گفته او ناچار سفر زمستان اختیار نمود بجنرال نصیرخان که با دوهزار سوار بحفاظت قره کتل و با جگه اقامت داشت بر نکاشت که راه کهمرد و سیقان برگیرد و خود با امیر محمد اعظم خان و لشکریکه همرا داشت از غوری راه بامیان برداشت و از منازل شلوکتو و بادقاق عبور کرده در کهمرد و سیقان با جنرال نصیر خان و سوارانش یکجا شده همگنان وارد بامیان گردیدند و هجده روز در انجا درنگ کرده بعد از انجا رهسپار گشته وارد کردن دیوار شدند و امیر شیرعلیخان سه هزار سوار هراتی را مأمور باقامه منزل مذکور فرموده بود که سد راه باشند اما ایشان از نزدیک شدن سردار عبد الرحمن خان تاب اقامت و توان مدافعت را در خود ندیده قبل از ورود سردار با اقتدار راه فرار بر گرفته بکتل اونی عنان باز کشیده اقامت کریزند و مقارن اینحال امیر شیرعلیخان مضطرب احوال گردیده

ذکر خبر یافتن
سردار عبد
الرحمن خان
از فتح کابل
و شکست امیر
محمد اعظم
خان

ذکر کنکاش
کردن امیر
محمد اعظم
خان و سردار
عبد الرحمن
خان

(۱) ماطلت
دفع الوقت
و فرصت
نمودن و پس
افگندن کار

سردار محمد اسلم خانرا بالشکر شایان مأمور غوربند فرموده خود باسپاه آراسته از کابل بیرون شده در قلعه قاضی
 عسکرگاه ساخت و امیر محمد اعظم خان فرزندش سردار محمد سرور خان را از کردن دیوار بادو صد سوار در تیزین
 نزد سرفرازخان غلجائی خالش فرستاد که باتفاق او مردم غلجائی نواحی کابل و جلال آباد را بعناد امیرشیرعلیخان
 برانگیزد و خود با سردار عبدالرحمن خان محاربه را در کابل با امیر شیرعلیخان بنیروی بازویش ندیده از راه سر
 تالاب و باد آسیاب و قرغه وارد ناهور شدند و از آنجا براه آبدره و سوخته اسپ رانده در پید مشك غزنین فرود
 گشتند و خدای نظر خان وردك حاكم غزنین دروازه های شهر را بر بسته بزم قلعه داری استوارنشست و سردار
 عبدالرحمن خان با عمش از بید مشك کوچیده در روضه سلطان محمود انارالله رهانه فروکش کردند و سردار محمد
 سرور خان که از کردن دیوارره نورد تیزین شده بود از طریق خفا وارد بیکتوت گشته از آنجا براه کتل خرس
 خانه حال موسوم بخیرخانه وارد ده سبز شده از آنجا در تیزین رفت و امیرشیرعلیخان از ورود او در آنجا آگاه گشته
 سردار محمد اسلم خانرا که مأمور غوربند کرده و اینوقت هنوز در کوهستان کابل بود فرمان کرد که با چهار فوج
 پیاده و سه فوج سواره نظام و توپخانه و سواره کشاده که همراه دارد راه تعاقب سردار محمد سرور خان
 بردارد تا اگر بتواند او را بدست آرد که فتنه حادث نکند و او وارد تیزین شده سردار محمد سرور خانرا
 در قلعه سرفراز خان محاصره نمود و سرفراز خان از راه حیلله طریق صلح بر گرفته با سردار محمد اسلم خان
 قرار داد که سردار محمد سرور خانرا از قلعه خویش بیرون کشد بشرط آنکه او یکمئزل پس کوچ دهد
 آنکه او را از قلعه خارج نماید تا سالماً هر طرف که خواهد راه پیماید و او این قرار داد سر فراز خانرا بفرست
 آورده بحیلت دانسته ظاهراً قبول کرده یکمئزل مراجعت نمود و باطناً ازین کوچیدنش سردار محمد سرور خان
 و سرفراز خانرا فافل ساخته در عقب هر سواری یکتن از پیاده نظام ردیف سوار نموده شبشب با چند ضرب توپ
 قاطری بر قلاع تیزین ناخته بامدادان از کرد راه در رسیدند و دست بقتل و تاراج گشوده سردار محمد سرور خان
 و سرفرازخان ازیم آنکه مبدا دستگیرشوند بگریختند و سردار محمد اسلم خان مال و منال مردم تیزینرا غارت کرده
 از راهیکه رفته بود بکوهستان مراجعت نمود و از آنجا چون امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان وارد
 غزنین شده بودند از جانب ترکستان آسوده خاطر گشته راه قلعه قاضی بر گرفته باردوی امیر شیرعلیخان
 پیوسته معاضدش شد و اینوقت امیرشیرعلیخان نائب محمد علم خان نوکر او را با قبلی از سپاه و غیره خدام کار آگاه
 مأمور بامیان کرد که در آنجا رفته نوای شور و آوای مخالف ساز کرده در ترکستان شورش اندازد تا امیر محمد
 اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان را از انصوب دل از جای شده پای حیرت در کل شوند و از قتال وجدال بازمانند
 و او در بامیان رفته نخست مردم هزاره را مستمال ساخته بعد باتفاق میران هزاره در خلل انداختن کار ترکستان
 پرداخت

ذکر توجه
 امیرشیر علی
 خان جانب
 غزنین و محاربه
 منزل شش کاو

(ذکر توجه امیرشیرعلیخان جانب غزنین)

(و محابته منزل شش کاو)

و امیر شیرعلیخان پس از فرستادن نائب محمد علم خان در بامیان از قلعه قاضی باسپاه کینه خواه جاده پیمای غزنین
 شده چون رونق افزای منزل لوره کشت یکذرع برف در انوادی از آسمان ریخته کوه و کمر را خفتان (۱) بخورد بر نموده
 خیل (۲) سخرا را بر کستوان (۳) زمهریر (۴) بر سر انداخت که کویا از دم سردی هوا زنده راجان و مرده را
 استخوان نیست میشد و در چنین حالت امیرشیرعلیخان قرب ده هزار سوار جهت تاراج نمودن مال و مواشی اردوی
 امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان که بادو فوج پیاده و شش ضرب توپ قاطری در قلاع مردم وردك
 رای علوفه رفته و آرزو قه بار کرده روی مراجعت بلشکرگاه نهاده بودند کجاست چنانچه بدیشان نزدیک شده درینوقت
 سردار عبدالرحمن خان بفراز کوهیکه جانب شمال شهر غزنین واقع و مشرف بروضه است نشسته آنسر زمین را
 دورین میدید که سواران امیرشیرعلیخان راه نزدیک نمودند پس دو هزار سوار که نزدش حاضر بود از طریق
 ایلغار بمعاونت حاملین علوفه کجاست چنانچه ایشان بسرعت و شتاب اسپ رانده در مقابل سواران امیرشیرعلیخان
 سخت

(۱) خفتان
 نوعی از جامه
 سپاهیان (۲)
 خیل سوران
 و گروه مردم
 و کله اسپان
 (۳) ترکستان
 قسمی از لحاف
 که بر سر اسپ
 اندازند (۴)
 زمهریر سرمای
 سخت

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت دوباره اعلیحضرت امیر شیر علیخان) (سراج التواریخ)

رسیده استوار استادند و سواره امیرمذکور با چهار ضرب توپ قاطری که همراه داشتند ایشانرا آماج کلوله توپ ساخته جانین بکشاد دادن توپ پردا ختند و فوج پیاده از پهلو ی بار گیرهای خود فیر کرده جمیعت سواران امیر شیرعلیخانرا در حدود منزل شش کاو پراکنده ساختند و در انشای گیرودار و کشاد دادن تفنگها و اتواب آتشبار دوهزار سوار بکه سردار عبدالرحمن خان کمک فرستاده بود باشمشیرهای آخته بتاختند و بسیار تن را بجاك هلاك انداخته بسیار سراسپ بنفیمت گرفتند و بقیته السیفرا مغلوب نموده بساتنرا دست گیر کرده مظفر و منصور از راه مراجعت داخل لشکرگاه خویش شدند و سردار عبدالرحمن خان اسیرانرا در سرائی بمجوار روضه سلطان محمود اطاب الله تراه محبوس فرمود و دوروز پس از واقعه مذکور سردار فتح محمدخان از حضور امیر شیر علیخان مأمور ترکتز کشته بایازده هزار سوار از منزل شش کاو در شب راه بر گرفته از راه خفا از لشکرگاه امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان گذشته در نواحی اسپنده و نانی کمین کزیدند و سردار عبدالرحمن خان آگاه کشته چند تنرا از راه جاسوسی فرستاد و کمین گاه ایشانرا بخود معلوم نموده دوهزار از سوران نظام باشش عراده توپ جلوی و شش ضرب توپ قاطری و دو فوج پیاده نظام و پنج بیرق خاصه دار تعیین فرمود چنانچه بوقت سپیده صبح راه بکمین گاه نزدیک کرده بمخبر حمله نمودند و سردار فتح محمدخان از هیاهوی دلبران سرا سیمه از خواب غفلت بیدار شده خودرا دوچار تیغ ابدار و توپ و تفنگ آتشبار دیده با همراهانش بعضی پیاده و برخی سواره رو بودی فرار نهاد و چون قدری از دم تیغ دور شد بادو صد سوار از طریق ادبار وارد مقر گردیده مأمور کزید و سواران سردار عبدالرحمن خان مظفر و منصور جانب عسکر گاه خویش باز کشته مورد تحسین و آفرین شدند

(ذکر نامه فرستادن سردار عبدالرحمن خان بلشکر امیر شیر علیخان)

(و فتح نائب محمد علم خان ترکستان متعلقه افغانستان را)

پس از کریختن سردار فتح محمد خان سردار عبدالرحمن خان تدبیری اندیشیده خواست که نفاق در میان لشکر امیر شیر علیخان اندازد پس نامه نکار داده بلشکریان امیر شیر علیخان فرستاد که روی ازو بر تافته سوی اردوی او شتابند تا هر کدام بقدر مقام خویش جائزه و رتبه یابند و ایشان سرقوماً پیام دادند که ما از امیر محمد اعظم خان ناخوش نمودیم که راه خدمت با امیر شیر علیخان می پیمایم اگر او با شما می بود هر آینه رهسپار خدمت شما میشدیم و او نوشته آنا را با امیر محمد اعظم خان نشان داده بر سلو کش متنبه ساخت و یازده روز دیگر پس از امر مذکور هر یک از جانین در لشکرگاه خویش بسر برده مزاحم یکدیگر نشدند و در خلال سوانح و حوادث مذکور نائب محمد علم خان که وارد بامیان شده چنانچه از پیش رقم کشت باختلال کار ترکستان پرداخته بود با مردم ابلجاری و میران هزاره از بامیان برخاسته وارد غوری کشت و مردم آنجا را مطیع و منقاد ساخته راه بلخ برگرفت و سردار محمد اسحق خان با ناظر حیدر خان از توجه او آگاه گشته لشکر بدفعش کاشت و در حدود تاشقرغان با هم ملاقی شده جنک در پیوست و در انشای اشتعال نائرة پیکار سپاه سردار محمد اسحق خان خودرا تسلیم نائب محمد علم خان نموده سر بیرق فرود کرده بلشکر او ملحق شدند و از مشاهده این حالت سردار محمد اسحق خان از راه هزیمت داخل تخته پل گردید و از آنجا نیز تاب اقامت در خود ندیده در بخارا رفت و پسران خدای نظر خان وردک که ایشانرا سردار عبدالرحمن خان در زندان تخته پل انداخته مقید ساخته بود از کریختن سردار مذکور فرصت یافته از زندان بیرون شتافتند و داخل خانه ناظر حیدر کشته بتقلش رسانیدند و ناظر جان داد خان ازین کار واقف شده وارد تخته پل کشت و پسران خدای نظر خان را بمکافات قتل ناظر حیدر خان بکشت و بعد از آنکه نائب محمد علم خان شهر تخته پل را متصرف شد جان داد خان را با بزنجیر روانه کابل نموده کار ترکستان را یکسر ساخته بتشیت امور مملکت پرداخت

ذکر نامه
فرستادن
سردار عبد
الرحمن خان
برای لشکریان
امیر شیر
علی خان

﴿ ذکر محاربه زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان)

ومقارن مسخر نمودن نائب محمد علم خان ترکستان را امیر محمد اعظم خان که بالشکر درروضه اعلیحضرت سلطان محمود نورالله مضجع اقامت داشت با سردار عبدالرحمن خان سخن از محاربه در میان آورده فرمود که میباید قلعه زنه خانرا که خاصه داران امیر شیرعلیخان دران اقامه دارند غارت نمود تا خلل در کار امیر شیرعلیخان افتاده متزلزل شود و سردار عبدالرحمن خان از سبب کثرت برف و شدت سرما و بعد مسافت و قرب اردوی امیر شیرعلیخان نخست رای عمش را نپسندیده بعد از اصرار و ترغیب او راه برگرفته هنگام عصر نزدیک قلعه رسیده خاصه دارانرا بمحاصره انداخت و هر چند از جهالت بسوی اطاعتشان هدایت کرد قلعه کیان نپذیرفته قلعه را هدف کلوله توپ ساخته بقاعه کشائی پرداخت و تا که شب شده جهان تاریک گشت کاری از پیش نبرده شب را همچنان در میان برف بدون آتش بسر برده جنرال نصیر خانرا با پنج فوج پیاده و بیست و چهار ضرب توپ و بیست و بیست و چهار سوار هزار سواره نظام شنب (۱) جیل و مواضع مستعده بیاسداری کاشت و جاهای جنگ فردا را بلوح خاطر نقش بسته کس در لشکر گاه فرستاده امیر محمد اعظم خانرا با هزار سواره نظام و پنجصد سوار کشاده از سواران قطفن که سالار ایشان میر سلطان مراد خان بود و سه فوج پیاده و هجده ضرب توپ جلوی از لشکر گاه بمعاونت طلبیده پیام داد که بتعجیل و شتاب خود را تا طلوع آفتاب بزنه خان برساند و او از شدت سرما در شب حرکت نکرده تصمیم عزم نمود که در وقت طلوع آفتاب راه معاضدت برگردد و جنرال نصیرخان نیز در تکاپوی حفاظت و پاسداری طریقه ناستواری اختیار کرده مواضع نهادن اتواب را که سردار عبدالرحمن خان معین فرموده بود ترک کرده از کجالت حفاظت و هوشداری نمود چنانچه بامدادان که امیر شیرعلیخان با هنگ جنگ از منزل شش کاو روی بسوی زنه خان نهاد هنوز جنرال نصیر خان از خواب غفلت بیدار و از باده یخبری هوشیار نشده بود که سپاه امیر شیرعلیخان راه نزدیک کرده آگاه گشت و سواری زد سردار عبدالرحمن خان فرستاده آگاهش کرد و او با چهل سواریکه حاضر رکابش بود بسرعت راه فراز شدن برگرفته بکوه بر شد و اتواب و حیاطخانه را بدون محافظت و توپچی بروی هم ریخته مشاهده کرده از جنرال نصیرخان جو یابی حال شد و جواب شنید که آحاد و افراد پیاده نظام و توپچیانرا از شدت سرما رخت لشکر گاه داده است و هر دو با هم سرگرم این گفتگو بودند و هنوز اتواب را آماده نساخته ملازمان آنها تکاپوی مینمودند که بروی کار آرند که سپاه امیر شیرعلیخان در رسیده سرهای کوه را تمام فرا گرفته سه هزار سواران نظام را که در دامنه کوه قیام داشتند هدف کلوله توپ و تفنگ ساخته تمام سپاه سردار عبدالرحمن خانرا در تزلزل و اضطراب انداخت و از کثرت کلوله باری توپ و تفنگ سواران مذکور تاب درنگ نیاورده راه هزیمت برگرفتند و از مشاهده اینحال سوارانیکه حاضر رکاب سردار عبدالرحمن خان بودند نیز فرار اختیار کرده بجز ده سوار دیگران همه رفتند و سه صد سوار از سپاه امیر شیرعلیخان راه تعاقب برگرفته بتاختن از سردار عبدالرحمن خان در گذشته او نیز با ایشان همعنان شد و ایشان که سرگرم تاخت و تاز بودند امتیاز آن نکردند که سردار عبدالرحمن خان همعنان ایشانست یا سالار خود ایشان و سردار مذکور همچنان اسب میراند تا که از سواران متعاقبین امیر شیرعلیخان جدا گشته بسواران هزیمت یافته خویش که یکجا شده در جستجوی او بودند پیوست و پس از ملحق شدن او سواران شکست خورده اش از هر کوشه و کنار فراهم گردیده جمعی زیاد شده سواران امیر شیرعلیخان از جرأت و جسارت بازمانده مراجعت کردند و سردار و الاتبار پس از بازگشتن سواران امیر شیرعلیخان با هم راهانشر بتائی ره نورد گشته با امیر محمد اعظم خان که ازینواقعه یخبر بود پیوسته آگاهش کرد و از سرگشتن اینخبر سوارانیکه در رکاب امیر محمد اعظم خان بودند نیز فرار کرده از تمامت سپاه سه صد سوار با ایشان همراه مانده دیگران همه سرخویش و طریق هزیمت پیش گرفتند و سردار عبدالرحمن خان در چنین حالت از عمش از چهل صندوق طلائی مسکوک که در بینه داشت پرسیده جواب واقف نبودنش را از او شنیده ساکت شد و مقارن اینحال سوار بسیاری نمودار گشت که از عقب ایشان راه برگرفته بودند پس امیر محمد اعظم خان با سوارانیکه حاضر بودند طریق فرار اختیار

ذکر محاربه
زنه خان و هزیمت
یافتن امیر محمد
اعظم خان
و سردار عبد
الرحمن خان

(۱) شنب
بکسر شین
را هیکه در
کوه رفته

(جلد دوم) (ذکر وقائع عمر امارت مستقله اعلیحضرت امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

کرده سردار عبدالرحمن خان با چهار سوار از نهر یخ بسته گذشته با آرامی رهسپر گردید و سواران امیر شیرعلیخان از عقب امیر محمد اعظم خان و غیره هزیمتیان که چپ و راست راه فرار بر گرفته بودند تاخته و بسیاری را با خاک هلاک انداخته خود را از مال و اسباب اردوی امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان کران بار ساختند و بعضی از هزیمتیان که از دم تیغ بسته و از قتل رسته بود سردار عبدالرحمن خان را دیده از هر کنار برکاب او فراهم شده امیر محمد اعظم خان نیز با او در پیوست و هر دو تن با پنجصد سوار نظام و سوار کشاده و غیره خدمه و عبدالرحیم خان رودر پادیه کمنامی نهاده از راه زرمت وارد سر روضه شدند و مردم آنجا ایشانرا خصم خویش پنداشته از راه مدافعه پیش آمدند و پس از آنکه ایشانرا شناختند عذر خواسته طعام و یکعدد آفتابه مسین و یکعدد جام را بیکان بایشان داده یکعدد قلیان نیز به بیع فروختند و نقد و جنسیکه از ایشان بازمانده در تصرف امیر شیرعلیخان در آمد هشتاد هزار مثقال طلای سکه بخار او بیست هزار طلای رانسکه و بیست هزار مثقال طلای بیسکه و یازده لک روپیه کابلی و پنج لک روپیه قندزی که معادل روپیه کله دار انگلیس است و ده هزار دست خلعت از اقسام اقمشه نفیسه و هزار نفر اشتر و خیم و غیره اسباب و اسلحه و اتواب و تفنگ بسیار و چند هزار سراسپ و قاطر و قور خانه بحساب آمد و غیر از آنکه تحویل دیوان سلطنت شد ستاراج نیز رفته بحساب در نیامد و از احاد و افراد سپاه ایشان بسیاری مقتول و مجروح و دستگیر گشته در او اخر ماه رمضان سال ۱۲۸۵ هزار و دو صد و هشتاد و پنج هجری فتح برای امیر شیرعلیخان حاصل و کارش بر مراد دل شده اسپر ترا که یکی از ایشان میرزا عبدالرحمن گمان طیب و مجروح بود نزد امیر شیرعلیخان حاضر کرده دیگر آنرا محبوس و میرزا عبدالرحمن خانرا امر معالجه نمود و از سرداران سردار محمد یوسف خان تا کیچه مرسل از امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان رفته ایشانرا نیافته با جنرال نصیرخان دوچار گشت و از عزم و اراده او پرسیده جواب شنید که از راه نمک خوار کی طریق موصلت می پیایم که با قای خود رسیده در غربت سفر خدمتش نمایم و اگر از رفتن عنان باز کشم هر آینه مقتول دست امیر شیرعلیخان آمی و شما که با اور شته اخوت در میان دارید از چه بیم زیاندارید که از قفای گرفتار آن وادی حرمان راه ناکامی سپارید و او باین گفته جنرال نصیرخان اعتنا نکرده از خان جلال زائی خواهش سواری برای راه نمائی کرد که تا کتواز از قفای امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان رهسپار شده شاید که ایشان را دریافته همراهی کند و او از بیم امیر شیرعلیخان عذر خواسته سوار همراهش نکرد و سردار محمد یوسف خان از عدم توشه و راه نما ناچار راه قریه کندر برگرفت و در خانه آخوند مشکین معروف بمشک عالم اندری فرود شده عرض پرداز حضور امیر شیرعلیخان کردیده عفو تقصیر خواست و او عصمت الله خان خالویش را مامور نمود که او را تسلی داده از راه اطمینان خاطر بحضور حاضر کند و خود در روز سوم فتح رایات عالیات فیروزی سہات را جانب کابل شقه کشا فرموده از منزل شش کاو راه مراجعت برگرفت و سردار محمد یوسف خان از عقب عریضه اش آخند مذکور را جهت شفاعت با خود همراه گرفته بلا درنگ آهنگ اردوی امیر شیرعلیخان کرد و از دشت تلخک زار او را از سبب ضعف پیری باز گردانیده بدون شفیع رهسپار و در دهنه شیرا عصمت الله خان که امیر شیرعلیخان نزد او مامور کرده بود دوچار شده آسوده خاطر گشت و در منزل حیدر خیل شرف بار حاصل نموده تسلی یافت و امیر شیرعلیخان بامکنت و حشمت شاهی داخل کابل شده نماز عید فطر را بدار السلطنه ادا کرد و اعیان و اشراف شهر و اطراف را نیک نواخته ناظر جهانداد خانرا که از سبب قتل پسران خدای نظر خان چنانچه از پیش رقم گشت نائب محمد علم خان محبوس و از ترکستان روانه کابل نموده بود بخدای نظر خان سپرد و او بقصاص خون فرزندانش او را بکشت .

ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان

و سردار عبدالرحمن خان در عرض راه سر روضه و داور

و امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان از سر روضه امیر محمد نامیرا راه شناس برداشته وارد فرمل شدند و مردم آنجا بطمع اسپان و اسلحه ایشان بکشاد دادن تفنگ پرداخته همرا بهزیمت رهسپر ساختند و از جمله سردار عبدالرحمن خان که ازدود قلیان فتوری در اعضایش روی داده بود از همراهانش بازمانده چون بخود آمد دیگر آنرا

ذکر

سرگذشت

امیر محمد

اعظم خان

و سردار عبدال

الرحمن خان

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت مستقلهٔ اعلیحضرت امیرشیر علیخان) (سراج التواریخ)

ندیده متحیرانه سوار اسپ شد و بدیشان پیوسته همکنان درمغاک فرود شدند و آتش افروخته خواستند که دست و پا و اعضای خود را کرم کنند و مردم آنجا که مشغول کشادادن تفنگ بودند از دیدن شعله آتش آرام گشته دست از تفنگ زدن باز داشتند و درینوقت چهل تن از مردم خروتی سرروضه که از آواز تفنگ فرمیدان برخاسته راه برگرفته بودند بروشنی آتش نزد ایشان وارد گردیده در قلاع خود بردند و از شیوهٔ مهمان نوازی آنان شب را نیک بسر برده بامدادان راه نمائی از ایشان گرفته بقلعهٔ موسوم به پرکتی فرود گشتند و جای آشامیده رهسپار شدند و از بسیاری راههای باریک که بایکدیگر تقاطع کرده بهر جانب رفته طریق مستقیمی معین نبود متحیرانه راه می پیمودند تا که شخصی از کوهی فرود گشته بدیشان پیوسته معلوم گشت که در وقتی خادم والد ماجد سردار عبد الرحمن خان بوده است و آمدن بیاس حقوق نمک خوار کی سابقه راه نمائی ایشان را اختیار کرد و در بین راه سه تن از بازماندگان خدمه ایشان از طریق شتاب اسپ رانده بدیشان پیوستند و اینرا گفته بناخت از ایشان در گذشتند که لشکر از قفا در رسید و ازین گفته آنان امیر محمد اعظم خان و دیگران را دل از جای شده رو بفرار نهادند و سردار عبد الرحمن خان باچندتن چون عبد الرحیم خان و پروانه خان و سردار عبدالله خان و جان محمد خان و فرامرز خان و سید مؤمن خان و محمد بشیر خان و واحد خان رساله دار و محمدالله خان رساله دار و حیدر خان توخی و میر علم خان جماعه دار و نجیب الله خان کیدان نواده سردار جهان خان و ناصر علی خان و محراب خان کر نیل و بیست و شش تن از سپاهیان که مجموع چهل سوار میشدند عنان از فرار باز کشیده آسوده خاطر راه همی پیمود تا که ده تن پیاده بطمع گرفتن چیزی در رسیده ایشان عطف عنان آورده هر ده تن را هدف کلوه تفنگ ساختند و پنج نفر را بمحاکه هلاک انداخته پنج نفر دیگر از راه فرار بکوه بردند و ایشان قدری درنگ کرده دیگر کسی را در قفان دیده رهسپار گشتند و بدیگران که فرار نموده در آبگهی فرود شده بودند رسیده ماجرا باز داشتند و پس از آن بر فراز کوهی بر شده دو صد تن از کسان پنج نفر مقتولین سر راه برایشان تنگ گرفته سردار عبد الرحمن خان باسه صد تن از همراهانش از اسپ فرود گشته بمدافعه گرایید و دو بیست تن را از دو جانب کوه امر فرار شدن کرده خود با صد تن دیگر راه مقابل برگرفته از سه طرف بکشاد دادن تفنگ پرداختند و ایشانرا هزیمت داده راه خویش پیش گرفتند و قدری اسپ رانده قلاع مردم وزیری واقع مرغه را دیده امیر محمد اعظم خان که باملکان آنجا از پیش معرفت و شناسائی داشت چند نامه نوشته بصحابت آن مرد راه نما فرستاده از ورودش در آنجا خبر داد و بزرگان علاقه مرغه با صد سوار از راه پذیره پیش آمده مراسم اعزاز و اکرام بجای آوردند و از قفای پذیرگیان هزار تن دیگر پیاده دهل زنان و خیر مقدم گویان بشرف ملاقات مشرف گردیده بعد با هم وارد علاقهٔ مرغه شدند و دو روز را در آنجا بمهمانی بسر برده نظر بشفقت آنان از دو صد دانه طلائی که عبدالله خان با خود داشت خواستند که بایشان در بهای علوفه چیزی بدهند و ایشان که خرج بمهمانی داده بودند هیچ نگرفته از آنجا وارد منزل دیگر شدند و از طلاهای مذکوره که جز از آن چیزی و بیشیزی با خود نداشتند چند دانه داده از مردم آن منزل خواهش علوفه کردند و ایشان از عدم معرفت طلا را رد کرده روپیه بیهای علوفه خواستند و چون روپیه نداشتند دیری معطل ماندند تا که دانستند که هزار روپیه نزد شیرجان نامی از سپاهیان میباشد بعد سردار عبد الرحمن خان او را تکلیف مبادله طلا بروپیه کرده او ابا نموده گفت که در چنین جائیکه طلا را ببول نستانند هرگز روپیه را داده طلا نستانم و او بر آشفته جبراً هزار روپیهٔ او را گرفته صد دانه طلا عوض داد و آزوقه خریده شب را بسر برده از آنجا در خانهٔ آدم خان وزیری فرود شدند و او اعزاز و اکرام شان نموده از آنجا خود نیز با ایشان همراه گشته در خانهٔ کدخدای قومیکه با آدم خان بودند نزول کردند و او نیز مقدم ایشانرا کرامی داشته بیاس خاطر ایشان آدم خانرا نیز چیزی نکفتند و از آنجا راه افتاده از بین راه هر دو تن میزبان را که نقیض هم بودند رخصت مراجعت داده وارد علاقهٔ داور که در سرحد افغانستان واقع است شدند و در آنجا که قریب اضلاع بنو دامان است بقلعهٔ جای کزیده چند روز توقف کردند و سردار محمد سرور خان که از تیزترین چنانچه سابقاً مذکور گشت فرار کرده بود بدیشان پیوست .

این وقت
لقب سرداری
نداشته است

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان

در بنو و دامان برای خریدن بعضی اشیاء ضروریه

چون سردار محمد سرور خان باجنرال علی عسکر خان و معاذالله خان باریک زانی و چهل سوار بدیشان پیوسته عید سعید فطر را گذرانیده و بمردم آنجا شیرینی روز عیدولنکی خلعت داده بعد سردار عبدالرحمن خان صدقانه طلارا که بجز ازان هیچ نداشتند بمحراب خان کرنیل و نجیب الله خان کیدان سپرده برای خریداری بعضی اشیای ضروریه در بنو و دامان فرستاد و مقلان اینحال هر دو تن سردار و امیر که ششصد سوار همراه داشتند و از توشه هیچ باقی نگذاشته پشیزی نداشتند از اتفاقات حسنه رضا کل نام نوکر عبدالرحیم خان که دوهزار دانه طلای مسکوک از اندوخته آقاایش برداشته از کابل راه خدمت بر گرفته بود پیاده و پای پر آبله در رسیده طلاها سپرد و اسب سواری قبول نکرده همچنان پیاده راه خدمت خانه آقاایش جانب کابل گرفته مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان طلارا در بازار داور فروخته بیست هزار روپیه بگرفت و سامان رهسپردن ساز کرد و درینحال دو نامه از حاکمان پشاور و بنو بایشان رسید که از جائیکه وارد شده اند روانه بنو پشاور شوند و امیر محمد اعظم خان بجواب هر دو مکتوب فرمود که اگر ما را از آب سبند مجبور نموده عبور ندهند البته خواهیم آمد والا نتوانیم که روی بدالسوی نیم و مهر کرده سردار عبدالرحمن خانرا نیز تکلیف کرد که خاتم برنهد و او سر باز زده از استخفاف و بیگیری دولت انگلیس که در سال ۱۲۸۱ هزار و دویست و هشتاد و یک هجری مطابق سنه ۱۸۶۵ هزار و هشتصد و شصت و پنج میلادی که نسبت بخود امیر محمد اعظم خان نموده بودند بیاد آورده گفت بنویسد که چون ما را امیدی بدوالت شما نیست نیایست آمد و عمش بمهر نهادن اصرار کرده آخر الامر بر آشفته نکن خاتم خود را بر شکسته زبانی پیام فرستاد که دولت برطانیه عظمی از سبب دوست بودنش بادشمن ما دشمن ماست زیرا که دوست دشمن دشمن است فقط و پس از فرستادن این نامه و پیام هشت روز درنگ کرده از داور آهنگ کان کورم نمودند و در آنجا هر دو تنیکه در بنو و دامان جهت خرید اشیای ضروریه رفته بودند مراجعت کرده بدیشان پیوستند و پس از توقف پنج روز در موضع مذکور سردار عبدالرحمن خان راتب شدید عارض گشته هفده روز دیگر از راه بیودن بازماندند و پس ازان همچنان تدارک رهسپار شده وارد وانه گردیدند و در آنجا سردار و الاتیار را نعمت و صحت حاصل گشته پس از توقف سه روز از آب کومل عبور کرده بکنار آب برای آشامیدن جای فرود شدند و در آنجا دوشیزه از قوم ترکی متوطنه مقر که در صفاتش مردم و وزیر و باسیری برده بودند بعزم همراهی نزد ایشان رسیده حکایت اسیر شدنش را بر سر برد و سردار سعادت اطوارش اطمینان خاطر رسانیدن قوم و دیارش داده با خود برداشته داخل علاقه قوم سریانی شدند و در کوه کانی نزول کرده تا اینجا از همه همراهان شان سهصد تن بازمانده دیگران هر کدام از مقامی رخصت حاصل کرده جانب بنو و دامان رفتند و در اینجا بکراس کوسپند و چهار سر بز و سه قطعه مرغ باقدری برنج از دو خانه که متوطن آنجا بودند خریده شب را بعسرت و زحمت بروز رسانیدند -

* ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان *

(در میان قوم کا کر)

و بامدادان از کوه کانی راه بر گرفته در علاقه کا کر بموضع ژوب فرود شدند و از سبب عسرت و سختی منزل گذشته نان و روغن بسیار پخته با خود واجب شمردند که همیشه دوروزه نان پخته همراه داشته باشند و از آنجا وارد علاقه برپ شده مردم آنجا بقسم سیورسات علوفه حاضر آوردند و چون ایشان بار گیرنداشتند چیزی نخریده صاحبان علوفه بارهای خود را بنظر نشانی کرده شب در خانه های خویش رفتند و سردار عبدالرحمن خان همه همراهانش را قدغن فرمود که بارهای آنان دست نزنند که میباید مناقشه روی دهد و بامدادان صاحبان آزوقه حاضر گشته بارهای خود را سالم دیده سقط گفته مراجعت کردند و علوفه خود را باز پس بردند و از آنجا راه

ذکر آدم
فرستادن
سردار عبدالرحمن خان
در بنو و دامانذکر سرگذشت
امیر محمد اعظم
خان و سردار
عبدالرحمن
خان در علاقه
کا کر

برگرفته بقدر فرسنگی راه رفته دو هزار تن مشاهده کردند که سر راه تنگ گرفته نشسته اند و از جمله یکتان عنان اسپ امیر محمد اعظم خان را چنگ زده از رفتن باز داشت و سردار عبدالرحمن خان دهن تفنگ برسینه او نهاده وی از خوف جان عنان فرو گذاشت و چون سب راه گرفتن رسیدند مکشوف گشت که برسم خویش از هر یکی بیست روپیه انگلیزی خراج میخواستند و با ایشان طریق مقاتله پیش گرفته هر چند امیر محمد اعظم خان بدادن هزار روپیه راضی شد که بدهد سردار عبدالرحمن خان از جهت آنکه این خبر سمر گشته در هر منزل چنین معامله روی خواهد داد مانع گردیده آهنگ جنگ کرد و آنان کار را دیگر کون دیده از راه کناره کردند و ایشان سالمأ گذشته نزول نمودند و درین منزل شیخی بالباس اهل صلاح کشکول بدست حاضر آمده بادو زانوی ادب نزد امیر محمد اعظم خان بنشست و دوتن از همراهانش که بنام بزرگ قوم بیشتر وارد شده و در مجلس نشسته بودند او را تعظیم کردند و ده تن دیگر از بیروانش بکنار مجلس بپا ایستادند و پس از پرسش بازداشتند که مشار الیه سید است و امیر محمد اعظم خان اسم سیادت را شنیده دست او را بوسیده در پهلوئی خویش جای نشستن داد و سردار عبدالرحمن خان که در هر منزل یکی از مردم فرودگاه را از یک تاده روپیه داده از حالت مردم منزل از او برسیده خود را آگاه میکرد درینجا نیز بعبادت مستمره یکی را روپیه عطا کرده از احوال شیخ جو یا شده مکشوف نمود که او دزدیست معروف و دودستن ازدزدان زبردست دارد که از جمله چهل تن را همراه آورده است و سردار هوشیار این امر را بعمش اظهار کرده و پرا پاور نیامد چنانچه سردار محمد سرور خان پسر خود را امر کرد که شیخ را کرامی داشته در شب مهمان نموده اعزاز و احترامش کند و هنگام شام که اسپان را بآب دادن در سرچاه بردند همراهان شیخ جمع گشته از آب کشیدن مانع آمدند و نو کران سردار عبدالرحمن خان صد راس اسپ را که از خود ایشان بود بحیله سیر آب کرده بقدر کفاف خود شان نیز آب برداشته یفرود گاه باز گشتند و پنجاه راس اسپ امیر محمد اعظم خان و پسرش از آب آشامیدن باز ماندند تا که خود شیخ بر خواسته از امیر اجازت آب دادن اسپانش را حاصل کرد و بانو کران او هر یک دوراس اسپ را عنان بر گرفته سرچاه شد و ایشان بعضی عنان اسپانرا گرفته ایستادند و برخی مشغول آب کشیدن شده شیخ فرصت یافته با همراهانش حمله کرده پنج تن از نو کران امیر را زخم دار ساختند و سی راس اسپ را بر گرفته از راه غارت بردند و سردار عبدالرحمن خان از گفتهٔ خویش دربارهٔ شیخ و پذیرفتن عمش او را متنبه ساخته شب را بسر بردند و بامدادان هر دوتن از نو کران امیر محمد اعظم خان که اسپان ایشان را برده بودند بیک اسپ سوار شده رهسپار گشتند و پس از ده روز بقلعهٔ از قلاع مردم فرود گردیده بیست راس کوسفند و علوفه خریده برهٔ فریبی را سردار عبدالرحمن خان از صاحبش بده روپیه خریداری نموده امر ذبحش کرد و چون نو کرانش آن بره را بسوی مسلخ کشیدند صاحبش باز گشته پهائیکه گرفته بود بسردار عبدالرحمن خان رد کرده رفت که بره را باز پس ستاند اما قبل از رسیدن او در ذبح گاه بره را کشته بودند پس نزد سردار شده بتندی و درشتی از وی خواستار گشت که بره را زنده کند و او در جوابش گفت که بجز قادر دانا کسی بجان دادن توانا نیست که بره ات را زنده کند و بهای آنرا داده فرمود که برهٔ خود را نیز ببرد و او از جهالتش باز ننگریده بگفتهٔ خویش محکم شد و سردار عبدالرحمن خان خواست که خود را از چنگ نادان خلاص نماید پس حیلت انکیخته گفت که گفتگو بامن داری آخند را چراغش و ناسزا میکوئی و ملائی از مردم ده که دران نزدیکی نشسته بود این را شنیده او را دشنام داده باهم در آویختند و عشت و سلی بسر و روی بگدبگر زدن آغاز کردند و مردم ده آگاه گردیده نمی جانبدار آخند و نصفی مددکار صاحب بره شده کار به پیکار انجامید تا که موسفیدان ده باصلاح برخواسته جانین را از هم کنار ساختند و سردار عبدالرحمن خان در انای قیل و قال و پرغاش و جدال مردم ده فرصت یافته بانو کرانش بره و بهنای آنرا که بزمن انداخته بود برداشته در گوشهٔ مشغول کار خویش گشت بعد صاحب بره کوسفندی بادو ظرف ماست و دو سفره نان و یک برهٔ بریان نزد سردار عبدالرحمن خان آورده از کاریکه کرده بود عفو تقصیر خواست

و بعرض رسانید که باعث این تجاهل (۱) آزار و اذیتیکه از سردار محمد سرور خان در وقت حکومتش بقندهار از وی دیده بودم بود اگر نه اینقدر لایعقل و جاهل نیستم که بنده را تکلیف کار خدائی کنم خلاصه روز دیگر از آنجا رهسپار گشته در عرض راه از وزیدن باد زحمت زیاد دیدند و بنزدیک منزل رسیده شخصی از جانب شاهجهان دوست محمد نامان که رئیس قوم و باهم یسر عم بودند حاضر رکاب ایشان شده خبر داد که سردار امیر خان ملقب بشاهجهان از راه پذیره پیش می آید میباید که در وقت رسیدن او از اسب فرود گشته باهم مصافحه نمائید و پس از خبر دادن فرستاده مذکور خود شاهجهان بشکل عجیب و هیکل غریبی بر مادیانی سوار در رسید و از آواز درای که بر زانوهای مادیانش بسته بود اسب امیر محمد اعظم خان رمیده در چوشی (۲) افتاده بسردار عبدالرحمن خان گفت که کاری کند که اسب او از چوشی بازماند و او بزحمت جواب داد که در بین دو امیر قدرت سخن گفتن نیست باری اگر انعامی عطا شود کاری خواهم کرد و او شمشیری باو بخشیده بعد سردار و الاتبان بپانه اینکه با او بیشتر رفته غذا و طعامی آماده نمایند شاهجهانرا از عیش کنار کرده جانب قلعه با او رهسپار شد و قدری او را دور کرده جانب خانه اش فرستاده بوی گفت که من بر کشته چیزی اسباب و قند گرفته از قفا در رسم و شاهجهان نام قند را شنیده مشغوفانه تنها راه برگرفت و سردار عبدالرحمن خان با عیش با آهستگی از عقب او وارد قلعه شده از اسب فرود گشت و او را جستجو کرده در خانه خس پوشی یافته گفت از چه نزد امیر حاضر گردیده تبه مهمانی نمیکنی او در جواب گفت که اسباب مهمانی را آماده کرده گفتم ام که بزی را از صحرا آورده ظرفی برای پختن آن از دیبلی گرفته هیزم از کوه فرود آرند و فردا نصف روز حاضر خواهند شد پس ایشان علوفه از دیگر قلعه خریده شب را بسر بردند و از حال شاهجهان جو یا گردیده مکشوف داشتند که او پادشاه و صاحب اختیار آن مردم است و در وقت کوچیدن شاهجهان حاضر شده ایشانرا تسلی و اطمینان خاطر داد که در منزل دیگر دوست محمد نام یسر عم اوست نزد او فرود شوند و ایشان راه خانه دوست محمد را فرو گذاشته طریق دیگر اختیار کردند و شاهجهان را راه نما با خود برداشتند و یک منزل در میان بدامنه کوهی رسیده روز دیگر داخل دره آن کوه شدند و بخرابه نزول کردند و در اینجا دوست محمد مذکور با دوهزار تن بعزم آزار شان بدین دره رسیده اقامه کرد و کس نزد ایشان فرستاده پیام داد که چرا دشمن او را راه نما با خود همراه گرفته اند میباید او را بدست دهید و بخانه ام بروید و الا هر چه خواهم بکنم و نیز چند تن را امر کرد که هر قدر بتوانند از مال و اسباب ایشان بدزدند چنانچه دست سرفراز کرده دوش از ضرب کوله تفنگ هلاک شدند و مابقی گریخته شاهجهان ازیم آنکه مبادا او را بدست دوست محمد بدینند گریخته بکوه بلاشد و ایشان که علوفه زیاد بر کفاف همین شب را با خود نداشتند و آنرا هم تمام کردند خواستند که شب در آنجا نبوده راه برگزیند پس شاهجهان را از کوه فرود آورده برهنائی او رهسپار گردیده با ممدادان بقله کوه رسیده از آنجا بدون توقف با وجود شدت سرما غنان بازنه کشیده عصر در دیبلی خالی از مقیم نزول کردند و شاهجهان را که با مردم ده که اینوقت بقشلاقی رفته بودند معاندت و دشمنی در میان بود بخواهش خودش که مبادا کشته شود رخصت مراجعت داده و بقشلاق اهل ده نهادند و هنگام غروب آفتاب راه نزدیک کرده مردم قشلاق بخيال اینکه خصم ایشانند دوهزار تن از راه مدافعه درهای کوه را گرفته استوار بسر راه ایستادند و تفنگ جانب ایشان کشاد دادند و چون بعد از رسیدن ایشانرا بشناختند و از راه پذیره پیش آمده با عنزاز و اکرام در قشلاق خود بردند و دور و در آنجا بمهمانی بسر برده و وارد فوشنج شدند و در آنجا شنیدند که حاکم فوشنج چهل هزار روبه از وجود مالیات تحصیل کرده و دوهزار و دویست نفر ستاده و بجز بیست نفر نوکر دیگر کسی با خود ندارد پس سردار عبدالرحمن خان بصوابدید عیش بعزم تاراج رو بمحکمه حاکم نهاد و او از چند تن نوکران امیر محمد اعظم خان که گریخته نزد حاکم مذکور رفتند بر عزم سردار عبدالرحمن خان آگاه شده در شب چهار صد تن از مردم آنجا نزد خود خواسته بمحافظت و خود داری پرداخت و سردار و الاتبان بی نیل مراسم بازگشت و از آنجا وارد کاریز وزیر گردیده دویز درنگ نموده سادات فوشنج از راه سلام حاضر شده ایشانرا ملاقات کرده بخانه های خود رفتند و ایشان راه برگرفته در منزل انبرک و از آنجا دو منزل قطع نموده

(۱) تجاهل خود را نادان و نمودن

(۲) چوشی اسب و استر لنگزدن

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت مستقله اعلی حضرت امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

در نوشکی واقع سرحد بلوچستان فرود شدند و درین منازل از کثرت باران زحمت بسیار کشیدند چنانچه از تری لباس و سردی هوا زبان ایشان کلالت یافته دستهای همکنان از حس رفته بود و آتش افروخته خود را بحال آورده بعد از دو روز سه صد نفر اشتر برای برداشتن علوفه و آب کرایه گرفته، آهنگ ره نور دیدن کردند

ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان *

(در نوشکی و چاه کی و سیستان)

دو روز سوم از نوشکی راه ریک رو بسوی چاه کی نهاده پس از طی ده منزل راه بچاه کی نزدیک کردند و در منازل ریگستان از سبب بسیار باریدن باران همه جا آب شیرین آشامیده محتاج آب نشدند و در منزل آخرین چون سیل راه را از کل آکنده بود از اسب فرود شده تازانو در کل فرورفته قطع مسافت کرده زحمت بسیار کشیدند چنانچه در فرودگاه بعد از دیریکه اسبها را گاه بینداختند بجز از اسب سواری سردار عبدالرحمن خان که عربی و از اسپان خانه زاد امیر کبیر بود دیگران همه خوابیده گاه میخوردند و در چنین خستگی- سر دار رفیع مقدار بدسواری قدری کباب نموده چیزی بسه تن از همراهانش داده اندکی خود خورد و دو روز از عدم توانائی بحرکت در آنجا درنگ کرده آب بوناک سبل که در آب گیر ایستاده بود آشامیده روز سوم وارد چاه کی شدند و بخانههای خس پوش مردم آنجا فرود گشته تا پانزده روز رئیس آن علاقہ از سبب آنکه بجز پنج نفر کسی نزدش نبوده همه در بیلاق بودند نزد ایشان نیامده بعد ایشانرا برآمدنش آگاهی داده بآنحضرت که از بیلاق خواسته نزدش فراهم شده بودند و دوپسر رفیق و یکدست ساز مروجه آنسرزمین حاضر آمده ملاقات و حشیا به بجای آوردند و پس از آن ده روز دیگر نیز از جهت تواناشدن اسپان که آنجا علف خوب داشت توقف نموده بعد دوپست نفر اشتر جهت برداشتن آرد و جو کرایه گرفته راه پللاک برداشتند و شش روز بکنار رود هیرمند قطع مسافت کرده در قبیله سردار شاه کل خان بوج فرود گشتند و مردم او ازیم آنکه ایشان از سواران امیر علم خان قایم اند که او درینوقت بترکتاز مأمور کرده و ایشان خیر شده بودند تمام کریمت در جای ایمنی رفته پنهان شدند و ایشان دوتن پیرضعیف را که باز مانده بودند در مأوای کریمت کان یافته بواسطه آن دوتن در پناه گاه مردم شاه کل خان رفته و او پذیره کرده از ایشان تسلی معاونت یافته مطمئن خاطر گشت و براسم مهمان نوازی و کمک پروری پرداخته نصف شب دوتن از جاسوسان او که برای معلوم کردن سواران کاشته امیر قاین فرستاده بود خبر آوردند که سواران سیستان راه نزدیک کرده فردا وارد آنجا خواهند شد و از شنیدن این خبر شاه کل خان نزد امیر محمد اعظم خان اظهار کرده صلاح رفتن از آنجا در مآمن دیگر جست و او بسردار عبدالرحمن خان گفته وی صلاح داد و گفت که هر کس بکار خویش داناتر است پس شاه کل خان بامال و مواشی و مردم خویش در وقت سپیده صبح راه ملجای دیگر پیش گرفته راه شناسی نزد سردار عبدالرحمن خان بخواهش خودش گذاشت و ایشان هنگام عشاء شب آینده برهنائی آن مرد که شاه کل خان با داشته بود از قفای او ره نورد شدند و در وقت پیوستن بشاه کل خان و مردمش کرد سواران امیر قاین نمودار گردیده امیر محمد اعظم خان بانو کرانش نزد شاه کل خان فرود شده سردار عبدالرحمن خان با همراهانش راه مدافعه بر گرفت و بمسافت کلوله رس توپ نزدیک سیستانیان شده استوار بایستاد تا که هزار سوار بیشتر و از قفای آن شصت سوار دیگر در رسیده چون میدانستند که مردم شاه کل خان سوارند و سواران ایشان رفیع مکارا دیده عنان باز کشیدند و کس فرستاده چون بخود معلوم کردند که سواران افغانست سر کرده و امیر محمد اعظم خان نیز با اشاره برادر زاده اش پیش آمده جلیس ایشان شد و پس از ملاقات سواران سیستان بخواهش ایندوتن مهمان عطف عنان کرده امیر محمد اعظم خان نیز با ایشان همراه گشته در جائیکه شب گذشته منزل داشت با ایشان فرود گشت و سردار عبدالرحمن خان معاودت کرده از مردم قبیله شاه کل خان علوفه برای ایشان فرستاده شب را هر کدام بمقامیکه بودند بسر بردند

ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان در عرض راه نوشکی و سیستان

ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان

(در سیستان و ورود ایشان در برجد)

روز دیگر سالار سواران کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پیام داد که چون شاه کل خان و مردمش بسعادت و میمنت مقدم شما از تاراج ایمن شدند و ما جانب دو کوهه که فرودگاه ماست مراجعت میکنیم میباید که شاه کل خان تا آنجا بماند و بعد مراجعت کند تا عذر تهری دست باز گشتن ما در نزد امیر قاین و سردار محمد شریف خان شود و او قبول این معنی کرده خواست که شاه کل خان را روان کند خواهش کرد و ندبه (۱) آغاز کرده رفتن او نزد سیستانیان رضا نمیداد تا که سردار عبدالرحمن خان ضامن بازگشت او شده نزد مردم قبیله بضمانت بنشست آنکام شاه کل خان را بضمانت پنجروزه در دو کوهه فرستاده بامیر محمد اعظم خان پیام داد که پس از موعد مذکور او را نزد خواهر و مردمش معاودت دهد و او هفت روز نزد سیستانیان متوقف گردیده خواهر و مردمش سراسیمه شدند و از سردار عبدالرحمن خان که ضامن شده بود خواهش حاضر آوردن او را نمودند و او هر چند گفت که مرا واگذارید تا رفقه شاه کل خانرا آورده بشما بسپارم نپذیرفتند تا کار منجر به پیکار گشت و سردار عبدالرحمن خان دوست سوار را که همراه داشت نمی را بکشد دادن تفنگ امر کرده نصف دیگر را حکم تاختن نمود و از مردم قبیله نیز سه صد تن آنک جنک نموده از مشاهده این حال زنان ایشان مواشی و اموال را فرو گذاشته بااطفال روی فرار جانب کپسار نهادند و مردان نیز تاب درنگ نیاورده از ققای ایشان بگریختند و سردار عبدالرحمن خان دوصد نفر اشتر را از آن مردم بزیر بار خویش آورده رهسپار گردید و مردم قبیله از دیدن این حالت بیای خجالت پیش آمده عذر و عفو تقصیرخواستند و برعهده گرفتند که احوال سردار ستوده خصال را تاسیستان رسانیده بعد اشتران خود را باز ستانند چنانچه سردار خجسته اطوار باچند تن از صاحبان اشتران راه برگرفته در دو کوهه وارد فرودگاه سیستانیان شد و از حال شاه کل خان پرسیده بخود معلوم کرد که نزد خان بابا خان بن ملا یوسف خان سرتیپ هزاره سالار سواران قاین و سواره هزاره مقید و محبوبوس است پس از راه ننگ افغانی نزد او شده وی از خیمه بیرون گشته مراسم پذیره بجای آورد و سردار نیکو کردار همچنان سواره مصافحه کرده شاه کل خانرا از وی جویاشده شنید که در خیمه است بعد او را بیرون طلبیده خان بابا خانرا مخاطب ساخته از سبب حبس او پرسیده جواب شنید که نزد امیر علیخان می برم پس سردار سعادت دثار برآشفته فرمود که او بضمانت من نزد شما آمده است نه اینکه بزور بازوی خویش اسیر کرده اید دیگر اینکه او از رعایای متعلقه افغانستانست نه مال ده و خراج گذار دولت ایران که بنام بغیث منسوب و مأخوذ نموده از راه تنبیه و تهدید نزد امیر قاینش برید و باین سخنان خان بابا خان را الزام کرده و او بیاس خاطر سردار باوقار که مهمانش می پنداشت هیچ نکفته شاه کل خان را رها داد و سردار بلندمقدار او را در هنگام عصر باده تن از سواران خویش نزد خواهر و مردمش فرستاده حق ضمانت ادا کرد و مرده تن سوار مذکور پس از سه روز مراجعت کرده برکاب سعادت انتساب سردار خجسته کردار پیوست بعد با سواران سیستان رهسپار گشته روز دوم حرکت از آنجا بکنار رود هیرمند فرود آمدند و در وقت حرکت از دو کوهه خان بابا خان هفتصد سوار از راه خفا مامور غارت قوم بریچی متعلقه قندهار که متوطن پالاک بودند کرد چنانچه بوقت سپیده صبح در قلعه که بازده خانه وارد ران مسکن داشتند ریخته قلعه کبان بمدافعه برخاسته بجهت تن را مقتول و زیاده از صدتن را مجروح ساختند و درین حالت دیگر مردم بریچی که چهار هزار خانه وارودر کنار رود هیرمند سکنی و قرار دارند از آواز تفنگ علم بچنگ رسانیده راه محاربه پیش گرفتند و درین اثنا سردار عبدالرحمن خان که از تمام سواران در عقب مانده آهسته راه می برید و از همه پسر وارد فرودگاه شده سواران سیستان را مشاهده کرد که دسته دسته نشسته باهم بطریق مشورت سخن میرانند و خیم خود را نیز بیفرشته اند و ازین حالت متفکر گشته رأی همیزد تا که امیر محمد اعظم خان نزد خود طلبیده چون وارد مجلس شد بزرگان سیستانرا که در مجلس نشسته بودند مهموم و مغموم دیده سبب حزن و اندوه شان را پرسیده واقعه مذکور را

ذکر سرگذشت
سردار عبد
الرحمن خان
و عیش در
سیستان
(۱) ندبه
یعنی ماتم

(جلد دوم) (ذکرو قائع عهد امارت مستقله اعليحضرت امير شير عليخان) (سراج التواريخ)

بشنيد و آشفته كشته خان بابا خان را كه باني آن فتنه بود و هم از سبب محبوس كردن شاه كل خان ازوي دل آزوده بود امرزدن كرده نوكرانش از پاي او كرفته از مجلس بيرونش كشيدند بعد خود سردار والا تبار رفته كشتگان و زخمداران را ديده بقيه السيف را كه دل از جان بريده بودند تسلي بانتقام گرفتن داده هنگام عصر بانو كران خويش و تمامت سواران سيستان پياده و بي توپ و زردبان روي انتقام بقلعه مذ كوره نهاد و چون بقر بقلعه رسيده خندق عميق و شكرفي (۱) ديده در شكفت (۲) ماند و از راه چاره جوئي نخست كس نزد قلعه كيسان فرستاده دعوت اطاعت كرد و ايشان چون دانستند كه فرستاده سردار عبد الرحمن خانست او را در اندرون قلعه برده بخود معلوم نمودند كه اين سانحه (۳) از سو تدبير خان بابا خان بروي كار آمده ديگر حادثه نيست پس سه تن از قلعه بيرون كشته نزد سردار عبد الرحمن خان شدند و از آمدن آن سه تن عذر لشكر سيستان خواسته شده باستصواب راي و اشاره صواب نماي سردار عبد الرحمن خان قلعه و قلعه كيان را بحالش گذاشته باز كشتند و از آنجا راه بر گرفته در دو منزليكه از ميان آن قوم عبور كردند سواران سيستان را كه نزديك آباداني ميشدند بضر بكلوله تفنگ ميراندند و علوفه نيز نميدادند تا كه امير محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان بنام خود علوفه خريده مهم سازي مي نمودند و چون وارد منزل بچار شدند بدون از سواران ركاتي امير علم خان سواران كشاده ملكي همه جانب خانهاي خود رفته برا گنده گشتند و سواران ركاتي كه جز ايشان ديگر سواره نزد امير علم خان نبود در ناصر آباد رفته امير مذ كور با همين سواران مراسم پذيره بجاي آورد و از عرض راه سردار محمد شريف خان امير محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان را از باب مهمان در خانه خود بشريف آباد فرود كرده در روز با عزت از هر چه تمامتر احترام شان نمود و از آنجا در ناصر آباد شده امير علم خان ايشانرا در خيمه هاي بزرگيكه براي ايشان افراشته بود جاي داده خدمه ايشانرا بخيام كوچك فرود كرد و دوازده روز بمهماني نگاهداشته بعد با هم وداع كرده هر چند استعداي برداشتن خيام بزرگ را نمود ايشان پذيرفته سه باب خيمه كوچك را با پنجهزار روييه از همه تقد و جنسيكه امير علم خان تعارف كرد برداشته ديگر چيزي نكرفتند و اين راهم از سبب آنكه زياده بر دوصد دانه طلا كه نزد سردار عبد الرحمن خان مانده بود ديگر هيچ نداشتند كه براي مصارف راه بر چند بر گرفتند اكر نه بشيز را نمي پذيرفتند خلاصه در روز بيست و نهم ماه ذي حجه سال هزار و دوصد و هشتاد و پنج هجري از ناصر آباد راه بر گرفته روز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸۶ وارد بر چند شدند

(۱) شكرف
بزرگ و عجيب
(۲) شكفت
حيرت و تفكر
(۳) سانحه
واقع، ظهور
يافته

﴿ وقائع سال هزار و دو يست و هشتاد و شش هجري ﴾

و در خلال احوال سرگذشت مذ كور امير محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان دوازده لك رو پيه كاه دار و دوازده هزار ميل تفنگ كه در هنگام توجه اعليحضرت امير شير عليخان جانب غزني دولت انگليس از راه تمنای دوستي براي امير معظم اليه فرستاده و در وقت محاربه غزني در جلال آباد واصل كشته بود در كابل رسيده تحويل ميكرن و قور خانه سلطنت شد و چون دولت موصوف ايشوچه و تفنگ را بدون خواهش امير شير عليخان فرستاده در او ايل سلطنتش كه از هرات وارد كابل شده خواهش اسلحه كرده و نداده بود امر كرد كه امانت نگاهدارند

وقائع
سنه ۱۲۸۶
هجري

﴿ ذكر تشريف بردن اعليحضرت امير شير عليخان ﴾

(در انباله بخواست امنای دولت انگليس)

و مقارن اينحال نامه از ويسراي كشور هند از راه التماس تجديد دوستي و وثيق رشته اتحاد بپايه سريري سلطنت رسيده چون مبني بتشريف بردن اعليحضرت والا در انباله بود پذيرفته آمد چنانچه سلمان سفر ساز كرده سردار محمد يعقوب خان را با سردار ولي محمد خان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد يوسف خان و سردار فتح محمد خان وغيره خدمتكاران در كابل گذاشته خود باشهزاده عبدالله جان كه قدم بر حله هفت سالكي نهاده بود و سيد نور محمد شاه خان و ناظر حسين عليخان و صفدر عليخان سپاه منصور و ايشيك آقاسي شير دل خان

ذكر
تشريف بردن
اعليحضرت
امير شير علي
خان در انباله

و میرزا محمد حسن خان دبیر و سردار خان سرعسکر و خوشدل خان بن ایشیک آقاسی شیردل خان و غیره بزرگان و پنج هزار سواره و پیادهٔ نظام و یکهزار سوار کشاده و ارمغان شاهانه راه پشاور بر گرفته در منزل جمرود افسران نظام مقیمهٔ پشاور با کشتن آنجا و تمام افواج نظام پذیره اش کرده بیست و یکضرب توپ برای تبریک ورود مسعودش کشاد دادند و مراسم پذیره شاهانه بجای آورده در پشاور فرودش کردند خلاصه سپاه نظام را در آنجا گذاشته خود با یکصد و یک سوار راه بر گرفته با عزاز و کرام هر چه تمامتر در انباله شرف نزول افکند و در روز ورود مسعودش بدانجا تمامت راجگان و نوایان و بزرگان کشور هندوسند و پنجاب با صاحب منصبان و حکام و ضباط و لایات از راه استقبال پیش آمده ملاقات رسمی بجای آوردند و در منزل که فراخور شان اعلیحضرتش ترتیب داده بودند فرود آوردند و بعد از آن محفل مکالمه را زیب و آرایش داده اعلیحضرت امیر شیرعلیخان را تکلیف بر تشریف بردن مجلس کرده با هم بکرسی کفتگو نشستند و قبل از آنکه باب مکالمه باز شود و سخن آغاز گردد لاردرل میو حکمران کشور هند از اعلیحضرت امیر شیرعلیخان رخصت و اجازت حاضر شدن لاردرل نیر کاند ریجیف و لاردرل مکلو و وستین کارت ترجمان را خواسته با اجازت و امر اعلیحضرت او هر سه تن حاضر مجلس شده بعد امیر شیرعلیخان زبان مقصد بیان کشوده فرمود که هرگاه سخن بلباس و ملوس بوسواس گفته شود بسیار است اما کلامیکه خالی از کذب و ریب و عاری از عیب باشد اینست که از راه تجدید معاهده و توثیق مواضعه (۱) وارد اینولا نکرشته ام که پیمانی را که والد ماجدم امیر کبیر با جانس لارنس در جمرود در میان نهاده و شروط و قیود چند در عهد نامه نکر داده اند که یکی از آن جمله اینست که هر که حکمران افغانستان باشد با دوست دولت برطانیه متحد و با دشمنش معاند بوده دولت برطانیه بمخالفت و موافقت داخلهٔ مملکت افغانستان که افغانه درین خود داشته باشند در معاونت و مدافعت هیچیک مداخلت ننماید و با هر که جالس سریر امارت افغانستان شود و از بزرگان افغان باشد طریق دوستی و موالات پیماید و با خصمش از راه و داد و اتحاد نگراید فقط و از نجاست که بسا کسازا هوای سلطنت افغانستان در سر افتاده مرتکب فتنه و شر شده مفسدهٔ بزرگ برمی انگیزند زیرا که میدانند که اگر خاتم امارت بانگشت و کلید فتح مملکت در مشت آرند دولت برطانیه دوست شان گردد و ازینجی خوورا مستظهمردانند چنانچه از هنگام انعقاد عهدنامهٔ مذکوره تا کنون تخم نفاق در مزرعهٔ قلوب فرزندان امیر کبیر کشته گشته نائرهٔ قتال و جدال برپاست و نیز در اختلال حوادث روزگار که کاریکار استوار بود آلات و ادوات حرب و وجه نقد برای مصارف جنگ خانگی از دولت برطانیه خواهش کردم نظر بقرار داد پدر نیکو سیرم و لاردرل جانس لارنس داده نشد تا که در محاربات سید آباد و قلات و غیره هزیمت یافته سر خویش گرفتم و حال آنکه جای نشین پدر بودم و بر امارتم تصدیق کرده بودید چون محاربات خانگی بود بهمان پیمان معاونتم نکردید و هنوز معاهدهٔ مذکوره باقیست پس چگونه تجدید عهد نمایم و عهدی را که باعث شور و آشوب دائمی در افغانستان باشد از موثقی دارم و اینست که از لطف خداوند پیمانند و زور بازوی ظفر پیوند خویش جالس سریر امارت شده ام درینجا آمدم که قطع آن معاهده کنم و وجه نقد و تفنگ که بدون خواهش من طوعاً فرستاده اید امانت نگاهداشته شده که مسترد شود و از آنجمله دولک رویه رادر محاربه زنه خان بمصرف رسانیده و یک لک دیگر را تحفه وار مغان خریده چپته شما آورده ام که این سه لک رویه را می توانم که ادانمایم فقط و لاردرل میوزبان پاسخ کشوده گفت که از سخن گذشته باید در گذشته عهد جدید موثقی منعقد کرده شود و امیر شیرعلیخان در جواب او فرمود که اگر دولت برطانیه دوستی امیر و مردم افغانستان را مکفی و بسنده بده و بیست لک و یک کرویر رویه و بیست و سی هزار تفنگ دانسته باشد که بدان دفع خصم بیرونی کرده شود بسی دشوار بلکه نا اعتبار است زیرا که بایقدر وجه و سلاح از عدم استطاعت مردم افغانستان با کسی مخاصمت نتواند کرد تا مالیات پنجساله از ایشان معاف و بقدر مالیات پنجساله و اندازهٔ کفایت نظام و حفاظت سرحدات از دولت برطانیه داده نشود مردم افغانستان توان مقاتلت و مدافعت خصم خارجه را هرگز ندارند و هرگاه دولت برطانیه بقدر کفایت امور مذکوره اعانت و امداد نماید البته مردم افغانستان معاونت

(۱) مواضعه
با هم قرارداد
و قرار نهادن

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت مستقلهٔ اعلیحضرت امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

دولت برطانیه را در مهمات خود مکفی و بسنده دیده بتوسط من که پادشاه ایشان دولت برطانیه را دوست دانسته بجان و دل در دفع خصم بیرونی خواهند کوشید و چشم از حقوق دوستی نخواهند پوشید و اگر اعانت و امداد را وعده بوقت حرکت دولت روس بجانب کشور هند نکند بکار یکی از جانبین انگلیس و افغان نخواهد آمد زیرا که خیال دولت برطانیه در دوستی با سلطنت افغانستان در مدافعت دولت روس است که در وقت توجه او جانب هند مردم افغانستان سدرام شده دولت روس را مانع گردد و این امر بدون اینکه از امروز پنجساله مالیات عفو شود و بقدر آن و اندازهٔ مواجب نظام و کفایهٔ سرحدات و ثغور وجه نقد و اسلحه از دولت برطانیه داده شود که تا وقت اقدام دولت روس تمام اسباب و آلات مدافعه آماده گردد صورت پذیر نیست ولابد می‌خواهد امیر شیرعلیخان را از امور شاقه و مهمات فوق الطاقه دانسته وعدهٔ جواب خواست که در موقع گفته میشود اما حال امنای دولت برطانیه دوستی را منوط بدان داشته‌اند که وثیقهٔ عهد جدید نکارش یافته دوازده لک روپیه چهره شاهی همه ساله برسپیل استمرار و دوازده هزار میل تفنگ بالفعل باشی ضرب اتوپ قاطری و شش ضرب اتوپ پیل مکمل اسباب بافور خانه از دولت اعانهٔ قبول فرموده شود و زیاده برین سه تن را از کاشتگان دولت برطانیه که از مردم مسلمان باشند و در کابل و قندهار و هرات جای اقامت از جانب امیر افغانستان داده آید و محافظت ایشانرا نیز نماید تا ایشان از احوال دول خارجی آگاهی حاصل کرده بکار گذاران دولت برطانیه خبر دهند البته بر طبق آگاهی دادن آنان امنای دولت برطانیه بپیهٔ کار پرداخته وجه نقد و اسلحه و جیباخانه بقدر کفایت داده آید نخواهند کرد و امیر شیرعلیخان از وعده که لارد میو در باب سررشتهٔ کلیه چنانچه مرقوم گشت داده و گفت که در موقع گفته میشود و این را نیز گفت مطمئن خاطر گشت که کار پردازان دولت برطانیه از کذب سخن نگویند قبول کرده اقامت دائمی سه تن را از خدمهٔ دولت مذکور در افغانستان پذیرفته فرمود که این امر را بدون استرضاء و استصواب مردم نظامی و ملکی طوائف افغان نمی توان برعهده گرفت زیرا که پاس داشتن و محافظت کردن نوکران دولت برطانیه را میباید بمردم قومی افغان کرد و ایشان از سبب مغایرت در ملت و عدم مشاورت از قرار داد واقف نبوده آلمان دولتی را ضایع خواهند کرد و اگر از حقیقت آگاه گردند همه به تحریک بزرگان که از ایشان ناپرسیده متعهد این امر شوم آسیبی رسانیده حمل بر یخبیری خود کنند و آنوقت معلوم همهٔ دول من بشوم اما آدمیرا که اقامت نکزینند و با هم مهمان داخل افغانستان شده پس از چندی مراجعت کنند میتوان حفاظت نمود فقط ولارد میو سخن اخیرا پذیرفته وثیقهٔ عهد را بر طبق فصول و شروط مذکور که در بین جانبین گفته و شفقت شد نکار داده و لبعهدی شهزاده عبد الله جانرا نیز درج عهد نامه کرده جانبین مهربان نهاده بیکدیگر سپردند و در بحال زنان بزرگان و افسران انگلیسان که در آن مجمع حاضر بودند اجازت خواسته شهزاده عبدالله جان و لبعهد را در کنار گرفته و یکی بعزت از دیگری ربوده و بوسه داده با خود بردند و هر کدام ساعت و چاقو و آئینه و غیره بوی داده چون پدر و الا کهرش فرموده بود که نکیرد از هیچیک را قبول نکرد تا که همهٔ زنان عرض پرداز شده از اعلیحضرت امیر شیرعلیخان استدعای پذیرفتن کردند و او شهزاده را امر کرد که تحفه و هدیهٔ ایشانرا بپذیرد بعد شهزاده هر چه را که دادند رد نکرد بعدها در منزل تشریف برد و روز دیگر وجه نقد و تفنگ و اتوپرا که بشرح رفت با هجده زنجیر پیل مکمل اسباب و قور خانه پیش کشیده روز دیگر بیست و دو فوج پیادهٔ مقیم انباله را با سوارهٔ نظام و توپخانه صفا بر بسته امیر شیرعلیخانرا بنظارهٔ سپاه در لشکر گاه بردند و در وقت تشریف بردنش در عسکر گاه اسب سواری پیش کشیدند و او سوار اسب نشده پیل خواهش کرد و انگلیسان پیل خاصه حکمران کشور هند را حاضر آوردند و بدان برنشسته چون نزدیک لشکر گاه شد تمامت سپاه دو حصه کشته راه عبور برای مرور اعلیحضرت امیر شیرعلیخان کشودند و او داخل فوج شده افسر و سپاهی مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند ولارد میو که در اخیر صفوف سپاه ایستاده بود تکریم کرده بعد مراجعت کرد و دوازده هزار میل تفنگ دیگر با سه لک روپیه برسم هدیه که با تفنگ های قراردادی بیست و چهار هزار میل شود و دیگر تحف و هدایا پیش کشیده و داع کردند و امیر شیرعلیخان آهنگ مراجعت کرده

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت مستقله اعلیحضرت امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

در حین حرکتش جانب پشاور شاه مرد خان را فرمان طلب از جلال آباد در پشاور خواسته پس از رسیدن او و نزول موکب والا در پشاور عقد نکاح دختر محمد عثمان خان وزیر با ذات اقدس والا انعقاد یافته حرم محترمش را به حفاظت شاه مرد خان در جلال آباد فرستاد و آنکاه که اعلیحضرت والا از پشاور وارد جلال آباد شده راه کابل برگرفت حرم محترم از قفای اردوی معلی رهسپار کابل گشت و خود او وارد کابل شده بنظم و نسق مملکت و تزیین سپاه و تربیت رعیت پرداخته بلشکر گرفتن نظام مواظب گشت

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان ﴾

(بالتماس سردار محمد یعقوب خان بحکومت هرات)

و مقارن اینحال که امیر شیرعلیخان بگرفتن فوج نظام و رعایت انام اشتغال داشت سردار محمد یعقوب خان که هرات و سردار فتح محمد خان را از خود و سردار محمد ابراهیم خان حاکم آنجا را اگر چه برادرش بود بیکانه می پنداشت عرض پرداز حضور قبله امجدش شده استدعا نمود که سردار محمد ابراهیم خان از حکومت هرات معزول و سردار فتح محمد خان منصوب فرموده شود و عرض اورتبه منظوری یافته سردار محمد ابراهیم خان بفرمان طلب در کابل آمده سردار فتح محمد خان از راه حکومت در هرات رفت و با وجود اینگونه ملاطفات که هیچ خواهش سردار محمد یعقوب خان رد نمیشد وی باغواهی اهل غرض بل بهواجس (۱) نفسانی و وسواس شیطانی از سبب و لیبهدی شهزاده عبدالله جان پادر سرکران شده تخم زوال نعمت در مزرعه دل کاشته از آب حسد در نشو و نما همی آورد و ظاهراً از هیبت سلطنت چیزی نکفته باطناً بمنقب (۲) فکر نکوهیده دانه نفاق میسفت و مترصد فرصت مخالفت پدر روز بسر می برد تا که امیر شیرعلیخان از خلاف جوئی و هرزه گوئی او نسبت بخود آگاه گشته دفعه از اوج اعتبارش فرود آورده اسبابیکه باعث مکنت و وحشت و رفعت او بودند همه ضبط و از وی باسر پدرش بازداشته شد و بجز از چهارصد سوار نظام که در زیر امر کرنیل فقیر احمد خان ریکا و تنخواه خوار خود او بودند در نزدش مانده دیگر چیزی از آلات تجمل و جلال برایش نگذاشت و او از مشاهده اینحال زیاده تر مضطرب احوال گشته از افعال و اعمال خویش که نسبت بپدرش در دل داشت هیچ در خاطر نیاورده پدر را درباره خود بدسکال می پنداشت و جوپای فرصت گریز بوده روز بسر می برد

﴿ ذکر بنی سردار محمد اسمعیل خان ﴾

(و اخراج شدنش جانب هندوستان)

و در خلال احوال مذکور سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان که از سبب فتح کابل که ذکرش در تضاعیف (۳) وقایع سال هزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری گذشت و باعث هزیمت امیر محمد اعظم خان و استقلال سلطنت امیر شیرعلیخان همین تسخیر کابل شد خود را در امارت شریک امیر شیرعلیخان می پنداشت و امیر شیرعلیخان نخست بحکومت ترکستان نامزد فرموده در ثانی باندیشه اینکه مبدا مصدر فتنه شود از رفتن ترکستان باز داشت و او ازین معنی آزرده گشته از شهر در قلعه مادر وزیر واقع چهار دهی رفته سواره و پیاده را تبه خوار خویش را یا خود برده با امیر شیرعلیخان هنگامه آرای قتال گشت و امیر شیرعلیخان هر چند هدایت و استیانت نمود نشنود تا که منشی بختیار خان سفیر دولت انگلیس مأمور استیانت او شده بدلا سائی و وعده نوازش در چند اولش آورد و چون اکثر از نوکران او از قزلباشیه چنداول بودند دروازه های چنداول را بر بسته آهنک جنک کرد و امیر شیرعلی خان از بالا حصار افواج نظام را با اتواب آتشبار بردانته کوه شیر دروازه که مشرف بر چنداول است فرستاده امر کرد که اگر مردم چنداول طریق معاونت سردار محمد اسمعیل خان بر گرفته اورا بیرون نکنند مردم سکنه آنرا با عمارتش هدف کلوله توپ و تفنگ ساخته با خاک یکسان نمایند و خوانین قزلباشیه مراد خانی و وزیر آباد و افشار و غیره ازین امر پادشاهی آگاه گشته از هر جانب نزد امیر شیرعلیخان شده تنبیه و تهدید سردار محمد اسمعیل خانرا بعهده گرفتند که بدون مقاله و محاربه سپاه پادشاهی او را بادست بسته حاضر بارگاه سلطنت کنند اما قبل

ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت هرات

(۱) هواجس خطرات (۲) مثقب برمه

ذکر بنی سردار محمد اسمعیل خان و اخراج او (۳) تضاعیف قاتلها و میانها

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت مستقله اعلیحضرت امیر شیر علیخان) (سراج التواریخ)

از دیگران ناظر حسین علیخان باصفر علیخان برادرش که از پدر پنجسیری و از طرف مادر از مردم سپاه منصور چنداول و خادم اخلاص کیش و نمک خوار صداقت اندیش امیر شیر علیخان بودند باندیشه اینکه قوم شان گرفتار عتاب پادشاهی نشوند و خراب و بیاب (۱) نکرند داخل چنداول شده سردار محمد اسمعیل خانرا کشیده باخود در بالا حصار بردند و شب اورا بقسم محبوس نگاهداشته بامدا دان امر اخراج او و سردار صالح محمد خان و سردار ذوالفقار خان برادرانش از حضور امیر شیر علیخان صادر گردیده ایشیک آقاسی شیردلخان مأمور گشت که ایشانرا جانب هند برده بسرحد داران دولت انگلیس سپرده مراجعت کند و او هر سه تن را بعد از توقف نوزده شب در چنداول و یکشب در بالا حصار برداشته بسرحد هند رسانیده بر گشت و سردار محمد اسمعیل خان از آنجا کریخته بر اصوات داخل ولایت بدخشان شد و از آنجا در کولاب رفته از آنجا وارد بلخ شد و در آنجا از تهی دستی روزگارش تلخ گشته از طریق انابه شرفیاب حضور امیر شیر علیخان گردید و او دوباره از کابلش اخراج هند کرده در لاهورش فرستاد و در آنجای بود تا که از اجل موعود فوت نمود

(۱) بیاب
بروزن شباب
یعنی خراب

❖ ذکر احداث شهر جدید موسوم بشیر پور ❖

ذکر احداث
شیر پور

و پس از اخراج فرمودن سردار محمد اسمعیل خان سردار شیر علیخان را بایالت قندهار سرافرازی داده شهر جدید بزرگی در جنب شمالی شهر کابل بدور پشته بی بی ماهر و بنا نهاده موسوم بشیر پورش کرده بتعمیر آن پرداخت و موازی پنجاه قله زمین که مساوی از دو هزار جریب باشد برای عمارات سکنه شهر برگزیده پشته مذکوره را محل عمارات پادشاهی قرار داد و نخست صرف خیرات و صدقات فرموده اساس حائط شهر را آغاز نهاد و دیوار سطبری که توپ و فوج بر فراز آن گردش کند مشتمل بر بروج متعدده و دروب و سیاه مرتفعه امر افراشتن کرد و در طرف اندرون دیوار حصار بفاصله گردش فوج و توپخانه دیوار جدا گانه و جای اقامه افواج متضمن بر بیوت کثیره معین فرموده ناظر حسین علیخان را مهتم این کار مقرر کرد و چندتن از افسران نظامی و بزرگان ملکی را برای تهیه اسباب تعمیر از قبیل سنک و چوب و خشت خام و پخته و آهن و غیره بزر دست او گشت و تمامت سپاه نظام را بزر دست بنایان و معماران و نجاران و غیره مأمور کار کرده در ماه پنجم و پیه اضافه از تنخواه ماهواره سپاهیان که هفت روپیه کابل بود اجوره قرار داد و تا پنجسال هزاران معمار و نجار و کلکار و آهنکار و اجوره کار دیوار سمت جنوب شهر و نصف از ضلع مغربی و قدری از ضلع مشرقی افراخته گشت و چاه بزرگی بفراتلیکه برای عمارات شاهی اختیار کرده جهت آبدادن عمارات و باغ و بوستان حفر کرده و هنوز به آب نرسیده بود که باز ماند

❖ ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان ❖

(و سردار عبدالرحمن خان در عرض راه بر جند و مشهد)

و در خلال احوال مذکوره چنانچه از پیش بشرح رفت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان از راه غربت و جلای وطن در روز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸۶ هزار و دویست و هشتاد و شش هجری وارد بر جند شدند و در آنجا پسران امیر علم خان مقدم ایشانرا کرامی داشته اقصی الغایت مهمان نوازی کردند و روز دوم ورود ایشان مادر امیر علم خان ایشانرا از راه مهمانی دعوت کرده مراسم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانید در روز دوازده ماه محرم از بر جند راه بر گرفته چون وارد شهر مخروبه سرایان شده آثار عمارات عظیمه دیده از ناپایداری و بی ثباتی دنیا متأسف گشته از آنجا در موضع یونسی که منزل بدو ائیسست فرود شدند و مردم آنجا از رداقت و شوری آب و هوا مهیک ذخیره (۲) جدا گانه از آجر و حجر و آهن برای خود ساخته آب باران دران فراهم شده آشامیدن شان ازان است و قبل از نزول کردن درین منزل امیر محمد اعظم خان را تب غرض گردیده یکماه از راه سپردن باز ماندند تا که افاقه یافته عزم راه نوردیدن کردند و هنگام شام رهسپار گشته و چند منزل در شب قطع مسافت و روز استراحت کرده وارد کاریز شهزاده شده در عمارتیکه شهزاده مخصوص خویش پرداخته بود فرود گشتند

ذکر
سرگذشت
امیر محمد اعظم
خان و سردار
عبدالرحمن
خان در عرض
راه بر جند
و مشهد

(۲) ذخیره
در اینجا یعنی
حوض آببار
است

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت مستقلة اعليحضرت امير شير عليخان) (سراج التواريخ)

وسردار عبدالرحمن خان که درد او غدا و تبار داری بیمار مهارت تامه داشت باعدم التفات عمش نسبت بدو او عمش را دوست میداشت چنانچه دوا و غذای او را بدست خود ترتیب داده بدیکری وا نمیکذاشت و سردار محمد سرور خان که نسبت فرزندى بامير محمد اعظم خان داشت در همه ایام بیماری او دوبار بعیادتش رفته دیکردر جائیکه فرود می شد مشغول کار خود می بود ودرین منزل یکی ازخدمه قدری زرد آلو حاضر کرده امیرمحمد اعظم خان میل خوردن ان نمود و چون چهار روز بود که تب او را فروهشته بود سردار عبدالرحمن خان باطبییبکه همراه شان بود هر چند منعمش نمود نپذیرفته چند دانه فرورود و سردار عبدالرحمن خان از نپذیرفتن گفته خویش آشفته گشته نزد نوکران خود رفت و ازتهی دستی اسلحه خود را فروخته صرف می نمود و در هنگام عصر این روز باوجود آشفتهگی از راه عیادت نزد عمش شده اجازت رفتن تربت عیسی خان حاصل کرد و براه افتاده عمش باوی قرار داد که بس ازینجروز ازقفاره نورد شوم و او که از مصارف دوپست سوار وعدم درهم و دینار متعسر و ناچار شده بود وارد تربت عیسی خان گشته درباغیکه حاکم آنجا ساخته و ازیکسال عزل گردیده بطهران رفته بود نزول کرد و عمارت جانب دیکر باغ را برای عمش پیرداخته خود در عمارت جانب دیکر جای کرد

﴿ ذکر اعزاز و اکرام کردن حاجی حسن علی تاجر ﴾

(وجه دادن بامیر و سردار)

و در باغ مذکور حاجی حسن علی نام تاجر داخل شده سردار عبد الرحمن خانرا ملاقات کرده از حقیقت حال و عسرت و پریشانی احوالش بخود معلوم نموده عرض پرداز شد که هر قدر وجه برای مصارف خویش بکار دارد پیش کشیده میشود و او که از ادای احسان آن مرد کریم بواسطه تهی دستی عاجز بود بجز از عاوفه آدم و اسب دیکر چیزی خواهش نمود تا که روز ششم امیر محمد اعظم خان نیز رسیده در باغ فرود شد و مخارج او و پسرش را نیز برعهده گرفته درهیچ چیز از البسه انسانی و جل و افسار و توبره حیوانی و زین و یراق مضائقه نکرد و آنقدر مهربانی و زور افشانی و مهمان نوازی نمود که از تاجران دیکر بلاد امکان بجای آوردن نبود چنانچه خود سردار موصوف در روزنامه خویش می نکارد که تا زنده باشم منت بار احسان او بوده نمیدانم که چه طور ادای آن خواهم کرد که شخص تاجر ناشناس از زر خویش در گذشتن به بیگانه از وطن اتفاق کردن مقدور کسی نیست خلاصه ده روز در آنجا بسر برده امیر محمد اعظم خانرا از راه نکس (۱) مرض فواق (۲) عارض گشت و ده روز دیکر از راه پیچون بازمانده تا که اوشفا یافت و پسر حمزه میرزای حکمران خراسان که پدرش بغارت کردن ایل ترکان رفته بود از ورود ایشان در تربت عیسی خان و بیمار و ناتوان بودن امیر محمد اعظم خان آگاه گشته بذریعه تلگراف بیایه سریر سلطنت خسر داده بعد بامر اعليحضرت ناصرالدین شاه يك تخت روان و پست و چهار راس استرجهت سواری امیر معزی الیه از مشهد فرستاده یکماه دیکر نیز در تربت عیسی خان توقف کردند و در وقت حرکت از آنجا مخارج ایشان را با حاجی حسن علی خان محاسبه کرده سی و پنج هزار روپیه که معادلست باهفت هزار تومان ایران بمیزان رفت و پس از قطع حساب حاجی موصوف را با خود همراه گرفته جانب مشهد ره نورد شدند و روز ششم وارد تبه سلام شده تعظیم قبه منوره امام رضا رضی الله عنه را بتقدیم رسانیده چون نزدیک شهر مشهد رسیدند سوار زرین کمر از فرانشان حضرت امام رضا (رض) باشش رأس اسب عربی زین و یراق مرصع و دو کالسکه که یکی خاصه جلال الدوله پسر ناصرالدین شاه و دیکری مال حشمةالدوله حمزه میرزای حکمران خراسان بود از راه مهمان نوازی و پذیره پیش آمده باعزاز و اکرام نام بشهر درآوردند و بقرب شهر پسر حشمةالدوله با هزار سوار باستقبال بیرون شده مراسم پذیره بجای آورد و چون داخل شهر گردیدند یکدسته فوج پیاده نظام بادوموزیک خانه در خیابان مقابل ارك دولتی سلام رسمی ادا کردند و داخل ازگ کشته سه روز مهمان حضرتی بوده بعد از طرف دولتی مخارج شاهانه برای ایشان میدادند و پس از ده روز حمزه میرزای حشمةالدوله عم ناصرالدین شاه از ترکتاز ترکان بازگشته امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد سرور خان و چند تن از بزرگان همراهان ایشانرا بهممانی در جای خویش دعوت کرده بعد از صحبت دوستانه

ذکر احسان
حاجی حسن
علی بامیر محمد
اعظم خان
و سردار عبد
الرحمن خان

(۱) نکس
بضم میم عود
کردن مرض
بار دوم
(۲) فواق
بادی که از
قعر معده
وسینه بیرون
آید و بقاری
هک هک
گویند

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت مستقلة اعليحضرت امير شيرعليخان) (سراج التواريخ)

و صرف طعام بمنزل خود بازگشتند و روز ديگر حمزه ميرزای حشمة الملک بازيد ايشان آمده و ملاقات مشفقانه کرده مراجعت نمود و سردار عبدالرحمن خان که از روز ورودش در مشهد بوميه زيارت امام رضا (رض) مشرف ميشد امروز پس از معاودت حشمة الملک زيارت رفته چون بازگشت دبیر الملک که متولی باشی روضه مقدسه بود او را در خانه خود بمهمانی برده مراسم احترام بجای آورد و بعد از توقف بازده روز در مشهد سردار عبدالرحمن خان را تب عارض شده بعد از سه روز شفایافت و از راه بازيد نزد حشمة الدوله شتافت و با او مشوره اظهار کرده که عنم دارم راه دره گز و طزن و اورکنج جانب بخارا شوم و او جوابش را موقوف بامرواجازه ناصرالدين شاه داشته بذريعه تلکراف از حضور او اجازت طلبيد و پس از مراجعت از نزد حشمة الدوله و گذشتن سه روز حشمة الدوله او را نزد خود خواسته از امر ناصرالدين شاه آگاهش کرد که ميپايد در طهران رفته پس از ملاقات و دیدار شاه اگر خواسته باشيد رهسپار ترکستان شويد و او در جواب گفت که از مشهد جانب بخارا رفتن نيکو تر است زيرا که اگر از طهران رهسپار مملکت ترکستان شوم روشن ميگردد که از چنان پادشاه بزرگ مرادش حاصل نشد که راه مملکت ديگر بر گرفت و اگر از ديگر بلاد اميدم بر نياید و از راه التجا روی بطهران هم و بمقصد رسم نام دولت ايران پست نشود زيرا که در افواه سمر کرد که دولت ايران نیز مثل ديگران اعانت نکرد و اين کلمات را گفته بمنزل خویش مراجعت نمود و پس از دو روز ديگر باز حشمة الدوله اش خواسته از امر شاهش آگاه کرد که اگر وارد طهران شوند يانشوند او را بمنزله فرزند خویش ميدانم و هر وقت که بيايند دولت ايران خانه خود ايشانست و سردار عبدالرحمن خان سفارش عذر خواستن خود را از ناصرالدين شاه بحشمة الدوله کرده يکتان راه بلد از نزد او با خود گرفته با عمش امير محمد اعظم خان وداع نمود

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(در عرض راه مشهد و بخارا)

چون سردار والا تبار از مشهد بيرون شده بعد از شش روز وارد دره کز کشت اللهيار خان دره کزی با هزار سوار پذيره اش کرده مقدمش را بغایت کرامی داشته نيك بنا و اخت و نامه حشمة الدوله را که جهت سفارش او با آن شخص راه شناس داده بود باللهيار خان سپرد و او پس از مطالعه نامه مذکوره سردار رفيع مقدار را بيرون قلعه دزه کرد رباغ خوش آب و هوای فرود آورد و از آميت خویش و سفارش حشمة الدوله بسيار اكرام و احترامش نموده يكماه بهمانی او را نگاه داشته هر قدر زحمتيکه از دست عمش امير شيرعليخان و پيودن کوهها و بيابان کشيده بود عوض آن از وی عزت و راحت دید و بعد از آنکه قافله تاجران ترکانيه که در سالی دود فقه مال التجاره آورده بدره کز ميضروختند و از آنجا متاع ايراني بار کرده می بردند و از د شدند سردار عبدالرحمن خان که در مدت مذکوره از همین سبب نگاه داشته بود که با ايشان همراه کند تا از سارقين ترکان آزار و اذيت نپيوند با تاجران همراه کرده اوزبک سردار و عزيز سردار و ارتق سردار را از تاجران طزن سفارش نمود که او را در اورکنج برسانند و خود نیز با هزار و پانصد سوار تا منزل ابيورد با سردار عبدالرحمن خان همراهی نموده از راه لطف آباد و قلعه خسرو وارد ابيوردش کرد و در سالی زارهای مردم آنجا که همه را آفت رسیده مرغهای بسيار فراهم شده بودند صيد زيادی افکندند چون از ابيورد گذشتند باللهيار خان وداع کرده پنج سوار بخواش خود او از همراهانش تا طزن با خود گرفته ره نورد شد و تمام شب با هم قطع مسافت کرده بامدادان بجنک کنار رودخانه طزن رسیده فرود شدند و چون مردم آنجا در موسم خربزه و هندوانه بفاليزها سکونت اختيار کرده بجز خربزه و هندوانه چیزی ديگر ندارند که بخورند و اينوقت موسم رسيدن فاليز بود که ايشان وارد کشته مانند همان مردم گذرانی کرده روز ديگر بطزن نزول کردند و بجز روز از سبب آنکه اسپ پياي سردار عبد الرحمن خان لکد زده بود در آنجا توقف نمودند و در ايام درنگ برای مصارف راه ريکستان کندم از جاهای دور خريده روز ششم طريق اورکنج بر گرفت و ارتق سردار ترکان از جمله سه تن سردارانيکه اللهيار خان با او همراه کرده بود در خانه

ذکر
سرگذشت
سردار عبد
الرحمن خان
در راه بخارا

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهدامارت مستقلة اعليحضرت اميرشيرعليخان) (سراج التواريخ)

خود رفته دو تن ديگر بهمراهی او بازماندند و شبدا تاظهر روز ديگر راه سپرده بسرچاهيکه آتش تليخ وناکوار بود وارد کشتند و دو روز درانجا مکث کرده ظهر روز سوم براه افتاده و هنگام شام اسپان خودرا گندم داده رهسپار شدند و برسم ايلغار اسپ رانده طلوع آفتاب بسر چاه بدبو و تليخ آب ديگر رسيدند و از سبب خسته و ستوهيده شدن اسپان ايشان شش روز بدانجا درنگ کرده ظهر روز اخير رو براه نهادند و بايوار و شبکير اسپ رانده نصف شب يکتن از نو کران سردار والا تبار که بستر خواب و اسباب چای و چراغ زدش بود بازمانده گرفتار ورطه حيرت و سرگردانی شد و خود سردار ستوده کردار با ديگر همراهانش بقافله از مردم ترکان که ششصد تن اسير از مرد وزن مردم ايران با خود داشت دوچار کشته از ايشان تفحص چاه آب کرد و ترکمانان بانديشه اينکه ايشان سوار قزاق ايرانند بمغالطه جواب دادند که باينقسم رفتار وقت سحر با آب خواهيد رسيد پس بگفته آنان بسرعت و شتاب اسپ رانده تا که آفتاب بلند گشت با آب رسيدند و از عطش پيتاب شده سردار عبدالرحمن خان زبان اسپ را سه چهار چاک زده خون پيرون نشد و از جوش لبو که با خود داشت در دهن اسپ و قدری بکام خود بريخت و از ترشی آن نیز اثر تری پديد نکشت ناچار دل بمرکز نهاده پراکنده و سراسيمه هنگام شام بجای واصل شدند و بعضی از عطش براه ماندند و سردار عبدالرحمن خان از آشاميدن آب قدری بحال آمده چند قراه که همراه داشت پر آب نموده بر اسپ که در ایورد بدو هزار روپيه خريده و نیرو مند بود بار کرده بصحابت یکی از نوکرانش برای باز ماندگان فرستاده قطب نمائی نیز بوی داد که اگر سرگردان شود بواسطه آن راه جويد و او بفاصله کروهی رفته بباز ماندگان که از عطش غشی کرده افتاده بودند رسيد و اندک اندک آب بحلق ايشان ريخته بعد از دیری بحال آورده باهم وارد سرچاه شدند و يکتن ديگر که با اسباب چای و چراغ در اول مرحله باز مانده بود نیز بهمان قافله ترکان که جمعی از اسيران ايران را با خود داشتند دو چار کشته چون پسر از معرفي او را بشناختند که نوکر سردار عبدالرحمن خان است آب و ناناش داده بارش را بر اشتراک خود نهاده تاسف بسيار نمودند که سردار فکو کردار را با همراهانش بخيال اينکه سواران ايرانيانند و از عقب اسيران خود آمده اند که باز بگردانند بياديه هلاکت رهنمونی کردیم خلاصه قافله مذکور در روز چهارم ورود سردار باوقار که در سرچاه توقف و قرار داشت وارد کرده سه روز ديگر باهم درنگ کردند و چهار شبه علوفه اهل قافله بسررار عبدالرحمن خان و همراهانش بمهمانی داده سه شب ديگر را خودش از آنها خريده از آنجا راه خيوه بر گرفت و روز پنجم وارد آنجا شده در زير درختان خارج شهر فرود کشته چند تن از نوکرانش باسر او جهت خريد بعضی اشیاء داخل شهر خيوه شدند و شهريان از ايشان پژوهش حال و پرسش احوال کرده چون دانستند که نوکران سردار عبدالرحمن خان نواده امير کبير خلد آشيانند بخان خيوه آکهي دادند و او یکی از زندمانش را نزد سردار رفيع مقدار فرستاده از زير درختان با همراهانش در اندرون برده در عمارات عاليه جای داده مقدمش را کرامی داشته روز سوم شخصی از جانب خان وارد منزل سردار خجسته اطوار کرده پيام رسانيد که خان از راه ملاقات وارد ميکردد و او نظر باوضاع خویش خود را مسافر دانسته قبل از آمدن خان سوار اسپ شده از راه ملاقات طريق ارک بر گرفت و بنزدیک دروازه ارک رسیده شصت ضرب توپ مکمل اسباب باتوپچيان حبشی نژاد آماده و بر عراده مشاهده کرد و بنجاه ضرب توپ تبریک کشاد داده خود خان بدروازه ارک پذيره نموده از محبت دست هم را گرفته داخل ديوانخانه شدند و چون سخن يکديگر را نميدانستند ترجمانی باسر خان پيش آمده ترکی و پارسی جانين را ترجمه ميکرد و دو ساعت باهم صحبت نموده در بين مذاکره خان سردار را خطاب کرده گفت که شما بمنزله برادر بزرگ منيد زیرا که پدرم محمد امين خان با امير محمد افضل خان مرحوم در حين حکومتش بترکستان اقصی الغایت مزاوده و دوستی و مکاتبه داشت و اکنون بسی شکر گذارم که مشغول ملاقات و صحبت و دیدارم و اينک دوشهر از جمله هفت شهريکه در تحت حکومت دارم برای زیست خود قبول کرده در حکومت با من شراکت کنيد و هر وقت که عنزم تسخير بلخ نماييد يك لک سوار و پياده که از ايل والوس خود در زير فرمان دارم ملازم رکاب سازم که بلخ را متصرف شده بايکديگر جوار و مدد کار شويم

وسردار عبد الرحمن خان وعده جواب این ملاطفت خانرا با کفتن چند سخن دیگر از خود بروز سوم گذاشته از جای برخاست و خانش تادربار کاه همراهی نموده باز کشت وسردار عبدالرحمن خان جانب منزل خود شده از عرض راه یکی از نوکران خان او را بر گردانیده اظهار کرد که خان در باغ شاهی جای برای شما تعیین فرموده وهمه همراهان شما در آنجا رفته اند ومن جهت راه بلدی مأمور شده ام که شما را در باغ مذکور برسانم چنانچه با هم بقدر دو صدکام از شهر بیرون گردیده داخل باغ شدند وسردار والا تیار دران باغ شاهانه منزل گردیده رحل استراحت انداخت وبعد از دو ساعت خزانه دار خان زداو آمده مزده داد که خان مرا امر کرده است که تادولک طلا اگر بکار باشد بشما بدهم ومقارن اینحال فرستاده از جانب وزیر حاضر آمده همین نوید داد وسردار عبدالرحمن خان تشکر وامتنان کرده کفت که در روزی پانزده رویه کفایت مؤتم کند زیاده بر آنرا کار ندارم وخزانه دار با فرستاده وزیر کفته او را نزد خان تقرر کردند وخان در روزی هزار دانه طلا مقرر فرموده امر کرد که هر روز در نزد او گذارند چنانچه روز دیگر خزانه دار هزار دانه طلای مسکوک آورده پیش سردار سعادت اطوار نهاد وهر چند کرفتن آن در طبیعتش ناگوار بود اما از کثرت الحاح خزانه دار که اظهار واصرار کرد که اگر این طلا پذیرفته نشود خان آزرده گردد پس ناچار یکی از خدام را امر نموده برداشت وهمچنین یومیه هزار دانه طلا بهمان خادم می سپرد وچون سردار باوقار در باب ملاقات دویمین سه روز وعده داده و تا بخروز بملاقات نرفت وزیر خان حاضر آمده از سخنانیکه بخان بعد از سه روز وعده کفتن داده بود بمخاطرش آورد وسردار عبدالرحمن خان لب بگفتار کشوده کفت که آنچه رامن اندیشیده ام اینست که با چندن از بزرگان این مملکت از راه صوابدید خان ومعمدانش در بطرز بورغ نزد امپراطور روس رفته دیوار مواضعه ومعاهدة سدید برافرازم زیرا که امور حکومت شما مغائر انتظامات سلطنتی اند و بر سوم الوسی اجرای کار را منوط داشته اید میشود که بعد از یک یادوسال دولت روس عنزم تسخیر این مملکت جزم کند وملک را متصرف شود واورفته همه این کلمات را بانتایجش نزد خان بیان کرد واواعیان و بزرگانرا طلبیده اظهار این مدعا نمودوایشان که از خود بزرگتری را ندیده بودند کفتند که دولت روس را باما کاری نیست و اگر چنانچه سردار افغان بیان کرده است آهنگ این ملک کند آلات جنگ آماده اند ومردان نام وننگ استاده دولت روس را زبون واز ملک بیرون کنند وروز دیگر وزیر رضای خان وخود را باستبعاد واپای دیگران نزد سردار عبدالرحمن خان باز داشته اینرا نیز ابراز (۱) داد که خانرا عنزم آن در ضمیر است که خواهرش را بشما عقد مزاجت بسته ودوشهر را از هفت شهریکه دارد بشما سپارد بعد با هستی امیرا که شما اندیشیده اید بادولت روس بروی کار آرد واو جواب داد که ازین اراده خان میباید تیرهای حسد بزرگان این ملک را نشان شوم اینرا کفته نیز بزبان راند که حال ناچارم که ازین مملکت بیرون شده در بخارا روم زیرا که بدانسو امور ضروریة بسیار دارم ووزیر در جواب اینکلام او کفت که ابن عم شما سردار محمد اسحق خان که در بخارا رفته نظر بند کشته است ونیز جمعی از خدما شما که از دست نایب محمد علم خان از بلخ در بخارا پناه برده اند نان خشکی نمیباید پس شما چرا آهنگ آنجا کنید میباید خدمه خود را از آنجا درینولا بطلبید واو که فسخ عنزم در نهادش نبود لب بتکلم کشوده در جواب وزیر کفت که بهر عنوان که بتوانید رخصت حر کتم حاصل کنید و خان بگراحت پذیرفتار کفتار سردار والا تیار شده یکصد و پنجاه اشتر مایه را آرد وجو ونان روغین وخیمه وفرش وظرف وچهل تخته قالین برای توشه راه وتحفه بار کرده بیست تن بنده جهت خدمت بسردار رفیع مقدار بخشید ودو صد رأس کوسپند باریج و روغن زیاد همراهش مقرر فرموده بعد با هم وداع کرده راه بخارا بر گرفت

﴿ ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان در بخارا ﴾

(و سرگذشت او در آنجا)

واز خیوه بعد از طی پنج منزل وارد کنار رود جیحون شده عبور کرد و در منزله غور وشور آب خان فرود کشته از آنجا بهت روز در منزل قره کول نزول نموده در آنجا تبریک نامه های وصولش از جانب سردار محمد اسحق خان وخادمان خودش که در بخارا بودند بمطالعه اش پیوسته از آنجا روز سوم وارد بخارا کشت وچون

(۱) ابراز
یعنی اظهار

ذکر ورود
سردار عبد
الرحمن خان
در بخارا

در شوق امير بخارا باشاره کورنر دولت روس رايه سرزنش مير صرم بيگ خان جانب حصار و کولاب بر افراشته بود از ورود خویش در بخارا بذريعه مکتوب امير را آگاه کرده اجازت خواست که تا مراجعت رايه عاليات در بخارا درنگ کند و با از راه ملاقات آهنگ شرفياهی حضور نماید و او در کولابش نزد خویش دعوت نموده سردار والاتباع بعزم رفتن آنجا از طلاهاييکه خان خيوه عطا کرده بود اسب و پراق و لباس آماده نمود و اشتر نيرا که خان مزبور داده بود نیز فروخته عبید را که از مواهب او نزد خود داشت همه را آزاد فرموده تا بیست روز اسباب سفر کولاب را ساز کرد و بانجصد سوار از بخارا رو جانب حصار نهاد و در بين راه موضع بلندی را که از خاک جهت خیمه و بارگاه پادشاه بر افراشته بودند مشاهده کرده در حوالی آن خون بسیار ریخته دید و از مردم آنجا جويا شده گفت که این خونها از کوا نیکه برای تبریک فتح حصار گفته اند خواهند بود ایشان آمجگر سوز حزن اندوز از نهاد بر کشیده گفتند که این خون اسیران حصار است که پانزده روز پیش ازین بارگاه پادشاه بر زبر این تل خاک افراخته بود که حصار را فتح کرده هزار تن اسیر حاضر حضور کردند و او همه را بقرب بارگاهش امر سر بریدن کرد و سردار استفهام فرمود که مگر تقصیر زیاد داشته اند و گرنه اسیر را کسی نکشته است و ایشان گریه کنان گفتند که این پادشاه هزاران تن را بدون تقصیر کوسپند آسا از دم شمشیر گذرانیده است چه جای آنکه در جنگ دستگیر شود و اسیرش گفته نکشد و سردار والاتباع ستم و کشتار پادشاه بخارا را حمل راستیلا و تغلب دولت روس نموده بدل گفت که بزرگان این مملکت بامید جاه روی از حق بر تافته و شرع شریف را خوار شمرده اند که نه از علماء پرشش راه و چاه کنند و نه ایشان با سر معروف و نهی منکر مردم را آگاه نمایند و خواص و عوام شب و روز گرفتار کبر و حسد و بخل و عداوتند چنانچه خود سردار نیکو گفتار در روزنامه خویش نکار داده است که در بخارا با وجودیکه اهالی آن در اقامه او امر و نواهی شرع شریف طاق و در دینداری شهره آفاقند آنقدر ارتکاب منیبات دیدم که در هیچ مملکتی ندیدم خلاصه خادمانش را امر کرده خاک بروی خونهار ریخته صورت چند قبری آراستند و از آنجا رهسپار گشته روز یازدهم حرکت از بخارا وارد حصار شد و چند تن از افسران سپاه با هزار سوار پذیره اش کرده با پادشاه در سراییکه تعیین فرموده بود فرودش آوردند و روز چهارم ورود پادشاه بملاقات خویش دعوتش نمود و پس از ادای مراسم ملاقات خادمان پادشاه ده هزار تنکه و شش توپ کتخواب برسم هدیه آورده پیش سردار سعادت شعار نهادند و دیگر اعتنائی نکردند بنا بران سردار عبدالرحمن خان از پادشاه بخارا نا امید شده بانجصد سواریکه همراه داشت از شهر بیرون شده در کناری جای گزید و با وجودیکه زمستان بود داخل شهر نشده در بیرون بخیمه روز بسر میبرد تا که پادشاه بخارا از عدم علوفه راه مراجعت بر گرفت و سردار عبدالرحمن خان نیز از قفای او رهسپار شده چون وارد بخارا آگشت پس از ده روز بذریعه مکتوب از پادشاه بخارا اجازت رفتن سمرقند خواست و نوشت که در چهار ماه چهل هزار طلا که با خود داشتم تمام بمصرف پنجصد سواریکه با من گرفتار خدمت عالی بودند رسیده دیگر هیچ ندارم که مایه صرف خویش گذارم و او در اقامت بخارا و رفتن سمرقندش مخیر ساخته اینقدر پیام داد که اگر نرود بهتر است و سردار والاتباع رفتن سمرقند اختیار کرده رو بر نهاد و روز چهارم وارد کته قرغان شده چون چیزی نداشت اسباب نخبه و عمد اش را قبل از ورود در شهر فرستاده که فروخته علوفه آماده کند و بکتن کرنیل دولت روس که در اندرون شهر بود آگاه گشته از فروختن اسباب مانع آمده ما کول و مشروب از جانب دولت آماده کرده قاضی شهر را با میر شب و صد سوار از راه پذیره بیرون فرستاده سردار والاتباع را با عزاز و کرام بشهر در آوردند و بجاییکه برایش قرار داده و خوردنی و آشامیدنی مخصوص اودران نهاده بودند فرودش آوردند و کرنیل مذکور که در آنجا منتظر ورود نشسته بود از چارخواستی پس از پرسش رسمی و پژوهش احوال جنرال و کپورنلرتاشکنند و سمرقند که از کرنیل نموده بصرف طعام مشغول گشته و چون طعام برداشته شد کرنیل بمنزلکاه خویش رفته بعد از ساعتی هزار تنکه نقد با شپاهی خوردنی و آشامیدنی برای همراهان سردار باه قار فرستاد و روز دیگر سردار نیکو اطوار از طریق باز دید نزد کرنیل شده با هم صحبتی نموده باز گشت و سه روز بر سیل مهمانی وجه نقد و خوردنی و آشامیدنی

بیک منوال از جانب دولت صرف شده روز چهارم با کرنیل وداع کرده از آنجا روی بسوی سمرقند نهاد و در سه منزلیکه از آنجا تا سمرقند بود همان هزار تنسکه با علوفه از دولت داده میشد و در روز ورودش حاکم وقاضی شهر سمرقند با صد سوار نظامی و بزرگان ملکی پذیره کرده در سرای قاضی که برای او و سرای دیگر در پهلوی آن جهت نوکرائش معین کرده بودند فرود آوردند و مخارج شب و روز ایشان از طرف دولت بهمائی میدادند و روز سوم جنرال ابراموف ترجمانش را نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده در جای خویش دعوتش کرد و او با سردار محمد اسحق خان عمزاده اش نزد او رفته و او تادرب نشیمن گاه خویش که مسجدی بود و چند خانه دیگر از همسایگان آن عبادت گاه حی داور را نیز غضباً در تصرف داشت پذیره نموده با ایشان در اندرون مسجد باز گشت و با هم بکرسپها نشسته و یکساعت صحبتی کرده هر دو تن سردار بمنزل گاه خویش معاودت نمودند و از ققای ایشان سه دست لباس سراپا برسم هدیه خادمان جنرال ابراموف آورده نزد سردار عبدالرحمن خان گذاشتند و روز دیگر جنرال مذکور از راه بازدید نزد سردار عبدالرحمن خان شده بعد از صحبت یکساعت مراجعت کرد و روز یازدهم ملاقات اینجنرال دونامه از کوفشان کبور ناتر مقیم تاشکند بسردار عبدالرحمن خان و جنرال ابراموف رسیده نکاشته بود که اشتیاق شمارا دارم و جنرال رافرمایش تهیه سامان سفر کرده مرقوم داشته بود که باعزاز و اکرام رهسپار تاشکندش سازد چنانچه تا چهار روز اسباب سفر او را آماده کرده بعد با صد سوار روانه تاشکند شده خود سردار و الاتبار در کالسکه شاهانه برنشسته رهسپار گشت و منزل بمنزل کالسکه اش را تبدیل نموده چهل سواره نظام که مأمور همراهی او شده بودند نیز عوض میشدند تا که در تاشکند نزول کرد

ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در تاشکند

(و ملاقاتش با کبور ناتر)

و در روز ورودش تاشکند کلوچوف نام سپهسالار ترکستان با چهار صد تن از سواران نظام پذیره اش کرده بعزت و احترام در عمارتیکه برایش معین کرده بود فرود آورد و روز سوم سکرتر کبور ناتر کالسکه خاصه او را نزد سردار عبدالرحمن خان حاضر آورده خبر ملاقات کبور ناتر را داده وی در کالسکه نشسته راه جای کبور ناتر بر گرفت و بقرب منزل او یکفوج هزاری از پیاده نظام و یکدست موزیکخانه با همه منصبدارانیکه از درجه کرنیلی پست تر بودند پذیره نموده در دالان اول جنرالها استقبالش کرده بعد با هم داخل ازول یعنی تالار بزرگی شدند و با کبور ناتر و ندیمان او ملاقی شده دست هم را گرفته سردار و الاتبار و کبور ناتر داخل خانه دیگر که کرسی و میز بسیار در آن چیده بود شده هر دو تن با هم بیک کرسی نشستند و پس از صرف جای کبور ناتر سردار عبدالرحمن خان را تکلیف آن نمود که اکنون که مهمان دولت میباشید ابواب مکاتبه را با مردم افغانستان مسدود نمائید و او این امر را پذیرفته قرار داد که هرگاه نامه بخط خودش از عرض راه افغانستان بدست کار گذاران روس افتد ملزم بوده در الزامش تن دردهد و نامه که به او و خط دیگری باشد دولت او را ملزم نداند زیرا که دشمنانش مهتر سازی کرده او را ماموم امنای دولت خواهند نمود و این مواضعه را نوشته بر میز کبور ناتر نهاد تا در وقت مقابله جعلی معیار امتحان باشد بعد بمنزل خویش مراجعت کرد و در شب باز کبور ناتر بهمائی دعوت نمود و درین مجلس زن کبور ناتر با همه زنان افسران حاضر بودند و چون سردار عبدالرحمن خان داخل بزم مهمانی شد باجه نوازان با موزیک دستی حاضر آمده بودند چنانچه در وقت ورودش کبور ناتر تادالان سوم پذیره کرده و دست سردار سعادت اطوار را گرفته و رفته در پهلوی خود جای نشستن داد باجه نوازان برسم سلامی سرگرم نواختن بودند و آنکاه که نشستند خاموش گشته کبور ناتر تمامت افسران را که بر کرسپها نشسته بودند بسردار معرفی کرده بعد بساط جای آورده چون صرف شد باجه نواختن پرداخته ساز خوشنودی با او آوردند و ما کول و مشروب را با اقسام حلویات و فواکه در خانه دیگر چیده بودند و هر که میل میکردی قید داخل آن خانه شده خورده و آشامیده و باز کشته بجای خود مینشست و تا سحر بساز و طرب بسر برده بعد هر که نام بمقام خویش رفته سردار عبدالرحمن خان نیز مراجعت کرد و همسکام ظهر روز دیگر کبور ناتر از راه بازدید نزد سردار و الاتبار شده او دور اسب عربی با زین و یراق طلا

سرگذشت
سردار عبد
الرحمن خان
در تاشکند

و فقره ويكقبضه شمشير مرصع و پنج توپ ابره کشميری و دو نخته رضائی و دو توپ که خواب برسم ارمنان بیش کبور ناتر نهاده و او پس از صرف جای بجای خود باز کشته روز دیگر جنرال کلوچوف سردار را بمهمانی دعوت کرده احترامش نمود و او وقت عصر بمنزل خویش معاودت کرده همچنین تمامت جنرالانش دعوت مهمانی کرده اعزاز و اکرامش مینمودند و پس از گذشتن عید نصرانیان کبور ناتر سردار نیکو کردار را بقواعد گاه سپاه نظام طلبیده شلک توپ و تفنگ و قواعد جنگ را نشان داده باهم باز کشتند و پس از معاودت تمامت لشکر نقی را که بزیر تبه زده بودند آتش زده پراياند و این صنعت ایشان خیلی مطبوع و پسند سردار راست رفتار افتاد و روز دیگر نیز کبور ناترش طلبیده اظهار کرد که امپراطور بزرگ تلکرافاً پرسش حال و پژوهش احوال کرده و فرموده است که در بطرز بورغ آمده تلافیات امپراطورانه را مشافهه دیده و شنیده خود را آسوده خاطر دارد که دولت خانه خود ایشانست و سردار عبد الرحمن خان امتنان نموده پاسخ داد که البته زحمت قطع مسافت را کشیده ایندولت را خانه خود دیده پناه گزیدم و رفتنش را دریانتح و عده جواب گفتن بفر داداده مراجعت کرد و باخدمه و همراهان مشورت کرده صلاح کار جست و ایشان رفتنش را در بطر زبورغ رأی نداده گفتند که در غیاب شما حیرت بخارخ داده در کار و بار خویش مضطر و سرگردان شویم و او هر چند حجت آورده گفت که دعوت چنین پادشاه بزرگ را نپذیرفتن چون منیکه هزاران مهمان مثل من در مهمان خانه اش افتاده باشد نزد عقل مستحسن نیست ایشان رضا ندادند پس روز دیگر بنا بوعده که داده بود نزد کبور ناتر شده از رأی ندادن نوکران و همراهانش اظهار نکرده از خیال خود در باب رفتنش در بطر زبورغ گفت که چون نو وارد شده و بچصد سوار با خود دارم و سامان درستی میسر نیست مدتی میباید که سامان سفر پانخت آماده شود تا آنوقت اگر فریاد خاطر امین اطور اعظم آمده طلب فرمایند رهسپار شوم نیکو خواهد بود و کبور ناتر این گفته سردار عبد الرحمن خان را پذیرفته رخصت مراجعت منزلش داده و عده خواست که تلکرافاً با امپراطور اعظم خبر داده هر امریکه صادر گردد اجرا خواهد شد چنانچه بواسطه وزیر اعظم پادشاه خبر داده عذر سردار باوقار پذیرفته خاطر اعليحضرت امپراطوری نیز کشته این امر بنام کبور ناتر شرف نفاذ یافت که سردار عبد الرحمن خان سخن معقول گفته است اما در هر يك از آنها شکند و سمرقند که اقامت اختیار کند و هقامیرا که پسندد از طرف دولت خریده تفویضش کند و در ماهی یکمزار و دو صد و پنجاه سم که معادلت با سه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه کابل برای مصارفش مستمراً داده عکس او و همراهان بزرگش را گرفته ارسال پانخت بدارد و کبور ناتر سردار عبد الرحمن خان را نزد خود خواسته از امر اعليحضرت امپراطور آگاهش کرد و او آخر رسند کشته و عده عکس گرفتن را بروز دیگر گذاشت چنانچه روز دیگر نوکرانش را تکلیف رفتن بعکس خانه کرده ایشان سرباز زده بعکس گرفتن خود هارضا ندادند پس سردار و الاتبار تنها بعکس خانه رفته سکرتر از حاضر نشدن همراهانش پرسیده او پاسخ داد که اشخاص صاحب قوم نیستند و اعتباریکه یافته اند از خدمت است و گرنه هر کدام از مقامی اند که قوم و نام ندارند لهذا با خود نیاوردم و سکرتر گفت که خوب گردید زیرا که اگر امپراطور عکس ایشانرا دیده از اقوام و قبائل ایشان جويا میشد که بزرگان کدام طوائفند انفعال روی میداد خلاصه داخل عکاس خانه شده و عکسش را گرفته بمنزلش مراجعت کرد و چند روز دیگر از تأسف اینکه نوکران و همراهانش از رفتن در پانخت مانع گردیده و از عکس گرفتن ابا نموده بودند قریب حزن و اندوه بسر همی برد بعد از چندی ملاقات و داعی کبور ناتر را کرده رخصت مراجعت سمرقند خواست و باجارت او از تاشکند راه بر گرفته وارد سمرقند شد و جنرال ابراموف مقیم سمرقند خواست که بقرار امر امپراطور تا مبلغ يك لاک روپیه را جای اقامت بایش خریده تفویض کند اما سردار عبد الرحمن خان نپذیرفته سرائی را برای سردار محمد اسحق خان کرو گرفته خودش در باغ واقع دروازه قلندر خانه که مال در عیبتی و ضبط پادشاهی بود جای گزید و برای نوکرانش در اطراف باغ چند چاروا از مردم رعایا عاریت گرفته رحل اقامت انداخت و در هنگام توقف جستن سمرقند اکثر نوکرانش بر رخصت و بیرخصت از وی روی بر تافته هر کدام راه مقامی بر گرفت مگر کسانی که سپاه پیشه بودند روی دل بر تافته مردانه وار بدون اندیشه استقامت کردند و همدین سال امیر محمد اعظم خان از مشهد روی امید بسوی طهران نهاده بقراب شاه بود بسطام از کسوت حیات عاری و در مزار بنده مقبول بارگاه ایزد باری حضرت با یزید بسطامی بعمر پنجاه سالگی در زیر نقاب تیره تراب متواری گشت

﴿ وقایع سال هزار و دوصد و هشتاد و هفت هجری ﴾

درین سال سردار محمد یعقوبخان که از سبب ولیمهدی شهزاده عبداللهجان و بی مهری اعلیحضرت امیر شیرعلیخان چنانچه در تضاعیف سوانح سال هزار و دو بیست و هشتاد و شش بشرح رفت آتش حسد در کانون دلش افروخته گشته بود و مترصد فرصت روز بسر میبرد اسباب فرار و ادوات روی بر تافتن از پدر ناچارش آماده کرده و از رازی که در خاطر داشت هیچکس را آگاه نموده روزی بهانه تفرج سواران نظام را کبابی خود را با کارخانه طباطبائی از شهر در باغیکه مقبره پادشاه مرحوم است فرستاده خود سوار شده از راه مغالطه در قلعه مادر وزیر رفت و از اینجا براه غزنین روی جانب قلات و قندهار نهاده امیر شیرعلیخان آگاه گشته از روی آشتی خواست که خود تعاقبش نماید اما قبل از آن عریضه سردار محمد یعقوب خان که از عرض راه مصحوب لالا حیدر فرستاده بود بشرف مطالعه کارکنان پایه سریر سلطنت پیوسته مرقوم داشته بود که مردم کابل همه بامن یکدل و یکجبهت بودند اگر اعلیحضرت والا را گرفتار میساختم میتوانستم لکن حق پدری و حیای فرزندی حائل و مانع گشته مرتکب آن نشدم و خدا را که دست از من بدارد و بحال خودم گذارید اگر نه از گشته پشته خواهم ساخت و امیر شیرعلیخان ازین عرض جسورانه او زیاده تر عتاب ناک شده سردار یحیی خان خسر او را با سردار زکریا خان و شاه مردخان و جمعی از سواران بتعاقب او گاشته میرآخور اختر محمد خان و شاه محمد خان پیشخدمت را بچاپاری و ایلغار جانب هرات و قندهار رهسپار فرمود که حاکن هر دو بلده را آگاه کنند تا او را بشهر ننگذارند و در برویش بر بندند و سرداران متعاقب تا میدان اسپ از قفای او تاخته و او را نیافته معاودت نمودند و خدای نظر خان وردک حاکم غزنین در بروی سردار محمد یعقوب خان بر بسته بضر بکلوا تفتک از پیش براند و او چند رأس از اسپان سرکاری را از بیرون شهر بتاراج گرفته رهسپار شد و همچنین حاکم قلاتش نیز از در آمدن قلعه بازداشت و سردار شیرعلیخان حاکم قندهار باصفدر علیخان قزلباش افسر نظام از وصول اختر محمد خان و شاه محمد خان که بچاپاری رهسپار شده بودند بر کاهی حال آگاهی یافته اسباب قلعه داری آماده و استوار کرده مترصد رسیدن سردار محمد یعقوب خان نشستند تا که مشارالیه از در آمدن بقلعه قلات مایوس گشته بکفوج پیاده نظام قندهاری که مقیم آنجا و کرنیل محمد کبیر خان اچکزائی افسر آن طلب کابل شده بود سردار موصوف را پذیرد کرده با او رهسپار قندهار شد و سردار محمد یعقوب خان با جمعی از فتنه جویان چون ایشیک آقامی عطاء الله خان و عبدالظاهر خان باریک زائی انگیزائی و آخند زاده شهاب الدینخان و سردار شاه بسند خان ملک دین زائی و ایشیک آقامی عطاء محمد خان برادر زاده ایشیک آقامی شیردل خان و میرآخور آقا جان خان قزلباش و بهادر خان خواهرزاده ناظر نعیم خان و غیره وارد نواحی قندهار شده بواسطه خوانین مذکور تمام طوائف درانی را اغوا کرده با خود در تسخیر قندهار یکدل و یکجبهت ساخت و هم سردار محمد هاشم خان بن سردار محمد شریف خان بدو گرایشید سامان ضروریه اش را از وجه نقد و خیمه و فرش و ظرف از خود داده اسباب مکنش را راست نمود بعد با هم روی تسخیر جانب شهر قندهار نهاده سردار شیرعلیخان و صفدر علیخان را بمحاطره انداخت و امیر شیرعلیخان از التهاب این آتش مشوش گردیده سپهسالار فرامرز خان را که از راه استحکام سرحد و ثغور و علم آوردن باحوال مردم نزدیک و دور و انسداد راه دخول سردار عبدالرحمن خان در ترکستان فرستاده بود طلب کابل فرمود و همچنین سردار محمد اسلم خان را از خوست خواست و سپهسالار فرامرز خان شرفیاب حضور گشته قرب چهارلک رویه از طرائف تحائف که بزرگان ترکستان برسم هدیه بوی داده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع مملکت آرا گشت

﴿ ذکر مأمور شدن سپهسالار فرامرز خان ﴾

(به تنبیه و تهدید سردار محمد یعقوب خان)

و اعلیحضرت امیر شیرعلیخان پس از پذیرفتن تحف و هدایای سپهسالار فرامرز خان او را با جمده فوج پیاده و ده فوج سواره و چهل ضرب توپ و سه هزار سوار کبابی از کابل برای تنبیه و تهدید سردار محمد یعقوب خان

ذکر مأمور
شدن سپهسالار
فرامرز خان
جانب قندهار

خان جانب قند هار گسیل فرمود و از قفای او سردار محمد اسلم خان را نیز که از خوست رسیده بود بالشکر دیگر رهسپر ساخت و چون سپهسالار فرامرز خان دو منزل از قلات گذشته فروکش کرد سردار محمد یعقوب خان بامر دم طوائف درانی که چهل هزار تن بودند تاج مقابلت با سپاه نظام و توپخانه در خود ندیده دست از محاصرهٔ قند هار بازداشته راه موطن و مساکن خویش برگرفته پراکنده شدند و سردار محمد یعقوب خان با خوانینیکه محرکش بودند هفت هزار تن روی بسوی گرشک نهاد و حاکم گرشک از در آمدنش در آنجا مانع گردیده بضراب کلوله تفنگ براند بنا بران از کنار رود هیرمند ره نورد کشته داخل قبائل قوم بار کزائی شده از میان طائفهٔ نور زائی عبور کرده بعلاقهٔ گرمسیر در آمد و از آنجا براه ملخان از خاک افغانستان بیرون گردیده داخل سیستان متعلقهٔ دولت ایران شد و از آنجا بعزم ترکناز وارد انار دره کشته دست بتاراج مال و مواشی مردم آنجا کشود و ازینسوی سپهسالار فرامرزخان وارد قندهار شده بلا توقف راه تعاقب سردار محمد یعقوب خان برگرفته چون وارد گرشک گردید از رسیدن او در انار دره واقف گشته در پشت رود باز گردیده سردار میرافضل خان حکمران فراه از راه اندرز و نصیحت در انار دره نزد سردار محمد یعقوب خان شده موعظت و هدایتش نمود و از ستیزهٔ با پدرش بازداشته بای او قرار داد که زمستان در پشت رود بسر برده بمالیات آنجا قناعت ورزد تا در بهار او از راه شفاعت در کابل رفته از پدر والا گمرش عفو تقصیر خواسته حکومت هرات را برای او حاصل نماید و سردار محمد یعقوب خان سخنان سردار میرافضل خان را بکوش قبول جای داده التماس کرد که او بیشتر رفته سپهسالار فرامرز خان را بالشکرش از جاییکه فرود شده باشد جانب قندهار مراجعت دهد و خودش از قفای او وارد پشت رود شود و سردار میرافضل خان از راه قبولیت التماس او بعزم معاودت دادن سپهسالار فرامرز خان پیشتر روان شده سردار محمد یعقوب خان از عقب او راه پشت رود برگرفت و مقارن آنحال سپهسالار فرامرز خان از پشت رود روی بسوی انار دره نهاده در منزل بیابانک با سردار میرافضل خان ملاقی گشت و از قرار دادیکه او با سردار محمد یعقوب خان کرده بود سر باز زده سوار بسیار تعیین کرد که بایلغار رفته در هر جا که رسیده باشد گرفتارش سازند و سردار میرافضل خان قرار داد خود را بهدر دیده شاطر خود را پیشتر از سواران مأمورهٔ سپهسالار نزد سردار محمد یعقوب خان فرستاده از عزم سپهسالارش خبر داد که ابتدای زمانش منسوب بدان ننگند که او بجهت سردار محمد یعقوب خان از انار دره آورده دستگیر ساخت و شاطر او در منزل و اشیر بسردار محمد یعقوب خان رسیده از سواران کاشته سپهسالار آگاهش کرد و او از راه فرار دوباره داخل سیستان شده همراهانش پراکنده گشتند و زیاده از دو هزار سوار برکابش باقی نماندند و سواران سپهسالار بی نیل مرام در اردو باز گشته بعد سپهسالار بقندهار مراجعت نموده رحل اقامت انداخت تا که سردار محمد یعقوب خان از سیستان براه قاشات روی امید بعزم تسخیر هرات جانب ایلات ترا که که در وقت حکومت هرات راه مولات با ایشان سپرده بود نهاد و چون وارد کهسان شد بمواید همراهانش از در آمدن قبائل ترکان عطف عنان کرده روی تاراج بسوی غوریان آورده آنسر زمین را متصرف گشت و سپهسالار فرامرز خان از ترک تازاو آگاه گشته از قندهار رهسپار هرات شد و در منزل اسفزار بفرمان امیر شیرعلیخان که مرقوم فرموده بود که در هر جا رسیده باشد تا وصول موکب هابونی که عنقریب ریات عالیات شقه کشای آنصوب خواهند شد توقف کنند شرف وصول یافته بمنزل مذکور درنگ کرده عنان باز کشید

(ذکر محاصره هرات)

(و کشته شدن سردار فتح محمد خان)

و از آنسوی سردار فتح محمد خان حاکم هرات از رود سردار محمد یعقوب خان در غوریان خبر یافته سردار محمد عزیز خان بسر خود را با چهار فوج پیاده نظام و چند ضرب توپ و سواران کشاده هرات بغوریان فرستاد و ایشان وارد آنجا شده با سردار محمد یعقوب خان هنگامه آرای پیکار گردیدند و در حین تسویه صفوف جنک افواج پیاده نظام سردار محمد عزیز خان

خان نظر باحسان و سلوک سابقه سردار محمد یعقوب خان که بایشان کرده بود بیریق فرود کرده خود را بوی تسلیم نمودند و سردار محمد عزیز خان از مشاهده این حالت رو بهزیمت نهاده از راه فرار با سواران کشاده داخل هرات شد و سردار محمد یعقوب خان ملک افواج و اتواب و قورخانه اوشده مکتبی بدست آورد و از غوریان بعزم تسخیر شهر هرات راه بر گرفته سردار فتح محمد خان یاسه فوج پیاده نظام و سوارانیکه در تحت رایش مقام داشتند بقلعه داری پرداخته حصاری گشت و سردار محمد یعقوب خان از کرد راه در رسیده هرات را بمحاصره انداخت و شهر یاران که در هنگام حکومتش از وی حمایت و مروت و احسان دیده بودند باب اطاعت بروی وی کشوده پیام دادند که بی اندیشه ممانعت روی یورش بشهر نهد تا کلید فتح را شهر یان بمشتش دهند چنانچه بتحریک مردم شهر حمله کرده فتحیاب گشت و سردار فتح محمد خان از کاوله تفنگ زخم دار گردیده پس از دوسه ساعت بدرود جهان کرد و همچنین سردار محمد عزیز خان نیز بدروازه کشک معروف بخشک زخم برداشته پس از نه روز فوت شد و هرات بتصرف سردار محمد یعقوب خان در آمده بخلاف پدرش بکار حکومت پرداخت

ذکر محاربه قراولان سردار محمد یعقوب خان

(باقراولان سپه سالار فرامرز خان)

ذکر محاربه
قراول جانبین

و سردار محمد اسلم خان که از کابل بقفای سپه سالار فرامرز خان رهسپار شده بود روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال هزار و دوصد و هشتاد و هفت هجری در منزل اسفزار با فرمان درنگ نمودن سپه سالار در انجا تا ورود موکب های بونی باردوی سپه سالار پیوسته وی در منزل مذکور توقف کرده جنرال خواجه فقیر خان بادی کر سپاه آراسته نیز روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مذکور باردوی او ملحق گشت و سردار محمد یعقوب خان بعزم دفع سپه سالار از هرات بالشکر بسیاری بیرون شده در پل مالان لشکرگاه قرارداد و سه هزار سوار را از راه قراولی در منزل میراؤد فرستاده امر کرد که از انجا تا منزل شاهبید و منزل ادرس کن در تحت حفاظت داشته باشند و از این سوی سپه سالار فرامرز خان نیز سردار خان سرعسکر را با جنرال فتحعلی شاه خان بمقانی بمسافت دو گروه دور تراز معسکر مامور قراولی کرد و هر دو تن با سواران همراه خود از موضع مقرر تجاوز کرده بمسافت سیزده گروه از لشکر دور رفته در نواحی ادرس کن با سواران سردار محمد یعقوب خان دوچار شدند و باهم در آویخته هر دو تن بضرب کلوله از یا در آمدند و نعلش هر دو تن را همراهان ایشان برداشته بالشکر گاه مراجعت کردند و روز سه شنبه سوم ماه ربیع الاول سال مذکور نامه سردار محمد یعقوب خان مورخه روز جمعه بیست و هشتم ماه صفر بصحابت سید آقا وسید احمد نامان هراتی بمطالعه سپه سالار فرامرز خان رسید که تا صدور امر اشرف اعلی در اسفزار درنگ نموده آهنگ هرات نکنند زیرا که هرات را که متصرف شده ام تغییر خطبه و سکه را ننموده ام همچنان بنام قباچه ارفع اعجم بر حال است چنانچه سردار عبدالله خان ناصر را بمیر کازر گاه و چند تن از علماء و سادات با کلام مجید از راه هزاره جات بشفاعت ارسال بایه سریر سلطنت داشته یکی از سه امر را از حضور اقدس خواهش کرده ام که عفو تقصیرم فرموده طلب حضور نمایند یا آواره مملکت و جلای ولایت فرمایند یا اگر بشفاعت سادات و علماء و رعایت قرآن عفو شوم از لطف پدران و مرحمت شاهانه ام بایالت هرات برقرار دارند فقط و سردار محمد اسلم خان با سپه سالار فرامرز خان نامه او را با عرض از خود ارسال حضور امیر شیرعلیخان نمودند و بر طبق عرض ایشان نامه برای سردار محمد یعقوب خان فرستادند که اگر بواقعی از کردار خود نادم شده اید و پابدر مخالفت ندارید سردار محمد ایوب خان را در هرات گذاشته خود راه اطاعت برداشته وارد لشکرگاه پادشاهی شده بعد رهسپار کابل شوید و با سردار محمد ایوب خان فرستاده خود جهت تهیه مهم خویش چندی توقف کرده بعد راه کابل برگیرید و با اردوی پادشاهی را مانع نشوید که در نواحی هرات فروکش کرده شهابجائی و ما بجائی اقامت نموده بخاطر کلام مجید که در کابل فرستاده اید تا صدور امر اعلیحضرت والا دست بمحاربت دراز نکنیم فقط و سردار محمد یعقوب خان تا روز سه شنبه بیست و چهارم ربیع الاول بمهانه آمدن بکابل روز گذرانیده بلیت و نعل کار را معطل داشت

تا که امیرشیرعلیخان برآشفته تصمیم عزم کرد که خود جیش جانب هرات در جنبش آرد و در خلال این احوال سردار محمدسرور خان که پس از فوت پدرش امیر محمداعظم خان در مملکت ایران چندی بذلت و خواری بسر برده آخر الامر از راه ناچاری روی امید بسوی هرات نهاد که سردار محمد یعقوب خان از سبب مخالفت و معاندت با پدر خویش او را کرامی خواهد داشت و چون وارد هرات شد سردار محمد یعقوب خانش محبوس کرده فرستادن او را در کابل خدمتی سپرد خویش پنداشته محبوساً روانه کابلش نمود که شاید امیرشیرعلیخان او را فرزند و مطیع داند و عفوش کرده لشکر را بکابل طلبیده هرات را با او وا گذارد .

﴿ ذکر قتل سپهسالار فرامرز خان ﴾

(و محبوس شدن سردار محمد اسلم خان)

پس از نامه فرستادن سپهسالار فرامرز خان و سردار محمد اسلم خان بسردار محمد یعقوب خان چنانچه مذکور شد در وقت خفتن شب جمعه بیست و هفتم ماه ربیع الاول سپه سالار موصوف جای نمازی در پیش روی خیمه سردار محمد اسلم خان گسترده نماز عشاء و سنت و وتر واجب ادا کرده مشغول تعقیب (۱) نشسته بود که ناگهان حاجی نام ایرانی نوکر سردار محمد اسلم خان باعبد الغفور خان خاله زاده او که در اندرون خیمه پایهای سردار مزبور کین کزیده بودند بضر بکلوله تفنگ سپه سالار را از پا آوردند و سردار محمد اسلم خان که درینوقت باچندتن قدری دورتر از نمازگاه او مشغول بازی نرد بود چون خبر داشت باواز تفنگ سراسیمه از جای برجسته سپه سالار را غرق خون دیده فریاد زد و از فریاد او تمامت اعیان و بزرگان سپهسالار حاضر گشته تأسف کنان بجستجوی قاتل افتادند و سردار محمد اسلم خان که باعث این امر بود بی تابانه بر زبان همیراند که این کار را برای خجالت و شرمساری من کردند و سپه سالار را با تن زخمدار در خیمه برده حاضران برسپیل وصیت اینقدر از وی شنیدند که سردار محمد اسلم خان را گرفتار سازند و اگر من نبودم غلامی از عبید شریار والا کومباش و شما که خوانین اخلاص شعار و آدمان کار میباشید راه خدمت و صداقت فرو مکنزایدین را گفته و دیعت حیات سپرد و حاضران سردار محمد اسلم خان و سردار محمد قاسم خان برادرش را گرفتار و بازنجیر بر پشت یابو سوار کرده از راه قندهار بکابل فرستادند و سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را بجای او و جنرال فقیر خاثر بجای سپهسالار لشکرکش و سپه دار مقرر داشتند و خیمه و اسباب سردار محمد اسلم خان را بطریق ضبط محافظت کاشتند و این خبر بتوسط سوار چاپار در میدان ده منزنک بامیرشیرعلیخان که بعزم هرات از شهر بیرون شده در آنجا خیمه زده بود رسید از سوار چاپار شنید که فاعل این کار سردار محمد اسلم خان است و امیر شیر علیخان از گفته سوار چاپار انکار آورده فرمود که مباشرین امر او نخواهد بود زیرا که بجز احسان چیزی از پادشاهی در باره او صدور نیافته که مرتکب قتل سپه سالار شده طریق مخالفت پوید و سردار محمد حسن خان برادر اعیانی سردار محمد اسلم خان که شرفیاب محفل حضور بود تصدیق گفتار چاپار را نموده بعرض رسانید که مصدر این فعل غیر از سردار محمد اسلم خان دیگر کسی نیست اما چه چاره و سود که ببندی کردار او مانیز گرفتاریم و در وقت احسان پادشاهی از وی بیگانه و بکنار بودیم و بجواب این گفته او سردار محمد حسین خان برادر دیگرش پاسخ داد که هرگز برادر مرتکب این امر نخواهد بود دیگری از حسد او را تهمت کرده خواهد بود چنانچه اگر بیایه تحقیق برسند دامن او از آلائش خون سپه سالار پاک ظاهر خواهد گشت و سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان سردار محمد اسلم خان را قاتل دانسته بعرض رسانید که ازینقدر تصدیق و تکذیب یکدیگر سرکار والا در گذشته هرچه رأی صواب نما اقتضا فرماید عمل نماید و درین مکالمه بودند که دیگر سوار چاپار رسیده بصدق انجامید که باعث قتل سپه سالار سردار محمد اسلم خان بوده و بس چون سخن بدینجا رسیده قطع شد امیرشیر علیخان جنرال داؤد شاه خان را عوض سپه سالار از حضور روانه اسفزار فرموده از رفتن هرات صرف توجه کرد زیرا که خرف اطاعت و خبر آمد آمد سردار محمد یعقوب خان در اسفزار بود و مقارن انحال حسین علیخان

ذکر قتل
سپهسالار
فرامرزخان

(۱) تعقیب
اورادیکه در
عقب نماز
خوانده میشود

نائب سالار را در خانه سردار محمد حسین خان فرستاده او را مجبوس فرمود و آنکاه که سردار محمد اسلم خان رسیده تحویل زندان بان شد سردار محمد حسن خان برادرش عرض پرداز کردیده خواستار قتل برادرانش گشت که شاید از کشتن آنان امیر شیر علیخان را نسبت بخود مطمئن خاطر سازد و امیر شیر علیخان اگر چه عرض او را جواب لا و نعم نفرمود اما او سکوت امیر را عین رضا پنداشته داخل زندان شد و سردار محمد قاسم خان را که نیز مجبوس بود با خود یار ساخته سردار محمد اسلم خان را بعمرسی و نه سالگی و سردار محمد حسین خان را بعمرسی و سه سالگی بقتل رسانیده در باغ شاه که حالا در پیش روی چهارونی نظام واقعند دفن کردند و از هر دنیا خود را قاتل برادران خویش ساختند

﴿ ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان ﴾

(از راه ندامت و انابت در کابل)

پس از حادثات مذکوره سردار محمد یعقوب خان که از مطالبه حقوق خدمت آنانیکه او را بدشمنی پدرش برانگیخته و از راه غوایت در هرات برده بودند و هرروزه در خواست خدمت از وی مینمودند دلتنگ گشته بخود اندیشید که از چه باین در آویزم و خاک ندامت دنیا و عقوبت بر تارک آمال خویش بریزم پس باین اندیشه صواب عزم اطاعت کرده هر چند آنانیکه بسوی بادیه غوایتش رهنمونی کرده بودند حیلت انگیختند که از راه انقیاد پدرش باز دارند او نسیذرفته عرض پرداز پایه سرسلطنت شده مصحوب چار ارسال داشت و از شرفیاب شدن حضورش آگاهی داد و امیر شیر علیخان عرض او را ملوث بغرض دانسته فرمود که ما را از راه احتمال بارسال عرایض فارغ بال ساخته خود اسباب قتال آماده میسازد چنانچه بهمین مضمون عریضه در روز جمعه سیزده همماه ربیع الاول مصحوب شیر محمد خان پیش خدمت خود ارسال حضور نموده تا کینون از آمدنش اثری بظهور نه پیوست اما او بخلاف پندار پدر تاج دارش سردار محمد ایوب خان برادر کوچک خود را با کسانیکه معتمدش بودند در هرات گذاشته با ایشان قرار داد که هرگاه سپاه پادشاهی از اسفزار آهنگ هرات کند از آنجا که تمامت شما خادم دولت و سالك طریقه خدمت سلطنت والد ماجدم هستید زنهار مانع نکرده سده راه نشوید و خودش از راه ندامت روی انابت بسوی پایه سرسلطنت نهاده شرف دست بوس حاصل کرد و معفو گشته پایه عزت و رفعت اولش بر حال شده تا دو ماه هر روزه شرف بار و عز دیدار پدر بزرگوارش را در مییافت بعد مورد الطاف پدران و اعطاف پادشاهان گردیده حکومت هرات بوی مفوض گشت مشروط باینکه ایشیک آقایی عطا محمد خان و سردار شاه پسند خان بار کزائی ملک دین زائی و ایشیک آقایی عطاءالله خان و بهادر خان و غیره را که محرك فتنه و مرتکب کینه و باعث عناد فرزند و پدر و مورث راندن لشکر اند در هرات نهشته روانه کابل نمایند تا دیگر آتش فساد نیفرزند و سردار محمد یعقوب خان این شرط را مسلم داشته در حین وداع التماس دعا کرد و پدر نیکوسیرش مخاطب ساخته فرمود که دعا موقوف است باعمال شایسته و اعمال خجسته که رضامندی من بآن بسته است چه اگر رشته مباشرت مدایح مذکوره کسسته نکرده بدون دعا بنده پرستش کنند خدا خواهی بود والا دعا سود و بهبودی نخواهد بخشود بعد زمین ادب بوسیده بامیر اخور احمد خان که بنیابتش مامور شد از کابل راه هرات برگرفته چون وارد آنجا شد خوانین مذکوره را روانه پاتخت نموده از جمله ایشیک آقایی عطا محمد خان را فرستاده بذریعه عریضه استدعای بودن او را در هرات کرده پذیرفته آمد و در وقت رهسپار شدن سردار محمد یعقوب خان از هرات جانب کابل که بشرح رفت سپاه متوقفه اسفزار داخل هرات شده همچنان در آنجا مقیم گشت و در اینوقت فوج پیاده نظام از پسران کوچک که از ده تا پانزده سال عمر داشتند بنام ولی عهد خجسته مهد مرتب و منتظم گشت

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در سمرقند ﴾

بقراریکه از پیش مسطور گشت سردار عبدالرحمن خان از ناشکند مراجعت نموده در سمرقند اقامت ورزید

ذکر آمدن
سردار محمد
یعقوب خان
در کابل

ذکر سرگذشت
سردار عبد
الرحمن خان
در سمرقند

وازسبب غربت و مسافرتش بشکار چرغ و باز و باشق (۱) مواظب گشته چون میل سواری و شکار بسیار داشت بیست رأس اسب ختلی نژاد و پانزده رأس یابو برای سواری و بار برداری خویش با پانزده میل تفنگ دنباله پر دولوله و یک لوله شکاری بر کزیده از همان هزار و دویست و پنجاه سم نقدینه که در همامه از دولت روس باو داده میشد نوکران کبوترش را در ماهی پنجروپه و بزنگ و مهتر را بقدر شان هر یک زیاده تعیین فرمود و اگر چه از عدم کفایت ماهواره مذکوره بعسرت می زیست هیچ اندوهی بجز فراق فرزندش سردار عبد الله جان و پردگیان حرم محترم خویش که در افغانستان بودند بخاطر نداشت چنانچه خودش در روز نامه خود نیکار داده است که جنرال ابراموف بامن بوضع رفاقت رفتار میکرد و در عیدها و مهمانیها دعوت می نمود و در وقت حاجت و ضرورتی عبد الله خان بن عبد الرحیم خان توخی خزانه دار خود را نزد او میفرستادم و او وقت را معین کرده نزدش میرقم و مقصدم را حاصل کرده اعزاز و اکرام از وی میدیدم و در آمد و رفت در بار ایالتی تکلیفی بر من نبود و مخیر بودم که در رفتن و نافرقتن ممانعت و معارضت نبود و بعزت و اطمینان خاطر روز بسر میردم و غیر از غم افغانستان و الم عیال و والده ماجده و فرزندم که محبوس بودند دیگر اکره و اجباری از دولت روس بر من نبود.

﴿وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری﴾

در اوایل اینسال فرخقال سردار عبد الرحمن خانرا خیال مزاحجت در دل و هوای مناکحت مملک غربت در سر افتاده یکی از دوشیزگان بزرگی از اعیان بدخشانرا عقد نکاح بر بسته با رعایا داری بدوش نهاده با آن کوهی بحر عفت و حیاهم آغوش گشت و مطابق این ایام امیر شیرعلیخان که اعلان ولیعهدی فرزند برومندش شهزاده عبد الله خانرا مدنظر داشت همت بر تمام آن کاشته و هنوز در انجام آن نپرداخته بود که سید نور محمد شاه خان فوشنجی را با پالک انگلیس از راه تحدید حدود تعیین ثغور مأمور سیستان کرده خودش بعزم بیلاق از شهر در پیمان تشریف برد و در آنجا سخت بیمار کشته باز گشت فرمود و سه ماه بر وی بستر ناتوانی خفته تا که از لطف یزدانی شفایافت و در خلال اینحال سید نور محمد شاه خان تعیین حدود سیستان و بلوچستان را بادولت ایران کرده و جهت نکارش توثیق آن در طهران رفته از آنجا راه آب وارد بمبئی کشته خبر بیماری بلکه مرگ امیر شیرعلیخانرا شنیده بسرعت و شتاب از آنجا راه بر گرفته چون وارد کابل شد با سردار شیرعلیخان قندهاری و عصمت الله خان و ارسال خان غلجائی و مستوفی حبیب الله خان وردک و حسین علیخان نائب سالار سپاه منصور و میرزا محمد حسن خان دبیر و غیره بزرگان و اعیان پایه سررسلطنت در باب اشتهار ولیعهدی شهزاده عبد الله جان کنکاش و مشورت کرده باتفاق عرض پرداز حضور اعلیحضرت امیر شیرعلیخان شده استدعای اعلان ولایت عهدش کردند و او با وجودیکه شهزاده عبد الله خانرا از پیش ولیعهد قرار داده روی دل جانب او داشت تعیین هر یک از فرزندان را بصوابدید آنان و بزرگان قوم گذاشت و ایشان پانزده روز وعده جواب صلاح و صواب خواسته چون میل خاطر امیر شیرعلیخانرا جانب عبد الله جان دیده و دانسته بودند مخفی داشته بعرض رسانیدند که شایان این رتبه علیا و درجه عظمی اوست و بس بعد امیر شیرعلیخان بجمع بلدان و تمامت بزرگان اعلان فرموده مشهر ساخت که در شب دوم ماه شوال سال ۱۲۸۸ هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری همه شهرهای مملکت افغانستانرا آئین بر بندند و بکمال زیب و آرایش مراسم چراغان و لوازم جشن بزرگ و ولیعهدی بیای برند و بزرگان ولایت غزنینرا نامقرو اعیان جلال آباد را نالعل پوره و همچنین اشراف مضافات هر ولایت را دعوت دار السلطنه کابل فرمود و ادوات و آلات جشن شاهانه بزرگ مرتب ساخته تبه منجانب از جشن کاه سپاه قرار داد و در روز عید سعید فطر شهررا آئین بر بسته قرب چهار لک تن که در دار السلطنه انجمن شده بودند در وقت نماز گذاردن عید از تنگی جا چهل و شش فوج پیاده نظام مقیم کابل را با شصت ضرب توپ جهت شلاک بر تل منجانب امر صعود فرموده شانزده فوج سواره نظام را بکنار چمن هندو سوزان حال موسوم بچمن حضوری تانصف تل مذکور حکم ایستادن کرد و افنگاه خطیب در خطبه نماز عید نام سردار عبد الله خان را تالی نام پدرش خوانده چون نماز گذارده شد امیر شیرعلیخان فرزند ارجمندش را در آغوش کشیده مردم ایستاده پارا آگاه کرد که اینک شهزاده عبد الله را ولیعهد خود قرار داده شمارا خبر داده و میدهم که بعد از من بشرط حیات و بقای سلطنت و استقلال

وقایع سنه
۱۲۸۸ هجری

دولت اریکه امارت افغانستان ازان او ومفوض بدوست که اطاعتش کنید واز امر ونهیش که مطابق امر واهی خدا ورسول باشد سر نه پیچید وبعده از ختم کلام توپ وتفنگ شادمانه بشالاب در آورده تا که دربالا حصاروارد بار گاه شد تمامت آن سرزمین ازدود توپ وتفنگ چون ظلمت شب سیاه بود ودرین روز تمامت مردم رازبزرگ و کوچک وادانی واقاصی طعام وشربت و شیرینی داده هیچیک محروم نیامد وناهفت روز اسباب طرب و سرور برپای داشته درشب دوم شوال شش فوج پیاده را که چهار هزار وهشتصد تن بودند چراغها بکف دست نهاده با چراغ در ظلمت شب امر قواعد کرده نظاره عجیب و تماشای غریبی بروی کار آورد واز جمله حکمرانان بلدان سردار محمد یعقوب خان که خودد فرزند بزرگ امیر شیرعلیخان و باعث سلطنت او از فتح فراه وقندهار چنانچه در ضمن وقائع سال ۱۲۸۵ هزار ودو صد وهشتاد وپنچ مذکور شد و شایان ولیعهدی می پنداشت از رشک در هرات چراغان نکرده بزم سرور نیاراست و امیر شیرعلیخان ازین امر بذریعه عریاض نیکخواهانیش آگاه گشته نسبت بسردار محمد یعقوب خان آزردہ دل و گرفته خاطر شد وهم از قفای جشن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان نائب سالار حسین علیخان را بمنصب سپه سالاری سرافراز فرموده جشن و چراغان دیگر برپای برده سید نور محمد خان را بمخاطب صدر اعظمی و میرزا محمد حسن خان بلقب دبیری مخاطب و ممتاز گردانیده همچنین اکثر خدام دولت را بارتقای جاه و منصب نواخته اعزاز نمود و همه را از کثرت نوازش مواظب به نیایش خویش ساخت

(ذکر وقائع سال هزار ودو صد وهشتاد ونه هجری صلیم)

وقائع سنه
۱۲۸۹

در ابتدای این سال امیر شیرعلیخان بنا برنقار خاطریکه از سردار محمد یعقوب خان بسبب ترك چراغان ولیعهدی شهزاده عبدالله جان داشت ایشیک آقاسی شیردل خان را از حضور مأمور هرات فرمود که سردار محمد یعقوب خان را ازراه تنبیه و تهدید باخود در کابل آرد و او اعتماد بایشیک آقاسی شیردل خان نکرده جوابش داد که چون از باعث عطاءالله خان برادر وعطاسمحمد خان برادر زاده خود که بامن فراری بودند روی شفاعت نزد پدرم نداری آسوده خاطر نیستم که باتورهسپار کابل شوم واکر عصمت الله خان یاارسلاح خان آمده مرا مطمئن سازد در کابل خواهم رفت وایشیک آقاسی شیردل خان بی نیل مقصود از هرات در کابل مراجعت نمود و گفته سردار محمد یعقوب خان را بمسمع فیض مجمع امیر شیرعلیخان رسانید و او عصمت الله خان وارسلاح خان هر دو تن را بروفق خواهش سردار محمد یعقوب خان در هرات فرستاد وایشان وارد آنجا شده تسلی واطمینان خاطر بسردار مذکور دادند که شرفیاب حضور والد ماجدش شده بعد بضمانت و شفاعت ایشان در هرات مراجعت کند و او معاودتش را برعهده آن دو تن نهاده پذیرای آمدن کابل شد

(ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان)

از هرات بکابل و محبوب شدنش

چون سردار محمد یعقوب خان بسو کند های مؤ کده عصمت الله خان وارسلاح خان ووعده باز کشت خود جانب هرات از هر دو تن اطمینان خاطر حاصل کرد مبلغ يك لك روپیه را از افشۀ نفیسه برای تحفه وهدیه حضور پدر والا کهرش خریده بایکصد رأس اسب از خود ودو صد رأس از متعلقانش بطریق ارمغان فراهم و آماده کرده از هرات راه کابل بر گرفت و چون بنزدیک کابل رسید امیر شیرعلیخان سردار محمد یوسف خان را امر پذیره کرد اورا استقبال بر گرفته در قلعه سردار ولی محمد خان حال معروف بماتهاب قلعه با سردار محمد یعقوب خان ملاقی شده مراسم پذیره بجای آورده باهم داخل کابل شدند ودر وقت شرف بار یافتن نیز امیر شیرعلی خان سواره نظام را که برسم مستمره بحضورش صف آراسته ایستاده بودند از سلامی گرفتند و کسی قانون خدام نظام است منع فرموده کسی بوی اعتنا والتفات نکرد واز زیر دیوار بار گاه همچنان ایستاده با شرف دست بوس حاصل نمود و امیر شیرعلی خان بژوهش احوال فرموده پس ازان پرسید که اسپان ار

ذکر آمدن
سردار محمد
یعقوب خان
در کابل و
محبوب شدن
او

مغانت یکایند چون همه اسپان بادیگر تحف و هدایا وارمغان حاضر بودند پیش کشیده همه مقبول گردیده مطبوع افتاد و پس ازان هرروزه حاضر حضور پدر نیکو سیرش شده و سلامی کرده بمنزلش باز میکشت تا که روز عید سعید فطر سال هزار و دوویست و هشتاد و نه هجری پیش آمده سردار محمد یعقوب خان حاضر بزم گاه عید کشته از بیرون محفل بزم - لام گفته امیر شیرعلیخان فرمود که چون شما در هرات میروید در اندرون بارگاه آمده و سخن چند شنیده بعد رهسپار هرات شوید و در وقت در آمدن او بعضی از حضار چون سردار محمد یوسف خان و سردار محمد عمر خان و غیره بخمال اینکه امیرشیر علیخان با او از درخفا سخن خواهد دراند برخواستند که از مجلس بیرون شوند امیرشیرعلیخان امر نشست آنگاه امیرشیرعلیخان معاتب ساخته فرمود که اگه کنون حق پدری و رتبه فرزندی من و توساقت شد زیرا که بمن اعتماد نکرده عصمت الله خان وار سلاح خانرا معتمد دانسته بتوسط ایشان راه اطاعت پیودی و کر نه همچنان رهسپار بادیه جهالت بودی و بمصداق این گفته خویش عریضه اورا که در هنگام کربختن خود از عرض راه فرستاده بود از میرزا محمد حسن خان دبیر خواسته بچهر قرائت کرده سردار محمد یعقوب خانرا ملزم ساخته لب بدشنامش کشوده فرمود که خدام خود را که زدت فرستاده ام و ترا بعهد و سو کند از هرات آورده اند تا کت عهد و حانت سو کنند نسیاسم برخیز و امروز روانه هرات شو تا لشکر کاشته آنولایت را قهراً بتصرف آرم و اگر بخواش خود در هرات تروی محبوبست نگاه میدارم ازین دوامن یکی را اختیار کن و او بجز از گفتن اینکه اختیار بحضرت والاست چیزی عرض نمی کرد تا که بهادر خان از جای برخواسته دیگرانرا ترغیب کرد که برخیزید و درین پدر و پسر صلحی برانگیزید و امیر شیر علیخان روی عتاب بدو نموده فرمود که اورا اغوا کرده از راه راست منحرف ساختید باز میخواستید که دام حیلهدراز کنید هرگز بخلاف یکی از بندو امر که او بپذیرد دیگر چیزی نپذیرم که یاد حال جانب هرات شود و یاراه زندان برگیرد چون سخن بدینجاریسید عبدالظاهر خان بار کرائی افکی زائی قدم جسارت پیشنهاده زبان عرض بکشاد که یکشب مهلت حرکتش جانب هرات مرحت گردد فردا رهسپار شود و یازندان و غل و زنجیر را یار گردد او نیز معاتب گشت پس سردار محمد یعقوب خان راه چاره را مسدود دیده قبول زندان نمود و امیر شیر علیخان سپهسالار حسین علیخانرا امر برحبس او کرده او از مجلس حضورش بیرون کشیده باست کرنیل یار محمد خان هزاره که کرنیل سواران اردل بود سپرد او در سراچه حضور برده بمحافظتش پرداخت و روز دیگر امیر شیر علیخان عبدالظاهر خانرا که مهلت یکشنبه برای سردار محمد یعقوب خان خواسته و معاتب کشته بود پیش خوانده بناخت و دل بجای آورده دین محمد خان پسر اورا مأمور هرات ساخت که در آنجا رفته سردار محمد ایوب خان را از طرف پدر داد کسترش تسلیت داده مطمئن خاطر سازد و منشوری نیز مصحوب او بسردار محمد ایوب خان ارسال نمود که خاطر ما از تو آزرده نیست زیرا که محدث فتنه و مورث مفسده سردار محمد یعقوب خان بود که گرفتار کردار خویش کشت و ناصیه حال و دامن احوال شما از آلائش فساد پاک بوده و اگر مرتکب امر خلافی شده باشی باغوا و لقای او بوده است و اکنون خود را حاکم هرات دانسته دین محمد خانرا بحکومت غور یان مامور نمائی فقط و از قفای او میرزا حبیب الله خان مستوفی و سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم را با سردار عطاء الله خان برادر زاده او و حفیظ الله خان نائب سالار و جنرال داؤد شاه خان و دوازده فوج پیاده هشت صدی و هشت فوج سواره چهار صدی و چهل و هشت ضرب توپ از راه حزم و دور بینی کسبل هرات فرمود و هم ایشیک آقاسی شیردل خان و میراخور احمد خان اسحق زائی را بچاپاری از راه هزاره جات روانه آنجا نمود که مبادا سردار محمد ایوب خان از راه طغیان مرتکب مخالفت گردد و اگر طریق غوایت برگیرد تنبیه و تهدیدش نمایند

﴿ ذکر سر کشیدن و بونی ورزیدن سردار محمد ایوب خان از پدرش ﴾

و سردار محمد ایوب خان نامه و پیام پدر نیکو سیرش را که دین محمد خان بوی رسانیده و اندرزش نموده در غوریان رفت در زاویه نسیان گذاشته لوای طغیان افراشت و دین محمد خان را از حکومت غوریان عزل کرده

بعد از حکم معزولیت اوسوار تعیین کرد که اورا باعیالش که از دیرباز در غوریان بود اسیروار بازنخیر در هرات آرند و او بیاس حرز ناموشش باسواران سردار محمد ایوب خان در آویخته خود او کشته و عیالش اسیر گشت و امیر شیر علیخان از قتل او آگاه شده سپهسالار حسین علیخان را نیز با دو فوج پیاده اردل و شش ضرب توپ دنباله پر و یک فوج سواره از عقب دیگر سپاه ماموره هرات که ذکر شد از کابل بدانسو رهسپار ساخت و امر کرد که بسرعت و شتاب خود را بجلو رفتگان برساند چنانچه در کرشک باردوی اولین پیوست و ایشیک آقاسی شیردل خان که از راه هزاره جات رهسپار شده بود از حدود خواجه چشت از میر اخور احمد خان پیش شده او باز ماند و چون ایشیک آقاسی شیردل خان وارد سیاهووشان شد سردار محمد ایوب خان آگاه گشته سردار محمد حسن خان و عبدالسلام خان برادر زاده سردار میر افضل خان را باسوار بسیاری فرستاده اورا از سیاهووشان دستگیر کرده محبوساً در هرات رده و توقف نداده همچنان با امر سردار محمد ایوب خان محبوساً در کوهسان فرستادند و میر اخور احمد خان که باز مانده بود از حال رفیقش آگاه گردیده روی جانب غوروات نهاد و از آنجا راه بر گرفته در نواحی فراه و پشت رود باردوی پادشاهی ملحق گشت و سردار محمد ایوب خان با فوج سواره و پیاده مقیمه هرات و توپخانه و سوار کشاده روبراه مخالفت پدر و الا کهرش نهاده کنار پل مالان را لشکر گاه قرار داده بعزم دفع سپاهیکه از کابل مرحله پیمای انصوب شده بود استوار نشست و سردار محمد حسن خان نواده وزیر فتح خان مرحوم را با سه هزار سوار مامور تر کتاز محالات فرام و اناردره و اسفزار نموده امر کرد که خود را پیش رو سپاه نیز دانسته از حال لشکر کابل آگاه باشد چنانچه او مواضع مذکور را غارت کرده مال و مواشیش را از جرای گاه بتاراج برده و مردم آن نواحی ابواب قلاع خود را بر بسته از راه دفاع زد و خوردی همیکردند تا که افواج کابل وارد فراد شده دست تاراج او کوتاه گشت و از اسفزار مراجعت کرده از راه فرار در پل مالان داخل اردوی سردار محمد ایوب خان شد و او پس از ورود لشکر پادشاهی در اسفزار توان پیکار را در خود ندیده با سردار محمد حسن مذکور و غیره مفسده جوین و بخصد سوار از پل مزبور روی فرار جانب مشهد نهاد و رکن الدوله حاکم مقدمش را کرامی داشته از ورود او در مشهد برادر خود اعلیحضرت ناصرالدین شاه بذریعه تلکراف خبر داد و هفتاد هزار روپیه نقد که معادلست با چهارده هزار تومان ایران و هفتصد خروار غله جهت مصارف سردار عالی تبار معین و مقرر نموده در پاسخ پیام داد که دولت ایران خانه خود شهزاده افغانست و تا که باقلمه خراسان و ولایات دیگر ایران خرسند باشد شاه اورا بمنزله فرزند خویش دانسته سد ابواب ملاحظت در باره او نخواهند فرمود و پس از فرار کردن و رفتن سردار محمد ایوب خان در مشهد هواخواهان او که باز مانده بودند قصد قتل ایشیک آقاسی شیردلخان نمودند که اورا در زندان غوریان کس فرستاده هلاک سازند تا از حال کسانی که سردار محمد ایوب خان را اغوا نمودند و او همراهی شناسد امیر شیرعلیخانرا آگاه کرده تمام را تباہ نسازد امامهدی قلیخان معروف بخان آقای جمشیدی از عزم و اراده ایشان خبر یافته الله قلیخان برادر ویلنک توشخان پسر خود را با هفتصد سوار در کوهسان فرستاده ایشیک آقاسی شیردلخان و همراهایش را که محبوس بودند از زندان کشیده در کشک برد و از آنجا با ایل و الوس مردم جمشیدی در تحت رایت او فراهم گشته روی تسخیر بهرات نهادند و قبل از رسیدن سپهسالار حسین علیخان هرات را ایشیک آقاسی شیردلخان بمعاونت خان آقای جمشیدی و مردمش متصرف شده بعد سپهسالار با فوج قاهره داخل شهر گردیده رحل اقامت انداخت و در مرمت شکست و ریخت مملکت و تربیت سپاه و رعیت پرداخت و بعد از چندی ایشیک آقاسی شیردلخان بفرمان طلب در کابل آمده بخدمتیکه داشت مواظب گشت

ذکرو ولادت باسعادت اعلیحضرت سراج المله والدین

درین سال فرج فال مهین اختر برج کمال و بهین کوه درج جلال پادشاه معارف آگاه اعلیحضرت سراج المله والدین امیر حبیب الله خان که حال جالس سریر سلطنت مستقله افغانستان و ترکستان متعلقه آن و بانی اینفرخنده کتاب و مؤسس این خجسته خطابست از کتم عدم بعرضه وجود قدم نهاده ولادت باسعادتش در روز دو شنبه بیست و نهم ماه ربیع الثانی سال مذکور هزار و دویست و هشتاد و نه هجری در بلده ارم مانند سمرقند اتفاق افتاده

ذکر ولادت
اعلیحضرت
سراج الملت
والدین

ازین بعد تا روز جلوس میمنت مانوسش باسم شهزاده یاسر در درج کتاب شده می آید انشاء الله تعالی و مقارن اخیال امیر شیرعلیخان بتوسط نائب محمد علم خان ابواب مکاتبه را بادولت روس کشوده در باب مقید ساختن سردار عبدالرحمن خان از پی هم نامها فرستاده بنویسد و مزده انعقاد رشته دوستی و اتحاد دولت افغانستان بادولت روس خواستار آنشد که سردار عبدالرحمن خانرا از راه تحقیر و اخفاف مقید سازند و این مکتوبات او بذریعۀ قاصد بامیر مظفر پادشاه بخارا می رسید و او بجنرال ابراموف و کبیر ناتر حکم ران تاشکند و سمرقند فرستاده جواب آنان را بنائب محمد علم خان روانه میکرد و او ارسال پایه سریر سلطنت میداشت تا که از اخفا بابر از انجا میده در اخبارات با ستمه و نشر شد و با آن کار پردازان دولت روس سردار عبدالرحمن خان را که مهمانش بود بایموا اشاره امیر شیرعلیخان عمل نکرده او را با اعزاز و احترام بچشم مهمانی میدیدند

﴿ وقایع سال هزار و دوویست و نود هجری ﴾

وقایع سال
۱۶۹۰ هجری

درین سال از حضور اعلیحضرت امیر شیرعلیخان منشور اسسخیر میمنه بنام نائب محمد علم خان شرف صدور یافته سپهسالار حسین علیخان و متسوقی حبیب الله خانرا نیز فرمان شد که سردار عبدالله خان ناصری را بالشکر و توپخانه از هرات جانب میمنه رهسپار سازند تا او و نائب محمد علم خان ازدوسو رو میمنه نهاده مسخرش کنند چنانچه نائب مذکور بعد از وصول این منشور از مزار شریف بایانزده فوج پیاده و هفت فوج سواره نظام و سوار کشاده اوزبکیه و غیره و اتواب بالنظام راه میمنه برگرفت و همچنین سردار عبدالله خان از هرات با چهار فوج پیاده و چهار فوج سواره نظام و شش ضرب توپ و سوار کشاده هرات رو میمنه نهاد و از دو جانب وارد میمنه شده شهر را محاصره انداختند و پس از سه ماه یورش برده بقره و غلبه فتحیاب گردیده میر حسین خان و امی را با عیال و اطفال و منسوبانش گرفتار ساخته همه را تحت الحفظ بدار السلطنه کابل فرستادند و نائب محمد علم خان نظم و نسق بامور نزدیک و دور آ تولایت نهاده میر آچور غلام رضا خان بن میر آخور باباخان مراد خانی را بحکومت آنجا کاشته و باندازه کفایت فوج در میمنه گذاشته سردار عبدالله خانرا با سپاه هرات رخصت مراجعت داد و خود باقیه لشکر و حاصل نقد و جنس آن یوم و برلوی باز گشت افزایسته و وارد مزار شریف شد و چون در یکسال و یا دوسالی یک مرتبه با هزار راس اسب و چهل هزار دانه طلائی یک مثقاله مسکوک و دیگر تحف و هدایا از ترکستان با خود برداشته احرام بندگی علیا میشد و شرف بار و عزت بدیده شهریار تاجدار حاصل کرده و همه تحف و هدایا را بدش کشیده و بچندی با حضور بدرنگ کرده بعد رخصت یافته در ترکستان میرفت و بحکومت آنجایی پرداخت و در هر دفعه میر حکیم خان شبرغانی و غضنفر خان اندخودی و محمد خان بیکیل بیک سربلی و میر سلطان مراد خان قطغنی را که همکیشان از طرف پادشاهی برزدهتی او در بلدان و ولایات ملز کوره حکومت کرده مالیات دیوانی و لایات و محالاش را باو می سپردند با خود در کابل آورده شرفیاب یار و کاپیتان دیدار پادشاه باوقار می ساخت و در غیاب ایشان از همه در نزد امیر شیرعلیخان شکایت کرده استدعای عزل ایشان می نمود و اقامت ایشان را در کابل از حضور خواهش میکرد که شاید عرض و استدعایش منظوری یافته معاندین دولت شریف حکومت نبوده ملکات ترکستان مستقلاً در زیر امر و سی او باشد اما امیر شیرعلیخان تنها و آرزوی او را بکوش قبول نمی شنود تا که در هنگام محاصره میمنه خطوط ایشان که از روی دوستی بسوی میر حسین خان و امی میمنه فرستاده او را ترغیب باستواری و تخریب باسند حکام قلمه داری بکرده نوید یاری و مدد کاری از خود باوداده بودند بدست نائب محمد علم خان افغانه پس از مراجعت او ورود در مزار شریف میران ملز کوره را با نقد و جنس مستمره و مخائف مقرره با خود برداشته شرف اندوز قبیل غلبه علیا بگشت و مکتوبات میران شکرگشا را از حضور امیر شیرعلیخان گذارش داده سخنان خود را که در باب آنها بارها بعرض رسانیده عن منظوری نمی یافت بگرمی نبوت بر نشاند چنانچه امیر شیرعلیخان میران مزبور را در کابل و خطوط خود ایشان ملزم ساخته همه را بدون ضبط کردن مال و منال ایشان امر اقامت کابل فرمود

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر شیر علیخان) (سراج التواریخ)

و عیال و اطفال همرا طالب کابل نموده باندازه کفاف و شایان حال هر کدام تنخواه و مقام زیست معین کرد و نائب محمد علم خان این سال را در کابل بسر برده همه روزه درك سعادت محفل حضور حاصل می نمود

(وقایع سال هزار و دو صد و نود و یک هجری)

(وفوت نائب محمد علم خان)

درین سال نائب محمد علم خان سامان مراجعت تر کستان ساز کرده هنوز رخصت راه پیودن واجازت روی بسوی تر کستان نهادن حاصل نکرده بود و یومیه بار اده رخصت گرفتن حاضر بار شده موقع عرض نمی یافت تا که روزی بزمیکه داشت از خانه خویش سوار اسپ شده در راه دربار پیش گرفت واسپ بزکش (۱) را که امیر شیر علیخان بخشیده بود شاطرش پیش همبکشید چون بقرب در دروازه بار گاه رسید اسپ بزکش چووشی کرده از ضرب لکد استخان پای او را درهم شکسته از آنجا بچسانه خویش باز گشت و بیست روز بر بستر ناتوانی خفته هنوز پای شکسته اش درست نمکشته بود که تب محرقه عارض حالش گردیده ایلم عمرش را سپری ساخت و کسانش جسد او را بمقابل دروازه خونی بالا حصار دفن کرده حیاطی از خشت خام بر دور تربتش برافراشته امروز قبرش زیر خاک دیوار آن حائط نامعلوم است و از نظرها معدوم

وقایع سنه ۱۲۹۱ هجری وفوت نائب محمد علم خان

(۱) بزک یدش مشهور است

﴿ ذکر مأمور شدن ایشیک آقایی شیر دل خان ﴾

(بحکومت تر کسان)

و پس از وفوت نائب محمد علم خان ایشیک آقایی شیر دل خان از حضور امیر شیر علیخان بلقب لوی ناب و پسرش خوشدل خان بلقب کبکی ناب و میرزا محمد حسن خان دبیر بلقب کناب ملقب و سرافراز کشته هر سه تن مأمور تر کستان شدند که لوی ناب شیر دل خان بکار حکومت پرداخته پسرش خوشدل خان بزیر دستی او ساخته خدمت بوده میرزا محمد حسن خان امور دیوان را راست بدارد و کاریکه بحضور در عهده شیر دل خان لوی ناب بود به محمد یوسف خان دویمین فرزند خودش سپرده شده میرزا محمد بی خان بجای میرزا محمد حسن خان کناب منصوب و بعد از چندی بمنصب دبیر الملک مفتخر گشت و مقارن انحال سردار شیرعلی خان هزاره که طریق خدمت دولت و امارت امیر شیر علیخان میسرود پدرود جهان کرد و چون در سال هزار و دو صد و نود و دوی هجری بدون از رفاه حال سپاه و رعیت و آرامی و معموری مملکت دیگر امری حادث نشد که رقم میکشت مکر در سمرقند از طلوع اختر سعادت مند سردار قزاقان پیوند سردار نصر الله خان که از افق سپهر جلال طالع گردیده دیده و دل دوستان را روشن و خرسند گردانید زیرا که ولادت ذی مبعثت آن ساله دودمان طایفه عظیمه درانی و نقاوه فرقه جلایه محمد زائی و نور (۲) حدیقه یابنده خانی و نور حدیقه ساطنت افغانی که اکنون بخطاب نائب السلطنه از پیشکام حضور و افراسرور اعلیحضرت سراج المله والدین شرف امتیاز دارد در روز چهارشنبه سلخ ماه صفر سال مذکور هزار و دو بیست و نود و دوی هجری اتفاق افتاده قدم بصفحه وجود نهاد و در روز ششم ماه رمضان اینسال زلزله شدید در کابل و اطراف آن اتفاق افتاده اکثر باغات و قریحجات کوهستان تبدیل یازنه یکی بجای دیگری قرار گرفتند

ذکر مأمور شدن ایشیک آقایی شیر دل خان بحکومت تر کستان

(۲) نور شکوفه را کوبند

﴿ وقایع سال هزار و دو بیست و نود و سه هجری صام ﴾

چون اوراق دیوان و دفتر از حیث وکیل نویسنده کان دزد باطن ظاهراصلاح براکنده و منتشر گشته کار مملکت از دست عمال ناشایست خلل پذیر شده در وجوه مالیات و غیره کسر و نقصان پدید آمد ناچار امیر شیر علیخان متوجه بدرستی کار شده درین سال میرزا حبیب الله خان مستوفی را از هرات جهت باز پرسیدن حساب عمال و ضباط و انتظام دادن دفتر و ارتباط آن طلب کابل فرمود و بجای او سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان مبرور را مأمور حکومت آنجا نمود و پس از وصول میرزا حبیب الله خان بکابل مکتوب لاردرلیستین حکمران کشور هند بسایه سرسلطنت رسیده از مظالم اعلیحضرت امیر شیر علیخان گذارش یافت که بنابر انعقاد رشته دوستی دولتین بهترین انگلیس و افغانستان بیاید کسان دولت انگلیس بنابه کابل در تر کستان و هرات و قندهار

وقایع سنه ۱۲۹۳ هجری

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر شیر علیخان خان) (سراج التواریخ)

نیز باشند تا از عزم و اراده دولت روس که از راه افغانستان جانب کشور هند دارد ایشان کار کنان دولت برطانیه را از روی دانستگی آگاه کنند تا بر طبق آنچه بروی کاراید کار کرده بخیر جانین اسباب مدافعه آماده شود و ازین مکتوب نواب عطا محمد خان مقیم کابل را که سفیر دولت متبوعه او بود نیز خبر داده مرقوم نموده بود که جواب رقیبه او را از امیر شیر علیخان حاصل نموده ارسال دارد چنانچه امیر موصوف در وقت عرض و استدعای سفیر مذکور که خواهش جواب نامه لارڈ لیستین کرد نکارش فرمود که هنگام ملاقات بالارڈ ارن میو در آنباله ذکر این مقاله بنیای رفته است که تا با اقوام افغان مشورت کرده به صواب دید ایشان مطمئن خاطر نشوم نمی توانم پذیرای این امر شوم زیرا که اگر آذمان دولت برطانیه را بدون رضای قوم در داخله مملکت راه دهم و آسیبی بدیشان برسد البته موالات بمعادت کر اید و هم خودم بتقص میثاق شهره آفاق کردم و پس از وصول این جواب امیر شیر علیخان عطا محمد خان سفیر را در هند طلبیده دلایل و براین خواهش خود و ثمره آنرا باو تعلیم و تلقین کرده دوباره از راه تمنای مزبور بکابلش فرستاد و امیر شیر علیخان بروفق جواب اولش پاسخ داده اولارڈ لیستین را آگاه کرد و اوس سفیر مذکور را در خفیہ مکتوب نمود که بهانه امری راه هند بر گرفته بامیر شیر علیخان وعده مراجعت خود را داده رهسپار شود چنانچه بهانه اینکه اسباب خویش را در کابل گذاشته در دیره اسمعیل خان رفته سر رشته زمینداری و کشت کاری خود را نموده بکابل باز کردم رخصت خواست و چون اجازت رفتن یافت تمامت اسبابش را برداشته در کابل هیچ نگذاشته رهسپار شد و امیر شیر علیخان پس از وی بر کاهی حال آگاه گشته بخود اندیشید که کار کنان دولت انگلیس از سبب انتشار اخبار نمودن دولت روس که بواسطه اقامت سردار عبدالرحمن خان در سمرقند اخبار اتحاد خود را با افغانستان نشر کرده و میکنند آزرده گشته سفیرایشانرا از راه ترک موالات طلب هند کرده خواهند بود الحاق که چنین بود که امیر شیر علیخان تصور فرمود چنانچه از لشکر کشیدن دولت مذکوره که مرقوم شده می آید معلوم میگردد خلاصه امیر شیر علیخان سراسیمه گشته سید نور محمد شاه خان صدر اعظم را بامیر آخور احمد خان و میرزا محمد باقر خان بن میرزا علی اکبر خان از راه رسالت روانه پشاور ساخت که با انگلیس از عهد دوستی و اتحاد جانین که در بین موثق و مرتبط است در میان آورده و بیاد داده رشته میثاق را پیش از پیش و ثوق دهند و ایشان وارد پشاور شده نخست با انگلیس از امور ماضیه سخن رانده هنوز زبان رد و قبول باز ورشته گفتگودر شروط عهد سابقه دراز بود که صدر اعظم پدرود جهان گفته کوه مراد جانین ناسفته ماند و همراهان او جسدش را از راه مراجعت جانب کابل نقل داده در کابل بکلنکه شهزاده عبدالله جان ولیعهد تمامت اعیان و بزرگان بامریدر والا کهر خویش طریق مشایعت پیش گرفته مراسم پذیره جنازه او را بجای آورده در قبرستان موضع موسوم به جبه مدفونش ساخت و باز ماند کانش را بصر و شکیبائی تسلی داده بناوخت

﴿ ذکر مامور شدن میرزا حبیب الله خان برسات جانب پشاور ﴾

و پس از چیدن بساط سوک سید نور محمد شاه خان صدر اعظم مرحوم امیر شیر علیخان میرزا حبیب الله خان مستوفی را برسات نامزد فرموده ملاشاه محمد خان و تاج محمد خان فوفل زانی و میرزا محمد طاهر خان بن میرزا محمد زمان خان را با او همراه نموده جانب پشاور رهسپار ساخت و این ملاشاه محمد در زمان قضاوت ملا عبدالسلام خان بقند هار جیلده و دره احتساب در دست داشت و آنکاه که ملا عبدالسلام خان بامر پادشاهی از قندهار در هرات رفته بضبط و ربط مالیات و وجوهات آنجا پرداخت ملاشاه محمد را از جانب خود بکار و وجوهات کماست و پس از آنکه قاضی عبدالسلام خان در سال ۱۲۸۰ هزار و دوست و هشتاد هجری همرکب امیر شیر علیخان وارد کابل شده بمنصب قاضی القضای مفتخر گشت ملاشاه محمد را کاتب دیوان قضا مقرر نمود و آخر الامر از سبب آنکه او بامردم دربار مراد و رابطه نامه حاصل کرد قاضی عبدالسلام خان از حسد و رشک با او ماند کشت چنانچه در هنگام فرار کردن سردار محمد یعقوب خان از کابل و محاصره نمودن قندهار و فرار کردنش

ذکر رسالت
میرزا حبیب
الله خان
مستوفی

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر شیر علیخان) (سراج التواریخ)

خانستان قاضی عبد السلام خان ملا شاه محمد را بنوشته جعلی از اغوا کنندگان سردار مذکور قرار داده بتوسط نیاز محمد خان بزرگ زائی بمطالعه کارکنان حضور امیر شیر علیخان رسانیده محبوس ساخت و بعد از تحقیق چون بیگم مغول شده بود رها شده نزد اسلح خان غلجائی قرار گرفت و درین وقت بامیرزا حبیب الله خان چنانچه مذکور شد برسالت مأمور پشاور گشت و آخر الامر بوزارت دول خارجه سرافرازی یافت چنانکه بیاید انشاء الله تعالی القصد چون مسیرزا حبیب الله خان با همراهانش از راه رسالت وارد منزل جرود گردید انکلیسان که از رابطه موهومی امیر شیر علیخان بادولت روس هراسان شده بودند کس در جرود فرستاده بدیشان پیام دادند که اگر اموری را که خواهش دولت برطانیه در اجرای آنست و گفته و نوشته فرستاده است میپذیرند وارد پشاور شوند والا از راهیکه آمده اند جانب کابل روند و ایشان پیام انکلیسان را مشعر بر نقض پیمان دیده بدون مذاکره و مکالمه از جرود بکابل مراجعت کرده ماجرا بامیر شیر علیخان باز داشتند

﴿ ذکر طلبیدن امیر شیر علی خان ﴾

(بزرگان کوهستانات را و خلعت و انعام دادن بایشان)

وامیر شیر علی خان از شنیدن گذارش مذکوره برهانه جوئی و نقض عهد نمودن انکلیسان متیقن گشته تمامت اعیان و بزرگان باجاور و مردم مهمند و غیره کوهستانات را بفرمان طلب از راه ایلیت و قومی و اتحاد ملت اسلامی دعوت کابل فرموده مردم باجاور را که از دیگران پیشتر حاضر آمده شرف بار یافتند هر یک از بزرگان ایشان را بمنصب عالی و مراتب رفیع از قبیل خطاب سرداری و نوابی سرافرازی داده بموجب واقعه از بیست الی سی هزار روپیه بی نیازی بخشیده روی دل همه را سوی خود کرد و ایشان بازای این احسان بر عهده نهادند که در وقت حاجت و هنگام محاربت هر یک از دول خارجه جواریه بمعاونت بر خواسته بمقاتلت و مدافعت گرایند و در صبر مال و جان دریغ و مضایقه ننمایند و همچنین دیگر طوائف کوهستانات را از عطای مواجب و اسلحه و خلع فاخره سرافراز و بی نیاز گردانیده همه را معاضد دولت ساخت

﴿ ذکر سرگذشت سال هزار و دو بیست و نود و سه هجری ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمرقند)

و همدین سال دولت روس رایت تسخیر شهر سبز برفراشته جنرال ابراموف سردار عبدالرحمن خان را تکلیف چینیانی و همراهی کرد و او سر باز زده گفت که از پیش اظهار نموده ام که عهده برار خدمتی نشوم و اگر مأمور شوم بمردم شهر سبز را بدون محاربه از راه اطاعت حاضر میسازم که خواهشهای دولت را هر چه باشد پذیرا شوم و چون کار به بیکار انجامیده بود این ادعای او بپذیرفته از جنرال ابراموف خواهش اسلحه نمود که سه صد تن همراه دارم اگر مردم سمرقند مرتکب شورش شوند از قورخانه آلات حرب بدیشان داده شود که با طغای ناثره بلاوا گرایند و او این امر را پذیرفته سه صد میل تفنگ و پانزده ک کارطوس یعنی فشنگ او را بنام قورخانه حواله داده خودش بالشکر روز شهر سبز نهاده بمحاصره اش انداخت و پادشاه بخارا نیز بامردولت روس لشکر بجانب شهر سبز کشیده پیش از رسیدن او چهار مرتبه سپاه روس یورش کرده کاری از پیش نبردند و جنرال ابراموف زخم برداشته هزارتن از قوج پیاده اش نیز بچروح و مقتول شدند تا که شش روز ترک بیکار را باشهریان قرار داده ایشانرا از پاسداری و استواری بفریب غافل ساخت چنانچه از دوازده هزارتن مرد کارزار که در شهر اقامه و قیام داشتند هزارتن که عیالشان در شهر بودند بمحفاظت باره و روج حصار برداخته یازده هزار دیگر که عیال و اطفال خود را کشیده در جای ایمن برده بودند و پادشاه بخارا لشکر بناراج آنها کشته بود از بزرگان خویش بجز روزه رخصت حاصل کرده از شهر بیرون شدند که از عیال خود خبری گرفته روز ششم که لشکر روس و غده خود کامیاب شده و حمله کرده شهر را متصرف شدند و بکار گذاران پادشاه بخارا سپرده میزان سکنته شهر باشه

ذکر سیدین
امیر شیر علی
خان بزرگان
کوهستانات
را در کابل

ذکر
سرگذشت
سال ۱۲۹۳
سردار عبد
الرحمن خان
در سمرقند

صد سوار از راه فرار در خوفند رفتند و جنرال ابراموف بسمرقند باز کشته سردار عبدالرحمن خان پرسیدن زخمیکه بدورسیده بود نزدش شده پس از تبریک فتح شهر سبز و پرش جراحت اووی یکمعدد انصوار دان مینا کار طلا و یکمیل تفنگ دولوله و یکمیل دوربین بزرگ اعلی از مال تاراجی شهر سبز برسم ارمغان نزد سردار و الاتبار نهاده او مال غارت شده مسلمان را حرام دانسته نپذیرفت و یکساعت صحبت کرده بمنزل خویش مراجعت نمود و در خلال احوال مذکور فراریان شهر سبز از راه امید و پناه وارد خوفند شده خدایار خان رئیس آنجا همه را بطمع جاه محبوس کرده در تاشکند نزد کبورتا فرستاده خدمه و اموال ایشان را خود متصرف شد و کبورتا همه را مدتی در زندان انداخته بعد رها داده برای هر یک تنخواهی معین کرد و عیال و اطفال ایشانرا که پادشاه بخارا اسیر کرده بود با مر کبورتا در تاشکند نزد شوهران و محرمان ایشان فرستاد و از طرف دولت روس قدغن شد که در تاشکند اقامه عمری گزیده با وطن خود مراجعت نکنند

﴿ وقایع سال هزار و دوست و نود و چهار هجری صلح ﴾

درین سال امیر شیرعلیخان سردار محمد علم خان حاکم پشت رود را از عرض رعایا که بغایت ستم میکرد معزول فرمود و او با وجود عزلش بفرمان طلب در کابل نیامده احکام پادشاهی را در زاویه نسیان گذاشت تا که امیر شیرعلیخان برآشفته سلطان محمد خان قزلباش حاکم وجوهات قندهار را فرمان کرد که با سواره نظام در پشت رود رفته او را محبوساً روانه کابل نماید و او بر طبق امر پادشاهی محبوسش کرده روانه حضور نمود و عوض او سردار محمد یوسف خان بن امیر کبیر مأمور حکومت پشت رود شده از کابل در آنجا رفت و مقارن انحال ارسال خان غلجائی از مرض استسقا اجابت حق را لبیک گفته بدرود جهان فانی کرد و بجای او ملا شاه محمد خان کتی خیل که ذکر حالش از پیش مذکور شد بمنصب جلیله وزیر دول خارجی سرافراز و ممتاز گشت و همدرین وقت فرستاده دولت علیه عثمانیه از جانب سلطان معظم اعلیحضرت عبدالحمید خان بخریک دولت انگلیس بانامه و تحفه سلطانی وارد کابل کشته شرف باریافت و داستانی از نتایج و منافع دوستی و اتحاد دولت انگلیس و افغانستان بیای برده نقائص و اضراء دولت روس را نسبت بدولت افغانستان بیکس برشمرده که از دوستی دولت برطانیه اعراض نکرده فریفته اعراض دولت روس نشود بعد رخصت مراجعت حاصل کرده در قسطنطنیه رفت

﴿ ذکر ورود استلاتوف فرستاده دولت روس در کابل ﴾

چون بواسطه نشر اخبارات از توقف سردار عبدالرحمن خان در سمرقند که موالات و اتحاد امیر شیرعلیخان را بادولت روس انتشار داده کفتمکوی نزاع انگیز را درین امیر شیرعلیخان و دولت انگریز در انداخته هنوز بستهیز و آویز نیانجامیده بود که استلاتوف روسی با یکتن نائب و یکتن دا کتر و پنجاه سواره نظام از راه رسالت وارد کابل شده رشته مودت و موالات را با امیر شیرعلیخان انعقاد داده خود استلاتوف مراجعت کرده تائبش را پادیکران که همراه او آمده بودند بصوابدید امیر شیرعلیخان در کابل گذاشت که دولت انگلیس خائف کشته از پیمان گذشته که با او در آنباله موثق داشته است عدول نکند و بصلح راضی شده از خواهشیکه مدنظر دارد در گذرد اما بسلیق (التقدیر یضحک علی التدبیر) نتیجه منعکس گردید چنانچه مرقوم شده می آید انشاءالله تعالی و امیر شیرعلیخان بهیه اسباب استواری پرداخته جهت مصارف افواج نظام و انجام آلات حرب بر هر واحدی از مردان سکنه تمام مملکت افغانستان و ترکستان متعلقه آن چهار رویه کابلی بنام معاونت ملت حواله فرمود و رعایا که بیرون از وجه مالیات اراضی و عقار ایشان که بکار کنان دیوان سلطنت میرسانیدند و هرگز اینگونه تکالیف را ندیده و نکشیده بودند این حواله را شاق دانسته در ظاهر از بیم سیاست سلطنت ازین امر سر باز نزده در باطن دست تضرع بدرگاه پادشاه علی الاطلاق برداشته استدعای زوال سلطنت او را نموده صباح و مساء نفرینش همیکردند

وقایع سنه
۱۲۹۴ هجری

ذکر ورود
فرستاده دولت
روس

﴿ ذکر سرگذشت سال هزار و دویست و نود و چهار ﴾

(سردار عبد الرحمن خان در سمرقند)

و مقارن احوال مذکوره دولت روس اعلان تسخیر اورکنج کرده حکمران تاشکند را امر نمود که با سپاه کینه خواه راه مملکت مذکور برگیرد چنانچه او بالشکر آراسته وارد موضع جزق گردیده سردار عبد الرحمن خانرا از سمرقند برای ملاقات نزد خود طلبیده تکلیف همراهی سفراورکنجش نیز کرد اما او بی اوضاعی نوکران خود را عذر نهاده از همتانی او ابا کرد و نیز گفت که معاونت غیر ملت اسلام در محاربت با مسلمانان در دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم حرامست بعد سردار عبد الرحمن خان در خرکاهی که بفاصله سی کام از خرگاه خواهر زاده پادشاه روس و چهل کام از خرگاه حمکران تاشکند برای او افزاشته بودند رفته کمر استراحت کشود و تا هفت روز از سبب سرما و باریدن برف در جزق درنگ کرده بعد افواج روس راه اورکنج برگرفت و سردار عبد الرحمن خان وداع کرده در سمرقند بازگشت و بعد از فتح اورکنج و مراجعت روسیان از آنجا و وارد شدن ایشان در موضع جزق که مسافت چهار منزل از سمرقند دور است سردار عبد الرحمن خان از راه پذیره در آنجا رفته و تبریک فتح گفته بسمرقند مراجعت کرد و در خلال اینحال خبر منازعه دولت عظیمه عثمانیه با دولت روس در افواه سمرگشته موجب هراس روسیان گردید زیرا که کمان کردند که از سبب مواحدت با افغانستان سلطان معظم بجزق انکیستان از راه محاربت جانب دولت روس بیقین لشکر خواهد کشید تا گرفتارش ساخته از حرکت کردن راه افغانستان جانب هند باز دارد و روسیان مقیمه سمرقند که از غصه چون نیقند ازین امر کهها در کار دولت خود میدیدند از سردار عبد الرحمن خان حالت مردم سمرقند را می پرسیدند که با هم چه میگویند و چه عزم دارند که یعنی مبادا از سبب حرکت سپاه دولت ترک عثمانی جانب دولت روس مردم سمرقند از راه اتحاد ملت مرتکب شور و غوغا شده لوای بلوا برافرازند و سردار عبد الرحمن خان ایشانرا خیریت گفته تسکین میداد تا که لشکر دولت روس از دریای نیوه عبور کرده وارد ولتین بصلح انجام یافت انگاه روسیانرا اطمینان خاطر روی داده از اضطراب بازماندند و با آن در اثنای انتشار خبر منازعه دولتین روزی سردار عبد الرحمن خان بعزم سیروشکار از شهر بیرون شده در روز جمعه سیرکنان وارد موضع وارکت واقع دوازده کوهی سمرقند شده مسموع گشت که مردم موضع مذکور شورش آغاز کرده حاکم وقاضی خود را کشته اند پس باسی تن سواریکه همراه داشت داخل حصار وارکت شده مشاهده کرد که قرب سه هزار تن مردم مسلح در کنار بازار و دریا خشمناک نشسته و او سواره از ایشان در گذشته بدروازه خانه قاضی که با او طریق آشنائی داشت رفته از سرش شنید که قاضی را در مدرسه کشته اند و سردار عبد الرحمن خان مردم وارکت را بر کردار شان تشنج کرده رسید که چرا مباشر چنین فعل شدید ایشانرا بسخ دادند که افواه همه مردم گویا اند که مردم سمرقند فتنه انکیخته و بر سر روسیان ریخته اند مانیز آتش شورش بر افروختیم و او همه را بر اینخبر دروغ الزام کرده پننج تن از نوکران خود را در مدرسه فرستاد که نعلش قاضی را بیرون کشند و ایشان قاضی را زنده و گرفتار شکنجه عذاب چند تن دیدند که بستم و ضرب چوب ازوی طلا میخواهند و او را از چنک آن جور پیشه کان خلاص نموده نزد سردار عبد الرحمن خان آوردند و بتعلیم او صورت ماجرا را نگار داده سردار باوقار بتصدیق سرگذشت قاضی خاتم بر نهاده و مردم وارکت از کردار خود نادم و پشیمان شده از سردار و الاتبار علاج و چاره کار جستند و او صلاح داد که اشخاص فتنه انکیز را که خود میشناسید گرفتار ساخته همه را نزد قاضی حاضر کشید که باز پرس حکومتی از آنان شده دیگران ایمن شوند و ایشان بفرموده سردار نیکو کردار مردم فتنه جوی مفسده خوی را محبوساً نزد قاضی حاضر کردند بعد سردار و الاتبار بسمرقند باز کشته روسیان بعد از تحقیقات بر طبق گواهی او با مردم وارکت رفتار کرد

﴿ ذکر آوازه لشکر کشیدن ﴾

(دولت روس جانب افغانستان)

و چون شرائط صلح در بین دولت عثمانی و روس قرار گرفته جانین از همدیگر آسوده گشتند دولت

ذکر
سرگذشت
سنه ۱۲۹۴
سردار عبد
الرحمن خان

ذکر آوازه
لشکر کشیدن
روس

روس از طریق پلنیکی مشهر ساخته در افواه انداخت که سپاه روس را سفر افغانستان در پیش است چنانچه مطابق این آوازه سامان لشکر کشتی ساز کرده کبور ناتر کوف مان باسپاه مقیم تاشکند با آوازه افغانستان وارد سمرقند شده سردار عبد الرحمن خانش مقدار دو میل از شهر بیرون در کنار دریا پذیره کرده بمنزل خویش باز گشت و همچنین از هر بلده و قصبه افواج دولت روس پیهم وارد سمرقند همی شدند تا که هنگام تموز پیش آمده هوا بسیار گرم گشت و هنوز وقت حرکت سپاه از سمرقند جانب افغانستان معین نبود که روزی کبور ناتر سردار عبد الرحمن خان را نزد خود طلبیده با وی اظهار کرد که افواج دولت ما جانب افغانستان ره نوردیمشوند میباید که شما نیز همراه باشید او پاسخ داد که اگر پیش نهاد خاطر کار کنان دولت تسخیر آن مملکت باشد حاجت برقتن من نیست و اگر ملحوظ استردادش بمن است که تقویضم فینائید احتیاج بسپاه دولت نیست هزارتن سواره و هزارتن پیاده خودم نوکر گرفته و سلاح آرا باشش عمده توپ دولت عنایت کند تارفته افغانستان را متصرف شوم و اگر عزم دولت بجزی دیگری مصمم باشد توقف سمرقند را مایلم که بسیر و شکار روز بسر برم و اینرا هم نمیدانم که بمصلحت امری اینگونه اظهارات را کرده در اخبارات نشر میدهید یا باوقای جانب افغانستان میرود و اگر رفتی باشید با این سپاه اندک تسخیر افغانستان ضعیف و دشوار است زیرا که مردمش همه دایر و جنگجو و خون خوارند نه بمنزل مردم اور کنج میباشند که بده هزارتن قبیح حاصل کرد دو کبور ناتر بجواب این گفتار سردار والا تبار اظهار کرد که لشکر بسیار مأمورند که جانب افغانستان رهسپار شوند و بعد ازین گفت و شنود سردار عبد الرحمن خان بمنزل خود باز گشته تاهنگام خریف خیز حرکت لشکر روس جانب افغانستان سمر بود تا که مرض اسهال در لشکر ایشان حادث گشته سمرقند را فرو گذاشته راه را گرفته شدن جانب تاشکند بر گرفتند و هزار و دویست تن از گرفتار شدگان مرض اسهال را بر عمدها حمل و نقل دادند و بسیاری از سپاه بموضع مذکور هلاک شدند و در وقت مراجعت و وداع سردار عبد الرحمن خان از گفته خویش که در باب لشکر نکشیدن دولت روس جانب افغانستان و برای مصلحتی آوازه انداختن ایشان یا کبور ناتر اظهار کرده بود پشاطرش آورد و او گفته سردار با وقار را تسلیم کرده راه تاشکند بر گرفت و مقارن اینحال ایشیک آقاسی شیر دلخان لوی ناب را ایلم زند کافی طی شده راه جنت النعم جاودانی پیش گرفت و بصحن قبه منوره مزار فیض آثار حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مدفون گشت و پس از وی خوشدلخان کتخاب بمنصب لوی نابی پدر مرحومش از جانب امیر شیرعلیخان سرافراز و ممتاز گشت

وقایع سال هزار و دویست و نود و پنجاه هجری

درین سال طریق مودت و موالات امیر شیرعلیخان از سبب تکالیف شاقه دولت انگلیس که امیر موصوف چنانچه از پیش مذکور گشت نپذیرفت مبدل بمخالفت و معاضات شد چنانچه با دولت روس رشته دوستی را انعقاد داده شرائط ذیل را در بین جانیین نهاد که لشکر دولت روس را از میان مملکت افغانستان بجناب هند رام عبور داده تلکرافش را حفاظت نماید و سه راه آهن که از مملکت افغانستان بسوی هند بکشند مانع نیاید و با دولت روس متفق شده با دولت انگلیس بخاربه کند و مضارف سپاه افغانستان را از شروع مقاتله تا وقت فیصله مجادله با سلاح دولت روس بدهد و علوفه و آذوقه از مملکت خود حمل و نقل داده از مردم افغانستان چیزی مطالبه نکند و اگر عسرت بلشکر روس روی دهد مردم افغانستان دو فروختن و نا فروختن علوفه بایشان و افزونی و کمی نرخ مختار بوده روسیان بجزیر و اکراه مطالبه علوفه نکنند و در قیمت آن که مردم افغانستان معین نمایند پول نقد داده بخزند و بعد از فتح هند ممالک جنوبی و شرقی افغانستان را که در عهد احمد شاه و تیمور شاه سدوزائی ضمیمه افغانستان بوده اند چون کشمیر و پنجاب و سند و بلوچستان همه را بامیر شیرعلیخان سپرده در امور ممالک مذکوره و مملکت افغانستان و ترکستان نارود جیحون هیچ مداخلت روا ندارد فقط و انگلیسیان از شروط و قرار داد و معاهده امیر شیرعلیخان با دولت روس آگاه گشته نامه اعلان جنگ باعلیحضرت امیر شیرعلیخان فرستادند که افواج جنگی ایشان باضفوف آراشته بعزم افغانستان استوار ایستاده اند که اگر تافلان تاریخ جواب کافی که استحکام دوستی را باخواهشات مجده شامل و وافی باشد از کابل برسد فهو المطلوب و الا از

راه قندهار و کرم و دره خیبر رهسپر افغانستان شوند تا از تسخیر مملکت افغانان سد راه دولت روس شوند و درینوقت امیر شیرعلیخان سردار محمد عزیز خانرا که در محاربه گرشک گرفتار دست سردار محمد یعقوب خان شده محبوس گشته بود بعد از حبس دهسال با سردار محمد سرور خان برادرش که او را نیز سردار محمد یعقوب خان در سال ۱۲۸۷ هزار و دوصد و هشتاد و هفت چنانچه مرقوم شد از هرات محبوساً در کابل فرستاده بود پس از هفت سال محمد محسن خان برادر او شان را از زندان کشیده از راه اخراج در سمرقند نزد سردار عبد الرحمن خان کسبل فرمود و خود را از ایشان آسوده خاطر ساخت

﴿ذکر فوت شهزاده عبدالله جان ولیعهد﴾

(و داخل شدن سپاه انگلیس در افغانستان)

ذکر فوت
ولیعهد امیر
شیرعلیخان

و در خلال احوال مذکور امیر شیرعلیخان شهزاده عبدالله جان ولیعهدش را که گرفتار تب مزمن شده بود از راه قریح مزاج و تبدیل هوا بعزم بیلاق از کابل در اسنالف فرستاد و در انجا تبش شدید گشته بشهر مراجعت کرد و در شب هفدهم ماه شعبان سال هزار و دوویست و نود و پنج هجری بعمر شانزده سالگی پدرود جهان کرده در باغ امیر شیرعلیخان پدرش حال موسوم بحرم باغ مدفون گشت و نامه مذکور انکلیسان در روز فوت او رسیده از سبب سوک و عزای او کارداران بحضور بتقدیم آن جرات نتوانستند اما چون ضرور و وعده جنک را نزدیک نکار داده بودند ناچار میرزا حبیب الله خان مستوفی قدم جسارت پیش نهاده حضار مجلس فاتحه را بیانه کاری کنار کرده نامه انکلیسانرا از ملاحظه امیر شیرعلیخان گذارانیده جواب حاصل نمود که خود او بادیگر امنای دولت از طرف خود بنویسند که اکنون قضیه منکر و به رحلت ولیعهد رخ داده انشاءالله تعالی پس از بیچیدن بساط ماتم او خود امیر جواب باصواب نوشته ملتمسات دولت برطانیه را روا دانسته اجرا خواهند فرمود و ایشان بر طبق امر امیر شیرعلیخان صحیفه نکار داده و خاتم بر نهاده مصحوب محمد عثمان خان قابوچی در پشاور فرستادند و چون او وارد لعل پور شد تاریخ وعده انکلیسان بسر رسیده جنرال شام بورن بالشکر بسیاری از راه دره خیبر و جنرال سر فریدرک رابرتس با سپاه جراری از جاده کرم و خوست و جنرال دانلد استوارت با عسکر استواری از راه شالکوت روی بسوی قندهار و کابل نهادند و افواج مقیمه سرحد افغانستان بمدافعه برخاسته در عرض راه منزل دکه والوارک واقع دره خیبر و کتل پیوار معروف با شتر کردن با سپاه انگلیس در آویختند و بیک حمله در هر دو جا از هر دو راه هزیمت یافته پشت بچنگ داده رو بگریز نهادند و شکستیان دره خیبر در لعل پور به محمد عثمان خان قابوچی حامل نامه بزرگان پایه سریر سلطنت ملاقی گشته نامه مزبوره را نزد انکلیسان فرستادند و چون کار از دست رفته بود از نامه مذکور سود و بهبودی حاصل نکشت و امیر شیرعلیخان را از شکست یافتن سپاهش و داخل شدن افواج انگلیس دل از جای شده بامید دوستی دولت روس و نوید وعده و قراریکه باو داده و نهاده بود سر اسیمه سان والده ماجده ولیعهد مرحوم را با همه بردگیان حرم محترم و سران و سرداران طایفه جلیله محمد زائی بهمراهی سه فوج پیاده و یک فوج سواره بترکستان فرستاد و سرداد میرافضل خان حاکم قندهار و سردار محمد یوسف خان حاکم پشت رود را فرمان کرد که سپاه دولت انگلیس از راه کرم و جلال آباد در مملکت افغانستان بانهاد عناد شده از راه قندهار نیز وارد خواهند کردید و رایات عالیات جانب ترکستان شقه کشا و جاده پیمای خواهد گشت شمارا حکم است که در وقت ورود افواج انگلیس در قندهار از مدافعه و پیکار بر کنار بوده دست بچنگ نیازید (۱) و اگر از قندهار نیز تجاوز کنند و روی بسوی فرام و پشت رود آردشاهراه هرات بر گرفته در انجا رفته اقامت کنید و پس از صدور این امر سردار محمد یعقوب خان پسر بزرگ خود را که از سال ۱۲۸۹ هزار و دوصد و هشتاد و نه هجری تا اینوقت بزندان عتاب انداخته محبوس سخت نگاهداشته بود از محبس بصوابدید از کان سلطنت بر آورده بحکومت کابلش سر بلند ساخت

یا زیدن یعنی
دست دراز
کردن

وقایع سال هزار و دو صد و نود و شش هجری صام

درین سال امیر شیر علیخان سردار محمد یعقوب خان را بحکومت کابل گماشته خودش در ماه محرم بایکفوج پیاده و یک فوج سواره رایت مقصود جانب بلخ شقه کشا فرمود که بمعاونت دولت روس دولت انگلیس را از حر کتیش قرین حسرت و افسوس کند و پس از پرتو وصول در مزار شریف عزم رفتن سمرقند حزم کرده سامان سفر ساز نمود و جنرال فیض محمد خان آگاه گشته از رفتن سمرقندش مانع آمده عرض نمود که مردم سپاه نمیکذارند که راه سمرقند بر گیرند و میگویند که لوی غزرا فراراشته از راه جهاد بادولت انگلیس در آویزم و امیر شیر علیخان ازین عرض و اظهار او اکر چه غصه ناک گشت اما نظر بعاقبت کار که مبدا افواج نظام ترکستان وقت را نازک دیده فتنه بروی کار آرند فسخ عزم رفتن سمرقند فرمود و خود در مزار شریف تقاعد ورزیده سردار شیر علیخان قندهاری و قاضی ملا عبد القادر پشاور و ملا شاه محمد وزیر دول خارجه و میرزا محمد حسن خان کتخاب و کرنیل غلام حسن خان را باغیره بزرگان از راه رسالت مأمور سمرقند کرد که لشکر دولت روس بنا برمواعد و اظہار آنیکه داده و کرده و قرار نهاده اند و او را بحیله از دولت انگلیس رو گردان ساخته بمجادله و مقاتله انداخته اند در افغانستان بیاورند و کار کنان دولت روس بخمال اینکه خود امیر شیر علیخان بنا بر خبریکه در افواه سمرگشته بود وارد سمرقند خواهند شد قبل از وصول فرستاد کان مذکور اش باغهای باخضارت برنضارت را جهت فرود گاه او از اسباب و آلات شاهانه بیاراستند و مترصد پرتو نزولش نشستند

ذکر تصرف کردن لشکر انگلیس

(جلال آباد و کرم را و محاربه عرض راه میل و تخمه پل)

و افواج دولت انگلیس پس از گسته شدن انتظام سپاه نظام امیر شیر علیخان در کتل پیوار و دهن دره خیر چنانچه از پیش رقم گشت بیانی داخل جلال آباد و علاقه کرم شده در هر دو جا رحل تصرف غاصبانه انداخت و مقارن بل مطابق روز مقابله سپاه انگلیس با سپاه سرحدیه امیر شیر علیخان در دهن خیر و کتل پیوار سپاه مأموره قندهار دولت مزبوره از جیل کوژک عبور کرده وارد منزل کدنی شد و سردار میر افضل خان حاکم قندهار بنامه طلب سردار محمد یوسف خان حاکم پشت رود را دعوت قندهار نمود که با مردم الوسی فراه و پشت رود و نواحی قندهار باتفاق رایت جهاد افزاوند و او بنا بمنشوریکه امیر شیر علیخان قبل از حر کتیش بجانب ترکستان فرستاده چنانچه مذکور شد از مقاتله با سپاه دولت انگلیس منع فرموده بود نخست از نوشته سردار میر افضل خان سرباز زده ثانیاً از اصرار و کثرت تحریض و ترغیب و کفتار او از پشت رود باهفت صد سوار وارد قندهار شد بعد سردار میر افضل خان خواست که سردار عبد الوهاب خان پسر خود را با چهار صد سوار از راه شیخون و ترکتاز مال و مواشی اردوی انگلیس مأمور کدنی نماید اما سردار محمد یوسف خانش مانع گردیده گفت که از گرایدن بچنین امور کلای بر نیاید بلکه شاید زیرا که جز از بیدار و هوشیار ساختن خصم ثمری حاصل ننکردد و او گفته سردار محمد یوسف خان را نپذیرفته از عزمش باز نکشته ناچار سردار محمد یوسف خان نیز تنها رفتن سردار عبد الوهاب خان را ننگ و عار شمرده همراهی او را اختیار کرد که مبدا او را بچین و بد دلی منسوب کند چنانچه با سردار عبد الوهاب خان و دو هزار سوار از نظامی و زکابی جانب لشکر گاه انگلیس رهسپار گشت و وارد منزل تخمه پل گردیده چون مردم آنجا از بیم سپاه انگلیس که مبدا پامل شوند مساکن خود را فرو گذاشته جای کناره آریده بودند سردار محمد یوسف خان نور محمد خان بن محمد ناصر خان اچکزائی بزرگ مردم آنجا را نزد خود طلبیده سه روزه علوفه از قبیل آردو جو و روغن و غیره از وی گرفته و سه هفته نان تخمه با خود برداشته چهار صد سوار را از راه رباط و چهار صد دیگر را از جاده غلو کتل (۱) بسر کرده کی عبدالمجید خان علی زائی امر رهسپردن کرد و خود با سردار عبد الوهاب خان و سلطان محمد خان و بقیه سوار در منزل تخمه پل توقف نمود و آننگاه که سواران مأموره در بین جبال واقعه عرض راه تخمه پل و میل رسیدند جنرال دانلد استوارت آگاه گشته توپخانه را بجاو انداخته بکشان دادن توپ

وقایع سنه ۱۲۹۶ هجری

ذکر تصرف کردن لشکر انگلیس جلال آباد و کرم را و محاربه عرض راه تخمه پل

(۱) غلو کتل بلفظ افغانی کتل دزدان را گویند

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت اعلیحضرت امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

برداخته از کثرت کلوله اندازی سواران اسلام را منہزم ساخت و چند تن شربت شہادت چشیده مابقی از راه ہزیمت در تخته پل مراجعت کردہ سواران مأمورہ راہ رباط نیز معاودت نمودہ از جادہ کنار وارد قندہار شدند و سردار محمد یوسف خان پس از وصول ہزیمتیان از منزل تخته پل راہ مراجعت جانب قندہار بر کرفته شب را درہ حاجی بسر برده از انجا در شوراندام وارد کردیدہ بسر دار میرافضل خان کہ با اردوی قندہار در انجا فروکش کردہ بود پیوست و از انجا با ہم اسب راندہ در کوه نکار قرار گزید و از تمامت سوارانیکہ ہمراہ داشتند ہزار و دو صد تن بیداری نمودہ دیگران را کندہ شدند و ازین ہزیمت یکفوج پیادہ قندہاری کہ در قندہار و از مردم آندیار بود افزا دش بیک و دود و از راہ فرار رو بجانب مساکن خویش نہادہ سردار محمد یوسف خان از حال ایشان آگاہ شدہ اسلحہ بادشاہی را کرفته ہمرا رخصت داد و خود با سردار میرافضل خان اسلحہ مذکورہ را حمل دادہ از کوه نکار رو بجانب کرشک نہاد و از انجا وارد فراہ کشتہ ہشت روز با ہم در انجا درنگ کردہ بعد بصوابدید سردار میرافضل خان کہ رعایای آنجا توان کفایت غلو فہ ہر دو تن را نداشتند سردار محمد یوسف خان با وجودیکہ از طرف امیر شیرعلیخان مأمور باقامہ پشت رود بود از سردار میرافضل خان سندیکہ امیر موصوف ازورنجیدہ خاطر نشود مکتوباً حاصل کردہ درہرات رفت

(ذکر مراجعت سردار محمد ایوب خان)

(از مشہد درہرات)

در خلال حوادث مذکورہ سردار محمد ایوب خان کہ در مشہد رفته بود از رہا شدن و مأمور حکومت کابل کشتن برادرش سردار محمد یعقوب خان و رفتن پدرش امیر شیرعلی خان در ترکستان و توجہ لشکر انگلیس جانب افغانستان خیر یافتہ از مشہد مقدس راہ ہرات بر کرفته شیر محمد خان پیش خدمت سردار محمد یعقوب خان را کہ ہمراہش رفته بود پیشتر از خود نزد سردار محمد عمر خان و سپہسالار حسین علیخان فرستادہ از آمدنش درہرات خبر داد و سردار محمد عمر خان خواست کہ مانع شدہ از داخل شدن ہراتش باز دارد اما سردار محمد یوسف خان منع کردہ گفت کہ پدرش امیر شیرعلی خان برادر بزرگ او را از زندان کشیدہ بحکومت کابل کاشتہ خود بترکستان رفت سردار محمد ایوب خان نیز بسر امیر و برادر ہان سردار معفو (۱) از تقصیر است از چہ او را از در آمدن بہرات باز میدارید و سردار محمد عمر خان گفتہ او را پذیرفتہ با تفاق ہم مکتوبی متضمن بر تبریک حرکت او از مشہد و تہنیت مقدمش در ہرات نکار دادہ مصحوب شیر محمد خان فرستادہ خود او ارسال داشتند و او در عرض راہ با سردار محمد ایوب خان ملاقی گشتہ نامہ سردار محمد یوسف خان و سردار محمد عمر خان را گذارش داد سردار محمد یوسف خان با سردار محمد عمر خان و سپہسالار حسین علی خان و تمامت سپاہ نظام از قفای او راہ پذیرہ بر کرفته مسافت دو کروزہ رفتہ با سردار محمد ایوب خان ملاقی گشتہ مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و با ہم داخل ہرات شدہ بعد سردار محمد ایوب خان تخاصیکہ از مشہد مقدس با خود آوردہ بود ہمہ را با عریضہ مشتمل بر استدعای عفو تقصیر خویش مصحوب یارکل خان بن میر آخور مدد خان ریکا بترکستان نزد پادشہ امیر شیرعلیخان فرستاد

ذکر مراجعت
سردار محمد
ایوبخان از
مشہد بہرات

(۱) معفو
کرده
شده

ذکر فوت اعلیحضرت امیر شیرعلیخان خلد آشیان

چون لشکر انگلیس از قفای سردار محمد یوسف خان و سردار میرافضل خان بیامنی داخل قندہار شدہ متصرف کشت مقارن این حال امیر شیرعلیخان از مرض نفرس بدرد پا گرفتار گشتہ از ناصیہ حالش اثر مرگ ظاہر شد و سردار محمد ابراہیم خان پسرش با سردار احمد علیخان بن سردار محمد علیخان مرحوم احوال او را منقلب دیدہ ہوای بزرگی از مزار شریف راہ تخته پل بر گرفتند کہ مردم سکنہ شہر و سپاہ نظام مقیم آنجا را با خود یار و مدد کار ساختہ پس از فوت پدرش بر مسند امارت مقرر جوید اما لشکر تخته پل اول بر خلاف پندار او بشوریدند و او را از در آمدن بشہر مانع شدہ برآندند بعد جنرال فیض محمد خان و برکد عطا محمد خان

ذکر فوت
اعلیحضرت
امیر شیرعلی
خان

(جلد دوم) (ذکر وقایع او احوال حضرت امیر شیرعلیخان مرحوم) (سراج التواریخ)

لهو کردی و بر کد یوسف علیخان عرب را گرفتار ساخته خانهای ایشان را بنا کردند و صد تن از سواران نظامی را از راه ندامت نزد سردار محمد ابراهیم خان فرستادند که او را در تخته پل مراجعت داده مطیع امر و منقاد فہمی او شوند اما او از دست رفته مهر علی نام غلام بچہ اش را کہ باز مانده بود از عرض راه گرفته در تخته پل برده بمنصب جنرالی برافراشتند و سردار محمد ابراهیم خان کہ از در آمدن تخته پل مأیوس گشته راه کابل برگرفته از جادہ درہ صوف وارد ہزارہ جات شدہ از راه پیوند باز ایستادہ در آنجا متوقف گشت و درین وقت امیر شیرعلیخان اجابت حق را لبیک گفته در روز پنجشنبہ بیست و نہم ماہ صفر سال ۱۲۹۶ ہزار و دو بیست و نود و شش ہجری پدید سلطنت کردہ رخت از تخت تخته کشید و در روضہ مزار حضرت شاہ اولیاء بجنب قبر وزیر محمد اکبر خان برادر مرحومش بعمرنجاہ و ہشت سالگی مدفون گشت

(ذکر وقایع وقت فوت امیر شیرعلیخان خلد آشیان)

پس از دفن آن پادشاہ بہشت آرامگاہ میرزا حبیب اللہ خان مستوفی افسران سپاہ مقیم مزار شریف زانزد خود طلبیدہ در باب نائب استلا توف و یکتن دا کتر روسی کہ از کابل با امیر شیرعلیخان رفته و در مزار بودند مشورت نمودہ از ایشان خواستار شد کہ کدام یک از افسران ہمدون روسی را باہمراہان ایشان می تواند کہ بسلامت از رود جیحون عبور دادہ بکارکنان دولت روس رساند کہ دولت افغانستان از رسیدن آنرا بآہادنام نہ کردد دیگران سکوت کردہ از میان محمد محسن خان قزلباش کہ منصب اجیدنی داشت ابن امیرا برعہدہ خود گذاشت و باد و صد سوارہ نظام از قوم خود و چندی دیگر کہ سردار نیک محمد خان با او ہمراہ کرد در شب سوم فوت امیر خلد مسیر روسیان را از شہر مزار بیرون کشیدہ صحیح و سالم در نزد کارکنان روس بمملکت خود ایشان رسانیدہ و سپردہ سند رسیدن آنان را حاصل نمودہ مراجعت کرد و در خلال اینحال افواج مقیمہ تخته پل کہ شورش آغاز کردہ بودند خانہ خوشدل خاترا کہ پس از فوت پدرش بمنصب لوی نابی سرافراز گشتہ بود تاراج کردہ خودش را با بابیشک آقاسی محمد شاہ خان مجبوس کردند و میرزا حبیب اللہ خان مستوفی بعزم اطفای نائرہ شورش افواج تخته پل خواہر کوچک عبداللہ جان ولیعہد مہرور را کہ تخمیناً دہ سالہ بود بر پشت پیل نشانیدہ از مزار شریف او را با چندتن از بزرگان در تخته پل بردند و افواج مقیمہ تخته پل در برویش برستہ و سقط و ناسزا گفتہ از پیش برانندند بعد میرزا حبیب اللہ خان مستوفی با خواہر ولیعہد در مزار مراجعت کردہ بصوابدید سردار نیک محمد خان بن امیر کبیر خلد مسیر و افسران فوج مقیم مزار شریف محمد موسی خان بن سردار محمد یعقوب خان را ولیعہد خواندہ و بر زر پیل نشانیدہ با سپاہ نظام و ازدحام جمعی از خواص و عوام رہسپار تخته پل شدہ چون راہ بدانجا نزدیک کردند افواج مقیمہ تخته پل کہ لوای شورش افراشتہ و مہر علیخان غلام بچہ سردار محمد ابراهیم خان را بجنرالی برداشتہ بودند از توجہ سردار محمد موسی خان آگاہ گشتہ از در پذیرہ بیرون شدند و در وقت ملاقات برسم نظامی شلیک توپ سلامی بیای بردہ بعزت و احترام بشہرش در آوردند و لقب ولیعہدی او را تہنیت و تبریک گفتہ ہر یک از بزرگان شہر و افسران فوج بقدر استطاعت خویش تحفہ پیش کشیدہ دو شب او را با تمام ہمراہانش مہمان کردہ روز سوم صد تن پیادہ از فوج تخته پل چہت اردلی او منتخب کردہ از راہ اتفاق باہم وارد مزار شریف شدہ آتش فتنہ خاموش گشت

(ذکر آگاہی دادن بزرگان دربار سردار محمد یعقوبخان)

(وغیرہ را از فوت امیر شیرعلیخان و شورش سپاہ مقیم ہرات)

چون نائرہ شورش افواج مقیمہ تخته پل افسردہ گشت سردار محمد ہاشم خان و سردار نیک محمد خان و سردار زکریا خان و میرزا حبیب اللہ خان وغیرہ دولتخواہان بذریعہ عرضہ از فوت امیر شیرعلیخان مغفور و ماجرای مذکور سردار محمد یعقوبخان را آگاہی دادہ همچنین نامہ بصحابت میر آخور عبدالواحد سردار محمد عمر خان و سپہسالار حسین علیخان در ہرات فرستادند زیرا کہ از ورود سردار محمد ایوبخان در آنجا ہنوز خبر نداشتند کہ برای اومی نکاشتند و یار کل خان

ذکر وقایع
وقت فوت
امیر شیرعلی
خان مرحوم

ذکر آگاہی
دادن بزرگان
دربار اعیان
مملکت را
از فوت امیر
تاجدار

(جلد دوم) (ذکر وقائع وقت فوت اعلیحضرت امیرشیرعلیخان مرحوم) (سراج التواریخ)

فرستاده سردار محمد ایوبخان که مأمور شدنش از هرات جانب ترکستان از پیش ذکر شد در میمنه از رحلت امیرجنت مصیر (۱) آگاه گردیده بذریعه عریضه سردار محمد ایوبخان خیرداد و او از مکتوب سرداران واقف نشده از عرض یار کل خان برفوت پدر داد کسرتش مطلع شده سردار محمد یوسف خانرا نزد خود طلبیده او را خبر داده مشورت خواست که در یکی از کتان و ابراز فوت بدریکو سیرش بگفته او عمل نماید و او اختیار کردن یکی از امیرین را موقوف بصوابدید سپهسالار حسین علیخان داشته سردار محمد ایوبخان از مشاورت با او سرباز زده اعتراض کرد که مبادا سپهسالار از خوف کردارش که در زندان با سردار محمد یعقوبخان بیای برده است مرتکب امر خلاف شده بعزم شورش تیغ فتنه از غلاف کشد و سردار محمد یوسف خان نظر بحسن خدمت و صداقت سپهسالار او را از وی مطمئن خاطر ساخته بعدش در نزد خود طلبیده در خلوت برده از روی راز برداشته صلاح کار جستند و او مکتوبی را که از ترکستان برایش فرستاده از قضیه رحلت امیر شیرعلیخان خبر داده بودند ظاهر کرده سردار محمد ایوب خانرا از خود مطمئن خاطر ساخت که یعنی من آگاه شده بودم ولیکن قبیل از فهمیدن شما اظهار نکردم که مبادا امری روی دهد و من متهم شوم و پس ازان او اعلان فوت امیر را نیکوتر از کتان گفته از شورش افواج همچنانکه خودش مطمئن بود مردو سردار آسوده خاطر ساخت که هرگز راه خلاف نگیرند و انشاءالله تیغ اعتساف از غلاف نکشند چنانچه بصوابدید او بساط آمیزه و فرش فاتحه کسترده سه روز مراسم عزاداری و فاتحه خوانی ملوکانه بیای بردند و بعد ازان سردار محمد ایوبخان بدون آنکه نامه از کابل برایش برسد و بر جلوس برادرش تخت امارت علم حاصل کند خطبه و سکه را بنام امارت سردار محمد یعقوبخان خوانده و رواج داده سپهسالار حسین علیخان و نائب حفیظالله خان و جنرال تاج محمد خان بن ارسلاح خان و جنرال میرسعید خان استالنی و پرویز شاه خان برکد و جنرال تاج محمدخان بن میراخوعلی محمدخان و محمد افضل خان ربکا و غیره را بهطای خلاع فاخره نوازش فرموده محمد افضل خان مذکور را بجنرالی توپخانه نیز ممتاز نمود و دوروز پس از نواختن آنان فرمانی بنام میرزا حبیباللهخان مستوفی صادر فرمود که از خزانه ترکستان وجه نقد در هرات بفرستد که اجرای تنخواه سپاه نظام کرده و داده شود و خود با سپهسالار حسین علیخان و سردار محمد یوسف خان در کازر گاه رفته شش فوج پیاده که در آنجا بودند از طریق تنخواه دادن پیش خواسته شروع بموجب دادن ملازمان توپخانه نموده یکماهه وجه همیدادند که تا کتان افواج پیاده که صف بسته ایستاده بودند بتحریک خود سردار محمد ایوبخان که فقیر احمد خان ربکار ابرغم سپه سالار حسین علیخان تعلیم کرده بود که سپاه نظام را بقتله برانگیزد و او همه را اغوا کرده بود و تحریض نائب حفیظالله خان و تاج محمد خان و شهابالدین خان خواهر زاده داؤد شاه خان که با سپه سالار همچشمی داشتند آواز یاجاریار بلند کرده خانه را که سردار محمد ایوب خان و سردار محمد یوسف خان و سپه سالار در آن نشسته شروع بطلب دادن کرده بودند هدف سنک و چوب و کلوخ انداختن کردند و ایشان از مشاهده انحالت سراسیمه کشته سردار محمد ایوب خان که محرك این امر بود از راه ظاهر داری که سردار محمد یوسف خان و سپه سالار از وی ندانند سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را در بیرون نزد سپاه فرستاد که نصیحت و موعظت کرده آتش بلوارا فرو نشاند و سپاهیان که بتعلیم و تلقین خود سردار محمد ایوب خان مرتکب شور و فغان شده بودند فرستاده اش را وقتی نکذاشته فحش و ناسزا گفته بضرب سنک و چوب پس بخانه مذکور در آوردند بعد خود سردار محمد ایوب خان و سردار محمد یوسف خان در بین شورشیان در آمده گفتند که اگر مدعا از قتل ما باشد اینک بکشید و اگر مدعا چیزی دیگر باشد بگوئید تا در انجام آن بکوشیم و چون ایشان بتعلیم شورش آغاز کرده بودند پاسخ دادند که خدا نکند که بقتل شما اقدام کرده خود را در نزد خلق و مخلوق روسیاه و بدنام سازیم اما شور و غوغای ما از دست سپه سالار است که مدتها در زیر امر او بوده بمرارت و عسرت روز بسر برده ایم بنابراین قصد قتل او کرده ایم که جزای کردار و رفتارش را بکنارش نهم و سردار محمد یوسف خان از راه مصلحت گفتار بلاوائیان را تصدیق کرده سپه سالار را دشنام مصلحتی داده رو بسپاه کرده فرموده که نیکو اندیشیده اید لیکن از دولت و سپاه مبلغ خطیری در دست و تصرف اوست که اگر کشته گردد همه هباوهدر شود پس مبیاید که اول نقد و جنس دولت و سپاه را ازو باز برسیده و بمحصول رسانیده بعد هلاک کرده شود

(۱) مصیر
جای باز کشت

وسپه سالار که تمام افواج نظام را از خود رضامند و بمنزله فرزند میدانست از شنیدن این سخن در تعجب و حیرت افتاده خویش را گرفتار ورطه کزند دیده از غرغه که در عقب خانه بود بیرون شده از راه فرار داخل فوج سواره نظام شد و باواییان از سخنان سردار محمد یوسف خان ساکت گشته و سرها برهنه کرده دعای بقای دولت نموده عفو تقصیر خواستند و سردار محمد ایوب خان عرض کردند که فرذا با سردار محمد یوسف خان وارد لشکر گاه شوند تا کفارت این جسارت را عذر خواسته بعد بگرفتن تنخواه اقدام کنند و او عرض ایشان را پذیرفته با سردار محمد یوسف خان از کازر گاه بشهر مراجعت کرد و کس نزد سپه سالار فرستاده تخویف و تهدیش نمود که از میان فوج سواره نیز خود را کناره کشد و نزد حضرت صاحب حوض کرباسی رفته پناه گزیند تا افواج پیاده از بودن او در میان فوج سواره خیر یافته فتنه برینگیزند چنانچه او در حوض کرباسی نزد حضرت حاجی صاحب شده پناه گزید و روز دیگر سردار محمد ایوب خان با سردار محمد یوسف خان در کازر گاه در میان سپاه رفته و هر یک از هفده فوج پیاده از بازنده نایست فردکاو باسم خیرات ذبح کرده گوشت همه را برفقرا و مساکین قسمت نمودند و فردای این روز شروع بدادن تنخواه دو ماهه کرده در اواخر ایام مواجب دادن هفده فوج پیاده و چند فوج سواره دولک روپیه از ترکستان که میرزا حبیب الله خان مستوفی را فرمان شده بود نیز رسیده تمام سپاه دو ماهه تنخواه داده شد و در انشای طلب دادن فوج سپه سالار حسین علیخان را از حوض کرباسی محبوساً آورده در زند و قیخانه سردار محمد ایوب خان مقیدش فرمودند که مبادا سپاه لوای شورش برافرازد و هم در خلال احوال مذکور سه فوج پیاده که از مردم هرات و در میمنه بودند از شورش افواج تخته پل و هرات آگاه گشته خود سرانه از میمنه رو بجانب هرات نهادند که عیال و اطفال و مال و منال خود را از تاراج سپاه که سر برداشته اند نگاه دارند و سردار محمد ایوب خان با سردار محمد یوسف خان خبر شده محمود خان هزاره را فرستادند که ایشان را دلالت و هدایت نموده جانب میمنه مراجعت دهد و او رفته چون افواج تخته پل و هرات ساکت شده اطاعت و رزیده بودند همه را از عرض راه برگردانیده با خود در میمنه برده ساکت ساخت

ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان

(بر تخت امارت افغانستان)

چون نامه فوت امیر شیر علیخان مرحوم بکابل رسیده از عرض خدمه حضور او امیر محمد یعقوب خان برحمت آن پادشاه خلد مکان علم حاصل کرد پس از ادای مراسم تعزیه داری و فاتحه خوانی در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۹۶ هزار و دویست و نود و شش هجری برابر یک امارت و حکمرانی جلوس فرموده خطبه ز بر منبر و سکه زر را بنامش خوانده و رائج نمود و سردار محمد ابراهیم خان برادر اندر خود را با سردار احمد علیخان که از مزار شریف در وقت فوت پدرش چنانچه از پیش مرقوم شد در هزاره دای زنیکی آمده متوقف گردیده و تا این وقت در آنجا بود بکابل طلبیده محبوسش کرد و سردار محمد حسن خان بن سردار محمد قلی خان که بحکومت غزنین مأمور فرموده بود سپرد و او محبوساً با خود در غزنین بر رسید محمد سعید خان فوشنجی که از طرف امیر شیر علیخان بحکومت آنجا قیام داشت از راه معزولیت در کابل آمده شرف بار حاصل کرد و مقارن این حال جنرال غلام حیدر خان وردک از سبب شورشیکه سپاه ترکستان کرده و آرام شده بود از حضور امیر محمد یعقوب خان بنائب الحکومت آنجا مأمور گردیده پس از رسیدن او در مزار شریف سردار محمد هاشم خان و سردار محمد طاهر خان برادرش و سردار نیک محمد خان و میرزا محمد بی خان دبیر و میرزا حبیب الله خان مستوفی و خوشدل خان لوی ناب که با امیر شیر علیخان بجز از خوشدل خان لوی ناب که از پیش در ترکستان بود دیگران در آنجا رفته بودند بفرمان طلب از ترکستان در کابل آمده هر یک همان خدمتیکه در زمان حیات امیر شیر علیخان داشت بر حال کشت و هر کدام بکار خویش مشغول شد

ذکر جلوس
امیر محمد
یعقوب خان

(جلد دوم) (ذکر وقایع عهد امارت امیر محمد یعقوب خان بن امیر شیرعلیخان) (سراج التواریخ)

﴿ ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند ﴾

چون امیر محمد یعقوب خان جالس سریر سلطنت شد از راه مودت و موالاتیکه پدرش بادولت روس در پیش گرفته بود نامه بحکمران تاشکند نکار فرموده از فوت پدر و امارت خود آگهی داده همان عهدی را که پدرش منعقد کرده بود بادولت روس اقرار بقرار نمود و در خلال اینحال مهر علیخان غلام بچه سردار محمد ابراهیم خازرا که افواج نخته پل در وقت شورش خود بجزالی برداشته بودند بازنجیر در کابل طلبیده بیاسا رسانید و آنگاه که نامه امیر محمد یعقوب خان بحکمران تاشکند رسید چون در ذیل آن مرقوم داشته بود که سردار عبد الرحمن خازرا از سمرقند که بآرکستان متعلقه افغان قرب مسافت دارد در بلدان بعیده اقامتش دهند که مبادا از راه فرار وارد ترکستان گشته فتنه برانگیزد و او نیز درینوقت از سمرقند برای استحضار احوال در تاشکند رفته بود و حکمران آنجا از نامه امیر محمد یعقوب خان که مشعر بر دوستی روس بود مشعوف گشته بر طبق نوشته او راه معاندت با سردار عبد الرحمن خان پیش گرفت چنانچه خود سردار نامدار در روزنامه خویش نکار داده است که بفرست دانستم که روسیان بامن خیال دوستانه ندارند و بخلاف حالیکه بامن داشتند رفتار میکنند و من تغافل کرده تفحص کبج خیالی ایشان را نمیکردم و چنان زیست و رفتار می نمودم که گویا خبر ندارم و مشغول صید و شکارم اما در خفا از جهت فرستادن کان امیر شیرعلیخان که تا این وقت در تاشکند بودند چند تن را مامور کرده بودم که از گفتار آنها بمن خبر دهند چنانچه مکشوف گشت که ایشان با حکمران تاشکند معاهده کرده و قرار داده اند که بازای امداد دولت روس که دست تصرف دولت انگلیس را از افغانستان باز داشته خود متصرف شود سردار شیرعلیخان قندهاری طوائف درانی را از مجادله بادولت روس بازدارد و قند هاز را بکار کنان آن دولت سپارد و میرزا محمد حسن خان کتخاب قزلباشیه کابل و طوائف هزاره را رشته اطاعت بکردن نهاد و ملا شاه محمد وزیر دول خارجه قبائل افغان غلجائی را پذیرای امر و نهی دولت موصوفه سازد و ملا عبد القادر معروف بقاضی پشاورى مردم خلیل و مهمند و اقوام سرحدیه و نواحی پشاور را مطیع و منقاد گرداند انهی و سردار عبد الرحمن خان پس ازین قرارداد آنان بادولت روس از تاشکند ب سمرقند مراجعت کرد و حکمران تاشکند با آنکه در عهدیکه با امیر شیرعلیخان در میان نهاده و قرار داده بود که کشمیر و سند و پنجاب را ناسر هند از راه استرداد سپرد او نمایند فراموش کرده باین اظهارات فرستادگانش خرسند و رجامند گشته ایشان را رخصت مراجعت داده از راه بازگشت وارد سمرقند شدند .

ذکر نامه
فرستادن امیر
محمد یعقوب
خان در
تاشکند

﴿ ذکر سرگذشت سال هزار و دویست و نود و شش ﴾

(سردار عبد الرحمن خان در سمرقند)

چون فرستادگان امیر شیرعلیخان مرحوم وارد سمرقند شدند سردار محمد سرور خان که امیر شیرعلیخان پیش چنانچه از پیش رقم گشت با برادرش سردار محمد عزیز خان از زندان کابل رها داده نزد سردار عبد الرحمن خان فرستاده بود ملاطفت نامه از طرف او برای سردار شیرعلیخان قندهاری نکاشته جهت خاتم نهادن به پیشش گذاشت و او از مهر کردن سر باز زده گفت که او با همراهانش در دشمنی و عداوت بادولت روس عهد بر بسته چگونه نامه الفت ختمه برایش روانه کنم و سردار محمد سرور خان پاسخ داد که او از زمان محبوسیتیم در کابل بامن حلف (۱) کلام مجید در میان دارد اینرا گفته و اصرار کرده مهر سردار عبد الرحمن خازرا بدان نهاد و او گفت که از وخامت این نامه در خاتمه بیاد خواهد داد چنانچه سردار شیرعلیخان آرا از دست حاجی جان محمد حاملش گرفته فوراً بجنرال سپاه روس فرستاده او بکافان در تاشکند روان کرد و بعد از پنج روز که حامل نامه باز نکشت سردار عبد الرحمن خان سردار محمد سرور خازرا از فرستادن نامه منت خطا کاری بزدمت نهاده بعد هردو تن با هم از راه تفرج و سیر بیرون شده سر کرم گردش بودند که یکتن از خدمه سردار عبد الرحمن خان نزد ایشان شده از ورود حکمران سمرقند بایکتن تر جان جنرال ابوانوف بمنزل ایشان ایشانرا خبر داد و سردار

ذکر
سرگذشت
سنه ۱۲۹۶
سردار عبد
الرحمن خان
در سمرقند

(۱) حلف
یعنی سوگند

محمد سرورخان از بازگشت تقاعد ورزیده سردار عبدالرحمن خان مراجعت کرد. بعد از صرف جای حکمران سمرقندش گفت که حکمران تاشکند شمارا از راه ملاقات نزد خود طلبیده است که باید فوراً بروی او و وعده جز کتشی را بدو ساعت قبل از ظهر فردا گذاشته حکمران سمرقند مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان پس از بازگشتن او سردار محمد اسحق خان و سردار محمد سرور خان عمزادگان خود را طلبیده بدیشان گفت که مرا در تاشکند مقید خواهند ساخت میباید شما جانب بلخ فرار اختیار کنید پس از ورود در اینجا با مردم مدیعی و نظامی سازش کرده از راه مراوده بایشان طرح مکاتبه و مذاکره بیندازید تا شاید کاری بروفق مدعا برآید و نیز نامه چند برای عموم مردم ترکستان از رعیت و سپاه مرقوم فرموده بایشان سپرد که خدمت کردن باینان منت نهادن احسان بمن است و ایشان امر او را پذیرفته بعد خاتم خود را نیز بایشان داده امر کرد که در وقت حاجت بمکاتب برهنند و چهار هزار روپیه باشصت میل تفنگ دنباله پر و دوواژه هزار دانه فشنگ عنایت کرده فرمود که هر وقت فرصت یابند راه فرار جانب بلخ اختیار کنند و خود در حر مسرا شده به بستر خواب درآمد و نصف شب حکمران سمرقند بایکتن مترجم و سه صد سوار نظامی و دوپست تن پیاده پولیس یعنی کوتوالی بدرج سرا حاضر شده سردار عبدالرحمن خان را که حکم فوری رفتن تاشکندش صادر شده او و وعده فردا داده و فوراً زرقته بود از اندرون حر مسرا که غنوده بود بیرون طلبیده گفت که برخیز و بامن شو و او پاسخ داد که اگر از اسیر بودیم میدانستم در اول بار در همپا تاشکند شده یکشب را در ننگ نمیگرم اینرا گفته کمر بست و با فرامرز خان و جان محمد خان بردگان خویش و روسیان راه جای جنرال ایوانوف پیش گرفت و در نزد او زبان بستگم کشوده گفت که اگر مراد از رفتن در تاشکند است باعث شب خواستن و تحقیر نمودن چیست و جنرال ایوانوف ازین گفته او حاکم سمرقند را عتاب کرده گفت که چرا با او در شتی کردی و او عذر کردار خویش را بدین سخن خواست که چون نوکران این سردار افغان همیشه تن بسلاح آراسته دارند از راه احتیاط آدم زیاد با خود در طلب او بردم که اگر از آمدن در نزد شما سر باززند بعنفش بیارم و جنرال پاسخش داد که در مجبور آوردنش تیکونیندیشیده و او جنرال را پاسخ داد که این اندیشه تانیکو از خود شماست که مرادیم شب مأمور بحاضر ساختن او گردید و درین مقاوله آن دوتن سردار عبدالرحمن خان لب بسخن نکشوده ساکت بودنا که جنرال ایوانوف وعده حرکت اروا جانب تاشکند بیک ساعت قبل از ظهر فردا قرار داده رخصت بازگشت منزلش نمود و او وارد منزلگاه خود شده عموزادگانش را با همدان ایشان سرمست باده خواب دیده متاسف گشت که غم او را بدل تدارند که بخبرانه به بستر خوابند و از تمامت منسوبان عیال و اطفالش را با پروانه خان و قربانعلیخان بیدار و با چشم اشکبار مشاهده کرده دیگر آنرا حفته یافته متحسر شد و با خود گفت که ایشان را چون جان پرورش داده و از سالها بار مؤنت و معیشت همه را بر ذمت خویش نهاده و رخت و ممرات کشیده ام اینک همرا از خودم فراموش و با غفلت هم آغوش می بینم و قدری ازینگونه فکرها بیای برده بعد عیال و اطفالش را تسلی داده وصیت و نصیحت چند فرمود که اگر خودش گرفتار گردد بر طبق وصایایش رفتار کنند و پس از آن سامان سفر ساز کرده بوقت موعود عراده اسپهی حاضر آمده با پروانه خان و نجم الدین خان در کالسکه نشسته اول نزد نایب جنرال ایوانوف رفته او را مشغول نوشتن یافته از پخوانی شب اجازت استراحت طلبیده با وجود هجوم لشکر خواب از کثرت اندوه زیاده بر دویم ساعت نغنود و درخواست آهنگ راه نمودن نموده کالسکه اش را از پیش روی منزل سردار شیر علیخان قند هاری و رفیقانش عبور دادند که باو بنمایند که سردار عبدالرحمن خانرا بروفق قرار داد ایشان محبوس در تاشکند میبرند اما سوار و الاتیار از دیدار آنان چنان برآشفته مو بر اندامش راست گشت که میخواست حمله کرده همه را از دم تیغ بکشد ولیکن خود داری نموده نظر بفران و نشیب جهنم حرکت بجا نکرده خود را تسلی داد که شاید هنگامی باده مهمام بکام و صید آرزو بدام آید و تادو ساعت گرفتار اینگونه افسوس و جسرت زده نوبد بود تا که باندیشه های صواب خاطرش را از اضطراب آسوده ساخت و چون وارد تاشکند شد در منزلکه بیک لک منات تعمیر و پرداخته شده و جای

کالسکه و اصلبل نیز داشت و در سابق برای فرود شدنش معین گردیده بود فرود گشت و پس از سه روز نائب
حاکم نامشکنند بمنزلش وارد گشته او را با خود در کالسکه نشانیده نزد خاکش برد و در وقت احوال پرسشی ایشقدر
حاکم گفت که نیتام باعث این سفرم چیست و او زهر خندی نموده گفت مردم سمرقند شما را منسوب بقتله
و قتل کرده میگویند که مرتکب و مواظب آموزش و ضرر انکیز میباشید و سردار و الایثار پاسخ داد که شما
مرا بدین امور واداشته اید و حاکم از شنیدن اینسخن متغیر گشته مکتوبی را بسردار و شادت دثار داده بزبان
الزام گفت این چیست و او مکتوب را آشوده دید که همان نامه ایست که سردار محمد سرور خان برای سردار
شیر علیخان نگار داده و خاتم او را نهاده بود پس گفت خاتم اذن و خط از دیگر ایست حاکم گفت چرا
میان چنین امر شدید وی جواب داد که اگر این مکتوب مخالف قانون دولت باشد البته مورد الزام خواهیم
بود و الا در ارسال و مسول نامه و رسول مخصوص خویش از چنه ممنوع و مسؤل باشم و او قدری خاموش
و متفکر شده بعد گفت میبایست درین مکتوب هم اجازت میخواستید او جواب داد که از سبب بعد مسافت
تا حصول اجازت فرستادگان امیر شیر علیخان از راه مراجعت جانب بلخ میرفتند اینرا گفته نامه مذکور را
باز کرده و حاکم نکاهی جانب او کرده رخصت مراجعت سمرقندش داده گفت که باز ماندگان شما فرسوده خاطرند
میاید رهسپار معاودت شوی او جواب داد که چون از سمرقند محبوس آسا در اینجا باز نروم اگر
مسکنی در اینجا برایم معین شود سکونت و رزم و حاکم این خواهش او را پذیرفته محل لائق را برطبق پسند او
انتخاب نمود بعد سردار و الایثار یکشب درنگ کرده راه سمرقند برگرفت و عیال و منسوبانش را از اینجا برداشته
در تاشکند اقامت و رزید تادر جای مستعدی بوده در وقت فرصت روی مراجعت بسمرقند جانب افغانستان
نهاده برصراط فائز گردد

ذکر بازگشت فرستادگان امیر شیر علی خان مرحوم

(از سمرقند در رسیدن فرستاده دولت انگلیس نزد امیر محمد یعقوبخان)

و در خلال حال اقامت گردیدن سردار عبدالرحمن خان در تاشکند رسولان امیر شیر علیخان مرحوم از سمرقند
را به بلخ برگرفته از اینجا بفرمان طلب وارد کابل شدند و مقارن اینحال سردار یحیی خان خسر امیر محمد یعقوب خان
که از سبب گرفتن دامادش که از پیش بشرح رفت از امیر شیر علیخان کران خاطر شده فرار کشمیر شده بود جنرال
شامبرون و غیره سران سپاه انگلیس در باب انعقاد رشته اتحاد و موالات با امیر محمد یعقوبخان با او مذاکره کرده
بصوابدید وی منشی بختیار خان را با خود او از جلال آباد نزد امیر محمد یعقوب خان فرستادند و پس از وصول ایشان
در کابل سردار یحیی خان مامور ترکستان گشت که بانوان حرم محترم شاهی را باشهزادگان از اینجا در کابل آورد
و هم سردار محمد ایوب خانرا از پیشگاه سریر سلطنت فرمان رفت که سپهسالار حسین علیخانرا از هرات محبوساً
بکابل روانه دارد و خود امیر محمد یعقوب خان بامنشی بختیار خان فرستاده دولت انگلیس در باب توثیق معاهده
و کشودن طریق مواجده مذاکره کرده باهم قراردادند که برطبق التماس انگلیسان امیر محمد یعقوب خان از کابل
در منزل کنند مک رفته و سران سپاه انگلیس از جلال آباد در اینجا آمده باهم سخن رانند و قرار دادی بروی
کار دوستی و اتحاد دولتین گذارند چنانچه امیر محمد یعقوب خان بهیه و ترتیب سامان سفر کند مک پرداخته کار
و بار خویش ساخته کرد و مقارن اینحال سپهسالار حسین علیخان باز بخیبر از هرات رسیده باصرا میر محمد یعقوبخان
در محبس انداخته شده سردار محمد یوسف خان و سردار محمد عمر خان بفرمان پادشاهی از هرات طلب کابل گشته
حکم اعلی اصدار یافت که هر دو تن از بی هم جدا گانه رهسپار کابل شوند و خود امیر محمد یعقوبخان داؤد شاه خانرا
که پس از رسیدن حسین علیخان بعوض او منصب سپهسالاری یافت باسردار محمد هاشم خان و سردار محمد طاهر
خان و سردار نیک محمد خان و میرزا محمد نسی خان دبیر و منشی بختیار و غیره اعیان و بزرگان با خود همراه
برداشته سردار شیر علیخان قندهاری را بحکومت کابل گماشته از کابل رهسپار منزل کند مک شد و افسران دولت
به برطانیه چیزی از سواره و پیاده نظام باتوجه از راه پذیرد در کند مک فرستاده در وقت ورود امیر محمد یعقوب

ذکر بازگشت
رسولان امیر
شیر علیخان
و ورود فرستاده
انگلیس
در کابل

خان بیست و یک ضرب توپ سلامی کشاد داده مراسم پذیره بجای آوردند و پس از ادای لوازم استقبال جنرال شام برون و سر لیوی کیو ناری با چند تن دیگر از سران و افسران سپاه از راه ملاقات درخیمه که برای امیر محمد یعقوب خان افراشته بودند فرود شده در مجلس ملاقات اظهار مطلب کردند و با امیر محمد یعقوب خان از هر دو سخن رانده طریق دوستی سابقه و عهد سالفیه امیر شیر علیخان مرحوم را استوار داشتند و شروط چند برفصول عهد نامه سابقه که امیر شیر علیخان از عدم قبول آن رو از دوستی دولت برطانیه بر تافته از راه اتحاد و موالات دولت روس جانب ترکستان شتافت افزودند که ولایت (۱) شالکوت و علاقه فوشنج تاجیل گوژسک و علاقه کرم تا ابتدای اراضی و جبال مردم حاجی و دره خیر تا بکنار شرقی هفت چاه و لندی کتل که جدید سپاه دولت انگلیس داخل مواضع مذکور شده اند از مملکت افغانستان جدا و ضمیمه ابدی خاک مقبوضه سابقه دولت موصوفه باشد (۲) و عوض مالیات محال مسطوره اضافه از دوازده لک روپیه متممده سابقه سالیانه شش لک روپیه چهره شاهی که مجموع هجده لک روپیه شود همه ساله دولت برطانیه با امیر افغانستان بدهد (۳) و در قند هار و هرات نیز یکیک تن مسلمان از جانب دولت اقامت داده (۴) سیم تلگراف از راه کرم تادار السلطنه کابل نصب و استوار شود و امیر افغانستان حفاظت ملازم دولتی مقیم کابل و قند هار و هرات را با حراست تلگراف مواظب باشد (۵) و راه تجارت دولتین در بین رعایای جاسین همیشه باز بوده مسدود نکردد (۶) و یکتن صاحب منصب از خود مردم انگلیس بخلاف سابق که مسلمان بود با چند تن همراه و ملازمش در کابل مقیم باشد و اکنون آن شخص سر لیوی کیوناری خواهد بود که در کابل رود (۷) و بزرگان افغان و غیره چون سردار ولی محمد خان که امیر محمد یعقوب خانش با سپاه نظامی و ملکی و توپخانه از راه مدافعه سپاه انگلیس در لاهور فرستاده و او از آنجا فرار کرده در کرم نزد انگلیسان رفته و از آنجا در پشاور و از آنجا در جلال آباد آمده این وقت در اردوی کندیگ حاضر بود و غیره برقرار و از سیاست پادشاهی برکنار بوده تنخواه و مواجب ایشان بر حال باشد (۸) و دست دولت بضبط مال و کسرها ایشان دراز نکردد (۹) و اگر با افغانستان اقامه گیرند و یاد دهند روند مختار و مطابق العنان باشند (۱۰) و بزرگان را که بدون رابطه دولت انگلیس امیر افغانستان از سبب خیانت یا دیگر امری از راه سیاست جانب هند اخراج فرماید و اشخاصیکه از طریق مخالفت و معاندت دولت افغانستان فرار کرده در کشور هند و غیره ولایات متصرفه دولت انگلیس قرار گیرند همه را معاونت در مؤنت و معیشت نموده بدون ملازمت و خدمت دولت اگر اختیار کنند و مواجب بگیرند دیگر چیزی و پیشیزی بایشان ندهند و همه شروط را بر عهد نامه سابقه امیر افغانستان و دولت انگلیس افزوده و جاسین خاتم بر نهاده یک بدبگری نوشته داده از هم وداع کردند و در وقت مفارقت تمام علوفه و ازوقه دولتی را که در جهانوی جلال آباد و عرض راه کند مک بود با امیر محمد یعقوب خان و اگذار شدند و هم از منزل کند مک سید محمد سعید خان حاکم سابق غزنین بحکومت آنجا بر حال گردیده سردار محمد حسن خان حاکم غزنین بفرمان طلب شرف رکاب بوس حاصل کرده بحکومت جلال آباد مأمور گشت و سردار محمد آصف خان که حال بقلب مصاحب خاص اعلیحضرت سراج الملت والدین شرف اختصاص دارد بحکومت لغمان نامزد شد و خود نهضت فرمای کابل گردیده قبل از برتوزول افکنندش سردار محمد یوسف خان بفرمان طلب از هرات و سردار یحیی خان باپردکیان حرم محترم امیر شیر علیخان مرحوم از ترکستان وارد کابل شدند بعد امیر محمد یعقوب خان شرف وصول بخشیده در روز ورودش تمامت وضع و شریف شهر و اطراف و اعیان بار در میدان سپاه سنک پذیره اش کرده بوضع و شان شاهان بزرگ در بالا حصار بهارات شاهی فرود گشت و سردار محمد ابراهیم خان با سردار احمد علیخان که چندی قبل ازین چنانچه گذشت محبوس نموده بود از غزنین طلبیده رها فرمود و سردار شیر علیخان را با ایالت قندهار سر افزاری داده سردار محمد یوسف خان را بحکومت پشت زود مأمور فرموده سردار محمد طاهر خان را در کلات بحکومت گاشت

﴿ ذکر تنبیه و سرزنش بازعلیخان هزاره جاغوری ﴾

چون سرداری چهاردهم هزاره جاغوری پس از فوت سردار شیرعلیخان از حضور امیر شیرعلیخان مرحوم بانگ توپخانه قاطری و فوج پیاده که در سنکماشه بود بصفدر علیخان پسرش مفوض گشته احمد علیخان پسر دیگرش بمنصب کرنیلی و باز علیخان برادرش بمنصب جنرالی فوج و توپخانه مذکور سرافرازی یافت عمو و برادر زاده میبکدیگرا در بزرگی و ریاست قوم اطاعت نموده بازعلیخان تهر و رزید و امیر محمد یعقوبخان از عرض سردار صفدر علیخان سید محمد سعیدخان حاکم غزنین را فرمان کرد که لشکر و توپخانه غزنین را مأمور داشته بازعلیخانرا تنبیه و تهدید نماید و او چند بیرق پیاده ساخلو مقیم غزنین را با چهار ضرب توپ قاطری و سواره و پیاده طوائف وردک و تاجیک و محمد خواجه و چهاردهسته و حیفتوی غزنین و خوانین طوائف مذکور به سر کردگی میرزا احمد علیخان مأمور کرده در کوه میلور لشکر پادشاهی با بازعلیخان و همرا هانش که سد راه شده بود دوچار گشته و یک روز و شب آلات قتال روی کار بوده چند تن از جانبین مقتول و مجروح شدند و در پایان کار بازعلیخان با همرا هانش پشت بچنگ داده از راه هزیمت داخل قلعه خودش که باندازه کلوله رس توپ از سنکماشه دور بود شده قلعه بند گشت و لشکر پادشاهی اطراف قلعه او را گرفته بای تردد و دست تهر او و همرا هانش را بضر کلوله توپ و تفنگ بزاست تا که نجفعلیخان برادر بازعلیخان بر بزر بروج از ضرب کلوله تفنگ گشته گشت نامبرده امان جان خواسته خود را با زنان و فرزندان و برادر زادگان و نوکران تسلیم میرزا احمد علیخان کرد و او همه را حمل و نقل داده در قلعه جنکک کاستانخان جای داد و خود بازعلیخانرا در غزنین آورده حاکم آنجا محبوس نگاهداشت

﴿ ذکر ورود سرلیوی کیوناری در کابل و کشته شدنش ﴾

در خلال احوال مذکور مرض وبا در کابل حادث شده جم غفیری از برنا و پیر هلاک گردیده چون مرض مذکور تخفیف کرد سرلیوی کیوناری بقرار معاهده که در منزل کندمک توثیق یافت از راه کرم در ماه رجب سال ۱۲۹۶ هزار و دوصد و نود و شش وارد کابل گشته سردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمدخان مرحوم پسر امیر محمد یعقوبخان پذیرش کرده در بالا حصار بسرای امیر محمد اعظم خان مرحوم فرود آورده منزل داد و او در آنجا اقامت گزیده در روزهای بارعام شرف سلام حاصل میکرد و در باقی ایام بگردش عادی خویش روز بسر میرید تا که روز شانزدهم ماه رمضان سال مذکور امیر محمد یعقوبخان داؤد شاه خان سپهسالار را که درین وقت بازرس حساب او با پادشاهی حواله نائب تور محمد خان و محمد رحیم خان برادر او بود امر کرد که سپاه نظام را دو ماهه تنخواه بدهد و او از درد حساب دادن خویش و یا تحریک والده ماجده شهزاده عبدالله جان ولیعهد مرحوم که سه هزار طلای مسکوک با داده و ترغیب کرده بود که برغم امیر محمد یعقوب خان سپاه را بقتنه برانگیزد بهر حال افسران سپاه را تعلیم برنگرفتن دو ماهه تنخواه و استدعای زیادت آنرا از کیوناری الفا کرده بدادن مواجب دو ماهه پرداخت و چون خود او فوج را اغوا کرده بود سپاهیان نظام از گرفتن تنخواه دو ماهه سرباز زده خواهش زیادت کردند و سپه سالار از دادن وجه اضافه بر دو ماهه انکار نموده سپاهیان با او از بلند گفتند که از کیوناری بر طبق استدعای خود تنخواه خواهیم گرفت اینرا گفته روی بسوی منزل کیوناری نهادند و او از ولوله و آشوب سپاهیان و رونهادن ایشان بجانب منزلش بدون اینکه تحقیق و تفتیش حال نماید خایفانه بکشاد دادن تفنگ پرداخته چند تنرا بضر کلوله هلاک ساخت و از مشاهده این حالت چشم سپاهیانرا از خشم خون گرفته بیباکانه بقور خانه پادشاهی ریخته آلات حرب برداشته بمنزل کیوناری ناختمند و امیر محمد یعقوب خان آگاه گشته داؤد شاه خان سپه سالار را کس فرستاده امر کرد که رفع فتنه کند و او که محرك این امر بود از راه دفع تهمت ظاهری داخل فوج شده لت و کوب خورده از میان بلوایان بیرون شد و سپاهیان رو بمنزل کیوناری نهاده میراخور آقا جانخان از باز نکشتن و یورش بردن ایشان بالای کیوناری امیر محمد یعقوب خانرا که در اندرون حرم سرا بود خبر داد و او خواست که برخاسته

ذکر تنبیه
باز علی خان
جاغوری

ذکر ورود
کیوناری در
کابل و کشته
شدنش

شورشیانرا از فتنه باز دارد اما سردار یحیی خان باپسرش سردار محمد یوسف خان چون کار را از اصلاح گذشته دیدند مانع گشته ننگداشتند که بممانعت فوج گراید تا آسیبی از بلوایان نبیند. خلاصه کیوناری از هجوم و ازدحام سپاهیان هراسان گردیده بکشد دادن تفنگ پرداخت و بسیار تن را بخاک هلاک انداخته آخر الامر نفت بخانه نشیمنش ریخته خود و خانه و همراهانش را آتش زده بسوخت و از تمامت همراهانش یکتن بحمام آن خانه درآمده بسیار تن از سپاهیان را بضر کلوله تفنگ از پا در آورد تا که دستگیر شده کشته گشت و ازین حادثه پرهاله جلال الدین خان بن سمندر خان توحی در کرم رفته بفرنگیان خبر داد و جنرال سرفریدرک را برتس بافواجیکه در کرم بود یتابانه راه کابل بر گرفته وارد موضع خوشی شد

﴿ ذکر سول فرستادن امیر محمد یعقوب خان ﴾

(نزد انکلیسان و عذر خواستن و رفتن خود او و گرفتار شدنش)

وامیر محمد یعقوب خان از صدور این واقعه دل خراش جان کزا مضطرب گشته داؤد شاه خان سپهسالار را که هنوز خبر نداشت که این آتش افروخته اوست بامیرزا حبیب الله خان مستوفی و ملاشاه محمد وزیر دول خارجه از راه عذر خواهی در خوشی نزد انکلیسان فرستاده پیام داد که حادثه قتل کیوناری از بلوای فوج بوده که آتش افروخته سپاه بسی امارت و کار پردازان پایه سریر سلطنت منطفی نکر دیده شد هر چه شد اکنون بواسطه رشته دوستی و وثاق معاهده که در بین است میباید حل این قضیه را بر دولت نکرده راه نقض میثاق نه بیابند و در هانجا توقف نموده بمعادت نکرانند تا بانی فتنه و باعث مفسده معلوم و محقق گردد بعد رضای جانبین مطابق قانون سیاسی محرک را سزا و جزا داده آید و انکلیسان ازین پیام امیر محمد یعقوب خان از راه پیودن بسوی کابل عنان باز کشیده در خوشی درنگ کردند تا برفوق پیام امیر محمد یعقوب خان بوجه صواب کار را انجام دهند که تقصی بروی کار نیاید و مقارن ایحال سردار ولی محمد خان بتمنای امارت جمع کثیری از سرداران و بزرگان کابل را در قلعه خود که حال موسوم باهتاب باغست انجمن ساخته از راه پذیرائی اردوی انکلیس وارد خوشی شد که قتل کیوناری را منسوب بامیر محمد یعقوب خان کرده روی دل انکلیسانرا در خصوص امارت افغانستان جانب خود کند چنانچه هر چه خواست بانکلیسان گفته ایشانرا از امیر محمد یعقوب خان تحویف و تحذیر زیاد کرد و امیر محمد یعقوب خان از رفتن او در لشکرگاه انکلیس در وسواس افتاده معطل بمراجعت فرستادگانش نکرده از راه بی تأملی بنام و بهانه مهمانی در باغ بینی حصار امیر شیرعلی خان مرحوم رفته از انجا در شب راه عسکرگاه انکلیس برگرفته چون نزدیک اردو رسید فرستادگان خودش خبر یافته پیام دادند که ازین آمدن بیرون از تدبیر گرفتار غل و زنجیر خواهی شد و اگر می توانی راه مراجعت برگیر که مبدا گرفتار ادبار شوی و او چون نزدیک رسیده و انکلیسان آگاه شده بودند نتوانست که باز گردد چنانچه سپاه انکلیس بامر جنرال سرفریدرک را برتس پذیره اش کرده باعزاز و اکرام در میان فوج نظام فرود نمودند و چون سردار ولی محمد خان روی دل افسران دولت برطانیه را ازو گردانیده بود فوراً از پیادگان نظام محافظ بدورش گشته از خوشی او را نظر بند آسبا خود برداشته رایت کوچ جانب کابل افراشتند و مردم کابل و اطراف قریبه آن از گرفتار شدن امیر محمد یعقوب خان آگاه گشته احرام جهاد بر بستند .

﴿ ذکر محاربه چهار آسیا و مغلوب شدن غازیان ﴾

و غازیان فوج فوج و دسته دسته بیرقهای سرخ و سفید بر بسته از پی هم راه لهو کرد برگرفتند و در تلال چیل سنک نوشته با سپاه انکلیس ملاقی گشته ناثره حرب شعله ور شده بازار کارزار رواج گرفت و دلبران مرد و گروه بنشیب و وفراز کوه یکدیگر را هدف کلوله جانستان ساخته فراوان تن بخاک هلاک انداختند و آخر الامر گروه اسلام را از کثرت بمباری اتواب انکلیسان پای ثبات و استواری لغزیده از راه زیمت داخل کابل شدند و سپاه انکلیس منصورانه در بینی حصار فروکش کرده درین روز جنرال محمد جانخان با سه فوج پیاده و توپخانه از چار بکار که با امر امیر محمد یعقوب خان جهت سد فتنه

ذکر رسول
فرستادن امیر
محمد یعقوب
خان از راه
عذر خواهی
نزد انکلیسان

ذکر محاربه
چهار آسیا

اشرار کوهستان در آنجا اقامت و قرار داشت وارد شیرپور کردید و روز دیگر بزیر کوه آسمائی بر شده انکلیسان نیز از راه قلعه هوشمندخان بفرز کوه شیر دروازه برآمده جانبین از فرز مردو جبل یکدیگر را هدف کلوله توپ ساخته روز را بکشد دادن و کلوله انداختن توپ بسر بردند و جنرال محمد جان خان با افواج و اتوابیکه در زیر فرمان داشت کوه آسمائی را فرو گذاشته در شب راه غزنین برداشته در موضع مرغ کیران فرود گشت و انکلیسان چیزی از پیاده نظام را با توپخانه بفرز جبل شیر دروازه که مشرف بر عمارات شهر و بالا حصار است گذاشته آورد و از بینی حصار کوچ داده بزیر تل مرنجان فرود گاه قرار دادند و خیمه امیر محمد یعقوب خان را در دامنه تل مذکور بکنار هندو سوزان برای داشته محافظ بدورش گشتند و صبح روز دیگر نصف سواره و پیاده نظام را بحفاظت لشکر گاه در تل مرنجان گذاشته نیم دیگر راه تعاقب جنرال محمد جان خان را برداشته بدامنه کوه قرق باهم در آویخته از جانبین خونها ریخته گشت و تا غروب آفتاب هنگامه پیکار برقرار و استوار مانده در پایان کار سپاه انکلیس پشت بچنگ داده رو بملشکر گاه خویش نهادند و جنرال محمد جان خان بعزم انجمن کردن غزاة داخل قوم وردک شد و در خیال بعضی از دوستان سپهسالار حسین علیخان که امیر محمد یعقوب خان در زندان انداخته بود نزد او شده تکلیف بیرون شدن از زندانش کرد و او بدون امر و اجازه امیر محمد یعقوب خان از زندان بر نیامد تا که اقوام خودش با امر والده امیر محمد یعقوب خان او را از محبس بیرون کشیدند و با او بدرج حر مسرای امیر محمد یعقوب خان رفته بحفاظت و کشک حرم محترم شاهی که درین وقت بجز او که از زندان برآمده و بخانه خویش نشده بدروازه سرای اهل بیت شاهی رفت دیگر احدی نبود با قومش بیاسداری پرداخت و بحراست حرم محترم و لینعمش روز بسر می برد تا که امیر محمد یعقوب خان امر کرده برد کیان مشکوی سلطنت را از بالا حصار در باغ علیمردان خان بخانه سردار یحیی خان نقل داد بعد از آن نیز ترك خانه و عیال و مال و منال خویش کرده خیمه خود را بپهلوی خیمه امیر محمد یعقوب خان برای نموده با او در یک زورق دریای ابتلا نشست و روز دیگر چندتن از مساحان انکلیس داخل بالا حصار شده قتلگاه کیوناری را بانشتن گاه امیر محمد یعقوب خان مساحت و پیمایش کرده بملشکر گاه باز گشتند و امیر محمد یعقوبخان را پیام دادند که در فلاں روز افسران انکلیسیه داخل بالا حصار میشوند شما نیز در آنجا حاضر شوید که در باب بالا حصار چیزی گفته و قرار داده خواهد شد و او ازین امر متوهم گشت که مبادا آسیبی عائد حالش سازند چنانچه بکروز قبل از روز موعود با محمد موسی خان پسرش از کنار هندو سوزان که خیمه و سرا پردهش بود بفرز تل مرنجان نزد انکلیسان شده خود او از امارت و پسرش از ولایت عهد استمضاء کردند و انکلیسان از آنجا کوچ داده خود او را با خود برداشته در شیرپور درآمده لشکر گاه قرار دادند و محبوس عمری اش ساخته محکم نگاه داشتند و پسرش را از سبب خورد سالی وا گذاشته با سرداق حرم محترمش در حر مسرا جای زیستن دادند

ذکر متحد و متعهد شدن سردار شیرعلیخان با انکلیسان

وسپاه انکلیس که وارد قندهار شده بودند در خلال احوال مذکوره تا حدود شاه جوی تکاپوی نموده افغانه آن حدود با ایشان در اوینخته بسیار تن را خون ریخته در پایان کار صاحب جان خان بن میر احمد خان ترکی بایکصد و نود و دو تن دلیران افغان با شمشیر آخته بقلب گاه سپاه انکلیس تاخته جان تمنای وصال جانان باختند و از آنجمله پیر محمد خان بن معاذ الله خان نبیره مرتضی خان دست راستش از ضرب تیغ سواره نظام انکلیس قطع گردیده سیزده زخم منکر (۱) نیز برداشت و از لشکر انکلیس نیز بسیار تن کشته گشته جانب قندهار باز گشته و نتوانست که طرف غزنین رهسپار شود و چون وارد قندهار شدند سردار شیرعلیخان قندهاری که از حضور امیر محمد یعقوبخان مامور حکومت آنجا گردیده بود نیز وارد کشته با استیوارت و غیره سران سپاه انکلیس طریق مراد و راه معاهده پیش گرفته با انکلیسان قرار داد که قندهار را فرو نگذاشته اقامه دائمی و رزند و حکومتش را بمثابه سند و غیره ولایات هند که تفویض نواب هر ولایتست با موقوف دارند و انکلیسان او را بخطاب والی زبان زد نموده

ذکر متحد
شدن سردار
شیرعلیخان
با انکلیسان

(۱) منکر
یعنی نایاب

بصوابدیدش در اجرای کار پرداختند و او بایالت قندهار قناعت نوریده بطمع پشت رود و فراه نیز افتاد چنانچه عموم سران سپاه انگلیس خصوص استیوارت را از سردار محمد یوسف خان حاکم پشت رود تحویف و تخذیر کرده بطلبیدن قندهارش تحریض و ترغیب نمود که اگر در اینجا باشد با اتفاق سردار محمد ایوب خان که در هراتست فتنه برانگیزند و او کفتار سردار شیرعلیخان را وقعی نکند داشته خارج از درجه اعتبار دانست تا که خودش سخائف و نامهای بی در پی برای ملکان و رعایای پشت رود فرستاده اغوا نمودن آغاز نهاد که بر سردار محمد یوسف خان بشورند و آخر الامر بنامه اکتفا نکرده تاج محمد خان بن یحیی خان فوغل زائی را از قندهار در پشت رود نزد سردار محمد یوسف خان فرستاده تعلیمش کرد که او را تکلیف آمدن قندهار کند و هر گاه سر باز زده نیاید مردم آنجا را بحیله مخالفتش برانگیزد و سردار محمد یوسف خان از کید او آگاه گشته قبل از آنکه ناره فساد شعله ور گردد از پشت رود برخاسته وارد قندهار شد و از ورود او چون سردار شیرعلیخان انگلیس از روی بیم و خوف نشان داده بود کفتار او را نسبت بر سردار محمد یوسف خان آلوده بغرض دانسته تکلیف مراجعت پشت رود نمودند و او از باز کشتن در پشت رود سر باز زده گفت که اگر چه سردار شیرعلیخان بایلیت و قومی قرابت نامه بخاندان شاهی دارد اما در امور سلطنت او را حق مداخلت و مشارکتی نبوده و نیست بلکه همیشه خادم دولت و رهسپار ملازمت بوده است و اکنون که شاهزادگان سپاه انگلیس او را بزرگ و از خاندان سلطنت پنداشته بایالت قندهار بحال داشته اید و بصلاح و صوابدید او کار مملکت راست میکنید بودن خود را در قندهار و پشت رود دشوار و ناسزا وار میدانم و ازین قبیل سخنان گفته انگلیس را ساکت ساخته بسی سوار از قندهار رهسپار شده وارد دار السلطنه کابل شد

﴿ ذکر خراب کردن انگلیسان بالاحصار را ﴾

(و فرستادن امیر محمد یعقوب خان را در هند)

و در خلال احوال مذکور از سبب قتل کیوناری که در بالاحصار وقوع یافته بود انگلیسان عزم خراب نمودن آنرا حزم کرده مردم سکنه آنرا که اکثر از قوم عرب بودند جهت حمل و نقل مال و اسباب و متاع ایشان دو روز مهلت دادند و در عرصه ایندو روز قلیل و کثیری از اموال منقولی خود را کشیده و اکثر همچنان برجا مانده بود که انگلیسان دست تخریب گشوده تمام عمارات آنرا خراب کرده چو پهایش را در شیرپور برده بمصرف چهاونی نظام که جدید در وسط شیرپور احداث کرده بودند رسانیدند و امیر محمد یعقوب خان در ماه ذیحجه سال ۱۲۹۶ هزار و دو بیست و نود و شش هجری بمحافظت هر چه تمامتر از شیرپور کشیده یکفوج پیاده و یکفوج سواره نظام با او مامور کرده روانه دیره دوش نمودند و هر دو فوج محافظت او منزل بمنزل تبدیل یافته تا که در پشاورش رسانیده از آنجا در موضع مذکورش برده نظر بند نگاهداشتند و همدرین هنگام از روز ورود سپاه انگلیس در شیرپور حکم قتل فوج پیاده اردل و غیره را که در قتل کیوناری اقدام نموده بودند اصدار فرموده قرار دادند که هر که یکتن از مردم بلوآشیان و قاتلان کیوناری را گرفته نزد بزرگان انگلیس آورد پنجاه روپیه چهره شاهی از جانب دولت انعام باو عنایت میشود چنانچه بعضی مردم جاهل بطمع پنجاه روپیه بسیار کس را بانگلیسان نشان داده بشهادت رسانیدند و از جمله جنرال خسرو خان کافری الاصل جدید الاسلام و محمد اسلم خان کوتوال و سلطان عزیز خان بن نواب محمد زمان خان بکشیدن طناب درجه رفیعه شهادت یافتند و مقارن انحال آتش بقور خانه پادشاهی که در بالاحصار بود افتاده تمام بسوخت و مردم شهر بسیار اسلحه سلطنتی را از قبیل تفنگ و تفنگچه و غیره بتاراج مالک شدند و از صدمه آتش افتادن در باروت و فیوز سنگی برجسته به بیرق نشان دولت انگلیس که بفراز دروازه شاه شهید نصب کرده بودند رسیده بر شکست

ذکر خراب کردن انگلیسان بالاحصار کابل را

﴿ وقایع سال هزار و دو بیست و نود و هفت هجری ﴾

جنرال محمد جان خان که چندی قبل ازین چنانچه مذکور گشت پس از محاربه موضع مرغ گبران بعزم فرا هم نمودن لشکر الوسی داخل قوم وردک شده بود مردم را تحریض و ترغیب غزا و جهاد کرده وارد غزنین

وقایع سنه ۱۲۹۷ هجری

شد. و در آنجا با تفاق ملا دین محمد معروف به محمد مشکین مشک عالم اندری و ملا عبدالغفور لنگری و غیره علماء و فضلاء و بزرگان خلق انبوهی از طوائف وردک و اندری و ترکی و سلیمان خیل و وزیر و جدران و خواجک و تاجیک انجمن کرده در ماه محرم الحرام سنه ۱۲۹۷ از غزنین احرام جهاد بر بسته چون وارد منزل شیخ آباد شدند افسران لشکر انگلیس آگاه گشته سرفریدرک را برتس نصف سپاه را بسر کرد کی جنرال مکفرسن و سردار محمد حسن خان بن امیر کبیر اعلی حضرت امیر دوست محمد خان مرحوم در کاریز میر فرستاد که در وقت داخل شدن غازیان بچاردهی از راه دوده مست و موضع چهل تن برایشان بتازند و باره از نصف دیگر را بسالاری جنرال بیکر و سردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمدخان مغفور مأمور چهار آسیا کرد که از راه آب بازک قفای غازیان راه بر گرفته وارد میدان شوند تا در هنگام ورود غازیان در چهار دهی ایشان از قفا و سپاه مأموره کاریز میر از پهلو و خودش با بقیه سپاه از پیش رو بر غازیان تاخته شاهد مقصود بکنار آرند چنانچه خودش با جنرال هلس و اندکی از سواره نظام و دو ضرب توپ در قریه انجی باغبانان رفته و معدودی از سپاه را در شیر پور بمحافظت بنه و لشکر گاه گذاشت و از انجی باغبانان تادامن کوه قرق و مرغ کبران راه پیچوده هریک از قله کوه آسائی و شیر دروازه را بصد تن از پیاده نظام و توپ امر استحکام کرده در همه مواضع مستعد و آماده پیکار نشستند تا که جنرال محمد جان خان با جمعیت خویش بیشتر از ملا مشک عالم وارد قلعه قاضی شده با سرفریدرک را برتس و همراهانش در آویخت و او بامید افواج مأموره کاریز میر و چهار آسیا که از راه آب بازک و موضع دوده مست مأمور میدان شده بود دلیرانه در جنگ اقدام کرده بازار کارزار را رواج داد و در عین گیر و دار سپاه مأموره کاریز میر که میبایست بر طبق اندیشه و تدبیر او بسر وقتش میرسید از قضا باغزاة فرزه و بمقان که بسر کرد کی برادر پرویز شاه خان رهسپار کمک غازیان بودند دوچار گشته و گرفتار پیکار شده از رسیدن بسروقت سرفریدرک را برتس باز ماندند و همچنین سپاه راه آب بازک نیز از سبب بعد مسافت نتوانست که در وقت گیر و دار رسیده باویار و مدد کار شود بنابراین تاب دست غازیان نیاورده پشت بمحاربه نهاده از راه شکست روی بسوی شهر و شیر پور نهاد و غازیان عنان از تعاقبش باز نکشیده بسیاری از همراهانش را از دم تیغ گذرانیدند چنانچه از تمام سواره نظام که با او همعنان بودند تاده مزنگ چهل سوار با خودش باقیانده دیگران همه کشته شدند و با همان چهل سواره نظام از هیئت غازیان که در عقبش سرگرم تاخت و تاز بودند سراسیمه داخل ده مزنگ شد و درینوقت که دست از جان شسته بود چهار صد تن از فوج پیاده که از جمله محافظین بنه و آغرواق از شیر پور در نورد معاونت او شده بودند در ده مزنگ باورسیده روح به قالبش دمید و پیادگان مذکور به با مهای خانهای مردم ده مز پور بر شده بتفنک غازیان را از در آمدن بده مزنگ بازداشتند و مقارن آنحال سردار ولی محمد خان که باجمعی از سوار و پیاده خاصه دار و دو ضرب توپ بعزم رفتن ترکستان با امر انگلیسان در میدان کنار ده مزنگ خیمه زده بود از راه یاری انگلیسان غازیانرا از پشت کتار شمالی ده مذکور هدف کلوله توپ آتشبار ساخته از کت زار وسط ده مزنگ و قلعه حاجی یوسف بضر کلوله توپ براند و خاصه داران خود سردار ولی محمد خان از مشاهده یاری دادن او انگلیسانرا برآشفته خیمه و سامان سفر ترکستان او را تاراج کرده با غازیان ملحق شدند و غازیان که از ضرب کلوله اندازی هر دو توپ سردار ولی محمد خان روی از ده مزنگ بر تافته بودند جانب واصل آباد و جنکک رام بر گرفتند و پیادگان فوج نظام از ده مزنگ بیرون شده از کنار رود خانه بجانب غازیان تفنگ کشاد داده همچنان حرب کنان جانب شهر و شیر پور بازگشتند و در خلال این قتال وجدال سپاهی که بادلیران فرزه و بمقان و برادر پرویز شاه خان گرفتار پیکار شده بودند جنک کنان از چنگ غازیان برجسته در حدود قلعه قاضی و قلعه سلطان احمد خان دوچار غازیانیکه با ملا (مشک عالم) همراه بودند شده باهم در آویختند و فراوان خونها ریخته در پایان کار انگلیسان پشت بچنگ داده از راه قرغه رو بده مزنگ نهادند و با سرفریدرک را برتس از یم حمله و یورش غازیان یکشنبه روز را در ده مزنگ بسر برده بعد وارد شیر پور شدند و لشکر مأموره راه آب بازک نیز وارد میدان گردیده غازیانرا چیره دست دیده از قفای دیگران شبشب در شیر پور فرود گشتند و ملا مشک عالم باغزاة ظفر توام از راه قلعه میر غضب

وافشار تپه رهسپار گشته در هندیکی حال موسوم بجهل ستون وده دانا وچنگکک وواصل آباد وغیره بجنرال محمد جانخان و همراهان او پیوستند وروز دیگر تمامت مردم چاردهی باغزبان شجاعت نشان بکوه تخت شاه بر شده انکلیسان دوصد تن از پیادگان نظام را بادو ضرب توپ باقامه پوزه وسط مقبره بارشاه وواصل آباد مأمور کردند که اگر بقیه غازیان از راه کذرکاه روی بسوی شهر نهند ایشان سنکر برافراشته بمدافعه کرایند چنانچه اینان از آنجا ومحافظین اقامه کزین قلعه کوه شیردروازه که بادو ضرب توپ درینجا جای داشتند از طلوع آفتاب تاوقت عصر غازیان فراز جبل تخت شاه ودامنه آن را هدف کلوله اتوپ ساخته کاری از پیش نبردند وغزاة را از فراز کوه فرود کردن نتوانستند چنانچه هرا نیکه فرنکیان از راه کردند مشهور بزار حضرت خضر علیه السلام روی یورش بسوی تخت شاه می نهادند از ضرب کلوله تفنگ غازیان بیک از یادر آمده مابقی جانب اقامت گاه خود مراجعت میکردند وفردای اینروز غازیان علاقه لهو کرد از راه موسی وارد بینی حصار گشته تمام کوه را از آنجا تاقله جبل تخت شاه فرا گرفتند وانکلیسان از شیرپور باهنک جنک راه بینی حصار بر گرفتند واز کنار چن قلعه هوشمند خان وقلعه هندو وجنب دیوار بالا حصار تا حد بینی حصار تمام فرو گرفته غازیانرا آماج کلوله تفنگ وتوپ وخپاره ساخته از فراز کوه پراکنده نمودند وسیزده تن از غازیانرا که در قلعه هندو برای امری در شده بودند دستگیر نموده همه را یکجا از دم تیغ کذرائیدند که اکنون در جنب شرقی قلعه هندو ودر زیر یک قبه مدفون وغریب بحر رحمت حی میچونند

﴿ ذکر محاربه تپه مرنجان وکوه آسمانی ﴾

(وشهید شدن محمد عثمان خان)

چون انکلیسان غازیانرا پراکنده ساخته وبر کشتگان هر سیزده تن شهیدانک ستم انداخته وقلعه هندورا آتش زده بسوختند راه مراجعت جانب شیرپور بر گرفتند ودر قرب تپه مرنجان جمعی از مردم تره خیل وغیره که بعزم غزاة راه برگرفته بفراز تپه مرنجان رسیده بودند بسپاه انکلیس دلیرانه حمله کرده شورش بزرگ در تمام لشکر انداخته بسیار تن را از انکلیسان بضرر شمشیر وکلوله تفنگ هلاک ساختند ودر پایان کار چون اندک بودند از راه فرار داخل قلعه احمد خان شدند وسپاه انکلیس وارد شیرپور شده رفع خستگی کردند وروز دیگر محمد عثمانخان قوم صافی بامردم تکاب ونجرا ب بسرعت وشتاب از کرد راه وارد کابل شده در وقت طلوع آفتاب روی جهاد بفراز کوه آسمانی نهاده پیاده نظام را که بادو ضرب توپ بقله کوه اقامه داشت از پیش برداشته پراکنده ساخت وچند تن از پیادگان نظام را که بفراز کوه اقامت داشتند مقتول ومجروح نموده تمامت فراز ونشیب وقلعه کوه را متصرف گشته مردانه وار واستوار بعزم رزم جای کرید و مقارن اینحال در افواه سمرگشت که جنرال غلام حیدرخان چرخنی بادلیران رجال محال چرخ وخوست وگردیز وغیره راه نزدیک کرده است که وارد کابل شود وانکلیسان از بیم جان یاره از سپاه نظام را باتوپخانه جهت انسداد راه او که نکذارند داخل شهر وشیرپور شود از حد مرادخان تاریکخانه ودروازه لاهوری وزندان بانان وتل مرنجان مأمور کرده باصفوف آراسته ایستادند وهمچنین جمعی دیگر را از باغ امیر شیر علی خان مرحوم حال موسوم بحرم باغ تاباغ محمد عثمانخان وکنار ده افغانان وباغ عالم کنج ودر وازه خرچ گیری بدور کوه آسمانی کاشتند وبرخی دیگر را بادو ضرب توپ بقلعه بلند واقع کلوله پشته که حال قورخانه دولتی در آنجاست امر ایستادن کردند و انگاه که مواضع مستعد را تمام گرفته کار محاربه راست نمودند دست بآلات حرب برده از فراز وقله کوه شیر در وازه وقلعه بلند محمد عثمانخان و همرا هانش را که در کوه آسمانی جای گزیده بودند هدف کلوله توپ ساخته افواج مأموره اطراف ودامنه کوه را امر بالاشدن نمودند چنانچه بازار حرب رواج گرفته شهر وکوه وکراز دود توپ وتفنگ تاریک وسیاه رنگ کشت وبسیار تن از جانبین مقتول ومجروح شده آخر الامر اسلامیان پشت بچنگ داده روبگریز نهادند واز انجمله خود محمد عثمانخان باهشت تن از غازیان که خوشنودی خدا ورسول را بنقد جان خریدار بودند مردانه بکوشید واز قلعه کوه رو برتافته همچنان استوار ایستاده تا آنوقت که جان در تن ورمق در بدن داشتند

ذکر محاربه
تپه مرنجان
و کوه آسمانی

بش بدشمن نداده بسیار تر را بکشند تا که کشته گشته درجه رفیعه شهادت یافتند و درین روز چند تن از شکست یافتگان از دست مردم مراد خانی که گرفته سپردان کلیسا می نمودند درجه شهادت یافتند چنانچه موضع شهادت و مدفن ایشان طرف شمالی باغ اربک مبارک کابل واقع است و قبۀ بر آن حسب القزمان حضرت ضیاء الملوّالین مرحوم بنا شده و مقارن ایحال که هنوز نثارۀ قتال و جدال خاموش نگشته و مردان کار گرفتار بیکار بودند جنرال محمد جانخان که بالنبوهی از غازیان در قلاع چهاردهی جای گزیده بود از صدای توپ و تفنگ جنگ از راه مدافعه در میدان میان مرزا شاه مردان و قلعۀ علی آباد انجمن کشته رو بمیدان کارزار نهادند و با آنکه تمامت مواضع مستعدۀ چون قلعۀ کوه آسمائی و فراز جبل شیر دروازه و غیره در تصرف سپاه دولت انگلیس بود و قورخانه و اساطحۀ دولتی نیز با خود داشت غزاة شجاعت یات با آنکه آلات حرب چنانچه باید و در مقابل سپاه دولت بکار آید نداشتند بیاری صاحب دین و تائید حضرت جهان آفرین دلیرانه حمله کرده انگلیس را از پیش برداشتند و اتواب دولتی را متصرف شده الا کوه شیر دروازه دیگر همه مواضع را از وجود ایشان تهی ساخته همه را داخل شیرپور نموده محصور ساختند و درین جنگ زنان سال خورده اسلام نیز حاضر و بیرق جهاد بدوش بودند و کوششهای مردانه کرده بعضی زخمدار و برخی کشته شدند و فوجیکه از انگلیس بقله کوه شیر دروازه اقامه داشتند در نزدیکی شب احوال و اقبال و بار کیز خود را گذاشته از کوه فرود شدند و در باغ عالم کنج و دامنه کوه آسمائی رسیده از جمله غازیان که در فراز و نشیب کوه بودند رنج و تعب بسیار دیده و مقتول و مجروح شده اند کی جان بسلامت کشیده در شیرپور بمحصورین پیوستند بعد تمامت سپاه انگلیس در شیرپور گرفتار تنگنای انحصار شده شب را از بیم جان نرفته درختان باغهای را که در قرب و جوار شیرپور بودند قطع کرده جانب شمال آنرا که دیوار نداشت از چوب و خاک سنکر سدید (۱) افراشتند و بدان نیز اکتفا نکرده تمام اطراف بیرون دیوار حصار و سنکرها از سیم آهنین خاردار بقدر دو کز سیم و مشبک بافته نیم ذرع بلندتر از زمین استوار ساختند که اگر غزاة شیعخون زنند پایهای ایشان در شبکهای سیم خاردار رفته گرفتار و از خارهای آهنین زخمدار گردیده کاری از پیش نبرند

(۱) سدید راست و درست و محکم و استوار

(ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را)

و غازیان با وجود حصول این فتح بزرگ مراوده و اتحاد بعضی از سرداران چون سردار ولی محمدخان و سردار محمد حسن خان و غیره بزرگانرا بهانه ساخته از راه تاراج داخل شهر شده اکثر خانهای سرداران و بزرگان را غارت کردند و در هیچ چیز صرفه نموده حتی لباس زنان را بیغما بردند و مردم سکنه شهر از هندو و مسلمان که از خوف تاراج کردن غازیان و بیم اینکه در روز کشته شدن محمد عثمان خان و شکست یافتن غزاة تکاب و نجراپ هلس نام انگلیس که حاکم شهر بود اعلان کرده بود که هر که احاد و افراد غازیان را در خانه خود پنهان نماید و ظاهر شود ضبط و تاراج و گرفتار زنجیر عتاب میگردد همکنان در چنداول درآمده بخانهای مردم قزلباش پناه گزیده بودند از دست برد و تاراج غازیان این مانده اکثر آنانیکه در شهر بود تاراج شدند و ازین امر سپاه انگلیس را آسودگی و فرصت دست داده باجنرال محمد جان خان ابواب مراوده بکشودند و هم در عصر روز فتح جنرال غلام حیدر خان چرخنی باغازیانیکه همراه داشت در رسیده باندرون بالا حصار جای کرید و ازین معنی انگلیس از راه تر خائف گشته بچالاک جنرال محمد جان خارا فریب داده در شب نهم ماه محرم سال ۱۲۹۷ هزار و دوصد و نود و هفت هجری که از غزوه آن تا این شب بازار قتال رواج داشت شصت هزار روپیه کددار باوداده قرار دادند که غازیان را از کابل پراکنده کنند و او این امر را از دیگر بزرگان پنهان داشته بامدادان با اتفاق همه غازیان روی پورش بشیرپور نهاد و در ظاهر ککش و کوششی کرده در بایان کار راه فرار پیش گرفت و از رو بر تافتن او و همراهانش دیگر غازیان نیز پشت بچنگ داده رو پراکنده شدن نهادند و انگلیس دست یافته بسیاری از باز ماندگان ایشان را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و اگر این دوروی در میان غزاة واقع نمیشد سپاه انگلیس بنابه واقعه سال ۱۲۵۷ هزار و دو بیست و پنجاه و هفت هجری همه هلاک و برباد نیست و پست میشدند اما افسوس که واقعه مذکورۀ بغازیان روی داده لشکر انگلیس فتح یاب گردیده و آسوده خاطر شده سردار ولی محمد خارا که در معارک و مهالک با انگلیس یار و مدد کار بود بحکومت کابل کاشته خود ایشان بامور مملکت داری پرداخته کار سرک و خیابانهای اطراف شهر

ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را

و شیر پور را جاری ساخته بفرزوقله کوه شیر در وازه و کوه آسمائی و تل مریجان قلاع محکم و بمواضع مستعد و بروج جدا گانه مستحکم بنیاد نهاده آباد کردند و خزانه امیر شیر علیخان را تمام صرف اینگونه کارها نموده طلای مسکوک یکمقاله خزانه را عوض پنج و هفت روپیه کابل و روپیه کابل را معادل روپیه کاه دار خود ایشان بمزدوران و کار یکران میدادند

﴿ ذکر فتنه انکیختن کرنیل ولی الله خان ﴾

(در غزنین بتعلیم انگلیسیان)

و انگلیسیان در اوایل ورود ایشان بکابل کرنیل ولی الله خان قوم تاجیک را بژده و نوید عطای زر در غزنین فرستادند که بهرحیل و وسیله که بتواند مخالفت و عداوت درین افغان و هزاره غزنین اندازد تا مردم افغان گرفتار بیکار شده از راه غزا و جهاد وارد کابل نشوند چنانچه او وارد غزنین شده خواست که نخست مردم تاجیکیه را از راه قومی خویش که بانگلیسیان نوید اطاعت آن قوم را داده و بدمه خود نهاده بود اغوا کرده بعد باضلال مردم هزاره پردازد اما عبدالقادر خان بن محمود خان بزرگ و رئیس قوم تاجیک که پس از آمدن سید محمد سعید خان حاکم در وقت گرفتار شدن امیر محمد یعقوب خان بکابل داخل غزنین شده حکومت میکرد کرنیل ولی الله خان را مانع شده نیکداشت که داخل شهر غزنین شود پس ناچار در قلعه شاه علی اکبر رفته اقامت کرد و سید محمد تقی شاه را از طرف کار گذاران انگلیس نوید بزرگی داده مکتوبی را که از انگلیسیان در باب آنچه که او بکنند و هر که را تصدیق خدمت بدهد در نزد کارداران دولت انگلیس مربوط و منظور باشد باو باز داشته اغوا کرد و بتوسط او بزرگان طوائف هزاره چون غلام حسین خان بن گلستان خان قوم محمد خواجه و نور محمد خان برادرزاده او و مراد خان بن غلام رضا خان و غلام محمد خان بن رجب علیخان قوم جیفتو و میر فتح خان هزاره بهسود و ملک غلام رضاولد ملک عباس قوم علاء الدینی هزاره و سید یعقوب علی و محمد طاهر پسران سید احمد سرابی و سید محمد تقی مارقولی و غیره را بالوسات ایشان در قلعه نه برجه شاه علی اکبر انجمن ساخته و از طرف دولت انگلیس مکتوب مذکور را نشان داده بوعدها و نویدها همه را اغوا کرده روی تسخیر بشهر غزنین نهاد و عبدالقادر خان ایشانرا بضرب کوله توپ از پیش رانده نیکداشت که پایه نزدیک خصار گذارند چنانچه از حدود مغلان و آهنگران قدم نتوانستند پیش گذاشت و هزارگان چند روز چپ و راست تاخت و تاز کرده کاری از پیش نبرده راه اوطان خویش پیش گرفتند و از جمله غلام حسین خان و نور محمد خان برادرزاده اش که باسواره و پیاده مردم محمد خواجه شب را در وقت محاصره غزنین بدیهات مردم تاجیکیه و غیره بسر میبردند قلعه حاجی را غارت کرده آخوند زاده (۱) را که صاحب آن بود کشته تمامت مال و منالش را برداشته بجانهای خود رفتند و مقارن این حال غازیانیکه از کابل مراجعت کرده وارد غزنین شدند از راه انتقام روی بسوی کل بوری و قیاق نهاده تا قلعه سر بید بتاختند و مردم هر دو موضع دست عیال و اطفال خود را گرفته بدون مال و منال وارد سراب شدند و غازیان چند تن از مردان و زنان ایشانرا که باز مانده بودند کشته از مال و متاع ایشان کران بار معاودت کردند و همچنین مردم رعناخیل قوم اندری با مردم هزاره شاکی در آویخته فراوان خون یکدیگر برنخندند و از بزرگان افغان ارسلاح خان اندری بواسطه ضخامت بدنش در وقت کربختن از دیگران باز مانده کشته گشت تا که پس از قتال و جدال بسیار کل محمد خان معروف بخان آکای جلال زائی قوم اندر از راه صلح خواهی وارد شاکی شده نزاع افغان و هزاره را بصلح فیصله نمود —

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان ﴾

از کابل و توجه سردار عبدالرحمن خان جانب افغانستان

و در خلال واقعات مذکور صدر سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم از استیلای دولت انگلیس در کابل شکسته خاطر شده راه فرار جانب سمرقند اختیار کرد و از آنجا بامر سردار عبدالرحمن

ذکر فتنه
غزنین

(۱)

اسم این
آخوند زاده
معلوم نشد

ذکر فرار
کردن سردار
عبدالقدوس
خان

خان بامردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان پسران امیر محمد اعظم خان مرحوم که ذکر قرار اختیار نمودن ایشان جانب بلخ از پیش بشرح رفت و چنانچه بیاید بر روی بسوی بلخ نهاد و همدر اوقات مزبور سردار عبدالرحمن خان در باب مراجعتش جانب افغانستان با انمای دولتی روس گفتگویی زیاد کرده چون امیر محمد یعقوب خان که با دولت روس عهد بسته و در خصوص راه ندادن او جانب افغانستان قرار نهاده و گرفتار دولت انگلیس شده بود اجازت حاصل کرد بعد از راه خفا نزد تاجری که با او وعده قرض داده بود رفته دو هزار مثقال طلای مسکوک وام گرفته و اینرا نیز در خضیه علم حاصل کرد که روسیان از مراجعت او جانب افغانستان سر کران نیستند بلکه با جزئی که داده اند مشغول و خرسندند پس با خاطر شاد و دلی از قید غم آزاد رو بمنزل خویش نهاد و خدامش را مشاهده کرد که بحالت ناامیدی گرفتار تفرس و تجسس احوال اویند و از جمله عبدالله خان توخی را که بدروازه منزل استاده بود پیش خوانده طلاها را با او داده داخل حرم سرآمد و روز دیگر صد رأس اسب خریده عبدالله خان را امر کرد که اسباب سفر از قبیل زین و یراق و اسلحه ساز کند و او در عرصه سه روز تهیه سامان سفر سردار عبدالرحمن خان را نموده او در روز چهارم بعد از ادای نماز جمعه با تمام آشنایانش وداع کرده شهزادگان رفیع مکان سردار حبیب الله خان و سردار نصر الله خان و اهل حرم محترم را با چندی از خدمتکاران در تاشکند بمان خدایند چنانکه گذاشته رو برانهاد و در کنار رود چلیچک فرود شده شب را بسر برد و بامدادان از راه شهر نو که جدید دولت روس احداث و آباد کرده است ره نورد شده چون بقرب رودخانه شهر مند کور رسید حاکم شهرش دعوت مهمانی کرده در وقت صرف طعام از وی پرسید که دولت روس چه قدر وجه نقد برای متصرف راه عنایت کرده است و سردار والا تبار پاسخ داد که از دولت مزبور با اجازت دادن مراجعت جانب افغانستان بسی خرسندم و دیگر توفیق نداشتم که بوقوع می انجامید و پس ازین مکالمه حاکم موصوف که منصب کرنیلی اعزاز می نیز داشت از مجلس بیرون رفته پینج هزار منسات آورده پیش روی سردار رفیع مقدار نهاد و او نه پذیرفته از اصرار کرنیل موصوف یکمیل تفکیکه شش لوله و یک میل تفک دنباله پر برسم تحفه از وی گرفته بامدادان با او و بعض رفقا که از تاشکند تا اینجا همراه آمده بودند وداع کرد راه برگرفت و در نصف اخیر شب وارد شهر ارانیه گردیده بعد از توقف دو روز از آنجا در بایکت نزول فرمود و پس از سه روز از آنجا رهسپار گشته چون وارد خجند شد شش روز در خانه یکی از دوستانش درنگ کرده سی رأس اسب از نزد بزرگان خجند که بسبب استیلای دولت روس از بزرگی افتاده بدکانداری و حرفه تجارت پرداخته زیست می نمودند خریده نخست عزم خوقند کرد و از کثرت برف و شدت سرما قسح عزم نموده بعد راه اورتیه پیش گرفته کس با چهار هزار رویه نزد خسر زادگان پسران امیر جهاندار شاه خان در خوقند فرستاده پیام داد که من راه اورتیه برگرفته ام شما موصول مرسول دوم من آرام و آسوده بوده حرکت نکنید و پسران میرمذکور که امیر شیر علی خان اخراجش کرده و ایشان او را کشته محبوس دولت روس شده و پس از حبس سه سال بضمانت سردار عبدالرحمن خان از زندان رها گردیده در خوقند جای گزیده بودند از نامه و فرستاده سردار خجسته احوال شاد خاطر شدند و خود سردار نیکو کردار وارد منزل سیاب شده بدکانی فرود گشته اظهار کرد که یکی از افسران اسلامیهام و دکانداران آنجا از سخن او انجمن گردیده هر کدام دوتن از همراهانش را از راه مهمانی بمقام خود بردند و یکی از آن جمله خود سردار والا تبار را بمنزل خویش برده بامدادان با همراهانش از آنجا رهسپار گشته پس از طی دو منزل وارد اورتیه شد و بکاروان سرائی نزول نموده هر یک از مسلمانان و هندوان آنجا که منزل مناسبی داشت پیش آمده تکلیف رفتن جای خویش کرد و او خود عذر خواسته بعضی از همراهانش را بمنزل آنان فرستاد و آخر الامر شخصی تاجر که با اورشته محبت در میان داشت نزدش حاضر شده از راه دوستی در منزل خویشش بر دو هم ازین جا سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان عم زادگان خود را مکتوب فرستاد که راه بلخ برگرفته بر طبق دستور العملیه در تاشکند بایشان داده شده است چنانچه از پیش گذشت رفتار نمایند و خودش پس از توقف دووازه روز در اورتیه اجناس خلعتی و غیره اشیای ضروری خریده راه گذرگاه اوچی برگرفت و از

کوه پر برفیکه هر که از سمرقند ره نورد شود ازین جبل میباشد عبور کنند عنزم قطع مسافت کرد و با وجودیکه آن جبل از بسیاری برف و سختی سرمای دیام چون سد یخین بود روی بسوی بدخشان نهاده چون پادمان آن کوه گذاشت تکیه بر تائید پادشاه بی انباز کرده شروع بفراز شدن نمود و نزدیک قله کوه رسیده از وزیدن باد سردی هوا رخ بشدت نهاد و از کثرت برف که اسب نازا نوفر و غیره فزود کشته با همراهانش ایشانرا پیش انداخته و هر یک از دم اسب خویش گرفته و بقدر فرسندگی برف را بریده از وحشت از ناصیه حال همراهانش ظاهر گشت و او همه را دلداری کرده راه می سپرد تا که چندین ضائع گردیده مؤذن رکاب خویش را امر آذان دادن کرد و او هفت نوبت کلمات اذانرا تکرار کرده از لطف لطیف بیامند باد از وزیدن بایستاد و از جمله همراهانش که ضد تن بودند دهن از دم اسب گرفته با خودش که نیز دم اسب بدست داشت بقله کوه بر شده نمودن دیگر در میان برف بازماند و سردار شجاعت دنار پنجم تن از جمله بر شدکارا بیشتر امر فرود کشن از کوه کرده خودش که از حرکت طبیعی بیاعاجز گردیده بود با پنج تن دیگر روی برف نشسته از قمای آنان خزیده خزیده از کوه فرود گشت و این وقت مردم متوطن دامن کوه که از ورود پیشینگان بحال سردار عبدالرحمن خان علم حاصل کرده بودند سه صد تن باهیزم رسیده ایستاده بودند که او فرود کشته و آتش بر افروخته چون بحال آمد چند تن او و همراهانش را برداشته رو بمنزل نهادند و دیگران راه فراز کوه بر گرفتند که باز ماندگان را معاونت نموده بمنزل رسانند و سردار والا تبار وقت طواع آفتاب وارد منزل شده در خانه که مردم ده کرم کرده و بستر خواب گسترده بودند فرود کشته تاهنگام غروب بخوابید و باز ماندگانش نیز وارد گردیده چون او از خواب بیدار شده تمام اعضای خود را خسته و دردناک یافته و همراهانش را سالم دید هر یکی از مردم قلعه را یک طلا و زرکان ایشان را پنج پنج طلا داده همه را خرسند ساخت و ده روز در آنجا درنگ کرده بعد از رفع خستگی چون در راه حصار که عنزم ورود آنجا در دل داشت چهار کوه بزرگ دیگر واقع بودند ترك آنجا را کرده از طرف سمرقند که بجز از جبل تلسکار دگر کوهی در میان نیست رهسپار شد و درین راه نیز چند جای سخت و دشوار آند چون فتوار (۱) و (۲) پل خشت (۳) و ازری منار (۴) و لقلق (۵) و بسخنده (۶) و مومن (۷) و جنت و غیره بودند و با آنکه این جنت چون پل صراط خوفناک است و فرق و ضدیتش بادوزخ بجز آنیکه در آنجا آتش عدل و در این جای متجمد ظلم دیگر چیزی نیست خلاصه بیلای حضرت باری از همه جاسالم در گذشته دوشب بدیهات علاقه پنج کند بسر برده بعد وارد قردهاش و مغمیان کشته دوروز درنگ فرمود و بیرقیرا که از منار خواجه احرار برداشته از پیش با خود داشت و آنرا بسبب خوابیکه دیده و در عالم رویا از چند سال شنیده بود که بدو گفته بود که ای فرزند عزیز بیرق بزرگ مرا بردار و در وقت مراجعت جانب افغانستان با خود ببر که فتح یاب خواهی شد کراچی میداشت بنابراین درین منزل دور اسب کوسپند برسم خیرات ذبح کرده و پرچم آن علم محترم را کشوده راه شهر سبز برگرفت و وارد قلعه جوز شده حاکم آنجا پذیره اش نکرد زیرا که پادشاه بخارا قبل از ورود سردار والا تبار در آنجا پذیره فرمان او را اعلام فرموده بود که کسی را ننکذارد که علوفه بسردار فرخنده اطوار بدهد و چون این امر از پیام دادن حاکم معلوم و مفهومش گشت پاسخ داد که خدایار و سازگار من است اندیشه از من نداشته باشید چنانچه او را احدی از مردم آنجا راه نداده در مسجدی فرود شد و همراهانش را امر کرد که در کنار رودخانه جای گیرند و خودش برف را رفته اسپانش را برسته فراز بام مسجد شد و بانگ زد که ای مردم اگر علوفه ام داده بها بستانید منت پذیر خواهم شد والا بقره و عنف آزوقه خواهم گرفت و اگر آهنگ جنگ کنید درنگ و صرفه نخواهم کرد چنانچه قلعه کیان از دادن علوفه سر باز زده سردار شجاعت دنار خدامش را امر کرد که بقلعه ریخته بچور و دست انداز تحصیل علوفه نمایند و ایشان دست بغارت دراز کرده قلعه کیان از خوف و هراس قرآن مجید را شفیع ساختند و از در ضراعت (۱) بیرون شده استمدعا کردند که دست از تاراج باز دارند تا علوفه حاضر آورده بشویند و اگر حاکم بزجر ما اقدام نمایند بانه خوبی داریم که بگوئیم که بچروا اگر علوفه از ما گرفتند این را گفته علوفه حاضر آورده اظهار کردند

(۱) ضراعت زاری کردن

که ماخیرخواه جد سردار والا تبار یعنی امیر دوست محمد خانیم و اینک بیایستاده خدمت عالی را بجان و دل خواهانیم خلاصه شبدا در آنجا باسوده حالی بسر برده بامدادان رهسپار شهر سبز شد

﴿ ذکر نامه فرستادن سردار عبدالرحمن خان به پادشاه بخارا ﴾

و مانع شدن او از درآمدن سردار رفیع مقدار به شهر سبز

چون سردار سعادت شعار راه شهر سبز بر گرفته وارد مزار خواجه امحانه هادی المؤمنین کردید درنگ فرموده نامه پادشاه بخارا که این وقت در شهر سبز بود فرستاده اجازت ملاقات و درآمدن بشهر سبز خواست و او از سبب آنکه چند تن از نوکران سردار خجسته کردار در نزدش ملازمت اختیار کرده بودند از دخولش در شهر سبز مانع گشت که مبادا نوکران سردار عالی تبار ترك ملازمت او را کرده باور رهسپار افغانستان شوند و سردار شایسته رفتار از مزار مذکور برخواسته خواست که داخل شهر سبز شود اما وارد یعقوب باغ گشته فسخ عزم کرد که مبادا از سبب منع پادشاه بخارا حادثه روی دهد پس راه عبور از دامنه کوه بر گرفته در بین راه قریب دو هزار کاورا که مشغول چرا بودند دیده همراهانش بخمال اینکه سواران پادشاه بخارا اند که مأمور گرفتار ساختن ایشان شده اند روی بر تافتند و سردار پسندیده اطوار با وجودیکه ترك درآمدن بشهر کرده بود از راه دیگر رو به شهر نهاد و یک فرسنگ راه در نوشته دید که کاوران مذکور رو بخواب و همراهانش می آیند و هم ابواب شهر را که بسبب درآمدن او بسته بودند مسدود مشاهده کرده درین حال بکتن از نوکران سابقه خود را ملاقی گشته مکتوبی مصحوب او بنوکران سابقه اش که در اندرون شهر بودند فرستاده پیام داد که تا وقت نماز عصر بواسطه آمدن شما درنگ دارم که آمده با هم رهسپار افغانستان شویم و او نامه سردار میمنت دثار را بجنرال نصیرخان و حاجی جان محمدخان و غیره رسانیده ایشان حامل نامه را محبوس کرده از دیگران پنهان کردند و سردار سعادت اطوار تا عصر توقف نموده چون از نوکرانش خبر و آری معلوم نگشت مایوسانه جانب یار تپه ره نور دیده سه روز در آنجا مکث فرموده تن از خدامش از شهر سبز اقتفا نموده برکاب سعادت انتسابش پیوستند و از نامه که او برای همه ایشان فرستاده بود اظهار بخبری کرده بعد با هم رهسپار کشته منار شدند و چون پادشاه بخارا صدسوار برای دانستن حرکات سردار و الاتیار مأمور نموده بود در کنار رود خانه این منزل بچشم سردار شجاعت دثار افتاده همراهانش را امر کشاد دادن تفنگ کرده بازده تن از اوزبکان را از ضرب کلوله مطروح و مجروح ساختند و باقی رو بفرار نهادند سردار و الاتیار را از وقوع این واقعه خوف مستولی گشته با وجود شدت سرما بسرعت هرچه تمامتر جاده پیمایند و هر سه منازل قره چاه و چلمک نوراب و یانده را یکی کرده وقت خفتن فرود گشت و از آنجا که منتهای خاک حصار است رهسپار گردیده وارد منزل بالیون و از آنجا راه سر آسیا و یورچی و ریکار اسپ رانده وارد حصار شده مسموع وی گشت که پسر پادشاه بخارا در این شهر اقامت داشته و این وقت از توجه سردار نکو کردار خبر یافته پشت بملاقات او و روبه بیلاق قره داغ نهادند است پس سردار خجسته اطوار در جای پاکیزه که قهوه خانه غمزه کشها و عرق نوشان شهر حصار است فرود شده بمکافات کردار نکو هیده پادشاه بخارا و بسرش که نسبت بدو بتقدیم رسانیدند حیلتی بروی کار آورده شش راس اسپ از افسران مقیمه آنجا گرفته رو بر راه نهاد چنانچه عبدالله خان توخی را تعلیم کرد که نامه بسر کردگان شهر بنویسد که امیر شما در نفس الامر باما دوستست و این اخفاف را از راه توریه (۱) نسبت بمانموده که از اقدامات دوستانه اش روسیان از وی بدکان میشدند لهذا سردار مامیخواهد که چند کلمه محرمانه با شما گفته راه خویش پیش گیرد و پس از فرستادن این نامه عبدالله خان را تعلیم کرد که خودش در پس پرده نشسته چون بزرگان حاضر آیند و با او مصاحبه و ملاقات نمایند او پرده را برداشته سردار رفیع مقدار را تعظیم نموده بایشان معرفی ویرا کرده بعد اسپان ایشان را پیش کشیده بگوید که چون شاهشزاده اید اینان اسپان شان را تعارف نموده اند و بر طبق تعلیم و تعلیم فوق اسپان آنرا گرفته رو برود چیعون نهاد و نامه مشتمل بر امتنان از پیش کشیدن افسران شهر حصار اسپان

ذکر نامه
فرستادن
سردار عبد
الرحمن خان
پادشاه بخارا

(۱) توریه
پنهان داشتن
راز و غیره

خود را نکند داده بامیر بخارا فرستاده پیام داد که هرگاه شما را بادولت روس امتنازه روی دهد راه کابل برگیرید که ادای
 جزای اسانات شما کرده شود و یک شب در حصار شاهمان بسر برده شب دیگر را در تیشکی قاق گذرانیده وارد قوزقون
 تپه شد و شش روز در آنجا درنگ کرده بعد درخواجه کلکون فرود گشت و درین منزل صداع عصبانی عارض حال
 سردار عبدالرحمن خان گردیده پس از سه روز بدون علاج صحت یافت و همدریغ معلوم و مفهومی شد که شهزاده
 حسن بن میرشاه برادر میر جهاندار شاه خان خسروش پسر عموهای خود میر محمد عمر خان بن میر یوسف علی خان
 و میر بابه بیگ بن میر نصرالله خان ولایات رستاق و قطغن و بدخشان را درین خود بالسویه تقسیم کرده شهزاده حسن
 در فیض آباد و میر محمد عمر خان در رستاق و میر بابه بیگ در کشم اقامت حکومتی دارند بنا بران نامه از ورودش
 در خواجه کلکون همدست میر علم نام شهزاده حسن فرستاده خودش رو بمنزل سوچه آب که از قلاع واقعه کنار
 رود جیحون و در مقابل قصبه رستاق اتفاق افتاده است نهاد و روز دوم وارد آنجا شده روز سوم از شهر جیحون
 عبور کرد و در قلعه از مضافات رستاق فرود گشت درین حال جواب نامناسبی از شهزاده حسن که مکتوبی
 از ورود مسعودش در خواجه کلکون باونکار و ارسال داشته بود بمطالعه ساطعه او پیوسته از احسانانیکه نسبت
 بدو و برادر و غیره خاندانش فرموده بود متأسف گشت و جواب عتاب آمیز برای اونکار داده بفرستاد و چون
 شهزاده مذکور در شب اینروز هزار سوار مأمور کنار رود جیحون کرده بود که سردار عبدالرحمن خان را مانع
 از عبور شده نکذارند که باینسو کدازد و او بخلاف پندار شهزاده حسن از شهر گذشته و در تاریکی شب اسواران
 او از دور نمودار گشته بیست تن از سواران سردار عبدالرحمن خان که بمثابه قراول از پیش راه نورد بودند تفنگ
 جانب آنان کشاد دادند و سواران شهزاده بدخشان از غیر تفنگ اینان بخمال اینکه جمعیت زیادی در رکاب سردار عبدالرحمن
 خان است فرار اختیار کرده شش تن از ایشان گرفتار کنند ابدار شدند و روز دیگر سردار خجسته سیر که صد
 سوار مسلح و ده سوار جهت برداشتن بیرق و غیره با خود داشت با دوازده هزار سواره خضم مقابل شده مشاهده
 کرد که دوازده بیرق سوار بیباکانه روی بسوی او و همرا هانش رهسپارند و چون بفاصله ربع فرسنگی بهم
 نزدیک شدند سردار شجاعت دثار نظر افکنده دید که سواران غنیم بمثابه حادثه رسیدگان اندک اندک پراکنده
 میشوند و از سبب این امر چیزی بفکر سردار رفیع مقدار نرسید که از چه منتشر میکردند تا که جمعی دیگر از سواران
 عمرزاده شهزاده حسن سبک عنان و تکبیر کویان راه نزدیک کردند آنگاه سردار و الاتبار همراهانش را امر درنگ
 کرده خود با چند تن نزدیک بدخشانینان شد که بر عزم و آهنک ایشان علم حاصل کنند چنانچه بدیشان رسیده
 برسید و یاسخ شنید که از راه پذیره نژاد آمده اند و او از راه تعاقب بدیشان گفت که اگر کردن اطاعت در بند
 انقیاد او دارید ترک از دحام نموده دسته دسته و جدا جدا نژاد او شوید و ایشان پذیرای این گفته گشته چند تن
 از زرکان خود را برگزیدند که با او نزد سردار نیکو کردار شوند و این وقت سردار و الاتبار برده از روی راز
 برداشته خود را مکشوف نموده فرمود که کسیکه نزدش میروید منم ایشان متعجبانه سلام داده خواستار شدند که
 از اثر سواران شهزاده حسن ناختم دمار از روزگار ایشان برآند و سردار عبدالرحمن خان پذیرای این امر نشده
 فرمود که برای خون ریختن اسلام وارد این مقام نشده ام اگر چنانچه سواران شهزاده حسن که رهسپار وادی
 فرارند بامن از راه اطاعت یار و مدد کار شوند با سپاه امکلین که کابل را متصرف شده و در میان اسلام سکنه
 مملکت افغانستان تفرقه و نفاق انداخته است در آویم اینرا گفته با ایشان راه رستاق بر گرفته در قلعه خارج از شهر
 رستاق فرود گشت و زرکان شهر با تحفه و هدیه شایسته پیش آمده رشته اطاعت بکردن نهادند و همه از عطای خلعت
 سر افزاری یافته مأمور شدند که تا چند روز دوهزار سواره و یک هزار پیاده مرتب ساخته بسالاری میربابا بیگ
 جانب فیض آباد رهسپار شوند چنانچه تهیه پیاده و سوار را کرده روی بجانب فیض آباد نهادند و سردار عبدالرحمن خان
 نامه مردم آنجا نکاشته مصحوب میر علم نامیکه شهزاده حسن در وقت نامه برداش چنانچه از پیش رقم گشت محبوب
 کرده و این وقت رها گشته بود بالشکر رستاق همراه فرستاد که ای گروه مسلمانان من بعزم محاربه اسلام درین
 مقام نیامده بلکه احرام جهاد بسته پناه این بلاد گشته ام که اگر شما یاری نمائید بر طبق امر خدا و رسول مشغول
 غزای شوم و همچنین نامه دیگر بنام میران آنجا مرقوم فرموده بپیر بابا بیگ سپرد که من بقصد استرداد مملکت

افغانستان از دست تصرف انگلیسان داخل این ولایت شدهام چنانچه اگر کامیاب شوم فهو المأمول والا ضرر و راست که به محاربه گرایم و شما که بزرگ بدخشانید روامدارید که ملک اسلام در تصرف نصاری باشد و اگر شما معاونتم نکنید جهانیان خواهند گفت که میران بدخشان حمایت اسلام و رعایت ملت حضرت خیر الانام را نکردند پس ای میران و بزرگان اندرز مرا بکوش دل شنیده بپذیرید والا بر خود لازم و متعجب نموده ام که باشما محاربه جهاد آسا کنم و مردم آنجا زده شهزاده حسن انجمن شده گفتند که ضرور و اهم امور اینست که سردار عبدالرحمن خان را اطاعت کرده ولایت آبائی او را از چنگ انگلیس بیرون کشیم و او پاسخ داد که با حکمران کشمیر راه دوستی در میان دارم از اطاعت سردار عبدالرحمن خان رفتن بکشمیرم سزاوارتر است و دیگر مردم بدخشان بجواب او گفتند که اگر شما را دوست اهل هنود میدانستیم بحکومت نمی پذیرفتیم و اکنون که در کشمیر میروید زودتر رهسپار شوید و میر از تدبیریکه اندیشیده بود با عیال و اطفالش از راه چترادر کشمیر زفته پس از چندی فوت شد و پس از وی عموم مردم بدخشان سر در قید اطاعت سردار عبدالرحمن خان نهاده پذیرای امر او شدند

ذکر وصول نامه افسران فوج برطانیه

(عظمی که در کابل بودند به سردار عبد الرحمن خان)

و مقارن انحال نامه از انگلیسان که در کابل بودند بتوسط همشیره محترمه سردار عبد الرحمن خان مصحوب با پو جان نام غلام او از راه چترادر مشهد بدخشان برادر نیکو سیرش سردار عبد الرحمن خان رسیده نوشته بودند که از عنزم و اراده خود که وارد آنولا گردیده است بکار کنان انگلیس خبر دهد که چیست و او در جواب ارقام فرمود که با هنگ استر داد مملکت و تخت سلطنت آبائی خویش از تاشکنند راه بر گرفته وارد اینولا شدهام هر گاه دولت انگلیس را با من هوای دوستی و اتحاد در سر باشد خواهم که زنت و واسطه و رابطه مودت و موالات را نشاید که در بین جانین رشته خلت را ارتباط و انعقاد دهد میباید با رسال رسائل و فرستادگان دانا و عاقل این امر بانجام رسد و برضای جانین و خیر طرفین مقرون با مضایق و چند روز پس ازین نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای انگلیسان نامه بمیر سلطان مراد خان بزرگ و رئیس ولایت قطفن نیز ارسال داشت که من باراده آن وارد صفحه بدخشان شده ام که مملکت افغانستان را از تصرف دولت انگلیس کشیده ننگدارم که ملت اسلام محکوم نصاری شود پس شما مرا جانب کابل راه داده بیول و مال و دلیران رجال امداد خواهید کرد و او جواب داد که توان مخالفت دولت انگلیس را ندارم که شما را راه دهم و با دولت بزرگ بستیزم و سردار عبد الرحمن خان ازین جواب دور از صواب او دو باره مکتوب فرستاده پیام داد که چون از نامه شما حمایت نصاری ظاهر میگردد مجبورم که باشما از راه جهاد و عناد پیش آیم خلاصه هر چند از اینگونه پیامات و الزامات برای او نوشت نتوانست که روی دلش را جانب خود کند پس ناچار هزار رقهه بیک عبارت مرقوم فرمود که ای مردان ملت اسلام عازم بلخ شده وارد رستاق کشته ام و میر سلطان مرادم نمیکندارد که بشما پیوسته بیاری خداوند و مددکاری دلیران نیرومند اسلام سپاه ملت نصاری را از مملکت بیرون کنم و رقععات بشخصی سپرده لباس درویشیش بپوشانید و تعلیم کرد که رقععات را در معابر و مساجد و اقامتگاه عسا کر را کنده بیفکنند تا مسلمانان از مطالعه آنها مؤثر کشته سلطان مراد را مکافات عمل دهند و همدرین هنگام سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان پسران امیر محمد اعظم خان مرحوم و سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان محمد خان مقفور که بنامه و امر سردار عبد الرحمن خان چنانچه مذکور کشت از سمرقند راه بلخ بر گرفته بودند وارد خاک بلخ شده جنرال غلام حیدر خان وردک که با امر امیر محمد یعقوب خان بحکومت ترکستان قیام و اقدام داشت و از طرف خود قادر خان قزلباش را در شبرغان و غلام محی الدین خان نصری را در سرپل و محمد سرور خانرا در آنچه مامور حکومت کرده بود از ورود سرداران مذکور آگاه کشته سه هزارتن از سواران قزلباشیه و غیره را امر کرد که مخفیانه رهسپار شده ایشانرا دستگیر کنند اما سرداران و الاشان خبر یافته قبل از آنکه دوچار سواران ماموره جنرال غلام حیدر خان شوند از بلخ رو بر تافته جانب شبرغان شتافتند و ازین راه مکتوبی بقادر

ذکر رسیدن
نامه انگلیسان
ب سردار عبد
الرحمن خان

ذکر قتل
سردار محمد
سرور خان

خان فرستاده از توجه خود بوی آکمی دادند و از قفای این نامه اسپ رانده پاسی از شب گذشته چون بقرب شبرغان رسیدند سردار محمد سرور خان قصد در آمدن شهر کرده سردار محمد اسحق خان و سردار عبدالقدوس خانش مانع گردیده او بایمانی قضا ملتفت منع آن دو تن نشده بایک تن شربت علی نام خادمش راه دخول بجانب شهر بر گرفته دقایق الباب کرد و در جواب از سوال دربان گفت نامه از جنرال غلام حیدر خان برای قادر خان حاکم آورده ام و چون دربان در را کشوده وی داخل شد حاجیش شناخته بگفت که از چه مغالطه نموده بشهر در آمدی او مافی الضمیر خویش مکشوف داشته در باننش مانع گشته گفت از اینجا که آمده بر کرد که حاکم محبوست خواهد کرد و هم اگر حال باز گشته فردیائی من و مردم شهر پذیره خواهیم نمود و سردار محمد سرور خان که از ورود سردار عبدالرحمن خان در نواحی بدخشان خبر داشت گفتار دربارا وقتی نکذاشته بعزم ملاقات قادر خان حاکم راه برداشت و چون بنزد او رسید در حال محبوسش کرده بدست یکتن از کرنیلان سواره نظام سپرده امر کرد که با سواره که در تحت رایت دارد از راه دشت ارزنه بقسمی که کسی نداند در مزار شریفش رساند و کرنیل موصوف از بین راه کس نزد جنرال غلام حیدر خان فرستاده ازین امر آگاهش کرد و او بادیگر کار گذاران امیر محمد یعقوب خان که در مزار شریف بودند کنکاش کرده قتل آن مظلوم را از اهم امور امضا کردند که مبادا مردم اطراف از ترا که و او زبکیه و غیره از رسیدن او در شبرغان خبر یافته فتنه برانگیزند پس جنرال غلام حیدر خان رضوان نامی از خدام خود را بایکتن از ندیمان غلام محی الدین خان حاکم سرپل مأمور نمود که سردار محمد سرور خانرا بقتل رسانند و هر دو تن رفته سر او را بریده تنش را در ده دادی بزیر دیواری کرده سرش را جهت اثبات اقدام شان بدین کار ناسزاوار نزد جنرال غلام حیدر خان حاضر کردند و سردار محمد اسحق خان با سردار عبدالقدوس خان همچنانکه از شبرغان راه بر گرفته بودند بی آنکه از سردار محمد سرور خان خبری گرفته از حالش مفهوم شوند روی بسوی میمنه نهادند و دلاور خان والی میمنه آگاه گردیده مردم ترا که را امر کرد که هر دو تن سردار را گرفتار سازند و ایشان از حکم دلاور خان سرباز زده گفتند که ایشان عم زاد کان سردار عبدالرحمن خان هستند و شایان نیستند که دستگیر و اسیر شوند بلکه تاجان و توان داشته باشیم طریق خدمت پیش گرفته رشتن اطاعت ایشانرا بر ذمت خویش نهم چنانچه مطابق گفتار خود دوهزار خانوار بدور هر دو سردار جمع آمدند و دلاور خان والی میمنه که خیال دستگیر کردن هر دو تن سردار را در دل داشت از عزم و اراده خود مأیوس گشته ایشانرا برفتن هرات ترغیب و تخریب نمود بامید اینکه سردار محمد ایوب خان دستگیر شان کنند چنانچه هر دو تن جانب هرات رهسپار شدند و مقارن اینحال جنرال غلام حیدر خان سر بریده سردار محمد سرور خان مرحوم را دیده بسلطان مراد خان میر قطفن نامه فرستاد که یا سردار عبدالرحمن خانرا بمنابه سردار محمد سرور خان بقتل رساند و یادستگیر و محبوسش کرده روانه مزار شریف نماید و او پاسخ داد که سردار منذ کور در بدخشان و از دست تغلب من بیرون است

﴿ ذکر فرستادن انگلیسان مستوفی حبیب الله خان را ﴾

(در هند و فرار کردن سردار محمد هاشم خان)

در خلال احوال مذکور میرزا حبیب الله خان مستوفی از قتل سردار محمد سرور خان بدست جنرال غلام حیدر خان و نامه مودت ختامه سردار عبدالرحمن خان که بانگلیسان چنانچه مذکور شد فرستاده بود آگاه گشته و میل انگلیسانرا بدوستی سردار موصوف دیده و دانسته بذریعه مکتوب جنرال محمد جانخان و عبدالقادر خان وردک و تاجیک را خبر داده سفارش و تاکید کرد که میباید برغم سردار عبدالرحمن خان که انگلیسان با او راه مراوده پیش گرفته اند کمر همت بر بسته سد راه سپاه انگلیس شوید که اگر از قند هار جانب کابل رهسپار شود کامیاب نکرده و این نامه را انگلیسان بصرف بیست هزار روپیه کلدار بدست آورده برای الزام میرزا حبیب الله خان و نیز برای اینکه ازین امر خبر دوستی دولت انگلیس با سردار عبدالرحمن خان سمر و منتشر شده بوی برسد سردار ولی محمد خان و سردار محمد یوسف خان و سردار محمد هاشم خان و سردار محمد ابراهیم

ذکر اخراج
مستوفی
حبیب الله خان
و فرار کردن
سردار محمد
هاشم خان

خان و سردار عبدالله خان را در مجلسی که برای این کار آراسته بودند خواسته مگفتوب مذکور میرزا حبیب الله خارا در میان انداختند و او از نوشته آن انکار و بزمهر خود اقرار کرده بمواجهه سرداران که در مجلس حاضر بودند ملزم گشت و انگلیسان پس از الزام او را مجبوس کرده از قفای امیر محمد یعقوب خان درهند فرستادند و شبانه محافظ بدورخانه سردار محمد هاشم خان نیز که بامیرزای مذکور آساز و در مشورت همراه بود کاشتند و او از مشاهده این امر و هم از سبب حکومت سردار ولی محمد خان بکابل که در طبیعتش ناگوار بود اندیشناک شده عزم فرار جزم کرد و بهانه مهمانی که قبل برین نیز چند دفعه افسران سپاه انگلیس را دعوت ضیافت کرده بود فرش و طرف دریغ امیر شیرعلیخان مرحوم که در بنی حضار واقعت فرستاده سران لشکر انگلیس را بوعده فردا در آنجا بمهمانی دعوت کرد و خودش درینروز از شهر روباغ مذکور نهاد و در راه با گریختی نام انگلیس ملاقی گشته او را نیز وعده فردا دریغ مزبور خواسته پس از پذیرفتن و وعده دادن او یازاده اینک چیزی از وی بستاند گفت گرو بدهید که مبادا نیاید و او تفکجه شش لوله که با خود داشت برسم کروگان بسردار محمد هاشم خان داده رام خویش پیش گرفت و سردار محمد هاشم خان داخل باغ شده شب هنگام با سردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم راه فرار جانب چکری اختیار نمود و در بین مردم احمد زائی در آمده از آنجا بفرزین که هنوز دولت انگلیس تصرفش نکرده بود رفته رحل اقامت انداخت

﴿ ذکر توجه سپاه انگلیس از قندهار جانب کابل ﴾

(بسالاری سردانداستیوارت)

و مقارن وقایع مذکوره جنرال سردانداستیوارت بعزم استظهار لشکر انگلیس که در کابل و از دحام غزاة اندیشناک بود از قندهار با سپاه کران روی بسوی کابل نهاد و بخصدن از غازیان مردم قندهار از راه کنار اردوی او بعزم هب و غارت مواشی و دو اب لشکریان انگلیس رهسپار شدند چنانچه در هر منزل از گوشه و کنار دست بردی میکردند و ازین سوی طوائف افغانه علی خیل و ترکی و اندری از حرکت سپاه انگلیس آگاه گشته قلاع و مساکن ایشا را فر و هشته عمال و اطفال و احوال و اطفال خود را از راه افواج انگلیس طرف زرمتم کشیده بیکسوی گردند و مردان ایشان با هتک غزا در چلکای ابرکتو فراهم شده باتفاق مردم وزیری و سلیمان خیل و غیره سر راه بر لشکر انگلیس تنک گرفتند و در حین وصول سپاه انگلیس در موضع مدفن ملائوح که هنوز بمنزل نانی نرسیده سرگرم ره نوردی بودند که غازیان حمله ور گشتند و با انگلیسان در او بختند و جنگ سخت روی داده بسیار تن از غازیان درجه شهادت یافته در آخر کار هزیمت یافتند و انگلیسان قدری راه تعاقب کرده باز گشتند و روز دیگر در موضع ارزو و شالیچ نیز محاربه رخ داده بسیاری از غزاة کشته و رهسپار بهشت جاوید شدند و سپاه انگلیس مظفر و منصور وارد غزنین گردیده بلاد رنگ آهنگ کابل کردند و مقارن اینحال غلام حیدر خان جنرال چرخنی (۱) با حشر و ازدحام تام از چرخ روی جهاد جانب کابل نهاد و وارد چار آسیاب شد و باد و صدتن از سپاهیان نظام انگلیس که جهت امری از کابل در آنجا رفته بودند در آویخته و از پیش برداشته در قلعه محمد عمر خان در آورده بتمکنای محاصره انداخت و جنرال سر فریدرک را برتس آگاه گردیده با سپاه کینه خواه از لشکر کاه شیرپور بیرون شده از راه بنی حصار رهسپار چار آسیاب گشت و از شیرپور تا آنجا با فاصله هر میلی ده و بیست تن از پیادگان نظام را امر ایستادن کرده خود باقیه سپاه که از تقسیم راه زیادماند وارد چار آسیاب شد و با غازیان در آویخته از جانبین فراوان خون ریخته گشت و در پایان کار غزاة را پای نیات بر شکسته پشت بچنگ دادند و سر فریدرک را برتس فتحیاب گردیده محصورین را از قلعه محمد عمر خان بیرون کشیده مراجعت کرد و چون وارد شیرپور شد جنرال سر دانلد استیوارت نیز با سپاهیکه همراه داشت وارد گردیده باعث قوت و نیروی انگلیسان مقیم کابل شد چنانچه از اندیشه حمله و یورش غازیان که در دل داشتند آسوده خاطر گشتند

ذکر توجه سپاه انگلیس از قندهار جانب کابل

تحریر ذات دانش سات خود اعلی حضرت (۱) چرخ طرف جنوبی کابل مسافت ۲۵ کروزه موضع است چنانچه مولانا یعقوب چرخنی از آن موضع بودند اگر چه مدفن مبارک در ختلان حال مشهور بکولاب می باشد اما مسقط الراس شان الحال در چرخ زیارت کاه مشهور است

ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان

(پس از قتل سردار محمد سرور خان)

در خلال صادرات و واقعاتی که مذکور شده آمد سردار رفیع مقدار عبدالرحمن خان نامه میر بابایک که روانه فیض آباد بدخشان فرموده بود نکار داده تکلیف مراجعتش در نزد خود نمود که معاونت و همدستی همدیگر بامیر قطغن و سردمش که پازراه یاری اهل اسلام بازداشته دست باسباب مخالفت گماشته است در آویخته یا اورا با خود مددکار سازند و یادمار از روزگارش بر آرند و او در پاسخ معروض داشت که اگر سردار و الاتبار رهسپار فیض آباد شده خود را ب مردم نشان داده بعد باهم روی بسوی علاقه قطغن نهاده مرحله پیمای منزل مقصود شوند نیکوتر خواهد بود زیرا که مردم از مشاهده ذات خجسته صفات سردار و الاتبار نیرومند شوند و سردار عبدالرحمن خان بر طبق نوشته او میر محمد عمر خن را که خودش بحکومت رستاق کاشته بود با چندی دیگر از بزرگان و دو هزار تنوار همراه گرفته ره نورد فیض آباد شده در موضع ارکو درنگ کرد و در آنجا شی شخصی نیم رهنه دیوانه نامی حاضر آمده خواست که نزد سردار و الاتبار شود اما چون او در خواب بود دربان او را منع کرده خودش سردار و الا مقدار را بیدار کرده حال را مکشوف نمود بعد آن شخص را طلبیده مکشوف افتاد که نامه از مرد بارز کان افغانی با خود دارد چنانچه نامه را کشوده دید که نوشته است که میر بابایک بامنتی خویش و بزرگان بدخشان باهم پیمان نهاده و قرار داده اند که سردار نیکو رفتار را دستگیر کرده بکار کنان دولت انگلیس سپارند که شاید ازین ره گذر حکومت بدخشان و رستاق بخود ایشان جاوید و برقرار ماند و سردار عبدالرحمن خان ازین امر پریشیده (۱) خاطر کشته شب را باندیشه و فکر بسر برده بامدادان میر محمد عمر خان و بزرگان رستاق را که در لشکر حاضر بودند نزد خود خواسته مشورت طلبید و ایشان پس از مطالعه نامه مذکوره گفتند که الحق میر بابایک شخص نکوهیده (۲) خصال بد افعال است شکی نیست که این امر راست باشد اینرا گفته و از جمله میر محمد عمر خان بنا بر عدالتی بامیر بابایک داشت از رفتن فیض آباد سر باز زده سردار عبدالرحمن خان رخصت مراجعت رستاق داد که آنجا رفته مواظب حفاظت شهر و اطراف باشد و عبدالله خان را با او همراه کرده در خفا لقا نمود که از کردار و گفتار او غافل نبوده آ کهی دهد و خریدش راه فیض آباد برگرفته در کوه زر کان میر بابایک باشه هزار سوار از راه پذیره نزدیک سردار و الاتبار رسیده اوسواران رکابش را امر ایستادن فرموده خود بر اسب مهمیز زده و همراهانش را گفت که اگر میر بابایک و سوارانش مرتکب امر خصمانه شوند ایشان دلیرانه بمدافعه گرایند اما میر مذکور روش آدمانه بتقدیم رسانیده دوستانه با سردار و الاتبار ملاقی شد بعد سردار ستوده اطوار مطمئن خاطر کشته سوارانش را که باز داشته بود با شارت پیش خواسته باتفاق میر بابایک و سوارانش ره نورد وادی مقصود کردید و سواران میر موصوف را گفت که شنیده ام که شما با سلوب و سلیقه مرغوب اسب می نازید می خواهم اسب تاختن شما را مشاهده کنم و ایشان از گفته سردار شجاعت دانا مشغول نازیدن شده همراهان سردار ستوده کار با اشاره او که بلفظ افغانی فرمود میر بابایک را در میان گرفته سر کرم راه پیمائی و تماشای اسب دوانی شدند و چون قرب فیض آباد رسیدند سواران سردار رفیع مقدار با مراود داخل شهر گردیده سی تن بحفاظت دروازه قیام ورزیدند و در روز چهارم ورود سردار عبدالرحمن خان ب فیض آباد نامه از جنرال غلام حیدر خان وردک میر بابایک رسید که چرا اورا دستگیر کرده در هزار نفر ستاد تا بمتابه عم زاده اش سردار محمد سرور خان دست از جهان میبست و هم نامه از امیر بخارا با خلعت و چهار اسب زین و ستام (۳) طلا بوی رسید که جنرال غلام حیدر خان از هوا خواهی بامن پیمان کرده است که ولایت بلخ را ضمیمه مملکت سلطنت بخارا کند بنا بر آن میباید که سردار عبدالرحمن خان از دست بسته نرود و بفرستید و نیز چون او از دولت روس فرار کرده است قتلش موجب قصاص نخواهد شد و میر بابایک ازین ترغیبات غرض جویان نکوهیده سمات بطمع مال و دود مردم بدخشان را بسوی ضلالت اغوا کردن آغاز نمود و روزی سردار عبدالرحمن خان را تکلیف شکار کبک کرده او نخست اظهار نمود که بامن قرار داده اند که لشکر فراهم کرده رهسپار تنبیه و تهدید سلطان مراد شوید نه اینکه صیادم پنداشته بشکار گاه برید و او که صندوقهای کارطوس تفنگ را با سردار

ذکر
سرگذشت
سردار عبد
الرحمن خان
در بدخشان

(۱)

پریشیده یعنی

پریشان

(۲)

نکوهیده

یعنی زشت

(۳)

ستام لجام

و یراق اسب

دیده خیال طلا کرده بود گفت نایبست هزار طلا باشد مردم فراهم نشوند و سردار که درینوقت زیاده بر هزار طلا نداشت فرمود که پولیکه باخود دارم برای صرف محاربه بادولت انگلیس نگاه داشته ام و لشکریکه محض همراهی بقسم رشوت پول بخواد بکار ندارم و اینک ده هزار تن از مردم قطغن و ده هزار از رستاق بامن در امر غزواتفاق کرده و حاضرند و آنکاه که وارد کابل شوم هزاران تن از غزوات افغان معین و یاورم خواهند شد اینرا گفته بعد بتنبیه اسباب شکار پرداخت و درینحال بعضی از بدخشانیان باو خبر داد که میربابایک بامنتی خود و بزراکان دیگر قرار داده است که در شکار کاه بقتلت رساند و سردار عبدالرحمن خان هیچ در خاطر نیارده باسی تن از همراهانش و میربابایک رو بشکار کاه نهاد و همراهان خویش را تعلیم کرد که هر وقت دهن تفنگ جانب میربابایک کند ایشان نیز بکشودن تفنگ پردازند و آنکاه که بدامنه کوه رسیدند بخصدتن سوار دیگر نیز بسردار عبدالرحمن خان پیوسته بکوه بردند و بشکاری دوچار نکشته میربابایک را سردار والا تیار مخاطب نموده فرمود که شنیده ام قصد آن داری که مرا گرفته بانگلیسان سپاری پس موقعی بهتر ازین نیست که آنچه در دل داری بچاری اینرا گفته دهن تفنگ بر سینه او نهاد و همراهانش نیز بتعلیمیکه کرده بود تفنگها بروی دست گرفته دهنهای آنها را جانب پیادگان میربابایک که آثار جنگ از گونه حال ایشان هویدا بود کردند و پیادگان او فریاد زده گفتند دست از قتل ما بازدارید زیرا که میربابایک را بی آنکه خواسته باشیم شما او را بر ما تسلط داده اید و سردار والا تیار همین قدر فریاد وزاری آنان اکتفا کرده باهم گریک و میش آسا مراجعت کردند و بعد از سه روز ایشان عزیزخواجه باسر سردار خجسته کردار میربابایک را خبر داد که برای صحبت زداو شد و او باسه صد تن بمنزل سردار عبدالرحمن خان که در ارك بود آمده در بانش از درآمدن باز داشته گفت که دیگران رارخصت مراجعت داده باسی تن داخل ارك و منزل سردار شود و او بر آشفته افغانرا عموماً دشنام گفته همراهانش را امر کرد که ارك را بتغلب متصرف شوند چنانچه روی ستیز جانب دروازه بانان نهاده دروازه اول را بقر متصرف شدند و در بانان گریخته دروازه دوم را بر بسته یکی از خدام سردار والا تیار او را از روداد این امر خبر داد و او که بدون سلاح بالباس استراحت نشسته بود و بدون ازیکمیل تفنگکچه شش لوله دیگر چیزی باخود نداشت جانب دروازه شده دید که تقریباً پنجهزار تن مرد مسلح با آهنک نبرد بیرون دروازه استوار ایستاده اند بعد از کثرت رجال قتال را محال دانسته با همراهان و خادمان خویش فرمود که من بیرون شتافته داخل جمعیت ایشان شوم و اگر پیش از آنکه مرا بشناسند میربابایک را بچنگ آوردم جان بسلامت خواهیم برد و اگر کشته شدم شما مختارید که جنگ کنید و یادرنک نماید اینرا گفته بیرون شتافت و هجوم آوردن کان میربابایک او را فنساخته از میان ایشان عبور کرد و بقفای میربابایک رسیده چنگ زده از گریبانش بگرفت و تفنگکچه را که باخود داشت بشقیقه اش گذاشته گفت که افغانرا که دشنام میدادی اینک حاضر است میباید از جان خود اندیشیده شمشیر را بپندازی و آلا از ضرب کلوله تفنگکچه در حال هلاک خواهی شد و او فریاد زده زبان بلا به کشوده گفت که تفنگکچه از شقیقه ام بردار بعد شمشیر را بپندازم و سردار عبدالرحمن خان زاری و الحاح او را نپذیرفته گریبانش را سخت به پیچید تا که مجبور گشته شمشیر خود را بپنداخت بعد سردارش بزبان عتاب فرمود که پیادگان خود را از ارك امر بیرون شدن کنند و او اجرای امر سردار والا تیار را نموده سردارش فرمود که شمارا از راه دوستی بمنزل خود دعوت کردم شما از چه رفتار مخالفانه نمودید و پس از انجام اینکلام بدخشانیان را مخاطب ساخته فرمود که اندام می کنید و با طریق این میر می سپارید ایشان پذیرای ادای خدمت سردار با اقتدار شده رخصت یافتند و یافته جانب مساکن خود شتافتند بعد سردار عالیقدر میربابایک را برداشته باده سوار برده بمیالهای او سپرد و شب را در خانه او بر رده بامدادان بارگ فیض آباد بازگشت و ایشان میر محمد عمر را که با میربابایک راه مخالفت می نمود از طریق اضلاع طلب فیض آباد فرمود چنانچه مشارالیه با چهار هزار تن وارد فیض آباد گشته در موضع جوزون فرود گردید و بزراکان همراهانش عرض پرداز حضور سردار عبدالرحمن خان شده استدعا کردند که برای ارتباط رشته دوستی اجازت می خواهیم که با میربابایک مجلس آراسته یکدیگر راتحفه و هدیه بگذاریم و سردار والا تیار حاضر آن مجلس باشند و سردار نکو کردار عرض ایشانرا پذیرفته داخل محفل ایشان شده درین مردم میر بنشست و ایشان یک کاه فند بزرگ با چند خواجه حلویت حاضر آورده پیش روی سردار

رفیع مقدار نهادند و پس از انعقاد عهد و پیمان دوستی و اتحاد هر دو میر یکدیگر را خلعت داده در بحال میربابا بیک سردار عبدالرحمن خان را خطاب کرده گفت که اکنون مادون که دست بپی کرده ایم نیروی شکستن اینقند بزرگ را داریم که بر شکسته قسمت نمایم و سردار عبدالرحمن خان بفرست دریافت که مراد ازین کنایه میربابا بیک خود اوست پس جواب داد که این امر متعسر بل متعذر است اینرا گفته امر کرد که آن قندرا بردارند و دری نشسته مضطربانه بیرون شد که مبادا ایشان بمخالفتش برخواسته مصدر و مر تکب امری نسبت باو شوند چنانچه هر چند ایشانرا بر حرکت کردن جانب قطغن ترغیب می فرمود ایشان عذر آورده اهل می نمودند و درین اوقات رقعات سردار عبدالرحمن خان که ذکر فرستادن آنها جانب بلخ از پیش بشرح رفت حامل آنها وارد آنجا شده درخفا بمساجد و معابر و فرودگاه عسا کر پراکنده ساخت و بمنصبداران لشکر نظام رسیده بجنرال غلام حیدر خان وردک خبر دادند که از راه جهاد جانب قطغن و میرسلطان مراد رهسپار شویم زیرا که او طریق معاونت دولت انگلیس بر گرفته است و جنرال غلام حیدر خان ازین اظهار افسران فوج نظام سند و بهانه درستی در باب تصرف نمودن ولایت قطغن بدست آورده اینرا نیز در اندیشه خویش جای داد که از ره نورد شدن سپاه بلخ جانب قطغن سردار عبدالرحمن خان خائف شده مردم بدخشانش دستگیر خواهند کرد پس بدین تصورات برادر زاده خود را با پنج فوج پیاده و هزار و دوصد سوار و می ضرب توپ از بلخ جانب قطغن ره نورد ساخت و در کنار دریای قندز با مردم قطغن مصاف داده فتحیاب شدند و سه روز بعد از حصول فتح در اینجا نیز رقعات سردار عبدالرحمن خان در میان لشکر منتشر گشته میرمحمد حسین خان که نائب محمد علم خانش دو سال پس از هزیمت یافتن سردار عبدالرحمن خان در محاربه سال هزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری که در غزنین وقوع یافت نزد خود طلبیده امین نظام سپاه ترکستان مأمور فرمود و تا این زمان مشغول و مواظب کار مذکور بود از مشاهده نوشته سردار عبدالرحمن خان طریق خدمت بر گرفته در مشهد بدخشان فیض رکاب بوس حاصل کرد و سردار نامدار از عطای قلمدان خویش و وعده منصب استیفای مملکت افغانستانش مفتخر و سرافراز فرمود و افواج بلخ مظفرانه وارد تالقان گردیده اظهارات ایشان این بود که میرسلطان مراد را باید از میان برداشت زیرا که در امر جهاد ترک معاونت سردار عبدالرحمن خان را کرده خواهش اورا و قبی نکذاشت و یابنیه و تهدیدش کرده و با خود یار ساخته بعد باتفاق بزم جهاد رهسپار کابل شوم و میرسلطان مراد ازین اظهار و گفتار سپاه بلخ خوفناک شده از راه ضراعت (۱) بمیربابا بیک و میرمحمد عمر نامه فرستاد که سردار عبدالرحمن خان رانزد خود نگاه ندارند که لشکر بلخ از غزنی که دارند زندگی را بمن و شما تلخ خواهد کرد و هم نامه سردار عبدالرحمن خان فرستاده دعوت قطغن نمود و سردار عبدالرحمن خان که از نامه فرستادن او بمیربابا بیک و میرمحمد عمر بیخبر بود در حیرت و تعجب افتاد که میرسلطان مراد در و سردار قطغن رضامیداد و حال چه باعث خواهد بود که راه دوستی بر گرفته است و فرستاده او که حامل این نامه بود سردار عبدالرحمن خان را متفکر و اندیشناک دیده از نامه میرسلطان مراد که بمیربابا بیک و میرمحمد عمر فرستاده بود آ کبی داده آبیوده خاطرش ساخت چنانچه روز دیگر سردار عبدالرحمن خان راه قطغن بر گرفته میرمحمد عمر همعنائش گشته میربابا بیک تقاعد و رزیده گفت از عقب خواهیم آمد و سردار عبدالرحمن خان در باب همراهی نکردن او چیزی نکفته بچاه راس اسپ بازین و ستام و بچاه میل تفنگ ازوی برای افغانانیکه بی هم از شهر سبز آمده بر کاب سعادت انتسابش پیوسته بودند خواستار شد که از قفا با خود بیاورد و خود سردار و الانسار رهسپار شده در قلعه خرابه جعفر زول فرمود و هر چندش فرستاده میرسلطان مراد ترغیب پیشرفتن کرد سردار و الانسار از سبب میربابا بیک که از عقب ره نورد گردیده ملحق رکاب ظفر انتسابش شود نپذیرفت و در هانچا درک کرده پس از شش روز مسموع گشت که میرسلطان مراد از سپاه بلخ هزیمت یافته با عیال و اطفالش و میر ساقه کولاب از راه فرار رو بچاناب او رهسپارند و سردار نامدار عبدالرحمن خان را با چهل سوار باستقبال آنان مأمور فرمود و پس از ورود ایشان هر دو بن را تسلی داده فرمود که اگر با من از در راستی جاده پیمای خدمت شوید اسپ نخواهد دید و هم بمیرسلطان مراد گفت که هر وقت صاحب مکنت و اقتدار شوم حکومت قطغن را تقویضت

ذکر
نتایج رقعات
سردار عبدالرحمن خان

(۱) ضراعت
تفرغ و زاری

کنم اینرا گفته اورا بایده الله خان وششصد سوار در تالقان فرستاد که مردم را از جانب سردار والاتباط اطمینان خاطر دهند و خودش از قفای آنها رهسپار شده پس از دوز و وارد تالقان گشت و در خلال احوال مذکور جنرال غلام حیدر خان باقیه لشکر بلخ که از سبب قتل سردار محمد سرور خان بروی شوریده بودند مقاله داشت چنانچه بایک هزار بیاده و سه هزار سوار و هجده ضرب توپ آتشبار شور شیازرا در شهر تخته پیل انحصار نموده کار را برایشان دشوار ساخت و آخر الامر قلعه کیان از فراز باره حصار فریاد زده بمحاصرین التجاء گفتند که ما بی نور زیده بلکه برخلاف و رغم جنرال غلام حیدر خان برخواسته ایم که انتقام خون شهزاده خود سردار محمد سرور خارا از وی بگیریم و همراهان غلام حیدر خان از شنیدن این کلام دست از محاصره کشیده روی ستیز جانب غلام حیدر خان نهادند و او از این معنی فرار اختیار کرده باد و صدمت از پیروان خویش راه مزار شریف پیش گرفت و لشکر بیکه با خود او تا این وقت مشغول محاصره بودند تعاقبش نموده نکذاشتند که داخل مزار شود چنانچه از معبر آبدو از هر حیووش گذرانیده مراجعت کردند و عیال و اطفال و اموالش را اسیر و تاراج کردند و خود او در بخارا رفته پس از دیرگاه بدست روسیان کشته و تباہ گشت و پس از کریختن او سپاه نظام مزار و تخته پیل دو تن از منصب داران افواج متعلقه سابقه سردار عبدالرحمن خان را که تا این وقت در زندان محبوس بودند بیرون کشیده بافسری خودها برداشتند و همچنین افواج مقیمه شبرغان و سرپل و آقچه و قطفن ازین ماجرا آگاه گشته افسران را که جنرال غلام حیدر خان کاشته بود تمام اسیر کرده درغل و زنجیر انداخته مال و منال ایشانرا دستخوش تاراج ساختند و از جمله افسران افواج قندز کریخته دستگیر نشدند و برادر غلام حیدر خان خود را بضرب کلوه هلاک ساخته سپاه و اتواییکه در تحت رایتش بودند از راه اطاعت بسردار عبدالرحمن خان که باهشت هزار تن مهد پیکار از مردم رستاق و کشم بدخشان وارد تالقان شده بود پیوستند و او ازین امر شکفته خاطر گشته ملاطفت نامه باعبداللہ خان نزد سپاه مقیم قندز فرستاد که ایشان را نوید نوازش از جانب والا جوانبش داده آسوده خاطر سازد و خود سردار رفیع مقدار جهت تهیه علوفه و پول چندی در تالقان درنگ فرمود و افواج قندز از وصول نامه سردار نامدار خرسند شده خیرات بسیار صرفا کردند و تهنیت نامه عریضه آسا بسردار والا مرتبت فرستاده پیام دادند که بیقین خداوند بمانند یار و مددکار اهل اسلام است که روی دل سردار سعادت اطوار را جانب اینولا کرده است که مردم مملکت افغانستان و ترکستان متعلقه آنرا از اعمال نمودن ملت بیکانه ایمن نماید و پس از وصول این عریضه بشرف مطالعه سردار خجسته کردار دوز دیگر بانظار ورود میربابایک که در فیض آباد بازمانده بود توقف در امور نمود و چون او نیامد منشور کرد که از چه در ورودش باردوی ظفر شکوه مکک روی داده است و او در جواب معروض داشت که اکنون که تمامت سپاه ملتزم رکاب نصرت همراه گردیده اند برکاب والا پیوستن من لزومی ندارد و سردار شجاعت دنار برآشفته دوباره نکارداد که اگر او نیاید لاجرم خود بدین سو رهسپار شوم و او بصوابدید ندیانش که مبدا گرفتار نکبت شده مال و منالش بغارت رود باشی هزارتن وارد تالقان گردیده ملازم رکاب سردار ستوده آداب گشت چنانچه روز دیگر او میر محمد عمر و میر سلطان مراد را باغیره بزرگان آن بلاد نزد خود طلبیده خواهش معارفت پول و علوفه از ایشان کرد و فرمود که چون اراده غزادارم میباید بزرگان این ولایت باندازه توان و طاقت معاوتم کنند و هر خانه یک راس گوسفند بایک جوال کندم یا جو حاضر آورد اینرا گفته و عده جواب را بفردا نهاده همرا رخصت بیرون شدن از مجلس داد و از سردار محمد اسحق خان بذریعه مکتوب گذارش حال پرسید که پس از رهسپار شدنت جانب میمنه و از اینجا عزم هرات کردن احوال ندارم که چگونه و در یکجا روز بسر میبرید و در هرجا که باشید وارد مزار شریف شده مشغول انتظام آن مقام شوید و این نامه سردار عبدالرحمن خان در هشت اند خود بسردار محمد اسحق خان که از نواحی میمنه روی مزار نهاده بود رسیده سه روز پس از وصول نامه سردار عبدالرحمن خان داخل مزار گشته از ورود خود و عدم علوفه آنجا نیز خبر داد و میران و بزرگان بدخشان که وعده جواب فردا داده شده بودند نزد سردار عبدالرحمن خان حاضر آمده اظهار کردند که چون شما از راه حمایت ملت اسلام وارد انتقام

گردیده عزم آن دارید که دست تصرف ملت بیکانه را از ما باز دارید سلك روپیه آماده کرده زیاده بران نیز حتی الوسع والا مکان بمال و جان مضائقه روا نداریم و سردار عبدالرحمن خان ازین اظهار آنان شاد خاطر گشته امر کرد که چیزی از علوفه و آذوقه را در خان آباد و چیزی را در دیگر مواضع مستعده فراهم کنند و سردار محمد اسحق خان نیز نامه فرستاده خبر داد که اگر بتواند دوازده هزار نفر اشتر روانه قطفن نماید که علوفه بمزار شریف رسانند و مقارن اشغال یار محمد تاجر ساکن تاشقرغان با تحفه و هدیه شایان فیض یاب حضور سردار عبدالرحمن خان شده سردار ولاتبار ازین معامله در حیرت افتاد که از کدام رهگذر از تمام مردم آن بوم و بر این شخص تحفه آور نزد حاضر آمده خواهد بود و در پایان کار دریافت نمود که شیردل خان لوی ناب حاکم سابقه بلخ مبلغی از خزانه دولتی باین تاجر سپرده بود چنانچه خود او خبر داده سردار ولاتبار فرامرز خان غلام خود را با او همراه فرستاده همه مبالغه مذکوره را از تاشقرغان حاضر آورد و در روز نوزدهم سال لوی شیل شش هزار تن از زنان و دختران مردم افغان را که اسیر دست ترکان بودند امر نمود که رها داده همراه سپرد اقوام شان نمایند و قبل از صدور این حکم سردار عبدالرحمن خان میربابا بیک فرستادگان او را که برای همین کار کسبیل داشته بود محبوس کرده با خود اندیشیده در دل قرار داد که هر آینه سردار عبدالرحمن خان با سپاه دولت انگلیس گرفتار یسار خواهد گشت و آن وقت اسیران افغان از خاطرش فراموش شده بیاد نخواهد آورد پس اسیران را رها نداده بلکه چند تن از فرستادگان سردار ولاتبار را که در اطلاق آنها اصرار کردند بقتل رسانید و از جمله یک تن خود را برود خانه انداخته بهزار زحمت جان سلامت کشیده بلباس درویشی نزد سردار عبدالرحمن خان رسیده ماجرا باز داشت و او بر آشفته میربابا بیک را با چند تن از همدانش محبوس فرمود و میرمحمد عمر را بجای او مأمور حکومت فیض آباد نموده برادرش را بحکومت رستاق کاشت بعد از آن مجدداً در باب اطلاق اسراء تا کیداً امر کرد که همراه با اسیران میرجهاندار شاه که در زندان شغنان بودند رها نمایند چنانچه همگنان رها گردیده سردار ولاتبار از رها یافتن اسیران افغان خدای راضا گشته وارد قندز گشت و سپاه مقیم آنجا بکصد و یک توپ برسم تبریک ورود مسعودش کشاد داده پس از ادای مراسم پذیره دو صد تن از افسران سپاه را که با سردار ولاتبار در دلد عناد داشتند حاضر حضورش کرده خواستار قتل ایشان شدند و او از خون ایشان در گذشته هم راعفو فرمود و در روز چهارم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۹۷ هزار و دو صد و نود و هفت هجری فرامین عیدیه بنام بزرگان کابل و غزنین و خوانین اطراف اصدار فرموده از ورود فیض آمودش در قندز همه را اعلام نمود و روز دیگر محمدرور خان بن ناظر حیدر خان که در سمرقند روی از خدمت سردار نامدار بر تافته از نزدش رفته بود وارد قندز شده در وقتیکه سردار رفیع مقصدار مشغول عرض دیدن توپ خانه بود خود را بیابش انداخته شرف پای بوس حاصل کرد و سردارش نشناخته چون سرش را برداشته دید بشناخت و او بزبان ندامت عذر خواسته مورد عفو گشت و بعرض رسانید که نامه از کریفن صاحب انگلیس با خود دارم و نامه را بسردار ولاتبار داده چون بکشود نوشته بود که دوست محترما دولت انگلیس از شنیدن اینکه وارد قطفن شده اید مشعوف است و خر سندن خواهد شد که بداند که از دولت روس چه گونه حرکت کرده و چه اراده دارید فقط

(ذکر مشورت جستن سردار عبدالرحمن خان از سپاه)

(در باب جواب نوشتن برای کریفن صاحب انگلیس)

و سردار ولاتبار باندیشه اینکه ابتدای مذاکره اش با دولت انگلیس است بدون مشورت سپاه جواب نکار دادن نامه کریفن را مذموم بنده است که مبادا مردم غرض جوی مفسده خوی در کان آن افتند که مدعا از ارسال و مرسول مکتوب مملکت را بدولت انگلیس سپردن خواهد بود پس نامه کریفن را در نزد تمام لشکر بزبان جهیز خوانده از افسران سپاه خواهش آن کرد که در پاسخ این نامه باوئی انباز شوند و ایشان از در مشاوره سخن رانده دوروز مهلت خواستند و در روز سوم هریک جواب جداگانه مسوده آورده بعضی نوشته بود که بدولت و ملت انگلیس از مملکت ما بیرون شود و گرنه شما را بقتل و کراه بیرون خواهیم کرد و سرانکار خواهیم

ذکر مشورت
کردن
سردار عبدالرحمن خان
باسپاه

نهاد و برخی مرقوم داشته بود که پیش از آنکه با کار گذاران دولت برطانیه عظمی بمذاکره کرائیم نقصاناتیکه
 از سبب مداخلت سپاه انگلیس در مملکت افغانستان روی داده ادانماید بعد بمذاکره و مکاتبه کراید و پاره نکار
 داده بود که دولت انگلیس صدگرو روپیه از جهت خراب شدن قلاع و از دست رفتن اتواب ما که آلت سکونت
 و دفاع بودند خساره بدهد و کونه یکتن از انگلیسیان را زنده نخواهیم گذاشت و تاجان در تن و رومق در بدن داریم
 دست نخواهیم برداشت که مملکت افغانستان را متصرف و مالک شوید و درین صورت دیگری نیز چون دولت روس با ما معاونت
 خواهد کرد و ازین قبیل هر کدام مسوده باندازه فکر و خیال خود نزد سردار و الاتبار آورده در آخر خود سردار
 نامدار بمواجهه هفت هزار تن از دلیران افغان و اوزبک این رقم را انکار داده قرائت کرد که دوست محترم کریفن صاحب
 نماینده دولت برطانیه عظمی را پس از اظهار مراسم دوستانه مکشوف میدارد که مراسله شماره شده از مطالعه ما گذارش
 یافت و در نوشته خود از ورود من در علاقه قطغن اظهار خرسندی کرده مسئول داشته بودید که از مملکت دولت
 روس بچه قسم حرکت نموده و چه عزم دارم دوست محترما از مملکت دولت مذکوره برخصت و اجازت جنرال
 کافان حکمران تاشکند عازم و رهسپار ایندیار کشته قصد آن دارم که در امور اضطراریه و ضروریه کمر بیاورم و نت
 ملت خود بسته با خصم مصاف داده ره نورد مدافعت شوم فقط و پس از خواندن این نامه سعادت ختامه از تمامت
 مردمیکه در رکابش فراهم شده و حاضر بودند سوال کرد که اینک نامه مرقومه من اگر مطبوع و پسندیده شما
 باشد فها المطلوب والا هر چه در مکنون خاطر دارید در محل اظهار آرید و ایشان یکدل و یک زبان پاسخ دادند که
 ماهمه گوش هوش بفرمان سردار نیکو کردار نهاده در راه حفاظت مملکت و حمایت ملت خود با سر و مال و جان
 محکم و استوار ایستاده مترصد امر سردار خجسته اطوار و منتظر پیکاریم که بیرون ازین دیگر را نمی و فکری نداریم
 زیرا که درجه مکالمه و رتبه مناظره و مذاکره را با پادشاهان در خود نمی بینیم و علم بدان نداریم که چگونه سخن
 را نیم و اینرا گفته سو کنند یاد کردند و گفتار خود را موثق و موکد نموده بعد اظهار کردند که در نامه فرستادن
 و پیام دادن و مذاکره کردن با هر که روی سخن بسوی او باشد خود سردار و الاتبار که واقف کارند مختارند
 که هر چه صواب داند و نیکو پندارد از قوه بفعال آرد چون کلام بدین مقام رسید سردار عبد الرحمن خان نامه
 را خاتم بر نهاده مصحوب محمد سرور خان در کابل نزد کریفن فرستاده بعد از آنجا رهسپار چاریکار شد و در آنجا
 هر روز فوج فوج از مردم نواحی و اطراف شرف اندوز رکاب بوس سردار و الاتبار شده از انعقاد رشته
 عهد و قبول اطاعت و انقیاد مستعد میکشیدند و مقارن اینحال کار گذاران دولت انگلیس چهار فوج پیاده را
 بسالاری جنرال راس نام نظامی و ریجوی نام منصبدار ملکی مأمور بمقان نمودند که مذاکره و مکالمه که با سردار
 عبد الرحمن خان در میان آید بتوسط اوشان بانجام کراید و مقارن اینحال سردار محمد یوسف خان وقاضی عبد الرحمن
 خان و سعدالدین خان پسر او و عنایت الله خان بن وزیر محمد عثمان خان و صاحب زاده میر آقا و ثواب خان استرغی
 و خان محمد خان بابکر خیل و میرزا مستمند خان و عبد الصمد خان مردان زاتی ره نورد حضور سردار ممدوح کشته چون
 در موضع او بیان (۱) رسیدند سردار محمد عزیز خان بن امیر محمد اعظم خان مرحوم که با سردار عبد الرحمن خان
 وارد پروان حال موسوم بجبل السراج گردیده بود بملاقات سردار محمد یوسف خان آمده پس از درک ملاقات
 در پروان بازگشت و دو روز پس از آن سردار عبد الرحمن خان در روز نهم ماه شعبان سال هزار و دوویست و نود و
 هفت هجری صلح وارد تهمدره شده بهر یک از اعیان و اشراف شهر کابل و اطراف آن تسلیت نامهها نفاذ و ارسال
 فرموده همه را خرسند نمود و درین حال سردار محمد یوسف خان و همراهانش که از مدت هشت روز در او بیان
 درنگ داشتند وارد تهمدره شده شرف رکاب بوس حاصل کردند بعد از آنجا سردار موصوف حرکت کرده وارد
 چاریکار شد و در آنجا نامه از جنرال دانلد استیوارت و کریفن صاحب بسردار عبد الرحمن خان رسید که مارا هوای
 آن در سر است که نامه اعلان امارت افغانستان را بنام شما مشتری سازیم بنابراین لازم است که شخصی را برگزیده
 در کابل بفرستید تا در روز اعلان امارت شما بکابل حاضر باشد و او سردار محمد یوسف خان عم مکرمش را با صد
 سوار نظامی از فوج مجده نهری وقاضی عبد الرحمن خان بارک زاتی و جنرال کتال خان و نائب محمد امین خان بیات
 و سید امرالدین خان در کابل نزد انگلیسیان فرستاده بسردار معزی الیه فرمود که بهر وسیله و واسطه که بتواند والده

(۱)

در دفتر
 هوفیان بها
 وفا نوشته
 می شود
 والله اعلم

ماجده سردار عبدالله خان وليعهد مرحوم را دلجوئی داده از حرکتش بدیگر دیار بازداشته باو بگوید که سردار
 عبدالرحمن خانف بمنزله مادرش میداند خلاصه سردار محمد یوسف خان وارد اردوی انگلیس که از حاجی بیگ
 کوچ داده در موضع کارنده معروف بلند نواب فروکش کرده بود شد و سردار عبدالرحمن خان باسه لك تن
 از غزاة مترصد معانوم شدن احوال سردار محمد یوسف خان در چاریکار توقف کرد و سردار مذکور پس از ملحق
 شدن باردوی انگلیس یکتن از افسران انگلیسیه را باسی تن از سواران نظام دولت برطانیة عظمی همراه گرفته
 از بلند نواب وارد کابل شد و انگلیسان نظر باینکه او فرستاده سردار عبدالرحمن خان بود باعزاز هرچه تمامتر
 در شیر پورش بلشکر گاه خویش فرود آوردند و سرا پرده و خیمهای بزرگ جهت اعلان داشتن امارت سردار
 عبدالرحمن خان برافراخته تمامت بزرگان و اشراف شهر و اطراف را فراهم ساخته بعد جنرال سردانلد استیوارت
 و سرفریدرک را برتس و گریفن صاحب و غیره افسران و منسبداران سپاه دولت انگلیس بااعیان کابل و اطراف
 در اندرون خیمه شده سردار ولی محمد خان و غیره سران و بزرگان برکسیهای جداگانه نشسته سردار محمد
 یوسف خان را در بین کرسی جنرال سردانلد استیوارت و سرفریدرک را برتس بر کرسی جای نشستن دادند
 و چون مجلسی آراسته شده اسباب مذاکره پیراسته گشت جنرال سرفریدرک را برتس مشعوفانه از جای برخاسته
 بزبان انگلیسی نتایج و فوائد دوستی و امارت سردار عبدالرحمن خان را بسبب بدولت قویه انگلیس برشمرده
 پس بجای خویش نشست و همچنین سردانلد استیوارت بپایستاده تقریر اورا بلفظ انگلیسی اعاده کرده برجای
 نشست سپس گریفن صاحب برخاسته بزبان افغانی و فارسی و انگلیسی کلمات همدون اولین را ادا نموده تبریک
 امارت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان را نزد حضار مجلسی بیای برد و سردار محمد یوسف خان لب بشکلم کشوده
 گفت که اگرچه تمامت مردم افغانستان و ترکستان متعلقه آن طوعاً ارشده امارت اعلیحضرت والا را بکردن
 قبول نهاده و کوش باصر و نهی او داده همکنان در راه اطاعت بیای خدمت استوار ایستاده اند که دیگری را
 درین امر همتی براونست باری از جانب دولت برطانیة عظمی نیز که ملک و مملکت و تخت امارت بوی وا گذاشته
 شد لشکر دوستی و اتحاد دولت موصوفه را بیای خواهد برد و ازین تقریر سردار محمد یوسف خان سران انگلیس
 کف شادمانه بهم زده و اظهار شغف نموده بسردار محمد یوسف خان گفتند که بعضی عرض اعلیحضرت والا
 رسانیده خواستار شود که از چاریکار در موضع آقا سرای پرتو نزول افکنند تا باهم ملاقات کرده مراسم دوستانه
 بقدیم رسد و سردار محمد یوسف خان استدعای انگلیسان را در باب ملاقات اعلیحضرت والا بذریعه عریضه
 از حضور فیض گنجور خواستار شده خود از محفل تبریک امارت اعلیحضرت برخاسته نزد مادر ستوده سیر
 ولیعهد مرحوم رفته پیامیکه از سرکار والاداشت نزد او بگذارد و هر چند تسلی داده دلجوئی نمود نپذیرفته گفت که
 ازین شهر بیرون شوم و هر وقت که رشته دوستی امیر عبد الرحمن خان با سردار محمد هاشم خان دامادم منعقد
 گشت مراجعت کنم و الا سر خویش و راه دیگر جانب پیش کیم اینرا گفته از کابل رهسپار غزنین شد و از قفای
 او تمامت خدمتکاران و نمک خواران امیر شیر علیخان مرحوم باعیال و اطفال راه فرار جانب هند و دیگر ممالک
 خارجه بر گرفتند و مقارن اینحال انگلیسان بموجب استدعاییکه در باب ملاقات اعلیحضرت والا از سردار محمد یوسف خان
 کرده بودند بایست هزار تن از سپاه نظام و توپخانه از شیرپور بعزم آقا سرای که ملاقات گاه قرار داده بودند
 بیرون شده بقلعه حاجی فروکش کردند و درین میان مردمیکه برکاب سعادت انتساب والا انجمن شده بودند
 اعلیحضرت والا ای امیر عبد الرحمن خان را در چاریکار بیادشاهی برداشته بعد ذات حشمت صفات
 والا از عرض سردار محمد یوسف خان که بشرف مطالعه ساطعه پیوسته بود از چاریکار بعزم ملاقات
 انگلیسان رهسپار گشته بسردار محمد یوسف خان فرمان فرستاد که هرچه از اسباب و آلات کار آمد از قبیل خیمه
 و فرش و ظرف و غیره آماده بتواند از شهر در موضع ملاقات رساند چنانچه او آلات و ادواتیکه در خور شان پادشاهی بود
 بر پشت پیلها پار کرده در موضع زمه فرود آورده خیمهها و سرا پردهها را در آنجا برپای کرده بیاراست و خود
 بصوابدید طرفین باصر میانبجی کری اقدام کرده شرفیاب حضور اقدس والا شده مأمور گشت که از انگلیسان

تعیین وقت ملاقات را کرده باز کرد که برفوق قرار داد انگلیسان موکب و الاجزاک نماید چنانچه پس از معین داشتن وقت ملاقات و معاودت اوتامات غزاة که ملازم رکاب حایت انساب بودند باعلیحضرت والا از آقامرای جانب زمه مرحله پیا شدند و چون اعلیحضرت والا بیک گروهی خیمه ملاقات گاه رسیدند همعنان بودن جمع غیردراز ارا حزم و احتیاط هرکاب خویش لازم ندیدند غازیار اباد داشته، جنرال غلام حیدر خان چرخ را بسالاری سواران نظام و نگاهداری غزاة کماشت که ایشان را از حرکات ناسزا و خود سرانه باز دازد و خود با معدودی چون قاضی ملا سعیدالدین خان و میر سره بیک خان و فرا مرزخان و جان محمد خان و پروانه خان و میرزا محمد تقی خان لشکر نویس و غیره وارد زمه شده انگلیسان نیز از لشکر گاه خود که یک گروه فاصله داشت حاضر بارگشته در مجلس باهم نشستند و از جمله محمد سرور خان بن ناظر حیدر خان در قفای امیر عبدالرحمن خان بیای ایستاد و از انگلیسان کریفن صاحب و کنی گم و کشنه تنگر و کریستی و غیره چند تن حاضر بودند که صحبت دوستانه اتفاق افتاده انگلیسان اظهار کردند که وضع امور زمانه حالت سرکار امیر صاحب را بجائی رسانیده است که مطابق میل و خواهش دولت انگلیس میباشد بنابراین حکمران هندوستان و کارگذاران دولت علیاحضرت و کتور یا ملکه انگلستان مشغوفند که اعلان نمایند که چنین شخصی از سیرکان امیر معظم مرحوم امیر دوست محمد خان را با مارت افغانستان بشناسند و این امر برای دولت انگلیس اسباب خوشنودیست که طوائف افغان و بزرگان ایشان شخص ممتازی را از خانواده محمد زائی که بشجاعت معروف و تجربت و فهم و کیاست مؤصوف است منتخب بامارت نموده اند و خیالات امیر صاحب و الانسبت بدولت انگلیس در انتهای در جات دوستی خواهد بود و تا زمانیکه حکومتش برقرار و این خیالات در ضمیرش استوار باشد دولت انگلیس بایشان امداد خواهد کرد و بهترین وضعیکه دوستی خود را بدولت انگلیس ثابت نماید این خواهد بود که بارعایای خودش که بما خدمت نموده اند بطور رأفت ساوک نماید و جنرال محمد جان خان وردک را در لشکر خویش بمنصب سپهسالاری سرافراز سازد و سرکار اشرف والا امر سپهسالاری او را بپذیرفته پاسخ داد که مشارالیه نسبت بن چه خدمت کرده است که از عطای این منصب بزرگ فخریه حاصل کند آری اگر بامن غدر نکند با او از طریق ملاطفت رفتار خواهیم نمود و اینرا گفته و آنچه لازم گفتن و باعث انقاد گشتن رشته اتحاد بود مذاکره یافته بعد همگنان از مجلس برخاسته هر کدام جانب لشکر گاه و مقام خویش شد

﴿ ذکر پرتو نزول افکندن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان ﴾

(بمقر سلطنت و مذاکرات او در عرض راه زمه و کابل با انگلیسان)

و در وقت برخاستن از مجلس ملاقات انگلیسان از اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان استدعای دیگر ملاقات کرده بعرض رسانیدند که نزدیک اردوی خود جائی را برای نشستن آراسته جهت تقدیم تحائف و هدایا میخواهیم با اعلیحضرت والا ملاقات نمائیم و او مسئول ایشان را بکوش قبول شنیده فرمود که با مردم حاضره قوم و ملت خود مشورت کرده بعد در همین جا باهم ملاقات خواهیم کرد و انگلیسان کریستی را جهت استحضار و استفهام اجازت قومی اعلیحضرت والا در زمه گذاشته دیگران بلشکر گاه شدند و اعلیحضرت والا نیز سردار محمد یوسف خان را در اردوی معلی آورد که استصواب آرای بزرگان ملت اسلام را مصحوب او بگریستی روانه نماید چنانچه داخل عسکر گاه شده از اعیان ملت و بزرگان مملکت در باب ملاقات ثانی مشورت جست و بعضی رأی نداده بمن عرض رسانیدند که مبادا انگلیسان کیدی اندیشیده باشند و برخی ترغیب بملاقات کرده سخن بمشاجره کشید و عاقبت الامر حضرت والا برفوق صوابدید رای صواب نمای خویش طریق ملاقات بر گرفته در موضعیکه حال قصر سعادت حصر شهر آرا بیاد کار این مدعا افراخته و پرداخته شده است با انگلیسان ملاقای شده چون مجلس ملاقات بیای رفت اتوانی را که انگلیسان متصرف شده بودند تسلیم حضرت والا نموده مبلغ نوزده لک روپیه را که از مالیات ملک حصول کرده و صرف نموده بودند نیز وعده ادا کردن دادند و پس از نشستن باز در دقیقه باهم وداع کرده اعلیحضرت والا در عمارت دروازه سفید شیرپور اقامت چند روزه گزید و انگلیسان راه پشاور

ذکر ورود
اعلیحضرت
امیر عبدالرحمن
خان در کابل

وقندهار بز کرفته کابل و افغانستانرا وا گذار شدند و سردار محمد یوسف خان انگلیسان رونده پشاور را باسر اعلیحضرت والا تاده خدایداد همراهی کرده مراجعت نمود و سردار محمد عزیزخان باار دوی مأموره قندهار ناغزین رفته ورضا نامه گرفته معاودت نمود

ذکر واقعات هرات و محاربه سردار محمد ایوب خان

(بالشکر انگلیس در میمند)

در خلال واقعات مذکور خان آغای جمشیدی و جهانداد خان قبچاق که ایشانرا امیر شیرعلیخان از راه اعزاز در کابل طلبیده با احترام نگاهداشته بود پس از رفتن امیر محمد یعقوب خان در هند هر دو تن باسر انگلیسان از کابل برای نفاق انگلیختن و بدست آوردن هرات در غور ات رفته با سردار انبیا خان تائمی و سردار عبدالله خان تیموری متفق شده ابواب مکتبه را با مردم شهر و اطراف هرات باز کردند و سردار محمد ایوب خان آگاه گشته لشکر بدفع ایشان گشت چنانچه خان آقا و جهانداد خان و بهبود خان سیره وزیر یار محمد خان مرحوم را گرفتار ساخته باقاضی هرات که بانها مکتوب فرستاده بود هر چهار تن را بضرب سر نیزه تفنگ هلاک فرمود و سردار عبدالوهابخان بن سردار میر افضل خان مرحوم را با یکفوج پیاده و دو ضرب توپ و چیزی از سوار در تاپوره بتد میر سردار انبیا خان فرستاد و همچنین سردار محمد حسن خان را با سه فوج پیاده و چند ضرب توپ مأمور کشک فرمود که بانک توشخان و محمد امین خان پسران خان آقای مقتول را تنبیه و سر زنش کنند و سردار انبیا خان تاب درنگ نیاورده دریاغستان فیروز کوه در آمده پناه کرید و همچنین پسران خان آقا از راه فرار در میمنه که اینوقت سپاه پادشاهی آرا فرو هشته در دست استقلال میردلاور خان بود رفتند و مقارن انحال سپاه نظام هرات که پس از محبوس آمدن سپهسالار حسین علی خان در کابل جنرال فقیر احمد خان دیکارا بحریک نائب سالار حفیظ الله خان لهو کردی بقتل رسانیده خانه او را تاراج کرده و بخود مغرور شده بودند بعرض سردار محمد ایوب خان رسانیده استدعای غزبالشکر انگلیس کردند و او از سبب آنکه افواج نظام کابل بسیار و شائق دیدار اهل و دیار خود بودند و ملازمان نظام هراتی اندک بوده توان سدره شدن کابل را نداشتند ناچار عرض و استدعای ایشان را رد نکرده از هرات بعزم جهاد جانب قندهار رو نهاد و چون بک منزل از شهر دور شد فیض محمد خان جنرال که باسر سردار محمد ایوب خان با سه فوج پیاده میمنه را گذاشته وارد هرات شده بود ترمز و زبیده از راه سر کشی آهنگ چنک کرد و با فوج هراتی شهر را استحکام داده از شهر بعزم محاربه بیرون تاخت و سپاه کابل رو بمقاتله نهاده فیض محمد خان و سپاه هرات را مغلوب گردانیده متعاقباً داخل شهر شده و بازار را تمام تاراج کردند و بسیار تن از هرویان را بکشتند و فیض محمد خان را مرده و زنده نیافتند که فرار کرد و یاکشته گشت و سردار محمد ایوب خان نیز بشهر باز گشت و پس از چندی رایت جهاد بر افراشته بایازده فوج پیاده و هشتصد سواره نظام و سی و دو عراده توپ و حشر و ازدحام عامی از سواران ملکی هراتی و فراهی و پشت رودی و قندهاری و غیره مردم اطراف و نواحی از هرات رهسپار قندهار شد و سردار شیرعلیخان قندهاری آگاه گشته ظاهراً جهت تسکین خاطر انگلیسانیکه در قندهار بودند بعزم مدافعه غزائیکه در پشت رود انجمن شده بودند با سپاه کرانی راه برگرفت و باطناً باراده مقابله و محاربه سردار محمد ایوب خان رو بفراه نهاد و انگلیسان از اظهار او که از سپاه پادشاهی و توپخانه چیزی نگفته به بهانه دفع مردم الوسی رهسپار آن محال شد لشکر مکفی از افواج دولتی با او نکماشته باندازه مدافعه مردم الوسی فوج و توپ همراه او مأمور رفتن کردند و در روز هفد هم ماه شعبان مطابق ایام ورود اعلیحضرت امیر عبد الرحمن خان در چاریکار با سردار محمد ایوب خان در بیا بان میمند مشهور میوند دو چار شده قبل از آنکه نائزه قتال شعله ور کرد سه فوج پیاده قندهاری از سردار شیرعلیخان رو بر تافته برکاب سردار محمد ایوب خان پیوستند و او از قریه سنک برو بجانب خصم نهاده لشکر نظامی را با پیادگان الوسی از راه دره کرمبک امر پیش رفتن کرد و تمامت سواران را با خود همراه گرفته طریق مقابل غنم اختیار نمود

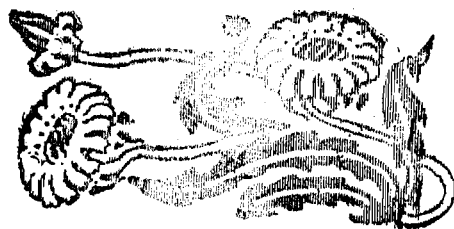
ذکر
واقعات هرات
وقندهار

و غلام خیدر خان رساله دار افشاری را بامیرا غلام حسین خان قای بویسنده سردار نور محمد خان مشهور بسرب و بخصد سوار گشاده از سواران پشت رودی و قندهاری و صد سواره نظام مأمور قراولی کرد و هر دو تن با سپاه انگلیس در آویخته تا دو ساعت کشش و کوشش مردانه نموده سپاه انگلیس را از راه بیودن باز داشته فراوان تن را خون بریختند و هنوز ناثره قتال در اشتعال بود که افواج پیاده نظام با توپ صاعقه بار در رسیده دست بالات پیکار بردند و تا پنج ساعت با زبار گیر بودار را گرم داشته در پایان کار لوای فتح افراشتند چنانچه سپاه انگلیس پشت بچنگ داده رو بهزیمت نهادند و جنرال ایفر نام انگلیس با بسیاری از افراد سپاه همراه او کشته گشته از لشکر اسلام عبدالغفور خان بر کدهراتی و محمد نور خان کیدان قندهاری و محمد زمان خان بار کزائی و بسر قادر خان پانچصدین از اجداد شربت شهادت چشیده هشت صد تن زخم دار شدید و دیگران هزیمتین سپاه انگلیس را تعاقب نموده بسیار تن را در عرض راه کربز از یاد انداختند و از مشاهده این حالت کرنیل سنجان انگلیس خود و تمام سپاه را تیار دانسته فریاد زد که کسی هست که خود را فدای دولت ساخته دلاوران اسلام را دست از کشتن و یا از ناخن باز دارد که نام انگلیس بست نشود و از فریاد و القیات او دو صد تن از بیاد کان فوج کوره داخل دیوار بست باغیکه در کنار راه واقع بود شده بیاز داشتن غزاة پرداخته بگشاد دادن تفنگ کرایند و دیگران منزه ما رو قندهار همی دویدند و غازیان که از قفای انگلیسان سرگرم تر کتاز بودند از کلوله تفنگ جای کزید کان باغ مد کور هیچ بندیشیده بانسکه تنگ ک آسا از ضرب کلوله زمین میریختند بی با کانه بدیوار بست باغ برشته داخل باغ کزیدند و با سپاه کان کوره در آویخته بسر نیزه تفنگ و ضرب شمشیر بکدیگری زده آخر الامر همه دو صد تن کوره را از دم تیغ و طعن سنیان و زبان نیزه گذرانیده بکتن را زنده نگذاشتند و ازین گرفتاری غازیان بقیه سپاه انگلیس که دست از جان شسته بودند با تن خسته و دل شکسته داخل قندهار شدند و غازیان متعاقبا وارد قندهار شده با سر سردار نامدار محمد ایوب خان در روز بیست و هفتم ماه شعبان شهر و انگلیسان را در سنگنای محاصره انداختند و راه آمدشد را بروی انگلیسان سخت بر بسته کار را برایشان دشوار ساختند و در روزهای محاصره اشیک آقاسی محمد یوسف خان و فرخ خان کیدان توپخانه از ضرب کلوله شربت شهادت نوشیدند تا که از سمله بذریعه تلگراف بسپاه مقیم کابل از عسرت و گرفتاری سپاه مقیم قندهار خبر داده امر کردند که از راه معاونت در قندهار رفته محصورین را از قید گرفتاری رها دهند چنانچه جنرال سر فرید رک را بر اس با سپاه کران در روز ورود اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان که پنجم ماه رمضان بود از کابل رهسپار قندهار شد و در روز بیست و یکم ایماه والده ماجده ولیعهد مرحوم که از کابل در غزنین رفته و از آنجا با سردار محمد حسن خان و سردار محمد هاشم خان و سردار عبدالله خان راه قندهار برگرفته بود وارد آن دیار شده بسردار محمد ایوب خان پیوست و سپاه انگلیس روز بیست و سوم ماه رمضان وارد قندهار گردیده در روز بیست و چهارم از راه پیرایمال رو بیدان قتال نهاد و با سپاه سردار محمد ایوب خان در آویخت و تا نیم روز آلات کاززار بایدار مانده بسیار تن از جانبین کشته گشته آخر الامر سپاه سردار محمد ایوب خان راه هزیمت برگرفته فواج اختیار کردند و از جمله کرنیل شیر محمد خان هزاره با یکصد تن پیاده از فوج ایستاده تا یک ساعت هشت فوج پیاده نظام انگلیس را زور بازوی مردانگی از ناخن باز داشته هزیمتین اسلام را از ورطه هلاکت و مدار بجات داد و دور اس اسب سواری او از ضرب کلوله سقط گردیده اکثر از صد تن پیاده که با او همراهی کرده بودند درجه رفیع شهادت یافته آخر الامر باقیه همراهانش از قفای هزیمت یافتگان راه برگرفت و انگلیسان قنچیا بگردیده آسوده خاطر شدند و مادر ولیعهد و سردار محمد هاشم خان و سردار عبدالله خان تا فراد با سردار محمد ایوب خان همراه رفته در آنجا اقامت کزیدند و سردار محمد ایوب خان در هرات رفته مقارن اشیکال سردار عبدالله خان بن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان که در قندهار نظر بند بود بدروود جهان کرد و سردار شمس الدین خان با سردار محمد هاشم خان بن امیر محمد اعظم خان مرحوم از کابل بامر اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان و خواهش انگلیسان وارد قندهار شده متصرفان این دیار گشتند زیرا که تا این وقت انگلیسان قندهار را نرسیده از سردار شیر علی خان می شمردند و شکست محاربه میند را حمل بر خطای او کرده او را بامنسو بانس با خود برده در موضع کوهی واقع کنار شمالی بندر کراچی مسکن داده تعاقب افغانستان را با اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان تقویا ص نمودند فقط

خاتمه کتاب

از اینجا که اراده پادشاه محکوم حکم قضاست مؤلف ضعیف را نعمت کویائی و لیاقت وقائع نکاری از پرتو آفتاب مرحمت انتساب اعلیحضرت (سراج المله و الدین) نصیب گشته و علاوه بر آن با وجودیکه مابند کان را در گرفتن نعمت و خواستن حاجت هیچ حجت نیست ذره وار از حضيض خاکساری باوج اعتبار بر افراخته در تالیف این خجسته کتاب مأمور و نامور ساخته است که ازین رهگذر و از جهت آنکه ذات قدسی سمات این پادشاه معارف و سیاسی آگاه مولف آسا سرا با این کتاب را بقلم خویش حک و اصلاح فرموده و میفرمایند میباید و میشاید که بر تمامت مؤلفین تواریخ دیگر سلاطین فخر و مباهات کنم و بر خود بنازم و دعای دوام دولتش را همیشه تا که زنده باشم ورد زبان سازم که

الهی تاجهسان باشد شما کامران باشد
 زلال عدل و احسان همچو فرمانش روان باشد



1977

1. Introduction

The first part of the report discusses the background and objectives of the study. It covers the historical context and the specific goals that the research aims to achieve.

The second part of the report details the methodology used in the study. This includes a description of the data collection methods, the sample size, and the statistical techniques employed for data analysis.

The third part of the report presents the results of the study. It includes a series of tables and graphs that illustrate the findings, along with a detailed discussion of what these results mean in the context of the research objectives.

The fourth part of the report discusses the conclusions drawn from the study. It summarizes the key findings and offers suggestions for future research that could build upon the current work.

References

The following references were consulted during the preparation of this report:

Appendix A

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه
گرینجین	گرینجین	۱۶	ایضاً	۲۷ و	۲۷ و	۱۸	۴
غازینخان	غازینخان	۲۱	ایضاً	۳۵۰ و	۳۵۰ و	۲۲	ایضاً
مرهتیان	مرهتیان	۲۴	ایضاً	۲۰ و	۲۰ و	۲۴	ایضاً
نموده	نموده	۳۶	ایضاً	هفت	هفت	۱۱	۵
انبوه	انبوه	۱۵	۲۱	کرمان	کرمان	۳	۷
بنگش	بنگش	۲۲	ایضاً	شاه	شاه	۱۲	ایضاً
ملحق	ملحق	۲۱	۲۲	کرمان	کرمان	۳۲	ایضاً
زیر	زیر	۲۹	ایضاً	عمار آتش	عمار آتش	۱۶	۸
سیخها	سیخها	۳۲	ایضاً	سیزده	سیزده	۱۹	ایضاً
مذ کوره	مذ کوره	۳۶	۲۳	کابل	کابل	۲۲	ایضاً
احاد و افراد	احاد و افراد	۱۱	۲۵	مختلفه اند	مختلفه اند	۳۵	ایضاً
دو برادر یک	برادر یک	بجاشیه	ایضاً	مقدماً	مقدماً	۳	۹
باتماس	باتماس	۲۵	ایضاً	با احمد خان	با احمد خان	۱۶	۱۰
فوفلزائی	فوفلزائی	۳۵	ایضاً	خصوصاً	خصوصاً	۱۷	ایضاً
برداشتند	برداشتند	۱۹	۲۶	پشاور	پشاور	۱۴	۱۱
خراسانی	خراسانی	۳۰	ایضاً	توپخانه	توپخانه	۳	۱۵
قرشی	قرشی	۲۵	۲۷	دریده	دریده	۸	ایضاً
بنار	بنار	۶	۲۸	توجه	توجه	۱۳	ایضاً
دو کروه	دو کروه	۱۲	ایضاً	بالنسبه	بالنسبه	۷	۱۶
فعلی	فعل	۹	۳۰	سای	سای	۲۴	ایضاً
چب	چب	۱۲	ایضاً	فایز	فایز	۱۵	۱۸
همه علمای	همه علمائی	۱۶	ایضاً		معلی	۱۹	ایضاً
معاتب	معاتب	۱۷	ایضاً	تاریخ	بارخ	بجاشیه	ایضاً
حقیقت	حقیقت	۱۸	ایضاً	قندهار	قندهار	۲۳	۱۹
کشائی	کشاهی	۳۲	ایضاً	وچنگ	چنگ	۱	۲۰
قصبه	قصبه	۴	۳۱	پی در پی	پس از پس	۶	ایضاً

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح
۳۱	۱۵	بودند	بوده‌اند	شاه برتر	شاه برتر
۳۲	۱۳	وسی و سه گروه	۳۳ و سی و سه گروه	بیار آستند	بیار آستند
ایضاً ۱۹	در	در	و در	داده	داده
۳۳	۱	اگرچه	اگرچه	گریختن	گریختن
ایضاً ۱۴	ورا	ورا	اورا	برداشته	برداشته
ایضاً ۲۰	سمات	سمات	سماد	سبیز	سبیز
ایضاً ۲۵	داشتند	داشتند	داشتند	مذکور	مذکور
۳۸	۱۴	زیر	زیر	مواکد	مواکد
ایضاً ۱۷	شهامت	شهامت	شبهات	پسندیده	پسندیده
۳۹	۴	غم	غم	اعلیحضرت	اعلیحضرت
۴۰	۲۷	با ۲۰۰۰۰	با ۲۰۰۰۰	روی	روی
ایضاً ۱۷	ایضاً	پناهگاه	پناهگاه	زیده	زیده
۴۱	۶	آنها	آنها	بافواج	بافواج
ایضاً ۹	فرستاد	فرستاد	فرستاد	بروفق	بروفق
ایضاً ۱۴	همیداد	همیدا	همیداد	بقر	بقر
ایضاً ۲۱	خو	خو	خود	چنانچه	چنانچه
ایضاً ۳۴	مبیاکی	مبیاکی	مبیاکی	اندیشیده	اندیشیده
ایضاً ۱۷	ایضاً	باندرز	باندرز	میرزا	میرزا
ایضاً ۲۰	ایضاً	تخویف	تخویف	خصوصاً	خصوصاً
۴۲	۲۰	بنداخت	بنداخت	برانداخت	برانداخت
۴۳	۱۴	زنده	زنده	وزارت	وزارت
ایضاً ۱۹	معین	معین	معین	خان	خال
ایضاً ۲۳	ایضاً	ارسلان	ارسلان	از تعهد	که از تعهد
ایضاً ۳۰	سلطنت	سلطنت	سلطنت	وباره	وبار
۴۴	۱۵	چینش	چینش	برخواسته	برخواسته
۴۵	۱۵	میخبر	که میخبر	شده	شد

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صحیح	غلط	صفحه سطر	صحیح	غلط	صفحه سطر
ادای	آدای	۶ ۸۵	بلوج	بلووج	۱۴ ۶۳
تبه مالو	تبه مالو	۱۴ ایضاً	آذوقه	آزوقه	۱۹ ایضاً
خلاص	اخلاص	۳۵ ایضاً	دانسته	دانست	۱ ۴۶
ورنجیت	رنجیت	۳ ۸۶	کشیدند	گشیدند	۲۶ ۶۶
فرستاده	پرستاده	۱۰ ایضاً	مجروح	مجروج	۲۱ ۶۷
اخیره	آخیره	۲۰ ایضاً	برادرانش	برادرش	۶ ۶۸
برده	برد	۲۴ ایضاً	چنانچه	چنانچه	۱۸ ایضاً
امری	امر	۳۳ ایضاً	کروه	کروه	۲۰ ۷۰
چوب	چوب	۱۴ ۸۷	قرباغ	قرباغ	۲۸ ۷۲
عرضه	عرضه	۲۲ ایضاً	دادنیوش	دادنیوش	۷ ۷۳
هزیمت	هزیمت	ایضاً ایضاً	مقرره	مقرره	۱۶ ایضاً
روضه باغ	روضه باغ	ایضاً ۸۸	تعارفات	تعارفات	۱۸ ایضاً
درفوج	ازفوج	۳۵ ایضاً	حالت	حالت	۱۲ ۷۴
برداشته	برداشته	۳۲ ۸۹	پیمائی	پیمائی	۴ ۷۶
برنجیت	برنجیت	۱۲ ۹۱	توجه	توجه	۱۸ ایضاً
مجبور	ومجبور	۱۳ ایضاً	ودولت	بدولت	۷۷ بحاشیه
فیروزالدین	فیروزالدین	۳۲ ایضاً	مراقبه	مراقبه	۹ ۷۸
کرده	کرد	۳۴ ۹۲	بتازی	تبازی	۲۴ ۸۰
میرزینل	میرزینل	۳ ۹۳	پیشکش	پیشکش	۱۳ ۸۱
مهلکه اش	مهلکه اش	۱۱ ۹۴	گزید	گزید	۲۳ ایضاً
برگ	برگ	۱۵ ایضاً	شیجاع	شیجاع	۸۲ بحاشیه
والا	رالا	۱ ۹۶	انداختند	انداختند	۲۸ ایضاً
شهنزاده	شهنزاده	ایضاً ایضاً	فیروزالدین	فیروزالدین	۱ ۸۳
مینمه	مینمه	۹ ایضاً	ازفریه	ازفریه	۱۶ ۸۴
عجم	اعجم	۱۱ ایضاً	اخیر	آخر	۲۴ ایضاً
بودند	بوده اند	۵۱ ایضاً	ملاحظه	ملاحظه	۲۵ ایضاً

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب صراج التواریخ)

صحیح	غلط	صفحه	سطر	صحیح	غلط	صفحه	سطر
بودند	بود	۱۰۲	۱۸	بایداری	بایداری	۹۶	۱۵
نخصد	نخصد	۱۰۳	۱	حادثه	حادثه	ایضاً	۲۳
گذرانیده	گذارانیده	ایضاً	ایضاً	بواسطه	بواسطه	ایضاً	۲۹
اسلحه	اسلحه	ایضاً	۱۸	گردیده	گردیده	۹۹	۲
شکارپور	شکارپور	ایضاً	۲۰	بیاراست	بیاراست	ایضاً	۶
سهراب	سهراب	ایضاً	۲۲	رفته	رفته	ایضاً	۹
صرف	صرف	۱۰۴	۳	افراخته	افراخته	ایضاً	۱۱
ویست بیست	ویست	ایضاً	۲۱	اغراض	اغراض	ایضاً	۱۹
شخص	شخص	ایضاً	۲۶	بقورخانه	بقورخانه	ایضاً	۲۵
از تصرف	ارتصرف	۱۰۵	۸	جلال آباد	جلا آباد	ایضاً	۳۶
بالتماس	بالتاش	ایضاً	۲۴	خدایداد	خدیداد	۱۰۰	۱۱
الدوله	الدولد	ایضاً	۲۶	محاصره	محاصره	ایضاً	۲۱
ایران	ایرن	ایضاً	۳۱	گرفتند	گرفتند	ایضاً	۲۷
هزاره راه	هزاره راه	ایضاً	ایضاً	کنر	کر	ایضاً	۳۰
برنی	برنی	ایضاً	۳۵	وزیر	وزیر	ایضاً	۳۲
نیل	نیلی	۱۰۶	۴	تدبیری	تدبیر	۱۰۱	۱۸
انباشته	انباشته	۱۰۷	۷	شو	شود	ایضاً	۲۰
آرائ	آری	۱۰۸	۲	بفرماید	بفرماید	ایضاً	۲۱
اوائل	اوئل	ایضاً	۱۰	بامدادان	بامددان	ایضاً	۲۸
هراسناک	هرسنک	ایضاً	۲۲	شهمزاد	شهمزاد	ایضاً	۳۵
برادری	برداری	۱۰۹	۲	فیروزالدین	فیروزالدین	ایضاً	۳۶
دیگر	دیگری	ایضاً	۱۷	شاه محمود بود	شاه محمود	ایضاً	ایضاً
پیل	پیل	ایضاً	۲۱	واکرام	اوکرام	۱۰۲	۲
قندهار	قندهار	۱۱۰	۹	از عقب	ازعقت	ایضاً	۸
کامروا	کامراو	ایضاً	۱۸	اورا	اور	ایضاً	۱۳
خودرا	خورا	ایضاً	۳۴	زردبانها را	زردبانها را	ایضاً	۱۵

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۵	پایزه	پاینده	۱۳۶	بجاشیه	است	اسب
ایضاً	۱۴	ایشان	ایشان	۱۴۰	بجاشیه	داخل	دراصل
ایضاً	۲۶	سراسیمه	سراسیمه	۱۸	۱۴۱	اولیا	اولیاء
۱۱۳	۲۵	مذکور	مذکور	۳۰	ایضاً	هدیه	هدیه
۱۱۵	۲۱	دید	دید	۱۲	۱۴۲	حی مکنان	حی مکنان
۱۱۶	۳	موعده	موعده	۱۷	۱۴۳	معاهدت	و معاهدت
ایضاً	۹	رائی	رائی	۲۳	۱۴۴	اندختند	انداختند
ایضاً	۲۲	بیکار بیکار	بیکار بیکار	۱۳	۱۴۵	ابراهیم	ابراهیم
۱۱۸	۲۲	خان از زندان	خانرا از زندان	۲۶	ایضاً	جرات	جرات
ایضاً	۲۶	مشهد	مشهد	۳۰	ایضاً	چخانسوری	چخانسوری
۱۲۰	۳۷	شان	شاه	۳۱	۱۴۶	کارپردازن	کارپردازان
۱۲۲	۱۰	محاصره	محاصره	۳۶	ایضاً	انشای	انشای
۱۲۶	۹	دلیرانه	دلیرانه	۳۷	۱۴۷	بافواج	بافواج
ایضاً	۱۷	ازیش	ازیش	۲۴	۱۴۸	پیاده	پیاده
ایضاً	۳۷	پذیرفته	پذیرفته	۱۳	۱۵۲	سرافرازی	سرافرازی
۱۲۷	۱۲	گذشت	گذشت	۴	۱۵۴	سپاه	سپاه
ایضاً	۲۷	سکه زرا	سکه زرا	۸	ایضاً	گزاران	گزاران
۱۲۸	۶	دو آبه	دو آبه	۱۷	۱۵۵	ورؤسای	ورؤسای
۱۳۰	۱۷	کارزار	کاراز	۳۶	۱۵۷	گبیر	گبیر
ایضاً	۳۴	بیستان	بیست تن	۳۸	۱۵۸	آنوقت	آنوقت
۱۳۱	۲	دررسید	دررسد	۳۶	۱۶۰	آگاهش	آگاهش
ایضاً	۷	بگذارند	بگذارند	۸	۱۶۱	حال آنکه	حالا آنکه
ایضاً	۱۰	ازدیر باز	ازدیر باز	۲۶	ایضاً	بموجب	بموجب
ایضاً	۳۱	اورد داشته	اورا برداشته	۳۳	ایضاً	رهگذاران	رهگذاران
۱۳۲	۹	دانسته	دانسته	۷	۱۶۴	دولتی	دولتی
۱۳۵	بجاشیه	امیران	ایرانیان	۱۰	ایضاً	تدبیر	تدبیری

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح
۱۶۴	۲۶	مذکور بود	۱۷۹	۱۰	فرستاده
ایضاً	۳۰	اثر	ایضاً	۲۴	ماجر
۱۶۷	۱۰	باخود	ایضاً	۳۱	تدبیر
ایضاً	۲۷	یکدیگر	۱۸۰	۲۸	عرفاء
۱۶۹	۳	خداوند	۱۸۲	۲	سلطنت
۱۷۰	۳۳	اسکندر	ایضاً	۲۷	ایشان
۱۷۱	۳	وزارت	۱۸۳	۱۰	قضیه
ایضاً	۱۰	ثبت	ایضاً	۳۰	داخل
ایضاً	۲۵	گفته	ایضاً	۳۴	دروازه
۱۷۲	۱۸	محمد شاه خان	۱۸۵	۲	کنایه
ایضاً	۱۹	ایزی	ایضاً	۱۷	اقرباء
۱۷۳	۵	ایزی	۱۸۷	۵	زمان
ایضاً	۱۴	آحمد خان	۱۸۸	۸	آزوقه
ایضاً	۱۸	کرد	۱۸۹	۱	کریده
۱۷۴	۱۳	خلاصه	ایضاً	۱۰	پیام
۱۷۵	۲۳	میافتند	ایضاً	مجاذبه	شهرزاد
۱۷۶	۱	با انحال	۱۹۰	۲۲	روضه باغ
ایضاً	۱۰	محمدشاه خان	۱۹۱	۳	مرجعتش
ایضاً	۱۳	داکتر کروپو	ایضاً	۹	هم
ایضاً	۱۸	فرستاده	۱۹۷	وفات شهر ۲۰	۱۲۷۸
ایضاً	۲۰	نموده آید	۱۹۸	در پیشانی	جلد دوم
ایضاً	۲۹	زخمدارن	ایضاً	۲۳	جدال
۱۷۸	۱۴	موضع	۲۰۰	۵	اکبر خان
ایضاً	۱۹	رقیمه	۲۰۱	۱	سیاه سنک
ایضاً	ایضاً	واماغزاة	۲۰۲	۳	جمله
۱۷۹	۸	خدع	۲۰۳	۱۰	سوختنکاه

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۴	۲۲	گیربان	گیربان	۲۲۵	۹	برفتن	برفتن
ایضاً	۳۰	سکها	سکهان	ایضاً	۲۵	مشخص	مشخص
ایضاً	ایضاً	نیافت	نیافت	۲۲۷	۳۲	حضور	حضور
۲۰۵	۴	توانستند	توانستند	۲۳۱	۱۰	انولایت	انولایات
ایضاً	۸	بگشت	بگشت	ایضاً	۳۲	تحقیرش	تحقیرش
۲۰۶	۱۰	فرزندان را	فرزندان	۲۳۲	۲۷	بجانب	بجانب
ایضاً	۱۳	فرمای	فرمای	۲۳۳	۴	بسرعت و شتاب	بسرعت شتاب
۲۰۸	۴	بعدازین	بعدازین	ایضاً	۳۱	همراهان	همراهان
ایضاً	۵	درینجا	درینجا	۲۳۴	۲۶	باورپوز	باورپوز
۲۰۹	۱۵	مباینت	مباینت	۲۳۵	۳۶	ازعقب پیش رو	ازعقب پیش رو
۲۱۱	۴	روبرای	روبراه	۲۳۶	بجاشیه	محمد اعظم خان	محمد اعظم خان
۲۱۲	۳۱	افضل	افضل	۲۳۷	۱	سحیبه	سحیبه
۲۱۴	۸	پیش	پیش	۲۳۹	۳	بودند	بودند
ایضاً	۱۷	برد	برده	۲۴۳	۳۶	گروه	گروه
۲۱۶	بجاشیه	صلغم	صلغم	۲۴۴	۲۲	برادر سردار	برادر سردار
ایضاً	۲۷	عریضه	عریضه	ایضاً	۳۵	ایشیک	ایشیک
ایضاً	۳۳	مرمسالت	مرمسالت	۲۴۵	۹	سدوار استوار	سدوار استوار
۲۱۸	۱۶	تیرین	وتیرین	ایضاً	۱۲	گزیده	گزیده
ایضاً	۲۳	دشمنان	دشمنان	۲۴۷	۲۴	جنازه برداران	جنازه برداران
۲۲۱	۴	گشته	گشته	۲۴۸	۲۰	شکر	شکر
ایضاً	۲۱	محمد شریف	محمد شریفخان	۲۴۹	۷	منسوبانش	منسوبانش
۲۲۲	۱۸	میر محمد سعید	میر محمد سعید	۲۵۰	۱۵	غنوده	غنوده
۲۲۳	۲۹	خطبه	خطبه	ایضاً	۲۶	کرده اند	کرده اند
۲۲۴	۱۷	بلوچستان	بلوچستان	۲۵۲	۲۸	یکمنزلی	یکمنزلی
ایضاً	۱۹	عظما	عظمی	۲۵۴	۱۱	مزبور	مزبور
ایضاً	۲۱	دعوت کردند اتحاد	دعوت کردند	۲۵۵	۱۸	تجصیل	تجصیل

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج الثوارخ)

صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح
۲۵۵	ناهنجار	ناهنجار	۳۳	پهوده	پهوده
۲۵۶	آشفته	آشفته	۳	ناشقرغان	ناشقرغان
ایضاً ۲۲	تدبیر	تدبیری	ایضاً ۱۳	رفته	رفته
ایضاً ۳۲	در منزل	در منزل	ایضاً ۱۴	شیرعلیخان	شیرعلیخان
۲۵۷	شکرانه	شکرانه	ایضاً ۲۰	امیر	امیر
ایضاً ۲۵	مرتکت	مرتکت	ایضاً ۲۵	ناگوار	ناگوار
۲۵۸	که	که	۱	بود	بود
ایضاً ۱۷	روضه باغ	روضه باغ	ایضاً ۳۲	برگشته	برگشته
ایضاً ۲۹	(۱) ارسلان	ارصله یا ارصلاح	۲۲	حکمران	حکمران
۲۵۹	فرستاده	فرستاده	ایضاً ۳۰	محمدخان	محمدخان
ایضاً ۱۳	خواجه چشت	خواجه چشت	ایضاً ۳۲	پیش	پیش
۲۶۰	تزد	تزد	ایضاً	ازین	ازین
ایضاً ۲۲	رفته	رفته	۳۰	اتواب	اتواب
ایضاً ۲۳	بیعت	بیعت	۱۱	منزبور	منزبور
۲۶۱	بارگشت	بارگشت	ایضاً ۱۲	سخن	سخن
ایضاً ۱۸	رشته	رشته	ایضاً ۱۸	علیخان	علیخان
۲۶۲	همرائش	همرائش	ایضاً ۲۱	هزاره	هزاره
۲۶۴	خویس	خویس	ایضاً ۳۴	تزدیکتر	تزدیکتر
ایضاً ۲۷	پرداخته	پرداخته	۱۴	بادل	بادل
ایضاً ۳۶	جاده پیمای	جاده پیمای	۱۲	خیر	خیر
۲۶۵	معزز	معزز	ایضاً ۳۶	بگفته	بگفته
ایضاً ۳	توجه	توجه	ایضاً	والا بتار	والا بتار
ایضاً ۱۲	بودند	بودند	۱۲	اسلحه	اسلحه
ایضاً ۱۶	بیرارند	بیرارند	۱۷	بیرون	بیرون
ایضاً ۲۱	رفتنش	رفتنش	ایضاً	ممانعت	ممانعت
۲۶۶	قره کتل	قره کتل	۱۱	گذشته	گذشته

(۱)
در لغت ترکی
ارسلان -
و یعنی شیر
درنده اما
بجسب اصطلاح
مملکت
افغانستان
ارصله یا
ارصلاح
مشهور است

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۳	۵	بسلاری	بسلاری	۲۹۸	۱۴	غوفا است	غوفاست
ایضاً	۱۳	طوب	توب	۳۰۰	۲	خواج	خواجه
۲۸۳	۲۴	مقیمه	مقیمه	ایضاً	۲۷	برزمه	برزمه
۲۸۴	۴	دولتخواهان	دولتخواهان	۳۰۱	۲	بوه	بود
ایضاً	۱۴	گزینم	گزینم	۳۰۲	۱۵	تصویریکه	تصویریکه
ایضاً	۱۵	مانع	مانعی	ایضاً	۱۹	ازانجا	ازانجا
ایضاً	۱۸	محمد اعظم	محمد اعظم خان	ایضاً	۳۳	قلعه	قلعه
ایضاً	۲۱	جلا آباد	جلال آباد	۳۰۳	۳۰	نمود	نموده
ایضاً	۲۳	توب	توب	ایضاً	۳۱	راه کهمرد	راه کهمرد
ایضاً	۲۵	موضع	موضع	۳۰۴	۲۸	مجاہ	مجاہ
ایضاً	۳۳	مجاہ	مجاہ	ایضاً بحاشیه		سوران	سوران
۲۸۵	۱۹	سیر	سیر	۳۰۵	۵	بقیته	بقیته
ایضاً	۲۹	نداشت	نداشت	۳۰۶	۱۷	چنانچه	چنانچه
۲۸۹	۲۸	طبع	طبع	۳۰۷	۱۳	اسیرانرا	اسیرانرا
۲۹۱	۱۸	بیاده	بیاده	۳۰۸	۵	فردو	فردو
۲۹۲	۳۸	بیاده	بیاده	۳۰۹	۱۱	بنو پشاور	بنو پشاور
۲۹۳	۷	لشکرش	لشکرش	ایضاً	۱۵	بیاد آورده	بیاد آورده
ایضاً	۳۱	رتو	رتو	ایضاً	۳۱	ازانجا	ازانجا
۲۹۴	۶	خانه نوست	خانه نوست	۳۱۰	۳	ازهریکی	ازهریکی
ایضاً	۲۵	مکو	مگر	ایضاً	۱۷	بفرود گاه	بفرود گاه
ایضاً	۲۷	زدیک	زدیک	۳۱۱	بحاشیه	چوشی	چوش
ایضاً	۳۱	که ابواب	ابواب	ایضاً		لکلدزن	لکلدزن
ایضاً	بحاشیه	نجشیر	نجشیر	ایضاً	۱۶	قلعه	قلعه
۲۹۵	۲۵	جمعه	جمعه	۳۱۲	۲۶	عبدالرحمن	عبدالرحمن
۲۹۷	۲۶	قلعه گیان	قلعه گیان	۳۱۳	بحاشیه	زکر	ذکر
ایضاً	۳۰	نجصد	نجصد	ایضاً	۱۹	زرد	زرد

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۱۵	۱۸	بزکان	بزرکان	ایضاً	۱۹	حاکم	حاکم آنجا
ایضاً	۲۱	خوورا	خودرا	ایضاً	۲۰	ووهفتاد	واوہفتاد
ایضاً	۳۰	جہتہ	جہت	ایضاً	۳۴	فرج فال	فرخ فال
۳۱۶	۲۶	باخو	باخود	۳۳۵	محاشرہ	۱۶۹۰	۱۲۹۰
۳۱۷	۱۴	وسواس	وساوس	ایضاً	۱۵	جائب	جانب
۳۱۸	۲۱	نجر و بیہ	نجر و بیہ	ایضاً	۲۵	برزدستی	بزیر دستی
۳۱۹	۲۱	انفاق	انفاق	ایضاً	۲۸	درزیر	درزیر
۳۲۰	۲۵	عبدالرحمن خان	عبدالرحمن خازرا	۳۳۶	۸	دردروازہ	دروازہ
۳۲۱	۲۲	بسرراد	بسرردار	ایضاً	۲۴	دوستانرا	دوستانرا
۳۲۲	۸	زیہ	زیادہ	ایضاً	۲۵	باینده	باینده
ایضاً	۲۲	باستبعاد	باستبعاد	ایضاً	۳۴	لیستین	لیتین
۳۲۳	۴	اشترانیرا	اشترانیرا	۳۳۷	پیشانی	شیرعلیخان خان	شیرعلیخان
ایضاً	۳۲	وہجائیکہ	وہر جائیکہ	ایضاً	۵	لیستین	لیتین
۳۲۴	۲۵	دولت	دولت روس	ایضاً	۱۱	لیستین	لیتین
۳۲۵	۱	پیش	پیش	۳۳۹	۴	مسلمانرا	مسلمان و
۳۲۶	۲۰	سردر	سردار	۳۴۲	۱۵	گذارانیدہ	گذرانیدہ
۳۲۷	۹	ر	ر	ایضاً	۲۸	سرداد	سردار
ایضاً	محاشرہ	محاشرہ	محاشرہ	۳۴۵	۱۷	تختہ پل	تختہ پل
۳۲۸	۵	شہریاران	شہریان	۳۴۶	۱۲	سردار	سردار
ایضاً	۱۸	نامنزل	نامنزل	۳۴۹	۵	ناشکند	ناشکند
۳۲۹	۱۵	غزق	غزق	ایضاً	۲۲	اروا	اورا
۳۳۰	۲۳	باہنکہ	باہنکہ	۳۵۰	۱۴	بذیرقتہ	بذیرقتہ
۳۳۱	۱۱	ماجدہ	ماجدہ	۳۵۳	۱۶	پیام	پیام
۳۳۲	۳۳	بار یافتنش نیز	بار یافتنش	۳۵۴	۲۳	پردہ اش	پردہ اش
۳۳۴	۱	دیرباز	دیرباز	۳۶۰	۲۱	ارانپہ	ارانپہ
ایضاً	۱۸	محمد حسہ	محمد حسن خان	۳۶۳	۲	اسانات	احسانات

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۳	۳	شس	شش	۳۶۷	۳۵	جه	جاه
۳۶۴	۱۰	اطاطت	اطاعت	۳۷۴	۳	جمع غفیر	جم غفیر
۳۶۷	۱۳	بارز کان	بازر کان	۳۷۶	۸	نماقت	نماقب



- نمبر (۱) پشتی جرمی چرم نضواری دانه دار کابلی بخت چهار حاشیه جدول طلاء پرکار نشان دولت و اسم کتاب از ورق طلای اصل جزوبندی شده قیمت شانزده روپیه پنخته کابلی
- نمبر (۲) پشتی مقوی رویه کپره ماشی چهار کنج وزیر جرم قرمه سیاه حاشیه و اسم کتاب و نشان دولت و ورق طلاء جته جزوبندی شده قیمت سیزده روپیه پنخته کابلی
- نمبر (۳) پشتی مقوی رویه کپره لاجوردی چهار کنج وزیر جرم میشی سرخه کابلی بخت حاشیه و اسم کتاب و نشان دولت ورق طلاء جته جزوبندی شده یازده روپیه پنخته کابلی و ده شاهی
- نمبر (۴) پشتی مقوی رویه ابری چهار کنج وزیر جرم میشی سرخه حاشیه و اسم کتاب و نشان دولت ورق طلاء جته کوك بندی شده ده روپیه پنخته کابلی و سه شاهی
- نمبر (۵) پشتی مقوی رویه ابری سرخ چهار کنج وزیر کپره سیاه و اسم کتاب و نشان دولت از ورق طلاء جته کوك بندی شده نه روپیه پنخته کابلی و یازده شاهی



234











